پیام قرآن

دوره دوم

# اخلاق در قرآن

## جلد ۳-۱

فروع مسائل اخلاقی


آیة الله العظمی مکارم شیرازی

با همکاری جمعی از فضلاء و دانشمندان




اخلاق در قرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، 1305 -

عنوان و نام پدیدآور : اخلاق در قرآن /ناصر مکارم شیرازی ؛ لمساعده مجموعه من الفضلاء ؛ تعریب الموسسه الاسلامیه للترجمه.

مشخصات نشر : قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، 1425ق.= 1384.

مشخصات ظاهری : 3ج.

فروست : نفحات القرآن؛ الدوره الثانیه.

شابک : 90000 ریال: دوره: 964-8139-27-X ؛ ج.1:964-8139-05-9 ؛ ج.2:964-8139-26-1 ؛ ج.3: 964-8139-25-3 ؛ 80000 ریال (دوره، چاپ دوم)

یادداشت : عنوان اصلی: پیام قرآن دوره دوم: اخلاق در قرآن. عربی.

یادداشت : ج. 3(چاپ سوم: 1428ق=1386).

یادداشت : ج. 1 - 3 (چاپ دوم: 1426ق. = 1385).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج.1. اصول المسائل الاخلاقیه. -ج.2-3. فروع المسائل الاخلاقیه.

موضوع : قرآن -- اخلاق

موضوع : اخلاق اسلامی

موضوع : احادیث اخلاقی -- قرن 14

شناسه افزوده : موسسه اسلامی ترجمه

شناسه افزوده : مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع).

رده بندی کنگره : BP103/3/م7پ9043 1383

رده بندی دیویی : 297/159

شماره کتابشناسی ملی : 1153409

جلد اوّل

## پیشگفتار

بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم

مسائل اخلاقی در هر زمان از اهمّیّت فوق العاده ای برخوردار بوده، ولی در عصر و زمان ما اهمّیّت ویژه ای دارد، زیرا:

1- از یک سو عوامل و انگیزه های فساد و انحراف در عصر ما از هر زمانی بیشتر است و اگر در گذشته برای تهیّه مقدّمات بسیاری از مفاسد اخلاقی هزینه ها و زحمتها لازم بود در زمان ما از برکت پیشرفت صنایع بشری همه چیز در همه جا و در دسترس همه کس قرار گرفته است!

2- از سوی دیگر، با توجّه به این که عصر ما عصر بزرگ شدن مقیاسهاست و آنچه در گذشته بطور محدود انجام می گرفت در عصر ما به صورت نامحدود انجام می گیرد، قتل و کشتار انسانها به برکت وسائل کشتار جمعی، و مفاسد اخلاقی دیگر به کمک فیلمهای مبتذلی که از ماهواره ها در سراسر

دنیا منتشر می شود و اخیراً که به برکت «اینترنت» هرگونه اطّلاعات مضر در اختیار تمام مردم دنیا قرار می گیرد، مفاسد اخلاقی بسیار گسترش پیدا کرده و مرزها را در هم شکسته و تا اقصا نقاط جهان پیش می رود تا آنجا که صدای بنیانگذاران مفاسد اخلاقی نیز درآمده است.

اگر در گذشته تولید موادّ مخدّر در یک نقطه، یک روستا و حدّ اکثر شهرهای مجاور را آلوده می کرد امروز به کمک سوداگران مرگ به سراسر دنیا کشیده می شود.

3- از سوی سوم، همان گونه که علوم و دانشهای مفید و سازنده در زمینه های مختلف پزشکی و صنایع و شؤون دیگر حیات بشری گسترش فوق العاده ای پیدا کرده، علوم شیطانی و راهکارهای وصول به مسائل غیر انسانی و غیر اخلاقی نیز به مراتب گسترده تر از سابق شده است به گونه ای که به دارندگان فساد اخلاق اجازه می دهد از طرق مرموزتر و پیچیده تر و گاه ساده تر و آسانتر به مقصود خود برسند.

در چنین شرایطی توجّه به مسائل اخلاقی و علم اخلاق از هر زمانی ضروری تر به نظر می رسد و هرگاه نسبت به آن کوتاهی شود فاجعه یا فاجعه هایی در انتظار است.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 16

اندیشمندان دلسوز و عالمان آگاه باید همگی دست به دست هم دهند و برای گسترش اخلاق در دنیای امروز که اخلاق به خطر افتاده تا آن حد که بعضی آن را بکلّی انکار کرده یا غیر ضروری دانسته اند و بعضی دیگر هر کار و خصلتی که انسان را به خواسته سیاسی اش برساند اخلاق شمرده اند، تمام تلاش و کوشش خود را به کار گیرند.

*** خوشبختانه ما مسلمانان منبع عظیمی مثل قرآن مجید در دست داریم که

مملوّ است از بحثهای عمیق اخلاقی که در هیچ منبع دینی دیگری در جهان یافت نمی شود.

گرچه مباحث اخلاقی قرآن از سوی مفسّران بزرگ و عالمان اسلامی بطور پراکنده مورد تفسیر قرار گرفته ولی تا آنجا که ما می دانیم کتابی به عنوان «اخلاق در قرآن» به سبک تفسیر موضوعی که این مسائل را به صورت جمعی و با استفاده از روش تفسیر موضوعی مورد توجّه قرار دهد، تألیف نیافته با آن که جای آن کاملاً خالی است.

لذا بر این شدیم که بعد از پایان دوره اوّل پیام قرآن که پیرامون معارف و عقاید اسلامی به سبک تفسیر موضوعی بحث می کرد، به سراغ بحث اخلاق اسلامی در قرآن مجید به عنوان دوره دوم پیام قرآن برویم.

بحمداللَّه این کار انجام شد و مجموعه این مباحث در دو مجلّد تهیّه شد که مجلّد اوّل در کلّیّات مسائل اخلاقی بحث می کند و اکنون در دسترس شماست ولی می توان از آن به عنوان یک متن جامع درسی نیز استفاده کرد، و جلد دوم پیرامون جزئیّات مباحث اخلاقی و مصادیق آن بطور گسترده بحث می کند که بحمداللَّه قسمت عمده آن آماده برای چاپ است.

امیدواریم این گام دیگر در طریق استفاده از قرآن مجید در حلّ مشکلات زندگی انسانها، مورد قبول خداوند متعال و ذخیره یوم المعاد قرار گیرد و اگر کاستیهایی در آن است با تذکّر صاحب نظران تکمیل گردد.

و الحمد للَّه ربّ العالمین

ربیع الاوّل 1419

تیرماه 1377

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 17

1

## فصل اول: اهمّیّت بحثهای اخلاقی

### اشاره

اشاره

این بحث از مهمترین مباحث قرآنی است، و از یک نظر مهمترین هدف انبیای الهی را تشکیل می دهد، زیرا بدون اخلاق نه دین برای مردم مفهومی دارد، و

نه دنیای آنها سامان می یابد؛ همان گونه که گفته اند:

اقوامِ روزگار به اخلاق زنده اند قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است! اصولاً زمانی انسان شایسته نام انسان است که دارای اخلاق انسانی باشد و در غیر این صورت حیوان خطرناکی است که با استفاده از هوش سرشار انسانی همه چیز را ویران می کند، و به آتش می کشد؛ برای رسیدن به منافع نامشروع مادّی جنگ به پا می کند، و برای فروش جنگ افزارهای ویرانگر تخم تفرقه و نفاق می پاشد، و بی گناهان را به خاک و خون می کشد!

آری! او ممکن است به ظاهر متمدّن باشد ولی در این حال حیوان خوش علفی است، که نه حلال را می شناسد و نه حرام را! نه فرقی میان ظلم و عدالت قائل است و نه تفاوتی در میان ظالم و مظلوم!

با این اشاره به سراغ قرآن می رویم و این حقیقت را از زبان قرآن می شنویم؛ در آیات زیر دقّت کنید:

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 18

1- هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الامّیینَ رَسُولاً مِنهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَالْحِکْمَةَ وَ انْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفی ضَلالٍ مُبینٍ (سوره جمعه، آیه 2)

2- لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَی الْمُؤْمِنینَ اذْ بَعَثَ فیهِمْ رَسُولاً مِنْ انْفُسِهِمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ انْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفی ضَلالٍ مُبینٍ (سوره آل عمران، 164)

3- کَما ارْسَلْنا فیکُمْ رَسُولاً مِنْکُم یَتْلُوا عَلَیْکُمْ آیاتِنا وَ یُزَکِیکُمْ وَ یُعَلِّمُکُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُعَلِّمُکُمْ ما لَمْ تَکُونُوا تَعْلَمُونَ (سوره بقره، آیه 151)

4- رَبَّنا وَ ابْعَثْ فیهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُزَکّیهِمْ انَّکَ انْتَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ

(سوره بقره، آیه 129)

5- قَدْ افْلَحَ مَنْ زَکَّیها وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّیها (سوره شمس، آیات 9 و 10)

6- قَدْ افْلَحَ مَنْ تَزَکّی وَ ذَکَرَ اسْمَ ربِّهِ فَصَلّی (سوره اعلی، آیات 14 و 15)

7- وَ لَقَدْ آتَیْنا لُقْمانَ الْحِکْمَةَ انِ اشْکُرْ لِلَّهِ (سوره لقمان، آیه 12)

ترجمه:

1- او کسی است که در میان جمعیّت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می خواند و آنها را تزکیه می کند و به آنان کتاب و حکمت می آموزد هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند!

2- خداوند بر مؤمنان منّت نهاد (و نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها بخواند، و آنان را پاک کند و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد، هرچند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.

3- همان گونه (که با تغییر قبله نعمت خود را بر شما ارزانی داشتیم) رسولی از خودتان در میانتان فرستادیم، تا آیات ما را بر شما بخواند، و شما را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد، و آنچه را نمی دانستید، به شما یاد دهد.

4- پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز! تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند، زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری)!

5- هرکس نفس خود را پاک و تزکیه کرد، رستگار شد- و آن کس که نفس خویش را با

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 19

معصیت و گناه آلوده ساخت، نومید و محروم گشت!

6- به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد) رستگار شد- و

(آن کس) نام پروردگارش را یاد کرد، سپس نماز خواند!

7- ما به لقمان حکمت (ایمان و اخلاق) آموختیم (و به او گفتیم) شکر خدا را به جا آور!

*** چهار آیه نخستین در واقع یک حقیقت را دنبال می کند، و آن این که یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تزکیه نفوس و تربیت انسانها و پرورش اخلاق حسنه بوده است؛ حتّی می توان گفت تلاوت آیات الهی و تعلیم کتاب و حکمت که در نخستین آیه آمده، مقدّمه ای است برای مسأله تزکیه نفوس و تربیت انسانها؛ همان چیزی که هدف اصلی علم اخلاق را تشکیل می دهد.

شاید به همین دلیل «تزکیه» در سه آیه بر «تعلیم» پیشی گرفته است، چرا که هدف اصلی و نهائی «تزکیه» است هرچند در عمل «تعلیم» مقدّم بر آن می باشد.

و اگر در یک آیه دیگر «تعلیم» بر «تزکیه اخلاق» پیشی گرفته، ناظر به ترتیب طبیعی و خارجی آن است، که معمولاً «تعلیم» مقدّمه ای است برای «تربیت و تزکیه»؛ بنابراین، آیه اوّل و آیه اخیر هر کدام به یکی از ابعاد این مسأله می نگرد. (دقّت کنید)

این احتمال در تفسیر آیات چهارگانه فوق نیز دور نیست که منظور از این تقدیم و تأخیر این است که این دو (تعلیم و تربیت) در یکدیگر تأثیر متقابل دارند؛ یعنی، همان گونه که آموزشهای صحیح سبب بالا بردن سطح اخلاق و تزکیه نفوس می شود، وجود فضائل اخلاقی در انسان نیز سبب بالا بردن سطح علم و دانش اوست؛ چرا که انسان وقتی می تواند به حقیقت علم برسد که از «لجاجت» و «کبر» و «خودپرستی» و «تعصّب کورکورانه» که سدّ راه پیشرفتهای علمی

است خالی باشد، در غیر این صورت این گونه مفاسد اخلاقی حجابی بر چشم و دل او می افکند که نتواند چهره حق را آن چنان که هست مشاهده کند و طبعاً از قبول آن وا می ماند.

این نکات نیز در آیات چهارگانه فوق قابل دقّت است:



اوّلین آیه، قیام پیغمبری که معلّم اخلاق است به عنوان یکی از نشانه های خداوند ذکر شده، و نقطه مقابل «تعلیم و تربیت» را «ضلال مبین» و گمراهی آشکار شمرده است (وَ انْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفی ضَلالٍ مُبِینٍ) و این نهایت اهتمام قرآن را به اخلاق نشان می دهد.

در دومین آیه، بعثت پیامبری که مربّی اخلاقی و معلّم کتاب و حکمت است به عنوان منّتی بزرگ و نعمتی عظیم از ناحیه خداوند شمرده است؛ این نیز دلیل دیگری بر اهمّیّت اخلاق است.

در سومین آیه که بعد از آیات تغییر قبله (از بیت المقدّس به کعبه) آمده و این تحوّل را یک نعمت بزرگ الهی می شمرد، می فرماید: این نعمت همانند اصل نعمت قیام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که با هدف تعلیم و تربیت و تهذیب نفوس و آموزش اموری که وصول انسان به آن از طرق عادی امکان پذیر نبود انجام گرفته است «1».

نکته دیگری که در چهارمین آیه قابل دقّت است، این است که در این جا با تقاضای ابراهیم و دعای او در پیشگاه خدا روبه رو می شویم؛ او بعد از بنای کعبه و فراغت از این امر مهمّ الهی، دعاهایی می کند که یکی از مهمترین آنها تقاضای به وجود آمدن امّت مسلمانی از «ذریّه» اوست، و بعثت پیامبری که کار او

تعلیم کتاب و حکمت و تربیت و تزکیه نفوس باشد.

*** این نکته نیز در پنجمین آیه جلب توجّه می کند که قرآن پس از ذکر طولانی ترین سوگندها که مجموعه ای از یازده سوگند مهم به خالق و مخلوق و زمین و آسمان و ماه و خورشید و نفوس انسانی است، می گوید: «آن کس که نفس خویش را تزکیه کند رستگار شده، و آن کس که آن را آلوده سازد مأیوس و نا امید گشته است! (قَدْ افْلَحَ مَنْ زَكَّاها وَقَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها)».

این تأکیدهای پی در پی و بی نظیر دلیل روشنی است بر اهمّیّتی که قرآن مجید برای

---

(1). در جمله «وَ يُعَلِّمِكُمْ ما لَمْ تَكُونُوا تَعْلَموُنَ» به شما اموری تعلیم می دهد که امکان نداشت خودتان آن را بدانید!» دقّت کنید که سخن از تعلیم علومی به میان می آورد که وصول به آن برای انسان از غیر طریق وحی غیر ممکن است!

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 21

پرورش اخلاق و تزکیه نفوس قائل است، و گویی همه ارزشها را در این ارزش بزرگ خلاصه می کند، و فلاح و رستگاری و نجات را در آن می شمرد.

*** همین معنی با مختصر تفاوتی در آیه ششم آمده و جالب این که «تزکیه اخلاق» در آن مقدّم بر نماز و یاد خدا ذکر شده که اگر تزکیه نفس و پاکی دل و صفای روح در پرتو فضائل اخلاقی نباشد، نه ذکر خدا به جائی می رسد و نه نماز روحانیّتی به بار می آورد.

*** و بالاخره در آخرین آیه، از معلّم بزرگ اخلاق یعنی لقمان سخن می گوید و از علم اخلاق به «حکمت» تعبیر می کند و می گوید: «ما (موهبت بزرگ) حکمت را به

لقمان دادیم، سپس به او دستور دادیم که شکر خدا را در برابر این نعمت بزرگ به جا آورد! (وَلَقَدْ آتَیْنا لُقْمانَ الْحِکْمَهَ انِ اشْکُرْلِلَّهِ)».

با توجّه به این که ویژگی «لقمان حکیم» آن چنان که از آیات سوره لقمان استفاده می شود تربیت نفوس و پرورش اخلاق بوده است بخوبی روشن می شود که منظور از «حکمت» در این جا همان «حکمت عملی» و آموزشهایی است که منتهی به آن می شود یعنی «تعلیم» برای «تربیت»!

باید توجّه داشت که حکمت همان گونه که بارها گفته ایم در اصل به معنی «لجام» اسب و مانند آن است؛ سپس به هر «امر بازدارنده» اطلاق شده است، و از آنجا که علوم و دانشها و همچنین فضائل اخلاقی انسان را از بدیها و کژیها باز می دارد، این واژه بر آن اطلاق شده است.

*** نتیجه

آنچه از آیات بالا استفاده می شود اهتمام فوق العاده قرآن مجید به مسائل اخلاقی و تهذیب نفوس به عنوان یک مسأله اساسی و زیربنایی است که برنامه های دیگر از آن نشأت می گیرد؛ و به تعبیر دیگر، بر تمام احکام و قوانین اسلامی سایه افکنده است.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 22

آری! تکامل اخلاقی در فرد و جامعه، مهمترین هدفی است که ادیان آسمانی بر آن تکیه می کنند، و ریشه همه اصلاحات اجتماعی و وسیله مبارزه با مفاسد و پدیده های ناهنجار می شمرند.

اکنون به روایات اسلامی باز می گردیم و اهمّیّت این مسأله را در روایات جستجو می کنیم.

### اهمّیّت اخلاق در روایات اسلامی

#### اشاره

این مسأله در احادیثی که از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همچنین از سایر پیشوایان معصوم علیهم السلام رسیده است با اهمّیّت فوق العاده ای تعقیب شده، که به عنوان نمونه چند

حدیث پرمعنای زیر را از نظر می گذرانیم:

1- در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«انَّما بُعِثْتُ لِاتَمِّمَ مَکارِمَ الْاخْلاقِ؛ من تنها برای تکمیل فضائل اخلاقی مبعوث شده ام.» «1»

و در تعبیر دیگری: «انَّما بُعِثْتُ لِاتَمِّمَ حُسْنَ الْاخْلاقِ» آمده است. «2»

و در تعبیر دیگری: «بُعِثْتُ بِمکارِمِ الاخلاقِ وَمحاسِنِها» آمده است. «3»

تعبیر به «انّما» که به اصطلاح برای حصر است نشان می دهد که تمام اهداف بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله در همین امر یعنی تکامل اخلاقی انسانها خلاصه می شود.

2- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لَوْ کُنَّا لانَرْجُو جَنَّةً وَلانَخْشی ناراً وَلاثَواباً وَلاعِقاباً لَکانَ یَنْبَغی لَنا انْ نُطالِبَ بِمَکارِمِ الَاخْلاقِ فَانَّها مِمَّا تَدُلُّ عَلی سَبِیلِ النَّجاحِ؛ اگر ما امید و ایمانی به بهشت و ترس و وحشتی از دوزخ، و انتظار ثواب و عقابی نمی داشتیم، شایسته بود به سراغ فضائل اخلاقی برویم، چرا که آنها راهنمای نجات و پیروزی و موفّقیّت هستند.» «4»

---

(1). کنز العمّال، حدیث 52175 (جلد 3، صفحه 16).

(2). همان مدرک، حدیث 5218.

(3). بحار، جلد 66، صفحه 405.

(4). مستدرک الوسائل، جلد 2، صفحه 283. (چاپ قدیم).

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 23

این حدیث بخوبی نشان می دهد که فضائل اخلاقی نه تنها سبب نجات در قیامت است بلکه زندگی دنیا نیز بدون آن سامان نمی یابد! (دراین باره در آینده به خواست خدا بحثهای مشروحتری خواهیم داشت)

3- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «جَعَلَ اللّهُ سُبْحانَهُ مَکارِمَ الْاخْلاقِ صِلَهً بَیْنَهُ وَبَیْنَ عِبادِهِ فَحَسْبُ احَدِکُمْ انْ یَتَمَسّکَ بِخُلُقٍ مُتَّصِلٍ بِاللّهِ؛ خداوند سبحان فضائل اخلاقی

را وسیله ارتباط میان خودش و بندگانش قرار داده، همین بس که هر یک از شما دست به اخلاقی بزند که او را به خدا مربوط سازد.» «1»

به تعبیر دیگر، خداوند بزرگترین معلّم اخلاق و مربّی نفوس انسانی و منبع تمام فضائل است، و قرب و نزدیکی به خدا جز از طریق تخلّق به اخلاق الهی امکان پذیر نیست!

بنابراین، هر فضیلت اخلاقی رابطه ای میان انسان و خدا ایجاد می کند و او را گام به گام به ذات مقدّسش نزدیکتر می سازد.

زندگی پیشوایان دینی نیز سرتاسر بیانگر همین مسأله است که آنها در همه جا به فضائل اخلاقی دعوت می کردند، و خود الگوی زنده و اسوه حسنه ای در این راه بودند و به خواست خدا در مباحث آینده در هر بحثی با نمونه های اخلاقی آنها آشنا خواهیم شد؛ و همین بس که قرآن مجید به هنگام بیان مقام والای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

«وَانَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیْمٍ؛ تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری!» «2»

نکته ها:

1- تعریف علم اخلاق

در این جا لازم است قبل از هر چیز به سراغ تعریف اخلاق برویم؛ «اخلاق» جمع «خُلْق» (بر وزن قُفل) و «خُلُق». (بر وزن افق) می باشد، به گفته «راغب» در کتاب «مفردات»، این دو واژه در اصل به یک ریشه باز می گردد، خَلْق به معنی هیئت و شکل و صورتی است که انسان با چشم می بیند و خُلْق به معنی قوا و سجایا و صفات درونی است

---

(1). تنبیه الخواطر، صفحه 362.

(2). سوره قلم، آیه 4.

که با چشم دل دیده می شود.

بنابراین می توان گفت: «اخلاق مجموعه صفات روحی و باطنی انسان است» و

به گفته بعضی از دانشمندان، گاه به بعضی از اعمال و رفتاری که از خلقیات درونی انسان ناشی می شود، نیز اخلاق گفته می شود (اوّلی اخلاق صفاتی است و دومی اخلاق رفتاری).

«اخلاق» را از طریق آثارش نیز می توان تعریف کرد، و آن این که «گاه فعلی که از انسان سر می زند، شکل مستمرّی ندارد؛ ولی هنگامی که کاری بطور مستمر از کسی سر می زند (مانند امساک در بذل و بخشش و کمک به دیگران) دلیل به این است که یک ریشه درونی و باطنی در اعماق جان و روح او دارد، آن ریشه را خلق و اخلاق می نامند.

اینجاست که «ابن مِسکَوَیه» در کتاب «تَهْذیبُ الْاخْلاقِ وَتَطْهیرُ الْاعْراقِ»، می گوید:

«خُلق همان حالت نفسانی است که انسان را به انجام کارهایی دعوت می کند بی آن که نیاز به تفکّر و اندیشه داشته باشد.» «1»

همین معنی را مرحوم فیض کاشانی در کتاب «حقایق» آورده است، آنجا که می گوید:

«بدان که خوی عبارت است از هیئتی استوار با نفس که افعال به آسانی و بدون نیاز به فکر و اندیشه از آن صادر می شود.» «2»

و به همین دلیل اخلاق را به دو بخش تقسیم می کنند: «ملکاتی که سرچشمه پدید آمدن کارهای نیکو است و اخلاق خوب و ملکات فضیله نامیده می شود، و آنها که منشا اعمال بد است و به آن اخلاق بد و ملکات رذیله می گویند.

و نیز از همین جا می توان علم اخلاق را چنین تعریف کرد: «اخلاق علمی است که از ملکات و صفات خوب و بد و ریشه ها و آثار آن سخن می گوید» و به تعبیر دیگر، «سرچشمه های اکتساب این صفات نیک و راه مبارزه با

صفات بد و آثار هر یک را در فرد و جامعه مورد بررسی قرار می دهد».

البتّه همان طور که گفته شد، گاه به آثار عملی و افعال ناشی از این صفات نیز واژه «اخلاق» اطلاق می شود؛ مثلاً، اگر کسی پیوسته آثار خشم و عصبانیّت نشان می دهد به او

---

(1). تهذیب الاخلاق، صفحه 51.

(2). حقائق، صفحه 54.



می گویند: این اخلاق بدی است، و بعکس هنگامی که بذل و بخشش می کند می گویند:

این اخلاق خوبی است که فلان کس دارد؛ در واقع این دو، علّت و معلول یکدیگرند که نام یکی بر دیگری اطلاق می شود.

بعضی از غربیها نیز علم اخلاق را چنان تعریف کرده اند که از نظر نتیجه با تعریفهایی که ما می کنیم یکسان است، از جمله در کتاب «فلسفه اخلاق» از یکی از فلاسفه غرب به نام «ژکس» می خوانیم که می گوید: «علم اخلاق عبارت است از تحقیق در رفتار آدمی به آن گونه که باید باشد.» «1»

در حالی که بعضی دیگر که بینشهای متفاوتی دارند (مانند فولکیه) در تعریف علم اخلاق می گوید: «مجموع قوانین رفتار که انسان به واسطه مراعات آن می تواند به هدفش برسد، علم اخلاق است.» «2»

این سخن کسانی است که برای ارزشهای والای انسانی اهمّیّت خاصّی قائل نیستند بلکه از نظر آنان رسیدن به هدف (هر چه باشد) مطرح است؛ و اخلاق از نظر آنها چیزی جز اسباب وصول به هدف نیست!

***

## 2- رابطه اخلاق و فلسفه

فلسفه در یک مفهوم کلّی به معنی آگاهی بر تمام جهان هستی است به مقدار توان انسانی؛ و به همین دلیل، تمام علوم می تواند در این مفهوم کلّی و جامع داخل باشد؛ و روی همین جهت، در

اعصار گذشته كه علوم محدود و معدود بود، علم فلسفه از همه آنها بحث مى كرد، و فيلسوف كسى بود كه در رشته هاى مختلف علمى آگاهى داشت.

در آن روزها فلسفه را به دو شاخه تقسيم مى كردند:

الف- امورى كه از قدرت و اختيار انسان بيرون است كه شامل تمام جهان هستى بجز افعال انسان، مى شود.

---

(1). فلسفه اخلاق، صفحه 9.

(2). الاخلاق النّظريّه، صفحه 10.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 26

ب- امورى كه در اختيار انسان و تحت قدرت او قرار دارد؛ يعنى، افعال انسان.

بخش اوّل را حكمت نظرى مى ناميدند، و آن را به سه شاخه تقسيم مى كردند.

1- فلسفه اولى يا حكمت الهى كه درباره احكام كلّى وجود و موجود و مبدأ و معاد صحبت مى كرد.

2- طبيعيّات كه آن هم رشته هاى فراوانى داشت.

3- رياضيّات كه آن هم شاخه هاى متعدّدى را در بر مى گرفت.

امّا قسمتى كه مربوط به افعال انسان است، آن را حكمت عملى مى دانستند و آن نيز به سه شاخه تقسيم مى شد.

1- اخلاق و افعالى كه مايه سعادت يا بدبختى انسان مى شود و همچنين ريشه هاى آن در درون نفس آدمى.

2- تدبیر منزل است که مربوط است به اداره امور خانوادگی و آنچه تحت این عنوان می گنجد.

3- سیاست و تدبیر مُدُن که درباره روشهای اداره جوامع بشری سخن می گوید.

و به این ترتیب آنها به اخلاق شکل فردی داده، آن را در برابر «تدبیر منزل» و «سیاست مُدن» قرار می دادند.

بنابراین «علم اخلاق» شاخه ای از «فلسفه عملی» یا «حکمت عملی» است.

ولی امروز که علوم شاخه های بسیار فراوانی پیدا کرده و به همین دلیل از هم جدا شده است، فلسفه و حکمت غالباً به همان معنی حکمت نظری و آن

هم شاخه اوّل آن، یعنی امور کلّی مربوط به جهان هستی، و همچنین مبدأ و معاد اطلاق می شود. (دقّت کنید)

در این که حکمت نظری با ارزشتر است یا حکمت عملی، در میان فلاسفه گفتگو است، گروهی اوّلی را با ارزشتر می دانستند و گروهی دومی را، و اگر ما از زاویه های مختلف نگاه کنیم حرف هر دو گروه صحیح است که فعلاً جای بحث آن نیست.

درباره رابطه «فلسفه» و «اخلاق» باز هم به مناسبتهای دیگر به خواست خدا سخن خواهیم گفت.

***

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 27

### 3- رابطه اخلاق و عرفان

امّا در مورد رابطه «اخلاق» و «عرفان» و اخلاق و «سیر و سلوک الی اللّه» نیز می توان گفت: «عرفان» بیشتر به معارف الهی می نگرد، آن هم نه از طریق علم و استدلال، بلکه از طریق شهود باطنی و درونی، یعنی قلب انسان آن چنان نورانی و صاف گردد و دیده حقیقت بین او گشوده شود و حجابها بر طرف گردد که با چشم دل ذات پاک خدا و اسماء و صفات او را ببیند و به او عشق ورزد.

بدیهی است علم اخلاق چون می تواند به برطرف شدن رذائل اخلاقی که حجابهایی است در برابر چشم دل، کمک کند؛ یکی از پایه های عرفان الهی و مقدّمات آن خواهد بود.

و امّا «سیر و سلوک الی اللّه» که هدف نهایی آن، رسیدن به «معرفه اللّه» و قرب جوار او است، آن هم در حقیقت مجموعه ای از «عرفان» و «اخلاق» است. سیر و سلوک درونی، نوعی عرفان است که انسان را روز به روز به ذات پاک او نزدیکتر می کند، حجابها را کنار می زند، و راه را برای وصول به حق هموار می سازد؛

و سیر و سلوک برونی همان اخلاق است، منتها اخلاقی که هدفش را تهذیب نفوس تشکیل می دهد نه فقط بهتر زیستن از نظر مادّی.

***

## 4- رابطه «علم» و «اخلاق»

در آیات مورد بحث دیدیم که قرآن مجید کراراً تعلیم کتاب و حکمت را در کنار تزکیه و پاکسازی اخلاقی قرار می دهد؛ گاه «تزکیه» را بر «تعلیم» مقدّم می دارد، و گاه «تعلیم» را بر «تزکیه»؛ و این نشان می دهد که میان این دو رابطه عمیقی است.

یعنی هنگامی که انسان از خوبی و بدی اعمال و صفات اخلاقی آگاه گردد و آثار و پیامدهای هر یک از صفات «فضیلت» و «رذیلت» را بداند، بی شک در تربیت و پرورش او مؤثّر است؛ بطوری که می توان گفت بسیاری از زشتیهای عمل و اخلاق، از ناآگاهیها

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 28

سرچشمه می گیرد. به همین دلیل، اگر علم و آگاهی جای جهل و نادانی را بگیرد، و به تعبیر دیگر، سطح فرهنگ بالا برود، بسیاری از زشتیها جای خود را به زیبائیها، و بسیاری از مفاسد اخلاقی جای خود را به محاسن اخلاقی می دهد؛ ولی باید توجّه داشت این مسأله کلّیّت ندارد.

و متأسفانه گاه در این مسأله مبالغه شده، گروهی راه افراط را پیش گرفته، و گروهی راه تفریط را.

گروهی به پیروی از گفتار معروف سقراط، فیلسوف یونانی، که معتقد بود علم و حکمت سرچشمه اخلاق حمیده است، و رذائل اخلاقی معلول جهل و نادانی است، عقیده دارند که تنها راه برای مبارزه با رذائل اخلاقی و پیدایش فضائل اخلاقی گسترش علم و دانش و بالا بردن سطح افکار جامعه است، و به این ترتیب «فضیلت» مساوی با «معرفت» می شود.

آنها می گویند هیچ کس آگاهانه به

دنبال بدی و شرّ نمی رود، و اگر خوبی را تشخیص دهد آن را رها نمی سازد، پس وظیفه ما آن است که هم برای خود و هم دیگران کسب آگاهی کنیم، و نتایج خیر و شرّ، و بد و نیکو را بدانیم، تا جوانه های فضائل اخلاقی بر شاخسار وجود ما ظاهر شود!

در مقابل شاید کسانی هستند که مایلند رابطه این دو را بکلّی نفی کنند، و بگویند که دانش و هوشیاری در افراد آلوده، سبب می شود که جنایات را هوشیارانه تر انجام دهند، و طبق مثل معروف: «دزدانی که با چراغ می آیند، کالاهای گزیده تر می برند!»

ولی انصاف این است که رابطه علم و اخلاق را نه می توان بکلّی انکار کرد و نه می توان بطور کامل، اخلاق را معلول علم دانست.

شاهد این سخن تجارب زنده ای است که از جامعه کسب کرده ایم؛ افراد آلوده ای بودند که وقتی آنها را به حسن و قبح اعمالشان آگاه کرده ایم، و به نتایج سوء اعمال و افعال بد آشنا شده اند، دست از کار خود برداشته، و گرایش به خوبیها پیدا کرده اند، حتّی در خودمان نیز این تجربه را داشته ایم.

در مقابل افرادی را می شناسیم که آگاهی کافی به نیک و بد اعمال و نتایج و آثار آن

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 29

دارند ولی همچنان به بدی ادامه می دهند، و اخلاق سوء بر وجود آنها حاکم است.

اینها همه به خاطر آن است که انسان موجودی است دو بعدی، یک بُعد وجود او را علم و ادراک و آگاهی تشکیل می دهد، و یک بُعد وجود او را امیال و غرائز و شهوات؛ به همین دلیل، گاه با میل و اختیار خود بُعد اوّل را ترجیح

می دهد و گاه دوم را.

از اینجا روشن می شود، آنها که یکی از دو قول بالا را پذیرفته اند انسان را یک بُعدی فرض کرده، و توجّه به بُعد دیگر وجود انسان نداشته اند.

از آیات دیگر قرآن نیز بخوبی می توان آنچه را که گفتیم استفاده کرد.

قرآن مجید در چندین آیه به رابطه ای میان جهل و اعمال سوء اشاره کرده است؛ مثلًا، می فرماید: «انَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ سُوءً بِجَهالَهٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَاصْلَحَ فَانَّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی انجام دهد، سپس توبه و اصلاح و جبران نماید، خداوند آمرزنده و مهربان است.» (سوره انعام، آیه 54)

شبیه همین معنی در سوره نساء، آیه 17 و سوره نحل، آیه 119 نیز آمده است.

بدیهی است منظور در اینجا جهل مطلق نیست که با توبه سازگار نباشد بلکه مرتبه ای از مراتب جهل است که اگر بر طرف گردد انسان به راه حقّ روی می آورد.

در جلد اوّل از دوره اوّل پیام قرآن در آنجا که بحث درباره معرفت و شناخت آمده، آیات بسیاری نقل کرده ایم که از آنها استفاده می شد، جهل سرچشمه کفر است، جهل سرچشمه اشاعه فساد، تعصّب و لجاجت، بهانه جویی، تقلید کورکورانه، اختلاف و پراکندگی، سوءظن و بدبینی، جسارت و بی ادبی و در یک جمله جهل مایه دگرگون شدن بسیاری از ارزشها است! «1»

از سوی دیگر، در بعضی از آیات صریحاً می گوید: «کسانی هستند که با علم و آگاهی، راه غلط را می پیمایند؛ مثلًا، درباره آل فرعون می فرماید: «وَجَحَدُوا بِها وَاسْتَیْقَنَتْها انْفُسُهُمْ ظُلْماً وَعُلُوّاً؛ آنها آیات ما را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند در حالی که در دل به آن یقین

داشتند.» (سوره نمل، آیه 14)

---

(1). پیام قرآن، دوره اوّل، جلد 1، ص 86 تا 98.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 30

و درباره گروهی از اهل کتاب می فرماید: «وَیَقُولُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ وَهُمْ یَعْلَمُونَ؛ آنها بر خدا دروغ می بندند در حالی که می دانند.» (سوره آل عمران، آیه 75).

شبیه همین معنی در چند آیه بعد از آن نیز آمده است (سوره آل عمران، آیه 78).

علم و آگاهی در این آیه ممکن است اشاره به آگاهی بر موضوع دروغ باشد، ولی باز هم شاهد مدّعای ما است، چرا که حکم عقل و شرع درباره دروغ و زشتی آن، چیزی نیست که بر کسی مکتوم باشد.

تجربیّات روزمرّه نیز این واقعیّت را نشان می دهد که آگاهی بر زیانهای اخلاق رذیله در بسیاری از موارد می تواند باز دارنده باشد، و در عین حال موارد زیادی هم دیده می شود که افراد آگاه، دست به اعمال سوء زده، و اخلاق رذیله را برای خود ترجیح می دهند. و به این ترتیب، مکتب واسطه در اینجا با واقعیّتها منطبق تر است. (دقّت کنید)

***

## 5- آیا اخلاق قابل تغییر است؟

### اشاره

سرنوشت علم اخلاق و تمام بحثهای اخلاقی و تربیتی به این مسأله بستگی دارد، زیرا اگر اخلاق قابل تغییر نباشد نه تنها علم اخلاق بیهوده خواهد بود، بلکه تمام برنامه های تربیتی انبیا و کتابهای آسمانی لغو خواهد شد؛ تعزیرات و تمام مجازاتهای بازدارنده نیز بی معنی خواهد بود.

بنابراين، وجود آن همه برنامه هاى اخلاقى و تربيتى در تعاليم انبياء و كتب آسمانى و نيز وجود برنامه هاى تربيتى در تمام جهان بشريّت، و همچنين مجازاتهاى بازدارنده در همه مكاتب جزائى، بهترين دليل بر اين است كه قابليّت تغيير اخلاق، و روشهاى اخلاقى، نه تنها از سوى

تمام پیامبران که از سوی همه عقلای جهان پذیرفته شده است.

امّا با این همه، عجیب است که فلاسفه و علمای اخلاق بحثهای فراوانی درباره این که «آیا اخلاق قابل تغییر است یا نه؟» مطرح کرده اند!

بعضی می گویند: اخلاق قابل تغییر نیست! و آنها که بدگوهرند و طینتی ناپاک دارند عوض نمی شوند، و به فرض که تغییر یابند، سطحی و ناپایدار است و بزودی به حال اوّل

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 31

باز می گردند!

آنها برای خود دلائلی دارند از جمله این که ساختمان جسم و جان رابطه نزدیکی با اخلاق دارد، و در واقع اخلاق هر کس تابع چگونگی آفرینش روح و جسم اوست، و چون روح و جسم آدمی عوض نمی شود، اخلاق او نیز قابل تغییر نیست.

جمعی از شعرا که پیرو این طرز تفکّر بوده اند نیز در اشعار خود بطور گسترده به این مطلب اشاره کرده اند (هر چند ممکن است اشعار آنها را بر نوعی مبالغه در این امر حمل کرد).

نمونه ای از اشعار شعرای معروف را در این زمینه در ذیل می خوانید:

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است شمشیر نیک ز آهن بد چون کند کسی؟ ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس! باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس! ***

بر سیه دل چه سود خواندن وعظ نرود میخ آهنین در سنگ آهنی را که موریانه بخورد نتوان برد از آن به صیقل زنگ! ***

چون بود اصل گوهری قابل تربیت را در او اثر باشد هیچ صیقل نکو نداند کرد آهنی را که بدگهر باشد سگ

به دریای هفتگانه مشوی که چو تر شد پلیدتر باشد! خر عیسی گرش به مکّه برند چون بیاید هنوز خر باشد! *** دلیل دیگری که برای این امر ذکر کرده اند این است که دگرگون شدن اخلاق به واسطه عوامل خارجی، از قبیل تأدیب و نصیحت و اندرز است، و هنگامی که این عوامل زایل گردد، انسان به اخلاق اصلی خود باز خواهد گشت، درست مانند سردی آب که به وسیله عوامل حرارت زا از بین می رود و هنگامی که آن عوامل از بین برود، حرارت را پس داده، به حال اوّل باز می گردد!

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 32

این طرز فکر و این گونه استدلالات همه مایه تأسّف و سبب انحطاط جوامع بشری است!

طرفداران «قابليّت تغيير» در امور اخلاقی، از دو دلیل فوق چنین پاسخ می گویند:

1- ارتباط اخلاق با ساختمان روح و جسم انسان قابل انکار نیست، ولی این ارتباط به اصطلاح در حدّ «مقتضی» است نه «علّت تامّه»، یعنی می تواند زمینه ساز باشد نه این که الزاماً و اجباراً تأثیر قطعی بگذارد، همان گونه که بسیاری از افرادی که از پدران و مادران مبتلا به پاره ای از بیماریها متولّد می شوند زمینه آلودگی به آن بیماریها را دارند، ولی با این حال می توان با پیشگیریهای مخصوص جلو تأثیر عامل وراثت را گرفت.

افراد ضعیف البنیه از نظر جسمانی با استفاده از بهداشت و ورزش، افراد نیرومندی می شوند و بعکس، افراد قویّ البنیه بر اثر ترک این دو، ضعیف و ناتوان خواهند شد.

افزون براین، روح و جسم انسان نیز قابل تغییر است تا چه رسد به اخلاق زاییده از آن!

می دانیم تمام «حیوانات اهلی امروز» یک روز در زمره حیوانات وحشی

بودند، انسان آنها را گرفت و رام کرد، و به صورت حیوانات اهلی در آورد؛ بسیاری از گیاهان و درختان میوه نیز چنین بوده اند. جایی که با تربیت بتوان خلق و خوی یک حیوان و ویژگیهای یک گیاه یا درخت را تغییر داد چگونه نمی توان اخلاق انسان را به فرض که اخلاق ذاتی باشد تغییر داد؟

هم اکنون نیز بسیاری از حیوانات را برای کارهایی که بر خلاف طبیعت آنها است تربیت می کنند و آنها این کارها را بخوبی انجام می دهند.

2- از آنچه در بالا گفته شد پاسخ استدلال دیگر آنان نیز روشن می شود زیرا گاه عوامل بیرونی آن قدر تأثیر قوی دارد که ویژگیهای ذاتی را بکلّی دگرگون می سازد، و حتّی ویژگیهای جدید به وراثت به نسلهای آینده نیز می رسد همان گونه که در حیوانات اهلی مثال زده شد.

تاریخ، انسانهای بسیاری را نشان می دهد که بر اثر تربیت بکلّی خلق و خوی خود را تغییر دادند، و به اصطلاح یک صد و هشتاد درجه چرخش کردند، افرادی که یک روز مثلاً در صف دزدان قهّار جای داشتند به زاهدان و عابدان مشهوری مبدّل گشتند.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 33

توجّه به طرز به وجود آمدن یک ملکه اخلاقی به ما این قدرت را می دهد که راه از میان بردن آن را نیز پیدا کنیم؛ مسأله چنین است که هر عمل خوب یا بد اثر موافق خود را در روح انسان باقی می گذارد، و روح را تدریجاً به سوی خود جلب می کند، تکرار این عمل آن اثر را بیشتر و قوی تر می سازد، و کم کم کیفیّتی به نام «عادت» حاصل می شود، و هر گاه عادت استمرار یابد به

صورت «ملكه» در می آيد.

بنابراين، همان گونه كه عادات و ملكات اخلاقی زشت در سايه تكرار عمل تشكيل می گردد، از همين طريق قابل زوال است؛ البتّه، اثر تلقين، تفكّر، تعليمات صحيح و محيط سالم در فراهم كردن زمينه های روحی برای پذيرش و تشكيل ملكات خوب را نمی توان ناديده گرفت.

*** در اينجا قول سومی نيز وجود دارد و آن اين كه بعضی از صفات اخلاقی قابل تغيير است، و بعضی غير قابل تغيير، آن صفاتی كه طبيعی و فطری است، قابل تغيير نمی باشد، ولی آن صفاتی كه عوامل خارجی دارد قابل تغيير است. «1»

اين قول نيز فاقد هرگونه دليل است، زيرا اين تفصيل و تفاوت گذاری، بين صفات فرع، بر قبول اخلاق طبيعی و فطری است، در حالی كه چنين چيزی ثابت نيست؛ و به فرض كه چنين باشد چه كسی می تواند ادّعا كند كه صفات فطری قابل تغيير نيست؟ مگر حيوانات وحشی را نمی توان اهلی كرد؟ مگر تعليم و تربيت نمی تواند آن قدر ريشه دار شود كه اعماق وجود انسان را دگرگون سازد؟

### آيات و روايات دليل بر قابليّت تغيير اخلاق است

آنچه را در بالا گفتيم از نظر دلائل عقلی و تاريخی بود، هنگامی كه به دلائل نقلی يعنی آنچه از مبدأ وحی و سخنان معصومين عليهم السلام به دست آمده مراجعه كنيم مسأله از اين هم روشنتر است؛ زيرا:

---

(1). محقّق نراقی در جامع السّعادات اين نظريه را برگزيده است (جامع السّعادات جلد 1، ص 24).



1- نفس مسأله بعثت انبيا و ارسال رسل و انزال كتب آسمانی و بطور كلّی مأموريّتی كه آنها برای هدايت و تربيت همه انسانها داشتند، محكمترين دليل بر امكان تربيت و پرورش فضائل اخلاقی

در تمام افراد بشر است.

آیاتی مانند: هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الْامِّیینَ رَسُولاً مِنْهُم یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَیُزَکِّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَالْحِکْمَةَ وَانْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِیْنٍ (سوره جمعه، آیه 2) «1» و آیات مشابه آن بخوبی نشان می دهد که هدف از مأموریّت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هدایت و تربیت و تعلیم و تزکیه همه کسانی بود که در «ضَلالٍ مُبِیْنٍ» و گمراهی آشکار بودند.

2- تمام آیاتی که خطاب به همه انسانها به عنوان «یا بَنی آدَمَ» و «یاایُّها النَّاسُ» و «یا ایُّها الْانْسانُ»، و «یا عِبادی می باشد و مشتمل بر اوامر و نواهی و مسائل مربوط به تهذیب نفوس و کسب فضائل اخلاقی است، بهترین دلیل بر امکان تغییر «اخلاق رذیله» و اصلاح صفات ناپسند است، در غیر این صورت، عمومیّت این خطابها لغو و بیهوده خواهد بود.

ممکن است گفته شود: این آیات غالباً مشتمل بر احکام است، و احکام مربوط به جنبه های عملی است، در حالی که اخلاق ناظر به صفات درونی است.

ولی نباید فراموش کرد که «اخلاق» و «عمل» لازم و ملزوم یکدیگر و به منزله علّت و معلولند، و در یکدیگر تأثیر متقابل دارند؛ هر اخلاق خوبی سرچشمه اعمال خوب است، همان گونه که اخلاق رذیله، اعمال زشت را به دنبال دارد؛ و در مقابل، اعمال نیک و بد نیز اگر تکرار شود تدریجاً تبدیل به خلق و خوی خوب و بد می شود.

3- اعتقاد به عدم امکان تغییر اخلاق سر از اعتقاد به جبر در می آورد؛ زیرا مفهومش این است که صاحبان اخلاق بد و خوب قادر به تغییر آن نیستند و چون اعمال آنها بازتاب اخلاق آنها است، پس

در انجام کار خوب یا بد مجبورند، و در عین حال مکلّف به انجام خوبیها و ترک بدیها هستند؛ این عین جبر است، و تمام مفاسدی را که مذهب جبر دارد بر آن مترتّب می شود «2».

---

(1). آیه 164 آل عمران نیز همین مضمون را در بردارد.

(2). به اصول کافی، جلد 1، ص 155 و کشف المراد، بحث قضا و قدر درباره مفاسد مذهب جبر مراجعه شود.



4- آیاتی که با صراحت تشویق به تهذیب اخلاق می کند و از رذایل اخلاقی بر حذر می دارد نیز دلیل محکمی است بر امکان تغییر صفات اخلاقی، مانند «قَدْ افْلَحَ مَنْ زَکَّیها وَقَدْ خابَ مَنْ دَسَّیها؛ هر کس نفس خود را تزکیه کند رستگار شده، و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده سازد نومید و محروم گشته است.» (سوره شمس- آیه 9 و 10).

تعبیر به «دسّیها» از ماده «دسّ» و «دسیسه» در اصل به معنی آمیختن شی ء ناپسندی با چیز دیگر است؛ مثل این که گفته می شود: «دسّ الحنطه بالتراب؛ گندم را با خاک مخلوط کرده»، این تعبیر نشان می دهد که طبیعت انسان بر پاکی و تقوا است و آلودگیها و رذائل اخلاقی از خارج بر انسان نفوذ می کند و هر دو قابل تغییر و تبدیل است.

در آیه 34 سوره فصّلت می خوانیم: «ادْفَعْ بِالَّتی هِیَ احْسَنُ فَاذا الَّذی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ عَداوَهٌ کَانَّهُ وَلِیٌّ حَمِیْمٌ؛ بدی را با نیکی دفع کن ناگهان (خواهی دید) همان کسی که میان تو و او دشمن است گویی دوست گرم و صمیمی (و قدیمی تو) است!»

این آیه بخوبی نشان می دهد که عداوت و

دشمنیهای عمیق که در خلق و خوی انسان ریشه دوانده باشد، با محبّت و رفتار شایسته ممکن است تبدیل به دوستیهای داغ و ریشه دار شود؛ اگر اخلاق، قابل تغییر نبود، این امر امکان نداشت.

در روایات اسلامی نیز تعبیرات روشنی در این زمینه دیده می شود مانند احادیث زیر:

1- حدیث معروف انّی بُعِثْتُ لِاتَمِّمَ مَکارِمَ الْاخْلاقِ «1»

، دلیل واضحی بر امکان تغییر صفات اخلاقی است.

2- روایات فراوانی که تشویق به حسن خلق می کند، مانند: حدیث نبوی: «لَوْ یَعْلَمُ الْعَبْدُ ما فی حُسْنِ الْخُلْقِ لَعَلِمَ انَّهُ یَحْتاجُ انْ یَکُونَ لَهُ خُلْقٌ حَسَنٌ؛ اگر بندگان می دانستند که حسن خلق چه منافعی دارد، یقین پیدا می کردند که محتاج به اخلاق نیکند!» «2»، نشانه دیگر است.

3- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «الْخُلْقُ الْحَسَنُ نِصْفُ الدِّینِ؛ اخلاق خوب، نیمی از دین است.» «3»

---

(1). سفینه البحار، (مادّه خلق).

(2). بحار، جلد 10، ص 369.

(3). بحار، ج 71، ص 385.



4- و در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الْخُلْقُ الْمَحْمُودُ مِنْ ثِمارِ الْعَقْلِ، الْخُلْقُ الْمَذْمُوْمُ مِنْ ثِمارِ الْجَهْلِ؛ اخلاق خوب از میوه های عقل و آگاهی است و اخلاق بد از ثمرات جهل و نادانی است.» «1»

و از آنجا که «علم» و «جهل» قابل تغییر است، اخلاق هم به تبع آن قابل تغییر می باشد.

5- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «انَّ الْعَبْدَ لَیَبْلُغُ بِحُسْنِ خُلْقِهِ عَظیمَ دَرَجاتِ الْاخِرَهِ وَشَرَفَ الْمَنازِلِ وَانَّهُ لَضَعیفُ الْعِبادَهِ؛ بنده خدا به وسیله حسن اخلاق به درجات عالی آخرت و بهترین مقامات می رسد، در حالی که ممکن است از نظر عبادت ضعیف

باشد !» «2»

در این حدیث اوّلًا مقایسه حسن اخلاق به عبادت، و ثانیاً ذکر درجات بالای اخروی که حتماً مربوط به اعمال اختیاری است، و ثالثاً تشویق به تحصیل حسن خلق، همگی نشان می دهد که اخلاق یک امر اکتسابی است، نه اجباری و الزامی و خارج از اختیار ! (دقّت کنید)

این گونه روایات و تعبیرات گویا و پرمعنی در کلمات معصومین علیهم السلام زیاد دیده می شود «3» و همه آنها نشان می دهد که صفات اخلاقی قابل تغییر است، و گرنه این تعبیرات و تشویقها لغو و بیهوده بود.

6- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که به یکی از یارانش به نام «جریر بن عبد اللَّه» فرمود: «انَّکَ امْرُءٌ قَدْ احْسَنَ اللَّهُ خَلْقَکَ فَاحْسِنْ خُلْقَکَ؛ خداوند به تو چهره زیبا داده، اخلاق خود را نیز زیبا کن !» «4»

کوتاه سخن این که: کتب روایی ما پُر از روایاتی است که همگی دلالت بر امکان تغییر اخلاق آدمی دارد. «5»

---

(1). غرر الحکم، 1280- 1281.

(2). محجّه البیضاء، ج 5، ص 93.

(3). مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی، در باب حسن الخلق (ص 99) هیجده روایت در این زمینه نقل کرده است.

(4). سفینه البحار، مادّه خلق.

(5). به جلد دوم اصول کافی و روضه کافی، و جلد سوم میزان الحکمه و جلد اوّل سفینه البحار، در ابواب مناسب مراجعه فرمایید.



این بحث را با حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام که تشویق به فضائل اخلاقی می کند پایان می دهیم، فرمود: «الْکَرَمُ حُسْنُ السَّجِیَّهِ وَ

اجْتِنابُ الدَّنِيَّهِ؛ ارزش و کیفیّت انسان به اخلاق پسندیده و اجتناب و

دورى از اخلاق پست است!» «1»

***

### دلائل طرفداران عدم تغيير اخلاق

در برابر دلائل بالا بعضى به رواياتى تمسّك جسته اند كه در نظر بد وى از آنها چنين بر مى آيد كه اخلاق قابل تغيير نيست، از جمله:

1- در حديث معروفى از پيامبر صلى الله عليه و آله آمده است كه فرمود:

«النَّاسُ مَعادِنٌ كَمَعادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّهِ، خِيارُهُمْ فِى الْجاهِلِيِّهِ خِيارُهُمْ فِى الْاسْلامِ؛ مردم همچون معدنهاى طلا و نقره اند، بهترين آنها در زمان جاهليّت بهترين آنها در اسلامند.»

2- در حديث ديگرى از همان حضرت صلى الله عليه و آله آمده است: «اذا سَمِعْتُمْ انَّ جَبَلًا زالَ عَنْ مَكانِهِ فَصَدِّ قُوهُ، وَ اذا سَمِعْتُمْ بِرَجُلٍ زالَ عَنْ خُلْقِهِ فَلا تُصَدِّ قُوهُ! فَانَّهُ سَيَعُودُ الى ما جُبِلَ عَلَيْهِ! هر گاه بشنويد كوهى از جايش حركت كرده، تصديق كنيد، امّا اگر بشنويد كسى اخلاقش را رها نموده تصديق نكنيد! چرا كه بزودى به همان فطرت خويش باز مى گردد!» «2»

### پاسخ

تفسير اين گونه روايات به قرينه دلائل روشن سابق و رواياتى كه صراحت در امكان تغيير اخلاق دارد، چندان مشكل نيست.

زيرا اين نكته قابل قبول است كه روحيّات مردم ذاتاً متفاوت است، بعضى همچون معدن طلا هستند و بعضى نقره، ولى اينها دليل بر اين نمى شود كه اين روحيّات قابل تغيير نباشند؛ و به تعبير ديگر، اين گونه صفات روحى در حدّ مقتضى است نه علّت تامّه، لذا با تجربه ديده ايم كه اين افراد بر اثر تعليم و تربيت بكلّى عوض مى شوند.

---

(1). غرر الحكم.

(2). جامع السّعاده، جلد اوّل، صفحه 24.

اضافه بر این، اگر ما بخواهیم مطابق این حدیث حکم کنیم باید بگوییم که همه مردم دارای اخلاق نیکند، بعضی خوبند و بعضی خوبتر،

(همانند نقره و طلا)، بنابراین، جایی برای اخلاق رذیله طبیعی وجود نخواهد داشت. (دقّت کنید)

در مورد حدیث دوم نیز مسأله جنبه مقتضی دارد نه علّت تامّه، و یا به تعبیر دیگر ناظر به غالب مردم است نه همه مردم؛ وگرنه مضمون حدیث، مخالف صریح تواریخی است که در دست است و نشان می دهد افرادی اخلاق خود را تغییر داده اند، و تا پایان عمر بر همان روش باقی ماندند.

همچنین مخالف تجربیّات روزمرّه ما است که بسیاری از افراد فاسد را می بینیم به وسیله تعلیم و تربیت راه زندگی خود را عوض می کنند و تا آخر نیز بر روش جدید می مانند.

کوتاه سخن این که: در عین قبول تفاوت روحیّات و سجایای اخلاقی مردم با یکدیگر، هیچ کس مجبور نیست که بر اخلاق بد باقی بماند، یا بر اخلاق خوب؛ صاحبان سجیّه نیک ممکن است بر اثر هواپرستی در منجلاب اخلاق سوء سقوط کنند و صاحبان سجایای زشت، ممکن است زیر نظر استاد مربّی و در سایه خودسازی به بالاترین مراحل کمال عروج نمایند!

این نکته نیز گفتنی است که بعضی از افراد فاسد و مفسد، برای این که اعمال خود را توجیه کنند، به این گونه منطقها روی می آورند که خدا ما را چنین آفریده، اگر می خواست، می توانست ما را با اخلاق دیگری بیافریند!

به هر حال، روی آوردن به مکتب طرفداران عدم قابلیّت تغییر اخلاق نتیجه ای جز سقوط در دامان اعتقاد به جبر، و انکار مکتب انبیا و بیهوده شمردن تلاش علمای اخلاق و روانکاوان و سرانجام فساد جوامع بشری نخواهد داشت.

## 6- تاریخچه علم اخلاق

بحث فوق را با فشرده ای از «تاریخچه علم اخلاق» پایان می دهیم:

اخلاق در قرآن، ج 1، ص:

بی شک بحثهای اخلاقی از زمانی که انسان گام بر روی زمین گذارد آغاز شد، زیرا ما معتقدیم که حضرت آدم علیه السلام پیامبر خدا بود، نه تنها فرزندانش را با دستورهای اخلاقی آشنا ساخت بلکه خداوند از همان زمانی که او را آفرید و ساکن بهشت ساخت مسائل اخلاقی را با اوامر و نواهی اش به او آموخت.

سایر پیامبران الهی یکی پس از دیگری به تهذیب نفوس و تکمیل اخلاق که خمیر مایه سعادت انسانها است پرداختند، تا نوبت به حضرت مسیح علیه السلام رسید که بخش عظیمی از دستوراتش را مباحث اخلاقی تشکیل می دهد، و همه پیروان و علاقه مندان او، وی را به عنوان معلّم بزرگ اخلاق می شناسند.

امّا بزرگترین معلّم اخلاق پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود که با شعار «انَّما بُعِثْتُ لِا تَمِّمَ مَکارِمَ الْاخْلاقِ» مبعوث شد و خداوند درباره خود او فرموده است: «وَ انَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ؛ اخلاق تو بسیار عظیم و شایسته است !» «1»

در میان فلاسفه نیز بزرگانی بودند که به عنوان معلّم اخلاق از قدیم الایّام شمرده می شدند، مانند: افلاطون، ارسطو، سقراط و جمعی دیگر از فلاسفه یونان.

به هر حال بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله امامان معصوم علیه السلام به گواهی روایات اخلاقی گسترده ای که از آنان نقل شده، بزرگترین معلّمان اخلاق بودند؛ و در مکتب آنها مردان برجسته ای که هر کدام از آنها را می توان یکی از معلّمان عصر خود شمرد، پرورش یافتند.

زندگانی پیشوایان معصوم علیه السلام و یاران با فضیلت آنان، گواه روشنی بر موقعیّت اخلاقی و فضائل آنها می باشد.

امّا این که «علم اخلاق» از چه زمانی در اسلام پیدا شد و

مشاهیر این علم چه کسانی بودند داستان مفصّلی دارد که در کتاب گرانبهای «تأسیس الشّیعه لعلوم الاسلام» نوشته آیت اللّه صدر، به گوشه ای از آن اشاره شده است.

نامبرده این موضوع را به سه بخش تقسیم می کند:

---

(1). سوره قلم، آیه 4.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 40

الف- می گوید اوّلین کسی که علم اخلاق را تأسیس کرد امیر مؤمنان علی علیه السلام بود که در نامه معروفش (به فرزندش امام مجتبی علیه السلام) بعد از بازگشت از صفّین، اساس و ریشه مسائل اخلاقی را تبیین فرمود؛ و ملکات فضیلت و صفات رذیلت به عالی ترین وجهی در آن مورد تحلیل قرار گرفته است! «1»

این نامه را (علاوه بر مرحوم سیّد رضی در نهج البلاغه) گروهی دیگر از علمای شیعه نقل کرده اند.

بعضی از دانشمندان اهل سنّت مانند ابو احمد حسن بن عبد اللّه عسکری نیز در کتاب الزّواجر و المواعظ تمام آن را آورده و می افزاید:

«لَوْ کانَ مِنَ الْحِکْمَهِ ما یجِبُ انْ یُکْتَبَ بِالذَّهَبِ لَکانَتْ هذِهِ؛ اگر از کلمات پندآموز، چیزی باشد که با آب طلا باید نوشته شود، همین نامه است!»

ب- نخستین کسی که کتابی به عنوان «علم اخلاق» نوشت اسماعیل بن مهران ابی نصر سکونی بود که در قرن دوم می زیست، کتابی به نام صفه المؤمن و الفاجر تألیف کرد (که نخستین کتاب شناخته شده اخلاقی در اسلام است).

ج- نامبرده سپس گروهی از بزرگان این علم را اسم می برد (هر چند صاحب کتاب و تألیفی نبوده اند، از آن جمله:

«سلمان فارسی» است که از علی علیه السلام درباره اش نقل شده که فرمود: «سَلْمانُ الْفارسی مِثْلُ لُقْمان الْحَکیم- عَلِمَ عِلْمَ الْاوَّل وَ الْاخِر، بَحْرٌ

لايُنْزَفُ، وَ

هُوَ مِنَّا اهْلَ الْبَیْتِ؛ سلمان فارسی همانند لقمان حکیم است- دانش اوّلین و آخرین را داشت و او دریای بی پایانی بود و او از ما اهل بیت است.» «2»

2- «ابو ذر غفاری» است (که عمری را در ترویج اخلاق اسلامی گذراند و خود نمونه اتمّ آن بود. درگیری های او با خلیفه سوم «عثمان» و همچنین «معاویه» در مسائل اخلاقی معروف است؛ و سرانجام جان خویش را نیز بر سر این کار نهاد.

---

(1). رساله حقوق امام سجّاد علیه السلام و دعای مکارم الاخلاق و بسیاری از دعاها و مناجاتهای دیگر نیز در طلیعه آثار معروف اخلاقی در اسلام قرار دارند که هیچ اثری با آنها برابری نمی کند.

(2). بحار، ج 22، ص 391.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 41

3- «عمّار یاسر» است که سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره او و یارانش مقام اخلاقی آنها را روشن می سازد، فرمود: «ایْنَ اخْوانِیَ الَّذینَ رَکِبُوا الطَّرِیْقَ وَمَضَوْا عَلَی الْحَقِّ، ایْنَ عَمَّارُ ... ثُمَّ ضَرَبَ یَدَهُ عَلی لِحْیَتِهِ الشَّرِیْفَهِ الْکَرِیْمَهِ فَاطالَ الْبُکاءَ، ثُمَّ قالَ: أَوَّهْ عَلی اخْوانِیَ الَّذینَ تَلَوُا الْقُرانَ فَاحْکَمُوهُ، وَتَدَبَّرُوا الْفُرَضَ فَاقامُوهُ، احْیَوُا السُّنَّهَ وَاماتُوا الْبِدْعَهَ؛ کجا هستند برادران من! همانها که براه حق آمدند و در راه حق گام بر می داشتند، کجاست عمّار یاسر! ... سپس دست به محاسن شریف خود زد و مدّت طولانی گریست، پس از آن فرمود: آه بر برادرانم همانها که قران را تلاوت می کردند و به کار می بستند، در فرائض دقّت می کردند و آن را به پا می داشتند، سنّتها را زنده کرده، و بدعتها را میراندند!» «1»

4- «نوف بکّالی» که بعد از سنه 90 هجری چشم از جهان

پوشید، و دارای مقام والایی در زهد و عبادت و علم اخلاق است.

5- «محمّد بن ابی بکر» که راه و روش خود را از امیر مؤمنان علی علیه السلام می گرفت و در زهد و عبادت گام در جای گامهای او می نهاد، و در روایات به عنوان یکی از شیعیان خاصّ علی علیه السلام شمرده شده و در اخلاق، نمونه بود.

6- «جارود بن مُنذِر» که از یاران امام چهارم و پنجم و ششم بود و از بزرگان علما است و در علم و عمل و جامعیّت مقام والائی دارد.

7- «حُذَیْفَه بن منصور» که از یاران امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السلام بود و درباره او گفته شده: «او علم را از این بزرگواران اخذ کرده و نبوغ خود را در مکارم اخلاق و تهذیب نفس نشان داد.»

8- «عثمان بن سعید عَمْری» که از وکلای چهارگانه معروف ولیّ عصر حضرت مهدی ارواحنا فداه می باشد، و از نواده های عمّار یاسر بود، بعضی درباره او گفته اند: «لَیْسَ لَهُ ثانٍ فِی الْمَعارِفِ وَالْاَخْلاقِ وَالْفِقْهِ وَالْاَحْکامِ؛ او در معارف و اخلاق و فقه و احکام، دومی نداشت!»

و بسیاری دیگر از بزرگانی که ذکر نام همه آنها به درازا می کشد.

---

(1). نهج البلاغه، خطبه 182.



ضمناً در طول تاریخ اسلام کتابهای فراوانی در علم اخلاق نوشته شده است که از آن میان، کتب زیر را می توان نام برد:

1- در قرن سوم کتاب «الْمانِعاتُ مِنْ دُخُولِ الْجَنَّهِ» را نوشته جعفر بن احمد قمی که یکی از علمای بزرگ عصر خود بود می توان نام برد.

2- در قرن چهارم کتاب «الآداب» و کتاب «مکارم الاخلاق» را

داریم که نوشته «علی بن احمد کوفی» است.

3- کتاب «طهاره النّفس» یا تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق نوشته ابن مِسْکَویه متوفّای قرن پنجم از کتب معروف این فن است؛ او کتاب دیگری در علم اخلاق به نام «آداب العرب و الفرس» نیز دارد که شهرتش در حدّ کتاب بالا نیست.

4- کتاب «تنبیه الخاطر و نزهه النّاظر» که به عنوان مجموعه ورّام مشهور است یکی دیگر از کتب معروف اخلاقی است که نوشته «ورّام بن ابی فوارس» یکی از علمای قرن ششم است.

5- در قرن هفتم به آثار معروف خواجه نصیر طوسی، کتاب اخلاق ناصری و اوصاف الاشراف و آداب المتعلّمین برخورد می کنیم که هر کدام نمونه بارزی از کتب تصنیف شده در این علم در آن قرن است.

6- در قرون دیگر نیز کتابهایی مانند ارشاد دیلمی، مصابیح القلوب سبزواری، مکارم الاخلاق حسن بن امین الدّین، و الآداب الدّینیّه امین الدّین طبرسی، و محجّه البیضاء فیض کاشانی که اثر بسیار بزرگی در این علم است، و جامع السّعادات و معراج السّعاده و کتاب اخلاق شبّر و کتابهای فراوان دیگر. «1»

مرحوم علّامه تهرانی نام دهها کتاب را که در زمینه علم اخلاق نگاشته شده است در اثر معروف خود «الذّریعه» بیان نموده است. «2»

این نکته نیز حائز اهمّیّت است که بسیاری از کتب اخلاقی به عنوان کتب سیر و سلوک، و بعضی تحت عنوان کتب عرفانی انتشار یافته است، و نیز بعضی از کتابها فصل یا فصول

---

(1). تلخیص و اقتباس با تغییرات و اضافاتی از کتاب «تأسیس الشّیعه لعلوم الاسلام»، فصل آخر.

(2). الذّریعه، جلد اوّل.

مهمّی را به علم

اخلاق تخصیص داده بی آن که منحصر به آن باشد که نمونه روشن آن کتاب بحار الانوار و اصول کافی است که بخشهای زیادی از آن در زمینه مسائل اخلاقی می باشد و از بهترین سرمایه ها برای این علم محسوب می شود.

***

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 45

## فصل دوم: نقش اخلاق در زندگی و تمدّن انسانها

### اشاره

بعضی از ناآگاهان، مسائل اخلاقی را، به عنوان یک امر خصوصی در زندگی شخصی می نگرند، و یا آنها را مسائل مقدّس روحانی و معنوی می دانند که تنها در زندگی سرای دیگر اثر دارد، در حالی که این یک اشتباه بزرگ است؛ اکثر مسائل اخلاقی بلکه همه آنها، آثاری در زندگی اجتماعی بشر دارد، اعم از مادّی و معنوی، و جامعه انسانیّت منهای اخلاق به باغ وحشی تبدیل خواهد شد که تنها قفسها می تواند جلو فعّالیّتهای تخریبی این حیوانات انسان نما را بگیرد، نیروها به هدر خواهد رفت، استعدادها سرکوب خواهد شد، امنیّت و آزادی بازیچه دست هوسبازان می گردد و زندگی انسانی مفهوم واقعی خود را از دست می دهد.

اگر درست در تاریخ گذشته بیندیشیم، اقوام زیادی را پیدا می کنیم که هر کدام بر اثر پاره ای از انحرافات اخلاقی، شکست خورده یا بکلّی نابود شدند.

چه بسیار زمامدارانی که بر اثر نقاط ضعف اخلاقی، قوم و ملّت خود را در کام مصائب دردناکی فرو بردند، و چه بسیار فرماندهان فاسدی که جان سربازان خود را به خطر افکنده و بر اثر خودکامگی آنها را به خاک و خون کشیدند.

درست است که زندگی فردی نیز بدون اخلاق، لطافت و شکوفایی و زیبایی ندارد؛ درست است که خانواده ها بدون اخلاق سامان نمی پذیرند؛ ولی از آنها مهمتر، زندگی اجتماعی بشر است که با حذف مسائل

اخلاقی به سرنوشت دردناکی گرفتار می شود که

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 46

بدتر از آن تصوّر نمی شود.

ممکن است گفته شود، سعادت و خوشبختی و تکامل جوامع بشری را می توان در پرتو عمل به قوانین و احکام صحیح به دست آورد، بی آن که مبانی اخلاقی در افراد وجود داشته باشد.

در پاسخ می گوییم عمل به مقرّرات و قوانین نیز بدون پشتوانه اخلاق ممکن نیست؛ تا از درون انسانها انگیزه هایی برای اجرای مقرّرات و قوانین وجود نداشته باشد، تلاشهای برونی به جایی نمی رسد.

زور و فشار، بدترین ضمانت اجرایی قوانین و مقرّرات است که جز در موارد ضروری نباید از آن استفاده کرد و در مقابل آن، ایمان و اخلاق، بهترین ضامن اجرایی قوانین و مقرّرات محسوب می شود.

با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم و نمونه هایی از آیات قرآن را که ناظر به این مسأله مهم است مورد توجّه قرار می دهیم:

1- وَلَوْ انَّ اهْلَ الْقُری آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالْارْضِ وَلکِنْ کَذَّبُوا فَاخَذْناهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ (سوره اعراف، آیه 96).

2- وَلاتَسْتَوِی الْحَسَنَهُ وَلَاالسَّیِّئَهُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ احْسَنُ فَاذَا الَّذی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ عَداوَهٌ کَانَّهُ وَلِیٌّ حَمیْمٌ- وَمایُلَقَّها الَّا الَّذینَ صَبَرُوا وَمایُلَقَّها الَّا ذُوحَظٍّ عَظیمٍ (سوره فصّلت، آیه 34 و 35)

3- فَبِما رَحْمَهٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنْتَ فَظّاً غَلیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشاوِرْهُمْ فِی الْامْرِ فَاذا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ انَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلِیْنَ (سوره آل عمران، آیه 159)

4- وَما ارْسَلْنا فی قَرْیَهٍ مِنْ نَذیرٍ الَّا قالَ مُتْرَفُوها انَّا بِما ارْسِلْتُمْ بِهِ کافِرُونَ (سوره سبا، آیه 34)

5- وَابْتَغِ فیما اتکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَهَ وَلاتَنْسَ نَصیبَکَ مِنَ الدُّنْیا وَاحْسِنْ کَما

احْسَنَ اللّهُ الَیْکَ وَلاتَبْغِ الْفَسادَ فِی الْارْضِ انَّ اللَّهَ لایُحِبُّ الْمُفْسِدیْنَ- قالَ انَّما اوتیتُهُ عَلی عِلْمٍ عِنْدی اوَلَمْ یَعْلَمْ انَّ اللَّهَ قَدْ اهْلَکَ مِنْ قَبْلِه مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ اشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَاکْثَرُ

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 47

جَمْعاً ولایُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ (سوره قصص، آیه 77 و 78)

6- فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ انَّهُ کانَ غَفَّاراً- یُرْسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُم مِدْراراً- وَیُمْدِدْکُمْ بِامْوالٍ وَبَنِیْنَ وَیَجْعَلْ لَکُمْ جَنَّاتٍ وَیَجْعَلْ لَکُمْ انْهاراً (سوره نوح، آیه 10 تا 12)

7- وَلَوْ انَّهُمْ اقامُوا التَّوْریهَ وَالْاِنْجِیْلَ وَما انْزِلَ الَیْهِمْ مِن رَّبِّهِمْ لَاکَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ ارْجُلِهِمْ مِنْهُمْ امَّهٌ مُقْتَصِدَهٌ وَکَثیرٌ مِنْهُمْ ساءَ مایَعْمَلُونَ (سوره مائده، آیه 66)

8- مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ اوْ انْثی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیوهً طَیِّبَهً وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ اجْرَهُمْ بِاحْسَنِ ماکانُوا یَعْمَلُونَ (سوره نحل، آیه 97)

9- وَمَنْ اعْرَضَ عَنْ ذِکْری فَانَّ لَهُ مَعیشَهً ضَنْکاً وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیمَهِ اعْمی (سوره طه، آیه 124)

10- وَلاتَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ ریحُکُمْ (سوره انفال، آیه 46)

ترجمه:

1- و اگر اهل شهرها و آبادیها، ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم، ولی (آنها حق را) تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.

2- هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گوئی دوستی گرم و صمیمی است!

3- به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [/ مردم نرم (و مهربان) شدی! و اگر تندخو و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند، پس آنها را

ببخش و برای آنها آمرزش بطلب! و در کارها با آنان مشورت کن! امّا هنگامی که تصمیم

گرفتی (قاطع باش و) بر خدا توکّل کن زیرا خداوند متوکّلان را دوست دارد!

4- و ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری بیم دهنده نفرستادیم مگر این که مترفین آنها (که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: «ما به آنچه فرستاده شده اید کافریم!»

5- و در آنچه خدا به تو داده. سرای آخرت را بطلب، و بهره ات را از دنیا فراموش مکن! و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن! و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش، که

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 48

خدا مفسدان را دوست ندارد!- (قارون) گفت: «این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده ام!» آیا او نمی دانست که خداوند اقوامی را پیش از او هلاک کرده که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند؟! (و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد) مجرمان از گناهانشان سؤال نمی شوند!

6- به آنها گفتیم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است!- تا بارانهای پر برکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد!- و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغهای سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار دهد!

7- و اگر آنان تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارشان بر آنها نازل شده [/ قرآن برپادارند، از آسمان و زمین روزی خواهند خورد، جمعی از آنها معتدل و میانه رو هستند، ولی بیشترشان اعمال بدی انجام می دهند.

8- هر کس کار شایسته ای انجام دهد. خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می داریم، و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام می دادند،

خواهیم داد.

9- و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت، و روز قیامت او را نابینا محشور می کنیم!

10- ... و نزاع (و کشمکش) نکنید، تا سست نشوید و قدرت (و شوکت) شما از میان نرود!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه، که سخن از رابطه برکات زمین و آسمان؛ باتقوا است، با صراحت می فرماید: ایمان و تقوا سبب می شود که برکات آسمان و زمین به سوی انسانها سرازیر گردد؛ و بعکس، تکذیب آیات الهی (و بی تقوایی) سبب نزول عذاب می گردد. (وَلَوْ انَّ اهْلَ الْقُری آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالْارْضِ وَلکِنْ کَذَّبُوا فَاخَذْناهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ)

برکات آسمان و زمین، معنی وسیعی دارد که نزول بارانها، رویش گیاهان، فزونی نعمتها، و افزایش نیروهای انسانی را شامل می شود.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 49

«برکت» در اصل به معنی ثبات و استقرار چیزی است، و این واژه بر هر نعمت و موهبتی که پایدار بماند اطلاق می گردد؛ بنابراین موجودات بی برکت آنها هستند که ثبات و قراری ندارند و زود فانی و نابود می شوند.

بسیارند از امّتهایی که دارای امکانات مادّی فراوان هستند و منابع زیرزمینی و روزمینی و انواع صنایع را دارند، ولی به خاطر تباهی اخلاق و فساد اعمال که نتیجه مستقیم فساد اخلاق است، این مواهب برای آنها ناپایدار و فاقد برکت است و غالباً در مسیر نابودی شان به کار گرفته می شود.

به همین دلیل، آیات قرآن، از کسانی سخن می گوید که نعمتهای آنها وبال و مایه بدبختی شان شد.

مثلًا، در آیه 85 سوره توبه می خوانیم: «وَلاتُعْجِبْکَ امْوالُهُمْ وَاوْلادُهُمْ انَّما یُرِیْدُ اللَّهُ انْ یُعَذِّبَهُمْ بِها فِی الدُّنْیا وَتَزْهَقَ انْفُسُهُمْ وَهُمْ کافِرُوْنَ؛

مبادا اموال و اولادشان مایه اعجاب تو گردد، خدا می خواهد به وسیله آن، آنها را عذاب کند و جانشان بر آید در حالی که کافر باشند.»

آری! این نعمتها هنگامی که با فساد اخلاق توأم شود، هم مایه عذاب دنیا است، هم موجب خسران و زیان آخرت!

به تعبیر دیگر، هرگاه مواهب الهی با ایمان و اخلاق و اصول انسانی همراه باشد مایه عمران و آبادی و رفاه و آسایش و سعادت و نیکبختی است این همان چیزی است که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده است.

بعکس، هرگاه با سوء اخلاق و بخل و ظلم و خودکامگی و هوسبازی همراه باشد، مایه تباهی و فساد است!

*** در دومین آیه، طریقه بسیار مؤثّر و مهمّی را برای پایان دادن به کینه توزیها و عداوتها، ارائه می دهد و نقش اخلاق را در برچیدن نفرتها و کینه ها روشن می سازد، می فرماید: «با نیکی، بدی را دفع کن، تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند.» (ادْفَعْ بِالَّتی هِیَ احْسَنُ فَاذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ عَداوَهٌ کَانَّهُ وَلِیُّ حَمیْمٌ)

سپس می افزاید: این کار کار همه کس نیست، و این بزرگواری و سعه صدر، از هر کس



بر نمی آید، «تنها کسانی به این مرحله می رسند که دارای صبر و استقامتند، و تنها کسانی به این فضیلت اخلاقی نائل می شوند، که بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند!» (وَمایُلَقَّها الَّا الَّذینَ صَبَرُوا وَمایُلَقَّها الَّا ذُوحَظٍّ عَظیْمٍ)

همیشه یکی از مشکلات بزرگ جوامع بشری، انباشته شدن کینه ها و نفرتها بوده که وقتی به اوج خود برسد، آتش جنگها از آن زبانه می کشد و همه چیز را در کام خود فرو

می برد و خاکستر می کند.

حال اگر با روش بالا (دفع بدی با نیکی) با آن برخورد شود، کینه ها، همچون برف در تابستان، بزودی ذوب می شود و از میان می رود، و جوامع بشری را از خطر بسیاری از جنگها مصون می دارد، از جنایات می کاهد و راه را برای همکاری عمومی هموار می سازد.

ولی همان گونه که قرآن می گوید، این کار کار همه کس نیست و بهره عظیمی از ایمان و تقوا و تربیت اخلاقی لازم دارد.

بدیهی است اگر خشونت با خشونت پاسخ گفته شود، و سیّئه با سیّئه دفع گردد، خشونتها به صورت تصاعدی بالا می گیرد، و روز به روز دامنه آن گسترده تر می شود و مایه بدبختیهای عظیمی در سطح جامعه بشری می گردد!

بدیهی است این امر (دفع بدی با نیکی) شرایط و حدود و استثناهایی دارد که در جای خود مشروحاً خواهد آمد.

*** در سومین آیه، از تأثیر حسن اخلاق در جلب و جذب مردم سخن می گوید و نشان می دهد یک مدیر متخلّق به اخلاق الهی تا چه حد در کار خود موفّق است، و چگونه دلهای رمیده را در اطراف خود جمع و متّحد می سازد، اتّحادی که مایه پیشرفت و تکامل جامعه ها است، می فرماید:

«از پرتو رحمت الهی در برابر آنها نرم و مهربان شدی! و اگر تندخو و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند، آنها را عفو کن و برای آنها آمرزش الهی بخواه، و در کارها با آنها مشورت کن، امّا هنگامی که تصمیم گرفتی، قاطع باش و بر خدا توکّل کن چرا که خدا



متوکّلان را دوست دارد! (فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظّاً غَلِيظَ

الْقَلْبِ لَانْفَضُّوْا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشاوِرْهُمْ فِی الْامْرِ فَاذا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ انَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکّلینَ)

این آیه تأثیر عمیق حسن اخلاق را در پیشرفت امر مدیریّت و جلب و جذب دلها و وحدت صفوف و پیروزی و موفّقیّت جامعه نشان می دهد؛ بنابراین، تأثیر حسن اخلاق تنها در بعد الهی و معنوی آن خلاصه نمی شود، بلکه اثر وسیعی در زندگی مادّی انسانها نیز دارد.

دستورات سه گانه ای که در ذیل آیه آمده یعنی مسأله «عفو و گذشت از خطاها» و «طلب آمرزش از پیشگاه خدا» و «مشورت در کارها» نیز در همین راستا است، چرا که این خلق و خوی که از مهربانی و تواضع سرچشمه می گیرد سبب عفو و گذشت و استغفار و جبران خطاهای پیشین و احترام به شخصیّت و ارزش وجودی انسانها می شود.

*** چهارمین آیه، آثار منفی بعضی از اخلاق سوء را نشان می دهد که همیشه و همه جا در برابر پیامبران راستین، گروهی مترفین قیام کردند، همانها که مست ناز و نعمت بودند، و روح تکبّر و خودخواهی تمام وجودشان را پر کرده بود، می فرماید: «ما در هیچ شهر و دیاری پیامبرانِ انذار کننده نفرستادیم، مگر این که مترفین گفتند ما به آنچه شما فرستاده شده اید کافریم!» (وَما ارْسَلْنا فی قَرْیَهٍ مِنْ نَذِیْرٍ الَّا قالَ مُتْرَفُوها انَّا بِما ارْسِلْتُمْ بِهِ کافِرُونَ)

سپس می افزاید: آنها به قدری مغرور بودند که «گفتند اموال و اولاد ما (از شما) بیشتر است و ما هرگز مجازات نخواهیم شد» (وَقالُوا نَحْنُ اکْثَرُ امْوالاً وَاوْلاداً وَما نَحْنُ بِمُعَذَّبیْنَ)

این خلق و خوی زشت سبب می شود که در برابر هرگونه اصلاح اجتماعی بایستند؛ مردان حق را بکشند، و صدای

حق طلبان را خاموش کنند و بذر فساد و ظلم و طغیان در جامعه ها بپاشند، و از اینجا نمونه دیگری از تأثیر اخلاق سوء، در وضع جوامع بشری روشن می شود.

عجب این که روحیّه استکبار ناشی از ناز و نعمت، سبب می شد که از نظر تفکّر نیز گرفتار خطاهای زشت و روشنی بشوند، و کثرت و وفور نعمت را دلیل بر قرب خود در



درگاه الهی بپندارند که اگر ما مقرّب درگاه او نبودیم، این همه نعمت به ما نمی داد! و به این ترتیب تمام ارزشهای معنوی و اخلاقی را انکار می کردند که قرآن در آیه بعد از آن، این منطق سست و واهی را درهم می ریزد، و معیار قرب درگاه الهی را ایمان و عمل صالح می داند.

نه تنها مشرکان ثروتمند قریش که همه ناز پروردگان و ثروت اندوزان مستکبر، همین موقف را در برابر پیامبران و مصلحان جوامع بشری داشتند.

*** در پنجمین آیه، به چهره دیگری از این مسأله رو به رو می شویم که داستان «قارون» ثروتمند مغرور و خودخواه بنی اسرائیل را بیان می کند.

هنگامی که آگاهان بنی اسرائیل به او نصیحت کردند که «مال و ثروت عظیم خویش را ابزاری برای سعادت خود و جامعه ای که در آن زندگی می کنی قرار ده و آن گونه که خدا به تو احسان کرده است به خلق خدا نیکی کن، و راه ظلم و فساد را نپوی که خدا مفسدان را دوست ندارد!» (وَابْتَغِ فیْما اتیکَ اللَّهُ الدّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِیْبَکَ مِنَ الدُّنْیا وَاحْسِنْ کَما احْسَنَ اللَّهُ الَیْکَ وَلاتَبْغِ الْفَسادَ فِی الْارْضِ انَّ اللَّهَ لایُحِبُّ الْمُفْسِدینَ)

او با غرور و تکبّر مخصوص

به خود گفت: «این ثروت عظیم را به وسیله علم و دانش (و لیاقت و کار دانی ام) به دست آورده ام!» (قالَ انَّما اوتیْتُهُ عَلَی عِلْمٍ عِنْدِی)

یعنی، نگویید خدا به من داده است، بگویید علم و لیاقت و درایتم، به من داده است؛ و سرانجام همین کبر و غرور او را به وادی هولناک انکار آیات الهی و ادامه فساد و ظلم و همکاری با دشمنان حقّ و عدالت کشانید، و در یک حادثه عجیب، او و تمام اموالش در کام زمین فرو رفت.

و باز در اینجا مشاهده می کنیم که چگونه رذائل اخلاقی می تواند چهره اشخاص حتّی جامعه ها را دگرگون سازد و از رسیدن به خیر و سعادت و نیکبختی باز دارد.

جالب این که در آیات قبل از آن می خوانیم که آگاهان بنی اسرائیل گفتند: «این همه شادی نکن که خدا شادی کنندگان را دوست نمی دارد!» (اذْ قالَ لَهُ قَوْمُهُ لاتَفْرَحْ انَّ اللّهَ لایُحِبُّ الْفَرِحیْنَ)

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 53

بدیهی است شاد بودن و شاد زیستن در منطق اسلام و در هیچ منطقی کار بدی نیست، منظور در اینجا، شادی ناشی از غرور و غفلت و بی خبری از خدا و شادی آمیخته با ظلم و فساد و گناه است، همان شادی که به دنبال آن عربده های مستانه و سرکشی و فساد است و همه اینها بازتاب صفات زشتی است که در درون دل لانه گزیده است.

*** در ششمین آیه، شکایت حضرت نوح علیه السلام را در پیشگاه خدا می خوانیم که در لابه لای آن اشارات پر معنایی به تأثیر اعمال آدمی- و خلق و خوهایی که پشتوانه این اعمال است- در زندگی فردی و اجتماعی

انسان شده است، می فرماید: «بارالها! من به آنها گفتم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید (و از مرکب غرور و نخوت فرود آیید و از گناهان خویش و کفر و عناد و لجاج توبه کنید!) که او بسیار آمرزنده است- تا بارانهای پربرکت آسمان را پی درپی بر شما بفرستد و شما را با اموال و فرزندان فراوان یاری دهد و باغهای سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان بگذارد.» (فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ انَّهُ کانَ غَفَّاراً- یُرْسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُمْ مِدْراراً- وَیُمْدِدْکُمْ بِامْوالٍ وَبَنِیْنَ- وَیَجْعَلْ لَکُمْ جَنَّاتٍ وَیَجْعَلْ لَکُمْ انْهاراً)

و در ادامه این آیات، سرپیچی آنها را از فرمانهای الهی و صفات زشت آنان را بر می شمرد، که سرچشمه اصلی گناهان آنها بود.

ممکن است آنچه در بالا آمده به عنوان یک رابطه معنوی و الهی در میان ترک گناه و استغفار، با فزونی نعمتها تفسیر شود، ولی هیچ مانعی ندارد که این پیوند و ارتباط هم جنبه معنوی داشته باشد هم جنبه ظاهری، لذا در جای دیگر از قرآن مجید می خوانیم:

«ظَهَرَ الْفَسادُ فِی البَرِّ وَالْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ ایْدِی النَّاسِ؛ فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است.» (سوره روم، آیه 41)

همین معنی در سوره هود به شکل دیگری آمده است که از زبان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خطاب به مشرکان مکّه می فرماید: «دعوت من این است که از پروردگار خویش آمرزش بطلبید و استغفار کنید، و به سوی او باز گردید، تا مواهب نیکو در مدّت معیّنی در اختیار شما بگذارد! (وَانِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا الَیْهِ یُمَتِّعْکُمْ مَّتاعاً حَسَناً الی اجَلٍ مُسَمّیً) (سوره هود، آیه 3)

بی شک بخشش

«متاع حسن» تا سرآمد معيّنى، اشاره به مواهب مادّى زندگى دنيا



است كه در گرو استغفار و توبه از گناه و بازگشت به سوى خدا و تخلّق به اخلاق قرار داده شده است.

شک نيست كه صفات زشت سرچشمه انواع گناهان است و گناهان سبب گسترش فساد در جامعه و از هم گسيختگى رشته وحدت و اتّحاد و دوستى و برادرى و اعتماد در ميان آنها است و همين امر سبب عقب ماندگى در مسائل عمران و آبادى و توسعه اقتصادى و سلامت نفوس و رفاه مادّى و تكامل معنوى مى شود.

*** در هفتمين آيه، اشاره به وضع اهل كتاب و طغيان و سركشى آنها كرده، مى فرمايد: «اگر اهل كتاب تورات و انجيل و آنچه بر آنها از طرف پروردگارشان نازل شده است را برپا دارند (و تقوا پيشه كنند و عمل صالح به جا آورند) از آسمان و زمين روزى خواهند خورد، (ولى) گروه اندكى از آنها ميانه رو هستند (و از افراط و تفريط بر كنارند) امّا اكثريّت آنها اعمال بدى دارند! (وَلَوْ انَّهُم اقامُوا التَّوْريةَ وَالْانْجيْلَ وَما انْزِلَ الَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَاَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ ارْجُلِهِمْ مِنْهُمْ امَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيْرٌ مِنْهُمْ ساءَ مايَعْمَلُونَ)

باز در اينجا رابطه و پيوند نزديكى را در ميان اعمال صالح و تقوا از يكسو، و نزول بركات زمين و آسمان را از سوى ديگر، مشاهده مى كنيم؛ اين رابطه مى تواند هم جنبه روحانى داشته باشد و هم طبيعى، و در حقيقت هر دو آنها است.

آرى، فيض الهى محدود نيست! اين ما هستيم كه بايد با تحصيل قابليّت و شايستگيها خود را به آن منبع پرفيض

متّصل سازیم؛ ولی افراط و تفریطها و انحراف از جادّه اعتدال، آسمان و حیات و زندگی را برای انسانها تیره و تار ساخته و آرامش را بر چیده است!

جنگهای ویرانگر، نفوس انسانی و سرمایه های معنوی و مادّی را تحلیل می برد، و محصول سالها تلاش انسانها را بر باد می دهد.

جمله وَما انْزِلَ الَیْهِمْ مِنْ رَّبِّهِمْ همه کتب آسمانی حتّی قرآن مجید را شامل می شود، چرا که در واقع اصول همه آنها یکی است، هر چند با گذشت زمان، همراه تکامل و پیشرفت جامعه اسلامی، دستورات والاتری نازل شده است.

***

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 55

در هشتمین آیه، به تعبیر تازه ای برخورد می کنیم و آن پیوند و ارتباط حیات طیّبه (زندگی پاک و پاکیزه) با اعمال صالح (و صفاتی که سرچشمه آن اعمال است) می باشد، می فرماید: «هر کس عمل صالح انجام دهد در حالی که مؤمن است خواه مرد باشد یا زن، به او حیات پاکیزه می بخشیم و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام داده اند خواهیم داد!» (مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ اوْ انْثی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیوةً طَیِّبَةً وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ اجْرَهُمْ بِاحْسَنِ ماکانُوا یَعْمَلُونَ)

در آیات گذشته، بیشتر تأثیر اخلاق در جنبه های زندگی اجتماعی مطرح بود، در حالی که ظاهر آیه مورد بحث، بیشتر جنبه زندگی فردی را مطرح می کند، لذا می گوید هر فرد از انسانها مرد باشد یا زن، دارای ایمان و عمل صالح باشد، صاحب حیات طیّبه خواهد بود.

در این آیه، هیچ اشاره ای به این که منظور منحصراً «حیات طیّبه» در قیامت است وجود ندارد، بلکه بیشتر اشاره به «حیات طیّبه» دنیا یا مفهوم عامّی که دنیا و آخرت را شامل بشود، دارد.

حیات

طیّبه چیست؟- در این که منظور از حیات طیّبه (زندگی پاکیزه) در اینجا چیست؟ مفسّران تفسیرهای متعدّدی ذکر کرده اند، بعضی آن را به معنی روزی حلال، و بعضی به قناعت و رضا به داده الهی، بعضی به عبادت همراه با روزی حلال، بعضی به توفیق بر اطاعت فرمان الهی، تفسیر کرده اند. و بعضی هرگونه پاکیزگی از آلودگیها، ظلمها، خیانتها، عداوتها، اسارتها و ذلّتها و طهارت و پاکیزگی و رفاه و آسایش را در مفهوم آن مندرج دانسته اند؛ ولی با توجّه به جمله وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ اجْرَهُمْ که ناظر به پاداش آخرت است، بیشتر به نظر می رسد که «حیات طیّبه» اشاره به زندگی پاکیزه این دنیا باشد.

*** در نهمین آیه از آیات مورد بحث، اعراض از یاد خدا و حالت غفلت و بی خبری را سرچشمه «معیشت ضنک» (زندگی تنگ و سخت) می شمرد و می فرماید: «هر کس از یاد من روی گردان شود زندگی سخت و تنگی خواهد داشت، و روز قیامت او را نابینا محشور می کنیم.» (وَمَنْ اعْرَضَ عَنْ ذِکْری فَانَّ لَهُ مَعیْشَةً ضَنْکاً وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیمَهِ اعْمی

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 56

می دانیم یاد خدا و توجّه به اسماء و صفات والای او که ذات پاکش منبع تمام کمالات، بلکه کمال کلّ فی الکلّ است، سبب پرورش فضائل اخلاقی در نهاد آدمی است؛ و او را روز به روز از نظر خلق و خوی به اسماء و صفات الهی نزدیکتر می سازد، و این خلق و خوی او که سرچشمه اصلی اعمال صالح است، زندگی را برای او گسترده و آسان و پاک و پاکیزه می کند؛ و بعکس، اعراض و روی گردانی از ذکر خدا، او

را از این منبع نور، دور ساخته و به خلق و خوی ظلمانی شیاطین نزدیک می کند؛ و همان، سبب معیشت ضنک می شود و زندگی مرگبار در انتظار او می باشد؛ و این یکی دیگر از آیات قرآنی است که با صراحت رابطه اخلاق و ایمان را با وضع زندگی فردی و اجتماعی انسانها آشکار می سازد.

جمعی از مفسّران یا ارباب لغت، «معیشت ضنک» را به زندگی و درآمدهای حاصل از کسب حرام تفسیر کرده اند، چرا که چنین زندگی سرچشمه ناراحتیهای فراوان است.

و به گفته بعضی دیگر از مفسّران، افراد بی ایمان معمولاً دارای حرص شدید، و عطش مادّی پایان ناپذیر و بیم از فنای نعمتها و غلبه بخل بر آنها و صفات نکوهیده دیگری از این قبیل هستند که آنها را در جهنّمی سوزان- علی رغم امکانات گسترده مادّی- فرو می برد.

نابینایی آنها در قیامت نیز نتیجه یا تجسّمی از نابینایی آنها در دنیا است که چشم بر هم نهادند و راه حقّ و سعادت را ندیدند، و در ظلمات شهوات مادّی فرو رفتند.

شرح بیشتر درباره این نکته در پایان این بخش خواهد آمد.

*** در دهمین آیه، به یکی از اثرات سوء عداوت و دشمنی و نزاع- که موجب فرو ریختن و ویران شدن پایه های وحدت و بر باد رفتن قوّت و قدرت است- اشاره کرده، می فرماید:

«نزاع و کشمکش نکنید که سست می شوید و قدرت و شوکت شما از میان می رود» (وَلاتَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ ریحُكُمْ)

بدیهی است منازعات و اختلافات و کشمکشها همواره زاییده یک سلسله خلق و خوهای رذیله و پست است؛ انحصار طلبی، خودخواهی، منفعت پرستی، خودبرتربینی،



حرص و کینه و حسد و

مانند اینها هر یک از سرچشمه های نزاع محسوب می شود، و نتیجه آن فَشَل و سستی و بر باد رفتن عزّت و شوکت است.

جالب این که، قرآن در اینجا تعبیر به تَذْهَبَ ریحُکُمْ می کند.

«ریح» در اصل به معنی «باد» است و بطور کنایه در «قدرت و قوّت و غلبه» به کار می رود، و شاید این معنی از آنجا به وجود آمده که وزیدن باد به پرچم قوم و ملّتی، کنایه از قوّت و قدرت و غلبه آنها است؛ بنابراین مفهوم جمله بالا چنین می شود که اگر اختلاف کنید قدرت و قوّت و عظمت شما از بین خواهد رفت.

یا از این نظر که وزش بادهای موافق سبب سرعت گرفتن کشتیها و رفتن به سوی مقصد بوده.

نویسنده «التّحقیق» می گوید: در میان روح و ریح، رابطه ای است، روح به معنی جریان روحانی ماوراء مادّه است، و ریح به معنی جریان در مادّه است.

در پاره ای از موارد، «ریح» به معنی رائحه و بوی خوش است، مانند: «إنّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَولا انْ تُفَنِّدُونِ». (سوره یوسف، آیه 94)

بنابراین، ممکن است، معنی جمله این باشد که افراد و اقوام با نفوذ رائحه آنها در جهان پخش می شود، ولی اگر اختلاف کنید، نفوذ خود را در جهان از دست خواهید داد.

و به هر حال، سرچشمه اختلاف هر چه باشد (خودخواهی، سودپرستی، حسد، بخل، کینه توزی و غیر آن) تأثیر آن در زندگی انسانها و عقب افتادگی اجتماعی، غیر قابل انکار است؛ و از اینجا پیوند مسائل اخلاقی، و مسائل زندگی اجتماعی انسانها روشن می شود.

*** نتیجه

از آیات بالا بخوبی استفاده می شود که هر خلق و خوی برجسته انسانی علاوه بر جنبه های معنوی و اخروی،

تأثیر عمیقی در زندگی مادّی و دنیوی انسانها دارد؛ به همین دلیل، نباید تصوّر کرد که مسائل اخلاقی یک سلسله مسائل فردی و شخصی است، و چیزی جدا از زندگی اجتماعی انسانها است؛ بلکه بعکس، رابطه بسیار قوی و نزدیک با



آن دارد، و هرگونه دگرگونی اجتماعی، بدون دگرگونی اخلاقی امکان پذیر نیست.

به تعبیر دیگر، مردمی که می خواهند در یک جامعه بزرگ، زندگی سعادتمندانه توأم با مسالمت و همکاری نزدیک داشته باشند لااقل باید به آن حد از رشد اخلاقی برسند که حقایق مربوط به تفاوت انسانها را از نظر ساختمان فکری، روحی و عاطفی درک کنند.

چرا که انسانها در جهات مختلف با یکدیگر متفاوتند؛ به همین، دلیل هرگز نمی توان انتظار داشت که دیگران در همه چیز از ما پیروی کنند، بلکه باید در حفظ اصول مشترک کوشید، و اختلاف سلیقه ها و اندیشه ها را با گذشت و اغماض و سعه صدر و بلند نظری و نرمی و بردباری پذیرا شد.

حتّی دو نفر نمی توانند برای یک مدّت طولانی همکاری نزدیک با همدیگر داشته باشند مگر این که از اصول اخلاقی- که یک نمونه اش در بالا آمد- برخوردار باشند.

بدیهی است آمادگیهای اخلاقی که برای هضم نقاط اختلاف و رسیدن به وحدت و قدرت و عظمت لازم است، چیزی نیست که با گفتگو به دست آید، بلکه نیازمند به تهذیب نفوس و تعلیم و تربیت کافی است که موجب رشد و تعالی در جهات اخلاقی گردد.

***

### رابطه زندگی مادّی با مسائل اخلاقی در روایات اسلامی

آنچه در بالا از آیات قرآن مجید در این زمینه استفاده کردیم، در روایات اسلامی نیز بازتاب گسترده ای دارد که حاکی از تأثیر عمیق صفات اخلاقی در زندگی

فردی و اجتماعی انسانها است که در ذیل به قسمتی از این احادیث پرمعنی اشاره می شود:

1- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «فی سِعَهِ الْاخْلاقِ کُنُوزُ الْارْزاقِ؛ گنجهای روزیها، در اخلاق خوب و گسترده، نهفته شده است!» «1»

2- در حدیث دیگر از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «حُسْنُ الْخُلْقِ یَزیدُ فِی الرِّزْقِ؛

---

(1). بحار، ج 75، ص 53.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 59

حسن خلق، روزی را زیاد می کند!» «1»

3- در حدیث دیگری از علی علیه السلام درباره تأثیر حسن اخلاق در جلب و جذب مردم به استحکام رابطه دوستی در میان آنها چنین آمده است:

«مَنْ حَسُنَ خُلْقُهُ کَثُرَ مُحِبُّوهُ وَآنَسَتِ النُّفُوسُ بِهِ؛ کسی که اخلاقش نیکو باشد، دوستانش فراوان می شوند و مردم به او انس می گیرند.» «2»

4- باز در حدیث دیگری از امام ششم، امام صادق علیه السلام این معنی با صراحت بیشتری آمده، می فرماید:

«انَّ الْبِرَّ وَحُسْنَ الْخُلْقِ یَعْمُرانِ الدِّیارِ وَیَزیدانِ فِی الْاعْمارِ؛ نیکوکاری و حسن اخلاق، خانه ها (و شهرها) را آباد و عمرها را زیاد می کند!» «3»

شک نیست که عمران و آبادی در سایه اتّحاد و صمیمیّت و همکاری در میان قشرهای جامعه به وجود می آید، و آنچه باعث تحکیم این امور شود، از عوامل مهمّ عمران و آبادی خواهد بود.

طول عمر نیز مولود آرامش فکر و آسودگی خیال و جلوگیری از فقر و همکاری و همبستگی اجتماعی است و این امور در سایه اخلاق به دست می آید.

5- در همین رابطه، در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «حُسْنُ الْخُلْقِ یُثْبِتُ الْمَوَدَّةَ؛ اخلاق خوب پیوند محبّت و دوستی را محکم می کند.»

«4»

و نیز در احادیث متعدّدی درباره تأثیر سوء خلق در ایجاد نفرت اجتماعی و پراکندگی مردم، و تنگی معیشت و سلب آرامش و آسایش مطالب فراوانی آمده است؛ از جمله:

6- در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ ساءَ خُلْقُهُ ضاقَ رِزْقُهُ؛ کسی که اخلاقش بد باشد، روزی او تنگ می شود!» «5»

7- و نیز از همان حضرت آمده است که فرمود: «مَنْ ساءَ خُلْقُهُ اعْوَزَهُ الصَّدیْقُ

---

(1). بحار، ج 68، ص 396.

(2). غرر الحکم.

(3). بحار، ج 68، ص 395.

(4). بحار، ج 74، ص 148.

(5). غرر الحکم.



وَالَرَّفیْقُ؛ کسی که بد اخلاق باشد دوستان و رفیقان او پراکنده می شوند و او را رها می کنند» «1»

8- باز از همان حضرت آمده است: «سُوْءُ الْخُلْقِ نَکِدُ الْعَیْشِ وَعَذابُ النَّفْسِ؛ اخلاق بد موجب سختی و تنگی زندگی و ناراحتی روح و وجدان می شود.» «2»

9- از امیر مؤمنان علی علیه السلام پرسیدند: «مَنْ ادْوَمُ النَّاسِ غَمّاً؛ چه کسی غم و اندوهش از همه بیشتر است؟» قال علیه السلام: «اسْوَئُهُمْ خُلْقاً! فرمود: کسی که از همه اخلاقش بدتر است!» «3»

10- و بالاخره در حدیثی می خوانیم که لقمان حکیم به فرزندش چنین نصیحت می کرد: «ایَّاکَ وَالضَّجْرَ وَسُوْءَ الْخُلْقِ وَقِلَّهَ الصَّبْرِ فَلایَسْتَقیمُ عَلی هذِهِ الْخِصالِ صاحِبٌ؛ از بی حوصلگی و سوء خلق و کم صبری بپرهیز که با داشتن این صفات بد، دوستی برای تو باقی نمی ماند!» «4»

***

---

(1) 1. غرر الحکم.

(2). غرر الحکم.

(3). مستدرک الوسائل، ج 2، ص 338 (چاپ قدیم).

(4). بحار، ج 10، ص 419.



## فصل سوم: مکتبهای اخلاقی

### اشاره

در علم اخلاق مکاتب فراوانی است که بسیاری

از آنها انحرافى است و به ضدّ اخلاق منتهى مى شود، و شناخت آنها در پرتو هدايتهاى قرآنى كار مشكلى نيست؛ قرآن مى گويد:

وَأَنَّ هذا صِراطِى مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلاتَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيْلِه ذاكُمْ وَصَّاكُمْ بِه لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (سوره انعام، آيه 153)

آيه فوق كه بعد از ذكر بخش مهمّى از عقائد و برنامه هاى عملى و اخلاقى اسلام در سوره انعام آمده، و مشتمل بر فرمانهاى دهگانه اسلامى است، مى گويد: «به آنها بگو اين راه مستقيم من است، از آن پيروى كنيد و از راههاى مختلف (و انحرافى) پيروى مكنيد كه شما را از راه حق دور مى سازد؛ اين چيزى است كه خداوند شما را به آن سفارش فرموده تا پرهيزگار شويد!»

*** مكتبهاى اخلاقى همانند ساير روشهاى فردى و اجتماعى از «جهان بينى» و ديدگاههاى كلّى درباره جهان آفرينش سرچشمه مى گيرد و اين دو، يک واحد كاملاً به هم پيوسته و منسجم است.

آنها كه «جهان بينى» را از «ايدئولوژى» (و «هستها» را از «بايدها») جدا مى سازند و مى گويند رابطه اى بين اين دونيست زيرا جهان بينى و هستها از دلائل منطقى و تجربى

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 62

سرچشمه مى گيرد در حالى كه «بايدها» و «نبايدها» يک سلسله فرمانها و دستورها است، از يک نكته مهم غفلت كرده اند، و آن اين كه: فرمانها و «بايدها» هنگامى حكيمانه است كه رابطه اى با «هستها» داشته باشد، وگرنه امور اعتبارى بى محتوا و غير قابل قبولى خواهد بود.

در اينجا مثالهاى روشنى داريم كه اين مطلب را كاملاً باز مى كند: هنگامى كه اسلام مى گويد: «شراب نخوريد!» و يا قوانين بين المللى مى گويد: «موادّ مخدّر ممنوع است!» اينها فرمانهاى الهى يا مردمى است كه بى شک از يک

سلسله هستها سرچشمه گرفته؛ زیرا، واقعیّت عینی چنین است که شراب و موادّ مخدّر تأثیر بسیار مخرّبی در روح و جسم انسان دارد به گونه ای که هیچ بخشی از آن، از شرّ این موادّ ویرانگر در امان نیست؛ این واقعیّت، سبب آن باید یا نباید می شود.

این که می گوئیم احکام الهی از مصالح و مفاسد سرچشمه می گیرد، درست اشاره به همین رابطه است، و این که می گوئیم «کُلَّما حَکَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَکَمَ بِهِ الشَّرْعُ؛ هر کاری را عقل حکم به خوبی یا بدی آن کند، شرع نیز مطابق آن فرمان می دهد!» نیز اشاره به وجود رابطه تنگاتنگ میان واقعیّتها و احکام (بایدها و نبایدها) می باشد.

و این که در مجالس قانون گذاری در جوامع بشری می نشینند و پیامدهای فردی و اجتماعی هر پدیده ای را بررسی و بر اساس آن قانون وضع می کنند نیز دقیقاً در همین راستا است.

کوتاه سخن این که، محال است یک حکم حکیمانه بی ارتباط با واقعیّتهای موجود در زندگی بشر باشد؛ در غیر این صورت، حکم و قانون نیست بلکه گزافه گوئی و خرافه و قلدری است؛ و چون واقعیّت یکی بیش نیست طبیعتاً راه مستقیم و محکم و قانون صحیح هم بیش از یکی نمی تواند باشد و این مسأله سبب می شود که ما تمام تلاش و کوشش خود را برای پیدا کردن واقعیّتها و احکام و قوانین نشأت گرفته از آن به کار گیریم.

از آنچه در بالا گفته شد رابطه دیدگاههای کلّی در مجموعه هستی و آفرینش انسان، با مسائل اخلاقی روشن می شود و منشأ پیدایش مکتبهای مختلف اخلاقی نیز همین است.

اکنون با توجّه به مطالب فوق به سراغ مکاتب اخلاقی می رویم:

اخلاق در قرآن،

ج 1، ص: 63

## 1- اخلاق در مکتب خداپرستان

از این دیدگاه، آفریننده همه آثار خداست. ما از سوی او هستیم و به سوی او باز می گردیم و هدف آفرینش تکامل انسان در جنبه های معنوی است و پیشرفتهای مادّی تا آنجا که راه را برای وصول به تکامل معنوی هموار می سازد نیز هدف معنوی محسوب می شود.

تکامل معنوی را می شود بدینسان معنی کرد: «قرب به خداوند و پیمودن راهی که انسان را به صفات کمال او نزدیک می سازد».

بنابراین معیار، اخلاق از این دیدگاه تمام صفات افعالی است که انسان را برای پیمودن این راه آماده می سازد و نظام ارزش گذاری در این مکتب نیز بر محور ارزشهای والای انسانی و کمال معنوی و قرب به خداست.

## 2- اخلاق مادّیگری

می دانیم مادّیها شعبی دارند که یک شعبه معروف آن مادّیگری کمونیستی است. از دیدگاه این مکتب که همه چیز را از دریچه مادّه می نگرد و به خدا و مسائل معنوی، ایمان ندارد، و اصالت را برای اقتصاد قائل است و برای تاریخ نیز ماهیّت مادّی و اقتصادی قائل می باشد، هر چیز که جامعه را به سوی اقتصاد کمونیستی سوق دهد اخلاق است، و یا به تعبیر خودشان «آنچه انقلاب کمونیسم را تسریع کند، اخلاق محسوب می شود.» مثلاً این که راست گفتن یا دروغ گفتن کدام اخلاقی و یا غیر اخلاقی است با توجّه به تأثیر آنها در انقلاب ارزیابی می شود، اگر دروغ به انقلاب سرعت ببخشد، یک امر اخلاقی است و اگر راست تأثیر منفی بگذارد یک امر غیر اخلاقی محسوب می شود!

شاخه های دیگر مادّیگری نیز هر کدام طبق مسلک خود اخلاق را تفسیر می کنند؛ آنها که اصل را بر لذّت و کام گرفتن از لذائذ مادّی نهاده اند چیزی به نام

اخلاق قبول ندارند و یا به تعبیر دیگر، اخلاق را در صفات و افعالی می دانند که راه را برای وصول به لذّت هموار سازد.

و آنها که اصل را بر منافع شخصی و فردی نهاده اند و حتَّی جامعه بشری را تا آن



اندازه محترم می شمرند که در مسیر منافع شخصی آنها باشد (همان گونه که در مکتبهای سرمایه داری غرب دیده می شود) اخلاق را به اموری تفسیر می کنند که آنها را به منافع مادّی و شخصی آنها برساند و همه چیز را در پای آن قربانی می کنند!

### 3- اخلاق از دیدگاه فلاسفه عقلی

آن گروه از فلاسفه که اصالت را برای عقل قائلند و می گویند غایت فلسفه این است که در وجود انسان یک عالَم عقلی بسازد همانند عالم عینی خارجی (صَیْرُورةُ الْاِنْسانِ عالَماً عَقْلِیّاً مُضاهِیاً لِلْعالَمِ الْعَیْنی ، در مباحث اخلاقی- اخلاق را به صفات و اعمالی تفسیر می کنند که به انسان کمک کند تا عقل بر وجود او حاکم باشد نه طبایع حیوانی و خواسته های نفسانی.

### 4- اخلاق در مکتب غیرگرایان!

گروه دیگر از فلاسفه که بیشتر به جامعه می اندیشند و اصالت را برای جمع قائلند نه افراد، فعل اخلاقی را به افعالی تفسیر می کنند که هدف غیر باشد؛ بنابراین، هر کاری که نتیجه اش تنها به خود انسان برگردد غیر اخلاقی است و کارهائی که هدفش دیگران باشد اخلاقی است.

### 5- اخلاق از دیدگاه وجدان گرایان

گروهی از فلاسفه که اصالت را برای وجدان قائلند نه عقل، که می توان از آنها به «وجدان گرا» تعبیر کرد و گاه به طرفداران «حسن و قبح عقلی» که در واقع منظور از آن عقل عملی است نه عقل نظری، آنها مسائل اخلاقی را یک سلسله امور وجدانی می دانند نه عقلانی که انسان بدون نیاز به منطق و استدلال آنها را درک می کند؛ مثلاً، انسان عدالت را خوب می شمرد و ظلم را بد، ایثار و فداکاری و شجاعت را خوب می داند و

خودپرستی و تجاوزگری و بخل را بد می بیند بی آنکه نیازی به استدلال عقلانی و تأثیر آنها در فرد و جامعه داشته باشد.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 65

بنابراین، باید وجدان اخلاقی را زنده کرد و آنچه را موجب تضعیف وجدان می شود از میان برداشت؛ سپس وجدان قاضی خوبی برای تشخیص اخلاق خوب از بد خواهد بود.

طرفداران «حسن و قبح عقلی» گر چه دم از عقل می زنند ولی پیداست که منظور آنها عقل وجدانی است و نه عقل استدلالی، آنها می گویند حسن احسان و قبح ظلم که دو فعل اخلاقی می باشد بدون هیچ گونه نیاز به دلیل و برهان برای انسان سلیم النّفس آشکار است، و به این ترتیب اصالت را برای وجدان قائلند.

ولی بسیاری از آنها انکار نمی کنند که وجدان ممکن است درباره بعضی

از امور ساکت باشد و ادراکی نداشته باشد، در اینجا باید دست به دامن شریعت و وحی شد تا امور اخلاقی را از غیر اخلاقی جدا سازد؛ بعلاوه اگر نسبت به آنچه عقل حاکم است تأییدی از سوی شرع باشد انسان با اطمینان بیشتری در راه آن گام می نهد.

*** نتیجه:

با توجّه به اشاراتی که به مهمترین مکاتب اخلاقی در این فصل آمد، امتیازات مکتب اخلاقی اسلام کاملاً روشن است: «اساس این مکتب اخلاقی، ایمان به خداوندی است که کمال مطلق و مطلق کمال است و فرمان او بر تمام جهان هستی جاری و ساری است و کمال انسانها در این است که پرتوی از صفات جمال و جلال او را در خود منعکس کنند و به ذات پاکش نزدیک و نزدیکتر شوند.»

ولی این به آن معنا نیست که صفات اخلاقی در بهبودی حال جامعه بشری و نجات انسانها از چنگال بدبختیها بی اثر است؛ بلکه در یک جهان بینی صحیح اسلامی عالم هستی یک واحد بهم پیوسته است، واجب الوجود قطب این دایره و ماسوای خدا همه به او وابسته و پیوسته و در عین حال با هم منسجم و در ارتباطند. بنابراین، هر چیزی که سبب صلاح حال فرد باشد سبب صلاح حال جامعه، و هر چیز که در صلاح جامعه مؤثّر باشد در صلاح فرد نیز مؤثّر است.

به تعبیر دیگر، ارزشهای اخلاقی تأثیر دوگانه دارد، هم فرد را می سازد، هم جامعه را.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 66

و آنها که تصوّر می کنند همیشه مسائل اخلاقی چیزی است که هدف در آن غیر باشد نه خویشتن، در اشتباه بزرگی هستند زیرا مصلحت این دو در واقع از

هم جدا نیست و جدائی این دو از یکدیگر تنها در مقاطع محدود و کوتاه مدّت است. شرح این سخن را قبلاً داشتیم و در مناسبتهای دیگر خواهد آمد.

***

## نکته ها

### 1- اخلاق و نسبیّت

#### اشاره

آیا اخلاق خوب و بد و رذائل و فضائل جنبه مطلق دارد؛ یعنی، مثلاً شجاعت و فداکاری و تسلّط بر نفس در هر زمان و هر مکان بدون استثنا خوب است، یا خوبی و بدی این صفات نسبی است، در پاره ای از جوامع و بعضی از زمانها و مکانها خوب در حالی که در جامعه یا زمان و مکان دیگر، بد است؟

آنها که اخلاق را نسبی می دانند دو گروهند:

گروه اوّل کسانی هستند که نسبیّت را در تمام هستی قائل هستند؛ هنگامی که وجود و عدم نسبی باشد، اخلاق مشمول نسبیّت خواهد بود.

گروه دوم کسانی هستند که کاری به رابطه مسائل مربوط به وجود و اخلاق ندارند، بلکه معتقدند معیار شناخت اخلاق خوب و بد، پذیرش و عدم پذیرش جامعه است.

بنابراین، ممکن است صفتی مانند شجاعت در جامعه ای مقبول و در جامعه و زمان و مکان دیگری غیر مقبول باشد، در آن جامعه ای که مقبول است جزو فضائل اخلاقی محسوب می شود و در جامعه ای که غیر مقبول است جز و رذائل اخلاقی است.

این گروه، حسن و قبح افعال اخلاقی را نیز تابعی از شاخص قبول و ردّ جامعه می شمرند و اعتقادی به حسن و قبح ذاتی افعال ندارند.

همان گونه که در بحث گذشته گفتیم، مسائل اخلاقی بستگی به معیارهای سنجش زائیده از جهان بینی ها دارد؛ آنها که اصل و اساس را، جامعه- آن هم در شکل مادّی اش- می بینند، چاره ای جز قبول نسبیّت در اخلاق ندارند؛ زیرا جامعه بشری

دائماً در تغییر و

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 67

تحوّل است و شکل مادّی آن پیوسته دگرگون می شود؛ بنابراین، چه جای تعجّب که این گروه مرجع تشخیص اخلاق خوب و بد را افکار عمومی جامعه و قبول و ردّ آن بدانند.

نتیجه چنین تفکّری ناگفته پیداست؛ زیرا سبب می شود که اصول اخلاقی به جای این که پیشرو جوامع بشری و اصلاح کننده مفاسد آنها باشد، دنباله رو و هماهنگ با هر وضع و شرائطی گردد.

از نظر این گروه کشتن دختران و زنده به گور کردن آنها در جامعه جاهلیّت عرب، یک امر اخلاقی بوده چرا که جامعه آن روز آن را پذیرفته بود، همچنین غارتگری که از افتخارات عرب جاهلی بود و پسران را به خاطر این گرامی می داشتند که وقتی بزرگ شدند سلاح به دست می گیرند و در صفوف غارتگران فعّالیّت می کنند نیز یک امر اخلاقی محسوب می شود و البتّه همجنس گرائی در جوامعی که غرق این بدبختیها هستند از نظر آنها اعمال اخلاقی محسوب می شود!

عواقب مرگبار و خطراتی که این گونه مکتبها برای جوامع بشری به وجود می آورد بر هیچ عاقلی پوشیده نیست.

ولی در اسلام که معیار اخلاقی و ارزش فضائل و رذائل از سوی خدا تعیین می شود و ذات پاک او ثابت و لا یتغیّر است، ارزشهای اخلاقی ثابت و لا یتغیّر خواهد بود و افراد و جوامع انسانی باید از آن الگو بگیرند و تابع آن باشند نه این که اخلاق تابع خواست آنها باشد!

خداپرستان حتّی فطرت انسانی و وجدان اخلاقی را اگر آلوده نگردد ثابت می دانند؛ و آن را پرتوی از فروغ ذات پروردگار می شمرند و به همین دلیل اخلاقیّات متّکی بر

وجدان، يا به تعبير ديگر، حسن و قبح عقلى (منظور عقل عملى است نه عقل نظرى) را نيز ثابت مى شمرند.

## اسلام نسبى بودن اخلاق را نفى مى كند

در آيات متعدّدى از قرآن مجيد، خوب و بد يا «خبيث و طيّب» را بطور مطلق مطرح كرده و وضع جوامع بشرى را در اين امر بى اثر مى شمرد؛ در آيه 100 سوره مائده.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 68

مى خوانيم: «قُلْ لايَسْتَوِى الْخَبيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ اعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبيْثِ؛ بگو (هيچ گاه) ناپاک و پاک مساوى نيستند هر چند فزونى ناپاكها تو را به شگفتى اندازد!»

و در آيه 157 سوره اعراف در توصيفى از پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله مى خوانيم: «وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ؛ پيامبر، طيّبات را براى آنها حلال و خبائث را حرام مى كند.»

در آيه 243 سوره بقره مى فرمايد: «انَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلكِنَّ اكْثَرَ النَّاسِ لايَشْكُرُونَ؛ خداوند نسبت به بندگان خود احسان مى كند ولى اكثر مردم شكر او را به جا نمى آورند!»

در آيه 103 سوره يوسف مى فرمايد: «وَما اكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنينَ؛ و بيشتر مردم هر چند اصرار داشته باشى ايمان نمى آورند!»

در اين آيات ايمان و پاكيزگى و شكر به عنوان يک ارزش محسوب شده هر چند اكثريّت مردم با آن مخالف باشند؛ و بى ايمانى و ناپاكى و كفران، يک ضدّ ارزش به حساب آمده هر چند از سوى اكثريّت پذيرفته شود.

امير مؤمنان على عليه السلام نيز كراراً در خطبه هاى «نهج البلاغه» بر اين معنى تأكيد كرده است كه پذيرش و عدم پذيرش خو يا عملى از سوى اكثريّت هرگز معيار فضيلت و رذيلت و حسن و قبح و ارزش و ضدّ ارزش نيست.

در یک جا می فرماید: «ایُّهَا

النَّاسُ لاتَسَتْوحِشُوا فی طَرِیْقِ الْهُدی لِقِلَّهِ اهْلِهِ فَانَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلی مائِدَهٍ شِبَعُها قَصِیرٌ وَجُوعُها طَوِیْلٌ؛ ای مردم! در طریق هدایت از کمی نفرات وحشت نکنید؛ زیرا مردم گرد سفره ای جمع شده اند که سیری آن کوتاه و گرسنگی اش طولانی است!» «1»

و در جای دیگر می فرماید: «حَقٌّ وَباطِلٌ، وَلِکُلٍ أَهْلٌ؛ فَلَئِنْ أَمِرَ الْباطِلُ لَقَدیماً فَعَلَ، وَلَئِنْ قَلَّ الْحَقُّ فَلَرُبَّما وَلَعَلَّ؛ حق و باطلی داریم، و برای هر کدام طرفدارانی است؛ اگر باطل حکومت کند، جای تعجّب نیست، از دیر زمانی چنین بوده؛ و اگر پیروان حق کم باشند، چه بسا افزوده گردند (و پیروز شوند)!» «2»

---

(1). نهج البلاغه، خطبه 201.

(2). نهج البلاغه خطبه 16.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 69

اینها همه نسبیّت در مسائل اخلاقی را نفی می کند و پذیرش یا عدم پذیرش از سوی اکثریّت جامعه را معیار ارزشهای اخلاقی و اعمال نیک نمی شمرد.

در قرآن و روایات معصومین علیهم السلام شواهد فراوانی بر این مسأله است که اگر گردآوری شود، کتاب مستقلّی را تشکیل می دهد.

سؤال

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که: در تعلیمات شریعتهای آسمانی- بویژه اسلام- نیز نسبیّت احیاناً پذیرفته شده است؛ در مثل، اسلام دروغ را یک ضدّ ارزش و عمل غیر اخلاقی می شمرد در حالی که دروغ برای اصلاح میان مردم یا در مقام مشورت، ارزش و عمل اخلاقی محسوب می شود؛ و مانند این مسأله در تعلیمات اسلامی کم نیست، و این نوعی پذیرش نسبیّت در اخلاق و حسن و قبح است.

پاسخ

این سؤال مهمّی است، و لی پاسخ زنده ای دارد و آن این که نسبی بودن اخلاق یا حسن و قبح مطلبی است، و وجود

استثناها در مباحث مختلف، مطلبی دیگر.

به تعبیر دیگر، در بحث نسبیّت هیچ اصل ثابتی وجود ندارد، دروغ نه خوب است و نه بد، همچنین احسان و ظلم، نیکی و بدی آنها هنگامی روشن می شود که از سوی اکثریّت جامعه به عنوان یک ارزش پذیرفته یا نفی شود.

ولی در اسلام و تعلیمات آسمانی، دروغ یا ظلم و ستم و نیز بخل و کینه و حسد ضدّ ارزش است؛ خواه از سوی اکثریّت مردم ارزش محسوب شود یا نه؛ و بعکس، احسان و عدالت و راستی و امانت ارزشهای والائی هستند خواه از سوی جامعه ای پذیرفته شوند یا نه.

این یک اصل ثابت است ولی مانعی ندارد که در گوشه و کنار آن گاهی استثنائی وجود داشته باشد. اصل همان گونه که از نامش پیدا است اساس و ریشه چیزی را تشکیل می دهد و استثنائات به منزله بعضی از شاخ و برگهای اضافی است؛ بنابراین، هرگز نباید

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 70

وجود پاره ای از استثنائات را که در هر قاعده کلّی یافت می شود دلیل بر نسبیّت گرفت؛ و اگر به تفاوت این دو بخوبی توجّه کنیم جلو بسیاری از اشتباهات گرفته خواهد شد.

این نکته نیز در خور توجّه است که گاه می شود موضوعات با گذشت زمان دگرگون می گردد و احکام که تابع موضوعات است نیز عوض می شود؛ این مطلب را هرگز نباید دلیل بر مسأله نسبیّت گرفت.

توضیح این که: هر حکم، موضوعی مخصوص به خود دارد؛ مثلاً، شکافتن بدن دیگری و ایراد جرح بر آن یک جنایت است، و قابل قصاص و تعقیب، ولی گاه این موضوع عوض می شود، چاقو به دست جرّاحی می افتد که برای نجات

جان بیمار، شکم او را پاره می کند، تا غدّه خطرناکی را در بیاورد، یا قلب او را می شکافد تا دریچه و رگهای قلب را اصلاح کند، در اینجا موضوع عوض می شود و دیگر جنایت نیست. و طبیب جرّاح شکافنده قلب و شکم، در خور ستایش و جایزه است.

هیچ کس نباید این گونه دگرگونی احکام را که به خاطر دگرگونی موضوعات پیدا می شود، دلیل بر نسبیت بگیرد. نسبیّت آن است که موضوع بدون دگرگونی ماهوی و موضوعی، نسبت به اشخاص یا زمانهای متفاوت احکام متفاوتی پیدا کند.

احکام شرع نیز همین گونه است، شراب حرام و نجس است، امّا ممکن است با گذشت چند روزی و یا با اضافه مادّه ای به آن، تبدیل به سرکه پاک و حلال گردد. هیچ کس نمی تواند اینها را به حساب نسبیّت بگذارد. نسبیّت آن است که شراب را مثلاً در جوامعی که علاقه به شراب دارند حلال بدانیم و در جوامعی که علاقه ندارند حرام بدانیم بی این که تغییر در ماهیّت شراب ایجاد شود.

در مسائل اخلاقی نیز گاه به موضوعاتی برخورد می کنیم که در یک شکل فضیلت است و با دگرگونی تبدیل به رذیلت می شود؛ نترسیدن در حدّ اعتدال شجاعت است و فضیلت، ولی اگر از حد بگذرد، تهوّر و بی باکی و رذیلت است. و همچنین در موارد مشابه آن. یا این که دروغ در آنجا که معمولاً منشأ مفاسد و تضعیف اعتماد عمومی است، حرام و رذیله است؛ و آنجا که به منظور اصلاح ذات البین باشد، حلال و فضیلت است.

ممکن است کسانی نام این دگرگونی موضوعات را نسبیّت بگذارند، نزاعی با آنها در

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 71

مسأله

نامگذاری نداریم، و چنین نزاعی را نزاع لفظی می شمریم زیرا این گونه موارد از قبیل تغییر موضوع و ماهیّت چیزی است، و اگر منظور بعضی از طرفداران نسبیّت این باشد، مشکلی نیست؛ مشکل آن است که شاخص فضیلت و رذیلت و حسن و قبح اخلاقی را پسندیدن اکثریّت جامعه بدانیم.

از مجموع آنچه گفته شد نتیجه می گیریم که مسأله نسبیّت در اخلاق از دیدگاه اسلام و قرآن و منطق عقل مردود است و در واقع طرح مسأله نسبیّت در مباحث اخلاقی مساوی با نفی اخلاق است، چرا که طبق نظریّه نسبیّت اخلاقی، هر رذیله ای در جامعه فراگیر شود فضیلت است؛ و هر بیماری اخلاقی فراگیر، صحّت و سلامت محسوب می شود و اخلاق به جای این که وسیله ای برای سالم سازی اجتماع گردد، عاملی برای توسعه فساد خواهد شد.

***

## 2- تأثیر متقابل «اخلاق» و «رفتار»

### اشاره

رابطه اخلاق و عمل، و تأثیر اخلاق در عمل، چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد چرا که اعمال ما معمولاً از صفات درونی ما سرچشمه می گیرد، شخصی که بخل یا حسد یا تکبّر در درون قلب او لانه کرده و روح و فکر او را به رنگ خود در آورده است، طبیعی است که اعمالش به همان رنگ باشد؛ حسود همیشه اعمالش نشان می دهد که این خوی زشت، همچون جرقه آتشی در جان او شعله ور است و او را آرام نمی گذارد و همچنین افراد متکبّر، راه رفتن، سخن گفتن، نشست و برخاست آنها همه رنگ تکبّر دارند، و این حکم در تمام صفات اخلاقی خوب و بد جاری و ساری است.

به همین دلیل، بعضی از محقّقان این گونه اعمال را اعمال اخلاقی می دانند؛ یعنی، اعمالی که صرفاً

ناشی از اخلاق نیک و بد است، در مقابل اعمالی که گاه از انسان سر می زند، و مثلاً تحت تأثیر امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد و اندرز صورت گرفته، بی آنکه ریشه اخلاقی داشته باشد، البتّه این گونه اعمال نسبت به اعمال اخلاقی کمتر است.

و از اینجا می توان نتیجه گرفت که برای اصلاح جامعه، و اصلاح اعمال مردم باید به



اصلاح ریشه های اخلاقی عمل پرداخت، چرا که غالب اعمال متّکی به ریشه های اخلاقی است.

به همین دلیل، بیشترین کوششهای انبیای الهی و مصلحان جوامع اسلامی، مصروف این امر شده است که با تربیت صحیح، فضائل اخلاقی را در فرد فرد جامعه پرورش دهند و رذائل را به حدّ اقل برسانند تا اعمال که تراوش صفات اخلاقی است اصلاح گردد. تعبیر به تزکیه در آیات متعدّد از قرآن مجید نیز اشاره به همین معنی است، این از یک سو.

از سوی دیگر، تکرار یک عمل نیز می تواند تأثیری در شکل گیری اخلاق بگذارد، زیرا هر عملی انسان انجام می دهد، خواه ناخواه اثری در روح او می گذارد و تکرار آن، آن اثر را پررنگ تر می کند و تدریجاً تبدیل به عادت می شود، و باز تکرار بیشتر سبب می گردد که از مرحله عادت بگذرد و به «حالت» و «ملکه» تبدیل شود، و یک ویژگی اخلاقی در انسان به وجود آورد.

بنابراین، عمل و اخلاق در یکدیگر تأثیر متقابل دارند و هر کدام می تواند به نوبه خود سبب پیدایش دیگری شود.

این مسأله در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی، بازتاب گسترده ای دارد، از جمله:

1- در آیه 14 سوره «مطفّفین» بعد از اشاره به صفات زشت

گروهی از دوزخیان می فرماید:

«كَلَّا بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ ماكانُوا يَكْسِبُونَ؛ چنین نیست که آنها خیال می کنند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته است.»

این تعبیر بخوبی نشان می دهد که اعمال سوء، همچون زنگار تیره بر قلب می نشیند، و نور و صفای فطری آن را می گیرد، و درون انسان را تاریک می سازد، و به شکل خود در می آورد.

2- در آیه 81 سوره بقره می خوانیم: «بَلی مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَاحاطَتْ بِهِ خَطيئَتُهُ فَاوُلئِكَ اصْحابُ النَّارِ هُمْ فيها خالِدُونَ؛ آری کسانی که تحصیل گناه کنند و آثار گناه سراسر وجودشان را احاطه نماید آنها اهل آتشند و جاودانه در آن خواهند بود !»

منظور از احاطه گناه (خطیئه) بر تمام وجود انسان، آن است که آثارش در درون

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 73

روح او چنان متراکم گردد، که روح را تاریک و به رنگ گناه در آورد، و در این هنگام پند و موعظه و ارشاد معمولاً اثر نخواهد داشت؛ گوئی ماهیّت انسان عوض می شود، و صفات اخلاقی و حتّی اعتقادات او بر اثر تکرار گناه دگرگون می گردد.

همان گونه که در آیه 7 سوره بقره درباره گروهی از کفّار لجوج و متعصّب می خوانیم: «خَتَمَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَعَلی سَمْعِهِمْ وَعَلی ابْصارِهِمْ غِشاوَةٌ وَلَهُمْ عَذابٌ عَظيمٌ؛ خدا بر دلها و گوشهای آنها مهر نهاده، و بر چشمهای آنها پرده افکنده شده است، و برای آنها عذاب بزرگی است.»

روشن است که خداوند، نسبت به هیچ کس، عداوت و کینه ای ندارد. که بر دل و گوش او مهر نهد و بر چشم او پرده بیفکند، این در واقع آثار اعمال آنها است، که به صورت حجابها و پرده ها در می آید

و حواسّ او را می پوشاند، و از درک حقیقت باز می دارد (و نسبت دادن این امور به خداوند به خاطر آن است که هر سبب و مسبّبی در عالم هر چه دارد از ناحیه ذات پاک اوست که مسبّب الاسباب است).

در آیه 10 سوره «روم»، از این هم فراتر می رود و می فرماید: اعمال سوء، عقیده انسان را نیز دگرگون می سازد و تباه می کند، چنان که می خوانیم: «ثُمَّ کانَ عاقِبَهَ الَّذینَ اسآؤُا السُّوای انْ کَذَّبُوْا بِآیاتِ اللَّهِ وَکانُوا بِها یَستَهْزِؤُنَ؛ سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخریّه گرفتند.»

این تعبیر نشان می دهد که انجام کارهای زشت و ارتکاب گناه هر گاه ادامه پیدا کند در اعماق جان انسان، نفوذ خواهد کرد؛ نه تنها اخلاق بلکه عقائد را نیز زیر و رو می کند.

حتّی در جای دیگر از قرآن می خوانیم که تکرار گناه و اعمال سوء، حسّ تشخیص انسان را نیز عوض می کند؛ خوب در نظرش بد و بد در نظرش خوب جلوه گر می شود؛ آیه 103 و 104 سوره کهف در این رابطه چنین می گوید: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْاخْسَرینَ اعْمالًا الَّذینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیوهِ الدُّنْیا وَهُمْ یَحْسَبُونَ انَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً؛ بگو آیا به شما خبر دهم که زیانکارترین شما از مردم چه کسانی هستند؟ آنها که تلاششان در زندگی دنیا گم شده (و تمام سرمایه های الهی خود را از دست داده اند) با این حال گمان می کنند کار نیک انجام می دهند.»

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 74

3- در جای دیگر پیدایش صفت نفاق را نتیجه دروغ گویی مکرّر و خلف وعده الهی می شمرد، می فرماید: «فَاعْقَبَهُمْ نِفاقاً فی

قُلُوبِهِمْ الى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِما اخْلَفُوا اللَّهَ ما وَعَدُوْهُ وَبِما كانُوا يَكْذِبُونَ؛ عمل آنها نفاق را در دلهایشان تا روزی که خدا را ملاقات کنند مستقر ساخت، این (پیدایش خوی نفاق ریشه دار) به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلّف جستند، و کراراً دروغ گفتند.» (سوره توبه، آیه 77)

توجّه داشته باشید که «یکذّبون» فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد، و بیانگر تأثیر این عمل سوء، یعنی دروغ، در پیدایش روح نفاق است؛ زیرا می دانیم دروغ گفتن آن هم در چهره انسان راستگو چیزی جز دوگانگی ظاهر و باطن نیست و نفاق درونی مبدّل شدن این حالت به یک ملکه است.

### تأثیر متقابل اخلاق و عمل در احادیث اسلامی

این حقیقت که اعمال نیک و بد در روح انسان اثر می گذارد، و به آن شکل می دهد، و خوهای نیک و بد را مستحکم می کند، بازتاب گسترده ای در احادیث اسلامی نیز دارد، که به عنوان نمونه سه حدیث زیر قابل دقّت فراوان است:

1- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «کانَ اَبِی یَقُوْلُ ما مِنْ شَی ءٍ اَفْسَدُ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِیْئَةٍ، انَّ الْقَلْبَ لَیُواقِعُ الْخَطِیْئَةَ فَما تَزالُ بِهِ حَتّی تَغْلِبَ عَلَیْهِ فَیَصِیْرَ اعْلاهُ اسْفَلَهُ؛ پدرم (امام باقر علیه السلام) می فرمود: چیزی بدتر از گناهٍ قلب را فاسد نمی کند، گناه قلب را تحت تأثیر خود قرار می دهد و تدریجاً در آن اثر می کند تا بر آن غالب گردد؛ در این هنگام قلب وارونه می شود، و بالای آن پایین قرار می گیرد.» «1»

البتّه این حدیث بیشتر ناظر به دگرگون شدن افکار بر اثر گناه است، ولی در مجموع، تأثیر گناه را در تغییر روح انسان منعکس می کند.

2- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام

آمده است:

«اذا اذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فى قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْداءٌ فَانْ تابَ انْمَحَتْ وَانْ زادَ زادَتْ، حَتَّى

---

(1). اصول کافی، ج 2، باب الذّنوب، حدیث 1 ص 268.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 75

تَغْلِبَ عَلى قَلْبِهِ، فَلايُفْلِحُ بَعْدَها ابَداً؛ هنگامی که انسان گناه می کند، نقطه سیاهی در قلب او پیدا می شود؛ اگر توبه کند، آن نقطه سیاه محو می شود، و اگر بر گناه بیفزاید زیادتر می شود تا تمام قلب او را فراگیرد و بعد از آن هرگز روی رستگاری نخواهد دید!» «1»

به همین دلیل، در احادیث اسلامی، نسبت به اصرار بر گناه، هشدار داده شده حتّی اصرار بر گناهان کوچک، جزء گناهان کبیره ذکر شده است. «2»

در حدیث معروف امام علی بن موسی الرّضا علیه السلام که در جواب تقاضای مأمون برای بیان جامعی درباره حلال و حرام و فرائض و سنن، آمده از جمله مسائلی که بر آن تکیه شده است، اصرار بر گناهان صغیره است که آن را در ردیف گناهان کبیره ذکر فرموده است. «3»

3- در حدیثی که در کتاب «خصال» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده چنین می خوانیم:

«ارْبَعُ خِصالٍ يُمِتْنَ الْقَلْبَ: الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ ...؛ چهار عمل است که قلب را می میراند: گناه بعد از گناه ...» «4»

شبیه همین معنی در تفسیر «الدّر المنثور» نیز آمده است. «5»

این تعبیرات بخوبی نشان می دهد که تکرار یک عمل در قلب و جان انسان بطور قطع اثر می گذارد و سرچشمه تشکیل صفات رذیله و زشت خواهد شد؛ و به همین دلیل دستور داده شده است که هرگاه لغزش و گناهی از مؤمنی سر زند، هر چه زودتر آن

را با آب توبه بشوید، و آثار منفی آن را از قلب بزداید تا به صورت یک «حالت» و «ملکه» و صفت زشت درونی در نیاید؛ مخصوصاً دستور داده شده است که با احادیث روشنی بخش پیشوایان معصوم علیهم السلام این گونه زنگارها را از دل بزدایند؛ چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «انَّ الْقُلُوبَ لَتَرِیْنُ کَما یَرِیْنُ السَّیْفُ وَجَلائُهُ الْحَدِیْثُ؛ دلهای آدمیان زنگار می گیرد همان گونه که شمشیر زنگار می گیرد و صیقل آن حدیث است.» «6»

***

---

(1). همان مدرک، حدیث 13، ص 271.

(2). بحار الانوار، ج 10 ص 359.

(3). همان مدرک، ص 366.

(4). خصال، جلد، 1، ص 252.

(5). الدرّ المنثور، ج 6، ص 326.

(6). تفسیر نور الثّقلین، جلد 5، ص 531، حدیث 23.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 76

### 3- اخلاق فردی و اجتماعی

مسأله مهّم دیگری که ذکر آن در اینجا لازم به نظر می رسد این است که: آیا مسائل اخلاقی در رابطه با انسانهای دیگر شکل می گیرد بطوری که اگر یک انسان تنهای تنها زندگی کند، اخلاق برای او مفهوم نخواهد داشت؟ یا این که پاره ای از مفاهیم اخلاقی درباره یک انسان تنهای تنها نیز صادق است، هر چند قسمت اعظم مسائل اخلاقی در رابطه انسانهای دیگر پیدا می شود، و از این نظر می توانیم اخلاق را به دو بخش تقسیم کنیم؟

در پاسخ این سؤال توجّه شما را به بحثی که در کتاب «زندگی در پرتو اخلاق» آمده و عیناً آن را در زیر می آوریم، جلب می کنیم:

«بعضی معتقدند تمام اصول اخلاقی بازگشت به مناسبات خاصّ اجتماعی انسان با دیگران می کند، بطوری که اگر اجتماعی اصلاً

وجود نمی داشت و هر انسان کاملاً جدا از دیگران می زیست، و هر فردی بی خبر از وجود دیگری زندگی می کرد، اخلاق اصلاً مفهومی نداشت!

«زیرا غبطه، حسد، و تواضع، و تکبّر، و حسن ظن، و عدالت، و جور، و عفّت، و سخاوت، و امثال اینها همه از مسائلی است که فقط و فقط در اجتماع و برخورد انسان با دیگران، مفهوم دارد؛ بنابراین، انسان منهای اجتماع، با انسان منهای اخلاق، همراه خواهد بود.

«ولی به عقیده ما در عین این که باید اعتراف کرد که بسیاری از فضائل و رذائل اخلاقی با زندگی اجتماعی انسان بستگی دارد، چنان نیست که این مسأله عمومیّت داشته باشد، زیرا بسیاری از مسائل اخلاقی هستند که فقط جنبه فردی دارند، و در مورد یک انسان تنها نیز کاملاً صادق است؛ مثلاً، صبر و جزع بر مسائل، شجاعت و ترس در برابر پیشامدها، استقامت و تنبلی در راه رسیدن یک فرد به هدف خود، غفلت و توجّه نسبت به آفریدگار جهان، شکر و کفران در برابر نعمتهای بی پایان او و امثال این امور که علمای اخلاق در کتب اخلاقی از آن بحث نموده اند و جزء فضائل یا رذائل اخلاقی شمرده اند

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 77

می تواند جنبه فردی داشته باشد، و درباره یک فرد که زندگی کاملاً جدا از اجتماع دارد نیز صدق کند، از اینجا تقسیم اخلاق به اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی روشن می گردد، ولی ناگفته پیدا است که اخلاق اجتماعی وزنه سنگینتری در علم اخلاق دارد و شخصیّت انسان بیشتر بر محور آن دور می زند، اگر چه اخلاق فردی نیز سهم قابل توجّهی در مورد خود دارد.»

«1»

شک نیست که این تقسیم دوگانه چیزی از ارزش مسائل اخلاقی نمی کاهد هر چند می تواند تفاوت اهمّیّت مباحث اخلاقی را از نظر درجه بندی آشکار سازد؛ بنابراین، صرف وقت در این که کدامیک از خلق و خوهای اخلاقی فقط جنبه فردی دارد، و کدامیک جنبه اجتماعی، چندان مفید به نظر نمی رسد؛ و ما همین اشاره کلّی را که در بالا آوردیم برای این بحث کافی می دانیم.

البتّه نمی توان انکار کرد که اخلاق فردی نیز تأثیر غیر مستقیم بر مسائل اجتماعی دارد.

(دقّت کنید)

***

---

(1). زندگی در پرتو اخلاق، ص 29 تا 31.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 79

## فصل چهارم: پشتوانه های اخلاق

### اشاره

اگر اخلاق را به درختی پربار تشبیه کنیم که آفتها و خطراتی نیز در کمین آن است، پشتوانه های اخلاقی را می توان به باغبان یا به آبی که در پای درخت جاری می شود تشبیه کرد، که اگر آب یا باغبان نباشد درخت اخلاق می خشکد، و یا گرفتار انواع آفتهایی که سرانجامش مرگ یا کم شدن بار و بر است، می گردد.

پشتوانه هایی که علمای اخلاق یا فلاسفه برای اخلاق ذکر کرده اند بسیار متفاوت است و در واقع با جهان بینی هر گروهی ارتباط دارد، و ما در اینجا به چند نمونه مهمّ آن اشاره می کنیم:

### 1- پشتوانه سودجویی-

گروهی مسائل اخلاقی را صرفاً از این نظر توصیه می کنند که با منافع مادّی در ارتباط مستقیم است؛ مثلًا، یک مؤسّسه اقتصادی اگر اصل امانت و صداقت را دقیقاً رعایت کند و تمام اطّلاعاتی را که به مشتریان یا مراجعه کنندگان می دهد بی کم و کاست با واقعیّت تطبیق کند، می تواند سرمایه های مردم را به سوی خود جذب کند و سود کلانی از این طریق عایدش شود.

به همین دلیل، افرادی را می بینیم که موضعی عمل می کنند؛ یعنی مثلًا در ساعتی که کارمند بانک است و با ثروت و سرمایه مردم از نزدیک سرو کار دارد نهایت امانت را به خرج می دهد تا منافع زیادی برای مؤسّسه خود جلب نماید، و هنگامی که پای خود را از آن محل بیرون گذاشت ممکن است به انسانی خائن مبدّل گردد، چرا که سود خود را

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 80

ممکن است در خیانت بپندارد.

یا این که مثلًا یک کاسب یا تاجر با مراجعه کنندگان بسیار خوش برخورد، پر محبّت، مؤدّب و صمیمی به نظر می رسد، تا از

این راه مشتریان و دوستان بیشتری جلب کند امّا همین شخص ممکن است در خانه با زن و فرزند یا همسایگان، بسیار بد برخورد باشد.

این گونه اخلاق که پشتوانه ای جز سودجویی ندارد، بزرگترین عیبش این است که برای اخلاق، هیچ اصالتی قائل نیست؛ چرا که در همه جا خطّ سودجویی را ادامه می دهد که گاه در اخلاق است و گاه به پندار او در ضدّ اخلاق.

جمعی از این فراتر رفته، اخلاق را نه به خاطر منافع شخصی بلکه به خاطر مصالح جامعه بشری طلب می کنند زیرا معتقدند اگر اصول اخلاقی در جامعه انسانی، متزلزل گردد، دنیا مبدّل به جهنّم سوزانی می شود که همه اهل آن در عذاب خواهند بود، و تمام مواهب مادّی که می تواند آسایش و رفاه برای مردم جهان بیافریند، مبدّل به هیزمی برای روشن نگه داشتن این جهنّم سوزان می گردد.

این گونه افراد گرچه در سطح بالاتری فکر می کنند، ولی بالاخره اخلاقی را که آنها می طلبند براساس سودجویی و جلب منفعت و آسایش و رفاه، استوار است، نه بر پایه اصالت دادن به فضائل اخلاقی.

این طرز تفکّر برای افراد مادّیگرا که اعتقادی به مکتب وحی و نبوّت پیامبران ندارند، اجتناب ناپذیر است؛ اخلاق را از اوج آسمان به زمین می آورد، و آن را به ابزاری برای سودجویی بیشتر یا رفاه و آسایش بیشتر مبدّل می کند.

تردیدی نیست که اخلاق، این گونه آثار مثبت اجتماعی و مادّی را در بردارد، و ما هم قبلاً اشاراتی به آن داشتیم، ولی بحث در این است که آیا پشتوانه اخلاق همین است و بس، یا این گونه آثار باید به عنوان مسائل جنبی در علم اخلاق مورد توجّه

قرار گیرد.

به هر حال، اعتقاد به اخلاقی که بر اساس سودجویی و جلب منافع استوار است، از یک سو اصالت اخلاق را خدشه دار می کند و از سوی دیگر از ارزش و عمق آن می کاهد، و از سوی سوم در مواردی که احیاناً تضادّی در میان سودجویی و اخلاق دیده می شود یا به تعبیر دیگر چنین پنداشته می شود، با اخلاق وداع می کند و به سراغ

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 81

سودجویی می رود که پشتوانه اصلی آن بوده است.

### 2- پشتوانه عقلی-

فلاسفه ای که معتقد به حاکمیّت عقل بر همه چیز و لزوم پیروی از آن در همه چیز هستند، پشتوانه مسائل اخلاقی را درک عقل از خوب و بد اشیاء می دانند؛ مثلاً، می گویند عقل بخوبی درک می کند که شجاعت فضیلت است، و بزدلی و جبن رذیلت، و همچنین امانت و صداقت، کمال است، و خیانت و دروغگویی نقصان، و همین ادراک عقلی است که ما را به دنبال فضائل اخلاقی می فرستد و از رذائل باز می دارد.

بعضی دیگر پشتوانه را ادراک وجدان می دانند، می گویند وجدان که همان عقل عملی است مهمترین سرمایه انسان می باشد؛ عقل نظری را ممکن است فریب داد ولی وجدان چنین نیست و می تواند رهبر حقیقی بشر باشد.

بنابراین، همین که وجدان ما می گوید امانت، صداقت، ایثار، فداکاری، سخاوت و شجاعت خوب است، همین کافی است که ما را برای رسیدن به این نیکیها بسیج کند، و همین که می گوید: بخل، خودخواهی، و خودپرستی بد است، کافی است ما را از آن باز دارد.

به این ترتیب، پشتوانه عقلی و وجدانی به هم می رسند، و دو تعبیر مختلف از یک واقعیّت است.

بی شک وجود این پشتوانه، یک واقعیّت است

و می تواند در حدّ خود انگیزه مطلوبی برای نیل به تربیت نفوس و فضائل اخلاقی بوده باشد.

ولی با توجّه به این که- همان گونه که در بحث وجدان در جای خود گفته ایم «1»- از یک سو وجدان را گاه می توان فریب داد، و از سوی دیگر، وجدان با تکرار بدیها و زشتیها تدریجاً به آن خو می گیرد، و تغییر رنگ می دهد، و گاه بکلّی حساسیّت خود را از دست داده یا تبدیل به ضد می شود، و از سوی سوم، وجدان یا عقل عملی با تمام قداست و اهمّیّتی که دارد مانند عقل نظری خطا پذیر است؛ هرگز نمی توان تنها بر آن تکیه کرد و

---

(1). به کتاب رهبران بزرگ، ص 63 تا 106 مراجعه شود.



از همه چیز بی نیاز شد، بلکه پشتوانه های قویتری لازم است که نه قابل فریب باشد، نه خطا کند، و نه با تکرار اعمال ضدّ اخلاقی تأثیر خود را از دست داده و تغییر شکل دهد.

کوتاه سخن این که، وجدان اخلاقی، یا عقل فطری و عقل عملی و هر تعبیر دیگری که به این معنی اشاره کند، پشتوانه خوبی برای نیل به فضائل اخلاقی محسوب می شود، ولی با کاستیهایی که دارد و در بالا به آن اشاره شد، قناعت به آن کافی نیست.

### 3- پشتوانه شخصیّت-

بعضی مسائل اخلاقی را از این رو دنبال می کنند که نشانه شخصیّت است، و هر انسانی طالب شخصیّت می باشد؛ هنگامی که شخصیّت را در صداقت و امانت می بیند به دنبال آنها می رود، و هنگامی که ملاحظه می کند جامعه برای افراد شجاع و سخاوتمند و با وفا و مهربان شخصیّت فوق العاده ای قائل است طالب

این صفات اخلاقی می شود.

بعکس، هنگامی که می بیند افراد بزدل و ترسو، بخیل و ضعیف الاراده، خائن و بی وفا، افراد بی ارزش و فاقد شخصیّتند، سعی می کند از این رذائل خالی شود.

و به این ترتیب، پشتوانه دیگری برای مسائل اخلاقی جستجو کرده است.

ولی اگر درست بیندیشیم می بینیم این پشتوانه نیز به همان مسأله وجدان بازگشت می کند، منتها در اینجا «وجدان جامعه» مطرح است و نه وجدان فرد، یعنی آنچه با وجدان عمومی جامعه هماهنگ است و آن را فضیلت و نشانه شخصیّت می شمرند، جزء اخلاق فضیله و آنچه عکس آن است جزء اخلاق رذیله است، و همین قضاوت عمومی جامعه سبب سوق دادن به نیکیها و بازداشتن از بدیها است.

ما انکار نمی کنیم که وجدان عمومی جامعه می تواند الهامبخش مسائل اخلاقی و ارزشها و ضدّ ارزشهایی در این زمینه باشد.

ولی همان کاستیها و اشکالاتی که در مورد وجدان فردی ذکر شده در مورد وجدان عمومی جامعه نیز صادق است.

وجدان عمومی جامعه گاه خطا می کند، و اگر زیر بمباران تبلیغات نیرومند وسیع نادرستی از سوی حکومتها و مانند آنها قرار گیرد، ممکن است ارزشها را ضدّ ارزش، و ضدّ ارزشها را ارزش بداند، همان گونه که در طول تاریخ نمونه های فراوان آن دیده شده



است؛ نه تنها در عصر جاهلیّت عرب، کشتن دختران و زنده به گور کردن آنها در میان قشر وسیعی، یک فضیلت اخلاقی شمرده می شد (به خاطر تبلیغات گسترده ای که در این زمینه به عمل آمده بود و آن را راه نجات برای جلوگیری از گرفتار شدن نوامیس خود و اسارت آنها در جنگها می پنداشتند!) «1»؛ بلکه امروز هم در

بعضی از جوامع پیشرفته می بینیم که با تبلیغات گسترده صاحبان زر و زور، و برای نیل به اهداف نامشروع مادّی، وجدان عمومی جامعه را فریب داده اند و ضدّ ارزشهای اخلاقی را ارزش می شمرند.

افزون بر این، وجدان آدمی گرچه بارقه رحمت الهی است، و نمونه ای از دادگاه عدل بزرگ او در درون جان انسان در این جهان می باشد ولی با این حال، وجدان آدمی معصوم نیست و گاه گرفتار خطا و اشتباه می شود، و اگر پایگاه مطمئن و خطا ناپذیری آن را اصلاح نکند ممکن است سالها به خطای خود ادامه دهد.

***

### 4- پشتوانه الهی

درست است که هر یک از پشتوانه های گذشته برای سوق دادن به سوی مسائل اخلاقی نقشی دارد، ولی همان گونه که در تحلیلها اشاره شد بعضی از این پشتوانه ها خالی از جنبه های انحرافی نیست؛ مانند پشتوانه سودجویی و منفعت طلبی که در همه حال راه خود را طی می کند، گاه در مسیر مسائل اخلاقی سیر می کند و در پاره ای از اوقات

---

(1). در یکی از اشعار شگفت آوری که از آن عصر باقی مانده چنین آمده است

الْمَوْتُ اخْفى سَتْرَهٍ لِلْبَناتِ وَ دَفْنُها يُرْدى مِنَ الْمُكْرَماتِ

أَ لَمْ تَرَ انَّ اللَّهَ عز اسْمُهُ قَدْ وَضَعَ النَّعْشَ بِجَنْبِ الْبَناتِ

«مرگ بهترین حجاب برای پوشانیدن دختران است- و دفن کردن آنها نشانه بزرگواری محسوب می شود- آیا نمی بینی که خداوند متعال نعش را در کنار بنات قرار داده است (اشاره به صورت فلکی بنات النّعش است که از هفت ستاره تشکیل شده، چهار ستاره آن را نعشی پنداشته است و سه ستاره آن را که در دنبال آن است دخترانی که دنبال نعش هستند).»

همان

گونه که ملاحظه می کنید این شاعر جاهلی عرب، بزرگترین جنایت را که همان کشتن دختران بی گناه و فرزندان نوزاد است به عنوان یکی از مهمترین افتخارات ذکر می کند.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 84

از آن جدا می شود.

بعضی دیگر از این پشتوانه ها گرچه چنین نبوده ولی قدرت نفوذ آن محدود و آمیخته با کاستیها و نارسائیها و احیاناً خطا و اشتباه هست.

تنها انگیزه نیرومند و مؤثّر و خالی از خطا و اشتباه و هرگونه کاستی برای مسائل اخلاقی، انگیزه الهی است که از منبع وحی سرچشمه می گیرد.

در اینجا فضائل اخلاقی به عنوان ابزاری برای نیل به سودجویی و منفعت طلبی محسوب نمی شود، و وسیله ای برای رفاه اجتماعی نیست (هر چند اخلاق بطور قطع هم مایه آرامش و آبادانی و رفاه است و هم تأمین کننده منافع مادّی).

در اینجا اصالت با انگیزه های معنوی است؛ و به تعبیر روشنتر، ذات پاک خداوند که کمال مطلق و مطلق کمال است، و جامع جمیع صفات جمال و جلال می باشد، محور اصلی شمرده می شود، و هر انسانی می کوشد خود را به آن کمال مطلق نزدیک کند، و پرتوی از اسماء و صفات او را در درون جان خود زنده نماید؛ روز به روز به او نزدیکتر و شبیه تر شود (هر چند ذات پاکش از هرگونه شبیه و مانند واقعی منزّه است)؛ و در این مسیر که به سوی بی نهایت می رود، هیچ حدّ و مرزی از کمال را به رسمیّت نمی شناسد؛ وجود او مملوّ از عشق به خدا یعنی کمال مطلق می شود، و انوار ذات و صفات او وجودش را روشن می سازد، بطوری که هر لحظه فضیلت و کمال برتر و بالاتری

را طالب است؛ نه در قید منافع مادّی است، نه اخلاق را برای شخصیّت می خواهد و نه تنها وجدان انگیزه اوست، بلکه انگیزه ای برتر و بالاتر از همه اینها دارد.

او معلومات خود را گذشته از عقل و وجدان، از وحی آسمانی می گیرد و ارزشهای راستین را از دروغین در پرتو آن جدا می سازد، و با ایمان و یقین کامل و خالی از هرگونه تردید و تزلزل در این راه گام برمی دارد.

در این زمینه قرآن راهنمای خوبی است:

قرآن مجید به روشنی اعمال اخلاقی را زائیده ایمان به خدا و روز قیامت می شمرد و در بسیاری از آیات «عمل صالح» پشت سر ایمان و به عنوان ثمره درخت ایمان آمده است.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 85

ایمان را به درخت پربار و پاکیزه ای تشبیه می کند که ریشه های بسیار محکم آن در اعماق جان انسان فرورفته و شاخ و برگش به آسمان کشیده شده و همواره پر از میوه های شاداب است.

در یک اشاره زیبا می فرماید: «اَلَمْ تَرَکَیْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَهٍ طَیِّبَهٍ اصْلُها ثابِتٌ وَفَرْعُها فِی السَّماءِ- تُؤْتی اکُلَها کُلَّ حینٍ بِاذْنِ رَبِّها؛ آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیّبه را به درخت پاکیزه ای تشبیه کرده که ریشه آن ثابت و شاخه آن در آسمان است- و در هر زمان میوه های خود را به فرمان پروردگار می دهد.» (سوره ابراهیم، آیه 24 و 25)

بدیهی است درختی که ریشه های آن در اعماق قلوب است و شاخه هایش از تمام اعضای انسان سربرآورده و در آسمان زندگی او پرکشیده درختی است پربار که هرگز خزانی ندارد، و طوفانها نمی تواند آن را از ریشه برکند. «1»

در سوره «و العصر» همین معنی با

تعبیر دیگری آمده است، آنجا که همه انسانها را در زیان و خسران می بیند، و تنها کسانی را استثنا می کند که در درجه اوّل، ایمان دارند و سپس عمل صالح، و از حقّ دفاع می کنند و به صبر و استقامت توصیه می نمایند. (وَالْعَصْرِ انَّ الْانْسانَ لَفِی خُسْرٍ- الَّا الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَتَواصَوْا بِالْحَقِّ وَتَواصَوْا بِالصَّبْرِ).

همین معنی با تعبیر جالب دیگری در آیه 21 سوره «نور» آمده، می فرماید: «وَلَوْلا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ مازَکی مِنْکُمْ مِنْ احَدٍ ابَداً وَلکِنَّ اللَّهَ یُزَکّی مَنْ یَشاءُ؛ اگر فضل

---

(1). مفسّران در تفسیر این آیه، و این که منظور از این «شَجره طیّبه» چیست؟ و آیا چنین تشبیهی وجود خارجی دارد یا نه؟ گفتگوی بسیار کرده اند، گاه گفته اند شجره طیّبه همان کلمه لَا الهَ الَّا اللَّهُ است، و گاه آن را به اوامر الهی، و گاه به ایمان تفسیر کرده اند، که همه اینها در واقع به یک حقیقت باز می گردد.

و نیز در این که چنین درختی که ریشه های آن در اعماق زمین، و شاخه های آن در آسمانها، و همیشه دارای میوه باشد، وجود خارجی دارد یا نه، سخن بسیار گفته اند.

ولی نباید فراموش کنیم که لازم نیست هر تشبیهی در تمام جهاتش وجود خارجی داشته باشد، مثلاً می گوئیم قرآن همچون آفتابی است که هرگز غروب ندارد، به یقین در خارج آفتابِ بی غروب وجود ندارد، بنابراین، منظور فقط تشبیه قرآن به وجود آفتاب است؛ ولی ویژگیهای این آفتاب ممکن است با آنچه در خارج دیده می شود متفاوت باشد.



و رحمت الهی بر شما نبود هیچیک از شما هرگز تزکیه نمی شد، ولی خداوند هر که را

بخواهد (و شایسته بداند) تزکیه می کند.»

بنابراین، پاکی اخلاق و عمل و تزکیه کامل انسان جز در سایه ایمان به خدا و رحمت او ممکن نیست.

همین معنی با تعبیر دیگری در سوره «اعلی» دیده می شود، می فرماید: «قَدْ افْلَحَ مَنْ تَزَکَّی- وَذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلیَّ؛ به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد)، رستگار شد. و (آن که) نام پروردگارش را یاد کرد سپس نماز خواند!» (سوره اعلی، آیه 14 و 15)

مطابق این آیات، تزکیه اخلاقی و عملی رابطه نزدیکی با نام پروردگار و نماز و نیایش او دارد؛ اگر از آن مایه بگیرد، ریشه دار و پر دوام خواهد بود، و اگر به اصول دیگری متّکی شود سست و کم محتوا خواهد بود.

در آیه 93 سوره «مائده» رابطه قویّ تقوا و اعمال اخلاقی با ایمان به طرز جالبی منعکس شده است، می فرماید: «لَیْسَ عَلَی الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فی ما طَعِمُوا اذا ما اتَّقَوا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَو وَاحْسَنُوا وَاللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ؛ بر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند گناهی در آنچه خورده اند نیست؛ اگر تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و اعمال صالح انجام دهند، سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آورند، سپس تقوا پیشه کنند و نیکی کنند، و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

در این آیه شریفه، گاه تقوا مقدّم بر ایمان و عمل صالح ذکر شده، و گاه مؤخّر از آن، و گاه مقدّم بر احسان، این به خاطر آن است که تقوای اخلاقی و عملی در یک مرحله، قبل از ایمان است، و آن آمادگی برای پذیرش حق و احساس مسؤولیّت برای

جستجوی آن است.

سپس هنگامی که حق را شناخت و به آن ایمان آورد، مرحله عالی تری از تقوا بر وجود او سایه می افکند و سرچشمه انواع نیکوکاریها می شود.

و به این ترتیب، رابطه تنگاتنگی که میان «ایمان» و «تقوا» است روشن می شود.

کوتاه سخن این که، قوی ترین و عالی ترین پشتوانه اخلاق، ایمان به خدا و احساس

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 87

مسؤولیّت در پیشگاه اوست. ایمانی که فراتر از مسائل مادّی است و با چیزی نمی توان آن را مبادله کرد، همه جا با انسان است و لحظه ای از او جدا نمی شود، و همه چیز در برابر آن کوچک و کمرنگ است.

به همین دلیل، قوی ترین چهره های اخلاق که ایثار و فداکاری را در حدّ اعلی داشته است، در زندگانی اولیاء اللّه مشاهده می کنیم.

و نیز به همین دلیل، در جوامع مادّی که همه چیز با معیار منافع شخصی سنجیده می شود، مسائل اخلاقی بسیار کمرنگ است، و غالباً در مواردی رسمیّت دارد که در طریق همان منافع شخصی است؛ حسن خلق، ادب، امانت، درستکاری، وفا و سخاوت، همه تا آنجا ارزش دارد که بتواند سود مادّی بیشتری را جلب کند و آنجا که سود مادّی به خطر افتاد، همه اینها رنگ خود را می بازند!

پدر و مادر که در سنین بالا قدرت سوددهی ندارند بکلّی فراموش می شوند، و آنها را به مراکز نگهداری سالمندان می فرستند تا در انتظار مرگ روز شماری کنند!

فرزندان به محض این که توانایی بر کاری پیدا کنند، از خانه بیرون فرستاده می شوند، نه برای این که استقلال اقتصادی پیدا کنند، بلکه برای این که همیشه فراموش شوند.

همسران نیز تا آنجا شریک زندگی و مورد علاقه اند که سود

و لذّت مادّى بيافرينند؛ در غير اين صورت، فراموش مى شوند؛ و به همين دليل، طلاق در اين كشورها بيداد مى كند!

در مكتبهاى مادّى كه براى اخلاق پشتوانه الهى وجود ندارد، استقبال از شهادت در مسير آرمانهاى والا، نوعى حركت انتحارى و بى معنى است! و سخاوتهايى كه سبب بخشش اكثر اموال انسان مى گردد، نوعى جنون محسوب مى شود! عفّت و پارسايى، ضعف نفس، و زهد و بى اعتنايى به زرق و برق عالم مادّه، دليل بر ناآگاهى و ساده لوحى است.

قدرتهاى برخاسته از اين جوامع و سران اين كشورها، بهترين نمونه هايى هستند كه معيار اخلاق را در اين جوامع نشان مى دهند.

برخورد دو گانه و چند گانه با مسائل مربوط به «حقوق بشر» از سوى اين قدرتها، بسيار وحشت انگيز است، آنجا كه حقوق انسانها گوشه اى از منافع آنها را به خطر مى اندازد،

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 88

بكلّى فراموش مى گردد و اين ارزش والا در پاى منافع آنان قربانى مى شود.

خطرناكترين جنايتكاران و متجاوزان بر حقوق انسانها در اينجا افرادى دوست داشتنى مى شوند؛ و بعكس، انسانهاى پاک و از هر نظر منزّه كه به دفاع از حقوق بشر بپاخيزند، امّا بخشى از منافع مادّى آنها را به خطر بيندازند، در نظر آنها به صورت شيطانهايى در مى آيند كه به هر وسيله ممكن بايد سركوب شوند.

به همين دليل، در زمان واحد، در يک گوشه اى از دنيا، مدافع سرسخت دموكراسى و حاكميّت ملّتها هستند، و درست در همان زمان، در گوشه اى ديگر مدافع سرسخت بدترين ديكتاتوريها! همه اينها به خاطر آن است كه اصل اساسى براى آنان چيزى جز منافع مادّى و سود شخصى نيست، و اخلاق نزد آنها تكيه گاه روشنى ندارد.

نكته ديگرى

که در اینجا شایان دقّت است، این است که سودجویان مادّی تنها به زمان و مکان خود می نگرند، گذشتگان چه کردند و آیندگان چه خواهند کرد، برای آنها مفهومی ندارد، مگر این که رابطه ای با زندگی فعلی آنها پیدا کند؛ منطق آنها این است:

هنگامی که ما نباشیم دنیا را آب بگیرد یا بماند چه تفاوتی می کند؟

ولی خداپرستان با اعتقاد به زندگی پس از مرگ، و دادگاه عدل الهی در قیامت، بر این باورند که اگر آثار نیکی از خود به یادگار بگذارند و انسانهای نیازمند از آن بهره مند گردند، هر چند بعد از هزاران هزار سال باشد، برکات معنوی آن، به آنها در جهان دیگر می رسد؛ بنابراین، آنها نه تنها وجودی مفید برای امروزند، که برای فردا و هزاران سال دیگر نیز فکر می کنند.

حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که می فرماید: «اذا ماتَ الْمُؤمِنُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ الّا مِنْ ثَلاثٍ: صَدَقَهٍ جارِیَهٍ، اوْ عِلْمٍ یُنْتَفَعُ بِهِ اوْوَلَدٍ صالِحٍ یَدْعُوْ لَهُ؛ هنگامی که مؤمن از دنیا می رود، عملش قطع می شود مگر از سه چیز: صدقات جاریه (اموالی که به صورت موقوفه و مانند آن در آمده و مردم دائماً از آن استفاده می کنند) و علوم و دانشهایی که انسانها از آن سود می برند و فرزند صالحی که برای او دعا می کند.» «1»

---

(1). بحار الانوار، ج 2، ص 22.



به این ترتیب، ایمان به جهان دیگر سبب کارهای اخلاقی مهمّی مانند باقی گذاشتن صدقات جاریه و آثار علمی مفید، و فرزندان صالح می شود، در حالی که این امور در مکتب سودپرستان مادّی هیچ کدام مفهوم درستی ندارد.

مرحوم شهید «مطهّری»

در کتاب «فلسفه اخلاق» خود، بعد از آن که خودپرستی را به سه شاخه تقسیم می کند (خودی خود، خودی خانواده و خودی ملّی) و همه اینها را نوعی خودپرستی که تضاد با اخلاق دارد می شمرد، سخنی از «گوستاولوبون» در کتاب معروفش «تمدّن اسلام و عرب»، با تلخیص نقل می کند که برای تکمیل این بحث مفید است.

او درباره این که چرا ملل مشرق زمین از تمدّن غرب آن طور که باید استقبال نمی کنند، عللی ذکر می کند: نخست این که آنها آمادگی برای این کار ندارند؛ دوم این که زندگی ما با وضع زندگی آنها متفاوت است، زندگی آنها ساده است و ما نیازهای مصنوعی برای خود درست کرده ایم، سپس می افزاید که به نظر می رسد ما این را کتمان می کنیم که طرز رفتار ظالمانه ای که ملل غرب نسبت به آنها روا داشته اند (عامل مهمّ دیگری است).

پس از آن، اشاره به مظالمی که غربیها در آمریکا، اقیانوسیه و چین و هند کرده اند می کند، مخصوصاً روی داستان جنگ معروف به «جنگ تریاک» تکیه می کند که انگلیسیها برای این که به مردم چین مسلّط شوند تصمیم گرفتند تریاک را بر آنها مسلّط کنند، تا قدرت مقاومت آنها درهم بشکنند، چینی ها متوجّه شدند که دشمن چه بلایی می خواهد بر سر آنها بیاورد، قیام کردند و خود را آماده دفاع نمودند، ولی سرانجام انگلیسی ها با شلیک گلوله های توپ بر آنها غالب شدند و تریاک را در میان آنها رواج دادند، و طبق آمار هر سال شش صد هزار نفر (در آن زمان) به خاطر تریاک رهسپار دیار عدم می شدند! «1»

آری! هنگامی که اخلاق از پشتوانه «ایمان و ارزشهای معنوی» برخوردار نباشد هر جا

---

(1). فلسفه اخلاق، ص 283 (با کمی تلخیص).



در برابر «منافع شخصی» قرار گرفت، عقب نشینی می کند!

نکته

آنچه در بالا درباره پشتوانه اخلاق از نظر ایمان به مبدأ و معاد گفته شد به این معنی نیست که نقش «عقل فطری» را در عمق بخشیدن به مسائل اخلاقی انکار کنیم، چرا که بی شک وجدان انسان که در واقع نماینده خدا در درون جان بشر است، نیز تأثیر بسزایی در تحکیم مبانی اخلاق دارد مشروط بر این که با نیروی ایمان تلفیق گردد، و از حجاب سودپرستی و هوای نفس رهایی یابد.

در قرآن مجید نیز بارها روی این مسأله تکیه شده است؛ در آیه 100 سوره «یونس» می خوانیم «وَیَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذینَ لایَعْقِلُونَ؛ خداوند پلیدی (گناه) را بر کسانی قرار می دهد که تعقّل نمی کنند و نمی اندیشند!»

و در آیه 22 «انفال» می فرماید: «انَّ شَرَّ الدَّوابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذینَ لایَعْقِلُونَ؛ بدترین جنبندگان نزد خدا افراد کر و لالی هستند که تعقّل نمی کنند (نه صدای حق را می شنوند، نه به حق سخن می گویند)!»

و درباره کسانی که نماز را به سخریّه می گرفتند، در آیه 58 سوره «مائده» می فرماید:

«اتَّخَذُوها هُزُواً وَلَعِباً ذلِکَ بِانَّهُمْ قَوْمٌ لایَعْقِلُونَ؛ آنها نماز را به سخریّه گرفتند، به خاطر این که تعقّل نمی کنند!»

با توضیحاتی که در بالا داده شد، دیدگاه قرآن مجید در مسائل اخلاقی بطور خلاصه روشن گردید.

***

## فصل پنجم: اخلاق و آزادی

### اشاره

در این که آیا اخلاق، آزادی انسان را محدود می کند و این محدودیّت به سود یا زیان اوست؟ بحثهای زیادی شده است، که به اعتقاد ما بسیاری از این بحثها ناشی از تفسیرهای نادرستی است که برای معنی آزادی شده و می شود، از جمله:

1- گاه گفته می شود: اخلاق از آن نظر که انسان را محدود می کند

مانع پرورش استعدادها است!

2- و گاه گفته می شود: اخلاق غرائز را سرکوب می نماید تا سعادت واقعی فرد محقّق گردد، در حالی که اگر این غرائز لازم نبود، خدا آن را خلق نمی کرد!

3- و گاه می گویند: برنامه های اخلاقی با فلسفه اصاله اللّذّه مخالف است و می دانیم هدف آفرینش همان «لذّت» است که انسان باید به آن برسد!

4- و گاه در نقطه عکس آن گفته می شود: اساساً بشر آزاد نیست و همیشه تحت عوامل جبری گوناگونی قرار دارد؛ بنابراین، نوبتی به توصیه های اخلاقی نمی رسد!

5- و بالاخره گاه می گویند: بنای اخلاق دینی روی اطاعت فرمان خدا به خاطر ترس یا طمع است، و اینها جنبه ضدّ اخلاقی دارد!

این سخنان ضدّ و نقیض، از یک سو نشان می دهد که ارزیابی صحیحی درباره اصل مفهوم آزادی نشده و از سوی دیگر، اخلاق دینی بویژه اخلاق اسلامی و پشتوانه های آن بخوبی مورد دقّت قرار نگرفته است.



به همین دلیل، باید نخست به سراغ مسأله آزادی برویم.

چرا انسان آزادی را با تمام وجودش می طلبد؟ و چرا انسان باید آزاد باشد؟ اساساً آزادی چه نقشی در پرورش روح و جسم دارد؟ و در یک کلمه «فلسفه آزادی چیست»؟

پاسخ همه این سؤالات بطور خلاصه این است که: در درون وجود انسان، استعدادها و شایستگیها و نیروهای بالقوّه ای نهفته شده که بدون آزادی هرگز شکوفا نمی شود، به همان دلیل که انسان خواهان شکوفایی استعدادها و تکامل است خواهان آزادی که وسیله نیل به آن است می باشد.

ولی آیا این آزادی که باعث شکوفایی استعدادهای خلّاق است آزادی بی قید و شرط است یا آزادی هدایت شده و توأم با برنامه ریزی؟

این مطلب را

با ذکر یکی دو مثال می توان توضیح داد:

باغبانی را فرض کنید که برای پرورش انواع گلها و میوه ها دامن همّت به کمر زده است، بذر افشانده، نهال غرس کرده و درختان را به موقع آبیاری می کند، بدیهی است اگر این درخت در فضای آزاد نباشد و از هوا و نور آفتاب و دانه های باران استفاده نکند و یا ریشه های آن در اعماق خاک آزادانه پیشرفت ننماید و با سنگ و موانع دیگر رو به رو شود هرگز نه گلی نصیب باغبان می شود و نه میوه ای؛ بنابراین، آزادی ریشه ها و ساقه ها و شاخ و برگها برای شکوفا شدن استعدادهایشان ضروری است.

امّا گاه ممکن است این درخت شاخه های اضافی نامناسبی پیدا کند، و یا از مسیر رشد واقعی منحرف و کج و معوج شود، باغبان قیچی باغبانی را به دست می گیرد و بدون هیچ ملاحظه و ترحّمی شاخه های اضافی را که تنها فایده اش گرفتن نیروی درخت و تضعیف آن است قطع می کند. هیچ کس نمی تواند به این باغبان اعتراض کند که چرا درخت را آزاد نگذاردی که هرگونه می خواهد شاخ و برگ بیاورد.

و نیز درخت کج و معوج را با چوب صاف و مستقیم محکم می بندد تا صاف شود و هیچ آدم عاقلی نمی تواند به او ایراد بگیرد چرا درخت را در بند کردی و جلو او را گرفتی؛ زیرا او در جواب می گوید: درخت را باید آزاد گذاشت تا میوه های شیرین گلهای زیبا دهد، نه آزادی در طریق انحراف و به هدر دادن نیروها !

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 93

در مورد انسان نیز همین طور است، او دارای استعدادهای فوق العاده مهمّی است که اگر درست رهبری شود،

به بالاترین درجات تکامل مادّی و معنوی می رسد، او آزاد است از استعدادهای خلّاقش در این راه استفاده کند، ولی آزاد نیست که آنها را به هدر دهد، و در مسیرهای کج و معوج نابود کند.

آنها که آزادی را به معنی عامّی که شامل هرگونه بی بندوباری می شود تفسیر کرده اند، در حقیقت معنی آزادی را نفهمیده اند، آزادی یعنی آزاد بودن در بکارگیری نیروها در مسیرهایی که انسان را به هدفهای والاتری (خواه مادّی یا معنوی) می رساند.

در مثالی دیگر، آزاد بودن عبور از جادّه های کوچک و بزرگ برای رسیدن به مقصدهای معلوم، هرگز مفهومش هرج ومرج در رانندگی و بی اعتنایی به تمام مقرّرات آن نیست.

هیچ آدم عاقلی نمی گوید مقیّد بودن رانندگان به رعایت این مقرّرات مانند توقّف پشت چراغ قرمز، رعایت جادّه های یک طرفه، عبور از دست راست و مانند اینها، مخالف آزادی رانندگی است، و موجب محدودیّت رانندگان است، همه به چنین سخنی می خندند و می گویند آزادی باید در چارچوب مقرّراتی باشد که انسان را به مقصد برساند نه این که باعث اتلاف اموال و قتل و جرح نفوس و مانند آن شود و انسان هرگز به مقصد نرسد.

اساساً بسیاری از این آزادیهای کاذب، نوعی اسارت قطعی است.

جوانی که از آزادی خود سوء استفاده کرده و گرفتار موادّ مخدر و اعتیادهای کشنده دیگر شده است، در واقع اسیر است و با اعمالش حکم اسارت خود را امضا می کند.

آزادیهای توأم با رعایت موازین اخلاقی به انسان آزادی واقعی می دهد و از اسارت او در چنگال هوی و هوسهای کشنده رهایی می بخشد و چه جالب است در اینجا کلام مولی علی علیه السلام که می فرماید: «انَّ تَقْوَی اللَّهِ مِفْتاحُ سَدادٍ،

وَذَخِيرَةُ مَعادٍ، وَعِتْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَهٍ، وَنَجاهٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَهٍ؛ تقواى الهى كليد گشايش هر درى است و ذخيره رستاخيز و سبب

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 94

آزادى از هرگونه بردگى (شيطان) و نجات از هرگونه هلاكت!» «1»

از تحليل فوق و مثالهاى بالا آزادى واقعى از آزاديهاى كاذب يا به تعبير صحيحتر اسارتهايى تحت نام آزادى، شناخته مى شود؛ و جلو سوءِ استفاده از اين مفهوم مقدّس را مى توان گرفت؛ و هيچ گاه كسى نمى تواند به بهانه اين كه اخلاق، انسان را محدود مى كند، ارزشهاى اخلاقى را زير سؤال ببرد.

همچنين پاسخ كسانى كه مى گويند اخلاق غرائز را سركوب مى كند، در حالى كه اگر اين غرائز لازم نبود خدا آن را خلق نمى كرد، روشن مى شود.

غرائز آدمى همچون دانه هاى حياتبخش باران است كه از آسمان نازل مى شود، بى شك اگر لازم و مفيد نبود خدا آن را از آسمان نازل نمى كرد، ولى اين به آن مفهوم نيست كه ما اجازه دهيم قطره هاى باران دست به دست هم دهند و سيلابى ويرانگر به وجود آورند، بلكه عقل و درايت مى گويد بايد سدّى در مقابل آن كشيد و دريچه ها و كانالها و نهرهايى به وجود آورد و اين موهبت الهى را طبق برنامه و حساب به مزارع و باغها هدايت كرد غرائز آدمى نيز مانند اين دانه هاى حياتبخش باران است كه اگر تحت برنامه و كنترل در مسيرهاى سازنده درنيايد مبدّل به سيلابى ويرانگر مى شود كه همه چيز انسان را بر باد خواهد داد.

از آنچه در بالا آمد مى توان اين نتيجه را به روشنى گرفت كه اخلاق نه انسان را محدود مى كند و نه مانع پرورش انسانها است و نه

غرائز خداداد را سرکوب می نماید، بلکه کار اخلاق بهره گیری از آزادی انسان در مسیر سعادت و رهبری غرائز برای رسیدن به کمال مطلوب است.

با توجّه به این تفسیر که به نظر ما تفسیر صحیح آزادی است پاسخ بسیاری از سخنان مخالفان اخلاق روشن می شود و نیازی به توضیح نیست.

***

---

(1). نهج البلاغه، خطبه 230.



### اعتقاد به جبر و مسائل ضدّ اخلاقی

بی شک رابطه بسیار نزدیکی میان اعتقاد به آزادی اراده انسان و «مسائل اخلاقی» وجود دارد؛ زیرا همان گونه که در گذشته نیز اشاره کرده ایم اگر اعتقاد به آزادی انسان نفی شود تمام مفاهیم اخلاقی فرو می ریزد و از کار می افتد.

به همین دلیل، ادیان الهی که عهده دار تربیت نفوس و تهذیب اخلاقند سرسخت ترین مدافع آزادی بشرند! (دقّت کنید)

و نیز به همین دلیل، قرآن مجید مملوّ از آیاتی است که آزادی اراده انسان را تثبیت نموده و جبر را نفی می کند. این آیات بالغ بر صدها آیه می شود، که در مباحث جبر و اختیار به آن اشاره شده است. «1»

اصولاً امر و نهی و هرگونه تکلیف دیگر و دعوت به اطاعت و نهی از معصیت و ثواب و عقاب و حساب و جزا، و دادگاه و اجرای حدود و مجازاتها و امور دیگری مانند آن، همه تأکیدهای مکرّری بر مسأله آزادی اراده انسان است.

و اگر آیاتی در قرآن می بینیم که دستاویز طرفداران مکتب جبر شده دقیقاً ناشی از عدم توجّه به تفسیر صحیح این آیات است. چرا که این آیات ناظر به نفی تفویض است نه اثبات جبر، و شاهد آن در خود قرآن بوضوح دیده می شود که شرح آن در منابعی که قبلاً به آن اشاره

شد آمده است و اینجا جای آن بحث نیست.

اعتقاد به جبر و سلب آزادی انسان می تواند عامل مؤثّری برای هرگونه بی بندوباری اخلاقی بوده باشد، چرا که هر گنهکاری به بهانه این که سرنوشت او از روز ازل بطور جبری رقم زده شده و او نمی تواند آن سرنوشت را دگرگون سازد، در منجلاب فساد و گناه غوطه ور می گردد، اتّفاقاً شواهد تاریخی نیز بر این معنی داریم که گناهکارانی به استناد همین مکتب، خود را در ارتکاب گناه و اعمال ضدّ اخلاقی معذور می دانستند، و می گفتند: «ما اگر خوب یا بدیم از ناحیه خود ما نیست، باغبان ازل از روز نخست ما را چنین پرورش داده و در سرنوشت ما نوشته است! نه نیکوکاران باید افتخار به نیکی خود

---

(1). به تفسیر نمونه (فهرست موضوعی، صفحه 99) و انوار الاصول، جلد اوّل، بحث جبر و اختیار مراجعه شود.



کنند، و نه بدکاران باید مورد سرزنش و ملامت قرار گیرند!»

به همین دلیل، پیامبران الهی، و بیش از همه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای تحکیم مبانی اخلاق و تهذیب نفوس، قبل از هر چیز آزادی اراده انسان را تثبیت می کردند.

به هر حال، بحث جبر و اختیار و مسائل دیگری مانند قضا و قدر، هدایت و ضلالت، سعادت و شقاوت، از دیدگاه قرآن، بحث مستقل و مبسوطی است که به خواست خدا در مباحث آینده تفسیر موضوعی به سراغ آن خواهیم رفت. هدف در اینجا تنها اشاره ای به این مسأله و تأثیر آن در مسائل اخلاقی است نه ورود در اصل این مسأله.

*** امّا کسانی که اصل و اساس را لذّت می شمرند

و ارزش نهایی برای آن قائلند و اخلاق را از آن نظر که مخالف این معنی است نامناسب می دانند و همچون «آریس تیپ» که قبل از میلاد می زیسته می گویند: «خیر عبارت است از لذّت، و شرّ چیزی جز الم نیست و هدف نهایی انسان در زندگی کام گرفتن از لذائذ جهان است، و نباید به نتایج نیک و بد آن فکر کرد!» «1»

آنها از این نکته غافلند که به فرض ما لذّت را منحصر در لذائذ مادّی بدانیم و از لذائذ معنوی که به مراتب از لذّات مادّی روح پرورتر است صرف نظر کنیم، رسیدن به لذّت مادّی نیز بدون رعایت اخلاق ممکن نیست، چرا که کام جویی و لذّت بی قید و شرط، رنج و الم بسیار دردناکی در پی دارد که به خاطر آن هم که باشد، باید از آن لذّت نقد که رنجی عظیم تر در پی دارد، صرف نظر کرد.

این سخن گرچه از دهان کسی خارج شده که ظاهراً در ردیف فلاسفه پیشین است ولی به سخنان مبتلایان به موادّ مخدّر می ماند که وقتی به آنها گفته شود، لذّت امروز شما مایه بدبختی عظیم و درد و رنج طاقت فرسای فردا است، در جواب می گویند: دم غنیمت است، و امروز را دریاب و فکر فردا مباش!

ولی فردا که غول وحشتناک بیماریهای جانکاه عصبی، قلبی و مغزی، که ناشی از

---

(1). علم اخلاق یا حکمت عملی، صفحه 243.



اعتیاد است به او حمله ور می شود، بر منطق گذشته خویش می خندد و تأسّف می خورد، ولی بدبختانه غالباً راهی برای بازگشت وجود ندارد.

توصیه های اخلاقی در مورد رعایت عفّت، امانت، راستی، و صداقت و جوانمردی و

فتوّت، همه از این قبیل است. جامعه ای که نادرستی و خیانت در آن رایج می شود، چه لذّتی از زندگی نصیب مردم آن جامعه خواهد شد!

مردمی که بخل سراسر وجودشان را گرفته، و همه چیز را برای لذّت شخصی خود می طلبند در برابر هجوم مشکلات، سخت آسیب پذیرند، چرا که هر فردی در آن جامعه تنها است و ایستادن افراد تنها در مقابل مشکلات، بسیار مشکل است در حالی که اگر روح همبستگی و سخاوت و فتوّت در میان آنها حاکم باشد، هر فردی به زمین می افتد، دیگران به یاری او می شتابند و در چنین جامعه ای هیچ کس خود را تنها نمی بیند، و در برابر هجوم مشکلات زانو نمی زند.

این همان چیزی است که سابقاً بطور مشروح و با اتّکا به آیات قرآن مجید به آن اشاره کردیم که رعایت اصول اخلاقی همیشه دارای دو بعد است یک بعد معنوی و یک بعد مادّی، و اگر از بعد معنوی آن فرضاً صرف نظر کنیم بُعد مادّی آن چنان گسترده است که سزاوار است به همه اصول اخلاقی پایبند باشیم تا در این دنیا نیز بهشتی بسازیم که همه در آن غرق لذّت باشند و از جهنّم سوزانی که زاییده مفاسد اخلاقی است برکنار بمانیم.

*** سرانجام به سراغ سخن کسانی می رویم که می گویند اخلاق دینی روی اطاعت فرمان خدا، به خاطر ترس یا طمع است، و اینها جنبه ضدّ اخلاقی دارند! «1»

این سخن نیز از دو جهت، قابل نقد است:

نخست این که: تعبیر به طمع و ترس، تعبیر نادرستی است، صحیح این است گفته شود که گروهی از پیروان ادیان به خاطر سعادتمند شدن در جهان دیگر و رهایی

از مجازاتهایی که ناشی از عدل الهی است به سراغ ارزشهای والای اخلاقی می روند، این

---

(1). به کتاب تجدید حیات معنوی جامعه، صفحه 169 مراجعه شود.



هرگز ضدّ اخلاق نیست، چرا که کام جویی های زندگی فانی را فدای زندگی باقی کرده و منابع کوچکتری را فدای مواهب بزرگتری نموده است.

آیا اگر کسی به خاطر پرهیز از رسواییهای ناشی از خیانت و دروغ از این دو کار پرهیز کند، عملی ضدّ اخلاقی انجام داده، و یا اگر کسی به خاطر حفظ سلامت خویش، لب به مشروبات الکی تر نکند و سراغ موادّ مخدّر نرود، عملش ضدّ اخلاق است، همچنین اگر کسی در برخورد با مردم نهایت ادب و تواضع و محبّت را داشته باشد، تا مردم از او فرار نکنند و در زندگی تنها نماند، آیا عملی ضدّ اخلاقی انجام داده؟

کوتاه سخن این که، هر کار اخلاقی ممکن است آثار و منافع مادّی نیز داشته باشد، توجّه به آن آثار نباید طمع نامیده شود، و پرهیز از اثرات زیانبار اعمال ضدّ اخلاقی نباید به عنوان ترس و جبن که یک امر غیر اخلاقی است تلقّی شود.

***



## فصل پنجم: اصول مسائل اخلاقی در قرآن

### اشاره

قبل از ورود در این بحث لازم است یک نگاه اجمالی به اصول مسائل اخلاقی در مکتبهای دیگر بیندازیم.

1- گروهی از فلاسفه قدیم که از بنیانگذاران علم اخلاق محسوب می شوند، برای اخلاق اصول چهارگانه قائل بودند؛ و به تعبیر دیگر، فضائل

اخلاقی را در چهار اصل خلاصه کرده اند:

1- حکمت

2- عفّت

3- شجاعت

4- عدالت

و گاه خداپرستی را هم به آن ضمیمه کرده و آن را به

پنج اصل رسانده اند.

بنیانگذار این مکتب را «سقراط» می توان شمرد؛ او معتقد بود:

«نیکوکاری (و اخلاق) بسته به تشخیص نیک و بد (یعنی دانائی) است، و فضیلت بطور مطلق جز دانش و حکمت چیزی نیست؛ امّا دانش چون در مورد ترس و بی باکی، یعنی آگاهی بر این که از چه چیز باید ترسید، و از چه چیز باید نترسید ملاحظه شود، «شجاعت» است، و هرگاه درباره تمنّاهای نفسانی به کار رود «عفّت» خوانده می شود، و هرگاه علم به قواعدی که حاکم بر روابط مردم نسبت به یکدیگر است منظور گردد

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 100

«عدالت» است، و اگر وظائف انسان نسبت به خالق در نظر گرفته شود «دینداری و خداپرستی» است. این فضائل پنجگانه، یعنی حکمت، شجاعت، عفّت، عدالت و خداپرستی، اصول نخستینِ اخلاق سقراطی است.» «1»

بسیاری از دانشمندان اسلام که درباره علم اخلاق کتاب نوشته یا بحثهایی داشته اند، این اصول چهارگانه یا پنجگانه را پذیرفته و دقّتهای بیشتری روی آن به عمل آورده، و پایه های محکمتری برای آن چیده اند، و آن را مبنای نگرشهای اخلاقی خود در همه زمینه ها قرار داده اند.

آنها در نگرش تازه خود به این اصول می گویند:

نفس و روح انسان دارای سه قوّه است:

1- قوّه «ادراک» و تشخیص حقایق

2- جاذبه یا نیروی جلب منافع و به تعبیر دیگر «شهوت» (البتّه نه شهوت جنسی فقط، بلکه هرگونه خواسته ای به معنی وسیع کلمه).

3- نیروی دافعه و به تعبیر دیگر «غضب».

سپس اعتدال هر یک از سه قوّه را یکی از فضائل اخلاقی دانسته اند که به ترتیب «حکمت» و «عفّت» و «شجاعت» نامیده اند.

سپس افزوده اند: هرگاه نیروی شهوت و غضب در اختیار قوّه ادراک و

تمیز نیک و بد قرار گیرد، «عدالت» حاصل می شود که اصل چهارم است.

به تعبیر دیگر، تعادل هریک از قوای سه گانه مزبور به تنهائی فضیلتی است که حکمت و عفّت و شجاعت نام دارد، و ترکیب آنها با یکدیگر، یعنی تبعیّت شهوت و غضب از نیروی ادراک، فضیلت دیگری محسوب می شود که عدالت نام دارد؛ چرا که بسیار می شود، انسان، شجاعت که حدّ اعتدال نیروی غضب است دارد ولی آن را بجا مصرف نمی کند (مثل این که آن را در جنگهای بیهوده و بی هدف بکار می گیرد، در اینجا شجاعت وجود دارد ولی عدالت نیست، امّا اگر این صفت فضیلت (شجاعت) در راه یک هدف

---

(1). سیر حکمت در اروپا، ج 1، ص 18 (با کمی تلخیص).



عالی و عقلانی به کار گرفته شود، یعنی با حکمت آمیخته گردد، عدالت به وجود می آید.

به این ترتیب، این گروه از دانشمندان اسلام، تمام فضائل و صفات برجسته انسانی را زیر پوشش یکی از این چهار اصل قرار داده اند، و عقیده دارند فضیلتی نیست جز این که تحت یکی از این چهار عنوان جای می گیرد؛ و بعکس، رذائل همواره در طرف افراط و تفریط یکی از این چهار فضیلت است.

برای توضیح بیشتر درباره این مکتب اخلاقی به کتاب «احیاء العلوم» و «محجّه البیضاء» و سایر کتب معروف اخلاقی مراجعه شود. «1»

### نقد و بررسی

تقسیم فضائل به چهار شاخه اصلی که در تحلیل بالا آمده بر خلاف آنچه در ابتدا به نظر می رسد، ریشه اسلامی مسلّمی ندارد؛ بلکه نتیجه تحلیلهایی است که دانشمندان اسلام از کلمات حکمای یونان گرفته و آن را تکمیل کرده اند، هر چند در

بعضی از روایات مرسله اشاره ای به آن دیده می شود.

در روایتی که به علی علیه السلام نسبت داده شده است چنین می خوانیم:

«الْفَضائِلُ ارْبَعَهُ اجْناسٍ: احَدُها الْحِکْمَهُ وَقِوامُها فِی الْفِکْرَهِ، وَالثّانی الْعِفَّهُ وَقِوامُها فِی الشَّهْوَهِ، وَالثّالِثُ الْقُوَّهُ وَقِوامُها فِی الْغَضَبِ، وَالرّابِعُ الْعَدْلُ وَقِوامُهُ فی اعْتِدالِ قُوی النَّفْسِ؛ فضائل چهار نوع است: یکی از آنها حکمت است که ریشه آن در تفکّر می باشد، دومی عفّت است که اساس آن شهوت است، سومی قوّت است و اساس آن در غضب است، و چهارمی عدالت است و ریشه آن در اعتدال قوای نفسانیّه می باشد.» «2»

این حدیث گرچه هماهنگی کامل با تقسیمات چهارگانه علمای اخلاق ندارد، ولی نزدیک به آن می باشد؛ و همان گونه که در بالا آمد حدیث، مرسل است و از نظر سند خالی از اشکال نیست.

***

---

(1). المحجّه البیضاء، جلد 5، ص 96 و 97.

(2). بحار الانوار، جلد 75، ص 81، حدیث 68.



به هر حال، آنچه به علمای اخلاق یا حکمای یونان در این تقسیم چهارگانه ایراد می شود، جهات زیر است:

1- پاره ای از ملکات اخلاقی را- که به یقین جزء فضائل است- به زحمت می توان در این چهار اصل جای داد؛ مثلًا، «حسن ظن یا خوشبینی» یکی از فضائل است و نقطه مقابل آن «بدبینی و بدگمانی و سوءظن» است، اگر بنا باشد در شاخه های بالا جا بگیرد، باید در شاخه حکمت واقع شود، در حالی که حسن ظن را نمی توان جزء حکمت شمرد؛ زیرا خوشبینی و حسن ظن با تشخیص صحیح نسبت به واقعیّات «دوتا است» بلکه گاه به روشنی از آن جدا می شود، به این معنی که قرائن ظنّی بر صدور

گناه و خطا از کسی آشکار باشد ولی به حسن ظن و خوشبینی آنها را نادیده می گیرد.

همچنین صبر در برابر مصائب و شکر در مقابل نعمتها، بی شک از فضائل است؛ در حالی که نه می توان آنها را در قوّه تشخیص و ادراک جای داد، و نه در مسأله جذب منافع یا دفع مضار، بخصوص اگر شخص صابر و شاکر برای ارزش ذاتی این صفات پایبند به آن باشد، نه برای منافعی که در آینده از آنها عاید می شود.

و نیز شاید کم نباشد صفات دیگری که جزء فضائل است و به زحمت می توان آنها را در آن شاخه های چهارگانه قرار داد.

2- «حکمت» را جزء اصول فضائل اخلاقی و افراط و تفریط در آن را جزء رذائل اخلاقی شمرده اند، در حالی که حکمت، بازگشت به تشخیص واقعیّتها می کند و اخلاق مربوط به عواطف و غرائز و ملکات نفس است نه ادراکات عقل، و لذا هرگز در مورد افراد خوش فکر تعبیر به حسن اخلاق نمی شود.

اخلاق می تواند ابزاری برای عقل بوده باشد ولی عقل و درک خوب جزء اخلاق نیست؛ یا به تعبیر دیگر، عقل و قوّه ادراک راهنمای عواطف و غرائز انسان است، و به آنها شکل می دهد و اخلاق کیفیّتهایی است که بر این غرائز و امیال عارض می گردد.

3- اصرار بر این که همیشه فضائل اخلاقی، حدّ وسط در میان افراط و تفریط است نیز



صحیح به نظر نمی رسد، هرچند غالباً چنین است، زیرا مواردی پیدا می کنیم که افراطی برای آن وجود ندارد؛ مثلاً، قوّه عقلیّه هر چه بیشتر باشد بهتر است، و افراطی برای آن تصوّر نمی شود؛ و این که

«جربزه» را افراط در قوّه عقليّه گرفته اند صحيح نيست، زيرا «جربزه» از كثرت فهم و هوش ناشى نمى شود، بلكه نوعى كج روى و انحراف و اشتباه در مسائل به خاطر عجله در قضاوت يا مانند آن است.

پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله از نظر قدرت عقل و فكر به قدرى بالا بود كه از ايشان تعبير به عقل كل مى شود، آيا اين بر خلاف فضيلت است!

درست است كه عقل و هوش فراوان گاه سبب درد و رنجهايى مى شود كه افراد بى خبر و غافل و ناآگاه از آن آسوده اند ولى به هر حال جزء فضائل محسوب مى شود.

همچنين «عدالت» را جزء فضائل اخلاقى شمردند و افراط و تفريط آن را «ظلم» و انظلام (پذيرش ظلم) مى دانند در حالى كه قبول ظلم و تن در دادن به آن هرگز افراط در عدالت نيست، و از مقوله ديگرى محسوب مى شود.

بنابراين، مسأله حدّ وسط بودن صفات فضيلت در برابر افراط و تفريطهاى صفات رذيلت گرچه در غالب موارد قابل قبول است، امّا هرگز نمى توان آن را يك حكم عام شمرد، و آن را به عنوان يك اصل اساسى در بحثهاى اخلاقى پذيرفت.

نتيجه: اصول چهارگانه اى كه قدماء براى اخلاق شمرده اند و در واقع تكميلى است بر آنچه فلاسفه يونان قديم داشته اند، نمى تواند به عنوان يك الگوى جامع براى تقسيم صفات اخلاقى شمرده شود، هر چند نسبت به بسيارى از مسائل اخلاقى صادق است.

***

### بازگشت به اصول اخلاقى در قرآن

اكنون به بررسى اصول اخلاقى در قرآن باز مى گرديم. مى دانيم قرآن مجيد به صورت يك كتاب كلاسيك تنظيم نشده كه فصول و ابواب و مباحثى به شكل اين گونه كتابها داشته باشد، بلكه مجموعه اى از وحى آسمانى

است که به تدریج و بر حسب نیازها و ضرورتها نازل شده است، ولی می توان آن را با استفاده از روش تفسیر موضوعی در



چنین قالبهایی ریخت.

از تقسیم هایی که از مجموع آیات قرآن استفاده می شود این است که اصول اخلاق را می توان در چهار بخش خلاصه کرد:

1- مسائل اخلاقی در ارتباط با خالق

2- مسائل اخلاقی در ارتباط با خلق

3- مسائل اخلاقی در ارتباط با خویشتن

4- مسائل اخلاقی در ارتباط با جهان آفرینش و طبیعت

مسأله شکرگزاری (شکر منعم) و خضوع در مقابل خداوند و رضا و تسلیم در برابر فرمان او و مانند اینها، جزء گروه اوّل است.

تواضع و فروتنی، ایثار و فداکاری، محبّت و حسن خلق، همدردی و همدلی و مانند آن، از گروه دوم می باشد.

پاکسازی قلب از هرگونه ناپاکی و آلودگی، و مدارا با خویشتن در برابر تحمیل و فشار بر خود و امثال آن، از گروه سوم است.

عدم اسراف و تبذیر و تخریب مواهب الهی و مانند آن، از گروه چهارم است.

همه این اصول چهارگانه، شاخه هایی در قرآن مجید دارد که در بحثهای موضوعی آینده در تک تک مباحث اخلاقی به آن اشاره خواهد شد.

البتّه این شعب چهارگانه با شعب چهارگانه ای که در کتاب «اسفار» فیلسوف معروف «ملّا صدرا شیرازی» و پیروان مکتب او آمده است، متفاوت است. آنها مطابق روش معروف خود که انسان را در مسیر

سعادت به مسافری تشبیه می کنند و مسائل خودسازی را به سیر و سلوک تعبیر می نمایند، برای انسان چهار سفر قائل شده اند:

او می گوید سالکان از عرفا و اولیاء اللّٰه چهار سفر دارند:

1- سفر از خلق به سوی حق

(السّفر من الخلق الى الحقّ)

2- سفر به حق در حق (السّفر بالحقّ فى الحقّ)

3- سفر از حق به سوى خلق به وسيله حق (السّفر من الحقّ الى الخلق بالحقّ)

4- سفر به حق در خلق (السّفر بالحقّ فى الخلق)

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 105

ناگفته پيداست كه اين سفرهاى اربعه يا مراحل چهارگانه خودسازى و سير و سلوک الى اللّه، راه ديگرى را مى پيمايد، هر چند شباهتهايى در پاره اى از قسمتها ميان آن و شاخه هاى چهارگانه اخلاق كه در سابق به آن اشاره كرديم وجود دارد.

در قرآن مجيد مجموعه آياتى وجود دارد كه به نظر مى رسد اصول كلّى اخلاق در آن ترسيم شده است.

از جمله، مجموعه آيات سوره لقمان است، كه از اين آيه شروع مى شود:

«وَلَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ انِ اشْكُرْلِلَّهِ؛ ما به لقمان حكمت بخشيديم (و به او الهام كرديم) شكر خدا را به جاى آور!» (سوره لقمان، آيه 12)

در زمينه معارف و عقائد، نخست سخن از شكر منعم مى گويد، و مى دانيم مسأله شكر منعم، نخستين گام در طريق شناخت خداست؛ و به تعبير ديگر- همان گونه كه علماى علم عقائد و كلام تصريح كرده اند- انگيزه حركت به سوى شناخت خداوند همان مسأله شكر نعمت است؛ چرا كه انسان، هنگامى كه چشم باز مى كند خود را غرق نعمتهاى فراوانى مى بيند، و بلافاصله وجدان او وى را به شناخت بخشنده نعمت دعوت مى كند، و اين آغاز راه براى معرفه اللّه است.

سپس به سراغ مسأله توحيد مى رود، و با صراحت مى گويد: «لاتُشْرِکْ بِاللَّهِ انَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ؛ چيزى را همتاى خدا قرار نده كه شرک ظلم عظيمى است!»

و در مرحله ديگر، سخن از معاد مى گويد كه

دومین پایه مهمّ معارف دینی است؛ می گوید: «یابُنَیَّ انَّها انْ تَکُ مِثْقالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فِی صَخْرَهٍ اوْ فِی السَّمواتِ اوْ فِی الْارْضِ یَأْتِ بِها اللَّهُ؛ پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (عمل نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا گوشه ای از آسمانها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) حاضر می سازد!» (سوره لقمان، آیه 16)

سپس به اصول اساسی اخلاق و حکمت عملی پرداخته و به امور زیر اشاره می کند:

1- مسأله احترام نسبت به پدر و مادر، و شکرگزاری از آنها به دنبال شکر پروردگار (وَوَصَّیْنا الْاِنْسانَ بِوالِدَیْهِ .... انِ اشْکُرْلی وَلِوالِدَیْکَ)

(سوره لقمان، آیه 14)

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 106

2- اهمیّت دادن به نماز و رابطه با پروردگار و نیایش و خضوع در برابر او (اقِمِ الصَّلوهَ) (سوره لقمان، آیه 17)

3- امر به معروف و نهی از منکر (وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ) (سوره لقمان، آیه 17)

4- صبر و شکیبایی در مقابل حوادث تلخ زندگی (وَاصْبِرْ عَلی ما اصابَکَ) (سوره لقمان، آیه 17)

5- حسن خلق در برابر مردم (وَلاتُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ) (سوره لقمان، آیه 18)

6- تواضع و فروتنی و ترک تکبّر در برابر خدا و خلق (وَلاتَمْشِ فِی الْارْضِ مَرَحاً انَّ اللَّهَ لایُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ) (سوره لقمان، آیه 18)

7- میانه روی و اعتدال در راه رفتن و سخن گفتن (و همه چیز) (وَاقْصِدْ فِی مَشْیِکَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ) (سوره لقمان، آیه 19)

به این ترتیب، مشاهده می کنیم که قسمت عمده ای از فضائل اخلاقی، به عنوان حکمت لقمان در آیات منعکس است که شامل شکر و صبر و حسن خلق و تواضع و میانه روی و دعوت به

نیکیها و مبارزه با بدیها می شود، که ضمن هفت آیه توضیح داده شده است. (آیه 13 تا 19)

در آیات سه گانه سوره انعام که از آیه 151 شروع و به 153 ختم می شود، ده فرمان مهم بیان شده است، که قسمت مهمّی از اصول اخلاقی را در برگرفته از جمله: ترک ظلم و ستم، نسبت به فرزندان، ایتام، عموم مردم؛ و رعایت عدالت در برابر هر کس، و ترک جانبداری تعصّب آلود از نزدیکان و بستگان و دوستان در برابر نقض اصول عدالت، و نیز پرهیز از زشتکاریهای ظاهر و باطن و همچنین حق شناسی در برابر پدر و مادر، و پرهیز از آنچه موجب تفرقه می شود، و نیز اجتناب از هرگونه شرک. «1»

***

---

(1). برای توضیح بیشتر این فرمانهای دهگانه که در آیات سه گانه فوق آمده است، در تفسیر نمونه، ذیل همین سه آیه، جلد ششم، صفحه 28 به بعد مراجعه فرمایید.



### اصول اخلاق اسلامی در روایات

در روایات اسلامی نیز احادیثی که بیانگر اصول اخلاقی حسنه و سیّئه است دیده می شود که روش مخصوص به خود را تعقیب می کند، نه روشی را که حکمای یونان داشته اند، از جمله:

1- در حدیث معروفی که در کتاب «اصول کافی» از امام صادق علیه السلام نقل شده است چنین می خوانیم که: یکی از یاران آن حضرت به نام «سماعه بن مهران» می گوید: با گروهی از اصحاب آن حضرت در خدمتش بودیم که سخن از عقل و جهل به میان آمد، فرمود: «لشکریان عقل و جهل را بشناسید تا هدایت شوید»، من گفتم فدایت شوم، تا شما شرح ندهید ما آگاه نخواهیم شد، امام فرمود: «خداوند در آغاز،

عقل را آفرید ... سپس جهل را (عقل از در اطاعت در آمد و جهل طریق معصیت را پویید) خداوند هفتاد و پنج لشکر به عقل داد و هفتاد و پنج لشکر که ضدّ آن بود به جهل.»

سپس امام، هفتاد و پنج لشکر «1» عقل و جهل را به شرح زیر بیان فرمود:

الْخَیْرُوَ هُوَ وَزِیْرُ الْعَقْلِ؛ نیکی وزیر عقل است

وَجَعَلَ ضِدَّهُ اَلشَّرَّ وَهُوَ وَزِیُر الْجَهْلِ؛ و ضدّ آن بدی است که وزیر جهل است

وَالْایمانُ وَضِدُّهُ الْکُفْرُ؛ و ایمان و ضدّش کفر

وَالتَّصْدِیْقُ وَضِدُّهُ الُجُمُودُ؛ و تصدیق (ایمان به آیات الهی و انبیاء) و ضدّش انکار

وَالرَّجاءُ وَضِدُّهُ الْقُنُوطُ؛ امید و ضدّش نومیدی

وَالْعَدْلُ وَضِدُّهُ الجَوْرُ؛ و عدالت و ضدّش ستم

وَالرِّضاءُ وَضِدُّهُ السَّخَطُ؛ رضا و خشنودی و ضدّش خشم و نارضایی

وَالشُّکْرُ وَضِدُّهُ الْکُفْرانُ؛ شکرگزاری و ضدّش کفران

وَالطَّمَعُ وَضِدُّهُ الْیَأْسُ؛ طمع (به آنچه در دست مردم است) و ضدّش نومیدی (از آنها)

---

(1). توجّه داشته باشید که تعداد اموری که در این روایت آمده 78 موضوع است ولی با توجّه به این که خیر و شرّ موضوع مستقلّی در برابر امور دیگر نیست، بلکه جامع در میان آنها است؛ به علاوه ایمان و کفر و تصدیق و تکذیب مربوط به اصول عقائد است، این سه مورد از مجموعه جدا می شود و باقیمانده همان هفتاد و پنج موضوع خواهد بود.

وَالتَّوَکّلُ وَضِدَّهُ الْحِرْصُ؛ توکّل و ضدّش حرص

وَالرَّأْفَهُ وَضِدُّهُ الْقَسْوَهُ؛ رأفت و ضدّش سنگدلی

وَالرَّحْمَهُ وَضِدُّها الْغَضَبُ؛ رحمت و ضدّش غضب

وَالْعِلْمُ وَضِدُّهُ الْجَهْلُ؛ علم و ضدّش جهل

وَالْفَهْمُ وَضِدُّهُ الْحُمْقُ؛ فهم و ضدّش حماقت

وَالْعِفَّهُ وَضِدُّهُ التَّهَتُّکُ؛ عفّت و

ضدّش پرده درى

وَالزُّهْدُ وَضِدُّهُ الرَّغْبَهُ؛ زهد و ضدّش دنياپرستى

وَالَرِّفْقُ وَضِدُّهُ الْخُرْقُ؛ مدارا و ضدّش خشونت

وَالرَّهْبَهُ وَضِدُّهُ الْجُرْأَهُ؛ خدا ترسى و ضدّش بى باكى و جسارت

وَالتَّواضُعُ وَضِدُّهُ الْكِبْرُ؛ تواضع و ضدّش تكبّر

وَالتُّؤَدَهُ وَضِدُّها التَّسَرُّعُ؛ متانت و آرامش و ضدّش شتابزدگى

وَالْحِلْمُ وَضِدُّهُ السَّفَهُ؛ بردبارى و ضدّش سفاهت و نابردبارى

وَالصَّمْتُ وَضِدُّهُ الْهَذَرُ؛ خاموشى و ضدّش بيهوده گويى

وَالْاسْتِسْلامُ وَضِدُّهُ الْاسْتِكْبارُ؛ تسليم (در برابر حق) و ضدّش استكبار

وَالتَّسْليمُ وَضِدُّهُ الشَّکُّ؛ تسليم (در برابر عقائد الهى) و ضدّش شکّ

وَالصَّبْرُ وَضِدُّهُ الْجَزَعُ؛ صبر و ضدش بى تابى

وَالصَّفْحُ وَضِدُّهُ الْانْتِقامُ؛ گذشت و ضدّش انتقام

وَالْغِنى وَضِدُّهُ الْفَقْرُ؛ بى نيازى و ضدّش فقر

وَالتَّذَكُّرُ وَضِدُّهُ السَّهْوُ؛ توجّه و ضدّش غفلت

وَالْحِفْظُ وَضِدُّهُ النِّسْيانُ؛ حفظ و ضدّش فراموشكارى

وَالتَعَطُّفُ وَضِدُّهُ الْقَطِيْعَهُ؛ محبّت و پيوند و ضدّش قطع رابطه

وَالْقُنُوُعُ وَضِدُّهُ الْحِرْصُ؛ قناعت و ضدّش حرص

وَالْمُؤاساهُ وَضِدُّها الْمَنْعُ؛ مواسات و ضدش منع

وَالْمَوَدَّهُ وَضِدُّها الْعَداوَهُ؛ دوستى و ضدّش عداوت

وَالْوَفاءُ وَضِدَّهُ الْغَدْرُ؛ وفا و ضدّش پیمان شکنی

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 109

وَالطَّاعَهُ وَضِدُّهَا الْمَعْصِيَهُ؛ اطاعت و ضدّش معصيت

وَالْخُضُوعُ وَضِدُّهُ التَّطاوُلُ؛ خضوع و ضدّش برترى جويى

وَالسَّلامَهُ وَضِدُّهَا الْبَلاءُ؛ سلامت و ضدّش بلا

وَالحُبُّ وَضِدُّهُ الْبُغْضُ؛ محبّت و ضدّش كينه توزى

وَالصِّدْقُ وَضِدُّهُ الكِذْبُ؛ راستى و ضدّش دروغگويى

وَالْحَقُّ وَضِدُّهُ الْباطِلُ؛ حق و ضدّش باطل

وَالْامانَهُ وَضِدُّهَا الْخِيانَهُ؛ امانت و ضدّش خيانت

وَالْاخِلاصُ وَضِدُّهُ الشَّوْبُ؛ خلوص و ضدّش آلودگى نيّت

وَالشَّهامَهُ وَضِدُّهَا الْبِلادَهُ؛ شهامت و ضدّش خمودى

وَالْفَهْمُ وَضِدُّهُ الْغَباوَهُ؛ فهم و ضدّش كودنى

وَالْمَعْرِفَهُ وَضِدُّهَا الْانْكارُ؛ معرفت و ضدّش عدم عرفان

وَالْمُداراهُ وَضِدُّهَا الْمُكاشَفَهُ؛ مدارا و ضدّش پرده درى

وَسَلامَهُ الْغَيْبِ وَضِدُّهَا الْمُماكَرَهُ؛ حفظ الغيب و ضدّش توطئه گرى

وَالْكِتْمانُ وَضِدُّهُ الْافْشاءُ؛ كتمان (اسرار

مردم) و ضدّش افشاگری

وَالصَّلاهُ و ضِدُّهَا الْاضاعَهُ؛ نماز و ضدّش بی نمازی

وَ الصَّوْمُ و ضِدُّهُ الْافْطارُ؛ روزه و ضدّش افطار

وَالْجِهادُ وَضِدُّهُ الْنُّكُولُ؛ جهاد و ضدّش خودداری از جهاد

وَالْحَجُّ وَضِدُّهُ نَبْذُ الْمِيْثاقِ؛ حج و ضدّش پیمان شکنی خدا

وَصَوْنُ الْحَدِيْثِ وَضِدُّهُ النَّمِيْمَهُ؛ نگهداری سخنان و ضدّش سخن چینی

وَبِرُّالْوالِدَيْنِ وَضِدُّهُ الْعُقُوقُ؛ نیکی به پدر و مادر و ضدّش مخالفت و آزار

وَالْحَقيقَهُ وَضِدُّهَا الرِّياءُ؛ حق جویی و ضدّش ریاکاری

وَالْمَعْروفُ وَضِدُّهُ الْمُنْكَرُ؛ معروف و ضدّش منکر

وَالسِّتْرُوَ ضِدُّهُ التَّبَرُّجُ؛ پوشیدگی و ضدّش نمایش زینت

وَالتَّقِيَّهُ وَضِدُّهَا الْاذاعَهُ؛ تقیّه و ضدّش افشای اسرار

وَالْانْصافُ وَضِدُّهُ الْحَمِيَّهُ؛ انصاف و ضدّش تعصّب

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 110

وَالتَّهْيِئَهُ وَضِدُّها الْبَغْیُ؛ مصالحه و ضدّش کارشکنی

وَالنَّظافَهُ وَضِدُّهَا الْقَذَرُ؛ نظافت و ضدّش کثافت

وَالْحَياءُ وَضِدُّهَا الْجَلْعُ؛ حیا و ضدّش بی حیایی

وَالْقَصْدُ وَضِدُّهُ الْعُدْوانُ؛ میانه روی و اعتدال و ضدّش تجاوز

وَالرّاحَهُ وَضِدُّهَا التَّعَبُ؛ راحت و ضدّش رنج

وَالسُّهُولَهُ وَضِدُّهَا الصُّعُوْبَهُ؛ سهولت و ضدّش سختگیری

وَالْبَرَكَةُ وَضِدَّهَا الْمَحْقُ؛ برکت و ضدّش نقصان

وَالْعافِيَةُ وَضِدُّهَا الْبَلاءُ؛ تندرستی و ضدّش بیماری

وَالْقَوامُ وَضِدُّهَا الْمُكاثَرةُ؛ اعتدال و ضدّش فزون طلبی

وَالْحِكْمَةُ وَضِدُّهَا الْهَواءُ؛ حکمت و ضدّش هواپرستی

وَالْوَقارُ وَضِدُّهُ الْخِفَّةُ؛ وقار و ضدّش جلفی و سبکی

وَالسَّعادَةُ وَضِدُّهَا الشِّقاوَةُ؛ سعادت و ضدّش شقاوت

وَالتَّوْبَةُ وَضِدُّهَا الْاصْرارُ؛ توبه و ضدّش اصرار بر گناه

وَالْاسْتِغْفارُ وَضِدُّهُ الْاغْتِرارُ؛ پوزش طلبیدن و ضدّش مغرور بودن

وَالْمُحافَظَةُ وَضِدُّهَا التَّهاوُنُ؛ جدّیّت و ضدّش سستی

وَالدُّعاءُ وَضِدُّهُ الْاسْتِنْكافُ؛ دعا و ضدّش خودداری از دعا

وَالنَّشاطُ وَضِدُّهُ الْكَسَلُ؛ نشاط و ضدّش کسالت

وَالْفَرَحُ وَضِدُّهُ الْحُزْنُ؛ شادی و ضدّش غم

وَالالْفَةُ وَضِدُّهَا الْفُرْقَةُ؛ الفت و جوشش با مردم ضدّش جدایی طلبی

وَالسَّخاءُ وَضِدُّهُ الْبُخْلُ؛ سخاوت و ضدّش بخل

فَلاتَجْتَمِعُ هذِهِ الْخِصالُ

كُلُّها مِنْ اجْنادِ الْعَقْلِ الَّافِى نَبِىٍّ اؤْ وَصِىِّ نَبِىٍّ اوْ مُؤمِنٍ قَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْايْمانِ وَامَّا سائِرُ ذلِکَ مِنْ مَوالِيْنا فَانَّ احَدَهُمْ لايَخْلُو مِنْ انْ يَکُونَ فِيْهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنودِ حَتَّى يَسْتَکْمِلَ وَيُنَقِّى مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذلِکَ يَکُونُ فِى الدَّرَجَهِ الْعُليا مَعَ الْانْبِياءِ وَالْاوْصِياءِ وَانَّما يُدْرَکُ ذلِکَ بِمَعْرِفَهِ الْعَقْلِ وَجُنُودِهِ وَبِمُجانَبَهِ الْجَهْلِ وَجُنُودِهِ وَفَّقَنَا اللَّهُ وَايَّاکُمْ لِطاعَتِهِ وَمَرْضاتِهِ انْشاءَ اللَّه.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 111

سپس امام فرمود: اين لشكريان عقل بطور كامل جمع نمى شود مگر در پيامبر يا وصّى پيامبر يا مؤمنى كه خداوند قلبش را براى ايمان آزموده و شايستگى پيدا كرده است، ولى ساير دوستان ما بعضى داراى بخشى از اين لشكريانند و در راه تكميل آن و طرد لشكر جهل از خود مى باشند و در آن هنگام در درجه بالا با انبياء و اوصياء قرار مى گيرند، و اين در صورتى ممكن است كه آگاهى كافى نسبت به عقل و لشكريانش و دورى از جهل و لشكريانش حاصل شود؛ خداوند ما و شما را براى اطاعتش و كسب رضاى او موفّق دارد! «1»

حديث بالا، حديث جامعى درباره اصول و فروع اخلاق اسلامى است كه بعضى از صاحب نظران آن را بطور مستقل موضوع بحث قرار داده، و كتاب جداگانه اى پيرامون آن نوشته اند.

*** 2- در حديثى كه در نهج البلاغه در كلمات قصار آمده است مى خوانيم كه از امام امير مؤمنان على عليه السلام درباره ايمان پرسيدند (ذيل حديث نشان مى دهد كه منظور از ايمان، ايمان علمى و عملى است كه اصول اخلاق را نيز شامل مى شود) امام در جواب فرمود:

«الْايْمانُ عَلى ارْبَعِ دَعائِمَ، عَلَى الصَّبْرِ وَالْيَقينِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهادِ؛ ايمان بر

چهار پایه قرار دارد: بر صبر و یقین و عدالت و جهاد.»

سپس افزود «وَالصَّبْرُ مِنْها عَلی ارْبَعِ شُعَبٍ، عَلَی الشَّوْقِ وَالشَّفَقِ وَالزُّهْدِ وَالتَّرَقُّبِ؛ صبر نیز بر چهار پایه استوار است؛ بر شوق و ترس و زهد و انتظار.» (شوق به بهشت و پاداشهای الهی، و ترس از کیفرها و دوزخ، که مایه حرکت به سوی خوبیها و پرهیز از بدیها است) و زهد و بی اعتنایی نسبت به زرق و برق دنیا که سبب می شود انسان مصائب را ناچیز شمرد، و انتظار مرگ و پایان زندگی که انسان را به انجام اعمال نیک تشویق می کند.

بعد افزود: «وَالْیَقینُ مِنْها عَلی ارْبَعِ شُعَبٍ، عَلی تَبْصِرَهِ الْفِطْنَهِ وَتَأَوُّلِ الْحِکْمَهِ، وَمَوْعِظَهِ الْعِبْرَهِ، وَسُنَّهِ الْاوَّلِینَ؛ یقین نیز بر چهار بخش تقسیم می شود: بینش در هوشیاری

---

(1). اصول کافی، ج 1، ص 20 تا 23، حدیث 14.



و زیرکی، رسیدن به دقایق حکمت، پند گرفتن از حوادث و توجّه به روش پیشینیان.»

سپس می افزاید: «و الْعَدَلُ مِنْها عَلی ارْبَعِ شُعَبٍ، عَلی غائِصِ الْفَهْمِ، وَغَوْرِ الْعِلْمِ، وَزُهْرَهِ الْحُکْمِ، وَرَساخَهِ الْحِلْمِ؛ عدالت نیز بر چهار شاخه است: دقّت برای فهم مطالب، غور در علم و دانش، (سپس) قضاوت صحیح و (سرانجام) حلم و بردباری پایدار.»

و در پایان می فرماید: «وَالْجِهادُ مِنْها عَلی ارْبَعِ شُعَبٍ عَلَی الْامْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْیِ عَنِ الْمُنْکَرِ و الصِّدْقِ فِی الْمَواطِنِ، وَشَنَآنِ الْفاسِقِینَ؛ جهاد نیز چهار شاخه دارد: امر به معروف، و نهی از منکر، صدق و راستی در معرکه نبرد، و دشمنی با فاسقان.»

سپس به ستونهای چهارگانه کفر که نقطه مقابل آن است، می پردازد و یک به یک را شرح می دهد. «1»

همان گونه که ملاحظه می شود، امام

با دقّت بی نظیری اصول اساسی ایمان و کفر و آثار آن را در درون و برون که شامل اخلاق عملی می شود ترسیم فرموده و برای هر شاخه، شاخه های دیگری ذکر کرده است، که بررسی جزئیّات این حدیث مقال دیگری را می طلبد.

*** 3- در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم:

«ارْبَعٌ مَنْ اعْطِیَهُنَّ فَقَدْ اوتِیَ خَیرَ الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ، صِدْقُ حَدِیْثٍ وَاداءُ امانَهٍ، وَعِفَّهُ بَطْنٍ وَحُسْنُ خُلْقٍ؛ چهار چیز است به هر کس داده شود خیر دنیا و آخرت به او داده شده است: راستی در سخن گفتن و اداء امانت، و عفّت شکم (پرهیز از حرام) و حسن خلق.» «2»

4- همین معنی بطور فشرده تر و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است، کسی خدمتش رسید و تقاضا کرد چیزی به او بیاموزد که خیر دنیا و آخرت در آن باشد، و مشتمل بر سخن طولانی نباشد، امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «لاتَکْذِبْ؛ دروغ مگو!» «3»

در واقع چنین است که ریشه تمام فضائل اخلاقی بر راستی و صدق قرار گرفته که

---

(1). کلمات قصار نهج البلاغه، کلمه 31 (با تلخیص)؛ شبیه این حدیث درباره شعب چهارگانه کفر، در اصول کافی، جلد 2، ص 391 (باب دعائم الکفر و شعبه) آمده است.

(2). غرر الحکم.

(3). تحف العقول، ص 264.



انسان نه تنها به مردم دروغ نگوید، به خویشتن هم دروغ نگوید و حتّی به خدای خود دروغ نگوید؛ هنگامی که در نماز «ایَّاکَ نَعْبُدُ وایَّاکَ نَسْتَعیُن» می خواند و می گوید خداوندا تنها تو را می پرستم و تنها از تو یاری می جویم، کمترین دروغی

در این سخن نباشد، از هرگونه معبود شیطانی و هوای نفس برکنار باشد و تنها خضوع و تسلیمش در برابر حق باشد؛ پس، از تکیه کردن بر مال و جاه و قدرت و مقام و ما سوی اللّه بر کنار باشد، تنها تکیه بر لطف خدا کند و از او مدد جوید. اگر کسی چنین باشد تمام اصول و فروع اخلاق در او زنده می شود.

*** 5- در روایات اسلامی تعبیراتی تحت عنوان «افضل الاخلاق» (برترین صفات اخلاقی) یا «اکرم الاخلاق» و «احسن الاخلاق» و «اجمل الخصال» دیده می شود که در آنها نیز اشاره به بخشهای مهمی از اصول اخلاقی شده است؛ از جمله، در حدیثی می خوانیم: «سُئِلَ الْباقِرُ علیه السلام عَنْ افْضَلِ الْاخلاقِ فَقالَ الصَّبْرُ وَالسَّماحَهُ؛ از امام باقر علیه السلام درباره بهترین اخلاق سؤال شد، فرمود: صبر (شکیبایی و استقامت) و جود و بخشش است.» «1»

در حدیث دیگری از علی علیه السلام آمده، فرمود: «اکْرَمُ الْاخْلاقِ السَّخاء وَاعَمُّها نَفْعاً الْعَدْلُ؛ با ارزشترین اخلاق اسلامی سخاوت و پرسودترین آنها عدالت است.» «2»

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «اشْرَفُ الْخَلائِقِ التَّواضُعُ وَالْحِلْمُ وَلِیْنُ الْجانِبِ؛ برترین صفات اخلاقی، تواضع و حلم و نرمش و انعطاف پذیری و مدارا است.» «3»

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که از آن حضرت پرسیدند:

«ایُّ الْخِصالِ بِالْمَرْءِ اجْمَلُ فَقالَ وِقارٌ بِلامَهَابَهٍ، وَسَماحٌ بِلا طَلَبِ مُکافاهٍ، وَتَشاغُلٌ بِغَیْرِ مَتاعِ الدُّنْیا؛ کدامیک از صفات انسانی زیباتر است؟ فرمود: وقاری که توأم با ایجاد ترس نباشد، و بخششی که انتظار مقابله با مثل در آن نباشد، و مشغول شدن به غیر متاع دنیا است.» «4»

***

---

(1). بحار الانوار، ج 36، ص

.358

(2). غرر الحکم.

(3). غرر الحکم.

(4). اصول کافی، ج 2، ص 240.



6- باز در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در آن اصول اخلاق زشت، تحت عنوان اصول الکفر بیان شده است، فرمود:

«اصُولُ الْکُفْرِ ثَلاثَهُ: الْحِرْصُ وَالْاِسْتِکْبارُ وَالْحَسَدُ؛ اصول کفر سه چیز است: حرص و تکبّر و حسد.»

سپس در توضیح این سه اصل چنین بیان فرمود:

«فَامّا الْحِرْصُ فَانَّ آدَمَ حِیْنَ نُهِیَ عَنِ الشَّجَرَهِ حَمَلَهُ الْحِرْصُ انْ اکَلَ مِنْها، وَامَّا الْاِسْتِکْبارُ فَابْلِیْسُ حِیْنَ امِرَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ اسْتَکْبَرَ، وَامّا الْحَسَدُ فَابْنا آدَمَ حَیْثُ قَتَلَ احَدُهُما صاحِبَه؛ امّا حرص (در آنجا ظاهر شد که) آدم هنگامی که نهی از آن درخت مخصوص شد، حرص او را وادار کرد که از آن بخورد (و از بهشت بیرون برده شد) و امّا تکبّر (آنگاه ظاهر شد که) ابلیس هنگامی که مأمور به سجود برای آدم شد تکبّر ورزید (و از سجده خودداری کرد و برای همیشه ملعون و مطرود درگاه الهی شد) و امّا حسد (آنگاه ظاهر شد که) دو پسر آدم یکی بر دیگری حسد برد و او را به قتل رسانید.» «1»

به این ترتیب، سرچشمه بدبختیهای بزرگی که در جهان انسانیّت یا در آغاز آن رخ داد، این سه صفت نکوهیده بود. حرص، آدم را از بهشت الهی بیرون کرد؛ و استکبار، ابلیس را برای همیشه از درگاه خدا راند؛ و حسد پایه قتل و خونریزی و جنایت در جهان شد.

*** 7- این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم، امام صادق علیه السلام می گوید:

پیغمبر اکرم صلی الله

علیه و آله فرمود:

«انَّ اوَّلَ ماعُصِیَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ سِتٌّ: حُبُّ الدُّنْیا وَحُبُّ الرِّیاسَهِ، وَحُبُّ الطَّعامِ وَحَبُّ النَّوْمِ وَحُبُّ الرّاحَهِ وَحُبُّ النِّساءِ؛ نخستین چیزی که نافرمانی و عصیان الهی به وسیله آن انجام شد شش چیز بود: محبّت (افراطی به مال) دنیا و ریاست و طعام و خواب و راحت طلبی و زنان!» «2»

---

(1). اصول کافی، ج 2، ص 289.

(2). بحار، ج 69، ص 105، ح 3.



*** از مجموع آنچه در بالا ذکر شد اصول فضایل اخلاقی و رذایل اخلاقی اجمالاً روشن شد؛ ولی همان گونه که از مجموع روایات نیز استفاده می شود عدد خاص و معیّنی نمی توان برای این معنی در نظر گرفت؛ چرا که اخلاق نیک و بد انگیزه های بسیار متنوّع و عوامل و عوارض مختلف و گوناگون دارد؛ و به تعبیر دیگر، همان گونه که صفات جسمانی انسان، تعداد و شماره خاصّی ندارد، صفات روحانی خوب و بد نیز از شماره بیرون است.

***



## فصل هفتم: پیوند مسائل اخلاقی با یکدیگر

فضایل اخلاقی غالباً با یکدیگر مربوطند همان گونه که رابطه نزدیکی در میان رذایل اخلاقی دیده می شود. به همین دلیل، جدائی کامل آنها از یکدیگر غالباً امکان پذیر نیست.

این پیوند و ارتباط گاهی به خاطر ریشه های مشترک آنها است و گاه به خاطر پیوند ثمرات و نتایج آنها با یکدیگر.

در قسمت اوّل یعنی پیوند ریشه ها، مثالهای روشنی داریم؛ غیبت کردن در بسیاری از موارد زائیده صفت رذیله حسد است، شخص حسود می کوشد با غیبت کردن کسی که مورد حسد اوست، آبروی او را ببرد و شخصیّتش را درهم بشکند؛ تهمت و افتراء، تکبّر

و خودبرتربینی، تحقیر و کوچک شمردن دیگران نیز بسیار می شود که از همان رذیله حسد سرچشمه می گیرد.

بعکس، علوّ طبع همان گونه که جلو طمع را می گیرد، با حسد و کبر و غرور و تملّق و چاپلوسی نیز مبارزه می کند.

در مورد نتائج و ثمرات نیز این پیوند بخوبی دیده می شود، یک دروغ ممکن است سرچشمه دروغهای دیگر شود، و گاه برای توجیه آن دست به گناهان و خطاهای دیگری بیالاید؛ و یا با انجام یک جرم، جرائم دیگری انجام دهد تا آثار جرم اوّل را بپوشاند؛ و

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 118

بعکس، انجام یک عمل اخلاقی مانند رعایت امانت، منتهی به محبّت و دوستی و پیوند در میان افراد یا تعاون اجتماعی و مانند آن می شود.

در روایات اسلامی نیز اشارات لطیفی به این امر مهم آمده است؛ در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «اذا کانَ فِی الرَّجُلِ خَلَّةٌ رائِعَهٌ فَانْتَظِرْ اخَواتِها؛ هنگامی که در کسی صفت جالب و زیبایی ببینی، در انتظار بقیّه صفات نیک او، باش!» «1»

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «انَّ خِصالَ الْمَکارِمِ بَعْضُها مُقَیَّدٌ بِبَعْضٍ؛ صفات شایسته با یکدیگر مربوط و مقیّدند.» و در ذیل همین حدیث اشاره شده است به «صِدْقُ الْحَدیثِ وَصِدْقُ الْبَأسِ وَاعْطاءُ السَّائِلِ وَالمُکافاتُ بِالصَّنایِعِ وَاداءُ الْامانَهِ وَصِلَهُ الرَّحِمِ وَالتَّوَدُّدُ الَی الْجارِ وَالصَّاحِبِ وَقُرَی الضَّیفِ وَرَأْسُهُنِّ الْحَیاء؛ راستگویی، مقاومت در میدان جنگ، بخشش به درخواست کننده، پاداش نیکی به نیکی، ادای امانت، صله رحم، محبّت نسبت به همسایه و دوست، و پذیرایی شایسته از مهمان، و در رأس همه آنها حیاء قرار گرفته است.» «2»

در واقع حیا که روح آن

تنفّر از گناه و زشتیها است می تواند سرچشمه تمام افعال اخلاقی بالا بشود، همان گونه که صداقت پیوند نزدیکی با امانت و مقاومت در میدان مبارزه و محبّت و دوستی با بستگان و دوستان و همسایگان دارد.

در حدیث سومی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «انَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ اقْفالاً وَ جَعَلَ مَفاتِيْحَ تِلْكَ الْاقْفالَ الشَّرابُ، وَ الْكِذْبُ شَرٌ مِنَ الشَّرابِ؛ خداوند برای بدیها قفلهایی قرار داده و کلید آن قفلها را شراب قرار داده است و دروغ از شراب بدتر است.» «3» اشاره به این که دروغ می تواند سرچشمه انواع گناهان شود.

شبیه همین معنی به صورت فشرده تری در حدیث امام حسن عسکری علیه السلام آمده است آنجا که فرمود: «جُعِلَتِ الْخَبائِثُ كُلُّها فی بَيْتٍ وَجُعِلَ مِفْتاحُها الْكِذْبَ؛ تمام زشتیها و بدیها در اطاقی قرار داده شده (که درِ آن بسته است) و کلید آن دروغ است.» «4»

---

(1). بحار، جلد 66 صفحه 411، حدیث 129.

(2). بحار الانوار، جلد 66، صفحه 375.

(3). بحار الانوار، جلد 69، صفحه 236، حدیث 3.

(4). بحار، جلد 69، صفحه 263.



این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم:

در روایتی آمده است، مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه! من در پنهانی مرتکب چهار گناه می شوم، زنا و شرب خمر و سرقت و دروغ، فَاَيَّتُهُنَّ شِئْتَ تَرَكْتُها لَكَ؛ هر یک از آنها را که بفرمایی به خاطر تو آن را ترک می کنم! (گویا آماده ترک همه آنها نبود، می خواست یکی را به خاطر رسول خدا

صلی الله علیه و آله ترک کند.)

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «دَعِ الْكِذْبَ؛ دروغ را رها کن!»

آن مرد از خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت؛ هنگامی که تصمیم گرفت به سراغ عمل منافی عفّت برود، به خودش گفت اگر این کار را انجام دهم ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله از من سؤال کند، اگر راست گویم حد بر من جاری می کند، و اگر دروغ بگویم پیمان خود را با او شکسته ام (ناچار این عمل را ترک کرد).

سپس تصمیم به سرقت و شرب خمر گرفت، باز همین فکر برای او پیش آمد، به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و گفت:

«قَدْ اخَذْتَ عَلَیَّ السَّبیلَ کُلَّهُ فَقَدْ تَرَکْتُهُنَّ اجْمَعَ؛ شما تمام راهها را بر من بستی، به همین جهت من تمام این گناهان را ترک خواهم نمود!» «1»

از مجموع آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که در بسیاری از موارد برای تربیت نفوس و تهذیب اخلاق و مخصوصاً اصلاح بعضی از خلق و خوها باید از اموری که پیوسته و وابسته به آن است شروع کرد، و از مقارنات و خلق و خوهای دیگر که با آن مرتبط است کمک گرفت.

***

---

(1). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد 6، ص 357.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 121

## فصل هشتم: از کجا شروع کنیم؟

### اشاره

تاکنون کلّیاتی را درباره علم اخلاق و نتائج و آثار و انگیزه ها و شاخ و برگهای دیگر آن شناخته ایم؛ اکنون موقع آن است که با در دست داشتن این اطّلاعات و آگاهیهای کلّی، راه تهذیب نفس را شروع کنیم؛ و یا به تعبیر دیگر، از مسائل ذهنی

به مسائل عینی بپردازیم، و از کلّیات وارد جزئیّات شویم.

ولی در اینجا نیز لازم است توقّف کنیم و آمادگیهای لازم را برای این سفر روحانی فراهم سازیم، تا در مسیر راه، گرفتار سرگردانی و حیرانی و بی برنامگی و بی نقشه بودن نشویم، و نیز لازم است به امور زیر توجّه شود:

1- سه دیدگاه در چگونگی برخورد با مسائل اخلاقی

2- آیا در هر مرحله استاد و راهنمایی لازم است؟

3- نقش واعظ درون و واعظ برون

4- اموری که می تواند به انسان برای رسیدن به این هدف بسیار بزرگ کمک کند؛ مانند: یاد خدا، عبادات و دعاها، و زیارات، اندرزهای مداوم، و تلقین.

5- پاک بودن محیط

***

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 122

## 1- سه دیدگاه در برخورد با مسائل اخلاقی

دیدگاه اوّل، دیدگاهی است که می گوید: تهذیب نفس نوعی جهاد و مبارزه با دشمنان درونی است، که در کمین انسانها هستند.

این دیدگاه از حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفته شده است آنجا که می خوانیم:

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گروهی از مجاهدان اسلام را به سوی میدان جهاد فرستاد، هنگامی که از جهاد بازگشتند فرمود: «مَرْحَباً بِقَوْمٍ قَضَوُا الْجِهادَ الْاصْغَرَ وَبَقِیَ عَلَیْهِمُ الْجِهادُ الْاکْبَرُ فَقیلَ یارُسُولَ اللَّهِ مَاالْجِهادُ الْاکْبَرُ، قالَ صلی الله علیه و آله: جِهادُ النَّفْسِ؛ آفرین بر جمعیّتی که جهاد اصغر را انجام دادند و جهاد اکبر بر دوش آنها مانده است؛ کسی عرض کرد: ای رسول خدا! جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس.» «1»

در بحار الانوار در ذیل همین حدیث چنین آمده است: «ثُمَّ قالَ صلی الله علیه و آله: افْضَلُ الْجِهادِ مَنْ جاهَدَ نَفْسَهُ الَّتی بَیْنَ جَنْبَیْهِ؛ سپس فرمود برترین جهاد، جهاد با نفسی است که در میان دو پهلو قرار گرفته است.» «2»

بعضی از آیات قرآنی که در زمینه جهاد وارد شده نیز

به جهاد اكبر تفسير شده است، يا از اين نظر كه ناظر به خصوص جهاد با نفس است، و يا از اين نظر كه مفهوم عامّى دارد كه هر دو بخش از جهاد را شامل مى شود.

در تفسير قمى در ذيل آيه 6 سوره عنكبوت: «وَمَنْ جاهَدَ فَانَّما يُجاهِدُ لِنَفْسِهِ انَّ اللَّهَ لَغَنِىٌ عَنِ الْعالَمينَ؛ كسى كه جهاد كند براى خود جهاد مى كند، چرا كه خداوند از همه جهانيان بى نياز است.» مى خوانيم: وَمَنْ جاهَدَ ... قالَ نَفْسَهُ عَنِ الْشَّهَواتِ وَاللَّذّاتِ وَالمَعاصِى؛ يعنى، منظور مبارزه با نفس در برابر شهوات و لذّات نامشروع و گناهان است.» «3»

اين تفسير از آنجا سرچشمه مى گيرد كه در اين آيه فايده جهاد را متوجّه خود انسان مى كند، و اين بيشتر در جهاد با نفس است، بويژه اين كه در آيه قبل از آن سخن از لقاء اللّه است (مَنْ كانَ يَرجُوا لِقاءَ اللَّهِ ...) و مى دانيم لقاء اللّه و شهود الهى و رسيدن به

---

(1). وسائل الشّيعه، جلد 11، صفحه 122 (باب اوّل، جهاد النّفس).

(2). بحار الانوار، جلد 67، صفحه 65.

(3). تفسير قمى، جلد 2، صفحه 148، و بحار الانوار، جلد 67، صفحه 65.



قرب او هدف اصلى جهاد با نفس مى باشد.

در آخرين آيه سوره عنكبوت نيز آمده است: «وَالَّذينَ جاهَدُوا فينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وَانَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنينَ؛ آنها كه در راه ما (با خلوص نيّت) جهاد كنند به يقين هدايتشان خواهيم كرد و خدا با نيكوكاران است.»

اين آيه نيز به قرينه فينا (در طريق ما) و جمله لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا (آنها را به راههاى خود هدايت مى كنيم) بيشتر ناظر به جهاد اكبر است؛

و یا مفهوم عامّی دارد که هر دو جهاد را شامل می شود.

در آیه 78 سوره حج نیز آمده است: «وَجاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَاجْتَباکُمْ وَما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ؛ در راه خدا جهاد کنید و حقّ جهادش را ادا نمائید، او شما را برگزیده و در دین (و آیین خود) کار سنگین و شاقّی بر شما نگذارده است.»

غالب مفسّران اسلامی جهاد را در این آیه به مفهوم عام که شامل جهاد اکبر و اصغر هر دو می شود، یا به معنی خصوص جهاد اکبر تفسیر کرده اند، چنان که مرحوم علّامه طبرسی در مجمع البیان از اکثر مفسّران نقل می کند که منظور از حقّ جهاد، اخلاص نیّت و انجام اعمال طاعات برای خداست. «1»

مرحوم علّامه مجلسی نیز این آیه را در زمره آیاتی که ناظر به جهاد اکبر است در بحار الانوار آورده است. «2»

در حدیث معروف ابو ذر نیز آمده است که می گوید: «قُلْتُ یارَسُولَ اللَّهِ ایُّ الْجِهادِ افْضَلُ؛ عرض کردم کدام جهاد برتر است؟»

فرمود: «انْ یُجاهِدَ الرَّجُلُ نَفْسَهُ وَهَواهُ؛ برترین جهاد آن است که انسان با نفس و هوای خویش جهاد کند.» «3»

در حدیثی که در بحث گذشته درباره جنود عقل و جهل آوردیم نیز این دیدگاه بخوبی نمایان است که صحنه وجود انسان را به میدان جنگی تشبیه می کند که در یک طرف عقل و لشکریانش قرار دارد، و در طرف دیگر جهل و هوای نفس با لشکریانش،

---

(1). مجمع البیان، جلد 7، صفحه 97.

(2). بحار الانوار، جلد 67، صفحه 63.

(3). میزان الحکمه، جلد 2، صفحه 141.

این دو لشکر دائماَ در حال پیکارند و پیشرفت

انسان در کمالات نفسانی از این طریق حاصل می شود که جنود عقل بر جنود جهل پیروز شود، پیروزی موضعی آن نیز سبب پیشرفت نسبی در کمالات انسانی است.

***

### دیدگاه دوم، دیدگاه طبّ روحانی است.

در این دیدگاه، روح انسان همچون جسم انسان گرفتار انواع بیماریها می شود و برای بهبود و سلامت آن باید دست به دامن طبیبان روحانی و مسیحانفسان معنوی شود، و از داروهای ویژه ای که برای هر یک از بیماریهای اخلاقی وجود دارد بهره بگیرد تا روحی سالم، پرنشاط و پر تلاش و فعّال پیدا کند.

شایان توجّه این که در دوازده آیه قرآن مجید «1» از بیماریهای روحی و اخلاقی، تعبیر به مرض شده است؛ از جمله در آیه 10 سوره بقره، صفت زشت نفاق را به عنوان بیماری قلمداد کرده، درباره منافقان می فرماید: «فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً؛ در دلهای آنها نوعی بیماری است، و خداوند (به خاطر اصرارشان بر گناه و نفاق) بر بیماری آنها می افزاید.»

در آیه 32 سوره احزاب، شهوت پرستان را بیمار دلانی معرّفی می کند که در کمین زنان باعفّتند؛ خطاب به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذی فی قَلْبِه مَرَضٌ؛ به گونه ای هوس انگیز سخن نگویید که بیماردلان در شما طمع کنند.»

و در آیات دیگر نیز به همین معانی یا معنی وسیعتر که تمام انحرافات اخلاقی و عقیدتی را فرا می گیرد اشاره شده است.

در یک تعبیر پرمعنای دیگر، دلهایی را که کانون نور معرفت و اخلاق و تقوا است به عنوان قلب سلیم معرّفی کرده از زبان ابراهیم می فرماید:

«وَلاتُخْزِنی یَوْمَ یُبْعَثُونَ- یَوْمَ لایَنْفَعُ مالٌ وَلابَنُونَ- الَّا مَنْ اتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلیمٍ؛

---

(1). بقره- 10؛ مائده- 52؛

انفال- 49؛ توبه- 125؛ حج- 53؛ نور- 50؛ احزاب- 12 و 32 و 60؛ محمّد- 20 و 29؛ مدّثّر- 31.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 125

در آن روز که مردم برای حساب مبعوث می شوند، مرا شرمنده و رسوا نکن!- آن روز که مال و فرزندان سودی نمی بخشد!- مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید.»

(سوره شعراء، آیات 87 تا 89)

سلیم از ماده سلامت در برابر فساد و انحراف و بیماری است؛ و قلب سلیم، بطوری که از روایات معصومین علیهم السلام که در تفسیر این آیه وارد شده بر می آید، قلبی است که خالی از غیر خدا باشد (از هرگونه بیماری اخلاقی و روحانی بر کنار باشد).

قرآن مجید در جای دیگر می گوید: ابراهیم (که در آیات بالا تلویحاً از خداوند تقاضای قلب سلیم کرد) به مقصود خود رسید، و به لطف و عنایات حق صاحب قلب سلیم شد؛ در آیه 83 و 84 صافّات می خوانیم:

«وَانَّ مِنْ شیعَتِهِ لَابْراهیمَ- اذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلیمٍ؛ از پیروان او (نوح) ابراهیم علیه السلام بود- آن هنگام که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد.»

آری! ابراهیم علیه السلام آرزو داشت که صاحب قلب سلیم گردد و با تلاش و کوششهایی که در مسیر بندگی خدا و ایثار و مبارزه با شرک و هوای نفس نمود، سرانجام به این مقام رسید.

*** در احادیث اسلامی نیز اشارات زیادی به این دیدگاه شده است، که احادیث زیر نمونه ای از آن است:

1- امیر مؤمنان علی علیه السلام در توصیف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نهج البلاغه می فرماید: «طَبیبٌ دَوَّارٌ بِطِبِّهِ قَدْ احْکَمَ مَراهِمَهُ وَاحْمی مَواسِمَهُ یَضَعُ

ذلِکَ حَيْثُ الْحاجَهُ الَيْهِ مِنْ قُلُوبٍ عُمْيٍ وَآذانٍ صُمٍّ وَالْسِنَهٍ بُکْمٍ، مُتَتَبِّعٌ بِدَوائِهِ مَواضِعَ الْغَفْلَهِ وَمَواطِنَ الْحَيْرَهِ؛ او طبيبى است سيّار که با طبّ خويش همواره به گردش مى پردازد، مرهمهايش را بخوبى آماده ساخته و (براى مواقع اضطرار و سوزاندن محلّ زخمها) ابزارش را داغ کرده تا هر جا نياز باشد از آن براى دلهاى کور و نابينا، و گوشهاى کر و ناشنوا، و زبانهاى گنگ بهره گيرد؛ با داروهاى خويش

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 126

در جستجوى بيماران فراموش شده و سرگردان است!» «1»

2- در تفسير قلب سليم که در دو مورد از آيات قرآن مجيد آمده (و در بالا به آن اشاره شد) روايات زيادى وارد شده است:

در يک مورد مى خوانيم که از پيغمبر اکرم صلى الله عليه و آله سؤال کردند: «مَاالْقَلْبُ السَّليمُ؛ قلب سليم چيست؟» فرمود:

«دينٌ بِلاشَکٍّ وَهَوًى، وَعَمَلٌ بِلا سُمْعَهٍ وَرِياءٍ؛ منظور دينى است که شک و هواپرستى در آن نباشد، و عملى است که سمعه و ريا در آن راه نيابد.» «2»

در حديث ديگرى از امام باقر عليه السلام مى خوانيم: «لاعِلْمَ کَطَلَبِ السَّلامَهِ وَلاسَلامَهَ کَسَلامَهِ الْقَلْبِ؛ هيچ علمى مانند جستجوى سلامت نيست، و هيچ سلامتى همانند سلامت قلب نمى باشد!» «3»

در حديث ديگرى از على عليه السلام آمده است که فرمود: «اذا احَبَّ اللَّهُ عَبْداً خَيْراً رَزَقَهُ قَلْباً سَليماً وَخُلْقاً قَويماً؛ هنگامى که خداوند بنده اى را دوست بدارد، به او قلب سليم و اخلاق معتدل و شايسته مى دهد.» «4»

3- در روايات متعدّدى از اخلاق رذيله تعبير به بيماريهاى قلب شده است.

در حديثى از پيامبر اکرم صلى الله عليه و آله مى خوانيم: «ايَّاکُمْ وَالْمِراءَ وَالْخُصُومَهَ فَانَّهُما يُمْرِضانِ الْقُلُوبَ عَلَى

الْاخْوانِ، وَيَنْبُتُ عَلَيْهِمَا النِّفاقُ؛ بپرهيزيد از جرّ و بحثها و خصومتها كه اين دو دلهاى برادران دينى را بيمار مى سازد، نفاق و تفرقه بر آنها مى رويد.» «5»

در حديث ديگرى از امام صادق عليه السلام مى خوانيم:

«ما مِنْ شَيْ ءٍ افْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطيئَتِهِ؛ چيزى بيش از گناه، قلب را فاسد نمى كند.» «6»

4- در حديث ديگرى از امير مؤمنان على عليه السلام مى خوانيم: «الا وَمِنَ الْبَلاءِ الْفاقَةُ،

---

(1). نهج البلاغه، خطبه 108.

(2). مستدرک الوسائل، جلد 1، صفحه 103 (چاپ جديد).

(3). بحار الانوار، جلد 75، صفحه 164.

(4). غرر الحكم، جلد سوم، صفحه 167 (چاپ دانشگاه تهران).

(5). بحار، جلد 70، صفحه 399.

(6). بحار، جلد 70، صفحه 312.



وَاشَدُّ مِنَ الْفاقَهِ مَرَضُ الْبَدَنِ، وَاشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ؛ آگاه باشيد فقر يكى از بلاها است، و از آن بدتر، بيمارى تن است. و از آن سخت تر بيمارى قلب است.» «1»

5- در حديث ديگرى از پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله مى خوانيم كه در آن حسد به عنوان يک بيمارى مستمر در طول تاريخ بشريّت، معرّفى شده است؛ فرمود: «الا انَّهُ قَدْ دَبَّ الَيْكُمْ داءُ الْامَمِ مِنْ قَبْلِكُمْ وَهُوَ الْحَسَدُ، لَيْسَ بِحالِقِ الشَّعْرِ، لَكِنَّهُ حالِقُ الدّينِ، وَيُنْجى فيهِ انْ يَكُفَّ الْانْسانُ يَدَهُ وَيَحْزَنَ لِسانَهُ وَلايَكُونَ ذاغَمْزٍ عَلى اخيهِ الْمُؤْمِنُ؛ مرضى كه امّتهاى پيشين به آن

گرفتار شده اند به سوی شمار روی آورده است و آن بیماری حسد است که موی بدن را نمی ریزد (اشاره به بیماریهایی است که باعث ریزش موهای بدن می شود) ولی دین را می ریزد و از بین می برد، و راه نجات از آن و درمان آن

این است که انسان (هنگام پیدایش نشانه های حسد) دست و زبانش را نگاه دارد و حتّی نسبت به برادر مؤمن خود با اشاره چشم و ابرو اهانت نکند!» «2»

6- در بسیاری از روایات اسلامی از رذایل اخلاقی تعبیر به «داء» که به مفهوم بیماری است شده؛ مثلًا، در خطبه 176 نهج البلاغه، درباره قرآن می فرماید:

«فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ ادْوائِکُمْ ... فَانَّ فیهِ شِفاءً مِنْ اکْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْکُفْرُ وَالنِّفاقُ وَالْغَیُّ وَالضَّلالُ؛ از قرآن برای شفای بیماریهای خود کمک بطلبید، زیرا در قرآن، شفای بزرگترین بیماریها، یعنی کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است.»

این تعبیر در روایات فراوان دیگری نیز دیده می شود.

*** خلاصه این که، مطابق این دیدگاه که فضائل و رذائل اخلاقی را به عنوان نشانه های سلامت روح انسان یا بیماری آن معرّفی می کند، پیامبران الهی و پیشوایان معصوم و همچنین معلّمان اخلاق، طبیبان روحانی هستند و دستورات آنها داروهای شفابخش.

و بر این اساس، همان گونه که در طبّ جسمانی علاوه بر دارو، پرهیزهایی هم برای رسیدن به بهبودی کامل لازم است، در طبّ روحانی و اخلاقی نیز پرهیز از دوستان فاسد،

---

(1). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه 388.

(2). میزان الحکمه، جلد اوّل، صفحه 630.



محیط آلوده و تمام اموری که به پیشرفت مفاسد اخلاقی در وجود انسان کمک می کند، ضرورت دارد.

در طبّ جسمانی گاه نیاز به جرّاحی می افتد و طبیب جرّاح با چاقوی جرّاحی به درمان بیمار می پردازد، در طبّ روحانی نیز چنین مواردی پیش

بینی شده است؛ حدود و تعزیرات و مجازاتهای گوناگون در برابر پاره ای از اعمال منافی اخلاق نیز به منزله جرّاحی است.

در طبّ جسمانی دو

مرحله مشخّص ترسیم شده، طبّ پیشگیری و طبّ درمانی که معمولاً از اوّلی به عنوان بهداشت، و از دومی به عنوان درمان تعبیر می کنند، در طبّ روحانی و اخلاقی نیز همین دو مرحله وجود دارد، و معلّمان اخلاق از یک سو برای درمان آلودگان برنامه ریزی می کنند؛ و از سوی دیگر، برای پیشگیری از آلودگی سالمان.

تعبیرهایی که در خطبه 108 نهج البلاغه درباره شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وارد شده بود که هم سخن از مرهمها به میان آمده بود، و هم ابزار داغ کردن و سوزاندن زخمها، بیانگر تنوّع درمانها در طبّ اخلاقی همانند طبّ جسمانی است.

در طبّ جسمانی، یک رشته دستورهای کلّی برای درمان بیماریها است و یک رشته دستورهایی که ویژه هر یک از بیماریها می باشد؛ در طبّ روحانی نیز همین گونه است؛ توبه، ذکر خدا، نماز و روزه و عبادات دیگر، و محاسبه و مراقبه، اصول کلّی درمانند؛ و در هر یک از بیماریهای اخلاقی نیز دستورهای ویژه ای در روایات اسلامی و کتب اخلاقی وارد شده است.

***

دیدگاه سوم، دیدگاه سیر و سلوک است.

در این دیدگاه، انسانها به مسافرانی تشبیه شده اند که از نقطه عدم به راه افتاده و به سوی لقاء اللّه و قرب ذات پاک حق که از هر نظر بی نهایت است پیش می روند.

در این سفر روحانی مانند سفرهای جسمانی دلیل راه و مرکب و زاد و توشه و نفی

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 129

موانع و طریق مقابله با رهزنان راه و دزدان و دشمنان جان و مال لازم است.

این سفر روحانی و معنوی دارای منزلگاههایی است و گردنه های صعب العبور، و پرتگاههای خطرناک که باید با کمک راهنمایان آگاه بسلامت از

آنها گذشت، و یکی را بعد از دیگری پشت سر گذاشت تا به سر منزل مقصود نائل شد.

گر چه بعضی اصرار دارند که مسأله سیر و سلوک الی اللّٰه و آگاهی بر راه و رسم و منزلگاهها و مرکب و زاد و توشه و راهنما، علم جداگانه ای است غیر از علم اخلاق، ممکن است از یک نظر چنین باشد ولی با یک دید وسیع کلّی سیر و سلوک روحانی در همان مسیری قرار دارد که تربیتهای اخلاقی و پرورش صفات فضیلت در آن قرار دارد؛ یا حدّ اقل، اخلاق الهی، بخشی از سیر و سلوک روحانی است.

به هر حال، در آیات و روایات اسلامی نیز اشاراتی به این دیدگاه دیده می شود.

از جمله در آیه شریفه 156 سوره بقره می خوانیم: «الَّذینَ اذا اصابَتْهُم مُصیبَهٌ قالُوا انَّالِلَّهِ وَانَّا الَیْهِ راجِعُونَ؛ صابران کسانی هستند که هنگامی که مصیبتی به آنها برسد می گویند ما از آنِ خدا هستیم و به سوی او بازگشت می کنیم.»

در این آیه از یک سو انسان خود را مِلک خدا می داند و از سوی دیگر خود مسافری می شود که به سوی او در حرکت است.

در سوره علق می خوانیم: «انَّ الی رَبِّکَ الرُّجْعی؛ به یقین بازگشت همه به سوی پروردگار توست.» (سوره علق، آیه 8)

در سوره انشقاق آمده است: «یاایُّهَا الْانسانُ انَّکَ کادِحٌ الی رَبِّکَ کَدْحًا فَمُلاقیهِ؛ ای انسان تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت پیش می روی و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد.» (سوره انشقاق، آیه 6)

در سوره رعد آمده است: «رَفَعَ السَّمواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها ... یُفَصِّلُ ٱلْآیاتِ لَعَلَّکُمْ بِلِقاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ؛ خداوند همان کسی است که آسمان را بدون ستونی که

قابل رؤیت باشد آفرید ... او آیات (خود) را (برای شما) شرح می دهد تا به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید.» «1»

---

(1). سوره رعد، آیه 2.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 130

متجاوز از بیست آیه از آیات قرآن سخن از لقاء اللَّه است که در واقع سر منزل مقصود سالکان الی اللَّه و عارفان الهی می باشد، یعنی لقاء معنوی و دیدار روحانی با آن محبوب بی نظیر و مقصود بی مانند.

درست است که این آیات و آیات رجوع الی اللَّه از یک نظر جنبه عمومی دارد و همگان را شامل می شود ولی مانعی ندارد که سیر و سلوک مؤمن و کافر از نظر فطرت و خلقت، به سوی او جهت گیری شده باشد، گروهی به خاطر انحراف از مسیر فطرت در وسط راه بمانند یا در پرتگاه سقوط کنند ولی اولیاء اللَّه با تفاوت مراتب به سر منزل مقصود واصل شوند. درست همانند نطفه هایی که همه از نظر آفرینش در عالم جنین به سوی تکامل انسانی پیش می روند و بعد از تولّد نیز آن را همچنان ادامه می دهند امّا بعضی از این نطفه ها در همان مراحل اولیّه جنین بر اثر آفاتی از حرکت باز می ایستد و ساقط می شود یا بعد از تولّد در نیمه راه زندگی به خاطر همین آفات از کار می افتد و سقوط می کند.

از این تعبیرها روشنتر، تعبیری است که در قرآن مجید از تقوا به عنوان بهترین زاد و توشه شده (و می دانیم زاد و توشه، معمولًا به غذا و طعام مسافر گفته می شود؛ هر چند از بعضی از منابع لغت استفاده می شود که در اصل، مفهوم اعمّی دارد و شامل هرگونه ذخیره سازی می شود.)

بنابراین، تعبیر

بالا که می گوید: تقوا بهترین زاد و توشه است، اشاره به سیر انسان الی اللَّه دارد که به هر حال در این سفر روحانی نیاز به زاد و توشه ای خواهد داشت، و زاد این سفر روحانی نیز روحانی است.

در روایات اسلامی نیز این تعبیرات به صورت گسترده تری دیده می شود.

در نهج البلاغه، در خطبه های متعددی، سخن از برگرفتن زاد و توشه از این دنیا برای سفر الهی آخرت شده است:

در خطبه 157 می خوانیم: «فَتَزَوَّدُوا فی ایَّامِ الْفَناءِ لِایَّامِ الْبَقاءِ؛ در این ایّام فانی برای ایّام باقی زاد و توشه برگیرید!»

در خطبه 132 در تعبیر روشنتری می فرماید: «انَّ الدُّنْیا لَمْ تُخْلَقُ لَکُمْ دارَمُقامٍ، بَلْ

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 131

خُلِقَتْ لَکُمْ مَجازاً لِتَزَوَّدُوا مِنْها الْاعْمالَ الی دارِالْقَرارِ؛ دنیا برای سکونت همیشگی شما خلق نگردیده، بلکه آن را در گذرگاه شما ساخته اند تا اعمال صالح را به عنوان زاد و توشه در مسیر سرای دیگر، از آن فراهم سازید.»

در خطبه 133 در یک تعبیر لطیف و دقیق چنین آمده است، می فرماید: «وَالْبَصیرُ مِنْها مُتَزَوِّدٌ وَالْاعْمی لَها مُتَزَوِّدٌ؛ بینایان از آن زاد و توشه (برای سفر آخرت) می گیرند، و نابینایان برای خودِ آن (دنیا) زاد و توشه می اندوزند.

تعبیراتی همچون «صِراطِ الْعَزیزِ الْحَمیدِ» (سوره ابراهیم، آیه 1) و «الصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ» (سوره حمد) و «سَبیلِ اللَّهِ» در آیات زیادی از قرآن و «لِیَصُدُّوْا عَنْ سَبیلِ اللَّهِ» (سوره انفال، آیه 36) و مانند اینها، می تواند اشاره ای به این دیدگاه باشد.

***

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 133

فصل نهم: روشهای مختلف ارباب سیر و سلوک

## اشاره

گفتنی است که ارباب سیر و سلوک و علما و دانشمندانی که در این راه گام برداشته و تعلیمات قرآن و سنّت را راهنمای

خویش قرار داده (نه صوفیانی که تحت تأثیر مکتبهای التقاطی و غیر اسلامی بوده اند) هر یک برای خود روشی را پیشنهاد کرده اند؛ یا به تعبیر دقیقتر، مراحل و منزلگاههایی در نظر گرفته اند که در ذیل به بخشی از آنها به صورت فشرده اشاره می شود، تا این بحث کامل تر و پربارتر گردد:

### 1- سیر و سلوک منسوب به «بحر العلوم»

#### اشاره

در این کتاب که به فقیه باهر و علّامه ماهر «بحر العلوم» نسبت داده شده است هر چند انتساب بعضی از بخشهای آن به این بزرگوار بعید به نظر می رسد ولی قسمتهایی از آن دارای اهمّیّت فوق العاده ای است؛ برای سیر و سلوک الی اللّه و پیمودن راه قرب به پروردگار عوالم چهارگانه و به تعبیر دیگر، چهار منزلگاه مهم ذکر شده است:

1- اسلام

2- ایمان

3- هجرت

4- جهاد

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 134

و برای هر یک از این عوالم چهارگانه سه مرحله ذکر شده است که مجموعاً دوازده مرحله می شود که پس از طیّ آنها، سالک الی اللّه وارد عالم خلوص می گردد، و این مراحل دوازده گانه به شرح زیر است:

منزل اوّل،

اسلام اصغر است، و منظور از آن اظهار شهادتین و تصدیق به آن در ظاهر و انجام وظائف دینی است.

منزل دوم،

ایمان اصغر و آن عبارت از تصدیق قلبی و اعتقاد باطنی به تمام معارف اسلامی است.

منزل سوم،

اسلام اکبر است و آن عبارت است از تسلیم در برابر تمام حقایق اسلام و اوامر و نواهی الهی.

منزل چهارم،

ایمان اکبر است و آن عبارت از روح و معنی اسلام اکبر می باشد که از مرتبه اطاعت به مرتبه شوق و رضا و رغبت منتقل شود.

منزل پنجم،

هجرت صغری است، و آن انتقال از «دار الکفر» به «دار

الاسلام» است مانند هجرت مسلمانان از مکّه که در آن زمان کانون کفر بود به مدینه.

منزل ششم،

هجرت کبری است، و آن هجرت و دوری از اهل عصیان و گناه و از همنشینی با بدان و ظالمان و آلودگان است.

منزل هفتم،

جهاد اکبر است، و آن عبارت از محاربه و ستیز با لشکر شیطان است با استمداد از لشکر رحمان که لشکر عقل است.

منزل هشتم،

منزل فتح و ظفر بر جنود و لشکریان شیطان، و رهایی از سلطه آنان و خروج از عالم جهل و طبیعت است.

منزل نهم،

اسلام اعظم، و آن عبارت از غلبه بر لشکر شهوت و آمال و آرزوهای دور و دراز است که بعد از فتح و ظفر، عوامل بیدار کننده برون بر عوامل انحرافی درون پیروز می شود و اینجاست که قلب، مرکز انوار الهی و افاضات ربّانی میگردد.

منزل دهم،

ایمان اعظم است، و آن عبارت از مشاهده نیستی و فنای خود در برابر خداوند است، و مرحله دخول در عالم فَادْخُلی فی عِبادی وَادْخُلی جَنَّتی است که در این هنگام حقیقت عبودیّت و بندگی خدا ظاهر می شود.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 135

منزل یازدهم،

هجرت عظمی است، و آن مهاجرت از وجود خود و به فراموشی سپردن آن، و سفر به عالم وجود مطلق، و توجّه کامل به ذات پاک خداست که در

جمله «وَادْخُلى جَنَّتى» خطاب به آن شده است.

منزل دوازدهم،

جهاد اعظم است که بعد از هجرت از خویشتن، متوسّل به ذات پاک خداوند می شود تا تمام آثار خودبینی در او محو و نابود گردد و قدم در بساط توحید مطلق نهد.

بعد از پیمودن این عوالم دوازده گانه وارد عالم خلوص می شود، و مصداق «بَلْ احْیاءٌ

عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» می گردد. «1»

### چگونگی سیر و سلوک در این روش

در رساله سیر و سلوک منسوب به علّامه بحر العلوم بعد از ذکر عوالم و منازل بالا به چگونگی طی نمودن این راه پرمشقّت و پرافتخار پرداخته و بیست و پنج دستور برای وصول به این مقاصد بالا و والا می دهد که آنها را بطور فشرده در ذیل می آوریم:

سالک الی اللَّه و رهرو راه قرب به پروردگار برای وصول به این عوالم، بعد از آن که اصول دین را از طرق معتبر شناخت و به فروع احکام دینی و اسلامی کاملاً آشنا شد، بار سفر می بندد و به راه می افتد و با انجام دستورهای بیست و پنجگانه زیر به سوی مقصد همچنان پیش می رود:

اوّل،

ترک آداب و عادات و رسومی است که انسان را از پیمودن راه باز می دارد و غرق در آلودگیها می کند.

دوم،

عزم قاطع بر پیمودن راه، که از هیچ چیز نترسد و با استمداد از لطف خدا تردیدی به خود راه ندهد.

---

(1). برای توضیح بیشتر به رساله سیر و سلوک منتسب به مرحوم علّامه بحر العلوم مراجعه شود- همان طور که گفتیم در شمردن این عوالم دوازده گاهه تفاوت مختصری بین این رساله و گفتار علّامه طباطبایی در رساله لبّ اللّباب می باشد که ما در واقع آنها را با هم تلفیق کردیم.



سوم،

رفق و مدارا، و آن این که در آنِ واحد امور زیادی را بر خود تحمیل نکند مبادا دلسرد و متنفّر شود، و از پیمودن راه بازماند.

چهارم،

وفا، و آن عبارت از این است که نسبت به آنچه توبه کرده وفادار بماند و به آن باز نگردد، و نسبت به آنچه استاد راه می گوید

وفادار بماند.

پنجم،

ثبات و دوام است، به این معنی که برنامه هایی را که انتخاب می کند به صورت عادت مستمر درآید تا بازگشتی در آن صورت نگیرد.

ششم،

مراقبت است، و آن عبارت از توجّه به خویش در تمام احوال است که تخّلفی صورت نگیرد.

هفتم،

محاسبه است، که در حدیث «لَیْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ یُحاسِبْ نَفْسَهُ کُلَّ یَوْمٍ؛ کسی که همه روز به حساب خویش نرسد از ما نیست!» «1» به آن اشاره شده است.

هشتم،

مؤاخذه است، منظور از مؤاخذه این است که هر گاه مرتکب خطایی شد

به خویشتن تنگ بگیرد و از این راه خود را مجازات کند.

نهم،

مسارعت است، یعنی به مقتضای امر «وسارِعُوا الی مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ» «2»

که در قرآن مجید آمده در مسیر حق شتاب کند، پیش از آن که شیطان مجال وسوسه یابد.

دهم،

ارادت است، و آن عبارت از این است که باطن خود را چنان خالص کند که هیچ غِشّی در آن نباشد، و نسبت به صاحب شریعت و اوصیای معصوم او کاملاً عشق ورزد.

یازدهم،

ادب است، یعنی نسبت به ساحت قدس خداوند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان معصوم او شرط ادب نگاه دارد، و کمترین سخنی که نشانه اعتراض باشد بر زبان نراند، و در تعظیم این بزرگان بکوشد و حتّی در بیان حاجت از الفاظی که نشانه امر و نهی است بپرهیزد.

دوازدهم،

نیّت است، و آن عبارت است از خالص ساختن قصد در این سیر و حرکت و جمیع اعمال از برای خداوند متعال.

---

(1). ارشاد القلوب دیلمی، باب 39.

(2). آل عمران- 133.



سیزدهم،

صَمْت است، به معنی خاموشی و حفظ زبان از سخنان زائد و

اکتفا به مقدار لازم.

چهاردهم،

جوع و کم خوردن، که از شروط مهمّه پیمودن این راه است ولی نه تا آن حد که باعث ضعف و ناتوانی گردد.

پانزدهم،

خلوت است، و آن عبارت است از کناره گیری از اهل عصیان و طالبین دنیا و صاحبان عقول ناقصه؛ و به هنگام عبادات و توجّه به اذکار، دور از ازدحام و غوغا بودن.

شانزدهم،

سَهَر و شب بیداری (مخصوصاً بیداری در آخر شب)، که در آیات و روایات اسلامی کراراً به آن اشاره شده است.

هفدهم،

دوام طهارت، یعنی همیشه با وضو بودن است که نورانیّت خاصّی به باطن انسان می دهد.

هیجدهم،

تضرّع به درگاه خداوند ربّ العزّه است، که هر چه بیشتر بتواند اظهار خضوع در پیشگاه پروردگار کند.

نوزدهم،

پرهیز از خواسته های نفس (هر چند مباح باشد) تا آنجا که در توان دارد.

بیستم،

رازداری و کتمان سرّ، که از مهمترین شرایط است، که اساتید این رشته به آن اصرار می ورزیدند، و آن این که اعمال و برنامه های خویش را در این راه مکتوم دارد (تا کوچکترین تظاهر و ریا در آن حاصل نشود) و اگر

مکاشفاتی از عوالم غیب برای او دست داد آن را نیز پنهان دارد و به این و آن بازگو نکند (تا گرفتار عجب و خودبینی نگردد).

بیست و یکم،

داشتن مربّی و استاد است، اعم از استاد عام که در کارهای مربوط به سیر و سلوک با ارشاد او پیش می رود و استاد خاص که آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام می باشد.

البتّه باید سالک توجه داشته باشد که این، مرحله بسیار دقیق و باریکی است؛ تا کسی را نیازماید و از صلاحیّت علمی و دینی او آگاه نشود،

در ارشادات به او تکیه نکند که گاه شیاطین در لباس استاد درآیند و گرگان ملبّس به لباس چوپان شوند و سالک را از راه منحرف سازند.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 138

مرحوم علّامه طباطبایی در این زمینه می گوید: که حتّی به ظاهر شدن خارق عادت و اطّلاع بر علوم پنهانی و اسرار نهان انسان، و عبور بر آب و آتش، و اطّلاع بر مسائل مربوط به آینده و مانند آن نمی توان اطمینان کرد که صاحب چنین اعمالی مقام پیشرفته ای در سلوک راه حق دارد؛ زیرا، اینها همه در مرتبه مکاشفه روحیّه حاصل می شود، و از آنجا تا سرحدّ وصول و کمال، راه بسیار است.

بیست ودوم،

«ورد» است، و آن عبارت است از ذکرهای زبانی که راه را به روی سالک می گشاید و او را برای گذشتن از گردنه های صعب العبور مسیر الی اللَّه یاری می دهد.

بیست و سوم،

نفی خواطرات است، و آن عبارت است از تسخیر قلب خویشتن و حکومت بر آن، و تمرکز فکر به گونه ای که هیچ تصوّر و خاطره ای بر او وارد نشود مگر به اختیار و اذن آن؛ و به تعبیر دیگر، افکار پراکنده بی اختیار فکر او را به خود مشغول ندارد، و این یکی از کارهای مشکل است.

بیست و چهارم،

فکر است، و منظور از آن، آن است که سالک با اندیشه عمیق و فکر صحیح در آگاهی و معرفت بکوشد، و تمام تفکّر او مربوط به صفات و اسماء الهی و تجلّیات و افعال او بوده باشد.

بیست و پنجم

ذکر است، و منظور از آن، توجّه قلبی است به ذات پاک پروردگار؛ نه ذکر با زبان که به آن ورد گفته می شود؛

و به تعبير ديگر، منظور اين است كه تمام نظر خويش را به جمال پروردگار متوجّه سازد و از غير او چشم بپوشد.

اين بود خلاصه آنچه از سير و سلوک منسوب به علّامه بحر العلوم استفاده می شود كه علّامه طباطبائی نيز همين روش را با مختصر تفاوتی- مطابق آنچه در رساله «لبّ اللّباب»- آمده دنبال كرده است.

***

### 2- روش مرحوم ملكی تبريزی:

ايشان (مرحوم حاج ميرزا جواد آقا تبريزی) كه يكی از اساتيد معروف سير و سلوک محسوب می شود، در رساله «لقاء اللّه» راهی را پيموده است كه در جهاتی با آنچه در

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 139

رساله منسوب به بحر العلوم آورديم متفاوت است.

نامبرده، نخست لقاء اللَّه را عنوان مقصد اعلای سير و سلوک معرفی می كند و از آيات مختلف قرآن بهره می گيرد و شواهد زيادی از روايات برای آن می آورد و صريحاً به اين اشاره می كند كه منظور از لقاء اللّه مشاهده با چشم نيست چرا كه خداوند منزّه از كيفيّتی است كه موجب رؤيت است؛ همچنين منظور از لقاء اللّه ملاقات ثواب و نعمت او در قيامت نيست، بلكه منظور نوعی «شهود» و ملاقات قلبی و روحی و مشاهده با چشم دل است.

سپس برای پيمودن اين راه طولانی و پرفراز و نشيب، برنامه ای را پيشنهاد می كند كه در جهات زير خلاصه می شود:

1- تصميم و نيّت برای پيمودن اين راه است

2- توبه صحيح از گذشته، توبه ای كه در اعمال و اعماق انسان نفوذ كند و او را دگرگون سازد و آثار گناه را از جسم و جان و روح او بشويد.

3- برگرفتن توشه راه است؛ و برای آن چند برنامه ذكر كرده است:

الف- در صبح،

مشارطه (با خود شرط كند كه جز راه حق نپويد)؛ در روز، مراقبه (توجّه به اين كه از راه منحرف نگردد)؛ در شامگاهان، محاسبه (توجّه به اين كه در روز گذشته چه انجام داده است).

ب- توجّه به اوراد و اذكار و توجّه به وظائف بيدارى و هنگام خواب.

ج- توجّه به نماز شب و خلوت با خداوند و شب زنده دارى و رياضت در مسأله خواب و خوراک كه از حدّ لازم تجاوز نكند.

4- بهره گيرى از تازيانه سلوک، و آن عبارت است از مؤاخذه كردن خويشتن به خاطر توجّه به دنيا و قصور و كوتاهى در برابر حق، و پوزش خواستن از پروردگار و سرزنش خويشتن به خاطر بى وفائيها و اطاعت از شيطان در حضور پروردگار، و سعى و تلاش در طريق اخلاص.

5- در آستانه تحوّل، و در اين مرحله بايد قبل از هر چيز، به پايان زندگى و مرگ بينديشد كه فكر مرگ براى سوزاندن حبّ دنيا و اصلاح بيشتر صفات زشت داروى مؤثّرى است. (سپس به عظمت پروردگار و اسماء و صفات او بينديشد و به ياد اولياء حق

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 140

باشد و بكوشد خود را به صفات آنان نزديک سازد.)

6- در آستانه سر منزل مقصود، در اين بخش اشاره به اين معنى مى كند كه انسان داراى سه عالم است: 1- عالم حسّ و طبيعت 2- عالم خيال و مثال 3- عالم عقل و حقيقت.

عالم حسّ و طبيعت يكپارچه ظلمت است و تا از آن نگذرد به عالم مثال كه عبارت از عالمى است كه حقايق آن داراى صورتند و عارى از مادّه نمى رسد.

و تا از عالم مثال نگذرد به عالم عقل

نمی رسد؛ و منظور از عالم عقل، عالمی است که حقیقت و نفس انسان در آن عالم، نه مادّه دارد و نه صورت؛ و هنگامی که به عالم عقل رسید و نفس خویش را خالی از مادّه و صورت شناخت، به معرفت پروردگار دست می یابد؛ و مصداق «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» «1»

می شود. «2»

***

### 3- روش دیگر

#### اشاره

در رساله «لقاء اللّه» عالم و محقّق بزرگوار، آقای مصطفوی، برنامه دیگری برای این سیر و سلوک الهی ذکر شده است.

در این رساله که رساله جامع و پربار و متّکی به آیات و اخبار است، نخست اشاره به آیات مربوط به لقاء اللّه می کند و بعد از آن که این لقاء و ملاقات را به معنی ملاقات معنوی و روحانی تفسیر می نماید، در شرح آن می افزاید که برای رسیدن به سر منزل مقصود باید انسان حدود برانگیخته شده از جهان مادّه و حدّ زمان و مکان و حتّی حدود ذاتی که در همه ممکنات موجود است درهم بشکند و غرق و فنای عالم لاهوت گردد و به لقای پروردگار نائل آید و مخاطب «یا اَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعی الی رَبِّکَ راضِیَةً مَرْضِیَّةً فَادْخُلی فی عِبادی وَادْخُلی جَنَّتی؛ تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، سپس در سلک بندگانم

---

(1). بحار الانوار، جلد 2، صفحه 32.

(2). توضیح بیشتر را در رساله لقاء اللّه مرحوم ملکی تبریزی مطالعه فرمائید.



در آی و در بهشتم وارد شو!» «1»

سپس برای رسیدن به این سرمنزل بزرگ و بی مانند طیّ پنج

مرحله را پیشنهاد می کند:

مرحله اوّل: تکمیل و تقویت اعتقادات و توجّه خاص به اصول دین.

مرحله دوم: توبه و بازگشت به اعمال صالح و پرهیز از گناهان و انجام واجبات است.

مرحله سوم: مهیّا و آماده شدن برای پاکسازی نفس از رذائل و آراستن آن با فضائل اخلاق است.

مرحله چهارم: محو انانیّت و حصول فنا در برابر عظمت حق است.

در این مرحله که تعلّق زندگی مادّی برطرف شده و تعلّقات به اموال و اولاد و لذّات، مشتهیات مادّی و خیالی تغییر کرده و به تعلّق روحانی و معنوی مبدّل شده، تنها چیزی که باقی مانده تعلّق به نفس خویش است و این تعلّق به اندازه ای ریشه دار و محکم است که گوئی از شدّت ظهور خفا پیدا کرده است؛ ولی یک نکته باقی است و آن این که سالک در تمام این مراحل مقصودش رسیدن به لقای او، به پروردگار، بوده؛ یعنی، در واقع و در باطن هر کاری کرده برای خود کرده است.

به تعبیر دیگر، او می خواسته به مقامات والا نائل گردد و از مقرّبین درگاه خدا باشد و به کمالات روحانی و معنوی برسد؛ پس در همه جا سخن از خود او بوده نه از هدف، به دلیل این که هرگاه به چنین مقامی واصل می شد نهایت سرور و خوشحالی پیدا می کرد ولی اگر دیگری برای او این مقامات پیدا می شد حدّ اقل تا این حد خوشحال نبود. اینجا است که باید «من» و توجّه به خود بر طرف گردد و محبوب و مورد علاقه سالک جلوه و ظهور خدا باشد نه مقیّد به خود او؛ به تعبیر آشکارتر، «من» باید حذف شود و این حجاب

که بزرگترین مانع و سدّ راه حق و آخرین حجاب سالک برای وصول به لقاء اللَّه است، بر طرف گردد.

برای از میان بردن این حجاب چندین راه است:

1- راه توجّه قلبی به خداوند و توحید ذاتی و صفاتی و افعالی و از این طریق می فهمد

---

(1). سوره فجر، آیه 27 تا 30.



که غیر او در برابر او هیچ و پوچ است.

2- تفکّر و استدلال برای مبارزه با انانیّت و حجاب نفس، به این معنی که خدا را وجودی نامحدود و ازلی و ابدی و حیّ مطلق می بیند و خود را وجودی از هر نظر محدود و در منتهای عجز و ضعف و فقر و سراپا نیاز که یک لحظه بی وجود او نمی تواند باقی بماند.

3- معالجه با اضداد و آن این که در هر مورد بجای «مَنْ» توجّه به خدا و بندگان صالح خداوند باشد و خود را در حضور دائم در پیشگاه حق ببیند.

مرحله پنجم: در این مرحله سالک به صورت یک انسان ملکوتی در آمده و داخل در جبروت می شود!

منظور از ورود در مرحله جبروت آن است که انسان به خاطر کمال صفا و خلوص و محو در نور الهی، نفوذ و سلطه پیدا می کند و برای فعّالیّت و انجام وظائف الهی و ارشاد خلق و امر به معروف و نهی از منکر از روی معرفت کامل قدم برمی دارد.

به تعبیر دیگر، تا حدّ زیادی از فکر خود فارغ گشته و به تمام مسائل و وظائف و احکام و آداب شرع و سیر و سلوک اطّلاع پیدا کرده و در مقام تشخیص درد و درمان، همچون طبیبی حاذق

و ماهر گشته است. «1»

نکته قابل توجّه این که ایشان در همه جا از آیات و روایات اسلامی به عنوان گواه و شاهد مطالب خویش استفاده کرده اند.

### خلاصه و جمع بندی مکتبهای سیر و سلوک

از آنچه علمای سیر و سلوک و رهروان این راه (البتّه آنهایی که در طریق شریعت و مسیر اسلام و اهل بیت گام برمی داشتند نه التقاطیهای صوفی مآب) بر می آید و نمونه هائی از آنها در بالا آمد، اصول مشترک زیر استفاده می شود:

1- هدف اصلی لقاء اللَّه و شهود ذات پاک پروردگار با چشم دل و حضور روحانی و

---

(1). برای توضیح بیشتر به کتاب «لقاء اللّه» تالیف علّامه بزرگوار آقای مصطفوی مراجعه فرمائید.



معنوی در محضر اوست.

2- برای رسیدن به این مقصد، نخستین گام توبه از همه گناهان و شستن رذائل اخلاقی و آراسته شدن به فضائل اخلاقی است.

3- در این راه باید آداب چهارگانه مشارطه و مراقبه و محاسبه و معاقبه را فراموش نکند؛ یعنی، صبحگاهان با خود شرط کند که گِرد گناه و خلاف رضای حق نگردد و در تمام مدّت روز مراقب نفس سرکش باشد و شامگاهان و هنگام خواب به محاسبه بنشیند و اگر خلافی از او سرزده بود خود را به وسیله ترک انواع لذائذ مجازات و عقوبت کند.

4- مبارزه با هوای نفس که بزرگترین سدّ این راه است از واجب ترین واجبات می باشد.

5- توجّه به أذکار و أورادی که در شرع مقدّس وارد شده همچون ذکر «لاحَوْلَ وَلاقُوَّهَ الّا بِاللّهِ» و ذکر «لااِلهَ الّا انْتَ سُبْحانَکَ انِی کُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ» و ذکر «اللّه» و «یاحیّ» و «یا قیّوم» و امثال این اذکار، سبب قوّت بر پیمودن این راه

است.

6- توجّه قلبی به حقیقت توحید ذات و صفات و افعال خداوند و غرق شدن در صفات کمال و جمال او، توشه دیگری برای این راه پرفراز و نشیب است.

7- شکستن بزرگترین بُتْ و آن بُت انانیّت و توجّه به خویشتن، از مهمترین شرائط وصول به مقصد است.

8- استفاده از وجود استاد و مُربّی که زیر نظر او کار کند و همچون طبیب به درمان او بپردازد، گروهی شرط دانسته اند؛ و بعضی نیز روی آن تکیه خاصّی ندارند هر چند متاسّفانه توجّه به استاد در مورد بسیاری از اشخاص سبب شده که در دام شیاطین خطرناکی که خود را به صورت فرشته نشان می داده اند! بیفتند و دین و دنیا و ایمان و اخلاق آنها بر باد رود!

بعضی وظیفه ارشاد خلق و پیمودن راه انبیا و اولیا در هدایت مردم، و امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان آخرین مرحله آورده اند در حالی که بسیاری مطلقاً سخنی از این مرحله بر زبان نرانده و سالک را به خودش واگذارده اند.

غرض از آوردن این بحث در ضمن مباحث اخلاقی این کتاب این بود که:

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 144

اولًا- عصاره ای از این تفکّرات که به هر حال با مباحث اخلاقی سرو کار دارد ارائه گردد و خوانندگان این کتاب با بصیرت بیشتری در وادی تهذیب اخلاق گام بردارند.

و ثانیاً- به تمام پویندگان این راه هشدار دهیم که مرز میان حقّ و باطل بسیار باریک است و چه بسا جوانان پاکدل که به امید راه یافتن به سرچشمه آب بقا در این وادی به راه افتاده اند ولی از طریق عقل و شرع منحرف شده و

در وادی کفر و ضلالت سرگردان گشته و در چنگال گرگانی که به لباس شبان در آمده اند گرفتار شده و همه چیز خود را از دست داده اند.

***

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 145

فصل دهم: آیا در هر مرحله استاد و راهنما لازم است؟

اشاره

بسیاری از علمای سیر و سلوک عقیده دارند که رهروان راه کمال و فضیلت و تقوا و اخلاق و قرب الی اللَّه باید زیر نظر استادی کار کنند؛ همان گونه که در بحث گذشته از رساله سیر و سلوک منسوب به محقّق بحر العلوم و رساله لبّ اللّباب تقریرات مرحوم علّامه طباطبایی نقل کردیم که فصل بیست و یکم وظائف سالک الی اللَّه را کار کردن زیر نظر مربّی و استاد شمرده اند، اعم از استادان خاصّ الهی که پیشوایان معصومند و استادان عام که بزرگان پوینده این راهند.

ولی آگاهان ذی فن هشدار می دهند که رهروان راه تقوا و تهذیب نفس نباید به آسانی خود را به این و آن بسپارند، و تا کسی را به قدر کافی آزمایش نکنند و از صلاحیّت علمی و دینی آنها آگاه نگردند، خود را در اختیار آنان قرار ندهند، و حتّی به ظاهر شدن کارهای خارق العاده و خبر از اسرار پنهانی یا مربوط به آینده و حتّی عبور از روی آب و آتش قناعت نکنند، چرا که صدور این گونه اعمال از مرتاضان غیر مهذّب نیز امکان پذیر است.

بعضی از آنان لزوم رجوع به استاد را فقط در ابتدای کار لازم دانسته اند، امّا پس از پیمودن مراحل قابل ملاحظه ای دیگر همراهی آنها را لازم نمی دانند؛ ولی بهره گیری از استاد خاص یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم علیهم السلام در تمام

مراحل لازم است.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 146

به هر حال، گاه برای لزوم انتخاب استاد و ارشاد کننده طریق، به آیه «فَاسْئَلُوا اهْلَ الذِّكْرِ انْ كُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ؛ از آگاهان بپرسید اگر نمی دانید!» (سوره انبیاء، آیه 7) استدلال کرده اند که سخن از تعلیم می گوید نه از تربیت؛ ولی از آنجا که تربیت در بسیاری از موارد متّکی بر تعلیم است، بی شک باید در این گونه موارد از آگاهان کمک گرفت، و این معنی با انتخاب یک فرد خاص برای نظارت بر اعمال و اخلاق او، تفاوت روشنی دارد.

و گاه در اینجا از داستان موسی و خضر که در قرآن بطور مشروح آمده کمک گرفته می شود، چرا که موسی با آنکه پیامبر اولوالعزم بود، بی نیاز از خضر نبود، و بخشی از راه را به کمک او پیمود؛ آنها می گویند:

طیّ این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی ولی با دقّت در داستان خضر و موسی علیهم السلام می توان دریافت که شاگردی موسی علیه السلام نزد خضر، به فرمان الهی صورت گرفت و برای فراگیری علوم خاصّی از اسرار حکمت خداوند در مورد حوادث مختلف این جهان بود، و در واقع علم موسی علیه السلام علم ظاهر بود (و مربوط به دائره تکالیف) و علم خضر، علم باطن بود (و مربوط به دائره فوق تکلیف) «1» و این مسأله با انتخاب یک استاد خصوصی در تمام مراحل تهذیب نفس و پیمودن راه تقوا، تفاوت دارد، هر چند اجمالاً به اهمّیّت کسب فضیلت از محضر استاد اشاره دارد.

و گاه در اینجا به مسأله لقمان و فرزندش اشاره می شود که این استاد الهی، اخلاقِ فرزندش

را زير نظر گرفت و در پيمودن راه كمال به او كمك كرد. «2»

علّامه مجلسى در بحار الانوار در حديثى از امام علىّ بن الحسين عليه السلام نقل مى كند كه فرمود: «هَلَكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكيمٌ يُرْشِدُهُ؛ كسى كه دانشمند و حكيمى او را ارشاد نكند، هلاک مى شود!» «3»

ولى از مجموع آنچه گفته شد اين امر استفاده نمى شود كه در مباحث اخلاقى هميشه

---

(1). شرح بيشتر دراين باره را در تفسير نمونه، جلد 12، ذيل آيات 60 تا 82 سوره كهف مطالعه فرماييد.

(2). براى توضيح بيشتر به تفسير سوره لقمان جلد 17 تفسير نمونه مراجعه شود.

(3). بحار الانوار، جلد 75، صفحه 159.



استاد خصوصى لازم است بطورى كه اگر نباشد برنامه تربيت و پرورش اخلاق و تقوا و ادامه سير و سلوک مختل گردد، چه بسيارند كسانى كه با استفاده از آيات قرآن و روايات اسلامى و كلمات بزرگان در كتب اخلاقى و التزام عملى به آنها، اين راه را پيموده و به مقامات والايى رسيده اند، هر چند نمى توان انكار كرد كه وجود استاد خصوصى و مدد گرفتن از انفاس قدسيّه نيكان و پاكان وسيله خوبى براى نيل كمال و طىّ طريق در كوتاهترين مدّت و حلّ مشكلات اخلاقى مى باشد.

در نهج البلاغه نيز آمده است: «ايُّها النَّاسُ اسْتَصْبِحُوا مِنْ شُعْلَهِ مِصْباحٍ واعِظٍ مُتَّعِظٍ؛ اى مردم چراغ دل را از شعله گفتار واعظى با عمل، روشن سازيد!» «1»

ولى متأسّفانه در بسيارى از اين موارد نتيجه معكوس حاصل شده است، و افرادى به عناوين مختلف، خود را به عنوان مربّى اخلاق و استاد مقام ارشاد قلمداد كرده، در حالى كه

از رهزنان این راه بوده اند و افراد پاکدل و حق طلب را به راه تصوّف یا طرق انحرافی دیگر، و یا خدای نکرده به مفاسد اخلاقی ننگین کشانیده اند؛ به همین دلیل، ما به تمام پویندگان این راه هشدار می دهیم که اگر می خواهند استادی برای مسائل اخلاقی انتخاب کنند بسیار با احتیاط گام بردارند و در این انتخاب سختگیر و دقیق باشند و هرگز به ظواهر عمل نکنند و به سوابق اشخاص، خوب بنگرند و با مشورت با آگاهان دست به چنین انتخابی بزنند تا به مقصود خود نائل گردند.

### نقش واعظ درون

درباره واعظ برون به اندازه کافی صحبت شد، اکنون سخن از واعظ درون است؛ از بعضی از روایات اسلامی استفاده می شود که وجدان بیدار که از آن به واعظ درون تعبیر می شود، نقش مهمّی در پیمودن راه تکامل اخلاقی و تقوا دارد، بلکه بدون آن پیمودن این راه مشکل است.

در حدیثی از امام علیّ بن الحسین علیه السلام آمده است که فرمود: «ابْنَ آدَمَ انَّکَ لاتَزالُ

---

(1). نهج البلاغه، خطبه 105.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 148

بَخَیرٍ ماکانَ لَکَ واعِظٌ مِنْ نَفْسِک، وَما کانَتِ الْمُحاسَبَهُ مِنْ هَمَّکَ؛ ای فرزند آدم! تو همواره در مسیر خیر و خوبی قرار داری مادام که واعظی از درون داشته باشی، و مادام که حسابرسی خویشتن از کارهای اصلی تو باشد.» «1»

شبیه همین معنی با کمی تفاوت نیز از آن حضرت نقل شده است. «2»

در یکی از خطب نهج البلاغه نیز چنین آمده است: «وَاعْلَمُوا انَّهُ مَنْ لَمْ یُعَنْ عَلی نَفْسِهِ حَتّی یَکُونَ لَهُ مِنْها واعِظٌ وَزاجِرٌ، لَمْ یَکُنْ لَهُ مِنْ غَیْرِها لازاجِرٌ وَلاواعِظٌ؛ آگاه باشید آن کس که به

خویش کمک نکند تا واعظ و مانعی از درون جانش برای او فراهم گردد، موعظه و اندرز دیگران در او اثر نخواهد داشت !» «3»

بدیهی است در این راه انسان بیش از هر چیز نیاز به واعظی دارد که در همه حال با او باشد و از اسرار درونش با خبر گردد، و همواره او را تحت مراقبت خود قرار دهد؛ و چه عاملی جز واعظ درون یعنی وجدان بیدار می تواند این نقش را عملی کند، و در لغزشها و خطاها در اوّلین فرصت به انسان هشدار دهد و او را از سقوط در پرتگاه انحرافات اخلاقی باز دارد.

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علیه السلام چنین می خوانیم: «اجْعَلْ مِنْ نَفْسِکَ عَلی نَفْسِکَ رَقیباً؛ از خودت مراقبی بر خویشتن قرار ده !» «4»

در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام آمده است: «یَنْبَغی انْ یَکُونَ الرَّجُلُ مُهَیْمِناً عَلی نَفْسِهِ مُراقِباً قَلْبَهُ، حافِظاً لِسانَهُ؛ شایسته است که انسان بر نفس خویش مسلّط باشد، و قلب خود را مراقبت کند، و زبان خویش را حفظ نماید !» «5»

---

(1). بحار الانوار، جلد 75، صفحه 137.

(2). همان مدرک، صفحه 147.

(3). نهج البلاغه، خطبه 90.

(4). غرر الحکم

(5). همان مدرک

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 149

## فصل یازدهم: آمادگیهای لازم برای پرورش فضائل اخلاقی

### اشاره

اضافه بر آنچه تاکنون برای پیشرفت برنامه تهذیب اخلاق گفته ایم، امور دیگری وجود دارد که تأثیر بسزائی در مبارزه با رذائل اخلاقی و تقویت

اصول فضائل در وجود آدمی دارد که از جمله امور زیر را می توان برشمرد:

## 1- پاک بودن محیط

بی شک وضع محیط اجتماعی زندگی انسان اثر فوق العاده ای در روحیّات و اعمال او دارد چرا که انسان بسیاری از صفات خود را از محیط کسب می کند. محیطهای پاک غالباً افراد پاک پرورش می دهد و محیطهای آلوده غالباً افراد آلوده.

درست است که انسان می تواند در محیط ناپاک، پاک زندگی کند و بعکس در محیطهای پاک سیر ناپاکی را طی کند و به تعبیر دیگر، شرایط محیط علّت تامّه در خوبی و بدی افراد نیست ولی تأثیر آن را به عنوان یک عامل مهمّ زمینه ساز نمی توان انکار کرد.

ممکن است کسانی قائل به جبر محیط باشند- همان گونه که هستند- ولی ما هر چند جبر را در تمام اشکالش نفی می کنیم امّا تأثیر قویّ عوامل زمینه ساز را هرگز انکار نخواهیم کرد.

با این اشاره کوتاه به قرآن باز می گردیم و آیاتی را که درباره تأثیر محیط در شخصیّت

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 150

انسان به دلالت مطابقی یا به اصطلاح التزامی سخن می گوید، مورد بحث قرار می دهیم:

1- وَالْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَباتُهُ بِاذْنِ رَبِّه وَالَّذی خَبُثَ لایَخْرُجُ الَّانَکِداً کَذلِکَ نُصَرِّفُ الآیاتِ لِقَوْمٍ یَّشْکُرُونَ (سوره اعراف، آیه 58)

2- وَجاوَزْنا بِبَنی اسْرائِیلَ الْبَحْرَ فَاتَوْا عَلی قَوْمٍ یَّعْکُفُونَ عَلی اصْنامٍ لَّهُم قالُوا یا مُوسَی اجْعَلْ لَّنا الهاً کَما لَهُمْ آلِهَهٌ قالَ انَّکُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (سوره اعراف، آیه 138)

3- وَقالَ نُوحٌ رَبِّ لاتَذَرْ عَلَی الْارْضِ مِنَ الْکافِرینَ دَیّاراً- انَّکَ انْ تَذَرْهُمْ یُضِلُّوْا عِبادَکَ

وَلایَلِدُوْا الّافاجِراً کَفّاراً (سوره نوح، آیات 26 و 27)

4- یا عِبادِیَ الَّذینَ آمَنُوْا انَّ ارْضی واسِعَهٌ فَایّایَ فَاعْبُدوُنِ (سوره عنکبوت، آیه 56)

5- انَّ الَّذینَ تَوَفّیهُمُ الْمَلائِکَهُ ظالِمِي انْفُسِهِمْ قالُوْا فیمَ کُنْتُمْ قالُوْا کُنّا مُسْتَضْعَفینَ فِی الْارْضِ قالُوْا الَمْ تَکُنْ ارْضُ اللّهِ واسِعَهً فَتُهاجِرُوْا فیها فَاوُلئِکَ مَأْویهُمْ جَهَنَّمُ وَساءَتْ مَصیراً (سوره نساء، آیه 97)

ترجمه:

1- سرزمین پاکیزه (و شیرین) گیاهش به فرمان پروردگار می روید؛ امّا سرزمین های بد طینت (و شوره زار) جز گیاه ناچیز و بی ارزش از آن نمی روید؛ این گونه آیات (خود) را برای آنها که شکر گزارند، بیان می کنیم.

2- و بنی اسرائیل را (سالم) از دریا عبور دادیم (ناگاه) در راه خود به گروهی رسیدند که اطراف بتهایشان با تواضع و خضوع گرد آمده بودند (در این هنگام بنی اسرائیل) به موسی گفتند: «تو هم برای ما معبودی قرار ده همان گونه که آنها معبودان (و خدایانی) دارند!» گفت:

«شما جمعیّتی جاهل و نادان هستید!»

3- نوح گفت: «پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار! چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگانت را گمراه می کنند و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آورند!»

4- ای بندگان من که ایمان آورده اید! زمین من وسیع است، پس تنها مرا بپرستید (و در برابر فشارهای دشمنان تسلیم نشوید!)

5- کسانی که فرشتگان (قبض ارواح) روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشتن ستم کرده



بودند، به آنها گفتند: «شما در چه حالی بودید؟ (و چرا با این که مسلمان بودید، در صف کفّار جای داشتید؟!)» گفتند: «ما در سرزمین خود، تحت فشار و مستضعف بودیم.» آنها [/ فرشتگان

گفتند: «مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟!» آنها (عذری نداشتند، و) جایگاهشان دوزخ است و سرانجام بدی دارند.

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه تأثیر محیط در اعمال و افعال انسان به صورت لطیفی بیان شده است.

توضیح این که: مفسّران بزرگ در تفسیر این آیه بیانات گوناگونی دارند.

بعضی گفته اند منظور این است که آب زلال و حی همچون قطرات باران بر سرزمین دلها فرو می ریزد؛ دلهای پاک آن را می پذیرد و گلهای زیبای معرفت و میوه های لذّتبخش تقوا و طاعت از آن می روید در حالی که دلهای ناپاک و آلوده واکنش مناسبی نشان نمی دهند؛ پس اگر می بینیم عکس العمل همه در برابر دعوت پیامبر و تعلیمات اسلام یکسان نیست، این به خاطر نقص در فاعلیّت فاعل، نمی باشد بلکه اشکال در قابلیّت قابل است «1».

دیگر این که، هدف از بیان این مثال این است که همیشه نیکیها و خوبیها را از محلّ مناسبش طلب کنید چرا که تلاش و کوشش در محلهای نامناسب چیزی جز هدر دادن نیروها محسوب نمی شود. «2»

احتمال سومی که در تفسیر این آیه وجود دارد و می تواند برای بحث ما مورد استفاده قرار گیرد این است که: در این مثال انسانها به گیاهان تشبیه شده اند و محیط زندگی آنها به زمینهای شور و شیرین؛ در یک محیط آلوده، پرورش انسانهای پاک مشکل است هر چند تعلیمات قوی و مؤثّر باشد، همان گونه که قطرات حیاتبخش باران هرگز در شوره زار سنبل نمی رویاند. به همین دلیل، برای تهذیب نفوس و تحکیم اخلاق صالح باید به

---

(1). این تفسیر را فخر رازی به عنوان اوّلین احتمال در معنی آیه، ذکر کرده است (تفسیر

فخر رازی، جلد 14، صفحه 144)؛ جمعی دیگر نیز آن را از ابن عبّاس نقل کرده اند.

(2). این تفسیر در مجمع البیان و تفسیر الحدید در ذیل آیه بالا مورد بحث قرار گرفته است.



اصلاح محیط اهمّیّت فراوان داد.

البتّه تفسیرهای سه گانه بالا هیچ گونه منافات با هم ندارد؛ ممکن است تمثیل فوق ناظر به همه این تفسیرها باشد.

آری! محیط اجتماعی آلوده، دشمن فضائل اخلاقی است؛ در حالی که محیطهای پاک بهترین و مناسبترین فرصت را برای تهذیب نفوس دارد.

در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم می خوانیم که روزی یاران خود را مخاطب ساخته و فرمود: «ایَّاکُمْ وَخَضْراءَ الدِّمَنِ، قَیلَ یارَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خَضْراءُ الدَّمَنِ قالَ صلی الله علیه و آله: الْمَرْئَةُ الْحَسْناءُ فی مَنْبَتِ السُّوْءِ؛ از گیاهان (زیبایی که) بر مزبله ها می روید بپرهیزید! عرض کردند ای رسول خدا! گیاهان زیبایی که بر مزبله ها می روید اشاره به چه کسی است؛ فرمود: زن زیبایی که در خانواده (و محیط) بد پرورش یافته!» «1»

این تشبیه بسیار گویا می تواند اشاره به تأثیر محیط خوب و بد در شخصیّت انسان باشد و یا اشاره به مسأله وراثت به عنوان یک وسیله زمینه ساز و یا هر دو.

در آیه دوم سخن از قوم بنی اسرائیل است که سالها تحت تعلیمات روحانی و معنوی موسی علیه السلام در زمینه توحید و سایر اصول دین قرار داشتند و معجزات مهمّ الهی را همچون شکافته شدن دریا و نجات از چنگال فرعونیان، بطور خارق العاده با چشم خود دیدند؛ امّا همین که در مسیر خود به سوی شام و سرزمینهای مقدّس، با گروهی بت پرست برخورد کردند، چنان تحت تأثیر این محیط

ناسالم قرار گرفتند كه صدا زدند: «يا مُوسَى اجْعَلْ لَنا الهاً كَما لَهُمْ آلِهَةٌ؛ اى موسى براى ما بتى قرار بده همان گونه كه آنها داراى معبودان و بتها هستند !»

موسى از اين سخن بسيار متعجّب و خشمگين شد و گفت: «به يقين شما جمعيّتى جاهل و نادان هستيد ! (قالَ انَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ)

سپس بخشى از مفاسد بت پرستى را براى آنها شرح داد.

و عجب آن كه بنى اسرائيل بعد از توضيحات صريح موسى عليه السلام نيز اثر منفى آن محيط

---

(1). وسائل الشّيعه، جلد 14، صفحه 19، حديث 7- بحار الانوار، جلد 100، صفحه 232، حديث 10.



مسموم در آنها باقى بود، بطورى كه سامرى توانست از غيبت چند روزه موسى عليه السلام استفاده كند و بت طلائى خود را بسازد و اكثريّت آن گروه نادان را به دنبال خود بكشاند و از توحيد به شرك و بت پرستى ببرد.

اين موضوع بخوبى نشان مى دهد كه محيطهاى ناسالم تا چه حد مى تواند در مسائل اخلاقى و حتّى عقيدتى اثر بگذارد؛ شك نيست كه بنى اسرائيل پيش از مشاهده اين گروه بت پرست، زمينه فكرى مساعدى در اثر زندگى مداوم در ميان مصريان بت پرست، براى اين موضوع داشتند ولى مشاهده آن صحنه تازه به منزله جرقّه اى بود كه زمينه هاى قبلى را فعّال كرد؛ و به هر حال، همه اينها دليل بر تأثير محيط در افكار و عقائد انسان است.

در سومين آيه كه از زبان حضرت نوح به هنگام نفرين بر قوم بت پرست مى باشد، شاهد و گواه ديگرى بر تأثير محيط در اخلاق و عقائد انسان است.

نوح، نفرين خود را درباره نابودى آن قوم كافر با اين

جمله تکمیل کرد، و در واقع نفرین خود را مستدل کرد؛ عرض کرد: «خداوندا اگر آنها را زنده بگذاری، بندگانت را گمراه و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آید! (انَّکَ انْ تَذَرْهُمْ یُضِلُّوْا عِبادَکَ وَلایَلِدُوْا الّا فاجِراً کَفَّاراً)

هم نسل امروز آنها کافر و منحرف است و هم نسلهای آینده که در این محیط پرورش می یابد، آلوده می شوند.

در چهارمین و پنجمین آیه، سخن از لزوم هجرت از محیطهای آلوده است؛ در چهارمین آیه خداوند بندگان با ایمان خود را مخاطب ساخته و می گوید: «زمین من گسترده است تنها مرا بپرستید (تسلیم فشار دشمن نشوید و در محیط آلوده نمانید) (یا عِبادِی الَّذینَ آمَنُوا انَّ ارْضی واسِعهٌ فَایَّای فَاعْبُدُونَ)

و در پنجمین آیه، به کسانی که ایمان آورده اند و هجرت نکرده اند هشدار می دهد و می گوید عذر آنها در پیشگاه خداوند پذیرفته نیست؛ مضمون آیه چنین است: «کسانی که فرشتگان قبض ارواح، روح آنها را گرفتند در حالی که به خود ستم کرده بودند؛ به آنها گفتند شما در چه حالی بودید (و چرا با این که مسلمان بودید در صف کفّار جای داشتید) آنها در پاسخ گفتند ما در زمین خود تحت فشار بودیم فرشتگان گفتند مگر سرزمین

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 154

خداوند پهناور نبود چرا هجرت نکردید آنها (عذری نداشتند و به عذاب الهی گرفتار شدند) جایگاهشان جهنّم و سرانجام بدی دارند (انَّ الَّذینَ تَوَفّیهُمُ الْمَلائِکَهُ ظالِمی انْفُسِهِمْ قالُوْا فیمَ کُنْتُمْ قالُوْا کُنَّا مُسْتَضْعَفینَ فِی الْارْضِ قالُوْا الَمْ تَکُنْ ارْضُ اللَّهِ واسِعَهً فَتُهاجِرُوْا فیها فَاوُلئِکَ مَأْویهُمْ جَهَنَّمُ وَساءَتْ مَصیراً)

اصولاً مسأله هجرت که از اساسی ترین مسائل در اسلام است تا آنجا که تاریخ اسلام

بر پایه آن بنیاد شده، فلسفه هائی دارد که یکی از مهمترین آنها فرار از محیط آلوده و نجات از تأثیرات سوءِ آن است.

هجرت، بر خلاف آنچه بعضی می پندارند، مخصوص آغاز اسلام نبوده بلکه در هر عصر و زمانی جاری است که اگر مسلمانان در محیطهای آلوده به شرک و کفر و فساد باشند و عقائد یا اخلاق آنها به خطر بیفتد، باید از آنجا مهاجرت کنند. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ فَرَّبِدینِهِ مِن ارْضٍ الی ارْضٍ وَانْ کانَ شِبْراً مِنَ الْارْضِ اسْتَوْجَبَ الْجَنَّهِ وَکانَ رَفِیقَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَابْراهیمَ علیه السلام؛ کسی که برای حفظ آئین خود از سرزمینی به سرزمین دیگر- اگر چه به اندازه یک وجب فاصله داشته باشد- مهاجرت کند، مستحقّ بهشت می گردد و همنشین محمّد صلی الله علیه و آله و ابراهیم علیه السلام (دو پیامبر بزرگ مهاجر) خواهد بود! «1»

تکیه بر مقدار شِبر (مقدار یک وجب) دلیل بر اهمّیّت فوق العاده این مسأله است که به هر مقدار و در هر عصر و زمان مهاجرت انجام گیرد، هماهنگی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ابراهیم علیه السلام حاصل خواهد شد.

کوتاه سخن این که، در هر عصر و زمان، محیط در ساختن شخصیّت و اخلاق انسانها مؤثّر بوده است و پاکی و یا ناپاکی محیط، عامل تعیین کننده ای محسوب می شود؛ هر چند مسأله، جنبه جبری ندارد. بنابراین، برای پاکسازی اخلاق و پرورش ملکات فاضله، یکی از مهمترین اموری که باید مورد توجّه قرار گیرد، مسأله پاکسازی محیط است.

و اگر محیط به قدری آلوده باشد که نتوان آن را پاک

کرد، باید از چنین محیطی

---

(1). نور الثّقلین، جلد اوّل، صفحه 541.



مهاجرت نمود.

آیا هنگامی که حیات مادّی انسان در یک محیط به خاطر آلودگی به خطر بیفتد، از آن جا هجرت نمی کند؟ پس چرا هنگامی که حیات معنوی و اخلاقی او که از حیات مادّی ارزشمندتر است به خطر افتد، به عذر این که این جا زادگاه من است، تن به انواع آلودگیهای خود و خانواده و فرزندانش بدهد و مهاجرت نکند!

بر تمام علمای اخلاق لازم است که برای پرورش فضائل اخلاقی برنامه های مؤثّری برای پاکسازی محیط بیندیشند؛ چرا که بدون آن، کوششهای فردی و موضعی کم اثر خواهد بود.

***

## 2- نقش معاشران و دوستان

### اشاره

موضوع دیگری که تأثیر عمیق آن به تجربه ثابت شده و همه علمای اخلاق و تعلیم و تربیت اتّفاق نظر دارند، مسأله معاشرت و دوستی است. غالباً دوستان و معاشران ناباب و آلوده سبب آلودگی افراد پاک شده اند؛ عکس آن نیز صادق است، زیرا بسیاری از افراد پاک و قویّ الاراده توانسته اند بعضی از معاشران ناباب را به پاکی و تقوا دعوت کنند. با این اشاره به قرآن باز می گردیم و اشاراتی را که قرآن به این مسأله دارد با هم می شنویم:

1- وَمَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرینٌ- وَانَّهُمْ لَیَصُدُّوْنَهُمْ عَنِ السَّبیلِ وَیَحْسَبُونَ انَّهُمْ مُهْتَدُونَ- حَتَّی اذا جاءَنا قالَ یالَیْتَ بَیْنی وَبَیْنَکَ بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ فَبِئْسَ الْقَرینُ. «1» 2- قالَ قائِلٌ مِّنْهُمْ انّی کانَ

لِی قَرینٌ- یَقُولُ اءِنَّکَ لَمِنَ الّمُصَدِّقینَ- اءِذامِتْنا وَکُنَّا تُراباً وَعِظاماً أَءِنَّاَلَمَدینُون- قالَ هَلْ انْتُمْ مُطَّلِعُونَ- فَاطَّلَعَ فَرَاهُ فی سَواءِ الْجَحیمَ- قالَ تَاللَّهِ انْ کِدْتَّ لَتُرْدینِ- وَلَوْلا نِعْمَةُ رَبّی لَکُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرینَ.

«2» 3- وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلى يَدَيْهِ يَقُوْلُ يالَيْتَنِى اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبيلًا- يا

---

(1). سوره زخرف، آيات 36 و 37 و 38.

(2). سوره صافّات، آيات 51 تا 57.



وَيْلَتى لَيْتَني لَمْ اتَّخِذْ فُلاناً خَليلًا- لَقَدْ اضَلَّنى عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ اذْجآءَنى وَكانَ الشَّيطانُ لِلْانْسانِ خَذُوْلًا. «1» ترجمه:

1- و هر كس از ياد خدا روى گردان شود شيطان را به سراغ او مى فرستيم پس همواره قرين اوست- و آنها [/ شياطين اين گروه را از ياد خدا باز مى دارند در حالى كه گمان مى كنند هدايت يافتگان حقيقى آنها هستند!- تا زمانى كه (در قيامت) نزد ما حاضر شود مى گويد: اى كاش ميان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود؛ چه بد همنشينى بودى!

2- كسى از آنها مى گويد: «من همنشينى داشتم- كه پيوسته مى گفت آيا (به راستى) تو اين سخن را باور كرده اى- كه وقتى ما مرديم و به خاك و استخوان مبدّل شديم، (بار ديگر) زنده مى شويم و جزا داده خواهيم شد؟!- (سپس) مى گويد آيا شما مى توانيد از او خبرى بگيريد؟- اينجاست كه نگاهى مى كند، ناگهان او را در ميان دوزخ مى بيند- مى گويد: به خدا سوگند نزديك بود مرا (نيز) به هلاكت بكشانى!- و اگر نعمت پروردگارم نبود، من نيز از احضار شدگان (در دوزخ) بودم!

3- و (به خاطر آور) روزى را كه ستمكار دست خود را (از شدّت حسرت) به دندان مى گزد و مى گويد: «اى كاش با رسول (خدا) راهى برگزيده بودم!- اى واى بر من، كاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نكرده بودم!- او مرا از ياد آورى (حق) گمراه ساخت بعد از آن كه

(یاد حق) به سراغ من آمده بود!» و شیطان همیشه خوار كننده انسان بوده است!

تفسیر و جمع بندی

نخستین آیات كه در بالا آمد گرچه درباره همنشینی شیطان با غافلان از یاد خداست، ولی تأثیر همنشین بد در اخلاقیّات و در سرنوشت هر انسانی روشن می سازد.

نخست می فرماید: «هر كس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را بر او مسلّط

---

(1). سوره فرقان، آیات 27 و 28 و 29.



می سازیم كه همواره قرین و همنشین او باشد! (وَمَنْ یَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحمنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرینٌ) «1» سپس نقش این قرین سوء (همنشین بد) را چنین بیان می كند كه آنها، یعنی شیاطین، راه هدایت و حركت به سوی خداوند را به روی آنها می بندد و آنها را از رسیدن به این هدف مقدّس باز می دارد و غم انگیزتر، این كه در عین گمراهی گمان می كنند كه هدایت یافته اند! (وَانَّهُمْ لَیَصُدُّوْنَهُمَ عَنِ السَّبیلِ وَیَحْسَبُونَ انَّهُمْ مُهْتَدُونَ)!

سپس به نتیجه آن پرداخته و می گوید: روز قیامت كه همه در محضر الهی حاضر می شوند و پرده ها كنار می رود و حقایق فاش می شود، این انسان گمراه خطاب به دوست اغواگر شیطانش كرده، می گوید ای كاش فاصله میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود، چه همنشین بدی هستی! (حَتَّی اذا جاءَنا قالَ یالَیْتَ بَیْنی وَبَیْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ فَبِئْسَ الْقَرینُ)

از این تعبیرات بخوبی استفاده می شود كه همنشین بد می تواند انسان را بكلّی از راه خدا منحرف سازد؛ پایه های اخلاق را بر روی او ویران كند و واقعیّتها را چنان دگرگون نشان دهد كه انسان در عین گمراهی خود را در زمره هدایت یافتگان ببیند؛

و به یقین در چنین حالی هدایت و بازگشت به صراط مستقیم غیر ممکن است؛ و زمانی بیدار می شود و به هوش می آید که راه برگشت بکلّی بسته شده؛ حتّی از تعبیر آیه استفاده می شود که این همنشینان بد در آن زندگی ابدی نیز با او هستند و چه دردآور است که انسان کسی را که مایه بدبختی او شده همیشه در برابر خود ببیند و به او گفته شود بیهوده آرزوی جدا شدن از او را مکن شما با هم سرنوشت مشترکی دارید! (وَلَنْ یَنْفَعَکُمُ الْیَوْمَ اذْ ظَلَمْتُمْ انَّکُمْ فِی الْعَذابِ مُشْتَرِکُونَ). «2» شبیه آیات فوق، آیه 25 سوره فصّلت می باشد که می گوید: «وَقَیَّضْنا لَهُمْ قُرَناءَ

---

(1). برای نقیض از مادّه قیض معانی مختلفی نقل کرده اند؛ بعضی آن را به معنی تسبیب و بعضی به معنی تقدیر و برکندن و بعضی مانند راغب به معنی مسلّط ساختن می دانند چرا که قیض به معنی پوست سفیدی است که روی تخم مرغ را گرفته (و آن را احاطه کرده است).

(2). سوره زخرف، آیه 39.



فَزَیَّنُوْا لَهُمْ ما بَیْنَ ایْدیهِمْ وَما خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ فی امَمٍ قَدْخَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْانْسِ انَّهُمْ کانُوا خاسِرینَ؛ ما برای آنها همنشینانی (زشت سیرت) قرار دادیم که زشتیها را از پیش رو و پشت سر آنها در نظرشان جلوه دادند؛ و فرمان الهی درباره آنان تحقّق یافت و به سرنوشت اقوامِ گمراهی از جنّ و انس که قبل از آنها بودند گرفتار شدند؛ آنها مسلّماً زیانکار بودند!»

*** در بخش دوم از این آیات، از کسانی سخن می گوید که همنشین بدی داشتند که پیوسته در گمراهی

آنها می کوشیدند ولی آنها به لطف و رحمت الهی و با تلاش و کوشش توانسته اند خود را از چنگال وسوسه آنها رهائی بخشند در حالی که تا لب پرتگاه پیش رفته بودند؛ در اینجا نیز سخن از تأثیر فوق العاده همنشین بد در شکل گیری عقائد و اخلاق انسان است ولی در عین حال چنان نیست که انسان مجبور باشد و نتواند با تلاش و کوشش، خویشتن را نجات دهد؛ می فرماید: «در روز قیامت بعضی از بهشتیان به بعضی دیگر می گوید من در دنیا همنشینی داشتم که پیوسته به من می گفت آیا به راستی تو این سخن را باور کرده ای که وقتی ما مردیم و خاک شدیم و استخوان پوسیده شدیم، بار دیگر زنده می شویم و به جزای اعمال خود می رسیم (ولی من به فضل الهی تسلیم وسوسه های او نشدم و در ایمان خود ثابت قدم ماندم!) (فَاقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ یَتَسآءَلُونَ- قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ انّی کانَ لی قَرینٌ- یَقُولُ ءَانَّکَ لَمِنَ الْمُصَدِّقینَ- ءَاذامِتْنا وَکُنَّا تُراباً وَعِظاماً ءَانَّالَمَدینُون «1»)

در این هنگام او به فکر همنشین نااهل قدیمی خود می افتد و به جستجو برمی خیزد و از همان اوج بهشت نگاهی به سوی دوزخ می افکند و ناگهان او را در وسط جهنّم می بیند (فَاطَّلَعَ فَرَاهُ فی سَوآءِ الْجَحیمِ)

به او می گوید به خدا سوگند نزدیک بود مرا نیز به هلاکت بکشانی و همچون خودت بدبخت کنی و اگر لطف الهی و نعمت پروردگارم شامل حال من نبود من نیز امروز در

---

(1). سوره صافّات، آیات 50 تا 53.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 159

آتش دوزخ احضار می شدم (قالَ تَاللَّهِ انْ کِدْتَّ لَتُرْدینِ وَلَوْلا نِعْمَتُ رَبّی لَکُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرینَ).

مجموع این آیات

بخوبى نشان مى دهد كه همنشين بد، انسان را تا لب پرتگاه دوزخ مى برد و اگر ايمان قوى و تقوا و لطف پروردگار نباشد در آن پرتگاه سقوط مى كند!

*** در سومين بخش از آيات مورد بحث، سخن از تأسّف و تأثّر عميق ستمگران در قيامت است كه از انتخاب دوستان ناباب تأسّف مى خورند؛ چرا كه عامل اصلى بدبختى خود را در رفاقت با آنان مى بينند؛ مى فرمايد: «و (به خاطر آور) روزى را كه ظالم دست خويش را از (شدّت حسرت) به دندان مى گزد و مى گويد: اى كاش (با رسول خدا) راهى برگزيده بودم! اى واى بر من! كاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نكرده بودم! او مرا از يادآورى (حق) گمراه ساخت بعد از آن كه (ياد حق) به سراغ من آمده بود! و شيطان هميشه خوار كننده انسان بوده است! (وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلى يَدَيْهِ يَقُولُ يالَيْتَنى اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبيلًا- يا وَيْلَتى لَيْتَنى لَمْ اتَّخِذْ فُلاناً خَليلًا- لَقَدْ اضَلَّنى عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ اذْجآءَنى وَكانَ الشَّيْطانُ لِلْانْسانِ خَذُوْلًا)».

به اين ترتيب، ستمگران در قيامت، نخست از ترك رابطه با پيامبر شديداً اظهار تأسّف مى كنند، و سپس از ايجاد رابطه با افراد آلوده و فاسد؛ و بعد با صراحت، عامل اصلى گمراهى خود را همين دوستان منحرف و آلوده معرّفى مى كنند! و حتّى تأثير آنها را بالاتر از تأثير پيامهاى الهى (البتّه در بيمار دلان) مى شمرند؛ و از تعبير آخرين آيه، استفاده مى شود كه دوستان بد جزء لشكر شيطانند؛ و يا به تعبير ديگر، از شياطين انس محسوب مى شوند.

قابل توجّه اين كه، در اين آيات تأسّف اين گروه را با جمله «يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلى يَدَيْهِ؛

ظالم هر دو دست خود را به دندان در آن روز می گزد» بیان فرموده؛ و این آخرین مرحله تأسّف است؛ و این در موارد ضعیف تر، انسان انگشت خود را به دندان می گیرد و در مرحله بالاتر، پشت دست را به دندان می گزد و در مراحل شدید هر دو دست خود را یکی بعد از دیگری به دندان می گزد؛ و در حقیقت این یک نوع انتقام گیری از خویشتن است که چرا

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 160

کوتاهی کردم و با دست خود وسائل بدبختی خویش را فراهم کردم !

آنچه از آیات فوق و بعضی از آیات دیگر قرآن بخوبی استفاده می شود این است که دوستان و معاشران و همنشینان در سعادت و شقاوت انسان تأثیر فوق العاده ای دارند؛ نه تنها اخلاق و رفتار افراد را تحت تأثیر قرار می دهند، که در شکل گیری عقائد آنها مؤثّرند؛ اینجاست که یک استاد اخلاق باید همواره با دقّت تمام افراد تحت تربیت خود را از این نظر مورد توجّه قرار دهد؛ مخصوصاً در عصر و زمان ما که نشر وسائل فساد از طریق دوستان ناباب به صورت وحشتناکی در آمده و یکی از سرچشمه های اصلی انواع انحرافات را تشکیل می دهد.

### نقش معاشران در روایات اسلامی

در این زمینه احادیث بسیار گویایی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام به ما رسیده است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا آنجا به این مسأله اهمّیّت داده شده که می فرماید:

«انسان بر همان دینی است که دوست و رفیقش از آن پیروی می کند؛ الْمَرءُ عَلی دینِ خَلیلِهِ وَقَرینِهِ» «1» همین معنی را امام صادق علیه السلام با استفاده از

کلام پیامبر به گونه دیگری بیان کرده است؛ می فرماید: «لاتَصْحَبُوا اهْلَ الْبِدَعِ وَلاتُجالِسُوهُمْ فَتَصِيرُوْا عِنْدَ النَّاسِ کَواحِدٍ مِنْهُمْ قالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللّه علیه و آله: الْمَرْءُ عَلی دینِ خَلیلِهِ وَقَرینِهِ؛ با بدعتگذاران رفاقت نکنید و با آنها همنشین نشوید که نزد مردم همچون یکی از آنها خواهید بود! رسول خدا فرمود: انسان پیرو دین دوست و رفیقش می باشد!» «2»

همین معنی در حدیث دیگری از امام علیّ بن ابی طالب علیه السلام به صورت تأثیر متقابل بیان شده است؛ می فرماید: «مُجالَسَةُ الْاخْیارِ تَلْحَقُ الْاشْرارَ بِالْاخْیارِ وَمُجالَسَةُ الْابْرارِ

---

(1). اصول کافی، جلد 2، ص 375 «باب مجالسه اهل المعاصی، حدیث 3».

(2). همان مدرک



لِلْفُجَّارِ تَلْحَقُ الْابْرارَ بِالْفُجَّارِ؛ همنشینی با خوبان، بدان را به خوبان ملحق می کند؛ و همنشینی نیکان با بدان، نیکان را به بدان ملحق می سازد!» و در ذیل این حدیث جمله پرمعنی دیگری آمده، می فرماید: «فَمَنْ اشْتَبَهَ عَلَیْکُمْ امْرُهُ وَلَمْ تَعْرِفُوْا دینَهُ فَانْظُرُوا الی خُلَطائِهِ؛ کسی که وضع او بر شما مبهم باشد، و از دین او آگاه نباشید، نگاه به دوستان و همنشینانش کنید (اگر همنشین با دوستان خداست او را از مؤمنان بدانید؛ و اگر با دشمنان حق است، او را از بدان بدانید!) «1»

در بعضی از روایات این معنی با تشبیه روشنی بیان شده می فرماید: «صُحْبَةَ الْاشَرارِ تَکْسِبُ الشَّرَّ کَالرِّیْحِ اذا مَرَتْ بِالنَّتِنِ حَمَلَتْ نَتِناً؛ همنشینی با بدان موجب بدی می گردد؛ همچون بادی که از جایگاه متعفّن و آلوده می گذرد؛ بوی بد را با خود می برد. «2»»

از تعبیرات بالا بخوبی استفاده می شود همان گونه که معاشرت با بدان زمینه های بدی را فراهم می سازد، معاشرت

با نیکان نور هدایت و فضائل اخلاقی را در دل انسان می افروزد.

در حدیثی از امیر مؤمنان می خوانیم: «عَمارَةُ الْقُلُوبِ فی مُعاشَرَهِ ذَوِی الْعُقُولِ؛ آبادی دلها در معاشرت با صاحبان عقل و خرد است!» «3»

و در تعبیر دیگری از همان حضرت آمده است: «مُعاشَرَةُ ذَوِی الْفَضائِلِ حَیاةُ الْقُلُوبِ؛ همنشینی با ارباب فضیلت، مایه حیات دلها است!» «4»

تأثیر مجالست و همنشینی و روحیّات دوستان در انسان به اندازه ای است که در حدیثی از حضرت سلیمان علیه السلام می خوانیم: «لاتَحْکُمُوْا عَلی رَجُلٍ بِشَی ءٍ حَتَّی تَنْظُرُوا الی مَنْ یُصاحِبُ فَانَّما یُعْرَفُ الرَّجُلُ بِاشْکالِهِ وَاقْرانِهِ؛ وَیُنْسَبُ الی اصْحابِهِ وَاخْدانِهِ؛ درباره کسی قضاوت نکنید تا نگاه کنید با چه کسی همنشین است؛ چرا که انسان را به وسیله دوستان و همنشین هایش می توان شناخت؛ و او نسبتی با اصحاب و یارانش دارد.» «5»

در حدیث جالبی از لقمان حکیم در باب نصایحی که به فرزندش می کرد، می خوانیم:

«یابُنَیَّ صاحِبِ الْعُلَماءَ، وَاقْرِبْ مِنْهُمْ، وَجالِسْهُمْ وَزُرْهُمْ فی بُیُوتِهِمْ، فَلَعَلَّکَ تَشْبَهُهُمْ

---

(1). کتاب صفات الشّیعه صدوق (طبق نقل بحار، ج 71، ص 197).

(2). غرر الحکم

(3) غرر الحکم

(4) غرر الحکم

(5). بحار الانوار، ج 71، صفحه 188.

فَتَكُونَ مَعَهُمْ؛ فرزندم با دانشمندان دوستی کن! و به آنها نزدیک باش! و همنشینی کن! و به زیارت آنها در خانه هایشان برو! باشد که شبیه آنها شوی، و با آنها (در دنیا و آخرت) باشی!» «1»

کوتاه سخن این که، در احادیث اسلامی، تعبیرات فراوان پرمعنایی در زمینه تأثیر و تأثّر دوستان از یکدیگر و شباهت اخلاقی آنها با هم، می خوانیم که اگر تمام آنها گِرد آوری شود، بحث

مشروحی را تشکیل می دهد.

برای حسن ختام، این سخن را با حدیث کوتاه و پرمعنایی از علی علیه السلام پایان می دهیم؛ امام در وصایایش به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود:

«قارِنْ اهْلَ الْخَیْرِ، تَکُنْ مِنْهُمْ، وَبایِنْ اهْلَ الشَّرِّ تَبِنْ عَنْهُمُ؛ با نیکان قرین و همنشین باش تا از آنها شوی! و از بدان جدایی اختیار کن تا (از بدیها) جدا شوی!» «2»

### تأثیر معاشرت در تحلیلهای منطقی

می گویند: بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است؛ در موضوع مورد بحث، مشاهده نمونه های عینی که معاشرت با بدان سرچشمه انواع انحرافات اخلاقی می شود، و معاشرت با نیکان در پاکسازی روح و جان انسان اثر می گذارد، بهترین دلیل برای بحث مورد نظر است.

این تشبیه قدیمی، که اخلاق زشت و بد همانند بیماریهای واگیردار است، که بسرعت به نزدیکان و همنشینان سرایت می کند، تشبیه صحیح گویایی است، مخصوصاً در مواردی که بر اثر کمی سنّ و سال یا کمی معلومات و یا سستی ایمان و اعتقاد مذهبی، زمینه های روحی برای پذیرش اخلاق دیگران آماده است، معاشرت این گونه افراد با افراد آلوده سمّ مهلک و کشنده ای است.

بسیار دیده شده است که سرنوشت افراد خوب و بد، بر اثر معاشرتها بکلّی دگرگون شده، و مسیر زندگانی آنها تغییر یافته است؛ و این امر دلائل مختلفی از نظر روانی دارد:

1- از جمله مسائلی که روانکاوان در مطالعات خود به آن رسیده اند وجود روح

---

(1). همان مدرک، ص 189.

(2). نهج البلاغه، وصیّت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام (نامه 31).



محاکات در انسانها است؛ یعنی، افراد، آگاهانه یا ناآگاه، آنچه را در دوستان و نزدیکان خود

می بینند، حکایت می کنند؛ افراد شاد بطور ناآگاه شادی در اطرافیان خود می پاشند و «افسرده دل افسرده کند انجمنی را».

افراد مأیوس، دوستان خود را مأیوس، و افراد بدبین، همنشینان خود را بدبین بار می آورند، و همین امر سبب می شود که دوستان با سرعت در یکدیگر تأثیر بگذارند.

2- مشاهده بدی و زشتی و تکرار آن، از قبح آن می کاهد و کم کم به صورت یک امر عادی در می آید؛ و می دانیم یکی از عوامل مؤثّر در ترک گناه و زشتیها، احساس قبح آن است.

3- تأثیر تلقین در انسانها غیر قابل انکار است؛ و دوستان بد همنشینان خود را معمولاً زیر بمباران تلقینات می گیرند و همین امر سبب می شود که گاه بدترین اعمال در نظر آنان، تزیین یابد و حسّ تشخیص را بکلّی دگرگون سازد.

4- معاشرت با بدان، حسّ بدبینی را در انسان، تشدید می کند و سبب می شود که نسبت به همه کس بدبین باشد، و این بدبینی یکی از عوامل سقوط در پرتگاه گناه و فساد اخلاق است. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مُجالَسَةُ الْاشْرارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْاخْیارِ؛ همنشینی با بدان موجب بدبینی به نیکان می شود.» «1»

حتّی در حدیثی، معاشرت با بدان سبب مرگ دلها شمرده شده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این حدیث می فرماید: «ارْبَعٌ یُمِتْنَ الْقَلْبَ ... وَمُجالَسَةُ الْمَوْتی؛ فَقیلَ لَهُ یا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْمَوْتی قالَ صلی الله علیه و آله: کُلُ غَنِیٍّ مُسْرِفٍ؛ چهار چیز است که قلب انسان را می میراند ... از جمله همنشینی مردگان است، عرض شد: منظور از مردگان کیست ای رسول خدا! فرمود: هر ثروتمند اسرافکاری است.» «2»

روشنی این موضوع، یعنی

سرایت حسن و قبح اخلاقی از دوستان به یکدیگر سبب شده که شعرا و ادبا، نیز در اشعار خود هر کدام به نوعی درباره این مطلب دادِ سخن بدهند.

---

(1). صفات الشّیعه صدوق، طبق نقل بحار، ج 71، صفحه 197.

(2). خصال (مطابق نقل بحار، ج 71، ص 195).

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 164

در یک جا می خوانیم:

کم نشین با بدان که صحبت بد گر چه پاکی، تو را پلید کند آفتاب ار چه روشن است آن را پاره ای ابر ناپدید کند در جای دیگر آمده است:

با بدان کم نشین که بدمانی خو پذیر است نفس انسانی و نیز گفته اند:

صحبت نیک را ز دست مده که و مِه به شود ز صحبت به اشعار در این زمینه بسیار فراوان است و این بحث را با شعر معروفی از سعدی که با تکرار هرگز کهنه نشده است پایان می دهیم:

گِلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی به دستم بدو گفتم که مشکی یا عبیری که از بوی دل آویز تو مستم بگفتا من گِلی ناچیز بودم و لیکن مدّتی با گُل نشستم کمال همنشین در من اثر کرد وگرنه من همان خاکم که هستم ***

### 3- تأثیر تربیت خانوادگی و وراثت در اخلاق

#### اشاره

همه می دانیم که اوّلین مدرسه برای تعلیم و تربیت کودک محیط خانواده است، و بسیاری از زمینه های اخلاقی در آنجا رشد و نمّو می کند؛ محیط سالم یا ناسالم خانواده تأثیر بسیار عمیقی در پرورش فضائل اخلاقی، یا رشد رذائل دارد؛ و در واقع باید سنگ زیربنای اخلاق انسان در آنجا نهاده شود.

اهمّیّت این موضوع، زمانی آشکار می شود که توجّه داشته باشیم اوّلاً کودک، بسیار اثر پذیر است،

و ثانیاً آثاری که در آن سنّ و سال در روح او نفوذ می کند، ماندنی و پا برجا است!

این حدیث را غالباً شنیده ایم که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «الْعِلْمُ (فی الصِّغَرِ کَالنَّقْشِ فی الْحَجَرِ؛ تعلیم در کودکی همانند نقشی است که روی سنگ کنده می شود!» (که

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 165

سالیان دراز باقی و برقرار می ماند.) «1»

کودک بسیاری از سجایای اخلاقی را از پدر و مادر و برادران بزرگ و خواهران خویش می گیرد؛ شجاعت، سخاوت، صداقت و امانت، و مانند آنها، اموری هستند که به راحتی کودکان از بزرگترهای خانواده کسب می کنند؛ و رذائلی مانند دروغ و خیانت و بی عفّتی و ناپاکی و مانند آن را نیز از آنها کسب می نمایند.

افزون بر این، صفات اخلاقی پدر و مادر از طریق دیگری نیز کم و بیش به فرزندان منتقل می شود، و آن از طریق عامل وراثت و ژنها است؛ ژنها تنها حامل صفات جسمانی نیستند، بلکه صفات اخلاقی و روحانی نیز از این طریق به فرزندان، منتقل می شود، هرچند بعداً قابل تغییر و دگرگونی است، و جنبه جبری ندارد تا مسؤولیّت را از فرزندان بطور کلّی سلب کند.

به تعبیر دیگر، پدر و مادر از دو راه در وضع اخلاقی فرزند اثر می گذارند، از طریق تکوین و تشریع، منظور از تکوین در اینجا صفاتی است که در درون نطفه ثبت است و از طریق ناآگاه منتقل به فرزند می شود، و منظور از تشریع، تعلیم و تربیتی است که آگاهانه انجام می گیرد، و منشأ پرورش صفات خوب و بد می شود.

درست است که هیچ کدام از این دو جبری نیست ولی بدون شک زمینه ساز صفات و

روحیّات انسانها است، و بسیار با چشم خود دیده ایم که فرزندان افراد پاک و صالح و شجاع و مهربان، افرادی مانند خودشان بوده اند و بعکس، آلوده زادگان را در موارد زیادی آلوده دیده ایم. بی شک این مسأله در هر دو طرف استثنائاتی دارد که نشان می دهد تأثیر این دو عامل (وراثت و تربیت) تأثیر جبری غیر قابل تغییر نیست. با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم و مواردی را که قرآن به آن اشاره کرده است، مورد بررسی قرار می دهیم.

1- انَّکَ انْ تَذَرْهُمْ یُضِلّوُا عِبادَکَ وَ لایَلِدُوا الَّا فاجِراً کَفَّاراً (سوره نوح، آیه 27)

2- فَتَقَبَّلَها رَبُّها بَقَبُولٍ حَسَنٍ وَ انْبَتَها نَباتاً حَسَناً وَ کَفَّلَها زَکَرِیَّا (سوره آل عمران، آیه 37)

---

(1). بحار الانوار، جلد 1، صفحه 224.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 166

3- انَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ ابْراهیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمینَ- ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمیعٌ عَلِیمٌ (سوره آل عمران، آیه 33 و 34)

4- یا ایُّهَا الَّذینَ آمَنُوا قُوا انْفُسَکُمْ وَاهْلیکُمْ ناراً وَ قُودُهَا النَّاسُ وَ الحِجارةُ (سوره تحریم، آیه 6)

5- یا اخْتَ هارونَ ما کانَ ابُوکِ امْرَءَ سَوْءٍ وَ ما کانَتْ امُّکِ بَغِیّاً (سوره مریم، آیه 28)

ترجمه:

1- چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگانت را گمراه می کنند و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آورند!

2- خداوند، او (مریم) را به طرز نیکویی پذیرفت؛ و بطور شایسته ای، (نهالِ وجودِ) او را رویانید (و پرورش داد)؛ و کفالت او را به «زکریّا» سپرد.

3- خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد.

آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی

و تقوا و فضیلت) بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند؛ و خداوند شنوا و دانا است (و از کوششهای آنها در مسیر رسالتِ خود، آگاه می باشد).

4- ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان و سنگها است نگه دارید!

5- ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زن بد کاره ای!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مورد بحث، باز سخن از قوم نوح است، که وقتی تقاضای نابودی آنها را به عذاب الهی می کند، تقاضای خود را با این دلیل مقرون می سازد، که اگر آنها باقی بمانند سایر بندگان تو را گمراه می کنند، و جز نسلی فاجر و کافر از آنها متولّد نمی شود (انَّکَ ان تَذَرْهُمْ یُضِلّوُا عِبادَکَ وَ لایَلِدُوا الّا فاجِراً کَفَّاراً).

این سخن ضمن این که نشان می دهد افراد فاسد و مفسد که دارای نسل تبهکار

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 167

هستند، از نظر سازمان خلقت، حقّ حیات ندارند و باید به عذاب الهی گرفتار شوند و از میان بروند، اشاره به این حقیقت است که محیط جامعه، تربیت خانوادگی، و حتّی عامل وراثت می تواند در اخلاق و عقیده مؤثّر باشد.

قابل توجّه این که نوح علیه السلام بطور قاطع می گوید: تمام فرزندان آنها فاسد و کافر خواهند بود، چرا که موج فساد در جامعه آنها به قدری قوی بود که نجات از آن، کار آسانی نبود؛ نه این که این عوامل صد در صد جنبه جبری داشته باشد و انسان را بی اختیار به سوی خود بکشاند. بعضی گفته اند آگاهی نوح بر این نکته به خاطر وحی الهی بوده، که به نوح فرمود: «انَّهُ

لَنْ یُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِکَ الَّا مَنْ قَدْ آمَنَ؛ جز آنها که (تاکنون) ایمان آورده اند، دیگر هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهد آورد !» (سوره هود، آیه 36)

ولی روشن است این آیه، شامل نسل آینده آنها نمی شود، بنابراین بعید نیست که نسبت به نسل آینده بر اساس امور سه گانه ای که گفته شد (محیط، تربیت خانوادگی و عامل وراثت) قضاوت کرده باشد.

در بعضی از روایات، آمده که فاسدان قوم نوح هنگامی که فرزند آنها به حدّ تمیز می رسید، او را نزد نوح علیه السلام می بردند، و به کودک می گفتند این پیرمرد را می بینی، این مرد دروغگویی است، از او بپرهیز، پدرم مرا این چنین سفارش کرده (و تو نیز باید فرزندت را به همین امر سفارش کنی) !

و به این ترتیب نسلهای فاسد، یکی پس از دیگری می آمدند و می رفتند. «1»

*** در قرآن مجید در داستان حضرت مریم علیها السلام زنی که از مهمترین و با شخصیّت ترین زنان جهان است، تعبیراتی آمده که نشان می دهد مسأله وراثت و تربیت خانوادگی و محیط پرورشی انسان در روحیّات او بسیار اثر دارد، و برای پرورش فرزندان برومند پاکدامن باید به تأثیر این امور توجّه داشت.

از جمله روحیّات مادر اوست که از زمان بارداری، پیوسته او را از وسوسه های شیطان

---

(1). تفسیر فخر رازی و تفسیر مراغی، ذیل آیه مورد بحث.



به خدا می سپرد، و آرزو می کرد از خدمتگزاران خانه خدا باشد و حتّی برای این کار نذر کرده بود.

آیه فوق می گوید: خداوند او را به حسن قبول پذیرفت و به طرز شایسته ای گیاه وجودش را پرورش داد (فَتَقَبَّلَها رَبُّها بَقَبُولٍ حَسَنٍ وَ انْبَتَها نَباتاً

حَسَناً).

تشبیه وجود انسان پاک به گیاه برومند، اشاره به این حقیقت است که همان طور که برای برخورداری از یک بوته گل زیبا یا یک درخت پرثمر باید نخست از بذرهای اصلاح شده استفاده کرد و سپس وسائل پرورش آن گیاه را از هر نظر فراهم ساخت، و باغبان نیز باید بطور مرتّب در تربیت آن بکوشد، انسانها نیز چنین اند، هم عامل وراثت در روح و جان آنها مؤثّر است، و هم تربیت خانوادگی و هم محیط.

و قابل توجّه این که در ذیل این جمله می افزاید وَ کَفَّلَها زَکَرِیَّا؛ و خداوند زکریّا را برای سرپرستی و کفالت او (مریم) برگزید «1» پیدا است حال کسی که در آغوش حمایت پیامبر عظیم الشأنی است که خداوند او را برای کفالت او برگزیده است.

و جای تعجّب نیست که با چنین تربیت عالی، مریم به مقاماتی از نظر ایمان و اخلاق و تقوا برسد که در ذیل همین آیه به آن اشاره شده: «کُلَّما دَخَلَ عَلَیْها زَکَرِیَّا الْمِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزقاً قالَ یا مَرْیَمُ انّی لَکِ هذا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ انَّ اللَّهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ؛ هر زمان زکریّا وارد محراب او می شد، غذای مخصوصی در آنجا می دید؛ از او پرسید ای مریم! این را از کجا آورده ای؟ گفت: این از سوی خداست؛ خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می دهد.»

آری آن تربیت بهشتی نتیجه اش این اخلاق و غذای بهشتی است!

*** در سومین آیه مورد بحث که در واقع مقدّمه ای برای آیه مربوط به مریم و کفالت

---

(1). باید توجّه داشت «کفل» اگر بدون تشدید باشد به معنی به عهده گرفتن سرپرستی و کفالت است،

و اگر به صورت ثلاثی مزید (كفّل با تشدید) استعمال شود، به معنی انتخاب کفیل برای دیگری است، و طبق تعبیر بالا، خداوند زكريّا را برای كفالت مریم برگزید (بنابراین كفّل در اینجا دو مفعول گرفته، یکی ضمیر هاء که به مریم بر می گردد، و دوم زكريّا).

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 169

زكريّا محسوب می شود، باز سخن از تأثیر عامل وراثت و تربیت در پاکی و تقوا و فضیلت است؛ می فرماید: خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید و برتری داد؛ آنها دودمانی بودند که (از نظر پاکی و فضیلت، بعضی از آنها از بعضی دیگر بودند، و خداوند شنوا و دانا است (انَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَآلَ ابْراهیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمینَ- ذُرِیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمیعٌ عَلِیمٌ).

گرفته شدن بعضی از آنها از بعضی دیگر، یا اشاره به عامل وراثت است، و یا تربیت خانوادگی و یا هر دو، و در هر حال شاهد گویایی برای مسأله مورد بحث، یعنی تأثیر وراثت و تربیت در شخصیّت و تقوا و فضیلت است.

در روایاتی که ذیل این آیه نقل شده است، به این معنی اشاره شده «1» و به هر حال دلالت آیات فوق، بر این که محیط تربیتی یک انسان و مسأله وراثت، تأثیر عمیقی در شایستگیها و لیاقتهای او برای پذیرش مقام رهبری معنوی خلق دارد، قابل انکار نیست، و هرگز نمی توان، این گونه افراد را که از چنین وراثتها و تربیتهائی برخوردارند، با افراد دیگری که از یک وراثت آلوده و تربیت نادرست برخوردار بوده اند، مقایسه کرد.

*** در چهارمین آیه، خداوند مؤمنان را

مخاطب ساخته و می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و خانواده خویش را از آتشی که آتش افروزه و هیزمش انسانها و سنگهاست، برکنار دارید!» (یا ایُّهَا الَّذینَ آمَنُوا قُوْا انْفُسَکُمْ وَ اهْلیکُمْ ناراً وَقُوْدُهَا النَّاسُ وَالحِجارَةُ)

این آیه، به دنبال آیاتی است که در آغاز سوره تحریم آمده و به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار می دهد که دقیقاً مراقب اعمال خویش باشند؛ سپس مطلب را به صورت یک حکم عام مطرح نموده و همه مؤمنان را مخاطب ساخته است.

بدیهی است، منظور از آتش در اینجا همان آتش دوزخ است، و دور داشتن از آن، جز از طریق تعلیم و تربیت خانواده که موجب ترک معاصی و اقبال بر طاعات و تقوا و

---

(1). به «نور الثّقلین» جلد 1، صحفه 331 مراجعه شود.



پرهیزگاری گردد، نخواهد بود؛ و به این ترتیب این آیه هم وظیفه سرپرست خانواده را نسبت به خانواده تحت سرپرستی خود روشن می سازد، و هم تأثیر تعلیم و تربیت را در تقوا و فضائل اخلاقی.

این برنامه ای است که باید از نخستین سنگ زیر بنای خانواده یعنی از مقدّمات ازدواج، سپس نخستین لحظه تولّد فرزند آغاز گردد و در تمام مراحل با برنامه ریزی صحیح و با نهایت دقّت تعقیب شود.

در حدیثی می خوانیم هنگامی که آیه فوق نازل شد، یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد: چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنیم؟

فرمود:

«تَأْمُرُهُمْ بِما امَرَ اللَّهُ وَ تَنْهاهُمْ عَمَّا نَهاهُمْ اللَّهُ انْ اطاعُوکَ کُنْتَ قَدْ وَقَیتَهُمْ، وَ انْ عَصَوْکَ کُنْتَ قَدْ قَضَیْتَ ما عَلَیْکَ؛ آنها را امر به معروف

و نهی از منکر کن، اگر از تو پذیرا شوند، آنها را از آتش دوزخ حفظ کرده ای و اگر نپذیرند، وظیفه خود را انجام داده ای!» «1»

این نکته نیز روشن است که امر به معروف یکی از ابزار کار برای دور داشتن خانواده از آتش دوزخ است؛ و برای تکمیل این هدف باید از هر وسیله استفاده کرد و از تمام جنبه های عملی، روانی و قولی کمک گرفت؛ حتّی بعید نیست آیه، شامل مسائل مربوط به وراثت نیز بشود؛ مثلًا، به هنگام انعقاد نطفه غذای حلال خورده باشد، و به یاد خدا باشد تا جنین در حال انعقاد نطفه از وراثت مثبتی برخوردار گردد، چرا که دور نگه داشتن از آتش، همه آنها را شامل می شود.

*** پنجمین و آخرین آیه مورد بحث، اشاره به داستان مریم و تولّد حضرت مسیح علیه السلام بدون پدر می کند و می گوید هنگامی که مریم نوزاد خود حضرت مسیح را با خود به نزد بستگان و اقوام خویش آورد، آنها از روی تعجّب گفتند تو کار عجیب و بدی انجام دادی «ای خواهر هارون! پدر تو آدم بدی نبود، مادرت نیز هرگز آلودگی به اعمال خلاف

---

(1). نور الثّقلین، جلد 5، صفحه 372.



نداشت (پس تو چرا بدون همسر صاحب فرزند شدی)!» (یا اخْتَ هارُونَ ما کانَ ابُوکِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ ما کانَتْ امُکِ بَغِیّاً)

این تعبیر (مخصوصاً با توجّه به این که قرآن آن را نقل کرده است و عملًا به آن صحّه نهاده) نشان می دهد که تأثیر عامل وراثت از سوی پدر و مادر و همچنین تربیت خانوادگی در اخلاق انسانها از مسائلی بوده

که همه مردم آن را به تجربه دریافته بودند و اگر چیزی بر خلاف آن می دیدند تعجّب می کردند.

*** از مجموع آنچه در شرح آیات بالا آمد بخوبی می توان نتیجه گرفت که عامل وراثت و تربیت از عوامل مؤثّر و مهم در مسائل اخلاقی چه در جنبه های مثبت و چه در جنبه های منفی می باشد.

***

### رابطه اخلاق و تربیت خانوادگی در احادیث اسلامی

بی شک نخستین مدرسه هر انسانی دامان مادر و آغوش پدر اوست، و در همین جا است که نخستین درسهای فضیلت یا رذیلت را می آموزد. و اگر مفهوم تربیت را اعم از «تکوینی» و «تشریعی» در نظر بگیریم نخستین مدرسه رحم مادر و صلب پدر است که آثار خود را بطور غیر مستقیم در وجود فرزند می گذارد، و زمینه ها را برای فضیلت و رذیلت آماده می سازد.

در احادیث اسلامی تعبیرات بسیار لطیف و دقیقی در این قسمت وارد شده که به بخشی از آن ذیلاً اشاره می شود:

1- علی علیه السلام فرمود: «حُسْنُ الْاَخْلاقِ بُرْهانُ کَرَمِ الْاَعْراقِ؛ اخلاق پاک و نیک، دلیل وراثتهای پسندیده انسان (از پدر و مادر) است». «1»

به همین دلیل در خانواده های پاک و با فضیلت غالباً فرزندانی با فضیلت پرورش

---

(1). غرر الحکم



می یابند و بعکس افراد شرور غالباً در خانواده های شرور و آلوده اند.

2- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «عَلَیْکُمْ فی طَلَبِ الْحَوائِجِ بِشَرافِ النُّفُوسِ وَ ذَوِی الْاصوُلِ الطَیِّبَهِ فانَّها عِنْدَهُمْ اقْضی وَهِیَ لَدَیْهِمْ ازْکی در طلب حوائج به سراغ مردم شریف النّفس که در خانواده های پاک و اصیل پرورش یافته اند بروید، چرا که نیازمندیها نزد آنها بهتر انجام می شود و پاکیزه تر صورت می گیرد!» «1»

3- در عهد نامه مالک اشتر در

توصیه ای که علی علیه السلام به مالک درباره انتخاب افسران لایق برای ارتش اسلام می کند، چنین می خوانیم: «ثُمَّ الْصَقْ بِذَوی الْمُرؤءاتِ وَالْاِحْسابِ وَ اهْلِ الْبُیُوتاتِ الصالِحَهِ وَالسَّوابِقِ الْحَسَنَهِ ثُمَّ اهْلَ النَّجَدَهِ وَ الشُّجاعَهِ وَالسَّخاءِ وَ السَّماحَهِ فَانَّهُمْ جِماعٌ مِنَ الْکَرَمِ وَ شُعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ؛ سپس پیوند خود را با شخصیّتهای اصیل و خانواده های صالح و خوش سابقه برقرار ساز و پس از آن با مردمان شجاع و سخاوتمند و بزرگوار، چرا که آنها کانون فضیلت و مرکز نیکی هستند.» «2»

4- تأثیر پدر و یا مادر آلوده در شخصیّت اخلاقی فرزندان تا آن اندازه است که در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «ایُّما امْرأَهٍ اطاعَتْ زَوْجَها وَ هوَ شارِبُ الْخَمْرِ، کانَ لَها مِنَ الْخَطایا بِعَدَدِ نُجُومِ السَّماءِ، وَ کُلُّ مَوْلوُدٍ یَلِدُ مِنْهُ فَهُوَ نَجسٌ؛ هر زنی اطاعت از همسرش کند در حالی که او شراب نوشیده (و با او همبستر شود) به عدد ستارگان آسمان مرتکب گناه شده است و فرزندی که از او متولّد می شود آلوده خواهد بود!» «3»

در روایات متعدد دیگری نیز از قبول خواستگاری مرد شراب خوار و بد اخلاق و آلوده نهی شده است. «4»

5- تأثیر تربیت پدر و مادر در فرزندان تا آن پایه است که در حدیث مشهور نبوی آمده است:

کُلُّ مَوْلُودٍ یُولَدُ عَلَی الْفِطْرَهِ حتّی یَکُونَ ابَواهُ هُمَا اللَّذانِ یُهَوِّدانِهِ وَ یُنَصِّرانِهِ؛ هر نوزادی بر فطرت پاک توحید (و اسلام) متولّد می شود مگر این که پدر و مادر او را به آئین یهود و نصرانیّت وارد کنند» «5»

---

(1). غرر الحکم.

(2) نهج البلاغه

(3) لئالی الاخبار

(4). وسائل الشّیعه، جلد 14، صحفه 53-

.54

(5). تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه 30، سوره روم.



جائی که تربیت خانوادگی، ایمان و عقیده را دگرگون سازد چگونه ممکن است در اخلاق اثر نگذارد؟

6- همین امر سبب شده است که مسأله تربیت فرزندان به عنوان یکی از اساسی ترین حقوق آنها بر پدر و مادر شمرده شود؛ در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«حَقُّ الْوَلَدِ عَلَی الْوالِدِ انْ یُحْسِنَ اسْمَهُ وَ یُحسِنَ ادَبَهُ؛ حقّ فرزند بر پدر این است که نام نیکی بر او بگذارد و او را بخوبی تربیت کند» «1»

روشن است نامها آثار تلقینی بسیار مؤثّری در روحیّه فرزندان دارد؛ نام شخصیّتهای بزرگ و پیشگامان تقوا و فضیلت، انسان را به آنها نزدیک می کند، و نام سردمداران فجور و رذیلت، انسان را به سوی آنها می کشاند؛ در اسلام حتّی از این مسأله ظریف روانی غفلت نشده و فصل مبسوطی درباره نامهای خوب و نامهای بد در کتب حدیث آمده است. «2»

7- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «ما نَحَلَ والِدٌ وَلَدَهُ افْضَلَ مِنْ ادَبٍ حَسَنٍ؛ بهترین بخششی یا میراثی که پدر برای فرزندش می گذارد، همان ادب و تربیت نیک است.» «3»

8- امام سجّاد علیّ بن الحسین علیه السلام در همین زمینه تعبیر رسائی فرموده است می فرماید: «وَانَّکَ مَسؤُولٌ عَمَّا وَلِّیْتَهُ بِهِ مِنْ حُسْنِ الْادَبِ وَ الدَّلالَهِ عَلی رَبّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ الْمَعُونَه لَهُ عَلی طاعَتِهِ؛ تو در برابر آنچه ولایتش بر عهده تو گذارده شده است (از خانواده و فرزندان) مسؤول هستی نسبت به تربیت نیکوی آنها و هدایت به سوی پروردگار و اعانت او بر اطاعتش.» «4»

9- امیر مؤمنان علی علیه السلام

در یکی از کلمات خود تعبیری دارد که نشان می دهد که خلق و خوی پدران میراثی است که به فرزندان می رسد؛ می فرماید: «خَيْرُ ما وَرَّثَ الْآباءُ الْاَبْناءَ الْادَبَ؛ بهترین چیزی که پدران برای فرزندان خود به ارث می نهند ادب و تربیت

---

(1). کنز العمّال، حدیث 45192.

(2). به کتاب وسائل الشّیعه، جلد 15، صحفه 122 تا 132 مراجعه شود.

(3). کنز العمّال، حدیث 45411.

(4). بحار، جلد 71، صحفه 6 (جوامع الحقوق).

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 174

صحیح و فضائل اخلاقی است.» «1»

10- این بحث را با سخن دیگری از علی علیه السلام در نهج البلاغه پایان می دهیم:

امام علیه السلام به هنگام شرح شخصیّت و بیان موقعیّت خود برای ناآگاهانی که او را با دیگران مقایسه می کردند می فرماید: «وَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعى مِنْ رَسُولِ اللَّهِ بِالْقِرابَهِ الْقَريبَهِ وَ الْمَنْزِلَهِ الْخَصيصَهِ وَضَعَنى فى حِجْرِهِ وَ انَا وَليدٌ يَضُمُّنى الى صَدْرِهِ ... يَرْفَعُ لى كُلَّ يَوْمٍ عَلَماً مِنْ اخْلاقِهِ وَ يَأمُرُنى بِالْاقتِداءِ؛ شما قرابت و نزدیکی مرا با پیامبر صلی الله علیه و آله و منزلت خاصّم را نزد آن حضرت بخوبی می دانید؛ کودک خردسالی بودم پیامبر مرا در دامان خود می نشاند و به سینه اش می چسباند ... او هر روز برای من پرچمی از فضائل اخلاقی خود می افراشت و مرا امر می کرد که به او اقتدا کنم (و این خلق و خوی من زائیده آن تربیت است.)

جالب این که امام در لا به لای همین سخن هنگامی که از خلق و خوی پیغمبر اکرم بحث می کند، چنین می فرماید: «وَ لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ صلى الله علیه و آله مِنْ لَدُنْ ان كانَ فَطيماً اعْظَمَ مَلَكٍ مِن

ملائِکَتِهِ یَسْلُکُ بِهِ طَرِیقَ الْمکارِمِ وَ مَحاسِنَ اخْلاقِ الْعالَمِ لَیْلَهُ وَ نَهارَهُ؛ از همان زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شیر باز گرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را مأمور ساخت تا شب و روز وی را به راههای مکارم اخلاق و صفات نیک جهان سوق دهد.» «2» بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله خود نیز از تربیت یافتگان فرشتگان بود.

*** درست است که اخلاق و صفات روحی انسان اعم از خوب و بد، از درون او بر می خیزد و با اراده او شکل می گیرد ولی انکار نمی توان کرد که زمینه های متعدّدی برای شکل گیری اخلاق خوب و بد وجود دارد که یکی از آنها وراثت از پدر و مادر و همچنین تربیت خانوادگی است؛ و این مسأله قطع نظر از تحلیلهای علمی و منطقی، شواهد عینی و تجربی فراوان دارد که قابل انکار نیست.

به همین دلیل برای ساختن فرد یا جامعه آراسته به زیورهای اخلاقی باید به مسأله

---

(1). غرر الحکم.

(2). نهج البلاغه، خطبه 192 (خطبه قاصعه).

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 175

وراثت خانوادگی و تربیت هائی که از نونهالان در دامن مادر و آغوش مادر می بینند توجّه داشت و اهمّیّت این دوران در ساختار شخصیّت انسانها را هرگز فراموش نکرد.

***

## 4- تأثیر علم و آگاهی در تربیت

### اشاره

دیگر از زمینه های پرورش اخلاق بالا بردن سطح علم و معرفت افراد است، چرا که هم با دلیل منطقی و هم با تجربه های فراوان به ثبوت

رسیده است که هر قدر سطح معرفت و دانش الهی انسان بالاتر برود فضائل اخلاقی در او شکوفاتر می شود؛ و بعکس، جهل و فقدان معارف الهی ضربه شدید بر

پایه ملکات فضیله وارد می سازد و سطح اخلاق را تنزّل می دهد.

در آغاز این کتاب در بحث رابطه «علم» و «اخلاق» بحث فشرده ای درباره پیوند این دو داشتیم، و گفتیم بعضی از دانشمندان و فلاسفه آن قدر دراین باره مبالغه کرده اند که گفته اند «علم مساوی است با اخلاق».

و به تعبیر دیگر، علم و حکمت سرچشمه اخلاق است (آن گونه که از سقراط نقل شده) و رذائل اخلاقی معلول جهل و نادانی است.

مثلاً، انسانهای متکبّر و حسود به این دلیل گرفتار دو رذیله شده اند که از آثار شوم و زیانهای حسد و تکبّر بی خبرند؛ آنها می گویند هیچ کس آگاهانه به دنبال بدیها و زشتیها نمی رود.

بنابراین اگر سطح معرفت جامعه بالا رود کمک به ساختار سالم اخلاقی آنها می کند.

هرچند این سخن مبالغه آمیز است، و تنها از یک زاویه به مسائل اخلاقی در آن نگاه شده است، ولی این واقعیّت را نمی توان انکار کرد که علم، یکی از عوامل زمینه ساز اخلاق است و به همین دلیل افرادی که گرفتار جهل و جاهلیّت هستند آلودگی بیشتر دارند و عالمان آگاه که دارای معارف الهی هستند آلودگی کمتری دارند هر چند هر یک از این دو نیز استثناهائی دارند!

به همین دلیل، در قرآن مجید در مورد دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم که او

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 176

مبعوث شد تا «آیات خداوند را بر مردم بخواند و از آلودگیهای اخلاقی و گناهان پاکسازی کند. (هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الامّیینَ رَسُولاً مِنهُمْ یَتْلوُا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ انْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفی ضَلالٍ مُبینٍ) (سوره جمعه، آیه 2)

و به این ترتیب،

نجات از ضلال مبین و گمراهی آشکار و همچنین پاکسازی از رذائل اخلاقی و گناهان به دنبال تلاوت آیات قرآن مجید و تعلیم کتاب و حکمت فراهم است که بی شک نشانه روشنی بر وجود ارتباط در میان این دو است.

در جلد اوّل از دوره اوّل پیام قرآن، به هنگام بحث پیرامون مسائل مربوط به معرفت و شناخت، شواهد زنده فراوانی از آیات قرآن مجید بر ارتباط علم و معرفت با فضائل اخلاقی و رابطه جهل و عدم شناخت با رذائل اخلاقی بیان گردیده که در اینجا به ده نمونه از آن به صورت فشرده اشاره می کنیم:

### 1- جهل سرچشمه فساد و انحراف است!

در آیه 55 سوره نمل می خوانیم که لوط پیامبر بزرگ خدا به قوم منحرفش فرمود: «اَئِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّساءِ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ؛ آیا شما به جای زنان از روی شهوت به سراغ مردان می روید؟! شما قومی نادانید!»

در اینجا، جهل و نادانی قرین با انحراف جنسی و فساد اخلاقی شمرده شده.

### 2- جهل سبب بی بندوباری جنسی است!

در آیه 33 سوره «یوسف» می خوانیم که آن حضرت در کلام خودش بی بندوباری جنسی را همراه با جهل می شمارد: «قالَ رَبِّ السِّجْنُ اَحَبُّ اِلَیَّ مِمَّا یَدْعُونَنی اِلَیْهِ وَاِلّا تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ اَصْبُ اِلَیْهِنَّ وَ اَکُنْ مِنَ الْجاهِلینَ؛ او (یوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه این زنان مرا به سوی آن می خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی، به آنها متمایل می شوم و از جاهلان خواهم بود!»

### 3- جهل یکی از عوامل حسادت است!

در آیه 89 سوره یوسف می خوانیم: (در آن زمان که او عزیز مصر شد و بر تخت قدرت نشست و بطور ناشناس در برابر برادرانش که برای تحویل گرفتن گندم از کنعان به مصر آمده بودند، ظاهر شد؛) چنین گفت: «قالَ

هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ اخيهِ اذْانْتُمْ جاهِلَونَ؛ آيا دانستيد با يوسف و برادرش (بنيامين) چه

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 177

كرديد، آن گاه كه جاهل بوديد!»

يعنى جهل شما سبب آن حسادت شد و آن حسادت سبب شد كه توطئه قتل يوسف را بچينيد و او را شكنجه دهيد و در چاه بيفكنيد!

### 4- جهل سرچشمه تعصّب و لجاجت است!

در آيه 26 سوره فتح تعبيرى به چشم مى خورد كه نشان مى دهد تعصّب كور مشركان عرب در عصر پيامبر از جهل و نادانى آنها سرچشمه مى گرفت: «اذْ جَعَلَ الَّذينَ كَفَرُوا فى قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجاهِلِيَّهِ؛ (به خاطر بياوريد) هنگامى را كه كافران در دلهاى خود خشم و تعصّب جاهليّت را قرار دادند.»

### 5- رابطه جهل و بهانه جوئى:

تاريخ انبياء پر است از بهانه جوئيهائى كه امّتهاى نادان در برابر آنها داشتند؛ در قرآن مجيد مكرّر به آن اشاره مى كند و گاه روى رابطه آن با جهل انگشت مى گذارد؛ از جمله در آيه 118 سوره بقره مى خوانيم: «وَ قالَ الَّذينَ لايَعْلَمونَ لَوْلا يُكَلِّمُنا اللَّهُ اوْ تَأتينا آيَهٌ كَذلِكَ قالَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشابَهَتْ قُلُوبُهُمْ؛ افرادى جاهل و ناآگاه گفتند چرا خدا با ما سخن نمى گويد و چرا آيه و نشانه اى بر خود ما نازل نمى كند! پيشينيان آنها نيز همين گونه سخن مى گفتند؛ دلها و افكارشان شبيه يكديگر است.»

در اينجا تكيه بر جهل به عنوان زمينه بهانه جويى شده است، و نشان مى دهد كه اين انحراف اخلاقى، رابطه نزديكى با جهل دارد، همان گونه كه تجربيّات فراوان نيز آن را نشان مى دهد.

### 6- رابطه سوء ظن و بدبينى با جهل:

در آيه 154 سوره آل عمران در مورد جنگجويان احُد مى خوانيم: «ثُمَّ انْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ امَنَةً نُعاساً يَغْشى طائِفَةً مِنْكُمْ وَ طائِفَةٌ قَدْ اهَمَّتْهُمْ انْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِيَّهِ؛ سپس به دنبال اين غم و

اندوه (که از شکست احُد حاصل شد) خداوند آرامش را به صورت خواب سبکی بر شما فرستاد که جمعی را فرا گرفت؛ امّا جمع دیگری در فکر جان خود بودند (و خواب به چشمانشان نرفت) آنها گمانهای نادرستی درباره خداوند مانند گمانهای دورانهای جاهلیّت داشتند!»

بی شک سوء ظن یکی از رذائل اخلاقی است که سرچشمه مفاسد بسیاری برای فرد و جامعه است؛ در اینجا رابطه میان جهل و سوء ظن به روشنی بیان شده است.

### 7- بی ادبی از جهل سرچشمه می گیرد!

قرآن مجید در آیه 4 سوره حجرات، غالب

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 178

کسانی را که نسبت به مقام والای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله احترام لازم را نمی کردند، افراد کم فکر و نادان می شمرد؛ می فرماید: «انَّ الَّذینَ یُنادُونَکَ مِنْ وَراءِ الْحُجُراتِ اکْثَرُهُمْ لایَعْقِلُونَ؛ کسانی که از پشت حجره ها (ی خانه ات) بلند صدا می زنند، اکثرشان نمی فهمند.»

این آیه اشاره به کسانی است که وقت و بی وقت، پشت در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله می آمدند و بلند صدا می زدند: «یا مُحَمَّد! یا مُحمَّدُ! اخْرُجُ الیْنا!؛ ای محمّد! ای محمّد! بیرون بیا (با تو کار داریم)!»

پیامبر صلی الله علیه و آله از بی ادبی و مزاحمتهای پی در پی آنان، سخت آزرده خاطر بود ولی بر اثر حجب و حیا سکوت می کرد، تا این که آیه 4 سوره حجرات نازل شد و آداب سخن گفتن و خطاب با پیامبر اسلام

صلی الله علیه و آله را شرح داد.

تعبیر به اکْثَرُهُم لایَعقِْلِونَ (غالب آنها نمی فهمند) اشاره لطیفی است به این که این خلق و خوی زشت (جسارت و بی ادبی) غالباً از پایین بودن سطح آگاهی سرچشمه می گیرد.

8- دوزخیان جاهلانند!

بی شک کسانی راهی جهنّم می شوند که دارای اعمال زشت و اخلاق رذیله اند؛ و به تعبیر دیگر، صفات اخلاقی و نیز اعمال اخلاقی آنها آلوده است؛ و با توجّه به این که قرآن، دوزخیان را افرادی ناآگاه و جاهل و نادان معرفی می کند بخوبی روشن می شود که رابطه نزدیکی در میان اعمال زشت و جهل و نادانی است.

در آیه 179 سوره اعراف می خوانیم:

«وَ لَقَدْ ذَرَأنا لِجَهَنَّمَ کَثیراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لایَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ اعیُنٌ لایُبْصِرُونَ بِها، وَلَهُمْ آذانٌ لایَسْمَعُونَ بِها، اولئِکَ کَالْانَعامِ بَلْ هُمْ اضَلُّ اوُلئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ؛ به یقین گروه بسیاری از جنّ و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دلها (عقلها) یی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند و) نمی فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی بینند؛ و گوشهایی که با آن نمی شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراهترند! اینان همان غافلانند!»

در این آیه و بسیاری دیگر از آیات قرآن، رابطه ای میان جهل و اعمال و اخلاق سوء، تبیین شده است.

9- صبر و شکیبایی از آگاهی سرچشمه می گیرد!

در آیه 65 سوره انفال این نکته به مسلمانان گوشزد شده است که در عین نابرابری سپاه خود با سپاه دشمن می توانند به

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 179

وسیله سپاه ایمان و صبر که زائیده علم و آگاهی است جبران کنند؛ می فرماید:

«یا ایُّهَا النّبِیُّ حَرِّضِ الْمُؤمِنینَ عَلَی الْقِتالِ اِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ یَغْلِبُوا مِأَتَیْنِ وَ انْ یَکُنْ مِنْکُمْ مَأَهٌ یَغْلِبُوا الْفاً مِنَ الَّذینَ کَفَرُوا بِانَّهُمْ قَوْمٌ لا یَفْقَهُونَ؛ ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن) تشویق کن! هرگاه بیست نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر غلبه می کنند؛ و اگر صد نفر باشند

بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند، پیروز می گردند؛ چرا که آنها گروهی هستند که نمی فهمند!»

آری، ناآگاهی کافران سبب سستی و عدم شکیبایی آنها می شود؛ و آگاهی مؤمنان، سبب استقامت و پایمردی می گردد؛ تا آنجا که یک نفر از آنها با ده نفر از سپاه دشمن، می تواند مقابله کند.

10- نفاق و پراکندگی از جهل سرچشمه می گیرد!

قرآن مجید در آیه 14 سوره حشر، اشاره به گروهی از یهود می کند (یهود بنی نضیر) که به سبب اختلاف و پراکندگی (علی رغم ظاهر فریبنده آنها) از مقابله با مسلمانان عاجز و ناتوان ماندند؛ می فرماید: «لایُقاتِلوُنَکُمْ جَمیعاً الَّا فی قُرًی مُحَصَّنَهٍ اوْ مِنْ وَراءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَیْنَهُمْ شَدیدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمیعاً وَ قُلوُبُهُمْ شَتّی ذلِکَ بِانَّهُمْ قَوْمٌ لا یَعْقِلُونَ؛ آنها هرگز به صورت گروهی با شما نمی جنگند جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها! پیکارشان در میان خودشان شدید است، (امّا در برابر شما ضعیف!) آنها را متّحد می پنداری در حالی که دلهایشان پراکنده است؛ این به خاطر آن است که آنها قومی نادان هستند!»

به این ترتیب، نفاق و پراکندگی آنها را که از رذائل اخلاقی است ناشی از جهل و نادانی آنها می شمرد.

*** نتیجه

آنچه در بالا تحت عناوین دهگانه آمد، بخشی از آیاتی است که در قرآن مجید پیرامون رابطه علم و فضیلت از یک سو و جهل و رذیلت از سوی دیگر آمده است و به عنوان مشت نمونه خروار می تواند ما را به واقعیّت این رابطه محکم آشنا سازد.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 180

به تجربه روزمرّه خود نیز این مسأله را بسیار دیده ایم که افراد جاهل و ناآگاه، مرتکب اعمال زشتی می شوند و دارای صفات رذیله ای هستند، و هنگامی

که آگاهى كافى درباره قبح آن اعمال و مفاسد و زيانهاى آن صفات پيدا مى كنند يا سطح و معارف آنها درباره مبدأ و معاد بالاتر مى رود، بكلّى آن اعمال و صفات را رها كرده، يا لااقل به مقدار زيادى از آن مى كاهند.

دليل منطقى اين مسأله نيز روشن است؛ زيرا حركت به سوى صفات والا و اعمال صالحه احتياج به انگيزه اى دارد؛ بدون شك يكى از بهترين انگيزه ها، آگاهى از مصالح اعمال و صفات نيک و مفاسد اعمال و صفات رذيله است، و نيز آگاهى بر مبدأ و معاد، و آشنائى با برنامه هاى مكتب انبياء و اولياء، انسان را به سوى آنها سوق مى دهد و بازتاب وسيعى در اصلاح مفاسد اخلاقى دارد.

ناگفته پيدا است كه منظور از علم و آگاهى در اينجا، آگاهى بر فنون صنايع و مسائل مادّى نيست؛ چرا كه بسيارند كسانى كه از اين مسائل آگاهند و از همه آلودگان آلوده ترند؛ بلكه منظور علم و آگاهى به ارزشهاى والاى انسانى و تعليمات الهى و مصالح و مفاسد معنوى و معارف الهيّه است.

***

### رابطه «علم» و «اخلاق» در احاديث اسلامى

احاديث اسلامى نيز مملو است از تعبيراتى است كه نشان مى دهد رابطه تنگاتنگى در ميان علم و معرفت و آگاهى، با فضائل اخلاقى؛ و جهل و بى خبرى و ناآگاهى، با رذائل اخلاقى وجود دارد كه نمونه هائى از آن را در ذيل مى خوانيد:

1- در رابطه معرفت با زهد كه از مهمترين فضائل اخلاقى است از على عليه السلام چنين روايت شده است:

«ثَمَرَةُ الْمَعْرِفَهِ الْعُزُوفُ عَنِ الدُّنيا؛ ميوه درخت معرفت، زهد در دنيا است.» «1»

---

(1). غرر الحكم.

2- در حدیث دیگری در همین زمینه از

همان حضرت می خوانیم: «یَسیرُ الْمَعْرِفَهِ یُوجِبُ الزُّهْدَ فِی الدُّنْیا؛ مختصر معرفت و آگاهی، موجب زهد در دنیا است.» «1»

در اینجا معرفت می تواند اشاره به معرفه اللَّه باشد که در برابر ذات پاک بی نهایتش همه چیز کوچک و بی ارزش است، و از قطره در برابر دریا نیز ناچیزتر می باشد، و این خود از اسباب زهد و بی اعتنایی به زرق و برق دنیا است. یا این که اشاره به آگاهی از ناپایداری دنیا و تاریخ اقوام پیشین باشد که آن نیز روح زهد را در انسان زنده می کند و یا آگاهی به سرای جاویدان و عظمت نعمتهای آنجا است و یا همه اینها.

3- در حدیث دیگری در ارتباط غنای ذاتی و ترک حرص و آز، با علم و معرفت، از همان امام علیه السلام می خوانیم: «مَنْ سَکَنَ قَلْبَهُ الْعِلْمُ بِاللَّهِ سُبْحانَهُ، سَکَنَهُ الْغِنی عَنْ الْخَلْقِ؛ هر کس معرفت خداوند در دل او، جایگزین شود، غنی و بی نیازی از خلق در قلبش جایگزین خواهد شد.» «2»

روشن است کسی که آگاه به صفات جلال و جمال خداست و جهان هستی را پرتو کوچکی از آن ذات بی نیاز می داند، تنها بر او توکّل می کند و از غیر او خود را مستغنی و بی نیاز می بیند.

4- در ارتباط معرفه اللَّه با حفظ زبان از سخنان ناشایست و شکم از حرام؛ در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَظَّمَهُ مَنَعَ فاهُ مِنَ الْکَلام، وَبَطْنَهُ مِنَ الطَّعامِ؛ کسی که خدا را بشناسد و بزرگ بشمرد، دهانش را از سخن (ناشایست) باز می دارد، و شکمش را از غذا (ی حرام) !» «3»

5- در رابطه معرفت و خوف

از خدا که سرچشمه انواع فضایل اخلاقی است، در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین آمده است: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ خافَ اللَّهَ وَ مَنْ خافَ اللَّهَ سَخَتَ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْیا؛ کسی که خدا را بشناسد، از (مجازات) او می ترسد، و کسی که از خدا بترسد نسبت به زرق و برق دنیا، بی اعتنا می شود!» «4»

6- در ارتباط روح گذشت و ترک انتقامجویی با معرفه اللّه، در حدیثی از امام

---

(1). غرر الحکم

(2) غرر الحکم

(3). اصول کافی، جلد 2، صفحه 237.

(4). همان مدرک، صفحه 68، حدیث 4.



امیر المؤمنین علیه السلام می خوانیم: «اعْرَفُ الناسِ بِاللّهِ اعْذَرُهُمْ لِلنَّاسِ وَانْ لَمْ یَجِدْ لَهُمْ عُذْراً؛ آگاهترین مردم به خدا کسی است که بیش از همه مردم را در برابر خطاهایی که مرتکب شده اند، معذور دارد، هرچند عذر (موجّهی) برای آنها نیابد.» «1» (بدیهی است این حدیث ناظر به مسائل شخصی است نه مسائل اجتماعی).

7- در ارتباط معرفه اللَّه با ترک تکبّر، در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم «وَ انَّهُ لایَنْبَغی لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَهَ اللَّهِ انْ یَتَعَظَّمَ؛ شایسته نیست برای کسی که از عظمت خدا آگاه است، بزرگی بفروشد!» «2»

8- در ارتباط پاکی عمل بطور کلّی با علم و دانش، علی علیه السلام در حدیث دیگری می فرماید: «لَنْ یُزَّکی الْعَمَلُ حتّی یُقارِنَهُ الْعِلْمُ؛ هرگز اعمال آدمی پاک نمی شود، مگر این که قرین با علم و معرفت گردد!» «3»

پیدا است که پاکی عمل و پاکی اخلاق معمولاً از یکدیگر جدا نیست.

9- در همین رابطه، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «بِالْعِلْمِ یُطاعُ اللَّهُ وَ

يُعْبَدُ وَ بِالْعِلْمِ يُعرَفُ اللَّهُ وَ يُوَحَّدُ وَ بِهِ تُوصَلُ الْارْحامُ وَ يُعْرَفُ الْحَلالُ وَ الْحَرامُ، وَ الْعِلْمُ امامُ الْعَمَلِ؛ به وسيله علم و معرفت خداوند اطاعت و عبادت مى شود؛ و به وسيله علم خدا شناخته و يكتا شمرده مى شود؛ و نيز به وسيله آن صله رحم، برقرار مى گردد؛ و حلال و حرام شناخته مى شود؛ و علم پيشواى عمل است!» «4»

در اين حديث نيز بسيارى از اعمال اخلاقى ثمره شجره علم و معرفت شمرده شده است.

10- همين معنى با صراحت بيشترى در حديث ديگرى از امير مؤمنان على عليه السلام آمده است كه فرمود: «ثَمَرَةُ الْعَقْلِ مُداراةُ النَّاسِ؛ ميوه درخت عقل، مدارا و نرمخوئى با مردم است!» «5»

در برابر احاديثى كه عمدتاً رابطه علم و معرفت را با فضائل اخلاقى يا اعمال اخلاقى،

---

(1). غرر الحكم.

(2). نهج البلاغه، خطبه 147.

(3). غرر الحكم.

(4). تحف العقول، صفحه 21.

(5). غرر الحكم.



نشان مى دهد، رواياتى نيز در منابع اسلامى آمده است كه رابطه ميان جهل و رذائل را تبيين مى كند كه آن هم تأكيدى است بر موضوع مورد نظر، از جمله:

1- در حديثى از على عليه السلام مى خوانيم: «الْجَهْلُ اصْلُ كُلِّ شَرٍّ؛ جهل و نادانى ريشه هر شرّ و بدى است!» «1»

2- در حدیثی دیگر از همان حضرت می فرماید: «اَلْحِرْصُ وَ الشَّرَهُ وَ الْبُخْلُ نَتیجَهُ الْجَهْلِ؛ حرص و طمع و بخل، نتیجه جهل و نادانی است!» «2»

چرا که شخص حریص و طمّاع، غالباً به سراغ چیزهایی می رود که بیش از نیاز زندگی اوست؛ و در واقع، علاقه او به مال و ثروت و مواهب مادّی یک علاقه غیر منطقی و

غیر عقلانی است؛ و همچنین بخیل بابخلش، چیزهایی را برای خود نگهداری می کند که هرگز در زندگی شخصی او قابل جذب نیست، بلکه آن را برای دیگران وا می گذارد و می رود!

3- در تعبیر زیبای دیگر از همان حضرت، رابطه جهل با رذایل اخلاقی به گونه جامع تری بیان شده است؛ می فرماید: «الْجاهِلُ صَخْرَةٌ لایَنْفَجِرُ مائُها! وَ شَجَرَةٌ لا یَخْضَرُّ عُودُها! وَ ارْضٌ لایَظْهَرُ عُشْبُها!؛ جاهل سنگی است که هرگز آب از آن جاری نمی شود؛ و درختی است که شاخه هایش سبز نمی گردد؛ و زمینی است که گیاهی از آن نمی روید!» «3»

4- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام به این نکته اشاره شده است که جاهل همیشه یا در طرف افراط است، یا در طرف تفریط؛ فرمود: «لاتَری الْجاهِلَ الَّا مُفْرِطاً اوْ مُفَرِّطاً» «4» با توجّه به این که طبق نظر معروف علمای اخلاق فضائل اخلاقی همواره حدّ وسط در میان افراط و تفریطی است که به رذائل منتهی می شود، از حدیث فوق بخوبی می توان این حقیقت را دریافت که در میان جهل و رذائل اخلاقی رابطه بسیار نزدیکی است.

5- بسیاری از علمای اخلاق گام نخستین را برای اصلاح اخلاق و تهذیب نفس و خودسازی، اصلاح زبان می دانند؛ و در احادیث اسلامی به رابطه میان جهل و نادانی با آلودگی زبان، اشاره شده است؛ در حدیثی از امام دهم حضرت هادی علیه السلام می خوانیم:

---

(1). غرر الحکم

(2) غرر الحکم

(3) غرر الحکم

(4). نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 70.



«الْجاهلُ اسیرُ لِسانِهِ؛ جاهل اسیر زبان خویش است!» «1»

*** کوتاه سخن این که در مورد رابطه

میان علم و اخلاق حسنه، و جهل و اخلاق سیّئه، آیات و روایات فراوانی وجود دارد، و نشان می دهد که یکی از طرق مؤثّر تهذیب نفوس، بالا بردن سطح دانش و معرفت آنها و افزایش آگاهی، و شناخت مبدأ و معاد، و اطّلاع بر آثار و پیامدهای فضایل و رذایل اخلاقی است.

این افزایش معرفت، در واقع دو شاخه دارد:

یک شاخه آن افزایش معرفت نسبت به زیانهای رذائل اخلاقی در مورد فرد و جامعه است؛ درست مثل این که اگر انسان بداند استعمال موادّ مخدّر یا مشروبات الکلی چه زیانهای غیر قابل جبرانی دارد، زمینه ترک آن در وجودش فراهم می گردد؛ بنابراین، همان گونه که برای مبارزه با موادّ مخدّر و مشروبات الکلی، باید مردم را به زیانهای این امور آگاه ساخت؛ همچنین برای مبارزه با رذائل اخلاقی و پرورش صفات فضائل، باید عیب و حسن آنها را برشمرد؛ و افراد را از آن آگاه نمود؛ هرچند هیچ کدام از این دو، علّت تامّه نیست ولی بی شک زمینه ها را برای فضائل اخلاقی آماده و راه را هموار می سازد.

شاخه دوم، بالا بردن سطح معرفت بطور کلّی است؛ یعنی، هنگامی که معارف الهیّه نسبت به مبدأ و معاد و احوال اولیاء و انبیاء، و امور دیگری از این قبیل، بالا برود؛ انسان نسبت به فضائل اخلاقی، علاقه مند و از رذائل، متنفّر می گردد.

و به تعبیر دیگر، پایین بودن سطح معارف و جهل در امور اعتقادی، محیط مناسبی را در فکر و جان انسان برای رویش خارهای رذائل فراهم می سازد، در حالی که افزایش آگاهی، سرزمین روح و جان را برای دمیدن گلهای فضیلت، مهیّا می کند.

***

---

(1). بحار الانوار،

جلد 75، صفحه 368.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 185

### 5- تأثير فرهنگ جامعه در پرورش فضائل و رذائل

#### اشاره

فرهنگ، مجموعه امورى است كه به روح و فكر انسان، شكل مى دهد و انگيزه اصلى او را به سوى مسائل مختلف، فراهم مى سازد.

مجموعه عقائد، تاريخ، آداب و رسوم جامعه، ادبيّات و هنر، همان فرهنگ جامعه است.

درباره تأثير بعضى از اين امور، مانند: تأثير محيط و آگاهى و معرفت در زمينه سازى فضائل و رذائل، در گذشته صحبت شد؛ در اينجا به سراغ تأثير ساير بخشهاى فرهنگ جامعه در تحكيم پايه هاى فضائل يا تعميق صفات رذيله در جامعه، سخن مى گوييم.

يكى از آنها همان آداب و عادات و رسوم و سنن و تاريخ يک جامعه است كه اگر بر محور فضائل دور زند، زمينه بسيار مناسبى براى پرورش صفات عالى انسانى و تهذيب نفوس فراهم مى سازد، و اگر از رذائل اخلاقى مايه بگيرد، محيط را كاملاً آماده پذيرش رذائل مى سازد.

در آيات قرآن، اشارات بسيار روشنى در اين زمينه ديده مى شود و نشان مى دهد چگونه بسيارى از اقوام منحرف پيشين، به خاطر آداب و رسوم غلط و سنن جاهلى و فرهنگ منحط، به درّه هولناک رذائل اخلاقى سقوط كردند؛ به عنوان نمونه:

1- «وَ اذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالوُا وَجَدْنا عَلَيْها آبائَنا وَاللّهُ امَرَنا بِها قُلْ انَّ اللَّهَ لَايأمُرُ بِالْفَحْشاءِ، اتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مالا تَعْلَمُون؛ و هنگامى كه كار زشتى انجام مى دهند مى گويند:

پدران خود را بر اين عمل يافتيم؛ و خداوند ما را به آن دستور داده است !- بگو خدا (هرگز) به كار زشت فرمان نمى دهد، آيا چيزى به خدا نسبت مى دهيد كه نمى دانيد !» (سوره اعراف، آيه 28)

2- «وَ اذا قِيل لَهُم اتَّبِعُوا ما انْزَلَ اللّٰهُ قالَوا بَلْ نَتَّبِعُ ما الْفَيْنا

عَلَيْهِ آبائَنا اوَلَوْ كانَ آباؤُهُمْ لايَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُوْنَ؛ و هنگامى كه به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل كرده است پيروى كنيد! مى گويند: نه! ما از آنچه پدران خود را بر آن يافتيم پيروى مى نماييم. آيا اگر پدران آنها چيزى نمى فهميدند و هدايت نيافتند (باز از آنها پيروى خواهند كرد؟)» (سوره بقره، آيه 170)

3- «اذْ قالَ لِابِيْهِ وَ قَوْمِهِ ما هذِهِ التَّماثِيْلُ الَّتى انْتُمْ لَها عاكِفُونَ- قالوُا وَجَدْنا آبائَنا لَها عابِدِيْنَ؛ آن هنگام كه به پدرش (آزر) و قوم او گفت: اين مجسّمه هاى بى روح

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 186

چيست كه شما همواره آنها را پرستش مى كنيد؟- گفتند: ما پدران خود را ديديم كه آنها را عبادت مى كنند.» (سوره انبياء، آيه 52 و 53)

4- «وَكَذلِكَ ما ارْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ فى قَرْيَهٍ مِنْ نَذِيْرٍ الَّا قالَ مُتَرَفُوها انَّا وَجَدْنا آبائَنا عَلَى امَّهٍ وَ انَّا عَلَى آثارِهِمْ مُقْتَدُوْنَ؛ و اين گونه در هيچ شهر و ديارى، پيش از تو، پيامبر انذار كننده اى نفرستاديم مگر اين كه ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما پدران خود را بر آيينى يافتيم و به آثار آنان اقتدا مى كنيم!» (سوره زخرف، آيه 23)

5- «وَما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ الَّا انْ قالُوا اخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ انَّهُمْ اناسٌ يَتَطَهَّرُونَ؛ ولى پاسخ قومش چيزى جز اين نبود كه گفتند: اينها را از شهر و ديار خود بيرون كنيد، كه اينها مردمى هستند كه پاكدامنى را مى طلبند (و با ما، همصدا نيستند)!» (سوره اعراف، آيه 82)

6- «وَ اذا بُشِّرَ احَدُهُمْ بِالْانْثى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً وَ هُوَ كَظيمٌ يَتَوارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ ما بُشِّرَ بِهِ ايُمْسِكُهُ عَلَى هُوْنٍ امْ يَدُسُّهُ فى التُّرابِ

الاساءَ ما یَحْکُمُونَ؛ در حالی که هرگاه به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود و بشدّت خشمگین می گردد- به خاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله خود متواری می گردد؛ (و نمی داند) آیا او را با قبول ننگ نگهدارد، یا در خاک پنهانش کند؟! چه بد حکم می کنند!» (سوره نحل، آیه 58 و 59)

7- «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذینَ مَعَهُ اشِدّاءُ عَلَی الکُفَّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً سِیْماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ اثَرِ السُّجُودِ؛ محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفّار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است.» (سوره فتح، آیه 29)

*** تفسیر و جمع بندی

سخن در این است که فرهنگ هر قوم و ملّتی هر چه باشد در پرورش صفات اخلاقی

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 187

اثر تعیین کننده ای دارد؛ فرهنگهای عالی و شایسته، افرادی با صفات عالی پرورش می دهد، و فرهنگهای منحط و آلوده، عامل پرورش رذایل اخلاقی است؛ و آیات فوق اشارات پرمعنایی به هر دو قسمت دارد.

در نخستین آیه سخن از عذر گروهی از منحرفان شیطان صفت به میان می آورد که وقتی عمل زشت و قبیحی را انجام می دهند، اگر از دلیل آن سؤال شود می گویند: این راه و رسمی است که نیاکان خود را بر آن یافتیم (وَ اذا فَعَلُوا

فاحِشَةً قالُوا وَجَدْنا عَلَيْها آبائَنا) !

بلكه پا را از اين هم فراتر مى نهند و مى گويند كه خداوند نيز به ما دستور داده است كه آن را انجام دهيم (وَاللّهُ امَرَنا بِها)

به اين ترتيب، سنّت پيشينيان را دليلى بر حسن عمل، و حتّى دليلى بر حكم الهى مى گرفتند؛ و نه تنها از قباحت و زشتى عمل، يا صفات اخلاقى مربوط به آن شرم نداشتند، بلكه به آن نيز افتخار مى كردند.

*** در دومين آيه، همين معنى به صورت ديگرى مطرح شده، هنگامى كه به آنها پيشنهاد مى شد بياييد و از آنچه خداوند بر پيامبر صلى الله عليه و آله نازل كرده پيروى كنيد، آنها با غرور و تكبّر مى گفتند: نه ! ما اين كار را انجام نمى دهيم، بلكه از آنچه پدران خود را بر آن يافتيم پيروى مى كنيم- و به اين ترتيب، سنّتهاى جاهلى و رذائل اخلاقى، به خاطر اين كه جزء فرهنگ آنها شده بود، در نظر آنان ارزشمندتر از آيات الهى و بيّنات قرآنى بود- (وَ اذا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما انْزَلَ اللّهُ قالوُا بَلْ نَتَّبِعُ ما الْفَيْنا عَلَيْهِ آبائَنا) !

قرآن اضافه مى كند: آيا پدران آنها نادان و گمراه نبودند (چرا با اين حال، سنّت آن گمراهان نادان را بر آيات حياتبخش و روشنى آفرين قرآن مقدّم مى داريد- (اوَلَوْ كانَ آبائُهُمْ لايَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُوْنَ

*** در سومين آيه باز به تأثير سنّت و فرهنگ غلط در اعمال ضدّ اخلاقى برخورد مى كنيم؛ در بيانى شبيه آيات گذشته، در داستان ابراهيم عليه السلام و بت پرستان بابل مى خوانيم:

هنگامى كه ابراهيم عليه السلام آنها را ملامت كرد كه چرا پيوسته اين مجسّمه هاى بى روح را

اخلاق در قرآن، ج 1، ص:

پرستش می کنید (و از این کار ابلهانه دست بر نمی دارید) ! آنها گفتند: این به دلیل آن است که ما همواره پدران خود را می دیدیم که آنها را عبادت می کنند (اذْ قالَ لِابِیْهِ وَ قَوْمِهِ ما هذِهِ التَّماثِیلُ الَّتی انْتُمْ لَها عاکِفُونَ- قالُوا وَجَدْنا آبائَنا لَها عابِدِیْنَ) !

در اینجا ابراهیم شدیدترین حمله خود را بر این تقلید کورکورانه کرد و گفت: بطور مسلّم شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید (قالَ لَقَدْ کُنْتُمْ انْتُمْ وَ آبائُکُمْ فی ضَلالٍ مُبِینٍ) !

ولی متأسّفانه این ضلال مبین از نسلی به نسلی منتقل می شد و به صورت فرهنگی در می آمد، و نه تنها قبح آن از بین نمی رفت، بلکه تبدیل به یک افتخار می شد.

*** در چهارمین آیه باز با همین معنی در شکل دیگری رو به رو می شویم:

در پاسخ این سؤال که چرا شما انسانهای با شعور، بتهای بی شعور را پرستش می کنید، می گویند: «ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و مادر پرتو آثار آنها هدایت یافته ایم» ! (بَلْ قالُوا انَّا وَجَدْنا آبائَنا عَلی امَّهٍ وَ انَّا عَلی آثارِهُمْ مُهْتَدُوْنَ)

آنها این کار ابلهانه را نه تنها ضلالت و گمراهی نمی شمردند بلکه هدایتی می دانستند که از نیاکانشان به آنها رسیده، و در آیه متعاقب آن، این منطق را، منطق همه مترفین (ثروتمندان مست و مغرور)، در تمام طول تاریخ می شمرد (وَکَذلِکَ ما ارْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ فی قَرْیَهٍ مِنْ نَذِیْرٍ الَّا قالَ مُتَرَفُوها انَّا وَجَدْنا آبائَنا عَلَی امَّهٍ وَ انَّا عَلَی آثارِهِمْ مُقْتَدُوْنَ).

بدیهی است این تقلید کورکورانه که در سایه آن زشتیها، زیبا، خودنمایی می کرد، عوامل زیادی داشت؛ ولی بی شک، یکی از عوامل آن تبدیل زشتیها به یک سنّت و فرهنگ دیر پا بوده

است.

و نیز همین معنی در آیه 103 و 104 سوره مائده آمده که عربهای جاهلی یک سلسله بدعتهای ابلهانه در زمینه حلال و حرام برای خود گذارده بودند؛ غذاهای مباح و حلالی را بر خود تحریم می کردند، و حرامهایی را بر خود حلال می شمردند، و چنان به این سنّت غلط چسبیده بودند که آیات الهی را درباره آن بی رنگ می پنداشتند و در مقابل آن می گفتند: «حَسْبُنا ما وَجَدْنا عَلَيْهِ آبائَنا؛ آنچه را از پدران خود یافته ایم ما را بس است!»

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 189

و از مجموع این بخش از آیات به روشنی ثابت می شود که تا چه حد سنّتهای غلط می تواند زمینه ساز اعمال ضدّ اخلاقی گردد، و رذائل را فضائل نشان دهد، و عقاید انحرافی را درست و صواب معرفی کند.

*** در پنجمین آیه به مطلب تازه ای در زمینه تأثیر سنّتها بر دگرگونی ارزشهای اخلاقی، برخورد می کنیم، و آن این که قوم لوط که انحرافات اخلاقی آنها صفحات تاریخ را سیاه کرده، (و با نهایت تأسّف در جاهلیّت عصر ما در مراکز تمدّن غربی، به صورتی بدتر از گذشته و در شکل قانونی بروز و ظهور نموده است) هنگامی که دعوت حضرت لوط و یاران اندکش را به پاکی و تقوا بطور مکرّر شنیدند ناراحت شدند، و فریاد زدند: اینها را از شهر و دیار خود بیرون کنید، اینها آدمهایی هستند که می خواهند به پاکی و تقوا روی آورند (یا تظاهر به پاکی و تقوا کنند) (وَماكانَ جَوابَ قَوْمِهِ الّا انْ قالُوا اخْرِجُوهُمْ مِنْ قَريَتِكُم انَّهُمْ اناسٌ يَتَطَهَّرُنَ).

محیط آلوده، سنّتهای غلط و فرهنگ منحط، آن چنان اثر سوء، در میان آنها گذارده بود که

پاکی و تقوا، جرم محسوب می شد، و ناپاکی و آلودگی افتخار!

بدیهی است در چنین محیطی رذائل اخلاقی بسرعت پرورش می یابد و فضائل کمرنگ و بی رنگ می شود.

*** در ششمین آیه، سخن از داستان وحشتناک زنده به گور کردن دختران در عصر جاهلیّت، به خاطر خو گرفتن به یک سنّت غلط می باشد.

عرب جاهلی تولّد دختر را ننگی برای خود می پنداشت، و هرگاه به او خبر می دادند دختری نصیب تو شده است، چنان خشمگین می شد که صورتش از شدّت ناراحتی کبود و سیاه می شد! «1»

---

(1). بعضی از مفسّران گفته اند: براثر رابطه نزدیکی که میان قلب و صورت انسان است، هنگامی که روح و قلب انسان مملو از شادمانی می شود (خون شفّاف به طرف صورت حرکت می کند) و صورت نورانی و روشن و پر فروغ می گردد؛ و هنگامی که غم و اندوه بر روح انسان مسلّط می گردد (جریان گردش خونِ شفّاف در صورت کم می شود و) صورت زرد و تیره می گردد؛ و به همین دلیل این دو پدیده به عنوان نشانه های سرور و شادمانی، و اندوه و غم شناخته می شود. (تفسیر روح المعانی، ذیل آیه مورد بحث)



و گاه روزها یا هفته ها خود را پنهان می کرد و پیوسته در فکر بود، آیا این ننگ را بر خود بپذیرد، و دختر را نگه دارد یا در زیر خاک پنهانش سازد؛ و خود را از این غم و اندوه ننگ رهایی بخشد (وَ اذا بُشِّرَ احَدُهُمْ بِالْانْثی ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً وَ هُوَ کَظِیْمٌ یَتَوارَی مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ ما بُشِّرَ بِهِ ایُمْسِکُهُ عَلَی هُوْنٍ امْ یَدُسُّهُ فی التُّرابِ الاساءَ ما یَحْکُمُونَ).

بی شک آدم کشی آن هم

در جایی که پای فرزند نوزاد در میان باشد از قبیح ترین اعمال و زشت ترین کارها است ولی سنّتهای غلط چنان قبح و زشتی آن را از بین می برد که به صورت یک فضیلت و افتخار در می آید.

از مسائل وحشتناکی که در مورد مسأله زنده به گور کردن دختران در بعضی از تفاسیر آمده، این است که نوشته اند دفن کردن در زیر خاک یکی از طرق نابود کردن آنها بود، گاه دختران را در آب می انداختند و غرق می کردند و گاه از بالای کوه پرتاب می نمودند و گاهی آنها را سر می بریدند! «1» در این که از چه زمانی این سنّت ننگ آلود در میان عرب جاهلی رایج شد و انگیزه اصلی آن چه بود، بحثهای مفصّلی است که این جا، جای آن نیست. «2»

سخن در این است که چگونه این گونه سنّتها راه را برای رذائل اخلاقی در بدترین اشکالش هموار می سازد؛ و بدترین رذائل را در ردیف بهترین فضائل قرار می دهد؛ و این گواه دیگری است بر این که فرهنگ قوم و ملّت، یکی از انگیزه های مهّم گرایش به فضائل یا رذائل است و آنان که می خواهند با رذائل اخلاقی مبارزه کنند، باید در اصلاح فرهنگهای فاسد بکوشند.

شبیه همین معنی را در عصر و زمان خود مشاهده می کنیم که فرهنگهای شبیه فرهنگ عرب جاهلی، سرچشمه انواع رذائل اخلاقی شده است به عنوان نمونه: در یک کنفرانس

---

(1). تفسیر روح المعانی، جلد 14، صفحه 154، ذیل آیه مورد بحث.

(2). علاقه مندان می توانند به تفسیر نمونه، جلد 11، ذیل آیه 58، سوره نحل مراجعه کنند.



بزرگ جهانی که در سالهای اخیر در

پکن پایتخت چین درباره حقوق زن برگزار شد، گروه عظیمی از کشورهای شرکت کننده در آن کنفرانس اصرار داشتند که این سه اصل در برنامه کنفرانس جای گیرد: آزادی روابط جنسی زنان؛ مشروع بودن همجنس گرایی آنان؛ و آزادی سقط جنین؛ که با جنجال عظیمی از سوی بعضی از کشورهای اسلامی از جمله کشور ما رو به رو شد.

بدیهی است هنگامی که نمایندگان به اصطلاح تحصیل کرده اقوام و ملّتها از این گونه کارهای زشت و ننگین به عنوان حقوق زن دفاع کنند و فرهنگی بر اساس آن پدید آید، چه رذائل اخلاقی در میان اقوام و ملل شایع می گردد! رذائلی که آثار زیانبار آن نه تنها در مسأله تهذیب اخلاق، بلکه در زندگی اجتماعی و اقتصادی آنها نیز نمایان می شود.

*** در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث که بیانگر رابطه فضائل با فرهنگ محیط است، سخن از یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به میان آمده و نشان می دهد که آنها در سایه فرهنگی که آن حضرت در آن جامعه تاریک و ظلمانی به وجود آورد، با چه سرعتی مراحل فضائل اخلاقی را پیمودند و از نردبان علم و فضیلت بالا رفتند؛ می فرماید: محمّد فرستاده خداست و آنها که با او هستند (دارای این صفات برجسته اند) در برابر کفّار سر سخت و در میان خود مهربانند؛ همواره آنها را در حال رکوع و سجود (و نیایش و عبادت) می بینی، که فضل و رضای پروردگار را می طلبند، نشانه آنان در صورتشان از آثار سجده نمایان است (مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ وَ الَّذِینَ مَعَهُ اشِدّاءُ عَلَی الکُفَّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ

اللَّهِ وَ رِضْواناً سِيْماهُمْ فى وُجُوهِهِمْ مِنْ اثَرِ السَّجُودِ).

بديهى است منظور از و الَّذينَ مَعَهُ (كسانى كه با او هستند) همراهى در زمان و مكان نيست؛ بلكه همراهى در آموزشها و عقائد و پذيرش سنّتها و فرهنگ خاصّ الهى اوست.

***

### رابطه آداب و سنن با اخلاق در روايات اسلامى

در اسلام اهمّيّت فوق العاده اى به مسأله ايجاد سنّتهاى صالحه و مبارزه با سنّتهاى سيّئه



داده شده است؛ و اين مسأله بازتاب گسترده اى در احاديث اسلامى دارد؛ و از مجموع اين احاديث بخوبى روشن مى شود كه هدف اين بوده كه با فراهم آمدن سنّتهاى نيک، زمينه هاى اعمال اخلاقى فراهم گردد؛ و بعكس، زمينه هاى رذائل برچيده شود؛ از جمله روايات زير است كه هر كدام نكته اى خاصّ خود دارد.

1- در حديثى از رسول خدا صلى الله عليه و آله آمده است كه مى فرمود: «خَمْسٌ لا ادَعُهُنَّ حَتَّى الْمَماتِ الْاكْلُ عَلَى الْحَضِيْضِ مَعَ الْعَبِيْدِ ...، وَ حَلْبُ الْعَنْزِ بِيَدى وَ لُبْسُ الصُّوْفِ وَ التَّسليْمُ عَلَى الصِّبْيانِ، لِتَكُونَ سُنَّةً مِنْ بَعْدِى؛ پنج چيز است كه تا آخر عمر آن را رها نمى كنم؛ غذا خوردن با بردگان در حال نشسته روى زمين و ... و دوشيدن شير بز ماده با دست خودم، و پوشيدن لباسهاى پشمينه (ى خشن كه لباس قشرهاى كم درآمد و محروم بود) و سلام كردن به كودكان، تا به صورت سنّتى براى بعد از من درآيد.» «1»

هدف از اين گونه كارها اين بوده است كه روح تواضع و فروتنى را در مردم ايجاد كند، و تواضع از گردن فرازان به صورت سنّتى درآيد و مردم به آن اقتدا كنند.

در حديث ديگرى از آن حضرت آمده است: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً عُمِلَ

بِهَا مِنْ بَعْدِهِ كانَ لَهُ اجْرَهُ وَ مِثلَ اجُوْرِهِمْ مِنْ غَيْرِ انْ يَنْقُصَ مِنْ اجُورِهِمْ شَيْئاً، وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعُمِلَ بِها بَعْدَهُ كانَ عَلَيْهِ وِزْرَهُ وَ مِثْلَ اوْزارِهِمْ مِنْ غَيْرِ انْ يَنْقُصَ مِنْ اوْزارِهِمْ شَيْئاً؛ کسی که سنّت نیکی را در میان مردم بگذارد که بعد از وی به آن عمل کنند، هم اجر کار خود را دارد و هم مساوی پاداش تمام کسانی که به آن عمل می کنند؛ بی آن که چیزی از پاداش آنها را بکاهد؛ و کسی که سنّت بدی بگذارد، و بعد از وی به آن عمل کنند، کیفر آن، همانند کیفر کسانی که به آن عمل می کنند بر او خواهد بود بی آن که چیزی از کیفر آنها کاسته شود.» «2»

شبیه همین مضمون را مرحوم علّامه مجلسی در بحار آورده است.

این حدیث که به تعبیرهای مختلف از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده نشان می دهد که فراهم آوردن زمینه ها برای اعمال اخلاقی، تا آن حد اهمّیّت دارد که پدید آورنده اش در تمام آثار آن شریک است؛ همچنین فراهم آوردن

---

(1). بحار الانوار، جلد 73، صفحه 66.

(2). کنز العمّال، حدیث 43079، جلد 15، صفحه 780.



زمینه های رذائل با ایجاد سنّتهای ضلالت و گمراهی و فساد.

3- روی همین جهت، امیر مؤمنان علی علیه السلام از سفارشهای مؤکّدی که به مالک اشتر می کند، همان حفظ سنّتهای صالحه و جلوگیری از شکسته شدن احترام آنهاست؛ می فرماید: «لا تَنْقُضْ سُنَّةً صالِحَةً عَمِلَ بِها صُدُورُ هذِهِ الامَّهِ وَ اجْتَمَعَتْ بِها الالْفَةُ وَ صَلُحَتْ عَلَيْها الرَّعِيَّةُ،

وَ لَاتُحْدِثَنَّ سُنَّةً تَضُرُّ بِشَئْ ءٍ مِنْ ماضی تِلکَ السُّنَنِ فَیَکوُنُ الْاجْرُ لِمَنْ سَنَّها وَ الْوِزِرُ عَلَیْکَ بِما نَقَضْتَ مِنْها؛ هرگز سنّت پسندیده ای را که پیشوایان این امّت به آن عمل کرده اند و امّت اسلامی به آن انس و الفت گرفته، و امور رعیّت، به وسیله آن اصلاح شده، نقض مکن! و سنّت و روشی را که به آن سنّتهای صالحه پیشین زیان وارد سازد، ایجاد منما! که اجر آن برای کسی خواهد بود که آن سنّتها را برقرار کرده و گناهش بر توست که آن سنّتها را شکسته ای!» «1»

در واقع سنّتهای نیک از آنجا که کمک به انجام کارهای خیر و پرورش فضائل اخلاقی می کند، داخل در تحت عنوان اعانت بر خیر است و ایجاد یا احیای سنّتهای شر، مصداق معاونت بر اثم محسوب می شود؛ و می دانیم معاونان، در اعمال خوب و بد فاعلان خیر و شر، سهیم و شریکند بی آن که چیزی از پاداش و کیفر آنها کاسته شود.

اهمّیّت سنّت حسنه تا آن حد است که در روایت معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: عبد المطّلب جدّ گرامی پیامبر اسلامی صلی الله علیه و آله پنج سنّت قبل از اسلام در میان عرب قرار داد، و خداوند همه آنها را امضا فرمود و جزء احکام اسلام قرار داد: همسر پدر را بر فرزند تحریم کرد؛ و در دیه قتل، صد شتر قرار داد؛ و در دور خانه خدا هفت شوط طواف می کرد؛ و گنجی پیدا کرد خمس آن را ادا می نمود؛ و زمزم را در آن روز که از نو حفر کرد، «سقایه الحاج» نامید (کانَتْ لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ خَمْساً

مِنَ السُّنَنِ اجْريها اللّهُ عَزَّوَجَلَّ فی الاسْلامِ حَرّمَ نَساءَ الْاباءِ عَلَی الْابْناءِ، وَ سَنَّ الدِّیَهَ فِی الْقَتْلِ مِأَهً مِنَ الْاِبِل وَ کانَ یَطُوْفُ بِالْبَیْتِ سَبْعَهَ اشْواطٍ، وَ وَجَدَ کَنْزاً فَاخْرَجَ مِنْهُ الْخُمْسَ، وَ سَمّی زَمْزَمَ حِیْنَ حَفَرَها سِقایَهَ الْحاجِّ).

---

(1). نهج البلاغه، نامه 53.



از مجموع آنچه در بالا آمد و روایات فراوان دیگری که در این زمینه وارد شده است بخوبی استفاده می شود که آداب و سنن و فرهنگ یک قوم و ملّت اثر تعیین کننده ای در اخلاق و اعمال آنها دارد؛ و به همین دلیل، اسلام اهمّیّت فوق العاده ای به این مسأله می دهد و حفظ سنّتهای حسنه را لازم می شمرد و ایجاد یا حفظ سنّتهای سیّئه را یک گناه بسیار بزرگ معرّفی می کند.

***

### 6- رابطه عمل و اخلاق

#### اشاره

درست است که اعمال انسان از اخلاق او سرچشمه می گیرد و خلق و خوهای درونی در لا به لای اخلاق نمایان می شود، بطوری که می توان گفت، اعمال و رفتارهای انسان ثمره خلق و خوی درونی اوست؛ ولی از سوی دیگر، اعمال انسان نیز به نوبه خود به اخلاق او شکل می دهد؛ یعنی، تکرار یک عمل خوب یا بد، تدریجاً تبدیل به یک حالت درونی می شود و ادامه آن سبب پیدایش یک ملکه اخلاقی می گردد، خواه فضیلت باشد یا رذیلت؛ به همین دلیل، یکی از راههای مؤثّر برای تهذیب نفوس، تهذیب اعمال است، و مبادا تکرار یک عمل بد در درون روح و جان انسان ریشه بدواند، و روح را به رنگ خود در آورد و سبب پیدایش رذائل اخلاقی گردد!

به همین دلیل، در روایات اسلامی دستور داده شده است که مردم بعد از لغزشها و گناهان

فوراً توبه كنند؛ يعنى، با آب توبه آثار آن را از دل و جان بشويند مبادا گناه تكرار شود و تبديل به يک اخلاق رذيله گردد!

بعكس، دستور داده شده است كه كارهاى نيک، آن قدر تكرار گردد كه تبديل به يک عادت شود.

با اين اشاره به قرآن باز مى گرديم، و بخشى از آياتى را كه اشاره به اين معنى دارد، مورد بررسى قرار مى دهيم:

1- كَلَّا بَلْ رانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ (سوره مطفّفين، آيه 14)

2- كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفيْنَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (سوره يونس، آيه 12)

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 195

3- افَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سَوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً (سوره فاطر، آيه 8)

4- وَجَدْتُها وَقَوْمَها يَسْجُدوُنَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُوْنِ اللَّهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ اعْمالَهُمْ ... (سوره نمل، آيه 24)

5- قَلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْا خْسَرِيْنَ اعْمالًا الَّذينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِى الْحَياهِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُوْنَ انَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً (سوره كهف، آيه 103)

6- انَّما التَّوبَهُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذينَ يَعْمَلُونَ السُّوْءَ بِجَهالَهٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيْبٍ فَاولِئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كانَ اللَّهُ عَليماً حَكيماً (سوره نساء، آيه 17)

7- خُذْ مِنْ امْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيْهِمْ بِها (سوره توبه، آيه 103)

ترجمه:

1- چنين نيست كه آنها مى پندارند، بلكه اعمالشان چون زنگارى بر دلهايشان نشسته است.

2- اين گونه براى اسرافكاران اعمالشان زينت داده شده است (كه زشتى اين عمل را درک نمى كنند).

3- آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را خوب و زیبا می بیند همانند کسی است که واقع را آن چنان که هست می یابد.

4- او و قومش را دیدم که برای غیر خدا- خورشید- سجده می کنند و شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داده ...

5- بگو آیا

به شما خبر دهیم که زیانکارترین مردم در کارها چه کسانی هستند؛ آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده با این حال می پندارند کار نیک انجام می دهند.

6- توبه تنها برای کسانی است که کار بدی از روی جهالت انجام می دهند، سپس بزودی توبه می کنند؛ خداوند توبه چنین اشخاصی را می پذیرد و خدا دانا و حکیم است.

7- از اموال آنها صدقه ای (زکات) بگیر، تا به وسیله آن آنها را پاک سازی و پرورش دهی!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه، اشاره به آثاری شده است که اعمال گناه آلوده بر قلب و روح انسان

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 196

می گذارد؛ صفا و نورانیّت را از آن می گیرد، و تاریکی و ظلمت به جای آن می نشاند؛ می فرماید: «چنین نیست که آنها (کم فروشان) می پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته؛ كَلَّا بَلْ رانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ.»

جمله «ما كانُوا يَكْسِبُونَ» که از فعل مضارع در آن استفاده شده و دلالت بر استمرار دارد، دلیل روشنی بر این معنی است که اعمال بد تغییرات مهمّی در دل و جان ایجاد می کند، و همچون زنگاری که آئینه را از نورانیّت و صفا می اندازد، روح را کدر و تاریک می کند؛ و به این ترتیب، صفت رذیله قساوت و بی حیایی و بی تفاوتی در برابر گناه، و به تعبیر دیگر، ظلمت شقاوت و بی تقوایی را بر قلب انسان چیره می کند.

رین (بر وزن عین) زنگاری است که روی اشیاء قیمتی می نشیند؛ و به تعبیر دیگر، قشر قرمز رنگی است که بر اثر رطوبت هوا، روی آهن و مانند آن ظاهر می شود، و معمولاً نشانه پوسیدن و ضایع شدن

فلزّات است.

انتخاب این تعبیر برای آثار ویرانگر گناهان در قلب و روح انسان تعبیر بسیار مناسبی است، که در روایات اسلامی نیز کراراً روی آن تکیه شده و در بحث آینده که پیرامون روایات اسلامی است خواهد آمد.

*** در دومین آیه به مرحله ای فراتر از مرحله رین (زنگار) اشاره شده و آن مرحله تزیین است؛ به این ترتیب که تکرار عمل سوء باعث تزیین آن در نظر انسان می شود؛ یعنی، روح انسان چنان با آن هماهنگ می گردد که آن را برای خود موهبت و افتخار می پندارد؛ می فرماید: «این چنین اعمال مسرفان در نظرشان جلوه داده شده است؛ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفيْنَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ».

جمله «ما كانُوا يَعْمَلُونَ» و همچنین تعبیر به «مسرفین» دلیل روشنی بر تکرار گناه از سوی آنهاست؛ یعنی با تکرار زشتیها و بدیها نه تنها قبح و زشتی آنها از بین می رود بلکه تدریجاً به صورت یک فضیلت در نظر گنهکاران خود نمایی می کند؛ و این در واقع یکی از رذائل اخلاقی است که نتیجه شوم تکرار اعمال گناه آلود است.

در این که چه کسی اعمال زشت این گونه افراد را در نظرشان جلوه می دهد سخن



بسیار است.

در بعضی از آیات، این کار به خداوند نسبت داده شده است؛ و در واقع مجازاتی است که خداوند برای این گونه افراد که بر گناه اصرار می ورزند قرار داده است؛ چرا که وقتی اعمال زشتشان در نظرشان تزیین شود، بیشتر به سراغ آن می روند، و خود را در دنیا و آخرت رسواتر و بدبخت تر می کنند؛ می فرماید: «انَ الَّذينَ لايُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ زَيَّنّا لَهُمْ اعْمالَهُمْ؛ کسانی که ایمان به آخرت ندارند،

اعمالشان را در نظرشان زینت می دهیم.» «1» در جای دیگر، این کار به شیطان نسبت داده شده، چنان که در آیه 43 سوره انعام درباره گروهی از کفّار لجوج و اندرز ناپذیر، می فرماید: «وَلِکنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ ما کانُوا یَعْمَلُونَ؛ ولی دلهای آنها سخت و با قساوت شد و شیطان، کارهایی را که انجام می دادند در نظرشان زینت داد.»

و گاه این معنی به بتها نسبت داده شده، می فرماید: «وَکَذلکَ زَیَّنَ لِکَثیرٍ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ قَتْلَ اوْلادِهِمْ شُرَ کاؤُهُمْ ...؛ این گونه شرکای آنها (بتها) قتل فرزندانشان را در نظرشان جلوه دادند ... (زیرا کودکان خود را برای بتها قربانی می کردند و افتخار می نمودند).» «2»

و گاه- چنان که در آیه مورد بحث آمده- این مطلب به صورت فعل مجهول ذکر شده، می فرماید: «این چنین برای اسرافکاران اعمالی را که انجام می دادند زینت داده شده.»

با کمی دقّت روشن می شود که این تعبیرات هیچ گونه منافاتی با هم ندارند، بلکه مکمّل یکدیگرند؛ گاه عامل زینت، تکرار عمل است، زیرا تکرار یک عمل زشت، کم کم از قبح آن می کاهد و به مرحله ای می رسد که نسبت به آن بی تفاوت می گردد، و اگر باز ادامه یابد به صورت یک کار خوب در نظر صاحبش جلوه می کند، و همچون زنجیری بر دست و پای او می افتد و اجازه خروج از این دام را به او نمی دهد؛ و این مطلبی است که هر کس می تواند با مطالعه حال تبهکاران در زندگی خود، آن را تجربه کند.

در موارد دیگری، وسوسه های نفس از درون، و وسوسه های شیطان از برون عمل زشتی را در نظر انسان تزیین می کند، بی آن که آن را

تکرار کرده باشد. و کار به جای

---

(1). سوره نمل، آیه 4.

(2). سوره انعام، آیه 137.



می رسد که یک گناه بزرگ را به گمان این که وظیفه دینی یا انسانی اوست مرتکب می شود، و می گوید شخص فلان مثلاً واجب الغیبه است- در حالی که شخص مزبور گناهی نداشته، بلکه عامل حسد، چنین کاری را در نظر غیبت کننده جلوه داده است؛ و تاریخ پر است از کار کسانی که مرتکب جنایات هولناکی می شدند و چون مطابق هوای نفس و وسوسه های شیطانی بود نه تنها آن را قبیح نمی شمردند بلکه به آن افتخار می کردند.

گاه خداوند می خواهد افرادی را به خاطر لجاجت و اندرز ناپذیری مجازات کند، یکی از طرق مجازات آنان این است که زشتیها را خوبی در نظرشان جلوه می دهد تا رسوایی بیشتر به بار آورند و مجازات سنگینتر.

این نکته نیز قابل توجّه است که مطابق توحید افعالی، هر کار و هر اثری را در این عالم می توان به خدا نسبت داد؛ چرا که علّت العلل، ذات پاک اوست، هر چند این امر مانع مصونیّت افراد در برابر اعمالشان نخواهد بود؛ حمد و ثنا برای خداست که قوّت و قدرت بخشیده، و لعن و نفرین برای کسانی است که این قدرت و قوّت را در راه گناه مصرف می کنند.

گاه طبیعت آفرینش چیزی نیز اقتضا می کند که فریبنده و دارای زرق و برق باشد؛ چنان که در آیه 14 سوره آل عمران می خوانیم:

«زُيِّنَ لِلّناسِ حُبُّ الشَّهوَاتِ مِنَ النَّساءِ وَ الْبَنينَ وَ الْقَناطِيرِ الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ ...؛ محبّت به امور مادّی: زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا

و نقره .... در نظر مردم جلوه داده شده است (تا بدین وسیله آزمایش شوند)».

یکی از عوامل تزیین کارهای زشت و ناپسند، تکرار آن است که در روح و جان انسان اثر می گذارد و اخلاق و خوی او را دگرگون می سازد همان گونه که تکرار اعمال نیک تدریجاً به صورت ملکه ای در درون جان انسان در می آید و مبدّل به اخلاق فاضله می شود؛ بنابراین، برای تهذیب نفوس و پرورش فضائل اخلاقی، باید پویندگان این راه، از تکرار اعمال نیک کمک بگیرند، و از تکرار اعمال سوء بر حذر باشند که اوّلی معین و مدد کار است و دومی دشمن غدّار.

***

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 199

در سومین آیه باز سخن از تزیین اعمال بد در نظر انسانها است؛ می فرماید: آیا کسی که عمل بدش برای او تزیین شده و آن را خوب و زیبا می بیند (همانند کسی است که واقعیّتها را همان گونه که هست می بیند)؛ «افَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً».

همان گونه که در تفسیر آیه قبل گفته شد: یکی از عوامل تزیین اعمال سوء، تکرار و خو گرفتن با آنها است، که تدریجاً در برابر این گونه اعمال بی تفاوت و سپس به آن علاقه مند می شود، و کار خوبی می پندارد و به آن افتخار می کند.

جالب این که هنگامی که قرآن این سؤال را مطرح می کند: «آیا کسی که زشتی عملش، در نظرش تزیین شده و آن را زیبا می بیند ...» نقطه مقابل آن را آشکارا ذکر نمی کند، گویا می خواهد به شنونده مجال وسیعی بدهد که امور مختلفی را که می تواند نقطه مقابل آن باشد در نظر خویش مجسّم کند و بیشتر بفهمد؛

می خواهد بگوید آیا چنین کسی همانند افراد واقع بین است که حق را حق و باطل را باطل می بینند؟ آیا چنین کسی همانند پاکدلانی است که همیشه به محاسبه نفس خویش مشغولند و از خو گرفتن به زشتیها دور می مانند و ...؟ این نکته نیز قابل ملاحظه است که در ذیل این آیه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: بر حال اینها تأسّف مخور و جان خود را به خطر نیفکن! خدا هر کس را بخواهد گمراه می سازد، و هرکس را بخواهد هدایت می کند (فَانَّ اللَّهَ یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ فَلا تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَیْهِمْ حَسَراتٍ انَّ اللَّهَ عَلیمٌ بِما یَصْنَعُونَ)!

در واقع این یک مجازات الهی است که دامن کسانی را که در انجام اعمال زشت، جسور هستند، می گیرد و باید به چنین سرنوشتی گرفتار شوند.

در تفسیر «فی ظلال» آمده است: کسی که خداوند هدایت و خیر او را (به خاطر نیّت و اعمالش) می خواهد، در قلبش حسّاسیّت و توجّه و حساب خاصّی در برابر اعمال سوء قرار می دهد؛ چنین کسی از آزمایش و مجازات الهی، هرگز خود را در امان نمی بیند؛ و همچنین از دگرگونی قلب و از خطا و لغزش و نقصان و عجز؛ به همین دلیل، دائماً حسابگری می کند؛ دائماً از شیطان برحذر است و همیشه در انتظار امدادهای الهی است؛

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 200

و اینجا محلّ جدایی راههای هدایت و ظلالت و رستگاری و هلاکت است. «1»

یکی از یاران امام کاظم علیه السلام (یا امام علی بن موسی الرضا علیه السلام) می گوید: از آن حضرت پرسیدم آن عجب و خودپسندی که عمل انسان را

باطل می کند، چیست؟ فرمود: «الْعُجْبُ دَرَجاتٌ مِنْها انْ یُزَیَّنَ لِلْعَبْدِ سُوْءُ عَمَلِهِ فَیَراهُ حَسَناً فَیُعْجِبُهُ وَ یَحْسَبُ انَّهُ یُحْسِنُ صُنْعاً؛ عُجب و خودپسندی درجاتی دارد؛ یکی از آنها این است که اعمال سوء انسان در نظرش تزیین شود آن را خوب ببیند و از آن خوشحال شود و در شگفتی فرو رود و گمان کند عمل نیکی انجام داده است.» «2»

*** در چهارمین آیه، سخن از سرگذشت ملکه سبا و اخباری است که هُدهُد از سرزمین آنها برای سلیمان آورد؛ گفت: من ملکه و ملّت او را دیدم که در برابر آفتاب سجده می کنند، و غیر خدا را پرستش می نمایند، و شیطان اعمالشان را در نظرشان تزیین کرده بود (وَجَدْتُها وَقَوْمَها یَسْجُدوُنَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُوْنِ اللَّهِ وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ اعْمالَهُمْ).

درست است که خورشید و نور آفتاب بسیار با عظمت و پر برکت و حیاتبخش است، ولی طلوع و غروب و دگرگونی و تحوّل و پوشیده شدن با قطعات ابر، نشان می دهد که این موجود با عظمت نیز اسیر قوانین آفرینش است و از خود کمترین اراده ای ندارد؛ و به همین دلیل، هرگز شایسته پرستش نیست؛ ولی تعلیم و تربیتهای غلط و سنّت نیاکان و نیز تکرار عمل سبب می شود که قبح و زشتی آن، از نظرها برود و به صورت یک عمل زیبا جلوه کند.

در بعضی از کشورهای دنیا گاوهای به اصطلاح مقدّسی هستند که گروهی آنها را پرستش می کنند، اعمالی در برابر گاو ماده انجام می دهند و امتیازاتی برای آن قائلند که هر بیننده خالی الذّهن را به خنده وا می دارد در حالی که پرستش کنندگان گاو با قیافه های جدّی آن اعمال را

مرتکب می شوند و به آن افتخار می کنند؛ چرا دیگران می خندند و آنها افتخار می کنند؟ یکی از دلائل آن، این است که تکرار عمل، قبح و زشتی آن را از

---

(1). تفسیر «فی ظلال»، جلد 6، صفحه 675.

(2). «نور الثّقلین»، جلد 4، صفحه 351، حدیث 30.



میان برده و عادت کردن به آن، حجابی در برابر زشتیها می شود.

درست است که در این آیه تزیین عمل به شیطان نسبت داده شده ولی واضح است که شیطان ابزار و اسبابی دارد که یکی از آنها همان تکرار زشتیها و خو گرفتن به آنها است.

*** در پنجمین آیه مورد بحث، همان محتوای آیات گذشته با تعبیرات تازه ای به چشم می خورد؛ روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده می فرماید: بگو آیا شما را خبر دهم که زیانکارترین مردم چه اشخاصی هستند؟- آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده در حالی که گمان می کنند کار نیک انجام می دهند (قَلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْاخْسَرِيْنَ اعْمالاً الَّذينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحَسَبُونَ انَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً).

در اینجا سخن از زیانکارترین مردم است که سرمایه های مهمّ زندگی خود را از قبیل عمر و جوانی و نیروی فکری و جسمانی را در راههای غلط از دست می دهند، در حالی که می پندارند کار نیکی انجام می دهند و خوشحالند و افتخار می کنند.

چرا این گونه افراد به چنین روز سیاهی می افتند؟ دلیلش خو گرفتن به زشتیها و بدیها و هوا پرستی و خود خواهی و خود بینی است که همچون پرده های سیاه ظلمانی بر چشم عقل آنها فرو می افتد و از دیدن حقایق باز

می مانند، و واقعیّتها را غیر از آنچه هست تصوّر می کنند.

نتیجه این گرفتاری و بدبختی، همان است که در آیه بعد از آن آمده است؛ می گوید:

«آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند، و به همین دلیل اعمالشان حبط و نابود گشته است!» (اولئِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِایاتِ رَبِّهِم وَ لِقائِهِ وَ حَبِطَتْ اعْمالُهُمْ).

در روایات اسلامی در تفسیر آیه فوق تعبیراتی دیده می شود که هر یک بیان مصداق روشنی از مصداقهای این آیه است، و همه در آن جمعند؛ در بعضی از روایات، به منکران ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام تفسیر شده، و در بعضی به رهبانهای مسیحی، یعنی مردان و زنان تارک دنیا که چشم از همه لذّات دنیا پوشیده اند، در حالی که در راه انحرافی گام بر می دارند.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 202

و در بعضی از روایات به بدعتگذاران از مسلمین، و بعضی به خوارج نهروان و در بعضی به بدعتگذاران یهود و نصاری تفسیر شده است؛ همه اینها کسانی هستند که اعمالشان در واقع زشت و آمیخته به گناه و جنایت بوده در حالی که خود را بر طریق حقّ و صواب می پنداشتند.

قابل توجّه این که جمله «حَبِطَتْ اعْمالُهُمْ» که در ذیل آیه بعد آمده بود از ماده «حَبَط» (بر وزن سبد) می باشد که یکی از معانی معروف آن این است که شتر یا حیوان دیگری، علف زیاد و احیاناً علفهای مضرّ و مسموم بخورد و شکم او باد کند و به مرگ او منتهی گردد؛ بدیهی است باد کردن شکم این حیوان دلیل بر فربهی و قوّت او نیست؛ بلکه نشانه بیماری و چه بسا مقدّمه مرگ

اوست، هرچند ممكن است ناآگاهان آن را فربهى و قدرت و قوّت پندارند.

گروهى از انسانها نيز به همين سرنوشت گرفتار مى شوند، تمام تلاش و كوشش خود را در طريق بدبختى خويش به كار مى گيرند در حالى كه گمان مى كنند در مسير خوشبختى گام بر مى دارند.

*** در ششمين آيه مورد بحث سخن از مسأله توبه كامل به ميان آمده و آن را براى كسانى معرّفى مى كند كه

اولاً از روى جهل و نادانى، عدم آگاهى به اثرات شوم و عواقب دردناك گناه كار بدى را انجام داده اند؛

و ثانياً بزودى از كار خود پشيمان شده و به سوى خدا باز مى گردند؛ اينها هستند كه مشمول رحمت الهى مى گردند و خدا توبه آنان را مى پذيرد و خدا دانا و حكيم است (انَّما التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِيْنَ يَعْمَلُونَ السُّوْءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيْبٍ فَاولئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كانَ اللَّهُ عَليماً حكيماً).

روشن است كه منظور از «جهالت» در اين آيه، جهالت مطلق كه موجب عذر است نيست؛ زيرا در زمينه جهل مطلق گناهى وجود ندارد؛ بلكه منظور جهل نسبى است يعنى آگاهى كامل به گناه و عواقب و آثار آن نداشته باشد.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 203

و امّا جمله يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيْبٍ به عقيده جمعى از مفسّران به معنى قبل از مرگ است، در حالى كه اطلاق كلمه «قريب» به اين معنى كه گاه پنجاه سال يا بيشتر طول مى كشد مناسب به نظر نمى رسد، رواياتى را هم كه طرفداران اين نظريّه به آن استدلال كرده اند اشاره اى به تفسير اين آيه ندارد، بلكه بيان مستقل و جداگانه اى است. (دقّت كنيد)

ولى بعضى ديگر آن را به معنى زمان نزديك

به گناه گرفته اند- یعنی بزودی از کار خود پشیمان شود و به سوی خدا باز گردد؛ زیرا توبه کامل آن است که آثار و رسوبات گناه را بطور کلّی از روح و جان انسان بشوید و کمترین اثری از آن در دل باقی نماند و این در صورتی ممکن است که در فاصله نزدیکی (قبل از آن که گناه در وجود انسان ریشه بدواند و به شکل طبیعت ثانوی در آید) از آن پشیمان شود؛ در غیر این صورت، غالباً اثرات گناه در قلب و جان انسان باقی خواهد ماند. پس توبه کامل توبه ای است که بزودی انجام پذیرد و کلمه «قریب» از نظر لغت و فهم عرف نیز با این معنی تناسب بیشتری دارد.

*** در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث، در مورد مسأله زکات و آثار آن دستور می دهد «از مؤمنان زکات بگیر!» (خُذْ مِنْ امَوالِهِمْ صَدَقَةً)

سپس در ادامه این بیان به آثار اخلاقی و معنوی زکات اشاره کرده می فرماید: «تو با این عمل، آنها را پاک می کنی، و نموّ و رشد می دهی!» (تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیْهِمْ بِها)

آری! پرداختن زکات آنها را از دنیا پرستی و بخل و امساک، پاک می کند و نهال نوعدوستی و سخاوت و توجّه به حقوق دیگران را در نهاد آنان پرورش می دهد.

اضافه بر این، مفاسد و آلودگیهایی که در جامعه به خاطر فقر و محرومیّت به وجود می آید، با انجام این فریضه الهی بر چیده می شود و صحنه اجتماع از آن پاک می گردد؛ بنابراین زکات، هم رذائل اخلاقی را از میان می برد و هم زکات دهنده را به فضائل اخلاقی آراسته می کند، و این همان چیزی است که ما

در این بحث به دنبال آن هستیم؛ یعنی، تأثیر عمل نیک و بد در پرورش فضائل و رذائل اخلاقی.

همین تعبیر به صورت دیگری در آیه حجاب به چشم می خورد؛ می فرماید: «وَ اذا سَئَلْتُمُوهُنَّ مَتاعاً فَاسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَراءِ حِجابٍ ذلِكُمْ اطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ؛ هنگامی

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 204

که از آنها (همسران پیامبر صلی الله علیه و آله) چیزی از وسائل زندگی را (به عنوان عاریت) می خواهید، از پشت پرده بخواهید! این کار برای پاکی دلهای شما و آنها بهتر است!» «1»

این تعبیر نیز نشان می دهد که رعایت عفّت در عمل، باعث پاکی قلب است و بعکس، ترک عفّت، قلب و روح انسان را آلوده می کند و مایه پرورش رذائل اخلاقی است.

نتیجه:

هدف از شرح آیات بالا این بود که تأثیر اعمال را در اخلاق، و شکل گیری روح و جان انسان را در پرتو آن روشن سازیم؛ و از مجموع آنها چنین می توان نتیجه گرفت که برای خود سازی و تهذیب نفس باید مراقب اعمال خود بود؛ زیرا تکرار گناه و زشتیها از یک سو قبح اعمال را از بین می برد و از سوی دیگر روح انسان به آن عادت می کند، و تدریجاً به صورت ملکات رذیله رسوخ پیدا می کند به گونه ای که انسان نه تنها از آن ناراحت نخواهد بود، بلکه گاه به آن افتخار می کند!

***

### چگونگی تأثیر «عمل» در «اخلاق» در روایات اسلامی

آنچه در بالا در آیات فوق در مورد رابطه عمل و اخلاق منعکس بود، در روایات اسلامی نیز بوضوح دیده می شود، از جمله:

1- در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «ما مِنْ عَبْدٍ الّا وَ فی قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيْضاء فَاذا اذْنَبَ ذَنْباً خَرَجَ

فِی النُّکْتَهِ نُکْتَهٌ سَوْداءٌ فَانْ تابَ ذَهَبَ ذلِکَ السَّوادُ، وَ انْ تَمادَی فِی الذُّنُوبِ زادَ ذلِکَ السَّوادُ حتَّی یُغَطِّی الْبَیاضَ، فَاذا غَطَّی الْبَیاضَ لَمْ یَرْجِعْ صاحِبُهُ الی خَیْرٍ ابَداً، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عزَّوَجَلَّ: کَلّا بَلْ رانَ عَلَی قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ؛ هیچ بنده ای نیست مگر این که در قلب او نقطه روشنی است (که حقایق را با آن درک می کند و او را به سوی سعادت و فضیلت فرا می خواند) هنگامی که گناهی مرتکب می شود، در آن

---

(1). سوره احزاب، آیه 53.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 205

نقطه روشن، نقطه سیاهی پیدا می شود؛ اگر توبه کند، آن نقطه سیاه برطرف می گردد؛ و اگر به گناهان خویش ادامه دهد، پیوسته آن سیاهی رو به فزونی می رود تا تمام نقطه روشن را بپوشاند؛ هنگامی که نقطه روشن پوشیده شد، آن شخص هرگز به سوی خیر و نیکی بر نمی گردد؛ و این همان است که خداوند عزّ و جل فرموده: چنین نیست که آنها می پندارند، بلکه اعمالشان همچون زنگاری بر دلهایشان نشسته است!» «1»

این روایت بخوبی نشان می دهد که تراکم گناهان، سبب پیدایش رذائل و دور ماندن از فضائل است، تا آنجا که روح بکلّی تاریک می شود و پلهای پشت سر ویران می گردد، و راه بازگشت وجود نخواهد داشت!

2- در وصیّتنامه معروف امیر مؤمنان علی علیه السلام به فرزند رشیدش امام حسن علیه السلام می خوانیم: «انَّ الْخَیْرَ عادَهٌ؛ نیکی عادت است!» «2»

همین مضمون در کنز العمّال از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «الْخَیْرُ عادَهٌ وَ الشَّرُّ لَجاجَهٌ؛ نیکی عادت است و شر لجاجت است!» «3»

باز همین معنی به شکل دیگری

در سخنان امام سجّاد علىّ بن الحسين عليه السلام ديده مى شود، فرمود: «احِبُّ لِمَنْ عَوَّدَ مِنْكُمْ نَفْسَهُ عادَةً مِنَ الْخَيْرِ انْ يَدُومَ عَلَيْها؛ دوست دارم كسى كه از شما عادت نيكى را پذيرفته است آن را پيوسته ادامه دهد!» «4»

از اين روايات مى توان استفاده كرد كه تكرار عمل اعم از نيك و بد سبب مى شود كه حالتى در نفس به عنوان عادت به نيكى يا بدى پيدا شود؛ يا به تعبير ديگر، خلق و خوى خاصّى از آن شكل گيرد و همان خلق و خوى در آينده مبدأ اعمال مشابه مى شود؛ در نتيجه، هم اعمال نيک و بد، در ايجاد اخلاق نيک و بد اثر مى گذارد و هم اخلاق نيک و بد در ايجاد اعمال نيک و بد مؤثّر است (تأثير متقابل).

3- در حديث ديگرى از امير مؤمنان على عليه السلام در همان وصيّتنامه معروف امام حسن عليه السلام مى خوانيم: «وَ عَوِّدْ نَفْسَکَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْروُهِ، وَ نِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ

---

(1). اصول كافى، جلد 2، صفحه 273، حديث 20.

(2). بحار الانوار، جلد 74، صفحه 232.

(3). كنز العمّال، حديث 28722.

(4). بحار الانوار، جلد 46، صفحه 99.



فِى الْحَقِّ؛ خود را به شكيبايى در برابر ناملايمات عادت ده! و چه نيک است شكيبايى در طريق حق!» «1»

در اينجا نيز به روشنى رابطه «عادت» كه زاييده تكرار عمل است با خلق و خوى شكيبايى و صبر ديده مى شود.

4- در بسيارى از روايات توبه آمده است كه بايد در توبه از گناه، تعجيل كرد و از «تسويف» يعنى به عقب انداختن آن پرهيز نمود (مبادا آثار گناه در دل بماند و با

گذشت زمان تبدیل به یک خلق و خو شود؛ در حدیثی از امام جواد علیه السلام می خوانیم: «تأخيرُ التَّوبَهِ اغْتِرارٌ، وَ طُولُ التَّسْوِيفِ حَيْرَهٌ ... وَ الاصْرارُ عَلَى الذَّنبِ امْنٌ لِمَكْرِ اللَّهِ؛ تأخیر توبه موجب غرور و غفلت، و امروز و فردا کردن سبب حیرت، و اصرار بر گناه موجب بی اعتنایی به مجازات الهی است.» «2»

تعبیر جالب دیگری در حدیث نبوی که در زمینه توبه وارد شده است، دیده می شود، می فرماید: «مَنْ تاب، تابَ اللَّهُ عَلَيهِ وَ امِرَتْ جَوارِحُهُ انْ تَسْتُرَ عَلَيهِ، وَ بِقاعُ الارْضِ انْ تَكتُمَ عَلَيهِ وَ انْسِيَتِ الْحَفَظَهُ ما كانَتْ تَكْتُبُ عَلَيْهِ؛ کسی که توبه کند و به سوی خدا باز گردد، خداوند به سوی او باز می گردد؛ و به اعضاء و جوارح او دستور داده می شود که گناه را مکتوم دارند و به نقاط مختلف زمین (که بر آن گناه کرده) نیز همین دستور داده می شود، و فرشتگان نویسنده اعمال، آنچه را نوشته بودند به فراموشی می سپرند.» «3»

این تعبیر نشان می دهد که توبه، آثار گناه را می شوید و صفا و قداست اخلاقی نخستین را با می گرداند.

همین معنی بطور آشکارتر در حدیث علوی آمده است، می فرماید: «التَّوبَهُ تُطَهِّرُ القُلُوبَ وَ تَغْسِلُ الذُّنُوبَ؛ توبه قلبها را پاک می کند و گناهان را می شوید!» «4»

این تعبیر نیز بخوبی نشان می دهد که گناه آثاری بر قلب می گذارد که تدریجاً به صورت خلق و خوی باطنی در می آید و توبه این آثار را می شوید و اجازه نمی دهد تشکیل خلق و خوی دهد.

---

(1). نهج البلاغه، نامه 31.

(2). بحار، جلد 6، صفحه 30.

(3). کنز العمّال، حدیث 10، صفحه 79.

(4). غرر الحکم، شماره 3837.

اخلاق در

قرآن، ج 1، ص: 207

تعبیر به «طهور» بودن «توبه» در روایات متعدّد دیگر نیز آمده است که همه حاکی از رابطه گناه و تشکیل حالات زشت درونی است. «1»

در مناجاتهای پانزده گانه معروف و بسیار پرمعنای امام علیّ بن الحسین علیه السلام، در مناجات اوّل که مناجات توبه کنندگان است، چنین آمده است: «وَاماتَ قَلْبِی عَظِیمُ جِنایَتی فَاحْیِهِ بِتَوْبَةٍ مِنْکَ یا اَمَلی وَ بُغْیَتی؛ خداوندا! جنایت بزرگ من موجب مرگ قلبم شده و از تو می خواهم که با توبه آن را زنده کنی ای امید و آرزوی من!» «2»

آری! گناه روح و جان انسان را آلوده تر می کند و بر اثر تکرار چنان می شود که گویی مرده است؛ و توبه موجب حیات دل و نشاط جان می شود!

بنابراین، پویندگان راه فضیلت و سیر و سلوک الی اللّه، برای تحکیم پایه های فضائل اخلاقی باید دقیقاً مراقب آثار مثبت و منفی اعمال نیک و بد در روح و جان خود باشند و بدانند هیچ عملی نیست مگر این که در دل و جان اثر می گذارد؛ اگر اعمال پاک و نیک است، روح را به رنگ خود در می آورد و اگر زشت و آلوده و ناپاک است، آلودگی را به درون روح و جان و اخلاق می کشاند.

***

### 7- رابطه «اخلاق» و «تغذیه»

#### اشاره

شاید در ابتدای امر، عنوان بالا برای بعضی مایه شگفتی شود، که چگونه می تواند تغذیه در اخلاق و روحیّات و ملکات نفسی اثر بگذارد؟ چرا که آن مربوط به جسم است و این مربوط به روح، ولی با توجّه به رابطه بسیار نزدیک و تنگاتنگی که در میان جسم و روح آدمی است، جایی برای این تعجّب باقی نمی ماند.

بسیار می شود که یک حالت بحرانی روحی

و غم و اندوه شدید جسم را در مدّت کوتاهی، ضعیف و پژمرده و ناتوان می سازد، موهای انسان را سفید، چشم را کم نور، قوّت و توان را از دست و پا می گیرد؛ عکس این مسأله نیز صادق است که حالات خوب

---

(1). بحار، جلد 69، صفحه 121 و جلد 91، صفحه 133.

(2). بحار، جلد 91، صفحه 142.



جسمانی در روح انسان اثر می گذارد، روح را شاداب و فکر را قوّت می بخشد.

از قدیم الایّام تأثیر غذاها بر روحیّات اخلاق انسانی مورد توجّه دانشمندان بوده است و حتّی این مطلب جزء فرهنگ توده های مردم شده است؛ مثلًا، خونخواری را مایه قساوت و سنگدلی می شمردند، و معتقد بودند که عقل سالم در بدن سالم است.

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی نیز نشانه های روشنی برای این معنی دیده می شود.

از جمله در آیه 41 سوره مائده درباره گروهی از یهود که مرتکب کارهای خلافی از قبیل جاسوسی بر ضدّ اسلام و تحریف حقایق کتب آسمانی شده بودند، می فرماید:

«آنها کسانی هستند که خدا نخواسته است دلهایشان را پاک کند (اولئِکَ الَّذینَ لمْ یُرِدِ اللَّهُ انْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ ...) !

و بلافاصله در آیه بعد می فرماید: «سَمَّاعُونَ لِلْکَذِبِ اکَّالُونَ لِلسُّحْتِ؛ آنها بسیار به سخنان تو گوش فرا می دهند تا آن را تکذیب کنند و بسیار مال حرام می خورند!»

این تعبیر نشان می دهد که آلودگی دلهای آنها بر اثر اعمالی همچون تکذیب آیات الهی، و خوردن مال حرام بطور مداوم بوده است؛ زیرا بسیار

از فصاحت و بلاغت دور است که اوصافی را برای آنها بشمرد که هیچ ارتباطی با جمله «لَمْ يُرِدِ اللَّهُ انْ

يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ» نداشته باشد.

و از این جا روشن می شود که خوردن مال حرام سبب تیرگی آیینه دل و نفوذ اخلاق رذیله و فاصله گرفتن با فضائل اخلاقی است.

در آیه 91 سوره مائده درباره شراب و قمار می فرماید: «شیطان می خواهد در میان شما به وسیله شراب و قمار، عداوت ایجاد کنند؛ انَّما یُرِیْدُ الشَّیطانُ انْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ العَداوَهَ وَ الْبَغْضاءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ».

بی شک عداوت و بغضاءِ دو حالت درونی و اخلاقی است که در آیه بالا رابطه میان آن و نوشیدن شراب ذکر شده، و این نشان می دهد که غذا و نوشیدنی حرامی همچون شراب می تواند در شکل گیری رذائل اخلاقی همانند پرخاشگری و ستیزه جویی و عداوت و دشمنی اثر بگذارد.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 209

در آیه 51 سوره مؤمنون می خوانیم: «ای پیامبر! از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید؛ یا ایُّها الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً».

بعضی از مفسّران معتقدند ذکر این دو (خوردن غذاهای پاک و انجام عمل صالح) پشت سر یکدیگر دلیل بر وجود یک نوع ارتباطی بین این دو است، و اشاره به این است غذاهای مختلف آثار اخلاقی متفاوتی دارد، غذای حلال و پاک، روح را پاک می کند و سرچشمه عمل صالح می شود، و غذاهای حرام و ناپاک روح و جان را تیره و سبب اعمال ناصالح می گردد. «1»

در تفسیر «روح البیان» بعد از اشاره به ارتباط عمل صالح با بهره گیری از غذای حلال به اشعار زیر استناد شده:

علم و حکمت زاید از لقمه حلال عشق و رقّت آید از لقمه حلال! لقمه تخم است و برش اندیشه ها لقمه بحر و گوهرش اندیشه ها و در

شعر دیگری نقل می کند:

قطره باران تو چون صاف نیست گوهر دریای تو شفّاف نیست! «2» در تفسیر اثنی عشری، در ذیل همین آیه نیز اشاره به رابطه صفا و نورانیّت قلب و اعمال صالح با تغذیه حلال شده است. «3»

***

## رابطه تغذیه و اخلاق در روایات اسلامی

گرچه رابطه بالا در آیات قرآنی کمرنگ است، و تنها اشارتی به چشم می خورد؛ ولی این معنی (رابطه اخلاق و تغذیه) در روایات اسلامی دامنه گسترده ای دارد که نمونه هایی از آن را در ذیل از نظر می گذرانیم:

در یک سلسله از روایات، به رابطه تغذیه با سوء اخلاق اشاره شده است از جمله:

1- در روایات متعدّدی می خوانیم: یکی از شرایط استجابت دعا پرهیز از غذای

---

(1). به تفسیر نمونه، جلد 14، ذیل آیه 51 مؤمنون مراجعه شود.

(2). «روح البیان»، جلد 6، صفحه 88.

(3). تفسیر «اثنی عشری»، جلد 9، صفحه 145.



حرام؛ از جمله، در حدیثی آمده است که شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «اُحِبُّ انْ یُسْتَجابَ دُعائی؛ دوست دارم دعای من مستجاب شود!» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «طَهِّرْ مَأكَلَکَ وَلاتُدْخِلْ بَطْنَکَ الْحَرامَ؛ غذای خود را پاک کن از غذای حرام پرهیز نما!» «1»

همین معنی از همان بزرگوار با تعبیر دیگری آمده است، می فرماید: «مَنْ احَبَّ انْ یُسْتَجابَ دُعائَهُ فَلْیُطَیِّبْ مَطْعَمَهُ وَ مَکْسَبَه؛ کسی که دوست دارد

دعایش مستجاب شود، طعام و کسب خود را از حرام پاک کند!» «2»

با توجّه به این که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «انَّ اللَّهَ لایَسْتَجیبُ دُعاءً بِظَهْرِ قَلْبٍ قاسٍ؛ خداوند دعایی را که از قلب قساوتمند برخیزد

مستجاب نمی کند!» «3» می توان نتیجه گرفت که غذای ناپاک و حرام، قلب را تاریک و قساوتمند می کند؛ و به همین دلیل، دعای حرام خواران مستجاب نمی شود. و از اینجا به رابطه نزدیکی که در میان ناپاکی درون و تغذیه حرام وجود دارد، می توان پی برد.

در حدیث معروف امام حسین علیه السلام در روز عاشورا آمده است که بعد از ایراد آن سخنان داغ و پر محتوا و گیرا در برابر لشکر لجوج و قساوتمند کوفه، هنگامی که ملاحظه کرد آنها حاضر به سکوت و گوش دادن به سخنانش نیستند، فرمود: (آری! شما حاضر به شنیدن سخن حق نیستید زیرا) مُلِئَتْ بُطُونُکُمْ مِنَ الْحَرامِ فَطَبَعَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِکُمْ؛ شکمهای شما از غذاهای حرام پر شده است، در نتیجه خداوند بر دلهای شما مهر زده است (و هرگز حقایق را درک نمی کنید!)» «4»

2- در روایات دیگری آمده است؛ که رابطه ای در میان خوردن غذای حرام و عدم قبول نماز و روزه و عبادات، وجود دارد؛ از جمله، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ اکَلَ لُقْمَةَ حَرامٍ لَنْ تُقْبَلَ لَهُ صَلوه ارْبَعینَ لَیْلَةً، وَ لَمْ تُسْتَجَبْ لَهُ دَعوَةُ ارْبَعیْنَ صَباحاً وَ کُلُّ لَحْمٍ یُنْبِتُهُ الْحَرامُ فَالنّارُ اوْلی بِهِ وَ انَّ اللُّقْمَةَ الواحِدَةَ تُنْبِتُ اللَّحْمَ؛ هرکسی لقمه ای از غذای حرام بخورد تا چهل شب نماز او قبول نمی شود، و تا چهل روز دعای

---

(1). بحار، جلد 90، صفحه 373.

(2). همان مدرک، صفحه 372.

(3). بحار الانوار، جلد 90، صفحه 305.

(4). نقل از کتاب «سخنان علی علیه السلام از مدینه تا کربلا، صفحه 232.»



او مستجاب نمی گردد؛

و هر گوشتى كه از حرام برويد، آتش دوزخ براى آن سزاوارتر است؛ و حتّى يک لقمه نيز باعث روييدن گوشت مى شود!» «1»

بديهى است براى قبولى نماز، شرايط زيادى لازم است، از جمله حضور قلب و پاكى دل، امّا غذاى حرام پاكى قلب و صفاى دل را از انسان مى گيرد.

3- در روايات متعدّد ديگرى از پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله و امامان معصوم عليهم السلام آمده است كه:

«مَنْ تَرَکَ اللَّحْمَ ارْبَعينَ صَباحاً ساءَ خُلْقُهُ؛ كسى كه چهل روز گوشت را ترک كند، اخلاق او بد مى شود!» «2»

از اين احاديث بخوبى استفاده مى شود كه در گوشت مادّه اى است كه اگر براى مدّت طولانى از بدن انسان قطع شود، در روحيّات و اخلاق او اثر مى گذارد، و كج خلقى و بد اخلاقى به بار مى آورد.

البتّه استفاده زياد از گوشت حيوانات نيز در بعضى از روايات مذموم شمرده شده، ولى از ترک آن براى مدّت طولانى نيز در بسيارى از روايات نهى شده است.

4- در روايات زيادى كه در كتاب «اطعمه و اشربه» آمده است، رابطه اى ميان بسيارى از غذاها و اخلاق خوب و بد، بيان گرديده به عنوان نمونه:

در حديثى از رسول خدا صلى الله عليه و آله مى خوانيم: «عَلَيْكمُ بِالزَّيْتِ فَانَّهُ يَكْشِفُ الْمُرَّةَ .... وَ يُحَسِّنُ الخُلْقَ؛ بر شما لازم است كه از زيت (زيت به معنى روغن زيتون يا هرگونه روغن مايع است) استفاده كنيد، زيرا صفرا را از بين مى برد ... و اخلاق انسان را نيكو مى كند!» «3»

5- در حديثى از امام صادق عليه السلام مى خوانيم: كه از كلام پيامبر صلى الله عليه و آله چنين نقل مى كند «مَنْ سَرَّهُ انْ

يَقِلَّ غَيْظُهُ فَلْيَأكُلْ لَحْمَ الدُّراجِ؛ كسى كه دوست دارد خشم او كم شود گوشت درّاج را بخورد !» «4»

از اين تعبير بخوبى استفاده مى شود كه رابطه اى ميان تغذيه و خشم و بردبارى وجود دارد.

---

(1). سفينه البحار، جلد 1، مادّه اكل.

(2). وسائل الشّيعه، جلد 17، صفحه 25، باب 12.

(3). همان مدرک، صفحه 12.

(4). فروغ كافى، جلد 6، صفحه 312. (درّاج پرنده اى است شبيه به كبک كه گوشت لذيدى دارد)



6- در روايت مشروحى از تفسير عيّاشى از امام صادق عليه السلام نقل شده درباره اين كه چرا خداوند خون را حرام كرده مى فرمايد: «وَ امَّا الدَّمُ فَانَّهُ يُورِثُ الْكَلَبَ وَ قَسْوةَ الْقَلْبِ وَ قِلَّهَ الرَّأْفَه وَ الرَّحْمَهِ لا يُؤْمَنُ انْ يَقْتُلَ وَلَدَهُ وَ والِدَيْه ....؛ اين كه خداوند خوردن خون را حرام كرده به خاطر آن است كه سبب جنون و سنگدلى و كمبود رأفت و مهربانى مى شود ... تا آنجا كه ممكن است فرزند و يا پدر و مادرش را به قتل برساند !»

در بخش ديگرى از اين روايت مى فرمايد: «وَ امَّا الْخَمْرُ فَانَّهُ حَرَّمَها لِفِعْلِها وَ فَسادِها وَقالَ انَّ مُدْمِنَ الْخَمْرِ كَعابِدِ الْوَثَنِ وَ يُورِثُ ارْتِعاشاً وَ يَذْهَبُ بِنُورِهِ وَ يَهْدِمُ مُرُوَّتَهُ؛ و امّا شراب، خداوند آن را به خاطر تأثير و فسادش حرام كرده است و فرمود شخص دائم الخمر مانند بت پرست است بدنش لرزان مى شود، و نور (معنويّت) او را از بين مى برد، و شخصيّت او را ويران مى سازد !» «1»

7- در روايات متعدّدى كه در كافى درباره انگور آمده است رابطه ميان خوردن انگور و برطرف شدن غم و اندوه ديده مى شود؛ از جمله،

در حديثى از امام صادق عليه السلام مى خوانيم: «شَكَى نَبِىٌّ مِنَ الْانبِياءِ الَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الْغَمَّ فَامَرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِاكْلِ الْعِنَبِ؛ يكى از پيامبران الهى از غم و اندوه (و افسردگى) به پيشگاه خداوند متعال شكايت كرد؛ خداوند متعال به او دستور داد كه انگور بخورد!» «2»

اين حديث تأكيد بيشترى است بر مسأله ارتباط تغذيه با مسائل اخلاقى.

8- در احاديث متعدّدى نيز رابطه خوردن انار و از ميان رفتن وسوسه هاى شيطانى و به وجود آمدن نورانيّت قلب ديده مى شود؛ از جمله، در حديث معتبرى از امام صادق عليه السلام آمده است كه مى فرمود: «مَنْ اكَلَ رُمَّانَةً عَلَى الرِّيقِ انَارَتْ قَلْبَهُ ارْبَعينَ يَوْمَاً؛ كسى كه يک انار را ناشتا بخورد، چهل روز قلبش را نورانى مى كند.» «3»

9- در روايت متعدّدى در باب «خوردن» تعبيراتى ديده مى شود كه همه نشانه ارتباط تغذيه با روحيّات و مسائل اخلاقى است؛ از جمله، در حديثى از رسول خدا صلي الله عليه و آله مى خوانيم كه به جعفر (ابن ابى طالب) فرمود: «يا جَعْفَرُ كُلِ السَّفَرْجَلَ فَانَّه يُقَوّىِ الْقَلْبَ وَ

---

(1). تفسير برهان، جلد 1، ذيل آيه 3، سوره مائده، ص 434. و مستدرک، جلد 16، صفحه 163.

(2). كافى، جلد 6، صفحه 351، حديث 4.

(3). همان مدرک، صفحه 354، حديث 11.



يُشْجِعُ الْجَبانَ؛ اى جعفر! «به» بخور قلب را تقويت مى كند و ترسو را شجاع مى سازد!» «1»

10- در بعضى از احاديث رابطه ميان غذاى اضافى و سنگدلى و قساوت و عدم پذيرش موعظه ديده مى شود؛ از جمله، در كتاب «اعلام الدّين» از پيغمبر اكرم نقل شده كه فرمود: «ايَّاكُمْ وَ فُضُولَ الْمَطْعَمِ فَانَّهُ يَسِمُ

الْقَلْبَ بِالْقَسْوَهِ وَ يُبْطِی ءُ بِالْجَوارِحِ عَنِ الطَّاعَهِ وَ يَصُمُّ الْهِمَمَ عَنْ سِماعِ الْمَوعِظَهِ؛ از غذای اضافی بپرهيزيد كه قلب را پر قساوت می كند و از اطاعت حق تنبل می سازد و گوش را از شنيدن موعظه كر می نمايد !»

فضول الطّعام (غذای اضافی) ممكن است اشاره به پرخوری باشد يا غذاهای باقی مانده و فاسد شده، و در هر حال از رابطه تغذيه و مسائل اخلاقی خبر می دهد.

همين معنی در بحار الانوار از بعضی از روات اهل سنّت از پيغمبر اكرم صلی الله عليه و آله نقل شده است. «2»

از اين حديث بخوبی استفاده می شود كه غذای اضافی سه پيامد سوء دارد: قساوت می آورد؛ انسان را در انجام عبادات و طاعات تنبل می كند؛ و گوش شنوا را در برابر مواعظ از انسان می گيرد !

اين مطلب كاملاً محسوس است كه وقتی انسان غذای زياد و سنگين می خورد عبادات را به زحمت به جا می آورد و نشاطی برای عبادت ندارد بعكس هنگامی كه غذای ساده و كم می خورد قبل از اذان صبح بيدار است نشاط دارد و حال مطالعه و عبادت دارد.

همچنين به تجربه رسيده است هنگامی كه انسان روزه می گيرد رقّت قلب پيدا می كند و آمادگی بيشتر برای شنيدن مواعظ در او حاصل می شود؛ بعكس هنگامی كه شكم پر است فكر انسان درست كار نمی كند و خودش را از خدا دور می بيند.

11- در احاديث اسلامی در ارتباط نوشيدن عسل با صفای قلب، از امير مؤمنان علی عليه السلام می خوانيم: «الْعَسَلُ شِفاءٌ مِنْ كُلِّ داءَ وَ لا داءَ فيهِ يُقِّلُ الْبَلْغَمَ وَ يُجَّلِی الْقَلْبَ؛ عسل شفای تمام بيماريها است و در آن بيماری نيست، بلغم را كم می كند و قلب

---

(1).

همان مدرک، صفحه 357، حدیث 4.

(2). بحار، جلد 74، صفحه 182.



را صفا می بخشد.» «1»

نتیجه:

از مجموع آنچه در بالا آوردیم و روایات فراوان دیگر که ذکر آنها به طول می انجامد بخوبی استفاده می شود که رابطه نزدیکی میان تغذیه و روحیّات و اخلاقیّات وجود دارد، هرگز نمی گوئیم غذاها علّت تامّه برای اخلاق خوب یا بد است، بلکه همین اندازه می دانیم که طبق روایات بالا یکی از عوامل زمینه ساز پاکی و اخلاق، تغذیه است هم از نظر نوع غذاها و هم از نظر حلال و حرام بودن آنها.

دانشمندان امروز نیز معتقدند بسیاری از پدیده های اخلاقی به خاطر هورمونهائی است که غدّه های بدن تراوش می کند و تراوش غدّه ها رابطه نزدیکی با تغذیه انسان دارد؛ بر همین اساس، بعضی معتقدند که گوشت هر حیوانی حاوی صفات آن حیوان است، و از طریق غدّه ها و تراوش آنها در اخلاق کسانی که از آن تغذیه می کنند اثر می گذارد. گوشت درندگان انسان را درنده خو می کند، و گوشت خوک صفت بی بندوباری جنسی را که از ویژگیهای این حیوان است به خورنده آن منتقل می سازد.

این از نظر رابطه طبیعی و مادّی، از نظر رابطه معنوی نیز آثار خوردن غذای حرام غیر قابل انکار است، غذای حرام قلب را تاریک و روح را ظلمانی می کند و فضائل اخلاقی را ضعیف می سازد.

این سخن را با ذکر یک داستان تاریخی که مؤرّخ معروف مسعودی در «مروج الذّهب» آورده پایان می دهیم:

او از «فضل بن ربیع» نقل می کند که «شریک ابن عبد اللّه» روزی وارد بر «مهدی» خلیفه عبّاسی شد، مهدی به او گفت باید حتماً یکی از سه کار را انجام دهی،

شریک سؤال کرد کدام سه کار؟ گفت یا قضاوت را از سوی من بپذیری و یا تعلیم فرزندم را برعهده بگیری، و یا غذائی (با ما) بخوری! شریک فکری کرد و گفت سومی از همه

---

(1). بحار الانوار، جلد 63، صفحه 294.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 215

آسانتر است، مهدی او را نگهداشت و به آشپز گفت انواعی از خوراک مغز آمیخته با شکر و عسل برای او فراهم ساز.

هنگامی که «شریک» از آن غذای بسیار لذیذ و (طبعاً حرام) فارغ شد، آشپز رو به خلیفه کرد و گفت این پیرمرد بعد از خوردن این غذا هرگز بوی رستگاری را نخواهد دید! فضل ابن ربیع می گوید مطلب همین گونه شد، و شریک ابن عبد اللّٰه بعد از این ماجرا هم به تعلیم فرزندان آنها پرداخت و هم منصب قضاوت را از سوی آنها پذیرفت. «1»

***

### صفات اخلاقی و اعمال اخلاقی

می دانیم اعمال انسان همیشه در درون و جان او ریشه دارد؛ یا به تعبیر دیگر، اعمال ظهور و بروز صفات درونی است، یکی به منزله ریشه و دیگری به منزله ساقه و شاخ و برگ و میوه است.

به همین دلیل، اعمال اخلاقی از صفات اخلاقی جدا نیست؛ مثلًا، نفاق که از صفات رذیله است، ریشه ای در عمق جان انسان دارد و از شخصیّت دو گانه و ضدّ توحیدی او، حکایت می کند. همین صفت درونی سبب انجام اعمال منافقانه یا ریاکارانه می شود.

حسد نیز حالتی در درون جان است که نسبت به نعمتهای خداوند که به دیگران داده شده است رشک می برد، همین صفت خود را در لا به لای اعمال خرابکارانه، در برابر شخص محسود و سنگ انداختن در مسیر

سعادت او نشان می دهد.

«کبر» و «غرور» خود برتر بینی، همگی از صفات درون است که ناشی از جهل انسان به قدر و مقام خویش می باشد، و یا کمی ظرفیّت در برابر مواهب الهی، امّا همین صفت درونی در لابه لای اعمال بخوبی خود را آشکار می سازد، و از طریق بی اعتنایی، پرخاشگری، هتّاکی و تحقیر دیگران، ظاهر می شود.

و شاید به همین دلیل، علمای اخلاق در کتب اخلاقی، معمولاً این دو را از هم جدا

---

(1). سفینه البحار، مادّه «شرک»، و مروج الذّهب، جلد 3، صفحه 310.



نکرده اند، گاه به سراغ ریشه و صفات درون می روند، و گاه به سراغ شاخ و برگ و اعمال برون، از اوّلی به «صفات اخلاقی» تعبیر می شود و از دومی به «اعمال اخلاقی».

البتّه اعمال اخلاقی، موضوع مباحث فقهی است، و فقهاء پیرامون آن از دیدگاه خود بحث می کنند، ولی با این حال علمای اخلاق نیز از آن سخن می گویند، البتّه دیدگاه عالم اخلاق با فقیه متفاوت است، فقیه از نظر احکام پنجگانه (وجوب و حرمت و استحباب و کراهت و اباحه) و احیاناً ثواب و عقاب، به این افعال می نگرد، ولی عالم اخلاق، از این نظر که نشانه کمال روح یا انحطاط و نقص آن است به آن نگاه می کند.

و با این بیان فرق صفات اخلاقی و اعمال اخلاقی و همچنین دیدگاه فقیه و عالم اخلاق روشن می گردد.

***



فصل دوازدهم: گامهای عملی به سوی تهذیب اخلاقی

## اشاره

در این فصل به سراغ اموری می رویم که زمینه را برای پرورش «فضائل اخلاقی» فراهم می سازد و گام به گام انسان را به خدا نزدیکتر می سازد، و این بحث اهمّیّت فوق العاده ای

در علم اخلاق دارد و از امور زیادی بحث می کند:

## گام اوّل: توبه

### اشاره

بسیاری از علمای اخلاق نخستین گام برای تهذیب اخلاق و سیر الی اللَّه را «توبه» شمرده اند، توبه ای که صفحه قلب را از آلودگیها پاک کند و تیرگیها را مبدّل به روشنایی سازد و پشت انسان را از بار سنگین گناه سبک کند، تا براحتی بتواند طریق به سوی خدا را بپیماید.

مرحوم «فیض کاشانی» در آغاز جلد هفتم «المحجّه البیضاء» که در واقع آغاز گر بحثهای اخلاقی است چنین می گوید:

«توبه از گناه و بازگشت به سوی ستّار العیوب و علّام الغیوب آغاز راه سالکین و سرمایه پیروزمندان و نخستین گام مریدان و کلید علاقه مندان و مطلع برگزیدگان و برگزیده مقرّبان است» !

سپس اشاره به این حقیقت می کند که غالباً انسانها گرفتار لغزشهایی می شوند و با



اشاره به لغزش آدم (که در واقع ترک اولی بود نه گناه) می گوید: چه اشکالی دارد که همه فرزندان آدم به هنگام ارتکاب خطاها به او اقتدا کنند، چرا که خیر محض، کار فرشتگان است، و آمادگی برای شرّ بدون جبران، خوی شیاطین است، و باز گشت به خیر بعد از شرّ، طبیعت آدمیان است؛ آن کس که به هنگام ارتکاب گناه و انجام شرّ به خیر باز گردد، حقیقتاً انسان است !

در واقع توبه اساس دین را تشکیل می دهد، چرا که دین و مذهب انسان را به جدا شدن از بدیها و بازگشت به خیرات دعوت می کند؛ و با توجّه به این حقیقت، لازم است توبه در صدر مباحث مربوط به اعمال و صفات نجاتبخش قرار گیرد.» «1»

به تعبیر دیگر، بسیار می شود که از انسان- مخصوصاً

در آغاز تربیت و سیر و سلوک الی اللّه لغزشهایی سر می زند، اگر درهای بازگشت به روی او بسته شود بکلّی مأیوس می گردد و برای همیشه از پیمودن این راه باز می ماند؛ به همین دلیل، در مکتب تربیتی اسلام، «توبه» به عنوان یک اصل مهم مطرح است و از تمام آلودگان به گناه دعوت می کند که برای اصلاح خویش و جبران گذشته از این باب رحمت الهی وارد شوند.

این حقیقت در سخنان امام علی بن الحسین علیه السلام در مناجات تائبین با زیباترین صورتی بیان شده، «الهی انْتَ الَّذی فَتَحْتَ لِعِبدِکَ باباً الی عَفْوِکَ سَمَّیْتَهُ التَّوبَهَ فَقُلْتَ تُوبُوا الی اللَّهِ تَوبَهً نَصُوحاً، فَما عُذْرُ مَنْ اغْفَلَ دُخُولَ الْبابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ معبود من! تو کسی هستی که به روی بندگانت دری به سوی عفوت گشوده ای و نامش را توبه نهاده ای، و فرموده ای باز گردید به سوی خدا و توبه کنید، توبه خالص! حال که این در رحمت باز است، عذر کسانی که از آن غافل شوند چیست»؟ «2»

جالب این که خداوند علاقه فوق العاده ای به توبه بندگان دارد، چرا که آغاز تمام خوشبختیهای انسان است. در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «انَّ اللَّهَ تَعالَی اشَدُّ فَرَحاً بِتَوبَهِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ اضَلَّ راحِلَتَهُ وَ زادَهُ فِی لَیْلَهٍ ظَلْماءَ فَوَجَدَها؛ خداوند از توبه بنده اش بسیار شاد می شود، بیش از کسی که مرکب و توشه خود را در بیابان (خطرناکی) در یک شب

---

(1). المحجّه البیضاء، جلد 7، صفحه 6 و 7 (با تلخیص).

(2). مناجاتهای پانزده گانه امام سجّاد علیه السلام، مناجات اوّل، بحار، جلد 94 صفحه 142.



تاریک گم کرده و

سپس آن را بیابد.» «1»

این تعبیر که با کنایات و لطف خاصّی آمیخته است، نشان می دهد که در واقع توبه، هم مرکب است و هم توشه راه، تا انسان وادی ظلمانی عصیان را پشت سر بگذارد و به سر منزل نور و رحمت و صفات والای انسانیّت برسد.

*** به هر حال، در بحث «توبه» مسائل زیادی مطرح است که اهمّ آنها، امور زیر است:

1- حقیقت توبه

2- وجوب توبه

3- عمومیّت توبه

4- ارکان توبه

5- قبولی توبه عقلی است یا نقلی

6- تبعیض در توبه

7- دوام توبه

8- مراتب توبه

9- آثار و برکات توبه

***

### 1- حقیقت توبه

«توبه» در اصل به معنی بازگشت از گناه است (این در صورتی است که به شخص گنهکاری نسبت داده شود) ولی در قرآن و روایات اسلامی بارها به خدا نسبت داده شده است در این صورت به معنی بازگشت به رحمت است، همان رحمتی که به خاطر ارتکاب گناه از گنهکار سلب شده بود،

پس از بازگشت او به خط عبادت و بندگی خدا، رحمت الهی به او باز می گردد و به همین دلیل یکی از نامهای خدا، «توّاب» (یعنی بسیار

---

(1). اصول کافی، جلد 2، باب التوبه صفحه 435، حدیث 8.



بازگشت کننده به رحمت یا بسیار توبه پذیر) است.

در واقع واژه «توبه» مشترک لفظی یا معنوی است میان «خدا» و «بندگان» (ولی هنگامی که به بنده نسبت داده شود با کلمه «الی» متعدّی می شود و هنگامی به خدا نسبت داده شود با کلمه «علی») «1»

در «المحجّه البیضاء» درباره حقیقت توبه چنین آمده است که توبه سه رکن دارد، نخست

«علم» و دوم «حال» و سوم «فعل» که هر کدام علّت دیگری محسوب می شود.

منظور از «علم» شناخت اهمّیّت ضرر و زیانهای گناهان است، و این که حجاب میان بندگان و ذات پاک محبوب واقعی می شود. هنگامی که انسان این معنی را بخوبی درک کند، قلب او به خاطر از دست دادن محبوب ناراحت می شود و چون می داند عمل او سبب این امر شده، نادم و پشیمان می گردد؛ و این ندامت سبب ایجاد اراده و تصمیم نسبت به گذشته و حال و آینده می شود.

در زمان حال آن عمل را ترک می گوید، و نسبت به آینده تصمیم بر ترک گناهی که سبب از دست دادن محبوب می گردد می گیرد، و نسبت به گذشته درصدد جبران بر می آید.

در واقع نور علم و یقین سبب آن حالت قلبی می شود که سرچشمه ندامت است، و آن ندامت سبب موضعیگریهای سه گانه نسبت به گذشته و حال و آینده می گردد. «2»

این همان چیزی است که بعضی از آن به عنوان انقلاب روحی تعبیر کرده اند، و می گویند توبه نوعی انقلاب در روح و جان آدمی است که او را وادار به تجدید نظر در برنامه های خود می کند.

### 2- وجوب توبه

تمام علمای اسلام در وجوب توبه اتّفاق نظر دارند، و در متن آیات قرآن مجید کراراً به آن امر شده است؛ در آیه 8 سوره تحریم می خوانیم: «يا ايُّهَا الَّذينَ آمَنُوا تُوبُوا الَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً عَسَى رَبُّكُمْ انْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا

---

(1). تفسیر فخر رازی و تفسیر صافی، ذیل آیه 37، سوره بقره.

(2). المحجّه البیضاء، جلد 7، صفحه 5.

الآنهارُ؛ ای کسانی که

ایمان آورده اید به سوی خدا باز گردید توبه کنید، توبه ای خالص و بی شائبه، امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببخشد و شما را در باغهایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است داخل کند.»

همه انبیای الهی هنگامی که برای هدایت امّتهای منحرف مأموریت می یافتند، یکی از نخستین گامهایشان دعوت به توبه بود؛ چرا که بدون توبه و شستن لوح دل از نقش گناه، جایی برای نقش توحید و فضائل نیست.

پیغمبر بزرگ خداوند هود علیه السلام از نخستین سخنانش این بود: «وَ یا قَومِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا الَیْهِ؛ ای قوم من از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس به سوی او باز گردید و توبه نمایید!» (سوره هود، آیه 52)

پیامبر بزرگ دیگر صالح علیه السلام نیز همین سخن را پایه کار خود قرار می دهد و می گوید:

«فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا الَیْه؛ از او طلب آمرزش کنید و به سوی او باز گردید و توبه کنید!» (سوره هود، آیه 61)

حضرت شعیب علیه السلام نیز با همین منطق به دعوت قومش پرداخت، و گفت: «وَاستَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا الَیْهِ انَّ رَبِی رَحیمٌ وَدُودٌ؛ از پروردگار خود آمرزش بطلبید و به سوی او باز گردید و توبه کنید که پروردگارم مهربان و دوستدار (توبه کاران) است!» (سوره هود، آیه 90)

در روایات اسلامی نیز بر مسأله وجوب فوری توبه تأکید شده است، از جمله:

1- در وصیّت امیر مؤمنان علی علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می خوانیم:

«وَانْ قارَفْتَ سَیِّئَةً فَعَجِّلْ مَحْوَها بِالتَّوبَهِ؛ اگر مرتکب گناهی شدی، آن را به وسیله توبه هرچه زودتر محو کن!» «1»

البتّه با توجّه به این که امام مرتکب گناهی نمی شود،

منظور در اینجا تشویق دیگران به توبه است.

2- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که به ابن مسعود فرمود:

«یَا بْنَ مَسعُودَ لاتُقَدِّمِ الذَّنْبَ و لا تُؤَخِّرِ التَّوبَهَ، وَلکِنْ قَدِّمِ التَّوبَهَ وَ اخِّرِ الذَّنْبَ؛ ای ابن

---

(1). بحار، جلد 74، صفحه 208.



مسعود! گناه را مقدّم مشمار، و توبه را تأخیر مینداز، بلکه توبه را مقدّم کن و گناه را به عقب بینداز (و ترک کن)!» «1»

3- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مُسَوِّفُ نَفْسِهِ بَالتَّوبَهِ مِنْ هُجُومِ الْاجَلِ عَلی اعْظَمِ الْخَطِرِ؛ کسی که توبه را در برابر هجوم اجل به تأخیر بیندازد، در برابر بزرگترین خطر قرار می گیرد، (که عمرش پایان گیرد در حالی که توبه نکرده باشد)!» «2»

4- در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم که از جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند: «لَیْسَ شَی ءٌ احَبُّ الَی اللَّهِ مِنْ مُؤمِنٍ تائِبٍ اوْ مُؤْمِنَهٍ تائِبَهٍ؛ چیزی در نزد خدا محبوبتر از مرد یا زن با ایمانی که توبه کند نیست!» «3»

این تعبیر می تواند دلیلی به وجوب توبه باشد به خاطر این که توبه محبوبترین امور در نزد خدا شمرده شده است.

علاوه بر این، دلیل عقلی روشنی بر وجوب توبه داریم و آن این که عقل حاکم بر این است که در برابر عذاب الهی- خواه یقین باشد یا احتمالی- باید وسیله نجاتی فراهم ساخت، و با توجّه به این که توبه بهترین وسیله نجات است، عقل آن را واجب می شمرد؛ چگونه افراد گناهکار خود را از عذاب الهی در دنیا

و آخرت می توانند محفوظ بشمرند در حالی که توبه نکرده باشند.

آری! توبه واجب است، هم به دلیل صراحت آیات قرآن مجید و هم روایات اسلامی و هم دلیل عقل، و از این گذشته وجوب توبه در میان تمام علمای اسلام مسلّم و قطعی است.

بنابراین، ادلّه اربعه بر وجوب توبه دلالت می کند، و این وجوب فوری است زیرا مقتضای ادلّه چهارگانه ای که به آن اشاره شد، وجوب فوری می باشد، و در علم اصول این مسأله بیان شده که تمام اوامر ظاهر در فوریّت است، مگر این که دلیل بر خلاف آن قائم شود.

---

(1). بحار، جلد 74، صفحه 104.

(2). مستدرک الوسائل، جلد 12، صفحه 130.

(3). همان مدرک، صفحه 125.



### 3- عمومیّت توبه

«توبه» مخصوص به گناه یا گناهان خاصی نیست، و شخص و اشخاص معیّنی را شامل نمی شود، و زمان محدودی ندارد، و سنّ و سال و عصر و زمان خاصّی در آن مطرح نیست.

بنابراین، توبه از تمام گناهان است و نسبت به همه اشخاص و در هر زمان و هر مکان می باشد، همان گونه که اگر شرایط در آن جمع باشد بقبول درگاه الهی خواهد بود.

تنها استثنایی که در قبول توبه وجود دارد و در قرآن مجید به آن اشاره شده این است که اگر انسان زمانی به سراغ توبه رود که در آستانه برزخ قرار گرفته و مقدّمات انتقال او از دنیا فراهم شده است و یا عذاب الهی فرا رسد (مانند توبه فرعون هنگامی که عذاب الهی فرا رسید و در میان

امواج نیل در حال غرق شدن بود) پذیرفته نمی شود، و در آن زمان درهای توبه

بسته خواهد شد، زیرا اگر کسی در آن حال توبه کند، توبه او اضطراری است نه اختیاری و توأم با میل و رغبت؛ قرآن می گوید:

«وَ لَیْسَتِ التَّوبَهُ لِلَّذِیْنَ یَعْمَلُونَ السَیِّئاتِ حَتَّی اذا حَضَر احَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ انّی تُبْتُ الآنَ وَ لَا الَّذِینَ یَمُوتُونَ وَ هُمْ کُفَّارٌ اولئِکَ اعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً الیماً؛ توبه کسانی که کارهای بدی انجام می دهند و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا رسد می گوید: الآن توبه کردم، پذیرفته نیست و نه توبه کسانی که در حال کفر از دنیا می روند (و در عالم برزخ توبه می کنند) اینها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم شده است!» «1»

در داستان فرعون می خوانیم: هنگامی که فرعون و لشکریانش وارد مسیر خشکی داخل دریا شدند و ناگهان آبها فرو ریختند و فرعون در حال غرق شدن بود گفت: «امَنْتُ انَّهُ لاالهَ الَّا الَّذِی امَنَتْ بِهِ بَنُواسْرائیلَ وَ انَا مِنَ الْمُسلِمینَ؛ من ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند نیست، و من از مسلمین هستم!» «2»

ولی بلافاصله جواب شنید: «آلْئنَ وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَ کُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدینَ؛ الان ایمان می آوری؟! در حالی که قبلاً عصیان کردی و از مفسدان بودی (توبه ات در این حال پذیرفته

---

(1). سوره نساء، آیه 18.

(2). سوره یونس، آیه 90.



نیست)!» «1»

درباره بعضی از قوام گذشته نیز می خوانیم: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ کَفَرْنا بِما کُنَّا بِهِ مُشْرِکینَ؛ هنگامی که عذاب (شدید) ما را دیدند گفتند هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می شمردیم کافر شدیم!»

قرآن

در پاسخ آنها می گوید: «فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ ایمانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأسَنا سُنَّةَ اللَّهِ الَّتی قَدْ خَلَتْ فی عِبادِهِ وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْکافِرُونَ؛ امّا هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمانشان برای آنها سودی نداشت، این سنّت خداوند است که همواره در میان بندگانش اجرا شده و آنجا کافران زیانکار شدند.» «2»

و به همین دلیل، در مورد حدود اسلامی هنگامی که شخص مجرم بعد از دستگیر شدن و گرفتاری در چنگال عدالت و کیفر و مجازات، توبه کند، توبه اش پذیرفته نیست؛ چرا که این گونه توبه ها معمولاً جنبه اضطراری دارد، و هیچ گونه دلالتی بر تغییر موضع مجرم ندارد.

بنابراین توبه تنها در یک مورد پذیرفته نیست و آن جائی است که مسأله از شکل اختیاری بودن بیرون رود و شکل اضطراری و اجباری بخود بگیرد.

بعضی چنین پنداشته اند که توبه در سه مورد دیگر نیز پذیرفته نیست:

اوّل در مورد شرک و بت پرستی زیرا قرآن مجید می فرماید: «انَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ انْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مادُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ؛ خداوند (هرگز) شرک را نمی بخشد و پایین تر از آن را برای هر کس بخواهد و شایسته بداند می بخشد!» «3»

ولی این سخن صحیح نیست؛ زیرا در این آیه گفتگو از توبه نیست، بلکه سخن از «عفو بدون توبه» است، به یقین تمام کسانی که در آغاز اسلام از شرک توبه کردند و مسلمان شدند توبه آنها پذیرفته شد، و همچنین تمام مشرکانی که امروز نیز توبه کنند و رو به اسلام آورند به اتّفاق همه علمای اسلام توبه آنها پذیرفته می شود، ولی اگر مشرک توبه نکند و با حال شرک از دنیا برود مشمول غفران و عفو

الهی نخواهد شد، در حالی که

---

(1). سوره یونس، آیه 91.

(2). سوره غافر، آیات 84 و 85.

(3). سوره نساء، آیه 48.



اگر با ایمان و توحید از دنیا بروند، ولی مرتکب گناهانی شده باشند، ممکن است مشمول عفو الهی بشوند، و مفهوم آیه فوق همین است.

کوتاه سخن این که، عفو الهی شامل مشرکان نخواهد نشد ولی شامل مؤمنان می شود، امّا توبه سبب آمرزش همه گناهان حتّی شرک خواهد شد.

دوم و سوم این که، توبه باید در فاصله کمی بعد از گناه باشد نه فاصله های دور، و نیز باید از گناهانی باشد که از روی جهالت انجام گرفته است نه از روی عناد و لجاجت، به دلیل این که هر دو مطلب در آیه 17 سوره نساء آمده است:

«انَّمَا التَّوْبَهُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِيْنَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَهٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيُبٍ فَاولئکَ يَتُوبُ اللّهُ عَلَيْهِمْ وَ کانَ اللّهُ عَلِيماً حَکِيماً؛ توبه تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می دهند سپس بزودی توبه می کنند، خداوند توبه چنین اشخاص را می پذیرد و خدا دانا و حکیم است.»

ولی این نکته قابل توجّه است که بسیاری از مفسّران این آیه را بر توبه کامل حمل کرده اند زیرا مسلّم است که اگر افرادی از روی عناد و لجاج مرتکب گناهانی شوند سپس از مرکب لجاجت و غرور پایین آیند و رو به درگاه خدا آورند، توبه آنان پذیرفته می شود، و در تاریخ اسلام نمونه های فراوانی برای این گونه افراد است که نخست در صفّ دشمنان لجوج و عنود بودند و سپس باز گشتند و از دوستان مخلص شدند.

همچنین

مسلّم است که اگر انسان سالیان دراز گناه کند و بعد پشیمان شود و حقیقتاً توبه و جبران کند، توبه او پذیرفته خواهد شد.

در حدیث معروفی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: هر کس یک سال قبل از مرگش توبه کند خدا توبه او را می پذیرد، سپس فرمود یک سال زیاد است، کسی که یک ماه قبل از مرگش توبه کند خدا توبه او را می پذیرد سپس افزود یک ماه نیز زیاد است، کسی که یک جمعه (یک هفته) قبل از مرگش توبه کند توبه او مورد قبول خداوند واقع می شود، باز افزود یک جمعه زیاد است کسی که یک روز قبل از مرگش توبه کند خداوند توبه اش را پذیرا می شود، باز فرمود یک روز نیز زیاد است! کسی که یک ساعت قبل از مرگش توبه کند خداوند توبه او را می پذیرد، سپس افزود یک ساعت هم زیاد

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 226

است! کسی که قبل از آن که جانش به گلو رسد (در آخرین لحظه حیات و در حال اختیار) توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد!» «1»

البتّه منظور این است که توبه با تمام شرایطش انجام گردد؛ مثلًا، اگر حقوق افرادی ضایع شده در همان لحظه به افراد مطمئن توصیه کند که حقوق آنها را بپردازند و سپس توبه کند.

آیات فراوانی از قرآن نیز دلیل بر عمومیّت توبه و شمول آن نسبت به جمیع گناهان است؛ از جمله:

1- در آیه 53 سوره زمر می خوانیم: «قُلْ یا عِبادِیَ الَّذینَ اسْرَفُوا عَلَی انْفُسِهِمْ لاتَقْنَطُوا مِنْ رَّحْمَهِ اللَّهِ انَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعاً انَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ؛ بگو ای بندگان

من كه بر خود اسراف و ستم كرده ايد ! از رحمت خداوند نوميد نشويد كه خدا همه گناهان را مى آمرزد، زيرا او بسيار آمرزنده و مهربان است.»

2- در آيه 39 سوره مائده مى خوانيم: «فَمَنْ تابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ اصْلَحَ فَانَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ انَّ اللَّهَ غُفُورٌ رَحِيمٌ؛ امّا آن كسى كه پس از ستم كردن توبه كند و جبران نمايد خداوند توبه او را مى پذيرد، خداوند آمرزنده و مهربان است.»

درست است كه اين آيه بعد از بيان حدّ سارق آمده است ولى داراى مفهوم عام و گسترده اى كه شامل همه گناهان مى شود.

3- در آيه 54 سوره انعام آمده: «انَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ هركس از شما كار بدى از روى نادانى كند سپس توبه و اصلاح نمايد، مشمول رحمت خدا مى شود، چرا كه خداوند غفور و رحيم است.»

در اين آيه هرگونه عمل سوء كه تمام گناهان را فرا مى گيرد، قابل توبه و باز گشت ذكر شده است.

4- در آيه 135 سوره آل عمران چنين آمده است: «وَالَّذينَ اذا فَعَلُوا فاحِشَةً اوْ ظَلَمُوا انْفُسَهُمْ ذَكَرُوااللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ الَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلى

---

(1). مستدرک الوسائل، جلد 12، صفحه 145 (باب صحّه التّوبه فى آخر العمر، حديث 5).

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 227

ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ؛ و آنها كه وقتى مرتكب عمل زشتى شوند يا به خود ستم كنند، به ياد خدا مى افتند، و بر گناه اصرار نمى ورزند با اين كه مى دانند.»

در اين جا نيز با توجّه به اين كه ظلم و ستم، هرگونه گناهى را شامل مى شود، چرا كه

بعضی از گناهان ستم بر دیگران است و بعضی ظلم به خویشتن، و در این آیه نسبت به همه آنها وعده پذیرش توبه داده شده است، عمومیّت توبه نسبت به تمام گناهان اثبات می شود.

5- در آیه دیگری (آیه 31 سوره نور) همه مؤمنان را مخاطب قرار داده می فرماید:

«وَتُوبُوا الی اللَّهِ جَمیعاً ایُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ؛ ای مؤمنان همگی به سوی خدا باز گردید تا رستگار شوید.»

واژه جمیعاً دلیل بر این است که هر گناهکاری دعوت به توبه شده است، و اگر توبه دارای شمول و عموم نباشد، چنین دعوتی صحیح نیست.

این نکته قابل دقّت است که در آیات بالا در بعضی از موارد روی مسأله اسراف تکیه شده و در مورد دیگر ظلم، و در مورد دیگر عمل سوء، و وعده آمرزش همه این عناوین بطور گسترده، در صورت توبه داده شده است؛ بنابراین، هر عمل سوء و هر ظلم و ستم و هر اسرافی بر خویشتن از انسان سر بزند و توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد.

دراین باره روایات زیادی در کتب شیعه و اهل سنّت نقل شده که درهای توبه تا آخرین لحظات عمر، مادام که انسان مرگ را با چشم خود نبیند باز است.

این روایات را می توانید در کتابهای: بحار الانوار «1» و اصول کافی «2» و درّ المنثور «3» و کنز العمّال «4» و تفسیر فخر رازی «5» و تفسیر قرطبی «6» و تفسیر روح البیان «7» و تفسیر روح المعانی «8» و کتب دیگر مطالعه فرمایید، و شاید بتوان گفت این حدیث از احادیث متواتر است.

---

(1). بحار الانوار، جلد 6، صفحه 19، و جلد 2، صفحه 440.

(2).

اصول کافی، جلد 2، صحفه 440.

(3). الدّر المنثور، جلد 2، صفحه 131.

(4). کنز العمال، حدیث 10187 و 10264.

(5). تفسیر فخر رازی، جلد 10، صفحه 7 ذیل آیه فوق.

(6). تفسیر قرطبی، جلد 3، صفحه 1662 ذیل آیه فوق.

(7). تفسیر روح البیان، جلد 2، صفحه 178، ذیل آیه فوق.

(8). روح المعانی، جلد 4، صفحه 233.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 228

#### 4- ارکان توبه

همان گونه که در بالا آمد حقیقت توبه، بازگشت از نافرمانی خدا به سوی اطاعت است، که ناشی از پشیمانی و ندامت نسبت به اعمال گذشته می باشد و لازمه این پشیمانی و علم به این که گناه حائل میان او و محبوب واقعی می گردد، تصمیم بر ترک آن در آینده و همچنین جبران ما فات است؛ یعنی، تا آنجا که در توان دارد، آثار سوء گناهان گذشته را از درون و برون وجود خویش برچیند، و اگر حقوق از دست رفته ای است و قابل جبران است، جبران نماید. به همین دلیل، در قرآن مجید در آیات بسیاری این معنی تکرار شده است که توبه را با اصلاح و جبران همراه ساخته.

1- در آیه 160 سوره بقره بعد از اشاره به گناه بزرگ کتمان آیات الهی و مجازات سخت آنها می فرماید: «الَّا الَّذینَ تابُوا وَ اصْلَحُوا وَ بَیَّنُوا فَاولئِکَ اتُوبُ عَلَیْهِمْ وَ انَا التَّوَّابُ الرَّحیمُ؛ مگر کسانی که توبه کنند و اصلاح نمایند و آنچه را کتمان کرده بودند آشکار سازند که من توبه آنها را می پذیریم، و من توّاب رحیم هستم.»

2- و در آیه 89 سوره آل عمران بعد از اشاره به مسأله ارتداد (کافر شدن بعد از ایمان) و

مجازات سخت آنها می افزاید: «الَّا الَّذِینَ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِکَ وَ اصْلَحُوا فَانَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ؛ مگر کسانی که پس از آن توبه کنند و اصلاح نمایند (و در مقام جبران بر آیند) زیرا خداوند آمرزنده و بخشنده است.»

3- و در آیه 146 سوره نساء، بعد از ذکر منافقان و سرنوشت شوم آنها می فرماید: «الَّا الَّذِینَ تابُوا وَاصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللّهِ وَ اخْلَصُوا دِیْنَهُم لِلَّهِ؛ مگر آنها که توبه کنند و جبران و اصلاح نمایند و به ذیل عنایت الهی چنگ زنند و دین خود را برای خدا خالص نمایند.»

و در آیه 5 سوره نور بعد از ذکر مجازات شدید قذف (وارد کردن اتّهام زنا و مانند آن به دیگری) و مجازات شدید آنها در دنیا و آخرت، می افزاید: «الَّا الَّذِینَ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِکَ وَ اصْلَحُوا فَانَّ اللّهَ غَفُورٌ رحیمٌ؛ مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند که خداوند (آنها را) می بخشد زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.»

5- و سرانجام به صورت یک قانون کلّی در همه گناهان، در آیه 119 سوره نحل

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 229

می خوانیم: «ثُمَّ انَّ رَبَّکَ للَّذینَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهالَهٍ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِکَ وَ اصْلَحُوا انَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِها لغَفُورٌ رحیمٌ؛ امّا پروردگارت نسبت به آنها که از روی جهالت بدی کرده اند و سپس توبه نموده و در مقام جبران بر آمده اند خداوند بعد از آن آمرزنده و مهربان است.»

6- شبیه همین معنی در آیه 82 سوره طه نیز آمده است آن جا که می فرماید: «وَ انّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَ اهْتَدَی من هر که را

توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و سپس هدایت شود می آمرزم و می بخشم.»

در این جا علاوه بر مسأله باز گشت و عمل صالح (یعنی جبران گذشته) که دو رکن اساسی توبه است، به مسأله ایمان و هدایت نیز اشاره شده است.

در واقع گناه نور ایمان را کم می کند و انسان را از طریق هدایت منحرف می سازد؛ به همین دلیل، باید بعد از توبه تجدید ایمان کند و به راه هدایت باز گردد.

7- باز شبیه همین معنی در آیه 54 سوره انعام نیز آمده که می فرماید: «انَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ سُوءً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اصْلَحَ فَانَّهُ غُفُورٌ رَحیمٌ؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید (مشمول رحمت خدا می شود چرا که) او آمرزنده مهربان است.»

از مجموع آیات فوق، منطق قرآن در مسأله توبه کاملاً آشکار می شود، که توبه حقیقی تنها به گفتن استغفار و حتّی ندامت از گذشته و تصمیم بر ترک در آینده نیست، بلکه افزون بر این باید کوتاهی هایی که در گذشته رخ داده و مفاسدی که در روح و جان انسان به وجود آمده و آثار سوئی که گناه در جامعه گذارده تا آن جا که امکان دارد جبران گردد و شستشوی کامل حاصل شود، این است توبه حقیقی از گناه نه تنها گفتن أستغفر اللّه!

نکته دیگری که در اینجا شایان توجّه است این است که کلمه اصلاح بعد از ذکر توبه در آیات بالا مانند بسیاری از تعبیرات قرآن مفهوم جامع و گسترده ای دارد که هرگونه جبران ما فات را شامل می شود، از جمله:

1- شخص

توبه کار باید حقوقی را که از مردم پایمال کرده است به آنها باز گرداند؛ اگر در حیات هستند به خودشان، و اگر از دنیا رفته اند به وارثان آنها برساند.

2- اگر حیثیّت کسی را به خاطر غیبت کردن یا اهانت لکّه دار کرده باشد باید از او

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 230

حلیّت بطلبد، و اگر از دنیا رفته است به تلافی حیثیّت بر باد رفته، کار خیر برای او انجام دهد تا روح او راضی گردد.

3- اگر عباداتی از او فوت شد، قضا نماید. و اگر کفّاره دارد (مانند ترک روزه عمداً و شکستن عهد و نذر) کفّاره آن را بدهد.

4- با توجّه به این که گناه قلب را تاریک می سازد، باید آن قدر اطاعت و بندگی کند تا ظلمت دل را با نور اطاعت برطرف سازد.

جامع ترین سخن درباره تفسیر معنی اصلاح همان چیزی است که در کلمات قصار امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه در شرح استغفار به معنی جامع و کامل آمده است.

کسی در محضر آن حضرت گفت: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ گویی امام از طرز سخن او و یا سوابق و لواحق اعمالش می دانست که این استغفار جنبه صوری دارد و نه واقعی، به همین جهت از این استغفار بر آشفت و فرمود:

«ثَکِلَتْکَ امُّکَ اتَدْری مَا الْاسْتِغْفارُ؟ الْاسْتِغْفارُ درَجَهُ الْعِلِّیِّنَ؛ مادرت بر عزای تو بگرید، آیا می دانی استغفار چیست؟ استغفار مقام بلند مرتبگان است !»

سپس افزود: «وَهُوَ اسمٌ واقِعٌ عَلی سِتَّهِ مَعانٍ؛ استغفار یک کلمه است امّا شش معنی (و مرحله) دارد.»

«اوَّلُها النَّدَمُ عَلی ما مَضی نخست، پشیمانی از گذشته است.»

«وَالثَّانی الْعَزْمُ عَلَی تَرْکِ الْعَودِ الَیْهِ ابَداً؛ دوم، تصمیم بر ترک

آن برای همیشه است.»

«وَ الثّالِثُ انْ تُوءَدِّیَ الَی الْمَخْلُوقینَ حُقُوقَهُمْ حَتّی تَلْقَی اللّهَ امْلَسَ لَیْسَ عَلَیْکَ تَبِعَهٌ؛ سوم این که حقوقی را که از مردم ضایع کرده ای به آنها باز گردانی، به گونه ای که هنگام ملاقات پروردگار حقّ کسی بر تو نباشد.»

«وَ الرّابِعُ انْ تَعْمِدَ الَی کُلِّ فَرِیْضَهٍ عَلَیْکَ ضَیَّعْتَها فَتُؤَدِّیَ حَقَّها؛ چهارم این که هر واجبی که از تو فوت شده حقّ آن را به جا آوری (و قضایا کفّاره آن را انجام دهی).»

«وَ الْخامِسُ انْ تَعْمِدَ الَی اللَّحْمِ الذَّی نَبَتَ عَلَی السُّحْتِ فَتُذِیْبَهُ بِالْأَحْزانِ حَتَّی تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَیَنْشَأَ بَیْنَهُما لَحْمٌ جَدِیدٌ؛ پنجم این که گوشتهایی که به واسطه حرام بر اندامت روئیده، با اندوه بر گناه آب کنی، تا چیزی از آن باقی نماند، و گوشت تازه به جای آن بروید.»

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 231

«وَالسَّادِسُ انْ تُذِیقَ الْجِسْمَ الَم الَطّاعَهِ کَما أذَقْتَهُ حَلاوَهَ الْمَعْصِیَهِ فَعِنْدَ ذلِکَ تَقُولُ اسْتَغْفِرُ اللّهَ؛ ششم آن که به همان اندازه که لذّت و شیرینی گناه را چشیده ای درد و رنج طاعت را نیز بچشی، و پس از طیّ این مراحل بگو استغفر اللّه!» «1»

همین معنی در روایت دیگری از کمیل بن زیاد از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که عرضه می دارد: «یا امِیرَ الْمُؤمِنیْنَ الْعَبْدُ یُصیبُ الذَّنْبَ فَیَسْتَغْفِرُ اللّهَ مِنْهُ فَما حَدُّ الْإِسْتِغْفارِ؟؛ ای امیر مؤمنان! انسان گناهی می کند و از آن استغفار می نماید، حدّ استغفار چیست؟»

امام فرمود: «یَا بْنَ زِیادٍ، التَّوبَهُ؛ ای کمیل بن زیاد! حدّ آن توبه است.»

کمیل می گوید: «قُلْتُ بَسْ؛ «2»

گفتم: همین کافی است!»

«قالَ: لا؛ فرمود: نه»

«قُلْتُ فَکَیْفَ؟؛ عرض کردم پس چگونه

است؟»

«قالَ انَّ الْعَبْدَ اذا اصابَ ذَنْباً يَقُولُ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ بِالتَّحريكِ؛ فرمود: هنگامى كه انسان گناهى مرتكب مى شود، استغفار را به عنوان سرآغاز حركتى بر زبان جارى كند.»

«قُلْتُ وَ ماالتَّحريكُ؛ عرض كردم منظور از حركت چيست؟»

«قالَ: الشَّفَتانُ وَ اللِّسانُ يُرِيْدُ انْ يُتْبِعَ ذلِكَ بِالْحَقيقَهِ؛ فرمود:: لبها و زبان به گردش در مى آيد و مقصودش اين است كه آن را با حقيقت هماهنگ سازد.»

«قُلْتُ وَمَا الْحَقيقَهُ؟؛ عرض كردم حقيقت چيست؟»

«قالَ تَصْديقٌ فِى الْقَلْبِ، وَ اضْمارٌ انْ لايَعُودَ الَى الذَّنْبِ الذى اسْتَغْفَرَ مِنْهُ؛ فرمود:

منظور تصديقى است كه در دل (نسبت به قبح و زشتى گناه) حاصل شود و تصميم بگيرد كه هرگز به گناهى كه از آن استغفار كرده است باز گشت نكند.»

كميل مى گويد عرض كردم: «فَاذا فَعَلَ ذلِكَ فَانَّهُ مِنَ الْمُستَغْفِرينَ؛ هنگامى اين كار را انجام دهد در زمره توبه كنندگان است؟»

«قالَ: لا؛ امام فرمود: نه»

كميل مى گويد گفتم: «فَكَيْفَ ذاكَ؛ پس توبه حقيقى چگونه است؟»

---

(1). نهج البلاغه، كلمات قصار، كلمه 417.

(2). اين كلمه همان كلمه فارسى بس مى باشد.

امام فرمود: «لِانَّکَ لَمْ تَبْلَغْ الَی الْأصْلِ بَعْدَهُ؛ این به خاطر آن است که تو هنوز به اساس و ریشه توبه نرسیده ای!»

کمیل عرض می کند: «فَاصْلُ الْاسْتِغْفارِ ما هُوَ؟؛ پس اصل استغفار، چیست؟»

امام فرمود: «الرُّجُوعُ الَی التَّوبَهِ مِنَ الذَّنْبِ الَّذی اسْتَغْفَرْتَ مِنْهُ وَ هِیَ اوَّلَ دَرَجَهِ الْعابِدِیْنَ؛ بازگشت به توبه از گناهی که استغفار از آن کردی، و این نخستین درجه عابدان است.»

سپس امام افزود: «وَ تَرْکَ الذَّنْبِ وَ الْإِسْتِغْفارُ اسْمٌ واقِعٌ لِمَعانٍ سِتٌّ؛ ترک گناه و استغفار اسمی است که شش معنی و مرحله دارد:

سپس همان مراحل ششگانه ای

را که در کلمات قصار نهج البلاغه آمده بود، با کمی تفاوت بیان فرمود. «1»

ممکن است گفته شود: اگر توبه این است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در این حدیث بیان فرموده، کمتر توبه کاری می توان پیدا کرد.

ولی باید توجّه داشت که بعضی از شرایط شش گانه بالا شرط توبه کامل است، مانند شرط پنجم و ششم، امّا چهار شرط دیگر، جزء شرایط واجب و لازم است. و به تعبیر بعضی از محققّان، قسمت اوّل و دوم از ارکان توبه است، و قسمت سوم و چهارم از شرایط لازم، و قسمت پنجم و ششم از شرایط کمال است. «2»

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «امَّا عَلامَةُ التَّائِبِ فَارْبَعَةٌ: النَّصیحَةُ لِلَّهِ فی عَمَلِهِ، وَ تَرکُ الْباطِلِ، وَلُزُومِ الْحَقِّ، وَ الْحِرصُ عَلَی الْخَیْرِ؛ علامت انسان توبه کار چهار چیز است: نخست خیر خواهی برای (آیین و بندگان) خدا، و ترک باطل و ملازمت حق و تلاش فراوان برای انجام کار خیر.» «3»

این نکته نیز قابل توجّه است که اگر گناه او عملی بوده که سبب گمراهی دیگران شده مانند تبلیغات سوء؛ بدعتگذاری در دین خدا، خواه از طریق بیان و سخن باشد یا از طریق کتابت و

---

(1). بحار، جلد 6، صفحه 27.

(2). گفتار معنوی از مرحوم شهید آیت اللّه مطهری، صفحه 139.

(3). تحف العقول، صفحه 32.



نوشته ها اصلاح و جبران آن در صورتی حاصل می شود که تمام افرادی را که به خاطر عمل او به انحراف کشیده شده اند تا آنجا که در توان و قدرت دارد باز گرداند، در غیر این

صورت توبه او پذیرفته نیست.

و از این جا روشن می شود که تحریف کنندگان آیات الهی و بدعتگذاران و تمام کسانی که مایه گمراهی مردم می شوند، تا چه حد توبه آنها سخت و سنگین است.

این صحیح نیست که یک نفر در ملأ عام یا از طریق مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی و نوشتن کتابها و مقالات مردم را به گمراهی بکشاند، و بعد در خانه خلوت بنشنید و از پیشگاه خدا تقاضای عفو نماید، به یقین چنین توبه ای هرگز مقبول نیست!

همچنین کسانی که در حضور جمعیّت و ملأ عام، افرادی را به دروغگویی و بی عفّتی و امثال این امور متّهم می سازند، و بعد خصوصی نزد طرف می آیند و حلیّت می طلبند، یا در غیاب آنها در خانه خلوت توبه می کنند، بی شک توبه آنها نیز قبول نیست، مگر این که طرف آنها را ببخشد، یا در ملأ عام سخنان خود را باز پس بگیرند.

به همین دلیل، در روایات متعدّدی می خوانیم افرادی که تهمت به مردم می زنند، و نسبتهای ناروا به اشخاص می دهند، بعد از اجرای حدّ شرعی، در صورتی توبه آنها قبول می شود که سخنان خود را باز پس گرفته، و خود را تکذیب کند.

در حدیث معتبری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که از حضرتش سؤال کردند: آیا کسی که حدّ الهی بر او جاری شد اگر توبه کند شهادتش مقبول است؟ فرمود: «اذا تابَ وَ تَوبَتُهُ انْ یَرْجعَ مِمَّا قالَ وَ یُکَذِّبَ نَفْسَهُ عِنْدَ الْإمامِ وَ عِنْدَ الْمُسْلِمینَ، فَاذا فَعَلَ فَانَّ عَلَی الْإِمامِ انْ یَقْبَلَ شَهادَتَهُ بَعْدَ ذَلِکَ؛ (آری) هنگامی که توبه کند و توبه اش به این است که از آنچه گفته باز گردد، و نزد

امام و نزد مسلمین حاضر شود و سخنان خود را تکذیب کند، هنگامی که چنین کند بر امام لازم است که شهادت او را بپذیرد (و توبه اش قبول است)» «1»

در حدیث دیگری می خوانیم: «اوْحَی اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الی نَبِیٍّ مِنْ الْانبِیاءِ قُلْ لِفُلانِ وَعِزَّتِی لَوْ دَعَوْتَنی حَتّی تَنْقَطِعَ اوْصالُکَ، ما اسْتَجِیبُ لَکَ، حَتّی تَرُدَّ مَنْ ماتَ الی

---

(1). وسائل الشّیعه، جلد 18، صفحه 283 (حدیث یک، باب 37، از ابواب شهادات).



مادَعَوْتَهُ الَیْهِ فَیَرْجِعَ عَنْهُ؛ خداوند به یکی از پیامبران وحی فرستاد که به فلان شخص بگو به عزّتم سوگند اگر آن قدر مرا بخوانی که بندهای تو از هم جدا شود، دعوت دعای تو را اجابت نمی کنم (و توبه ات را نمی پذیرم)، تا کسانی را که به خاطر دعوت تو منحرف شده اند و از دنیا رفته اند زنده کنی و از راه خطا باز گردند!» «1»

این حدیث بخوبی نشان می دهد که مسأله اصلاح و جبران تا چه حد گسترده است و بدون آن توبه بیشتر جنبه صوری یا مقطعی خواهد داشت.

آخرین سخنی که در این جا لازم به ذکر است این است که کسانی که در برابر انبوه گناهان تنها به ذکر استغفار قناعت می کنند، بی آن که ارکان و شرایط آن را تحصیل نمایند گویی خود را به سخریّه می کشند و یا توبه و استغفار را استهزا می نمایند.

به همین دلیل، در روایتی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لاذَنْبَ لَهُ، وَ الْمُقیمُ عَلَی الذَّنْبِ وَ هُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ کَالْمُسْتَهْزِءُ؛ کسی که از گناه خویش توبه (کامل و جامع الشّرایط) کند، مانند کسی است که

گناهی از او سر نزده، امّا کسی که گناه را ادامه می دهد در حالی که از آن استغفار می کند، مانند کسی است که استهزاء می نماید. «2»

### 5- قبولی توبه عقلی است یا نقلی؟

همه علمای اسلام اتّفاق نظر دارند که توبه اگر جامع الشّرایط باشد در پیشگاه خداوند مقبول است. و آیات و روایات نیز بوضوح بر این مطلب دلالت می کند، ولی در این که آیا قبول توبه عقلی یا عقلایی یا نقلی است، بحثهایی وجود دارد.

جمعی معتقدند: سقوط عقاب و مجازات الهی بعد از توبه، جنبه تفضّل دارد؛ اگر خداوند اراده کند بعد از توبه گناه بنده اش را نبخشد کاملاً ممکن است همان گونه که در میان مردم نیز معمول است که اگر کسی در حقّ دیگری ظلم کند، سپس عذر خواهی نماید، می تواند او را ببخشد یا نبخشد.

در حالی که جمعی دیگر سقوط عقاب را به وسیله توبه واجب و لازم دانسته اند، حتّی

---

(1). بحار، جلد 69، صفحه 219.

(2). اصول کافی، جلد 2 (باب التّوبه، حدیث 10) صفحه 435.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 235

عدم پذیرش او را بعد از عذر خواهی مجرم، زشت و ناپسند می دانند، و این کار مسلّماً بر خداوند روا نیست.

ممکن است در این جا نظر سومی را پذیرفت، و آن این که لزوم قبول توبه، امر عقلایی است، یعنی اگر چه عقل، پذیرش توبه و عذر خواهی را واجب و لازم نمی شمرد ولی بنای عقلای جهان بر این است که اگر کسی کار خلافی انجام داد، و بعد در مقام عذر خواهی برآمد، و تمام آثار سوء عمل خود را جبران نمود، به گونه ای که گویی هیچ چیز از میان نرفته است، اگر

حیثیت کسی از دست رفته بود، اعاده حیثیت نمود، و اگر حقوقی پایمال شده بود، حق را بطور کامل جبران کرد، و اگر طرف قلباً ناراحت شده بود، ناراحتی او را از طرق مختلفی از میان برد؛ در چنین شرایطی، بنای تمام عقلای جهان بر این است که عذر و توبه را می پذیرند، و اگر کسی نپذیرد، او را کینه توز و خارج از موازین انسانیّت و اخلاق می شمرند.

بی شک خداوند قادر متعال و بی نیاز از هر کس و هر چیز، سزاوارتر است که در این گونه موارد، توبه و عذر خواهی توبه کاران را بپذیرد و از مجازات آنها صرف نظر کند.

بلکه ممکن است پا را از این فراتر گذاشت، و وجوب قبول توبه را عقلی شمرد و آن را متّکی بر «قاعده قبح نقض غرض» دانست.

توضیح این که: می دانیم خداوند از عبادات و اطاعت بندگان بی نیاز است و تکالیف الهی الطاف او برای تکامل و تربیت بندگان است؛ نماز و روزه و سایر عبادات، روح و جان ما را پرورش می دهد و روز به روز به خدا نزدیکتر می سازد؛ سایر واجبات و محرّمات هر کدام به نحوی در تکامل ما تأثیر دارد.

در باره حج می خوانیم: «لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ»؛ مردم مأمور به زیارت خانه خدا هستند تا از منافع مادّی و معنوی آن بهره مند شوند» «1»

در آیات دیگر قرآن، نماز، سبب نهی از فحشاء و منکر «2» و روزه سبب تقوا «3» و زکات مایه پاکی فرد و جامعه از رذائل اخلاقی و انحرافات شمرده شده است. «4»

---

(1). سوره حجّ، آیه 28.

(2). سوره عنکبوت، آیه 45.

(3). سوره بقره، آیه 183.

(4).

سوره توبه، آیه 103.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 236

در روایات اسلامی نیز ایمان مایه پاکی از شرک، و نماز سبب پیراستن انسان از کبر ...

و حج مایه وحدت مسلمین، و جهاد سبب عزّت اسلام، و .... شمرده شده است. «1»

به این ترتیب، همه تکالیف الهی اسباب سعادت انسان و حلقه های تکامل او محسوب می شوند، همان سعادت و تکاملی که هدف اصلی آفرینش انسان و رسیدن به مقام عبودیّت و قرب به خداست (وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ الَّا لِیَعْبُدُونَ) «2» بی شک وجوب توبه و قبول آن یکی از این حلقه های تکامل است چرا که انسان به هر حال معصوم نیست و خطاهایی از او سر می زند، اگر راه بازگشت را به روی او نگشایند، به یقین از تکامل بازمی ماند ولی اگر به او اعلام شود که اگر خطایی از تو سرزد به سوی خدا باز گرد، و تمام آنچه را درگذشته ضایع کردی جبران نما، خداوند توبه تو را می پذیرد؛ چنین کسی به سعادت و تکامل نزدیکتر، و از انحراف و خطا دورتر خواهد بود.

نتیجه این که: عدم پذیرش توبه، سبب نقض غرض می شود، چون هدف از تکالیف و طاعات، تربیت و تکامل انسان بوده، و عدم پذیرش توبه به این کار ضربه می زند، و خداوند حکیم هرگز نقض غرض نمی نماید. کوتاه سخن این که: توبه دارای فلسفه ای است که با تکامل انسان ارتباط نزدیک دارد؛ اگر درهای توبه بسته شود، انگیزه تکامل از بین می رود؛ بلکه انسان به عقب بر می گردد، چرا که تصوّر می کند راه نجاتی برای او نیست و در این صورت چه دلیلی دارد که گناهان دیگر را ترک

کند؛ و درست به همین دلیل، تمام مربیان بشری خواه آنها که پایبند به ادیان الهی هستند و آنها که پایبند نیستند، راه توبه و بازگشت را به روی افراد مورد تربیت باز می گذارند تا شعله انگیزه اصلاح و جبران و حرکت به سوی کمال در آنها خاموش نگردد.

و به این ترتیب، قبول توبه توأم با شرایط نه تنها به حکم آیات و روایات، ثابت و مسلّم است بلکه به حکم عقلا و عقل، نیز امری ثابت و غیر قابل انکار می باشد.

---

(1). نهج البلاغه، کلمات قصار، اقتباس از جمله 252.

(2). سوره ذاریات، آیه 56.



#### 6- تبعیض در توبه

آیا ممکن است انسان از بعضی از گناهان توبه کند در حالی که مرتکب گناهان دیگری می شود؛ مثلاً، شخصی است که هم مرتکب نوشیدن شراب و هم غیبت مردم می شود، تصمیم گرفته است، نوشیدن شراب را برای همیشه ترک کند در حالی که در مورد غیبت چنین تصمیمی را نگرفته است.

گاه گفته می شود که توبه باید جنبه عمومی و همگانی داشته باشد و از تمام گناهان توبه کند، زیرا همه آنها بازگشت به مخالفت با پروردگار می کند، و شکستن حریم مولای حقیقی؛ کسی که از این کار پشیمان باشد، باید هر گناهی را ترک کند نه این که از گناهی توبه کند و گناهی دیگر را مرتکب شود و بر آن اصرار ورزد.

ولی حق آن است که تبعیض در توبه مانعی ندارد (بعضی از بزرگان علم اخلاق مانند مرحوم «نراقی» در «معراج السّعاده» نیز به این معنی تصریح کرده است و از قول پدرش نیز آن را نقل نموده).

زیرا ممکن است انسان از

گناهی بیشتر بترسد و از عواقب شوم آن آگاهتر باشد، یا در پیشگاه خداوند قبیح تر و مجازاتش شدیدتر باشد؛ و به همین جهت، از آن گناه توبه کند در حالی که مرتکب گناهان دیگری که قبحش کمتر یا مجازاتش خفیف تر یا آگاهی او نسبت به مفاسد و زیانهایش کمتر است می شود.

توبه اکثر توبه کنندگان نیز همین گونه است، غالباً از گناهان خاصّی توبه می کنند، در حالی که ممکن است گناه دیگری را انجام دهند و هرگز شنیده نشده که پیامبر صلی الله علیه و آله یا امامی از امامان علیهم السلام یا عالمی از علمای اسلام این گونه توبه ها را بی اعتبار بشمرد، و تأکید کند که باید توبه از همه گناهان باشد.

در آیات متعدّدی از قرآن مجید نیز اشارات روشنی به این معنی یعنی تبعیض در توبه دیده می شود.

مثلًا، در مورد ربا خواران می خوانیم که می فرماید: «وَ انْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُئُوسُ امْوالِكُمْ؛ اگر توبه کنید (توبه شما پذیرفته می شود و) سرمایه های شما از آن شماست. (سوره بقره، آیه 279)

و در مورد افرادی که بعد از ایمان مرتد شوند، می فرماید: «اولئِكَ جَزائُهُمْ انَّ عَلَيْهِمْ

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 238

لَعْنَةَ اللَّهِ وَ الْمَلائِكهِ وَ النَّاسِ اجْمَعيْنَ ... الَّا الَّذينَ تابُوْا مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ اصْلَحُوْا فَانَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ؛ کیفر آنها این است که لعن خداوند و فرشتگان و مردم، همگی بر آنها است ...

مگر کسانی که پس از آن توبه کنند، و اصلاح نمایند، خداوند آمرزنده و بخشنده است.» (سوره آل عمران، آیات 87 و 89).

و در مورد محاربین و کسانی که باعث تباهی جامعه می شوند بعد از ذکر مجازات شدید آنها می فرماید: «الَّا

الَّذینَ تابُوْا مِنْ قَبْلِ انْ تَقْدِرُوْا عَلَیْهِمْ فَاعْلَمُوْا انَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ؛ مگر کسانی که پیش از دست یافتن شما به آنان توبه کنند، پس بدانید (خدا توبه آنها را می پذیرد) خداوند آمرزنده و مهربان است.» (سوره مائده، آیه 34).

و در مورد کسانی که مرتکب عمل شنیع منافی عفت می شوند، بعد از ذکر مجازات آنها، می فرماید: «فَانْ تابا وَ اصْلَحا فَاعْرِضُوْا عَنْهُما انَّ اللَّهَ کانَ تَوَّاباً رَحیماً؛ و اگر توبه کنند و اصلاح نمایند، از آنها در گذرید، زیرا خداوند توبه پذیر و مهربان است.» (سوره نساء، آیه 16).

و در جای دیگر بعد از اشاره به گناهانی همچون شرک، قتل نفس و زنا، و بیان مجازات سنگین آنها، می فرماید: «الَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صالِحاً فَاولئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ؛ مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که خداوند گناهان آنان را مبدّل به حسنات می کند.» (سوره فرقان، آیه 70)

گرچه قسمتی از این آیات درباره مجازاتهای دنیوی و بخشودگی آنها به وسیله توبه است، ولی پیداست که از این نظر تفاوتی وجود ندارد؛ اگر توبه در مجازاتهای دنیوی قبول شود، به یقین در مورد مجازاتهای اخروی نیز پذیرفته خواهد شد.

کوتاه سخن این که: جدا سازی گناهان در توبه به خاطر جهات مختلف (تفاوت میزان آگاهیها، تفاوت انگیزه ها و تفاوت قبح و زشتی گناهان) مانعی ندارد، ولی بی شک توبه کامل توبه ای است که از همه گناهان صورت گیرد و تبعیضی در آن وجود نداشته باشد.

### 7- دوام توبه

توبه باید پابرجا و دائم بوده باشد؛ از یک سو، هر زمان خطایی از انسان بر اثر وسوسه های «نفس اماره» سربزند،

باید بلافاصله به سراغ توبه رود، و در مرحله

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 239

«نفس لوامه» در آید تا زمانی که به مرحله «نفس مطمئنه» رسد و ریشه های وسوسه ها از بیخ کنده شود.

و از سوی دیگر، از هر گناهی توبه می کند باید کمال مراقبت را به خرج دهد که آن توبه را نشکند و بر تعهّد خود در پیشگاه خدا نسبت به ترک آینده باقی بماند. و به تعبیر دیگر، اگر بعد از توبه از گناه هنوز انگیزه های آن در اعماق دل و جان او باقی مانده باید با آن به مبارزه برخیزد و جهاد با نفس را جزء برنامه خویش قرار دهد و به این ترتیب هم در صفّ تائبان باشد و هم در صفّ مجاهدان.

بعضی از علمای اخلاق بحث بی نتیجه یا کم نتیجه ای را در اینجا دنبال کرده اند که آیا مقام توبه کارِ جهاد کننده در برابر ریشه های گناه افضل است یا توبه کاری که ریشه های گناه را از سرزمین قلب خویش بر انداخته است. «1»

این مهم نیست که کدام یک از آن دو افضلند، مهم آن است که توبه کننده چه دستوراتی را باید بکار بندد که به گناه گذشته بازگشت نکند؛ برای این امر رعایت اموری لازم است:

1- جدا شدن از محیط گناه و عدم شرکت در مجالس معصیت، چرا که توبه کار در آغاز امر آسیب پذیر است و مانند بیماری است که تازه از بستر برخاسته، و اگر با پای خود به مناطق آلوده به میکربهای بیماری زا رود، احتمال آلودگی مجدّد او به بیماری فراوان است؛ همچون معتادی است که ترک اعتیاد به مواد مخدّر نموده ولی

هرگاه به مناطق آلوده برگردد، بسرعت آلوده می شود.

2- باید در دوستان و معاشران خود تجدید نظر کند؛ هرگاه در گذشته کسانی بوده اند که او را تشویق به گناه می کردند، از آنها شدیداً فاصله گیرد.

3- هر زمان وسوسه ها و انگیزه های آن گناه در او پیدا می شود، به ذکر خدا روی آورد، چرا که: «ذکر خدا مایه آرامش دلها است؛ الا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (سوره رعد، آیه 28).

4- همواره درباره آثار زیانبار گناهی که آن را ترک گفته بیندیشد و آن آثار را

---

(1). محجّه البیضاء، جلد 7، صفحه 75.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 240

نصب العین خود قرار دهد، مبادا بر اثر غفلت از آن و فراموش کردن اثرات مرگبار آن گناه، بار دیگر انگیزه ها در او رشد کند، و وسوسه ها از هر سو به قلب او هجوم آورد.

5- در داستانهای پیشینیان و کسانی که بر اثر گناهان مختلف گرفتار مصائب دردناکی شدند، بیندیشد، و سرگذشت آنها را از نظر بگذراند، حتّی در حالات انبیاء و پیامبران معصومی که گاه گرفتار لغزش ترک اولی شدند، مطالعه کند؛ مثلًا، ببیند که چه امری سبب شد آدم با آن مقام والایش از بهشت رانده شود، یا حضرت یونس مورد خشم قرار گیرد، و به زندان شکم ماهی فرستاده شود یا بر اثر چه عواملی یعقوب، پیامبر بزرگ خدا، به درد جا نفرسای فراق فرزند سالها گرفتار آید.

مطالعه این امور بی شک وسوسه های گناه را کم می کند، و به توبه دوام و ثبات می بخشد.

6- به عقوبتها و مجازاتهایی که بر یکایک از گناهان وعده داده شده بیندیشد، و این احتمال را از نظر دور ندارد که تکرار گناه بعد

از توبه ممکن است مجازات شدیدتری داشته باشد.

و نیز به الطاف و عنایات الهیّه که در انتظار توبه کاران است و شامل حال او شده است توجّه کند و دائماً به خود تلقین نماید بکوش، این عنایات و الطاف را حفظ کن، و این مقام والایی که خداوند نصیب تو کرده است به آسانی از دست مده!

7- باید وقت شبانه روزی خود را با برنامه های صحیح پر کند، برنامه تلاش برای زندگی آبرومند، برنامه عبادت و بندگی خدا و برنامه سرگرمی های سالم؛ زیرا بی کاری و خالی ماندن اوقات از برنامه، بلای عظیمی است که زمینه را برای وسوسه های بازگشت به گناه فراهم می سازد.

از دانشمندی پرسیدند که تفسیر حدیث الْتَّائِبُ حَبیبُ اللَّهِ (توبه کننده دوست خداست) چیست؟ «1» گفت: منظور کسی است که مصداق این آیه شریفه باشد: «التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُوْنَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنينَ؛ (مؤمنان) توبه کنندگان، عبادتکاران، حمد

---

(1). محجّه البیضاء، جلد 7، صحفه 187.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 241

خدا گویان، سیاحت کنندگان (که پیوسته در میان کانونهای اطاعت خدا رفت و آمد دارند) رکوع کنندگان، ساجدان، آمران به معروف، نهی کنندگان از منکر و حافظان حدود الهی (هستند) و بشارت ده (این چنین) مؤمنان را!» «1»

### 8- مراتب توبه

علمای اخلاق برای توبه و توبه کاران درجات و مراتب مختلفی ذکر کرده اند.

از یک نظر توبه کاران را می توان به چهار گروه تقسیم کرد:

گروه اوّل کسانی هستند که از گناهان خویش توبه می کنند ولی بعد از مدّتی توبه را می شکنند و به گناه باز می گردند بی آن که تأسّف و ندامتی از کار خویش

داشته باشند، اینها در واقع در مرحله نفس امّاره قرار دارند و عاقبت و سرانجام آنها کاملاً مبهم و پر مخاطره است، چرا که ممکن است یکی از مراحل توبه و بازگشت به سوی خدا مقارن با پایان عمر آنها باشد و به اصطلاح عاقبت آنها به خیر شود، ولی ای بسا پایان عمر آنها با یکی از زمانهای توبه شکنی همراه گردد، و پایانی اسف انگیز و عاقبتی دردناک داشته باشند، و به اصطلاح «عاقبت به شرّ» از دنیا بروند.

گروه دوم کسانی هستند که از گناهان خود توبه می کنند، و راه طاعت و بندگی حق را ادامه می دهند، ولی گاه شهوات در مورد بعضی از گناهان بر آنها غالب می شود و توبه را می شکنند چون هنوز توان کافی در برابر شهوات پیدا نکرده اند؛ ولی با این حال، از توبه شکنی نادم و پشیمانند و پیوسته به خود می گویند ای کاش چنین گناهی را نکرده بودیم، و انشاء اللّه بزودی توبه خواهیم کرد.

این گونه افراد هم در واقع در مرحله نفس امّاره اند ولی امید نجاتشان زیادتر است.

گروه سوم توبه کارانی هستند که بعد از توبه از گناهان بزرگ پرهیز می کنند، و نسبت به اصول طاعات پایبندند، ولی گاه گرفتار بعضی از گناهان می شوند، بی آن که بطور عمد قصد توبه شکنی داشته باشند، امّا بلافاصله پشیمان شده و به سرزنش نفس خویشتن می پردازند

---

(1). سوره توبه، آیه 112.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 242

و عزم خویش را بر توبه جزم می کنند، و سعی دارند از اسباب گناه فاصله بگیرند.

این گروه در مرحله عالی از نفس لوّامه قرار دارند و به سوی نفس مطمئنّه نزدیک می شوند و امید

نجات برای آنها بسیار زیاد است.

گروه چهارم توبه کارانی هستند که بعد از توبه با اراده ای محکم و آهنین راه اطاعت و بندگی خدا را پیش می گیرند و پا برجا می مانند.

درست است که معصوم نیستند و گاه فکر گناه و لغزشها ممکن است در آنها پیدا شود ولی از آلودگی به گناه در عمل پرهیز دارند، چرا که نیروی عقل و ایمان در آنها به قدری زیاد است که بر هوای نفس چیره شده و آن را مهار زده است.

این گروه صاحبان نفس مطمئنّه اند که در سوره فجر، آیه 27 تا 30، مخاطب به خطاب والا و پر افتخاری هستند که: «یا ایَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعی الی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً؛ تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است.»

سپس لباس افتخار: «فَادْخُلی فی عِبادی وَ ادْخُلی جَنَّتی؛ سپس در سلک بندگانم درآی و در بهشتم داخل شو.» در بر می کنند.

از سوی دیگر، توبه نیز مراتب و مراحل دارد.

مرحله اوّل: توبه از کفر به ایمان.

مرحله دوم: توبه از ایمان تقلیدی یا ایمان سست به ایمان تحقیقی و محکم.

مرحله سوم: توبه از گناهان کبیره و خطرناک.

مرحله چهارم: توبه از گناهان صغیره.

مرحله پنجم: توبه از فکر گناه هر چند آلوده به گناه نشود.

هر گروهی از بندگان خدا توبه ای دارند، توبه انبیاء از اضطرابات درونی (و لحظه ای عدم توجّه در درون به خدا) است.

و توبه برگزیدگان از نفسی است که به غیر یاد او می کشند. «1»

---

(1). مرحوم علّامه مجلسی تنفّس را در اینجا به همین معنی که ذکر شد تفسیر کرده ولی

در بعضی از منابع لغت آمده است که تنفّس گاه به معنی سخنهای طولانی گفتن می آید.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 243

و توبه اولیاء اللَّه از امور نامناسبی است که به فکر آنها می گذرد.

و توبه خواص از اشتغال به غیر خداست.

و توبه عوام از گناهان است و هر کدام از آنها دارای نوعی معرفت و آگاهی در آغاز و انجام توبه است. «1»

### 9- آثار و برکات توبه

توبه هرگاه حقیقی و واقعی باشد، و از اعماق جان برخیزد و جامع شرایط باشد، به یقین مقبول درگاه خدا می شود، و آثار و برکاتش نمایان می گردد.

شخص توبه کار پیوسته در فکر جبران گذشته است، و از آنچه از نافرمانی ها و عصیان از او سر زده نادم و پشیمان است.

توبه کاران واقعی، خود را از مجالس گناه دور می دارند و از عواملی که گناه را وسوسه و تداعی می کند، بر حذر می باشند.

توبه کاران خود را در پیشگاه خدا شرمنده می بینند، و همواره درصدد کسب رضای او هستند.

با این علائمی که گفته شد توبه کنندگان حقیقی را از تظاهرکنندگان به توبه بخوبی می توان شناخت.

بعضی از مفسّران در تفسیر آیه شریفه «یا ایُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا الَی اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً؛ ای کسانی که ایمان آورده اید به سوی خدا توبه کنید، توبه خالص» (سوره تحریم، آیه 8) در توضیح معنی «نصوح» چنین گفته اند: مراد از توبه نصوح، توبه ای است که مردم را نصیحت می کند که مانند آن را به جا بیاورند، چرا که آثار آن در توبه کار ظاهر شده، یا شخص توبه کار

را نصیحت می کند که گناهان را ریشه کن کند، و هرگز به سوی آن باز نگردد. و بعضی آن را به

توبه خالص تفسیر کرده، در حالی که بعضی دیگر نصوح را از مادّه نصاحت به معنی دو زندگی گرفته اند، چرا که رشته های دین و ایمان را که گناه پاره

---

(1). بحار الانوار، جلد 6، صفحه 31.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 244

کرده بود، بار دیگر به هم می دوزد یا توبه کار را که از اولیاء اللّه جدا ساخته بود، به جمع آنها باز می گرداند. «1»

برکات و منافع توبه بسیار فراوان است که در آیات و روایات بطور گسترده به آنها اشاره شده است.

از جمله امور زیر است:

1- گناهان را محو و نابود می کند همان گونه که در ذیل آیه یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا الَی اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً آمده است: «عَسی رَبُّکُمْ انْ یُّکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ؛ امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را بپوشاند.» (سوره تحریم، آیه 8)

2- برکات زمین و آسمان را بر توبه کاران نازل می کند، چنان که در آیات 10 و 11 و 12 سوره نوح آمده است: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ انَّهُ کانَ غَفَّاراً- یُرْسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُمْ مِدْراراً- وَ یُمْدِدْکُمْ بِامْوالٍ وَ بَنِیْنَ وَ یَجْعَلْ لَّکُمْ جَنَّاتٍ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ انهاراً؛ به آنها (قوم نوح) گفتم از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است تا بارانهای پر برکت آسمان را پی در پی بر شما بفرستد، و اموال و فرزندانتان را فزونی بخشد، و باغهای سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار دهد.»

3- نه تنها گناه را می پوشاند و از بین می برد، بلکه آن را مبّدل به حسنه می کند، همان گونه که در آیه 70 سوره فرقان آمده است که می فرماید: «الّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا

صالِحاً فَاولئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ؛ مگر کسانی که توبه کنند، و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدّل می کند.»

4- هرگاه توبه کاملاً خالص باشد، خداوند آن چنان آثار گناه را می پوشاند که در حدیث آمده حتّی فرشتگانی را که مأمور ثبت اعمال او هستند به فراموشی وا می دارد و به اعضاء پیکر او که مأمور گواهی بر اعمال وی در قیامتند دستور می دهد که گناهان او را، مستور دارند، و به زمین که گناه بر آن کرده و گواه بر عمل او در قیامت است نیز فرمان می دهد که آن را کتمان کند به گونه ای که روز قیامت هنگامی که در صحنه رستاخیز حضور

---

(1). بحار الانوار، جلد 6، صفحه 17.



می یابد، هیچ کس و هیچ چیز بر ضدّ او گواهی نخواهد داد. متن حدیث چنین است:

امام صادق علیه السلام فرمود:

«اذا تابَ الْعَبْدُ تَوْبَهً نَصُوحاً احَبَّهُ اللَّهُ وَ سَتَرَ عَلَیْهِ فی الدُّنیا وَ الْآخِرهِ فَقُلْتُ وَ کَیْفَ یَسْتُرُ عَلَیْهِ؟ قالَ یُنْسی مَلَکَیْهِ ما کَتَبا عَلَیْهِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ یُوحی الی جَوَارِحِهِ اکْتُمِی عَلَیْهِ ذُنُوبَهُ، وَیُوحی الی بِقاعِ الْأَرِضِ اکْتُمی ما کانَ یَعْمَلُ عَلَیْکِ مِنَ الذُّنُوبِ فَیَلْقَی اللّهَ حینَ یَلْقاهُ وَلَیْس شَیْ ءٌ یَشْهَدُ عَلَیْهِ بِشَیْ ءٍ مِنَ الذُّنُوبِ.» «1» 5- توبه کار حقیقی چنان مورد عنایت و محبّت پروردگار قرار می گیرد که حاملان عرش الهی نیز برای او استغفار می کنند، و تقاضای ورود او و خانواده اش را در بهشت برین و جنّات عدن می نمایند.

در حدیثی می خوانیم که: «انَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ اعْطَی التَّائِبینَ ثَلاثَ خِصالٍ، لَوْاعْطی خَصْلَهً مِنْها جَمِیعَ اهْلِ السَّماواتِ وَ الْارْضِ لَنَجَوْا بِها؛ خداوند به توبه کنندگان

(واقعی) سه فضیلت داده است که هرگاه یکی از آنها را به جمیع اهل آسمانها و زمین بدهد، مایه نجات آنها است.»

سپس به آیه شریفه «انَّ اللَّهَ یُحِبُّ التَّوَّابینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرینَ؛ خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست دارد!» «2» اشاره کرده می فرماید: «فَمَنْ احَبَّهُ اللَّهُ لَمْ یُعَذِّبْهُ؛ هرکس خداوند او را دوست دارد، او را عذاب نخواهد کرد.»

بعد به آیه شریفه «الَّذینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یُؤْمِنُوَنَ بِهِ وَ یَسْتَغْفِرُوُنَ لِلَّذینَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْ ءٍ رَحْمَهً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذینَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَقِهِمْ عَذابَ الْجَحِیمِ- رَبّنا وَ ادْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَ عَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وازْواجِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ انَّکَ انْتَ الْعَزِیزُ الْحَکیمُ- وَقِهِمُ السَّیِّئاتِ وَ مَنْ تَقِ السَّیِّئاتِ یَوْمَئذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذالِکَ هُوَ الفَوزُ العَظیمُ؛ فرشتگان که حاملان عرشند و آنها که گرداگرد آن (طواف می کنند) تسبیح و حمد پروردگارشان را می گویند، و به او ایمان دارند، و برای مؤمنان استغفار می کنند (و می گویند) پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است؛ پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می کنند بیامرز، و آنان را از عذاب

---

(1). اصول کافی، جلد 2، صفحه 430 (باب التّوبه، حدیث 1).

(2). سوره بقره، آیه 222.



دوزخ نگاه دار- پروردگارا! آنها را در باغهای جاویدان بهشت که به آنها وعده فرموده ای وارد کن، همچنین از پدران و همسران و فرزندانشان، هرکدام صالح بودند، که تو توانا و حکیمی!- و آنان را از بدیها نگاه دار، و هرکس را در آن روز از بدیها

نگاه داری، مشمول رحمتت ساخته ای و این است همان رستگاری عظیم! «1»» «2»

*** به این ترتیب می رسیم به پایان بحث درباره نخستین گام به سوی تهذیب اخلاق؛ یعنی گام توبه، هرچند مطالب فراوان دیگری در این زمینه وجود دارد که در خور بحث جداگانه و مستقلّی درباره توبه است.

آری! تا آئینه قلب از زنگار گناه پاک نشود و روح و جان انسان با آب توبه شستشو نگردد و نور توبه ظلمت و تاریکی گناه را از درون قلب بیرون نکند، پیمودن راه تهذیب اخلاق و سیر سلوک الی اللّٰه و رسیدن به جوار قرب پروردگار و غرق شدن در نور هدایت و جذبه های وصف ناپذیر عرفانی، غیر ممکن است.

این نخستین منزلگاه است، منزلگاهی که از همه سرنوشت سازتر و مهمتر است و جز با نیروی اراده و عزم راسخ و استمداد از الطاف الهی، گذشت از آن ممکن نیست.

***

## گام دوم: مشارطه

در مورد گامهای سیر و سلوک، که بخشی از آن در میان علمای بزرگ و رهروان این راه مشترک است در گذشته فهرست وار سخن گفته ایم، اکنون نوبت آن رسیده که این مراحل را با تکیه بر آیات و روایات به گونه ای مبسوط گسترده تر بیان کنیم.

نخستین گامی که علمای بزرگ اخلاق بعد از توبه ذکر کرده اند، همان «مشارطه» است، و منظور از آن شرط کردن با نفس خویش است با تذکّرات و یادآوری هایی که همه روز تکرار شود، و بهترین وقت آن را بعد از فراغت از نماز صبح و نورانیّت به انوار

---

(1). سوره مؤمن (غافر)، آیات 7 تا 9.

(2). اصول کافی، جلد 2، صفحه 432.

این عبادت بزرگ

الهی دانسته اند.

به این طریق، که نفس خویش را مخاطب قرار دهد و به او یاد آور شود که من جز سرمایه گرانبهای عمر کالایی ندارم، و اگر از دست برود تمام هستیم از دست رفته، و با یاد آوری سوره شریفه «وَ الْعَصْرِ انَّ الْانْسانَ لَفی خُسْرٍ» به نفس خویش بگوید: با از دست رفتن این سرمایه، من گرفتار خسران عظیم می شوم، مگر این که کالایی از آن گرانبهاتر به دست آورم، کالایی که در همان سوره در ادامه آیات آمده است: «الَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الْصَّالِحاتِ وَ تَواصَوا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوا بِالصَّبْرِ؛ مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبائی و استقامت توصیه نموده اند!

باید به خود بگوید: «فکر کن عمر تو پایان یافته، و از مشاهده حوادث بعد از مرگ و دیدن حقایق تلخ و ناگواری که با کنار رفتن حجابها آشکار می شود سخت پشیمان شده ای و فریاد بر آورده ای «رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی اعْمَلُ صالِحاً فیما تَرَکْتُ؛ ای (فرشتگان) پروردگار، شما را به خدا مرا باز گردانید تا عمل صالح انجام دهم در برابر کوتاهیهایی که کردم!» (سوره مؤمنون، آیه 100)

باز فرض کن پاسخ منفی «کَلَّا» را از آنها نشنیدی و به در خواست تو عمل کردند و امروز به جهان بازگشته ای، بگو چه کاری برای جبران کوتاهیها و تقصیرات گذشته می خواهی انجام دهی؟!

سپس به نفس خویش در مورد اعضاء هفتگانه، یعنی چشم و گوش و زبان و دست و پا و شکم و فرج «1» نیز سفارش کن و بگو اینها خدمتگزاران تو، و سر بر فرمان تو

دارند، آیا می دانی جهنّم هفت در دارد، و از هر دری گروه خاصّی از مردم وارد می شوند؟ و آیا می دانی که این درهای هفتگانه احتمالاً برای کسانی است که با این اعضای هفتگانه عصیان کنند، بیا و با کنترل دقیق این اعضاء درهای دوزخ را به روی خود ببند، و درهای بهشت را به روی خود بگشا!

---

(1). «فرج» اشاره به شهوت جنسی است.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 248

و نیز سفارش مراقبت از اعضای خود را به نفس بنما، که این نعمتهای بزرگ الهی را در طریق معصیت او به کار نگیرد و این مواهب عظیم را تنها وسیله طاعت او قرار دهد.

از بعضی از دعاهای امام سجّاد علیه السلام در صحیفه سجّادیّه بر می آید که آن بزرگوار نیز عنایت خاصّی به مسأله «مشارطه» داشته اند.

در دعای سی و یکم، دعای معروف توبه، در پیشگاه خداوند عرض می کند: «وَلَکَ یا رَبِّ شَرْطی الَّا اعُودَ فی مَکْرُوهِکَ، وَ ضَمانی انْ لا ارْجِعَ فی مَذْمُومِکَ وَ عَهْدی انْ اهْجُرَ جَمیْعَ معاصِیْکَ؛ پروردگارا! شرطی در پیشگاه تو کرده ام که به آنچه دوست نداری، باز نگردم، و تضمین می کنم به سراغ آنچه را تو مذمّت کرده ای نروم و عهد می کنم که از جمیع گناهانت دوری گزینم.»

از آیات قرآن نیز استفاده می شود که یاران پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مسائل مهم با خدا عهد و پیمان داشتند که آن نیز نوعی مشارطه است، در آیه 23 سوره احزاب می خوانیم: «مِنَ الْمُؤمِنِینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوااللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَّنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِیلاً؛ در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که

با خدا بسته اند صادقانه ایستاده اند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تبدیل و تغییری در عهد و پیمان خود ندادند ! «1»»

این در حالی بود که بعضی دیگر با خدا عهد می بستند و شرط می کردند و آن را می شکستند. در همان سوره احزاب، در آیه 15، چنین می خوانیم: «وَلَقَدْ کانُوا عاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لایُوَلُّونَ الْادْبارَ وَ کانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولاً؛ (گروهی که در جنگ احزاب مردم را به بازگشت از میدان تشویق می کردند) پیش از آن با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند، و عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت (و همگی در برابر آن مسؤولند) !»

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ لَمْ یَتَعاهَدْ النَّقْصُ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَیْهِ الْهَوی وَ مَنْ کانَ فی نَقْصٍ فَالْمَوْتُ خَیرٌ لَهُ؛ کسی که بررسی نقصان نفس خویش نکند، هوای نفس بر او چیره می شود؛ و کسی که پیوسته در حال سقوط و نقصان

---

(1). بحار الانوار، جلد 67، صفحه 64.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 249

است، مرگ برای او بهتر است !» «1»

کوتاه سخن این که: «مشارطه» از گامهای مهمّی است که برای تهذیب اخلاق برداشته می شود؛ و بدون آن، ابرهای تیره و تار غفلت و غرور، سایه تاریک و شوم خود را بر دل و جان آدمی می افکند، و نجات او بسیار مشکل است.

### گام سوم: مراقبه

«مراقبه» از ماده «رَقَبَه» به معنی «گردن»، گرفته شده و از آنجا که انسان به هنگام نظارت و مواظبت از چیزی گردن می کشد، و اوضاع را زیر نظر می گیرد، این

واژه بر معنی نظارت و مواظبت و تحقیق و زیر نظر گرفتن چیزی، اطلاق شده است.

این واژه در تعبیرات علمای اخلاق در مورد «مراقبت از خویشتن» به کار می رود، و مرحله ای است بعد از «مشارطه» یعنی انسان بعد از عهد و پیمان با خویش برای طاعت فرمان الهی و پرهیز از گناه باید مراقب پاکی خویش باشد، چرا که اگر غفلت کند، ممکن است تمام شرط و پیمانها به هم بریزد.

البتّه پیش از آن که انسان مراقب خویش باشد، فرشتگان الهی مراقب اعمال او هستند؛ قرآن مجید می فرماید:: «وَ انَّ عَلَیْکُمْ لَحَافِظِینَ؛ بی شک حافظان و مراقبانی بر شما گمارده شده است (که اعمال شما را به دقّت زیر نظر دارند) !» (سوره انفطار، آیه 10)

در اینجا منظور از «حافظین» همان حافظان و مراقبان اعمال است به قرینه آیات بعد که می فرماید: «یَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ؛ آنها می دانند شما چه می کنید.» «2»

و در آیه 18 سوره ق می فرماید: «مایَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ الَّالَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ؛ انسان هیچ سخنی را تلفّظ نمی کند مگر این که نزد آن فرشته ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت است.»

و از آن بالاتر، خداوند عالم و قادر، همیشه و در همه جا مراقب اعمال ما است.

در آیه 1 سوره نساء می خوانیم: «انَّ اللَّهَ کانَ عَلَیْکُمْ رَقیباً؛ به یقین خداوند مراقب شماست !»

همین معنی در آیه 52 سوره احزاب نیز آمده است؛ می فرماید: «وَ کانَ اللَّهُ عَلی کُلِ

---

(1). بحار الانوار، جلد 67، صفحه 64.

(2). سوره انفطار، آیه 12.

شَی ءٍ رَقیباً؛ و خداوند ناظر و مراقب هر چیزی است!»

و در آیه 14 سوره عَلَقْ می خوانیم: «الَمْ یَعْلَمْ بِانَّ اللَّهَ یَری آیا انسان

نمی داند که خداوند (همه اعمالش را) می بیند؟ !»

و در آیه 21 سوره سبا آمده است: «وَ رَبُّکَ عَلی کُلِّ شَی ءٍ حَفیظٌ؛ پروردگار تو نگهبان و مراقب هر چیز است.»

ولی سالکان راه خدا، و رهروان راه دوست که پیوسته در طریق تقوا و تهذیب نفوس گام بر می دارند، پیش از آن که فرشتگان خداوند مراقب اعمال آنها باشند خودشان مراقب اعمالشان هستند.

و به تعبیر دیگر، این مراقبت از درون می جوشد، نه از برون؛ و به همین دلیل، تأثیر آن، بسیار زیاد، و نقش آن فوق العاده مهم است. البتّه توجّه به «مراقبت از برون» سبب می شود که پایه های «مراقبت از درون» محکم گردد.

در حقیقت انسان در این دنیا به کسی می ماند که دارای گوهرهای گرانبهایی است و از یک بازار آشفته می گذرد، و می خواهد با آن بهترین متاعها را بری خود تهیّه کند در حالی که اطرافش را دزدان و شیّادان گرفته اند، چنین کسی اگر لحظه ای از سرمایه نفیس خویش غافل گردد، آن را به غارت می برند، و او می ماند و یک عالم اندوه و افسوس.

دقیقاً همین گونه است، شیاطین جنّ و انس در این جهان انسان را احاطه کرده اند و هوا و هوسهای درون او را به سوی خود می خوانند، اگر خویش را به خدا نسپارد و مراقب اعمال خویش نباشد سرمایه ایمان و تقوای او به غارت می رود و دست خالی از این جهان به سرای دیگر منتقل خواهد شد.

در آیات قرآن و روایات اسلامی اشارات فراوانی نسبت به این مرحله آمده است؛ از جمله:

1- در آیه 14 سوره علق می خوانیم: «الَمْ یَعْلَمْ بِانَّ اللَّهَ یَری آیا انسان نمی داند که خدا او و اعمالش را

می بیند» که هم اشاره به مراقبت پروردگار نسبت به اعمال انسان است، و هم این که او باید مراقب خویش باشد.

و در جای دیگر خطاب به مؤمنان می فرماید: «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 251

نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ انَّ اللَّهَ خَبیرٌ بَما تَعْمَلُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت) خدا بپرهیزید و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است.» (سوره حشر، آیه 18)

جمله وَ لْتَنْظُر نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ در واقع همان مفهوم مراقبه را می رساند.

همین معنی در جای دیگر قرآن، در شکل محدودتری بیان گردیده، می فرماید:

«فَلْیَنْظُرِ الْانْسانُ الی طَعامِهِ؛ انسان باید به طعام خویش بنگرد (و مراقب باشد که آیا از طریق حلال آنها را فراهم ساخته یا از طریق حرام)!» (سوره عبس، آیه 24) «1»

2- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که در تفسیر احسان (در آیه شریفه انَّ اللّهَ یَأمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْاحْسان) فرمود: «الِاحْسانُ انْ تَعْبُدَ اللَّهَ کَانَّکَ تَراهُ فَانْ لَمْ تَکُنْ تَراهُ فَانَّهُ یَراکَ؛ نیکوکاری به این است که آن چنان خدا را پرستش کنی که گویی او را می بینی، و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند.» «2»

بدیهی است که توجّه به این حقیقت که خداوند در همه جا و در هر حال و در هر زمان، ناظر و شاهد و مراقب اعمال ما است، روح مراقبت را در ما زنده می کند، تا پیوسته مراقب اعمال خویش باشیم.

3- در حدیث دیگری از

امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «یَنْبَغی انْ یَکُونَ الرَّجُلُ مُهَیْمِناً عَلی نَفْسِهِ، مُراقِباً قَلْبَهُ، حافِظاً لِسانَهُ؛ سزاوار است انسان بر خویشتن مسلّط و همیشه مراقب قلب خود و نگاهدار زبان خویش باشد!» «3»

4- در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است: «مَنْ رَعْی قَلْبَهُ عَنِ الْغَفْلَهِ وَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَهِ وَ عَقْلَهُ عَنِ الْجَهْلِ، فَقَدْ دَخَلَ فی دیوانِ الْمُتَنَبِّهینَ، ثُمَّ مَنْ رَعی عَمَلَهُ عَنِ الْهَوی وَ دینَهُ عَنِ البِدْعَهِ، وَ مالَهُ عَنِ الْحَرامِ فَهُوَ مِنْ جُمْلَهِ الصَّالِحینَ؛ کسی که

---

(1). آنچه در بالا آمد یکی از تفاسیر آیه است، تفسیر دیگری که در آیات سوره عبس نیز شواهدی بر آن وجود دارد این است که معنی آیه نظر کردن به طعام برای کشف نکات توحیدی و آیات عظمت خلقت است، در عین حال دو تفسیر با هم منافاتی ندارد.

(2). کنز العمّال، حدیث 5254، جلد 3، صفحه 22، بحار الانوار، جلد 25، صفحه 204.

(3). غرر الحکم.



مراقب قلبش در برابر غفلت، و نفسش در برابر شهوت، و عقلش در مقابل جهل باشد، نام او در دفتر بیداران و آگاهان ثبت می شود، و آن کسی که مراقب عملش از نفوذ هوا پرستی و دینش از نفوذ بدعت، و مالش از آلودگی به حرام بوده باشد در زمره صالحان است.» «1»

5- در حدیث قدسی می خوانیم خداوند می فرماید: «یا بُؤْساً لِلْقانِطِینَ مِنْ رَحْمَتی وَ یا بُؤْساً لِمَنْ عَصانی وَ لَمْ یُراقِبْنی؛ بدا به حال کسانی که از رحمت من مأیوس شوند، و بدا با حال کسی که نافرمانی من کند، و مراقب (حضور) من

نباشد.» «2»

6- در یکی از خطب امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «فَرَحِمَ اللَّهُ امْرَءً راقَبَ رَبَّهُ وَ تَنَكَّبَ ذَنْبَهُ، وَكابَرَ هَواهُ، وَكَذَّبَ مُناهُ؛ خدا رحمت کند کسی را که (در اعمال خویش) مراقب پروردگارش باشد، و از گناه بپرهیزد و با هوای نفس خویش مبارزه کند و آرزوهای واهی را تکذیب نماید.» «3»

7- در نهج البلاغه نیز آمده است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبادَ اللَّهِ تَقِيَّهَ ذی لُبٍّ شَغَلَ التَّفَكُّرُ قَلْبَهُ ... وَ راقَبَ فی يَوْمِهِ غَدَهُ؛ پس تقوای الهی پیشه کنید ای بندگان خدا، تقوای اندیشمندی که تفکر قلب او را به خود مشغول داشته ... و امروز مراقب فردا (ی قیامت) خویش است.» «4»

آری! «مراقبت» از خویشتن یا پروردگار یا قیامت که در این روایات آمده همه به یک معنی است؛ یعنی، مراقب اعمال و اخلاق خویش بودن، و نظارت دقیق بر آن داشتن، و همه روز و در همه حال و در هر جا به کارهایی که از وی سر می زند، توجّه کند.

کوتاه سخن این که: رهروان راه حق و سالکان طریق الی اللَّه باید بعد از «مشارطه»، یعنی عهد و پیمان بستن با خود و خدای خویش جهت اطاعت و بندگی حقّ و تهذیب نفس، بطور مداوم مراقب خود باشند که این پیمان الهی شکسته نشود، و درست همانند طلبکاری که از همپیمانانش مطالبه پرداخت دیون می کند، از نفس خویش مطالبه وفای به این عهد الهی را بنماید؛ بدیهی است هرگونه غفلت سبب عقب ماندگی و ضرر و زیان فاحش است، همان گونه که اگر انسان در مطالبات مادّی اش کوتاهی کند، به آسانی سرمایه های خود را از دست می دهد، بخصوص این که در

برابر افرادی فریبکار و فرصت طلب قرار گیرد.

---

(1). بحار الانوار، جلد 67، صفحه 68.

(2). اصول کافی، جلد 2، صفحه 67.

(3). بحار الانوار، جلد 74، صفحه 349.

(4). نهج البلاغه، خطبه 83 (خطبه غرّاء)

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 253

### گام چهارم: محاسبه

#### اشاره

چهارمین گامی که علمای اخلاق برای رهروان این راه ذکر کرده اند، محاسبه است؛ و منظور این است که هر کس در پایان هر سال یا ماه و هفته و یا در پایان هر روز به محاسبه کارهای خویشتن بپردازد، و عملکرد خود را در زمینه خوبیها و بدیها، اطاعت و عصیان، خدا پرستی و هوا پرستی دقیقاً مورد محاسبه قرار دهد، و درست مانند تاجر موشکاف و دقیقی که همه روز یا هر هفته و هر ماه و هر سال به حسابرسی تجارتخانه خود می پردازد و سود و زیان خویش را از دفاتر تجاری بیرون می کشد و ترازنامه و بیلان تنظیم می کند، به یک محاسبه الهی و معنوی دست زند و همین کار را در مورد اعمال و اخلاق خویش انجام دهد.

روشن است محاسبه چه در امر دین باشد یا دنیا یکی از دو فایده مهم را دارد: اگر صورت حساب، سود کلانی را نشان دهد، دلیل بر صحّت عمل و درستی راه و لزوم تعقیب آن است؛ و هر گاه زیان مهمّی را نشان دهد دلیل بر وجود بحران و خطر و احتمالاً افراد مغرض و دزد و خائن و یا خطا کار و ناآگاه در تجارتخانه اوست که باید هر چه زودتر برای اصلاح آن وضع کوشید.

در این زمینه نیز در منابع اسلامی اعم از آیات و روایات اشارات پر معنایی دیده

می شود.

آیات زیادی از قرآن خبر از وجود نظم و حساب در مجموعه جهان آفرینش می دهد، و انسانها را به دقّت و اندیشه در این نظم و حساب دعوت می کند؛ از جمله، می فرماید:

«وَ السَّماءَ رَفَعَها وَ وَضَعَ الْمیزانَ- انْ لاتَطْغَوا فی الْمیزانِ؛ آسمان را برافراشت و میزان و قانون در آن گذاشت، تا در میزان طغیان نکنید (و از مسیر عدالت و حساب منحرف نشوید) !» (الرّحمن، آیات 7 و 8).

در جای دیگر می خوانیم: «وَ کُلُّ شَیْ ءٍ عَنُدَهُ بِمِقْدارٍ؛ و هر چیز نزد او (خدا) مقدار معینی (حساب روشنی) دارد ..» (سوره رعد، آیه 8).

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 254

و نیز می فرماید: «وَ انْ مِنْ شَیْ ءٍ الَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ الَّا بِقَدَرٍ مَعْلُوْمٍ؛ و خزائن همه چیز فقط نزد ما است و ما جز به اندازه معیّن آن را نازل نمی کنیم.» (سوره حجر، آیه 21)

از سوی دیگر قرآن مجید در آیات متعدّدی از حساب دقیق روز قیامت خبر داده است؛ از جمله، از زبان لقمان حکیم خطاب به فرزندش چنین نقل می کند: «یا بُنَیَّ انَّها انْ تَکُ مِثْقالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فی صَخْرَهٍ او فِی السَّمواتِ او فِی الْارْضِ یَأتِ بِهَا اللَّهُ انَّ اللَّهَ لَطیفٌ خَبیرٌ؛ پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در (گوشه ای) از آسمانها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است!» (سوره لقمان، آیه 16).

و نیز می فرماید: «وَ انْ تُبْدُوا ما فی انْفُسِکُمْ او تُخْفُوهُ یُحاسِبْکُمْ بِهِ اللَّهُ؛ اگر آنچه را در دل دارید آشکار کنید یا پنهان نمایید،

خداوند شما را بر طبق آن محاسبه می کند.» (سوره بقره، آیه 284).

این مسأله بقدری مهم است که یکی از نامهای روز قیامت، «یوم الحساب» است: «انَّ الَّذینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدیدٌ بِما نَسُوا یَوْمَ الْحِسابِ؛ کسانی که از راه خدا منحرف می شوند، به خاطر فراموش کردن روز حساب عذاب شدیدی دارند!» (سوره ص، آیه 26)

مسأله حساب در قیامت بقدری روشن و آشکار است که انسان را در آنجا حسابرس خودش می سازند، و به او گفته می شود: «اقْرَءْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسیباً؛ (در آن روز به انسان گفته می شود) نامه اعمالت را بخوان، کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی!» (سوره اسراء، آیه 14).

با این حال و با توجّه به این شرایط که همه چیز در دنیا و آخرت دارای حساب است، چگونه انسان می تواند از حساب خویش در این جهان غافل بماند؛ او که باید فردا به حساب خود برسد چه بهتر که در این دنیا ناظر بر حساب خویش باشد؛ او که می داند همه چیز در این جهان حساب و کتابی دارد چرا خود را از حساب و کتاب دور دارد؟!

بنابراین، مجموعه آیات فوق و مانند آن این پیام مهم را برای همه انسانها دارد که هرگز محاسبه را فراموش نکنید، و اگر می خواهید بار شما فردا سبک باشد، در این جهان

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 255

به حساب خویش برسید، پیش از آن که در آن جهان به حساب شما برسند.

در روایات اسلامی، مسأله از این هم گسترده تر است؛ از جمله:

1- در حدیث معروف رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «حاسِبُوا انْفُسَکُمْ قَبْلَ انْ تُحاسَبُوا

وَ زِنُوها قَبْلَ انْ تُوزَنُوا وَ تَجَهّزُوا لِلْعَرْضِ الْاکْبَرِ؛ خویشتن را محاسبه کنید پیش از آنکه به حساب شما برسند و خویش را وزن کنید قبل از آن که شما را وزن کنند! (و ارزش خود را تعیین کنید پیش از آنکه ارزش شما را تعیین نمایند) و آماده شوید برای عرضه بزرگ (روز قیامت)!» «1»

2- در حدیث دیگر از همان حضرت خطاب به ابو ذر می خوانیم: «یا اباذَرْ حاسِبْ نَفْسَکَ قَبْلَ انْ تُحاسَبَ فانَّهُ اهْوَنُ لِحِسابِکَ غَدَاً وَزِنْ نَفْسَکَ قَبْلَ انْ تُوزَنَ ...؛ ای ابو ذر! به حساب خویش برس، پیش از آن که به حساب تو برسند، چرا که این کار برای حساب فردای قیامت تو آسانتر است، و خود را وزن کن پیش از آن که تو را وزن کنند!» «2»

3- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «ما احَقَّ لِلْانسانِ انْ تَکُونَ لَهُ ساعَةٌ لایَشْغَلُهُ شاغِلٌ یُحاسِبُ فِیْها نَفْسَهُ، فَیَنْظُرَ فیمَا اکْتَسَبَ لَها وَ عَلَیْها فی لَیْلِها وَ نَهارِها؛ چقدر شایسته است که انسان ساعتی برای خود داشته باشد، که هیچ چیز او را به خود مشغول نسازد و در این ساعت، محاسبه خویش کند و بنگرد چه کاری به سود خود انجام داده و چه کاری به زیان خود، در آن شب و در آن روز.» «3»

در این حدیث بوضوح مسأله محاسبه در هر روز، آن هم در ساعتی که فراغت بطور کامل حاصل باشد، آمده است؛ و این امر از شایسته ترین امور برای انسان شمرده شده است.

4- همین معنی در حدیث امام صادق علیه السلام به شکل دیگری آمده است، می فرماید: «حَقٌّ عَلی کُلِّ مُسْلِمٍ

يَعْرِفُنا، انْ يُعْرِضَ عَمَلَهُ فى كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ عَلى نَفْسِهِ، فَيَكوُنُ مُحاسِبَ نَفْسِهِ، فَان رَأى حَسَنَةً اسْتَزادَ مِنْها وَ انْ رأى سَيِّئَةً استَغْفَرَ مِنْها لِئَلّا يُخْزى يَوْمَ الْقِيامَةِ؛ بر هر مسلمانى كه معرفت ما را دارد لازم است كه اعمال خود را در هر روز و شب، بر خويشتن عرضه بدارد، و حسابگر نفس خود باشد؛ اگر حسنه اى مشاهده كرد براى افزودن آن كوشش

---

(1). بحار الانوار، جلد 67، صفحه 73.

(2). امالى طوسى، (طبق نقل ميزان الحكمه، جلد 1، صفحه 619).

(3). مستدرك الوسائل، جلد 12، صفحه 154.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 256

كند، و اگر سيّئه اى ملاحظه نمود از آن استغفار نمايد، مبادا روز قيامت رسوا گردد!» «1»

5- همين معنى از امام كاظم عليه السلام به گونه ديگرى روايت شده است؛ فرمود: «ياهِشامُ لَيْسَ مِنّا مَنْ لَمْ يُحاسَبْ نَفْسَهُ فى كُلِّ يَومٍ فَانْ عَمِلَ حَسَنَةً اسْتَزادَ مِنْهُ وَ انْ عَمِلَ سَيِّئاً اسْتَغْفَرَ اللَّهَ مِنْهُ وَ تابَ؛ كسى كه هر روز به حساب خويش نرسد از ما نيست، اگر كار خوبى انجام داده از خدا توفيق فزونى طلبد (و خدا را بر آن سپاس گويد) و اگر عمل بدى انجام داده استغفار كند و به سوى خدا برگردد و توبه كند!» «2»

روايات در اين زمينه فراوان است، علاقه مندان مى توانند براى توضيح بيشتر به مستدرك الوسائل، كتاب الجهاد، ابواب الجهاد النّفس، مراجعه نمايند «3».

اين روايات بخوبى نشان مى دهد كه مسأله محاسبه نفس در اسلام از اهمّيّت والائى برخوردار است، و كسانى كه اهل محاسبه نفس نيستند، از پيروان راستين ائمّه اهل بيت عليهم السلام محسوب نمى شوند!

در اين روايات به فلسفه و حكمت اين

کار نیز بروشنی اشاره شده است که این کار می تواند مایه فزونی حسنات، و جلوگیری از سیّئات و جبران آنها گردد، و از سقوط انسان در گرداب هلاکت و غرق شدن در دریای غفلت و بی خبری جلوگیری کند.

راستی چرا ما با امور مادّی و معنوی حدّ اقل یکسان برخورد نکنیم؟! امور مادّی ما حساب و کتاب و دفتر روزنامه و دفتر انبار و دفتر کل و دفاتر دیگر دارد، ولی برای امور معنوی حتّی حاضر به یک حساب به اصطلاح سرانگشتی نیز نباشیم، در حالی که امور معنوی به درجات بالاتر و والاتر است و اصولاً قابل مقایسه با امور مادی نیست! به همین دلیل، در حدیث پر معنایی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لایَکُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِناً حَتَّی یُحاسِبَ نَفْسَهُ اشَدَّ مِنْ مُحاسَبَهِ الشَّریکِ شَرِیْکَهُ، وَ السَیِّدِ عَبْدَهُ؛ انسان هرگز اهل ایمان نخواهد شد مگر این که در حسابرسی خویش سختگیر باشد؛ حتّی سختگیرتر از حساب

---

(1). تحف العقول، صفحه 221.

(2). مستدرک الوسائل، جلد 12، صفحه 153.

(3). مستدرک الوسائل، جلد 12، صفحه 152 تا 156- همین معنی در اصول کافی، جلد 2، باب محاسبه العمل، صفحه 453، حدیث 2، آمده است.



شریک نسبت به شریکش و مولی نسبت به غلامش!» «1»

این موضوع به اندازه ای مهم است که حتّی جمعی از بزرگان کتابهائی در موضوع «محاسبه النّفس» نوشته اند، از جمله محاسبه النّفس مرحوم سیّد بن طاووس حلّی (متوفّای سنه 664 ه. ق) و محاسبه النّفس مرحوم کفعی (از علمای قرن نهم هجری) و محاسبه النّفس فی اصلاح عمل الیوم و الاعتذار من الامس

مرحوم حاج میرزا علی حائری مرعشی (متوفّای 1344 ه. ق) و محاسبه النّفس سید علی مرعشی (متوفّای 1080 ه. ق) است. «2»

در اینجا اشاره به چند نکته لازم به نظر می رسد:

1- در این که چگونه باید نفس را «محاسبه» کرد و خویشتن را پای حساب حاضر نمود و مورد باز خواست قرار داد؛ بهترین طریق همان است که در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که بعد از نقل حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «اکْیَسُ الکَیِّسینَ مَنْ حاسَبَ نَفْسَهُ؛ عاقل ترین مردم کسی است که به محاسبه خویش پردازد» مردی از آن حضرت پرسید «یا امیرَ الْمُؤمِنینَ وَ کَیْفَ یُحاسِبُ الرَّجُلُ نَفْسَهَ؛ ای امیر مؤمنان! انسان چگونه نفس خویش را محاسبه کند؟»

امام ضمن بیان مشروحی چنین فرمود:

«هنگامی که صبح را به شام می رساند، نفس خویش را مخاطب ساخته چنین گوید:

ای نفس! امروز بر تو گذشت و تا ابد باز نمی گردد، و خداوند از تو درباره آن سؤال می کند که در چه راه آن را سپری کردی؟ چه عملی در آن انجام دادی؟ آیا به یاد خدا بودی، و حمد او را به جا آوردی؟ آیا حق برادر مؤمن را ادا کردی؟ آیا غم و اندوهی از دل او زدودی؟ و در غیاب او زن و فرزندش را حفظ کردی؟ آیا حقّ بازماندگانش را بعد از مرگ او ادا کردی؟ آیا با استفاده از آبروی خویش، جلو غیبت برادر مؤمن را گرفتی؟

آیا مسلمانی را یاری نمودی؟ راستی چه کار (مثبتی) امروز انجام دادی؟!

سپس آنچه را که انجام داده به یاد می آورد، اگر به خاطرش آمد که عمل خیری

از او

---

(1). محاسبه النّفس سید بن طاووس، صفحه 14- بحار الانوار، جلد 67، صفحه 72، حدیث 22.

(2). الذّریعه، جلد 20.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 258

سر زده، حمد خداوند متعال و تکبیر او را به خاطر توفیقی که به او عنایت کرده به جا می آورد، و اگر معصیت و تقصیری به خاطرش آمد، از خداوند متعال آمرزش می طلبد و تصمیم بر ترک آن در آینده می گیرد، و آثار آن را از نفس خویش با تجدید صلوات بر محمّد و آل پاکش، و عرضه بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام بر خویشتن و قبول آن و اعاده لعن بر دشمنان و مانعان از حقوقش، محو می کند؛ هنگامی که این محاسبه (جامع و کامل) را انجام داد، خداوند می فرماید: «من به خاطر دوستی تو با دوستانم و دشمنیت با دشمنانم (و محاسبه جامعی که با نفس خویش داشتی) در مورد گناهانت به تو سختگیری نمی کنم و تو را مشمول عفو خود خواهم ساخت!» «1»

آری این است بهترین طرز محاسبه نفس!

### 2- آثار محاسبه نفس چیست؟

از آنچه در بحثهای گذشته آمد، پاسخ این سؤال روشن می شود، ولی بسیار بجاست، از تعبیراتی که در احادیث اسلامی آمده است در اینجا بهره گیری کنیم:

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ حاسَبَ نَفْسَهُ وَقَفَ عَلی عُیُوبِهِ وَ احاطَ بِذُنُوبِهِ، وَ اسْتَقالَ الذُّنُوبَ وَ اصْلَحَ الْعُیُوبَ؛ کسی که محاسبه نفس خویشتن کند، بر عیوب خویش واقف می شود، و از گناهانش با خبر می گردد (و به دنبال آن) از گناه توبه می کند، و عیوب را اصلاح می نماید» «2»

و نیز از همان امام علیه السلام می خوانیم: «مَنْ حاسَبَ نَفْسَهُ سَعَدَ؛ کسی که به

محاسبه خویشتن پردازد، سعادتمند می شود.» «3»

و باز در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «ثَمَرَةُ الْمحاسَبَهِ صَلاحُ النَّفْسِ؛ میوه درخت محاسبه اصلاح نفس است.» «4»

بعضی از بزرگان علم اخلاق در توضیح حقیقت محاسبه، چنین گفته اند که مانند محاسبه با شریک است که درباره سرمایه و سود و زیان بیندیشد، اگر سودی حاصل شده، سهم خود را از شریک بگیرد و تشکّر کند و اگر خسرانی حاصل گشته او را ضامن

---

(1). بحار الانوار، جلد 89، صفحه 250.

(2). غرر الحکم.

(3). مستدرک، جلد 12، صفحه 154.

(4). غرر الحکم.



بشمرد و وادار به جبران در آینده کند.

سرمایه مهمّ انسان یعنی عمر که در اختیار نفس اوست نیز همین گونه است؛ سود آن کارهای خیر، و خسران آن گناهان است؛ و موسم تجارت تمام طول روز، و شریک او در معامله، نفس امّاره است.

نخست درباره فرائض مطالبه کند، اگر انجام یافته خدا را شکر گوید، و خویشتن را به ادامه این راه ترغیب کند، و اگر فریضه ای از دست رفته، قضای آن را مطالبه کند، و اگر انجام یافته ولی بطوری ناقص بوده، وادار به جبران از طریق نوافل کند، و اگر معصیتی مرتکب شده، او را باز خواست کند و جبران آن را بطلبد؛ درست همان گونه که تاجر با شریکش محاسبه می کند، که حتّی جزئی ترین امور، و کمترین مبلغ را در حساب فرو گذاری نمی کند، تا در معامله مغبون نگردد؛ بخصوص که انسان در برابر نفس امّاره قرار گرفته که خدعه گر است و نیرنگباز، و مکّار و افسونگر ... !

در واقع کاری را که فرشتگان الهی در قیامت با

او انجام می دهند او در دنیا با خویشتن انجام دهد؛ و حتّی به هنگام محاسبه، افکاری که در مغز او خطور کرده، و قیام و قعود و خوردن آشامیدن و خواب و سکوت را مورد محاسبه قرار دهد، و مثلًا سؤال کند چرا فلانجا ساکت شدی؟ و چرا در فلان مورد تکلّم نمودی ... (و سزاوار است انسان محاسبه نفس خویشتن را روز به روز، و ساعت به ساعت انجام دهد وگرنه رشته کار از دست او بیرون می رود)؛ هرگاه انسان برای هر معصیتی که در طول عمر انجام می دهد، سنگی در حیاط خانه خود بیندازد، بزودی حیاط خانه او پر می شود؛ عیب کار اینجاست که انسان در حفظ و حساب معاصی سهل انگاری می کند ولی دو فرشته ای که مأمور حفظ اعمال او هستند همه را ثبت و ضبط می کنند؛ و بالاتر از همه، خداوند همه را احصاء می فرماید؛ همان گونه که قرآن می گوید: «احْصاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ؛ خداوند حساب آنها را نگه داشته و آنان فراموشش کرده اند!» (سوره مجادله، آیه 6) «1»

به عنوان حسن ختام، این بحث را با حدیثی درباره چگونگی حساب روز قیامت که از

---

(1). محجّه البیضاء، جلد 8، صفحه 167 (با تلخیص)



آن می توان روش محاسبه دنیا را فرا گرفت پایان می دهیم: آن می توان روش محاسبه دنیا را فرا گرفت پایان می دهیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لا تَزُولُ قَدَما عَبْدٍ یَوْمَ الْقِیامَهِ حَتَّی یُسْئَلَ عَنْ ارْبَعٍ: عَنْ عُمَرِهِ فی ما افْناهُ وَ عَنْ شَبابِهِ فی ما ابْلاهُ، وَ عَنْ مالِهِ مِنْ ایْنَ اکْتَسَبَهُ وَ فی ما انْفَقَهُ وَعَنْ حُبِّنا اهْلَ الْبَیْتِ؛

در روز قیامت هیچ انسانی قدم از قدم بر نمی دارد تا از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی آن را سپری نموده، و از جوانی اش که در چه راهی آن را کهنه کرده، و از مالش که از کجا به دست آورده و در چه راهی مصرف نموده، و از محبّت ما اهل بیت علیهم السلام (که آیا حقّ آن را ادا کرده یا نه.)» «1»

***

### گام پنجم: معاتبه و معاقبه

(سرزنش کردن و کیفر دادن)

پنجمین گام که بعد از «محاسبه» انجام می گیرد، مسأله معاتبه و معاقبه یعنی سرزنش و مجازات نفس است در برابر خطاها و خلافهایی که از او سرزده است؛ زیرا اگر انسان حساب کند، و در مقابل کارهای خلاف، هیچ واکنشی نشان ندهد، نتیجه معکوس خواهد شد؛ و به تعبیر دیگر، باعث جرأت و جسارت نفس است.

همان گونه که وقتی انسان کارمندان و کارگران و شرکای خود را پای حساب حاضر می کند و از آنها تخلّفها و نادرستیهایی در حساب می بیند، در برابر آن واکنش نشان می دهد و به نوعی آنها را کیفر می دهد- از مرحله خفیف و ملایم مانند سرزنش گرفته تا مرحله کیفرهای مختلف- کسانی که در مسیر قرب خدا گام برمی دارند و به سیر و سلوک مشغولند، نیز در برابر نفس سرکش باید چنین باشند؛ در غیر این صورت، محاسبه نتیجه معکوس می دهد؛ یعنی، موجب جرأت و جسارت بیشتر می شود.

قرآن مجید تا آن حد به این مسأله اهمّیّت داده که به نفس «لوّامه» سوگند یاد می کند و می فرماید: «وَ لا اقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّامَهِ «2»» «3»

و می دانیم نفس لوّامه همان وجدان بیداری

---

(1). خصال صدوق، صفحه 253.

(2). سوره قيامت، آيه 2.

(3). معروف در ميان مفسّران اسلام اين است كه «لا» در جمله بالا زائده و براى تأكيد است. اين نكته نيز قابل توجّه است كه براى «نفس لوّامه» تفسيرهاى مختلفى ذكر شده بعضى آن را اشاره به افراد كافر و عاصى دانسته اند كه در روز قيامت خود را ملامت مى كنند، و بعضى اشاره به آنها در دنيا مى دانند كه شايسته ملامتند هر چند خود را ملامت نكنند؛ ولى معنى بالا (وجدان بيدار ملامت كننده) از همه مناسبتر است، چرا كه قرآن به آن قسم ياد كرده، قسمى كه نشانه اهمّيّت فوق العاده آن است. (دقّت كنيد)



است كه صاحبش را به هنگام ارتكاب كار خلاف ملامت و سرزنش مى كند، كه اين خود نوعى معاقبه و مجازات خويشتن است.

روشن است كه معاقبه و مجازات خويشتن در برابر كارهاى خلافى كه از انسان سرزده سلسله مراتبى دارد كه از ملامت شروع مى شود، سپس به مراحل شديدتر مانند محروم كردن خويشتن از بعضى لذائذ زندگى در يک مدّت معيّن منتهى مى شود.

در قرآن مجيد به نمونه جالبى از اين موضوع در مورد سه نفر از متخلّفان جنگ تبوک اشاره شده است كه پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله پس از بازگشت از جنگ، به مسلمانان دستور داد كه با آنها ترک رابطه كنند تا آنجا كه زمين با آن همه وسعتش بر آنها تنگ شده آنها در مقام توبه بر آمدند، و به مجازات خويش پرداختند، به اين صورت كه خودشان نيز يكديگر را ترک گفتند و در انزواى كامل به ادامه توبه مشغول شدند؛ پس از مدّتى

خداوند توبه آنها را پذیرفت، و این آیه را نازل فرمود: «وَ عَلَی الثَّلاثَهِ الَّذِینَ خُلِّفُوا حَتَّی اذا ضاقَتْ عَلَیْهِمُ الْارْضُ بِما رَحُبَتْ وَ ضاقَتْ عَلَیْهِمْ انْفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا ان لّامَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ الَّا الَیْهِ ثُمَّ تابَ عَلَیْهِمْ لِیَتُوْبُوْا انَّ اللَّهَ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِیمُ؛ (همچنین) آن سه نفر را که (در مدینه) باز ماندند (و از شرکت در تبوک خود داری کردند و مسلمانان از آنان قطع رابطه نمودند) تا آن حد که زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد، و (حتّی) جایی در وجود خویش برای خود نمی یافتند، و دانستند که پناهگاهی از خدا، جز به سوی او نیست، در این هنگام خدا آنان را مشمول رحمت خود ساخت، (و به آنان توفیق داد) تا توبه کنند (و خداوند توبه آنها را پذیرفت) که خداوند توبه پذیر و مهربان است.» (سوره توبه، آیه 118)

جمله «وَ ضاقَتْ عَلَیْهِمْ انْفُسُهُمْ؛ نفس آنها بر آنها (نیز) تنگ شد» ممکن است اشاره به همان مسأله «معاقبه نفس» باشد که آنان برای مجازات خویشتن یکدیگر را ترک گفتند و در انزوای مطلق فرو رفتند، و اینجا بود که خداوند توبه آنان را پذیرفت.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 262

در شأن نزول آیه 102 سوره توبه: «وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً عَسَی اللَّهُ انْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ انَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ؛ و گروه دیگری به گناهان خود اعتراف کردند، و اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند، امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند غفور و رحیم است.» داستانی درباره «ابو لبابه انصاری» نقل شده، که از یاران پیامبر صلی

الله علیه و آله بود، ولی بر اثر سستی، از شرکت در جنگ تبوک خود داری کرد، بعداً سخت پشیمان و ناراحت گشت؛ به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و خود را به یکی از ستونها که امروز به «ستون ابو لبابه»، یا «ستون توبه» معروف است بست، و سوگند یاد کرد که خود را باز نکند، مگر این که پیامبر صلی الله علیه و آله بیاید و گره را بگشاید؛ یا به تعبیر دیگر، خداوند اعلام قبولی توبه او را بنماید. مدّتی بر این حال ماند، سپس آیه فوق نازل شد و قبولی توبه او را اعلام کرد.

روشن است که اقدام ابو لبابه، نوعی «معاقبه» و مجازات خویشتن در برابر کار خلاف بود، و نشان می دهد که این مرحله از سیر و سلوک در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و در میان یاران او نیز وجود داشته است.

جمله خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً (اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند) نیز می تواند اشاره به این معنی باشد.

در احادیث اسلامی نیز اشاراتی به مسأله معاقبه دیده می شود؛ از جمله:

1- امیر مؤمنان علی علیه السلام در اوصاف برجسته متّقین و پرهیزکاران که در نهج البلاغه آمده است، در شرح یکی از اوصاف آنها می فرماید: انِ اسْتَصْعَبَتْ عَلَیهِ نَفْسُهُ فی ما تَکْرَهُ لَمْ یُعْطِها سُؤْلَها فی ما تُحِبُّ؛ هرگاه نفس او در انجام وظایفی که خوش ندارد، سرکشی کند (و به راه گناه برود) او هم از آنچه دوست دارد محرومش می سازد (و از این طریق نفس سرکش را مجازات می کند).» «1»

منظور این است که در برابر سرکشی نفس، گاه

آنچه مورد علاقه او از خواب و خوراک و استراحت است، از او دریغ می دارد، تا از این طریق مجازات شود و دیگر به

---

(1). نهج البلاغه، خطبه 193.



راه عصیان و نافرمانی حق نرود.

2- در حدیث دیگری که در «غرر الحکم» از آن حضرت آمده است، چنین می خوانیم: «اذا صَعُبَتْ عَلَیْکَ نَفْسُکَ فَاصْعَبْ لَها تَذِلُّ لَکَ؛ هنگامی که نفس بر تو سخت گیرد (و در برابر طاعت فرمان حق به آسانی تسلیم نگردد) تو هم بر او سخت بگیر (و خواسته هایش را از او دریغ دار) تا در برابر تو تسلیم گردد !»

3- و نیز از آن حضرت آمده است: «مَنْ ذَمَّ نَفْسَهُ اصْلَحَها، مَنْ مَدَحَ نَفْسَهُ ذَبَحَها؛ آن کس که نفس خویشتن را مذّمت (و سرزنش) کند سبب اصلاح آن را فراهم کرده، و آن کس که خویشتن را مدح و ثنا گوید، گویی خود را ذبح کرده است.» «1»

4- باز در حدیثی از همان امام همام، امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود:

دَواءُالنَّفْسِ الصَّومُ عَنْ الهَوی وَ الْحِمْیَهُ عَنْ لَذّاتِ الدُّنْیا؛ داروی نفس (سرکش) روزه گرفتن از هوی و هوسها و پرهیز از لذّات دنیا است.» «2»

در حالات صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و علمای بزرگ و مؤمنان پاکدل، نمونه های فراوانی از این مطلب دیده می شود که آنها به هنگام ارتکاب گناهی، خویشتن را در معرض معاقبه و مجازات قرار می دادند، و هر کدام به نوعی برای عدم تکرار گناه در آینده اقدام می نمودند؛ از جمله:

1- در حالات یاران پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که یکی از اصحاب به نام

«ثعلبه» «3» که از طایفه انصار بود؛ با «سعید بن عبد الرّحمن» (که از مهاجران بود) پیمان برادری داشت؛ در یکی از غزوات «سعید» به همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله به میدان جهاد شتافت، و «ثعلبه» در مدینه ماند و به دوست خود اطمینان داد که مشکلات خانواده او را حل می کند، و از همین رو هر روز برای آنها آب و هیزم می آورد و در حلّ مشکلاتشان می کوشید.

---

(1). غرر الحکم

(2). همان مدرک، حدیث شماره 5153.

(3). در میان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله افراد زیادی بودند که نام ثعلبه داشتند، و این ثعلبه غیر از ثعلبه بن حاطب انصاری است که از پرداخت زکات خودداری کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان او را از جامعه اسلامی طرد کردند.



روزی زن «سعید» درباره مطلبی از پشت پرده با ثعلبه سخن می گفت، هوای نفس بر او چیره شد، پرده را کنار زد، همین که چشمش به همسر زیبای سعید افتاد دل از دست بداد و گام پیش نهاد و دست دراز کرد که زن را در آغوش گیرد، ولی همسر سعید فریاد زد، ثعلبه چه می کنی؟ آیا روا است برادر مجاهدت در راه خدا مشغول جهاد باشد و تو در خانه او نسبت به همسرش قصد خلاف داشته باشی؟!

این سخن، ثعلبه را تکان داد، گوئی از خوابی عمیق برخاسته بود، فریادی کشید و از خانه بیرون رفت و سر به کوه و صحرا گذاشت، و به گریه زاری مشغول شد و می گفت:

«الهی انْتَ الْمَعْرُوفُ بِالْغُفْرانِ وَ انَا الْمَوْصُوفُ بِالْعِصْیانِ؛ خدایا

تو معروف به آمرزش و من موصوف به گناهم!»

به این ترتیب او خود را در محرومیّت و تنگنا برای مجازات خویشتن نسبت به خطایی که از او سرزده بود قرار داد؛ سرانجام طیّ داستان مفصّلی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و به پیشگاه آن حضرت توبه خویش را عرضه نمود، و آیه 135 سوره آل عمران در حقّ او نازل شد، و توبه اش مقبول درگاه الهی افتاد وَ الَّذِینَ اذا فَعَلُوا فاحِشَةً اوْ ظَلَمُوا انْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوْبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ الَّا اللَّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوْا عَلی ما فَعَلُوْا وَ هُمْ یَعلَمُونَ؛ و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می کنند و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد و بر گناه اصرار نمی ورزند، با این که می دانند!» «1»

2- در حالات فقیه بزرگ عالم شیعه، مرحوم آیت اللَّه بروجردی (قدّس سرّه الشّریف) نقل شده که هرگاه عصبانی می شد، و احیاناً به بعضی طلّاب درس خود پرخاش می کرد، با این که این پرخاش همانند پرخاش پدر نسبت به فرزندش بود، بلافاصله از همین پرخاش مختصر، پشیمان شده و در مقام عذرخواهی و جبران بر می آمد، و طبق نذری که داشت، فردای آن روز را برای جبران این کار روزه می گرفت؛ و به این ترتیب، خود را در

---

(1). این داستان را بطور مشروح در کتب مختلفی از کتاب خزینه الجواهر صفحه 320 نقل کرده اند و فخر رازی در تفسیر در ذیل آیه آن را به صورت بسیار فشرده آورده است (تفسیر کبیر فخر رازی، جلد 9،

صفحه 9).

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 265

برابر این کار کوچک معاقبه می فرمود.

3- یکی از علمای بزرگ اخلاق نقل می کرد که یکی از آقایان اهل منبر می گفت: من در آغاز منبرم سلام بر امام حسین علیه السلام می کنم و جواب می شنوم، اگر جواب نشنوم منبر نمی روم! این حالت روحانی از آنجا برای من پیدا شد که روزی وارد مجلس مهمی شدم و واعظ معروفی را بر منبر دیدم، این خیال در دل من پیدا شد که بعد از او سخنرانی جالبی کنم و او را بشکنم! به خاطر این خیال غلط تصمیم گرفتم چهل روز به منبر نروم به دنبال این کار (معاقبه خویشتن در مقابل یک فکر خطا و خیال باطل) این نورانیّت در قلب من پیدا شد که پاسخ سلامم را به حضرت، می شنوم. «1»

کوتاه سخن این که: مراقبه و سپس محاسبه در صورتی اثر قاطع دارد، که مسأله «معاقبه» و کیفرهای مناسب، نسبت به نفس امّاره و هوی و هوسهای سرکش را در پی داشته باشد و گرنه تأثیر آن بسیار ضعیف خواهد بود.

ولی این به آن معنی نیست که اعمال مرتاضان و بعضی از صوفیان منحرف را امضا کنیم، و بر داستانهایی که نمونه آن در پاره ای از کلمات «غزّالی» در «احیاء العلوم» آمده است صحّه بگذاریم که مثلاً انسان برای ریاضت نفس یا جبران خطاهایی که از او سرزده، دست به اعمال خشونت بار نسبت به خویشتن بزند و مجازاتهای خطرناک و ابلهانه ای نسبت به خود انجام دهد، بلکه منظور از «معاقبه» کارهایی شبیه آنچه در بالا آمد می باشد، مانند روزه گرفتن، تعطیل کردن برنامه هایی که در معرض هوی و هوس

است، و محروم ساختن خویشتن از پاره ای لذّات مادّی و امثال آنها.

به گفته مرحوم نراقی در معراج السّعاده: «اگر کار خلافی از او سرزد در مقام تنبیه خود بر آید؛ مثلًا، تن به عبادات سنگین و انفاق اموالی که مورد علاقه اوست بدهد، اگر لقمه حرام یا مشتبهی خورده خویشتن را مقداری گرسنگی دهد، و اگر زبان به غیبت مسلمانی گشوده، مدح او کند یا با سکوت، خود را تنبیه، یا با ذکر خدا آن را جبران نماید؛ اگر شخص فقیر و تنگدستی را کوچک شمرده و نسبت به او توهین کرده، مال فراوانی را به او

---

(1). داستان معروف علی بن یقطین و ابراهیم جمال نیز نمونه دیگری است.



ببخشد، و همچنین نسبت به سایر معاصی و تقصیرات در مقام جبران برآید.» «1»

***

## «نیّت» و «اخلاص نیّت»

### اشاره

بسیاری از علمای اخلاق در آغاز بحثهای اخلاقی سخن از «نیّت» و «اخلاص نیّت» به میان آورده اند و این دوا را از یکدیگر جدا ساخته اند؛ نیّت را چیزی و اخلاص نیّت را چیزی دیگر شمرده اند؛ ولی هنگام بحث از این دو، تفاوت روشنی بیان نکرده اند و مباحث خلوص نیّت را در بحث نیّت آورده اند، به گونه ای که تمیز میان مفهوم این دو مشکل است.

برای تفکیک این دو، می توان چنین گفت: منظور از «نیّت» همان عزم راسخ و اراده محکم برای انجام کار است، قطع نظر از این که انگیزه الهی در آن باشد یا انگیزه های مادّی.

بدیهی است کار هنگامی به ثمر می رسد که انسان با اراده قوی و خلل ناپذیر و عزمی راسخ وارد آن شود؛ تحصیل دانش، تجارت، زارعت، کارهای تولیدی، کارهای اجتماعی و سیاسی و

خلاصه هر عمل مثبتی هنگامی به نتیجه می رسد که با تردید و دو دلی آغاز نشود؛ و این در صورتی ممکن است که انسان قبلاً روی برنامه ای که می خواهد انجام دهد مطالعهِ کافی داشته باشد؛ از منافع کار و نتائج و شرایط و موانع احتمالی آن کاملاً مطلّع باشد، و با اراده قوی وارد عمل شود، و با گامهای استوار و محکم به سوی مقصد حرکت کند.

در طریق تهذیب اخلاق و سیر سلوک الی اللّٰه نیز اراده و نیّت قاطع لازم است. افراد سست اراده هرگز به جایی نمی رسند، و با برخورد به اندک مانعی از راه می مانند؛ اصولاً اراده ضعیف نیروی انسان را نیز تضعیف می کند و بعکس اراده قوی تمام نیروها و استعدادهای درون را بسیج می نماید و انسان را به سوی مقصد به حرکت در می آورد.

این همان چیزی است که در قرآن مجید از آن تعبیر به «عزم» شده است و پیامبران

---

(1). معراج السّعاده، چاپ جدید، صفحه 703 (با کمی تلخیص)

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 267

بزرگ الهی به خاطر اراده نیرومندشان «اولوا العزم» نامیده شده اند. «1»

قرآن خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می گوید: «فَاذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَی اللّهِ؛ (نخست با یارانت مشورت کن) و هنگامی که تصمیم گرفتی (محکم بایست و) توکّل بر خدا کن!» (سوره آل عمران، آیه 159)

در مورد حضرت آدم علیه السلام می فرماید: «وَ لَقَدْ عَهِدْنا الی آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً؛ ما از آدم پیمان گرفته بودیم (که نزدیک درخت ممنوع نشود و فریب شیطان را نخورد) ولی او فراموش کرد، و عزم و اراده محکمی (برای وفای به

عهد) در او نیافتیم.» (سوره طه، آیه 115)

در روایات اسلامی نیز اشارات قابل ملاحظه ای به این معنی شده است:

از جمله، در یکی از دعاهای ماه رجب از امام کاظم علیه السلام می خوانیم: «وَ قَدْ عَلِمْتُ انَّ افْضَلَ زادِ الرَّاحِلِ الَیْکَ عَزْمُ ارادَهٍ یَخْتارُکَ بِها وَ قَدْ ناجاکَ بِعَزْمِ الْأِرادَهِ قَلْبِی من بخوبی می دانم که برترین زاد و توشه رهروان راه تو، اراده محکمی است که تو را به وسیله آن برگزیند، و دل من با اراده محکم به مناجات تو پرداخته است.» «2»

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «انَّما قَدَّرَ اللَّهُ عَوْنَ الْعِبادِ عَلی قَدْرِ نِیَّاتِهِمْ فَمَنْ صَحَّتْ نِیَّتُهُ تَمَّ عَوْنُ اللَّهِ لَهُ، وَ مَنْ قَصُرَتْ نِیَّتُهُ قَصُرَ عَنْهُ الْعَوْنُ بِقَدْرِ الَّذِی قَصَّرهُ؛ خداوند به قدر نیّتهای بندگان به آنها کمک می کند، کسی که نیّت صحیح و اراده محکمی داشته باشد، یاری خداوند برای او کامل خواهد بود، و کسی که نیّتش ناقص باشد به همان اندازه یاری الهی در حقّ او کم خواهد شد.» «3»

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «ما ضَعُفَ بَدَنٌ عَمَّا قَوِیَتْ عَلَیْهِ النِّیَّهُ؛ هنگامی که نیّت محکم و قوی باشد، بدن (از پذیرش کارهای سخت و سنگین در راه وصول به مقصود) ضعیف و ناتوان نخواهد شد.» «4»

---

(1). در مقاییس اللّغه آمده است که «عزم» در اصل به معنی قطع و بریدن چیزی است (از آنجا که به هنگام تصمیم گیری قاطع گویی انسان چیزی را می برد و جدا می کند به آن عزم گفته شده است).

(2). محدّث قمی در مفاتیح در اعمال ماه رجب این دعا را از اقبال ابن طاووس نقل

کرده است.

(3). بحار الانوار، جلد 67، صفحه 211.

(4). بحار الانوار، جلد 67، صفحه 205، حدیث 14



این حدیث بخوبی نشان می دهد که تصمیم و عزم راسخ در کارها چگونه قدرت و توان جسمی را بالا می برد و به انسان نیرو و توان می بخشد.

یکی از دیگر از معانی «نیّت» تفاوت انگیزه ها در انجام اعمالی است که ظاهراً یکسان است؛ مثلاً، انسانی که به جهاد می رود، ممکن است انگیزه او کسب غنائم یا برتری جویی باشد، همان گونه که ممکن است نیّت او یاری آئین حق و دفع ظلم ظالم و خاموش کردن آتش فتنه باشد.

در هر دو صورت در ظاهر حرکت واحدی انجام می گیرد، حرکت به سوی میدان جنگ و نبرد با دشمن، ولی این دو نیّت از زمین تا آسمان با یکدیگر فرق دارد.

روی همین جهت، دستور داده شده است که در ابتدای راه، انسان باید نیّت خود را روشن سازد و اصلاح کند.

سالکان راه خدا نیز باید دقیقاً به نیّت خود توجّه داشته باشند؛ آیا هدف اصلاح خویشتن و تکامل جنبه های اخلاق و رسیدن به مقام قرب الی اللَّه است یا هدف رسیدن به کرامات و خارق عادات و برتری جویی بر مردم از این طریق می باشد.

حدیث معروف انَّمَا الْاعْمالُ بِالنِّیّاتِ اشاره به همین معنی است، چرا که دقّت در ذیل حدیث، مفهوم و معنی آن را روشن می سازد؛ در بحار الانوار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است که فرمود: «انَّمَا الْاعْمالُ بِالنِّیّاتِ وَ انّما لِکُلِّ امْرِءٍ مانَوی فَمَنْ کانَتْ هِجْرَتُهُ الَی اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ الَی اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ

مَنْ کانَ هِجْرَتُهُ الی دُنْیا یُصِیْبُها اوِ امَرأَهٍ یَتَزَوَّجُها فَهِجُرَتُهُ الی ما هاجَرَ الَیْهِ؛ ارزش اعمال بستگی به نیّتها دارد و بهره هرکس از عملش مطابق نیّت اوست، کسی که به خاطر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت کند، هجرت به سوی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله کرده است. و کسی که به خاطر رسیدن به مال دنیا یا به دست آوردن همسری، هجرت کند بهره اش همان چیزی است که به سوی آن هجرت کرده است.» «1»

حدیث «عَلی قَدْرِ النِّیَّهِ تَکُونُ مِنَ اللَّهِ عَطِیَّهٌ؛ عطایای الهی به اندازه نیّت انسان است.» «2»

---

(1). بحار الانوار، جلد 67، صفحه 211- در پاورقی های بحار الانوار آمده که این حدیث، مورد اتّفاق همه علمای اسلام است. سپس به کلام بخاری در صحیحش در کتاب الایمان، صفحه 23 اشاره می کند.

(2). غرر الحکم، حدیث 1594.



که از علی علیه السلام نقل شده می تواند اشاره ای به این معنی یا معنی سابق باشد.

*** از مجموع آنچه در این بحث آمد بخوبی می توان نتیجه گرفت که برای پیروزی در هر کار و رسیدن به مقصود- مخصوصاً در کارهای مهم- تصمیم و عزم راسخ و استحکام نیّت و قوّت اراده لازم است، و تا این معنی حاصل نشود، سعی و تلاش انسان بی حاصل یا کم حاصل است.

آنها که می خواهند در طریق اصلاح نفس و تهذیب اخلاق گام بردارند نیز از این قاعده مستثنا نیستند. باید با اراده آهنین کار را شروع کنند؛ و با توکّل بر خداوند بزرگ پیش بروند.

در اینجا این سؤال پیش می آید که قوّت و قدرت اراده که در بالا

به آن اشاره شد چگونه به دست می آید؟

پاسخ این سؤال روشن است، راه اصلی آن اندیشه و تفکّر در نتائج کار و عظمت هدف و بزرگی مقصد است؛ هرگاه انسان تحلیل روشنی در این زمینه داشته باشد و مقصود را بخوبی بشناسد و از اهمّیّت آن آگاه و با خبر باشد، با اراده ای قوی و عزمی استوار در این راه گام می نهد.

هرگاه انسان درست فکر کند که ارزش وجود او جز به فضائل اخلاقی نیست و هدف آفرینش انسان چیزی جز تکامل اخلاق و قرب الی اللّٰه نمی باشد، و هر لحظه از این هدف مهم غافل شود، عقب گرد و سقوط او آغاز خواهد شد، هر اندازه این حقیقت را بهتر بشکافد و باور کند گامهای او، در این راه استوارتر خواهد بود.

در یک جمله باید گفت: اراده های قوی، از معرفت کامل و توجّه به اهمّیّت هدف سرچشمه می گیرد.

***

### اخلاص

منظور از «اخلاص» همان خلوص نیّت است، و منظور از خلوص نیّت این است که انگیزه تصمیم گیری تنها خدا باشد و بس.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 270

ممکن است کسانی دارای اراده های محکم برای انجام مقاصدی باشند، ولی انگیزه آنها رسیدن به اهداف مادّی باشد؛ امّا سالکان راه خدا کسانی هستند که اراده نیرومند آنان آمیخته با خلوص نیّت، و برخاسته از انگیزه های الهی است.

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی، به کمتر چیزی به اندازه اخلاص نیّت اهمّیّت داده شده است. در جای جای قرآن مجید و کلمات معصومین علیهم السلام سخن از اخلاص نیّت به میان آمده، و عامل اصلی پیروزی در دنیا و آخرت شمرده شده است؛ و اصولاً از نظر اسلام

هر عملى بدون اخلاص نيّت بى ارزش است. اين از يک سو.

از سوى ديگر، مسأله اخلاص از مشكلترين كارها شمرده شده به گونه اى كه تنها اولياء اللّه و بندگان خاصّ خدا به اخلاص كامل مى رسند، هرچند اخلاص در هر مرحله اى محبوب و مطلوب است.

بهتر است در اينجا نخست به سراغ قرآن مجيد برويم و گوشه اى از آيات مربوط به اخلاص را كه ويژگيهاى خاصّى دارد از نظر بگذرانيم:

در آيات متعدّدى از قرآن، سخن از مخلِصين (خالصان) يا مخلَصين (خالص شدگان!) به ميان آمده، و آنها را با تعبيرات گوناگون و پرمعنى توصيف و تمجيد مى كند، از جمله:

1- در آيه 5 سوره بيّنه مى خوانيم: «وَ مااُمِرُوا الَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدينَ حُنَفاءَ و يُقيمُوا الصَّلوةَ وَ يُؤتُوا الزَّكوةَ وَ ذلِکَ دِيْنُ الْقَيِّمَهِ؛ به آنها دستورى داده نشده بود جز اين كه خدا را بپرستند در حالى كه دين خود را خالص كنند و از شرک به توحيد باز گردند نماز را بر پا دارند و زكات را بپردازند؛ و اين است آيين مستقيم و پايدار!»

با توجّه به اين كه دين مفهوم گسترده اى دارد كه عقايد و اعمال و درون و برون را همگى شامل مى شود، و با توجّه به اين كه ضمير در «ما امُروا» به همه پيروان مذاهب آسمانى برمى گردد، و با توجّه به اين كه: اخلاص و نماز و زكات در آيه به عنوان تنها دستورهاى الهى به همه آنها است، اهمّيّت اين موضوع كاملاً روشن مى شود، اين تعبير نشان مى دهد كه همه دستورهاى الهى از حقيقت توحيد و اخلاص سرچشمه مى گيرد.

2- در جاى ديگر همه مسلمانها را مخاطب ساخته و مى فرمايد: «فَادْعُوا اللَّهَ

مُخْلِصینَ

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 271

لَهُ الدینَ وَ لَو کَرِهَ الکافِرُونَ؛ خداوند (یگانه) را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید، هرچند کافران ناخشنود باشند.» (سوره غافر، آیه 14)

3- در جای دیگر، شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته و بطور قاطع به او دستور می دهد: «قُلْ ان ی امِرْتُ انْ اعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَّهُ الدِّینَ؛ بگو من مأمورم خدا را پرستش کنم، در حالی که دینم را برای او خالص کرده باشم !» (سوره زمر، آیه 11)

از این آیات و آیات متعدّد دیگر که همین معنی را می رساند بخوبی استفاده می شود که اخلاص اساس دین و شالوده محکم و رکن رکین آن است.

درباره مخلَصان (خالص شدگان) که تفاوت آن را با مخلِصین (خالصان) شرح خواهیم داد، تعبیراتی از این مهمتر دیده می شود:

1- در آیه 39 و 40 سوره حجر می خوانیم که شیطان بعد از رانده شدن از درگاه خدا، از سر لجاجت و خیره سری عرض می کند: «وَ لَاغْوِیَنَّهُمْ اجْمَعینَ- الَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ؛ من همه آنها را گمراه خواهم ساخت مگر بندگان مخلصت را !»

این تعبیر نشان می دهد که موقعیّت بندگان مخلَص آن چنان تثبیت شده است که حتّی شیطان افسونگر و لجوج طمع خود را از آنها بریده است.

2- در آیه 39 و 40 سوره صافّات، وعده پاداش فوق العاده ای که جز خدا از آن آگاه نیست به آنان داده شده، می فرماید: «وَ ما تُجْزَونَ الَّا ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ- الَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصینَ؛ شما جز به آنچه انجام می دادید جزا داده نمی شوید، مگر بندگان مخلص خدا (که رابطه ای میان اعمال و جزای آنها نیست، و بر سر خوان

نعت الهی بی حساب پاداش می گیرند.)»

3- در آیه 127 و 128 همین سوره (صافّات) مقام مخلَصین را چنان والا شمرده که از حضور در دادگاه الهی در قیامت معافند (و یکسره به بهشت جاویدان پروردگار روانه می شوند !)

4- در آیه 159 و 160 همین سوره تنها بیان و توصیف مخلَصین را شایسته ذات پروردگار شمرده است، که نشان عمق واقعی معرفت آنان است؛ می فرماید: «سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ- الَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصینَ؛ منزّه است خداوند از آنچه آنها توصیف می کنند، مگر (توصیف) بندگان مخلص خدا !»

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 272

5- در آیه 24 سوره یوسف، هنگامی که سخن از حمایت الهی در برابر وسوسه های خطرناک همسر عزیز مصر به میان می آورد، می فرماید: «کَذَلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الفَحْشاءَ انَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصینَ؛ این چنین کردیم، تا بدی و زشتی را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلَص ما بود.»

در این که میان «مخلِص» و «مخلَص» ( «خالصان» و «خالص شدگان») چه تفاوتی وجود دارد؟ سخنهایی گفته شده است؛ ولی شاید بهترین تفسیر در این زمینه این باشد که «مخلِصان» کسانی هستند که خود در راه خالص سازی خویشتن از هرگونه آلودگی به شرک و انگیزه های غیر الهی، و رذائل اخلاقی گام می نهند، و تا آنجا که در توان دارند پیش می روند؛ امّا «مخلصان» کسانی هستند که امدادهای الهی و عنایات ربّانی، آخرین ناخالصیهای وجودشان از میان می برد، و به لطف پروردگار از هر نظر خالص می شوند.

توضیح این که: ناخالصیها در وجود انسان در واقع دو گونه است:

گونه ای از آن طوری است که انسان از آن آگاه می شود، و توان بر طرف ساختن آن را

دارد، و در این راه می کوشد و تلاش می کند و موفّق به اخلاص نیّت و عقیده و عمل می شود.

امّا گونه ای دیگر از آن بقدری مخفی و مرموز است که انسان توانایی بر تشخیص، و در صورت تشخیص، توانایی بر پاکسازی آن ندارد؛ همان گونه که در روایت معروف نبوی وارده شده: «انَّ الشِّرْکَ اخْفی مِنْ دَبیبِ النَّمْلِ عَلی صَفاهٍ سَوْداءٍ فی لَیْلَهٍ ظَلْماءَ؛ شرک (و نفوذ آن در اعمال) مخفی تر است از حرکت مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک!» «1»

در این گونه موارد هرگاه لطف الهی شامل حال سالکان راه نشود، از این گذرگاه صَعْبُ الْعُبُور گذر نخواهند کرد، و در ناخالصیها می مانند؛ امّا گویی خداوند جایزه کسانی را که در اخلاص خویش تا آخرین مرحله توان و قدرت می کوشند، این قرار داده که باقی مانده راه را تنها با عنایت او بپویند، و این مخلِصان را مخلَص کند.

هنگامی که انسان به این مرحله برسد دیگر در برابر وساوس شیاطین و هوای نفس بیمه خواهد شد، و طمع شیطان از او بریده می شود، و شیطان در برابر این افراد رسماً

---

(1). بحار الانوار، جلد 69، صفحه 93.



اظهار عجز می کند.

اینجاست که از خوان نعمت الهی بی حساب بهره می گیرند، و توصیف آنها درباره صفات جلال و جمال پروردگار، رنگ توحید خالص به خود می گیرد، و طبیعی است که در قیامت نیز بدون حساب وارد بهشت می شوند چرا که حساب خود را در این جهان صاف کرده اند.

این همان است که امیر مؤمنان علی علیه السلام طبق بعضی از خطب نهج البلاغه بدان اشاره کرده، و در توصیف بندگان شایسته پروردگار می فرماید:

«قَدْ اخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَخْلَصَ؛ یکی از صفات برجسته آنان این است که خویش را برای خدا خالص کرده، و خداوند خلوص او را پذیرفته (و به مرحله نهایی رسانیده است). «1»

به همین دلیل درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی چنین آمده است: «فَعِنْدَ ذلِکَ اسْتَخْلَصَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ لِنُبُوَّتِهِ وَ رِسالَتِهِ مِنَ الشَّجَرَهِ الْمُشَرَّفَهِ الطَیِّبَهِ ... مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله اختَصَّهَ لِلُّنُبُوَّهِ وَ اصطَفاهُ بِالِرّسالَهِ؛ در این هنگام خداوند بزرگ محمد صلی الله علیه و آله را برای نبوّت و رسالتش از شجره پر ارزش پاک برگزید و خالص گردانید.» «2»

و در حدیث دیگری که از بعضی معصومان علیهم السلام روایت شده می خوانیم: «وَجَدُتُ ابْنَ آدَمَ بَیْنَ اللّهِ وِ بَیْنَ الشَّیطانِ فَانْ احَبَّهُ اللَّهُ تَقَدَّسَتْ اسُمائَهُ، خَلَّصَهُ وَ اسْتَخْلَصَهُ وَ الّا خَلّی بَیْنَهُ وَ بَیْنَ عَدُوِّهِ؛ فرزندم آدم را در میان خدا و شیطان می بینم، اگر خداوند متعال او را (به سبب تلاش و کوشش در راه اخلاص) دوست دارد، خالص و مخلصش می سازد، وگرنه او را در برابر شیطان، رها می سازد.» «3»

کوتاه سخن این که: مسأله خلوص و اخلاص در نیّت و اعتقاد و اخلاق و عمل، از مهمترین گامها و اساسی ترین پایه های تهذیب نفس و سیر و سلوک الی اللّه است.

### اخلاص در روایات اسلامی

این معنی در روایات اسلامی نیز فوق العاده مورد بحث قرار گرفته است که گوشه هایی

---

(1). نهج البلاغه، خطبه 87.

(2). بحار، جلد 14، صفحه 520.

(3). بحار، جلد 5، صفحه 55.

از آن را در ذیل از نظر می گذرانیم:

1- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ثَلاثٌ

لايَغُّلُ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ رَجُلٍ مُسْلمٍ اخْلاصُ الْعَمَلِ للَّهِ عَزَّوَجَلَّ و النَّصيحَهُ لِائِمَّهِ الْمُسْلِمينَ وَ اللُّزُومِ لِجَماعَتِهِمْ؛ سه چیز است که قلب هیچ مسلمانی نباید درباره آن خیانت کند (و همه مسلمین باید آن را رعایت کنند):

خالص کردن عمل برای خدا، و خیرخواهی برای پیشوایان اسلام و ملازمت جماعت مسلمین و جدا نشدن از آن.» «1»

2- در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم که اخلاص از اسرار الهی است:

«الْاخلاصُ سِرٌّ مِنْ اسْرارِی اسْتَوْدِعُهُ قَلْبَ مَنْ احْبَبْتُهُ مِنْ عِبادی؛ اخلاص یکی زا اسرار من است و آن را در قلب هر کس از بندگانم را که دوست بدارم به ودیعه می گذارم.» «2»

3- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «الْاخلاصُ اشرَفُ نِهایَهٍ؛ اخلاص با ارزشترین مقامی است که انسان به آن می رسد.» «3»

4- و در تعبیر بلند دیگر می فرماید: «الْاخلاصُ اعْلَی الْایْمانِ؛ اخلاص برترین مقام ایمان است.» «4»

5- و در تعبیر پرمعنای دیگری از همان امام می خوانیم: «فی اخْلاصِ الاعْمالِ تَنافَسَ اولُوا النُّهی وَ الْالْبابِ؛ رقابت عاقلان و اندیشمندان با یکدیگر در اخلاص عمل است.» «5»

6- این مسأله تا آنجا اهمّیّت دارد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله تفاوت مقامات مؤمنان را در تفاوت درجات اخلاص می شمرد و می فرماید: «بِالْاخلاصِ تَتَفاضَلُ مَراتِبُ الْمُؤْمِنِینَ» «6» 7- امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز آخرین مرحله یقین را اخلاص معرّفی می کند و می فرماید:

«غایَهُ الْیَقِیْنِ الْاخْلاصُ» «7» 8- اخلاص بقدری اهمّیّت دارد که مقدار مختصری از عمل که با آن باشد سبب

---

(1). محجّه البيضاء، جلد 8، صفحه 125- حديث بطور كامل در خصال شيخ صدوق، باب الثّلاثه، صفحه 167، نيز آمده است.

(2). محجّه البيضاء، جلد

8، صفحه 125.

(3). تصنيف الغرر، صفحه 197، رقم 3894.

(4). غرر الحكم، جلد 1، صفحه 30.

(5). غرر الحكم، جلد 2، صفحه 513.

(6). ميزان الحكمه، ماده خلص جلد 1، صفحه 754.

(7). غرر الحكم، جلد 2، صفحه 503.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 275

نجات انسان مى گردد، چنان كه در حديث رسول خدا صلى الله عليه و آله آمده است: «اخْلِصْ قَلبَكَ يَكْفِكَ القَليلُ مِنَ الْعَمَلِ» «1» 9- اخلاص تا آن حد اهمّيّت دارد كه على عليه السلام آن را عبادت مقرّبان درگاه خدا مى شمرد، و مى گويد: «الْاخُلاصُ عِبادَةُ الْمُقَرَّبينَ.» «2» 10- اين بحث دامنه دار را با حديث جالب ديگرى از على عليه السلام به پايان مى بريم كه فرمود: «طُوبى لِمَنْ اخْلَصَ للَّهِ الْعِبادَةَ وَ الدُّعاءَ وَلَمْ يَشْغَلْ قَلْبَهُ بِما تَرى عَيْناهُ، وَ لَمْ يَنْسَ ذِكرَ اللَّه بِما تَسْمَعُ اذُناهُ وَ لَمْ يَحْزَنْ صَدْرُهُ بِما اعْطِىَ غَيْرَهُ؛ خوشا به حال كسى كه عبادت و دعايش را براى خدا خالص كند، و قلب خود را به آنچه مى بيند مشغول ندارد، و ياد خدا را با آنچه مى شنود، به فراموشى نسپرد، درونش به خاطر نعمتهايى كه به ديگران داده شده است، غمگين نشود.» «3»

***

### حقيقت اخلاص

مرحوم فيض كاشانى در محجّه البيضاء در اين زمينه چنين مى نويسد: «حقيقت اخلاص آن است كه نيّت انسان از هرگونه شرك خفى و جلىّ پاك باشد»، قرآن مجيد مى فرمايد: وَ انَّ لَكُمْ فِى الْانْعامِ لَعِبْرَةً نُسْقيكُمْ مِمَّا فى بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَناً خالِصاً سائِغاً لِلشّارِبِيْنَ؛ در وجود چهارپايان براى شما درسهاى عبرتى است، چرا كه از درون شكم آنها، از ميان غذاهاى هضم شده و خون، شير خالص و

گوارا به شما می نوشانیم. «4»

«شیر خالص آن است که نه رگه های خون در آن باشد، و نه اثری از آلودگی درون شکم و نه غیر آن، صاف و پاک و بدون غلّ و غش باشد؛ نیّت و عمل خالص نیز همان گونه است، باید هیچ انگیزه ای جز انگیزه الهی بر آن حاکم نگردد.» «5»

در روایات اسلامی نیز تعبیرات بسیار لطیفی درباره حقیقت اخلاص و نشانه های

---

(1). بحار الانوار، جلد 70، صفحه 175 ذیل حدیث 15.

(2). غرر الحکم، جلد 1، صفحه 25 (رقم 718).

(3). اصول کافی، جلد، صفحه 16.

(4). سوره نحل، آیه 66.

(5). المحجّه البیضاء، جلد 8، صفحه 128 (با تلخیص).



مخلصین بیان شده که به بخشی از آن اشاره می کنیم:

1- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «انَّ لِکُلِّ حَقٍّ حَقیقَةً وَ مابَلَغَ عَبْدٌ حَقِیقَةَ الْاخْلاصِ حَتَّی لا یُحِبَّ انْ یُحْمَدَ عَلی شَی ءٍ مِنْ عَمَلٍ لِلَّهِ؛ هر حقیقتی نشانه ای دارد، هیچ بنده ای به حقیقت اخلاص نمی رسد مگر زمانی که دوست نداشته باشد که او را به خاطر اعمال الهی اش بستانید.» «1»

2- در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده که فرمود: «امَّا عَلامَةُ الْمُخْلِصِ فَارْبَعَةٌ: یَسْلِمُ قَلْبُهُ، وَ تَسْلِمُ جوارِحهُ، وَ بَذَلَ خَیْرَهُ وَ کَفَّ شَرَّهُ؛ امّا علائم مخلص چهار چیز است: قلبش تسلیم خداست، همچنین اعضایش تسلیم فرمان اوست، خیر خود را در اختیار مردم می گذارد و شرّ خود را باز می دارد.» «2»

3- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «لایَکُونُ الْعَبْدُ عابِداً لِلَّهِ حَقَّ عِبادَتِهِ حَتَّی یَنْقَطِعَ عَنِ الخَلْقِ کُلِّهِ الَیْهِ، فَحِیْنَئِذٍ یَقُولُ هذا

خالِصٌ لی فَیَتَقَبَّلَهُ بِکَرَمِهِ؛ هیچ عبادت کننده ای حقّ عبادت خدا را به جا نمی آورد، مگر این که از تمام مخلوقات چشم بردارد و متوجّه او شود؛ در این هنگام، خداوند می فرماید: این برای من خالص شده است؛ پس به کرمش او را می پذیرد.» «3»

4- و بالاخره امام صادق علیه السلام جان سخن را در یک جمله کوتاه خلاصه کرده، و درباره اخلاص می فرماید: «ما انْعَمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلی عَبْدٍ اجَلَّ مِنْ انْ لایَکُونَ فی قَلْبِهِ مَعَ اللَّهِ غَیْرُهُ؛ خداوند متعال نعمتی بزرگتر از این به بنده ای نداده است که در قلبش با خدا، دیگری نباشد.» «4»

اکنون با توجّه به اهمّیّت فوق العاده اخلاص، و تأثیر عمیق آن در پیمودن راه حق، و وصول به مقامات عالیه قرب الی اللّه، این سؤال پیش می آید که اخلاص را چگونه می توان به دست آورد؟

بی شک اخلاص نیّت همیشه برخاسته از ایمان و یقین و عمق معارف الهیّه است؛ هر قدر یقین انسان به توحید افعالی خدا بیشتر باشد و هیچ مؤثّری را در عالم هستی، جز ذات

---

(1). بحار، جلد 69، صفحه 304.

(2). تحف العقول، صفحه 16.

(3). مستدرک الوسائل، جلد 1، صفحه 101.

(4). همان مدرک.



پاک او نشناسد، و همه چیز را از او و از ناحیه او و به فرمان او بداند، و اگر اسباب و عواملی در عالم امکان وجود دارد، آن را نیز سر بر فرمان او ببیند چنین کسی اعمالش توأم با خلوص است؛ زیرا جز خدا مبدأ تأثیری نمی بیند که برای او کار کند.

این حقیقت در روایات اسلامی در عبارات کوتاه و پر معنایی منعکس

است: امام علیّ بن ابی طالب علیه السلام در حدیثی می فرماید: «الْاخْلاصُ ثَمَرَهُ الْیَقینِ؛ اخلاص میوه درخت یقین است.» «1»

و از آنجا که عبادت به مقتضای وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یَأتِیَکَ الْیَقینُ یکی از اسباب یقین می باشد، در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که «الْاخْلاصُ ثَمَرَهُ الِعبادَهِ؛ اخلاص میوه درخت عبادت است.» «2»

و نیز از آنجا که علم و معرفت یکی از سر چشمه های یقین است، و یقین چنان که گفتیم سرچشمه اخلاص است، در حدیثی از همان حضرت آمده است که فرمود: «ثَمَرَهُ الْعِلْمِ اخْلاصُ الْعَمَلِ؛ میوه علم، اخلاص عمل است.» «3»

و بالاخره در گفتار جامعی از مولی علی علیه السلام به سرچشمه های اخلاص چنین اشاره شده است: «اوَّلُ الدِّیْنِ مَعْرِفَتُهُ، وَ کَمالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدیقُ بِهِ، وَ کَمالُ التَّصْدیقِ بِهِ تَوحِیدُهُ، وَ کَمالَ تَوْحِیدِهِ الْاخْلاصُ لَهُ؛ سرآغاز دین معرفت خداست، و کمال معرفتش تصدیق ذات اوست، و کمال تصدیق ذاتش، توحید و شهادت بر یگانگی او می باشد؛ و کمال توحید او اخلاص است.» «4»

## موانع اخلاص

بزرگان علم اخلاق در این زمینه اشارات روشن و دقیقی دارند، بعضی معتقدند اخلاص موانع و آفات آشکار و نهان دارد؛ بعضی بسیار قوی و خطرناک و بعضی

---

(1). غرر الحکم جلد 1، صفحه 30 (شماره 903).

(2). غرر الحکم، جلد 1، صفحه 17 (شماره 444).

(3). غرر الحکم، جلد 1، صفحه 361 (شماره 55).

(4). نهج البلاغه، خطبه 1.

ضعیف تر است، و شیطان و هوای نفس برای مشوب ساختن ذهن انسان و گرفتن صفا و اخلاص و آلوده کردن اعمال به ریا نهایت تلاش و کوشش را می کنند.

بعضی از مراحل ریا کاری

و آلودگی نیّت به قدری روشن است که هر کسی آن را در می یابد؛ مثل این که شیطان در نمازگزار نفوذ می کند و می گوید نماز را آرام و آهسته و با آداب و خشوع انجام ده، تا حاضران تو را انسانی مؤمن و صالح بدانند و هرگز به غیبت تو آلوده نشوند، این یک فریب آشکار از ناحیه شیطان است!

گاه این وسوسه های شیطانی به شکل مخفی تری صورت می گیرد، و در لباس اطاعت ظاهر می شود؛ مثلاً، می گوید: تو انسان برجسته ای و مردم به تو نگاه می کنند، اگر نماز و اعمالت را زیبا سازی دیگران به تو اقتدا کرده و در ثواب آنها شریک خواهی شد، و انسان بی خبر گاه تسلیم چنین وسوسه ای می شود، و در درّه هولناک ریا سقوط می کند.

گاه وسوسه های شیطان از این هم پیچیده تر و پنهان تر است؛ مثل این که به نمازگزار می گوید انسان مخلص کسی است که در خلوت و جلوت یکسان باشد، کسی که عبادتش در خلوات کمتر از جلوات باشد، ریا کار است، و به این ترتیب او را وادار می کند که در خلوت نماز خود را جالب و جاذب کند تا بتواند در بیرون و در مقابل مردم نیز چنین کند و به اهداف خود برسد این نیز یک نوع ریا کاری خفی است که ممکن است بسیاری از آن غافل شوند و از درک آن عاجز گردند. و همچنین مراحل مخفی تر و پنهان تر. «1»

براستی موانع و آفات اخلاص به قدری زیاد و متنوّع و پنهان است که هیچ انسانی جز از طریق پناه بردن به لطف الهی از آن رهایی نمی یابد.

در روایات اسلامی نیز هشدارهای مهمّی درباره آفات

اخلاص آمده است:

از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «کَیْفَ یَسْتَطیعُ الْاخْلاصَ مَنْ یَغْلِبُهُ الْهَوی چگونه توانایی بر اخلاص دارد کسی که هوای نفس بر او غالب است؟» «2»

در حقیقت، عمده ترین آفت اخلاص و مهمترین مانع آن در این حدیث شریف بیان شده است. آری! هوای نفس است که سرچشمه اخلاص را تیره و تاریک می سازد.

---

(1). محجّه البیضاء، جلد 8، صفحه 133.

(2). غرر الحکم، جلد 2، صفحه 553، شماره 4.



در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم: «قَلِّلِ الْآمالَ تَخْلُصُ لَکَ الْاَعْمالُ؛ آرزوها را کم کن (و دامنه آرزوهای دور و دراز را جمع نما) تا اعمال تو خالص شود!» «1»

این نکته حائز اهمّیّت است که گاه انسان در این مورد، گرفتار وسواس می شود که آن خود یکی دیگر از نیرنگهای شیطان است، به او می گوید به نماز جماعت مرو، چرا که در آنجا ممکن است نیّتت آلوده شود، فقط در خانه نماز بخوان، یا هنگامی که در میان جمعیّت به نماز بر می خیزی مستحبّات را ترک کن و نماز را بسیار سریع و دست و پا شکسته بخوان مبادا آلوده ریا گردی. و بسیار دیده ایم افرادی را که به خاطر همین گرفتاری از مستحبّات مؤکدّی که شرع، به آن دعوت کرده است باز مانده اند.

و شاید به همین دلیل است که قرآن مجید مردم را دعوت به انفاق پنهان و آشکار هر دو کرده است. می فرماید: «الَّذِینَ یُنْفِقُونَ امْوالَهُم بِاللَّیْلِ وَالنَّهارِ سِرّاً وَ عَلانِیَةً فَلَهُمْ اجْرُهُمْ عِنْدَرَبِّهِمْ وَلاخَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاهُمْ یَحْزَنُونَ؛ آنها که اموال خود را شب و روز، پنهان و آشکار انفاق

می کنند مزدشان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند.» «2»

این بحث را با ذکر نکته دیگری پایان می دهیم و آن این که داشتن اخلاص در خلوت و تنهایی. چندان افتخار نیست، مهم آن است که انسان در جلوت و در میان مردم و در مرئی و منظر همگان بتواند اعمال خالصانه انجام دهد.

### آثار اخلاص

از آنجا که اخلاص گرانبهاترین گوهری است که در خزانه قلب و روح انسان پیدا می شود، آثار فوق العاده مهمّی نیز دارد که در روایات اسلامی با تعبیرات کوتاه و بسیار پر معنی به آن اشاره شده است.

در حدیث معروفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ما اخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ ارْبَعِینَ صَباحاً الَّا جَرَتْ یَنابیعُ الْحِکْمَهِ مِنْ قَلْبِهِ عَلی لِسانِهِ؛ هیچ بنده ای از بندگان خدا چهل روز اخلاص را پیشه خود نمی سازد مگر این که چشمه های حکمت و دانش از قلبش بر زبانش

---

(1). غرر الحکم، حدیث 2906.

(2). سوره بقره، آیه 274.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 280

جاری می شود.» «1»

در حدیث دیگری از امام علیّ بن ابی طالب علیه السلام می خوانیم: «عِنْدَ تَحَقُّقِ الْاخْلاصِ تَسْتَنیرُ البَصائِرُ؛ به هنگام تحقّق اخلاص، چشم بصیرت انسان نورانی می شود.» «2» در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «فی اخْلاصِ النِّیّاتِ نَجاحُ الامُورُ؛ در اخلاص نیّت پیروزی در کارها است.» «3»

این نکته روشن است که هر قدر نیّت خالصتر باشد به باطن کارها اهمّیّت بیشتری داده می شود تا به ظاهر کار، و به تعبیر دیگر، محکم کاری در حدّ اعلی خواهد بود؛ به همین دلیل پیروزی در کار تضمین خواهد شد. و بعکس اگر نیّت آلوده به ریا

باشد به ظاهر بیش از باطن اهمّیّت داده می شود و کارها و برنامه ها توخالی می گردد و همین امر سبب شکست است.

و نیز به همین دلیل، در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم: «لَو خَلَصَتِ النِّیّاتُ لَزَکَّتِ الاعْمالُ؛ اگر نیّات خالص شود اعمال پاکیزه خواهد شد.» «4»

***

## ریا کاری

### اشاره

نقطه مقابل اخلاص «ریا» است، که در آیات و روایات اسلامی از آن مذمّت شده است و آن را عاملی برای بطلان اعمال و نشانه ای از نشانه های منافقان و نوعی شرک به خدا معرفی کرده اند.

ریاکاری تخریب کننده فضائل اخلاقی و عاملی برای پاشیدن بذر رذائل در روح و جان انسانهاست. ریاکاری اعمال را تو خالی و انسان را از پرداختن به محتوا و حقیقت عمل باز می دارد.

ریاکاری یکی از ابزارهای مهّم شیطان برای گمراه ساختن انسانهاست.

---

(1). عیون اخبار الرّضا، جلد 2، صفحه 69؛ بحار الانوار، جلد 67، صفحه 242.

(2). غرر الحکم، جلد 2، صفحه 490، شماره 12.

(3). غرر الحکم، جلد 2، صفحه 14، شماره 68.

(4). غرر الحکم، جلد 2، صفحه 603، شماره 11.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 281

با این اشاره به آیات قرآن باز می گردیم و چهره ریاکاران و نتیجه اعمال آنها را بررسی می کنیم.

1- یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاتُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْاذی کَالَّذی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ وَ لایُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَومِ الْاخِرِ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَیْهِ تُرابٌ فَاصابَهُ وَابِلٌ فَتَرَکَهُ صَلْداً لایَقْدِرُونَ عَلی شَی ءٍ مِّمَّا کَسَبُوا وَ اللَّه لْایَهْدِی الْقَومَ الکافِرِینَ (سوره بقره، آیه 264)

2- فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لَایُشْرِکْ بِعِبَادَهِ رَبِّهِ أَحَدَاً (سوره کهف، آیه 110)

3- انَّ الْمُنافِقینَ یُخادِعُوْنَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ

وَ اذَا قَامُوا الَی الصَّلوهِ قَامُوا کُسَالی یُرَآؤُنَ النَّاسَ وَ لا یَذْکُرُونَ اللَّهَ الَّا قَلِیلاً (سوره نساء، آیه 142)

4- وَ الَّذینَ یُنْفِقُونَ امْوالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَابِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ یَکُنِ الشَّیْطَانُ لَهُ قَرِیناً فَسَآءَ قَرِیناً (سوره نساء، آیه 38)

5- وَ لا تَکُونُوا کَالَّذینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بَطَراً وَ رِئاءَ النَّاسِ وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ اللَّهِ وَ اللَّهُ بِما یَعْمَلُونَ مُحیطٌ (سوره انفال، آیه 47)

6- فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ الَّذینَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ، الَّذینَ هُمْ یُرآؤُنَ وَ یَمْنَعُونَ الْماعُونَ (سوره ماعون، آیات 4 تا 7)

ترجمه:

1- ای کسانی که ایمان آورده اید بخششهای خود را با منّت و آزار باطل نسازید همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کند و به خدا و روز رستاخیز ایمان نمی آورد (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن (قشر نازکی از) خاک باشد (و بذرهائی در آن افشانده شود) و رگبار باران به آن برسد (و همه خاکها و بذرها را بشوید) و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند، آنها از کاری که انجام داده اند چیزی به دست نمی آورند و خداوند جمعیّت کافران را هدایت نمی کند!

2- پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 282

3- منافقان می خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آنها را فریب می دهد و هنگامی که به نماز بر می خیزند با کسالت بر می خیزند و در برابر مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی نمایند.

4- و آنها کسانی هستند

که اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند و ایمان به خدا و روز باز پسین ندارند (چرا که شیطان رفیق و همنشین آنها است) و کسی که شیطان قرین او باشد بد همنشین و قرینی دارد.

5- و مانند کسانی نباشید که از روی هوا پرستی و غرور و خود نمائی در برابر مردم از سرزمین خود (به سوی میدان بدر) بیرون آمدند و (مردم را) از راه خدا باز می داشتند (و سرانجام شکست خوردند) و خداوند به آنچه عمل می کنند احاطه (و آگاهی) دارد.

6- پس وای بر نمازگزارانی که، در نماز خود سهل انگاری می کنند، همان کسانی که ریا می کنند، و دیگران را از وسائل ضروری زندگی منع می نمایند!

شرح و تفسیر

در نخستین آیه، منّت گذاردن و آزار دادن و ریا کردن در یک ردیف شمرده شده و همه آنها را موجب بطلان و نابودی صدقات (و اعمال نیک) معرفی می کند بلکه تعبیراتی از این آیه نشان می دهد که شخص ریا کار ایمان به خدا و روز آخرت ندارد؛ می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید انفاقهای خود را با منّت و آزار باطل نکنید!» (یا ایُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاتُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْاذی) سپس این گونه افراد را به کسی تشبیه می کنند که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می نماید و به خدا روز رستاخیز ایمان ندارد! (کَالَّذی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ وَ لایُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْیَومِ الْاخِرِ)

در ذیل آیه، مثال بسیار گویا و پر معنائی برای این گونه اشخاص زده و می فرماید:

«مثل (کار) او همچون قطعه سنگی است که بر آن قشر نازکی از خاک باشد (و

بذرهائی در آن افشانده شود) و رگبار باران بر آن فرود آید (و همه خاکها و بذرها را با خود بشوید و با خود ببرد) و آن را صاف (و خالی از همه چیز رها سازد) !» (فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَيْهِ تُرابٌ فَاصابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْداً)

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 283

این گونه اشخاص (به یقین) «از کاری که انجام داده اند بهره ای نمی گیرند و خداوند کافران را هدایت نمی کند!» (لايَقْدِرُونَ عَلى شَىءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ لايَهْدِى الْقَوْمَ الكافِرينَ)

در این آیه تلویحاً یک بار ریاکاران را فاقد ایمان به خدا و روز قیامت معرفی کرده و یک بار به عنوان قوم کافر، و اعمال آنها را هیچ و پوچ و فاقد هرگونه ارزش می شمرد چرا که بذر اعمالشان در سرزمین ریا کاری پاشیده شده که هیچ گونه آمادگی برای رشد و نمو ندارد. این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که ریاکاران خودشان همانند قطعه سنگی هستند که قشر نازکی از خاک بر آن است و هیچ گونه بذر مفیدی را پرورش نمی دهد؛ آری! قلب آنها همچون سنگ و روحشان نفوذ ناپذیر و اعمالشان بی ریشه و نیّاتشان آلوده است.

جالب این که در آیه ای که پشت سر این آیه در همان سوره بقره آمده است اعمال خالصان و مخلصان را به باغی پر برکت تشبیه می کند که بذر و نهال صالح در آن کاشته شده و باران کافی بر آن می بارد و نور آفتاب از هر سو به آن می تابد و نسیم باد از هر طرف به آن می وزد و میوه و ثمره آن را مضاعف می سازد.

*** در دومین آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله

را مخاطب قرار داده و دستور می دهد مسأله توحید خالص را به عنوان اصل اساسی اسلام به مردم برساند؛ می فرماید: «بگو من بشری همچون شما هستم (تنها امتیاز من این است که) به من وحی می شود که معبود شما تنها یکی است» (قُلْ انَّما انَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى الَىَّ انَّما الهُكُمْ الهٌ واحِدٌ)

سپس نتیجه گیری می کند که بر این اساس، اعمال باید از هر نظر خالص و خالی از شرک باشد و می فرماید: «پس هر کس امید به لقای پروردگارش را دارد باید عمل صالح انجام دهد و کسی را در عبادت پروردگارش شریک نسازد!» (فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لَايُشْرِكْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَدَاً)

به این ترتیب، شرک در عبادت، هم اساس توحید را ویران می سازد و هم اعتقاد به معاد را؛ و به تعبیر دیگر، گذرنامه ورود در بهشت جاویدان عمل خالص است.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 284

قابل توجّه این که در شأن نزول این آیه آمده است که مردی به نام «جُنْدَب بن زُهِيْر خدمت رسول خدا صلى الله علیه و آله عرض کرد من کارهایم را برای خدا به جا می آورم و هدفم رضای اوست امّا هنگامی که مردم از آن آگاه می شوند مسرور و شاد می شوم؛ پیامبر فرمود: «انَّ اللَّهَ طَيِّبٌ وَ لايَقْبَلُ الَّاالَطَيِّبَ وَ لايَقْبَلُ ما شُورِكَ فيهِ؛ خداوند پاک است و جز عمل پاک را نمی پذیرد و عملی که غیر او در آن شرکت داده شود مقبول او نخواهد بود!» سپس آیه فوق نازل شد. «1»

در شأن نزول دیگری آمده است که مردی خدمتش عرض کرد: «من جهاد فی سبیل اللّه را دوست دارم و

در عین حال دوست دارم مردم موقعیّت مرا در جهاد بدانند.» در این هنگام آیه فوق نازل شد. «2»

شبیه همین معنی در مورد انفاق در راه خدا و صله رحم نیز نقل شده است «3» و نشان می دهد که آیه بالا بعد از سؤالات گوناگون در مورد اعمال آلوده به اهداف غیر خدائی نازل شده است و ریا کار به عنوان مشرک و کسی که ایمان محکمی به آخرت ندارد، معرفی گردیده است.

در حدیث دیگری نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «مَنْ صَلّی یُرائِی فَقَدْ اشْرَکَ وَ مَنْ صامَ یُرائی فَقَدْ اشْرَکَ وَ مَنْ تَصَّدقَ یُرائی فَقَدْ اشْرَکَ ثُمَّ قَرَءَ فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ ...؛ کسی که نماز را به خاطر ریا بخواند مشرک شده و کسی که روزه را برای ریا به جا آورد مشرک شده و کسی که صدقه و انفاق را برای ریا انجام دهد مشرک شده سپس آیه: فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ ... را تلاوت فرمود.» «4»

*** در سومین آیه، ریا را یکی از اعمال منافقان شمرده می فرماید: «منافقین می خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آنها را فریب می دهد و هنگامی که به نماز می ایستند از روی کسالت است و در برابر مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی کنند!» (انَّ الْمُنافِقینَ یُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ وَ اذَا قامُوا الَی الصَّلوهِ قَامُوا کُسَالی یُرآؤُنَ النَّاسَ

---

(1). تفسیر قرطبی، جلد 6، صفحه 4108، و 4109

(2) تفسیر قرطبی، جلد 6، صفحه 4108، و 4109

(3) تفسیر قرطبی، جلد 6، صفحه 4108، و 4109

(4). الدّر المنشور (طبق

تفسیر المیزان، جلد 13، صفحه 407)

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 285

وَ لَا یَذْکُرُونَ اللَّهَ الَّا قَلِیلًا)

این نکته قابل توجّه است که نفاق نوعی دوگانگی ظاهر و باطن است و ریاکاری نیز شکل دیگری از دوگانگی ظاهر و باطن می باشد چرا که ظاهر عمل الهی و باطن آن شیطانی و ریائی است و به خاطر جلب توجّه مردم! بنابراین، طبیعی است که ریا جزء

برنامه منافقان باشد.

*** در چهارمین آیه، اعمال ریائی را همردیف عدم ایمان به خدا و روز قیامت و همنشینی با شیطان شمرده می فرماید: «آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند و ایمان به خداوند و روز باز پسین ندارند (چرا که شیطان رفیق و همنشین آنها است) و کسی که شیطان قرین اوست بد قرینی انتخاب کرده است» (وَ الَّذِینَ یُنفِقُونَ امْوالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَایُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ یَکُنِ الشَّیْطَانُ لَهُ قَرِیْناً فَسَآءَ قَرِیناً).

به این ترتیب، ریاکاران دوست شیطان و فاقد ایمان قاطع به مبدأ و معاد هستند.

*** در پنجمین آیه، خداوند مسلمانان را از همسوئی با کفّار که اعمالشان ریاکارانه و از روی هوا پرستی و خود نمائی بوده است نهی می کند، می فرماید: «مانند کسانی نباشید که از سرزمین خود به خاطر هواپرستی و غرور و خودنمائی در برابر مردم بیرون آمدند! و مردم را از راه خدا باز می داشتند و خداوند به آنچه عمل می کنند احاطه (کامل) دارد.» (وَ لاتَکُونُوا کالَّذینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بَطَراً وَ رِئاءَ النَّاسِ وَ یَصُدّونَ عَنْ سَبیلِ اللَّهِ وَ اللَّهُ بِما یَعْمَلُونَ مُحِیْطٌ)

طبق قرائنی که در آیه موجود است بتصدیق مفسّران، آیه اشاره

به حرکت سپاهیان قریش به سوی میدان بدر است که به هنگام خارج شدن از مکّه آلات لهو و لعب و بعضی از خوانندگان و شراب همراه خود آوردند حتّی اگر دم از بت پرستی می زدند آنهم ریاکارانه و عملاً برای جلب نظر بت پرستان بود.

بعضی از مفسّران نیز گفته اند ازآنجا که بدر یکی از مراکز تجمّع و از بازارهای عرب بود

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 286

و در عرض سال گاهی در آنجا اجتماع می کردند، ابوجهل مخصوصاً وسائل عیش و نوش را با خود برد و هدفش این بود که از همه کسانی که با آنجا آشنا بودند زهر چشم بگیرد.

به هر حال قرآن مؤمنان را از این گونه کارها نهی می کند و به آنها دستور می دهد که با رعایت تقوا و اخلاص بر همه مشکلات غلبه کنند و سرنوشت ریاکاران هوسباز و بی تقوا را در میدان بدر فراموش ننمایند.

*** در آخرین آیه مورد بحث، باز هم از ریاکاری به بیان دیگری نکوهش می کند و می فرماید: «وای بر نمازگزارانی که نماز را به دست فراموشی می سپارند و از آن غفلت می کنند، آنها که ریا می کنند و مردم را از ضروریّات زندگی باز می دارند» (فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ، الَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ، الَّذینَ هُمْ یُراآؤُنَ وَ یَمْنَعُونَ الْماعُونَ).

تعبیر به «ویل» در قرآن مجید در 27 مورد آمده است و غالباً در مورد گناهان بسیار سنگین و خطرناک است. به کار بردن، این تعبیر در مورد ریاکاران نیز حکایت از شدّت زشتی عمل آنها می کند.

از آنچه در آیات بالا آمد زشتی این گناه و خطرات آن برای سعادت انسان آشکار می شود و بخوبی روشن می گردد که یکی

از موانع مهمّ تهذیب نفس و پاکی قلب و روح همین ریا کاری است که نقطه مقابل آن خلوص نیّت و پاکی دل است.

***

## ریا در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی فوق العاده به این مسأله اهمّیّت داده شده و ریاکاری به عنوان یکی از خطرناکترین گناهان معرفی شده است که به گوشه ای از آن در ذیل اشاره می شود:

1- در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم: «اخْوَفُ ما اخافُ عَلَیکُمْ الرِّیا وَالشَّهْوَهُ الْخَفِیَّهُ؛ خطرناکترین چیزی که از آن بر شما می ترسم ریاکاری و شهوت پنهانی است!» «1»

---

(1). محجّه البیضاء، جلد 6، صفحه 141.



ظاهراً منظور از شهوت پنهانی همان انگیزه های مخفی ریاکاری است.

2- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «ادْنَی الرِّیاءِ شِرْکٌ؛ کمترین ریا شرک به خداست.» «1»

3- باز از همان حضرت آمده است که فرمود: «لایَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا فیهِ مِقْدارُ ذَرَّهٍ مِنْ رِیاءٍ؛ خداوند عملی را که ذرّه ای از ریا در آن باشد قبول نمی کند!» «2»

4- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است «انَّ المُرائِی یُنادی عَلَیْهِ یَوْمَ الْقِیامَهِ یا فاجِرُ یا غادِرُ یامُرائی ضَلَّ عَمَلُکَ وَ حَبَطَ اجْرُکَ اذْهَبْ فَخُذْ اجْرَکَ مِمَّنْ کُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ؛ روز قیامت شخص ریا کار را صدا می کنند و می گویند ای فاجر! ای حیله گر پیمان شکن! و ای ریاکار! اعمال تو گم شد و اجر تو نابود گشت برو و پاداش خود را از کسی که برای او عمل کردی بگیر!» «3»

5- یکی از اصحاب می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله را گریان دیدم، عرض کردم: چرا گریه می کنید؟ فرمود: «اِنِی تَخَوَّفْتُ عَلی امَّتی الشِّرْکَ، امَّا انَّهُمْ لایَعَبُدُونَ صَنَماً وَ لا شَمْساً وَ لا

قَمَراً وَ لا حَجَراً، وَ لکِنَّهُمْ یُرائُونَ بِاعْمالِهِمْ؛ من بر امتّم از شرک و چند گانه پرستی بیمناکم! بدانید آنها بت نخواهند پرستید و نه خورشید و ماه و قطعات سنگ را، ولی در اعمالشان ریا می کنند (و از این طریق وارد وادی شرک می شوند).» «4»

6- در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: انَّ الْمَلَکَ لَیَصْعَدُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مُبْتَهِجاً بِهِ فَاذا صَعَدَ بِحَسَناتِهِ یَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ اجْعَلُوها فی سِجِ ینٍ انَّهُ لَیْسَ ایَّایَ ارادَ بِها؛ فرشته عمل بنده ای را با شادی به آسمان می برد هنگامی که حسنات او را به بالا می برد خداوند عزّ و جل می فرماید آن را در جهنّم قرار دهید، او عمل خود را به نیّت من انجام نداده است!» «5»

7- باز در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله می خوانیم: «یَقُولُ اللَّهُ سُبْحانَهُ انِی اغْنَیَ الشُّرَکاءِ فَمَنْ عَمِلَ عَمَلًا ثُمَّ اشْرَکَ فیْهِ غَیْری فَانَا مِنْهُ بَرِی ءٌ وَ هُوَ لِلَّذی اشْرَکَ بِهِ دُونی؛ خداوند سبحان می فرماید: من بی نیازترین شریکانم، هرکس عملی بجا آورد و غیر مرا

---

(1 و 2 و 3 و 4). محجّه البیضاء، جلد 6، صفحه 141.

(5). کافی، جلد 2، صفحه 295.



در آن شریک کند من از او بیزارم، و این عمل از آنِ کسی است که شریک قرار داده نه از آنِ من!» «1»

این هفت حدیث پر معنی و تکان دهنده که همه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است بخوبی نشان می دهد گناه ریا به قدری عظیم است که چیزی با آن برابری نمی کند و این

به خاطر آثار بسیار بدی است که ریا در فرد و جامعه و در جسم و روح انسان ایجاد می کند.

از امامان معصوم علیهم السلام احادیث تکاندهنده ای دیده می شود، از جمله:

8- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که از جدّش نقل می کند: «سَیَأْتی عَلَی النّاسِ زَمانٌ تَخْبُثُ فیهِ سَرائِرهِمْ وَ تَحْسنُ فیهِ عَلانِیَّتُهُم، طَمَعاً فی الدُّنیا لایُریدُونَ ما بِهِ عِنْدَ رَبِّهِم یَکُوْنَ دِیُنهُم رِیاءً، لایُخالِطُهُمْ خَوْفٌ یَعُمُّهُمُ اللّهُ بِعِقابٍ فَیَدْعُونَهُ دُعاءَ الْغَریقِ فَلایَسْتَجِیبُ لَهُمْ؛ زمانی بر مردم فرا می رسد که باطن آنها آلوده و ظاهرشان زیبا است، و این به خاطر طمع در دنیا می باشد، هرگز آنچه را نزد پروردگارشان است اراده نمی کنند، دین آنها ریا است، و خوف خدا در قلبشان نیست، خداوند مجازاتی فراگیر بر آنها می فرستد و آنها همچون فرد غریق او را می خوانند ولی دعای آنان را اجابت نمی کند!» «2»

9- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «کُلُّ رِیاءٍ شِرْکٌ انَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنّاسِ کانَ ثَوابُهُ لِلنّاسِ وَ مَنْ عَمِلَ لِلّهِ کانَ ثَوابُهُ عَلَی اللّهِ؛ هر ریائی شرک است، هر کس برای مردم عمل کند پاداش او بر مردم است، و هر کس برای خدا عمل کند ثوابش بر خداست!» «3»

10- در حدیثی از امام امیر المؤمنین علیه السلام می خوانیم: «الْمُرائی ظاهِرُهُ جَمیلٌ وَ باطِنُهُ عَلیلٌ ...؛ ریا کار ظاهر عملش زیبا و باطنش زشت و بیمار است!» «4»

و نیز فرمود: «ما اقْبَحَ بِالْاِنْسانِ باطِناً عَلیلاً وَ ظاهِراً جَمیلاً؛ چه زشت است که باطن

---

(1). میزان الحکمه، جلد 2، صفحه 1017، چاپ جدید.

(2). کافی، جلد 2، صفحه 296.

(3). همان مدرک، صفحه 293.

(4). امالی صدوق،

صفحه 398- غرر الحكم جلد 1، صفحه 60، شماره 1614.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 289

انسان خراب و بیمار و ظاهرش زیبا باشد» ! «1»

و در این زمینه روایات از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمّه هدی بسیار فراوان است.

***

### فلسفه تحریم ریا

شاید افراد ظاهر بین هنگامی که به این روایات تکاندهنده نگاه می کنند از عظمت گناه ریا و آثار وحشتناک آن در شگفتی فرو روند و تصوّرشان این باشد که اگر عمل انسان خوب باشد چه فرق می کند نیّت او و هر چه می خواهد باشد، فرض کنید انسانی بیمارستان، مسجد، جادّه و پل یا مانند اینها برای رفاه مردم بسازد، نیّتش هرچه باشد بالاخره عمل او نیکو است، به فرض که قصدش ریاکاری باشد خدمت او به مردم در جای خود ثابت است. بگذاریم مردم کار خیر و خدمت کنند نیّتشان هر چه می خواهد باشد.

ولی این اشتباه بسیار بزرگی است؛ زیرا اوّلًا، هر عملی دارای دو نوع تأثیر است:

تأثیری در خود انسان می گذارد، و تأثیری در بیرون. ریاکار با عمل خود درون خود را ویران می سازد و از مقام والای توحید دور می شود و در قعر درّه شرک پرتاب می گردد؛ مردم را وسیله عزّت و احترام خود می بیند و قدرت خدا را به دست فراموشی می سپارد و این ریاکاری که نوعی بت پرستی است سر از مفاسد بیشمار اخلاقی در می آورد.

ثانیاً، از نظر عمل بیرونی و خدماتی که به ظاهر انجام داده و قصد او تظاهر و ریاکاری بوده نیز جامعه دچار خسارت می شود چرا که سعی او این است که ظاهر عملش را درست کند و اهمّیّتی به باطن عمل نمی دهد و چه بسا

این امر سبب می شود که آن اسباب رفاه تبدیل به اسباب عذاب برای مردم گردد و لطمه های جبران ناپذیری از آن ببینند.

به عبارت دیگر، هنگامی که جامعه ای عادت به ریاکاری و تظاهر کند همه چیز او از محتوا تهی می شود، فرهنگ و اقتصاد و سیاست و بهداشت و نظم و نیروهای دفاعی همه تو خالی و تهی می گردد و همه جا به ظاهر سازی قناعت می کنند، دنبال خیر و سعادت

---

(1). غرر الحکم، جلد 2، صفحه 749، شماره 209.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 290

جامعه نیستند بلکه به سراغ چیزی می روند که ظاهر جالبی داشته باشد، و این طرز کار، ضربات هولناکی بر جامعه وارد می کند که بر هوشمندان مخفی و پنهان نیست.

نشانه های ریاکاران

بسیاری از افراد بعد از مطالعه و بررسی احادیث بالا و مانند آن که شدیدترین تعبیرات را درباره ریاکاران دارد در تشخیص موضوع ریا گرفتار وسوسه می شوند، البتّه جا دارد که انسان در مورد ریا سختگیر باشد، چرا که نفوذ ریا در عمل بسیار مرموز و مخفی است، چه بسا انسان سالها عملی را انجام می دهد بعداً می فهمد که عمل او ریائی بوده است، مثل داستان معروفی که درباره یکی از مؤمنین پیشین نقل می کنند که نماز جماعت سالیان دراز را قضا کرد، و دلیلش این بود که همه روز در صفّ اوّل می ایستاد، یک روز دیر به جماعت آمد و در صفوف آخر ایستاد احساس کرد از این جریان ناراحت است، چرا که مردم او را در صفوف آخر می بینند، باید همیشه در صف اوّل باشد!

ولی افراط و تفریط در این مسأله مانند همه مسائل، اشتباه و خطاست، باید از

علامات ریا پی به وجود آن برد و از آن پرهیز کرد، ولی وسواس غلط است.

علمای اخلاق در این زمینه بحثهای جالبی دارند؛ از جمله، مرحوم فیض کاشانی در «محجّه البیضاء» سؤالی به این صورت طرح می کند: «اگر عالم و واعظ بخواهد بداند در وعظ خود صادق و مخلص است و ریاکار نیست از کجا بداند؟»

سپس به پاسخ این سؤال پرداخته می گوید: «این امر نشانه هائی دارد، از جمله این که اگر واعظی بهتر از او و آگاه تر و مقبول تر در میان مردم پیدا شود خوشحال گردد و حسد او را به دل نگیرد، آری! مانعی ندارد که در مقام غبطه بر آید و آرزو کند که او مانند آن عالم و واعظ گردد (یا از او بهتر).

«نشانه دیگر این که اگر بزرگان و شخصیّتها در مجلس او حضور یابند سخنانش تغییر نکند، و همه مردم را به یک چشم نگاه کند (و به خاطر جلب توجّه آن عالم و اظهار فضل و کمال در پیشگاه او در سخنانش تغییری حاصل نشود).

«نشانه دیگر این که اگر گروهی از مستمعین پشت سر او در کوچه و بازار به راه بیفتند

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 291

خوشحال نباشد.» «1»

بهترین محک برای شناخت اعمال ریائی از غیر ریائی همان معیارهائی است که در روایات اسلامی آمده است؛ از جمله:

1- در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «امَّا عَلامَهُ الْمُرائِی فَارْبَعَهٌ: یَحْرُصُ فَی الْعَمَلِ لِلَّهِ اذا کانَ عِنْدَهُ احَدٌ وَ یَکْسِلُ اذا کانَ وَحْدَهُ وَ یَحْرُصُ فی کُلِّ امْرِهِ عَلَی الْمَحْمِدَهِ وَ یُحْسِنُ سَمْتَهُ بِجُهْدِهِ؛ امّا علامت ریاکار چهار چیز است: هنگامی

که کسی نزد اوست تلاش می کند اعمال الهی انجام دهد و هنگامی که تنها شد در انجام عمل کسل است! و در تمام کارهایش اصرار دارد مردم از او مدح و ستایش کنند، و سعی می کند ظاهرش را در نظر مردم خوب جلوه دهد.» «2»

2- در حدیث دیگری همین معنی با تعبیرات جالب دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است فرمود:

«لِلْمُرائِی ارْبَعُ عَلاماتٍ: یَکْسِلُ اذا کانَ وَحْدَهُ وَیَنْشُطُ اذا کانَ فی النَّاسِ وَ یَزیدُ فی الْعَمَلِ اذا اثْنِیَ عَلَیْهِ وَیَنْقُصُ مِنْهُ اذا لَمْ یُثْنی عَلَیْهِ؛

ریا کار چهار علامت دارد:

اگر تنها باشد اعمال خود را با کسالت انجام می دهد،

و اگر در میان مردم باشد بانشاط انجام می دهد،

هرگاه او را مدح و ثنا گویند بر عملش می افزاید،

و هرگاه ثنا نگویند از آن می کاهد!» «3»

شبیه همین معنی از لقمان حکیم نیز نقل شده است. «4»

---

(1). محجّه البیضاء، جلد 6، صفحه 200.

(2). تحف العقول، صفحه 17.

(3). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد 2، صفحه 180.

(4). خصال (مطابق نقل میزان الحکمه، جلد 2، صفحه 1020 چاپ جدید.)



خلاصه، هر کاری که با انگیزه بهتر نشان دادن عمل در انظار مردم صورت گیرد، سبب نفوذ ریا در عمل است و این انگیزه را هر چند مرموز باشد از

دوگانگی برخورد انسان به اعمالی که در خلوت و جلوت انجام می دهد می توان دریافت.

این مطلب به اندازه ای ظریف و مرموز است که گاه انسان برای فریب وجدان خود اعمال خود را در خلوت بسیار جالب انجام می دهد تا خود را قانع کند که در اجتماع نیز همان گونه انجام

دهد و دوگانگی در آن نباشد در حالی که هم عملی را که در اجتماع انجام می دهد ریا است و هم آن را که در خلوت انجام داده آلوده به نوعی ریا است.

امّا همان گونه که در بالا نیز اشاره شد، افراط در این مسأله جایز نیست چرا که دیده شده افرادی از نماز جماعت و وعظ و ارشاد بر سر منبر و تدریس و تصنیف کتاب محروم می شوند به این عنوان که می ترسیم عمل ما ریائی باشد.

در روایات اسلامی نیز به این مطلب اشاره شده است که اگر انسان عملی انجام دهد و مردم از آن با خبر شوند و از آن مسرور گردد در حالی که انگیزه او از آغاز ارائه به مردم نبوده ضرری به قصد قربت و عمل الهی او نمی زند. «1»

از اینجا روشن می شود که تشویق نیکوکاران نسبت به اعمال صالحی که انجام داده اند در یک مجلس عمومی یا در وسائل ارتباط جمعی به این قصد که دیگران نیز به این کار تشویق شوند منع شرعی ندارد، بلکه از کارهائی است که بزرگان همیشه انجام می داده اند و اجر و پاداش انجام دهنده کار نیز ضایع نمی شود، مشروط به این که انگیزه اش از آغاز چنین مطلبی نبوده باشد.

در آیات قرآنی و روایات اسلامی نیز بارها تشویق به صدقات و خیرات پنهانی و آشکار شده است، و این نشان می دهد که انسان می تواند با انجام اعمال صالحه بطور آشکار انگیزه های الهی خود را نیز حفظ کند، و از ریا برکنار بماند.

در پنج آیه از قرآن مجید تشویق به انفاق «سِرّاً وَعَلانِیَةً» یعنی بخشش در پنهان و آشکار یا «سِرّاً وَ جَهْراً» که

همان معنا را می دهد شده است. «2»

---

(1). وسائل الشيّعه، جلد 1، ابواب مقدّمه العبادات، باب 15، صفحه 55.

(2). بقره- 274؛ رعد- 22؛ ابراهيم- 31؛ نحل- 75؛ فاطر- 29.



اصولاً قسمتى از عبادات اسلامى بطور آشكار انجام مى شود همانند نماز جمعه و جماعت و مراسم با شكوه حجّ خانه خدا و تشييع جنازه مؤمن و جهاد و امثال آن؛ درست است كه بايد انگيزه در تمام اينها الهى باشد ولى اگر گرفتار وسوسه شود همه اين اعمال را ترک مى كند و اين نيز ضايعه بزرگى است.

***

### طريق درمان ريا

راه مبارزه با ريا كارى، مانند همه اخلاق و اعمال مذموم و ناپسند، دو چيز است:

نخست توجّه به علل و ريشه هاى آن براى خشكانيدن و نابود كردن آنها، و سپس مطالعه در پيامدهاى آن براى آگاه شدن از عواقب دردناكى كه در انتظار آلودگان به اين اخلاق مذموم است.

گفتيم ريشه ريا همان «شرک افعالى» و عدم توجّه به حقيقت توحيد است.

اگر پايه هاى توحيد افعالى در درون جان ما محكم شود و بدانيم عزّت و ذلّت و روزى و نعمت به دست خداست و دلهاى مردم نيز در اراده و اختيار اوست هرگز به خاطر جلب رضاى اين و آن اعمال خود را آلوده به ريا نمى كنيم !

اگر به يقين بدانيم كسى كه با خداست همه چيز دارد، و كسى كه از او جداست فاقد همه چيز است، و به مصداق «انْ يَنْصُرُكُمْ اللَّهُ فَلا غالِبَ لَكُمْ

وَ انْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَاالّذى يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ؛ اگر خداوند شما را يارى كند هيچ كس بر شما غلبه نخواهد كرد و اگر دست از يارى شما بر

دارد هیچ کس نمی تواند شما را یاری کند!» «1»

و اگر به این حقیقت قرآنی توجّه کنیم که تمام عزّت نزد خدا و به دست خداست:

«ایَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَانَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمیْعاً؛ آیا کسانی که با دشمنان خدا طرح دوستی می ریزند می خواهند عزّت و آبرو نزد آنها کسب کنند، با این که همه عزّتها از آن خداست!» «2»

آری! اگر ایمان به این امور در اعماق جان مستقر شود دلیلی ندارد که انسان برای

---

(1). سوره آل عمران، آیه 160.

(2). سوره نساء، آیه 139.



جلب توجّه مردم و کسب وجاهت و آبرو یا جلب اعتماد آنها خود را آلوده به اعمال نفاق آلود کند!

بعضی از علمای اخلاق گفته اند ریشه اصلی ریاکاری حبّ جاه و مقام است که اگر آن را تشریح کنیم به سه اصل باز می گردد: علاقه به ستایش مردم، فرار از مذّمت و نکوهش آنها، و طمع ورزیدن به آنچه در دست مردم است.

سپس مثالی برای آن در مورد جهاد فی سبیل اللّه می زنند که انسان گاه به جهاد می رود برای این که مردم از شجاعت و قهرمانی او سخن بگویند، و گاه به جهاد می رود تا او را به ترس و جبُن متّهم نسازند، و گاه به خاطر به چنگ آوردن غنائم جنگی قدم در میدان می گذارد! تنها کسی می تواند از جهادش بهره بگیرد که برای عظمت آئین حق و دفاع از دین خدا پیکار کند.

این از یک سو، و از سوی دیگر، هنگامی که انسان به آثار مرگبار ریاکاری بیندیشد که:

ریا همچون آتش سوزانی است که در خرمن اعمال انسان می افتد و همه را خاکستر می کند؛

نه تنها عبادات و طاعات انسان را بر باد می دهد بلکه گناه عظیمی است که مایه روسیاهی صاحب آن در دنیا و آخرت است.

ریا همچون موریانه ای است که ستونهای کاخ سعادت انسان را از درون تهی می کند و بر سر صاحبش ویران می سازد.

ریا کاری نوعی کفر و نفاق و شرک است.

ریاکاری شخصیّت انسان را در هم می کوبد و آزادگی و حریّت و کرامت انسانی را از او می گیرد و بدبخترین مردم در قیامت ریاکارانند!

توجّه به این حقایق، اثر باز دارنده مهمّی بر ریاکاران دارد.

این نکته نیز قابل توجّه است که پنهان کردن نیّتهای آلوده به ریا، برای مدّت طولانی ممکن نیست، و ریاکاران غالباً در همین دنیا شناخته و رسوا می شوند و از لا به لای سخنان و رفتار آنها آلودگی نیّت آنها فاش می شود، و ارزش خود را نزد خاصّ و عام از دست می دهند؛ توجّه به این معنی نیز اثر باز دارنده مهمّی دارد.

لذّتی که از عمل خالص و نیّت پاک به انسان دست می دهد با هیچ چیز قابل مقایسه

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 295

نیست، و همین امر برای خلوص نیّت کافی است.

بعضی از علمای اخلاق گفته اند: یکی از طرق درمان عمل ریا این است که انسان تلاش برای پنهان نگاه داشتن عبادات و حسنات خود کند و به هنگام عبادت در را بر روی خود ببندد، و هنگام انفاق و کارهای خیر دیگر سعی بر کتمان آن نماید تا تدریجاً به این کار عادت کند.

ولی این به آن معنا نیست که از شرکت در جمعه و جماعت و مراسم حج و اعمال دسته جمعی دیگر خودداری نماید که آن نیز

ضایعه ای است بزرگ!

***

آیا نشاط در عبادت منافات با اخلاص دارد؟

این سؤالی است که بسیاری از خود می کنند که بعد از انجام یک عبادت خوب احساس نشاط می کنیم آیا این نشانه ریا نیست؟ و پاسخ آن این است که اگر سرچشمه نشاط توفیقی باشد که خدا به او داده و نورانیّت و روحانیّتی باشد که از ناحیه عبادات در وجود انسان حاصل می شود هیچ منافاتی با خلوص نیّت ندارد؛ آری! اگر این نشاط از مشاهده مردم از اعمال او حاصل گردد منافات با خلوص دارد هر چند موجب بطلان عمل نمی شود مشروط به این که مقدار یا کیفیّت اعمال خود را بر اثر مشاهده مردم به هیچ وجه تغییر ندهد.

این معنی در روایات اسلامی نیز آمده است:

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: که در پاسخ سؤالی که یکی از یارانش در این زمینه عنوان کرد و عرضه داشت کسی عمل خیری انجام داده و دیگری آن را می بیند و صاحب عمل خوشحال می شود، آیا این معنی با خلوص نیّت منافات دارد؟

فرمود: لا بَأْسَ، ما مِنْ احَدٍ الّا وَ هُوَ یُحِبُّ انْ یَظْهَرَ لَهُ فی الْنّاسِ الْخَیْرُ اذا لَمْ یَکُنْ صَنَعَ ذلِکَ لِذلِکَ!؛ اشکالی ندارد، هر کسی دوست دارد که در میان مردم کار خیر او

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 296

آشکار گردد (و مردم او را به نیکوکاری بشناسند) مشروط بر این که عمل خیر را برای این هدف انجام نداده باشد. «1»

در حدیث دیگر می خوانیم که «ابو ذر» شبیه این سؤال را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نمود و عرض کرد انسان عملی برای خویش (به قصد قربت) انجام می دهد و مردم او را دوست

می دارند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تِلْکَ عاجِلُ بُشْری الْمُؤْمِنِ؛ این بشارت سریعی است که نصیب مؤمن (در دنیا) می شود.» «2»

***

### تفاوت ریا و سمعه؟

در اینجا سؤال دیگری مطرح است و آن این که در میان ریا و سمعه چه تفاوتی وجود دارد؟ و آیا هر دو با خلوص نیّت منافات دارد، و موجب بطلان عمل است؟!

در جواب عرض می کنیم: «ریا» آن است که عمل را طوری انجام دهد که دیگران ببینند و از این طریق کسب وجاهت و موقعیت برای عمل کننده حاصل شود، ولی «سمعه» آن است که عمل نیکی دور از چشم مردم انجام دهد به این هدف که بعداً به گوش مردم برسد و موقعیتی در جامعه برای او فراهم شود، بنابراین هر دو عمل، انگیزه غیر الهی دارد منتها یکی از طریق مشاهده به اطّلاع مردم می رسد، و دیگری از طریق شنیدن و اشتهار و در واقع هیچ تفاوتی از نظر فساد و بطلان عمل و فقدان قصد قربت و آلودگی نیّت در میان این دو نیست.

ولی اگر سمعه را این چنین تفسیر کنیم که فاعل در حین انجام عمل قصد قربت داشته بعداً که مردم از آن آگاه می شوند و او را می ستایند شاد و خوشحال می شود، این حالت به یقین موجب بطلان عمل نخواهد شد.

و هرگاه عملی را با قصد قربت انجام دهد و بعد به این فکر بیفتد که انجام آن را اینجا و آنجا بازگو کند تا کسب موقعیّت کند (و این کار را ریای بعد از عمل می نامند) موجب بطلان عمل نمی گردد هرچند ارزش کار او را بسیار پائین می آورد و از نظر اخلاقی

---

1)

و 2). وسائل الشّیعه، جلد 1، صفحه 55.



موجب انحطاط است.

بعضی از بزرگان فقهاء چگونگی ورود ریا را در عمل انسان به ده صورت ترسیم کرده اند:

نخست این که، انگیزه او بر عمل فقط ارائه به مردم باشد که قطعاً عمل او باطل است.

دوم این که، هدفش هم خدا باشد و هم ریا و آن نیز موجب بطلان عمل می شود.

سوم این که، تنها در بعضی از اجزاءِ واجب عمل خود قصد ریا کند مثل این که رکوع یا سجود نماز واجب را به قصد ریا انجام دهد این نیز موجب بطلان عمل است هرچند محلّ تدارک آن جزء باقی باشد، به همین جهت ریا را تشبیه به باطل شدن وضو هنگام نماز کرده اند، هرچند احتیاط آن است که جزء ریائی را دوباره به جا آورد و بعد از پایان، نماز را اعاده نماید.

چهارم این که، در بعضی از اجزاء مستحبّ مانند قنوت قصد ریا کند و آن را نیز موجب بطلان عمل دانسته اند.

پنجم این که، اصل عمل برای خداست ولی آن را در مکانی (مانند مسجد) به جا می آورد که انگیزه الهی ندارد، آن هم موجب بطلان عمل است.

ششم این که، در مورد زمان عمل، ریا می کند؛ مثلًا، اصل نماز بقصد خداست امّا انجام آن در اوّل وقت به نیّت ریا می باشد آن هم مانند ریای در مکان موجب فساد عمل است.

هفتم این که، در مورد بعضی از ویژگیها و اوصاف عمل قصد ریا دارد؛ مثل این که انجام نماز را با جماعت یا با حالت خضوع و خشوع به قصد ریا باشد هرچند نسبت به اصل نماز به راستی قصد خدا

دارد، آن هم موجب بطلان عمل است؛ زيرا اين ويژگيها از اصل عمل جدا نيست و به تعبير ديگر اين اوصاف با موصوف خود متّحد مى باشد.

هشتم اين كه، اصل عمل به نيّت خداست امّا مقدّمات آن جنبه ريائى دارد؛ مثل اين كه نماز را در مسجد به قصد خدا به جا مى آورد ولى حركت به سوى مسجد به قصد ريا است، بسيارى از فقهاء اين نوع ريا را موجب بطلان عمل نمى دانند زيرا مقدّمات ريائى خارج از عمل بوده است، و قاعده فقهى نيز همين را اقتضا مى كند.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 298

نهم اين كه، بعضى از اوصاف بيرونى را به نيّت ريا انجام مى دهد، مثل اين كه اصل نماز را به قصد خدا انجام مى دهد ولى انداختن تحت الحنک را به قصد ريا، اين نوع ريا هر چند كار زشت و مذمومى است ولى موجب بطلان اصل عمل نمى شود. «1»

دهم اين كه انجام عمل فقط براى خداست ولى اگر مردم او را ببينند خوشحال مى شود بى آن كه هيچ تأثيرى در كيفيّت انجام عمل داشته باشد اين قسم نيز موجب بطلان عمل نيست بلكه در حقيقت ريا محسوب نمى شود، زيرا ريا آن است كه انگيزه اى براى عمل شود.

در اينجا به پايان بحث ريا مى رسيم هرچند در اينجا مباحث ديگرى نيز وجود دارد ولى براى پرهيز از اطاله سخن از آن صرف نظر مى كنيم.

***

### سكوت و اصلاح زبان

#### اشاره

در بسيارى از روايات درباره اين دو مسأله بحث شده و اهمّيّت فوق العاده اى براى هر دو بيان گرديده است، و از نظر علماى اخلاق نيز اين دو داراى اهمّيّت ويژه اى هستند، تا آنجا كه آنها معتقدند سالكان راه حق بدون

رعایت سکوت و بدون حفظ زبان از انواع گناهانی که به آن آلوده می شوند به جائی نمی رسند، هرچند در ریاضتهای بدنی و روحانی و انجام انواع عبادات کوشا باشند.

به تعبیر دیگر: کلید ورود به مسیر تهذیب نفس و سیر الی اللّٰه توجّه به این دو موضوع است و آنها که در این دو مرحله وامانند از وصول به مقاصد عالیه محروم خواهند شد.

با این اشاره به اصل بحث باز می گردیم و به بررسی آیات و روایات در این زمینه می پردازیم.

### سکوت در آیات قرآن مجید

در دو مورد از آیات قرآن مجید مسأله سکوت به عنوان یک ارزش والا مطرح

---

(1). توجّه داشته باشید استحباب تحت الحنک در نماز ثابت نیست، آنچه در روایات معتبر آمده است مربوط به تمام حالات است و آن نیز در شرایط فعلی شبهه لباس شهرت دارد.



شده است.

نخست در داستان حضرت مریم علیها السلام می خوانیم که در آن لحظات طوفانی که درد سخت زائیدن به او دست داد آن گونه که او را از آبادی به بیابان خشک و خالی کشاند، به قدری غم و اندوه سراسر وجود او را فراگرفته بود که حساب نداشت، مخصوصاً از این که نوزادش متولّد شود و رگبار تهمتهای مردم بی ایمان متوجّه او گردد تا آنجا که تقاضای مرگ از خدا کرد؛ در این هنگام ندائی شنید که به او دستور می دهد غمگین مباش پروردگارت از پائین پای تو چشمه آب گوارائی جاری ساخته (و درخت خشکیده خرما به فرمان او به بار نشسته است) ... از آن غذای لذیذ بخور و از آن چشمه گوارا بنوش و چشمت را (به مولود

تازه) روشن دار و هرگاه انسانی را دیدی و از تو توضیح خواست با اشاره بگو: من برای خدای رحمان روزه گرفته ام و امروز با احدی سخن نمی گویم (فَأَجاءَها الْمَخاضُ الی جِذْعِ النَّخْلَهِ قالَتْ یا لَیْتَنی مِتُّ قَبْلَ هذا وَ کُنْتُ نَسْیاً مَنْسِیّاً- فَنادها مِنْ تَحْتِها الَّاتَحْزَنی قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیّاً- وَ هُزِّی الَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُساقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیّاً- فَکُلی وَ اشْرَبی وَ قَرِّی عَیْناً فَامَّا تَرَیِنَّ مِنْ الْبَشَرِ احَداً؛ فَقُولی انِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً فَلَنْ اکَلِّمَ الْیَوْمَ انسِیّاً) «1» در این که این ندا کننده جبرئیل بوده است یا نوزاد مریم (یعنی حضرت مسیح) در میان مفسّران گفتگو است؛ بعضی این پیام را مناسب مقام جبرئیل دانسته اند ولی به گفته علّامه طباطبائی در «المیزان» تعبیر به «مِنْ تَحْتِها» (از پائین پای او) تناسب با حضرت مسیح علیه السلام دارد، افزون بر این ضمیرهائی که در آیه وجود دارد غالباً به حضرت مسیح علیه السلام بر می گردد، و مناسب است که ضمیر در «نادی» نیز به او بر گردد، ولی به هر حال آنچه در اینجا مورد توجّه ما است این است که دستور به نذر سکوت، یک دستور الهی بود، خواه به وسیله فرشته الهی (جبرئیل) ابلاغ شده باشد یا به وسیله حضرت مسیح علیه السلام و می دانیم نذر همواره به کاری تعلّق می گیرد که دارای رجحان و مطلوبیّت الهی باشد، بنابراین «روزه سکوت»- حدّ اقل- در آن امّت یک عمل الهی بود،

---

(1). سوره مریم، آیات 23 تا 26.



و از تعبیر آیه چنین بر می آید که نذر سکوت برای مردم آن زمان یک کار شناخته

شده بود؛ به همین دلیل، هنگامی که مریم با اشاره اظهار داشت که روزه سکوت گرفته ام ظاهراً کسی بر این کار او ایراد نگرفت.

این احتمال نیز داده شده است که روزه او از آب و غذا و کلام بوده نه تنها سکوت.

البتّه روزه سکوت در شریعت اسلام به خاطر تفاوت شرایط زمان و مکان تحریم شده و در حدیثی از امام سجّاد، علیّ بن الحسین علیه السلام می خوانیم «وَصَوْمُ الْصُّمْتِ حَرامٌ؛ روزه سکوت حرام است!» «1»

همین معنی در حدیث دیگری در وصایای پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام نیز آمده است «2»

در حدیث دیگری نیز از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «وَلاصَمْتَ یَوْماً الَی اللَّیْلِ؛ روزه سکوت از صبح تا به شب در اسلام وجود ندارد!» «3»

البتّه یکی از آداب صوم کامل در اسلام این است که انسان هنگام روزه گرفتن زبان خود را از آلودگی به گناه و سخنان باطل حفظ کند همان گونه که چشم و گوش را باید از آلودگی به گناه محافظت کرد. امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید: «انَّ الْصَّوْمَ لَیْسَ مِنَ الْطَّعامِ وَ الْشَّرابِ وَحْدَهُ انَّ مَرْیَمَ قَالَتْ انِی نَذَرْتُ لِلرَّحْمانِ صَوْماً ایْ صُمْتاً فَاحْفَظُوا الْسِنَتَکُمْ وَ غُضُّوا ابْصارَکُمْ ...؛ روزه تنها از غذا و نوشیدنیها نیست (مگر نمی بیند که) مریم گفت: من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام؛ یعنی، سکوت را، بنابراین هنگامی که روزه هستید زبانهای خود را حفظ کنید و چشمان خود را (از گناه) ببندید!» «4»

به هر حال، از مجموع آیه و روایاتی که در تفسیر آن آمده اهمّیّت سکوت و ارزش آن ظاهر می شود.

در آیه 10 همین سوره (مریم)

اشاره دیگری به اهمّیّت سکوت دیده می شود آنجا که در داستان «زکریّا» علیه السلام می خوانیم: «هنگامی که مژده تولّد حضرت «یحیی» علیه السلام در آینده نزدیک به او داده شد در حالی که هم خودش پیر و ناتوان بود و هم همسرش نازا، از خداوند تقاضای نشانه ای کرد، (قالَ رَبِّ اْجْعَلْ لی آیَةً) و به او وحی شد که: نشانه تو

---

(1). وسائل الشّیعه، جلد 7، صفحه 390، باب تحریم صوم الصمت.

(2). وسائل الشّیعه، جلد 7، صفحه 390، باب تحریم صوم الصمت.

(3). وسائل الشّیعه، جلد 7، صفحه 390، باب تحریم صوم الصمت.

(4). نور الثّقلین، جلد 3، صفحه 332.



آن است که سه شبانه روز تمام در حالی که زبانت سالم است قدرت سخن گفتن با مردم را نخواهی داشت (تنها زبانت به ذکر خدا و مناجات با او گردش می کند) (قالَ آیَتُکَ الّا تُکَلِّمَ النَّاس ثَلاثَ لَیالٍ سَوِیّاً).

درست است که در این آیه تحسین یا مذّمتی از سکوت نیست، ولی همین اندازه که آن را به عنوان یک آیت الهی برای «زکریّا» قرار داد دلیل بر این است که ارزش الهی دارد.

همین معنی در سوره آل عمران، آیه 41 نیز آمده است که «زکریّا» پس از شنیدن این مژده بزرگ (مژده صاحب فرزند شدن، آن هم فرزند صالح و بسیار برجسته ای همچون یحیی علیه السلام) تقاضای آیت و نشانه ای از پروردگارش کرد، در پاسخ به او فرمود: آیت و نشانه تو آن است که سه روز جز با اشاره و رمز با مردم سخن نخواهی گفت (قالَ آیَتُکَ الّا تُکَلِّمَ النَّاس ثَلاثَةَ أَیَّامٍ الّا رَمْزاً).

بعضی از مفسّران احتمال

داده اند که خود داری زکریّا از سخن گفتن با مردم جنبه اختیاری داشته نه این که زبان او بی اختیار جز با ذکر خدا باز نمی شده؛ و به تعبیر دیگر، او مأمور به روزه سکوت در آن سه روز بود.

«فخر رازی» این قول را از «ابو مسلم» نقل می کند و آن را تفسیر زیبا و معقولی می شمرد، ولی این تفسیر با محتوای آیه چندان سازگار نیست؛ زیرا زکریّا در خواست آیه و نشانه ای برای آن بشارت الهی کرده بود و سکوت اختیاری نمی تواند دلیل بر این معنی باشد جز با تکلّف.

به هر حال، این گفتگوها درباره تفسیر آیه در آنچه ما به دنبال آن هستیم یعنی ارزش سکوت از نظر قرآن تأثیر چندانی ندارد؛ زیرا از آیات بالا بخوبی استفاده می شود که سکوت یک ارزش والا داشته که به عنوان یک آیت الهی ارائه شده است.

***

## سکوت در روایات اسلامی

اهمّیّت «صَمْت» (سکوت) در روایات اسلامی بازتاب بسیار گسترده ای دارد، و نکته های دقیق و ظریفی درباره آن بیان شده، و آثار و ثمرات آن با تعبیرات جالبی



تشریح شده است، که به بخشی از آن ذیلاً اشاره می شود.

1- در زمینه تأثیر سکوت در تعمیق تفکّر و استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «اذا رَأَیْتُمْ الْمُؤْمِنَ صَمُوتاً فَادْنُوا مِنْهُ فَانَّهُ یُلْقِی الْحِکْمَةَ وَ الْمُؤمِنُ قَلیلُ الْکَلامِ کَثیرُ الْعَمَلِ وَ الْمُنافِقُ کَثیرُ الْکَلامِ قَلیلُ الْعَمَلِ؛ هنگامی که مؤمن را خاموش ببینید به او نزدیک شوید که دانش و حکمت به شما القا می کند، و مؤمن کمتر سخن می گوید و بسیار عمل می کند، و منافق بسیار سخن می گوید

و کمتر عمل می کند.» «1»

2- در حدیث دیگری در همین زمینه از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «دَلیلُ الْعاقِلِ التَّفَکُّرُ وَ دَلیلُ التَّفَکُّرِ الصَمْتُ؛ نشانه عاقل فکر کردن و نشانه فکر کردن، سکوت نمودن است.» «2»

3- در حدیث دیگری از امام امیر المؤمنین علیه السلام آمده است: «اکْثِرْ صَمْتَکَ یَتَوفَّرْ فِکْرُکَ وَ یَسْتَنِر قَلْبُکَ وَ یَسلَمَ الْنَّاسُ مِنْ یَدِکَ؛ بسیار خاموشی برگزین تا فکرت زیاد شود، و عقلت نورانی گردد، و مردم از دست (و زبان) تو سالم بمانند!» «3»

از این روایات بخوبی استفاده می شود که رابطه دقیق میان بارور شدن فکر و اندیشه، با سکوت وجود دارد؛ دلیل آن هم روشن است، زیرا قسمت مهمّی از نیروهای فکری انسان در فضول کلام و سخنان بیهوده از میان می رود؛ هنگامی که انسان سکوت را پیشه می کند، این نیروها متمرکز می گردد، و فکر و اندیشه را به کار می اندازد، و ابواب حکمت را به روی انسان می گشاید؛ به همین دلیل، مردم سخن گفتن بسیار را دلیل کم عقلی می شمرند و افراد کم عقل سخنان بیهوده بسیار می گویند.

4- از بعضی از روایات استفاده می شود که یکی از مهمترین عبادات سکوت است؛ از جمله، در مواعظ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابو ذر می خوانیم: «ارْبَعٌ لایُصیبهُنَّ الّا مُؤْمِنٌ، الصَّمْتُ وَ هُوَ اوَّلَ الْعِبادَهِ ...؛ چهار چیز است که تنها نصیب مؤمن می شود، نخست سکوت است که سرآغاز عبادت می باشد ...» «4»

---

(1). بحار الانوار، جلد 75، صفحه 312.

(2). همان مدرک، صفحه 300.

(3). میزان الحکمه، جلد 2، صفحه 1667، شماره 10825.

(4). میزان الحکمه، مادّه صمت، حدیث 10805.

5- از بعضی از احادیث استفاده می شود که پرگویی مایه قساوت و سنگدلی است، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «کانَ الْمَسیحُ علیه السلام یَقُولُ لا تَکْثِرِ الْکَلامَ فی غَیْرِ ذِکْرِ اللَّهِ فَانَّ الَّذینَ یَکْثِرُونَ الْکَلامَ فی غَیْرِ ذِکْرِ اللَّهِ قاسِیَهٌ قُلُوبُهُم وَلکِنْ لا یَعْلَمُونَ؛ حضرت مسیح علیه السلام می فرمود؛ جز به ذکر خدا سخن زیاد مگویید، زیرا کسانی که در غیر ذکر خدا سخن بسیار می گویند دلهایی پر قساوت دارند ولی نمی دانند!» «1»

6- در حدیث دیگری از امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام می خوانیم: سکوت نه تنها از اسباب علم و دانش است، بلکه راهنما به سوی هر خیر و نیکی است؛ فرمود: «انَّ الصَّمْتَ بابٌ مِنْ ابْواابِ الْحِکْمَهِ، انَّ الصَّمْتَ یَکْسِبُ الْمَحَبَّهَ انَّهُ دَلیْلٌ عَلی کُلِّ خَیْرٍ؛ سکوت دری از درهای دانش است، سکوت محبّت می آورد، و دلیل و راهنمای همه خیرات است.» «2»

این که می فرماید: سکوت محبّت می آورد به خاطر این است که بسیاری از رنجشها و عداوتها از نیش زبان زدن و تعبیرات نامناسب درباره اشخاص حاصل می شود، و سکوت انسان را از آن نجات می دهد.»

7- سکوت سبب نجات از بسیاری از گناهان می شود و در نتیجه کلید ورود در بهشت است. چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: که مردی نزد آن حضرت آمد (و طالب سعادت و نجات بود) پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا تو را به چیزی راهنمایی کنم که خدا به وسیله آن تو را وارد بهشت می سازد، عرض کرد آری ای رسول خدا! سپس دستور به انفاق و یاری مظلوم و کمک از

طریق مشورت فرمود، و بعد دستور به سکوت داد و فرمود: «فَاصْمُتْ لِسانَکَ الَّا مِنْ خَیْرٍ؛ سکوت اختیار کن جز از نیکیها» و در پایان افزود:

«هرگاه یکی از این صفات در تو باشد، تو را به سوی بهشت می برد.» «3»

8- بی شک یکی از آثار مثبت سکوت، آراسته شدن به زیور وقار است. همان گونه که در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الصَّمْتُ یَکْسِیکَ الْوِقارَ، وَ یَکْفِیکَ مَئُونَةَ الْاعْتِذارِ؛ سکوت لباس وقار بر تو می پوشاند و مشکل عذر خواهی را از تو بر می دارد!» «4»

شخصی که زیاد سخن می گوید؛ اشتباهات فراوانی دارد که هم از ابهّت او می کاهد، و هم او را وادار به عذر خواهی مکرّر می کند.

---

(1). اصول کافی، جلد 2، صفحه 114، (باب الصّمت و حفظ اللّسان، حدیث 11).

(2). اصول کافی، جلد 2، صفحه 113.

(3). اصول کافی، جلد 2، صفحه 113.

(4). غرر الحکم، شماره 1827.



9- همین معنی به شکل گویاتری در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است، فرمود: «انْ کانَ فِی الْکَلامِ بَلاغَةٌ فَفِی الصَّمْتِ السَّلامَةُ مِنَ الْعِثارِ؛ اگر در سخن گفتن، بلاغت بوده باشد، در سکوت سلامت از لغزشهاست!» «1»

از این حدیث استفاده می شود که سکوت حتّی بر سخنان بلیغ گاهی برتری دارد!

10- این بحث را با حدیث دیگری از امام حسن علیه السلام پایان می دهیم هرچند در این زمینه احادیث فراوان دیگری باقی مانده که ذکر همه آنها ما

را از روشی که در این مباحث داریم دور می سازد؛ فرمود: «نِعْمَ العَونُ الصَّمْتُ فی مَواطِنَ کَثِیرهٍ وَ انْ کُنْتَ فَصیحاً؛ سکوت یاور خوبی است در بسیاری

از موارد، هرچند سخن گویی فصیح باشی !» «2»

***

رفع یک اشتباه

آنچه در بالا درباره اهمّیّت سکوت و آثار سازنده و مثبت آن در تعمیق تفکّر آدمی و جلوگیری از اشتباهات و مصون ماندن از انواع گناهان و حفظ شخصیّت و ابهّت و وقار، و عدم نیاز به عذرخواهی های مکرّر و مانند آن آمد، به این معنی نیست که سخن گفتن همه جا نکوهیده و مذموم باشد، و انسان از همه چیز لب فرو بندد، چرا که این خود آفت بزرگ دیگری است.

هدف از ستایش سکوت در آیات و روایات اسلامی، باز داشتن از پرگویی و سخنان لغو و بیهوده و گفتارهای اضافی و غیر لازم است وگرنه در بسیاری از موارد، سخن گفتن، واجب و لب فرو بستن و سکوت، حرام مسلّم است.

مگر نه این است که نعمت بیان به صورت بزرگترین نعمت در سوره الرّحمن بعد از نعمت آفرینش انسان شمرده شده است، و یکی از بزرگترین افتخارات نوع بشر داشتن

---

(1). غرر الحکم، شماره 3714.

(2). میزان الحکمه، ماده صمت، حدیث 10826.



زبان گویا و قدرت بر تکلّم است.

بسیاری از عبادات بزرگ مانند نماز، مراسمی از حج، تلاوت قرآن و اذکار، به وسیله زبان انجام می شود:

امر به معروف و نهی از منکر، تعلیم علوم واجبه، ارشاد جاهل، تنبیه غافل، و راهنمایی به سوی حقّ و عدالت، و بسیاری از شؤون تعلیم و تربیت به وسیله زبان انجام می گیرد؛ هیچ دانشمند و صاحب فکری نمی گوید در این

گونه موارد باید سکوت کرد. آنچه مایه بدبختی انسان و بازداشتن او از تهذیب نفس و سیر و سلوک الی اللّٰه است سخنان

اضافی و به اصطلاح «فضول الکلام» است؛ بنابراین، باید از هرگونه افراط و تفریط در این مسأله شدیداً پرهیز کرد.

امام سجّاد علیّ بن الحسین علیه السلام دراین باره سخنی دارد، که سخن آخر و قول فصل است و حقّ مطلب را بخوبی ادا فرموده است.

کسی از آن حضرت پرسید: آیا سخن گفتن افضل است یا سکوت؟ امام علیه السلام در جواب فرمود:

«لِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُما آفاتٌ فَاذا سَلِما مِنَ الْافاتِ فَالْکَلامُ افْضَلُ مِنَ السُّکُوتِ. قِیْلَ کَیْفَ ذلِکَ یَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ علیه السلام؟ قالَ: لِانَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ ما بَعَثَ الْانْبِیاءَ وَ الاوصیاءَ بِالسُّکُوتِ، انَّما بَعَثَهُمْ بِالْکَلامِ، وَ لَا استَحَقَّتِ الْجَنَّهُ بِالسُّکُوتِ وَ لا اسْتَوْجَبَتْ ولایَهً بِالسُّکُوتِ وَ لا تَوَقَّیَتِ النَّارُ بِالسُکُوتِ انَّما ذلِکَ کُلُّهُ بِالْکَلامِ، ما کُنْتُ لِاعْدِلَ الْقَمَرَ بِالشَّمْسِ انَّکَ تَصِفُ فَضْلَ السُّکُوتِ بِالْکَلامِ وَ لَسْتَ تَصِفُ فَضْلَ الْکَلامِ بِالسُّکُوتِ»؛ هرکدام از این دو آفاتی دارد، هرگاه هر دو از آفت در امان باشد، سخن گفتن از سکوت افضل است، عرض شد ای پسر رسول خدا چگونه است این مطلب؟ فرمود: این به خاطر آن است که خداوند متعال، پیامبران و اوصیای آنها را به سکوت مبعوث و مأمور نکرد، بلکه آنها را به سخن گفتن مبعوث کرد، هرگز بهشت با سکوت به دست نمی آید، و ولایت الهی با سکوت حاصل نمی شود، و از آتش دوزخ با سکوت رهایی حاصل نمی شود، همه اینها به وسیله کلام و سخن به دست می آید، من هرگز ماه را با خورشید یکسان نمی کنم، حتّی هنگامی که می خواهی فضیلت

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 306

سکوت را بگویی با کلام آن را بیان می کنی و هرگز فضیلت کلام را با

سکوت شرح نمی دهی !» «1»

بی شک «سکوت» و «سخن گفتن» هر کدام جائی و مقامی دارد و هر یک از آنها دارای جنبه های مثبت و جنبه های منفی است، و بی شک جنبه های مثبت سخن گفتن فزونتر از جنبه های منفی آن است؛ ولی از آنجا که جنبه های مثبت سخن گفتن هنگامی آشکار می شود که انسان در مراحل تهذیب نفس توفیق کافی یافته باشد؛ به همین دلیل کسانی را که در آغاز راهند بیشتر توصیه به سکوت می کنند، و بعد از کسب سلطه بر هوای نفس و به اصطلاح مالک زبان شدن، مأمور به سخن گفتن و هدایت مردم می شوند.

در اینجا معیار روشنی داریم، هرگاه ما سخنانی را که در شبانه روز می گوییم روی یک نوار ضبط کنیم و بعد با دقّت و سختگیری و خالی از تعصّب به بررسی آن بپردازیم مشاهده می کنیم که از میان صدها یا هزاران کلمه که در طول یک شبانه روز از ما صادر شده، مقدار کمی از آن مربوط به اهداف الهی یا حوائج زندگی و ضروریّات حیات می باشد و بقیّه فضول کلام و سخنان اضافی است که در لا به لای آن احیاناً مطالب ناروا و گناه آلود یا سخنان مشکوک و مشتبه می باشد.

هدف از سکوت مبارزه با انبوه فضول کلام و سخنان اضافی و بی هدف، و احیاناً بی معنی یا گناه آلود است.

این نکته نیز شایان توجّه است که «صمت» و «سکوت» هر چند در منابع اصلی لغت تقریباً به یک معنی تفسیر شده است، ولی در کلمات بعضی از علمای اخلاق تفاوتی در میان آن دو دیده می شود؛ به این معنی که، سکوت ترک کلام بطور مطلق است، ولی «صَمْت»

به معنی ترک سخن گفتن در اموری است که هدف صحیحی را تعقیب نمی کند (تَرْکُ ما لا یَعْنِیهِ) و آنچه برای سالکان الی اللّه و راهیان راه خدا و علاقه مندان به تهذیب نفس ضرورت دارد، بیشتر «صمت» است نه «سکوت». (دقّت کنید)

***

---

(1). بحار الانوار، جلد 68، صفحه 274.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 307

اصلاح زبان

اشاره

آنچه در بحث پیشین، یعنی اهمّیّت سکوت و صمت و تأثیر آن در تهذیب نفوس و اخلاق گذشت، در واقع یکی از طرق اساسی برای پیشگیری از آفات زبان است، چرا که زبان مهمترین کلید دانش و فرهنگ و عقیده و اخلاق است؛ و اصلاح آن سرچشمه همه اصلاحات اخلاقی، و انحراف آن سبب انواع انحرافات است؛ بنابراین، بحث اصلاح زبان بحثی فراتر از مسأله سکوت می باشد.

اصلاح زبان و گفتار از آنجا اهمّیّت فوق العاده در بحثهای اخلاقی به خود گرفته، که زبان ترجمان دل و نماینده عقل و کلید شخصیّت انسان و مهمترین دریچه روح است.

به تعبیر دیگر، آنچه بر صفحه روح انسان نقش می بندد، قبل از هر چیز بر صفحه زبان و در لا به لای گفته های او ظاهر می شود. جالب این که اطبّای پیشین سلامت و انحراف مزاج انسان را نیز از مشاهده زبان او کشف می کردند، و در آن زمان که مسأله آزمایش خون و ترشّحات بدن، یا عکسبرداری وجود نداشت، زبان به عنوان تابلویی برای تشخیص سلامت و بیماری دستگاههای درون شمرده می شد، و پزشکان آگاه، با یک نگاه به زبان، بسیاری از مسائل را درباره سلامتی و بیماری افراد کشف می کردند.

در مورد مسائل اخلاقی و فکری نیز همین امر صادق است؛ زبان می تواند تابلویی برای

کشف انواع مفاسد اخلاقی درونی مورد استفاده قرار گیرد؛ همان گونه که آلودگی زبان می تواند انعکاس وسیعی در روح انسان داشته باشد.

روی این جهات، همواره علمای اخلاق اهمّیّت خاصّی برای اصلاح زبان قائل بوده و هستند، و اصلاح آن را گام مهمّی برای تقویت فضائل اخلاق، و تکامل روح می شمرند.

در حدیث معروفی که در لا به لای کلمات قصار مولا امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده این حقیقت منعکس شده است؛ آنجا که می فرماید: «تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَانَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسانِهِ؛ سخن بگویید تا شناخته شوید، چرا که شخصیّت انسان در زیر زبان او نهفته شده است.» «1»

---

(1). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه 392.



و در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لا يَسْتَقيمُ ايمانُ عِبْدٍ حَتّى يَسْتَقيمَ قَلْبُهُ، وَ لا يَسْتَقيمَ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقيمَ لِسانُهُ؛ ایمان کسی استقامت و راستی پیدا نمی کند، مگر این که قلب او راستی و استقامت یابد قلب نیز راستی و استقامت نمی یابد مگر این که زبان راستی و استقامت پیدا کند.» «1»

با این اشاره به اصل سخن باز می گردیم، و بحث را در چهار محور آغاز می کنیم:

1- اهمّیّت زبان به عنوان یک نعمت بزرگ الهی

2- رابطه نزدیک اصلاح زبان با اصلاح روح و فکر و اخلاق

3- آفات زبان

4- اصول کلّی جهت مبارزه با آفات زبان

در محور اوّل، قرآن مجید در دو آیه از سوره «بلد» و «الرّحمن» حقّ سخن را ادا کرده است.

در سوره بلد، آیه 8 تا 10، می خوانیم: «الَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَیْنَیْنِ- وَ لِساناً و شَفَتَیْنِ- وَ هَدَیْناهُ النَّجْدَیْنِ؛ آیا برای او (انسان)

دو چشم قرار ندادیم- و یک زبان دو لب؟- و او را به خیر و شرّش هدایت نمودیم !»

آیات فوق در مقام بیان بزرگترین نعمتهای الهی است، نعمت چشم و زبان و لبها، نعمت هدایت، و معرفت خیر و شرّ.

براستی زبان از شگفت انگیزترین اعضای بدن انسان است و وظائف سنگین برعهده دارد که بر عهده هیچ یک از اعضاء بدن نیست؛ علاوه بر این که کمک مؤثّری به بلع غذا می کند و در جویدن نقش مهمّی دارد و مرتّباً لقمه غذا را به زیر چکش دندانها هُل می دهد ولی به قدری این کار ماهرانه انجام می گیرد که خود را از ضربات دندانها دور نگه می دارد، در حالی که دائماً در کنار آن و چسبیده به آن است !

گاهی بندرت هنگام جویدن غذا زبان خود را جویده ایم و این عضو بسیار ظریف و آسیب پذیر آزرده شده، و فهمیده ایم که اگر آن مهارت فوق العاده در زبان نبود که خود

---

(1). بحار الانوار، جلد 68، صفحه 287 محجّه البیضاء، جلد 5، صفحه 193.



را از ضربات دندانها حفظ کند همه روز چه بر سر ما می آمد !

اضافه بر این، بعد از خوردن غذا فضای دهان و دندانها را کاملاً جاروب و تمیز می کند.

ولی از همه مهتر مسأله سخن گفتن است که با حرکات بسیار سریع و منظّم و پی در پی و جست و خیز زبان در جهات ششگانه، انجام می گیرد.

جالبتر این که خداوند برای سخن گفتن وسیله ای برای انسان قرار داده که بسیار سهل التّناول و در دسترس همگان است؛ نه خسته می شود، نه ملالی به آن دست می دهد، و نه هزینه ای دارد.

و

از آن عجیب تر، مسأله استعداد تکلّم در انسان است که در روح آدمی به عنوان یک عنایت بزرگ الهی به ودیعه گذارده شده و انسان می تواند جمله بندی های نامحدودی در اشکال بی شمار برای بیان مقاصد بسیار متنوّع خود ترتیب دهد.

اضافه بر این، آن چنان استعدادی برای وضع لغات مختلف به او داده که محصول آن هزاران نوع زبان است؛ و با گذشت زمان، برآن نیز افزوده می شود.

با این حال، آیا عجیب است که خداوند از این نعمت در آیات بالا به عنوان یکی از بزرگترین نعمتهایش یاد کند؟

شایان توجّه این که: در آیات بالا نعمت «لبها» را در کنار زبان قرار داده چرا که از یک سو بسیاری از حروف الفبا به کمک لبها ادا می شود، و وسیله مؤثّری است برای بریدن اصوات و کلمات و تنظیم حروف در کنار یکدیگر.

و از سوی دیگر، وسیله بسیار مؤثّری است برای کنترل زبان و مهار کردن آن، همان گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «خداوند متعال به انسانها می گوید: یَا ابْنَ آدَمَ انْ نازَعَکَ لِسانُکَ فی ما حَرَّمْتُ عَلَیْکَ فَقَدْ اعَنْتُکَ بِطَبَقَتَیْنِ فَاطْبِقْ؛ ای فرزند آدم! اگر زبانت خواست تو را وادار به حرام کند، من دو لب را برای جلوگیری از آن در اختیار تو قرار داده ام در چنان حالتی لب فرو بند!» «1»

---

(1). مجمع البیان، جلد 10، صفحه 494 ذیل آیه مورد بحث. و نور الثّقلین، جلد 5، صفحه 581.



در آغاز سوره الرّحمن (آیات 1 تا 4) نیز تعبیر بسیار مهمّی درباره نعمت بیان که مولود زبان است آمده، و بعد از ذکر

نام خداوند «رحمان» که رحمتش دوست و دشمن را احاطه کرده، اشاره به مهمترین مواهب الهی یعنی قرآن و سپس اشاره به آفرینش انسان و بعد نعمت بیان را به عنوان یک موهبت عظیم بیان می دارد و می فرماید: «الرَّحْمنُ- عَلَّمَ الْقُرآنَ- خَلَقَ الْانسانَ- عَلَّمَهُ الْبَیانَ؛ خداوند رحمان- قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید- (و) به او بیان آموخت.»

به این ترتیب، نعمت بیان را به عنوان مهمترین نعمتها بعد از آفرینش انسان ذکر می کند.

اگر نقش بیان را در تکامل و پیشرفت زندگی انسانها و پیدایش و گسترش تمدّنها در نظر بگیریم یقین خواهیم کرد که اگر این نعمت بزرگ الهی نبود، هرگز انسان نمی توانست دانشها و تجربیّات خود را به آسانی از نسلی به نسل دیگر انتقال دهد، و سبب پیشرفت علم و دانش و تمدّن و دین و اخلاق گردد.

بی شک اگر یک روز این نعمت بزرگ از انسانها گرفته شود، همان روز جامعه انسانی به قهقرا باز می گردد.

بیان، ابزاری دارد و نتیجه ای، که ما به خاطر عادت کردن به سخن گفتن هر دو را ساده می پنداریم، در حالی که کاری است بسیار ظریف و پیچیده و هنری است بسیار مهمّ و بی نظیر.

زیرا از یک سو، دستگاههای صوتی برای ایجاد اصوات مختلف با یکدیگر همکاری می کنند، هوای فشرده در ریه ها، تارهای صوتی را به صدا در می آورند و این صداها با کمک زبان و لبها و دندانها و فضای دهان و حلق، حروف الفبا را با سرعت و ظرافت خاصّی به وجود می آورند، و آن صدای ممتدی که از حنجره بیرون می آید به وسیله ابزار فوق در اشکال و اندازه های مختلف بریده و چینش پیدا می کند

و حروف الفبا و كلمات را تشكيل مى دهد.

وضع لغات كه پايه اصلى سخن گفتن است و برحسب انواع نيازهاى مادّى و معنوى صورت مى گيرد، خود داستان عجيبى دارد كه اگر تعدّد زبانها را (كه به گفته بعضى از دانشمندان هم اكنون بالغ بر سه هزار زبان در دنيا داريم در نظر بگيريم) پيچيدگى و اهمّيّت

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 311

اين موضوع روشنتر مى شود، بويژه اين كه مى دانيم كه اين عدد نيز نقطه پايانى زبانهاى بشرى نيست و با گذشت زمان لغات تازه و زبانهاى ديگرى تدريجاً به وجود مى آيد.

به هر حال، نعمت بيان از مهمترين و شگفت انگيزترين نعمتها و مواهب الهى است كه آسايش و آرامش و پيشرفت و تكامل انسانها رابطه بسيار نزديكى با آن دارد.

اين مسأله در روايات اسلامى نيز بازتاب گسترده اى دارد، از جمله در سخنان امير مؤمنان على عليه السلام مى خوانيم: «مَا الْانْسانُ لَوْ لا اللِّسانُ الَّا صُورَةٌ مُمَثَّلَةٌ، اوْ بَهيمَةٌ مُهْمَلَةٌ!؛ اگر زبان نبود انسان چه بود؟! چيزى جز يک مجسّمه يا حيوان رها شده در بيابان!» «1»

امام در اين گفتار پر معنى حقّ مطلب را درباره اهمّيّت زبان بيان كرده و مى فرمايد آنچه انسان را از حيوانات ممتاز ساخته است همين نعمت زبان اوست.

در حديث ديگرى از رسول خدا صلى الله عليه و آله مى خوانيم كه فرمود: «الْجَمالُ فِى اللِّسانِ؛ تمام زيبايى انسان در زبان است!» «2»

همين معنى به تعبير ديگرى از امير مؤمنان على عليه السلام نقل شده كه فرمود: «الْجَمالُ فِى اللِّسانِ وَ الْكَمالُ فِى الْعَقْلِ؛ زيبايى انسان در زبان اوست، و كمال او در عقل اوست!» «3»

اين احاديث را با حديث ديگرى از امام

امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم، هر چند روایات در این زمینه بیش از اینهاست، فرمود: «انَّ فِی الانْسانِ عَشَرَ خِصالٍ یُظْهِرُها لِسانُهُ: شاهِدٌ یُخْبِرُ عَنِ الضَّمیرِ، وَحاکِمٌ یَفْصِلُ بَیْنَ الْخِطابِ، وَ ناطِقٌ یَرُدُّ بِهِ الْجَوابَ، وَ شافِعٌ یُدْرِکُ بِهِ الْحاجَهَ، وَ واصِفٌ یَعْرِفُ بِهِ الْاشْیاءَ، وَ امیرٌ یأْمُرُ بِالْحَسَنِ، وَ واعِظٌ یَنْهی عَنِ الْقَبیحِ، وَ مُعَزٍّ تَسْکُنُ بهِ الْاحْزانُ، و حاضِرٌ (حامِدٌ) تُجْلی بِهِ الضَّغائنُ وَ مُونِقٌ تَلَذُّ بِهِ الْاسْماعُ؛

در انسان ده خصلت است که آنها را با زبان ظاهر می کند:

شاهدی است که از درون خبر می دهد.

و داوری است که حقّ و باطل را از هم جدا می سازد.

و سخنگویی است که به سؤالات پاسخ می گوید.

---

(1). غرر الحکم، شماره 9644.

(2). بحار الانوار، جلد 74، صفحه 141، حدیث 24.

(3). بحار الانوار، جلد 75، صفحه 80، حدیث 64.



و شفاعت کننده ای است که سبب وصول به نیازها است.

و توصیف کننده ای است که اشیاء را معرفی می کند.

و امیری است که به نیکیها دعوت می نماید.

و واعظی است که از قبیح باز می دارد.

و تسلّی دهنده ای است که غمها با او فرو می نشیند.

و ستایشگری است که زنگار کینه ها را از دلها پاک می کند.

و هنرمندی است که گوشها به سبب او لذّت می برند.» «1»

و جهت حسن ختام در این بحث به سراغ سخنی از «محجّهالبیضاء فی تهذیب الاحیاء» می رویم:

او در آغاز سخن تحت عنوان «کتاب آفات اللِّسان» چنین می گوید: «زبان از نعمتهای بزرگ الهی، و از لطائف و شگفتیهای صنعت اوست، جِرمش کوچک و طاعت و جُرمش بزرگ است، چرا که کفر و ایمان با شهادت زبان شناخته می شوند و این دو نهایت

طاعت و طغیان است؛ هیچ موجود و معدوم، و خالق و مخلوق، و امور پنداری و واقعی، و مظنون و موهوم نیست، مگر این که زبان درباره آن سخن می گوید، و به اثبات و نفی درباره آن می پردازد.

«این خاصیّتی است که در هیچ یک از اعضاء وجود ندارد، چرا که چشم غیر از رنگها و صورتها را نمی بیند، و گوش جز صداها را نمی شنود، و دست تنها با اجسام سرو کار دارد؛ و به همین ترتیب سایر اعضاءِ بدن، در حالی که میدان زبان گسترده است و هیچ حدّ و مرزی ندارد، جولانگاه آن در نیکیها وسیع و در شرّ و بدیها گسترده تر است، هر کس زبانش را رها کند و هیچ نظارتی بر آن نداشته باشد، شیطان او را در هر میدانی وارد می سازد و به لبه پرتگاه آتش می راند.» «2»

### رابطه زبان با فکر و اخلاق

بی شک زبان دریچه روح آدمی است، یعنی از لابه لای کلمات هر کس بخوبی

---

(1). کافی، جلد 8، صفحه 20، حدیث 4.

(2). المحجّه البیضاء، جلد 5، صفحه 190.



می توان به اعماق درون او پی برد؛ و بعکس سخنان و کلمات هر کس در روح و جان او اثر می گذارد و تدریجاً آن را به رنگ خود در می آورد و به این ترتیب این دو در یکدیگر تأثیر متقابل دارند.

از میان آیات قرآن مجید، آیه 30 سوره محمّد صلی الله علیه و آله گواه بر این است که میان زبان و فکر و اخلاق، رابطه خاصّی است به گونه ای که با توجّه به کلماتی که بر زبان جاری می شود می توان اعماق ضمیر انسان را کاوش کرد،

و با استفاده از همین رابطه از قدیم ترین ایّام و بویژه امروز، برای پی بردن به نیّات، افکار و اسرار درون اشخاص از بازجویی های ماهرانه و حساب شده استفاده کرده و می کنند.

در این آیه که درباره منافقین آمده چنین می خوانیم: «وَ لَوْ نَشاءُ لَأَرَيْناكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسيماهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فى لَحْنِ الْقَولِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ اعْمالَكُمْ؛ اگر بخواهیم آنها را به تو نشان می دهیم، تا آنها را با قیافه هایشان بشناسی (ولی این کار لزومی ندارد) تو می توانی آنها را از سخنانشان بشناسی، و خداوند اعمال همه شما را می داند.»

به گفته «راغب» در «مفردات»، «لحن» به معنی منحرف ساختن سخن از قواعد و سنن خاصّ آن است؛ یا اعرابِ غلطی به آن بدهند و یا از صورت صراحت به کنایه و اشاره بکشانند، و منظور از «لحن القول» در آیه شریفه همین معنی اخیر است، یعنی از کنایه ها و تعبیرات دو پهلو یا موذیانه منافقان می توانی آنها را بشناسی و به اسرار درون آنها پی ببری!

در حدیثی از «ابو سعید خدری» آمده است که می گوید: «لَحْنُ الْقَولِ بُغْضُهمْ عَلِیَّ بْنَ ابيطالِبٍ، وَ كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنافِقينَ عَلى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ بِبُغْضِهِمْ عَلِیَّ بْنَ ابيطالِبٍ؛ منظور از لحن قول کینه و عداوت علیّ بن ابی طالب علیه السلام است (یعنی یکی از مصداقهای روشن آن، ابراز و دشمنی با آن حضرت می باشد.) و ما منافقان را در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله از کینه توزی آنها با علی علیه السلام می شناختیم.» «1»

---

(1). مجمع البیان، جلد 9، صفحه 106، ذیل آیه مورد بحث- مضمون این حدیث را بسیاری از معاریف اهل سنّت در کتابهای خود نقل کرده اند از

جمله «احمد حنبل» در کتاب «فضائل» و «ابن عبد البرّ» در «استیعاب»، و «ذهبی» در «تاریخ اوّل الاسلام» و «ابن اثیر» در «جامع الاصول» و غیر آنها.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 314

در روایات اسلامی بطور گسترده به رابطه این دو اشاره شده است از جمله:

1- در حدیث معروفی از امام علیّ بن ابی طالب علیه السلام می خوانیم:

«ما اضْمَرَ احَدٌ شَیْئاً الَّا ظَهَرَ فی فَلَتاتِ لِسانِهِ وَ صَفَحاتِ وَجْهِهِ؛ هیچ انسانی چیزی را در درون خود پنهان نمی کند مگر این که در سخنانی که از دهان او می پرد، یا آثاری که در چهره و قیافه او منعکس می گردد، آشکار می شود!» «1»

این سخن که می تواند یکی از پایه های روانکاوی و روانشناسی را تشکیل دهد گویای این حقیقت است که زبان آیینه تمام نمای روح آدمی است.

2- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: الَانْسانُ لُبُّهُ لِسانُهُ؛ خلاصه وجود انسان در زبان اوست!» «2»

3- در حدیث جالب دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «قُلْتُ ارْبَعاً، انْزلَ اللَّهُ تَصْدیقی بِها فی کِتابِهِ، قُلْتُ الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسانِهِ فَاذا تَکَلَّمَ ظَهَرَ، فَانْزَلَ اللَّهُ تَعالی وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فی لَحْنِ الْقَولِ، قُلْتُ فَمَنْ جَهِلَ شَیْئاً عاداهُ، فَانْزَلَ اللَّهُ، بَلْ کَذَّبُوا بِما لَمْ یُحیطُوا بِعِلْمِهِ، وَ قُلْتُ قَیْمَهُ کُلِّ امْرِءٍ ما یُحْسِنُ، فَانْزَلَ اللَّهُ فی قِصَّهِ طالُوتَ انَّ اللَّهَ اصْطفاهُ عَلَیْکمْ وَ زادَهُ بَسْطَهً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ، وَ قُلْتُ الْقَتْلُ یُقِلُّ الْقَتْلَ، فَانْزَلَ اللَّهُ وَ لَکُمْ فِی الْقِصاصِ حَیاهٌ یا اولِی الْالْبابِ؛ من چهار سخن (در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله) گفتم و خداوند (این افتخار را به من داد که) تصدیق آن را در کتابش نازل

فرمود؛ من گفتم (شخصیّت) انسان زیر زبانش نهفته شده است و هنگامی که سخن بگوید ظاهر می شود، خداوند متعال در این زمینه چنین نازل فرمود: آنها (منافقان) را از طرز سخنانشان می شناسی (وَلَتَعْرِفَنَّهِمْ فی لَحْنِ الْقَوْلِ «3»)؛ من گفتم هر کسی نسبت به چیزی جاهل است، دشمن آن است؛ و خداوند نازل فرمود: بلکه آنها تکذیب کردند چیزی را که بر آن آگاهی نداشتند. (بَلْ کَذَّبُوا بِما لَمْ یُحیطُوا بِعِلْمِهِ «4»)؛ من گفتم قیمت هر کسی به اندازه کار خوبی است که می تواند انجام دهد، و خداوند در قصه طالوت چنین نازل فرمود: خداوند او را از میان شما برگزیده، و او را در علم و توانایی جسمی وسعت بخشیده است. (انَّ اللَّهَ اصْطفاهُ

---

(1). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه 26.

(2). بحار، جلد 78، صفحه 56

(3). سوره محمّد، آیه 30.

(4). سوره یونس، آیه 39.



عَلَیْکمْ وَ زادَهُ بَسْطةً فِی الْعِلمِ وَالْجِسْمِ «1»

)؛ من گفتم کشتن سبب می شود که کشتن کم شود (قصاص سبب کاهش آدم کشی است.)، خداوند چنین نازل فرمود: برای شما در قصاص حیات و زندگی است ای صاحبان عقل!» (وَ لَکُمْ فِی الْقِصاصِ حَیاةٌ یا اولِی الْالْبابِ «2») «3» 4- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: یُسْتَدَلُّ عَلی عَقْلِ کُلِّ امْرِءٍ بِما یَجْری عَلی لِسانِهِ؛ آنچه بر زبان هر کس جاری می شود، دلیل بر میزان عقل اوست!» «4»

باز از همان امام بزرگوار علیه السلام جمله گویا و پر معنی دیگری در این زمینه وارد شده است آنجا که می فرماید: «ایَّاکَ وَ الْکَلامَ فی مالا تَعْرِفُ طَرِیقَتَهُ وَ لا تَعْلَمُ حَقیقَتَهُ فَانَّ قَوْلَکَ

يَدُلُّ عَلى عَقْلِکَ وَ عبادَتُکَ تُنْبَؤُ عَنْ مَعْرِفَتِکَ؛ بر حذر باش از این که درباره چیزی سخن بگویی که راه و رسم آن را نمی دانی و از حقیقت آن آگاه نیستی، زیرا گفتار تو دلیل بر میزان عقل توست، و چگونگی عبادت تو از میزان معرفت تو خبر می دهد!» «5»

کوتاه سخن این که، اهمّیّت زبان و نقش بسیار حسّاس و مؤثّر آن در ساخت شخصیّت بشر و جامعه انسانی بقدری زیاد است که بر هیچ کس پوشیده نیست؛ به همین دلیل، در آیات و روایات اسلامی بازتاب گسترده ای دارد و آنچه در بالا آمد تنها بخشی از آن بود.

بدیهی است نعمتهای بزرگ الهی سرمایه عظیمی هستند که خطرات و آفات آن نیز به همان اندازه عظیم است؛ کوهها هر چه عظیم تر و بلندتر باشند برکات و آثار آنها بیشتر است؛ ولی به همان نسبت، سقوط از آنها نیز خطرناک تر می باشد.

معروف است: «در کنار کوههای بلند درّه های عمیق وجود دارد» و به همین ترتیب در کنار نعمتهای بزرگ خطرات بزرگی نهفته شده است. نیروی اتم اگر در مسیر سازندگی قرار گیرد دنیایی را می تواند آباد کند، و اگر مبدّل به بمبهای ویرانگر شود قادر است در مدّت کوتاهی جهان را به ویرانی کشاند و از همین جا دریچه ای به سوی آفات زبان می گشاییم.

***

---

(1). سوره بقره، آیه 247.

(2). سوره بقره، آیه 179.

(3). بحار الانوار، جلد 68، صفحه 283.

(4 و 5). غرر الحکم.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 316

آفات اللِّسان (خطرات زبان)

همان گونه که در بالا اشاره شده به همان نسبت که برکات زبان و آثار سازنده آن زیاد است، آفات و گناهانی که به وسیله

آن انجام می گیرد و آثار مخرّبی که در فرد و جامعه دارد بسیار زیاد می باشد.

محقّق بزرگوار مرحوم «فیض کاشانی» در کتاب «المحجّه البیضاء»، و «غزالی» در «احیاء العلوم» بحث بسیار مشروحی تحت عنوان گناهان زبان ذکر کرده اند، از جمله غزالی بیست نوع انحراف و آفت برای زبان شمرده؛ به این ترتیب:

1- گفتگو کردن در اموری که به انسان مربوط نیست (و در سرنوشت او اثر مادّی و معنوی ندارد).

2- بیهوده گویی و پرحرفی

3- گفتگو در امور گناه آلود مانند وصف مجالس شراب و قمار و زنان آلوده

4- جدال و مراء (منظور از «جدال» جرّوبحث هایی است که برای تحقیر دیگران انجام می شود، و «مراء» به معنی بحثهایی است که به عنوان اظهار فضل و برتری جویی است.)

5- خصومت و نزاع و لجاج در کلام

6- تکلّف در سخن گفتن و تصنّع در سجع و قافیه پردازی و مانند آن

7- بد زبانی و دشنام

8- لعن کسی که مستحقّ لعن نیست

9- غنا و اشعار (منظور اشعاری است که محتوای باطل دارد یا با آهنگ لهوی خوانده می شود.)

10- مزاح و شوخی های رکیک و زشت

11- سخریّه و استهزای دیگران

12- فاش کردن اسرار مردم

13- وعده های دروغین

14- دروغ و خبرهای خلاف گفتن

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 317

15- غیبت کردن

16- سخن چینی (حرف این را برای آن بردن و میان دو نفر یا دو گروه نفاق و آشوب بپا کردن.)

17- نفاق در سخن (که در تعبیرات عربی به چنین کسان ذو اللِّسانین گفته می شود؛ مثلاً، در پیش رو چیزی بگوید و در پشت سر چیز دیگر.)

18- مدح نا به جا و

ستایش از کسانی که شایسته ستایش نیستند

19- نسنجیده و بی مطالعه سخن گفتن که غالباً توأم با خطاها و خلافها است

20- سؤال از مسائل پیچیده ای که درک آن خارج از توان فکری سؤال کننده است

دقت و بررسی نشان می دهد که آفات زبان منحصر به آنچه در بالا آمده نیست هر چند بخش مهمّی از آن را تشکیل می دهد؛ و شاید نظر مرحوم فیض کاشانی و غزالی نیز احصاء تمام گناهان زبان نبوده است؛ به همین دلیل، موارد دیگری را می یابیم که می توان بر آن بیست مورد افزود، مانند موارد دهگانه زیر:

1- تهمت زدن

2- شهادت به باطل

3- خودستایی

4- نشر شایعات بی اساس و اکاذیب، و اشاعه فحشاء، هرچند به عنوان ذکر احتمال باشد.

5- خشونت در سخن و بی ادبی در کلام

6- اصرار بی جا (مانند اصرار بنی اسرائیل در مورد گاوی که مأمور به ذبح آن بودند.)

7- ایذاء دیگران با گفتار، و به اصطلاح نیش زبان زدن

8- مذمّت کسی که سزاوار مذمّت نیست

9- کفران و ناسپاسی با زبان

10- تبلیغ باطل و تشویق بر گناه و امر به منکر و نهی از معروف

شاید نیاز به توضیح نباشد که آنچه در بالا آمد نیز تمام گناهان زبان را تشکیل نمی دهد بلکه موارد سی گانه فوق، قسمت عمده آن است.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 318

ولی ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که بعضی در این زمینه افراط کرده اند، و گاه برای بالا بردن عدد گناهان زبان، گناهانی که مربوط به زبان نیست، جزء گناهان زبان شمرده اند؛ مانند: اظهار فقر و ناداری، و بدعت و بدعتگذاری در دین، و تفسیر

به رأی، و جاسوسی و امثال این امور که هر یک گناه مستقلّی است؛ و گاه ممکن است با زبان یا قلم و گاه با اعمال دیگر انجام شود؛ و قرار دادن اینها در زمره گناهان ویژه زبان، زیاد مناسب به نظر نمی رسد؛ زیرا اگر بخواهیم این گونه محاسبه کنیم تمام گناهان و همه رذائل اخلاقی مانند، ریا، حسد، تکبّر، قتل نفس و زنا، همه اینها را به نوعی می توان با زبان مرتبط کرد.

گاه نیز آمده اند یکی از آفات زبان را شاخه شاخه کرده اند و هر کدام را عنوان مستقلّی شمرده اند، مانند تندی سخن با استاد، تندی سخن با پدر و مادر، صدا زدن به نامهای زشت و مانند اینها.

به هر حال، بهتر است در اینجا مانند همه جای دیگر از افراط و تفریط بپرهیزیم هر چند تقسیمات، تغییر مهمّی در اصل بحث ایجاد نمی کند.

***

## اصول کلّی برای دفع خطرات زبان

### اشاره

حال که روشن شد زبان در عین این که یکی از بزرگترین نعمتهای پروردگار است تا چه اندازه خطرناک می تواند باشد تا آنجا که سرچشمه گناهان بی شمار می گردد، و خرمن سعادت انسان را به آتش می کشد، باید به فکر بود که با رعایت کدام اصول می توان این خطر بزرگ را بر طرف کرد یا به حدّ اقل رسانید؟

از روایات اسلامی و کلمات بزرگان اخلاق و رهروان سیر و سلوک الی اللَّه اموری استفاده می شود که ما آنها را به عنوان اصول کلّی برای مبارزه با آفات زبان می آوریم:

### 1- توجّه جدّی به خطرات زبان!

برای پرهیز از خطرات هر موجود خطرناک قبل از هر چیز توجّه کامل به خطرات آن

لازم است، هر روز که انسان از خواب بیدار می شود باید به خودش توصیه کند که باید مراقب خطرات زبانش باشد زیرا این عضو می تواند تو را به اوج سعادت برساند و یا بر خاک ذلّت و شقاوت بنشاند؛ اگر غافل شوی همچون حیوان درّنده غافلگیری، تو را می درد.

این معنی بطرز زیبائی در روایات اسلامی وارد شده است.

در حدیثی از «سعید بن جبیر» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

«إذا اصْبَحَ ابْنُ آدَمَ اصْبَحَتِ الْاعْضاءُ کُلُّها تَسْتَکْفِی اللِّسانُ انّی تَقُولُ اتَّقِ اللَّهَ فِینا فَانَّکَ انْ اسْتَقِمْتَ اسْتَقَمْنا وَ انْ اعْوَجَجْتَ اعْوَجَجْنا؛ هنگامی که فرزندان آدم صبح می کنند تمام اعضای بدن به زبان هشدار می دهند و می گویند تقوای الهی را در مورد ما مراعات کن، چرا که اگر تو به راه راست بروی ما نیز به راه راست می رویم و اگر تو به راه کج بروی ما نیز به

راه کج می رویم !» «1»

در حدیث دیگری از امام علیّ ابن الحسین علیه السلام آمده است: «انَّ لِسانَ ابْنِ آدَمَ یُشْرِفُ عَلی جَمیعِ جَوارِحِهِ کُلَّ صَباحٍ فَیَقُولُ کَیْفَ اصْبَحْتُمْ؟ ! فَیْقَولُونَ بِخَیْرٍ انْ تَرَکْتَنا وَ یَقُولُونَ اللَّهَ اللَّهَ فینا، وَ یُناشِدُونَهُ وِ یَقُولُونَ انَّما نُثابُ وَ نُعاقَبُ بِکَ؛ زبان انسان هر روز صبح به تمام اعضاء بدن نظر می افکند و می گوید: صبح شما چگونه است؟ می گویند خوب است اگر تو ما را به حال خود واگذاری ! (سپس اضافه می کنند) خدا را، خدا را، رعایت حال ما را بکن، و به او قسم می دهند و می گویند ما به واسطه تو مشمول ثواب یا عقاب واقع می شویم !» «2»

2- سکوت

در بحثهای گذشته گفتار مشروحی درباره اهمّیّت سکوت داشتیم و روایات زیادی در مورد اهمّیّت سکوت نقل شده و در آیات قرآن اشارات پر معنایی درباره سکوت دیدیم؛ این به خاطر آن است که هر قدر انسان کمتر سخن بگوید لغزشهای او کمتر است،

---

(1). محجّه البیضاء، جلد 5، صفحه 193.

(2). کافی، جلد 2، صفحه 115، حدیث 13.



و هر قدر بیشتر سکوت کند سلامت او بیشتر خواهد بود.

اضافه بر این، ممارست بر سکوت سبب می شود که انسان زبانش را در اختیار خود بگیرد، و از طغیان و سرکشی آن بکاهد و به این ترتیب به جائی می رسد که جز حق نگوید و جز به رضای خداوند سخن نراند.

باید توجّه داشت که مراد از سکوت، سکوت مطلق نیست- زیرا بسیاری از مسائل مهمّ زندگی اعم از معنوی و مادّی و اطاعات و عبادات و نشر علوم و فضائل و اصلاح در میان مردم، از طریق

سخن گفتن است- بلکه منظور از قِلّهُ الکلام (کم سخن گفتن) یا به تعبیر دیگر، خاموشی، در برابر سخنان فساد انگیز یا مشکوک و بی محتوا و مانند آن است.

به همین دلیل، در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم:

مَنْ کَثُرَ کَلامُهُ کَثُرَ خَطَؤُهُ، وَ مَنْ کَثُر خَطَؤُهُ قَلَّ حَیاؤُهُ، وَ مَنْ قَلَّ حَیاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ، وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ ماتَ قَلْبُهُ، وَ مَنْ ماتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النّارَ؛ کسی که سخن بسیار بگوید خطا و لغزش او فراوان می شود؛ و کسی که خطا و لغزشش فراوان گردد، حیاء او کم می شود؛ و کسی که حیائش کم شود، پرهیزگاری اش کم می شود؛ و کسی که ورعش کم شود، قلبش می میرد؛ و کسی که قلبش بمیرد، داخل آتش دوزخ می شود!» «1»

همین مضمون با تعبیر فشرده تری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است «2».

در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم: «الْکَلامُ کَالدَّواءِ قَلیلُهُ یَنْفَعُ وَ کَثِیرُهُ قاتِلٌ؛ سخن مانند دارو است، اندکش مفید و کثیرش قاتل است!» «3»

### 3- حفظ زبان

(نخست اندیشه کردن سپس گفتار)

اگر انسان پیش از آن که شروع به سخن گفتن کند در محتوا و انگیزه و نتیجه سخنان خود کمی بیندیشد، بسیاری از لغزشهای زبان و گناهان، از او دور می شود. آری! بی مطالعه سخن گفتن است که انسان را در انواع گناهان که از این عضو مخصوص سرچشمه می گیرد، غوطه ور می سازد!

---

(1). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه 349.

(2). محجّه البیضاء، جلد 5، صفحه 196.

(3). غرر الحکم، شماره 2182.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 321

در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «انَّ

لِسانَ الْمُؤْمِنِ وَراءَ قَلْبِهِ، فَاذا ارادَ انْ يَتَكَلَّمَ بِشَى ءٍ تَدَبَّرَهُ بِقَلْبِهِ، ثُمَّ امْضاهُ بِلسانِهِ، وَانَّ لِسانَ الْمُنافِقِ امامَ قَلْبِهِ، فَاذا هَمَّ بِشَى ءٍ امْضاهُ بِلِسانِهِ وَ لَمْ يَتَدَبَّرْهُ بِقَلْبِهِ؛ زبان انسان با ایمان در پشت قلب او قرار دارد، هنگامی که اراده سخن گفتن کند، نخست در آن می اندیشد، سپس با زبانش آن را امضا می کند؛ ولی زبان منافق در جلو قلب اوست، هنگامی که تصمیم به گفتن چیزی بگیرد نحست آن را با زبانش امضا می کند و در آن نمی اندیشد!» «1»

همین مضمون با کمی تفاوت در خطبه 176 نهج البلاغه در کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است.

و در تعبیر دیگری از امام حسن عسکری علیه السلام چنین می خوانیم: قَلْبُ الْاحْمَقِ فی فَمِهِ وَ فَمُ الْحَکِیمِ فی قَلْبِهِ؛ قلب نادان در دهان اوست، و دهان دانا در دل او!» «2»

بدیهی است مراد از قلب در این جا همان عقل و فکر است، و بودن زبان در جلو قلب، یا در عقب آن، کنایه از تفکّر و اندیشه درباره محتوای سخن یا عدم آن است.

راستی چه می شد اگر همیشه ما پیش از آن که سخن را آغاز کنیم فکر خود را به کار می گرفتیم و درباره انگیزه ها و نتیجه ها و محتوای سخنان خود می اندیشیدیم که آیا این سخن بیهوده است یا زیانبار یا هتک حرمت مؤمن یا حمایت از ظالم و مانند آن، یا این که سخنی است برای خدا، و در طریق امر به معروف و نهی از منکر و حمایت از مظلوم و مبارزه با ظالم، و مورد رضای حق و سبب خوشنودی بندگان خدا!

این سخن را با حدیثی از امیر مؤمنان علی

علیه السلام که جامع همه مباحث بالا است و بر دل انسان نور و صفا می پاشد پایان می دهیم، فرمود: «انْ احْبَبْتَ سَلامَهَ نَفْسِکَ وَسَتْرَ مَعایِبِکَ فَاقْلِلْ کَلامَکَ وَاکْثِرْ صَمْتَکَ، یَتَوَفَّرْ فِکْرُکَ و یَسْتَنِرْ قَلْبُکَ؛ اگر دوست داری از سلامت نفس برخوردار شوی و عیوب و کاستیهایت پوشیده بماند، کمتر سخن بگوی و بیشتر خاموش باش تا فکرت قوی، و قلبت نورانی گردد!» «3»

این بود خلاصه نقش زبان در تهذیب نفس و پاکی اخلاق و اصول کلّی مربوط به

---

(1). المحجّه البیضاء، جلد 5، صفحه 195.

(2). بحار الانوار، جلد 75، صفحه 374.

(3). تصنیف غرر الحکم، صفحه 216، شماره 4252.



حفظ زبان؛ البتّه، درباره جزئیّات هر یک از انحرافات و گناهان زبان مانند غیبت و تهمت و دروغ و سخن چینی و نشر اکاذیب و اشاعه فحشاء و غیر آن بحثهای مشروحی داریم که به خواست خدا در جلد دوم این کتاب که پس از پایان بحثهای کلّی درباره اصول اخلاقی وارد آن می شویم، خواهد آمد.

## خودشناسی و خداشناسی

### اشاره

یکی دیگر از گامهای نخستین در راه اصلاح نفس و تهذیب اخلاق و پرورش ملکات والای انسانی، خود شناسی است.

چگونه ممکن است انسان به کمال نفسانی برسد و عیوب خود را اصلاح کند و رذائل اخلاقی را از خود دور سازد در حالی که خویشتن را آن گونه که هست نشناخته باشد!

آیا بیمار تا از بیماری خود آگاه نگردد به سراغ طبیب می رود؟

آیا کسی که راه خود را در سفر گم کرده، تا از گمراهی خویش با خبر نشود به جستجوی دلیل راه بر می خیزد؟

آیا انسان تا از وجود دشمن در اطراف خانه اش

با خبر نشود، اسباب دفاع را آماده می سازد؟

به یقین پاسخ تمام این سؤالها منفی است، همین گونه آن کس که خود را نشناسد و از کاستیها و عیوب خویش با خبر نشود، به دنبال اصلاح خویش و بهره گیری از طبیبان مسیحا نفس روحانی، نخواهد رفت.

با این اشاره به اصل مطلب باز می گردیم، و رابطه خودشناسی و تهذیب نفس و همچنین رابطه خداشناسی و تهذیب نفس را مورد بررسی قرار می دهیم.

### 1- رابطه خود شناسی و تهذیب نفس

چگونه خودشناسی سبب تهذیب نفوس می شود؟ دلیل آن روشن است زیرا:

اوّلًا: انسان از طریق خود شناسی به کرامت نفس و عظمت این خلقت بزرگ الهی و

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 323

اهمّیّت روح آدمی که پرتوی از انوار الهی و نفحه ای از نفحات ربّانی است پی می برد؛ آری! درک می کند که این گوهر گرانبها را نباید به ثمن و بهای ناچیز فروخت و به آسانی از دست داد!

تنها کسانی خود را آلوده رذائل اخلاق می کنند و گوهر پاک روح انسانی را به فساد و نابودی می کشانند که از عظمت آن بی خبرند.

ثانیاً: انسان با شناخت خویشتن به خطرات هوای نفس و انگیزه های شهوت و تضادّ آنها با سعادت او پی می برد، و برای مقابله با آنها آماده می شود.

بدیهی است کسی که خود را نشناسد از وجود این انگیزه ها بی خبر می ماند و شبیه کسی است که گرداگرد او را دشمن گرفته، امّا او از وجود آنان غافل و بی خبر است؛ طبیعی است که چنین کسی خود را آماده مقابله با دشمن نمی کند و سرانجام ضربات سنگینی از سوی دشمن دریافت می دارد.

ثالثاً: انسان با شناخت نفس خویش به استعدادهای گوناگونی که برای پیشرفت و

ترقی از سوی خداوند در وجود او نهفته شده است پی می برد و تشویق می شود که برای پرورش این استعدادها بکوشد، و آنها را شکوفا سازد؛ گنجهای درون جان خویش را استخراج کند و گوهر خود را هویدا سازد.

کسی که عارف به نفس خویش نیست به انسانی می ماند که در جای جای خانه او گنجهای پر قیمتی نهفته شده ولی او از آنها آگاهی ندارد، ممکن است از گرسنگی و تنگدستی در آن بمیرد، در حالی که در زیر پای او گنجهایی است که هزاران نفر را سیر می کند.

رابعاً: هر یک از مفاسد اخلاقی ریشه هایی در درون جان انسان دارد، با خود شناسی، آن ریشه ها شناخته می شود، و درمان این دردهای جانکاه را آسان می سازد، و به این ترتیب راه وصول به تهذیب را در برابر انسان هموار می کند.

خامساً: از همه مهمتر این که خودشناسی بهترین راه برای خدا شناسی است، و چنان که خواهد آمد، خداشناسی و آگاهی از صفات جلال و جمال حق، قوی ترین عامل برای پرورش ملکات اخلاقی و کمالات انسانی و نجات از پستی و حضیض رذائل و

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 324

رسیدن به اوج قلّه فضائل است.

و اگر به مطالب گذشته این جمله را بیفزاییم که رذائل اخلاقی زندگی انسانی را به تباهی می کشد و جامعه بشری را در بحرانهای سخت گرفتار می سازد، و شهد زندگی را در کام انسانها مبدّل به شرنگ می کند، به اهمّیّت خود شناسی و خودآگاهی برای زندگی انسانها بیشتر پی خواهیم برد.

در کتاب «اعجاز روانکاوی» نوشته «کارْل مِنیْنگِر» چنین آمده است: «خود آگاهی عبارت از این است که هم از قوای مثبت و مهر

انگیز نهاد خود آگاهی داشته باشیم و هم از نیروهای منفی که موجب نابودی ما می گردد و ما را به خاک سیاه می افکند؛ ندیده گرفتن قوای منفی یا خودداری از اشاره به وجود آنها در خودمان یا دیگران، پایه های زندگی را متزلزل می کند.» «1»

در کتاب «انسان موجود ناشناخته» جمله ای آمده است که شاهد خوبی برای بحث ما است؛ می گوید: «بدبختانه در تمدّن صنعتی شناخت انسان مورد توجّه قرار نگرفته است، و برنامه زندگی بر وفق ساختمان طبیعی و فطری پایه گذاری نشده است؛ لذا با همه درخشندگی موجب رستگاری نشده است؛ پیشرفت علم به دنبال هیچ طرحی صورت نگرفت و (تقریباً) اتّفاقی بود ... اگر «گالیله» و «نیوتن» و «لاووازیه»، نیروی فکری خود را صرف مطالعه روی جسم و روان آدمی کرده بودند، شاید نمای دنیای، امروز فرقهای زیادی با آنچه امروز است می داشت.» «2»

و به خاطر این امور است که خداوند یکی از مجازاتهای هوسبازان متمرّد را خود فراموشی قرار داده و به مسلمانان هشدار می دهد که: «وَ لاتَکُونُوا کَالَّذینَ نَسُوا اللَّهَ فَانْساهُمْ انْفُسَهُمْ اولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ؛ همچون کسانی که خدا را فراموش کردند و خداوند به سبب آن، آنها را به خود فراموشی گرفتار ساخت، نباشید! و آنها فاسقان (حقیقی) و گنهکارانند.» «3»

جمله:

---

(1). اعجاز روانکاوی، صفحه 6.

(2). انسان موجود ناشناخته، صفحه 22.

(3). سوره حشر، آیه 19.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 325

2- خود شناسی در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام نقل شده اثرات بسیار پر ارزشی برای خودشناسی آمده است، که ما را از هرگونه توضیح بی نیاز می سازد؛ از 1- در حدیثی

از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «نالَ الْفَوْزَ الْاکْبَرِ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَهِ النَّفْسِ؛ کسی که خود را بشناسد، به سعادت و رستگاری بزرگ نایل شده است!» «1»

2- و در نقطه مقابل آن چنین می فرماید: «مَنْ لَمْ یَعْرِفْ نَفْسَهُ بَعُدَ عَنْ سَبیلِ النَّجاهِ وَخَبِطَ فِی الضَّلالِ وَ الْجَهالاتِ؛ کسی که خود را نشناسد، از طریق نجات دور می شود و در گمراهی و جهل گرفتار می آید!» «2»

3- در تعبیر دیگری از همان امام همام آمده است: «الْعارِفُ مَنْ عَرِفَ نَفْسَهُ فَاعْتَقَها وَ نَزَّهَها عَنْ کُلِّ ما یُبَعِّدُها؛ عارف حقیقی کسی است که خود را بشناسد، و (از قید و بند اسارت) آزاد سازد، و آن را از هر چیز که او را از سعادت دور می سازد پاک و پاکیزه کند!» «3»

از این تعبیر بخوبی استفاده می شود که معرفت نفس (خودشناسی) سبب آزادی از قید و بند اسارتها و پاکسازی از رذائل اخلاقی است.

4- باز حدیث دیگری از همان پیشوای بزرگ علیه السلام می خوانیم: «اکْثَرُ النَّاسِ مَعْرِفَهً لِنَفْسِهِ اخْوَفُهُمْ لِرَبِّهِ؛ کسی که بیش از همه خود را بشناسد، بیش از همه، خوف پروردگار خواهد داشت!» «4»

از این حدیث نیز رابطه نزدیکی میان احساس مسؤولیّت و خوف پروردگار که سرچشمه تهذیب نفس است با خودشناسی استفاده می شود.

5- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ جاهَدَها؛ وَ مَنْ جَهِلَ نَفْسَهُ اهْمَلَها؛ کسی که خود را بشناسد، به جهاد با نفس بر می خیزد و کسی که خود را

---

(1). غرر الحکم، حدیث 9965.

(2). غرر الحکم، حدیث 9034.

(3). غرر الحکم، طبق المیزان، جلد 6، صفحه 173.

(4). غرر الحکم، حدیث 3126.

نشناسد آن را رها می سازد !» «1»

مطابق این حدیث پایه اصلی جهاد با نفس که طبق صریح روایات جهاد اکبر نامیده شده، خود شناسی است.

6- در نهج البلاغه در کلمات قصار، از همان بزرگوار آمده است: «مَنْ کَرُمَتْ عَلَیْهِ نَفْسُهُ هانَتْ عَلَیْهِ شَهَواتُهُ؛ کسی که (در سایه خود شناسی) برای خود، کرامت و شخصیّت قائل است، شهواتش در نظرش خوار و بی مقدار خواهد بود (و به آسانی تسلیم هوی و هوس نمی شود) !» «2»

7- همان گونه که خودشناسی پایه مهمّ تهذیب نفس و تکامل در جنبه های اخلاقی و مسائل دیگر است، جاهل بودن به قدر خویش، سبب بیگانگی از همه چیز و دوری از خدا می گردد؛ لذا در حدیث دیگری از امام دهم، امام هادی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ هانَتْ عَلَیْهِ نَفْسُهُ فَلا تَأْمَن شَرَّهُ؛ کسی که نزد خود قدر و قیمتی ندارد، از شرّ او ایمن نباش !» «3»

از مضمون آنچه در این بحث آمد، به روشنی می توان استفاده کرد، که یکی از پایه های اصلی پرورش فضائل اخلاقی و تکامل معنوی، خودشناسی و معرفه النّفس است، و تا انسان این مرحله دشوار و این گردنه صعب العبور را پشت سر نگذارد، به هیچ یک از مقامات معنوی نایل نخواهد شد؛ به همین دلیل، علمای بزرگ اخلاق تأکید و اصرار زیادی بر این دارند که رهروان این راه باید به خود شناسی پردازند، و از این امر حیاتی غافل نشوند.

3- خود شناسی وسیله خداشناسی است

3- خود شناسی وسیله خداشناسی است

قرآن مجید با صراحت می گوید: «ما آیات آفاقی و انفسی (عجائب آفرینش خداوند در جهان بزرگ و در درون وجود انسان) را به آنها نشان می دهیم تا آشکار گردد که

او حق است.» (سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَ فی انْفُسِهِمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ انَّهُ الْحَقُّ) «4» ________________________________________

(1). تفسیر المیزان (طبق نقل میزان الحکمه، جلد 3، مادّه معرفت، صفحه 1881.)

(2). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه 409.

(3). تحف العقول، کلمات قصار امام هادی علیه السلام.

(4). سوره فصّلت، آیه 53.



در جای دیگر می فرماید: در درون وجود شما آیات خداست، آیا نمی بینید؟

(وَ فی انْفُسِکُمْ افَلا تُبْصِرُونَ) «1» بعضی از محقّقان از آیه مربوط به عالم ذر نیز همین استفاده را کرده اند که «معرفه النّفس» پایه «معرفه اللّه» است، آنجا که می فرماید: «وَ اذْ اخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَتَهُمْ وَ اشْهَدَهُمْ عَلی انْفُسِهِمْ الَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی شَهِدْنا؛ به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریّه آنان را برگرفت و آشکار ساخت و آنها را گواه بر خویشتن نمود (و اسرار وجودشان را به آنها نشان داد و فرمود) آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنها همگی گفتند: آری گواهی می دهیم!» «2»

در تفسیر المیزان می خوانیم: «انسان هر قدر متکبّر باشد، و فراهم بودن اسباب زندگی او را به غرور وا دارد، نمی تواند این حقیقت را انکار کند که مالک وجود خویش نیست، و استقلالی در تدبیر خویشتن ندارد، چه این که اگر مالک خویشتن بود، خود را از مرگ و سایر آلام و مصائب زندگی باز می داشت، و اگر مستقل به تدبیر خویش بود، هرگز نیاز به خضوع در مقابل عالم اسباب نداشت ... بنابراین، نیاز ذاتی انسان به پروردگار و مالک مدبّر، جزء حقیقت وجود اوست، و فقر و نیاز بر پیشانی جانش

نوشته شده، این حقیقتی است که هر کس از کمترین شعور انسانی برخوردار باشد به آن اعتراف می کند، و تفاوتی میان عالم و جاهل و صغیر و کبیر، در این مسأله نیست!

«بنابراین، انسان در هر مرحله ای از انسانیّت باشد، به روشنی می بیند که مالک و مدبّر و پروردگاری دارد، چگونه نبیند در حالی که نیاز ذاتی خود را به روشنی می بیند.

«لذا بعضی گفته اند که آیه اشاره به حقیقتی می کند که انسان در زندگی دنیا آن را در می یابد که در همه چیز از شؤون حیات خود، نیازمند است- نیازمند به بیرون وجود خود- پس معنی آیه شریفه این است که ما انسانها را به نیاز و احتیاجشان آگاه ساختیم و آنها به ربوبیّت ما اعتراف کردند.» «3»

به این ترتیب ثابت می شود که شناخت حقیقت نفس انسان با صفات و ویژگیهایش،

---

(1). سوره ذاریات، آیه 21.

(2). سوره اعراف، آیه 172.

(3). تفسیر المیزان جلد 8، صفحه 307. ذیل آیه مورد بحث (با تلخیص).



سبب معرفه اللَّه و شناخت خداست.

حدیث معروف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ؛ هرکس خود را بشناسد پروردگارش را خواهد شناخت.» نیز ناظر به همین است.

این حدیث گاهی به صورت بالا، و گاه به صورت مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ، گاه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و گاه از امیر مؤمنان علی علیه السلام و گاه از صحف ادریس، نقل شده است.

در بحار الانوار از کتاب ادریس پیامبر علیه السلام در صحیفه چهارم که صحیفه معرفت است چنین نقل شده: «مَنْ عَرَفَ الْخَلْقَ عَرَفَ الْخالِقَ، و مَنَ عَرَفَ الرِّزْقَ عَرَفَ الرَازِقَ، وَ

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ؛ کسی که مخلوق را بشناسد خالق را می شناسد، و کسی که رزق را بشناسد رازق را می شناسد، و کسی که خود را بشناسد پروردگارش را می شناسد.» «1»

به هر حال مضمون این حدیث در چند جای از بحار الانوار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا سایر معصومین علیهم السلام یا ادریس پیامبر علیه السلام نقل شده است و همچنین از امام علیّ بن ابی طالب علیه السلام در غرر الحکم. «2»

علّامه طباطبایی در تفسیر المیزان بعد از ذکر این حدیث شریف می فرماید: «شیعه و سنّی این حدیث را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند و این یک حدیث مشهور است. «3»

***

#### 4- تفسیرهای هفتگانه برای حدیث مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ

برای این حدیث شریف، تفسیرهای گوناگونی گفته شده یا می توان گفت، از جمله:

1- این حدیث در حقیقت اشاره به «برهان نظم» است، یعنی هرکس شگفتیهای ساختمان روح و جسم خود را بداند و به اسرار و نظامات پیچیده و حیرت انگیز این اعجوبه خلقت پی برد، راهی به خدا به روی او گشوده می شود؛ زیرا این نظم عجیب و

---

(1). بحار الانوار، جلد 92، صفحه 456- در جلد 58 بحار، صفحه 99، و جلد 66، صفحه 293، این حدیث به عنوان کلام معصوم علیه السلام و در جلد 2، صفحه 32 از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است.

(2). غرر الحکم، حدیث 7946.

(3). تفسیر المیزان، جلد 6، صفحه 169 (بحث روانی ذیل آیه 105، سوره مائده).

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 329

آفرینش شگفت انگیز نمی تواند از غیر مبدأ عالِم و قادری، سرچشمه گرفته باشد.

بنابراین، شناختن خویشتن سبب معرفه

اللَّه است.

2- ممكن است اين حديث اشاره به «برهان وجوب و امكان» باشد، چرا كه اگر انسان دقّت در وجود خويش كند مى بيند وجودى است از هر نظر وابسته و غير مستقل، علم و قدرت و توانايى و هوشيارى و سلامت و بالاخره تمام هستى او با شاخ و برگهايش، وجودى است غير مستقل و نيازمند كه بدون اتّكا به يک وجود مستقل و بى نياز، يک لحظه امكان ادامه بقاءِ او نيست. او به اصطلاح شبيه به معانى حرفيّه است كه در ضمن جمله به كار مى روند، و در واقع بدون وابستگى معانى اسميّه، مفهوم و معنى خود را بكلّى از دست مى دهند؛ (مثلاً، هنگامى كه گفته مى شود: «من از خانه به سوى مسجد رفتم» واژه «از» و «تا» بدون تكيه بر «خانه» و «مسجد»، هيچ مفهومى ندارد. بنابراين، معانى اسميّه است كه به معانى حرفيّه مفهوم مى بخشد.) و به اين ترتيب هر كس خود را با اين ويژگى بشناسد خداى خود را خواهد شناخت، چرا كه وجود وابسته بدون وجود مستقل غير ممكن است.

3- حديث مى تواند اشاره به «برهان علّت و معلول» باشد؛ براى اين كه انسان هرگاه در وجود خويش كمى دقّت كند مى فهمد كه روح و جسم او معلول علّت ديگرى است كه او را در آن زمان و مكان خاص به وجود آورده، هنگامى كه به سراغ علّت وجود خويش (فى المثل پدر و مادر) مى رود باز آنها را معلول علّت ديگرى مى بيند، و هنگامى كه سلسله اين علّت و معلول را پى گيرى مى كند، به اينجا مى رسد كه آنها نمى توانند تا بى نهايت پيش بروند چرا كه تسلسل لازم مى آيد و

بطلان تسلسل بر همه دانشمندان مسلّم است. «1»

بنابراین، باید این سلسله به جایی ختم شود که علّت نخستین و به تعبیر دیگر علّه العلل و واجب الوجود است، هستی اش از درون ذاتش می جوشد و در هستی خود محتاج دیگری نیست. هنگامی که انسان خودش را با این وصف بشناسد به خدای خویش پی می برد.

---

(1). راجع به تسلسل، برای توضیح بیشتر به کتاب پیام قرآن جلد دوم، صفحه 6 مراجعه کنید.



4- این حدیث می تواند اشاره به «برهان فطرت» باشد، یعنی هرگاه انسان به زوایای قلب خود و اعماق روح خود پی ببرد، نور الهی و توحید که در درون فطرت اوست، بر او آشکار می شود، و از «معرفه النّفس» به «معرفه اللّه» می رسد، بی آن که نیازی به دلیل و استدلال داشته باشد.

5- این حدیث می تواند ناظر به «مسأله صفات خدا» باشد، به این معنی که هرکس خویشتن را با صفات ویژه ممکنات و مخلوقات که در اوست بشناسد، به صفات پروردگار پی خواهد برد؛ از محدودیّت خویش پی به نامحدود بودن حق تعالی می برد؛ چرا که اگر او هم محدود باشد مخلوق است! و از فنای خویش پی به بقای او می برد، چه اگر او هم فانی می شد مخلوق بود نه خالق، و همچنین از نیاز خویش پی به بی نیازی او، و از ضعف خویش پی به قدرت او می برد. این همان است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در نخستین خطبه به آن اشاره کرده، می فرماید: وَ کَمالُ الْاِخْلاصِ لَهُ نَفْیُ الصّفاتِ عَنْهُ لِشَهادَهِ کُلِّ صِفَهٍ انَّها غَیْرُ الْمَوصُوفِ وَ شَهادَهِ کُلِّ مَوْصُوفٍ انَّهُ غَیْرُ الصّفَهِ؛ نهایت ایمان

خالصانه به خداوند آن است که وی را از صفات ممکنات پیراسته بدانند، چرا که هر صفتی (از صفات مخلوقات) گواهی می دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی شهادت می دهد غیر از صفت است.» «1»

6- مرحوم علّامه مجلسی تفسیر دیگری از بعضی از علما درباره این حدیث نقل می کند و حاصل آن این است که:

«روح انسان یک موجود لطیف لاهوتی است در صفت ناسوتی (یعنی از جهان ماوراء طبیعت است که با صفات عالم طبیعت ظاهر گشته) و از ده طریق دلالت بر یگانگی و ربوبیّت خداوند می کند:

1- از آنجا که روح مدبّر بدن است می دانیم که جهان هستی مدبّری دارد!

2- از آنجا که یگانه است دلالت بر یگانگی خالق دارد!

3- از آنجا که قدرت بر حرکت دادن تن دارد دلیل بر قدرت خداست!

---

(1). نهج البلاغه، خطبه 1.



4- از آنجا که از بدن آگاه است دلیل بر آگاهی خداوند است!

5- از آنجا که سلطه بر اعضاء دارد دلیل بر سلطه او بر مخلوقات است!

6- از آنجا که قبل از بدن بوده و بعد از آن نیز خواهد بود دلیل بر ازلیّت و ابدیّت خداست!

7- از آنجا که انسان از حقیقت نفس آگاه نیست دلیل بر این است که احاطه به کُنه ذات خدا امکان ندارد!

8- از آنجا که انسان محلّی برای روح در بدن نمی شناسد دلیل بر این است که خدا محلّی ندارد!

9- از آنجا که روح را نمی توان لمس کرد دلیل بر این است که خداوند لمس کردنی نیست!

10- و از آنجا که روح و نفس آدمی دیده نمی شود دلیل بر این است که

خالق روح قابل رؤیت نیست!» «1»

7- تفسیر دیگری که برای این حدیث به نظر می رسد این که جمله «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» از قبیل تعلیق به محال است، یعنی همان گونه که انسان نمی تواند نفس و روح خود را بشناسد خدا را نیز نمی تواند حقیقتاً بشناسد.

ولی تفسیر اخیر بعید به نظر می رسد و تفسیرهای قبل مناسبتر است و هیچ مانعی ندارد که تمام تفسیرهای بالا در مفهوم این حدیث شریف و پر محتوا جمع باشد.

آری! هرکس خود را بشناسد خدا را خواهد شناخت، و خود شناسی راهی است به خدا شناسی و به یقین خداشناسی، مهمترین وسیله تهذیب اخلاق و پاکسازی روح و دل از آلودگیهای اخلاقی است چرا که ذات پاکش منبع تمام کمالات و فضائل است و از اینجا روشن می شود که یکی از مهمترین گامهای سیر و سلوک و تهذیب نفوس خود شناسی است، ولی خودشناسی موانع زیادی دارد که در بحث آینده به آن اشاره خواهد شد.

---

(1). بحار الانوار، جلد 58، صفحه 99 و 100

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 332

### 5- موانع خودشناسی

نخستین گام برای درمان بیماریهای جسمی شناخت بیماریهاست؛ به همین دلیل، امروز که از طریق آزمایشهای مختلف می توان به وجود بیماریهای گوناگون و کمّ و کیف آنها آگاه شد راه درمان آسانتر است، با پرتونگاری و عکس برداری از شکستگی استخوانها، طبیب جرّاح قدرت می یابد که دقیقاً به سراغ محل آسیب دیده برود و به درمان آن بپردازد؛ و با تجزیه دقیق خون و ترشّحات بدن از وجود هرگونه عامل بیماری آگاه می شود.

در بیماریهای روحی و آلودگیهای اخلاقی نیز مطلب دقیقاً همین گونه است.

تا به کمک طبیبان

مسیحا دم اخلاق و راهنماییهای سودمند رهروان این راه، ریشه های رذائل اخلاقی را در خود نشناسیم چگونه می توان بر درمان آن دست یافت!

ولی بسیاری از مردم را می بینیم که علائم بیماریهای جسمانی خطرناک را نادیده می گیرند چرا که حبّ ذات به آنها اجازه نمی دهد به بیماری مهمّی در خود اعتراف کنند؛ این گریز از واقعیّت غالباً بسیار گران تمام می شود و انسان زمانی مجبور به اعتراف می شود که گاه کار از کار گذشته و کار درمان مشکل یا غیر ممکن شده است!

در بیماریهای اخلاقی نیز مطلب همین گونه است؛ غالباً خود خواهی و حبّ ذات مانع از شناخت صفات رذیله و پذیرفتن عیوب اخلاقی خویش و اعتراف به آن است. بسیار دیده شده که گروهی از مردم در برابر صفات نکوهیده خود در مقام توجیه برمی آیند و خود را فارغ و پیراسته از عیوب و نقائص معرّفی می کنند و با این توجیهات نادرست راه درک واقعیّتها را بر خود می بندند.

خود شناسی و اعتراف به عیوب خویش شجاعت و شهامت و عزم راسخ و اراده آهنین لازم دارد، وگرنه انسان سعی خواهد کرد بر عیوب خویش سرپوش نهد و اگر عیبی از پرده برون افتاد با تردستی آن را برای همه حتّی خودش توجیه نماید!

آری! گاه آشنایی با عیوب خویش وحشتناک است و بسیاری از مردم حاضر نیستند تن به این وحشت بدهند؛ همان گونه که حاضر نیستند به بیماری وحشتناک جسمی خود

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 333

اعتراف کنند ولی این گریز از واقعیّت بسیار گران تمام می شود و انسان باید بهای سنگینی را در برابر آن بپردازد!

به هر حال، مانع اصلی خود شناسی حجاب

و پرده حبّ ذات و خود خواهی و خود برتر بینی است، و تا این پرده ها کنار نرود خودشناسی ممکن نیست؛ و تا انسان خود شناسی نکند و به نقاط ضعف خویش آگاه نگردد، راه تهذیب اخلاق به روی او بسته خواهد بود.

هشدارهایی که در این زمینه از سوی پیشوایان بزرگ اسلام داده شده گواه زنده این مدّعاست.

در خبری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اذا ارادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَیْراً فَقَّهَهُ فِی الدِّینِ وَ زَهَّدَهُ فِی الدُّنیا وَ بَصَّرَهُ عُیُوبَهُ؛ هنگامی که خدا اراده نیکی درباره بنده ای کند او را در امور دین آگاه و در امور دنیا زاهد و نسبت به عیوبش آگاه می سازد !» «1»

حضرت علی علیه السلام در گفتار کوتاه و پر معنی دیگری می فرماید: «جَهْلُ الْمَرْءِ بِعُیُوبِهِ مِنْ اکْبَرِ ذُنُوبِهِ؛ ناآگاهی انسان نسبت به عیوبش از بزرگترین گناهان اوست.» «2»

اکنون این سؤال پیش می آید که چگونه انسان می تواند حجاب خود خواهی را بدَرَد و به عیوب خویش آشنا شود؟

مرحوم فیض کاشانی در این زمینه بحث مفید و راهگشایی دارد؛ می گوید، برای پی بردن به عیوب خویش چهار راه است:

نخست این که: به سراغ استادی برود که آگاه از عیوب نفس است و بر خفایا و آفات اخلاقی آگاهی دارد، او را حاکم بر نفس خویش سازد و از ارشادات او بهره گیرد، و این در زمان ما کم است !

دوم این که: دوست راستگوی آگاه با ایمانی جستجو کند و او را مراقب خویش سازد تا احوال و افعال او را مورد بررسی دقیق قرار دهد؛ هرگاه اخلاق و افعال ناپسند و عیوب پنهان و آشکاری از او ببیند به او

اطّلاع دهد، همان گونه که بعضی از بزرگان دین

---

(1). نهج الفصاحه، صفحه 26- شبیه همین معنی از امام صادق علیه السلام در اصول کافی، جلد 2، صفحه 130 آمده است.

(2). بحار الانوار، جلد 74، صفحه 419.



می فرمودند: «رَحِمَ اللّهُ امْرَءً اهْدی الَیَّ عُیُوبی؛ خدا رحمت کند کسی که عیوب مرا به من هدیه کند.» «1» (تعبیر به هدیه تعبیر جالبی است که دلیل بر اهمّیّت فوق العاده این مطلب است) ... ولی این گونه افراد نیز کم اند زیرا دوستان غالباً مداهنه و مجامله می کنند، و بعضی بعکس به خاطر حسد عیوب را بیش از اندازه بزرگ می سازند. به داوود طائی «2» گفتند: چرا از مردم کناره گیری کردی و با آنها آمیزش نداری؟ گفت: من چه کنم با کسانی که گناهان مرا از من پنهان می کنند!

آری! افراد دیندار شدیداً علاقه داشتند که با استفاده از نصیحت دیگران از عیوبشان آگاه شوند؛ ولی امروز کار ما به جایی رسیده که منفورترین افراد نزد ما کسانی هستند که ما را نصیحت می کنند و از عیوبمان آگاهمان می سازند؛ نه تنها از تذکّرات آنها خوشحال نمی شویم، بلکه به مقابله با آنان بر می خیزیم و می گوییم: تو خود نیز دارای این عیوبی، و چنین و چنان کردی، کینه او را به دل می گیریم، و از نصایح او محروم می مانیم!

طریق سوم آن است که: انسان عیوبش را از زبان دشمنانش بشنود، چرا که دشمنان با دقّت تمام مراقب لغزشها و عیوب انسانند؛ به همین دلیل، گاهی انسان از دشمن کینه توزش بیش از دوست متملّق و چاپلوسش بهره می گیرد.

طریق چهارم این است که: انسان با مردم

معاشرت کند، آنچه را از صفات آنها نکوهیده می بیند در مورد خودش نیز بررسی کند که آیا او نیز دارای این صفات نکوهیده هست یا نیست؟ زیرا مؤمن آیینه و مرآت مؤمن است، و می تواند عیوب خویش را با مشاهده عیوب دیگران ببیند. به عیسی بن مریم علیه السلام گفتند چه کسی تو را ادب آموخت؟

گفت کسی مرا ادب نیاموخت ولی من جهل جاهل را دیدم و در نظر ناپسند آمد و از آن دوری نمودم. (داستان معروف لقمان را که به او گفتند ادب را از که آموختی گفت از بی

---

(1). این حدیث در کتاب «تحف العقول» در کلمات قصار امام صادق علیه السلام به این صورت نقل شده: أَحَبُّ إِخْوانِی الَیَّ مِنْ اهْدَی الَیَّ عُیُوبی (محبوبترین برادران دینی نزد من کسی است که عیوب مرا به من هدیه کند.)

(2). داود بن نصیر طائی را از بزرگان فقها و زهّاد و عبّاد قرن دوم هجری شمرده اند و همطراز با ابراهیم ادهم و فضیل دانسته اند؛ (لغتنامه دهخدا).



ادبان تعبیر دیگری از این مطلب است.) «1»

***

عبادت و نیایش روح را پرورش می دهد

اشاره

گام دیگر برای تهذیب اخلاق، توجّه به عبادات و نیایشهاست.

برای پی بردن به تأثیر عبادت و نیایش در تهذیب نفوس و پرورش فضائل اخلاقی، قبل از هر چیز باید با مفهوم و حقیقت عبادت آشنا شد.

گرچه بحث درباره حقیقت عبادت سخنی مبسوط و گسترده را می طلبد و بزرگان در تفسیر و اخلاق و فقه و حدیث درباره آن سخن بسیار گفته اند، امّا در یک اشاره کوتاه چنین می توان گفت: برای یافتن حقیقت عبادت باید به واژه «عبد» و مفهوم آن که ریشه

اصلى عبادت است توجّه نمود.

«عبد» از نظر لغت به انسانى گفته مى شود كه سر تا پا تعلّق به مولا و صاحب خود دارد؛ اراده اش تابع اراده او، و خواستش تابع خواست اوست؛ در برابر او خود را مالك چيزى نمى داند و در اطاعت او سستى بخود راه نمى دهد.

بنابراين، عبوديّت اظهار آخرين درجه خضوع در برابر كسى است كه همه چيز از ناحيه اوست، و بخوبى مى توان نتيجه گرفت كه تنها كسى مى تواند «معبود» باشد كه نهايت انعام و اكرام را كرده است و او كسى جز خدا نيست!

به تعبير ديگر، و از بُعد ديگر- «عبوديّت» نهايت اوج تكامل روح يك انسان و قرب او به خداست، و عبوديّت تسليم مطلق در برابر ذات پاك اوست؛ عبادت تنها ركوع و سجود و قيام و قعود نيست، بلكه روح عبادت تسليم بى قيد و شرط در برابر كمال مطلق و ذات بى مثالى است كه از هر عيب و نقص مبرّاست.

بديهى است چنين عملى بهترين انگيزه توجّه به كمال مطلق و پرهيز از هرگونه آلودگى و ناپاكى است؛ چرا كه انسان سعى مى كند خود را به معبود خويش نزديك و

---

(1). محجّه البيضاء، جلد 5، صفحه 112 تا 114 (با تلخيص).



نزديكتر سازد تا پرتوى از جلال و جمال او در وجودش ظاهر شود كه گاه از آن تعبير به «مظهر صفات خدا شدن» مى كنند.

در حديثى از امام صادق عليه السلام مى خوانيم: «الْعُبُوُدِيَّهُ جَوْهَرَهٌ كُنْهُها الرُّبُوبِيَّهُ؛ عبوديّت گوهرى است كه ربوبيّت در درون آن نهفته شده است.» «1» اشاره به اين كه عبد تلاش و كوشش مى كند كه خود را در صفات شبيه

معبود سازد و پرتوی از صفات جلال و جمال او را در خود منعکس کند، و نیز انسان در سایه عبودیّت به جای می رسد که به اذن پروردگار می تواند در جهان تکوین، تدبیر و تصرّف کند، و صاحب ولایت تکوینیّه شود، همان گونه که آهن سرد و سیاه بر اثر مجاورت با آتش، گرم و سرخ و فروزان می شود؛ این حرارت و نورانیّت از درون ذات او نیست بلکه پرتو ناچیزی از آتش به او افتاده و به این رنگ در آمده است.

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و چگونگی تأثیر عبادت را در پرورش فضائل اخلاقی در آیات قرآن بررسی می کنیم.

1- یا ایُّها النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ الَّذِی خَلَقَکُمْ وَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ (سوره بقره، آیه 21)

2- یا ایُّها الَّذینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ (سوره بقره، آیه 183)

3- وَ اقِمِ الصَّلوهَ انَّ الصَّلوهَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ (سوره عنکبوت، آیه 45)

4- اِنَّ الْانْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً- اذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً- وَ اذا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعاً- الَّا الْمُصَلِّینَ- الَّذینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُونَ (سوره معارج، آیات 19 تا 24)

5- خُذْ مِنْ امْوالِهِمْ صَدَقَهً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِها (سوره توبه، آیه 103)

6- الَّذینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللَّهِ الا بِذِکْرِاللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (سوره رعد، آیه 28)

---

(1). مصباح الشّریعه، صفحه 536 (طبق نقل میزان الحکمه، واژه عبد).



7- یا ایُّها الَّذینَ آمَنُوا اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلوهِ انَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرینَ (سوره بقره، آیه 153)

ترجمه:

1- ای مردم ! پروردگار خود را پرستش کنید، آن کس که شما و کسانی را که پیش

از شما بودند آفرید، تا پرهیزگار شوید.

2- ای کسانی که ایمان آورده اید! روزه بر شما نوشته شده، همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد، تا پرهیزگار شوید.

3- ... و نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می دارد.

4- به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است- هنگامی که بدی به او رسد بی تابی می کند- و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می شود (و بخل می ورزد)- مگر نمازگزاران- آنها که نماز را پیوسته به جا می آورند.

5- از اموال آنها صدقه ای (به عنوان زکات) بگیر تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی.

6- آنان کسانی هستند که ایمان آورده اند، و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد!

7- ای کسانی که ایمان آورده اید! از صبر (روزه) و نماز کمک بگیرید! (زیرا) خداوند با صابران است!

تفسیر و جمع بندی

در تمام آیاتی که در بالا آمده، رابطه نزدیکی میان «عبادت» و تقوا و پرهیز از گناه و پرورش فضائل اخلاقی دیده می شود و نشان می دهد کسانی که می خواهند به تهذیب نفس راه یابند باید از درِ عبودیّت و پرستش خداوند وارد شوند؛ سالکان راه خدا، و پویندگان طریق خودسازی و تقوا، باید از نیایش و عبادت یاری طلبند و ناخالصیهای وجود خود را در کوره داغ عشق به خدا بسوزانند و از بین ببرند، و مس وجود خود را با کیمیای عبادت زر کنند.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 338

در همین راستا، در نخستین آیه، همه انسانها را بدون استثنا مخاطب

ساخته و راه تقوا را این گونه به آنها نشان می دهد؛ می فرماید: «ای مردم! پروردگارتان را که شما و پیشینیان شما را آفریده پرستش کنید تا پرهیز کار شوید!» (یا ایُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ الَّذِی خَلَقَکُمْ وَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ)

تکیه بر آفرینش پیشینیان ممکن است اشاره به این باشد که اعراب جاهلی برای توجیه پرستش بتها، تکیه بر فعل پیشینیان داشتند، آیه فوق می گوید خداوند هم آفریدگار شماست و هم آفریننده پیشینیان است؛ آری! او خالق همه کس و همه چیز و مالک همه کس و همه چیز است؛ و تنها او شایسته عبادت است، نه بتها؛ اگر رو به سوی عبودیّت خالص او آرید، شکوفه های تقوا بر شاخسار جان شما آشکار می شود؛ و این آلودگیهای اخلاقی شما ناشی از عبادت خرافی شماست.

این آیه رابطه نزدیک تقوا و عبادت را بطور مطلق بیان می کند.

*** در حالی که در آیه بعد به رابطه «روزه»- که یکی از عبادات مهم است- و «تقوا» اشاره شده است؛ می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما نوشته شده- همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد- تا پرهیزگار شوید!» (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمْ الصِّیامُ کُما کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ)

هرکس به روشنی در می یابد که به هنگام روزه داشتن، نور و صفای تازه ای در دل احساس می کند، خود را به نیکیها نزدیکتر، و از زشتیها و بدیها دورتر می بیند، حتّی آمارهای مستند نشان می دهد که در ایّام ماه مبارک سطح جرائم در جامعه روزه دار، بسیار پایین می آید، تا آنجا که مأموران انتظامی به اعتراف خودشان در این ماه

به کارهای عقب مانده ماههای دیگر می پردازند!

این امور بخوبی نشان می دهد که هر قدر انسان به عبودیّت خداوند نزدیکتر شود از زشتیها دورتر خواهد شد.

*** در سومین آیه، به رابطه نزدیک «نماز» و پرهیز از گناه و فحشاء و منکر اشاره شده

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 339

است؛ در این آیه شخص پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان یک الگو و اسوه، مخاطب به این خطاب شده است: نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می دارد (وَ اقِمِ الصَّلوةَ انَّ الصَّلوةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ)

«فحشاء و منکرات» مجموعه افعال غیر اخلاقی است، و می دانیم تمام افعال غیر اخلاقی سرچشمه ای از صفات ضدّ ارزشی در درون جان انسان دارد؛ و به تعبیر دیگر، همیشه اخلاق درونی است که در اخلاق برونی اثر می گذارد.

تأثیر نماز در باز داشتن از فحشاء و منکر نیز درست به همین دلیل است؛ زیرا نماز با افعال و اذکار بسیار پر محتوایش، انسان را در جهانی برتر و والاتر- جهان قرب به خدا- وارد می کند؛ و این نزدیکی او را از سرچشمه های اصلی فحشاء و منکر که همان هوای نفس و حبّ افراطی به دنیا است دور می سازد.

به همین دلیل، نمازگزاران واقعی کمتر گِرد گناه می گردند؛ و هر قدر نماز روح و جان و محتوای بیشتری داشته باشد، به همان نسبت انسان از منکرات و زشتیها دورتر می شود و شکوفه های فضائل و اخلاق در درون جانش آشکارتر می گردد.

*** در چهارمین آیه، بعد از اشاره به بعضی از رذائل اخلاقی مانند جزع و بی تابی به هنگام بروز مشکلات، و بخل

به هنگام دست یافتن به خیرات، تنها نمازگزاران را استثنا می کند، و می فرماید: انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است- هنگامی که بدی به او رسد بی تابی می کند- و هنگامی که خوبی به او رسد بخل می ورزد و مانع دیگران می شود- مگر نمازگزاران- آنها که نماز را بطور مرتّب به جا می آورند. (انَّ الْانْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً- اذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً- وَ اذا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعاً- الَّا الْمُصَلِّینَ- الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُونَ)

این آیات به روشنی ثابت می کند که توجّه به ذات پاک پروردگار و عبادت و نیایش در پاکسازی روح و جان از رذائل اخلاقی مانند بخل و جزع و بی تابی اثر مستقیم دارد.

*** در پنجمین آیه، اشاره به تأثیر مسأله زکات در پاکسازی روح و تزکیه نفس می کند و

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 340

می دانیم زکات در اسلام یکی از عبادات مهم محسوب می شود؛ می فرماید: از اموال آنها صدقه ای (به عنوان زکات) بگیر تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی (خُذْ مِنْ امْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِها)

تعبیر «تزکّیهم بها» دلیل روشنی بر این حقیقت است که تطهیر و تزکیه نفس به وسیله زکات حاصل می شود، چرا که زکات، رذائلی همچون بخل و دنیاپرستی و حرص و آز را از روح، زائل می کند، و نهال نوعدوستی و سخاوت و حمایت از مستضعفان را در سرزمین دل پرورش می دهد.

روایاتی که در ذیل این آیه نقل شده است نیز این حقیقت را روشنتر می کند:

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ما تَصَدَّقَ احَدُکُمْ بِصَدَقِهٍ مِنْ طَیِّبٍ- وَ لا یَقْبَلُ اللَّهُ الَّا الطَّیِّبَ- الَّا اخَذَهَا الرَّحْمانُ

بِيَمينِهِ وَ انْ كانَتْ تَمْرَةً فَتَربُو مِنْ كَفِّ الرَّحْمانِ فِی الرَّحْمانِ حَتَّی تَكُونَ اعْظَمُ مِنَ الْجَبَلِ؛ هيچ كس از شما صدقه ای از مال حلال نمی پردازد- و البتّه خداوند جز حلال قبول نمی كند- مگر اين كه خداوند آن را با دست خود می گيرد، حتّی اگر يک دانه خرما باشد، سپس در دست خدا نمو می كند تا بزرگتر از كوه شود!» «1»

اين حديث كه تشبيه و كنايه پرمعنايی در بردارد اهمّيّت فوق العاده اين عبادت بزرگ، و ارتباط مستقيم آن را با خدا و مسائل معنوی روشن می سازد.

*** در ششمين آيه، به يكی ديگر از عبادات مهم و معروف، يعنی ذكر خدا اشاره شده و از تأثير عميق آن در آرامش دلها، سخن می گويد؛ می فرمايد: آنان كسانی هستند كه ايمان آورده اند، و دلهايشان به ياد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشيد با ياد خدا دلها آرامش می پذيرد! (الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ الا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)

آرامش دل هميشه توأم با توكّل بر خدا، و عدم وابستگی به مادّيات و عشق به زرق و برق دنيا و آز و طمع و بخل و حسد است. چرا كه اگر اين صفات رذيله در دل باشد، آرامشی در آن نخواهد بود. بنابراين، ياد خدا می تواند اثر عميقی در دور ساختن

---

(1). صحيح مسلم، جلد 2، صفحه 702 (طبع بيروت).



انسان از اين رذائل داشته باشد، تا شكوفه آرامش بر شاخسار دل آشكار گردد.

به تعبير ديگر، اگر يک نظر اجمالی به ريشه های ناآرامی روح و پريشانی خاطر و اضطرابها و نگرانيها بيندازيم، می بينيم همه آنها از رذائل اخلاقی سرچشمه می گيرد، ولی ياد

خدا آنها را می خشکاند و ناآرامی را به اطمینان و آرامش مبدّل می سازد. «1»

*** در هفتمین و آخرین آیه، به تأثیر نماز و روزه در تقویت روح انسان اشاره کرده، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از صبر (روزه) و نماز کمک بگیرید! (زیرا) خداوند با صابران است!» (یا ایُّها الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلوهِ انَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرینَ)

در بعضی از روایات اسلامی صبر به روزه تفسیر شده است «2» که یکی از مصداقهای روشن صبر است، و گر نه صبر مفهوم وسیعی دارد که هرگونه استقامت در برابر هوای نفس و وسوسه های شیطان و استقامت در طریق اطاعت پروردگار، و در برابر حوادث ناگوار و مصائب را شامل می شود.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که هرگاه کار مهمّی برای او پیش می آمد نماز می خواند، سپس آیه وَاسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلوهِ را تلاوت می فرمود (کانَ علیٌّ اذا احالَهُ امْرٌ فَزِعٌ، قامَ الَی الصَّلوهِ ثُمَّ تَلا هذِهِ الْآیَهَ وَ اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلوهِ) «3»

اشاره به این که نماز به من نیرو می بخشد.

آری! این عبادتهای مهم فضائلی همچون توکّل و شجاعت و شهامت و صبر و استقامت را در وجود انسان زنده می کند، و از رذائل اخلاقی همچون جبن و ترس، تردید و دو دلی، و اضطراب و نگرانی در برابر حوادث مهم، و دنیا پرستی، دور می سازد؛ و به

---

(1). برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، جلد 10، ذیل همین آیه مراجعه فرمایید، که تحلیل روشن و مبسوطی در این زمینه در آنجا آمده است.

(2). مجمع البیان، جلد 1، ذیل آیه 45 سوره بقره که مشابه آیه مورد بحث

است؛ و تفسیر برهان، جلد 1، صفحه 166، ذیل آیه 153، سوره بقره- در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که در ذیل آیه «اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلوهِ» فرمود: «الصَّبْرُ هُوَ الصَّوْمُ» (بحار الانوار، جلد 93، صفحه 294)

(3). اصول کافی، طبق نقل المیزان، جلد 1، صفحه 154.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 342

این ترتیب، بخش مهمّی از فضائل اخلاقی را در وجود انسان زنده می کند، همان گونه که بخش قابل توجّهی از رذائل را می میراند.

*** نتیجه:

از آنچه در بالا آمد بخوبی می توان نتیجه گرفت که عبادات اثر بسیار عمیقی از جهات مختلف در تهذیب اخلاق دارند؛ این تأثیر را می توان در چند جهت خلاصه کرد:

1- توجّه به مبدأ آفرینش و حضور پروردگار در تمام زندگی انسانها سبب می شود که انسان مراقب اعمال و رفتار خویش باشد، و هوای نفس را تا آنجا که می تواند کنترل کند، چرا که عالم محضر خداست، و در محضر خداوند کریم، گناه کردن و راه خلاف پیمودن عین ناسپاسی است.

2- توجّه به صفات جلال و جمال او که در عبادات و مخصوصاً دعاها آمده است، نیایش کننده را دعوت می کند که پرتوی از آن اوصاف کریمه را در درون روح و جان خود منعکس کند و در مسیر تکامل اخلاقی قرار گیرد.

3- توجّه به معاد، همان دادگاه بزرگی که همه چیز در آنجا حسابرسی می شود، نیز اثر باز دارنده قوی و نیرومندی برای پاکسازی روح و جسم انسان دارد.

4- عبادت و نیایش اگر با حضور قلب و آداب آن باشد، صفا و نورانیّت غیر قابل توصیفی می آورد که در برابر آن ظلمات اخلاق رذیله تاب مقاومت ندارد؛

به همین دلیل، انسان پس از یک عبادت آمیخته با حضور قلب، خود را به نیکیها نزدیکتر می بیند.

5- محتوای عبادات و دعاها مملّو است از آموزشهای اخلاقی و بیان راه و رسم سیر و سلوک الی اللّه، که دقّت در آنها نیز درسهای بزرگی به انسان در این زمینه می دهد.

عاشقان خود سازی و سالکان الی اللَّه از طریق عبادت می توانند به هدف والای خود برسند و بدون عبادت و نیایش و مناجات و راز و نیاز با پروردگار مخصوصاً در خلوت و بویژه در سحرگاهان راه به جایی نمی برند.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 343

### تأثیر عبادات در پالایش روح، در روایات اسلامی

این مسأله در روایات اسلامی بازتاب بسیار وسیع و گسترده ای دارد که به گوشه ای از آن، در ذیل اشاره می شود، و شرح تمام آن در خور کتاب مستقلّی است:

1- در تمام روایاتی که سخن از فلسفه احکام به میان آمده، اشاره به تأثیر عبادت در تهذیب نفوس و پالایش روح و صفای دل شده است؛ از جمله، در کلمات قصار امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «فَرَضَ اللَّهُ الْایمانَ تَطْهیراً مِنَ الشِّرکِ، وَالصَّلوةَ تَنْزیهاً عَنِ الْکِبْرِ وَ الزَّکاةَ تَسْبیباً لِلرِّزْقِ، وَ الصِّیامَ ابْتِلاءً لِاخْلاصِ الْخَلْقِ؛ خداوند ایمان را برای تطهیر دل از شرک واجب فرموده، و نماز را برای پاک شدن از تکبّر، و زکات را سبب روزی قرار داده، و روزه را وسیله ای برای پرورش اخلاص بندگان ...» «1»

شبیه همین معنی با مختصر تفاوتی در خطبه معروف بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام دیده می شود آنجا که می فرماید: «فَجَعَلَ اللَّهُ الْایمانَ تَطْهیراً لَکُمْ مِنَ الشِّرکِ، وَ الصَّلوةَ تَنْزِیهاً لَکُمْ عَنِ الْکِبْرِ، وَ الزَّکاةَ تَزْکِیَةً لِلنَّفْسِ وَ نِماءً فِی

الرِّزْقِ، وَ الصِّيامَ تَثْبِيتاً لِلْاخْلاصِ ...؛ خداوند ايمان را سبب پاكسازى شما از شرك قرار داده است و نماز را وسيله اى براى تطهير قلوب از كبر، و زكات را موجب تزكيه نفس (از بخل و حرص و دنيا پرستى) و نموّ روزى، و روزه را عامل تثبيت خلوص نيّت.» «2»

2- در حديث معروفى كه درباره نماز از پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله آمده، نماز را تشبيه به نهر آب زلال جارى مى كند كه بر در خانه انسان باشد و همه روز انسان خود را پنج بار در آن شست و شو كند؛ بديهى است كه بر اثر آن، چيزى از آلودگيها در وى باقى نمى ماند؛ اين حديث نيز دليل روشنى بر اين مدّعاست. «3»

و به همين ترتيب، درباره هر يک از عبادات آثارى ذكر شده كه شاهد گوياى تأثير عبادت در تهذيب نفوس انسانى است.

3- در حديث ديگرى از امام علىّ بن موسى الرّضا عليه السلام درباره

---

(1). نهج البلاغه، كلمات قصار، جمله 252.

(2). به كتاب زندگى حضرت فاطمه زهرا (س) مراجعه شود.

(3). محجّه البيضاء، جلد 1، صفحه 339 (كتاب اسرار الصلاه).



آثار عبادت بطور كلّى چنين مى خوانيم: «فَانْ قالَ فَلِمَ تَعَبَّدَهُمْ؟ قِيلَ لِئَلَّا يَكُونُوا ناسينَ لَذِكْرِهِ وَ لا تارِكِينَ لِادَبِهِ، وَ لا لاهِينَ عَنْ امْرِهِ وَ نهْيِهِ، اذا كانَ فيهِ صَلاحُهُمْ وَ قِوامُهُمْ، فَلَوْ تُرِكُوا بغَيْرِ تَعَبُّدٍ، لَطَالَ عَلَيهِمُ الامَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ؛ اگر كسى بگويد: چرا خداوند به بندگانش دستور عبادات داده (مگر نياز به عبادت آنها دارد؟) در پاسخ گفته مى شود، اين به خاطر آن است كه ياد خدا را به فراموشى نسپارند،

و ادب را در پیشگاه او ترک نکنند، و از امر و نهی او غافل نشوند، چرا که در آن صلاح و قوام آنها است، و اگر مردم بدون پرستش و عبادت رها شوند، مدّت زیادی بر آنها می گذرد (و از یاد خدا غافل می شوند) لذا دلهای آنها قساوت پیدا می کند.» «1»

به این ترتیب، روشن می شود که عبادت پروردگار قلب را بیدار، و روح را هشیار می کند، و مایه یاد خداست که آن نیز خمیر مایه اصلاح درون و برون است.

4- در حدیث دیگری از امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام می خوانیم که در ضمن بر شمردن آثار سازنده نماز می فرماید: «مَعَ ما فِیهَ مِنَ الْایجابِ وَ الْمُداوَمَهِ عَلی ذِکْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ لِئَلّا یَنْسِی الْعَبْدُ سَیِّدَهُ وَ مُدَبِّرَهُ وَ خالِقَهُ، فَیَبْطُرَ وَ یَطْغی وَ یَکُونُ فِی ذِکْرِهِ لِرَبِّهِ وَ قِیامِهِ بَیْنَ یَدَیْهِ زاجِراً لَهُ عَنِ الْمَعاصِیَ وَ مانِعاً لَهُ عَنْ انْواعِ الْفَسادِ؛ علاوه بر این که عبادت، سبب تداوم ذکر خداوند متعال در شب و روز می شود، تا بنده مولی و مدبّر و خالقش را فراموش نکند، و نعمتهای الهی مایه مستی و غرور او نشود، و به طغیان بر نخیزد، و یاد پروردگار و قیام در برابر او، وی را از معاصی باز می دارد و مانع انواع فساد می شود.» «2»

5- در حدیث دیگری، از امام صادق علیه السلام در مورد آثار نماز و میزان قبولی آن چنین آمده است: «مَنْ احَبَّ انْ یَعْلَمَ انْ قُبِلَتْ صَلاتُهُ امْ لَمْ تُقْبَلْ فَلْیَنْظُرْ هَلْ مَنَعَتْ صَلاتُهُ عِنَ الفَحشْاءِ وَ الْمُنْکَرِ، فَبِقَدْرِ ما مَنَعَتْهُ قُبِلَتْ؛ هر کس می خواهد بداند آیا نماز او قبول شده

یا نه ببیند آیا نمازش او را از زشتیها و بدیها باز داشته است یا نه؟ به همان اندازه که او را باز داشته نمازش قبول شده است!» «3»

---

(1). عیون اخبار الرّضا، مطابق نقل نور الثّقلین، جلد 1، صفحه 39، حدیث 39.

(2). وسائل الشّیعه، جلد 3، صفحه 4.

(3). مجمع البیان، جلد 8، صفحه 285، ذیل آیه 45 سوره عنکبوت.



این عبارت با صراحت و وضوح، روشن می کند که نماز صحیح و کامل رابطه مستقیم و تنگاتنگی با مسایل اخلاقی و دعوت به خوبیها و نهی از بدیها دارد؛ و آنها که نمازشان این اثر را ندارد، تنها به جسم نماز پرداخته اند؛ و به تعبیر، دیگر نمازی است اسقاط کننده تکلیف نه مورد قبول پروردگار.

6- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد فلسفه روزه چنین می خوانیم: «انَّ الصَّوْمَ یُمیتُ مُرادَ النَّفْسِ وَ شَهْوَةَ الطَّبْعِ الحَیْوانِیِّ، وَ فیهِ صَفاءُ الْقَلْبِ وَ طَهارَةُ الجَوارِحِ، وَ عَمارَةُ الظَّاهِرِ وَ الْباطِنِ، وَ الُشّکْرُ عَلَی النِّعَمِ، وَ الْاحْسانُ الَی الْفُقَراءِ، وَ زِیادَةُ التَّضَرُّعِ وَ الْخُشُوعِ، وَ الْبُکاءِ وَ جَعْلِ الْالْتِجاءِ الَی اللَّهِ، وَ سَبَبُ انْکِسارِ الْهِمَّهِ، وَ تَخْفِیفِ الْسَّیِئاتِ، وَ تَضْعِیفِ الْحَسَناتِ، وَ فیهِ مِنَ الْفَوائِدِ ما لا یُحْصی روزه هوای نفس و شهوت طبیعت حیوانی را می میراند (و طغیان آن را فرو می نشاند)، و در آن صفای قلب و پاکی اعضاء، و آبادی بیرون و درون انسان، و شکر بر نعمتها، و احسان به فقرا، و فزونی تضرّع و خشوع و گریه است؛ و وسیله ای است برای التجاء به پروردگار، و سبب شکستن دلبستگیها و کم

شدن سیّئات، و فزونی حسنات است؛ و در آن فوائد بیشماری است.» «1»

در این حدیث چهارده اثر مثبت برای روزه ذکر شده که مجموعه ای از صفات فضیلت و افعال اخلاقی است.

7- این بحث دامنه دار را با حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم (و کسانی که مایل باشند مطالب بیشتری را در این زمینه بخوانند به «وسائل الشّیعه»، ابواب نخستین هر یک از عبادات، و همچنین به «بحار الانوار» مراجعه کنند.)، فرمود: «دَوامُ الْعِبادَهِ بُرْهانُ الظَّفَرِ بِالسَّعادَهِ؛ استمرار و پی گیری عبادت، دلیلی بر وصول به سعادت است.» «2»

آری! آنها که می خواهند سعادتمند شوند باید به سراغ نیایش پروردگار بروند!

***

---

(1). بحار الانوار، جلد 93، صفحه 254.

(2). غرر الحکم، شماره 5147

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 346

نتیجه:

از روایات بالا و روایات دیگری که در این زمینه در لابه لای کتب معروف روایی وارد شده و به خاطر عدم اطاله سخن از نقل همه آنها چشم پوشیدیم، رابطه بسیار نزدیک عبادت و پاکسازی روح و صفای دل و تهذیب نفوس را روشن می سازد.

مخصوصاً هر قدر عبادت خالصتر و بی ریاتر و آمیخته با حضور قلب و آداب باشد، این تأثیر قوی تر خواهد بود.

این مسأله کاملاً محسوس است که انسان وقتی عبادتی را خالصانه و مخلصانه و با حضور قلب انجام می دهد، بعد از آن نورانیّت و صفای دیگری در قلب و جان خود احساس می کند، میل او به خوبیها بیشتر می

شود و تنّفر او از بدیها افزون می گردد؛ خود را به خدا نزدیکتر می بیند و روح خضوع و تواضع و عبودیّت و تسلیم در برابر حق را در خود زنده می بیند.

این نکته قابل توجّه

است که همه عبادات یک اثر مشترک دارند و هر کدام یک تأثیر ویژه، اثر مشترک همه آنها پرورش روح خضوع و اخلاص و تسلیم در مقابل حق، و بیداری و هوشیاری و ترک غفلت است.

و اثر ویژه هر کدام متناسب آن عبادت است؛ نماز نهی از فحشاء و منکر می کند، و روزه اراده را قوی و هوای نفس را تحت کنترل نیروی عقل در می آورد؛ حج، انسان را از تمام رزق و برق های زندگی و تعلّقات حیات دور می سازد، و زکات، بخل و حرص و دنیا پرستی را کم می کند.

ذکر خدا مایه آرامش دل است؛ و هر یک از اذکار، انسان را متوجّه یکی از صفات جلال و جمال خدا می کند، و او را به هماهنگی با حق تشویق می نماید.

به این ترتیب، کسی که همه این عبادات را به جا می آورد، هم از اثرات عامّ آن بهره می گیرد و هم از تأثیرات ویژه آنها استفاده می کند؛ و می تواند فضایل اخلاقی را در پرتو آنها در وجود خود پرورش دهد؛ بنابراین، عبادت و نیایش ما در برابر پروردگار، یکی از گامهای مؤثّر خود سازی ماست، مشروط بر این که با روح و فلسفه عبادت آشنا باشیم و تنها به جسم آن قناعت نکنیم! البتّه، درباره ذکر خدا به خاطر اهمّیّت فوق العاده آن بحث



جداگانه ای خواهیم داشت.

***

### یاد خدا و پرورش روح

#### اشاره

علمای اخلاق به پیروی از قرآن مجید و روایات اسلامی اهمّیّت فوق العاده ای برای ذکر به عنوان یکی از شاخه های مهمّ عبادت در پاکسازی روح و جان و بیداری و آگاهی و تهذیب نفس قائل هستند؛ و برای هر مرحله از مراحل سیر

و سلوک، اذکاری ذکر کرده اند؛ مثلاً، در مرحله توبه، توجّه به ذکر «یا غَفّارُ» و در مرحله محاسبه نفس «یا حَسیبُ» و در مرحله جلب رحمتهای الیه «یا رَحْمانُ) و «یا رَحْیمُ» امثال آن.

این اذکار به تناسب حالاتی است که انسان دارد و مسیرهائی که می پیماید؛ ولی به عنوان ذکر مطلق که در هر حالی خوب است، نه به عنوان قصد ورود.

آری ! ذکر خدا از بزرگترین عبادات و بهترین حسنات است و در برابر تهاجم وسوسه های نفس و نفوذ شیطان به انسان مصونیّت می بخشد.

پرده های خودخواهی و غرور را که بزرگترین دشمن سعادت انسان است می درد، او را از خواب غفلت بیدار می کند و از خطراتی که سعادت وی را تهدید می کند آگاه می سازد.

ذکر خدا مانند دانه های حیاتبخش باران است که بر سرزمین روح و قلب انسان می بارد و انواع بذرهای فضیلت و تقوا را شکوفا و بارور می سازد، و هر اندازه درباره اهمّیّت این عبادت سخن گفته شود باز کم است.

با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم و اهمّیّت ذکر اللَّه را در آن جستجو می کنیم:

1- الَّذینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِاللَّهِ الا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (سوره رعد، آیه 28)

2- اقِمِ الصَّلوةَ انَّ الصَّلَوةَ تَنْهی عَنِ الْفَحشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَلَذِکْرُ اللَّهِ اکْبَرُ (سوره عنکبوت، آیه 45)

3- انَّنِی انَا اللَّهُ لا الهَ الَّا انَا فَاعْبُدْنی وَ اقِمِ الصَّلَوةَ لِذِکْرِی (سوره طه، آیه 14)

4- اذْهَبْ انْتَ وَاخُوکَ بِآیاتی وَ لا تَنِیا فی ذِکْرِی (سوره طه، آیه 42)

5- وَ مَنْ اعْرَضَ عَنْ ذِکْری فَانَّ لَهُ مَعیشَةً ضَنْکا (سوره طه، آیه 124)

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 348

6- وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدوهِ وَ

الْعَشِیِّ یُرِیْدُونَ وَجْهَهُ وَ لاتَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُریدُ زینَهَ الْحَیوهِ الدُّنیا وَ لا تُطِعْ مَن اغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَکانَ امْرُهُ فُرُطاً (سوره کهف، آیه 28)

7- فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّی عَنْ ذِکْرِنا وَ لَمْ یُرِدْ الَّا الْحَیَوهَ الدُّنیا (سوره نجم، آیه 29)

8- یا ایُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثیراً وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَهً وَ اصیلاً- هُوَ الَّذی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَ مَلائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُماتِ الَی النُّورِ وَ کانَ بِالْمُؤمِنینَ رَحیماً (سوره احزاب، آیات 41 تا 43)

9- انَّما یُریدُ الشَّیْطانُ انْ یُوْقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَهَ وَ الْبَغْضاءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ وَ یَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَوهِ (سوره مائده، آیه 91)

10- رِجالٌ لاتُلْهیهِمْ تِجارَهٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ (سوره نور، آیه 37)

ترجمه:

1- (هدایت یافتگان) کسانی هستند که ایمان آورده اند و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است؛ آگاه باشید، تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد!

2- نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می دارد و یاد خدا مهمتر است!

3- (ای موسی!) من «اللّه» هستم، معبودی جز من نیست! مرا بپرست و نماز را برای یاد من بپا دار

4- (اکنون) تو و برادرت با آیات من بروید و در یاد من کوتاهی نکنید!

5- و هرکس از یاد من روی گردان شود زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت!

6- با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند و تنها رضای او را می طلبند و هرگز به خاطر زیورهای دنیا چشمان خود را از آنها برمگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن، همانها که از هوای

نفس پیروی کردند و کارهایشان افراطی است!

7- از کسی که از یاد ما روی می گرداند و جز زندگی مادّی دنیا را نمی طلبد اعراض کن!

8- ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید- و صبح و شام او را تسبیح گویید!-

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 349

او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد، و فرشتگان او (نیز برای شما تقاضای رحمت می کنند)، تا شما را از ظلمات (جهل و شرک و گناه) به سوی نور (ایمان و علم تقوا) رهنمون گردد، او نسبت به مؤمنان همواره مهربان بوده است.

9- شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد!

10- مردانی (آنها کسانی هستند) که هیچ تجارت و معامله ای آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه، سخن از تأثیر یاد خدا در آرامش دلها است؛ آرامشی که می تواند انسان را از لغزشها برهاند و به فضائل اخلاقی بیاراید؛ می فرماید: آنها (هدایت یافتگان) کسانی هستند که ایمان آورده اند و دلهایشان به ذکر خدا مطمئن و آرام است.» (الَّذینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللَّهِ)

سپس همین معنی را به صورت یک قاعده کلّی بیان کرده، می افزاید: «آگاه باشید، تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد!» (الا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)

این آرامش فوق العاده به خاطر آن است که نگرانیها گاه به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در پیش دارد؛ مثلًا، از احتمال زوال نعمتها یا گرفتاری در چنگال بیماری و درماندگی و ناتوانی

و مانند آن ناشی می شود، و گاه گذشته تاریک زندگی، فکر او را به خود مشغول می دارد، و نیز دنیاپرستی و دلباختگی نسبت به دنیا، سوء ظن ها و توهّمها و ترس و وحشت از مرگ، هر یک از اینها می تواند عاملی برای نگرانی و سلب آرامش انسان شود.

بخل و حسد و حرص و طمع و مانند آنها نیز از عوامل نگرانی انسان است.

یاد خدا، همان خداوندی که جواد و کریم و رحمان و رحیم و خالق و رازق و بخشنده و بنده نواز است- خداوندی که حلّ هر مشکلی در بربر قدرتش آسان، و هر امر پیچیده ای در برابر اراده اش ساده است.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 350

آری! یاد چنین پروردگار مایه آرامش دلها و سبب پرورش فضائل اخلاقی است. این نکته قابل توجّه است که نفس مطمئنَّه همان نفسی است که مخاطب به خطاب «يَا ايَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ارْجِعى الى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِى فِى عِبادِى وَادْخُلِى جَنَّتِى؛ ای نفس مطمئنه! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، پس در سلک بندگانم درآی و در بهشتم وارد شو!» «1»

*** در دومین آیه، بعد از بیان این نکته که نماز انسان را از زشتیها و منکرات باز می دارد (انَّ الصَّلَوةَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ) می فرماید: «ذکر خدا از نماز هم بالاتر است!» (وَ لَذِكْرُ اللَّهِ اكْبَرُ)

آری! یاد خدا روح نماز است، و روح شریفترین بخش وجود می باشد؛ اگر نماز سبب ترک فحشاء و منکر می شود نیز به خاطر همین ذکر اللّه است؛ زیرا یاد خدا انسان را به یاد نعتمهای او

می اندازد که تمام وجود انسان در آن غرق است، و یاد آوری این نعمتها انسان را از نافرمانی بخشنده نعمت، باز می دارد و از گناه شرمنده می کند.

از سوی دیگر، او را به یاد روز قیامت و دادگاه عدل الهی می اندازد؛ خود را در برابر دادگاه بزرگ حق می بیند و پرونده اعمال خویش را در آنجا حاضر، و مأموران مجازات را آماده مجازات بدکاران، و فرشتگان رحمت را آماده پذیرائی از بندگان خوب خدا در بهشت برین مشاهده می کند؛ و این عامل دیگری برای ترک عصیان و ترک کارهای ضدّ اخلاق است.

بعضی از مفسّران گفته اند: جمله «وَ لَذِكْرُ اللَّهِ اكْبَرُ» اشاره به این است که ذکر خدا برترین اعمال و عبادات بندگان است.

این احتمال نیز داده شده است که منظور از «ذکر اللّه» در اینجا یادی است که خدا از بنده اش می کند (در برابر یادی که بنده از خدا دارد.) «2» و این یاد خدا او را به درجات عالیه عبودیّت و بندگی سوق می دهد و از هر چیز برتر و والاتر است؛ ولی احتمال اوّل با معنی

---

(1). سوره فجر، آیات 27 تا 30.

(2). المحجّه البیضا، جلد 2، صفحه 266.



آیه تناسب بیشتری دارد.

*** در سومین آیه، سخن از نخستین وحی الهی به موسی بن عمران است که در سرزمین طور و وادی ایمن، از کنار درختی این پیام الهی را شنید: من خدا هستم! معبودی جز من نیست، مرا پرستش کن، نماز را برپا دار تا به یاد من باشی!» (انَّنِی انَا اللَّهُ لا الهَ الَّا انَا فَاعْبُدْنی وَ اقِمِ الصَّلَوةَ لِذِکْری)

در اینجا، در حقیقت، فلسفه اصلی

نماز ذکر خدا شمرده شده است، و در نخستین وحی الهی به موسی علیه السلام توجّه به ذکر اللّه گوشزد شده و این به خاطر اهمّیّت فوق العاده ذکر است، بخصوص این که مسأله نماز و ذکر اللّه بلافاصله بعد از بحث توحید ذکر شده است.

*** در چهارمین آیه، مخاطب موسی و برادرش هارون هستند، در آن زمان که فرمان نبوّت موسی علیه السلام صادر شده، و مأمور می شوند برای مبارزه با فرعون آماده گردند، می فرماید: تو و برادرت با آیات من (کتاب آسمانی و معجزات) به سوی فرعون بروید، و در ذکر من کوتاهی و سستی نکنید! (اذْهَبْ انْتَ وَاخُوکَ بِآیاتی وَ لا تَنِیا فی ذِکْری)

دستور به ذکر خدا آن هم بدون سستی به هنگام مبارزه با طغیانگری همچون فرعون، بسیار پرمعنی است؛ این امر نشان می دهد که ذکر خداوند تا چه اندازه در قدرت و قوّت و شجاعت و شهامت انسان اثر دارد، و به او نیرو و توان برای مبارزه می بخشد که در این هنگام به آن دستور داده شده است.

در تفسیر «فی ظِلال» می خوانیم که در توضیح این آیه می گوید: «خداوند به موسی و هارون گفت که ذکر و یاد من، وسیله کار شما، و اسلحه برنده، و تکیه گاهی است که می توانید به آن متّکی شوید!» «1»

بعضی از مفسّران «ذکر» را در این آیه به معنی ابلاغ دعوت نبوّت و بعضی به معنی مطلق امر و فرمان، و بعضی به معنی یاد خدا گرفته اند، در حالی که هیچ منافاتی بین این

---

(1). «فی ظلال القرآن»، جلد 5، صفحه 474.



امور نیست، و ممکن است همه

در مفهوم جامع آیه جمع باشد.

بدیهی است هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به یاد خدا باشد و از یاد او نیرو و توان بگیرد، در ابلاغ رسالت و اطاعت فرمان او نیز قوی تر و کوشاتر خواهد بود.

*** در پنجمین آیه، بعضی از آثار ترک ذکر خدا بیان شده است؛ می فرماید: «و هرکس از یاد من روی گردان شود، زندگی تنگ و سختی خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا محشور می کنیم!» (وَ مَنْ اعْرَضَ عَنْ ذِکْری فَانَّ لَهُ مَعیشَةً ضَنْکا وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ اعْمی

عذاب دنیوی آنها، تنگی معیشت، و عذاب اخروی آنها، نابینا بودن در محشر است!

گاه تنگی معیشت به خاطر این است که انسان در آمد کمی دارد، و گاه به خاطر آن است که با داشتن درآمد هنگفت، به خاطر بخل و حرص و آز و طمع، صحنه زندگی بر او تنگ می شود؛ مایل نیست درِ خانه اش باز باشد و دیگران از زندگانی او استفاده کنند، و حاضر نیست محرومان را در زندگی خود شریک سازد؛ و به فرموده علی علیه السلام:

«ثروتمندان بخیل همچون فقیران زندگی می کنند و همانند اغنیا و ثروتمندان حساب پس می دهند» (یَعیْشُ فِی الدُّنْیا عَیْشَ الْفُقَراءِ وَ یُحاسَبُ فِی الْآخِرَهِ حِسابَ الْأَغْنِیاءِ) «1» غالب ثروتمندان از خدا بی خبر حریصند و این حرص و آز همیشه آنها را در التهاب و نگرانی و ناراحتی نگه می دارد، به گونه ای که از اموال سرشار خود، بهره کافی توأم با آرامش نمی برند.

امّا چرا در قیامت نابینا محشور می شود؟ ممکن است به این دلیل باشد که حوادث آن جهان هماهنگی کاملی با حوادث این جهان

دارد؛ غافلان از ذکر خدا چشمهای خود را بر حقایق این جهان بسته، و آیات حق را که از در و دیوار این جهان نمایان است نادیده گرفته اند؛ به همین، دلیل در قیامت نابینا وارد عرصه محشر می شوند.

---

(1). بحار الانوار، جلد 69، صفحه 119.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 353

### ذکر خدا چگونه است؟

در بسیاری از روایات اسلامی ذکر خدا، به معنی «حج» و در بعضی به معنی ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام تفسیر شده است؛ بدیهی است هر کدام از اینها مصداق مهمّی از مصادیق مفهوم وسیع ذکر خداست؛ حج، مجموعه ای است از یاد خدا، و ولایت امیر مؤمنان، بنده خاصّ خدا نیز انسان را به یاد خدا می اندازد.

*** ششمین آیه، خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کرده و او را از پیروی کسانی که قلبشان از ذکر خدا غافل است، بر حذر می دارد، و به همراهی کسانی که صبح و شام به یاد خدا هستند، دعوت می کند؛ می فرماید: «با کسانی باش که پروردگار خود را هر صبح و شام می خوانند و تنها ذات او را می طلبند؛ هرگز چشمان خود را به خاطر زینتهای دنیا از آنها برمگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد ما غافل ساخته ایم، اطاعت مکن! همانها که پیروی از هوای نفس کردند و کارهایشان افراطی است! (وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدوهِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیْدُونَ وَجْهَهُ وَ لاتَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زینَهَ الْحَیَوهِ الدُّنیا وَ لاتُطِعْ مَنْ اغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَکانَ امْرُهُ فُرُطاً)

بدیهی است خداوند بی دلیل کسی را به مجازات غفلت از یاد حق، گرفتار نمی کند؛ این مجازات از آنِ

کسانی است که به دشمنی با حق برخاسته اند؛ و از سر لجاج و کبر و غرور، یا تعصّب کورکورانه، با حق دشمنی دارند.

بنابراین، منظور از اغفال قلب، مسلّط ساختن غفلت از یاد خدا بر آن به خاطر کیفر اعمالشان است؛ و به همین دلیل، به هیچ وجه مستلزم جبر نیست.

این گروه از غافلان، پیرو هوای نفسند؛ و اعمالشان آلوده به افراط و تفریط است؛ به همین دلیل، در پایان آیه می فرماید: (وَاتَّبَعَ هَواهُ وَكانَ امْرُهُ فُرُطاً)

از این آیه بخوبی می توان نتیجه گرفت که غافل شدن از یاد خدا در اخلاق انسان اثر می گذارد، و او را به وادی هواپرستی و افراط می کشاند.

آری! روح انسان را یا «خدا» پر می کند و یا «هوی که جمع میان این دو ممکن نیست.

هوا پرستی سرچشمه غفلت از خدا و خلق خداست؛ هوا پرستی عامل بیگانگی از همه

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 354

اصول اخلاقی است؛ و سرانجام، هوا پرستی انسان را در خویشتن فرو می برد، و از همه چیز غافل می کند.

یک انسان هوا پرست جز به اشباع شهوات خویش نمی اندیشد؛ رحم و مروّت و ایثار و فداکاری برای او مفهوم ندارد.

*** در هفتمین آیه، باز روی سخن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ و او را از آنها که از یاد خدا بیگانه اند، برحذر می دارد؛ می فرماید: «از کسانی که از یاد ما روی برگردانده اند و جز زندگی دنیا را نمی خواهند و نمی جویند، روی بگردان! (فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّی عَنْ ذِكْرِنا وَ لَمْ يُرِدْ الَّا الْحَيَوةَ الدُّنْيا)

در تفسیر «ذکر خدا» در این آیه، بعضی گفته اند منظور قرآن است، و بعضی آن را اشاره به دلائل عقلی

و منطقی می دانند، و بعضی اشاره به ایمان، ولی ظاهر این است که ذکر خدا مفهوم گسترده ای دارد که همه این امور، و مانند آن را شامل می شود.

بعضی چنین پنداشته اند که این آیه دعوت به ترک جهاد می کند، و لذا گفته اند به وسیله آیات جهاد، نسخ شده است، در حالی که نسخی در کار نیست، بلکه منظور بی اعتنایی و ترک همنشینی نسبت به غافلان از ذکر خداست؛ و این کار هیچ گونه منافاتی با مسأله جهاد در شرایط خاصّش ندارد.

در این آیه، رابطه «دنیا پرستی» و «ترک ذکر خداوند» بخوبی روشن است؛ و به این ترتیب آثار ذکر خدا را در پرورش فضائل اخلاقی، و آثار ترک آن را در پیدایش رذائل روشن می سازد.

*** در هشتمین آیه، روی سخن به تمام مؤمنان است، و همه آنان را به سوی ذکر خدا دعوت می کند، و آن را با خروج از ظلمات و پیوستن به نور مرتبط می سازد؛ می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید، و صبح و شام او را تسبیح گویید!- او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد و فرشتگان او (نیز برای شما) تقاضای رحمت می کنند، تا شما را از ظلمات جهل و شرک و گناه به سوی نور (ایمان و توحید و



تقوا) رهنمون گردد؛ و او نسبت به مؤمنان مهربان است!» (یا ایُّها الَّذینَ آمَنُوا اذْکُرُوْا اللَّهَ ذِکْراً کَثیراً وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ اصیلًا- هُوَ الَّذی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَ مَلائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُماتِ الَی النُّوْرِ وَ کانَ بِالْمُؤْمِنینَ رَحیماً)

قابل توجّه این که، بعد از امر به مؤمنان در مورد ذکر

اللَّه آن هم به صورت وسیع و گسترده، و همچنین دستور به تسبیح ذات پاک او، هر صبح و شام، خبر از درود و رحمت خداوند و دعای فرشتگان می دهد، و نتیجه آن را خروج از ظلمتها به سوی روشنائی ذکر می کند؛ آیا این همان چیزی نیست که ما به دنبال آن هستیم که ذکر خدا اثر عمیقی در زدودن تاریکیهای رذائل اخلاق از درون جان انسان دارد و او را تدریجاً به فضائل اخلاقی آراسته می کند؟

در تفسیر المیزان آمده است که آیه اخیر در واقع به منزله بیان علّت دستور «ذکر کثیر» است که در آیات قبل آمده است؛ و این سخن گواه بر مطلبی است که در بالا ذکر کردیم. «1»

در این که منظور از ذکر کثیر چیست؟ تفسیرهای مختلفی ذکر شده است:

بعضی گفته اند: منظور این است که خدا را هرگز فراموش نکند.

بعضی گفته اند: منظور ذکر اسماء و صفات حسنی است.

و بعضی طبق روایتی آن را به معنی تسبیحات اربعه را سی بار تکرار کردن، و یا تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام گفته اند.

ابن عبّاس می گوید: هر دستوری که خدا مقرّر فرموده، حدّ و حدودی دارد، و به هنگام عذر، ساقط می شود، جز ذکر خدا که نه محدود است، نه عذری برای ترک آن وجود دارد!

به هر حال، ذکر کثیر مفهوم وسیعی دارد که همه آنچه در بالا آمد در آن جمع است.

و در این که منظور از «ظلمات» و «نور»، در ذیل این آیات چیست؟ نیز تفسیرهای متعدّدی کرده اند؛ گاه به خروج از تاریکی کفر به سوی ایمان، و گاه به خروج از ظلمات جهان مادّه به نور روحانیّت و معنویّت، و گاه

به خروج از ظلمات معصیت به نور اطاعت،

---

(1). تفسیر المیزان، جلد 16، صفحه 329 ذیل آیه مورد بحث.



تفسیر شده است.

ولی معلوم است که اینها منافاتی با هم ندارند.

اضافه بر این، خروج از ظلمات رذائل اخلاق به سوی فضائل اخلاق را نیز شامل می شود که از مهمترین آثار ذکر خداست.

*** در نهمین آیه، سخن از عواقب آلودگی به شراب و قمار به میان آمده است؛ می فرماید: «شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار در میان شما عداوت ایجاد کند، و شما را از ذکر خدا و نماز باز دارد (با این همه زیان و فساد) آیا خودداری خواهید کرد!» (انَّما یُرِیدُ الشَّیْطانُ اِنْ یُوْقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ وَ یَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلوهِ فَهَلْ انْتُمْ مُنْتَهُونَ)

در این آیه سه مفسده مهم برای شراب و قمار ذکر شده: پیدایش عداوت و دشمنی؛ و باز داشتن از ذکر خدا؛ و از نماز؛ از این تعبیر بخوبی روشن می شود که ذکر خدا همچون نماز و همانند دوستی و محبّت در میان مردم سرمایه مهمّی است که از دست دادن آن ضایعه بزرگی محسوب می شود.

اضافه بر این، می توان از لحن آیه چنین استفاده کرد که میان «ترک ذکر خدا و نماز» و «پیدایش عداوت و بغض و مفاسد اخلاقی دیگر» رابطه ای وجود دارد؛ و این همان است که ما در جستجوی آن هستیم.

*** در دهمین و آخرین آیه که بعد از آیه معروف نور (آیه 35 سوره نور) آمده است، سخن از مردان بزرگی است که در بیوت رفیعی که مرکز انوار الهی است جای دارند؛

درباره ویژگیهای آنها چنین می فرماید: «این (نور الهی) در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند (تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد). خانه هایی که نام خدا در آن برده می شود و صبح و شام در آن تسبیح می گویند؛ کسانی که هیچ تجارت و معامله ای آنان را از یاد خدا، و بر پا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند» (فی بُیُوتٍ اذِنَ اللَّهُ انْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فیها بِالْغُدُوِّ وَ

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 357

الْاصالِ- رِجالٌ لاتُلْهیهِمْ تِجارَهٌ وَ لابَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ اقَامِ الصَّلوهِ وَ ایتاءِ الزَّکوهِ)

به این ترتیب، نخستین ویژگی مردانی که پاسداران نور الهی هستند این است که سرگرمیهای زندگی دنیا و امور مادّی آنها را از یاد خدا غافل نمی کند؛ آری! یاد خداست که آنها را به این افتخار بزرگ مفتخر کرده است؛ سپس به ویژگیهای دیگر آنها، مانند بر پا داشتن نماز و اداء زکات اشاره می کند.

نتیجه:

از آنچه در آیات بالا آمد، و آیات دیگر قرآن که از ذکر همه آنها به خاطر اختصار صرف نظر کردیم، بخوبی استفاده می شود که ذکر خدا مایه آرامش دل؛ نهی از فحشاء و منکر؛ و قدرت و قوّت در مقابل دشمن؛ ترک بخل و حرص و دنیا پرستی و رذائل دیگر اخلاقی می شود.

رهروان راه حق، سالکان الی اللّه، و تمام کسانی که به خود سازی و تهذیب نفس مشغولند، باید از این کیمیای سعادت و اکسیر خوشبختی غافل نشوند؛ و بدانند آنچه به آنها در این مسیر پر فراز و نشیب و مملوّ از خطرات و پرتگاهها، هوشیاری و

قدرت و قوّت می دهد، همان یاد خداست که به صورت مستمر در آید، و جزء برنامه حیات انسان شود.

### رابطه یاد خدا با تهذیب نفوس در احادیث اسلامی

اهمّیّت ذکر اللَّه در احادیث اسلامی بیش از آن است که در این مختصر بگنجد؛ آنچه ما به دنبال آن هستیم این است که یاد خدا را به عنوان یکی از عوامل تهذیب نفس و پرورش فضائل اخلاقی، و سازندگی روح انسان، مورد بررسی قرار دهیم؛ در این زمینه نیز روایات زیادی در منابع معروف اسلامی از معصومین علیهم السلام نقل شده است، که گلچینی از آن را در ذیل ملاحظه می کنید:

1- در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ عَمَّرَ قَلْبَهَ بِدَوامِ الذِّکْرِ حَسُنَتْ افْعالُهُ فِی السِّرِّ وَ الْجَهْرِ؛ هر کس قلب خود را با یاد پیوسته الهی آبادان کند، اعمال

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 358

او در پنهان و آشکار نیکو می شود.» «1» این حدیث شریف با صراحت تمام این رابطه را روشن می سازد.

2- در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام می خوانیم: «مُداوِمَهُ الذِّکْرِ قُوْتُ الأَرْواحِ وَ مِفتاحُ الصَّلاحِ؛ تداوم یاد خدا غذای روح و کلید رستگاری است.» «2»

3- در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام آمده است: «اصْلُ صَلاحِ الْقَلْبِ اشْتِغالُهُ بِذِکْرِاللّهِ؛ ریشه اصلاح قلب (و تهذیب نفس) اشتغال به یاد خداست!» «3»

4- باز در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام می خوانیم: «ذِکْرُ اللَّهِ دَواءُ اعْلالِ النُّفُوْسِ؛ یاد خدا داروی بیماریهای جانها است!» «4»

5- و نیز از همان بزرگوار علیه السلام می خوانیم: «ذِکْرُ اللَّهِ رَأْسُ مالِ کُلِّ مُؤمِنٍ، و رِبْحُهُ السَّلامَهُ مِنَ الشَّیْطانِ؛ یاد خدا سرمایه کلّ فرد با ایمان است و سود آن حفظ از

وسوسه های شیطان (و خلق و خوهای شیطانی) است!» «5»

6- باز از همان امام بزرگ علیه السلام نقل شده است که فرمود: «الذِّکْرُ جَلاءُ الْبَصائِرِ وَ نُوْرُ السَّرائِرِ؛ ذکر خدا مایه روشنی چشم دل و نور درون است!» «6»

7- و نیز از همان پیشوای متّقیان علیه السلام می خوانیم: «مَنْ ذَکَرَ اللَّهَ سُبْحانَهُ احْیَی اللَّهُ قَلْبَهُ وَ نَوَّرَ عَقْلَهُ وَ لُبَّهُ؛ هرکس یاد خداوند سبحان کند، دلش را زنده می کند، و عقل و خرد او را نورانی می سازد!» «7»

8- و نیز از همان امام بزرگوار آمده است که فرمود: «اسْتَدیمُوا الذِّکْرَ فَانَّهُ یُنیرُ الْقَلْبَ، وَ هُوَ افْضَلُ الْعِبادَهِ؛ پیوسته به یاد خدا باشید که قلب را نورانی، و دل را صفا می بخشد و برترین عبادات است!» «8»

9- در «میزان الحکمه» از امام امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است که فرمود: «اذْکُرُوا اللَّهَ

---

(1). تصنیف درر الحکم، صفحه 189، شماره 3658.

(2). همان مدرک، شماره 3661.

(3). همان مدرک، صفحه 188، شماره 3608.

(4). همان مدرک، صفحه 188، شماره 3619.

(5). همان مدرک، شماره 3621.

(6). همان مدرک، صفحه 189، حدیث 3631.

(7). همان مدرک، شماره 3645.

(8). همان مدرک، حدیث 3654.

ذِکْراً خالِصاً تَحْیُوا بِهِ افْضَلَ الحَیاهِ وَ تَسْلَکُوا بِهِ طَرُقَ النَّجاهِ؛ خدا را خالصانه یاد کنید تا برترین حیات برای شما حاصل گردد، و نیز به وسیله آن، راه نجات را بپیمایید!» «1»

10- در نهج البلاغه از همان حضرت علیه السلام نقل شده است که در وصیّت معروفش به فرزند گرامی اش امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: «اوصیکَ بِتَقْوَی اللَّهِ یا بُنَیَّ! وَ لُزُومِ امْرِهِ وَ عِمارَهِ قَلْبِکَ بِذِکْرِهِ؛

فرزندم! تو را به تقوای الهی و التزام به او امر او، و آباد ساختن قلبت با ذکر خدا، توصیه و سفارش می کنم!» «2»

11- در «غرر الحکم» از مولی الموحّدین امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین نقل شده است که فرمود: «ذِکْرُ اللَّهِ مَطْرَدَهٌ لِلشَّیْطانِ؛ یاد خدا شیطان را از شما طرد می کند.»

12- به عنوان حسن ختام، این بحث را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم، هر چند روایات در این زمینه بیش از آن است که در این مختصر بگنجد؛ فرمود: «ذِکْرُ اللَّهِ شِفاءُ الْقُلُوبِ؛ ذکر خدا موجب شفای دلها است!» «3»

از مجموع آنچه در احادیث دوازده گانه بالا آمد، بخوبی می توان استفاده کرد که رابطه بسیار نزدیکی میان «یاد خدا» (ذکر اللّه) و «تهذیب نفوس» است؛ قلب را نورانی می کند؛ بیماریهایی همچون کبر و غرور و غفلت و بخل و حسد را از دل دور می سازد؛ شیطان را طرد می کند؛ و دل را صیقل می دهد.

به گفته بعضی از علمای بزرگ اخلاق، دل و جان انسان جایگاهی است که هرگز نمی تواند خالی بماند؛ اگر ذکر خدا آن را پر کند، وسوسه های شیطانی از آن دور می شود، و اگر خالی از یاد خدا باشد جولانگاه لشکر شیطان و وسوسه های او خواهد شد.

از سوی دیگر، می دانیم که ذات پاک خداوند منبع کلّ کمالات است، یاد او سبب می شود، که انسان هر روز به منبع کمال مطلق نزدیک و نزدیکتر گردد، و از رذائل اخلاقی که پایه همه آنها را کاستیها و فقدان کمال تشکیل می دهد، دور می سازد.

بنابراین، راهیان این راه باید ذکر خدا را به عنوان برنده ترین سلاح، راهوارترین مرکب،

و پرفروغترین چراغ، با خود داشته باشند، تا این راه صعب العبور را بسرعت

---

(1). میزان الحکمه، جلد 2، چاپ جدید، صفحه 969.

(2). نهج البلاغه، نامه 31.

(3). کنز العمّال، حدیث 1751.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 360

پشت سر بگذارند و جادّه خود را به سوی کمالات انسانی و ملکات فاضله اخلاقی، نورانی و هموار سازند.

در پایان این بحث ذکر سه نکته لازم به نظر می رسد:

### 1- حقیقت ذکر چیست؟

به گفته «راغب» در «مفردات» ذکر دو معنی دارد؛ گاه به معنی حضور چیزی در ذهن (یادآوری) و گاه به معنی حفظ و نگاهداری معارف و اعتقاداتِ حق در درون جان است.

بزرگان اخلاق گفته اند: «ذکر خدا» تنها این نیست که نام خدا را بر زبان بیاوریم و مکرّر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوئیم؛ بلکه منظور آن است که با تمام قلب، متوجّه او و عظمتش باشیم، و او را همه جا حاضر و ناظر بدانیم.

بی شک چنین ذکری سرچشمه حرکت به سوی نیکیها و خوبیها است، و می تواند میان انسان و گناه و رذائل اخلاقی سدّ محکمی ایجاد کند.

به همین دلیل، در حدیثی می خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: سه چیز است که این امّت طاقت آن را ندارند (و از هرکسی ساخته نیست): مواسات با برادران دینی، در مال؛ و دادن حقّ مردم؛ و ذکر خدا در هر حال؛ سپس افزود: «وَ لَیْسَ هُوَ سُبْحانَ اللَّهِ وَ

الّحَمْدُ لِلّهِ وَ لا الهَ الّا اللّهُ وَ اللّهُ اكّبَرُ وَلكِنْ اذا وَرَدَ عَلی ما یَحْرُمُ عَلَیْهِ خافَ اللَّهَ عزَّوَجَلَّ عِنْدَهُ وَ تَترُکَهُ؛ ذکر تنها گفتن سُبْحانَ اللَّهِ و الْحَمْدُ لِلَّهِ و لا

الهَ الَّا اللَّهُ و اللَّهُ اكْبَرُ نیست، بلکه هنگامی که زمینه های حرام فراهم گردد، از خدا بترسد و آن را ترک گوید.» «1»

شبیه همین معنی با مختصر تفاوتی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است. «2»

در حدیث دیگری از حضرت علی علیه السلام می خوانیم: «الذِّكْرُ ذِكْرانِ: ذِكْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَهِ حَسَنٌ جَمِيلٌ وَ افْضَلُ مِنْ ذلِکَ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ ماحَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْکَ فَيَكُونَ ذالِکَ حاجِزاً؛ ذکر بر دو گونه است: یاد خدا کردن به هنگام مصیبت (و شکیبایی نمودن) زیبا و جالب است، و از آن برتر، آن است که خدا را در برابر گناهان یاد کنی، و میان تو و حرام سدّی ایجاد نماید!» «3»

---

(1). بحار الانوار، جلد 90، صفحه 151، حدیث 4.

(2). همان مدرک، حدیث 5 و 6.

(3). بحار، جلد 75، صفحه 55.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 361

از آنچه در بالا آمد بخوبی می توان نتیجه گرفت که ذکر اللَّه واقعی ذکری است که در اعماق وجود انسان اثر بگذارد، و در جهت گیریهای فکری و عملی او تأثیر کند، و روح و جان انسان را پرورش دهد و به راه خدا دعوت کند.

آن کس که ذکر خدا می گوید و راه شیطان را می پوید، در واقع ذاکر صادق و خالص نیست؛ به همین دلیل، در حدیثی از امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام می خوانیم که فرمود:

«مَنْ ذَكَرَاللَّهَ وَ لَمْ يَسْتَبِقْ الى لِقائِهِ فَقَدْ اسْتَهْزَءَ بِنَفْسِهِ؛ کسی که ذکرخدا بگوید و به سوی لقای او سبقت نجوید (و اعمال نیکی برای رستاخیز فراهم نسازد) خود را به سخریّه گرفته است!» «1»

### 2- مراتب ذکر

بزرگان اخلاق برای ذکر، مراتب و مراحلی

ذکر کرده اند:

نخستین مرحله: ذکر لفظی است که انسان نام خدا و اوصاف جلال و جمال او و اسماء حُسنایش را بر زبان جاری کند، بی آن که توجّهی به مفاهیم و محتوای آن داشته باشد؛ مانند بسیاری از نمازگزاران که بی توجّه به معانی نماز، الفاظی را بر زبان جاری می سازند.

درست است که این گونه ذکر، بی اثر نیست، چرا که اوّلاً مقدّمه ای است برای رسیدن به مراحل بالاتر و ثانیاً همیشه با یک مفهوم و توجّه اجمالی آمیخته است، زیرا شخص نمازگزار اجمالاً می داند رو به خدا ایستاده و برای خدا نماز می خواند، هرچند مفاهیم آن را به تفصیل نداند؛ ولی به یقین این ذکر کم ارزش است، و تأثیر چندانی در تربیت نفوس و تهذیب اخلاق ندارد.

مرحله دوم: ذکر معنوی است، و آن این است که انسان در حالی که مشغول ذکر لفظی است به معانی آن نیز توجّه کند؛ بدیهی است که توجّه به معانی و مفاهیم اذکار بویژه اگر متوجّه تفاوت این مفاهیم و خصوصیّت هر یک از آنها باشد، عمق بیشتری به ذکر می بخشد و آثار فزونتری در تربیت انسان دارد؛ و انسان با تداوم چنین ذکری آثار آن را در خود احساس می کند.

---

(1). بحار، جلد 75، صفحه 356، حدیث 11.



مرحله سوم: ذکر قلبی است، و در تفسیر آن گفته اند: ذکر قلبی آن است که توجّه به پروردگار، نخست از دل بجوشد، و سپس بر زبان جاری گردد؛ مثلاً، هنگام دقّت و مطالعه در آثار خداوند در جهان آفرینش و مشاهده نظم عجیب کائنات و ظرافت فوق العاده آنان به یاد عظمت خدا افتد و

بگوید: «الْعَظَمَهُ لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ؛ عظمت از آنِ خداوند یکتا و قاهر است!» این ذکری است که از درون دل جوشیده و بیانگر حالتی در درون جان انسان است.

گاه انسان یک نوع حضور معنوی در جان خود مشاهده می کند، و بی آن که واسطه ای در میان باشد، به ذکر یاسُبُّوحُ و یا قُدُّوسُ و یا اذکاری همچون سُبْحانَکَ اللّهُمَّ لا الهَ الّا انْتَ مترنّم می شود.

این اذکار قلبیّه، تأثیر فوق العاده ای در تهذیب نفس و پرورش فضایل اخلاقی دارد، و همانند ذکر فرشتگان است که وقتی اعجوبه عالم آفرینش یعنی «آدم» را با علم وسیع و گسترده اش درباره اسماء الهی مشاهده کردند، عرضه داشتند: «سُبْحانَکَ لاعِلْمَ لَنا الّا ما عَلَّمْتَنا انَّکَ انْتَ الْعَلِیمُ الْحَکیمُ؛ بار الها! منزّهی تو، چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده ای نمی دانیم و تو دانا و حکیمی!» «1»

در قرآن مجید اشاره به مراحلی از ذکر شده است؛ آنجا که می فرماید: «وَ اذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ وَ تَبَتَّلْ الَیْهِ تَبْتیلاً؛ نام پروردگارت را ذکر کن و تنها به او دل ببند!» «2»

و در جای دیگر می فرماید: «وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَ خِیْفَهً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ القَوْلِ بِالْغُدُّوِ وَ الْآصالِ وَ لا تَکُنْ مِنَ الْغافِلینَ؛ پروردگارت را در دل خود از روی تضرّع و خوف آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان، یاد کن و از غافلان مباش!» «3»

در آیه اوّل، توجّه به ذکر لفظی عمیق شده، و سرانجام به تبتّل و انقطاع الی اللّه؛ یعنی، از همه بریدن و به خدا پیوستن، منتهی گردیده است.

در آیه دوم، توجّه به ذکر قلبی شده که آمیخته با تضرّع و خوف خدا باشد و منتهی

به ذکر خفی زبانی شود، که آهسته از درون بجوشد و بر زبان جاری گردد.

---

(1). سوره بقره، آیه 32.

(2). سوره مزمّل، آیه 8.

(3). سوره اعراف، آیه 205.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 363

### 3- موانع ذکر

ذکر لفظی موانع مهمّی بر سر راه ندارد، چرا که هر وقت انسان بخواهد می تواند اذکار مقدّسی را مشتمل بر اسمای حسنای خداوند و صفات جمال و کمال او بر زبان جاری سازد مگر این که آن قدر غرق دنیا شود که حتّی مجال برای ذکر لفظی باقی نماند.

ولی ذکر قلبی و معنوی موانع زیادی بر سر راه دارد، که مهمترین آنها از سوی خود انسان است؛ با این که خداوند همه جا حاضر و ناظر است، و از ما به ما نزدیکتر می باشد (وَ نَحْنُ اقْرَبُ الَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ) «1»

و قبل از هر چیز و بعد از هر چیز او می باشد، و همراه همه چیز است، و طبق حدیث مشهور علوی «ما رَأَیْتُ شَیْئاً إِلَّا وَرَأَیْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَمَعَهُ؛ چیزی را ندیدم مگر این که خدا را قبل از آن؛ و بعد از آن؛ و همراه آن دیدم! (قبل از آن به دلیل این که خالق آن اوست، و بعد از آن به دلیل این که همه چیز فانی می شود و او باقی است، و همراه آن به دلیل این که حافظ و نگهدار همه چیز است!)»؛ ولی با این حال، بسیار می شود که اعمال انسان و صفات شیطانی او، حجابی ضخیم در برابر چشمانش می شود به گونه ای که هرگز حضور خود را در پیشگاه خدا احساس نمی کند؛ همان گونه که در دعای معروف

امام سجّاد علیه السلام (دعای ابوحمزه ثمالی) می خوانیم:

«وَانَّکَ لا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِکَ إِلَّا انْ تَحْجُبَهُمُ الْأَعْمالُ دُونَکَ؛ تو هرگز از مخلوقات خود پنهان نیستی مگر این که اعمال آنها حجابی در برابر تو گردد!» و مهمترین این حجابها، «خودپرستی» است که انسان را از «خداپرستی» و ذکر اللّه باز می دارد.

انسان خود بین، خدا بین نمی شود، و خود خواهی و خود بینی نوعی شرک است که با حقیقت توحید و حق بینی سازگار نیست!

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «کُلُّ ما الْهی مِنْ ذِکْرِ اللَّهِ فَهُوَ مِنْ إِبْلیسَ؛ هر چیز انسان را از یاد خدا غافل سازد، از سوی شیطان است!» «2»

و در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «کُلُّ ما الْهی عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ فَهُوَ مِنَ

---

(1). سوره ق، آیه 16.

(2). میزان الحکمه، جلد 2، صفحه 975، چاپ جدید، بحث ذکر.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 364

الْمَیْسِرِ؛ هر چیزی که انسان را از یاد خدا غافل کند، نوعی قمار است!» «1» (و می دانیم قمار در قرآن مجید در ردیف بت پرستی ذکر شده است. «2»)

این سخن را با حدیث ناب و جالبی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم:

در تفسیر آیه شریفه «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاتُلْهِکُمْ امْوالُکُمْ وَ لااوْلادُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندانتان شما را از ذکر خدا غافل نسازد!» «3» فرمود: «هُمْ عِبادٌ مِنْ امَّتی الصَّالِحُونَ مِنْهُمْ، لاتُلْهیهِمْ تِجارَةٌ وَ لابَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَوهِ المَفْرُوْضَهِ الْخَمْسِ؛ این

مؤمنان، بندگان صالحی از امّت من هستند که هیچ تجارت و معامله ای، آنها را از

یاد خدا و نمازهای فریضه پنجگانه، غافل نمی کند!» «4»

آری! آنها هر جا باشند و هرچه بگویند و هر چه بشنوند باز نظری به سوی خدا دارند.

سررشته دولت ای برادر به کف آر وین عمر گرامی به خسارت مگذار!
دائم همه جا، با همه کس، در همه کار می دار نهفته چشم دل جانب یار!
***

---

(1). همان مدرک

(2). سوره مائده، آیه 90.

(3). سوره منافقون، آیه 9.

(4). میزان الحکمه، ج 2، صفحه 975، چاپ جدید.



## فصل سیزدهم: اسوه ها و الگوها

### اشاره

اشاره:

هرکس در زندگی خود، اسوه و پیشوایی دارد که سعی می کند خود را به او نزدیک سازد، و پرتوی از صفات او را در درون جان خود ببیند.

به تعبیر دیگر، در درون دل انسان جایی برای اسوه ها و قهرمانها است؛ و به همین دلیل، تمام ملّتهای جهان در تاریخ خود به قهرمانان واقعی، و گاه پنداری متوسّل می شوند، و بخشی از فرهنگ و تاریخ خود را بر اساس وجود آنها بنا می کنند؛ در مجالس خود از آنها سخن می گویند و آنها را می ستایند؛ و سعی می کنند خود را از نظر صفات و روحیّات به آنها نزدیک سازند.

اضافه بر این، اصل «محاکات» (همرنگ شدن با دیگران، مخصوصاً افراد پرنفوذ و با شخصیّت) یکی از اصول مسلّم روانی است. مطابق این اصل،

انسان کششی در وجود خود به سوی هماهنگی و همرنگی با دیگران (مخصوصاً با قهرمانان) احساس می کند؛ و به همین علّت، به سوی اعمال و صفات آنان جذب می شود.

این جذب و انجذاب، در برابر افرادی که انسان نسبت به آنها ایمان کامل دارد، بسیار نیرومندتر و جذّاب تر است.

به همین دلیل، ما

در اسلام دو اصل به نام «تَوَلّى» و «تَبَرَّى» داريم؛ يا به تعبير ديگر:

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 366

«حُبّ فِى اللَّهِ» و «بُغْض فِى اللَّهِ» كه هر دو در واقع اشاره به يک حقيقت است. طبق اين دو اصل ما موظّفيم دوستان خدا را دوست داريم و دشمنان خدا را دشمن، و پيشوايان بزرگ دين يعنى پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله و امامان معصوم عليهم السلام را در همه چيز اسوه و الگوى خود قرار دهيم.

اين دستور بقدرى مهمّ است، كه در آيات قرآن به عنوان نشانه ايمان، و در روايات اسلامى به عنوان «اوْثَقُ عُرَى الْايمانِ» (محكمترين دستگيره ايمان) معرّفى شده، و تا «تولّى» و «تبرّى» نباشد، بقيّه اعمال عبادات و اطاعات، بى حاصل شمرده شده است، كه مدارک آن از آيات و روايات را به خواست خدا در بحثهاى آينده خواهيم ديد.

اين تولّى و تبرّى يا «حبّ فى اللّه و بغض فى اللَّهِ» يكى از گامهاى بسيار مهم و مؤثّر در تهذيب نفس و سير و سلوک الى اللّه است.

روى همين اصل، بسيارى از علماى اخلاق وجود استاد و مربّى را براى رهروان اين راه، لازم شمرده اند، كه بحث مشروح آن در آينده خواهد آمد.

با اين اشاره به سراغ آيات قرآن مى رويم و مسأله تولّى و تبرّى را در قرآن مجيد مورد بررسى قرار مى دهيم:

1- قَدْ كانَتْ لَكُمْ اسْوَةٌ حَسَنَةٌ فى اِبْراهيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إذْ قالُوا لِقَومِهِمْ انّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ (سوره ممتحنه، آيه 4)

2- لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِيهِمْ اسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُواللَّهَ وَ الْيَوْمَ الآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَانَ اللَّهَ هُوَ الْغَنِّىُّ

الْحَميدُ (سوره ممتحنه، آيه 6)

3- لَقَدْ كانَ لَكُمْ فى رَسُولِ اللَّهِ اسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثيراً (سوره احزاب، آيه 21)

4- لاتَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الآخِرِ يُوادُّوْنَ مَنْ حادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْكانُوا آبائَهُمْ اوْابْنائَهُمْ اوْ اخْوانَهُمْ اوْ عَشيرَتَهُمْ اولئِكَ كَتَبَ فى قُلُوبِهِمُ الْايمانَ وَ ايَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْانْهارُ خالِدينَ فيها رَضِىَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوْا عَنْهُ اولئِكَ حِزْبُ اللَّهِ الا انَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (سوره مجادله، آيه 22)

5- يا ايُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاتَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ (سوره ممتحنه، آيه 13)

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 367

6- وَالْمُؤمِنُونَ وَ المُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ اوْلِياءُ بَعْضٍ يَأْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقيمُونَ الصَّلوةَ وَ يُؤتُونَ الزَّكاةَ وَ يُطيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ اولئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ انَّ اللَّهَ عَزيزٌ حَكيمٌ (سوره توبه، آيه 71)

7- اللَّهُ وَلِىُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ الَى النُّورِ وَ الَّذينَ كَفَرُوا اوْلِيائُهُمُ الطَّاغُوْتُ يُخْرِجُونَهُم مِنَ النُّورِ الَى الظُلُماتِ اولئِكَ اصْحابُ النَّارِ هُمْ فيها خالِدُونَ (سوره بقره، آيه 257)

8- يا ايُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوااللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقينَ (سوره توبه، آيه 119)

ترجمه:

1- سرمشق خوبى در زندگى ابراهيم و كسانى كه با او بودند براى شما وجود داشت، در آن هنگام كه به قوم (مشرك) خود گفتند ما از شما و آنچه غير از خدا مى پرستيد بيزاريم!

2- (آرى) براى شما در زندگى آنها اسوه حسنه (و سرمشق نيكويى) بود، براى كسانى كه اميد به خدا و روز قيامت دارند؛ و هر كس سر پيچى كند (به خويشتن ضرر زده است، زيرا) خداوند بى نياز و شايسته ستايش

است.

3- مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند.

4- هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دلهایشان نوشته، و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، و آنها را در باغهایی از بهشت وارد می کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است، جاودانه در آن می مانند؛ خدا از آنها خشنود است و آنان (نیز) از خدا خشنودند، آنها «حزب اللّه» اند، بدانید «حزب الله» پیروز و رستگارند.

5- ای کسانی که ایمان آورده اید! با قومی که خداوند آنان را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید!

6- مردان و زنان با ایمان ولیّ (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر



می کنند؛ نماز را بر پا می دارند؛ و زکات را می پردازند؛ و خدا و رسولش را اطاعت می کنند؛ بزودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می دهد؛ خداوند توانا و حکیم است!

7- خداوند، ولیّ و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنها را از ظلمتها، به سوی نور خارج می سازد؛ (امّا) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند که آنها را از نور، به سوی ظلمتها بیرون می برند؛ آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند.

8- ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشه کنید و (همیشه) با صادقان باشید!

تفسیر و جمع بندی

از آیات

سوره ممتحنه بخوبی بر می آید که بعضی از مؤمنان تازه کار و بی خبر از دستورات اسلام، با دشمنان سر و سرّی داشتند.

از شأن نزول آیات آغاز این سوره استفاده می شود که پیش از فتح مکّه فردی به نام «حاطِبِ بْنِ ابی بَلْتَعَهْ» توسط زنی به نام «ساره» نامه ای مخفیانه به اهل مکّه نوشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله قصد دارد به سوی شما بیاید و مکّه را فتح کند، آماده دفاع از خود باشید.

این در حالی بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آماده فتح مکّه می شد، و ترتیبی داده بود که این خبر به هیچ وجه منتقل به مردم مکّه نشود تا مقاومت چندانی نشود، و خونها کمتر ریخته شود.

زن آن نامه را گرفت و در لای گیسوان خود پنهان نمود و بسرعت به سوی مکّه حرکت نمود.

جبرئیل این ماجرا را به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد، و آن حضرت، علی علیه السلام را برای گرفتن نامه به تعقیب او فرستاد؛ او در آغاز منکر شد، و هنگامی که مورد تهدید قرار گرفت، نامه را بیرون آورد و خدمت حضرت علی علیه السلام داد؛ و آن حضرت نامه را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آورد.

حاطب احضار شد، و سخت مورد سرزنش قرار گرفت؛ و عذری آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله عذر او را ظاهراً پذیرفت؛ و آیات آغاز سوره ممتحنه به عنوان یک هشدار برای پیشگیری از تکرار این گونه اعمال نازل گردید؛ و یکی از اصول اساسی اسلام، یعنی مسأله اقتداء به نیکان و پاکان و اولیاء اللّه و قطع

علاقه و پیوند با دشمنان حق و در یک جمله «حُبّ فِی اللَّهِ وَ بُغْضّ فِی اللَّهِ» را بیان کرد.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 369

در آغاز این سوره، همه مؤمنان را مخاطب ساخته می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن من و دشمن خود را دوست خویش قرار ندهید، شما نسبت به آنها اظهار محبّت می کنید در حالی که آنها نسبت به آنچه بر شما نازل شده است کفر می ورزند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و شما را به خاطر ایمان آوردن به پروردگارتان، از شهر و دیارتان بیرون می کنند!» (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ اوْلیاءَ تُلْقُونَ الَیْهِمْ بَالْمَوَدَّهِ وَ قَدْ کَفَرُوا بِما جائَکُمْ مِنْ الحَقِّ یُخْرِجُونَ الَّرسُولَ وَ ایَّاکُمْ انْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّکُمْ)

این نکته روشن است که اگر هنگام تضادّ «پیوندهای محبّت و دوستی» با «پیوندهای اعتقادی و ارزشی» پیوند محبّت و دوستی مقدّم شمرده شود، پایه های اعتقاد و ارزشها متزلزل می گردد و انسان تدریجاً به سوی باطل و فساد گرایش پیدا می کند؛ و نکته اساسی «حُبّ فِی اللَّهِ وَ بُغْضٌ فِی اللَّهِ» یا به تعبیر دیگر، تولّاىِ اولیاء اللّه و تبرّاىِ از اعداء اللّه نیز همین است. (دقّت کنید)

سپس در ادامه این سخن (در آیه چهارم همین سوره) مسلمانان را به پیروی از ابراهیم علیه السلام و یارانش، به عنوان یک «اسوه حسنه» و «الگوی زیبا و پر ارزش» دعوت کرده، می فرماید: «در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند اسوه خوبی برای شما وجود داشت، در آن هنگام که به قوم مشرک خود گفتند: ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید

بیزاریم!» (قَدْ كانَتْ لَكُمْ اسْوَةٌ حَسَنَةٌ فی اِبْراهیمَ وَالَّذِینَ مَعَهُ إِذْ قالُوا لِقَومِهِمْ انَّا بُرَآؤُ مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ)

اسْوَه (بر وزن لقمه) معنی مصدری دارد؛ به معنی تأسّی نمودن و در اصل به معنی حالتی است که از پیروی کردن دیگری حاصل می شود؛ به تعبیری دیگر، به معنی اقتدا کردن و پیروی نمودن است.

و ما در فارسی معمولی امروز از آن به عنوان سرمشق گرفتن تعبیر می کنیم.

بدیهی است این امر ممکن است در کارهای خوب باشد یا کارهای بد؛ به همین دلیل، در آیه مورد بحث تعبیر به اسوه حسنه شده؛ یعنی، کار ابراهیم و یارانش سرمشق خوبی برای شما بود، چرا که آنها پیوندهای ظاهری و مادّی را با قومشان به خاطر گسستن پیوندهای توحیدی و اعتقادی قطع کردند.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 370

«راغب» در «مفردات» معتقد است که واژه «اسی (بر وزن عَصا) به معنی غم و اندوه، نیز از همین مادّه گرفته شده (و این به خاطر آن است که به افراد ماتم زده و غمگین گفته می شود: «لَکَ بِفُلانٍ اسْوَةٌ؛ تو باید از فلان کس سرمشق بگیری (که فلان مصیبت بزرگ بر او وارد شد و صبر و شکیبایی کرد!)»

ولی بعضی از ارباب لغت مانند: ابْنِ فارسْ در «مقاییس»، این دو مادّه را از یکدیگر جدا می داند (اوّلی را به اصطلاح ناقص واوی و دومی را ناقص یایی با دو معنی متفاوت می شمرد).

به هر حال، قرآن مجید برای تشویق مسلمانان، به مسأله مهمّ «حبّ فی اللَّه و بغض فی اللَّه» ابراهیم و یارانش را سرمشق قرار می دهد، چرا که انتخاب سرمشقها و الگوهای پاک و

با ایمان و شجاع و مقاوم، تأثیر عمیقی در پاکسازی روح و فکر و اخلاق و اعمال انسان دارد.

این همان چیزی است که علمای اخلاق روی آن تکیه کرده و در سیر و سلوک الی اللّه انتخاب «قُدْوه» و «اسوه» را وسیله پیشرفت و تعالی می دانند.

*** در آیه دوم مورد بحث، که ادامه همان بحث آیه بالا است، بار دیگر به برنامه ابراهیم و یارانش اشاره کرده، می فرماید: «برای شما مسلمانان در برنامه زندگی آنها سرمشق نیکویی بود؛ برای آنها که امید به خدا و روز قیامت دارند، و هر کس (از تأسّی به این مردان خدا) سرپیچی کند (و طرح دوستی با دشمنان خدا بریزد به خود زیان رسانده است و خداوند نیازی به او ندارد.)، او از همگان بی نیاز و شایسته ستایش است.» (لَقَدْ کانَ لَکُمْ فیهِمْ اِسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُواللّهَ وَ الْیَوْمَ الآخِرَ وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَانَّ اللّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمیدُ)

تفاوتی که این آیه با آیه قبل دارد در دو قسمت است: نخست این که، در این آیه بر این موضوع تکیه می کند که «حبّ فی اللّه و بغض فی اللّه» از آثار ایمان به خدا و معاد است؛ و دیگر این که این مسأله چیزی نیست که خدا به آن نیاز داشته باشد، این نیاز شماست و برای تکامل روحی و معنوی و حفظ سلامت جامعه شما می باشد.

***

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 371

چهارمین آیه، که ناظر به جنگ احزاب است؛ به نکته مهمّی اشاره می کند و آن این که علی رغم ضعفها و بی تابیها و بدگمانیهای بعضی از تازه مسلمانان در این میدان نبرد عظیم، پیامبر اکرم صلی

الله علیه و آله مانند کوهی استوار، مقاومت و ایستادگی کرد؛ از آرایش جنگهای صحیح و انتخاب بهترین روشهای نظامی لحظه ای غافل نمی ماند و در عین حال از راههای مختلف برای ایجاد شکاف در جبهه دشمن از پای نمی نشست؛ همراه دیگر مؤمنان کلنگ به دست گرفت و خندق کند، و برای حفظ یارانش با آنها مزاح و شوخی می کرد؛ برای دلگرم ساختن مؤمنان، آنان را به خواندن اشعار حماسی تشویق می نمود؛ آنی از یاد خدا غافل نبود، و یارانش را به آینده درخشان و فتوحات بزرگ نوید می داد.

همین امور سبب حفظ جمعیّت اندک مسلمین در برابر گروه عظیم احزاب که از نظر ظاهری کاملاً برتری داشتند، شد؛ این ایستادگی و مقاومت عجیب سرمشقی برای همه بود.

قرآن می فرماید: «رسول خدا (در میدان جنگ احزاب) اسوه نیکویی بود برای آنها که امید به خدا و روز رستاخیز دارند، و خدا را بسیار یاد می کنند.» (لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللّهِ اسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللّهَ وَ الْیَوْمَ الآخِرَ وَ ذَکَرَ اللّهَ کَثیراً)

نه تنها در میدان جنگ احزاب که مصداق جهاد اصغر محسوب می شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله اسوه و الگو بود، بلکه در میدان جهاد اکبر و مبارزه با هوی و هوسهای نفسانی و تهذیب اخلاق نیز اسوه و سرمشق بسیار مهمّی بود؛ و آن کسی که بتواند گام در جای گامهای آن بزرگوار بنهد، این راه پر فراز و نشیب را با سرعت خواهد پیمود.

قابل توجّه این که در این آیه، علاوه بر مسأله ایمان به خدا و روز جزا (لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللّهَ وَ الْیَوْمَ الآخِرَ)، روی یاد خدا نیز تکیه شده

است، و با ذکر جمله (وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثیراً) نشان می دهد آنها که بسیار به یاد خدا هستند، از هدایتهای چنین پیشوایی الهام می گیرند، زیرا ایمان و ذکر خدا، آنها را متوجّه مسؤولیّتهای بزرگشان می کند؛ در نتیجه به دنبال رهبر و پیشوایی می گردند، و کسی را بهتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای این کار نمی یابند.

*** در پنجمین آیه، روی نقطه مقابل این مسأله یعنی بغض فی اللَّه تکیه کرده، می فرماید:

«هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 372

دوستی کند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آنها باشند؛ آنها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دلهایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنان را تقویت فرموده است.» (لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ یُوادُّوْنَ مَنْ حادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْکانُوا آبائَهُمْ اوْ اخْوانَهُمْ اوْ عَشیرَتَهُمْ اولئِکَ کَتَبَ فی قُلُوبِهِمْ الْایمانَ وَ ایَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ)

این آیه نشان می دهد که هنگام قرار گرفتن بر سر دو راهی «حفظ پیوندهای الهی» و «حفظ پیوندهای خویشاوندی» کدام را باید مقدّم شمرد؛ با صراحت می گوید: اگر نزدیکترین خویشاوندان از راه خدا منحرف شوند، و آلوده به کفر و فساد گردند، باید از آنها برید و به خدا و ارزشهای والای الهی انسانی پیوست.

قابل توجّه این که با دو جمله بسیار پر معنی (اولئِکَ کَتَبَ فی قُلُوبِهِمُ الْایمانَ وَ ایَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ) (آنها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه قلوبشان نوشته و با روح الهی آنان را تقویت فرموده است.)

بر این مسأله تأکید می نهد.

یعنی «حبّ فی اللَّه و بغض فی اللَّه» از ایمان سرچشمه می گیرد، و تداوم تکامل ایمان هم از «حبّ فی اللّه و بغض فی اللّه» است.

و به تعبیر دیگر، هر دو در یکدیگر تأثیر متقابل دارند، با این تفاوت که آغاز کار باید از ایمان به مبدأ و معاد شروع شود، و تکامل آن از «حبّ فی اللّه و بغض فی اللّه» حاصل گردد.

*** در ششمین آیه، سخن از پیوند معنوی و روحانی مؤمنان با یکدیگر است؛ می فرماید:

«مردان و زنان با ایمان ولیّ (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر می کنند؛ نماز را بر پا می دارند؛ و زکات را می پردازند؛ و خدا و رسولش را اطاعت می کنند؛ بزودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می دهد، خداوند توانا و حکیم است!» (وَالْمُؤمِنُونَ وَ المُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ اوْلِیاءُ بَعْضٍ یَأْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُقِیمُونَ الصَّلوةَ وَ یُؤتُونَ الزَّکاةَ وَ یُطیعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ اولئِکَ سَیَرْحَمُهُمُ اللَّهُ انَّ اللَّهَ عَزیزٌ حَکیمٌ)

این پیوند معنوی و روحانی که بر اساس امر به معروف و نهی از منکر و اقامه نماز و

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 373

اداء زکات و اطاعت خدا و پیامبرش، استوار است؛ سبب می شود که آنها نه تنها در اعمال و رفتار، بلکه در خلق و خوی خویش از یکدیگر الهام بگیرند؛ و هر کدام سرمشق برای دیگری باشند؛ و اگر می خواهند همرنگ جماعت شوند، باید همرنگ این جماعت شوند، نه جماعتهای گمراه و منحرفی که باید رابطه خود را از آنها برید!

در واقع امر به معروف و نهی از منکر که در سرلوحه

برنامه های آنها- طبق آیه فوق- قرار گرفته، آنها را ملزم می دارد که مراقب اخلاق و اعمال یکدیگر باشند؛ و این خود کمک مؤثّری به تهذیب اخلاق و نفوس می کند.

*** در هفتمین آیه، تفاوت خطّ مؤمنان و کافران تبیین شده است؛ مؤمنان، به خدا وابسته اند و از صفات جمال و جلال او سرمشق می گیرند؛ و کافران به طاغوت وابسته بوده و اعمال و اخلاق آنها بازتابی از صفات طاغوت است؛ می فرماید: «خداوند، ولیّ و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنها را از ظلمتها، به سوی نور خارج می سازد؛ (امّا) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند که آنها را از نور، به سوی ظلمتها بیرون می برند؛ آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند.» (اللّهُ وَلِیُّ الَّذینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ الَی النّورِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا اوْلِیائُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ اَلَی الظُّلُماتِ اولئِکَ اَصْحابُ النَّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ)

در این آیه، خارج شدن از ظلمات به نور، به صورت نتیجه ولایت خداوند بر مؤمنان ذکر شده است، و خروج از نور به سوی ظلمتها از آثار ولایت طاغوت.

نور و ظلمت در این آیه، معنی وسیعی دارد که تمام نیکیها و بدیها، خوبیها و زشتیها و فضائل و رذائل را شامل می شود.

آری! آن کس که در سایه ولایت «اللّه» قرار گیرد، هجرتش از رذائل به فضائل و از بدیها به خوبیها آغاز می گردد؛ زیرا سرمشق او در همه جا صفات جلال و جمال خداست. او به سوی پاکی می رود، چرا که ذات مقدّس خدا از هر آلودگی و نقص، پاک و منزّه است. او به سوی رحمت و رأفت، و جود و سخاوت پیش

می رود، چرا که ذات خداوند، رحمان و رحیم، و جواد و کریم است؛ و به همین ترتیب، حرکت به سوی



فضائل دیگر شروع می شود، چرا که نقطه امید و مقصد و مقصود و معبود و محبوب، اوست.

درست عکس این حرکت، یعنی از فضائل به سوی رذائل از آنِ کسانی است که طاغوت (بتهای بی شعور و بی خاصیّت و فاقد چشم و گوش و هوش، و همچنین انسانهای طغیانگر و خودکامه) را ولیّ خود قرار داده اند.

*** در هشتمین آیه، قرآن مجید همه مؤمنان را مخاطب ساخته و می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشه کنید و (همیشه) با صادقان باشید! (یا ایُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقینَ)

در حقیقت جمله دوم در آیه شریفه (کُونُوا مَعَ الصَّادِقینَ) تکمیل جمله اوّل (اتَّقُوا اللَّهَ) است. آری! برای پیمودن راه تقوا و پرهیزکاری، و پاکی ظاهر و باطن باید همراه و همگام صادقان بود و در سایه آنها قدم برداشت.

در روایات فراوانی که از طرق شیعه و اهل سنّت در منابع معروف اسلامی آمده است، این آیه تطبیق بر علی علیه السلام یا همه اهل بیت علیهم السلام شده است.

این روایات را می توانید در «الدّر المنثور سیوطی» و «مناقب خوارزمی» و «درر السّمطین زرندی» و «شواهد التّنزیل» حاکم حَسَکانی و کتب دیگر، مطالعه کنید. «1»

«حافظ سلیمان قندوزی» در «ینابیع المودّه»، و «علّامه حموینی» در «فرائد السّمطین»، و «شیخ ابو الحسن کازرونی» در «شرف النّبی» نیز بخشی از این احادیث را آورده اند «2».

در یکی از این احادیث می خوانیم که بعد از نزول آیه فوق، سلمان فارسی از پیامبر اکرم صلی

الله علیه و آله پرسید: آیا این آیه عام است یا خاص؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «امَّا الْمأمُورُونَ فَعامّهُ الْمؤمِنینَ، وَ امَّا الصَّادِقُونَ فَخاصَهُ اخی عَلِیٌّ وَ اوْصِیائُهُ مِنْ بَعْدِهِ الَی یَوْمِ الْقِیامَهِ؛ مأموران به این آیه، همه مؤمنانند، و امّا صادقان، خصوص برادرم علی علیه السلام و اوصیای بعد از او تا روز قیامت هستند!» «3»

---

(1). برای توضیح بیشتر به کتاب پیام قرآن، جلد 9، مراجعه کنید.

(2). برای توضیح بیشتر به کتاب پیام قرآن، جلد 9، مراجعه کنید.

(3). ینابیع المودّه، صفحه 115.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 375

بدیهی است این همراهی و همگامی با علی علیه السلام و اوصیای او که تا روز قیامت تداوم دارد برای تمسّک به رهبری آنها و اقتدا در عمل و اخلاق و هدایت است.

*** نتیجه:

از مجموع آنچه در آیات بالا آمد که بخشی از آیات تولّی و تبرّی است بخوبی استفاده می شود که مسأله پیوند با ذات پاک خداوند و اولیاء اللَّه، و بریدن از ظالمان و فاسدان و طاغوتها، و در یک کلمه «حبّ فی اللَّه و بغض فی اللَّه» از اساسی ترین و اصولی ترین تعلیمات قرآن است، که اثر عمیقی در مسائل اخلاقی دارد.

این اصل قرآنی و اسلامی، در تمام مسایل زندگی انسان تأثیر مستقیم دارد اعم از مسائل فردی و اجتماعی و دنیایی و آخرتی. و از جمله در مسائل اخلاقی که مورد بحث ما است، نیز اثر فوق العاده ای دارد.

مؤمنان را می سازد؛ آنها را تهذیب می کند؛ و به آنها تعلیم می دهد که در هر قدم، نیکان و پاکان مخصوصاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم

السلام را اسوه و قدوه و سرمشق خود قرار دهند؛ و این از گامهای مؤثّر برای وصول به هدف آفرینش انسان یعنی تهذیب نفس و پرورش فضائل اخلاقی است.

***

## تولّی و تبرّی در روایات اسلامی

احادیث بسیار فراوانی در کتب اسلامی اعم از شیعه و اهل سنّت در زمینه حبّ فی اللَّه و بغض فی اللّه و تولّی و تبرّی آمده است، و به قدری دراین باره اهمّیّت داده شده که در کمتر چیزی نظیر آن دیده می شود.

بی شک این اهمّیّت به خاطر آثار مثبتی است که پیوند دوستی با اولیاء اللَّه و دوستان خدا، و بیزاری از دشمنان حق، دارد؛ این آثار مثبت هم در قدرت ایمان ظاهر می شود و هم در تهذیب اخلاق، و هم در پاکی اعمال و تقوا.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 376

این احادیث نشان می دهد که باید در طریق تهذیب نفس و سیر و سلوک الی اللّه، هر کس پیشوا و مقتدایی را برگزیند.

در اینجا به بخشی از این احادیث که از کتب مختلف گلچین شده است اشاره می شود:

1- در خطبه قاصعه تعبیر جالبی درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام دیده می شود؛ می فرماید: «وَ لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ صلی الله علیه و آله مِنْ لَدُنْ انْ كانَ فَطيماً اعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَريقَ الْمَكارِمِ، وَ مَحاسِنَ اخْلاقِ الْعالَمِ، لَيْلَهُ وَ نَهارَهُ وَ لَقَدْ كُنْتُ اتَّبِعُهُ اتِّباعَ الْفَصِيلِ اثَرَ امِّهِ يَرْفَعُ لی فی كُلِّ يَوْمٍ مِنْ اخْلاقِهِ عَلَماً وَ يَأْمُرُنی بِالْاقْتِداءِ بِهِ؛ از همان زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شیر باز گرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را مأمور ساخت تا شب

و روز او را به راههای مکارم اخلاق و صفات خوب انسانی سوق دهد؛ و من (هنگامی که به حدّ رشد رسیدم نیز) همچون سایه به دنبال آن حضرت حرکت می کردم، و او هر روز نکته تازه ای از اخلاق نیک خود را برای من آشکار می ساخت؛ و به من فرمان می داد تا به او اقتدا کنم.» «1»

این حدیث شریف که بخشی از خطبه قاصعه را تشکیل می دهد، این حقیقت را روشن می سازد که حتّی پیغمبر گرامی اسلام در آغاز کارش مقتدا و پیشوایی داشته که بزرگترین فرشتگان الهی بوده است.

علی علیه السلام نیز پیامبر صلی الله علیه و آله را مقتدا و پیشوای خود قرار داده بود و سایه به سایه او حرکت می کرد؛ و این مقتدای بزرگوار هر روز درس تازه ای به علی علیه السلام می آموخت و چهره نوینی از اخلاق انسانی را به او نشان می داد.

آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در آغاز کارشان در برنامه سیر الی اللّه نیاز به پیشوا و مقتدا داشته باشند، تکلیف دیگران پیداست.

2- در روایت معروف «بُنِیَ الاسْلامُ ...» که با طرق متعدّد با تفاوت مختصری از معصومین علیهم السلام نقل شده است این موضوع بخوبی منعکس شده است؛ از جمله در حدیثی که یار وفادار امام باقر علیه السلام «زُرارَه» از آن حضرت نقل کرده، می خوانیم:

---

(1). نهج البلاغه، خطبه 192.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 377

«بُنِیَ الاسْلامُ عَلی خَمْسَهِ اشْیاء، عَلَی الصَّلَوهِ وَ الزَّکاهِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّومِ وَالْوِلایَهِ، قالَ زُرارَهُ: فَقُلْتُ: وَایُّ شَیْ ءٍ مِنْ ذلِکَ افْضَلُ؟ فَقالَ: الْوِلایَهُ افْضَلُ لِأَنَّها مِفْتاحُهُنَّ وَ الْوالی هُوَ الدَّلیلُ عَلَیْهِنَّ؛ اسلام

بر پنج پایه بنا شده: بر نماز و زکات و حجّ و روزه و ولایت (رهبری معصومین)، زراره می گوید: عرض کردم: کدامیک از اینها افضل است؟ فرمود: ولایت افضل است، زیرا کلید همه آنها است، و والی و رهبر الهی راهنما به سوی چهار اصل دیگر است.» «1»

از این تعبیر بخوبی استفاده می شود که ولایت و اقتدا به اولیاء اللَّه سبب احیاءِ سایر برنامه های دینی و مسایل عبادی و فردی و اجتماعی است؛ و این اشاره روشنی به تأثیر مسأله ولایت در امر تهذیب نفوس و تحصیل مکارم اخلاق می باشد.

3- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: «ایُّ عُرَی الْایمانِ اوْثَقُ؟ فَقالُوا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ اعْلَمُ وَ قالَ بَعْضُهُمْ الصَّلوهُ، وَ قالَ بَعْضُهُمْ الْزَّکاهُ، وَ قالَ بَعْضُهُمْ الصِّیامُ، وَ قالَ بَعْضُهُمْ الْحَجُّ وَ الْعُمْرَهُ، وَ قالَ بَعْضُهُمْ الْجِهادُ، فَقالَ رَسُولُ اللَّه صلی الله علیه و آله لِکُلٍّ ما قُلْتُمْ فَضْلٌ وَ لَیْسَ بِهِ، وَلکِنْ اوْثَقُ عُرَی الْایمانِ الْحُبُّ فِی اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِی اللَّهِ وَ تَوَلِّی اوْلِیاءِ اللَّهِ وَ التَبرَّی مِنْ اعْداءِ اللَّهِ؛ کدامیک از دستگیره های ایمان محکمتر و مطمئن تر است؟ یاران عرض کردند خدا و رسولش آگاهتر است، و بعضی گفتند نماز، و بعضی گفتند زکات و بعضی روزه، و بعضی حج و عمره، و بعضی جهاد! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همه آنچه را گفتید دارای فضیلت است ولی پاسخ سؤال من نیست؛ محکمترین و مطمئن ترین دستگیره های ایمان، دوستی برای خدا و دشمنی برای خداست، و دوست داشتن اولیاء اللَّه و تبرّی از دشمنان خدا.» «2»

پیغمبر اکرم صلی

الله علیه و آله نخست با این سؤال مهم، افکار مخاطبان را در این مسأله سرنوشت ساز به جنب و جوش در آورد- و این کاری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله گاه قبل از القاء مسایل مهم انجام می داد- گروهی اظهار بی اطّلاعی کردند، و گروهی با شمردن یکی از ارکان مهمّ اسلام پاسخ گفتند؛ ولی پیامبر صلی اللّه علیه و آله درعین تأکید بر اهمّیّت آن برنامه های مهمّ اسلامی، سخنان آنها را نفی کرد، سپس افزود: مطمئن ترین دستگیره ایمان، حبّ فی اللّه و بعض فی اللّه است!

---

(1). اصول کافی، جلد 2، صفحه 18.

(2). اصول کافی، جلد 2، صفحه 125، حدیث 6.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 378

تعبیرِ به «دستگیره» در اینجا گویا اشاره به این است که مردم برای وصول به مقام قرب الی اللّه، باید به وسیله ای چنگ بزنند و بالا بروند، که از همه مهمتر و مطمئن تر، دستگیره حبّ فی اللّه و بغض فی اللّه است.

این به خاطر آن است که پیوند محبّت با دوستان خدا و اقتدا و تأسّی به اولیاء عاملی است برای حرکت در تمام زمینه های اعمال خیر و صفات نیک.

بنابراین، با احیاء این اصل، اصول دیگر نیز زنده می شود؛ و با ترک این اصل، بقیّه تضعیف یا نابود می گردد.

4- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که خطاب به یکی از یارانش به نام جابر کرد و فرمود: «إذا ارَدْتَ انْ تَعْلَمَ انَّ فیکَ خَیْراً فَانْظُرْالی قَلْبِکَ فَانْ کانَ یُحِبُّ اهْلَ طاعَهِ اللَّهِ وَ یُبْغِضُ اهْلَ مَعْصِیَتِهِ، فَفیکَ خَیْرٌ، وَ اللَّهُ یُحِبُّکَ؛ وَ انْ کانَ یُبْغِضُ اهْلَ طاعَهِ اللَّهِ وَ یُحِبُّ اهْلَ مَعْصِیَتِهُ،

فَلَیْسَ فیکَ خَیْرٌ، وَ اللَّهُ یُبْغِضُکَ وَ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ احَبَّ؛ هرگاه بخواهی بدانی در تو خیر و نیکی وجود دارد یا نه؟ نگاهی به قلبت کن! اگر اهل اطاعت الهی را دوست می دارد و اهل معصیت را دشمن می شمرد، تو انسان خوبی هستی، و خدا تو را دوست دارد؛ و اگر اهل اطاعت الهی را دشمن می دارد و اهل معصیتش را دوست می دارد، نیکی در تو نیست، و خدا تو را دشمن می دارد؛ و انسان با کسی است که او را دوست می دارد!» «1»

جمله «وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ احَبَّ» اشاره لطیفی به این واقعیّت است که هر انسانی از نظر خطّ و ربط اجتماعی و خلق و خو و صفات انسانی و همچنین سرنوشت نهایی در روز رستاخیز، با کسانی خواهد بود که به آنها عشق می ورزد و پیوند محبّت دارد؛ و این نشان می دهد که مسأله «ولایت» در مباحث اخلاقی سرنوشت ساز است.

5- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وُدُّ الْمُؤمِنِ لِلْمُؤْمِنِ فِی اللَّهِ مِنْ اعْظَمِ شُعَبِ الْایمانِ، الا وَ مَنْ احَبَّ فِی اللَّهِ وَابْغَضَ فِی اللَّهِ وَ اعْطی فِی اللَّهِ وَ مَنَعَ فِی اللَّهِ فَهُوَ مِنْ اصْفِیاءِ اللَّهِ؛ محبّت مؤمن نسبت به مؤمن به خاطر خدا از بزرگترین شاخه های ایمان است «2»؛ آگاه باشید کسی که به خاطر خدا دوست بدارد

---

(1). اصول کافی، جلد 2، صفحه 126.

(2). در مصباح اللّغه آمده است که شعبه به معنی شاخه درخت است و جمع آن شعب می باشد.



و به خاطر خدا دشمن بدارد، به خاطر خدا ببخشد

و به خاطر خدا خود داری از بخشش کند، او از برگزیدگان خداست!» «1»

6- در حدیث دیگری از امام علیّ بن الحسین علیه السلام می خوانیم: اذا جَمَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْأَوَّلینَ وَ الْآخِرینَ قامَ مُنادٍ فَنادی یُسْمِعُ النّاسَ فَیَقُولُ: ایْنَ الْمُتَحابُّونَ فِی اللَّهِ قالَ: فَیَقُومُ عُنُقٌ مِنَ النَّاسِ فَیُقالُ لَهُمْ اذْهَبُوا الَی الْجَنَّهِ بِغَیْرِ حِسابٍ قالَ: فَتَلَقّاهُمُ الْمَلائِکَهُ فَیَقُولُونَ الَی ایْنَ؟ فَیَقُولُونَ الَی الْجَنَّهِ بِغَیْرِ حِسابٍ! قالَ فَیَقُولُونَ فَایُّ ضَرْبٍ انْتُمْ مِنَ النَّاسِ؟ فَیَقُولُونَ نَحْنُ الْمتَحابُّونَ فِی اللَّهِ، قالَ فَیَقُولُونَ وَایُّ شَی ءٍ کانَتْ اعْمالُکُمْ؟ قالُوا کُنَّا نُحِبّ فِی اللَّهِ وَ نُبْغِضُ فِی اللَّهِ، قالَ فَیَقُولُونَ نِعْمَ اجْرُ الْعامِلینَ!؛ هنگامی که خداوند متعال اقوام اوّلین و آخرین را (در قیامت) جمع کند، ندا دهنده ای ندا می دهد، به گونه ای که به گوش همه مردم برسد، می گوید کجا هستند آنهایی که به خاطر خدا همدیگر را دوست داشتند، فرمود در این هنگام گروهی از مردم بر می خیزند و به آنها گفته می شود، بدون حساب به سوی بهشت بروید! فرمود: در این موقع فرشتگان الهی از آنها استقبال می کنند، می گویند به کجا می روید؟ می گویند: به بهشت بدون حساب! می گویند شما از کدام گروه مردم هستید؟

می گویند ما کسانی هستیم که به خاطر خدا یکدیگر را دوست می داشتیم، می گویند، اعمال شما چه بود؟ می گویند ما به خاطر خدا گروهی را دوست می داشتیم و به خاطر خدا گروهی را دشمن می داشتیم، فرشتگان می گویند: چه خوب است پاداش عمل کنندگان!» «2»

تعبیر «نِعْمَ اجرُ الْعامِلِینَ» نشان می دهد که محبّت با اولیاء اللَّه و دشمنی با اعداء اللَّه سرچشمه اعمال نیک و پرهیز از اعمال بد است.

7- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه

و آله چنین آمده است: «انَّ حَولَ الْعَرْشِ مَنابِرٌ مِنْ نُورٍ عَلَيْها قومٌ لِباسُهُمْ وَ وُجُوهُهُمْ نُورٌ لَيْسُوا بِأَنْبياءٍ يَغْبِطُهُمُ الأَنْبياءُ وَ الشُّهَداءُ قالُوا يا رَسُولَ اللّه حَلِّ لَنا قالَ: هُمْ الْمُتَحابُّونَ فِى اللَّهِ وَ الْمُتَجالِسُونَ فِى اللَّهِ وَ الْمُتَزاوِرُونَ فِى اللَّهِ؛ در اطراف عرش الهی منبرهایی از نور است که بر آنها گروهی هستند که لباسها و صورتهایشان از نور است؛ آنها پیامبر نیستند ولی پیامبران و شهداء به حال آنها غبطه

---

(1). بحار، جلد 66، صفحه 240، حدیث 14.

(2). همان مدرک، صفحه 245، حدیث 19- اصول کافی، جلد 2، صفحه 126.



می خورند! عرض کردند: ای رسول خدا! این مسأله را برای ما حل کن (آنها چه کسانی هستند؟) فرمود: آنها کسانی هستند که به خاطر خدا یکدیگر را دوست دارند و برای خدا با یکدیگر مجالست می کنند، و برای خدا به دیدار هم می روند!» «1»

8- در حدیث دیگری (یا در ادامه حدیث بالا) می خوانیم: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَو انَّ عَبْدَيْنِ تَحابّا فِى اللَّهِ احَدُهُما بِالْمَشْرِقِ وَ الآخَرُ بِالْمَغْرِبِ لَجَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُما يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ قالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله افْضَلُ الأَعْمالِ الْحُبُّ فِى اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِى اللّه؛ اگر دو بنده (از بندگان خدا) یکدیگر را به خاطر خدا دوست دارند، یکی در مشرق باشد و دیگری در مغرب، خداوند آن دو را در قیامت در بهشت کنار هم قرار می دهد، و فرمود: برترین اعمال حبّ فی اللّه و بغض فی اللّه است.» «2»

این حدیث نشان می دهد که محکمترین پیوند در میان انسانها، پیوندِ مکتبی است، که سبب همگونی در

اخلاق و رفتارهای انسانی می شود؛ بدیهی است آنها که یکدیگر را به خاطر خدا دوست دارند، صفات و افعال خداپسندانه را در یکدیگر می بینند، و همین حبّ فی اللّه و بغض فی اللّه گام مؤثّری برای تربیت نفوس آنها است.

9- در حدیث قدسی می خوانیم: خداوند به موسی علیه السلام فرمود: «هَلْ عَمِلْتَ لِی عَمَلًا؟ ! قالَ صَلَّیْتُ لَکَ وَ صُمْتُ وَ تَصَدَّقْتُ وَ ذَکَرْتُ لَکَ، قالَ اللَّهُ تَبارَکَ وَ تَعالی وَ امَّا الصَّلَوهْ فَلَکَ بُرهانٌ، وَ الصَّوْمُ جُنَّهٌ وَ الصَّدَقَهُ ظِلٌّ، وَ الذِّکْرْ نُورٌ، فَایُّ عَمَلٍ عَمِلْتَ لِی؟ ! قالَ مُوْسی دُلَّنِی عَلَی العَمَلِ الَّذی هُوَ لَکَ، قالَ یا مُوسی هَلْ والَیْتَ لِی وَلِیّاً وَ هَلْ عادَیْتَ لِی عَدُوّاً قَطُّ فَعَلِمَ مُوسی انَّ افْضَلَ الْأَعْمالِ الْحُبُّ فِی اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِی اللَّهِ؛ آیا هرگز عملی برای من انجام داده ای؟ موسی عرض کرد: آری ! برای تو نماز خوانده ام، روزه گرفته ام، انفاق کرده ام و به یاد تو بوده ام؛ فرمود: امّا نماز برای تو نشانه (ایمان) است، و روزه سپر آتش، و انفاق سایه ای در محشر، و ذکر خدا نور است؛ کدام عمل را برای من به جا آورده ای ای موسی ! عرض کرد خداوندا ! خودت مرا در این مورد راهنمایی فرما ! فرمود: آیا هرگز به خاطر من کسی را دوست داشته ای، و به خاطر من کسی را دشمن داشته ای؟ (در

---

(1). بحار، جلد 66، صفحه 352، حدیث 32.

(2). همان مدرک.



اینجا بود که) موسی علیه السلام دانست برترین اعمال حبّ فی اللَّه و بغض فی اللَّه (دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا) است.» «1»

10- این بحث را با حدیث دیگری از امام صادق

علیه السلام پایان می دهیم (هر چند احادیث در این زمینه، بسیار فراوان است.) فرمود: «مَنْ احَبَّ لِلَّهِ وَ ابْغَضَ لِلَّهِ وَ اعْطی لِلَّهِ وَ مَنَعَ لِلَّهِ فَهُوَ مِمَّنْ كَمُلَ إِيمانُهُ؛ کسی که به خاطر خدا دوست بدارد و به خاطر خدا دشمن بدارد، و به خاطر خدا ببخشد، و به خاطر خدا ترک بخشش کند، او از کسانی است که ایمانش کامل شده است!» «2»

*** از احادیث دهگانه بالا استفاده می شود که در اسلام حساب مهمّی برای حبّ فی اللَّه و بغض فی اللَّه باز شده است؛ تا آنجا که به عنوان افضل اعمال، و نشانه کمال ایمان، و برتر از نماز و روزه و حجّ و جهاد، و انفاق فی سبیل اللَّه معرّفی شده و صاحبان این صفت، پیشگامان در بهشتند، و مقاماتی دارند که انبیاء و شهداء به حال آنها غبطه می خورند.

این تعبیرات، پرده از نقش مهمّ مسأله ولایت و تولّی و تبرّی، در تمام برنامه های دینی و الهی بر می دارد؛ دلیل آن هم روشن است؛ زیرا انسان پیشوایان بزرگ را به خاطر ایمان و تقوا و فضائل اخلاقی و اعمال صالحه دیگر، دوست می دارد؛ با این حال، چگونه ممکن است به آنان تأسّی نکند، و همگام و همدل و همرنگ نشود!

این همان است که علمای اخلاق از آن به عنوان یک اصل اساسی در تهذیب نفوس یاد کرده اند؛ و پیروی و اقتدا کردن به انسان کاملی را شرط موفّقیّت در سیر و سلوک الی اللَّه می دانند.

یکی از دلایل مهمّی که قرآن مجید در هر مورد و در هر مناسبت از انبیای الهی سخن می گوید و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

و مسلمانان را دستور می دهد که به یاد آنها و تاریخ و زندگانی شان باشند، همین است که از آنان الگو بگیرند و راه موفّقیّت و نجات را در تاریخ زندگی آنها بجویند.

---

(1). بحار، جلد 66، صفحه 252، حدیث 33.

(2). همان مدرک صفحه 238، حدیث 10.



این نکته شایان توجّه است که انسانها معمولاً دارای روح قهرمان پروری هستند؛ یعنی، هرکس می خواهد به شخص بزرگی عشق بورزد، و او را در زندگی خود الگو قرار دهد؛ و در ابعاد مختلف زندگی به او اقتدا کند.

انتخاب چنین قهرمانی در سرنوشت انسان و شکل دادن به زندگی او تأثیر فراوانی دارد؛ و با تغییر شناخت این قهرمانها، زندگی ممکن است دگرگون شود.

بسیاری از افراد یا ملّتها که دستشان به دامان قهرمانان واقعی نرسیده، قهرمانان خیالی و افسانه ای برای خود ساخته اند، و در ادبیّات و فرهنگ خود جایگاه مهمّی برای آنها قائل شده اند.

محیط زندگی اجتماعی و تبلیغات مطلوب و نامطلوب در گزینش قهرمانها مؤثّر است.

این قهرمانها ممکن است مردان الهی، رجال سیاسی، چهره های ورزشی و یا حتّی بازیگران فیلمها بوده باشند.

هدایت این تمایل فطری بشر به سوی قهرمانان واقعی و الگوهای والای انسانی می تواند کمک مؤثّری به پرورش فضائل اخلاقی در فرد و جامعه بنماید.

مسأله ولایت اولیاء اللّه در حقیقت در همین راستا است؛ و به همین دلیل، آیات و روایات اسلامی- چنان که دیدیم- اهمّیّت فوق العاده ای برای آن

قائل شده است، و بدون آن، بقیّه برنامه ها را ناقص و حتّی در خطر می شمرد.

### داستان موسی و خضر

مسأله انتخاب معلّم و استاد و دلیل راه در مسیر تربیت نفوس و سیر و سلوک الی اللّه

به حدّى اهمّيّت دارد كه گاه انبياى الهى، در مقطع خاصّى نيز مأمور به اين انتخاب مى شدند.

داستان خضر و موسى عليه السلام در سوره كهف در قرآن مجيد كه داستانى بسيار پر معنى و پرمحتوا است، چهره اى از اين انتخاب است.

موسى عليه السلام مأمور مى شود كه براى فرا گرفتن علومى- كه جنبه نظرى نداشت بلكه بيشتر جنبه عملى و اخلاقى داشت- نزد پيامبر و عالم بزرگ زمانش كه قرآن از او به عنوان

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 383

«عَبدٌ مِنْ عِبادِنا آتَيْناهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَّدُنَّا عِلْماً؛ بنده اى از بندگان ما كه او را مشمول رحمت خود ساخته و از سوى خود علم فراوانى به او تعليم داده بوديم.» ياد كرده است.

او بار سفر را بست و به سوى جايگاه خضر با يكى از يارانش به راه افتاد؛ حوادث اثناء راه بماند، هنگامى كه به خضر رسيد، پيشنهاد خود را به آن معلّم بزرگ، مطرح كرد؛ او نگاهى به موسى عليه السلام افكند و گفت: «باور نمى كنم در برابر تعليمات من، صبر و شكيبايى داشته باشى!» ولى موسى عليه السلام قول شكيبايى داد.

سپس سه حادثه مهم يكى بعد از ديگرى اتّفاق افتاد؛ نخست سوار بر كشتى شدند و «خضر» اقدام به سوراخ كردن كشتى كرد كه بانگ اعتراض موسى بر خاست، و خطر غرق شدن كشتى و اهلش را به خضر گوشزد نمود؛ ولى هنگامى كه خضر به او گفت: «من مى دانستم تو، توان شكيبائى ندارى! موسى از اعتراض خود پشيمان گشت و سكوت اختيار كرد، چرا كه قرار گذاشته بود لب به اعتراض نگشايد تا خضر خودش توضيح دهد.

چيزى

نگذشت در مسیر خود به نوجوانی برخورد کردند «خضر» بی مقدّمه اقدام به قتل او کرد! منظره وحشتناک کشتن این جوان ظاهراً بی گناه، موسی علیه السلام را سخت از کوره به در برد، و بار دیگر تعهّد خود را فراموش کرد و زبان به اعتراض گشود، اعتراض شدیدتر و رساتر از اعتراض نخستین، که چرا انسان بی گناه و پاکی را بی آن که مرتکب قتلی شده باشد کشتی؟ به یقین این کار بسیار زشتی است!

برای دومین بار، خضر پیمان خود را با موسی علیه السلام یاد آور شد و به او گفت اگر بار سوم تکرار کنی همیشه از تو جدا خواهم شد؛ موسی فهمید که در این مورد سرّ مهمّی نهفته است و سکوت اختیار کرد تا خضر خودش بموقع توضیح دهد.

چیزی نگذشت که سومین حادثه رخ داد؛ آن دو وارد شهری شدند، مردم شهر حتّی حاضر به پذیرایی مختصر از آنان نشدند، ولی خضر علیه السلام به کنار دیواری که در حال فرو ریختن بود رسید، آستین بالا زد و از موسی نیز کمک خواست تا دیوار را مرمّت کند، و از فرو ریختن آن مانع شود؛ باز موسی علیه السلام پیمان خود را به فراموشی سپرد و به معلّم خویش اعتراض کرد که آیا این دلسوزی در برابر آن بی مهری منطقی است؟ اینجا بود که خضر

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 384

اعلام جدایی از موسی علیه السلام نمود، چرا که سه بار پیمان شکیبایی را که با خضر داشت شکسته بود؛ ولی پیش از آن که جدا شوند، اسرار کارهای سه گانه خود را برای او برشمرد و پرده از آن برداشت.

در

مورد کشتی گفت: پادشاهی ظالم و جبّار، کشتیهای سالم را غصب می کرد و من کشتی را معیوب ساختم تا مورد توجّه او قرار نگیرد؛ زیرا کشتی تعلّق به گروهی از مستضعفان داشت و وسیله ارتزاق آنها را تشکیل می داد.

جوان مقتول فردی کافر و مرتد و اغواگر بود و مستحقّ اعدام، و بیم آن می رفت که پدر و مادرش را تحت فشار قرار دهد و از دین خدا بیرون برد.

و امّا آن دیوار متعلّق به دو نوجوان یتیم در آن شهر بود، و زیر آن گنجی متعلّق به آنها نهفته بود؛ و چون پدرشان مرد صالحی بود، خدا می خواست این گنج را برای آنها حفظ کند؛ سپس به او حالی کرد که من این کارها را خود سرانه نکردم؛ همه به فرمان پروردگار بود! «1»

در اینجا موسی علیه السلام از خضر جدا شد، در حالی که کوله باری از علم و آگاهی و اخلاق را همراه خود می برد.

او بخوبی درسهای زیر را از مکتب آن معلّم بزرگ و مربّی اخلاق فرا گرفت:

1- پیدا کردن رهبری آگاه و فرزانه، و بهره گیری از علم و اخلاق او تا آن حد اهمّیّت دارد که پیامبر اولو العزمی همچون موسی- بطور نمادین- مأمور می شود که راه دور و درازی را برای حضور در محضر او، و اقتباس از چراغ پر فروغش، بپیماید.

2- در کارها نباید عجله کرد، چرا که بسیاری از امور، نیاز به فرصت مناسب دارد؛ گفته اند: «الْأُمُورُ مَرْهُونَةٌ بِاوْقاتِها!»

3- حوادثی که در اطراف ما رخ می دهد ممکن است چهره ای در ظاهر و چهره ای در باطن داشته باشند؛ هرگز نباید به چهره ظاهری رویدادهای ناخوش آیند قناعت کرد و

عجولانه قضاوت نمود؛ بلکه باید ماورای چهره های ظاهری را نیز از نظر دور نداشت.

---

(1). مضمون آیات 60 تا 82 سوره کهف و روایات اسلامی (با تلخیص).



4- شکستن پیمانهای معنوی بطور مکرّر، ممکن است انسان را برای همیشه از فوائد و برکاتی محروم سازد!

5- حمایت از مستضعفان، خیرخواهی یتیمان و مبارزه با ظالمان و کافران اغواگر، وظیفه ای است که هر بهائی را می توان در برابر آن پرداخت.

6- انسان هر قدر عالم و آگاه باشد، نباید به علم و دانش خویش مغرور گردد و تصّور کند ماورای علوم او علوم دیگری نیست؛ چرا که این تصوّر او را از رسیدن به کمالات بیشتر باز می دارد.

7- خداوند بزرگ در این عالم هستی، مأموران ویژه ای دارد که آنها را بی سروصدا به یاری بندگان مظلوم و با اخلاص می فرستد، تا از طرق مختلف آنان را یاری کنند، و اینها از الطاف خفیّه الهیّه است که هر انسان با ایمانی می تواند در انتظار آن باشد-

و فوائد و برکات دیگر.

این داستان خواه جنبه آموزش واقعی برای موسی علیه السلام داشته باشد و یا جنبه سرمشق برای دیگران، هر چه باشد، در مورد مطلبی که ما به دنبال آن هستیم تفاوتی نمی کند.

کوتاه سخن این که: نیاز به رهبر و دلیل راه در طریق افزایش علم و تهذیب نفوس نیازی است حتمی و غیر قابل انکار!

***

## فصل چهاردهم: چهره دیگر ولایت و تأثیر آن در تهذیب نفوس !

### اشاره

تأثیر گذاری اعتقاد به ولایت بر اخلاق و نفوذ آن در مسایل مربوط به تهذیب نفس، و سیر و سلوک الی اللّه، تنها از جهت اسوه بودن اولیاء اللّه و هدایتهای آنها از طریق

گفتار و رفتار نیست؛ بلکه به عقیده جمعی از بزرگان و دانشمندان، نوعی دیگر از ولایت وجود دارد که از شاخه های ولایت تکوینی محسوب می شود، و از نفوذ معنوی مستقیم رهبران الهی، در تربیت نفوس آماده از طریق ارتباط پیوندهای روحانی خبر می دهد.

توضیح این که: پیامبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام به منزله قلب تپنده جامعه انسانی هستند؛ هر عضوی از اعضاء این پیکر با آن قلب ارتباط بیشتری و هماهنگی افزونتری داشته باشد، بهره بیشتری می گیرد؛ یا به منزله خورشید درخشانی هستند که اگر ابرهای تیره و تار کبر و غرور و خود بینی و هوای نفس کنار برود، تابش آفتاب وجود آنان به شاخسار ارواح آدمیان، سبب رشد و نموّ آنها می گردد، و برگ و گل و میوه می آورد.

در اینجا، ولایت شکل دیگری به خود می گیرد، و از دایره تصرّفات ظاهری فراتر می رود و سخن از تأثیر مرموز و ناپیدایی به میان می آید که با آنچه تاکنون گفته ایم متفاوت است.

قرآن مجید می گوید: «یا ایُّهَا النَّبِیُّ انَّا ارْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَّذیراً وَ داعِیاً الَی اللَّهِ بِاذْنِهِ وَ سِراجاً مُنیراً؛ ای پیغمبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و انذار کننده، و

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 388

تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او قرار دادیم، و چراغی پرفروغ و روشنی بخش.» «1»

این چراغ پرفروغ و خورشید تابان هم مسیر راه را روشن می سازد تا انسان راه را از چاه باز یابد، و شاهراه را از پرتگاه بشناسد و در آن سقوط نکند؛

و هم این نور الهی بطور ناخودآگاه در وجود انسانها اثر

می گذارد، و نفوس را پرورش داده و به سوی تکامل می برد.

حدیث معروف «هشام به حکم» که برای مناظره با «عمرو بن عبید» (عالم علم کلام و عقائد اهل سنّت) به بصره رفت، و او را با بیان منطقی زیبایی به اعتراف به لزوم وجود امام در هر عصر و زمان وادار نمود، گواه دیگری بر این معنی است.

او وارد مسجد بصره شد؛ صفوف مردم که اطراف عمرو بن عبید را گرفته بودند شکاف و پیش رفت و رو به سوی او کرده و گفت: من مرد غریبی هستم سؤالی دارم اجازه می فرمایی؟

عمرو گفت: آری!

هشام گفت: آیا چشم داری؟

عمرو گفت: فرزندم! این چه سؤالی است می کنی؟ و چیزی را که با چشم خود می بینی چگونه از آن پرسش می کنی؟!

هشام گفت: سؤالات من از همین قبیل است؛ اگر اجازه می دهی ادامه دهم؟

عمرو از روی غرور گفت: بپرس، هر چند سؤالی احمقانه باشد!

سپس هشام سؤال خود را تکرار کرد.

هنگامی که جواب مثبت از عمرو شنید، پرسید: با چشمت چه می کنی؟

گفت: رنگها و انسانها را می بینم.

سپس سؤال از دهان، و گوش و بینی کرد و جوابهای ساده ای از عمرو شنید!

در پایان گفت: آیا قلب (عقل) هم داری و با آن چه می کنی؟!

گفت: تمام پیامهایی را که از این جوارح و اعضای من می رسد با آن تشخیص

---

(1). سوره احزاب، آیات 45 و 46.



می دهم. (و هر کدام را در جای خود به کار می گیرم.)

هشام در آخرین و مهمترین سؤال مقدّماتی خود پرسید: آیا وجود اعضاء و حواس، ما را از قلب و عقل بی نیاز نمی کند؟

گفت: نه. زیرا اعضاء و حواس ممکن است گرفتار

خطا و اشتباهی شود؛ این قلب است که آنها را از خطا باز می دارد.

اینجا بود که هشام رشته اصلی سخن را به دست گرفت و گفت: «ای ابا مروان! (ابا مروان کنیه عمرو بن عبید بود.) هنگامی که خداوند متعال اعضا و حواسّ انسان را بدون امام و رهبر و راهنمایی قرار نداده، چگونه ممکن است جهان انسانیّت را در شکّ و تردید و اختلاف بگذارد، و امامی برای این پیکر بزرگ قرار ندهد؟»

عمرو بن عبید در اینجا متوجّه نکته اصلی بحث شد و سکوت اختیار کرد، و بعد فهمید که این جوان پرسش کننده، همان هشام بن حکم معروف است، او را در کنار خود نشاند، و احترام شایانی نمود.

امام صادق علیه السلام بعد از شنیدن این ماجرا در حالی که خنده بر لب داشت به هشام فرمود:

«چه کسی این منطق را به تو یاد داده است؟»

هشام عرض کرد: بهره ای است که از مکتب شما آموخته ام.

امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند این سخنی است که در صحف ابراهیم و موسی علیه السلام آمده است.» «1»

آری! امام به منزله قلب عالم انسانیّت است و این حدیث می تواند اشاره به ولایت و هدایتهای تشریعی او باشد یا تکوینی یا هر دو.

حدیث معروف ابو بصیر و همسایه توبه کارش گواه دیگری بر این مطلب است:

او می گوید: همسایه ای داشتم که از کارگزاران حکومت ظالم (بنی امیّه یا بنی عبّاس) بود و اموال فراوانی از این طریق فراهم ساخته و به عیش و نوش لهو و شرابخواری و دعوت گروههای فساد به این مجالس مشغول بود؛ بارها شکایت او را به خودش کردم

---

(1). نقل

با تلخیص و اقتباس از اصول کافی، جلد 1، صفحه 169، حدیث 3.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 390

ولی دست برنداشت هنگامی که زیاد اصرار کردم گفت: ای مرد! من مردی مبتلا و آلوده به گناهم و تو مرد پاکی هستی، اگر شرح حال مرا برای دوست بزرگوارت، امام صادق علیه السلام بازگویی امیدوارم که خدا مرا بدین وسیله نجات دهد.

سخن او در دل من اثر کرد؛ هنگامی که خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و حال او را باز گفتم؛ فرمود: هنگامی که به کوفه باز می گردی او به دیدار تو می آید؛ به او بگو: جعفر بن محمد برای تو پیام فرستاده و گفته است کارهای گناه آلوده ات را رها کن و من بهشت را برای تو ضامن می شوم!

ابو بصیر می گوید: هنگامی که به کوفه بازگشتم در میان کسانی که از من دیدن کردند، او بود؛ هنگامی که می خواست برخیزد، گفتم: بنشین تا منزل خلوت شود، کاری با تو دارم. هنگامی که منزل خلوت شد به او گفتم ای مرد! شرح حال تو را برای امام صادق علیه السلام گفتم، فرمود: سلام مرا به او برسان و بگو اعمال زشت خود را ترک کند و من برای او ضامنِ بهشتم!

همسایه ام سخت منقلب شد و گریه کرد؛ سپس گفت: تو را به خدا جعفر بن محمد چنین سخنی را به تو گفته است؟! ابو بصیر می گوید سوگند یاد کردم که او چنین پیامی را برای تو فرستاده است!

آن مرد گفت: همین کافی است و رفت!

پس از چند روز به سراغ من فرستاد؛ دیدم پشت در خانه اش در حالی که بدنش (تقریباً) برهنه است ایستاده و

می گوید: ای ابو بصیر! چیزی در منزل من (از اموال حرام) باقی نمانده مگر این که از آن خارج شدم. (آنچه را که صاحبانش را می شناختم به آنها دادم و بقیّه را به نیازمندان بخشیدم.) و تو می بینی اکنون من در چه حالتم!

ابو بصیر می گوید من از برادران شیعه لباس (و سایر نیازمندیهای زندگی) را برای او جمع آوری کردم؛ مدّتی گذشت که باز به سراغ من فرستاد که بیمارم نزد من بیا! من مرتّب به او سر می زدم و برای درمان او می کوشیدم. (ولی درمانها سودی نبخشید) و سرانجام او در آستانه مرگ قرار گرفت.

من در کنار او نشسته بودم و او در حال رحلت از دنیا، بی هوش شد؛ هنگامی که به



هوش آمد، صدا زد ای ابو بصیر! یار بزرگوارت به عهد خود وفا کرد! این سخن را گفت و جان به جان آفرین تسلیم نمود.

مدّتی بعد به زیارت خانه خدا رفتم؛ سپس برای زیارت امام صادق علیه السلام به در خانه آن حضرت آمدم و اجازه ورود خواستم؛ هنگامی که وارد شدم در حالی که یک پای من در دالان خانه و پای دیگرم در حیاط خانه بود، امام علیه السلام بدون مقدّمه از داخل اطاق صدا زد ای ابو بصیر! ما به عهدی که با دوست تو کرده بودیم وفا کردیم! (او نیز به عهد خود وفا کرد.) «1»

درست است که ممکن است این حدیث جنبه یک توبه عادی و معمولی داشته باشد، ولی با توجّه به آلودگی فوق العاده آن مرد گنهکار و اعتراف خودش به این که بدون نظر و عنایت امام قدرت بر

تصمیم گیری و نجات از چنگال شیطان را نداشت، این احتمال بسیار قوی به نظر می رسد که این انقلاب و دگرگونی در آن مرد آلوده ولی آماده، با تصرّف معنوی امام صورت گرفت؛ زیرا در اعماق قلبش نقطه روشنی از ولایت داشت و همان نقطه نورانی سبب شد که امام علیه السلام به او توجّه و در او تصرّفی کند و او نجات یابد!

نمونه دیگری از این تأثیر معنوی و ولایت تکوینی در تهذیب نفوس آماده همان موردی است که مرحوم علّامه مجلسی در «بحار الانوار» نقل می کند، می گوید:

«در آن هنگام که موسی بن جعفر علیه السلام در زندان هارون بود؛ هارون کنیزی زیبا و صاحب جمال به خدمتش فرستاد (البتّه در ظاهر برای خدمت بود و در باطن به پندار خودش فریب دادن امام علیه السلام از طریق آن کنیز بود) هنگامی که امام متوجّه او شد، همان جمله ای را که سلیمان علیه السلام در مورد هدایای «ملکه سبا» گفته بود بیان فرمود: «بَلْ انتُمْ بِهَدِیَّتِکُمْ تَفْرَحُونَ؛ شما هستید که بر هدایایتان خوشحال می شوید!«2»

«سپس افزود: من نیازی به این کنیز و مانند آن ندارم.

«هارون از این مسأله خشمناک شد، فرستاده خود را نزد آن حضرت فرستاد و گفت به او بگو ما با میل و رضای تو، تو را حبس نکردیم؛ و با میل تو، تو را دستگیر نساختیم؛

---

(1). بحار الانوار، جلد 47، صفحه 145، حدیث 199.

(2). سوره نمل، آیه 36.

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 392

کنیزک را نزد او بگذار و برگرد!

«مدّتی گذشت، هارون خادمش را فرستاد تا از وضع حال کنیز با خبر شود. (آیا

توانسته است در امام نفوذ کند یا نه؟) خادم برگشت و گفت کنیز را در حال سجده برای پروردگار دیدم! سر از سجده بر نمی داشت و پیوسته می گفت: قُدُّوسٌ سُبْحانَکَ سُبْحانَکَ!

«هارون گفت: به خدا سوگند موسی بن جعفر علیه السلام او را سحر کرده! کنیز را نزد من بیاورید! هنگامی که او را نزد هارون آوردند بدنش (از خوف خدا) می لرزید و چشمش به سوی آسمان بود.

«هارون گفت: جریان تو چیست؟

«کنیز گفت: من حال تازه ای پیدا کرده ام؛ نزد آن حضرت بودم و او پیوسته شب و روز نماز می خواند؛ هنگامی که سلام نماز را گفت در حالی که تسبیح و تقدیس خدا می کرد، عرض کردم مولای من! آیا حاجتی داری انجام دهم؟ فرمود: من چه حاجتی به تو دارم؟

گفتم: مرا برای انجام حوائج شما فرستاده اند!

«اشاره به نقطه ای کرد و فرمود اینها چه می کنند؟ کنیز می گوید: من نگاه کردم، چشمم به باغی افتاد پر از گلها که اوّل و آخر آن پیدا نبود؛ جایگاههائی در آن دیدم که همه با فرشهای ابریشمین مفروش بود؛ خادمانی بسیار زیبا که مانند آنها را ندیده بودم آماده خدمت بودند؛ لباسهای بی نظیری از حریر سبز در تن داشتند، و تاجهایی از درّ و یاقوت بر سر، و در دستهایشان ظرفها و حوله هایی برای شستن و خشک کردن بود؛ و نیز انواع غذاها را در آنجا آماده دیدم؛ من به سجده افتادم و همچنان در سجده بودم تا این خادم مرا بلند کرد، هنگامی که سر برداشتم خود را در جای اوّل دیدم!

«هارون گفت: ای خبیثه! شاید سجده کرده ای و به خواب رفته ای و آنچه

دیدی در خواب دیدی! کنیز گفت: نه به خدا قسم ای مولای من! من قبلاً این صحنه ها را دیدم، سپس به خاطر آن سجده کردم! هارون الرّشید به خادم گفت: این زن خبیث را بگیر و نزد خود نگاه دار، تا احدی این داستان را از او نشنود!

«کنیز بلافاصله مشغول نماز شد؛ هنگامی که از او سؤال کردند چرا چنین می کنی؟

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 393

گفت: این گونه عبد صالح (موسی بن جعفر علیه السلام) را یافتم. هنگامی که توضیح بیشتری خواستند، گفت: در آن زمان که آن صحنه ها را دیدم حوریان بهشتی به من گفتند: از بنده صالح خدا دور شو تا ما وارد شویم، ما خدمتکار او هستیم نه تو!

«کنیز پیوسته در این حال بود تا از دنیا رفت.» «1»

در این داستان به نمونه دیگری از نفوذ معنوی امام علیه السلام در کنیزی که آمادگی برای پرورش و تربیت روحی داشت برخورد می کنیم که تأثیر معنوی و هدایت روحانی پیشوای بزرگی مانند موسی بن جعفر علیه السلام را در دست پروردگان خود به روشنی بیان می کند.

*** کوتاه سخن این که، در تاریخ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام مواردی دیده می شود که افرادی با یک برخورد با آنان، بکلّی دگرگون شدند و تغییر مسیر دادند؛ تغییراتی که برحسب ظاهر و با اسباب عادی امکان پذیر نبوده است. این نشان می دهد که آن انسانهای کامل عنایتی در حقّ این اشخاص کرده و آنان را دگرگون ساخته اند؛ و ما از این تصرّف، به نوعی ولایت تکوینی تعبیر می کنیم.

بدیهی است این عنایات، بی حساب نیست و حتماً نقطه

قوّتی در شخص مورد عنایت وجود داشته که مشمول عنایت پیامبر صلی الله علیه و آله و یا امام معصوم علیه السلام واقع شده اند.

***

### سخنی از علّامه شهید مطهّری

در اینجا رشته سخن را به دست علّامه شهید، مرحوم مطهّری، می سپاریم. او در کتاب «ولاءها و ولایتها» می گوید: «این دو واژه معمولاً در چهار مورد استعمال می شود: ولاءِ محبّت (عشق و علاقه به اهل بیت)، و ولاءِ امامت به معنی الگو قرار دادن امامان برای اعمال و رفتار خویش، و ولاءِ زعامت به معنی حقّ رهبری اجتماعی و سیاسی امامان، و

---

(1). بحار الانوار، جلد 48، صفحه 239- مناقب، جلد 3، صفحه 414 (با کمی تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج 1، ص: 394

ولاء تصرّف یا ولاء معنوی که بالاترین مراحل، ولاء تصرّف است».

سپس بعد از توضیحاتی درباره معنی اوّل و دوم و سوم، به توضیح معنی چهارم می پردازد که مربوط به بحث ما است؛ می گوید: «ولایت یا تصرّف معنوی نوعی اقتدار و تسلّط فوق العاده تکوینی است؛ به این معنی که، انسان بر اثر پیمودن طریق عبودیّت و بندگی خدا، به مقام قرب معنوی الهی نائل می گردد؛ و نتیجه وصول به این مقام این است که به صورت انسان کاملی در می آید که قافله سالار معنویّات، مسلّط بر ضمائر، و شاهد بر اعمال، و حجّت زمان می شود!

«از نظر شیعه در هر زمان یک انسان کامل که نفوذ غیبی بر جهان و انسان دارد و ناظر بر ارواح و قلوب است وجود دارد که نام او حجّت خداست.

«مقصود از ولایت تصرّف یا ولایت تکوینی این نیست که بعضی از جهّال پنداشته اند که انسانی از انسانها سمت سرپرستی و قیمومیّت نسبت

به جهان پیدا کند، بطوری که او گرداننده زمین و آسمان و خالق و رازق از جانب اللّه بوده باشد!

«درست است که این اعتقاد شرک نیست و شبیه چیزی است که قرآن درباره ملائکه مُدَبِّراتِ امْراً و مُقَسِّماتِ امْراً به اذن اللّه بیان فرموده، ولی قرآن به ما می گوید: مسأله خلقت و رزق را و زنده کردن و میراندن و غیر آن، به غیر خدا نسبت ندهیم.

«بلکه منظور این است که انسان کامل به خاطر قرب به پروردگار به جائی می رسد که دارای ولایت بر تصرّف در (بعضی امور) جهان می شود.

سپس می افزاید: «در اینجا کافی است که اشاره اجمالی به این مطلب بنمائیم و پایه های این طرز فکر را با توجّه به معانی و مفاهیم قرآنی روشن سازیم تا گروهی خیال نکنند که این یک سخن قلندری است.

«شک نیست که مسأله ولایت به معنی چهارم از مسائل عرفانی است، ولی این دلیل نمی شود که چون یک مسأله عرفانی است مردود قلمداد شود.»

سپس با توضیحات فراوانی درباره قرب خداوند و آثار آن چنین نتیجه گیری می کند:

«بنابراین محال است که انسان بر اثر طاعت و بندگی و پیمودن طریق بندگی خدا به مقام فرشتگان نرسد، یا بالاتر از فرشته نرود، و یا لااقل در حدّ فرشتگان از کمالات هستی



بهره مند نباشد (فرشتگانی که قدرت تدبیر و تصرّف در جهان هستی به اذن اللّه دارند.)» «1»

از این سخن می توان چنین نتیجه گرفت که رابطه معنوی با این انسانهای کامل می تواند سبب نفوذ و تصرّف آنان در انسانها آماده گردد؛ و تدریجاً آنها را از رذائل اخلاقی دور کرده و

به فضائل و کمالات نزدیک سازد.

### سوءِ استفاده ها

همیشه و در هر عصر و زمان و در میان هر قوم و ملّتی، از مفاهیم صحیح و سازنده سوء استفاده هائی شده است؛ ولی هرگز این بهره گیریهای نادرست لطمه ای به صحّت و قداست اصل مطلب نمی زند.

مسأله رهبری اخلاقی و لزوم استفاده از اساتید عمومی و خصوصی برای بهتر پیمودن راه تهذیب نفس و سیر و سلوک الی اللّه نیز از این قاعده کلّی مستثنا نبوده است.

گروهی از صوفیّه خود را به عنوان «مرشد»، «شیخ»، «پیر طریقت» و «قطب» عنوان کرده و افراد را به پیروی بی قید و شرط از خود دعوت می کنند، و تا آنجا پیش رفته اند که گفته اند اگر از پیر طریقت کارهایی که بر خلاف شرع ببینی زنهار، که خرده نگیری، چرا که با روح تسلیم در برابر او مخالفت دارد!

«غزّالی» که تمایل او به صوفیّه از کلماتش در فصول مختلف کتاب «احیاء العلوم» نمایان است، و فرق صوفیّه او را از بزرگان خویش می شمارند، در فصل 51 از جلد پنجم احیاء العلوم، در باب پنجم، چنین می گوید:

«ادب مریدان، در برابر شیوخ خود در نزد صوفیّه از مهمترین آداب است؛ مرید در برابر شیخ باید مسلوب الاختیار! باشد و در جان و مال خویش جز به فرمان او تصرّف نکند .... بهترین ادب مرید در برابر شیخ، سکوت و خمود و جمود است؛ تا این که شیخ خودش آنچه را از کردار و رفتار صلاح می داند به او پیشنهاد کند ... هرگاه کار خلافی از شیخ ببیند و مطلب بر او مشکل شود، به یاد داستان موسی و خضر بیفتد که خضر اعمالی

---

.(1)

کتاب ولاءها و ولایتها، صفحه 56 به بعد.



انجام داد که موسی آنها را مُنکَر می شمرد ولی هنگامی که خضر سرّ آن را فاش کرد، موسی از انکارش بازگشت؛ بنابراین، شیخ هر کاری انجام دهد، عذری به زبان علم و حکمت دارد!» «1»

شیخ عطّار در شرح حال یوسف ابن حسین رازی می نویسد: هنگامی که ذی النّون مصری (مرشد او) به او دستور داد که از مصر خارج شده و به شهر خود بازگردد، یوسف دستوری از او خواست؛ ذی النّون گفت: هر چه خوانده ای فراموش کن! و هر چه نوشته ای بشوی تا حجاب برخیزد!

از ابو سعید نقل شده که (به مریدان) می گفت: رَأْسُ هذَا الْأَمْرِ کَبْسُ الْمَحابِرِ وَ خَرْقُ الدَّفاتِرِ وَ نِسْیانُ الْعِلْمِ؛ اساس این کار (تصوّف) جمع کردن دوات و مرکّب و پاره کردن دفترها (و کتابها) و فراموش نمودن علم است!» «2»

در حالات «ابو سعید کندی» آمده است که در خانقاهی منزل داشت و در جمع دراویش به سر می برد و گاهی در پنهانی به حوزه درس وارد می شد؛ روزی در خانقاه دواتش از جیبش بیرون افتد و رازش کشف شد (و معلوم شد دنبال تحصیل علم است.)؛ یکی از صوفیان به او گفت: عورت خویش را پنهان دار! «3»

بی شک جوّی که بر آن خانقاه حاکم بود نتیجه تعلیمات مرشد و راهنمایِ آن جمع است.

این در حالی است که در حدیث معروف و مشهوری که در اسلام آمده است می خوانیم که امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «وُزِّنَ مِدادُ الْعُلَماءِ بِدِماءِ الشُّهَداءِ فَیُرَجَّحُ مِدادُ الْعُلَماءِ عَلی دِماءِ

الشُّهَداءِ؛ روز قیامت مُرکّبهای (نوک قلمهای) علما و دانشمندان با خونهای شهیدان در ترازوی سنجنش اعمال مقایسه می شود و مرکّبهای دانشمندان بر خونهای شهیدان برتری می گیرد!» «4»

ببین تفاوت راه از کجاست تا به کجا!

---

(1). احیاء العلوم، جلد 5، صلفحه 198 تا 210 (با تلخیص).

(2). اسرار التّوحید، صفحه 32- 33، چاپ تهران.

(3). نقد العلم و العلماء، صفحه 317.

(4). بحار الانوار، جلد 2، صفحه 16، حدیث 35.



برای این که روشن شود هنگامی که کار به دست نااهل بیفتد چگونه از یک مسأله منطقی و شرعی با ایجاد تحریفها و دگرگونیها سوءِ استفاده می شود، کافی است که به سخنی که «کیوان قزوینی» (ملقّب به «منصور علی شاه» که خود از اقطاب صوفیّه بود) در حدود اختیار قطب، آورده است، توجّه کنید!

او می گوید: حدود ادّعای قطب ده مادّه است:

1- من دارای همان باطن ولایت هستم که خاتم الانبیاء داشت! ... جز این که او مؤسّس بود و من مروّج و مدیر و نگهبانم!

2- من می توانم عدّه ای را تکمیل کنم به گونه ای که روح قبائح را در تن آنها بمیرانم یا از تن آنها بیرون کرده به تن دیگران (کفّار) بیندازم!

3- من از قیود طبع و نفس آزادم!

4- همه عبادات و معاملات مریدان باید به اجازه من باشد!

5- هر نامی را که به مریدان تلقین کنم و اجازه دهم به دل یا به زبان بگویند، آن اسم خدا می شود و بقیّه از درجه اعتبار ساقط است!

6- معارف دینی و عقائد قلبی اگر با امضاءِ من باشد مطابق واقع است، و الّا عین خطا است!

7- من «مُفْتَرضُ الطّاعَهِ وَ لازِمُ الْخِدْمَهِ وَ

لازِمُ الْحِفُظْ» هستم !

8- من در عقائد خود آزادم !

9- من هميشه حاضر و ناظرِ احوال قلبیِ مريدم !

10- من تقسيم كننده بهشت و دوزخم ! «1»

اين سخنان كه به هذيان شبيه تر است تا به بحث منطقى، گرچه شايد مورد قبول همه صوفيان نباشد ولى همين اندازه كه مى بينيم كسى كه خود را قطب مى دانسته به خود اجازه مى دهد چنين ترهاتى بگويد و چنان اختياراتى براى اقطاب قائل شود كه حتّى پيامبران بزرگ الهى مدّعى آن نبودند؛ كافى است كه بدانيم سوء استفاده كردن از مسأله نياز به معلّم

---

(1). استوار نامه، صفحات 95 تا 106 (با تلخيص).



و مربّى در امر سير و سلوک و تهذيب اخلاق ممكن است چه عواقب شومى به بار آورد.

اين ادّعاها كه قسمتى از آن مخصوص انبياء است و قسمتى از آن را هيچ پيامبر و امامى هم ادّعا نكرده، هركس مختصر آگاهى نسبت به مسائل مذهبى داشته باشد متوجّه عمق خطر فاجعه مى كند.

اگر كتابهاى اهل تصوّف را مانند: «تذكره الاولياء شيخ عطّار» و «تاريخ تصوّف» و «نفحات الانس» و بعضى از بحثهاى احياء العلوم را به دقّت بررسى كنيم به ادّعاهائى در مورد اقطاب برخورد مى كنيم كه راستى وحشتناک است؛ و همين امور است كه محقّقان علم كلام و فقهاى شيعه را وا داشته است كه در مقابل اين گروه موضع گيرى هاى سختى داشته باشند؛ همان موضع گيرى هايى كه گاه براى افراد ناآگاه ناراحت كننده است، ولى آگاهان مى دانند كه اگر جلو اين ادّعاها رها شود، كارى بر سر اصول و فروع اسلام و اخلاق مى آورند كه چيزى از آن باقى نمى ماند !

*** در اينجا به پايان بحث

درباره کلّیّات مسائل اخلاقی در سایه آیات قرآن مجید می رسیم؛ بحثهایی که اساس و پایه های اصلی در علم اخلاق و تهذیب نفس را تشکیل می دهد و در پرتو آن راههای روشنی به سوی بحثهای آینده که از تک تک فضائل و رذائل اخلاقی سخن می گوید، گشوده می شود.

بارالها !

رسیدن به اوج فضائل اخلاقی و راه یافتن بر بساط قرب ذات پاک تو، جز به یاری تو ممکن نیست؛ ما را در این راه یاری فرما ! و به مقام قرب عباد صالحین خود برسان ! و صاحب نفس مطمئنّه ای بگردان که شایستگی خطاب «فَادْخُلی فی عِبادی وَ ادْخُلی جَنَّتی» را پیدا کنیم !

خداوندا !

دام شیطان بسیار سخت و سهمگین است، و هوای نفس دشمن خطرناکی است؛



رذائل اخلاقی همچون خارهای جانگداز مغیلان روح ما را آزار می دهد، تنها عنایات خاصّ تو است که می تواند ما را از چنگال آن دام و آن هوی و هوسها و آن خارهای جانگداز رهایی بخشد.

پروردگارا !

در پایان این سخن، خود را به تو می سپاریم و دعای معروف و بسیار پر محتوای پیامبر گرامی ات را زمزمه می کنیم و می گوییم: «اللَّهُمَّ لاتَکِلْنی الی نَفْسی طَرْفَةَ عَیْنٍ ابَداً» «1» پایان جلد اوّل اخلاق در قرآن 24/ 3/ 1376 برابر با هشتم صفر 1418

---

(1). بحار الانوار، جلد 18، صفحه 204.

هرگونه اظهار نظر در مورد این کتاب را به آدرس ناشر ارسال فرمائید. متشکّریم

هرگونه اظهار نظر در مورد این کتاب را به آدرس ناشر

ارسال فرمائید. متشکّریم

هرگونه اظهار نظر در مورد این کتاب را به آدرس ناشر ارسال فرمائید. متشکّریم

هرگونه اظهار نظر در مورد این کتاب را به

آدرس ناشر

ارسال فرمائید. متشکّریم

جلد دوم

## اخلاق نیک و بد در قرآن

### پیشگفتار (روش بحث)

در جلد اوّل این کتاب (اخلاق در قرآن) اصول کلّی مسائل اخلاقی و طرق مختلف تهذیب نفس، مکتبها، انگیزه ها و نتیجه ها، به طور مشروح مورد بررسی قرار گرفت و رهنمودهای مهمّ قرآن مجید در زمینه این مسائل در شکل تفسیر موضوعی بیان شد.

اکنون نوبت آن رسیده است که با استفاده از آن اصول کلّی به سراغ تک تک «فضایل» و «رذایل» اخلاقی برویم و هر یک را در پرتو رهنمودهای وحی و آیات مورد بررسی قرار دهیم.

عوامل شکل گیری آن فضایل و رذایل، آثار و نشانه ها، نتایج و عواقب خوب و بد هر یک، و بالاخره طرق مبارزه با رذایل اخلاقی و کسب فضایل را مورد بررسی قرار دهیم.

هنگام ورود در این بحث، در فکر فرو رفتیم که با استفاده از کدام نظم و ترتیب در این بحث پرتلاطم وارد شویم!

آیا باید روش فلاسفه یونان در تقسیم اخلاق به چهار بخش (حکمت، عدالت، شهوت و غضب) قناعت کنیم؟ در حالی که نه هماهنگ با آیات قرآن است که ما در این بحثها در سایه آن حرکت می کنیم و نه فی حدّ ذاته خالی از نقیصه یا نقیصه هاست که در جلد اوّل به آن اشاره شد.

آیا فضایل و رذایل را طبق حروف الفبا ترتیب دهیم و بحثها را به این صورت پیش

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 16

ببریم، در حالی که روش الفبایی در این گونه مسایل غالباً از روش منطقی جدا می شود و بحثها ناهماهنگ می گردد.

آیا به سراغ سایر مکتبهای شرق و غرب در مسایل اخلاقی برویم و نظم بحث را از آنها بگیریم؟! در حالی که هر کدام برای خود مشکل

یا مشکلاتی دارند و اضافه بر این، ممکن نیست هماهنگ با تفسیر موضوعی قرآن در زمینه اخلاق گردد.

ناگهان به لطف پروردگار و با یک الهام درونی روش تازه ای به نظر رسید که برخاسته از خود قرآن و با الهام گرفتن از آن می باشد و آن اینکه: می دانیم قرآن مجید قسمت مهمّ مباحث اخلاقی و عملی را در لابه لای شرح تاریخ گذشتگان و اقوام پیشین آورده و به خوبی مجسّم ساخته است که هر کدام از این رذایل و فضایل چه بازتاب های وسیع و گسترده ای در جوامع انسانی دارد و عاقبت کار آنها به کجا می رسد و انصافاً قرآن از این نظر داد سخن داده که مسایل اخلاقی را در بوته آزمایش های عینی و خارجی قرار داده است تا نتیجه گیری از آن برای هر خواننده و شنونده ای بسیار سریع و عمیق باشد!

به همین دلیل فکر کردیم بهتر است معیار نظم مباحث را با توجّه به شرایط ویژه ای که بر بحث های ما حاکم است، همان تواریخ قرآن مجید و معیارهای حاکم بر آن بدانیم.

به تعبیر دیگر: نخست به سراغ داستان آفرینش آدم و حوّا و وسوسه های شیطان و دور شدن آنها از بهشت می رویم و رذایلی که سبب پیدایش ماجرای عبرت انگیز طرد شیطان از بساط قرب خداوند و محروم شدن آدم و حوّا از بهشت شد را در طلیعه بحث قرار می دهیم.

می دانیم شیطان به خاطر «استکبار» و «خودخواهی» و «خود برتر بینی» و سپس «لجاجت» و «تعصّب» از سجده بر آدم خودداری کرد و از درگاه خدا رانده شد و آدم علیه السلام و حوّا به خاطر «حرص» و «آز» تسلیم وسوسه های بی منطق دشمن خود- شیطان- شدند

و در دام او افتادند.

بعد نوبت به داستان «هابیل» و «قابیل» و صفات زشتی که انگیزه قتل هابیل شد می رسد و به همین ترتیب به سراغ داستان نوح و ماجراهای دیگر تاریخی، مخصوصاً ماجرای قوم بنی اسرائیل و موسی علیه السلام می رویم و در آینه زندگی انبیای الهی فضایل و آثار آن را می بینیم و در زندگی اقوام منحرف که گرفتار انواع مجازات های الهی شدند

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 17

آثار رذایل را مشاهده می کنیم.

این روش هم جالب و شیرین است و هم با بحث های قرآنی سازگارتر می باشد. اضافه بر این به بحثهای فضایل و رذایل جنبه عینیّت می بخشد و آنها را در صحنه حسّ و تجربه قرار می دهد.

خداوند به همه ما و همه افراد جامعه ما توفیق دهد که آن رذایل را که جامعه بشری را به جهنّمی سوزان تبدیل می کند از اعماق جان خود ریشه کن کنیم، و به فضائلی که به ما و جامعه ما روح و صفا و آرامش و پیشرفت می بخشد و بزرگ ترین سعادت؛ یعنی قرب الی اللَّه را برای ما فراهم می سازد، آراسته شویم.

«آمین یا رب العالمین»

تیرماه 1378

ربیع الاوّل 1420

قم- ناصر مکارم شیرازی

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 19

1

تکبّر و استکبار

اشاره

نخستین صفت از صفات رذیله که در داستان انبیا و آغاز خلقت انسان به چشم می خورد و اتّفاقاً به اعتقاد بسیاری از علمای اخلاق، امّ المفاسد و مادر همه رذایل اخلاقی و ریشه تمام بدبختی ها و صفات زشت انسانی است، تکبّر و استکبار می باشد که در داستان شیطان به هنگام آفرینش آدم علیه السلام و امر به سجود فرشتگان و همچنین ابلیس برای او آمده است.

داستانی است بسیار تکان دهنده و عبرت انگیز،

داستانى است بسيار روشنگر و هشدار دهنده، براى همه افراد و همه جوامع انسانى.

قابل توجّه اينكه پيامدهاى سوء تكبّر و استكبار نه تنها در داستان آفرينش آدم ديده مى شود كه در تمام طول تاريخ انبيا- طبق آياتى كه خواهد آمد- نيز نقش بسيار مخرّب آن آشكار است.

امروز نيز در جوامع انسانى مسئله استكبار، سخن اوّل را در مفاسد جهانى و نابسامانى هاى اجتماعى بشر مى زند و بلاى بزرگ بشريّت در عصر ما نيز همين استكبار است كه بدبختانه همه در آتش آن مى سوزند و فرياد مى كشند، ولى كمتر كسى در فكر چاره است!

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 20

با اين اشاره به قرآن مجيد بازمى گرديم و آيات قرآن را در اين زمينه مرور مى كنيم، از آيات مربوط به آدم گرفته تا خاتم را مورد بحث و بررسى قرار مى دهيم.

1- وَ اذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا الّا ابْلِيْسَ ابى وَاسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِيْنَ (سوره بقره، آيه 34)

2- قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ انْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ انَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ (سوره اعراف، آيه 13)

3- وَانِّى كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اصَابِعَهُمْ فِى آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوا ثِيَابَهُمْ وَ اصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْباراً (سوره نوح، آيه 7)

4- فَامَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِى الْارْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ قَالُوا مَنْ اشَدُّ مِنّا قُوَّةً اوَلَمْ يَرَوْا انَّ اللَّهَ الَّذِى خَلَقَهُمْ هُوَ اشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (سوره فصّلت، آيه 15)

5- قَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا اوْ لَتَعُودُنَّ فِى مِلَّتِنَا قَالَ اوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ (سوره اعراف، آيه 88)

6- وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَائَهُمْ مُوسى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِى الْارْضِ وَ

مَا كَانُوا سَابِقِینَ (سوره عنکبوت، آیه 39)

7- لَتَجِدَنَّ اشَدَّ النّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الْیَهُودَ وَالَّذِینَ اشْرَکُوا وَ لَتَجِدَنَّ اقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ قَالُوا انَّا نَصَاری ذَلِکَ بِانَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ وَ رُهْبَاناً وَ انَّهُمْ لَایَسْتَکْبِرُونَ (سوره مائده، آیه 82)

8- ثُمَّ عَبَسَ و بَسَرَ* ثُمَّ ادْبَرَ وَاسْتَکْبَرَ* فَقَالَ انْ هَذَا الّا سِحْرٌ یُؤْثَرُ (سوره مدّثّر، آیه 22 تا 24)

9- الَّذِینَ یُجَادِلُونَ فِی آیَاتِ اللَّهِ بِغَیْرِ سُلْطَانٍ اتَاهُمْ کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَاللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِینَ آمَنُوا کَذَلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلَی کُلِّ قَلْبٍ مُتَکَبِّرٍ جَبَّارٍ (سوره مؤمن، آیه 35)

10- قِیلَ ادْخُلُوا ابْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِیها فَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ (سوره زمر، آیه 72)

11- سَاصْرِفُ عَنْ آیَاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْارْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ انْ یَرَوا کُلَّ آیَةٍ لایُؤْمِنُوا بِهَا وَ انْ یَرَوْا سَبِیلَ الرُّشْدِ لَایَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا وَ انْ یَرَوا سَبِیلَ الْغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا ذَلِکَ بِانَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَ کَانُوا عَنْهَا غَافِلِینَ (سوره اعراف، آیه 146)

12- لَاجَرَمَ انَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا یُسِرُّونَ وَ مَا یُعْلِنُونَ انَّهُ لَایُحِبُ

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 21

الْمُسْتَکْبِرِینَ (سوره نحل، آیه 23)

13- لَنْ یَسْتَنْکِفَ الْمَسِیحُ انْ یَکُونَ عبْداً لِلّهِ و لَاالْمَلائِکَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ مَنْ یَسْتَنْکِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ یَسْتَکْبِرْ فَسَیَحْشُرُهُمْ اللَّهُ جَمِیعاً* فَامَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَیُوَفِّیهِمْ اجُورَهُمْ وَ یَزِیدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ امَّا الَّذِینَ اسْتَنْکَفُوا وَ اسْتَکْبَرُوا فَیُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً الِیماً وَ لایَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِیّاً وَ لَانَصِیراً (سوره نساء، آیه 172- 173)

14- انَّ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَاسْتَکْبَرُوا عَنْهَا لَاتُفَتَّحُ لَهُمْ ابْوَابُ السَّماءِ وَ لَایَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّی یَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیَاطِ وَ کَذَلِکَ نَجْزِی الْمجْرِمِینَ (سوره اعراف، آیه 40)

ترجمه

1- و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم

سجده و خضوع كنيد!» همگى سجده كردند، جز ابليس كه سر باز زد و تكبّر ورزيد (و به خاطر نافرمانى و تكبّرش) از كافران شد!

2- گفت: «از آن (مقام و مرتبه ات) فرود آى! تو حق ندارى در آن (مقام و مرتبه) تكبّر كنى! بيرون رو كه تو از افراد پست و كوچكى!»

3- (در داستان نوح آمده است): «و من هر زمان آنها را دعوت كردم كه (ايمان بياورند و) تو آنها را بيامرزى، انگشتان خويش را در گوشهايشان قرار داده و لباسهايشان را بر خود پيچيدند و در مخالفت اصرار ورزيدند و به شدّت استكبار كردند»!

4- (در مورد قوم عاد مى خوانيم): امّا قوم عاد به ناحق در زمين تكبّر ورزيدند و گفتند: «چه كسى از ما نيرومندتر است؟! آيا نمى دانستند خداوندى كه آنان را آفريده از آنها قوى تر است؟ و (به خاطر اين پندار) پيوسته آيات ما را انكار مى كردند!»

5- (در داستان شعيب آمده است): اشراف زورمند و متكبّر از قوم او گفتند: «اى شعيب به يقين تو و كسانى را كه به تو ايمان آورده اند از شهر و ديار خود بيرون خواهيم كرد يا به آيين ما بازگرديد!» گفت: «آيا (مى خواهيد ما را بازگردانيد) اگر چه ما مايل نباشيم؟!»

6- (در داستان موسى عليه السلام آمده است): «و «قارون و فرعون» و «هامان» را نيز هلاک كرديم، موسى با دلايل روشن به سراغشان آمد، امّا آنان در زمين برترى جويى كردند، ولى نتوانستند بر خدا پيشى گيرند!»

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 22

7- (و درباره مسلمانان و عصر پيامبر صلى الله عليه و آله مى خوانيم): «بطور مسلّم، دشمن ترين مردم نسبت به مؤمنان را يهود و مشركان خواهى

یافت و نزدیکترین دوستان به مؤمنان را کسانی می یابی که می گویند «ما نصاری هستیم» این به خاطر آن است که در میان آنها افرادی عالم و تارک دنیا هستند و آنها (در برابر حق) تکبّر نمی ورزند».

8- بعد چهره در هم کشید و عجولانه دست به کارشد- سپس پشت (به حق) کرد و تکبّر ورزید- و سرانجام گفت: (این قرآن) چیزی جز افسون و سحری همچون سحرهای پیشینیان نیست!

9- همانها که در آیات خدا بی آنکه دلیلی برای آنها آمده باشد به مجادله برمی خیزند (این کارشان) خشم عظیمی نزد خداوند و نزد آنان که ایمان آورده اند بار می آورد، این گونه خداوند بر دل هر متکبّر جبّاری مهر می نهد!

10- به آنان گفته می شود: «از درهای جهنّم وارد شوید جاودانه در آن بمانید، چه بد جایگاهی است جایگاه متکبّران!»

11- به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبّر می ورزند از (ایمان به) آیات خود منصرف می سازم! آنها چنانند که اگر هر آیه و نشانه ای را ببینند به آن ایمان نمی آورند، اگر راه هدایت را ببینند آن را راه خود انتخاب نمی کنند و اگر طریق گمراهی را ببینند آن را راه خود انتخاب می کنند! (همه اینها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند!

12- قطعاً خداوند از آنچه پنهان می دارند و آنچه آشکار می سازند با خبر است، او مستکبران را دوست نمی دارد!

13- هرگز مسیح از این ابا نداشت که بنده خدا باشد و نه فرشتگان مقرّب او (از این ابا دارند) و آنها که از عبودیّت و بندگی او روی برتابند و تکبّر کنند به زودی همه آنها را (در

قیامت) نزد خود جمع خواهد کرد؛ امّا آنها که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، پاداششان را به طور کامل خواهد داد و از فضل و بخشش خود بر آنها خواهد افزود و آنها را که ابا کردند و تکبّر ورزیدند مجازات دردناکی خواهد کرد و برای خود غیر از خدا سرپرست و یاوری نخواهند یافت!

14- کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبّر ورزیدند (هرگز) درهای آسمان

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 23

به رویشان گشوده نمی شود و (هیچگاه) داخل بهشت نخواهند شد مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد! این گونه گنهکاران را جزا می دهیم!

### تفسیر و جمع بندی

#### بلای بزرگ در طول تاریخ بشر

آیات قرآن مجید مملوّ است از بیان مفاسد استکبار و بدبختی های ناشی از تکبّر و مشکلاتی که در طول تاریخ بشر از این صفت مذموم در جوامع انسانی به وجود آمده، تأثیر این صفت رذیله در پیشرفت و تکامل انسان در جهات معنوی و مادّی بر هیچ کس پوشیده نیست و آنچه در آیات بالا آمده در واقع گلچینی از آیات ناظر به این موضوع است.

در آیه اوّل و دوّم سخن از ابلیس و داستان معروف او به میان آمده، در آن هنگام که خداوند به همه فرشتگان دستور داد که به خاطر عظمت آفرینش آدم علیه السلام سجده کنند- و ابلیس در آن زمان به خاطر مقام والایش در صف فرشتگان جای گرفته بود- همگی سجده کردند جز ابلیس که در برابر این فرمان خدا سرپیچی کرد و استکبار ورزید و از کافران شد، و به دنبال این سرپیچی صریح و آشکار و حتّی آمیخته به اعتراض نسبت به اصل فرمان خدا، فرمود

از آن مقام و مرتبت فرود آی ! تو حق نداری در آن جایگاه تکبّر کنی ! بیرون رو که از افراد پست و حقیر خواهی بود. (وَ اذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا الّا ابْلِیْسَ ابَی وَاسْتَکْبَرَ وَ کَانَ مِنَ الْکَافِرِیْنَ ... «1» قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا یَکُونُ لَکَ انْ تَتَکَبَّرَ فِیهَا فَاخْرُجْ انَّکَ مِنَ الصَّاغِرِینَ) «2»

در حقیقت این نخستین گناهی است که در جهان به وقوع پیوست، گناهی که سبب شد فردی همچون ابلیس که سالیان دراز- و به تعبیر امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه قاصعه شش هزار سال خدا را عبادت کرده بود- به خاطر تکبّر یک ساعت تمام اعمال و عبادات او بر باد رفت (و از آن مقام والا که همنشین با فرشتگان و مقام قرب خدا بود یکباره سقوط نمود).

---

(1)- بقره، 34.

(2)- اعراف، 13.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 24

(اذْ احْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِیلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِیدَ، وَ کَانَ قَدْ عَبَدَاللَّهَ سِتَّهَ آلَافِ سَنَهٍ ... عَنْ کِبْرِ سَاعَهٍ وَاحِدَهٍ) «1»

در این داستان عبرت انگیز نکات بسیار مهمّی درباره خطرات تکبّر نهفته شده و از آن به خوبی استفاده می شود که این صفت رذیله ممکن است سرانجام به کفر و بی ایمانی منتهی گردد، چنانکه در آیات بالا آمده بود ابَی وَاسْتَکْبَرَ وَ کَانَ مِنَ الْکَافِرِیْنَ «2».

همچنین این داستان نشان می دهد که ابلیس به خاطر حجاب خطرناک کبر و غرور از واضح ترین مسائل بی خبر ماند، چرا که هنگامی که زبان به اعتراض در برابر خداوند سبحان گشود عرض کرد: قَالَ لَمْ اکُنْ لِاسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَأٍ مَسنُونٍ؛ «گفت: من هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده ای که از گل

بد بویی گرفته شده است آفریده ای، سجده نخواهم کرد» ! «3»

در حالی که پر واضح است که شرف آدم به خاطر آفرینش از گل بدبو نبود، بلکه به خاطر همان روح الهی بود که قرآن در سه آیه قبل از آیه فوق به آن اشاره کرده است:

فَاذَا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِینَ؛ «هنگامی که (آفرینش آدم را نظام بخشیدم) و کار او را به پایان بردم و در وی از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید». «4»

حتّی ابلیس نتوانست برتری خاک را از آتش درک کند، خاکی که منبع تمام برکات و پیدایش حیات و محل زندگی انسانها و انواع معادن و منابع و حتّی منبع ذخیره آب و ذخیره مواد آتش زاست، لذا با خیره سری گفت: «خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ؛ (من چگونه او را سجده کنم در حالی که) مرا از آتش آفریده ای و او را از خاک» !

اضافه بر این، بسیاری از افراد هستند که گرفتار لغزش و خطا می شوند، ولی هنگامی که به اشتباه خود پی بردند باز می گردند و توبه و اصلاح می کنند، ولی تکبّر و استکبار، از اموری است که حتّی اجازه بازگشت بعد از بیداری را نیز به انسان نمی دهد، به همین دلیل شیطان هنگامی که متوجّه خطای خود شد توبه نکرد، زیرا کبر و غرور به او اجازه نداد سر تسلیم و تعظیم در برابر پدیده بزرگ آفرینش (انسان) فرود آورد، بلکه بر لجاجت

---

(1)- نهج البلاغه خطبه 192.

(2)- بقره، 34.

(3)- حجر، 33.

(4)- حجر، 29.



خود افزود و سوگند یاد کرد که همه

انسانها را- جز عباد مخلصین خداوند- گمراه سازد و به این نیز بسنده نکرد، از خدا عمر جاویدان خواست تا این برنامه زشت و انحرافی را تا پایان جهان ادامه دهد!

به این ترتیب کبر و خودخواهی و خود برتر بینی مایه لجاجت، حسد، کفر، ناسپاسی در برابر حق و ویرانگری و فساد خلق خدا شد.

و به این ترتیب، شیطان- همان گونه که مولای متّقیان امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه قاصعه می فرماید- پایه استکبار و تعصّب را در زمین گذاشت و با عظمت خداوند به مبارزه برخاست! «فَعَدُوُّ اللَّهِ امَامُ الْمُتَعَصِّبِینَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَکْبِرِینَ الَّذِی وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصَبِیَّهِ وَ نَازَعَ اللَّهَ رِدَاءَ الْجَبْرِیَّهِ وَادَّرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ، وَ خَلَعَ قِنَاعَ التَّذَلُّلِ؛ این دشمن خدا پیشوای متعصّبان و سرسلسله مستکبران جهان است که اساس تعصّب را پی ریزی کرد و با خداوند در مقام جبر و تیتش به ستیز و نزاع پرداخت و لباس استکبار را بر تن پوشید و پوشش تواضع و فروتنی را فروگذارد». «1»

و درست به همین دلیل خدا او را ذلیل و خوار و پست کرد، همان گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام در ادامه همان خطبه می فرماید: «الَا تَرَوْنَ کَیْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَکَبُّرِهِ وَ وَضَعَهُ بِتَرَفُّعِهِ فَجَعَلَهُ فِی الدُّنْیَا مَدْحُوراً، وَ اعَدَّ لَهُ فِی الْآخِرَهِ سَعِیراً؟ !؛ آیا نمی بینید چگونه خداوند او را به خاطر تکبُّرش، تحقیر کرد و بر اثر بلند پروازی بی دلیلش، وی را پست و خوار نمود، از همین رو او را در دنیا مطرود ساخت و آتش برافروخته دوزخ را در آخرت برای او مهیّا نمود». «2»

کوتاه سخن اینکه: هر قدر بیشتر در داستان ابلیس و پیامدهای

تکبّر او اندیشه می کنیم به نکات مهمتری در باره خطرات تکبّر و استکبار دست می یابیم.

*** در سوّمین آیه به داستان نوح علیه السلام که نخستین پیامبر اولوا العزم و صاحب شریعت بود می رسیم، این داستان نیز نشان می دهد که سرچشمه کفر و لجاجت بت پرستان زمان او مسئله استکبار بود.

هنگامی که شکایت آنها را به درگاه خدا می برد عرض می کند: (بارالها!) من هر زمان

---

(1)- نهج البلاغه، خطبه 192.

(2)- همان مدرک.



آنها را دعوت کردم که ایمان بیاورند تا آنها را بیامرزی انگشتان خود را در گوشهای خود قرار داده و لباسهایشان را به خود بپیچیدند و در مخالفت لجاجت ورزیدند و به شدّت استکبار نمودند. (وَانّی کُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اصَابِعَهُمْ فِی آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوا ثِیَابَهُمْ وَ اصَرُّوا وَاسْتَکْبَرُوا اسْتِکْباراً) «1»

باز در اینجا می بینیم که استکبار و خود برتر بینی سرچشمه کفر و لجاجت و دشمنی با حق گردید.

بلای استکبار در میان آنها به حدّی بود که از شنیدن سخنان حق که احتمالاً مایه بیداری آنها می شد وحشت داشتند، انگشت در گوشها می گذاردند و لباس به سر می کشیدند، مبادا امواج صوتی نوح علیه السلام وارد گوش آنها شود و مغزشان را بیدار کند! این دشمنی و عداوت با سخن حق دلیلی جز تکبّر شدید نداشت.

همانها بودند که به نوح علیه السلام خرده گرفتند و گفتند: چرا گروهی از جوانان با ایمان و تهیدست اطراف تو را گرفته اند؟ و از آنها به عنوان

اراذل و انسان های بی سر و پا یاد کردند و گفتند: تا اینها در اطراف تو هستند، ما به تو نزدیک نمی شویم!

آری تکبّر و خودخواهی بلای عجیبی است، همه

فضایل را می سوزاند و خاکستر می کند.

در واقع صفت رذیله استکبار عامل اصلی اصرار و لجاجت آنها بر کفر بود تا آنجا که از ترس تأثیر سخنان نوح علیه السلام انگشت در گوششان می کردند و جامه بر سر می افکندند مبادا حرف حق را بشنوند.

جالب اینکه این عمل دلیل بر آن بود که آنها به حقّانیّت دعوت نوح علیه السلام و تأثیر سخنان وی ایمان داشتند، وگرنه دلیلی نداشت که انگشت در گوش بگذارند و جامه بر خود بپیچند.

این احتمال نیز وجود دارد که پیچیدن لباس بر خود برای این بود که نه آنها نوح علیه السلام را ببینند و نه نوح آنها را، مبادا دیدن آن پیامبر موجب تمایل به او گردد و مشاهده آنها به وسیله نوح موجب شناسایی آنها برای تکرار دعوت گردد.

---

(1)- نوح، 7.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 27

بالاخره حالت «عُجب» و «خود بزرگ بینی» موجب شد که هشدارهای نوح علیه السلام را تا آخرین لحظات که فرصتی برای نجات داشتند نادیده بینگارند و حتّی کمترین احتمال صدق را برای گوینده این هشدارها قائل نشدند، لذا هنگامی که نوح علیه السلام کشتی می ساخت گروه گروه که از کنار او می گذشتند او را به باد تمسخر می گرفتند، ولی نوح علیه السلام باز به آنها هشدار داد و گفت: «... انْ تَسْخَرُوا مِنّا فَانَّا نَسْخَرُ مِنْکُمْ کَمَا تَسْخَرُونَ؛ اگر (شما امروز) ما را مسخره می کنید، ما همین گونه در آینده شما را مسخره خواهیم کرد (ولی در آن روز که در میان امواج طوفان سراسیمه به هر سو می روید و فریاد می کشید و التماس می کنید و هیچ پناهگاهی ندارید !)». «1»

اصولاً یکی از نشانه های مستکبران این است

که همیشه مسائل جدّی را که در مسیر خواسته ها و منافع آنان نیست به بازی و شوخی می گیرند و همیشه مسخره کردن مستضعفان جزئی از زندگی آنان را تشکیل می دهد و بسیار دیده ایم که در مجالس پر گناه خود به دنبال فرد با ایمان تهیدستی می گردند که او را به اصطلاح ملعبه و مَضْحکه خود سازند و بدین وسیله تفریح کنند!

آنها به خاطر همین روح استکبار، خود را عقل کل می پندارند و به گمان اینکه ثروت انبوه آنان که از طرق حرام به دست آمده، نشانه هوشیاری و کاردانی و لیاقت آنان است به خود اجازه می دهند دیگران را تحقیر کنند.

*** در چهارمین آیه زمان نوح علیه السلام را پشت سر می گذاریم، به عصر قوم عاد و پیامبرشان حضرت هود علیه السلام می رسیم، در اینجا باز می بینیم عامل اصلی بدبختی، همان استکبار است، می فرماید: «امّا قوم عاد به ناحق در زمین استکبار جستند و گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟ آیا آنها نمی دانستند خداوندی که آنها را آفریده از آنان قوی تر است؟! آنها (به خاطر این پندار) پیوسته آیات ما را انکار می کردند»، (فَامَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِى الْارْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ قَالُوا مَنْ اشَدُّ مِنّا قُوَّةً اوَلَمْ يَرَوا انَّ اللَّهَ الَّذِى خَلَقَهُمْ هُوَ اشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ). «2»

---

(1)- هود، 38.

(2)- فصّلت، 15.



باز می بینیم در اینجا صفت رذیله استکبار سبب شد که به راستی خود را قوی ترین موجود جهان بدانند و حتّی قدرت خدا را فراموش کنند و در نتیجه آیات الهی را انکار نمایند و میان خود و حقّ مانع بزرگی ایجاد کنند.

جالب اینکه آیه بعد

از آن (آیه 16 سوره فصّلت) نشان می دهد که خدا برای تحقیر این متکبّران لجوج آنها را به وسیله تندبادی شدید و هول انگیز در روزهای شوم پرغباری (که اجساد آنها را مانند پر کاه به این سو و آن سو پرتاب می کرد) مجازات نمود!

آری تکبّر، حجابی است که به انسان اجازه نمی دهد حتّی برتری قدرت خدا را بر نیروی ناچیز خودش ببیند و باور کند!

تعبیر «بِغَیْرِ الْحَقِّ» در واقع قید توضیحی است، چرا که تکبّر و استکبار برای انسانها در هر حال حق نیست و سزاوار نمی باشد، این قبایی است که بر قامت انسانها نارساست، بزرگی تنها به خدا می برازد و بس!

*** در پنجمین آیه به زمان «شعیب» علیه السلام می رسیم، در آنجا نیز می بینیم عامل اصلی بدبختی و گمراهی قوم شعیب استکبار بود، می فرماید: «زورمندان قوم شعیب که تکبّر می ورزیدند گفتند: ای شعیب! سوگند یاد می کنیم که تو و کسانی را که به تو ایمان آورده اند از شهر و آبادی خود بیرون خواهیم کرد، مگر اینکه به آیین ما بازگردید آیا (می خواهید ما را بازگردانید) اگر چه مایل نباشیم»؟!، (قَالَ الْمَلأُ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّکَ یَا شُعَیْبُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَکَ مِنْ قَرْیَتِنَا اوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنَا قَالَ اوَلَوْ کُنَّا کَارِهِینَ). «1»

چرا شعیب به افرادی که به او ایمان آورده بودند و راه خداپرستی و تقوا را پیش گرفتند باید از شهر و دیار خود تبعید شوند؟ آیا دلیلی جز این داشت که زورمندان و ثروتمندان متکبّر که ایمان آوردن به شعیب و ملحق شدن به مؤمنان را برای خود کوچک می شمردند، به مقابله با او برخاستند؟!

اینکه می گفتند: اوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنَا (یا

اینکه به آیین ما بازگردید) نه به خاطر این بود

---

(1)- اعراف، 88.



که به آیین خود ایمان داشتند، بلکه به خاطر این بود که منسوب به آنها و متعلّق به آنها بود و تکبّر و حبّ ذات ایجاب می کرد که آنچه متعلّق به آنهاست، مورد علاقه آنها باشد!

*** آیه ششم ناظر به عصر موسی و فرعون و قارون است، در داستان آنها نیز عامل اصلی انحراف و گمراهی و بدبختی- یا یکی از عوامل اصلی- تکبّر ذکر شده، می فرماید: ما «قارون» و «فرعون» و «هامان» را نیز هلاک کردیم، موسی با دلایل روشن به سراغ آنها آمد ولی آنها در زمین استکبار و برتری جویی کردند (به همین دلیل تسلیم حق نشدند و ما آنها را هلاک کردیم) و آنها نتوانستند بر خدا پیشی گیرند (و از چنگال عذاب الهی فرار کنند)، (وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَائَهُمْ مُوسی بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِی الْارْضِ وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ). «1»

قارون مرد ثروتمندی بود که ثروت باد آورده اش را دلیل بر عظمت خود در پیشگاه خدا می پنداشت و معتقد بود بر اثر لیاقتش دارای این ثروت عظیم شده، پیوسته به خود می بالید و با کبر و غرور خوشحالی می کرد و اصرار داشت با نمایش ثروت، فقیران و تهیدستان را هر چه بیشتر تحقیر کند، هر چه به او نصیحت کردند که این ثروت را وسیله ای برای وصول به سعادت اخروی قرار دهد در او اثر نکرد، چرا که غرور و کبر اجازه نمی داد واقعیّتهای زندگی را ببیند و این امانت های الهی را که چند روزی در دست اوست به صاحبانش بسپارد!

فرعون که

بر تخت سلطنت نشسته بود، گرفتار غرور و تکبّر بیشتری بود او حتّی قانع به این نبود که مردم او را پرستش کنند، مایل بود که او را «رَبِّ اعْلَی» (خدای بزرگ) بدانند!

«هامان» وزیر مقرّب فرعون که در تمام مظالم و ستمها یار و یاور او بود بلکه این امور به دست او انجام می شد نیز به تصریح قرآن گرفتار کبر و غرور شدیدی بود.

و هر سه دست به دست هم دادند و با پیامبر بزرگ خدا موسی علیه السلام به مبارزه برخاستند

---

(1)- عنکبوت، 39.



و در زمین فساد کردند و سرانجام گرفتار شدیدترین عذاب الهی شدند، فرعون و هامان در میان امواج نیل که سرمایه اصلی قدرت آنها بود، نابود شدند و قارون با گنجهایش در زمین فرو رفت.

*** در هفتمین آیه سخن از قوم عیسی بن مریم علیه السلام است و تفاوت میان آنها و قوم یهود را بیان می کند، می فرماید: «به یقین یهود و مشرکان را دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت و نزدیکترین آنها را از نظر دوستی و محبّت به مؤمنان کسانی می یابی که می گویند ما نصرانی هستیم»، (لَتَجِدَنَّ اشَدَّ النّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذینَ آمَنُوا الْیَهُودَ وَالَّذِینَ اشْرَکُوا وَ لَتَجِدَنَّ اقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ قَالُوا انّا نَصَاری ذَلِکَ بِانَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ وَ رُهْبَاناً وَ انَّهُمْ لَایَسْتَکْبِرُونَ). «1»

سپس به دلیل و علّت این تفاوت اشاره کرده، می فرماید: «این به خاطر آن است که در میان آنها (مسیحیان) افرادی دانشمند و تارک دنیا، هستند و آنان تکبّر نمی ورزند»، (ذَلِکَ بِانَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ وَ رُهْبَاناً وَ انَّهُمْ لَایَسْتَکْبِرُونَ)

از این تعبیر به خوبی روشن می شود که یکی از عوامل

اصلی عداوت یهود نسبت به اهل ایمان تکبّر و استکبار آنان بود، در حالی که یکی از دلایل محبّت گروهی از نصاری نسبت به اهل ایمان عدم استکبار آنها بود.

افراد مستکبر خواهان این هستند که دیگران در مقابل آنها ذلیل و حقیر و فقیر و ناتوان باشند، به همین دلیل اگر آنان از نعمتی برخوردار شوند به عداوت و ستیز با آنان برمی خیزند، آری «استکبار» سبب «حسد» و «کینه» و «عداوت» می شود.

درست است که این سخن در باره همه نصاری نیست بلکه بیشتر ناظر به نجاشی و قوم او در حبشه است که از مسلمانان مهاجر استقبال کردند و به توطئه ها و وسوسه های نمایندگان قریش بر ضد آنان وقعی ننهادند و همین امر سبب شد که مسلمانان پناهگاهی مطمئن در سرزمین حبشه برای خود یافتند و خود را از شرّ مشرکان قریش که سخت کینه توز بودند حفظ کردند، ولی به هر حال این آیه نشان می دهد که استکبار خمیر مایه

---

(1)- مائده، 82.



عداوت و دشمنی با حق و پیروان حق است در حالی که تواضع مایه محبّت و دوستی و خضوع در برابر حق و پیروان حق است.

*** هشتمین آیه بر این معنی تأکید می کند که «استکبار» سبب «کفر و بی ایمانی و لجاجت و انعطاف ناپذیری در برابر حق» است، در اینجا سخن از عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و زمان ظهور اسلام است. سخن از «ولید بن مغیره مخزومی» است، که می فرماید: سپس چهره در هم کشید و با عجله دست به کار شد، آنگاه پشت به حق کرد و تکبّر ورزید و گفت: «این (قرآن) چیزی

جز یک سحر جالب همچون سحرهای پیشینیان نیست» ! (ثُمَّ عَبَسَ و بَسَرَ* ثُمَّ ادْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ* فَقَالَ انْ هَذَا الَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ). «1»

تعبیر به «سحر» به خوبی نشان می دهد که «ولید» این واقعیّت را پذیرفته بود که قرآن تأثیر فوق العاده ای در افکار و دلها می گذارد و جاذبه عجیبی دارد که دلها را به سوی خود می کشاند، اگر «ولید» به دیده حق طلبانه در آن می نگریست، این تأثیر فوق العاده را دلیل بر اعجاز قرآن می شمرد و ایمان می آورد، ولی چون با دیده غرور و استکبار به آن نگاه کرد قرآن را به صورت سحری همچون سحرهای پیشینیان مشاهده کرد.

آری هرگاه حجاب استکبار بر چشم دل انسان بیفتد، حق در نظر او باطل و باطل حق جلوه می کند.

مشهور است که «ولید» به قدری مغرور و خودخواه بود که می گفت: «انَا الْوَحِيدُ بْنُ الْوَحِيدِ، لَيْسَ لِى فِى الْعَرَبِ نَظِيرٌ، وَ لَالِابِى نَظِيرٌ !؛ من منحصر به فردم ! پدر من نیز منحصر به فرد بود ! در میان عرب همانندی ندارم، پدر من نیز همانند نداشت !».

این در حالی است که «ولید» نسبت به مردم آن محیط فرد دانشمندی محسوب می شد و عظمت قرآن را به خوبی دریافته بود و جمله عجیب او در باره قرآن که محرمانه به طایفه بنی مخزوم گفت شاهد این مدّعاست: «انَّ لَهُ لَحَلَاوَةً، وَ انَّ عَلَيْهِ لَطَلَاوَةً، وَ انَّ اعْلَاهُ لَمُثْمَرٌ وَ انَّ اسْفَلَهُ لَمُغْدَقٌ، وَ انَّهُ لَيَعْلُو وَ لَايُعْلى عَلَيْهِ؛ گفتار او (قرآن) شیرینی خاص و زیبایی و طراوت ویژه ای دارد، شاخه هایش پرمیوه و ریشه هایش قوی و

---

(1)- مدثر، آیه 22 تا 24.



نیرومند است، سخنی است که از هر سخنی بالاتر می رود

و هیچ سخنی بر آن برتری ندارد!» «1»

این تعبیر نشان می دهد که او بیش از هر کس در آن زمان به عظمت قرآن آشنا بود، ولی کبر و غرورش اجازه نمی داد که آفتاب عالمتاب حق را ببیند و در برابر آن تسلیم گردد!

*** در نهمین آیه که به دنبال سخنان مؤمن آل فرعون آمده و احتمال دارد بخشی از سخنان او و یا جمله مستقل معترضه ای از آیات قرآن مجید باشد می خوانیم:

« (اسرافکاران وسوسه گر) کسانی هستند که در آیات الهی به مجادله برمی خیزند بی آنکه حجّتی برای آنها آمده باشد»! (الَّذِینَ یُجَادِلُونَ فِی آیَاتِ اللَّهِ بِغَیْرِ سُلْطَانٍ اتَاهُمْ). «2»

سپس می افزاید: «این کار (یعنی جدال بی اساس در مقابل حق) خشم عظیمی (برای آنها نزد خدا و کسانی که ایمان آورده اند بر می انگیزد»، (کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَاللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِینَ آمَنُوا)

و در پایان آیه در واقع به دلیل این اعمال یعنی عدم تسلیم آنها در برابر حق اشاره کرده، می فرماید: «این گونه خداوند بر قلب هر متکبّر جبّاری مهر می نهد»، (کَذَلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلَی کُلِّ قَلْبٍ مُتَکَبِّرٍ جَبَّارٍ).

«یَطْبَعُ» از ماده «طَبْع» در این گونه موارد به معنی مهر نهادن است و اشاره به کاری است که در گذشته و حال انجام می شود که هرگاه بخواهند چیزی دست نخورده باقی بماند و دخل و تصرّفی در آن نشود، آن را محکم می بندند و گره می زنند و روی آن گره را مادّه چسبنده ای گذاشته و بر آن مهر می نهند که اگر کسی بخواهد در آن تصرّفی کند مجبور است مهر را بشکند، در نتیجه عملش فاش خواهد شد و تحت تعقیب قرار خواهد گرفت و در فارسی امروز از آن تعبیر

به «لاک و مهر» یا «سیم و سرب» می کنند.

بنابراین، مهر نهادن بر دلهای متکبّران جبّار اشاره به این است که لجاجتها و دشمنی ها در برابر حق چنان پرده ظلمانی بر فکر آنها می اندازد که به هیچ وجه قادر به درک حقیقتی نیستند، تنها خودشان را می بینند و منافعشان و هوا و هوسهایشان را، فکر آنها به

---

(1)- تفسیر قرطبی، جلد 10، صفحه 6866؛ شبیه همین معنی در بسیاری از تفاسیر و کتب دیگر نیز نقل شده است.

(2)- مؤمن، 35.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 33

صورت ظرف دربسته ای در می آید که نه محتوای فاسد را می توان از آن بیرون کرد و نه محتوای صحیح را وارد آن ساخت، این نتیجه «تکبّر» و «جبّاریّت» است که در واقع صفت دوم نیز از صفت اوّل متولّد می شود؛ زیرا «جبّار» در این گونه موارد به معنی کسی است که از روی خشم و عضب، مخالفان خود را می زند و می کشد و نابود می کند و پیرو فرمان عقل نیست، و به تعبیر دیگر کسی است که به خاطر خودمحوری و خود بزرگ بینی، دیگران را مجبور به پیروی از خود می کند (بنابراین جبّاریّت ثمره شوم تکبّر است).

البتّه این واژه (جبّار) گاهی بر خداوند اطلاق می شود که مفهوم دیگری دارد و به معنی شخص جبران کننده نقایص و اصلاح کننده شکستگی ها و کاستی هاست.

*** در دهمین آیه به یک اصل کلّی اشاره شده است که مخصوص به گروه معیّنی نیست و آن اینکه هنگامی که کافران را به کنار دوزخ می برند: «به آنها گفته می شود از درهای جهنّم وارد شوید و جاودانه در آن بمانید» سپس می افزاید: «چه بد جایگاهی است جایگاه متکبّران!»، (قِیلَ

ادْخُلُوا ابْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيها فَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ). «1»

شبیه همین معنی در آیات متعدّد دیگری نیز آمده است، از جمله در آیه 60 سوره زمر می خوانیم: «الَیْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْویً لِلْمُتَکَبِّرِینَ؛ آیا در جهنّم جایگاه خاصّی برای متکبّران نیست؟ !»

این نکته قابل توجّه است که از میان تمام صفات رذیله دوزخیان، تکیه بر تکبّر آنها شده است و این نشان می دهد تا چه حدّ این صفت رذیله در سقوط و بدبختی انسان مؤثّر است، تا آنجا که انسان را به دوزخ می کشاند و در دوزخ نیز جایگاه ویژه ای که عذابی سخت تر و دردناکتر دارد برای او مهیّا می سازد.

این نکته نیز شایان دقّت است که «مَثْوی» از مادّه «ثَوی» به معنی قرارگاه و محلّ استقرار و یا اقامت توأم با استمرار است، اشاره به اینکه آنها خلاصی از دوزخ ندارند.

***

---

(1)- زمر، 72.



در یازدهمین آیه باز به صورت یک اصل کلّی سخن از متکبّران به میان آمده می فرماید: «به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبّر ورزیدند از ایمان به آیات خود روی گردان می سازیم، به گونه ای که هر آیه و نشانه ای را (از حق) ببینند به آن ایمان نمی آورند، اگر راه هدایت را ببینند آن را انتخاب نمی کنند و اگر راه ضلالت را مشاهده کنند، آن را راه خود برمی گزینند! (همه اینها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل ماندند»، (سَاصْرِفُ عَنْ آیَاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْارْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ انْ یَرَوا کُلَّ آیَهٍ لایُؤْمِنُوا بِهَا وَ انْ یَرَوْا سَبیلَ الرُّشْدِ لَایَتَّخِذُوهُ سَبِیلاً وَ انْ یَرَوا سَبِیلَ الْغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلاً ذَلِکَ بِانَّهُمْ کَذَّبُوا

بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ). «1»

تعبیرات تکان دهنده این آیه از عمق مصایبی که متکبّران به آن گرفتار می شوند خبر می دهد، خداوند این گونه افراد را چنان مجازات می کند که در برابر حق نفوذ ناپذیر شوند، به گونه ای که اگر تمام آیات الهی و معجزات گوناگون را ببینند باز ایمان نمی آورند، اگر راه راست را مقابل پای آنها بنهند از آن راه نمی روند و اگر طریق گمراهی را مشاهده کنند فوراً آن را به عنوان طریق و مسلک خود می پذیرند.

تعبیر به «بغیر الحقّ» در واقع قید توضیحی است، چرا که عظمت و کبریایی تنها خدا را می سزد که وجودش بی نهایت در بی نهایت است، امّا برای انسان که ذرّه ناچیز و بی مقداری در پهنه عالم هستی است هرگونه خود بزرگ بینی غلط و ناحق است.

بعضی آن را به اصطلاح قید احترازی شمرده اند و گفته اند تکبّر دو گونه است، تکبّر در مقابل اولیاء اللّه «ناحق» است، ولی در مقابل دشمنان خدا «حق» است.

امّا با توجّه به جمله «يَتَكَبَّرُونَ فِى الْارْضِ؛ آنها در روی زمین تکبّر می ورزند» روشن می شود که این تفسیر مطابق محتوای آیه نیست؛ «2» زیرا تکبّر در زمین (استکبار در روی زمین و در برابر بندگان خدا) به هر صورت مذموم و نکوهیده است.

به هر حال در ادامه این آیه به یکی از مهمترین آثار زیان بار تکبّر اشاره کرده

---

(1)- اعراف، 146.

(2)- اقتباس از تفسیر المیزان، جلد 8، صفحه 246، (ذیل آیه.)



می فرماید: «آنها هر آیه و نشانه ای را از حق ببینند به آن ایمان نمی آورند و به عکس اگر راه ضلالت و گمراهی را مشاهده کنند فوراً به آن

متمایل می شوند».

آری کبر

و غرور حجابی است که سبب می شود انسان حق را باطل و باطل را حق ببیند، حجابی که شاهراه های سعادت را از نظر پنهان می کند و کوره راه های خطرناک ضلالت را شاهراه سعادت نشان می دهد، چه بدبختی از این بالاتر که انسان تمام نشانه های حق را نادیده بگیرد و قدم در راه ضلالت بگذارد و گمان کند در مسیر سعادت گام برمی دارد.

*** در دوازدهمین آیه می فرماید: «به یقین خداوند از آنچه آنها پنهان می کنند یا آشکار می سازند با خبر است او مستکبران را دوست نمی دارد»، (لَاجَرَمَ انَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا یُسِرُّونَ وَ مَا یُعْلِنُونَ انَّهُ لَایُحِبُّ الْمُسْتَکْبِرِینَ). «1»

شبیه این تعبیر در قرآن مجید کراراً دیده می شود مانند:

«وَاللَّهُ لَایُحِبُّ الظَّالِمِینَ؛ خدا ظالمان را دوست ندارد» (سوره آل عمران، آیه 140)

«وَاللَّهُ لَایُحِبُّ الْمُفْسِدینَ؛ خداوند مفسدان را دوست ندارد» (سوره مائده، آیه 64)

«انَّ اللَّهَ لَایُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ؛ خداوند تجاوزگران را دوست ندارد» (سوره مائده، آیه 87)

«انَّهُ لَایُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ؛ خداوند اسرافکاران را دوست ندارد» (سوره انعام، آیه 141)

«انَّ اللَّهَ لَایُحِبُّ الْخَائِنِینَ؛ خداوند خائنان را دوست ندارد» (سوره انفال، آیه 58)

«انَّ اللَّهَ لَایُحِبُّ الْفَرِحِینَ؛ خداوند شادی کنندگان مغرور و سرکش را دوست نمی دارد» (سوره قصص، آیه 76)

در آیه مورد بحث می فرماید: «انَّهُ لَایُحِبُّ الْمُسْتَکْبِرِینَ».

دقّت در این گونه تعبیرات نشان می دهد که رابطه خاصّی در میان آنها وجود دارد.

می توان گفت قدر مشترک میان صفات رذیله ای که در آیات هفتگانه بالا آمده، همان حبّ ذات و خود بزرگ بینی است که سرچشمه «ظلم» و

«فساد» و «اسراف» و

---

(1)- نحل، 23.



«فخرفروشی» بر دیگران می شود.

اینکه می فرماید: خدا این گروه های هفتگانه را دوست ندارد، مفهومش این است که آنها را از ساحت

قدسش طرد می کند؛ چرا که بدترین و خطرناکترین رذایل اخلاقی که مانع قرب الی اللّه است بر وجود آنها حاکم است.

*** در سیزدهمین آیه مورد بحث که طبق شأن نزولی که مفسّران ذکر کرده اند ناظر به گفتگوی گروهی از مسیحیان نجران است، می فرماید: «مسیح هرگز از این استنکاف نداشت که بنده خدا باشد و نه فرشتگان مقرّب او (از بندگی خدا استنکاف دارند) و آنها که از عبودیّت و بندگی او خودداری کنند و تکبّر ورزند به زودی همه آنها را در قیامت محشور خواهد کرد (و مجازاتشان می کند)»، (لَنْ یَسْتَنْکِفَ الْمَسِیحُ انْ یَکُونَ عبْداً لِلَّهِ و لَاالْمَلائِکَهُ الْمُقَرَّبُونَ وَ مَنْ یَسْتَنْکِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ یَسْتَکْبِرْ فَسَیَحْشُرُهُمُ اللَّهُ جَمِیعاً). «1»

در آیه بعد به عنوان تأکید بیشتر بر این اصل مهمّ سرنوشت ساز، می فرماید: «امّا آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند پاداش آنان را به طور کامل خواهد داد و از فضلش بر آنها خواهد افزود و آنها را که استنکاف کردند و تکبّر ورزیدند مجازات دردناکی خواهد نمود (و در برابر این مجازات سخت الهی) برای خود غیر از خدا یار و یاوری نخواهند یافت!»، (فَامَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَیُوَفِّیهِمْ اجُورَهُمْ وَ یَزِیدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ امَّا الَّذِینَ اسْتَنْکَفُوا وَ اسْتَکْبَرُوا فَیُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً الِیماً وَ لایَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِیّاً وَ لَانَصِیراً). «2»

این آیات ناظر به ادّعاهای بی اساس گروهی از مسیحیان است که به الوهیّت مسیح علیه السلام قائل بودند و تصوّر می کردند اگر کسی مسیح علیه السلام را از مقام خدایی پایین آورد و او را بنده خدا بداند اهانتی به مقام والای او نموده است.

قرآن می گوید: نه مسیح

و نه هیچ یک از فرشتگان مقرّب خدا چنین مقامی برای خود قائل نبوده و نیستند، همه خود را بنده خدا می دانند و در برابر ساحت مقدّسش خاضعند و رسم عبودیّت بجا می آورند. سپس به عنوان یک اصل کلّی می گوید: هر کس- حتّی

---

(1)- نساء، 172.

(2)- نساء، 173.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 37

پیامبران بزرگ الهی یا فرشتگان- از عبودیّت او روی برگردانند و به استکبار روی آورند، مجازات دردناکی خواهند دید و هیچ کس نمی تواند در برابر این مجازات آنها را یاری دهد.

قابل توجّه اینکه: در آیه اخیر، ایمان و عمل صالح در نقطه مقابل استکبار و خود برتر بینی قرار گرفته است و از آن به خوبی می توان نتیجه گرفت آنها که راه استکبار را در پیش می گیرند نه ایمان درستی دارند و نه عمل صالحی!

استنکاف در اصل از مادّه «نَکْف» (بر وزن نصر) در اصل به معنی پاک کردن قطرات اشک از صورت به وسیله انگشتان است، بنابراین استنکاف از عبودیّت خداوند به معنی دور شدن و فاصله گرفتن از اوست که ممکن است منشأهای گوناگونی از قبیل جهل و نادانی، سستی و تنبلی و غیر آن داشته باشد، ولی هنگامی که جمله «اسْتَکْبَرُوا» بعد از آن قرار می گیرد، اشاره به استنکافی است که سرچشمه آن کبر و غرور است و ذکر این جمله پشت سر یکدیگر اشاره به همین نکته لطیف است (دقّت کنید).

به هر حال تعبیرات کوبنده این آیات دلیل بر اهمیّت خطراتی است که صفت زشت استکبار برای هر انسانی به بار می آورد و این همان چیزی است که ما به دنبال آن هستیم.

*** در چهاردهمین و آخرین آیه مورد بحث

به یکی دیگر از پیامدهای دردناک استکبار اشاره کرده، می فرماید: «کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبّر ورزیدند، درهای آسمان به روی آنان گشوده نمی شود و هرگز داخل بهشت نمی شوند، مگر اینکه شتر از سوراخ سوزنی بگذرد! این چنین ظالمان را کیفر می دهیم!»، (اِنَّ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَاسْتَکْبَرُوا عَنْهَا لَاتُفَتَّحُ لَهُمْ ابْوَابُ السَّماءِ وَ لَایَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ حَتَّی یَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیَاطِ وَ کَذَلِکَ نَجْزِی الْمُجْرِمِینَ). «1»

در این آیه اوّلاً «تکذیب آیات الهی» در کنار «استکبار» قرار گرفته، و همان گونه که سابقاً نیز اشاره شد یکی از علل مهمّ انکار آیات خدا و قیام در برابر پیامبران، مسئله

---

(1)- اعراف، 40.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 38

«استکبار» بوده است، گاه می گفتند: این پیامبر صلی الله علیه و آله چه برتری بر ما دارد؟ چرا آیات الهی بر ما نازل نشده است؟ و گاه می گفتند: گرداگرد او را گروهی از جوانان فقیر و تهیدست گرفته اند! ما اجازه نمی دهیم آنها با ما در یک صف قرار گیرند، اگر پیامبر صلی الله علیه و آله این مؤمنان فقیر را کنار نزند شرکت ما در مجلس او امکان پذیر نخواهد بود! و به این بهانه ها و امثال آن از پذیرش آیات خداوند سر باز می زدند.

تعبیر به لَایَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ حَتَّی یَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیَاطِ که تنها در همین مورد در قرآن مجید آمده است، تأکید واضحی است بر عظمت گناه استکبار و برتری جویی، یعنی همان گونه که عبور شتر (یا مطابق تفسیر دیگری طناب ضخیم «1») از سوراخ سوزن خیّاطی غیر ممکن است، ورود افراد متکبّر در بهشت پر نعمت الهی نیز محال می باشد؛ گویی

راه بهشت به قدری باریک است که تشبیه به سوراخ سوزن شده و جز متواضعان و آنها که خود را کوچک می شمرند قادر بر عبور از آن نیستند.

جمله «لَاتُفَتَّحُ لَهُمْ ابْوَابُ السَّماءِ»، (درهای آسمان برای آنان گشوده نمی شود) اشاره به مطلبی است که در احادیث اسلامی نیز وارد شده و آن اینکه هنگامی که مؤمنان از دنیا می روند، روح و اعمال آنها را به سوی آسمانها می برند و درهای آسمانها به روی آنان گشوده می شود (و فرشتگان از آنان استقبال می کنند) امّا هنگامی که روح و اعمال کافران (و متکبّران) را به سوی آسمانها می برند درها به روی آنان گشوده نمی شود و منادی صدا می زند آن را برگردانید و به سوی جهنّم ببرید! «2»

نتیجه نهایی

از آنچه در آیات بالا آمد نتیجه می گیریم که قرآن مجید «تکبّر و استکبار» را از زشت ترین صفات و بدترین اعمال و نکوهیده ترین خصلت های انسانی می شمرد، صفتی

---

(1)- «جمل» در لغت به معنی شتری است که تازه دندان در آورده و یکی از معانی جمل، طنابهای محکمی است که کشتی ها را با آن مهار می کنند (تاج العروس و قاموس).

(2)- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 39

که می تواند سرچشمه انواع گناهان و حتّی سرچشمه کفر گردد، و آنها که در این خصلت زشت غوطه ور گردند، هرگز روی سعادت را نخواهند دید و راه به سوی قرب خدا پیدا نمی کنند. بنابراین سالکان الی اللّٰه و راهیان راه حق، قبل از هر کار باید ریشه استکبار و خودخواهی و خود برتربینی را در وجود خود بخشکانند که بزرگترین مانع راه آنهاست.

تکبّر در روایات اسلامی

در منابع حدیث، روایات زیادی درباره مذمّت کبر و تفسیر حقیقت آن و علاج و آثار آن آمده است، که نقل همه آنها در این مختصر نمی گنجد، ولی

از آنها گلچینی در هر قسمت کرده، در ذیل از نظر خوانندگان عزیز این بحث می گذرانیم:

1- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ایَّاکُمْ وَ الْکِبْرَ فَانَّ ابْلِیسَ حَمَلَهُ الْکِبْرُ عَلَی انْ لَایَسْجُدَ لِآدَمَ؛ از تکبّر بپرهیزید که ابلیس به خاطر تکبّر از سجده کردن بر آدم خودداری کرد (و برای همیشه مطرود درگاه الهی شد)». «1»

2- همین معنی به تعبیر دیگری در خطبه های نهج البلاغه آمده است، در خطبه قاصعه که بخش عظیمی از آن درباره «تکبّر ابلیس» و پیامدهای آن می باشد می خوانیم:

«فَاعْتَبِرُوا بِمَا کَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِابْلِیسَ اذْ

احْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِیلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِیدَ ... عَنْ کِبْرِ سَاعَهٍ وَاحِدَهٍ فَمَنْ ذَا بَعْدَ ابْلِیسَ یَسْلَمُ عَلَی اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِیَتِهِ؛ عبرت بگیرید از کاری که خدا با ابلیس کرد؛ زیرا اعمال طولانی و کوششهای فراوان او را (در مسیر عبادت و بندگی خدا) به خاطر ساعتی تکبّر نابود ساخت، چگونه ممکن است کسی بعد از ابلیس همان گناه را مرتکب شود، ولی سالم بماند»؟! «2»

تعبیرات کوبنده فوق به خوبی نشان می دهد که تکبّر و خودخواهی حتّی در لحظات کوتاه چه پیامدهای خطرناکی را دارد و چگونه همچون آتش سوزان می تواند حاصل یک عمر طولانی اعمال صالحه را بسوزاند و خاکستر کند و شقاوت ابدی و عذاب

---

(1)- کنز العمّال، حدیث 7734.

(2)- نهج البلاغه، خطبه 192 (خطبه قاصعه).



جاویدان را نصیب صاحبش سازد.

3- در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام می خوانیم: «احْذَرِ الْکِبْرَ فَانّهُ رَأْسُ الطُّغْیَانِ وَ مَعْصِیَهِ الرَّحْمَنِ؛ از تکبّر بپرهیزید که سرآغاز طغیانها و معصیت و نافرمانی خداوند رحمان است»! «1»

حدیث بالا این واقعیّت را روشن می سازد که سرچشمه بسیاری از گناهان مسئله کبر و خود برتربینی است.

4- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «مَا دَخَلَ قَلْبَ امْرِءٍ شَیْ ءٌ مِنَ الْکِبْرِ الّا نَقَصَ مِنْ عَقْلِهِ مِثْلُ مَا دَخَلَهُ مِنْ ذَلِکَ! قَلَّ ذَلِکَ اوْ کَثُرَ؛ در قلب هیچ انسانی چیزی از کبر وارد نمی شود مگر اینکه به همان اندازه از عقلش کاسته خواهد شد، کم باشد یا زیاد»! «2»

5- در اصول کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «اصُولُ الْکُفْرِ ثَلَاثَهٌ، الْحِرْصُ وَ الْاسْتِکْبَارُ وَ الْحَسَدُ، فَامَّا الْحِرْصُ فَانَّ آدَمَ

حِينَ نُهِىَ عَنِ

الشَّجَرَهِ حَمَلَهُ الْحِرْصُ عَلَي انْ اكَلَ مِنْهَا، وَامَّا الْاسْتِكْبَارُ فَابْلِيسُ حَيْثُ امِرَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ فَابَی، وَامَّا الْحَسَدُ فَابْنَا آدَمَ، حَيْثُ قَتَلَ احَدُهُمَا صَاحِبَهُ؛ ریشه های کفر (منظور از کفر در اینجا عصیان و نافرمانی خدا به معنی اعم است) سه چیز می باشد: حرص، و تکبّر و حسد.

امّا «حرص» به خاطر آن است که هنگامی که آدم از خوردن شجره ممنوعه نهی شد، حرص او را وادار کرد که از آن بخورد و امّا استکبار، نمونه آن ابلیس بود که مأمور به سجده برای آدم شد، ولی او سرپیچی کرد، امّا حسد، در مورد فرزند آدم ظاهر گشت و سبب شد که یکی دیگری را به قتل برساند». «3»

بنابراین نخستین گناهان در روی زمین از این سه نشأت گرفت.

6- در حدیث دیگری از امام باقر و امام صادق علیهما السلام چنین آمده است: «لَايَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ فِی قَلْبِهِ مِثْقَالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبْرٍ؛ کسی که در قلبش به اندازه سنگینی دانه خردلی از کبر باشد هرگز داخل بهشت نخواهد شد» ! «4»

---

(1)- غرر الحکم، حدیث 2609.

(2)- بحار الانوار، جلد 75، صفحه 186.

(3)- اصول کافی، جلد 2، صفحه 289، حدیث 1.

(4)- اصول کافی، جلد 2، صفحه 310.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 41

7- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «اقْبَحُ الْخُلْقِ التَّكَبُّرُ؛ زشت ترین اخلاق (بد) تکبّر است» ! «1»

*** با اینکه احادیث در کتب اسلامی در این زمینه بسیار فراوان است، ولی همین چند حدیث که ذکر شد به قدر کافی گویاست و زشتی فوق العاده این صفت رذیله را روشن می سازد.

در این احادیث کبر سرچشمه گناهان دیگر و نقصان عقل و بر باد رفتن سرمایه های سعادت

و زشت ترین رذایل اخلاقی و سبب محروم شدن از ورود در بهشت شمرده شده است. که هر یک از این امور به تنهایی می تواند عامل مؤثّر بازدارنده ای بوده باشد و نشان دهد که تا چه حد این صفت مذموم در انحطاط مقام انسانی و مقام مؤمن مؤثّر است.

### تکبّر در منطق عقل



اضافه بر آیات و روایات، «تکبّر و استکبار» از نظر منطق عقل نیز بسیار نکوهیده است، چرا که همه انسانها بندگان خدا هستند و هر کس در وجود خود استعدادها و نقطه های روشن و مثبتی دارد، همه از یک پدر و مادر آفریده شده اند و همه از نظر آفرینش یکسانند، دلیلی ندارد که انسانی خود را از دیگری برتر بشمرد و به او فخرفروشی کند و او را تحقیر نماید! گیرم خداوند موهبتی به او داده باشد این موهبت باید سبب شکر و تواضع گردد نه سبب کبر و غرور.

زشتی این صفت از بدیهیّات است که هر کس وجدان بیداری داشته باشد به آن اعتراف می کند به همین دلیل افرادی که به هیچ مذهبی پایبند نیستند تکبّر و خود برتربینی را ناخوش می دارند و آن را از زشت ترین صفات می شمرند.

در واقع بخش مهمّی از مسئله حقوق بشر که بوسیله جمعی از متفکّران غیر مذهبی

---

(1)- غرر الحکم، حدیث 2898.



تنظیم شده نیز ناظر به مسئله مبارزه با استکبار است، هرچند در عمل گاه نتیجه معکوس داده است و به صورت ابزاری در دست مستکبران برای کوبیدن دیگران در آمده است.

اصولاً چگونه انسان می تواند ردای تکبّر را بر دوش بیفکند، در حالی که به گفته امیر مؤمنان علی علیه

السلام در آغاز نطفه (بى ارزشى) بود و سرانجام مردار (متعفّنى) مى شود و درون وجود او مملوّ از آلودگى هاست! «1»

انسانى كه آن قدر ضعيف و ناتوان است كه يک پشه ناچيز او را آزار مى دهد و حتّى كوچكتر از پشه يعنى ميكروبى كه با چشم هرگز ديده نمى شود، او را بيمار مى سازد و در بستر بيمارى مى افكند، انسانى كه از مختصر گرمى هوا بى طاقت مى شود و از مختصر سرما رنج مى برد، اگر باران نيايد بيچاره است، اگر كمى بيش از حد ببارد باز هم بيچاره است، كمى فشار خون او بالا مى رود حيات او به خطر مى افتد و كمى پايين مى آيد باز جانش در خطر است! از سرنوشت خويش در يک ساعت آينده با خبر نيست و لحظه پايان عمر خود را هرگز نمى داند، نزديک ترين دوستانش گاه قاتل او مى شوند و عزيزترين عزيزانش، دشمن جان او مى گردند، آبى كه مايه حيات اوست گاه موجب مرگ او مى شود و نسيمى كه به او حيات و نشاط مى بخشد اگر كمى سريعتر بوزد مبدّل به تندبادى مى شود كه خانه و كاشانه اش را بر سرش ويران مى كند.

از امورى كه نشانه ناتوانى فوق العاده انسان است بيماريهايى است كه دامن او را مى گيرد و غالباً از ميكروبها و ويروسها كه موجودات بسيار كوچكى هستند كه از خردى به چشم ديده نمى شوند ناشى مى گردد و انسانهاى نيرومند و قوى پيكر و قهرمان را به زانو در مى آورد!

بيمارى وحشتناک سرطان كه در عصر و زمان ما بيشترين كشتار را مى كند و تلاش و كوشش شبانه روزى هزاران دانشمند و صرف ميلياردها پول براى درمان آن به جايى نرسيده است از كجا سرچشمه مى گيرد؟ از اينكه يک

سلّول کوچک بدن که تنها با ذرّه بین قابل رؤیت است به طغیان و استکبار برمی خیزد و بدون هیچگونه نظم و

---

(1)- بحار الانوار، جلد 70، صفحه 234.



برنامه ای شروع به تکثیر مثل می کند، به گونه تصاعدی افزایش می یابد و در زمان کوتاهی تشکیل غدّه سرطانی می دهد.

بسیاری از فرماندهان بزرگ و سران زورمند جهان را که دارای ارتشهای عظیمی بوده اند همین بیماری از پای در آورده است، یعنی ارتش عظیم میلیونی آنها نتوانسته است جلو سرکشی یک سلّول کوچک را بگیرد!

آری چنین است ضعف و ناتوانی ذاتی انسان، با این حال چگونه می تواند دعوی بزرگی کند و لباس استکبار بر تن بپوشد، عظمت و بزرگی تنها از آن خداست و غیر او ضعیف و ناتوانند!

این سخن را با حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام که این بحث منطقی را به صورت فشرده و زیبا بیان فرموده است به پایان می بریم:

«مِسْكِينُ بْنُ آدَمَ مَكْتُومُ الْاجَلِ، مَكْنُونُ الْعِلَلِ، مَحْفُوظُ الْعَمَلِ، تُؤْلِمُهُ الْبَقَّةُ وَ تَقْتُلُهُ الشَّرْقَةُ، وَ تُنْتِنُهُ الْعَرْقَةُ؛ بیچاره فرزند آدم، سرآمد زندگیش نامعلوم، عوامل بیماریش ناپیدا و کردارش (نزد خدا و در نامه اعمالش) محفوظ است، پشه ای او را آزار می دهد، مختصر آبی یا غذایی گلوگیرش می شود و او را می کشد و مختصر عرقی او را متعفّن و بدبو می سازد»!«1»

آیا با این حال سزاوار است خود را بزرگ ببیند و به دیگری فخرفروشی کند؟

نکته ها

اشاره

در اینجا مسائل مهمّی باقی مانده است که تحت نه عنوان تشریح می شود.

### 1- تعریف و حقیقت تکبّر

بزرگان اخلاق گفته اند: اساس تکبّر این است که انسان از اینکه خود را برتر از دیگری ببیند احساس آرامش کند، بنابراین تکبّر از سه عنصر تشکیل می شود: نخست اینکه برای خود مقامی قائل شود، دیگر اینکه برای دیگری نیز مقامی قائل شود و در مرحله سوم

---

(1)- نهج البلاغه، کلمات قصار، 419.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 44

مقام خود را برتر از آنها ببیند و احساس خوشحالی و آرامش کند.

از همین رو گفته اند تکبّر (خود برتربینی) با عجب (خود بزرگ بینی) تفاوت دارد، در عجب هیچ گونه مقایسه ای با دیگری نمی شود، بلکه انسان به خاطر علم یا ثروت یا قدرت و یا حتّی عبادت، خود را بزرگ می بیند، هر چند فرضاً کسی جز او در جهان نباشد، ولی در تکبّر حتماً خود را با دیگری مقایسه می کند و برتر از او می بیند.

واژه «کبر و تکبّر» گاه به آن حالت نفسانی که در بالا اشاره شد گفته می شود و گاه به عمل یا حرکتی که ناشی از آن است، مثلاً چنان می نشیند یا راه می رود و سخن می گوید که نشان می دهد خود را برتر از همه اطرافیانش می بیند، این اعمال و حرکات را نیز تکبّر می نامند که ریشه اصلیش همان حالت باطنی و درونی است.

نشانه های تکبّر، بسیار زیاد است، از جمله اینکه افراد متکبّر انتظارات زیادی از مردم دارند، انتظار دارند دیگران به آنها سلام کنند، کسی پیش از آنها وارد مجلس نشود، همیشه در صدر مجلس جای گیرند، مردم در برابر آنها کوچکی کنند، کسی از آنان انتقاد نکند و حتّی پند و

اندرز نگوید، همه برای آنها امتیازی قائل شوند و حریمی نگه دارند، مردم در برابر آنها دست به سینه باشند و همیشه از عظمت آنان سخن بگویند.

بدیهی است ظهور و بروز این حالات تابع درجه شدّت و ضعف تکبّر است، در بعضی همه این نشانه ها ظاهر می شود و در بعضی قسمتی از اینها !

این حالات و حرکات ریشه های درونی دارد، گاه بسیار ضعیف و پنهان است به طوری که ممکن است افراد در برخوردهای نخستین هرگز متوجّه آن نشوند و حتّی این صفت مذموم را با نقطه های مثبت و قوّت (مانند اعتماد به نفس و بزرگی شخصیّت) اشتباه کنند و گاه به قدری آشکار است که هر کس از دور متوجّه آن می شود.

### 2- شاخه های تکبّر

در اینجا مفاهیم متعدّدی وجود دارد که گاه تصوّر می شود همه با هم مترادف و



یکسانند در حالی که تفاوتهای ظریفی با هم دارند هر چند ریشه همه آنها به «تکبّر» باز می گردد، ولی از زاویه های مختلف به آن نگاه می شود.

«خود برتربینی»، «خود محوری»، «خودخواهی»، «برتری جویی» و «فخر فروشی»، همه از مفاهیمی هستند که ریشه آنها «تکبّر» است، هر چند از زوایای مختلف دیده می شود.

کسی که صرفاً خود را بالاتر از دیگران می بیند، «خود برتربین» است.

کسی که به خاطر این خود برتربینی سعی دارد در همه جا و در همه کارهای اجتماعی همه چیز را قبضه کند، «خود محور» است.

کسی که سعی دارد در مسائل اجتماعی مخصوصاً به هنگام بروز مشکلات تنها به منافع خود بیندیشد و برای منافع دیگران ارزشی قائل نباشد، «خودخواه» است.

کسی که سعی می کند سلطه خود را بر دیگران مستحکم کند و آنها را

زیر سیطره خود قرار بدهد، گرفتار «برتری جویی» است.

بالأخره کسی که سعی دارد مال و ثروت یا قدرت و مقام خود را به رخ دیگران بکشد «فخرفروش» است.

بنابراین همه این صفات ریشه مشترکی دارد و آن تکبّر است هر چند در چهره های مختلف ظاهر می گردد.

### 3- تکبّر در برابر چه کسی؟

علمای اخلاق تکبّر را به سه بخش تقسیم کرده اند:

تکبّر در برابر خدا !

تکبّر در برابر پیامبران.

تکبّر در مقابل خلق خدا.

منظور از تکبّر در برابر خداوند که بدترین نوع تکبّر است و از نهایت جهل و نادانی سرچشمه می گیرد، این است که انسان ضعیف ادّعای الوهیّت کند، نه تنها خود را بنده خدا نداند بلکه سعی کند مردم را به بندگی خود دعوت نماید، یا همچون فرعون «... انَا



رَبُّکُمُ الْاعْلَی؛ من پروردگار برتر شما هستم!» بگوید «1» و یا از «... مَا عَلِمْتُ لَکُمْ مِنْ الهٍ غَیْری ...؛ من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم» «2» دم بزند.

بسیار بعید به نظر می رسد که افرادی همچون «فرعون» که سالها بر کشور پهناور مصر حکومت می کرد آن قدر کم عقل و بی هوش باشد که خود را واقعاً «ربّ اعلی» و تنها معبود بزرگ در جهان هستی بداند. بلکه بیشتر به نظر می رسد که او و افرادی امثال او برای تحمیق توده های ساده لوح این گونه ادّعاها را می کردند تا پایه های حکومت خود را از طریق ادّعای الوهیّت محکم سازند.

شکل دیگری از تکبّر در برابر خدا، تکبّر ابلیس و پیروان اوست که از اطاعت خداوند سر باز زدند و تشخیص خود را برتر شمردند و به حکمت پروردگار خرده گرفتند و گفتند: چرا ابلیس که از آتش آفریده شده

است در برابر یک موجود خاکی سجده کند؟ و گفت: «... لَمْ اکُنْ لِاسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاءٍ مَسْنُونٍ؛ من هرگز برای بشری که از گل خشکیده ای، که از گل بدبویی گرفته شده است آفریده ای، سجده نخواهم کرد» «3»، «... قَالَ انَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ؛... من از او بهترم! مرا از آتش آفریده ای و او را از گل» ! «4»

آری گاه حجاب ضخیم کبر و غرور چنان جلو چشم عقل و هوش انسان را می گیرد که موجود ضعیفی، خود را آگاه تر از حکیم علی الاطلاق می پندارد.

قسم دوّم تکبّر، تکبّر در برابر انبیا و پیامبران است که در میان امّتهای پیشین بسیار دیده شده است، گروهی از مستکبران در این امّتها، از اطاعت پیامبران الهی سر باز می زدند و از روی کبر و غرور همچون فرعونیان می گفتند: «... انُؤْمِنُ لِبَشَرَیْنِ مِثْلِنَا ...؛ آیا ما به دو انسان که همانند خودمان هستند (یعنی موسی و برادرش هارون) ایمان بیاوریم»؟ «5»

---

(1)- نازعات، 24.

(2)- قصص، 38.

(3)- حجر، 33.

(4)- اعراف، 12.

(5)- مؤمنون، 47.



و گاه همانند قوم نوح به یکدیگر می گفتند: «وَ لَئِنْ اطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَکُمْ انَّکُمْ اذاً لَخَاسِرُونَ؛ و اگر از بشری همانند خودتان اطاعت کنید به یقین زیانکارید». «1»

و گاه به بهانه جویی های کودکانه می پرداختند و از سر لجاجت می گفتند: «چرا فرشتگان بر ما نازل نمی شوند؟ چرا ما خدا را نمی بینیم؟؛ وَ قَالَ

الّذِینَ لَایَرْجُونَ لِقَائَنَا لَوْ لَاانْزِلَ عَلَیْنَا الْمَلَائِکَهُ اوْ نَری رَبَّنَا».

قرآن در ادامه این آیه می گوید: «لَقَدِ اسْتَکْبَرُوا فِی انْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُتُوّاً کَبِیراً؛ آنها درباره خود تکبّر ورزیدند و طغیان کردند». «2»

قسم سوّم، تکبّر

در برابر بندگان خداست به گونه ای که خود را بزرگ بشمرد و دیگران را کوچک و خوار و بی مقدار، زیر بار هیچ کس نرود، خود را از همه برتر ببیند و حقّ هیچ صاحب حقّی را محترم نشمرد و دائماً منتظر باشد که دیگران برای او عظمت قائل شوند.

این نوع از کبر نمونه های فراوانی دارد که نیاز به شرح آن نیست، و گاه به حدّ اعلا می رسد و به تکبّر در برابر پیامبران و خداوند منتهی می گردد.

آری آتش کبر و غرور، نخست از تکبّر در برابر بندگان خدا سر می زند، سپس به استکبار در برابر انبیا و رسولان پروردگار می رسد و سرانجام به تکبّر در برابر ذات پاک خداوندگار می انجامد!

### 4- انگیزه های تکبّر

تکبّر اسباب زیادی دارد و همه آنها به این باز می گردد که انسان در خود کمالی تصوّر کند و بر اثر حبّ ذات، بیش از حدّ آن را بزرگ نماید و دیگران را در برابر خود کوچک بشمرد.

بعضی از بزرگان علم اخلاق مانند مرحوم «فیض کاشانی» در «المحجّه البیضاء» اسباب کبر را در هفت چیز خلاصه کرده اند، نخست اسباب دینی که «علم» و «عمل» است، و اسباب دنیوی که «نسب»، «زیبایی»، «قوّت»، «مال» و «فزونی یاران و یاوران» می باشد و

---

(1)- همان سوره، 34.

(2)- فرقان، 21.



درباره هر کدام از اینها شرحی دارد که به طور خلاصه در ذیل از نظر خوانندگان عزیز می گذرد، می گوید:

نخستین اسباب تکبّر «علم» است و چه زود علم سبب غرور گروهی از علما و دانشمندان می گردد، همان گونه که در حدیث نبوی آمده است:

«آفت بزرگ علم، تکبّر است؛ آفَةُ الْعِلْمِ الْخُیَلَاءُ».

بعضی از افراد آن چنان کم

ظرفیّتند که وقتی چند بابی از علم را می خوانند خود را بزرگ و دیگران را کوچک می شمرند، بلکه با نظر تحقیر به دیگران می نگرند و از همه انتظار احترام و خدمت و تواضع و کرنش دارند.

در حالی که عالمان واقعی هر قدر بر علمشان افزوده می شود، خود را نادان تر می بینند، چرا که خود را در برابر اقیانوس عظیمی مشاهده می کنند که تنها قطراتی از آن را در اختیار دارند.

آنها به خاطر همان مقدار علمی که به دست آورده اند مسؤولیّت خود را سنگین تر می بینند و خوف آنها بیشتر می شود که گفته اند: «مَنِ ازْدَادَ عِلْماً ازْدَادَ خَوْفاً؛ هر کس بر علمش افزوده شود، بر خوف او افزوده می شود».

سبب دوّم، اعمال نیک و عبادت است که موجب کبر و غرور بسیاری از نیکوکاران و عبادت کنندگان می شود، چرا که از این رهگذر، خود را برتر از دیگران می پندارند و انتظار دارند مردم به دیدار آنها بشتابند و مشکلات آنها را حل کنند، در مجالس احترام خاصّی برای آنها قائل شوند و از نیکوکاری و زهد و ورع و تقوای آنها سخن بگویند، گویی عبادت خود را منّتی بر دیگران می پندارند، این در جهات دنیوی.

و در جهات دینی خود را اهل نجات و سایر مردم را اهل هلاک می شمرند و این امور سبب می شود که امتیاز فوق العاده ای برای خود قائل گردند و به فخرفروشی بر دیگران به طور آشکار و پنهان و یا نیمه آشکار بپردازند و در حالی که خود بر لب پرتگاه خطرناکی قرار گرفته اند مردم را چنین فکر می کنند و خود را از عذاب خدا در امان بپندارند!

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 49

در حدیثی از پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اذَا سَمِعْتُمُ الرَّجُلُ یَقُولُ هَلَکَ النَّاسُ فَهُوَ اهْلَکُهُمْ؛ هنگامی که شنیدید کسی می گوید: مردم (به خاطر اعمالشان) هلاک شدند بدانید خود او هلاکتش از آنان شدیدتر است» !

در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله می خوانیم: «کَفَی بِالْمَرْءِ شَرّاً انْ یُحَقِّرَ اخَاهُ الْمُسْلِمَ؛ برای انسان این بدی و بدبختی کافی است که برادر مسلمانش را خوار و خفیف بشمرد» !

مرحوم «فیض کاشانی» در «المحجّه البیضاء» بعد از ذکر این سخن می افزاید: چه قدر فرق است بین کسی که عالم یا عابدی را به خاطر علم و عبادتش بزرگ می شمرد، به او احترام می گذارد و خود را در برابر او ناچیز می بیند و آن عالم و عابدی که شخص مزبور را کوچک می داند و دوست دارد از او دور شود ! «1»

او در بخش دیگری از سخنانش می افزاید: این آفتی است که کمتر عابدی از آن در امان می ماند، هرگاه کسی به او بی احترامی کند یقین دارد که بی احترامی کننده مبغوض درگاه الهی است و بعید می داند که خدا او را ببخشد، در حالی که اگر خودش به دیگری چنین آزاری را برساند این قدر اهمّیّت به آن نمی دهد و این نوعی جهل و نادانی است و جمع میان «عجب» و «تکبّر» و «غرور» است و اگر در چنین حالی شخص مزبور گرفتار ناراحتی شود آن را از کرامات خویش می پندارد و انتقام الهی می شمرد !

چه قدر فرق است بین چنین افراد نادان و مغرور و بعضی از عابدان هوشیار متواضع که یک نمونه آن این است: یکی از بزرگان عبّاد، از عرفات در ایّام حجّ بازمی گشت گفت:

«اگر من (گنهکار) در میان آنان نبودم امید می رفت که خدا همه را ببخشد و رحمت کند» !

این سخن را با حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به پایان می بریم: در روایتی آمده است که در محضر آن حضرت صلی الله علیه و آله از خوبی و پرهیزکاری کسی سخن گفتند، هنگامی که از دور نمایان شد عرض کردند: ای رسول خدا ! این همان کسی است که توصیف او را

---

(1)- اقتباس از المحجّه البیضاء، جلد 3، صفحه 269.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 50

به شما عرض کردیم ! پیغمبر صلی الله علیه و آله نگاهی به چهره او افکند و فرمود: «من در صورت او تاریکی شیطان را می بینم ! آن مرد نزدیک آمد و سلام کرد و در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش ایستاد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اسْئَلُکَ بِاللَّهِ حَدَّثَتْکَ نَفْسُکَ انْ لَیْسَ فِی الْقَوْمِ افْضَلُ مِنْکَ؟ فَقَالَ اللَّهُمَّ نَعَمْ !؛ فرمود تو را به خدا سوگند آیا در دل نمی گفتی که در میان این جمعیّت کسی برتر از تو نیست؟ عرض کرد: آری» «1» اصحاب فهمیدند تاریکی شیطان که پیامبر صلی الله علیه و آله با نور نبوّت آن را مشاهده کرده است همین عجب و کبر و غرور بوده است.

عامل سوم، نسب و حسب عالی است.

به این گونه که کسانی که در یک خانواده شریف و معروف به علم و عمل و تقوا و بزرگواری و سخاوت متولّد شده اند، این را برای خود امتیاز بزرگی می شمرند و دیگران را که از خانواده های پایین تری هستند کوچک و بی ارزش می پندارند، در حالی که می دانیم حسب و نسب در

اسلام مطرح نیست، همه مردم بندگان خدا هستند و از یک پدر و مادر آفریده شده اند و امتیازی جز از طریق تقوا بر یکدیگر ندارند.

این مسئله به قدری مهم است که پیشوایان بزرگ اسلام کمترین تعبیراتی را که در آن نشان از برتری جویی از نظر حسب و نسب بود تحمّل نمی کردند، از جمله در حدیثی می خوانیم که «ابو ذر» در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله به کسی گفت «یابن السَّوداء ... !؛ ای فرزند زن سیاه !» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ابو ذر ! آرام باش، آرام باش، کسی که مادرش سفید پوست است بر کسی که مادرش سیاه پوست است هیچ برتری ندارد !

ابو ذر می گوید: من (که متوجّه اشتباه خود شدم برای جبران این خطا) روی زمین دراز کشیدم و به آن مرد گفتم: برخیز و پایت را به روی صورت من بگذار ! «2»

به هر حال همان طور که بارها شنیده ایم قرآن و روایات اسلامی به ما می گوید هیچ انسانی بر انسان دیگر به خاطر حسب و نسبش برتری ندارد، اینها یک سلسله امور اعتباری است که در بیرون وجود انسان است، ارزش و شخصیّت انسان به امتیازات معنوی و درونی اوست و به فرض که حسب و نسب به خاطر ارتباطش به بعضی از

---

(1)- المحجّه البیضاء، جلد 6، صفحه 240.

(2)- المحجّه البیضاء، جلد 6، صفحه 243.



بزرگان سبب فضیلتی شود نباید این فضیلت موجب کبر و غرور گردد و صاحب نسب شریف بر دیگران فخرفروشی کند.

اگر می بینیم امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه نهج البلاغه، یا امام سجّاد علیه السلام در خطبه معروف شام، به حسب

و نسبشان افتخار می فرمودند، نه برای برتری جویی بود، بلکه هدف دیگری داشتند، آنها می خواستند رسالت امامت و رهبری خود را برای ناآگاهان از این طریق تبیین کنند. درست مثل اینکه فرمانده لشکر برای معرّفی خود و دعوت لشکریان به پیرویش، مقام و موقعیّت خویش را شرح می دهد.

چهارمین اسباب تکبّر و تفاخر، جمال و زیبایی و حسن ظاهر است، به این ترتیب که شخص خوش قد و قامت و زیبا، دیگران به ویژه کسانی را که در اندام خود دارای عیب و نقصی هستند، مورد تحقیر قرار دهد و نسبت به آنها فخرفروشی کند.

این عامل در تمام کسانی که بهره ای از جمال دارند ممکن است ظاهر شود، ولی بیشتر در زنان است که زیبایی خود را به رخ دیگران مخصوصاً کسانی که دارای عیب و نقصی هستند می کشند.

در حدیثی می خوانیم که زن (کوتاه قامتی) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید (و مسائل خود را پرسید) عایشه می گوید: هنگامی که آن زن بیرون رفت من با دست اشاره ای به قد و قامت او کردم (یعنی چقدر کوتاه است) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «غیبتش کردی» !

مرحوم فیض بعد از ذکر این حدیث می گوید: «منشأ این کار تکبّر بود؛ زیرا اگر خود او هم کوتاه قد بود، چنین چیزی را درباره آن زن نمی گفت و این غیبت از غرور و تکبّر سرچشمه می گرفت».

پنجمین اسباب تکبّر، داشتن مال و ثروت فراوان است که غالباً در پادشاهان و سرمایه داران بزرگ و صاحبان اراضی وسیع کشاورزی و کارخانه ها دیده می شود.

آنها که غالباً از لباسهای گرانقیمت و پر زرق و برق و مرکب های سواری گرانبها و خانه های وسیع و

قصرهای مجلّل استفاده می کنند، افرادی را که فاقد این امورند مورد تحقیر قرار می دهند و نسبت به آنها فخرفروشی می کنند و این از زشت ترین و کثیف ترین انواع تکبّر است.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 52

گاه این گونه متکبّران آن قدر گزافه گویی می کنند که به مؤمنان فقیر صالح خطاب کرده می گویند: بیچاره! اگر من بخواهم صدها مثل تو را می خرم و آزاد می کنم! تو چی هستی و چه ارزشی داری؟ مخارج یک روز منزل من به اندازه مخارج یک سال یا تمام عمر توست! و امثال این ترهّات.

قرآن مجید نمونه هایی از این نوع تکبّر و عاقبت آن را بیان کرده است، از جمله در داستان قارون می خوانیم: او برای برتری جویی بر بنی اسرائیل به نمایش ثروت خود پرداخت و در یکی از روزها او با تمام زینت خود در برابر قومش (بنی اسرائیل) ظاهر شد تا آنجا که صبر و طاقت را از بینندگان ربود و بسیاری از دنیا پرستان آرزو کردند که ای کاش همانند ثروت قارون را داشتند، (فَخَرجَ عَلَى قَوْمِهِ فِى زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا اوتِىَ قَارُونُ ...). «1»

در تواریخ آمده است که او با یک جمعیّت چهار هزار نفری در میان بنی اسرائیل ظاهر گشت در حالی که همه آنها بر اسبهای گرانقیمت با پوشش های سرخ سوار بودند، کنیزان زیبای سفید رو را با خود بیرون آورد که روی زینهای طلا که بر استرهای سفید رنگ قرار داشت سوار بودند و همه غرق زینت آلات بودند!

ولی این تکبّر و برتری جویی چندان نپایید، چیزی نگذشت که زمین به فرمان خدا او و تمام قصرها و ثروتهایش

را در کام خویش فرو برد و زندگی این ثروتمند خودخواه مستکبر و مغرور، درس عبرتی برای تمام انسانها در طول تاریخ شد. «2»

عامل ششم، قدرت و نیروی جسمانی یا موقعیّت سیاسی و اجتماعی است که غالباً در زورمندان و امراء دیده می شود، خود را موجودی برتر و گاه ظِلُّ اللَّهِ فِی الْاَرَضِینَ؛ سایه خدا در سراسر زمین! می پندارند، و انتظار دارند دیگران همچون غلامان و بردگان، در برابر آنان تعظیم کنند، هر گاه کمترین سخن و حرکتی که لایق شأن و مقام کبریایی آنها نباشد از کسی صادر شود قابل بخشش نخواهد بود.

---

(1)- قصص، 79.

(2)- برای توضیح بیشتر و برای اطلاع از وضع قارون، به جلد 18 تفسیر نمونه ذیل آیات بالا مراجعه نمایید.



در حالات بعضی از سلاطین پیشین نقل کرده اند که هر وقت مردم وارد مجلس آنها می شدند باید دهان خود را با چیزی بپوشانند مبادا فرّ و شکوه سلطانی آنان با بخار و بوی دهان رعایا آلوده شود و همین کبر و غرور فوق العاده غالباً منشأ اشتباهات بزرگ آنها و محاسبه های نادرست و در نتیجه سبب سرعت سقوطشان می شد.

هفتمین سبب، فزونی یاران و مددکاران و شاگردان و پیروان و فرزندان و قوم و قبیله است، پادشاهان به لشکرهایشان افتخار می کردند، بعضی از علما ممکن است به خاطر فزونی شاگردان یا مریدان و پیروان و تابعان گرفتار تکبّر شوند، شیوخ قبایل به کثرت و قوّت قبیله خود بر دیگران فخر می فروشند، حتّی گاه بعضی از فاسقان وقیح و بی شرم افتخار به کثرت گناهان و شرب خمر و فجور با زنان و کودکان می کنند!

این امور هفتگانه، اموری

است که افراد به سبب همه یا بعضی از آنها ممکن است به دیگران فخرفروشی کنند و البتّه منحصر به اینها نیست، هر نقطه کمال و قوّت معنوی یا مادّی، صوری و یا حتّی خیالی و پنداری ممکن است سبب غرور و استکبار صاحبش شود.

مفهوم این سخن آن نیست که انسان برای پرهیز از تکبّر و غرور از اسباب کمال فاصله بگیرد و این امور را در خود بمیراند تا منشأ غرور او نشود، بلکه هدف این است که هر قدر بر علم و عبادت و قوّت و قدرت و ثروت او افزوده می شود، سعی کند متواضع تر و خاضع تر گردد و بیندیشد که هیچ یک از اینها پایدار نیست و همه آنها در برابر قدرت پروردگار بسیار ناچیز و بی ارزش است.

### 5- ریشه یابی تکبّر

صفت رذیله تکبّر مانند سایر رذایل اخلاقی، ریشه هایی دارد که باید آنها را جستجو کرد و دقیقاً شناخت، در غیر این صورت ریشه کن کردن این صفت رذیله غیر ممکن است.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 54

بعضی از بزرگان مانند مرحوم «فیض کاشانی» در «المحجّه البیضاء» چهار ریشه برای «تکبّر» ذکر کرده است: عجب، کینه، حسد و ریا.

او معتقد است تکبّر درونی ریشه اش «عجب»- خود بزرگ بینی- است، این خود بزرگ بینی سبب می شود که خود را برتر از آنها بداند و بر آنها فخرفروشی کند و ریشه های دیگری دارد که یکی از آنها «کینه» است که نسبت به شخص خاصّی پیدا می کند و همین امر سبب می شود که امتیازات واقعی یا پنداری خود را به رخ او بکشد، و دیگر «حسد» است که سبب بروز این رذیله اخلاقی می گردد و دیگری «ریاکاری» است که سبب می شود

شخص رياکار امتيازات خود را به ديگران ارائه دهد.

اين ريشه های چهارگانه، ريشه های اصلی تکبّر را تشکيل می دهد.

ولی ظاهر اين است که ريشه ها منحصر به اين چهار صفت نيست، بلکه امور ديگری نيز می تواند ريشه تکبّر گردد.

### 6- آثار و نشانه ها

بيماريهای اخلاقی مانند بيماريهای درونی و جسمانی هميشه همراه با آثاری در برون است همان گونه که يک بيماری کبدی علايم مختلفی بر پوست بدن، چهره، رنگ چشم، زبان و مانند آن دارد، کسی که به يک بيماری سخت اخلاقی گرفتار است آثار و نشانه هايش در اعمال و سخنان او ظاهر می شود.

بزرگان اخلاق آثار کبر را به طور مشروح و گسترده شمرده اند، اين آثار گاه در چهره ظاهر می شود، مثل اينکه شخص متکبّر در برابر اشخاص مختلف چهره در هم می کشد و نگاه های تحقير آميزی می کند حتّی حاضر نيست با تمام صورت با افراد روبرو شود.

گاه آثار اين خوی نکوهيده در سخنانش آشکار می گردد، تعبيرهايی که از خود می کند مبالغه آميز است و پيوسته ضميرهای جمع در باره خود به کار می برد، حتّی تُن صدای او نشان می دهد که آدم مغرور و متکبّری است.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 55

در ميان حرف اين و آن می دود و به کسی اجازه سخن گفتن نمی دهد، به سخنان مردم گوش نمی دهد ولی انتظار دارد همه به سخنانش گوش فرا دهند، سخنان کوتاه ديگران را طولانی می شمرد و سخنان طولانی و بی محتوای خودش را کوتاه و لازم و واجب می داند!

گاه آثار آن در حرکات و اعمال، ظاهر می شود، دوست دارد ديگران در برابر او بايستند و او نشسته باشد، هنگامی که وارد مجلس می شود همه برای او قيام کنند، ولی او برای کسی

قیام نکند!

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ ارَادَ انْ یَنْظُرَ الَی رَجُلٍ مِنْ اهْلِ النَّارِ فَلْیَنْظُرْ الَی رَجُلٍ قَاعِدٍ وَ بَیْنَ یَدَیْهِ قَوْمٌ قِیَامٌ!؛ کسی که می خواهد به یکی از دوزخیان نگاه کند، نگاه به کسی کند که نشسته است و مردم در برابر او ایستاده اند»! «1»

و نیز دوست دارد در کوچه و بازار تنها نباشد و فرد یا گروهی پشت سر او حرکت کنند.

در حدیثی آمده است: «کَانَ رَسُولُ اللَّهِ فِی بَعْضِ الْاوْقَاتِ یَمْشِی مَعَ الْاصْحَابِ فَیَأْمُرُهُمْ بِالتَّقَدُّمِ وَ یَمْشِی فِی غِمَارِهِمْ!؛ پیامبر اکرم گاه با یارانش حرکت می کرد به آنها دستور می داد بر او تقدّم جویند و او در لا به لای آنها راه می رفت»! «2»

دوست دارد که دیگران به دیدن او آیند بی آنکه او به دیدن دیگران برود، از همنشینی با فقیران و مستمندان و کسانی که ظاهر نامرتّبی دارند پرهیز می کند و اگر گرفتار چنین افرادی شود سعی دارد در نخستین فرصت از کنار آنان برخیزد یا آنها را از خود دور سازد!

دوست دارد هرگز چیزی برای اهل خانه با دست خود خریداری نکند و در خانه کمترین کاری انجام ندهد، زن و فرزند و خدمتکار دست به سینه در برابر او برای انجام حوائج حاضر باشند و او به آنها فرمان دهد!

---

(1)- بحار الانوار، جلد 70، صفحه 206، چاپ آخوندی.

(2)- مسند الفردوس دیلمی، مطابق نقل المحجّه البیضاء، جلد 6، صفحه 247.



گاه آثار تکبّر در طرز پوشیدن لباس، مخصوصاً لباسهای گرانقیمتی که جلب توجّه می کند، یا مرکب سواری، خانه و وسایل زندگی، مرکز کسب و کار و تجارت و یا حتّی

طرز لباس و زندگی فرزندان و بستگان و منتسبین به او آشکار می گردد و در همه این موارد هدفش این است که قارون وار ثروت خود را به رخ دیگران بکشد و به گمان خود برتری خویش را نسبت به سایرین ثابت نماید.

البتّه این سخن بدان معنی نیست که انسان از پوشیدن لباس خوب خودداری کند و لباسهای مندرس و پاره در تن نماید، بلکه همان طور که در حدیث نبوی وارد شده، عمل نماید: «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَالْبِسُوا وَ تَصَدَّقُوا فِی غَيْرِ سَرَفٍ وَ لَامَخِيلَهٍ؛ بخورید و بیاشامید و بپوشید و در راه خدا صدقه دهید بی آنکه اسراف کنید یا تکبّر و برتری جویی نمایید». «1»

کوتاه سخن اینکه ظهور و بروز خوی نکوهیده «تکبّر و برتری جویی» در تمام شؤون زندگی انسان امکان پذیر است و ممکن نیست کسی این صفت رذیله را به صورت شدید یا خفیف داشته باشد و در چهره و سخن و اعمال او ظاهر نگردد.

### 7- مفاسد و پیامدهای تکبّر و استکبار

این خوی زشت- همان گونه که در سابق اشاره شد- آثار بسیار مخرّبی در روح و جان و اعتقادات و افکار افراد و نیز در سطح جوامع انسانی دارد، به گونه ای که می توان گفت هیچ بخش از زندگی فردی و اجتماعی از مصایب آن در امان نیست که به چند قسمت از آن در ذیل اشاره می شود:

1- نخستین مفسده آن که از همه خطرناک تر است آلودگی به شرک و کفر است!

آیا کفر ابلیس و انحراف او از مسیر توحید و حتّی اعتراض او بر حکمت پروردگار سرچشمه ای جز کبر داشت؟

آیا فراعنه و نمرودها و همچنین بسیاری از اقوام سرکش که از پذیرش دعوت انبیای

---

(1)- سنن ابن ماجه،

شماره حدیث 3605.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 57

الهی سر باز زدند دلیلی جز تکبّر داشت؟

تکبّر به انسان اجازه نمی دهد که در برابر حق تسلیم گردد، چرا که کبر و غرور حجاب سنگینی در برابر چشم انسان می افکند و او را از دیدن چهره زیبای حقّ محروم می کند، بلکه گاهی فرشته حق را به صورت هیولای وحشتناک می بیند! و این بالاترین ضرر و زیان تکبّر است.

شاید به همین دلیل است که در حدیثی می خوانیم که راوی از امام صادق علیه السلام درباره کمترین درجه «الحاد» سؤال کرد، امام علیه السلام فرمود: «انَّ الْکِبْرَ ادْنَاهُ !؛ کمترین درجه کفر و الحاد، تکبّر است» ! «1»

2- محروم شدن از علم و دانش، یکی دیگر از پیامدهای شوم کبر است، زیرا انسان وقتی به حقیقت علم و دانش می رسد که آن را در هر جا و نزد هر کس ببیند همچون گوهر گمشده ای برباید، حال آنکه اشخاص متکبّر به آسانی حاضر نمی شوند بهترین علوم و دانشها و برترین و والاترین حکمت ها را از افراد هم ردیف و یا زیر دست خود بپذیرند.

آنها علوم و دانشهایی را قبول دارند که از فکر خودشان بجوشد در حالی که صفت کبر و غرور اجازه نمی دهد مطلب مهمّی از کبر آنان بجوشد، به همین دلیل در حدیث معروف «هشام بن حکم» از امام کاظم علیه السلام می خوانیم: «انَّ الزَّرْعَ یَنْبُتُ فِی السَّهْلِ وَ لَایَنْبُتُ فِی الصَّفَا فَکَذَلِکَ الْحِکْمَهُ تَعْمُرُ فِی قَلْبِ الْمُتوَاضِعِ وَ لَاتَعْمُرُ فِی قَلْبِ الْمُتَکَبِّرِ الْجَبَّارِ، لِانَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَاضُعَ آلَه الْعَقْلِ وَ جَعَلَ التَّکَبُّرَ مِنْ آلَهِ الْجَهْلِ !؛ زراعت در زمینهای نرم و هموار می روید و روی سنگهای سخت هرگز رویش ندارد، همین گونه

دانش و حکمت در قلب انسان متواضع رویش دارد، و قلب متکبّر جبّار هرگز آباد نمی گردد؛ زیرا خداوند تواضع را وسیله عقل و تکبّر را از ابزار جهل قرار داده است» ! «2»

---

(1)- اصول کافی، جلد 2، صفحه 309، باب الکبر، حدیث 1.

(2)- بحار الانوار، جلد 1، صفحه 153.



3- تکبّر سرچشمه اصلی بسیاری از گناهان است

گاه در حالات افراد حسود، حریص، بدزبان و آلوده به انواع گناهان دقّت می کنیم می بینیم سرچشمه همه این رذایل را در وجود آنها تکبّر تشکیل می دهد.

آنها هیچگاه مایل نیستند کسی را برتر از خود ببینند به همین دلیل هر گاه نعمت و موهبت و موفّقیّتی نصیب دیگران شود، به آنها حسد می ورزند.

آنها برای تحکیم پایه های برتری جویی خود حریص در جمع آوری مالند.

آنها برای اظهار برتری بر دیگران به خود اجازه می دهند که سایرین را تحقیر کنند و با هتک و توهین و سبّ و دشنام، زبان خود را آلوده سازند و به این وسیله آتش درونی خود را فرو نشانده و خویش را اشباع کنند.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «الْحِرْصُ وَ الْکِبْرُ وَ الْحَسَدُ دَوَاعٍ الَی تَقَحُّمِ فِی الذُّنُوبِ؛ حرص و تکبّر و حسد سبب می شود که انسان در انواع گناهان فرو رود». «1»

در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام می خوانیم: «التَّکَبُّرُ یُظْهِرُ الرَّذِیلَةَ؛ تکبّر رذایل اخلاقی را ظاهر می سازد». «2»

4- تکبّر مایه تنفّر و پراکندگی مردم است

از بلاهای مهمّی که بر سر متکبّران وارد می شود انزوای اجتماعی و پراکندگی مردم از اطراف آنهاست، چرا که شرف هیچ انسانی اجازه نمی دهد تسلیم برتری جوییهای افراد متکبّر و مغرور شود،

به همین دلیل به زودی حتّی نزدیک ترین دوستان و بستگان از آنها فاصله می گیرند و اگر به حکم الزامهای اجتماعی مجبور باشند با آنان زندگی کنند، در دل از آنان متنفّرند!

در حدیثی از امام امیر المؤمنین علیه السلام می خوانیم: «مَنْ تَکَبَّرَ عَلَی النّاسِ ذَلَّ؛ کسی که فخرفروشی کند، ذلیل می شود». «3»

---

(1)- نهج البلاغه، حکمت 371.

(2)- غرر الحکم، حدیث 523.

(3)- بحار الانوار، جلد 74، صفحه 235.



در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امْقَتُ النّاسِ الْمُتَکَبِّرُ؛ منفورترین مردم، متکبّر است». «1»

در حدیث دیگری از علی علیه السلام آمده است: «ثَمَرَةُ الْکِبْرُ الْمَسَبَّةُ؛ میوه درخت تکبّر بدگویی از مردم است». «2»

این تعبیر که در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام رسیده است نیز بسیار عبرت انگیز است:

«لَیْسَ لِلْمُتَکَبِّرِ صَدِیقٌ؛ برای متکبّر دوستی باقی نمی ماند»! «3»

در حدیث دیگری فرمود: «مَا اجْتَلَبَ الْمَقْتَ بِمِثْلِ الْکِبْرِ؛ چیزی مانند تکبّر خشم مردم را برنمی انگیزد»! «4»

5- تکبّر سبب از دست دادن امکانات زندگی است

انسان در صورتی در زندگی موفّق خواهد بود که بتواند همکاری دیگران را جلب کند، افراد منزوی که تلاشهای آنها تنها جنبه فردی دارد یا شکست می

خورند و یا موفّقیّت ناچیزی نصیبشان می شود و از آنجا که تکبّر انسان را به انزوا می کشاند طبعاً موفّقیّت او را در صحنه زندگی ناچیز می کند.

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «بِکَثْرَهِ التَّکَبُّرِ یَکُونُ التَّلَفُ؛ فزونی تکبّر مایه اتلاف (اسباب موفّقیّت) است». «5»

این سخن را به گونه دیگری نیز می توان تفسیر کرد و آن اینکه بسیاری از جنگها و خونریزی ها و ویرانی ها از

تکبّر و استکبار سرچشمه می گیرد، گروهی خودخواه زمام امور کشورهای جهان را به دست می گیرند و هر یک می خواهد بر دیگران برتری جویی کند و همین امر سبب درگیری میان آنان می گردد، خونهای بی گناهان در این راه ریخته می شود و خانه ها ویران می گردد.

گاه تکبّر به صورت گروهی ظاهر می شود و نژاد خود را برتر از نژادهای دیگر می پندارد و همین برتری جویی نژادی یکی از اسباب مهمّ جنگها در طول تاریخ بوده است.

---

(1)- همان، جلد 70، صفحه 231.

(2)- غرر الحکم، حدیث 4614.

(3)- همان مدرک، حدیث 7162.

(4)- همان مدرک، حدیث 7167.

(5)- غرر الحکم، حدیث 7169.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 60

برتری جویی نژاد ژرمن یکی از علل عمده بروز جنگهای جهانی بود که میلیونها کشته و مجروح و میلیاردها میلیارد، زیان و ضرر به جای گذاشت.

کوتاه سخن اینکه: اگر ضایعات تکبّر را در روح و جسم انسان و در زندگی فردی و اجتماعی او مورد بررسی قرار دهیم خواهیم دید که هیچ صفتی از صفات ذمیه، تا این حدّ ویرانگر نبوده و پیامدهای شوم نداشته است.

### 8- درمان تکبّر

بزرگان اخلاق در باره راه درمان تکبّر، بحثهای بسیار مشروح دارند که غالب آنها بر این محور دور می زند که راه درمان تکبّر، دو راه است: راه «علمی» و راه «عملی».

امّا راه علمی، به این صورت است که افراد متکبّر درباره خود بیندیشند که کیستند و چیستند؟ و کجا بودند؟ و به کجا می روند؟ و سرانجام کار آنها چه خواهد شد؟

و نیز در باره عظمت خداوند بیندیشند و خود را در برابر ذات بی مثال او ببینند.

تاریخ سراسر عبرت جهان را بررسی کنند، در باره سرنوشت فرعونها و نمرودها و کسراها و خاقانها

و قیصرها و سرانجام کار هریک کمی مطالعه کنند تا بدانند پیروزی های زودگذر جهان چیزی نیست که بتوان بر آن تکیه کرد و آن را نشانه بزرگی شمرد.

انسانی که در آغاز، نطفه بی ارزشی بوده و در پایان مردار گندیده ای می شود و چند روزی که در میان این دو زندگی می کند، چیزی نیست که به خاطر آن مغرور شود و فخرفروشی نماید.

در ابتدای تولّد نوزادی بسیار ضعیف و ناتوان است که قدرت بر کمترین کاری ندارد و حتّی نمی تواند آب دهانش را به کمک لبها حفظ کند و در دوران پیری چنان ضعیف و ناتوان می شود که اگر دست و پای سالمی داشته باشد برای پیمودن راه کوتاهی چندین بار باید بنشیند و نفس تازه کند و برخیزد و با قامت خمیده عصا زنان بقیّه راه را طی کند

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 61

و اگر دست و پای سالم نداشته باشد یا گرفتار عوارض پیری که برای غالب اشخاص پیش می آید بشود باید او را به وسیله چرخ به این طرف و آن طرف ببرند!

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «عَجَباً لِلْمُخْتَالِ الْفَخُورِ وَ انَّمَا خُلِقَ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ یَعُودُ جِیفَهً وَ هُوَ فِیَما بَیْنَ ذَلِکَ لَایَدْرِی مَا یُصْنَعُ بِهِ؛ از متکبّر فخرفروش در شگفتم! او در آغاز از نطفه بی ارزشی آفریده شده و در پایان کار مردار گندیده ای خواهد بود و در این میان نمی داند به چه سرنوشتی گرفتار می شود و با او چه می کنند». «1»

اگر سری به بیمارستانها بزنیم و افراد نیرومند و قوی پیکری را که بر اثر یک حادثه یا یک بیماری به روی تخت بیمارستان افتاده اند و قدرت

بر حرکت ندارند مشاهده کنیم می دانیم قوّت و قدرت جسمانی چیزی نیست که انسان به آن فخر کند.

اگر به ثروتمندان معروفی که با دگرگونی مختصر در وضع اقتصادی دنیا گرفتار ورشکستگی عظیم شده و بر خاک سیاه نشسته اند بنگریم خواهیم دید ثروت نیز چیزی نیست که انسان بر آن تکیه کند و به آن فخر نماید.

و اگر به قدرتمندان بزرگی بنگریم که با دگرگونیهای وضع سیاسی در چند روز به کلّی از قدرت سقوط کردند یا پشت میله های زندان قرار گرفتند، یا اعدام شدند، خواهیم دانست که قدرت ظاهری نیز قابل اعتماد نیست.

پس انسان به چه چیزش می نازد؟ و به چه چیز افتخار می کند؟ و بر دیگران فخرفروشی می کند؟!

در حدیثی از امام زین العابدین علیه السلام آمده است که «میان سلمان فارسی و مرد خودخواه و متکبّری خصومت و سخنی واقع شد آن مرد به سلمان گفت تو کیستی؟ (و چه کاره ای؟!) سلمان گفت: امّا آغاز من و تو هر دو نطفه کثیفی بوده و پایان کار من و تو مردار گندیده ای است، هنگامی که روز قیامت شود و ترازوهای سنجش برقرار گردد هر کس ترازوی عملش سنگین باشد کریم و با شخصیّت و بزرگوار است و هر کس ترازوی عملش سبک باشد پست و بی مقدار است»!«2»

---

(1)- بحار الانوار، جلد 70، صفحه 229.

(2)- بحار الانوار، جلد 70، صفحه 231، حدیث 24.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 62

کوتاه سخن اینکه انسان هرگاه در این گونه امور بیشتر بیندیشد از مرکب کبر و غرور پیاده می شود.

*** و امّا درمان تکبّر از طریق عملی به این طریق حاصل می شود که سعی کند اعمال متواضعان را انجام دهد

تا این فضیلت اخلاقی در اعماق وجود او ریشه بدواند، در برابر خداوند و خلق او تواضع کند، سر به سجده و بر روی خاک نهد و لَااِلَهَ الّاَ اللَّهُ حَقّاً حَقّاً سَجَدْتُ لَکَ تَعَبُّداً وَ رِقّاً لَامُسْتَنْکِفاً وَ لَامُسْتَکْبِراً و مانند این جمله ها را تکرار کند.

لباس ساده بپوشد، غذای ساده بخورد، با خادمان یا کارگرانش بر سر یک سفره بنشیند، در سلام کردن بر دیگران تقدّم جوید، صدر مجلس ننشیند و در راه رفتن بر دیگران پیشی نگیرد.

با کوچک و بزرگ گرم بگیرد و از همنشینی با افراد متکبّر و مغرور بپرهیزد و در عمل امتیازی برای خود بر دیگران قائل نشود، خلاصه آنچه را نشانه تواضع یا از مظاهر آن است در عمل و سخن به کار بندد و سعی کند حالت، عادت و سپس ملکه او گردد.

در حالات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که روی زمین می نشست و غذا می خورد و می فرمود: «انَّمَا انَا عَبْدٌ آکُلُ کَمَا یَأْکُلُ الْعَبْدُ؛ مَن بنده ای هستم مانند غلامان غذا می خورم». «1»

غالباً این حدیث معروف را درباره علی علیه السلام شنیده ایم که روزی دو پیراهن خرید یکی به چهار درهم و دیگری به سه درهم، سپس به غلامش قنبر فرمود: یکی از این دو را انتخاب کن، قنبر پیراهن چهار درهمی را انتخاب کرد و امام پیراهن سه درهمی را پوشید. «2»

در خطبه 160 نهج البلاغه آمده است که امام علیه السلام درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین می فرماید: «وَ لَقَدْ کَانَ یَأْکُلُ عَلَی الْارْضِ وَ یَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ وَ یَخْصِفُ بِیَدِهِ نَعْلَهُ، وَ

---

(1)- محجّه البیضاء، جلد 6، صفحه 256.

(2)-

بحار الانوار، جلد 76، صفحه 310.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 63

يَرْقَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ وَ يَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِىَ وَ يُرْدِفُ خَلْفَهُ؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روی زمین (بدون فرش) می نشست و غذا می خورد و با تواضع همچون بردگان جلوس می کرد و با دست خود کفش خویش را وصله می کرد و بر مرکب برهنه سوار می شد و حتّی کسی را پشت سر خویش سوار می کرد».

البتّه با تغییر شرایط زمان بسیاری از این امور، امروز معمول نیست و انجام آن توصیه نمی شود، هدف این است با مطالعه حالات پیشوایان بزرگ و توجّه به مقام والای تواضع آنها درس بگیریم و کبر و غرور را از خود دور سازیم.

*** اینها همه از یک سو و از سوی دیگر:

از آنجا که تکبّر اسباب و عللی دارد که در سابق به هفت قسمت از اسباب آن اشاره شد بزرگان اخلاق برای از میان بردن هریک از این اسباب هفتگانه تمهیداتی ارائه کرده اند که بسیار قابل توجّه است، از جمله:

آنها که به خاطر نسب خود بر دیگران فخر می فروشند باید در این حقیقت بیندیشند که اوّلاً افتخار به کمالات دیگران عین جهالت است و اگر پدر کسی فاضل بوده، ولی خودش بی بهره است، از علم پدر حاصلی ندارد و ارزشی برای او ایجاد نخواهد شد و ثانیاً اگر نیک بیندیشد، پدر او نطفه است و جدّ اعلایش خاک و اینها اموری نیستند که انسان به سبب آنها افتخار کند و برای خود امتیازی قائل باشد.

در حدیثی آمده است که لقمان حکیم به فرزندش گفت: «يَا بُنَىَّ وَيْلٌ لِمَنْ تَجَبَّرَ وَ تَكَبَّرَ، كَيْفَ يَتَعَظَّمُ مَنْ خُلِقَ مِنْ طِينٍ، وَ

اَلی طِینٍ یَعُودُ؟ لَایَدْری اَلی مَاذَا یَصِیرُ؟ اَلی الْجَنَّهِ فَقَدْ فَازَ اوْ اَلی النَّارِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَاناً مُبِیناً !؛ وای بر کسی که تکبّر و برتری جویی می کند، چگونه خود را بزرگ می پندارد کسی که از خاک آفرید شده و به خاک برمی گردد؟ نمی داند به کجا می رود؟ به سوی بهشت تا رستگار باشد یا به سوی دوزخ تا گرفتار خسران آشکاری گردد» !

امّا کسانی که به خاطر جمال و زیبایی گرفتار کبر و غرور می شوند باید در این معنی بیندیشند که با یک بیماری، مخصوصاً بیماریهای پوستی، تمام این جمال و زیبایی بر باد

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 64

اخلاق در قرآن ج 2 92

می رود و اگر بیماریها آن را بر باد ندهد چند روزی که گذشت گرد و غبار پیری بر سر و صورتش می نشیند و آن جوان زیبای راست قامت دیروز به پیرمرد خمیده ناتوانی که صورتش پر از چین و چروک پیری است مبدّل می شود! چیزی که به این سرعت قابل زوال است چگونه می تواند سبب غرور و برتری جویی بر دیگران شود؟

و اگر سبب تکبّر او قوّت و قدرت جسمانی است باید فراموش نکند که گاه با یک عارضه کوچک قلبی یا مغزی تمام یا قسمتی از بدن فلج می شود و به کلّی از کار می افتد، به گونه ای که نتواند حتّی مگسی را از خود دور کند؟ اگر خار و یا سوزنی به پای او رود و نتواند آن را بیرون بیاورد پیوسته معذّب است.

امّا آنها که به سبب ثروت و فزونی اموال و کثرت یاران و انصار گرفتار غرور و تکبّر می شوند اوّلاً باید به این نکته توجّه کنند که اینها اموری است از

بیرون وجود انسان و چیزی که بیرون وجود انسان است نمی تواند مایه مباهات او گردد، چگونه انسان دارای شخصیّت، به اسب و استر، اتومبیل و خانه اش افتخار می کند؟ و چگونه شرف و شخصیّت خود را در این امور می پندارد؟ اموری که می تواند در دست پست ترین خلق خدا نیز باشد، اموری که بسیاری از آنها را دزدان به آسانی می ربایند. چه بی ارزش است شرفی که دزد آن را می رباید و صاحبش را فاقد آن می کند!

از این گذشته همه می دانیم اموال و ثروت های دنیوی دائماً دست به دست می گردد، ثروتمندان بزرگ روزی فقیر می شوند و کاخ نشینان، خاک نشین می گردند.

چیزی که این قدر ناپایدار و قرار است چگونه ممکن است این همه مایه غرور و غفلت گردد.

اگر سبب کبر و غرور او علم و دانش فراوان است که متأسّفانه از بدترین آفات نفسانی است و به همین نسبت درمانش سخت تر و پیچیده تر است به خصوص اینکه در فضیلت علم آن قدر آیات و روایات وارد شده که مطالعه آنها ممکن است انسان را گرفتار کبر و غرور کند، باید عالمان بیندیشند که قرآن مجید در آیه 5 سوره جمعه عالمان بی عمل را به خرانی تشبیه کرده که باری از کتاب بر پشت دارند و نیز بیندیشند که شخص عالم به

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 65

همان نسبت که بر دیگران برتری علمی دارد مسؤولیّتش سنگین تر است، ممکن است خداوند از هفتاد گناه جاهل بگذرد پیش از آنکه از یک گناه عالم بگذرد.

نباید فراموش کنند که حساب آنها در قیامت از دیگران بسیار مشکل تر است، با این حال چگونه می توانند به دیگران فخرفروشی کنند؟!

و سر انجام اگر سرچشمه

تکبّر انواع عبادت و طاعات الهی است که انسان متکبّر انجام داده باید به این واقعیّت بیندیشد که خداوند تنها عبادتی را می پذیرد که از هرگونه عُجْب و کبر پاک باشد و به یقین گناهکاران نادم و پشیمان به نجات نزدیکترند تا عابدان مغرور!

بخصوص اینکه از نشانه های قبولی عبادت این است که انسان خود را کوچک و حقیر و بی مقدار بداند و اگر تمام عبادت جنّ و انس را انجام دهد باز از خوف خدا غافل نشود.

### 9- آزمایشهای درمانی!

پیش از این گفته ایم بیماریهای اخلاقی شباهت زیادی به بیماریهای جسمانی دارد و با مقایسه آن دو با یکدیگر بسیاری از مشکلات حلّ می شود از جمله اینکه طبیب پس از درمان بیماری جسمانی بار دیگر بیمار را به آزمایشگاه می فرستد تا از بهبودی کامل او مطمئن شود و اگر آثاری از بیماری را در او ببیند به درمان خود ادامه می دهد تا بیماری به کلّی ریشه کن شود.

بزرگان علم اخلاق در برخورد با بیماری خطرناک «تکبّر» نیز همین روش را پیشنهاد کرده اند، به این گونه که وقتی انسان به درمان تکبّر می پردازد برای اطمینان به ریشه کن شدن آن باید خود را در معرض آزمایش جدید قرار دهد تا از ریشه کن شدن این بیماری مطمئن شود.

مرحوم فیض کاشانی با استفاده از «احیاء العلوم» آزمایشهایی را در این زمینه پیشنهاد



می کند که جالب توجّه است از جمله:

1- با بعضی از اقران و هم ردیفان به مناظره مشغول شود و ببیند اگر حق از زبان دوستش ظاهر شد آیا حاضر است به راحتی آن را بپذیرد و حتّی از او تشکّر کند؟ یا هنوز برای

او پذیرش حق از دوست هم ردیف یا از شاگردش سنگین است؟ در صورت اوّل کبر ریشه کن شده و در صورت دوم هنوز ریشه های آن باقی است!

2- با دوستان و هم ردیفانش در مجالس شرکت کند و آنها را بر خود مقدّم دارد و پشت سر آنها وارد مجلس شود و پایین تر از آنان بنشیند، اگر برای او سخت و ناگوار نبود تکبّر از وجود او رخت بر بسته و اگر احساس ناراحتی و سنگینی می کند بداند هنوز ریشه های آن باقی است!

ولی گاه در اینجا شیطان دامی بر سر راه انسان می افکند و برای این که خود را در انظار مردم، انسان خوب و متواضع جلوه دهد به او می گوید در پایین ترین نقطه مجلس بنشین و در میان افراد عادی قرار بگیر و تصوّر می کند این نوعی تواضع است در حالی که هدفش این است از این طریق بزرگی شخصیّت خود را نشان دهد و نظرها را به سوی خود جلب کند که در واقع نوعی تکبّر آمیخته با ریاکاری است.

3- اگر شخص فقیر و مستمندی از او دعوتی به عمل بیاورد دعوتش را با میل بپذیرد، یا اگر دوستی نیازی داشت برای انجام حوائج او مثلاً به بازار رود، اگر این گونه کارها بر او سنگین نبود کبر ریشه کن شده، و الّا باید به درمان ادامه دهد!

4- برای خرید نیازهای زندگی شخصاً به بازار برود، اگر برای او سخت بود هنوز ریشه های تکبّر باقی است و اگر مایل بود مردم او را در این حال ببینند و به تواضعش آفرین بگویند باز متکبّر ریاکاری است!

به یقین نمی توان انکار کرد که این امور در همه

محیطها و همه زمان ها یکسان نیست، گاه می شود که برای بعضی اشخاص بعضی از این کارها عیب است و اگر چنین کاری را کنند ضربه اخلاقی برای مردم حاصل می شود، لذا در حدیثی می خوانیم امام صادق علیه السلام مردی از اهل مدینه را دید که چیزی برای خانواده اش خریده و به سوی خانه

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 67

می برد، هنگامی که چشم امام علیه السلام به او افتاد شرمنده شد، امام علیه السلام فرمود (نگران نباش) چیزی است که برای خانواده ات خریده ای و به سوی آنها می بری، به خدا سوگند اگر مردم مدینه بر من عیب نمی گرفتند من هم دوست داشتم اشیایی از بازار برای خانواده ام بخرم و خودم برای آنان ببرم، این در حالی است که جدش امیر مؤمنان علی علیه السلام این کار را می کرد و کسی در آن زمان بر آن حضرت علیه السلام خرده نمی گرفت، هدف این است کارهای متواضعانه بر او گران نباشد.

5- لباس های ساده و کم ارزش بپوشد، اگر احساس ناراحتی نکرد تکبّر از وجودش رخت بربسته و در غیر این صورت هنوز گرفتار است، در حدیث آمده است که پیغمبر اکرم فرمود: «مَنْ اعْتَقَلَ الْبَعِیرَ وَ لَبِسَ الصُّوفَ فَقَدْ بَرِئَ مِنَ الْکِبْرِ!؛ کسی که پای شتر را شخصاً ببندد و لباس پشمینه بپوشد (و احساس ناراحتی نکند) از کبر پاک شده است» !

ولی مبادا انجام این کارها برای خودنمایی و ابراز تواضع باشد که خود نوعی تکبّر توأم با ریاکاری محسوب می شود.

باز تکرار می کنیم که زمان ها و مکان ها و اشخاص همه یکسان نیستند، باید بدون تعصّب شرایط را در نظر گرفت و بدون فریب دادن خویشتن، مقتضای زمان و

مکان و موقعیّت هر شخص را مشخّص نمود و برای این که در این گونه موارد گرفتار خودفریبی نشویم باید از قضاوت دیگران نیز استفاده کنیم.

راستی چرا بسیاری از مردم به طب جسمانی فوق العاده اهمّیّت می دهند و بارها و بارها به انواع آزمایشها می پردازند تا از سلامت خود مطمئن شوند، ولی برای طب روحانی و اخلاقی که ضامن سعادت جاویدان و نجات جان انسان است و به مضمون آیه «الّا مَنْ اتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ؛ تنها راه خوشبختی داشتن «قلب سلیم» است» اهمّیّتی قائل نیستند؟ !

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 69

2

## تواضع و فروتنی

### اشاره

ناگفته پیداست که تواضع و فروتنی نقطه مقابل تکبّر و فخرفروشی است و جدا سازی بحثهای کامل این دو از یکدیگر مشکل یا غیر ممکن است و لذا هم در آیات و روایات اسلامی و هم در کلمات بزرگان اخلاق این دو به یکدیگر آمیخته شده است، نکوهش از یکی ملازم تمجید و ستایش از دیگری است و ستایش از یکی همراه با نکوهش از دیگری می باشد، درست مثل اینکه بحثهای مربوط به ستایش و تمجید از علم جدای از نکوهش از جهل نیست و نکوهش از جهل همراه ستایش علم است.

با این حال مفهوم این سخن آن نیست که ما بحثهای مربوط به تواضع را نادیده گرفته و به آنچه در بحث زشتی تکبّر و استکبار گفتیم بسنده کنیم. بخصوص اینکه نسبت بین تکبّر و تواضع به اصطلاح نسبت میان ضدّین است نه وجود و عدم. هم تکبّر یک صفت وجودی است و هم تواضع و هر دو در مقابل یکدیگر قرار دارند، نه از قبیل وجود و عدم که سخن از یکی الزاماً

همراه با نفى ديگرى باشد.

در روايات اسلامى نيز به اين معنى اشاره شده است از جمله از على عليه السلام مى خوانيم:

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 70

«ضَادُّوا الْكِبْرَ بِالتَّواضُعِ؛ به وسيله تواضع با تكبّر كه ضدّ آن است مقابله كنيد». «1»

با اين اشاره به قرآن باز مى گرديم و آيات مربوط به مسئله تواضع را گلچين كرده، مورد بررسى قرار مى دهيم (هر چند آياتى كه به كنايه يا به ملازمه به آن اشاره مى كند بيش از اينها است).

1- يَا ايُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِى اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ اذِلَّهٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ اعِزَّهٍ عَلَى الْكَافِرِينَ ... (سوره مائده، آيه 54)

2- وَ عِبَادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْارْضِ هَوْناً وَ اذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً (سوره فرقان، آيه 63)

3- وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (سوره شعراء، آيه 215)

ترجمه

1- اى كسانى كه ايمان آورده ايد! هر كس از شما، از آيين خود بازگردد (به خدا زيانى نمى رساند؛) خداوند به زودى جمعيّتى را مى آورد كه آنها را دوست دارد و آنان (نيز) او را دوست دارند؛ در برابر مؤمنان متواضع، در برابر كافران سرسخت و نيرومندند.

2- بندگان (خاصّ خداوند) رحمان، كسانى هستند كه با آرامش و بى تكبّر بر زمين راه مى روند؛ و هنگامى كه جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گويند)، به آنها سلام مى گويند (و با بى اعتنايى و بزرگوارى مى گذرند).

3- (اى پيامبر) بال و پر خود را براى مؤمنانى كه از تو پيروى مى كنند بگستر (و نسبت به آنها تواضع و مهربانى كن).

در نخستین آیه مورد بحث سخن از گروهی از مؤمنان به میان آمده که مشمول فضل

---

(1)- تصنیف غرر الحکم، حدیث 5148، صفحه 249، و شرح غرر الحکم، صفحه 232، شماره 5920.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 71

و عنایات الهی هستند هم خدا را دوست می دارند و هم محبوب پروردگارند.

یکی از اوصاف بارز آنها این است که در برابر مؤمنان متواضعند: (اذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ) و در برابر کافران نیرومند و قوی هستند (اعِزَّهٍ عَلَی الْکَافِرِینَ).

«اذِلَّهٍ» جمع «ذلول» و «ذلیل» از مادّه «ذُلّ» (بر وزن حُرّ) در اصل به معنی نرمی و ملایمت و تسلیم است در حالی که «اعِزَّه» جمع «عزیز» از مادّه «عزه» به معنی شدّت است، حیوانات رام را «ذلول» می گویند چون ملایم و تسلیمند و «تذلیل» در آیه ذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِیلاً اشاره به سهولت چیدن میوه های بهشتی است.

گاه ذلّت در مواردی به کار می رود که معنی منفی دارد و آن در جایی است که از

سوی غیر به انسان تحمیل می شود وگرنه در مادّه این لغت مفهوم منفی ذاتاً وجود ندارد (دقّت کنید).

به هر حال آیه فوق دلیل روشنی بر اهمّیّت تواضع و عظمت مقام متواضعین است، تواضعی که از درون جان انسان برخیزد و برای احترام به مؤمنی از مؤمنان و بنده ای از بندگان خدا باشد.

*** در دومین آیه باز اشاره به اوصاف برجسته و فضائل اخلاقی گروهی از بندگان خاصّ خداست که در طیّ آیات سوره فرقان از آیه 63 تا آیه 74 دوازده فضیلت بزرگ برای آنها ذکر شده است و جالب اینکه نخستین آنها همان صفت تواضع است، این نشان می دهد همان گونه که «تکبّر» خطرناک ترین رذایل است، تواضع مهمترین یا از مهمترین فضائل می باشد، می فرماید:

«بندگان خاص خداوند رحمان کسانی هستند که با آرامش و بی تکبّر بر زمین راه می روند» (وَ عِبَادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْارْضِ هَوْناً).

«هون» مصدر است و به معنی نرمی و آرامش و تواضع است و استعمال مصدر در معنی اسم فاعل در اینجا به خاطر تأکید است، یعنی آنها چنان آرام و متواضعند که گویی عین تواضع شده اند و به همین دلیل در ادامه آیه می فرماید: «وَ اذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً؛ و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها



سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند)».

و در آیه بعد از آن سخن از تواضع آنها در برابر ذات پاک خداست می فرماید:

«وَالَّذِینَ یَبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِیَاماً؛ آنها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند (و به بندگی و عبادت می پردازند)».

«راغب» در کتاب «مفردات» می گوید:

«هون» دو معنی دارد یکی از آنها خضوع و نرمشی است که از درون جان انسان بجوشد که این شایسته ستایش است (سپس به آیه مورد بحث اشاره می کند) و در حدیث نبوی آمده است الْمُؤْمِنُ هَیِّنٌ لَیِّنٌ. «1» دوم خضوع و تذلّلی است که از سوی دیگری بر انسان تحمیل شود و او را خوار کند.

ناگفته پیداست که منظور از الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْاَرْضِ هَوْناً این نیست که فقط راه رفتن آنها متواضعانه است، بلکه منظور نفی هرگونه کبر و خودخواهی است که در تمام اعمال انسان و حتّی در کیفیّت راه رفتن که ساده ترین کار است آشکار می شود، زیرا ملکات اخلاقی همیشه خود را در لابه لای گفتار و حرکات انسان نشان می دهند تا آنجا که در بسیاری از مواقع از چگونگی راه رفتن انسان می توان به بسیاری از صفات اخلاقی او راه برد.

آری عِبَادُ الرَّحْمنِ (بندگان خاص خدا) نخستین نشانشان همان تواضع است، تواضعی که در تمام ذرّات وجودشان نفوذ کرده و حتّی در راه رفتن آنها آشکار است و اگر می بینیم خداوند در آیه 37 سوره اسراء به پیامبرش دستور می دهد «وَ لَاتَمْشِ فِی الْاَرْضِ مَرَحاً؛ روی زمین با تکبّر راه مرو» منظور فقط راه رفتن نیست بلکه هدف، تواضع در همه کار است که نشانه بندگی و عبودیّت خداست.

*** در سوّمین آیه روی سخن رابه پیامبر صلی الله علیه و آله کرده، می فرماید: «بال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند پایین بیاور و (تواضع و محبّت کن)؛ وَاخْفِضْ جَنَاحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ»

---

(1)- کنز العمّال، حدیث 690.



«خَفْض» بر وزن «خشم» در

اصل به معنی پایین آوردن است و «جناح» به معنی بال می باشد. بنابراین «وَ اخَفْض جَناح» کنایه از تواضع آمیخته با محبّت است، همان گونه که پرندگان هرگاه می خواهند به جوجه های خود اظهار محبّت کنند بال و پر خود می گسترانند و آنها را زیر بال و پر می گیرند تا هم در برابر حوادث احتمالی مصون بمانند و هم از تشتّت و پراکندگی حفظ شوند، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز مأمور بود بدین گونه مؤمنان را زیر بال و پر خود بگیرد !

این تعبیر بسیار ظریف و پر معنی نکات مختلفی را در عبارت کوتاهی جمع کرده است.

جایی که پیامبر مأمور به تواضع آمیخته با محبّت در برابر مؤمنان باشد تکلیف افراد امّت روشن است چرا که پیغمبر سرمشق و الگو و «اسوه» برای همه امّت است.

شبیه همین تعبیر در آیه 88 سوره حجر نیز آمده است آنجا که می فرماید: وَاخْفِضْ جَنَاحکَ لِلْمُؤْمِنِینَ که باز مخاطب در آن شخص پیامبر است و مأمور می شود برای مؤمنان «خفض جناح» و تواضع آمیخته با محبّت داشته باشد.

شبیه این تعبیر با اندک تفاوتی در مورد فرزندان در مقابل پدران و مادران در سوره «اسراء» آمده، آنجا که می فرماید: «وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ؛ بالهای خود را در برابر آن دو (پدر و مادر) از محبّت و لطف فرود آر (و تواضعی آمیخته با احترام و محبّت در برابر آنان داشته باش)».

*** از مجموع آنچه در آیات فوق آمده به خوبی استفاده می شود که قرآن مجید نه تنها تکبّر و استکبار را مورد مذمّت قرار داده، بلکه نقطه مقابل آن یعنی تواضع و فروتنی را با تعبیرات

گوناگون مورد تمجید قرار داده است.

***

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 74

### تواضع و فروتنی در روایات اسلامی

#### اشاره

در منابع شیعه و اهل سنّت احادیث فراوانی در مورد تواضع به چشم می خورد که بعضی درباره اهمیّت تواضع است و بعضی درباره علامت و آثار متواضعان و یا ثمره تواضع و حد و آداب آن می باشد.

در اهمیّت تواضع تعبیرات بسیار جالبی در روایات آمده:

1- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: روزی فرمود: «مَا لِی لَاارِی عَلَیْکُمْ حَلَاوَةَ الْعِبَادَهِ؟! قَالُوا وَ مَا حَلَاوَةُ الْعِبَادَهِ؟ قَالَ التَّوَاضُعُ!؛ چه می شود که شیرینی عبادت را در شما نمی بینم؟ عرض کردند: شیرینی عبادت چیست؟ فرمود: تواضع است!» «1»

ناگفته پیداست حقیقت عبادت نهایت خضوع در برابر پروردگار است. کسی که شیرینی خضوع و تواضع در برابر خدا را دریابد در برابر خلق خدا نیز متواضع است.

2- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «عَلَیْکَ بِالتَّوَاضُعِ فَانَّهُ مِنْ اعْظَمِ الْعِبَادَهِ؛ بر تو باد تواضع که از برترین عبادات است». «2»

3- از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده است که فرمود: «التَّوَاضُعُ نِعْمَهٌ لَایُحْسَدُ عَلَیْهَا؛ تواضع نعمتی است که سبب حسادت دیگران نمی شود». «3»

معمولاً هر نعمتی نصیب انسان می شود مزاحمت های حسودان افزوده می گردد و گاه این حسادت چنان فضای زندگی را تنگ می کند که زندگی بر صاحب نعمت مشکل می شود، ولی تواضع از این قاعده کلّی مستثنی است، نعمتی است که حسادت حسودان را برنمی انگیزد.

این بحث دامنه دار را با حدیث دیگری از نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم:

4- «یُبَاهِی اللَّهُ تَعَالَی الْمَلَائِکَهَ بِخَمْسَهٍ: بِالُمجَاهِدِینَ، وَالْفُقَرَاء، وَالَّذِینَ یَتَوَاضَعُونَ لِلَّهِ تَعَالَی، وَالْغَنِیِّ الَّذِی یُعْطِی الْفُقَرَاءَ وَ لَایَمُنُّ عَلَیْهِمْ، و رَجُلٍ یَبْکِی

فِی الْخَلْوَهِ مِنْ خَشْیَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ خداوند به پنج دسته از انسانها به فرشتگان مباهات می کند: مجاهدان (راه خدا)،

---

(1)- تنبیه الخواطر (مطابق نقل میزان الحکمه، جلد 4، حدیث 21825)؛ محجّه البیضاء، جلد 6، صفحه 222.

(2)- بحار الانوار، جلد 72، صفحه 119، حدیث 5.

(3)- تحف العقول، صفحه 363.



فقرا (و نیازمندانی که دین خود را به دنیا نمی فروشند) و آنها که به خاطر خدا تواضع می کنند و ثروتمندانی که بی منّت به مستمندان کمک می نمایند و کسی که در خلوت از خوف خدا گریه می کند!». «1»

در باره ثمرات و آثار مثبت تواضع نیز روایات فراوانی از معصومین به ما رسیده است که چند حدیث پر معنی را در ذیل می آوریم:

در حدیثی از امام امیر المؤمنین می خوانیم: «ثَمَرَهُ التَّوَاضُعِ الَمحَبَّهُ وَ ثَمَرَهُ الْکِبْرِ الْمَسَبَّهُ !؛ میوه درخت تواضع محبّت است و میوه (شوم) تکبّر دشنام و ناسزاگویی مردم است!» «2»

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «بِخَفْضِ الْجَنَاحِ تَنْتَظِمُ الْامُورَ !؛ با تواضع و محبّت کارها نظم و سامان می یابد!». «3»

روشن است که نظم جامعه جز در سایه همکاری و همدلی حاصل نمی شود و همکاری و همدلی مردم در صورتی ممکن است که شخص مدیر نخواهد خود را بر آنها تحمیل کند و یا فخرفروشی کند و خود را برتر از دیگران قلمداد نماید، همیشه مدیرانی موفّق هستند که در عین قاطعیّت متواضع و پر محبّت باشند.

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «التَّوَاضُعُ لَایَزِیدُ الْعَبْدَ الَّا رَفْعَهً فَتَوَاضَعُوا یَرْفَعْکُمُ اللَّهُ !؛ تواضع جز بزرگی بر انسان نمی افزاید پس تواضع کنید تا خداوند شما را بلند مقام سازد!».

«4»

گاه چنین تصوّر می شود که تواضع انسان را کوچک می کند در حالی که این یک برداشت سطحی و نادرست است، همواره می بینیم افراد متواضع در جامعه مورد احترام و دارای عظمت و شخصیّت هستند و تواضع بر منزلت آنها می افزاید.

از احادیث اسلامی استفاده می شود که تواضع شرط قبولی عبادات و طاعات است، از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «التَّوَاضُعُ اصْلُ کُلِّ خَیْرٍ نَفِیسٍ وَ مَرْتَبَهٌ

---

(1)- مکارم الاخلاق، صفحه 51.

(2)- غرر الحکم، حدیث 4614- 4613.

(3)- غرر الحکم، حدیث 4302.

(4)- کنز العمّال، 5719.



رَفِیعَهٌ ... وَ مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ شَرَّفَهُ اللَّهُ عَلَی کَثِیرٍ مِنْ عِبَادِهِ ... وَ لَیْسَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِبَادَهٌ یَقْبَلُهَا وَ یَرْضَیها الّا وَ بَابُهَا التَّوَاضُعُ، وَ لَایَعْرِفُ مَا فِی مَعْنَی حَقِیقَهِ التَّوَاضُعِ الّا الْمُقَرَّبُونَ الْمُسْتَقِلّینَ بِوَحْدَانِیَّتِهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِبَادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْارْضِ هَوْناً وَ اذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً ...؛ تواضع ریشه هر کار نیک و با ارزش است و مقام والایی است ... و هر کس برای خدا تواضع کند خداوند او را بر بسیاری از بندگانش شرافت می بخشد ... و هیچ عبادتی برای خدا مورد رضا و قبول نخواهد بود مگر اینکه باب آن تواضع است و حقیقت تواضع را جز مقرّبانی که مستقل در وحدانیّت خداوندند درک نمی کنند، خداوند عزّ و جلّ می فرماید: بندگان خداوند رحمان کسانی هستند که در زمین با تواضع راه می روند و هنگامی که جاهلان آنها را (با سخنان نامناسب) خطاب کنند، به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنایی می گذرند)». «1»

این سخن را با حدیثی که از حضرت مسیح

علیه السلام نقل شده است پایان می دهیم. فرمود:

«بِالتَّوَاضُعِ تَعْمُرُ الْحِکْمَهَ لَابِالتَّکَبُّرِ، کَذَلِکَ فِی السَّهْلِ یَنْبُتُ الزَّرْعَ لَافِی الْجَبَلِ!؛ به وسیله تواضع، مزرعه علم و دانش آباد می شود نه با تکبّر، همان گونه که زراعت در زمین نرم و هموار می روید نه بر روی کوه!». «2»

کوتاه سخن اینکه: تواضع هم در زندگی علمی و فرهنگی انسان اثر می گذارد (چرا که افراد متکبّر به خاطر تکبّرشان از رسیدن به حق محجوبند) و هم در زندگی اجتماعی (چرا که افراد متواضع از محبوبیّت فوق العاده ای در اجتماع بهره می گیرند و همه مردم برای آنها احترام خاصّی قائلند) و هم در رابطه انسان با خدا مؤثّر است چرا که روح عبادت، تواضع و کلید قبولی آن فروتنی است.

*** در مورد نشانه های تواضع نیز روایات جالبی در منابع اسلامی وارد شده است، در حدیثی از امام علی بن ابی طالب علیه السلام می خوانیم: «ثَلَاثٌ هُنَّ رَأْسُ التَّوَاضُعِ: انْ یَبْدَءَ بِالسَّلَامِ مَنْ لَقِیَهُ، وَ یَرْضَی بِالدُّونِ مِنْ شَرَفِ الَمجْلِسِ، وَ یَکْرَهُ الرِّیَا وَ السُّمْعَهَ؛ سه چیز

---

(1)- بحار الانوار، جلد 72، صفحه 121.

(2)- همان مدرک، جلد 2، صفحه 62.



است که سرآغاز تواضع است: نخست اینکه انسان هر کس را ببیند ابتدا به او سلام کند و در پایین مجلس بنشیند و تظاهر و ریا و سمعه را ناخوش دارد». «1»

در بعضی از روایات نشانه های دیگری نیز بر آن افزوده شده است، از جمله: ترک «مراء» و «جدال» یعنی انسان به خاطر برتری جویی با دیگری بحث نکند و دیگر عدم علاقه به اینکه مردم او را بستایند. «2»

1- تعریف تواضع

«تواضع» از مادّه «وضع» در اصل به معنی فرونهادن است، این

تعبیر در مورد زنان باردار که مولود خود را به دنیا می آورند به عنوان وضع حمل گفته می شود و در مورد خسارت و زیان کردن و کمبود تعبیر «وضیعه» به کار می رود و هنگامی که به عنوان یک صفت اخلاقی گفته می شود مفهومش این است که انسان خود را پایین تر از آنچه موقعیّت اجتماعی اوست قرار دهد، به عکس تکبّر که مفهومش برتری جویی و قرار دادن خویشتن برتر از موقعیّت فردی و اجتماعی اوست.

بعضی از ارباب لغت «تواضع» را به معنی «تذلّل» تفسیر کرده اند و منظور از تذلّل در اینجا خضوع و فروتنی و تسلیم است.

مرحوم نراقی در «معراج السعاده» در تعریف تواضع می گوید: «تواضع عبارت است از شکسته نفسی که نگذارد آدمی خود را بالاتر از دیگری ببیند و لازمه آن کردار و گفتار چندی است که دلالت بر تعظیم دیگران و اکرام ایشان می کند». «3»

تعبیر به «فروتنی» در فارسی دقیقاً همین معنا را می رساند و این مسئله از خلال گفتار و رفتار انسانها نمایان می شود.

---

(1)- کنز العمّال، حدیث 8506.

(2)- اصول کافی، جلد 2، صفحه 122، حدیث 6.

(3)- معراج السعاده، صفحه 300.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 78

در حدیثی از امام علیّ بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم، سؤال کردند: «مَا حَدُّ التَّوَاضُعِ الَّذِی اذَا فَعَلَهُ الْعَبْدُ کَانَ مُتَوَاضِعاً؟ فَقَالَ: التَّوَاضُعُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا انْ یَعْرِفَ الْمَرْءُ قَدْرَ نَفْسِهِ فَیُنَزِّلُهَا مَنْزِلَتَهَا بِقَلْبٍ سَلِیمٍ لَایُحِبُّ انْ یَأتِیَ الَی احَدٍ الَّا مِثْلُ مَا یُؤْتَی الَیْهِ، انْ رَأَیَ سَیِّئَةً دَرَاهَا بِالْحَسَنَهِ، کَاظِمُ الْغَیْظِ، عَافٍ عَنِ النَّاسِ، وَ اللَّهُ یُحِبُّ الُمحْسِنِینَ؛ حدّ تواضع که اگر انسان آن را انجام دهد متواضع محسوب می شود چیست؟ فرمود: تواضع درجات و مراحلی دارد:

یکی از مراحل آن این است که انسان قدر و موقعیّت نفس خویش را بداند و در همان جایگاه با قلب سلیم (و پذیرش درونی) جای دهد، دوست نداشته باشد کاری درباره کسی انجام دهد مگر همانند کارهایی که درباره او انجام می دهند (همان گونه که انتظار احترام از دیگران دارد باید دیگران را محترم بشمارد و هر کاری را از سوی دیگران دون شأن خود می شمرد درباره دیگران دون شأن بشمرد.) هرگاه بدی از کسی ببیند آن را با نیکی پاسخ دهد، خشم خود را فروبرد، از گناهان مردم درگذرد و آنها را مورد عفو قرار دهد، خداوند نیکوکاران را دوست دارد». «1»

آنچه در این روایت پرمحتوا آمده، در واقع نشانه های تواضع است که از طریق آن می توان به تعریف تواضع نیز آشنا شد.

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «التَّوَاضُعُ الرِّضَا بِالمجْلِسِ دُونَ شَرَفِهِ وَ انْ تُسَلِّمَ عَلَى مَنْ لَقِيتَ وَ انْ تَتْرُکَ الْمِرَاءَ وَ انْ کُنْتَ مُحِقّاً؛ تواضع آن است که به کمتر از جایگاه شایسته خود در مجلس قانع باشی و هرگاه کسی را ملاقات کردی در سلام پیشی بگیری و جرّ و بحث را رها کنی هر چند حق با تو باشد». «2»

حقیقت این است که تعریف تواضع از نشانه های آن جدا نیست؛ چرا که یکی از بهترین راه های تعریف یک موضوع، ذکر نشانه های گوناگون آن است (دقّت کنید.)

***

---

(1)- اصول کافی، جلد 2، صفحه 124.

(2)- بحار الانوار، جلد 75، صفحه 176.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 79

### 2- تواضع و کرامت انسان!

معمولاً در این گونه مباحث بعضی راه افراط را در پیش می گیرند و بعضی راه تفریط، مثلاً بعضی تصوّر می کنند حقیقت تواضع

آن است که انسان خود را در برابر مردم خوار و بی مقدار کند و اعمالی انجام دهد که از نظر مردم بیفتد و نسبت به او سوء ظنّ پیدا کنند، آن گونه که در حالت بعضی از صوفیّه نقل شده است که هنگامی که در یک منطقه به خوش نامی معروف می شدند مرتکب اعمال زشت و قبیحی می شدند تا از نظر بیفتند، مثلاً به بی بند و باری در عبادات و خیانت در امانت مردم معروف شوند و مردم آنها را رها کنند و شاید این کار را نوعی تواضع و ریاضت نفس می پنداشتند.

اسلام اجازه نمی دهد کسی به نام تواضع، خود را تحقیر کند و در نظرها سبک و موهون سازد و کرامت انسانی خویش را پایمال کند، مهم این است که در عین تواضع، شخصیّت اجتماعی انسان ضایع نشود و خوار و ذلیل و بی مقدار نگردد. اگر تواضع به صورت صحیح انجام شود نه تنها چنین اثری نخواهد داشت بلکه به عکس ارزش او در جامعه بالاتر می رود. به همین دلیل در روایات اسلامی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده:

«بِالتَّوَاضُعِ تَكُونُ الرِّفْعَةُ؛ تواضع انسان را بالا می برد!» «1»

مرحوم «فیض کاشانی»- رضوان اللّه علیه- تحت عنوان غَايَةُ الرِّيَاضَهِ فِی خُلْقِ التَّوَاضُع می گوید: این فضیلت اخلاقی مانند سایر صفات اخلاقی دارای طرف افراط و تفریط و حدّ وسط است، حدّ افراط «تکبّر» و حدّ تفریط «پذیرش ذلّت و پستی» و حدّ وسط «تواضع» است. آنچه صفت فضیلت محسوب می شود و قابل ستایش است همان کوچکی کردن بدون پذیرش پستی و ذلّت است، سپس به ذکر مثالی در اینجا می پردازد.

می گوید: کسی که سعی دارد بر

اقران و امثال خود برتری جوید و آنها را پشت سر اندازد متکبّر است و کسی که خود را بعد از آنها قرار می دهد متواضع است، ولی اگر پاره دوزی بر دانشمند بزرگی وارد شود او از جای خود برخیزد و او را به جای خود

---

(1)- فهرست موضوعی غرر الحکم، جلد 7، صفحه 405 (چاپ دانشگاه تهران).



بنشاند و کفش او را بردارد و پیش پای او جفت کند و تواضعی در (حدّ یک عالم بزرگ) نسبت به او روا دارد، این تواضع نیست، نوعی تذلّل محسوب می شود، این امر قابل ستایش نیست، چیزی شایسته ستایش است که در حدّ اعتدال باشد و حقّ هر کس را نسبت به او ادا کند، در برابر عالم به گونه ای و در برابر افراد دیگر به گونه دیگر. «1»

---

(1)- المحجّه البیضاء، جلد 6، صفحه 271 (با کمی تلخیص).



3 و 4

حرص و قناعت

اشاره

فراموش نکرده ایم که در حدیثی از امام علیّ بن الحسین علیه السلام، نخستین سرچشمه گناه و معصیت پروردگار تکبّر ذکر شده بود که گناه بزرگ ابلیس بود و به خاطر آن به فرمان خدا پشت کرد و از کافران شد؛ سپس حرص به عنوان دوّمین سرچشمه گناه و ترک اولی از ناحیه آدم و حوّا معرّفی شده بود و بعد از این دو، حسد بود که سرچشمه گناه بزرگ فرزند آدم (قابیل) گردید و برادرش هابیل را به قتل رسانید. «1»

نه تنها در داستان آدم که در طول تاریخ انبیا و مبارزات آنان با اقوام منحرف، آثار منفی رذیله حرص به خوبی نمایان است، در تاریخ گذشته و امروز اقوام

مختلف دنیا نیز مشاهده می کنیم که حرص و فزون طلبی، سرچشمه انواع جنایات و جنگها و خونریزی ها، قتل و غارت ها و پشت کردن به اصول انسانی و فضایل اخلاقی است.

نقطه مقابل آن قناعت است که سبب آرامش، عدالت، صلح و صفا و برادری و اخوّت است.

با توجّه به ترتیبی که برای ذکر فضایل اخلاقی و صفات نکوهیده برگزیده ایم (ترتیبی

---

(1)- سفینه البحار، جلد 2، صفحه 458 (مادّه کبر).



که از حالات انبیا و پیامبران پیشین از آدم تا خاتم در قرآن مجید آمده است) دوّمین صفت از صفات رذیله را حرص و فزون طلبی اختیار کردیم که در داستان آدم علیه السلام و سرگذشت شعیب و داوود علیه السلام و به طور کلّی یهود و همچنین در سرگذشت مشرکان عرب و مسلمانان ضعیف الایمان در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز دیده می شود.

با این اشاره به قرآن برمی گردیم و آیات مختلف آن را از این دیدگاه مورد توجّه قرار می دهیم:

1- فَوَسْوَسَ الَیْهِ الشَّیْطَانُ قَالَ یَا آدَمُ هَلْ ادُلُّکَ عَلیَ شَجَرَهِ الْخُلْدِ وَ مُلْکٍ لَایَبْلَی* فَاکَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا یَخْصِفَانِ عَلَیْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّهِ وَ عَصَی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوی (سوره طه، آیه 120 و 121)

2- وَ الَی مَدْیَنَ اخَاهُمْ شُعَیْباً قَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَکُمْ مِنْ الَهٍ غَیْرُهُ قَدْ جَائَتْکُمْ بَیِّنَهٌ مِنْ رَبِّکُمْ فَاوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزَانَ وَ لَاتَبْخَسُوا النَّاسَ اشْیَائَهُمْ وَ لَاتُفْسِدُوا فِی الْارْضِ بَعْدَ اصْلَاحِهَا ذَلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ انْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ (سوره اعراف، آیه 85)

3- انَّ هَذَا اخِى لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِىَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ اكْفِلْنِيهَا وَ عَزَّنِى فِى الْخِطَابِ* قَالَ

لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤآلِ نَعْجَتِکَ الَی نِعَاجِهِ وَ انَّ کَثِیراً مِنَ الْخُلَطآءِ لَیَبْغِی بَعْضُهُمْ عَلَی بَعْضٍ الَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِیلٌ مَا هُمْ وَ ظَنَّ دَاوُدُ انَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاکِعاً وَ انَابَ (سوره ص، 34 و 33)

4- وَ لَتَجِدَنَّهُمْ احْرَصَ النَّاسِ عَلَی حَیَاةٍ وَ مِنَ الَّذِینَ اشْرَکُوا یَوَدُّ احَدُهُمْ لَوْ یُعَمَّرُ الْفَ سَنَةٍ وَ مَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ انْ یُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِیرُ بِمَا یَعْمَلُونَ (سوره بقره، آیه 96)

5- انَّ الْانْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً* اذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً* وَ اذَا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعاً (سوره معارج، آیه 21 تا 19)

6- وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً اوْ لَهْواً انْفَضُّوا الَیْهَا وَ تَرَکُوکَ قَائِماً قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَیْرُ الرَّازِقِینَ (سوره جمعه، آیه 11)

7- وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ* الَّذِی جَمَعَ مَالًا وَ عَدَّدَهُ* یَحْسَبُ انَّ مَالَهُ اخْلَدَهُ (سوره همزه، آیات 3 تا 1)

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 83

ترجمه

1- ولی شیطان او را وسوسه کرد و گفت: «ای آدم! آیا می خواهی تو را به درخت زندگی جاوید و مُلکی بی زوال راهنمایی کنم؟!»- سرانجام هر دو از آن خوردند (و لباس بهشتیشان فرو ریخت) و عورتشان آشکار گشت و برای پوشاندن خود از برگهای (درختان) بهشتی جامه دوختند! (آری) آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و از پاداش او محروم شد!

2- و به سوی مدین، برادرشان شعیب را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید! دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده است، بنابراین، حقّ پیمانه و وزن را ادا کنید! و از اموال مردم چیزی نکاهید و در روی زمین بعد

از آنکه (در پرتو ایمان و دعوت انبیا) اصلاح شده است، فساد نکنید! این برای شما بهتر است اگر با ایمان هستید!».

3- این برادر من است او نود و نه میش دارد و من یکی بیش ندارم، امّا او اصرار می کند که این یکی را هم به من واگذار و در سخن بر من غلبه کرده است- (داوود) گفت مسلّماً او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میشهایش بر تو ستم نموده و بسیاری از شریکان (و دوستان) به یکدیگر ستم می کنند مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند امّا عده آنان کم است داوود دانست که ما او را (با این ماجرا) آزموده ایم از این رو از پروردگارش طلب آمرزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد.

4- و آنها را حریص ترین مردم- حتّی حریص تر از مشرکان- بر زندگی (این دنیا و اندوختن ثروت) خواهی یافت، (تا آنجا) که هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود! در حالی که این عمر طولانی، او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت و خداوند به اعمال آنها بیناست.

5- به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است- هنگامی که بدی به او رسد بی تابی می کند- و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می شود (و بخل می ورزد).

6- هنگامی که آنها تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند پراکنده می شوند و به سوی آن می روند و تو را ایستاده به حال خود رها می کنند؛ بگو: آنچه نزد خداست بهتر از لهو و تجارت



است و خداوند بهترین روزی

دهندگان است.

7- وای بر هر عیب جوی مسخره کننده ای !- همان کس که مال فراوانی جمع آوری و شماره کرده (بی آنکه حساب مشروع و نامشروع آن کند) !- او گمان می کند که اموالش او را جاودانه می سازد !

### تفسیر و جمع بندی حرص، آفت بزرگ خوشبختی

نخستین آیه از آیات فوق مربوط به داستان آدم و همسرش حوّا و مبارزه با شیطان است، مطابق آیات قرآن، خدا آدم را در بهشت جای داد و از نزدیک شدن به شجره ممنوعه نهی فرمود و از تسلیم شدن در برابر وسوسه های شیطان برحذر داشت، ولی سرانجام وسوسه های شیطان کار خود را کرد و آدم مرتکب ترک اولی شد و از درخت ممنوعه خورد و زندگی بهشتی را از دست داد و در میان انبوه مشکلات این دنیا گرفتار شد.

آیات بالا اشاره به این نکته کرده می فرماید: «شیطان او را وسوسه کرد و گفت: ای آدم آیا می خواهی تو را به درخت عمر جاویدان و ملک فناناپذیر راهنمایی کنم؟ (در واقع شیطان شجره ممنوعه را درختی معرّفی کرد که هر کس از آن بخورد عمر جاودان می یابد و به صورت فناناپذیر می تواند در ناز و نعمت زندگی کند) سرانجام هر دو (یعنی آدم و حوّا) از آن خوردند (و لباس بهشتیشان فروریخت) و عورتشان آشکار شد و ناچار از برگهای بهشتی برای پوشاندن خود جامه دوختند و آدم نافرمانی پروردگارش کرد و از پادش او محروم شد !».

(فَوَسْوَسَ اِلَیْهِ الشَّیْطَانُ قَالَ یَا آدَمُ هَلْ ادُلُّکَ عَلَی شَجَرَهِ الْخُلْدِ وَ مُلْکٍ لَایَبْلَی* فَاکَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا یَخْصِفَانِ عَلَیْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّهِ وَ عَصَی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوی

چه انگیزه ای سبب شد که آدم علیه السلام به وسوسه های شیطان

تن در دهد و به وعده های او اعتماد کند و فرمان صریح الهی را در باره شجره ممنوعه به فراموشی بسپارد؟! آیا جز این است که حرص و فزون طلبی، حجابی در برابر چشمان او شد؟!

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 85

به این ترتیب می بینیم بعد از مسئله تکبّر و استکبار که در آغاز خلقت سبب عصیان شیطان گردید و بدترین پایه فساد در جهان نهاده شد، مسئله حرص و طمع و عشق به مواهب مادّی، عامل دیگری برای افزایش ناراحتی های نسل انسان گشت و به همین دلیل اصول کفر سه چیز شمرده شده، «تکبّر» که سبب انحراف شیطان گشت و «حرص» که سبب اغوای آدم شد و «حسد» که سبب قتل هابیل به وسیله برادرش گشت.

درست است که نهی آدم علیه السلام یک نهی تحریمی نبود و مخالفت با آن گناه مطلق محسوب نمی شد، بلکه «ترک اولی» بود و یا به تعبیر دیگر نوعی نهی ارشادی بود، همانند نهی طبیب نسبت به بیمار به هنگام دستور جهت پرهیز از غذاهای نامناسب، ولی به هر حال از آدم علیه السلام انتظار ترک اولی نیز نمی رفت، ولی صفت حرص و طمع هر چند به صورت کم رنگ در وجود آدم علیه السلام لانه کرده بود و سبب این خطای بزرگ شد، خطایی که او و نسلش را در این جهان به زحمت افکند و این خود روشن ترین هشدار قرآن درباره حرص و فزون طلبی است.

*** در دوّمین آیه اشاره به داستان قوم شعیب علیه السلام می کند که حرص و فزون طلبی آنها را به مخالفت با این پیامبر بزرگ و انکار تعلیمات آسمانی او واداشت، می فرماید: «و به سوی مدین

برادرشان شعیب علیه السلام را (فرستادیم) گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید، دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده است بنابراین حقّ پیمانه و وزن را ادا کنید و از اموال مردم چیزی نکاهید و در روی زمین بعد از آنکه (در پرتو ایمان و دعوت انبیا) اصلاح شده است فساد نکنید. این برای شما بهتر است اگر با ایمان هستید»، (وَ الَی مَدْیَنَ اخَاهُمْ شُعَیْباً قَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَکُمْ مِنْ الَهٍ غَیْرُهُ قَدْ جَائَتْکُمْ بَیِّنَهٌ مِنْ رَبِّکُمْ فَاوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزَانَ وَ لَاتَبْخَسُوا النَّاسَ اشْیَائَهُمْ وَ لَاتُفْسِدُوا فِی الْارْضِ بَعْدَ اصْلَاحِهَا ذَلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ انْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ).

مطابق این آیه انحراف قوم شعیب علیه السلام نخست شرک و بت پرستی و سپس کم فروشی و ضایع کردن حقوق مردم و در مجموع فساد در زمین بود، آنها به قدری حریص بر دنیا

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 86

بودند که با صراحت به پیامبرشان شعیب گفتند ای شعیب! آیا نمازت به تو دستور می دهد که آنچه را پدرانمان می پرستیدند ترک کنیم یا آنچه را می خواهیم در اموالمان انجام ندهیم؟ (قَالُوا یَا شُعَیْبُ اصَلَاتُکَ تَأْمُرُکَ انْ نَتْرُکَ مَا یَعْبُدُ آبَائُنَا اوْ انْ نَفْعَلَ فِی امْوَالِنَا مَا نَشَاءُ ...) «1»

این در حالی بود که کم فروشی و غصب حقوق مردم نه تنها سبب فزونی اموال آنها نمی شد، بلکه همان طور که قرآن اشاره کرده است، به فساد جامعه آنها منجر می گشت، اعتماد عمومی از میان می رفت و اموال را به کاستی می گذاشت، بنابراین حرص و فزون طلبی آنها نتیجه معکوس می داد.

*** در سوّمین بخش از آیات، اشاره به داستانی مربوط به زمان داوود علیه

السلام شده است که یکی از چهره های زشت و نفرت انگیز حرص را منعکس می کند، خلاصه داستان چنین است که: دو برادر به عنوان شکایت نزد داوود علیه السلام آمدند یکی از آنها گفت: «این برادر من نود و نُه میش دارد و من تنها یکی دارم، امّا او اصرار می کند که این یکی را نیز به من واگذار و در سخن بر من غلبه کرده است (آیا این انصاف است که صاحب نود و نُه گوسفند مخصوصاً اگر برادر باشد به تنها گوسفند برادرش چشم دوخته باشد)»، (انَّ هَذَا اخِی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَهً وَ لِیَ نَعْجَهٌ وَاحِدَهٌ فَقَالَ اکْفِلْنِیهَا وَ عَزَّنِی فِی الْخِطَابِ). «2»

« (هنگامی که داوود علیه السلام این سخن را شنید ناراحت شد و) گفت: مسلّماً او با درخواست یک میش تو برای افزودن به میشهایش بر تو ستم کرده است»، (قَالَ لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِکَ الَی نِعَاجِهِ ...). «3»

« (تنها تو نیستی که گرفتار این ستم شده ای) بسیاری از دوستان (حریص و خودخواه و خودمحور) به یکدیگر ستم می کنند، مگر آنان که ایمان آورده اند و عمل صالح دارند، امّا عدّه آنان کم است.»

---

(1)- هود، 87.

(2)- ص، 33.

(3)- ص، 34.



و در ذیل آیه می خوانیم: «داوود علیه السلام گمان کرد: ما او را (با این ماجرا) آزموده ایم، از پروردگارش طلب آمرزش کرد و به سجده افتاد و توبه نمود؛ (وَ ظَنَّ دَاوُدُ انَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاکِعاً وَ انَابَ) «1»

در اینکه آزمون داوود علیه السلام در این ماجرا چه بوده است گفتگو است، در تورات محرَّف آن را مربوط به مسئله چشم داشت داوود علیه

السلام به همسر یکی از فرماندهان لشکرش به نام «اوریّای حِتّی» که زن بسیار زیبایی بود و داوود علیه السلام مایل بود اوریّا او را رها کند تا آزاد باشد و بتواند به همسری داوود علیه السلام در آید با اینکه خود داوود علیه السلام همسران متعدّدی داشت می داند در حالی که می دانیم این داستان یک داستان خرافی است که هرگز با قداست انبیای الهی تناسب ندارد بلکه انسانهایی که در یک سطح اخلاقی معمولی قرار داشته باشند مرتکب چنین کارهای زشتی نمی شوند.

مشهور در میان مفسّران اسلامی این است که آزمایش داوود علیه السلام مربوط به قضاوت او بود چرا که او در قضاوت عجله کرد و پیش از آنکه طرف مقابل دعوا سخنان خود را بگوید به داوری برخاست، هر چند داوری او به حق بود، خداوند این ترک اولی را شایسته ندانست و او را مؤاخذه فرمود، او هم از خطای خود هر چند یک ترک اولی بیش نبود توبه کرد.

به هر حال آنچه مقصود ما در اینجاست این است که هنگامی که حرص بر انسان غلبه کند حتّی نسبت به برادر ضعیف و ناتوان خود مرتکب ظلم فاحش می شود که هر انسان با وجدانی آن را نکوهش می کند.

آری حرص بر مال دنیا حدّ و مرزی نمی شناسد و انسان را به بدترین ظلم و ستمها وادار می کند.

*** در چهارمین بخش از این آیات، اشاره به حرص یهود شده و مورد نکوهش شدید قرار گرفته اند می فرماید:

---

(1)- ص، 34.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 88

«آنها را حریص ترین مردم بر زندگی دنیا می یابی حتّی حریص تر از مشرکان»، (وَ لَتَجِدَنَّهُمْ احْرَصَ النَّاسِ عَلَی حَیَاهٍ وَ مِنَ الَّذِینَ اشْرَکُوا).

حریص

در اندوختن اموال و ثروتها، حریص در قبضه کردن دنیا و حریص در انحصارطلبی و عجب اینکه آنها از مشرکان که پایبند به هیچ دین و آیین آسمانی نبودند نیز حریص تر بودند، در حالی که تعلیمات آیین آسمانی می بایست آنها را از این کار بازمی داشت، ولی آنها آن قدر حریص بودند که بر افراد بی دین نیز پیشی می گرفتند.

«آنها چنان علاقه به دنیا داشتند که هر کدام آرزو می کردند هزار سال عمر کنند»، (یَوَدُّ اَحَدُهُمْ لَوْ یُعَمَّرُ الْفَ سَنَهٍ).

برای گردآوری ثروت بیشتر، یا به خاطر ترس از مجازات الهی که به جهت ستم هایی که در جمع آوری ثروتهای حرام یا خونریزی بی گناهان مرتکب شده بودند، آرزوی چنین عمر طولانی می کردند.

قابل توجّه اینکه امروز نیز همان خوی زشت حرص شدید در آنان دیده می شود، بلکه شدیدتر و گسترده تر از گذشته! تاریخ معاصر گواهی می دهد که آنها برای افزودن به حجم ثروتهای کلان خویش از هیچ جنایتی ابا ندارند، جنگهای خونین به راه می اندازند، خونهای بی گناهان را می ریزند، آتش فتنه و فساد بر پا می کنند، همسایگان را به جان هم می اندازند و برای فروش اسلحه بیشتر و موادّ مخدّر و ثروت اندوزی بیشتر هر کاری از دستشان ساخته باشد انجام می دهند و برای تحکیم پایه های قدرت خود پنجه بر وسایل ارتباط جمعی دنیا افکنده و از هیچ دروغ و تهمتی نسبت به دیگران ابا ندارند.

اگر کسی بخواهد آثار شوم و مرگبار حرص و دنیا پرستی را ببیند، باید اعمال این قوم و ملّت را بنگرد!

تعبیر به حیاه به صورت نکره، در آیه مورد بحث، گویا اشاره به این حقیقت است که آنها فقط می خواهند زنده بمانند، لذّت

ببرند، امّا کدام حیات و زندگی، حیات انسانی؟ یا حیات حیوانات؟ یا درندگان بیابان؟ هر چه باشد برای آنها تفاوتی ندارد.

به گفته بعضی از مفسّران این آیه تنها سخن از یهود نمی گوید، بلکه هشداری است به

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 89

همه افراد که در عاقبت حرص و دنیا پرستی بیندیشند مبادا در همان گردابهایی که قوم یهود افتادند گرفتار شوند.

در آیات قرآن و روایات اسلامی آمده است که یهود، بسیاری از پیامبران را کشتند، تنها به دلیل اینکه آنها را مخالف منافع نامشروعشان می دیدند و نیز بسیاری از آیات الهی را به همین جهت تحریف کردند و اینها همه از پیامدهای حرص آنها بود.

*** در پنجمین آیه اشاره به حرص و کم طاقتی انسان به طور کلّی کرده، می فرماید:

«انسان حریص و کم طاقت آفریده شده، هنگامی که شرّی به او رسد بی تابی می کند و هنگامی که خیری به او رسد بخل می ورزد و از دیگران دریغ می دارد»، (انَّ الْانْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً* اذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً* وَ اذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً).

مفسّران و ارباب لغت برای «هلوع» معانی زیادی گفته اند که بسیاری از آنها نزدیک به هم یا لازم و ملزوم یکدیگر است، از جمله در لسان العرب چهار معنی برای آن ذکر کرده: حرص، جزع و کم صبری، یا بدترین نوع جزع و در مجمع البیان نیز آن را به معنی شخص «ضجور» یعنی بی قرار و بی حوصله، «شحیح» یعنی بخیل و «جزوع» یعنی بی تابی کننده و «شدید الحرص» ذکر کرده است.

نویسنده محترم التحقیق معتقد است که ریشه اصلی این مادّه تمایل به بهره گیری از نعمت ها و لذّت هاست امّا جزع و حرص

و کم صبری، همه از آثار همین ریشه نخستین است. «1»

از مجموع سخنانی که گفته شد چنین به نظر می رسد که این واژه به سه نکته منفی اخلاقی اشاره می کند، حرص، بی تابی و بخل.

در واقع تفسیری که بعد از «هلوع» در دو آیه بالا آمده است مفهوم واقعی این واژه را روشن می سازد و هر سه مفهوم را در بر می گیرد؛ زیرا «جزوع» از ماده «جزع» به معنی بی تابی کردن، و «منوع» از مادّه «منع» به معنی بخل و حرص است.

---

(1)- التحقیق، مادّه هلع.



به هر حال آیات فوق در مقام مذمّت است و افراد حریص و بخیل و جزوع را نکوهش می کند.

می توان گفت «حرص» است که سرچشمه «بخل» می شود، چرا که حریص می خواهد همه چیز را برای خود حفظ کند، همچنین حرص است که گاه سبب جزع و بی تابی می شود، چرا که حریص هر گاه بعضی امکانات خود را از دست دهد پریشان حال و مشوّش می شود و بی تابی می کند.

آیه می گوید انسان با این صفات آفریده شده است، امّا اینکه چطور انسان با این نقایص آفریده شده در حالی که می دانیم خداوند حکیم، انسان را برای سعادت آفریده و ممکن نیست چنین نقایصی را که بزرگترین مانع راه سعادت بشر است بر سر راه او قرار دهد.

بعضی در پاسخ این سؤال گفته اند: این صفات مربوط به انسانهایی است که فاقد ایمان باشند اگر طبیعت آدمی با ایمان همراه گردد، کانونی از صبر و حوصله و سخاوت خواهد شد، ولی هنگامی که با ایمان وداع گوید طبیعی است که در برابر کمترین ناملایمات بی تابی می کند، زیرا تکیه گاه

محکمی ندارد که بر آن اعتماد کند و با توکّل بر او به جنگ با مشکلات برخیزد و نیز حریص و بخیل می شود، چرا که به لطف خداوندی که کلید خزانه های غیب به دست اوست و سرچشمه همه نعمتها و برکات است امیدوار نیست.

شاهد این تفسیر آیات بعد از آن است که نمازگزاران با ایمان را از آن استثنا می کند.

این احتمال نیز وجود دارد که آیات فوق مانند بسیاری دیگر از آیات قرآنی که انسان را «ظلوم» و «جهول» (احزاب، 72) و «بؤوس» و «کفور» (هود، 9) و «طغیانگر به هنگام وفور نعمتها» (علق، 6) شمرده، اشاره به دو بُعد وجود انسان داشته باشد که در قوس صعودی آن قدر بالا می رود که به اعلی علّیین می رسد و در قوس نزولی آن قدر پایین می آید که به اسفل السّافلین کشیده می شود.

مرحوم «علّامه طباطبایی» در «المیزان» نظر دیگری در این زمینه دارد و می گوید:

حرص (و هلوع بودن) که ذاتی انسان است و از شاخه های حبّ ذات می باشد، در اصل از

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 91

رذایل نکوهیده نیست، چرا که حبّ ذات که این صفات از آن برمی خیزد وسیله منحصر به فردی است که انسان را به سوی سعادت و تکامل دعوت می کند، این صفات هنگامی مذموم و نکوهیده است که انسان با تدبیر صحیح آنها را در آنچه شایسته است به کار نگیرد و در واقع مانند سایر صفات نفسانی است که اگر در حدّ اعتدال باشد فضیلت است و اگر به جانب افراط و تفریط منحرف شود نکوهیده و رذیلت است.

به هر حال آیات فوق نشان می دهد که قرآن انسانها را به سوی ایمان و

نماز و نیایش و انفاق در راه او دعوت می کند تا آتش حرص و بخل و جزع را در درون او فرو بنشاند.

*** در ششمین آیه سخن از ماجرایی در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است و آن اینکه در یکی از سالها که مردم مدینه گرفتار خشکسالی و گرسنگی و افزایش قیمت اجناس بودند، کاروانی از شام وارد مدینه شد که با خود موادّ غذایی حمل می کرد ورود این کاروان درست همزمان با روز جمعه و خطبه های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در نماز جمعه بود.

در آن زمان معمول بود که برای اعلام ورود کاروان طبل می زدند و آلات موسیقی دیگر را می نواختند، این امر سبب شد که مردم به سرعت خود را به بازار برسانند، گروهی از تازه مسلمانان که در مسجد برای نماز اجتماع کرده بودند خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله را رها کرده و برای تأمین نیاز خود به سوی بازار شتافتند، در حالی که این کار ضرورتی نداشت، بعد از نماز نیز می توانستند به بازار روند و از اجناس کاروان بهره بگیرند، تنها دوازده مرد و یک زن در مسجد باقی ماندند، آیات فوق نازل شد و حریصانی را که نماز جمعه را برای به دست آوردن مال دنیا رها کرده بودند سخت مذمّت کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر این گروه اندک نیز می رفتند از آسمان سنگ بر مردم می بارید. «1»

از لحن آیه فوق استفاده می شود که انگیزه هجوم به بازار، مسئله تأمین نیازهای اصلی زندگی نبود بلکه بعضی از سر هوس بازی به سراغ ساز و آوازها رفتند و

بعضی هم برای ثروت اندوزی به سراغ تجارت.

---

(1)- در تفسیر مجمع البیان و بسیاری از تفاسیر دیگر، در تفسیر سوره جمعه این داستان با تفاوت مختصری آمده است.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 92

به هر حال قرآن در بیان این ماجرا می گوید: «هنگامی که تجارت یا سرگرمی لهوی را دیدند (از گرد تو) پراکنده شدند و به سوی آن رفتند و تو را در حالی که (برای خواندن خطبه ها) ایستاده بودی رها کردند»، (وَ اذَا رَأَوْا تِجَارَهً اوْ لَهْواً انْفَضُّوا الَيْهَا وَ تَرَکُوکَ قَائِماً).

سپس در ذیل آیه می فرماید: «بگو آنچه نزد خداست بهتر از لهو و تجارت است و خداوند بهترین روزی دهندگان است»، (قُلْ مَا عِنْدَ اللّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَارَهِ وَاللّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ).

ممکن است در میان آن گروهی که نماز و ذکر خدا و پیامبرش را رها کرده، به سوی بازار دویدند، افرادی بوده اند که واقعاً برای نیازهای ضروری خود دست به چنین کاری زدند (هر چند آنها هم وقت کافی برای تهیّه نیاز خود داشتند، ولی تعبیر بالا به خوبی نشان می دهد که گروهی از حریصان به قصد اینکه اجناس را بخرند و گران تر بفروشند و ثروتی بیندوزند و گروهی برای مشاهده صحنه های هوس آلود، به سوی کاروان کشیده شدند و خود را از سعادت نماز در محضر بزرگترین پیامبر الهی صلی الله علیه و آله محروم ساختند.

*** در هفتمین و آخرین آیات مورد بحث سخن از عیبجویان استهزا کننده ای است که به خاطر مال و ثروت، مغرور شده اند و به خود اجازه می دهند مؤمنان راستین تهیدست را به سخریّه کشند، می فرماید:

«وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای، همان کس که اموال

ناچیزی گردآوری کرده و شماره می کند (و به دقّت مراقب حفظ آن است، بی آنکه حساب حلال و حرام آن را داشته باشد) و گمان می کند که اموالش سبب جاودانگی اوست (نه مرگی به سراغ او می‌آید، نه حادثه ای که سبب زوال مال و ثروت او شود!)»، (وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَهٍ لُّمَزَهٍ* الَّذِی جَمَعَ مَالاً وَ عَدَّدَهُ* یَحْسَبُ انَّ مَالَهُ اخْلَدَهُ).

جمله «عَدَّده» که ناظر به شمارش کردن اموال از سوی این دنیاپرستان است، اشاره به حرص و ولع شدید آنهاست که هر قدر بر اموالشان افزوده می شود باز طالب بیشترند، به همین دلیل پیوسته آنها را شمارش می کنند.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 93

جمله الَّذِی جَمَعَ مَالاً وَ عَدَّدَهُ در واقع به منزله علّت برای «همز» و «لمز» و عیبجویی کردن آنهاست، یعنی ثروت سرشار دنیا آنها را چنان مست و مغرور ساخته که افراد تهیدست با ایمان را به باد سخریّه و استهزاء می گیرند و گمان می کنند نه تنها این ثروتها جاودانی است، بلکه به آنها نیز آب و رنگ جاودانگی می دهد در حالی که «از نسیمی دفتر ایّام بر هم می خورد!»

بررسی حال دنیاپرستان عجایب و شگفتی هایی به ما نشان می دهد که عقل آدمی را مات و مبهوت می کند، بعضی از آنان را سراغ داریم با اینکه در علوم ظاهری و مادّی پیش رفته بودند، هدفی جز جمع آوری ثروت نداشتند و هنگامی که از آنها سؤال می شد شما با این ثروت چه می خواهید بکنید، نه تشکیل خانواده داده اید نه مسافرتهای تفریحی می روید و نه ... در پاسخ می گفتند: ما از این دلخوش هستیم که یک «صفر» بر ارقام اموال ما افزوده شود!

نتیجه نهایی

اخلاق در قرآن

از مجموع آیات فوق و تفسیری که بر آن ذکر شد چنین نتیجه می گیریم که مسئله حرص و آز و دنیاپرستی و دلباختگی و دلدادگی نسبت به مواهب مادّی از دیدگاه قرآن بسیار خطرناک و نکوهیده و مایه انواع شرّ و فساد است و به یقین در مسیر خودسازی و تکامل اخلاق از بزرگترین موانع محسوب می شود.

### حرص و دنیاپرستی در احادیث اسلامی

#### اشاره

واژه حرص و الفاظ مترادف و هم معنی آن در احادیث اسلامی، به طور وسیع مورد بحث واقع شده و آثار و پی آمدهای بسیار منفی برای آن ذکر گردیده است که بخشی را گلچین کرده در ذیل از نظر می گذرانیم:

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 94

1- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «اِعْلَمْ یَا عَلِیُّ! انَّ الْجُبْنَ وَ الْبُخْلَ وَ الْحِرْصَ غَرِیزَهٌ وَاحِدَهٌ یَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ!؛ بدان ای علی! که ترس و بخل و حرص، یک غریزه هستند و همه در سوء ظن (به خدا) خلاصه می شوند!» «1»

2- همین معنی به صورت دیگری در فرمان مالک اشتر در نهج البلاغه آمده است آنجا که امام علیه السلام که امام مالک اشتر را از مشورت با بخیلان و افراد ترسو و حریصان برحذر می دارد، سپس می افزاید: «انَّ الْبُخْلَ وَ الْجُبْنَ وَ الْحِرْصَ غَرَائِزٌ شَتَّی یَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ؛ بخل و ترس و حرص، غرایز مختلفی هستند که یک ریشه دارند و آن سوء ظنّ به خداست!» «2»

کسی که حسن ظنّ به پروردگار و قدرت او نسبت به انجام وعده هایی که درباره تأمین رزق و روزی بندگان تلاشگر داده، داشته باشد هرگز برای جمع آوری

اموال حرص نمی زند.

و آن کسی که توکّل بر خدا و الطاف و عنایات او دارد بی جهت از هر چیزی نمی ترسد.

و آن کس که به رحمت و لطف او امیدوار است بخل نمی ورزد.

آری کسی که توحید او کامل باشد و به اسماء و صفات حُسنای الهی معتقد باشد گرفتار این خوهای سه گانه کثیف نمی شود که در ظاهر سه صفت از صفات رذیله است ولی در باطن یک ریشه دارند (و به همین دلیل گاه غریزه واحده به آنها اطلاق شده و گاه غرایز شتّی؛ چرا که در ظاهر متعدّدند و در باطن یکی).

3- «حرص» در دنیا انسان را گرفتار رنج و تعب دایمی می کند، چنان که علی علیه السلام فرمود: «الْحِرْصُ مَطِیّهُ التَّعَبِ!؛ حرص مرکب رنج و زحمت است!» «3»

4- در تعبیر دیگری از آن حضرت آمده است «الْحِرْصُ عَنَاءُ الْمُؤَبَّدِ؛ حرص مایه رنج

---

(1) میزان الحکمه، جلد 1، صفحه 588، شماره 3139.

(2) نهج البلاغه، نامه 53.

(3) غرر الحکم، حدیث 820؛ میزان الحکمه، جلد 1، صفحه 586، شماره 3596.



و زحمت ابدی است». «1»

هر گاه کمی در احوال حریصان دقیق شویم و زندگی پر درد و رنج و مشقّت آنها را بررسی کنیم که شب و روز می دوند و اموالی را گردآوری می کنند و بی آنکه از آن بهره ای بگیرند رها می کنند و می روند، به صدق کلام بالا آشناتر می شویم و به گفته سعدی:

گفت: چشم تنگ دنیا دوست رایا قناعت پر کند یا خاک گور!

که در واقع مقتبس از همین احادیث است.

5- انسان حریص هرگز سیر نمی شود، به همین دلیل دائماً برای جمع و اندوختن ثروت تلاش می کند و

حتّى خودش از آن بهره نمى گيرد، امير مؤمنان على عليه السلام در سخن پر معناى ديگرى مى فرمايد: «الْحَرِيصُ فَقِيرٌ وَ لَوْ مَلَكَ الدُّنْيَا بِحَذَافِيرِهَا !؛ آدم حريص فقير است هر چند تمام دنيا را مالك شود !» «2»

6- تنها كسانى از غناى درون بهره مند مى شوند كه اسير حرص نباشند، همان گونه كه مولا امير مؤمنان على عليه السلام در سخن ديگرى مى فرمايد: «اغْنَى الْغِنَى مَنْ لَمْ يَكُنْ لِلْحِرْصِ اسِيراً !؛ از همه بى نيازى ها بالاتر بى نيازى كسى است كه اسير چنگال حرص نباشد !» «3»

7- حرص براى جمع آورى اموال دنيا سرانجام انسان را به هلاكت مى افكند، نه فقط هلاكت معنوى كه در بسيارى از اوقات هلاكت مادّى نيز به همراه دارد، در حديثى از رسول خدا صلى الله عليه و آله مى خوانيم: «انَّ الدِّينَارَ وَ الدِّرْهَمَ اهْلَكَا مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَ هُمَا مُهْلِكَاكُمْ !؛ دينار و درهم (سكّه هاى طلا و نقره) پيشينيان شما را هلاك كردند شما را نيز هلاك مى كنند !» «4»

8- آدم حريص روز به روز خود را گرفتارتر مى كند تا آنجا كه راه نجات را به روى

---

(1) غرر الحكم، حديث 982؛ ميزان الحكمه، جلد 1، صفحه 586، شماره 3592.

(2) غرر الحكم، حديث 1753؛ ميزان الحكمه، جلد 1، صفحه 587، شماره 3615.

(3) اصول كافى، جلد 2، صفحه 316، حديث 76، باب «حبّ الدنيا و الحرص عليها».

(4) اصول كافى، جلد 2، صفحه 316، حديث 6، باب «حبّ الدنيا و الحرص عليها».

خود می بندد، چنانکه در مثال بسیار جالبی در کلمات امام باقر علیه السلام آمده است: «مَثَلُ الْحَرِيصِ عَلَى الدُّنْيَا مَثَلُ دُودَهِ الْقَزِّ، كُلَّمَا ازْدَادَتْ مِنَ الْقَزِّ عَلَى نَفْسِهَا لَفّاً كَانَ ابْعَدَ لَهَا

مِنَ الْخُرُوجِ ! حَتَّی تَمُوتَ غَمّاً !؛ آدم حریص نسبت به دنیا مانند کرم ابریشم است که هر چه بیشتر بر اطراف خود می تند (و پیله را ضخیم تر می کند) سخت تر می تواند از آن خارج شود و سرانجام در درون پیله خود می میرد !» «1»

9- حرص و آز شخصیّت انسان را در هم می شکند و ارزش او را در انظار مردم پایین می آورد، علی علیه السلام می فرماید: «الْحِرْصُ یَنْقُصُ قَدْرَ الرَّجُلِ، فَلَایَزِیدُ فِی رِزْقِهِ !؛ حرص قدر آدمی را پایین می آورد، بی آنکه چیزی بر رزق او بیفزاید !» «2»

10- حرص از اموری است که سرچشمه گناهان زشت دیگری می شود و از آن جمله عدم مراعات حلال و حرام و ترک احترام به حقوق مردم و آلوده شدن به انواع ظلم و ستمهاست، به همین دلیل امیر مؤمنان علی علیه السلام از جمله دستورهای مهمّی که در فرمان معروف خود به مالک اشتر داد این بود: «لَاتُدْخِلَنَّ فِی مَشْوَرَتِکَ حَرِیصاً یُزَیِّنُ لَکَ الشَّرَهَ بِالْجَوْرِ !؛ هرگز آدم حریص را به عنوان مشاور خود انتخاب مکن چرا که او تمایل به ستمگری را در نظر تو زینت می دهد !» «3»

*** بدین ترتیب، حرص پیامدهای بسیار خطرناک و زیانباری دارد، انسان را از خدا دور می کند، شخصیّت او را در نظرها در هم می شکند، آرامش را از او می گیرد، او به خاطر حرص، به گناهان بزرگ دیگری آلوده می شود، روز به روز از سعادت دورتر می گردد و همچون بنده ای اسیر و ذلیل و گرفتار می شود و در یک کلمه دین و دنیای او تباه می گردد.

***

---

(1) غرر الحکم، حدیث 1550؛ تصنیف الغرر، صفحه 294.

(2) غرر الحکم، حدیث 6628.

(3) نهج البلاغه، نامه 53.

1- تعریف حرص

گر چه معنی و مفهوم «حرص» اجمالاً بر همه روشن است، ولی توجّه به مفهوم دقیق آن نکته های تازه ای را به ما می آموزد.

«راغب» در «مفردات» حرص را به معنی شدّت تمایل به چیزی می داند و می گوید:

این واژه در اصل به معنی فشردن لباس به هنگام شستشو به وسیله کوبیدن چوب مخصوصی بر آن است!

امیر مؤمنان علی علیه السلام تعبیر بسیار جالبی در تعریف حرص دارد، هنگامی که از حضرتش پرسیدند: حرص چیست؟ فرمود: «هُوَ طَلَبُ الْقَلِيلِ بِإضَاعَهِ الْكَثِيرِ!؛ حرص آن است که انسان چیز کمی را جستجو کند در برابر چیز بسیاری را که از دست می دهد!» «1»

علمای اخلاق، حرص را از رذایل اخلاقی و متعلّق به قوّه شهویّه می دانند و در تعریف آن چنین می گویند: «حرص صفتی است نفسانی که انسان را به اندوختن بیش از احتیاج خود وامی دارد و از شعب حبّ دنیا و از صفات مهلکه و از اخلاق گمراه کننده است، حرص به بیابانی می ماند که کرانه های آن ناپیداست و همچون سرزمین وحشتناک بی انتهاست که هر قدر حریص در آن پیش می رود به آخر آن نمی رسد.

«حریص» به کسی می ماند که مبتلا به بیماری استسقاء شده است هرچه آب می آشامد تشنگی او فرو نمی نشیند.

«حریص» هیچ دلیل منطقی را نمی پذیرد، مثلاً اگر به او گفته شود که هشتاد سال عمر کرده ای و چیزی از عمر تو باقی نمانده، این همه تلاش و وَلَع برای جمع آوری مال به خاطر چیست؟! در عین اینکه پاسخی برای این سؤال ندارد باز هم دست از کار خود نمی کشد، بلکه به عکس، گاهی انسان با افزایش سن و سال و نزدیک شدن به آخر خط،

حریص تر می شود، چنانکه در حدیث معروفی از پیامبر اکرم علیه السلام آمده است: «یُشِیبُ بْنُ آدَمَ وَ یَشُبُّ فِیهِ خَصْلَتَانِ: الْحِرْصُ وَ طُولُ الْامَلِ !؛ انسان پیر می شود امّا دو صفت در او جوان می گردد: حرص و آرزوهای طولانی !» «2»

---

(1)- سفینه البحار، مادّه حرص.

(2)- بحار الانوار، جلد 70، صفحه 22.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 98

### 2- آثار شوم حرص در زندگی فردی و اجتماعی بشر

در آیات و روایاتی که قبلًا به طور مشروح آمد، آثار سوء حرص به خوبی تبیین شده بود و مطالعه آنها ما را از هرگونه شرح و تفسیر دیگر بی نیاز می سازد، از جمله اینکه:

1- حرص انسان را به رنج و زحمت ابدی گرفتار می سازد.

2- حریص هرگز سیر نمی شود و به همین دلیل اگر مالک تمام دنیا گردد باز فقیر است.

3- حریص همچون فقیران زندگی می کند و همچون فقیران می میرد، ولی همچون اغنیا در قیامت محاسبه می شود.

4- حرص انسان را به هلاکت می افکند، زیرا شخص حریص به خاطر دلباختگی به دنیا خطراتی را که در اطراف او وجود دارد نمی بیند و با عجله و شتاب به پیش می تازد.

5- آدم حریص روز به روز خود را گرفتارتر می کند و سرانجام راه نجات را بر خود می بندد.

6- حرص آبروی انسان را می ریزد و ارزش او را در نظرها پایین می آورد، چرا که شخص حریص برای رسیدن به مقصود خود حتّی ملاحظات اجتماعی

را کنار می گذارد و همچون اسیری که زنجیر به گردن او افکنده باشند به این سو و آن سو کشیده می شود.

7- حرص، انسان را آلوده به انواع گناهان: دروغ، خیانت، ظلم و غصب حقوق دیگران می کند، چرا که اگر بخواهد حلال و حرام خدا را رعایت کند به مقصودش نمی رسد.

8- حرص،

انسان را از خدا دور می سازد، در نظر بندگان خدا کوچک می کند، آرامش را از او سلب می نماید و زندگی توأم با ناراحتی و شکنجه برای او به بار می آورد.

9- حریص اموالی را می اندوزد که زحمت و مسؤولیّتش از آن اوست و سود و استفاده اش از آن دیگران.

10- حرص نتیجه سوء ظنّ به خداست و محصولش تشدید این سوء ظنّ می باشد.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 99

### 3- غنای درون!

این نکته قابل توجّه است که حریص غنا و بی نیازی را در برون می جوید در حالی که ریشه غنا را باید در درون جان پیدا کرد، از یکی از دانشمندان سؤال شد حقیقت غنا و بی نیازی چیست؟ در پاسخ گفت: این است که آرزوهایت کوتاه باشد و به آنچه خدا به تو داده است راضی شوی.

در حدیث بسیار پر معنایی که هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده و هم از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «خَیْرُ الْغِنیَ غِنَی النَّفْسِ؛ بهترین بی نیازی، بی نیازی روح انسان است». «1»

در تعبیر دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْغِنَی فِی الْقَلْبِ، وَ الْفَقْرُ فِی الْقَلْبِ؛ غنا و بی نیازی در درون جان انسان است، فقر و نیاز نیز در درون جان اوست». «2»

آری اگر روح به خاطر حرص گرسنه باشد، تمام دنیا را به انسان بدهند باز فقیر است و اگر روح بی نیاز و سیراب گردد، تمام جهان را از او بگیرند بی نیاز است.

### 4- حرص مذموم و ممدوح

واژه «حرص» معمولاً بار منفی دارد و هرگاه اطلاق می شود از آن حرص بر مال، ثروت، مقام و سایر شهوات مادّی به ذهن می رسد، این به خاطر

آن است که غالباً این واژه در این گونه موارد به کار می رود که عموماً مذموم و نکوهیده است.

ولی گاه این واژه در مواردی به کار می رود که شایسته ستایش است، نه تنها جزء اخلاق رذیله نیست بلکه فضیلتی محسوب می شود و آن در جایی است که این صفت در مورد علاقه شدید به کارهای خیر به کار رود.

قرآن مجید یکی از فضایل پیامبر

اسلام صلی الله علیه و آله را «حرص بر هدایت مردم و نجات آنها از

---

(1)- امالی صدوق، صفحه 394؛ غرر الحکم، حدیث 4949.

(2)- بحار الانوار، جلد 69، صفحه 68.



گمراهی» می شمرد، می فرماید: «لَقَدْ جَائَکُمْ رَسُولٌ مِنْ انْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ؛ به یقین رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است». «1»

در جای دیگر می فرماید: «انْ تَحْرِصْ عَلَی هُدَاهُمْ فَانَّ اللَّهَ لَایَهْدی مَنْ یُضِلُّ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِینَ؛ هر قدر بر هدایت آنها حریص باشی (سودی ندارد چرا که) خداوند کسی را (که به خاطر اعمال و صفات زشتش) گمراه ساخته، هدایت نمی کند و آنها یاورانی نخواهند داشت». «2»

شبیه این معنی در آیات دیگری از قرآن مجید نیز آمده است. «3»

البتّه در قرآن مجید این واژه در مصادیق منفی آن نیز به کار رفته است.

در روایات اسلامی نیز واژه «حرص» در موارد زیادی در جایی به کار رفته است که بار مثبت دارد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه معروف همّام ضمن بیان صفات پرهیزکاران می فرماید:

«فَمِنْ عَلَامَهِ احَدِهِمْ انَّکَ تَری لَهُ قُوَّهً فِی دِینٍ وَ حِرْصاً فِی عِلْمٍ؛ از نشانه های آنان (پرهیزکاران) قدرت در دین ... و حرص در کسب دانش است.» «4»

در روایات متعدّدی از نشانه های انسان با ایمان، حرص در فقه یا حرص در جهاد، یا حرص در تقوا ذکر شده است. «5»

این سخن را با حدیثی از امام باقر علیه السلام پایان می دهیم: «لَا حِرْصَ كَالْمُنَافِسَهِ فِی الدَّرَجَاتِ»؛ حرصی برتر از رقابت

با یکدیگر در وصول به درجات (بالا در نزد خدا) نیست!» «6»

بنابراین حرص مفهوم گسترده ای دارد که به معنی شدّت علاقه به چیزی و تلاش فوق العاده برای وصول به آن است که اگر در طریق خیر و سعادت باشد ممدوح و هرگاه در طریق دنیاپرستی باشد مذموم است، ولی غالباً این واژه بار منفی دارد.

***

---

(1)- توبه، 128.

(2)- نحل، 37.

(3)- یوسف، 103؛ نساء، 129.

(4)- نهج البلاغه، خطبه 193.

(5)- بحار الانوار، جلد 64، صفحه 271، حدیث 3 و صفحه 294، حدیث 18.

(6)- میزان الحکمه، جلد 1، صفحه 589، حدیث 3646.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 101

### 5- طرق درمان «حرص»

می دانیم همیشه برای درمان اساسی یک بیماری جسمانی، باید به سراغ عوامل و ریشه های آن برویم، چرا که بدون ریشه کن شدن آن عوامل، نتایج همچنان باقی و برقرار است و اگر به طور موقّت با داروهای مسکّن آثار آن را بپوشانیم باز بعد از مدّتی خود را نشان می دهد.

بیماریهای اخلاقی نیز به یقین همین گونه است حتماً باید ریشه یابی شود، سپس ریشه ها را بخشکانیم.

همان گونه که قبلاً اشاره شد (و در احادیث اسلامی نیز آمده بود) یکی از ریشه های حرص، سوء ظنّ به خدا و عدم توکّل بر اوست که بازگشت به تزلزل پایه های توحید افعالی می کند.

کسی که خدا را قادر و رازق می داند و کلید همه نیکی ها را به مضمون (بِیَدِکَ الْخَیْرُ انَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ «1») در دست او می بیند، حرص در جمع مال و مواهب دیگر مادّی نخواهد داشت.

کسی که ایمان کامل به وعده های الهی دارد و پیام «مَا عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ ...؛ «2» آنچه نزد شماست فانی می شود امّا آنچه نزد خداست

باقی می ماند» را به گوش جان شنیده و پذیرفته است، به جای حرص در جمع آوری مال، حرص در انفاق فی سبیل اللّه دارد.

هنگامی که پایه های ایمان، به ویژه توحید افعالی در وجود انسان متزلزل گردد صفات رذیله بی شماری به سراغ انسان می آید که یکی از خطرناک ترین آنها حرص است، پس با تقویت پایه های ایمان باید به مقابله با آن برخاست.

یکی دیگر از ریشه های حرص، جهل و بی خبری نسبت به پی آمدهای آن می باشد.

اگر انسان بداند حرص، آرامش او را در تمام زندگی بر هم می زند، حرص مایه رنج و تعب دایمی اوست، حرص شخصیّت او را در هم می کوبد و در انظار خوار و خفیف

---

(1)- آل عمران، 26.

(2)- نحل، 96.



می سازد، حرص سبب می شود که در عین غنا همچون فقیران زندگی می کند، او زحمت بکشد و اموالش را برای دیگران ذخیره کند، در قیامت حساب آنها را باید پس دهد، ولی در دنیا دیگران لذّت آن را ببرند.

آری اگر حریص در این پیامدها بیندیشد قطعاً در روح او اثر می گذارد.

مرحوم فیض کاشانی در «المحجّةُ البیضاء» می گوید: داروی بیماری حرص سه رکن دارد «صبر» و «علم» و «عمل» که مجموع آن پنج چیز می شود.

نخست اقتصاد و میانه روی در هزینه های زندگی، زیرا کسی که هزینه هایش افزون گردد، زندگی آمیخته با قناعت او را سیر نمی کند، بنابراین رعایت اعتدال و میانه روی در صرف اموال دشمن حرص است.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنِ اقْتَصَدَ اغْنَاهُ اللَّهُ، وَ مَنْ بَذَّرَ افْقَرَهُ اللَّهُ؛ کسی که اعتدال در هزینه های زندگی را رعایت کند خدا او را بی نیاز می کند

و کسی که اسراف و تبذیر کند فقیرش می سازد». «1»

دوّم هنگامی که مال به اندازه کافی برای زیستن دارد، نگران آینده نباشد چرا که بسیاری از حریص ها به خاطر تأمین آینده حرص می زنند، آینده ای که با تدبیر در موقع خود قابل تأمین است، این همان است که قرآن می گوید: «الشَّیْطَانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشَاءِ ...؛ شیطان شما را (به هنگام انفاق) وعده فقر و تهیدستی می دهد و به فحشاء (و زشتی ها) امر می کند!» «2»

سوّم در فواید قناعت و عزّت حاصل از آن و زیانهای حرص و طمع و ذلّت ناشی از آنها بیندیشد تا انگیزه ای برای قناعت و فاصله گرفتن از حرص او گردد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عِزُّ الْمُؤْمِنِ اسْتِغْنَاهُ عَنِ النَّاسِ؛ عزّت مؤمن از بی نیازی او از مردم است». «3»

چهارم در تاریخ گذشتگان مخصوصاً گروهی از یهود حریص و دنیاپرستان از اقوام دیگر بیندیشد و حال آنها را با حال انبیا و اولیاء اللّه مقایسه کند و عقل خود را در این

---

(1)- میزان الحکمه، جلد 3، صفحه 2557.

(2)- بقره، 268.

(3)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد 5، صفحه 338.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 103

میان به داوری طلبد که آیا به آن گروه بپیوندد یا به این گروه؟ آنهایی که با افتخار زیستند و با افتخار از جهان چشم پوشیدند و به جوار رحمت حق با روحی پاک و اعمالی صالح شتافتند، یا کسانی که بدنام زیستند و بدنام از دنیا رفتند و با کوهی از گناه به سوی سرنوشت شومشان در قیامت شتافتند؟!

پنجم در خطرات مال و ثروت بی حساب بیندیشد و آفات دنیا و آخرت این

کار را در نظر بگیرد و نیز در آرامش و امنیّت حاصل از قناعت و عاقبت محمود آن فکر کند، همیشه در امر دنیا به زیردستان خود نگاه کند، نه به آنها که بالادست او هستند، چرا که شیطان دائماً او را تحریک می کند که به افراد بالاتر نگاه کند و به او می گوید تو چه چیز از آنها کم داری؟ چرا تلاش نمی کنی؟ ببین آنها چگونه غرق ناز و نعمتند و از لذایذ دنیا بهره می گیرند؟ ! تو از خوف خدا بر خود تنگ گرفته ای و دائماً حلال و حرام می کنی، مگر آنها خوف از خدا ندارند یا تو از آنها دیندارتری؟ !

ابو ذر می گوید: «اوْصَانِی خَلِیلِی صلی الله علیه و آله انْ انْظُرَ الَی مَنْ هُوَ دُونِی، لَاالَی مَنْ هُوَ فَوْقِی؛ یار با وفای من (رسول خدا صلی الله علیه و آله) به من سفارش کرد (در امر دنیا) همیشه به زیردستان بنگرم نه به بالادستان !» «1»

### 6- رفع یک اشتباه

در اینجا ممکن است بعضی تصوّر کنند اسلام با توجّه به روایات و آیات بالا چندان تمایلی به پیشرفت زندگی مادّی مردم ندارد و از اصول تمدّن مادّی و ترقّی صنایع ناخشنود است؛ زیرا پیروان خود را دعوت به بیگانگی از دنیا می کند! در حالی که این یک اشتباه بزرگ است، اسلام با حرص و دنیاپرستی و فدا کردن همه ارزشها در برابر مال و ثروت و مقام و شهوت مبارزه می کند، نه از به کارگیری مواهب دنیا در مسیر عزّت و آزادگی و ارزشهای معنوی.

---

(1)- اقتباس از المحجّه البیضاء، جلد 6، صفحه 58 تا 54 (با تلخیص).



توضیح اینکه: مواهب مادّی در حدّ

ذات خود ابزاری هستند برای وصول به مقاصد دیگر، هرگاه از آنها برای فراهم آوردن زمینه های رشد معنوی و تعالی انسانی استفاده شود مطلوبند و اگر از آنها در راه خودکامگی و هوسرانی استفاده شود و یا این مواهب به صورت هدف نهایی در آید و انسان را از اهداف اصلی آفرینشش بیگانه سازد قطعاً نامطلوب است.

این درست به ابزار و وسایل صنعتی جدید می ماند که قابل بهره گیری دوگانه است، هواپیماها می توانند وسیله ای برای نقل و انتقال سریع و آسان انسانها در طریق کسب دانش و تأمین روزی حلال و گسترش عدالت و کمک به نیازمندان و عمران و آبادی باشند، همان گونه که می توانند وسیله ای برای فروریختن بمب های ویرانگر، یا به صورت ابزار کشتار جمعی در آیند که نه بر انسان رحم کند نه بر حیوان و گیاه!

بنابراین نباید نکوهش از حرص و دنیاپرستی، بهانه ای برای رها کردن فعالیّت های مثبت اقتصادی و رشد و شکوفایی صنعت و مانند آن شود و افراد تنبل و بیکاره خود را زیر پوشش کناره گیری از حرص و دنیاپرستی قرار دهند و آن را توجیهی برای کاستی های خود بدانند.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 105

5

حبّ دنیا

اشاره

یکی از ریشه های «حرص» که به عواقب دردناک آن در بحث گذشته اشاره شد، دلباختگی و دلدادگی در برابر زرق و برق دنیاست.

هنگامی که آتش سوزان این عشق در درون جان انسان زبانه می کشد او را به سوی حرص و ولع نسبت به مواهب دنیای مادّی می کشاند، مانند: سایر عشّاق بی قرار که فارغ از هرگونه فکر منطقی پیوسته دست و پا می زنند و روز به روز خود را در این لجنزار آلوده تر می سازند.

به همین دلیل

قرآن مجید برای خشکانیدن ریشه حرص و ولع به سراغ حبّ دنیای افراطی و یا به تعبیر دیگر «دنیاپرستی» می رود و با تعبیرات گوناگون قدر و قیمت مواهب دنیا را در نظرها می شکند تا عاشقان بی قرار دنیا به خود آیند و حریصانه به دنبال آن نشتابند و همه ارزشها را به خاطر وصول به آن زیر پا نگذارند.

با این اشاره به قرآن مجید بازمی گردیم و تعبیرات دقیق و حساب شده قرآن را در این زمینه بررسی می کنیم.

***

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 106

1- قرآن در موارد متعدّدی زندگی دنیا را نوعی بازیچه کودکانه و لهو و سرگرمی می شمرد، می فرماید:

«وَ مَا الْحَیَاهُ الدُّنْیَا الّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ ...؛ زندگی دنیا چیزی جز بازی و سرگرمی نیست.» «1»

در جای دیگر می فرماید: «اعْلَمُوا انَّمَا الْحَیَاهُ الدُّنْیَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِینَهٌ وَ تَفَاخُرٌ بَیْنَکُمْ وَ تَکَاثُرٌ فِی الْامْوَالِ وَ الْاوْلَادِ ...؛ بدانید زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی و تجمّل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است.» «2»

در حقیقت دنیاپرستان را به کودکانی تشبیه می کند که از همه چیز غافل و بی خبرند و تنها به سرگرمی و بازی مشغولند و حتّی خطراتی را که در یک قدمی آنها وجود دارد نمی بینند!

بعضی از مفسّران زندگی انسان را به پنج دوران (از کودکی تا چهل سالگی) تقسیم کرده اند و برای هر دورانی مدّت هشت سال قائلند و می گویند: هشت سال به بازی مشغول است، هشت سال به لهو و سرگرمی ها، هشت سال در بحبوحه جوانی به سراغ زینت و زیبایی می رود، هشت سال به تفاخر و فخرفروشی می پردازد و بالاخره در هشت سال آخر به

دنبال تکاثر و افزون طلبی در اموال و نیروها می رود و در اینجا شخصیّت انسان تثبیت می شود و این حالت تا آخر عمر ممکن است باقی بماند و در نتیجه مجالی برای دنیاپرستان جهت اندیشیدن به حیات معنوی در ارزشهای جاودانی باقی نماند.

*** 2- در آیات دیگری زندگی دنیا سرمایه «فریب و غرور» شمرده شده است، می فرماید:

«... وَ مَا الْحَیَاةُ الدُّنْیَا الّا مَتَاعُ الْغُرُورِ؛ زندگی دنیا چیزی جز سرمایه فریب نیست!» «3»

در جای دیگر می فرماید: «... فَلَاتَغُرَّنَکُمُ الْحَیَاةُ الدُّنْیَا وَ لَایَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ؛ پس

---

(1)- انعام، 32.

(2)- حدید، 20.

(3)- آل عمران، 185.



مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد و مبادا (شیطان) فریبکار شما را به (کرم) خدا مغرور سازد و فریب دهد!» «1»

این تعبیرات نشان می دهد که زرق و برق دنیای فریبنده یکی از موانع مهم بر سر راه تکامل معنوی انسان است که تا این مانع را پشت سر ننهد راه به جایی نمی برد.

زندگی دنیا همچون سرابی است که تشنه کامان را در بیابان سوزان تعلّقات مادّی به سوی خود فرامی خواند، امّا هنگامی که نزد آن می آیند چیزی که عطش را فرونشاند پیدا نیست، بلکه دویدن در این بیابان سوزان آنها را تشنه تر می کند، باز سراب را در فاصله دیگری جلو خود می بینند و به گمان اینکه آنجا آب است به سوی آن می شتابند و باز هم تشنه تر و تشنه تر می شوند تا هلاک گردند.

بسیارند کسانی که سالها به سوی دنیا دویده اند، هنگامی که به آن رسیده اند صریحاً اعلام می کنند نه تنها گمشده خود را (یعنی آرامش و آسایش) پیدا نکرده اند، بلکه «شهد» آن را با «شرنگ» و «گل» آن را با «خار»

همراه دیده اند، غالباً به جای آرامش، نگرانی ها و اضطراب های آنها برای حفظ آنچه دارند چندین برابر شده است!

*** 3- گروه دیگری از آیات از این حقیقت پرده برمی دارد که مجذوب شدن به زرق و برق دنیا انسان را از آخرت غافل می کند؛ یعنی شغل شاغل و همّ واحد آنها می شود و تمام توجّه آنان را به سوی خود جلب می کند.

می فرماید: «یَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمُ غَافِلُونَ؛ آنها تنها ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت غافلند!» «2»

آنها حتّی زندگی دنیا را نشناخته اند و به جای اینکه آن را مزرعه آخرت و قنطره و گذرگاهی برای نیل به مقامات معنوی و میدانی برای ورزیدگی و تمرین جهت به دست آوردن فضایل اخلاقی بشناسند آن را به عنوان هدف نهایی و مطلوب حقیقی و معبود واقعی خود شناخته اند و طبیعی است که چنین افرادی از آخرت غافل می شوند.

---

(1)- لقمان، 33.

(2)- روم، 7.



در جای دیگر می فرماید: «ارَضِیتُمْ بِالْحَیَاهِ الدُّنْیَا مِنَ الْآخِرَهِ؛ آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده اید؟!» سپس می افزاید: «فَمَا مَتَاعُ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا فِی الْآخِرَهِ الَّا قَلِیلٌ؛ با اینکه متاع زندگی دنیا در برابر آخرت چیز اندکی بیش نیست». «1»

آری افراد کم ظرفیّت و هوسباز، چنان دنیای کوچک و ناپایدار در نظرشان بزرگ جلوه می کند که حیات جاویدان و ابدی را که مملوّ از مواهب الهی است به فراموشی می سپارند.

*** 4- در بخش دیگری از آیات، دنیا به عنوان «عَرَض» (بر وزن غَرَض) به معنی موجود بی ثبات و زوال پذیر تعبیر شده است، از جمله می فرماید:

«... تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ

اللَّهِ مَغَانِمُ کَثِیرَهٌ ...؛ شما سرمایه زوال پذیر دنیا را طلب می کنید در حالی که نزد خداوند غنیمت های فراوانی برای شما (در سرای آخرت) است». «2»

در جای دیگر خطاب به اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: «شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید ولی خداوند سرای دیگر را برای شما می خواهد»، (... یُرِیدُونَ عَرَضَ الدُّنْیَا وَ اللَّهُ یُرِیدُ الْآخِرَهَ ...) «3»

در آیات دیگری نیز همین گونه تعبیر دیده می شود که نشان می دهد گروهی از مسلمانان یا غیر مسلمین به خاطر حرص در جمع آوری متاع زوال پذیر و ناپایدار دنیا از پرداختن به مواهب پایدار الهی در سرای دیگر و ارزشهای والای انسانی و مقام قرب به خدا باز می مانند. آری نعمت حقیقی زوال ناپذیر نزد اوست و باقی همه «عرض» و «عارضی» و زوال پذیر است.

این تعبیر هشداری است به همه دنیاپرستان که مراقب باشند سرمایه های عظیم انسانی خود را فدای امور زوال پذیر نکنند.

***

---

(1)- توبه، 38.

(2)- نساء، 94.

(3)- انفال، 67.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 109

5- در بخش دیگری از آیات، از مواهب مادّی دنیا تعبیر به زِینَهُ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا شده است «1».

تعبیراتی مشابه آن در آیات دیگر نیز آمده است، مانند: «مَنْ کَانَ یُرِیدُ الْحَیَاهَ الدُّنْیَا وَ زِینَتَهَا نُوَفِّ الَیْهِمْ اعْمَالَهُمْ فِیها وَ هُمْ فِیهَا لَایُبْخَسُونَ؛ کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهند، (نتیجه) اعمالشان را در همین دنیا به طور کامل به آنها می دهیم و چیزی از آنها کم و کاست نخواهد شد (ولی در آخرت بهره ای نخواهند داشت)». «2»

در جای دیگر خطاب به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «یَا ایهُا النَّبِیُّ قُلْ لِازْوَاجِکَ انْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیَاهَ

الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ امَتِّعْكُنَّ وَ اسَرِّحْكُنَّ سَرَاحاً جَمِيلًا؛ ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می خواهید بیایید با هدیه ای شما را بهره مند سازم و به طرز نیکویی رها سازم! (تا بتوانید به مقصد خود برسید)». «3»

این تعبیرات به خوبی نشان می دهد که این زرق و برق ها تنها زیور و زینتی است برای حیات دنیای مادّی. بدیهی است هرگز در مورد امور حیاتی و سرنوشت ساز تعبیر به زینت نمی شود آن هم زینت «حیات دنیا» که به معنی زندگی پست است.

شایان توجّه اینکه: حتّی زینت بودن آن هم در آیات دیگر زیر سؤال رفته است و تعبیر به «زُيِّنَ» شده که نشان می دهد یک زینت مصنوعی و خیالی و پنداری است، نه یک زینت واقعی و حقیقی.

مثلًا در سوره بقره آیه 212 می خوانیم: «زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُنْيَا ...؛ زندگی دنیا برای کافران زینت داده شده است»!

و در سوره آل عمران آیه 14 می فرماید: «زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ ...؛ محبّت امور مادّی از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و ... در نظر مردم زینت داده شده است»!

این تعبیرات و تعبیرات مشابه آن نشان می دهد که حتّی زینت بودن این امور جنبه

---

(1)- کهف، 46 و 28.

(2)- هود، 15.

(3)- احزاب، 28.



پنداری و خیالی دارد و گرفتاران آنها در واقع گرفتار خیال و پندار خویشند.

در اینجا سؤال مهمّی مطرح است: چرا خداوند این امور را در نظرها زینت داده؟ ! به یقین برای آزمایش انسانها و تربیت و پرورش آنهاست؛

زیرا هنگامی که این اشیای زینتی جالب و دلربا که غالباً با گناه و حرام آلوده است به خاطر خدا رها می کند، نهال ایمان و تقوا در وجود آنها بارور می شود وگرنه صرف نظر کردن از اشیای غیر جالب افتخاری محسوب نمی شود.

به تعبیر دقیق تر تمایلات افسار گسیخته درونی و هوا و هوس های سرکش، امور مادّی و گناه آلود را در نظر انسان جلوه می دهد، بنابراین زینت بودنش از درون انسان می جوشد و اگر به خدا نسبت داده شده است به خاطر آن است که خداوند چنین اثری را در آن تمایلات و هوس های سرکش آفریده و اگر در بعضی از آیات به شیطان نسبت داده شده، مانند «... وَ زُیِّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ اعْمَالَهُم ...؛ شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داد» «1» نیز به خاطر همین است که این تزیین از یک نظر کار خداست چرا که اثر هر چیزی از اوست و از نظر دیگر کار هوس های درونی است و از دیدگاه سوم کار شیطان است (دقّت کنید).

*** به هر حال از مجموعه آیات بالا به دست می آید که حبّ دنیا هرگاه به صورت افراطی در آید انسان را به بیگانگی از خدا می کشاند.

### دنیاپرستی در احادیث اسلامی

نکوهش از دنیاپرستی در روایات اسلامی مخصوصاً در سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خطبه های نهج البلاغه به صورت بسیار وسیعی دیده می شود، از جمله:

1- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ این سؤال که چرا «دنیا»، «دنیا» نامیده شده؟ (توجّه داشته باشید که دنیا از مادّه دَنی به معنی پایین و پست است) فرمود: لِانَ

---

(1)- نمل، 24.

قرآن، ج 2، ص: 111

الدُّنْیَا دَنِیَّهٌ خُلِقَتْ مِنْ دُونِ الْآخِرَهِ ...؛ به خاطر این است که دنیا پست است و پیش از آخرت آفریده شده». «1»

2- در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده که فرمود: «اکْبَرُ الْکَبَائِرِ حُبُّ الدُّنْیَا؛ بزرگترین گناهان، دنیاپرستی است» ! «2»

3- همین معنی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز آمده است که فرمود: «حُبُّ الدُّنْیَا رَأْسُ الْفِتَنِ وَ اصْلُ الِمحَنِ؛ دنیاپرستی سرآغاز فتنه ها و ریشه همه محنتها و رنج هاست» ! «3»

4- در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم: «انَّ الدُّنْیَا لَمُفْسِدَهُ الدِّینِ وَ مُسْلِبَهُ الْیَقِینِ؛ دنیاپرستی دین انسان را بر باد می دهد و ایمان و یقین او را می گیرد». «4»

5- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «انَّ اوَّلَ مَا عُصِیَ اللَّهُ بِهِ سِتٌّ: حُبُّ الدُّنْیَا وَ حُبُّ الرِّئَاسَهِ وَ حُبُّ الطَّعَامِ وَ حُبُّ النِّسَاءِ وَ حُبُّ النَّوْمِ وَ حُبُّ الرَّاحَهِ؛ نخستین چیزی که با آن عصیان و نافرمانی خدا شد شش چیز بود: دنیاپرستی، حبّ ریاست، علاقه به غذا (شکم پرستی)، محبّت (افراطی) زنان، پرخوابی و علاقه به راحتی و تن پروری». «5»

غالب این امور ششگانه یا تمام آنها در داستان عصیان و سرکشی شیطان و ترک اولای آدم و گناه قابیل دیده می شود لذا به عنوان اولین ها ذکر شده است.

6- در حدیث دیگری می خوانیم که از امام علیّ بن الحسین علیه السلام پرسیدند: «ایُّ الْاعْمَالِ افْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ کدام عمل در نزد خداوند متعال افضل است» فرمود: «مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَهِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ مَعْرِفَهِ رَسُولِهِ افْضَلُ مِنْ بُغْضِ الدُّنْیَا وَ انَّ لِذَلِکَ لَشُعَباً کَثِیرَهً وَ لِلْمَعَاصِی شُعَباً؛ هیچ

عملی بعد از شناخت پروردگار متعال و شناخت پیامبر او صلی الله علیه و آله برتر از دشمنی با دنیا (و ترک دنیاپرستی) نیست و این شاخه های فراوانی دارد و همان گونه که گناهان دیگر شاخه های بسیار دارد».

سپس امام علیه السلام به سرکشی و عصیان شیطان که از «تکبّر» سرچشمه گرفت و «حرص» که سبب گناه و ترک اولای آدم و حوّا شد، و «حسد» که سرچشمه عصیان قابیل گشت تا

---

(1)- بحار الانوار، جلد 54، صفحه 356.

(2)- کنز العمّال، جلد 3، صفحه 184، حدیث 6074.

(3)- غرر الحکم، حدیث 4870.

(4)- غرر الحکم، حدیث 3518.

(5)- بحار الانوار، جلد 70، صفحه 60.



آنجا که دست خود را به خون برادرش آلوده ساخت اشاره فرموده، می افزاید: «فَتَشَعَّبَ مِنْ ذَلِکَ حُبُّ النِّسَاءِ وَ حُبُّ الدُّنْیَا وَ حُبُّ الرِّئَاسَهِ وَ حُبُّ الرَّاحَهِ وَ حُبُّ الْکَلَامِ وَ حُبُّ الْعُلُوِّ وَ الثَّرْوَهِ، فَصِرْنَ سَبْعُ خِصَالٍ، فَاجْتَمَعْنَ کُلُّهُنَّ فِی «حُبِّ الدُّنْیَا» ! فَقَالَ الْانْبِیَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَهِ ذَلِکَ، حُبُّ الدُّنْیَا رَأْسُ کُلِّ خَطِیئَهٍ؛ از اینجا شاخه های علاقه به زن، و محبّت دنیا و محبّت به ریاست و علاقه به راحتی و تن پروری و محبّت سخن گفتن (پرگویی) و محبّت برتری جویی و مال و ثروت پیدا شد، و این هفت صفت همه در «حبّ دنیا» خلاصه می شود و اینجاست که پیامبران و علما بعد از آگاهی بر این موضوع گفتند: محبّت دنیا سرچشمه همه گناهان است» !

سپس برای اینکه تفاوت میان دنیای ممدوح و مذموم را روشن سازد امام در پایان می فرماید: «وَ الدُّنْیَا دُنْیَائَان: دُنْیَا بَلَاغٍ وَ دُنْیَا مَلْعُونَه؛ و دنیا دو گونه است: دنیایی

که به حدّ کفاف است (و انسان را به آخرت و معنویّت) می رساند و دنیای نفرین شده (که انسان را از خدا دور می کند)» ! «1»

7- در حدیث دیگری از امام علیّ بن ابی طالب علیه السلام می خوانیم، فرمود: «ارْفُضِ الدُّنْیَا فَانَّ حُبَّ الدُّنْیَا یُعْمِی وَ یُصِمُّ وَ یُبْکِمُ وَ یُذِلُّ الرِّقَابَ؛ دنیاپرستی را ترک کن چرا که حبّ دنیا چشم را کور و گوش را کر و زبان را لال می کند و گردنها را به ذلّت می کشاند» ! «2»

طبیعی است که وقتی عشق به چیزی در وجود انسان چیره می شود، او را از روشن ترین واقعیّت ها غافل می کند، چشم دارد امّا گویی نابیناست، گوش دارد امّا گویی ناشنواست، زبان دارد ولی جز به آنچه به آن دل بسته است گردش نمی کند و برای رسیدن به این محبوب خود یعنی دنیا تن به هر ذلّتی می دهد.

8- باز در حدیثی که در مورد آثار منفی دنیاپرستی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده و در واقع فلسفه این حکم الهی در آن تبیین گردیده، می خوانیم: «حُبُّ الدُّنْیَا یُفْسِدُ الْعَقْلَ، وَ یُصِمُّ الْقَلْبَ عَنْ سُمَاعِ الْحِکْمَهِ وَ یُوجِبُ الِیمَ الْعِقَابِ؛ دنیاپرستی خرد را فاسد می کند و

---

(1)- اصول کافی، جلد 2، صفحه 130، باب «حبّ الدنیا»، حدیث 11.

(2)- اصول کافی، جلد 2، صفحه 136.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 113

گوش قلب را از شنیدن سخنان حکمت آمیز ناشنوا می سازد و سبب عذاب دردناک (در دنیا و آخرت) می شود». «1»

9- در حدیث دیگری در بیان آثار زیانبار دنیاپرستی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین آمده است: «انَّ الدُّنْیَا مُشْغِلَهٌ لِلْقُلُوبِ وَ الْابْدَانِ؛ دنیاپرستی هم فکر انسان

را به خود مشغول می دارد و هم بدنها را (نه آرامش فکر می گذارد و نه آسودگی جسم)» ! «2»

10- این سخن را با حدیث پرمعنی دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم، فرمود:

«انَّهُ مَا سَکَنَ حُبُّ الدُّنْیَا قَلْبَ عَبْدٍ الّا الْتَاطَ بِثَلَاثٍ: شُغْلٍ لَایَنْفَدُ عَنَاوَئُهُ، وَ فَقْرٌ لَایُدْرَکُ غِنَاهُ، وَ امَلٍ لَایَنَالُ مُنْتَهَاهُ؛ دنیاپرستی در هیچ دلی ساکن نمی شود مگر اینکه او را به سه چیز آلوده می کند، گرفتاری مستمرّی را که هرگز خستگی آن پایان نمی گیرد و احساس فقر و بینوایی که هرگز به غنا نمی رسد و آرزوی درازی که هیچگاه پایان نمی گیرد» ! «3»

***

### دنیای مطلوب و دنیای مذموم

بارها گفته ایم حبّ دنیا در این بحث ها چیزی مساوی دنیاپرستی است نه بهره گیری معقول از مواهب مادّی در طریق وصول به معنویّت که اگر چنین باشد حبّ دنیا نیست، بلکه حبّ آخرت است و به تعبیر دیگر بسیاری از برنامه های معنوی بدون امکانات مادّی میسّر نیست و در واقع امکانات مادّی از قبیل مقدّمه واجب است که انسان اگر آن را به نیّت مقدّمه واجب بجا آورد نه تنها عیبی ندارد بلکه مشمول ثواب الهی نیز می شود.

به همین دلیل در آیات فراوانی از قرآن مجید تعبیرات مثبتی درباره مواهب دنیا دیده می شود:

1- از جمله در آیه وصیّت، از مال دنیا تعبیر به «خیر» (خیر مطلق) شده است، می فرماید: «کُتِبَ عَلَیْکُمْ اذَا حَضَرَ احَدَکُمُ الْمَوْتُ إنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّهُ لِلْوَالِدَیْنِ وَ

---

(1)- غرر الحکم شرح فارسی، جلد 3، صفحه 397، شماره 4878.

(2)- بحار الانوار، جلد 74، صفحه 81.

(3)- بحار الانوار، جلد 74، صفحه 188.

الْاقْرَبِینَ بِالْمَعْرُوفِ ...؛ بر شما نوشته شده: هنگامی که یکی

از شما مرگش فرارسد، اگر «خیری» (مالی و ثروتی) از خود به جای گذارده برای پدر و مادر و نزدیکانش به طور شایسته وصیّت کند!». «1»

2- در جای دیگر از آن تعبیر به «برکات آسمان و زمین» نموده که درهای آن به روی پرهیزکاران گشوده می شود: «وَ لَوْ انَّ اهْلَ الْقُری آمَنُوا وَ اتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَرَکَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْارْض ...؛ اگر اهل شهر و آبادیها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم». «2»

3- در جای دیگر از مال و ثروت تعبیر به «فَضْلِ اللَّه» شده است، در سوره جمعه می خوانیم: «فَاذَا قُضِیَتِ الصَّلَوهُ فَانْتَشِرُوا فِی الْارْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ ...؛ هنگامی که نماز (جمعه) پایان گرفت (ممنوع بودن معامله پایان می یابد و شما آزادید) در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی بهره بگیرید». «3»

4- در جای دیگر افزایش منابع مالی را به عنوان «پاداشی در برابر توبه از گناه و روی آوردن به سوی خدا» می شمرد، چنانکه در داستان نوح علیه السلام می خوانیم: «یُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَیْکُمْ مِدْرَاراً* وَ یُمْدِدْکُمْ بِامْوَالٍ وَ بَنِینَ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ جَنَّاتٍ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ انْهَاراً؛ من به آنها (مشرکان) گفتم از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است- تا بارانهای پر برکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد- و شما را با اموال و فرزندان فراوان (نیروی مالی و انسانی) امداد و یاری کند و باغهای سرسبز و نهرهای جاری در اختیار شما قرار دهد». «4»

در جای دیگر منابع مالی را وسیله قوام زندگی شمرده و تأکید می کند آن را به دست افراد بی

کفایت و نادان قرار ندهید و از آن به خوبی نگهداری کنید: «وَ لَاتُؤْتُوا السُّفَهَاءَ امْوَالَكُمُ الَّتِی جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَاماً؛ اموال خود را که خداوند آن را وسیله قوام زندگی شما قرار داده به دست سفیهان نسپارید» ! «5»

5- در جای دیگر به مجاهدان راه خدا وعده غنایم جنگی می دهد و آن را پاداش

---

(1)- بقره، 180.

(2)- اعراف، 96.

(3)- جمعه، 10.

(4)- نوح، 12 تا 11.

(5)- نساء، 5.



الهی می شمرد، می فرماید: «وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ ...؛ خداوند به شما غنایم فراوانی وعده داده بود که آنها را به دست می آورید، این (موهبت) را در اختیار شما قرار داد». «1»

6- در بخش دیگر از آیات از نعمت های مادّی دنیا تعبیر به «طیّبات» شده است، در سوره اعراف آیه 32 می خوانیم: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِی اخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ ...؛ بگو چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزی های پاکیزه را حرام کرده است»؟ !

در جای دیگر می فرماید: «وَ اذْكُرُوا اذْ انْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِی الْارْضِ تَخَافُونَ انْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَ ايَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ به خاطر بیاورید هنگامی را که شما گروهی اندک و ضعیف در روی زمین بودید، آن چنان که می ترسیدید مردم شما را بربایند ! ولی او شما را پناه داد و با یاری خود تقویت کرد و از روزی های پاکیزه (طیّبات) بهره مند ساخت شاید شکر نعمتش را بجا آورید». «2»

از این تعبیرات پرمعنی و مانند آن که در قرآن وارد شده به خوبی استفاده می شود که مواهب مادّی دنیا در شرایط معقول، نه تنها نامطلوب

و آلوده نیست بلکه پاک و پاکیزه و مایه پاکی و پاکیزگی انسانهاست !

7- در بعضی دیگر از آیات، تعبیراتی دیده می شود که نشان می دهد امکانات مادّی علاوه بر اینکه فضل الهی است می تواند سبب قرار گرفتن انسان در زمره صالحان شود، همان گونه که در آیه 75 توبه می خوانیم: «وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ؛ گروهی از آنها کسانی هستند که با خدا پیمان بسته اند که اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد قطعاً صدقه خواهیم داد و از صالحان خواهیم بود» !

این آیه مخصوصاً با توجّه به شأن نزولش که درباره یکی از انصار به نام ثعلبه بن حاطب نازل شد که از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کرد دعا کند خدا مال فراوانی به او دهد تا از آن در راه کمک به نیازمندان و رسیدن به مقام صالحان و شاکران بهره گیرد و پیامبر صلی الله علیه و آله

---

(1)- فتح، 20.

(2)- انفال، 26.



با روحیّه ای که در او سراغ داشت برای او دعا نکرد و پس از اصرار دعا فرمود، به خوبی نشان می دهد که امکانات مادّی می تواند وسیله ای برای سعادت و خوشبختی انسانها و وصول آنان به درجه صالحان و مقرّبان گردد.

*** از مجموع عناوین هفتگانه ای که در آیات بالا آمد به خوبی می توان نتیجه گرفت که نعمت های مادّی دنیا ذاتاً مذموم و منفور و زشت و پلید نیستند، بلکه تابع چگونگی بهره گیری از آنهاست که به آنها این شکل را می دهد، اگر از آنها به طور صحیح بهره گیری شود، چهره ای محبوب و مطلوب و

زیبا و جالب و پاک و پاکیزه دارد، در غیر این صورت منفورند.

شاهد این سخن روایات متعدّدی است که در کتاب وسائل در باب «اسْتِحْبَابُ الْاستِعَانَهِ بِالدُّنْیَا عَلَی الْآخِرَهِ» «1» آمده است.

مرحوم شیخ حرّ عاملی در این باب یازده روایت نقل می کند که همه آنها شاهد بر این است که می توان از مواهب مادّی برای سعادت جاویدان بهره گرفت، از جمله در حدیثی از رسول خدا نقل شده که فرمود: «نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَی تَقْوَی اللَّهِ الْغِنَی؛ بهترین کمک برای به دست آوردن تقوای الهی، غنا و بی نیازی است ...». «2»

در حدیث دیگری در همان باب از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «غِناً یَحْجُزُکَ عَنِ الظُّلْمِ خَیْرٌ مِنْ فَقْرٍ یَحْمِلُکَ عَلَی الْاثْمِ؛ آن غنا و بی نیازی که تو را از ستم در باره دیگران بازدارد، بهتر از فقری است که تو را وادار به گناه کند» !

و در حدیث دیگری آمده است که یکی از یاران معروف امام صادق علیه السلام نقل می کند که در حضور آن حضرت بودم که مردی (از روی تأسّف و تأثّر) عرض کرد: «به خدا سوگند ما طالب دنیا هستیم و دوست داریم دنیا عاید ما شود» ! امام فرمود: «تُحِبُّ انْ تَصْنَعَ بِهَا مَاذَا؟ !؛ تو این دنیا را برای چه می خواهی؟» عرض کرد: «اعُودُ بِهَا عَلَی نَفْسِی وَ

---

(1)- جلد 12، صفحه 18 تا 16.

(2)- وسائل الشیعه، جلد 12، صفحه 16.



عِیَالِی، وَ اصِلُ بِهَا، وَ اتَصَدَّقُ بِهَا، وَ احُجُّ و اعْتَمِرُ؛ می خواهم به وسیله آن زندگی خود و خانواده ام (آبرومندانه) تأمین کنم و با آن صله رحم بجا آورم و برای خدا صدقه بدهم و حج

و عمره بجا آورم.» امام فرمود: «لَيْسَ هَذَا طَلَبَ الدُّنْيَا هَذَا طَلَبُ الْآخِرَهِ؛ اين طلب دنيا نيست، اين طلب آخرت است» ! «1»

اين سخن را با كلام امير مؤمنان على عليه السلام در خطبه 209 نهج البلاغه پايان مى بريم:

هنگامى كه امام با جمعى از يارانش براى عيادت «علاء بن زياد حارثى» كه از شخصيّت هاى معروف بصره و از ياران على عليه السلام بود، وارد خانه او شد و خانه وسيع و گسترده او را ديد، به او فرمود: «مَا كُنْتَ تَصْنَعُ بِسِعَهِ هَذِهِ الدَّارِ فِى الدُّنْيَا وَ انْتَ الَيْهَا فِى الْآخِرَهِ كُنْتَ احْوَجُ؛ با اين خانه چنين وسيعى در دنيا چه مى كنى؟ (و براى چه مى خواهى؟) در حالى كه در آخرت به آن نيازمندترى» !

سپس امام عليه السلام سخن انتقاد آميزش را با اين جمله تكميل فرمود: «وَ بَلَى انْ شِئْتَ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَهَ تُقْرِىَ فِيهَا الضَّيْفَ، وَ تَصِلُ فِيهَا الرَّحِمَ، وَ تُطْلِعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطَالِعَهَا، فَاذَا انْتَ قَدْ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَهَ؛ آرى اگر بخواهى با همين خانه وسيع مى توانى به آخرت برسى (و سراى ديگرت را آباد كنى) از ميهمانان در آن پذيرايى كنى و در آن صله رحم بجاى آورى و حقوق واجب آن را ادا كنى، با اين حال به وسيله اين خانه به آخرت رسيده اى» ! «2»

نتيجه اينكه: هرگاه مواهب مادّى دنيا ابزارى براى وصول به آخرت و كمك به نيازمندان و حمايت از ضعفا و ترويج و تحكيم پايه هاى حق و عدالت باشد، چيزى بهتر از آن نيست و اگر در مسير گناه و حرص و جمع مال بدون ملاحظه حلال و حرام مصرف گردد چيزى بدتر از آن نيست، آرى اين گونه

دنیاپرستان مجموعه ای از صفات زشت و رذیله را در درون خود گردآوری می کنند.

یکی از یاران معروف امام علیّ بن موسی الرضا علیه السلام به نام محمّد بن اسماعیل بن بزیع

---

(1)- وسائل الشیعه، جلد 12، صفحه 19، باب استحباب جمع المال من حلال ...، حدیث 3.

(2)- نهج البلاغه، خطبه 209.



می گوید: از آن حضرت شنیدم می فرمود: «لَایَجْتَمِعُ الْمَالُ الّا بِخِصَالٍ خَمْسٍ بِبُخْلٍ شَدِیدٍ وَ امَلٍ طَوِیلٍ وَ حِرْصٍ غالبٍ وَ قَطِیعَهِ الرَّحِمِ وَ ایثَارِ الدُّنْیَا عَلَی الْآخِرَهِ؛ اموال دنیا در یک جا جمع نمی شود، مگر (به کمک) پنج چیز: بخل شدید، آرزوهای دور و دراز، حرص غالب، قطع رحم و مقدّم داشتن دنیا بر آخرت» ! «1»

---

(1)- وسائل الشیعه، جلد 12، صفحه 19، حدیث 4.



6

اخلاق در قرآن ج 2 149

حسد و خیرخواهی

اشاره

یکی دیگر از رذایل اخلاقی که در طول تاریخ بشر آثار بسیار منفی فردی و اجتماعی داشته است مسئله حسد است، حسد به معنی «ناراحت شدن از

نعمتهایی که خداوند نصیب دیگران کرده و آرزوی زوال آنها و حتّی تلاش و کوشش در این راه» !

حسد فضای روح آدمی را تیره و تار و فضای زندگی او را ظلمانی و محیط جامعه را مملوّ از ناامنی می کند !

حسودان نه آرامشی در دنیا دارند، نه آسایشی در آخرت و چون تمام تلاششان این است که نعمت را از محسود بگیرند، آلوده انواع جنایت ها می شوند: دروغ می گویند، غیبت می کنند، دست به انواع ظلم و ستم می زنند و حتّی در حالات شدید و بحرانی از قتل و خونریزی نیز ابا ندارند !

در واقع می توان گفت: حسد یکی از ریشه های اصلی تمام بدی هاست

و از دامهای بسیار خطرناک شیطان است، همان دامی که در نخستین روزهای آفرینش بشر کار خود را کرد و فرزند آدم علیه السلام «قابیل» را به کام خود فروکشید و دستش را به خون برادرش «هابیل» آلوده کرد و به همین دلیل در روایات اسلامی، حسد یکی از اصول سه گانه کفر



شمرده شده است (تکبّر، حرص و حسد).

«حسود» در واقع معترض به حکمت الهی است و به همین دلیل نوعی کفر و شرک خفی محسوب می شود.

نقطه مقابل حسد، «خیرخواهی» است و آن این است که انسان از نعمت هایی که نصیب دیگری می شود لذّت ببرد و در راه حفظ آن بکوشد و سعادت خود را در سعادت دیگران بداند و منافع دیگران را با منافع خود به یک چشم بنگرد.

با این اشاره به آیات قرآن بازمی گردیم و بازتاب این مسئله را در آیات قرآنی مشاهده می کنیم.

1- وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَىْ آدَمَ بِالْحَقِّ اذْ قَرَّبَا قُرْبَاناً فَتُقُبِّلَ مِنْ احَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَاقْتُلَنَّکَ قَالَ انَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ* لَئِنْ بَسَطْتَ الَىَّ يَدَکَ لِتَقْتُلَنِى مَا انَا بِبَاسِطٍ يَدِىَ الَيْکَ لِاقْتُلَکَ انِّى اخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ* فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ اخِيهِ فَقَتَلَهُ فَاصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (سوره مائده، آیات 27 و 28 و 30)

2- اذْ قَالَ يُوسُفُ لِابِيهِ يَا ابَتِ انِّى رَأَيْتُ احَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِى سَاجِدِينَ* قَالَ يَا بُنَىَّ لَاتَقْصُصْ رُؤْيَاکَ عَلَى اخْوَتِکَ فَيَکِيدُوا لَکَ کَيْداً انَّ الشَّيْطَانَ لِلْانْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ (سوره يوسف، آيه 4 و 5)

3- امْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا ءَاتَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ ابْرَاهِيمَ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ

آتَیْنَاهُمْ مُلْکاً عَظِیماً (سوره نساء، آیه 54)

4- وَدَّ کَثِیرٌ مِنْ اهْلِ الْکِتَابِ لَوْ یَرُدُّونَکُمْ مِنْ بَعْدِ ایمَانِکُمْ کُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ انْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا حَتَّی یَأْتِیَ اللَّهُ بِامْرِهِ انَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ (سوره بقره، آیه 109)

5- وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ اذَا حَسَدَ (سوره فلق، آیه 5)

6- وَ الَّذِینَ جَائُوا مِنْ بَعْدِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِاخْوَانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونَا بِالْایمَانِ وَ لَاتَجْعَلْ فِی قُلُوبِنَا غِلّاً لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنَا انَّکَ رَؤُوفٌ رَحِیمٌ (سوره حشر، آیه 10)

7- وَ نَزَعْنَا مَا فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ اخْوَاناً عَلَی سُرُرٍ مُتَقَابِلِینَ (سوره حجر، آیه 47)

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 121

ترجمه

1- و داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنها بخوان: هنگامی که هر کدام، کاری برای تقرّب (به پروردگار) انجام دادند، امّا از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد (برادری که عملش مردود شده بود، به برادر دیگر) گفت: «به خدا سوگند تو را خواهم کشت» (برادر دیگر) گفت: «من چه گناهی دارم (زیرا) خدا تنها از پرهیزگاران می پذیرد».

اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی، من هرگز به قتل تو دست نمی گشایم، چون از پروردگار جهانیان می ترسم.

نفس سرکش کم کم او را به کشتن برادرش ترغیب کرد (سرانجام) او را کشت و از زیانکاران شد.

2- (به خاطر بیاور) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: «پدرم! من در خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابرم سجده می کنند».

گفت: فرزندم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن که برای تو نقشه (خطرناکی) می کشند، چرا که شیطان، دشمن آشکار انسان است.

3- یا اینکه نسبت به

مردم (پیامبر و خاندانش) بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می ورزند؟ ما به آل ابراهیم (که یهود از خاندان او هستند نیز) کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آنها (پیامبران بنی اسرائیل) قرار دادیم.

4- بسیاری از اهل کتاب از روی حسد- که در وجود آنها ریشه دوانده- آرزو می کردند شما را بعد از اسلام و ایمان به حال کفر بازگردانند با اینکه حق برای آنها کاملاً روشن شده است، شما آنها را عفو کنید و گذشت نمایید تا خداوند فرمان خودش (فرمان جهاد) را فرستد، خداوند بر هر چیزی تواناست.

5- و از شر هر حسودی هنگامی که حسد می ورزد.

6- (همچنین) کسانی که بعد از آنها (بعد از مهاجران و انصار) آمدند و می گویند: «پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفته اند بیامرز و در دلهایمان حسد و کینه ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا تو مهربان و رحیمی!

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 122

7- هرگونه غلّ (حسد و کینه و دشمنی) را از سینه آنها برمی کنیم (و روحشان را پاک می سازیم) در حالی که همه برادرند و بر تختها رو به روی یکدیگر قرار دارند.

### تفسیر و جمع بندی آتش سوزان حسد

در نخستین آیات مورد بحث، سخن از داستان فرزندان آدم است که یکی بر دیگری حسد برد و سرانجام دستش به خون برادر آغشته شد و نخستین قتل و جنایت در روی زمین صورت گرفت و سرآغازی برای جنایتهای دیگر شد!

می فرماید: «داستان دو فرزند آدم را آن گونه که بوده است بر آنها بخوان آن زمان که هر کدام کاری برای تقرّب به پروردگار انجام دادند امّا از یکی پذیرفته شد

و از دیگری پذیرفته نشد (برادری که عملش مردود شده بود به برادر دیگر) گفت: به خدا سوگند تو را خواهم کشت! (او در پاسخ) گفت: (اگر عمل تو پذیرفته نشده است من گناهی ندارم زیرا) خداوند تنها از پرهیزکاران می پذیرد»! (وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ ابْنَیْ آدَمَ بِالْحَقِّ اذْ قَرَّبَا قُرْبَاناً فَتُقُبِّلَ مِنْ احَدِهِمَا وَ لَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَاقْتُلَنَّکَ قَالَ انَّمَا یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ). «1»

یعنی من مشکلی برای تو ایجاد نکرده ام که قصد جان مرا کرده ای، مشکل تو از درون جان توست، تو عملت ناخالص بوده و با تقوا آمیخته نشده و به همین دلیل مقبول درگاه خداوند نگردیده است، او پاک است و جز پاک نمی پذیرد!

سپس افزود: «اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی من هرگز این کار نمی کنم و دست به قتل تو نمی گشایم، چون از پروردگار جهانیان می ترسم». (لَئِنْ بَسَطْتَ الَیَّ یَدَکَ لِتَقْتُلَنِی مَا انَا بِبَاسِطٍ یَدِیَ الَیْکَ لِاقْتُلَکَ انِّی اخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِینَ). «2»

سرانجام آتش کینه و حسد در دل او چنان شعله ور شد که پیوندهای برادری و اخوّت را نابود کرد، خون چشمان قابیل را گرفت و آن گونه که قرآن می گوید: «نفس

---

(1)- مائده، 27.

(2)- مائده، 28.



سرکش او، وی را مصمّم به کشتن برادر کرد و او را کشت و از زیانکاران شد»! (فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ اخِیهِ فَقَتَلَهُ فَاصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِینَ). «1»

آری او گرفتار زیان و خسران شد، هم برادر خود را از دست داد، هم آرامش دنیا را، چرا که قاتل اگر ذرّه ای وجدان داشته باشد پیوسته در عذاب وجدان است و آرامشی در دنیا نخواهد داشت و

آخرت خود را نیز به تباهی می کشاند.

در بعضی از روایات آمده است: او برادرش را در حال خواب کشت «2» و این جنایتی است مضاعف و نشان می دهد که وقتی آتش حسد در درون انسان زبانه بکشد همه چیز را خاکستر می کند!

ولی به زودی از کار خود پشیمان شد، اندوه عمیقی بر سراسر وجود او حاکم گشت، هر زمان چشمش به بدن خونین و بی جان برادر می افتاد وحشت و اضطراب تمام وجودش را فرامی گرفت، جسد برادر را بر دوش گرفت و نمی دانست چه کند و کجا ببرد که هم آثار جنایت خود را بپوشاند و هم این منظره هولناک آزار دهنده را از برابر چشمان خود دور کند، در این هنگام علی رغم جنایت هولناک و گناه بزرگی که او مرتکب شده بود باز گوشه ای از لطف خدا برای او نمایان گشت: «خداوند زاغی را فرستاد که در زمین کند و کاو کند تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر را دفن کند، هنگامی که این درس را از آن پرنده آموخت گفت: ای وای بر من! آیا من نمی توانم (حدّ اقل) مثل این زاغ باشم و جسد برادر خود را در زمین پنهان کنم؟! سرانجام (این کار را انجام داد) و از کرده خود سخت پشیمان شد». (فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَاباً يَبْحَثُ فِی الْارْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِی سَوْأَةَ اخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَی اعَجَزْتُ انْ اكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَاوَارِیَ سَوْأَةَ اخِی فَاصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ). «3»

در بعضی از روایات آمده است که قابیل در برابر چشمان خود دو زاغ را دید که با هم می جنگند و یکی دیگری را کشت سپس زمین را با چنگال

خود حفر کرد و جسد مقتول را در آن دفن نمود. «4»

---

(1)- مائده، 30.

(2)- تفسیر قرطبی، جلد 3، صفحه 2133.

(3)- مائده، 31.

(4)- نور الثقلین، جلد 1، صفحه 616.



و بعضی گفته اند آن زاغ جسد مرده زاغی را آورد دفن کرد و گاه گفته شده او ملاحظه کرد که زاغ بعضی از موادّ غذایی خود را برای محفوظ ماندن در زیر خاک دفن می کند و از آن کار، دفن اموات را یاد گرفت.

به هر حال او پشیمان شد امّا نه آن پشیمانی پایدار که مقدّمه توبه و انابه به درگاه پروردگار باشد و زنگ این گناه بر او ماند!

در اینجا دو سؤال مطرح است، نخست اینکه: منظور از «قربان» (وسیله قرب به خدا) در جمله «اذ قرّبا قرباناً» که فرزندان آدم به پیشگاه خدا تقدیم داشتند چیست؟ و دیگر اینکه از کجا معلوم شد که تقدیمی «هابیل» در پیشگاه خدا پذیرفته شد و تقدیمی «قابیل» مردود گشت.

در قرآن مجید در پاسخ این دو سؤال چیزی نیامده و به صورت سربسته ذکر شده است و روایات در این زمینه هم از نظر متن و هم از نظر سند متفاوت است، آنچه با منطق و عقل و قراین موجود سازگارتر است روایتی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «آدم از سوی خدا مأمور شد که هابیل را به عنوان وصیّ خود برگزیند و اسم اعظم را به او تعلیم دهد، در حالی که قابیل از او بزرگتر بود، هنگامی که قابیل این سخن را شنید خشمناک شد و گفت: من به این امر سزاوارترم. آدم به آنها دستور داد

که هر کدام قربانی (وسیله تقرّب) به پیشگاه خدا تقدیم دارد (طبق روایت دیگری هابیل که دامداری داشت بهترین دام خود را برای قربانی برگزید و قابیل که کشاورزی داشت از بدترین محصول زراعت خود برای این کار انتخاب کرد، هر دو قربانی خود را بالای کوهی گذاشتند، صاعقه ای آمد و قربانی هابیل را- به علامت قبولی- سوزاند و قربانی قابیل همچنان به جا ماند و این تأییدی بود بر شایستگی هابیل برای امر جانشینی آدم!) این امر آتش حسد را در دل قابیل برافروخت و خون برادر را ریخت» ! «1»

در هر حال قابیل برای برطرف کردن وضع ناهنجار خود دو راه در پیش داشت: یکی آنکه توبه به درگاه خدا آورد و سعی کند با عمل های خالص تر و پاک تر عقب ماندگی

---

(1)- تفسیر نور الثقلین، جلد 1، صفحه 610، حدیث 125.



معنوی خویش را در پیشگاه خدا جبران نماید (این همان کاری است که علمای اخلاق آن را «غبطه» می نامند و امری شایسته و سازنده و مستحسن است)، ولی قابیل راه دیگری را برگزید، یعنی تلاش کرد نعمت را از برادر خود بگیرد و برای این کار نیز بدترین راه را انتخاب کرد، دست خود را به خون او آغشته کرد تا سوز دل خود را که از آتش حسد به وجود آمده بود فرونشاند!

اگر «تکبّر» ابلیس سبب شد برای همیشه از درگاه خدا رانده شود و «حرص» آدم سبب شد برای همیشه از بهشت محروم گردد، حسد قابیل سبب شد که با ریختن خون برادر، برای همیشه ملعون و مطرود درگاه خدا شود و هر قتلی در دنیا واقع

می شود او به عنوان بنیانگذار اصلی ! در آن سهیم باشد.

تاریخ پر است از جنایات فجیعی که انگیزه اصلی آن فقط حسد بوده است.

*** در بخش دوّم از آیات به چهره دیگری از صفت زشت حسد و آثار مرگبار آن در زندگی انسانها برخورد می کنیم و آن مربوط به داستان حضرت یوسف علیه السلام و برادران اوست.

یوسف علیه السلام نه تنها چهره بسیار زیبایی داشت بلکه خلق و خوی او نیز در نهایت زیبایی بود و همین امر که از آینده درخشانی خبر می داد نظر تیزبین پدرش یعقوب پیامبر را به خود جلب کرد و نخستین بذر حسد در دل برادرانش که از او بزرگتر بودند پاشیده شد.

این موضوع هنگامی به اوج شدّت خود رسید که یوسف علیه السلام به پدرش گفت: «پدر! من در خواب دیدم یازده ستاره به اضافه خورشید و ماه در برابرم سجده می کنند» ! (اذْ قَالَ یُوسُفُ لِابِیهِ یَا ابَتِ انِّی رَأَیْتُ احَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی سَاجِدِینَ). «1»

یعقوب که می دانست این خواب یک خواب کودکانه نیست بلکه نشانه بارزی از آینده بسیار درخشان یوسف علیه السلام است به او گفت: «فرزندم خواب خود را برای برادرانت نقل نکن، مبادا برای تو نقشه خطرناکی بکشند چرا که شیطان دشمن آشکار انسان است».

---

(1)- یوسف، 4.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 126

(قَالَ یَا بُنَیَّ لَاتَقْصُصْ رُؤْیَاکَ عَلَی اخْوَتِکَ فَیَکِیدُوا لَکَ کَیْداً انَّ الشَّیْطَانَ لِلْانْسَانِ عَدُوٌّ مُبِینٌ). «1»

آیا برادران یوسف علیه السلام از جریان این خواب عجیب که از آینده بسیار درخشان یوسف علیه السلام خبر می داد آگاه شدند یا نه؟ دقیقاً روشن نیست، اگر با خبر شده باشند این دوّمین پایه

حسادت و کینه آنها را تشکیل داد، ولی به هر حال پدر می دانست که اگر برادران از این خواب شگفت انگیز با خبر شوند نقشه خطرناکی بر ضدّ یوسف علیه السلام خواهند کشید و به همین دلیل اصرار بر کتمان آن داشت.

در بعضی از روایات آمده است که یعقوب از شدّت خوشحالی این خواب را با همسرش در میان گذاشت به گمان اینکه فاش نخواهد شد، ولی از آنجا که هر سرّی از دو نفر تجاوز کند، فاش می شود، این داستان فاش شد و برادران یوسف از آن آگاه شدند و در روایت دیگر آمده که یوسف نتوانست خواب را کتمان کند (و نهی پدر را نهی ارشادی می دانست نه تحریمی) هنگامی که برادران آگاه شدند گفتند یوسف سر پادشاهی دارد! «2»

امّا اگر برادران از آن آگاه نشده باشند لا اقل رفتار پدر را با یوسف می دیدند که همچون جان گرامی او را دوست می دارد، در آغوش می کشد و نوازش می کند، به خصوص اینکه یادگار مادر از دست رفته اش راحیل بود.

قرآن می گوید: «برادران یوسف علیه السلام گفتند: یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدر از ما محبوب ترند، در حالی که ما نیرومندتریم (و پدر را در حلّ مشکلات یاری می کنیم) به یقین پدر ما در گمراهی آشکار است»! (اذْ قَالُوا لَیُوسُفُ وَ اخُوهُ احَبُّ الَی ابِینَا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَهٌ انَّ ابَانَا لَفِی ضَلَالٍ مُبِینٍ). «3»

به این ترتیب حکم «ضلالت پدر» را صادر کردند! و به دنبال آن تصمیم نهایی را برای برداشتن این مانع بزرگ- یعنی یوسف- از سر راه خود گرفتند و در یک «مشاوره

---

(1)- یوسف، 4.

(2)- تفسیر برهان، جلد 2، صفحه 2433؛

تفسیر ابو الفتوح رازی، جلد 6، صفحه 341.

(3)- یوسف، 8.



شیطانی» چنین نظر دادند: «یوسف را بکشید، یا او را به سرزمین دوردستی بیفکنید تا توجّه پدر فقط به شما باشد و بعد از آن (از گناه خود توبه می کنید و) افراد صالحی خواهید بود» ! (اقْتُلُوا یُوسُفَ اوِ اطْرَحُوهُ ارْضاً یَخْلُ لَکُمْ وَجْهُ ابِیکُمْ وَ تَکُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صَالِحِینَ). «1»

همان گونه که می دانیم با وساطت بعضی از برادران قتل یوسف انجام نشد، ولی مقدّمات تبعید او به سرزمینهای دور دست فراهم گردید، درست است که این تبعید، یعقوب را چنان اندوهگین کرد که چشمانش از کثرت گریه و اندوه نابینا شد امّا برخلاف آنچه برادران می خواستند این تبعید مقدّمه عظمت یوسف و فرمانروایی او بر کشور مصر را که از مهمترین کشورهای بزرگ آن زمان بود فراهم ساخت و پدر هم توجّهی به آنها ننمود.

آری امواج خروشان و خطرناک حسد آن قدر قوی و هولناک است که برادران را دعوت به کشتن برادر می کند و سبب گناهان زیاد دیگری از جمله گفتن دروغهای مختلف برای کتمان جنایت خود و نسبت دادن پدر به ضلالت و گمراهی و اهانت آشکار به مقام والای این پیامبر بزرگ.

*** در سوّمین آیه اشاره به داستان یهود شده است. می دانیم گروه عظیمی از آنان که نشانه های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را در کتابهای خود خوانده بودند از «شامات» به سرزمین «مدینه» کوچ کردند تا به افتخار دیدار آن حضرت برسند و پیوسته ظهورش را انتظار می کشیدند و به خود نوید می دادند.

امّا پس از ظهور آن حضرت بسیاری از آنان نه تنها بر

تعهّدات باطنی خود نسبت به حمایت از آن حضرت باقی نماندند، بلکه در صف مخالفین سرسخت در آمدند و دلیل عمده آن یکی «حسد» بود و دیگری «به خطر افتادن منافع مادّی آنان» !

قرآن مجید در این زمینه می گوید: «آیا آنها نسبت به مردم (پیامبر و خاندان او) به خاطر آنچه خدا از فضلش به آنها داده حسد می ورزند؟ با اینکه به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و

---

(1)- یوسف، 9.



حکومتی عظیم در اختیار آنان قرار دادیم». (امْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَی مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنَا آلَ ابْرَاهِیمَ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْنَاهُمْ مُلْکاً عَظِیماً). «1»

آری یک روز به آل ابراهیم که یهود از خاندان او هستند نبوّت و دانش و حاکمیّت بخشیدیم، روز دیگر اراده ما بر این قرار گرفت که به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان او این نعمتها را ببخشیم و همه اینها بر طبق مصالحی بود، آیا یهود در آن زمان خوش داشتند که دیگران نسبت به آنان حسد ورزند؟ پس چرا اکنون که نوبت دیگران شده است آتش حسد در درون آنان شعله ور گردیده و از هیچ جنایتی فروگذار نیستند؟ !

*** چهارمین آیه باز اشاره به گروهی از اهل کتاب دارد و ظاهراً بیشتر ناظر به یهود می باشد، می فرماید: «بسیاری از اهل کتاب دوست دارند که شما را بعد از اسلام و ایمان آوردن، به حال کفر برگردانند و این به خاطر حسدی است که در وجود آنان ریشه دوانده، بعد از آنکه حق برای آنها روشن شده است (ولی) شما آنها را عفو کنید و گذشت نمایید تا خداوند فرمان خود

را (در مورد جهاد) بفرستد، خداوند بر هر چیزی تواناست»، (وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ اهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ ايمَانِكُمْ كُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ انْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِامْرِهِ انَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ). «2»

کار حسد در وجود انسان به جایی می رسد که نه تنها در امور مادّی که مورد تزاحم و کشمکش بین انسانهاست اثر می گذارد، بلکه در امور معنوی که هیچ مزاحمتی در آن نیست و هر کس می تواند به آن دست یابد نیز اثر می گذارد، گاه می شود که انسان به خاطر لجاجت آگاهانه پا بر سر حق می گذارد و راه سعادت را به روی خود می بندد و در همین حال حسد سبب می شود که دیگران را نیز از راه سعادت باز دارد و این راستی عجیب است.

بسیاری از مفسّران گفته اند جمله حَسَداً مِنْ عِنْدِ انْفُسِهِمْ اشاره به این است که عامل این کار حسدی است که در وجود آنان ریشه دوانده و مربوط به جهل و نادانی و

---

(1)- نساء، 54.

(2)- بقره، 109.



بی خبری نیست، بلکه همان گونه که در جمله بعد آمده (مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ) بعد از آگاهی از حق، راه غلط می پیمایند!

ولی قرآن به مسلمانان دستور می دهد که این حسودان را به حال خود واگذارند (چرا که آتشی که از حسد به جان آنها افتاده، بهترین مجازاتشان است) ولی تصوّر نکنند این عفو و گذشت همیشه به همین صورت خواهد بود تا آزاد باشند هر بلایی را بر سر بندگان خدا خواستند بیاورند، نه، هرگز!

زمانی فرامی رسد که یا از دنیا می روند و به مجازات

الهی گرفتار می شوند، یا در همین دنیا، سپاه نیرومند حق، توطئه های آنها را در هم می کوبد.

به هر حال آیه اشاره به این است که مسلمانانی که تازه در آغوش اسلام قرار گرفته اند، تسلیم وسوسه های یهود و سایر بداندیشان نشوند، چرا که آنچه آنها می گویند از سر حسد است، آنها از خوشبختی مسلمانان در سایه ایمان و تقوا رنج می برند.

*** پنجمین آیه که آیه پنجم سوره فلق است اشاره به شرّ حاسدان می کند و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور می دهد که از شرّ آنها به خدا پناه برد و بگوید: «به خدا پناه می برم از شرّ حسود هنگامی که حسد بورزد». (وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ اذَا حَسَدَ)

در آغاز این سوره به پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: «بگو: پناه می برم به پروردگار سپیده صبح از شرّ تمام مخلوقات (شرور)».

سپس به سه گروه از مخلوقات شرور اشاره می کند که اساس شرّ و عامل اصلی شرارت در جهانند:

نخست مهاجمان شروری که از تاریکی شب استفاده می کنند و به انسانها در حال خواب و بیداری حمله ور می شوند، تعبیر به «غَاسِقٍ» (موجود شروری که شب حمله ور می شود) به خاطر آن است که نه فقط حیوانات درنده و گزنده، شب هنگام از لانه های خود بیرون می آیند و زیان می رسانند، بلکه افراد شرور و ناپاک و پلید نیز غالباً از تاریکی شب برای وصول به مقاصد خود استفاده می کنند.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 130

ولی تاریکی و ظلمت در اینجا می تواند معنی گسترده تری داشته باشد و شامل هرگونه ناآگاهی و جهل و پنهان کاری شود، چرا که راهزنان طریق حق همیشه از جهل و ناآگاهی مردم استفاده می کنند و با

نقشه های شوم و پنهانی خود به مؤمنان پاکدل حمله ور می شوند.

سپس به شرورانی اشاره می کند که در گره ها می دمند و این تعبیر اشاره به زنان وسوسه گر یا مطلق وسوسه گران است که همچون ساحران به هنگام سحر «اورادی» را می خوانند و در گره ها می دمند، پی در پی مطالب بی اساس خود را در گوش مردم می خوانند تا با این وسوسه ها اراده آنان را سست کنند و به حالت تردید بکشانند و هنگامی که اراده ها سست شد راه برای حمله لشگر شیطان هموار می شود.

سپس به سوّمین و آخرین گروه از شروران اشاره کرده، می فرماید: «بگو به خدا پناه می برم از شرّ حاسدان، هنگامی که حسد می ورزند».

از اینجا روشن می شود که یکی از عمده ترین عوامل تخریب و فساد در جهان، تخریب و فسادی است که از حسودان سرچشمه می گیرد و به این ترتیب منابع سه گانه مهمّ شرّ و فساد (مهاجمان تاریک دلی که از تاریکی ها استفاده می کنند و بر مردم هجوم می آورند و وسوسه گرانی که با تبلیغات سوء خود ایمان و عقیده و پیوندهای مردمی را سست می کنند و حسودانی که کارشان همواره تخریب است) در عبارات کوتاهی بیان شده و شاهد گویایی بر مقصود یعنی آثار زیانبار حسد است.

توصیفی که در آغاز آیه برای خداوند ذکر شده (بِرَبِّ الْفَلَقِ) می تواند اشاره به این نکته باشد که طوایف سه گانه شرور بالا همیشه از تاریکی جهل و اختلاف و کفر استفاده می کنند که اگر این تاریکی مبدّل به روشنایی علم و اتّحاد و ایمان شود، حربه های آنان به کندی می گراید.

*** در ششمین آیه مورد بحث بعد از مدح و ستایش بلیغی که از انصار شده است (همانها که پیغمبر گرامی اسلام

صلی الله علیه و آله و یارانش را به شهر خود (یثرب) دعوت کردند و با آغوش



باز از آنان استقبال نمودند، با جان و دل از آنها پذیرایی کردند و امکانات خود را به پای آنها ریختند) سخن از «تابعین» به میان آورده (همانها که بعد از مهاجران و انصار روی کار آمدند و خطّ ایمان و انقلاب اسلامی را تداوم بخشیدند) می فرماید: «و کسانی که بعد از آنها آمدند و می گویند ما و برادرانمان را که در ایمان به ما پیشی گرفتند بیامرز و در دلهایمان کینه و حسدی نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا! تو مهربان و رحیمی»، (وَ الَّذِینَ جَائُوا مِنْ بَعْدِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِاخْوَانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونَا بِالْایمَانِ وَ لَاتَجْعَلْ فِی قُلُوبِنَا غِلّاً لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنَا انَّکَ رَؤُوفٌ رَحِیمٌ). «1»

به این ترتیب آنها بعد از طلب آمرزش برای خود و پیشگامان در اسلام و ایمان (مهاجران و انصار) تنها چیزی را که از خدا می طلبند، از بین رفتن هرگونه «غلّ و کینه و حسد» نسبت به مؤمنان است، چرا که می دانند تا این امور از دل ریشه کن نشود، رشته های محبّت و برادری و اتّحاد هرگز محکم نخواهد شد و بدون آن به هیچ موفقیّتی نایل نمی شوند.

واژه «غِلّ» که از «غَلَل» گرفته شده و به گفته «راغب» در کتاب «مفردات» در اصل به معنی چیزی است که مخفیانه و تدریجاً نفوذ می کند و به همین جهت به آب جاری «غَلَل» می گویند، چرا که تدریجاً در میان درختان نفوذ پیدا می کند.

سپس به «خیانت»، «غَلُول» گفته شده، به خاطر اینکه نفوذی مخفیانه و تدریجی دارد و

نیز به «کینه» و «حسد» که نفوذ تدریجی مخفیانه در دل دارد، «غِلّ» گفته می شود.

در «لسان العرب»، حسد را نوعی «غِلّ» می شمرد، همان گونه که کینه و عداوت را نیز از مصادیق آن می دانند.

بسیاری از مفسّران نیز در تفسیر غِلّ، حسد را ذکر کرده اند، مانند فخر رازی در «التّفسیر الکبیر» و «مراغی» در تفسیر خود و «قرطبی» در «الجامع لاحکام القرآن» در ذیل آیه مورد بحث.

***

---

(1)- حشر، 10.



در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث، سخن از صفات بهشتیان است، می فرماید: بعد از آنکه فرشتگان الهی به استقبال آنان می آیند و از آنان دعوت می کنند که در نهایت سلامت و امنیّت وارد بهشت شود: «ما هرگونه غلّ (حسد و کینه و عداوت) را از سینه آنها برمی کنیم، در حالی که همه برادرند و بر تختها رو به روی یکدیگر قرار دارند». (وَ نَزَعْنَا مَا فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ اخْوَاناً عَلَی سُرُرٍ مُتَقَابِلِینَ). «1»

آری بهشتیان از هرگونه حسد و کینه و عداوت که از صفات دوزخیان است پاکند و اگر اخوّت و برادری در میان آنهاست و در سلامت و امنیّت به سر می برند به خاطر ریشه کن شدن همین امور از وجود آنها (به لطف پروردگار و در سایه اعمال پاکشان) است.

بی شک در دنیا نیز اگر خوهای زشت، کینه و عداوت و حسد از میان انسانها برچیده شود، زندگی مردم همچون زندگی بهشتیان خواهد شد و در امن و امان و اخوّت و برادری خواهند زیست.

### نتیجه

از مجموع آنچه در آیات بالا آمد آثار فوق العاده زیانبار حسد در زندگی فردی و اجتماعی و نکوهش شدید قرآن از آن روشن می شود، حسد

دست برادر را به خون برادر آغشته می کند و انسان را از مشاهده حق بازمی دارد، فضای جامعه را تیره و تار می کند، رشته های محبّت را پاره می نماید و جهنّم سوزانی در دنیا برای کسانی که به آن آلوده هستند، به وجود می آورد.

***

---

(1)- حجر، 47.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 133

حسد در روایات اسلامی

در روایات اسلامی نکوهش شدیدی از حسد شده به گونه ای که در باره کمتر صفتی از صفات رذیله چنین نکوهش دیده می شود، به عنوان نمونه کافی است که به چند حدیث زیر که گوشه کوچکی از آن احادیث است نظر بیافکنیم:

1- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْحَسَدُ یَأْکُلُ الْحَسَنَاتِ کَمَا تَأْکُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ حسد حسنات را می خورد همان گونه که آتش هیزم را می خورد». «1»

تعبیر بالا به خوبی نشان می دهد که آتش حسد می تواند تمام خرمن سعادت انسان و حسنات او را بسوزاند و زحمات یک عمر او را بر باد دهد به گونه ای که دست خالی از دنیا برود.

2- همین معنی به صورت شدیدتری از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است، می فرمایند: «انَّ الْحَسَدَ یَأْکُلُ الْایمانَ کَمَا تَأْکُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ حسد ایمان را می خورد همان گونه که آتش هیزم را می خورد». «2»

آری صفت رذیله حسد نه تنها خرمن حسنات را می سوزاند که خرمن ایمان را نیز خاکستر می کند. شرح این سخن در تحلیل های آینده خواهد آمد.

3- در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «الْحَسَدُ شَرُّ الْامْرَاضِ؛ حسد بدترین بیماری اخلاقی است». «3»

طبق این حدَیث هیچ بیماری اخلاقی بدتر از حسد نیست.

4- از همان حضرت نقل شده است که فرمود: «رَأْسُ الرَّذَائِلِ

الْحَسَدُ؛ سرچشمه صفات رذیله حسد است». «4»

5- و نیز از همان حضرت در یک تعبیر کنایی آمده است که فرمود: «لِلَّهِ دَرُّ الْحَسَدِ مَا اعْدَلَهُ بَدَءَ بِصَاحِبِهِ فَقَتَلَهُ؛ آفرین بر حسد! چقدر عدالت پیشه است، نخست به سراغ

---

(1)- المحجّه البیضاء، جلد 5، صفحه 325.

(2)- اصول کافی، جلد 2، صفحه 306، حدیث 1 و 2.

(3)- غرر الحکم، شرح فارسی، جلد 1، صفحه 91.

(4)- همان مدرک.



صاحبش می رود و او را می کشد»! «1»

6- باز از همان حضرت نقل شده که فرمود: «ثَمَرَهُ الْحَسَدِ شَقَاءُ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَه؛ میوه درخت حسد شقاوت دنیا و آخرت است»! «2»

7- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «آفَهُ الدِّینِ الْحَسَدُ وَ الْعُجْبُ وَ الْفَخْرُ؛ آفت دین و ایمان (سه چیز است) حسد و خود بزرگ بینی و فخرفروشی». «3»

8- امام صادق علیه السلام می فرماید: هنگامی که موسی بن عمران علیه السلام با خدا مناجات می کرد چشمش به مردی افتاد که در سایه عرش الهی قرار داشت، عرض کرد: «یَا رَبِّ مَنْ هَذَا الَّذِی قَدْ اظَلَّهُ عَرْشُکَ؛ خداوندا این کیست که عرش تو بر سر او سایه افکنده است؟ !» فرمود: «یَا مُوسَی هَذَا مِمَّنْ لَمْ یَحْسُدُ النَّاسَ عَلَی مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؛ ای موسی! این از کسانی است که نسبت به مردم در برابر آنچه خداوند از فضلش به آنها ارزانی داشته، حسد نورزیده». «4»

9- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «سِتَّهٌ یَدْخُلُونَ النَّارَ قَبْلَ الْحِسَابِ بِسِتَّهٍ؛ شش گروهند که قبل از حساب الهی

وارد آتش دوزخ می شوند به خاطر شش چیز» !

«قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هُمْ؟؛ عرض

کردند ای رسول خدا! آنها کیانند»؟

«قَالَ: الْامَرَاءُ بِالْجَوْرِ، وَ الْعَرَبُ بِالْعَصَبِیَّهِ، وَ الدَّهَاقِینُ بِالتَّکَبُّرِ، وَ التُّجَّارُ بِالْخِیَانَهِ، وَ اهْلُ الرُّسْتَاقِ بِالْجَهَالَهِ، وَ الْعُلَمَاءُ بِالْحَسَدِ؛ زمامداران به خاطر ظلم و بیدادگری، عرب به خاطر تعصّب، کدخدایان و خان ها به خاطر تکبّر، تجّار به خاطر خیانت به مردم، روستاییان به خاطر جهل و دانشمندان به خاطر حسد»! «5»

به این ترتیب حسد در درجه اول بلای بزرگ برای دانشمندان است!

10- این بحث را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به پایان می بریم (هر چند احادیث در این زمینه بسیار است) فرمود: «انَّهُ سَیُصِیبُ امَّتِی دَاءُ الْامَمِ! قَالُوا: وَ مَاذَا دَاءُ

---

(1)- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد 1، صفحه 316؛ بحار الانوار، جلد 70، صفحه 241.

(2)- غرر الحکم، حدیث 6857.

(3)- المحجّه البیضاء، جلد 5، صفحه 327.

(4)- بحار الانوار، جلد 70، صفحه 275.

(5)- المحجّه البیضاء، جلد 5، صفحه 327.



الْامَمِ؟! قَالَ: الْاشَرُ وَ الْبَطَرُ وَ التَّکَاثُرُ وَ التَّنَافُسُ فِی الدُّنْیَا، و التَّبَاعُدُ و التَّحَاسُدُ حَتَّی یَکُونَ الْبَغْیُ، ثُمَّ یَکُونُ الْهَرْجُ!؛ به زودی بیماری (بزرگ) امّتها، امّت مرا فرامی گیرد! عرض کردند: بیماری (بزرگ) امّتها چیست؟ فرمود: هوسرانی و عیّاشی و فزون طلبی، مسابقه در دنیاپرستی، اختلاف و نفاق و حسد نسبت به یکدیگر و سرانجام به ظلم و ستم و سپس به هرج و مرج مبتلا می شوند»! «1»

چند مسئله مهم

## اشاره

با روشن شدن دیدگاه قرآن مجید و روایات اسلامی در مورد این رذیله اخلاقی (حسد) و عمق فاجعه ای که از آن حاصل می شود، به سراغ چند نکته مهم که در این بحث باقی مانده است می رویم تا موضوع حسد از جوانب مختلف روشن گردد

و آنها عبارتند از:

1- معنی و مفهوم حسد.

2- انگیزه های حسد.

3- نشانه ها و آثار حسد.

4- پیامدهای فردی و اجتماعی حسد.

5- طرق درمان و پیشگیری حسد.

### 1- مفهوم «حسد» و تفاوت آن با «غبطه»

بزرگان علم اخلاق در تفسیر «حسد» چنین گفته اند: «حسد» که در فارسی از آن تعبیر به «رشک» می شود به معنی «آرزوی زوال نعمت از دیگران است، خواه آن نعمت به حسود برسد یا نرسد» بنابراین کار حسود یا ویرانگری است، یا آرزوی ویران شدن بنیان

---

(1)- غرر الحکم شرح فارسی، جلد 1، صفحه 326.



نعمتهایی است که خداوند به دیگران داده است، خواه آن سرمایه و نعمت به او منتقل شود یا نه!

بنابراین بدترین نوع حسد آن است که انسان نه فقط آرزوی زوال نعمت دیگران داشته باشد بلکه در مسیر آن گام بردارد، خواه از طریق ایجاد سوء ظنّ و بدبینی نسبت به محسود» یعنی کسی که مورد حسد واقع شده است باشد یا از طریق ایجاد مانع در کار او و این نوع حسد حاکی از خباثت شدید درونی حسودان است.

مرحله ساده تر آن است که هدفش به چنگ آوردن آن نعمت است از طریق سلب کردن آن از دیگران گر چه این هم از رذایل و صفات زشت است، ولی به شدّت نوع قبل نیست.

باز مرحله پايين تر آن است كه تنها آرزوى سلب نعمت از ديگرى كند بى آنكه كمترين سخنى بگويد و كوچكترين گامى در اين راه بردارد.

اين حالت هرگاه بى اختيار براى انسان پيدا شود- كه گفته اند براى بسيارى پيدا مى شود- گناهى بر او نيست، ولى اگر در اختيار انسان باشد به طورى كه از طريق مقدّماتى حاصل شود و با مقدّماتى از

میان برود، بی شک آن هم جزء رذایل اخلاقی است، ولی اینکه گناه دارد یا نه قابل تأمّل است و این تأمّل از آنجا ناشی می شود که آیا صفات زشت درونی هر چند اختیاری باشد مادام که در عمل انسان ظاهر نشود حرام است یا تنها یک انحطاط اخلاقی محسوب می شود؟

به هر حال نقطه مقابل حسد «غبطه» است و آن این است که انسان آرزو کند که نعمتی همانند دیگران یا بیشتر از آنها داشته باشد، بی آنکه آرزوی زوال نعمت کسی را داشته باشد.

ولی بعضی معتقدند که «غبطه» نیز نوعی حسد است و حتّی حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان شاهد نقل کرده اند. «1»

امّا روشن است که این سخن در صورتی است که حسد را به معنی وسیعی تفسیر کنیم

---

(1)- به لسان العرب و التحقیق فی کلمات القرآن الحکیم مراجعه شود.



که مقایسه نعمت های خویش با دیگران را شامل شود که در واقع یک نزاع لفظی است و معروف همان است که در بالا گفته شد.

به هر حال حسد صفتی است مذموم و نکوهیده در حالی که «غبطه» نه تنها مذموم نیست بلکه پسندیده و مایه ترقّی و پیشرفت است همان گونه که «طریحی» در «مجمع البحرین» مادّه حسد آورده است.

در حدیثی از امام صادق صلی الله علیه و آله می خوانیم: «انَّ الْمُؤْمِنَ یَغْبُطُ وَ لَایَحْسُدُ، وَ الْمُنَافِقُ یَحْسُدُ وَ لَایَغْبُطُ؛ مؤمن غبطه می خورد، ولی حسد نمی ورزد، امّا منافق حسد می ورزد و غبطه نمی خورد». «1»

### 2- انگیزه های حسد

می دانیم بسیاری از صفات رذیله از یکدیگر سرچشمه می گیرند، یا به تعبیر دیگر تأثیر متقابل دارند. حسد نیز از

صفاتی است که از صفات زشت دیگری ناشی می شود و خود نیز سرچشمه رذایل فراوانی است!

علمای اخلاق برای حسد سرچشمه های زیادی ذکر کرده اند: از جمله عداوت و کینه است که موجب می شود انسان آرزوی زوال نعمت از کسی که مورد عداوت اوست کند.

دیگر کبر و خودبرتربینی است، به همین جهت اگر ببیند دیگران مشمول نعمت های بیشتری شده اند آرزو دارد بلکه تلاش می کند که نعمت آنان زایل گردد تا برتری او را نسبت به دیگران به خطر نیفکند!

سوّم حبّ ریاست است که سبب می شود آرزوی زوال نعمت دیگران کند، تا بتواند بر آنها حکومت نماید؛ زیرا اگر امکانات او از نظر مال و ثروت و قدرت او بیش از دیگران نباشد پایه های ریاست او سست می شود.

---

(1)- اصول کافی، جلد 2، صفحه 307، حدیث 7.



چهارم از اسباب حسد ترس از نرسیدن به مقاصد مورد نظر است، چرا که گاه انسان تصوّر می کند نعمت های الهی محدود است اگر دیگران به آن دست یابند امکان رسیدن او را به آن نعمت ها کم می کنند.

پنجمین سبب احساس حقارت و خود کم بینی است، افرادی که در خود لیاقت رسیدن به مقامات والایی را نمی بینند و از این نظر گرفتار عقده حقارتند آرزو می کنند دیگران هم به جایی نرسند تا همانند یکدیگر شوند!

ششمین اسباب حسد بخل و خباثت نفس است؛ زیرا بخیل نه تنها حاضر نیست از نعمت های خود در اختیار دیگران بگذارد بلکه از رسیدن دیگران به نعمت های الهی نیز بخل می ورزد و ناراحت می شود، آری تنگ نظری، کوته بینی و رذالت طبع آدمی را به حسد می کشاند و گاه می شود که همه این امور ششگانه دست

به دست هم می دهند و گاه دو یا سه منشأ به هم ضمیمه می شوند و به همان نسبت، خطر حسد فزونی می یابد.

ولی فراتر از اینها حسد ریشه هایی در عقاید انسان نیز دارد، کسی که ایمان به قدرت خدا و لطف و عنایت او و حکمت و تدبیر و عدالتش دارد چگونه می تواند حسد بورزد؟

شخص حسود با زبان حال دارد به خداوند اعتراض می کند که چرا فلان نعمت را به فلان کس دادی؟! این چه حکمتی است و چه عدالتی؟! چرا به من نمی دهی؟! و نیز به زبان حال می گوید: هرگاه خدا به دیگری نعمتی دهد ممکن است از دادن مثل آن به من الْعِیَاذُ بِاللّٰهِ عاجز باشد پس چه بهتر که نعمت از او سلب گردد تا به من برسد!

بنابراین حسودان در واقع گرفتار نوعی تزلزل در پایه های ایمان به توحید افعالی پروردگار و حکمت و قدرت او هستند، چه اینکه انسانی که به این اصول مؤمن باشد می داند تقسیم نعمت ها از سوی خداوند حسابی دارد و بر طبق حکمتی است و نیز می داند خداوند توانایی دارد که بیشتر و بهتر به او ببخشد، هرگاه آنها را شایسته نعمت بداند، پس باید کسب شایستگی کند.

به همین دلیل در حدیثی از زکریّا (پیامبر بزرگ الهی) آمده است که خداوند



می فرماید: «الْحَاسِدُ عَدُوٌّ لِنِعْمَتِی، مُتَسَخِّطٌ لِقَضَائِی، غَیْر رَاضٍ لِقِسْمَتِیَ الَّتِی قَسَمْتُ بَیْنَ عِبَادی؛ حسود دشمن نعمت من است، او خشمگین در برابر قضا و تقدیر من و ناراضی از قسمتی است که در میان بندگانم کرده ام»! «1»

شبیه همین معنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که می فرماید: خداوند

به موسی بن عمران فرمود: «لَاتَحْسُدَنَّ النَّاسُ عَلَى مَا آتَیْتُهُمْ مِنْ فَضْلِی، وَ لَاتَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ الَی ذَلِکَ، وَ لَاتَتَّبِعُهُ نَفْسَکَ، فَانَّ الْحَاسِدَ سَاخِطٌ لِنِعَمِی، صَادٌّ لِقَسْمِیَ الَّذی قَسَمْتُ بَیْنَ عِبَادی وَ مَنْ یَکُ کَذَلِکَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَ لَیْسَ مِنّی !؛ ای موسی ! هرگز در مورد آنچه به مردم از فضلم عطا کرده ام حسد مورز و چشم به آنها ندوز و آنها را در دل پیگیری نکن (و بر این امور خرده مگیر)؛ زیرا حسود نسبت به نعمت های من خشمگین و مخالف تقسیمی است که در میان بندگانم کرده ام، هر کس چنین باشد نه من از اویم و نه او از من است» ! «2»

کوتاه سخن اینکه حسود در واقع پایه های اعتقادی محکمی ندارد وگرنه می دانست حسدورزی نوعی انحراف از توحید است.

شاعر عرب در همین زمینه می گوید:

الا قل لمن کان لی حاسداًأ تدری علی من اسأت الادب؟ !

اسأت علی اللَّه فی فعله اذا انت لم ترض لی ما وهب !

«به حسود من بگو آیا می دانی نسبت به چه کسی اسائه ادب می کنی؟ تو بی ادبی در برابر خداوند نسبت به کارش داری، هرگاه راضی به بخشش خدا در باره من نشوی» ! «3»

### 3- نشانه های حسد

این صفت رذیله مانند بسیاری از صفات دیگر گاه آشکار و صریح است و گاه مخفی و در حال کمون، به همین دلیل باید از آثاری که بزرگان علم اخلاق و روانکاوان برای

---

(1)- المحجّه البیضاء، جلد 5، صفحه 326.

(2)- اصول کافی، جلد 2، صفحه 307.

(3)- سفینه البحار، مادّه حسد.

آن ذکر کرده اند یا به تجربه دریافته ایم، آن را در مراحل اولیه باید شناخت و پیش از آنکه در وجود انسان ریشه بدواند

و مستحکم گردد به درمان آن پرداخت.

از جمله نشانه هایی که برای آن ذکر شده امور زیر است:

1- هنگامی که می شنود نعمتی به دیگری رسیده است، غمگین و ناراحت می شود، هر چند آثاری از خود بروز ندهد.

2- گاه از این مرحله فراتر می رود و زبان به غیبت و عیبجویی می گشاید.

3- گاه از این هم فراتر می رود و به دشمنی و عداوت و کارشکنی برمی خیزد!

4- گاه تنها به بی اعتنایی و بی مهری و یا قطع رابطه از شخصی که مورد حسد او قرار گرفته قناعت می کند، سعی دارد او را نبیند و سخنی از او نشنود و اگر سخنی درباره او بگویند سعی می کند با ورود در مطالب دیگر گوینده را از ادامه سخن بازدارد، یا اگر مجبور به بیان مطلبی در باره او شود سعی می کند صفات برجسته او را پنهان سازد و یا نسبت به آن سکوت کند.

هر یک از این امور می تواند نشانه ای از بروز رذیله حسد باشد.

در احادیثی که در منابع اهل عصمت علیهم السلام برای ما نقل شده است اشارات روشنی به این معنی دیده می شود، از جمله در کلامی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «یَکْفِیکَ مِنَ الْحَاسِدِ انَّهُ یَغْتَمُّ فِی وَقْتِ سُرُورِکَ؛ برای شناخت حسود همین بس که او غمگین شود در حالی که تو شادمان هستی»! «1»

به عکس هنگامی که زیانی به انسان برسد، شخص حسود خوشحال می شود، همان گونه که در آیه 50 سوره توبه می خوانیم: «انْ تُصِبْکَ حَسَنَهٌ تَسُؤْهُمْ وَ انْ تُصِبْکَ مُصِیبَهٌ یَقُولُوا قَدْ اخَذْنَا امْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَ یَتَوَلَّوا وَ هُمْ فَرِحُونَ؛ هرگاه نیکی به تو رسد آنها را ناراحت می کند و اگر مصیبتی

به تو رسد می گویند: ما قبلاً پیش بینی چنین مطلبی را می کردیم و تصمیم لازم را گرفتیم و باز می گردند در حالی که خوشحالند» !

---

(1)- سفینه البحار، مادّه حسد (این احتمال در تفسیر روایت نیز داده شده که این مجازات برای حسود بس که او غمگین می شود در حالی که تو شادمان هستی).

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 141

آیات متعدّد دیگری نیز اشاره به همین گونه عکس العمل ها از سوی کافران حسود دارد از جمله آیه ای است که در آغاز بحث گذشت که کافران به مواهبی که از سوی خداوند به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده بود حسد می ورزیدند.

در روایات اسلامی نیز اشارات مکرّری به همین مسئله دیده می شود که حسودان همیشه از زوال نعمت محسود خوشحال می شوند و از موفّقیّت او ناراحت، از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الْحَاسِدُ یَفْرَحُ بِالشُّرُورِ وَ یَغْتَمُّ بِالسُّرُورِ؛ حسود از شرور و بدی ها خوشحال می شود و از سرور و خوشحالی دیگران غمگین می گردد» ! «1»

### 4- پیامدها و آثار سوء حسد

حسد آثار بسیار زیانباری از نظر فردی و اجتماعی و مادّی و معنوی به بار می آورد و کمتر صفتی از صفات رذیله است که این همه پیامدهای سوء داشته باشد، مهمترین آنها آثار زیر است:

نخست اینکه حسود دائماً ناراحت است و همین امر سبب بیماری جسمی و روانی او می شود، هر اندازه دیگران صاحب موفّقیّت بیشتر و نعمت های فزون تر گردند او به همان اندازه ناراحت می شود تا آنجا که گاه خواب و آرامش و استراحت را به کلّی از دست می دهد و بیمار و رنجور و نحیف و ضعیف می شود، در حالی که امکانات خوبی دارد و اگر این رذیله

را از خود دور می ساخت برای خودش زندگی آبرومند و مرفّهی داشت.

در احادیث فراوانی به این نکته اشاره شده و معصومین علیهم السلام نسبت به آن هشدار داده اند، از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «اسْوَءُ النَّاسِ عَیْشاً الْحَسُود !؛ بدترین مردم از نظر (آرامش در) زندگی حسود است» ! «2»

همین معنی در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام به صورت فشرده تری نقل شده که

---

(1)- غرر الحکم، 1474.

(2)- تصنیف غرر الحکم، صفحه 300 و 301؛ شرح غرر الحکم، 2931.



فرمود: «لَا رَاحَهَ لِحَسُودٍ؛ حسود راحتی ندارد» ! «1»

در تعبیر دیگری از همان حضرت می خوانیم: «الْحَسَدُ شَرُّ الْامْرَاض؛ حسد بدترین بیماریهاست» ! «2»

و در تعبیر دیگری آمده است: «الْعَجَبُ لِغَفْلَهِ الْحُسَّادِ عَنْ سَلَامَهِ الْاجْسَادِ؛ تعجّب می کنم چگونه حسودان برای سلامتی جسم خود ارزش قائل نیستند و از آن غافلند» ! «3»

این سخن را با حدیث دیگری از آن حضرت به پایان می بریم، هر چند احادیث در این زمینه بسیار است، فرمود: «الْحَسَدُ لَایَجْلِبُ الّا مَضَرَّهً وَ غَیْظاً، یُوهِنُ قَلْبَکَ، وَ یَمْرُضُ جِسْمَکَ؛ حسد جز زیان و خشم چیزی در وجود انسان ایجاد نمی کند، حسد سبب می شود که قلب انسان ناتوان و جسم او بیمار گردد» ! «4»

دیگر اینکه زیانهای معنوی حسد از زیانهای مادّی و جسمانی آن به مراتب بیشتر است، زیرا حسد ریشه های ایمان را می خورد و نابود می کند و انسان را نسبت به عدل و حکمت الهی بدبین می سازد، چرا که حسود در اعماق قلبش به بخشنده نعمت ها یعنی خداوند بزرگ معترض است !

در حدیث معروفی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «لَاتُحَاسِدُوا فَانَّ الْحَسَدَ یَأْکُلُ الْایمَانَ کَمَا

تَأْكُلُ النّارُ الْحَطَبَ؛ نسبت به یکدیگر حسد نورزید، چرا که حسد ایمان را می خورد همان گونه که آتش هیزم را می خورد» ! «5»

همین معنی از بنیانگذار اسلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و از فرزند گرامیش امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است.

در حدیث دیگری که مرحوم کلینی در کافی آورده است از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَ الْعُجْبُ وَ الْفَخْرُ؛ آفت دین و ایمان، حسد و خودبرتربینی و فخرفروشی است» ! «6»

---

(1)- بحار الانوار، جلد 70، صفحه 256.

(2)- شرح غرر الحكم، 331.

(3)- بحار الانوار، جلد 70، صفحه 256.

(4)- بحار الانوار، جلد 70، صفحه 256.

(5)- تصنيف غرر الحكم، صفحه 300؛ شرح غرر الحكم، 10376.

(6)- اصول كافى، جلد 2، صفحه 307.



از همان امام بزرگوار علیه السلام نقل شده است که فرمود: «انَّ الْمُؤْمِنَ يَغْبِطُ وَ لَايَحْسُدُ، وَ الْمُنَافِقُ يَحْسُدُ وَ لَايَغْبِطُ !؛ مؤمن غبطه می خورد (و تمنّای نعمت هایی شبیه دیگران می کند ولی) حسد نمی ورزد، در حالی که منافق حسد می ورزد و غبطه نمی خورد» ! «1»

از این حدیث به خوبی استفاده می شود که حسد با روح ایمان سازگار نیست و هماهنگ با نفاق است.

در بحث های گذشته نیز در حدیث قدسی خواندیم که خداوند به موسی بن عمران فرمود: «از حسد بپرهیز که حسود نسبت به نعمت های من خشمگین است و با قسمت من در میان بندگانم مخالف می باشد» !

سوّمین اثر زیانبار دیگر حسد این است که حجاب ضخیمی در برابر معرفت و شناخت حقایق می افکند، چرا که حسود نمی تواند نقطه های قوّت محسود را ببیند هر چند استاد و مربّی و بزرگ او باشد، بلکه دائماً چشم او در پی جستجو

برای نقاط ضعف است و ای بسا به خاطر حسد، خوبی را بدی و نقاط قوّت را ضعف بپندارد و از آنها دوری کند. به همین دلیل از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الْحَسَدُ حَبْسُ الرُّوحِ؛ حسد روح انسان را زندانی می کند و از درک حقایق باز می دارد». «2»

چهارمین اثر زیانبار حسد این است که انسان دوستان خود را از دست می دهد، زیرا هر کس دارای نعمتی است که احیاناً دیگری ندارد و اگر انسان دارای صفت رذیله حسد باشد طبعاً نسبت به همه مردم حسد می ورزد و همین امر سبب می شود که افراد از او دوری کنند و پیوندهای محبّت میان او و دیگران گسسته شود.

شاهد این سخن کلام پرباری است که از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«الْحَسُودُ لَاخُلَّةَ لَهُ؛ حسود، دوستی ندارد». «3»

پنجمین اثر سوء حسد آن است که انسان را از رسیدن به مقامات والا بازمی دارد به گونه ای که شخص حسود هرگز نمی تواند از مدیریّت بالایی در جامعه برخوردار شود

---

(1)- اصول کافی، جلد 2، صفحه 307.

(2)- شرح غرر الحکم، حدیث 371.

(3)- شرح غرر الحکم، 885.



چرا که حسد، دیگران را از گرد او پراکنده می کند و کسی که دارای قوّه دافعه است هرگز به بزرگی نمی رسد.

شاهد این سخن گفتار دیگری از علی علیه السلام است که فرمود: «الْحَسُودُ لَایَسُودُ؛ حسود هرگز به سیادت و بزرگی نمی رسد». «1»

ششمین اثر بسیار منفی حسد آلوده شدن به انواع گناهان دیگر است، زیرا حسود برای رسیدن به مقصد خود یعنی زایل کردن نعمت از دیگران، به انواع گناهان مانند ظلم و غیبت و تهمت و دروغ و

سعایت و غیر آن متوسّل می شود و تمام نیروی خود را به کار می گیرد تا محسود را به زمین زند لذا از هر وسیله نامشروعی برای وصول به این مقصد نامشروع کمک می گیرد.

باز شاهد این سخن، کلام نورانی دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام است که فرمود:

«الْحَسُودُ کَثِیرُ الحَسَرَاتِ، وَ مُتَضَاعَفُ السَیِّئَاتِ؛ حسود بسیار حسرت و اندوه دارد و گناهانش پیوسته افزوده می شود» ! «2»

هفتمین بدبختی حسود این است که پیش از آنکه به «محسود» زیان برساند به خودش ضرر می زند، چرا که قبل از هر چیز خودش را گرفتار ناراحتی روح و جسم و عذاب دنیا و عقبی می سازد.

در احادیث اسلامی به این حقیقت اشاره شده، امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید:

«الْحَاسِدُ مُضِرٌّ بِنَفْسِهِ قَبْلَ انْ یَضُرَّ بِالَمحْسُودِ، کَابْلِیسِ اورِثَ بِحَسَدِهِ بِنَفْسِهِ اللَّعْنَهُ، وَ لِآدَمَ علیه السلام الْاجْتِبَاءُ وَ الْهُدَی ...؛ حسود پیش از آنچه می تواند به «محسود» ضرر برساند به خویشتن زیان می رساند، مانند ابلیس که با حسدش لعنت برای خود آفرید و برای آدم برگزیدگی و هدایت». «3»

***

---

(1)- غرر الحکم، حدیث 1017.

(2)- تصنیف غرر الحکم، صفحه 301؛ شرح غرر الحکم، 1520.

(3)- بحار الانوار، جلد 70، صفحه 255.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 145

### 5- مراتب حسد

بزرگان علم اخلاق برای «حسد» مراحل مختلفی ذکر کرده اند از جمله دو مرحله کاملاً متمایز زیر:

1- وجود حسد در درون دل و در اعماق روح، به گونه ای که انسان آن را کنترل کند و اثرش در گفتار و رفتار او ظاهر نگردد.

2- وجود حسد در درون به گونه ای که از کنترل او خارج شود و با سخنان و اعمال شیطانی بروز کند و برای انتقام گیری از محسود و زوال

نعمت او تلاش کند.

از بعضی روایات استفاده می شود که همه (یا غالب) مردم رگه های حسد در درون جانشان وجود دارد، ولی تا آن را در گفتار و رفتار خود ظاهر نکنند، گناهی بر آنان نوشته نمی شود!

از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «ثَلَاثٌ لَایَنْجُو مِنْهُنَّ احَدٌ: الظَّنُّ، وَ الطِّیَرَهُ، وَ الْحَسَدُ، وَ سَاحَدِّثُکُمْ بِالَمخْرَجِ مِنْ ذَلِکَ، اذَا ظَنَنْتَ فَلَاتُحَقِّق، وَ اذَا تَطَیَّرْتَ فَامْضِ، وَ اذَا حَسَدْتَ فَلَاتَبْغِ؛ سه چیز است که هیچ کس از آن رهایی نمی یابد:

گمان بد، فال بد و حسد و من راه نجات از آنها را برای شما بازگو می کنم، هنگامی که گمان بد در باره کسی بردی، ترتیب اثر به آن نده و هنگامی که فال بد زدی اعتنا مکن و به کار خود ادامه بده و هنگامی که به کسی حسد پیدا کردی ستم مکن (و در گفتار و اعمال با حسد هماهنگ مشو)»! «1»

در حدیث دیگری آمده است: «قَلَّ مَنْ یَنْجُو مِنْهُنَّ؛ کمتر کسی از این سه صفت نجات می یابد»! «2»

از این تعبیر استفاده می شود که این حکم عمومی نیست و انبیا و اولیا را شامل نمی شود، چرا که اگر آنها در ظاهر و باطن از حسد پاک نشوند هرگز به آن مقامات والای روحانی و معنوی نمی رسند، به همین دلیل حدیثی را که می گوید: «هیچ کس از حسد خالی نیست حتّی انبیا» به عنوان محسود واقع شدن تفسیر کرده اند، یعنی حسودان

---

(1) محجّه البیضاء، جلد 5، صفحه 325.

(2) همان مدرک.



در برابر همه کس حتّی پیامبران الهی ظاهر می شوند که نسبت به مقامات آنها حسد

می ورزند.

به هر حال، در اینکه صفت حسد از رذایل اخلاقی است خواه به مرحله ظهور و بروز برسد یا نه شکّی نیست، سخن در این است که آیا اگر به مرحله ظهور و بروز نرسد گناه و عقوبتی بر آن نوشته می شود یا نه؟ ظاهراً دلیلی بر گناه بودن آن در مرحله عدم ظهور و بروز نداریم، هر چند صفت نکوهیده ای است.

ولی مرحوم «نراقی» در «معراج السعاده» در این زمینه می گوید: «هر گاه حسد آدمی را به افعال و گفتار ناپسند وادار کند تا زبان به غیبت و بدگویی بگشاید و ... گناه کرده، همچنین اگر از اظهار و ابراز آن خویشتن داری نماید و از رفتار و گفتاری که دلالت بر حسد نماید پرهیز کند، ولی در باطن زوال نعمت محسود را طالب و به درد و رنج او راغب باشد و از این نظر احساس ناراحتی نکند و بر خود خشمگین نباشد باز گناه کرده است». «1»

ولی ظاهراً دلیلی بر حرام بودن قسم دوّم وجود ندارد.

به این ترتیب مرحله عدم ظهور و بروز باز دو حالت دارد: حالتی که صاحبش از وجود آن ناراحت نباشد و در رفع آن نکوشد بلکه در درون با آن هماهنگ گردد و حالتی که چنین نباشد، گناه بودن حالت اول بعید به نظر نمی رسد هر چند دلیل قاطعی بر آن نداریم.

### 6- درمان حسد

همان گونه که از بحث های پیشین استفاده شد «حسد» از بیماری های خطرناک اخلاقی است که اگر انسان به درمان آن نپردازد دین و دنیای او را تباه می کند.

درمان این بیماری اخلاقی مانند درمان صفات رذیله دیگر است که بر دو اساس استوار می باشد.

---

(1) معراج السعاده، صفحه 429.

اخلاق

در قرآن، ج 2، ص: 147

1- طرق علمی.

2- طرق عملی.

در قسمت «علمی» شخص حسود باید روی دو چیز مطالعه و دقّت کند یکی پیامدها و آثار ویرانگر حسد از نظر روح و جسم و دیگر ریشه ها و انگیزه های پیدایش حسد.

همان گونه که شخص معتاد به یک اعتیاد خطرناک، مانند اعتیاد به هروئین، باید سرانجام کار معتادان را بررسی کند و ببیند آنها چگونه سلامت و تندرستی خود را از دست داده و زن و فرزند و حیثیّت اجتماعی آنها بر باد می رود و با دردناک ترین وضعی در جوانی جان می سپارند و نه تنها کسی از مرگ آنها ناراحت نمی شود بلکه مرگ او را سعادتی برای خانواده و فامیل و دوستانش می شمرند! همین طور «حسود» باید بیندیشد که این بیماری اخلاقی به زودی جسم او را بیمار می کند، مانند خوره روح او را می پوساند و می خورد و از بین می برد، خواب و آرامش را از او سلب می کند و هاله ای از غم و اندوه همیشه اطراف قلب او را گرفته است و از آن بدتر اینکه مطرود درگاه خدا می شود و به سرنوشتی همچون ابلیس و قابیل گرفتار می آید و تازه با همه اینها نیز نمی تواند به مقصود خود یعنی زوال نعمت محسود برسد!

بی شک مرور بر این آثار و پیامدها و بررسی مکرّر احادیث نابی که در این زمینه آمده و در بخشهای گذشته به آن اشاره شد، تأثیر بسیار مثبتی در درمان این بیماری اخلاقی دارد.

«حسود» باید بیندیشد، اگر موادّ مخدّر سلامت روح و جسم را بر هم می زند و مرگ زودرس و رقّت بار را به استقبال او می فرستد، او نیز علاوه بر بیماری های جسمی و

روانی، آخرت خود را هم از دست می دهد، چرا که عملاً به حکمت خدا اعتراض می کند و در پرتگاه شرک و کفر سقوط می نماید، اینها از یک سو.

از سوی دیگر در باره انگیزه های حسد باید بیندیشد و ریشه های آن را یکی پس از دیگری قطع نماید، اگر دوستان ناباب و وسوسه های آنها او را به این وادی کشانده است با آنها قطع رابطه کند و هرگاه تنگ نظری و بخل سرچشمه این رذیله اخلاقی شده، به

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 148

مداوای آنها برخیزد، اگر ضعف ایمان و عدم آشنایی به توحید افعالی خداوند او را در این گرداب پرتاب کرده است به تقویت مبانی ایمان و توحید بپردازد و هرگاه ناآگاهی از استعدادهای خویش و ظرفیّت هایی که برای ترقّی و پیشرفت در وجود اوست، او را گرفتار عقده حقارت و به دنبال آن حسد نموده است به درمان آن رو آورد و در سایه توکّل به خدا و اعتماد به نفس، عقده حقارت را بگشاید و رذیله حسد را از خود دور سازد.

چه بهتر اینکه «حسود» عصاره و خلاصه ای از این امور را در صفحه یا صفحاتی بنویسد و هر چند روز یک بار بر آن مرور کند و حتّی با صدای بلند آن را برای خودش در تنهایی جمله جمله بخواند و پیرامون آن بیندیشد و مخصوصاً روی روایاتی که در این زمینه از معصومین علیهم السلام رسیده و در بحث های گذشته به آن اشاره شد تکیه کند، بی شک هر حسودی این برنامه را به طور جدّی دنبال کند در مدّت کوتاهی نتیجه خواهد گرفت، روح و جسم خود را تدریجاً از شرّ

حسد رهایی می بخشد و افق های روشنی از سلامت و سعادت در برابر او نمایان می گردد.

مخصوصاً «حسود» باید روی این نکته کاملاً فکر کند که اگر وقت و نیرویی را که او برای زوال نعمت از محسود به کار می گیرد صرف پیشرفت خودش کند چه بسا از او جلو بیفتد.

به تعبیر دیگر باید انگیزه های حسد را به انگیزه های غبطه تبدیل کند و نیروهای ویرانگر را به نیروهای سازنده مبدّل سازد.

این معنی در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «احْتَرِسُوا مِنْ سُورَهِ الْجُمَدِ وَ الْحِقْدِ وَ الْغَضَبِ وَ الْحَسَد وَ اعِدُّوا لِکُلِّ شَیْ ءٍ مِنْ ذَلِکَ عِدَّهً تُجَاهِدُونَ بِهَا مِنَ الْفِکْرِ فِی الْعَاقِبَهِ وَ مَنْعِ الرَّذِیلَهِ وَ طَلَبِ الْفَضِیلَهِ؛ خود را از شدّت بخل و کینه و غضب و حسد در امان دارید و برای مبارزه با هر یک از این امور وسیله ای آماده سازید، از جمله تفکّر در عواقب سوء این صفات رذیله و راه درمان و طلب فضیلت از این طریق» ! «1»

---

(1)- تصنیف غرر الحکم، صفحه 300، حدیث 6806.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 149

امّا از نظر «عملی»، می دانیم: تکرار یک عمل تدریجاً تبدیل به یک عادت می شود و ادامه عادت تبدیل به ملکه و صفت درونی می گردد، اگر حسود به جای اینکه برای در هم شکستن اعتبار و شخصیّت فردی که مورد حسدش قرار گرفته به تقویت موقعیّت خود بپردازد، به جای غیبت و مذمّتش او را به خاطر صفات خویش مدح و ستایش کند و به جای تلاش در تخریب زندگی مادّی او خود را آماده اعانت و همکاری با او نماید، تا می تواند از او سخن بگوید، تا ممکن

است نسبت به او محبّت کند و تا آنجا که در اختیار اوست خیر و سعادت او را بطلبد و به دیگران نیز همین امور را توصیه کند، به یقین تکرار این کارها تدریجاً آثار رذیله حسد را از روح او می شوید و نقطه مقابل آن که «نصح» و «خیرخواهی» است با یک دنیا نور و صفا و روحانیت جانشین آن می گردد.

علمای اخلاق به افراد ترسو برای از میان بردن این رذیله اخلاقی توصیه می کنند که در میدان هایی که ورود در آن شجاعت فراوان می خواهد گام بگذارند و این کار را بر خود تحمیل کنند تا تدریجاً ترس آنها بریزد و شجاعت به صورت عادت و حالت در آید و سپس ملکه گردد.

همین گونه حسود باید با استفاده از ضدّ آن به درمان پردازد که درمان هر بیماری دارویی است که از ضدّ آن تشکیل یافته است!

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اذَا حَسَدْتَ فَلَاتَبْغِ؛ هنگامی که نسبت به کسی حسد پیدا کردی بر طبق آن عمل نکن و بر او ستمی روا مدار». «1»

و در حدیث دیگری از امیر مؤمنان آمده است که فرمود: «انَّ الْمُؤْمِنَ لَایَسْتَعْمِلُ حَسَدَهُ؛ مؤمن حسد خود را به کار نمی گیرد». «2»

از جمله اموری که در درمان حسد بسیار مؤثّر است راضی به رضای حق بودن و تسلیم در برابر اراده او شدن و قانع به زندگی خویش گشتن است، در حدیثی از امیر مؤمنان می خوانیم: «مَنْ رَضِیَ بِحَالِهِ لَمْ یَعْتَوِرَهُ الْحَسَد؛ کسی که به آنچه دارد راضی باشد حسد دامان او را نمی گیرد». «3»

---

(1)- تحف العقول، صفحه 50.

(2)- بحار الانوار، جلد 55، صفحه 323،

حدیث 12؛ کافی، جلد 8، صفحه 108.

(3)- تصنیف غرر الحکم، صفحه 300، حدیث 6808.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 150

اخلاق در قرآن ج 2 179

### 7- نصح و خیرخواهی

نقطه مقابل حسد، «نصح» و خیرخواهی است، به این معنی که نه تنها انسان خواهان زوال نعمت از دیگران نباشد بلکه طالب بقای نعمت و افزون شدن آن برای همه نیکان و پاکان گردد، یا به تعبیری دیگر آنچه از خیر و خوبی و سعادت معنوی و مادّی برای خویش می خواهد برای دیگران نیز بطلبد و این یکی از فضایل معروف است که در آیات قرآن و روایات اسلامی به آن اشاره شده است.

پیامبران الهی خیرخواهان امّت ها بودند و یکی از صفات بارز آنها همین موضوع بود. قرآن مجید از زبان «نوح» شیخ الانبیا چنین نقل می کند که به قوم خود فرمود:

«ابَلِّغُکُمْ رِسَالَاتِ رَبِّی وَ انْصَحُ لَکُمْ وَ اعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَاتَعْلَمُونَ؛ رسالت های پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم و خیرخواه شما هستم و از خداوند چیزهایی (از لطف و مرحمت و عنایت) می دانم که شما نمی دانید». «1»

در اینجا بعد از مسئله ابلاغ رسالت سخن از نصح و خیرخواهی امّت به میان آمده که نقطه مقابل حسد و بخل و خیانت است.

همین معنی با تفاوت مختصری در مورد پیامبر بزرگ خدا هود علیه السلام آمده است آنجا که می گوید: «ابَلِّغُکُمْ رِسَالَاتِ رَبِّی وَ انَا لَکُمْ نَاصِحٌ امِینٌ؛ رسالتهای پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم و من خیرخواه امینی برای شما هستم». «2»

همین معنی درباره حضرت صالح (اعراف، 79) و حضرت شعیب (اعراف، 93) وارد شده است.

بدیهی است خیرخواهی منحصر به این چهار بزرگوار نبوده بلکه همه انبیای الهی و

اولیا معصومین این ویژگی را داشتند و پیروان راستین آنان نیز باید خیرخواه دیگران باشند، نه حسود باشند و نه بخیل.

در حدیث پر معنایی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که درباره مردی از طایفه انصار شهادت داد که او از اهل بهشت است، هنگامی که درباره زندگی این مرد بهشتی

---

(1)- اعراف، 62.

(2)- همان، 68.



تحقیق کردند عبادت زیادی در او مشاهده نکردند، بلکه دیدند شب هنگام که به بستر استراحت می رود یاد خدا می کند و سپس به خواب می رود تا موقع نماز صبح، مشاهده این وضع موجب سؤال از خودش شد، او در جواب گفت: «مَا هُوَ الّا مَا تَرَوْنَ غَیْرَ انِّی لَاجِدُ عَلَی احَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ فِی نَفْسِی غِشّاً وَ لَاحَسَداً عَلَی خَیْرٍ اعْطَاهُ اللَّهُ ایَّاهُ؛ وضع من همان است که دیدید، ولی من نسبت به هیچ کس از مسلمانان که خدا نعمتی به او بخشیده در دل خود نه خیانتی می بینم و نه حسدی (بلکه من خیرخواه همه هستم و از نعمت های آنها خوشحالم)» ! «1»

در حدیث دیگری آمده است که پیامبر اکرم فرمود: «انَّ اعْظَمَ النَّاسِ مَنْزِلَهً عِنْدَاللَّهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ امْشَاهُمْ فِی ارْضِهِ بِالنَّصِیحَهِ لِخَلْقِهِ؛ بلند مقام ترین مردم در پیشگاه خداوند در قیامت کسی است که از همه بیشتر تلاش در خیرخواهی مردم کرده است». «2»

در روایت دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله میزان و معیاری برای خیرخواهی بیان شده و آن این است که از منافع دیگران به اندازه منافع خویش دفاع کند فرمود: «لَیَنْصَحُ الرَّجُلُ مِنْکُمْ اخَاهُ کَنَصِیحَتِهِ لِنَفْسِهِ؛ باید هر کدام از شما نسبت به برادر

مؤمن خود خیرخواه باشد به همان اندازه که نسبت به خویش خیرخواه است» ! «3»

واژه «نصح» و «نصیحت» گر چه در زبان روزمرّه فارسی ما معمولاً به معنی اندرز به کار می رود ولی در لغت عرب چنین نیست، بلکه مفهوم وسیع و گسترده ای دارد.

«راغب» در کتاب «مفردات» می گوید: «نصح و نصیحت» هر کار و هر سخنی است که در آن مصلحت دیگری باشد و این واژه در اصل به معنی خلوص و اخلاص است. به همین دلیل عسل خالص را «ناصح» می گویند، کار خیّاط را هم نصح می نامند به خاطر اصلاح کردن پارچه ای که به او داده شده است و از آنجا که شخص خیرخواه از روی خلوص و اخلاص در اصلاح کار دیگران می کوشد، واژه نصح و نصیحت در باره او به کار می رود و اصولاً هر چیزی که خالص و صاف باشد خواه در سخن یا عمل و در امور

---

(1)- محجّه البیضاء، جلد 5، صفحه 325.

(2)- اصول کافی، صفحه 28، حدیث 5 و 4.

(3)- همان مدرک.



مادّی یا معنوی، واژه «نصح» بر آن اطلاق می شود.

بنابراین هنگامی که در بحث های اخلاقی سخن از نصیحت به میان می آید مقصود ترک هر گونه حسد، کینه، بخل و خیانت است.

## اشاره

یکی از رذایل اخلاقی که نه تنها در میان علمای اخلاق معروف و مشهور است بلکه در میان توده های مردم نیز از جمله صفات زشت شناخته شده می باشد «غرور» است. این صفت رذیله موجب از خود بیگانگی و جهل نسبت به خویشتن و دیگران و فراموش کردن موقعیّت فردی و اجتماعی خود و غوطه ور شدن در جهل و بی خبری

است.

غرور انسان را از خدا دور می کند و به شیطان نزدیک می سازد، واقعیّت ها را در نظر او دگرگون می کند و همین امر سبب خسارت های شدید مادّی و معنوی می گردد.

افراد مغرور همیشه در جامعه منفورند و به خاطر توقّع نامحدودشان گرفتار انزوای اجتماعی می شوند.

غرور سرچشمه صفات رذیله دیگری مانند خودبرتربینی و تکبّر و عجب و خودپسندی و ترک تواضع و کینه و حسد نسبت به دیگران و تحقیر آنها می شود.

می دانیم یکی از عوامل اصلی رانده شدن شیطان از درگاه خدا «غرور» او بود و یکی از علل عدم تسلیم بسیاری از اقوام پیشین در برابر دعوت انبیا وجود همین صفت نکوهیده در وجود آنان بود.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 154

فرعونها و نمرودها به خاطر غرورشان از خدا دور شدند و به سرنوشت شومی که عبرت برای همگان شد گرفتار گشتند.

«غرور» گاه در یک فرد پیدا می شود و گاه قوم و ملّت یا نژادی در چنگال این رذیله اخلاقی گرفتار می شوند و بی شک قسم دوم خطرناک تر است؛ زیرا گاه کشور یا دنیایی را به آتش می کشد و نمونه آن جنگ جهانی اول و دوم بود که حدّ اقل یکی از علل عمده آن غرور و نژادپرستی آلمانی ها بود.

با این اشاره، نخست به سراغ تفسیر واژه «غرور» در منابع لغت و کتب علمای اخلاق و سپس به سراغ آیات و روایات و تفسیر و تحلیل آنها می رویم و به دنبال آن از اسباب غرور، آثار و پیامدها و راه درمان آن سخن می گوییم.

## 1- مفهوم غرور

### اشاره

این واژه به طور وسیعی در کلمات عرب مخصوصاَ در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی به کار رفته و در گفتگوهای روزمرّه فارسی

زبانان نیز کم و بیش در همان معانی اصلی یا لوازم آن به کار می رود.

«راغب» در کتاب «مفردات» واژه «غَرور» (به فتح غین که معنی وصفی دارد) را به معنی هر چیزی که انسان را می فریبد و در غفلت فرومی برد خواه مال و مقام باشد یا شهوت و شیطان تفسیر می کند.

در «صحاح اللغه» «غُرور» به معنی اموری که انسان را غافل می سازد و می فریبد (خواه مال و ثروت باشد یا جاه و مقام یا علم و دانش و غیر آن) تفسیر شده است.

بعضی از ارباب لغت- به گفته «طریحی» در «مجمع البحرین» گفته اند: «غرور چیزی است که ظاهر جالب و دوست داشتنی دارد ولی باطنش ناخوشایند و مجهول و تاریک است».

در کتاب «التحقیق فی کلمات قرآن الکریم» بعد از نقل کلمات ارباب لغت چنین آمده

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 155

است: «ریشه اصلی این واژه به معنی حصول غفلت به سبب تأثیر چیز دیگری در انسان است و از لوازم و آثار آن جهل و فریب و نیرنگ و نقصان و شکست و ... می باشد».

در «المحجه البیضاء فی تهذیب الاحیاء» که از بهترین کتب اخلاق محسوب می شود و تکمیل و تهذیبی است برای «احیاء العلوم» «غزالی» چنین می خوانیم: «غرور عبارت است از دلخوش بودن به چیزی که موافق هوای نفس و تمایل طبع انسانی است و ناشی از اشتباه انسان یا فریب شیطان است و هر کس گمان کند آدم خوبی است (و نقطه ضعفی ندارد) خواه از نظر مادّی یا معنوی باشد و این اعتقاد از پندار باطلی سرچشمه بگیرد آدم شروری است و غالب مردم خود را آدم خوبی می دانند در حالی که

در اشتباهند بنابراین اکثر مردم شرورند، هر چند شکل غرور آنها و درجه آن متفاوت است». «1»

در تفسیر نمونه در معنی این واژه چنین آمده است: «غَرور» بر وزن (جَسُور) صیغه مبالغه به معنی موجود فوق العاده فریبنده است و شیطان را از این رو «غَرور» می گویند که انسان را با وسوسه های خود فریب می دهد و غافل می سازد و در حقیقت بیان مصداق واضح آن است وگرنه هر انسان یا کتاب فریبنده، هر مقام وسوسه گر و هر موجودی که انسان را گمراه سازد در مفهوم وسیع «غرور» داخل است.

### غرور در قرآن مجید

این واژه در قرآن مجید کراراً به کار رفته و در آیات دیگری گرچه این واژه دیده نمی شود ولی مفهوم و محتوای آن را در بر دارد، در آیات زیر دقّت کنید:

1- ... قَالَ انَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (سوره اعراف، آیه 12)

2- فَقَالَ الْمَلَاءُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَيکَ الّا بَشَراً مِثْلَنَا وَ مَا نَرَيکَ اتَّبَعَکَ الّا الَّذِينَ هُمْ ارَاذِلُنَا بَادِیَ الرَّأْيِ وَ مَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ ... قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَاكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا انْ كُنْتَ مِنَ

---

(1) جلد 6، صفحه 293.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 156

الصَّادِقِينَ (سوره هود، آیات 32 و 27)

3- قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيراً مِمَّا تَقُولُ وَ انَّا لَنَرَيکَ فِينَا ضَعِيفاً وَ لَوْلَا رَهْطُکَ لَرَجَمْنَاکَ وَ مَا انْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ (سوره هود، آیه 91)

4- وَ نَادَی فِرْعَوْنُ فِی قَوْمِهِ قَالَ یَا قَوْمِ الَیْسَ لِی مُلْکُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْانْهَارُ تَجْرِی مِنْ تَحْتِی افَلَاتُبْصِرُونَ* امْ انَا خَیْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِی هُوَ مَهِینٌ وَ لَایَکَادُ یُبِینُ (سوره

زخرف، آیات 52- 51)

5- ذَلِکَ بِانَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ الّا ایَّاماً مَعْدُودَاتٍ وَ غَرَّهُمْ فِی دِینِهِمْ مَا کَانُوا یَفْتَرُونَ (سوره آل عمران، آیه 24)

6- فَعَقَرُوا النَّاقَهَ فَعَتَوا عَنْ امْرِ رَبِّهِمْ وَ قَالُوا یَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا انْ کُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِینَ (سوره اعراف، آیه 77)

7- یُنَادُونَهُمْ الَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ قَالُوا بَلَی وَ لَکِنَّکُمْ فَتَنْتُمْ انْفُسَکُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْکُمُ الْامَانِیُّ حَتَّی جَاءَ امْرُ اللَّهِ وَ غَرَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ (سوره حدید، آیه 14)

8- هُمُ الَّذِینَ یَقُولُونَ لَاتُنْفِقُوا عَلَی مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّی یَنْفَضُّوا وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْارْضِ وَ لَکِنَّ الْمُنَافِقِینَ لَایَفْقَهُونَ* یَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا الَی الْمَدِینَهِ لَیُخْرِجَنَّ الْاعَزُّ مِنْهَا الْاذَلَّ وَ لِلَّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ لَکِنَّ الْمُنَافِقِینَ لَایَعْلَمُونَ (سوره منافقون، آیات 7 و 8)

9- فَامَّا الْانْسَانُ اذَا مَا ابْتَلَیهُ رَبُّهُ فَاکْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَیَقُولُ رَبِّی اکْرَمَنِ (سوره فجر، آیه 15)

10- امْ یَقُولُونَ نَحْنُ جَمِیعٌ مُنْتَصِرٌ* سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ یُوَلُّونَ الدُّبُرَ (سوره قمر، آیات 44 و 45)

11- وَذَرِ الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیَاهُ الدُّنْیَا (سوره انعام، آیه 70)

12- یَا ایُّهَا النَّاسُ ... انَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَاتَغُرَّنَّکُمُ الْحَیَاهُ الدُّنْیَا وَ لَایَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ (سوره لقمان، آیه 33)

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 157

ترجمه

1- (خداوند به شیطان) فرمود: «در آن هنگام که به تو فرمان دادم چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی؟ !» گفت: «من از او بهترم! مرا از آتش آفریده ای و او را از گِل» !

2- اشراف کافر قومش (قوم نوح) گفتند: «ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم! و کسانی را که از تو پیروی کرده اند جز گروهی اراذل ساده

لوح مشاهده نمی کنیم و برای شما فضیلتی نسبت به خود نمی بینیم ! بلکه شما را دروغگو تصوّر می کنیم ! گفتند: ای نوح ! تو با ما جرّ و بحث کردی و زیاد هم جرّ و بحث کردی ! (بس است !) اگر راست می گویی آنچه را (از عذاب الهی) به ما وعده می دهی بیاور !».

3- گفتند: «ای شعیب ! بسیاری از آنچه را می گویی ما نمی فهمیم ! و ما تو را در میان خود ضعیف می یابیم و اگر (به خاطر) قبیله کوچکت نبود تو را سنگسار می کردیم و تو در برابر ما قدرتی نداری» !

4- فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: «ای قوم من ! آیا حکومت مصر از آن من نیست؟ و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی بینید؟ !- مگر نه این است که من از این مردی که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید بهترم؟ !».

5- این عمل آنها (یهود) به خاطر آن است که می گفتند: «آتش (دوزخ) جز چند روزی به ما نمی رسد (و کیفر ما به خاطر امتیازی که بر اقوام دیگر داریم بسیار محدود است) این افترا (و دروغی که به خدا بسته بودند) آنها را در دینشان مغرور ساخت (و گرفتار انواع گناهان شدند)».

6- سپس (قوم صالح) «ناقه» را پی کردند و از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند و گفتند:

«ای صالح ! اگر تو از فرستادگان (خدا) هستی آنچه ما را به آن تهدید می کنی بیاور» !

7- آنها (دوزخیان) را صدا می زنند «مگر ما با شما نبودیم؟ ! می گویند: آری ! ولی شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید و (در همه چیز) شک و تردید داشتید و آرزوهای دور

و دراز شما را فریب داد تا فرمان حق فرارسید و شیطان فریبکار شما را در برابر (فرمان) خدا فریب داد» !

8- آنها (منافقان) کسانی هستند که می گویند: «به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق



نکنید تا پراکنده شوند! (غافل از اینکه) خزاین آسمانها و زمین از آن خداست ولی منافقان نمی فهمند- آنها می گویند: اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون می کنند! در حالی که عزّت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است، ولی منافقان نمی دانند!».

9- امّا انسان هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش، اکرام می کند و نعمت می بخشد (مغرور می شود) و می گوید: «پروردگارم مرا گرامی داشته است» !

10- یا می گویند: «ما جماعتی متّحد و نیرومند و پیروزیم»؟ !- (ولی بدانند) به زودی جمعشان شکست می خورد و پا به فرار می گذارند.

11- کسانی را که آیین (فطری) خود را به بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا آنها را مغرور ساخته، رها کن!

12- ای مردم! ... به یقین وعده الهی حق است، پس مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد و مبادا (شیطان) فریبکار شما را به (کَرَم) خدا مغرور سازد!

### تفسیر و جمع بندی

نخستین جرقه های غرور همان طوری که اشاره شد در آغاز آفرینش انسان و در چهره شیطان دیده شد و همان گونه که در اوّلین آیه مورد بحث آمده هنگامی که خداوند به او خطاب کرد «چه چیز تو را مانع شد از اینکه بر آدم سجده کنی هنگامی که به تو فرمان دادم»، (قَالَ مَا مَنَعَکَ الَّا تَسْجُدَ اذْ امَرْتُکَ ...). «1»

«شیطان (با لحنی غرورآمیز) گفت: من از او بهترم ! مرا از آتش آفریده ای او را از گل»، (قَالَ انَا

خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِى مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ). «2»

آری حجاب غرور و خودبینی چنان بر چشم بصیرت او افتاد که به او اجازه نداد راه سعادت خود را که فرمان صریح خداست ببیند و در پرتگاه عصیان سقوط کرد و برای همیشه مطرود و ملعون شد، بنابراین می توان گفت: همان گونه که پیشوای مستکبران جهان ابلیس است پیشوای مغروران عالم نیز اوست و این دو، یعنی «غرور» و «استکبار»، لازم و ملزوم یکدیگرند!

---

(1)- اعراف، 12.

(2)- همان، 12.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 159

ابلیس بر اثر غرور و استکبار نتوانست برتری خاک را بر آتش و برتری توبه را بر لجاجت و اصرار بر گناه دریابد، گام در بیراهه گذارد و همچنان در بیراهه سرگردان است.

*** در آیه بعد به داستان نوح یعنی نخستین پیامبر اولوا العزم می رسیم که به خوبی نشان می دهد یکی از عوامل مهم سرپیچی قوم او در برابر ارشادهای دلسوزانه اش همان صفت رذیله «غرور» بود، می فرماید: «اشراف کافر قومش (در برابر دعوت او) گفتند: ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم و کسانی را که از تو پیروی کرده اند جز گروهی فرومایه و اراذلی ساده لوح نمی یابیم! و فضیلتی برای شما نسبت به خود مشاهده نمی کنیم بلکه شما را جمعی دروغگو گمان می کنیم»، (فَقَالَ الْمَلَاءُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَيکَ الّا بَشَراً مِثْلَنَا وَ مَا نَرَيکَ اتَّبَعَکَ الّا الَّذِينَ هُمْ ارَاذِلُنَا بَادِىَ الرَّأْىِ وَ مَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ). «1»

و در چند آیه بعد نخوت و غرور خود را بیشتر ظاهر می کنند با صراحت می گویند:

«ای نوح! با ما جرّ و بحث کردی و زیاد سخن گفتی

(بس است!) اگر راست می گویی آنچه را (از عذاب الهی) به ما وعده می دهی بیاور»! (قَالُوا یَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَاکْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا انْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ). «2»

معمولاً انسانها از ضررهای احتمالی به حکم عقل پرهیز دارند، ولی این قوم مغرور با اینکه آثار حقّانیّت را در معجزات نوح می دیدند و احتمال مجازات الهی بسیار قوی بود، نه تنها اعتنایی نداشتند بلکه نوح را تشویق به درخواست عذاب الهی می کردند!

آری همان غروری که حجاب شیطان شد حجاب قوم نوح گردید و سرانجام در چنبر عذاب الهی گرفتار شدند و ریشه آنها قطع شد. این است سرنوشت مغروران در تمام طول تاریخ.

در سوّمین آیه سخن از قوم شعیب است که به دنبال قوم نوح گرفتار غرور و خودبینی شدند و سرنوشتی همانند آنها پیدا کردند، می فرماید: «آنها به شعیب گفتند: «بسیاری را از

---

(1)- هود، 27.

(2)- همان، 32.



آنچه می گویی ما اصلاً نمی فهمیم! ما تو را در میان خود ضعیف می بینیم و اگر به خاطر احترام قبیله کوچکت نبود سنگسارت می کردیم! و تو در برابر ما قدرتی نداری»! (قَالُوا یَا شُعَیْبُ مَا نَفْقَهُ کَثِیراً مِمَّا تَقُولُ وَ انَّا لَنَرَیکَ فِینَا ضَعِیفاً وَ لَوْلا رَهْطُکَ لَرَجَمْنَاکَ وَ مَا انْتَ عَلَیْنَا بِعَزِیزٍ). «1»

آنها در واقع در برابر دلایل منطقی و سخنان سنجیده و معجزات الهی حضرت شعیب پاسخی نداشتند، ولی غرور و نخوتشان اجازه نمی داد تسلیم حق شوند و سرانجام صیحه و صاعقه آسمانی در یک چشم بر هم زدن خانه و کاشانه و خود آنها را به آتش کشید و در هم کوبید و چیزی جز پیکرهای نیم سوخته آنها باقی نماند!

***

در چهارمین آیه که ناظر به داستان فرعون است چهره زشت دیگری از این صفت رذیله نیز دیده می شود و نشان می دهد که غرور و نخوت چنان مغز او را پر کرده بود که نه تنها اعتنایی به دلایل روشن موسی نکرد بلکه با سخنانی کودکانه سرپیچی خود را توجیه نمود، می فرماید: «فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت آیا حکومت مصر از آن من نیست؟ و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی بینید- من از این مردی که از خانواده حقیری است و هرگز نمی تواند فصیح صحبت کند برترم» ! (وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِى قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ الَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْانْهَارُ تَجْرِى مِنْ تَحْتِى افَلَاتُبْصِرُونَ* امْ انَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِى هُوَ مَهِينٌ وَ لَايَكَادُ يُبِينُ). «2»

سپس به سخنان واهی و بی اساسی توسّل جست که اگر موسی راست می گوید چرا موسی دستبند طلا ندارد؟ چرا فرشتگان با او نیامدند؟ !

افراد مغرور همچون فرعونها و نمرودها به خاطر بی اعتنایی و غرورشان اهمّیّتی به چگونگی سخنان خود نمی دادند و بسیار دیده شده که حرفهای ابلهانه ای می زنند که حتّی نزدیکانشان در دل به آنها می خندیدند و به یقین چنین حالتی سدّ راه همه معارف الهیه و شناخت واقعیّات زندگی است.

جالب اینکه موسی علیه السلام اگر گرهی در زبانش بود مربوط به کودکی بود امّا هنگامی که

---

(1)- هود، 91.

(2)- زخرف، 52- 51.



به نبوّت رسید و از خدا درخواست گشوده شدن عقده زبانش کرد خداوند به تقاضای او جامه تحقّق پوشید ولی فرعون بی اعتنا به وضع جدید همچنان به وضع سابق اشاره می کند و

لکنت زبانش را یادآور می شود.

*** در پنجمین آیه اشاره ای به قوم یهود دارد که آنها نیز بر اثر غرور و خودبینی امتیازات نامعقولی برای خود قائل بودند و همین تفکّر غلط سبب گمراهی و طغیان آنها شد، می فرماید: «این (اعراض و روی گردانی آنها از آیات الهی) به خاطر آن است که می گفتند:

جز چند روزی آتش دوزخ به ما نمی رسد (و مجازات ما به خاطر گناهان سنگینمان بسیار کم است چون قوم برتری هستیم !) این افترا و دروغی که (به خدا) بسته بودند آنها را در دینشان مغرور ساخته بود»، (ذَلِکَ بِانَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ الّا ایَّاماً مَعْدُودَاتٍ وَ غَرَّهُمْ فِی دِینِهِمْ مَا کَانُوا یَفْتَرُونَ). «1»

تاریخ بنی اسرائیل نشان می دهد که از گناهکارترین و سرکش ترین اقوام بوده اند و یکی از دلایل عمده آن همان غرور و نخوت آنها بوده است.

متأسّفانه هنوز گروهی از آنها به نام صهیونیستها از باده غرور سرمستند و هر روز مرتکب جنایات تازه ای می شوند که چهره تاریخشان را سیاه تر از سابق می کند.

آنها همه چیز را برای خودشان می خواهند و برای دیگران حقّی قائل نیستند خود را قوم برتر می شمرند و دیگران را با دیده حقارت می نگرند.

*** ششمین آیه ناظر به قوم «صالح» است که آنها نیز چنان مست باده غرور بودند که با صراحت از پیامبرشان تقاضای مجازات الهی کردند، با اینکه معجزه آشکار او را با چشم خود می دیدند، می فرماید: «آنها ناقه را (همان شتری که به اعجاز الهی از کوه بیرون آمده بود) پی کردند و از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند و گفتند: ای صالح اگر از فرستادگان خدا هستی عذابی را که ما را به آن تهدید می کنی

بیاور» ! (فَعَقَرُوا النَّاقَةَ فَعَتَوا عَنْ امْرِ رَبِّهِمْ وَ

---

(1)- آل عمران، 24.



قَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا انْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ). «1»

قرآن به دنبال آن می گوید: «زمین لرزه وحشتناکی آنها را فراگرفت و صبحگاهان بدنهای بی جانشان در خانه هاشان باقی ماند! (و این است سرانجام یک قوم مغرور و از خدا بی خبر)» !

*** در هفتمین آیه سخن از دوزخیان است که در قیامت در ظلمت تاریکی به سر می برند در حالی که مؤمنان با نور ایمان در عرصه محشر شتابان می گذرند: «منافقان دوزخی آنها را صدا می زنند که مگر ما با شما نبودیم؟ می گویند: آری! و لکن شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید (و در همه چیز) شکّ و تردید داشتید و آرزوهای دور و دراز، شما را مغرور ساخت تا فرمان خدا فرارسید و شیطان شما را در برابر خداوند به غرور و فریب واداشت» ! (يُنَادُونَهُمْ الَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَى وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ انْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمُ الْامَانِيُّ حَتَّى جَاءَ امْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ). «2»

سپس در آیه بعد از آن با صراحت به آنها گفته می شود که «امروز هیچ راه فراری ندارید و جایگاه شما آتش دوزخ است».

در اینجا به خوبی می بینیم که یکی از صفات بارز منافقان دوزخی غرور و گرفتاری در چنگال آرزوهای دور و دراز شمرده شده است.

همان گونه که در آغاز بحث گفتیم در عنوان «غرور» معنی فریب نهفته شده است، ولی گاه انسان خودش را فریب می دهد و مغرور می شود و گاه شیطان و یا انسانهای شیطان صفت.

*** در هشتمین آیه سخن

از منافقان مغرور در این دنیاست که چگونه در برابر مؤمنان راستین و فقیر نمایش ثروت می دادند و آنها را تحقیر می کردند، می فرماید: «آنها کسانی هستند که می گویند: به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند (غافل از

---

(1)- اعراف، 77.

(2)- حدید، 14.



اینکه) خزاین آسمانها و زمین از آن خداست ولی منافقان نمی دانند» ! (هُمُ الَّذِینَ یَقُولُونَ لَاتُنْفِقُوا عَلَی مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّی یَنْفَضُّوا وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّماوَاتِ وَ الْارْضِ وَ لَکِنَّ الْمُنَافِقِینَ لَایَفْقَهُونَ). «1»

سپس غرور و نخوت را به اوج رسانده می گویند: «اگر ما (از میدان جنگ) به مدینه بازگردیم عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند کرد در حالی که عزّت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است ولی منافقان نمی دانند»، (یَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا الَی الْمَدِینَهِ لَیُخْرِجَنَّ الْاعَزُّ مِنْهَا الْاذَلَّ وَ لِلَّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ لَکِنَّ الْمُنَافِقِینَ لَایَعْلَمُونَ). «2»

اگر منافقان، «مغرور» نبودند این گونه ثروت و قدرت خود را به رخ مؤمنان نمی کشیدند و به آنها با دیده حقارت نمی نگریستند و در وادی خطرناک کفر و نفاق سرگردان نمی شدند.

*** در نهمین آیه سخن از طبیعت انسان- یا به تعبیر دیگر طبیعت انسانهای تربیت نایافته و کم ظرفیّت است- که به هنگام نعمت و قدرت مغرور می شوند و سرکش، می فرماید:

«امّا انسان هنگامی که خداوند او را به عنوان امتحان اکرام می کند و نعمت می بخشد (مغرور می شود و) می گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است» ! (فَامَّا الْانْسَانُ اذَا مَا ابْتَلَیهُ رَبُّهُ فَاکْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَیَقُولُ رَبِّی اکْرَمَنِ). «3»

اگر این سخن از سر شکرگزاری و سپاس پروردگار بود به یقین مایه تواضع و کمک به یتیمان و

مسکینان می شد، ولی همان گونه که لحن آیات بعد از آن نشان می دهد این سخن از روی غرور و نخوت است و به همین دلیل نه تنها اثر مطلوب و سازنده ای بر آن مترتّب نمی شود بلکه سرچشمه سرکشی و طغیان می گردد.

*** در دهمین آیه سخن از مشرکان خودخواه و خودپرست مکّه است، می فرماید: «آنها

---

(1)- منافقون، 7.

(2)- همان، 8.

(3)- فجر، 15.



می گویند ما جماعتی متّحد و نیرومندیم (و به همین دلیل پیروزی با ماست)»، (امْ یَقُولُونَ نَحْنُ جَمِیعٌ مُنْتَصِرٌ). «1»

خداوند به این مغروران سبک مغز هشدار می دهد که: «به زودی جمعشان شکست می خورد و پا به فرار می گذارند»! (سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ یُوَلُّونَ الدُّبُرَ). «2»

در تمام این موارد به خوبی می بینیم که غرور و خودبینی عامل مهمّ گناه و شکست و بدبختی است و قرآن مجید در یک پیشگویی اعجاز آمیز خبر از شکست و ناکامی این گروه مغرور می دهد، شکستی که به زودی دامانشان را گرفت و عبرت مردم شدند.

*** در یازدهمین آیه سخن از مشرکانی است که دین و آیین حق را به بازی گرفته اند و مال و ثروت دنیا آنها را مغرور ساخته است و همین امر سبب کفر و عنادشان با حق شد، می فرماید: «کسانی را که آیین (فطری) خود را به بازی و سرگرمی (و استهزاء) گرفتند و زندگی دنیا آنها را مغرور ساخته است رها کن»، (وَذَرِ الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیَاهُ الدُّنْیَا ...). «3»

این تعبیر شاید گواه این باشد که آنها قابل هدایت نیستند، چرا که باده غرور چنان آنها را سرمست کرده و زرق و برق دنیای مادّی چنان آنها را

فریب داده که به هیچ وجه حاضر به تسلیم در برابر حق نیستند و جز سخریّه و استهزاء در برابر حق کاری ندارند و این معنی از عمق فاجعه ای که به خاطر غرورشان در آن گرفتارند خبر می دهد.

تعبیر به «دینهم» اشاره به فطری بودن دین الهی است که در سرشت همه انسانها حتّی مشرکان وجود داشته و دارد، یا اینکه اشاره به کسانی است که حتّی آیین بت پرستی خودشان را به بازی و مسخره می گرفتند و به خاطر غرور حتّی به آن هم پایبند نبودند و یا اشاره به آیین اسلام است که خداوند به نفع آنان و برای آنها فرستاده است.

***

---

(1)- قمر، 44.

(2)- همان، 45.

(3)- انعام، 70.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 165

در دوازدهمین آیه به همه انسانها هشدار می دهد و از اینکه فریب زرق و برق دنیا را بخورند و به آن مغرور شوند و در دام شیطان بیفتند بر حذر می دارد، می فرماید: «ای مردم! ... وعده الهی حق است مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد و مغرور سازد و مبادا شیطان شما را فریب دهد»! (یَا ایُّهَا النَّاسُ ... انَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَاتَغُرَّنَّکُمُ الْحَیَاهُ الدُّنْیَا وَ لَایَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ). «1»

جالب اینکه اسباب غرور در این آیه دو چیز شمرده شده: «زرق و برق دنیا» و «شیطان» و این تعبیر نشان می دهد که گاه انسان بی آنکه از زندگی مادّی مرفّهی برخوردار باشد تنها با مشتی خیالات بی اساس مغرور می شود و برای خود مقام و شخصیّتی می پندارد، در برابر حق سرکشی می کند و در دام شیطان گرفتار می شود.

درست است که دنیای پر زرق و برق یکی از دامهای شیطان است ولی گاه

خیال و پندار هم سرچشمه نفوذ شیطان می گردد و انسان با آن دلخوش می شود.

## نتیجه نهایی

### اشاره

از مجموع آنچه در تفسیر و شرح آیات بالا گفته شد این واقعیّت به دست می آید که مسئله غرور و نخوت از آن روزی که آدم پا به این کره خاکی نهاد، در تمام دورانهای تاریخ و عصر انبیای پیشین تا امروز، یکی از سرچشمه های اصلی و خطرناک فساد و انحراف و کفر و نفاق بوده است، مطالعه در این آیات نشان می دهد که تا چه حد این صفت رذیله مایه بدبختی گروه عظیمی از انسانها و جوامع بشری می شود و اگر هیچ دلیلی بر زشتی این رذیله اخلاقی جز همین آیات نباشد کافی است.

### 1- نکوهش غرور در روایات اسلامی

مذمّت از این خوی زشت در احادیث اسلامی نیز بازتاب گسترده ای دارد:

1- در حدیثی از امام امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «سُکْرُ الْغَفْلَهِ وَ الْغُرُورِ ابْعَدُ افَاقَهً مِنْ

---

(1)- لقمان، 33.



سُکْرِ الْخَمُورِ!؛ مستی غفلت و غرور از مستی شراب طولانی تر است». «1»

2- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «جِمَاعُ الشَّرِّ فِی الْاغتِرَارِ بِالْمَهَل وَ الْاتِّکَالِ عَلَی الْعَمَلِ؛ کانون بدی ها در مغرور شدن به مهلت الهی و اعتماد بر اعمال (ناچیز) است». «2»

انسان عمل خیر ناچیزی انجام می دهد و به وسیله آن خود را اهل نجات می داند و آزادی بی قید و شرطی برای خود قائل است یا اینکه گناهانی از

او سر زده و مهلت پروردگار سبب غرورش می شود.

3- در حدیث دیگری از آن حضرت می بینیم غرور ضدّ عقل شمرده شده است، می فرماید: «لَایُلْقَی الْعَاقِلُ مَغْرُوراً؛ آدم عاقل هرگز مغرور دیده نمی شود». «3»

4- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که غرور، انسان را در انبوهی از خیالات گرفتار می سازد و اسباب نجات را

از او قطع می کند: «مَنْ غَرَّهُ السَّرَابُ تَقْطَعَتْ بِهِ الْاسْبَابُ !؛ کسی که سراب ها او را فریب دهد و مغرور سازد اسباب (نجات) از او قطع می شود» ! «4»

5- همان امام بزرگوار در تعبیر زیبای دیگری در باره گروهی از منحرفان می فرماید:

«زَرَعُوا الْفُجُورَ وَ سَقَوْهُ الْغُرُورَ وَ حَصَدُوا الثُّبُورَ؛ آنها بذر فجور و گناه را افشاندند و با آب غرور و فریب آن را آبیاری کردند و محصول آن را که بدبختی و هلاکت بود درو کردند» ! «5»

6- در سخن دیگری آن حضرت غرور و خودبینی را یکی از موانع پندپذیری انسان می شمرد، می فرماید: «بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَ الْمَوْعِظَهِ حَجَابٌ مِنَ الْغِرَّهِ؛ در میان شما و موعظه حجابی از غرور است» ! «6»

7- و نیز از همان حضرت در جمله کوتاه و پرمعنی دیگری آمده است: «طُوبَی لِمَنْ لمْ تَقْتُلُهُ قَاتِلَاتِ الْغَرُورِ؛ خوشا به حال کسی که عوامل کشنده غرور او را از پای در نیاورد». «7»

---

(1)- غرر الحکم، حدیث 5750.

(2)- غرر الحکم، حدیث 3002.

(3)- غرر الحکم، حدیث 7183.

(4)- غرر الحکم، حدیث 2376.

(5)- نهج البلاغه، خطبه 2.

(6)- نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت 282.

(7)- غرر الحکم، حدیث 5973.

آنچه در بالا گفته شد تنها بخش کوچکی از روایاتی است که در باره خطرات غرور و خودبینی سخن می گوید وگرنه روایات در این زمینه فراوان است و مطالعه همین بخش برای پی بردن به آثار زیانبار غرور و خطرات آن کافی است.

### 2- اسباب غرور

بعضی از بزرگان علم اخلاق گفته اند غرور از صفات زشتی است که هر گروهی به نوعی به آن گرفتارند هر چند اسباب و درجات غرور آنها مختلف است.

اسباب غرور و خودبینی بسیار زیاد است و

مغروران گروه های مختلفی هستند:

مغروران به علم و دانش و آنها کسانی هستند که وقتی به مقامی از علم می رسند غرور و خودبینی بر آنها عارض می شود، جز افکار خویشتن را نمی بینند و برای افکار دیگران ارزشی قائل نیستند، گاه خود را از مقرّبان الهی می پندارند و قطعاً اهل نجات! اگر کسی کمترین انتقادی از آنها کند ناراحت می شوند و از همه انتظار احترام و پذیرش و قبول را دارند!

گاه می شود که افراد کم ظرفیّت با فراگرفتن علم ناچیزی و خواندن کتاب و یا کتابهایی بر مرکب غرور سوار می شوند و خود را شکننده صد قفل و صد زنجیر می دانند چرا که تنها صرف میرِ میر را خوانده اند! و این بدترین نوع غرور است که عالم و دانشمند را هم از نظر ارزش علمی ساقط می کند و هم از جهت ارزش اجتماعی!

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که به ابن مسعود فرمود: «یَابْنَ مَسْعُود! لَاتَغْتَرَّنَّ بِاللَّهِ وَ لَاتَغْتَرَّنَّ بِصَلَاحِکَ وَ عِلْمِکَ وَ عَمَلِکَ وَ بِرِّکَ وَ عِبَادَتِکَ؛ ای ابن مسعود! به (کرم) خدا مغرور نشو و همچنین به صالح بودن و علم و عمل و نیکوکاری و عبادت هایت» ! «1»

در این حدیث به عوامل دیگر غرور از جمله اعمال صالح، انفاق در راه خدا و

---

(1)- مکارم الاخلاق، جلد 2، صفحه 350.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 168

عبادات اشاره شده که هر کدام از آنها می تواند عاملی برای مستی غرور گردد.

افراد صالح کم ظرفیّتی را می بینیم که هرگاه توفیق انجام عبادات یا اعمال نیکی پیدا می کنند ناگهان بر مرکب غرور سوار شده و خود را اهل نجات و سعادت می شمرند و همه مردم در

نظرشان کوچک می شوند و همین امر باعث هلاکتشان می گردد.

یکی دیگر از عوامل غرور، مغرور شدن به لطف و کرم و مغفرت خداست، افرادی هستند که بی محابا و جسورانه گناه می کنند، هنگامی که از آنها سؤال شود این چه کار زشتی است که شما انجام می دهید؟ می گویند: خداوند کریم و غفور و رحیم است، خدایی را که ما می شناسیم از آن بالاتر است که گناهان این بنده ناچیز را به رخ او بکشد و به خاطر آن ما را مجازات کند، اصولاً اگر ما گناه نکنیم عفو و کرم خدا چه می شود؟

این گونه افکار انحرافی و سخنان غیر منطقی جرأت آنها را در گناه بیشتر می کند و باعث سقوط و هلاکتشان می شود!

به همین دلیل در قرآن و روایات اسلامی از این نوع غرور شدیداً نهی شده است در آیه 6 سوره انفطار می خوانیم: «یَا ایُّهَا الْانْسَانُ مَا غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ؛ ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته است؟»

امیر مؤمنان علیه السلام در تفسیر این آیه می فرماید: «یَا ایُّهَا الْانْسَانُ مَا جَرَّأَکَ عَلَی ذَنْبِکَ؟ وَ مَا غَرَّکَ بِرَبِّکَ؟ وَ مَا انَّسَکَ بِهَلَکَهِ نَفْسِکَ؟!؛ ای انسان! چه چیز تو را بر گناهت جرأت داده؟ و چه چیز تو را در برابر پروردگارت مغرور ساخته؟ و چه چیز تو را به هلاکت خویشتن علاقه مند کرده است». «1»

فرق است بین کسی که گناه می کند و جسور است و گویی خود را طلبکار می داند و بین کسی که گناهی از او سرزده و شرمنده است و امید به رحمت حق دارد، اوّلی بر مرکب غرور سوار است و دومی دست به دامن لطف پروردگار زده است.

جهل

و نادانی یکی دیگر از اسباب غرور است، همان گونه که علم و دانش گاه سبب غرور می شود جهل و نادانی نیز در بسیاری از جاهلان سبب غرور است. در حدیثی از

---

(1)- نهج البلاغه، خطبه 223.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 169

امیر مؤمنان می خوانیم: «مَنْ جَهِلَ اغَرَّ بِنَفْسِهِ وَ کَانَ یَوْمُهُ شَرّاً مِنْ امْسِهِ؛ کسی که جاهل است مغرور به خویشتن می شود و امروزش بدتر از دیروز اوست» ! «1»

دیگر از اسباب غرور که گروه زیادی را در کام خود فرو برده است دنیا و زرق و برق دنیا، مال، مقام، جوانی، زیبایی و قدرت است.

افراد کم ظرفیّت همین که به یکی از این امور نایل شوند فراموش می کنند که اینها عاریتی است و همیشه در معرض زوال و نابودی قرار دارد. این فراموشی سبب خودبینی و غرور آنها می شود و این غرور آنها را از خدا دور و به شیطان نزدیک و آلوده به انواع گناهان می سازد.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الدُّنْیَا حُلُمٌ وَ الْاغْتِرَارُ بِهَا نَدَمٌ؛ دنیا خواب و خیالی بیش نیست و مغرور شدن به آن سبب پشیمانی است» ! «2»

در حدیثی از همان بزرگوار می خوانیم: «لَاتَغُرَّنَّکَ الْعَاجِلَهُ بِزُورِ الْمَلَاهِی، فَانَّ الْلَهْوَ یَنْقَطِعُ، وَ یُلْزِمُکَ مَا اکْتَسَبْتَ مِنَ الْمَآثِمِ؛ دنیا تو را با سرگرمی های باطل نفریبد و مغرور نسازد چرا که سرگرمی ها پایان می یابد و گناهش بر تو باقی می ماند» ! «3»

از شگفتیها این است که همه مردم با چشم خود زوال سریع نعمت ها و از میان رفتن اموال و ثروت ها و سقوط حکومت ها و قدرت های دنیوی را همه روز با چشم خود می بینند، امّا هنگامی که خودشان به آن می رسند چنان

مغرور می شوند که فکر می کنند آنچه مربوط به آنهاست جاودانی است و هرگز از آنها گرفته نمی شود !

آری اسباب غرور بسیار متنوّع است و رهایی از چنگال آن مشکل و جز در سایه بیداری و تقوا و سپردن خویش به خداوند و توجّه به زوال سریع نعمت ها امکان پذیر نیست.

***

---

(1)- غرر الحکم، حدیث 8744.

(2)- همان مدرک، حدیث 1384.

(3)- همان مدرک، حدیث 10363.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 170

### 3- علایم و نشانه های غرور

نشانه های غرور گاهی بسیار آشکار است به گونه ای که انسان در نخستین برخورد به آن پی می برد و می فهمد که فلان شخص گرفتار غرور و خودبینی است. بی اعتنایی به مردم، بی توجّهی به حلال و حرام الهی، رعایت نکردن ادب با بزرگان و ترک محبّت با دوستان و بستگان، بی رحمی نسبت به زیردستان، ذکر سخنان ناموزون و دور از ادب، سر دادن خنده و قهقهه بلند، دویدن در حرف دیگران، نگاه های تحقیرآمیز به صالحان و پاکان و عالمان و همچنین راه رفتن به صورت غیر متعارف، پا را به زمین کوبیدن، شانه ها را تکان دادن، نگاه های غیر متعارف به زمین و آسمان نمودن و حتّی گاهی کارهای دیوانگان را انجام دادن اینها همه از نشانه های غرور است.

ولی گاه حالت غرور مخفی است و به این سادگی خود را نشان نمی دهد بلکه با دقّت می توان به وجود چنین صفتی در خویشتن و یا دیگران پی برد. مانند اینکه بعضی افراد پس از مدّت کوتاهی درس استاد را رها می کنند و خود را مستغنی و بی نیاز می دانند، یا مانند کسی که علاقه شدیدی در خود به انزوا و گوشه گیری از مردم احساس می کند و ممکن است بهانه آن را آلوده نشدن به

مجالس غیبت و گناه و مانند آن ذکر کند در حالی که با دقّت می یابیم که عامل اصلی، غرور و خود بزرگ بینی است. خود را پاک، آگاه و مؤمن می پندارد و دیگران را ناقص و آلوده.

آری نه تنها غرور، بلکه بسیاری از صفات رذیله گاهی در زوایای روح انسان پنهان می شوند و خود را به صورت فضایل نشان می دهند، به گونه ای که تشخیص آن جز برای اساتید هوشیار اخلاق میسّر نیست.

### 4- آثار و پیامدهای فردی و اجتماعی غرور

در میان صفات رذیله شاید کمتر صفتی به اندازه غرور زیان آور و مرگبار باشد.

پیامدهای غرور تمام زندگی انسان را تحت تأثیر خود قرار می دهد و دنیا و آخرت را

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 171

تباه می کند. از میان آثار زیانبار غرور به امور زیر می توان اشاره کرد:

1- غرور، حجاب ضخیمی بر عقل و فهم انسان می فکند و او را از درک حقایق بازمی دارد و به او اجازه نمی دهد خود و دیگران را آن چنان که هست و هستند بشناسد و حوادث اجتماعی را درست ارزیابی کرده در برابر آنها موضع صحیح بگیرد.

در بحث های سابق در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام خواندیم: «مستی غرور از مستی شراب هم سخت تر است!» این مستی همان حجاب غرور است.

2- غرور مایه شکست در زندگی و سبب عقب افتادگی است، یک لشکر مغرور به سادگی جنگ را می بازد، یک سیاستمدار مغرور به آسانی زمین می خورد، یک محصّل مغرور در امتحانات رفوزه می شود، یک ورزشکار مغرور بازی را به حریف می بازد و بالاخره یک مسلمان مغرور خود را گرفتار قهر و غضب الهی می سازد.

تعبیر به «قاتلات الغرور» در روایات اسلامی ممکن است اشاره به همین معنی باشد.

3- غرور تکامل انسان

را متوقّف می سازد، بلکه مایه انحطاط و عقب گرد او می شود؛ زیرا هنگامی که انسان مغرور می شود نقایص خود را نمی بیند و کسی که احساس نقصان نکند به دنبال کمال نمی رود.

آنچه در حدیث امیر مؤمنان در گذشته خواندیم که می فرمود: «کسی که جاهل باشد مغرور می شود و امروز او از دیروزش بدتر است» اشاره به همین نکته مهم است.

4- غرور سبب فساد و تباهی عمل می شود، زیرا در انجام آن دقّتی به خرج نمی دهد و همین امر کار او را خراب می کند، یک جرّاح مغرور ممکن است بیمار خود را در کام مرگ فروبرد و یا حدّ اقل ناقص سازد، یک راننده مغرور گرفتار تصادف های زیانبار می شود، همچنین یک مؤمن مغرور گرفتار ریا و عجب و سایر اموری که عمل را فاسد می کند می شود؛ در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «غَرُورُ الْاَمَلِ یُفْسِدُ الْعَمَلَ؛ غرور ناشی از آرزوها، سبب فساد عمل می شود». «1»

5- غرور مانع از عاقبت اندیشی است، چنانکه در حدیثی از امیر مؤمنان آمده است:

---

(1)- غرر الحکم، حدیث 6390.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 172

«لَمْ یُفَکِّرْ فِی عَوَاقِبِ الْامُورِ مَنْ وَثِقَ بِزُورِ الْغُرُورِ؛ کسی که اعتماد بر غرور و باطل کند از تفکّر در عاقبت کارها باز می ماند». «1»

6- غرور غالباً سبب ندامت و پشیمانی می شود، چرا که انسان نمی تواند ارزیابی صحیحی از خود و دیگران را داشته باشد و در محاسبات خود در حرکت فردی و اجتماعی گرفتار اشتباه می شود و همین امر او را به ندامت و پشیمانی می کشاند، در همین زمینه در حدیث امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «دنیا خواب و خیالی بیش نیست و مغرور شدن به آن موجب

پشیمانی است». «2»

7- در یک جمله می توان گفت: افراد مغرور در دنیا و آخرت تهیدست و بیچاره اند، چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «الْمَغْرُورُ فِی الدُّنْیَا مِسْکِینٌ و فِی الْآخِرَهِ، مَغْبُونٌ لِانَّهُ بَاعَ الْافْضلَ بِالْادْنَی؛ انسان مغرور در دنیا مسکین و بیچاره است و در آخرت مغبون؛ چرا که متاع برتر را به متاع پست تر فروخته است». «3»

### 5- طرق درمان غرور

از آنجا که غرور غالباً ناشی از جهل و عدم شناخت خویشتن و قدر و منزلت انسان در پیشگاه خداست نخستین گام درمان این بیماری اخلاقی شناخت خویشتن و معرفت پروردگار و نیز شناخت لیاقت ها و شایستگی ها در انسانهای دیگر است.

اگر انسان به گذشته خویش برگردد که طفلی بود از هر نظر عاجز و ناتوان و به آینده خویش بنگرد که پیر و ناتوان و از کار افتاده می شود و اگر چند روزی قدرت، مال، ثروت، جوانی و زیبایی دارد، همه آنها در معرض انواع آفات است و طبق ضرب المثل معروف «به مالت نناز که به شبی از بین می رود و به جمالت نناز که به تبی از بین می رود!» همه اینها آسیب پذیر است.

---

(1)- همان مدرک، 7566.

(2)- غرر الحکم، حدیث 1384.

(3)- میزان الحکمه، جلد 3، صفحه 2237 (مادّه غرور).



و نیز اگر به تاریخ پیشینیان بنگرد و سرعت زوال قدرت ها و از میان رفتن اموال و نابودی امکانات با خبر شود هرگز مست غرور نخواهد شد.

چگونه انسان به علمش مغرور شود و حال آنکه ممکن است با ضربه ای که به مغز او تصادفاً وارد شود نه تنها همه علومش را فراموش کند حتّی نام خود را نیز فراموش کند؟!

چگونه

به اموالش مغرور گردد در حالی که با یک نوسان بازار و پیش آمدن یک حادثه مهم اجتماعی، سیاسی و یا نظامی نه تنها همه ثروت خود را از دست دهد بلکه بدهی زیادی به بار آورد؟ !

چگونه به قدرتش بنازد در حالی که ممکن است فردا آن را از دست دهد و پشت میله های زندان باشد !

به هر حال آنچه انسان را از مرکب غرور پایین می کشد و به مستی غرور پایان می دهد شناخت خویشتن و اوضاع جهان و بی اعتباری و شدّت دگرگونی احوال آن است.

قرآن مجید به مغروران خطاب می کند و با این سخن بیدارگر به آنها هشدار می دهد، می فرماید: «اوَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْارْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَانُوا اشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّهً وَ ا ثَارُوا الْاَرْضَ وَ عَمَرُوهَا اکْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَ جَائَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ فَمَا کَانَ اللَّهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَ لَکِنْ کَانُوا انْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ؛ آیا در زمین گردش نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنها بودند چگونه بود؟ آنها نیرومندتر از اینان بودند و زمین را (برای زراعت و آبادی) بیش از اینان دگرگون ساختند و آباد کردند و عمران نمودند و پیامبرانشان با دلایل روشن به سراغشان آمدند (امّا آنها انکار کردند و کیفر خود را دیدند) خداوند هرگز به آنها ستم نکرد، آنها به خودشان ستم می کردند». «1»

شبیه همین معنی در سوره غافر آیه 21 و 82 نیز آمده است.

اگر انسان درست به جسم و روح و امکانات خود توجّه کند که چقدر آسیب پذیرند و چگونه حوادث کوچک می توانند زندگی او را بر هم زنند، هرگز مست و مغرور

---

(1)- روم، 9.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 174

نمی شود، امیر

مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «مِسْکِینُ بْنُ آدَمَ مَکْتُومُ الْاجَلِ، مَکْنُونُ الْعِلَلِ، مَحْفُوظُ الْعَمَلِ، تُؤْلِمُهُ الْبَقَّهُ وَ تَقْتُلُهُ الشَّرْقَهُ وَ تُنْتِنُهُ الْعَرْقَهُ؛ بیچاره آدمیزاد! سرآمد زندگیش نامعلوم، علل بیماریش ناپیدا و اعمالش ثبت و ضبط می شود، پشه ای او را می آزارد و گلوگیر شدن آب یا غذایی او را می کشد و عرق مختصری او را متعفّن و بدبو می سازد»! «1»

در حالات «ایاز» وزیر معروف و مقتدر سلطان محمود غزنوی نقل کرده اند که همه روز در اطاق مخصوصی می رفت و در را می بست و بعد از لحظاتی بیرون می آمد، بینندگان تعجّب کردند که در این اطاق چه سرّی نهفته است که همه روز «ایاز» به آن سرکشی می کند، بعد از تحقیق معلوم شد لباس دوران چوپانیش را در آنجا گذارده و همه روز به آنجا می رود و به آن نگاه می کند و می گوید: «ایاز تو چوپان بودی! اکنون که خداوند تو را به مقام وزارت رسانده مغرور مباش، از این بترس که فردا مقامت را از دست بدهی و از گذشته نیز ناتوان تر شوی»!

اگر همه قدرتمندان چنین اسباب عبرتی در اختیار داشته باشند هرگز مغرور نخواهند شد، ولی متأسّفانه هر کس «ایاز» نمی شود.

---

(1)- نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت 419.



آرزوهای دراز!

(طول امل) اشاره

«طول امل» و به تعبیر دیگر «آرزوهای دور و دراز» از مهمترین رذایل اخلاقی است که انسان را به انواع گناهان آلوده می کند، از خدا دور می سازد، به شیطان نزدیک می کند و گرفتار عواقب خطرناکی می سازد.

البتّه اصل «آرزو» و «امید» نه تنها مذموم و نکوهیده نیست، بلکه نقش بسیار مهمّی در حرکت چرخهای زندگی و پیشرفت در جنبه های مادّی و معنوی بشر

دارد.

اگر امید و آرزو در دل «مادر» نباشد هرگز فرزندش را شیر نمی دهد و انواع زحمت ها و ناراحتی ها را برای پرورش او تحمّل نمی نماید، همان گونه که در حدیث معروف نبوی صلی الله علیه و آله آمده است: «الْاَمَلُ رَحْمَهٌ لِاُمَّتِی وَ لَوْلَا الْاَمَلُ مَا رَضِعَتْ وَالِدَهٌ وَلَدَهَا وَ لَاغَرَسَ غَارِسٌ شَجَرَهَا !؛ امید و آرزو، رحمت برای امّت من است و اگر امید و آرزو نبود هیچ مادری فرزندش را شیر نمی داد و هیچ باغبانی نهالی نمی کاشت». «1»

کسی که یقین کند مثلاً امروز روز آخر زندگی اوست یا در آینده بسیار نزدیکی از

---

(1)- بحار الانوار، جلد 74، صفحه 173.



دنیا می رود، دست از همه کار می شوید و در واقع موتور زندگی او خاموش می شود و چرخهای آن از کار می افتد و شاید یکی از دلایل مخفی بودن پایان عمر هر کس همین باشد که چراغ پر فروغ امید و آرزو در دلش خاموش نشود و به تلاشهای زندگی ادامه دهد.

همان گونه که در حدیثی از حضرت مسیح علیه السلام می خوانیم: «در جایی نشسته بود و پیرمردی را مشاهده کرد که با کمک بیل به شکافتن زمین مشغول است (و تلاش گرم و مستمرّی برای کار کشاوزی دارد) حضرت مسیح علیه السلام به پیشگاه خدا عرضه داشت:

«خداوندا امید و آرزو را از او برگیر!» ناگهان پیرمرد بیل را به کناری انداخت و روی زمین دراز کشید و خوابید، کمی بعد حضرت مسیح علیه السلام عرضه داشت: «بارالها! امید و آرزو را به او بازگردان!» ناگهان مشاهده کرد که پیرمرد برخاست و دوباره مشغول فعّالیّت و کار شد! حضرت مسیح

علیه السلام از او سؤال کرد که من دو حال مختلف از تو دیدم، یک بار بیل را به کنار افکندی و روی زمین خوابیدی، امّا در مرحله دوم ناگهان برخاستی و مشغول کار شدی؟!

پیرمرد در جواب گفت: «در مرتبه اوّل فکر کردم من پیر و ناتوانم و آفتاب لب بامم، امروز بمیرم یا فردا خدا می داند، چرا این همه به خود زحمت دهم و این همه تلاش کنم؟ بیل را به کنار انداختم و بر زمین خوابیدم!

ولی چیزی نگذشت که این فکر به خاطرم خطور کرد از کجا معلوم که من سالهای زیادی زنده نمانم؟ افرادی مثل من بودند و سالها عمر کردند، انسان تا زنده است زندگی آبرومند می خواهد و باید برای خود و خانواده اش تلاش کند، برخاستم و بیل را گرفتم و مشغول کار شدم». «1»

به همین دلیل برای ایجاد تحرّک بیشتر در گروه های مختلف اجتماعی باید امید به آینده را در دل آنها زنده نگه داشت.

ولی همین امید و آرزو که رمز حرکت و تلاش انسانهاست و مانند قطرات حیاتبخش

---

(1)- بحار الانوار، جلد 14، صفحه 329 (با کمی توضیح).



باران، که سرزمین های مرده را زنده می کند، سرزمین دل انسان را زنده نگه می دارد، اگر از حدّ بگذرد به صورت سیلابی ویرانگر در می آید و همه چیز را با خود می برد و سرانجام انسان را غرق دنیاپرستی و ظلم و جنایت و گناه می کند.

به همین دلیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «طول امل» را یکی از دو دشمن بسیار خطرناک برای انسانها شمرده و فرموده است:

«خِصْلَتَانٌ اتِّبَاعُ الْهَوی وَ طُولُ الْامَلِ، فَامَّا

اتِّبَاعُ الْهَوى فَانَّهُ يَعْدِلُ عَنِ الْحَقِّ، امَّا طُولُ الْامَلِ فَانَّهُ يُحبب الدُّنْيَا؛ شدیدترین چیزی که از آن بر شما می ترسم دو خصلت است: پیروی از هوا و آرزوی طول و دراز؛ زیرا هواپرستی شما را از حق بازمی دارد و امّا آرزوی دور و دراز شما را حریص بر دنیا می کند». «1»

شبیه همین معنی با کمی تفاوت در نهج البلاغه از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است. «2»

با این اشاره به آیات قرآن بازمی گردیم و نتیجه طول امل را در سرنوشت اقوام پیشین و انسانها به طور کلّی مورد بررسی قرار می دهیم:

1- وَاذْكُرُوا اذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِی الْارْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُوراً وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتاً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَ لَاتَعْثَوْا فِی الْارْضِ مُفْسِدِينَ (سوره اعراف، آیه 74)

2- اتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ* وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ (سوره شعراء، آیات 129 و 128)

3- يُنَادُونَهُمْ الَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَى وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ انْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمُ الْامَانِیُّ حَتَّى جَاءَ امْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ (سوره حدید، آیه 14)

4- الَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لَايَكُونُوا كَالَّذِينَ اوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْامَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (سوره حدید، آیه 16)

5- ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِهِمُ الْامَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (سوره حجر، آیه 3)

---

(1)- المحجّه البیضاء، جلد 8، صفحه 245.

(2)- نهج البلاغه، خطبه 42.



6- امْ لِلْانْسَانِ مَا تَمَنَّى* فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَ الْاولَى (سوره نجم، آیات 24 و 25)

7- وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لَمَزَةٍ* الّذِى جَمَعَ مَالاَ وَ

عَدَّدَهُ* يَحْسَبُ انَّ مَالَهُ اخْلَدَهُ (سوره همزه، آیات 1 تا 3)

8- انَّ الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلَی ادْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی الشَّیْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ امْلَی لَهُمْ (سوره محمّد، آیه 25)

ترجمه

1- و به خاطر بیاورید که خداوند شما را جانشینان قوم «عاد» قرار داد و در زمین مستقرّ ساخت که در دشتهایش، قصرها برای خود بنا می کنید و در کوهها برای خود خانه ها می تراشید! بنابراین نعمت های خدا را متذکّر شوید و در زمین به فساد نکوشید.

2- آیا شما بر هر مکان مرتفعی نشانه ای از روی هوا و هوس می سازید؟!- و قصرها و قلعه های زیبا و محکم بنا می کنید، شاید در دنیا جاودانه بمانید؟!

3- (منافقان) آنها را صدا می زنند «مگر ما با شما نبودیم؟!» می گویند «آری ولی شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید و (در همه چیز) شک و تردید داشتید و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان خدا فرارسید و شیطان فریبکار (نیز) شما را در برابر (فرمان) خداوند فریب داد!».

4- آیا وقت آن نرسیده است که دلهای مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل کرده است خاشع گردد؟! و مانند کسانی نباشند که در گذشته به آنها کتاب آسمانی داده شد، سپس زمانی طولانی بر آنها گذشت و قلب هایشان قساوت پیدا کرد و بسیاری از آنها گنهکارند!

5- بگذار آنها بخورند و بهره گیرند و آرزوها آنان را غافل سازد ولی به زودی خواهند فهمید!

6- آیا آنچه انسان تمنّا دارد به آن می رسد؟!- در حالی که آخرت و دنیا از آن خداست!

7- وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای!- همان کس

که مال فراوانی جمع آوری و شماره کرده (بی آنکه مشروع و نامشروع آن را حساب کند) !- او گمان می کند که اموالش او را جاودانه



می سازد !

8- کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آنها، پشت به حق کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است !

### تفسیر و جمع بندی سرچشمه طول امل

آیات اول و دوم ناظر به قوم «عاد» و «ثمود» است که پیامبرانی به نام «هود» و «صالح» داشتند این جمعیّت با پیشرفتی که در کشاورزی و صنعت پیدا کرده بودند سخت سرگرم به دنیا شده و به آن دل بسته بودند و آرزوهای دور و دراز آنها را در خود غرق ساخته بود و چنان گرفتار غرور و کبر و نخوت شده بودند که نه تنها کمترین اعتنایی به دعوت خیرخواهانه پیامبرشان هود و صالح علیهما السلام نکردند، بلکه به مبارزه با آنها برخاستند.

قرآن مجید در نخستین آیه از آیات بالا، از زبان حضرت صالح علیه السلام خطاب به آن قوم سرکش چنین نقل می کند: «به خاطر بیاورید که قوم عاد به خاطر طغیان از میان رفتند و خداوند شما را جانشینان آنان قرار داد و در زمین مستقرّ ساخت که در دشتهایش قصرها برای خود بنا می کنید و در کوهها (در دل سنگها) برای خود خانه هایی می تراشید، به یاد نعمت های خدا باشید و در زمین فساد نکنید» ! (وَاذْکُرُوا اذْ جَعَلَکُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَکُمْ فِی الْارْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُوراً وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُیُوتاً فَاذْکُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَ لَاتَعْثَوْا فِی الْارْضِ مُفْسِدِینَ). «1»

در دوّمین آیه وضع قوم «عاد» را شرح می دهد

که توضیحی است برای آیه قبل که درباره قوم «ثمود» بود.

از زبان پیامبرشان (حضرت هود علیه السلام) چنین نقل می کند: «آیا شما بر هر مکان مرتفعی

---

(1)- اعراف، 74.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 180

اخلاق در قرآن ج 2 199

نشانه ای از سر هوا و هوس می سازید؟- و قصرها و قلعه های زیبا و محکم بنا می کنید که گویی در دنیا جاودانه خواهید ماند» ! (اتَبْنُونَ بِکُلِّ رِیعٍ آیَهً تَعْبَثُونَ* وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّکُمْ تَخْلُدُونَ). «1»

هود علیه السلام با این سخن به آنها می فهماند که یکی از علل مهمّ انحراف شما هوسرانی و تکیه بر آرزوهای دراز است که شما را از خدا غافل کرده و در زرق و برق دنیا غرق ساخته است.

«مصانع» جمع «مصنع» به معنی ساختمان و قصر مجلّل و محکم است، این واژه از مادّه «صنع» گرفته شده که به معنی کار نیکو انجام دادن است، بنابراین صنع به هر کاری گفته نمی شود، بلکه به کارهایی اطلاق می گردد که دارای امتیاز خاصّی است.

قوم عاد و ثمود تصوّر می کردند که با این بناهای محکم و زیبا و خانه های مجلّلی که در درون دل کوهها ایجاد کرده بودند، می توانند خود را از آفات و گزند حوادث مصون دارند و سالیان دراز زنده بمانند و به عیش و نوش بپردازند.

همین معنی در باره قوم ثمود در آیات دیگری مطرح شده است و باز از زبان صالح علیه السلام این چنین می خوانیم: «اتُتْرَکُونَ فِی مَا هَهُنَا آمِنِینَ* فِی جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ* وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِیمٌ* وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتاً فَارِهِینَ؛ آیا چنین می پندارید که همیشه در نهایت امنیّت در نعمت هایی که اینجاست، می مانید- در این

باغها و چشمه ها- در این زراعت ها و نخلهایی که میوه هایش شیرین و رسیده است و شما از کوهها خانه هایی (بسیار محکم) می تراشید و در آن به عیش و نوش می پردازید (و همه چیز را به دست فراموشی می سپارید؟ !)». «2»

بی شک غرور و غفلت حاصل از طول امل منحصر به قوم عاد و ثمود نبود، ولی در قرآن مجید در مورد این دو گروه سرکش، این رذیله اخلاقی برجستگی خاصّی دارد.

*** در سوّمین آیه سخن از گفتگوی مؤمنان و منافقان در روز قیامت است که منافقان

---

(1)- شعرا، 129- 128.

(2)- شعرا، 149 تا 146.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 181

خود را در ظلمت و تاریکی در صحنه محشر می بینند، در حالی که مؤمنان در پرتو نور و ایمان به سوی بهشت در حرکتند، منافقان از مؤمنان تقاضا می کنند اجازه بدهید ما هم از نور شما بهره ای بگیریم، ولی دیوار بلندی در میان این دو فاصله می شود.

در اینجا منافقان فریاد می زنند «... الَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ ...؛ آیا ما در دنیا با شما نبودیم (پس چرا از ما جدا شدید؟)» «1»

مؤمنان در پاسخ می گویند: «آری ما با هم بودیم، ولی شما خود را فریب دادید و در انتظار حوادث ناگوار برای مسلمانان بودید و پیوسته در امر معاد و دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ابراز تردید می کردید و آرزوهای دراز، پیوسته شما را مغرور ساخت تا فرمان مرگ شما از سوی خدا فرارسید»، (... قَالُوا بَلَی وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ انْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمُ الْامَانِیُّ حَتَّی جَاءَ امْرُ اللَّهِ ...) «2»

به این ترتیب آیه فوق عامل بدبختی منافقان را در چهار چیز خلاصه می کند

که چهارمین آنها آرزوهای طول و دراز است.

«امانیّ» جمع «امْنِیّه» از مادّه «مَنْی» (بر وزن مَغز) در اصل به معنی اندازه گیری کردن است، و «تمنی» به معنی آرزوست، چرا که انسان در درون دل در عالم خیال اموری را برای خود اندازه گیری می کند و به همین جهت به خیالات باطل و سخنان دروغ و آرزوهای دور و دراز «امْنِیّه» و جمع آن «امانیّ» اطلاق شده است.

در تفسیر منهج الصادقین و تفسیر قرطبی در ذیل این آیه حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که مضمونش این است: «آن حضرت در حالی که یارانش را موعظه می فرمود خطهایی (موازی هم) بر زمین کشید، بعد یک خط عمودی بر همه آنان رسم فرمود، سپس گفت: می دانید این خطوط چه معنی دارد؟ عرض کردند: نه یا رسول اللّٰه! فرمود:

این خطوط مانند آرزوهای دور و دراز انسانهاست (که حدّ و مرزی ندارند) و آن یک خط (عمودی) همان مرگ و پایان زندگی است که بر همه آنها کشیده می شود و همه آمال و آرزوها را باطل می کند».

---

(1)- حدید، 14.

(2)- همان، 14.



همین معنی با تفاوت مختصری از «ابن مسعود» نقل شده است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطّی به شکل مربّع کشید و خطّی در وسط آن رسم فرمود و آن را به خارج مربّع ادامه داد و خطوط کوچکی از طرف راست و چپ آن کشید، سپس فرمود: «این (خطّی که در وسط مربّع است) انسان است و این (مربّع) اجل اوست که به او احاطه کرده و این (ادامه خطّی که به خارج از مربّع پیش

رفته) آرزوهای دراز اوست که از اجل و مرگ او هم فراتر می رود و این خطوط کوچک عوارض و حوادثی است که او را احاطه کرده، اگر (فرضاً) اجل خطا کند، این حوادث و عوارض او را از بین می برند و اگر این حوادث و عوارض خطا کنند اجل او را از میان برمی دارد». «1»

*** در چهارمین آیه مؤمنان را به طور غیر مستقیم مخاطب قرار داده و هشدار می دهد که مراقب وضع خویش باشند، مبادا بر اثر آرزوهای دور و دراز به سرنوشت مرگبار و اسفناک اقوام پیشین گرفتار شوند، می فرماید: «آیا وقت آن نرسیده است که دل های مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده است خاشع گردد، و مانند کسانی نباشند که پیش از این کتاب آسمانی بر آنها داده شد، سپس زمان طولانی به آنها گذشت (و بر اثر غفلت و آرزوهای دراز) قلب های آنها قساوت پیدا کرد. و بسیاری از آنان گناهکارند. الَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا انْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللَّهِ وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لَایَکُونُوا کَالَّذِینَ اوتُوا الْکِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَیْهِمُ الْامَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ کَثِیرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ». «2»

مطابق این آیه آنچه باعث نرمش قلب آدمی و انعطاف آن به سوی حق و خشوع و خضوع در پیشگاه خدا می شود، همان ذکر للّه و یاد خدا و توجه به حق است، آری یاد خدا است که آرزوهای دور و دراز را بر می چیند، و انسان را متوجّه مسؤولیّت هایش می کند، و دل را نورانی، و فکر انسان را واقع بین و ماهیّت زندگی ناپایدار دنیا را در برابر او مشخص می سازد.

---

(1)- تفسیر قرطبی، جلد

9، صفحه 6417.

(2)- حديد، 16.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 183 دلى كز نور معنى نيست روشن مخوانش دل كه آن سنگ است و آهن

دلى كز گرد غفلت زنگ دارداز آن دل سنگ و آهن ننگ دارد

*** در پنجمين آيه خطاب به پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله، اشاره به كفّار و مشركان كرده، مى فرمايد:

«بگذار آنها بخورند و از دنياى مادّى بهره گيرند و آرزوها (ى دراز) آنان را غافل سازد ولى به زودى خواهند فهميد (كه چه اشتباه بزرگى مرتكب شده اند)»، (ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِهِمُ الْامَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ).

آرى آنان همچون چهارپايانند كه جز آب و علف چيزى نمى فهمند، تنها تفاوتى كه با چهارپايان دارند و آنها را از چهارپايان پست تر كرده اين است كه يک مشت آرزوى طول و دراز اطراف فكرشان را احاطه كرده و به آنها اجازه نمى دهد كه در سرنوشت خود بينديشند و پيش از آنكه دست اجل گريبان آنها را بگيرد بيدار شوند و از بيراهه بازگردند.

در اينجا تأثير منفى آرزوهاى دراز در وجود انسان به خوبى تبيين شده و نشان مى دهد كه تا چه حد آرزوها انسان را به خود مشغول مى سازد و از خدا غافل مى كند.

تعبير به «ذَرْهُمْ» (آنها را رها كن) به وضوح نشان مى دهد كه اميدى به هدايت اين گروه نيست وگرنه پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله هرگز مأمور نمى شد آنها را رها سازد.

چگونه مى توان اميد به هدايت گروهى داشت كه هدف نهايى آنها خور و خواب همچون حيوانات است و آرزوهاى دراز به آنها اجازه نمى دهد كه لحظه اى به پايان زندگى و به آفريدگارى كه اين مواهب حيات را به

آنها بخشیده بیندیشند و درباره هدفی که برای آن آفریده شده اند لحظه ای فکر کنند.

در ششمین آیه مورد بحث، اشاره به این حقیقت می کند که غالباً آرزوهای دراز که هرگز انسان به آنها نمی رسد، او را احاطه می کنند و امکانات او را که باید در مسیر سعادت به کار گرفته شود به خود جذب می کند و او را از راه بازمی دارد، می فرماید: «آیا

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 184

انسان به آنچه آرزو می کند می رسد؟! (نه هرگز نخواهد رسید)» (امْ لِلْانْسَانِ مَا تَمَنَّى). «1»

این استفهام در واقع یک نوع استفهام انکاری است، چگونه ممکن است انسان به همه آرزوهایش برسد در حالی که طول آرزوها گاه دهها یا صدها برابر عمر اوست! و گاه اصلاً نقطه پایانی ندارد! و هر جا برسد آرزوهای دیگری در برابر او خودنمایی کرده و وی را به سوی خود جلب می نماید.

باید توجّه داشت که این آیه به دنبال آیاتی است که اشاره به بتهای مشرکان می کند که آرزو داشتند شفیع آنها در درگاه خداوند شوند و قرآن می گوید این آرزو هرگز برآورده نخواهد شد، ولی با این حال مفهوم آیه عام است و به اصطلاح مورد، مخصّص نیست.

*** در هفتمین آیه سخن از دنیاپرستان خودخواه با آرزوهای دور و دراز است، می فرماید: «وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای- همان کس که مال و ثروت (عظیمی) را جمع آوری و شماره کرده است (بی آنکه حساب مشروع و نامشروع را بکند) و گمان می کند اموالش سبب جاودانگی اوست!»، (وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَهٍ لُمَزَهٍ* الَّذِی جَمَعَ مَالاً وَ عَدَّدَهُ «2»* یَحْسَبُ انَّ مَالَهُ اخْلَدَهُ). «3»

در واقع این سه آیه علّت و معلول یکدیگرند، چرا که این

انسان بی خبر و خودبین و خودپسند دیگران را استهزاء می کند، به خاطر آنکه ثروت عظیمی برای خود از طرق نامشروع فراهم ساخته، چرا دست به جمع چنین ثروتی زده؟ به خاطر اینکه می پندارند داشتن چنین ثروتی به او جاودانگی می دهد، این پندار که با «طول امل» و آرزوهای دراز همراه است سبب غرور و خودبرتربینی می شود و آن هم به نوبه خود سبب استهزاء و عیبجویی نسبت به دیگران است. «4»

---

(1)- نجم، 24.

(2)- این احتمال نیز در تفسیر «عدَّده» داده شده است که منظور شمارش کردن نیست، بلکه مال را وسیله و «عُدّه» خود قرار دهد و در همه حال بر آن تکیه نماید.

(3)- همزه، 1 تا 3.

(4)- «هُمَزَه» و «لُمَزَه» هر دو صیغه مبالغه است، اولی از مادّه «هَمْز» به معنی شکستن گرفته شده و دومی



از این آیه به خوبی می توان استفاده کرد که آرزوهای دراز گاهی به حدّی می رسد که انسان مرگ را به کلّی فراموش کرده، خود را جاودانه می پندارد و همین امر سبب طغیان و سرکشی او می شود و آن طغیان سرچشمه گناهان دیگری می گردد.

*** در هشتمین و آخرین آیه مورد بحث، سخن از گروهی است که حق را شناختند و سپس به آن پشت کردند و از آن اعراض نمودند، می فرماید: «کسانی که بعد از روشن شدن حق به آن پشت کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است!»، (انَّ الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلَی ادْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی الشَّیْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ امْلَی لَهُمْ). «1»

«امْلَی لَهُمْ» از مادّه «امْلَاء» به معنی پدید آوردن

آرزوهای دور و دراز است که انسان را به خود مشغول می دارد.

در واقع آیه ناظر به این حقیقت است که چگونه ممکن است یک انسان حق را بشناسد و باور کند سپس آن را نادیده بگیرد و به آن پشت کند و راه نجات خود را ببیند با این حال از بیراهه برود!

آیا می توان باور کرد انسان عاقلی چنین کند؟! آری! هنگامی که تسویلات شیطان انسان را احاطه کند و زشتی ها را در نظرش به صورت زیبایی ها نشان دهد و او را گرفتار آرزوهای دور و دراز سازد، بعید نیست حق را به دست فراموشی بسپارد و به آن پشت کند.

از اینجا می توان دریافت که آرزوهای طولانی چه بلایی بر سر انسان می آورد و چگونه انسان عاقل را به کلّی از عقل و خرد بیگانه می کند؟!

*** از مجموع آیات فوق که قسمتی درباره اقوام پیشین بود و بخشی در باره معاصران

---

از مادّه «لَمْز» به معنی غیبت و عیبجویی کردن است، بعضی معتقدند «هُمَزَه» به کسی می گویند که با اشارات عیبجویی می کند و «لُمَزَه» به کسی که با زبان این کار را انجام می دهد.

(1)- محمد، 25.



پیامبر صلی الله علیه و آله و قسمتی نیز به صورت یک قانون کلّی مطرح شده بود می توان چنین نتیجه گرفت که طول امل و آرزوهای دراز از خطرناک ترین دشمنان سعادت بشر است که نه تنها افراد، بلکه اقوام و ملّت ها را در کام مرگ و بدبختی فرومی برد.

### طول امل در روایات اسلامی

از آنجا که آرزوهای دراز تأثیر بسیار مخرّبی بر زندگی معنوی و اخلاقی و حتّی مادّی انسانها دارد، در روایات اسلامی با تعبیرات گوناگون از آن نکوهش

شده و با عبارات پرمعنایی به علل منطقی آن نیز اشاره شده است، به عنوان نمونه به روایات زیر می توان اشاره کرد:

1- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ارْبَعَهٌ مِنَ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَیْنِ وَ قَسَاوَهُ الْقَلْبِ وَ طُولُ الْامَلِ وَ الْحِرْصِ عَلَی الدُّنْیَا؛ چهار چیز است که نشانه شقاوت و بدبختی انسان است: خشک بودن چشمها (به گونه ای که هرگز از خوف خدا اشکی نریزد) و سنگدلی و آرزوهای دراز و حرص بر دنیا». «1»

2- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ اطَالَ امَلَهُ سَاءَ عَمَلُهُ؛ کسی که آرزوی طولانی داشته باشد، عملش بد خواهد شد» ! «2»

همین معنی به صورت گویاتری در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: «اطْوَلُ النَّاسِ امَلًا اسْوَئُهُمْ عَمَلًا !؛ آن کسی که آرزوهایش از همه طولانی تر باشد، عملش از همه زشت تر و بدتر است» ! «3»

3- در نهج البلاغه خطبه 147 نیز تعبیر گویایی در این زمینه دیده می شود، فرمود:

«انَّمَا هَلَکَ مَنْ کَانَ قَبْلَکُمْ بِطُولِ آمَالِهِمْ وَ تَغَیُّبِ آجَالِهِمْ حَتَّی نَزَلَ بِهِمُ الْمَوْعُودُ الَّذِی تُرَدُّ عَنْهُ الْمَعْذِرَهُ وَ تَرْفَعُ عَنْهُ التَّوْبَهُ؛ اقوامی که پیش از شما بودند و گرفتار عذاب شدند، فقط

---

(1)- تفسیر قرطبی، جلد 5، صفحه 3618؛ شبیه به همین معنی با کمی تفاوت در بحار الانوار، جلد 70، صفحه 164 نیز آمده است.

(2)- بحار الانوار، جلد 70 صفحه 163، حدیث 19.

(3)- تصنیف غرر الحکم، صفحه 312.



به خاطر آرزوهای طولانی و فراموش کردن اجل و سرآمد زندگیشان بود تا آنکه عذاب موعود فرارسید، همان عذابی که با فرارسیدنش معذرت

خواهی رد می شود و درهای توبه

بسته خواهد شد» !

4- در حديث ديگرى از فاطمه بنت الحسين از پدرش امام حسين عليه السلام از جدّش رسول خدا صلى الله عليه و آله چنين آمده است: «انَّ صَلَاحَ اوَّلِ هَذِهِ الْامَّهِ بِالزُّهْدِ وَ الْيَقِينِ وَ هَلَاکَ آخِرِهَا بِالشُّحِّ (بِالشَّکِّ) وَ الْامَلِ !؛ دو عامل سبب اصلاح (و پيروزى) آغاز اين امّت شد كه يكى زهد (و ترک وابستگى به دنيا) بود و ديگرى ايمان و يقين محكم و آنچه باعث هلاكت (و شكست) آخر اين امّت مى شود بخل (شکّ) و آرزوهاى دراز است». «1»

بديهى است ايمان و يقين محكم، به اضافه بى اعتنايى به زرق و برق دنيا، سبب شد كه مسلمانان نخستين به هنگام ورود در ميدان جهاد از هيچ چيز پروا نكنند، جز خدا را در نظر نگيرند و جز براى خدا شمشير نزنند و هرگز پشت به دشمن ننمايند و اين عامل مهمّ پيروزى آنان بود.

ولى هنگامى كه آرزوهاى دراز و دلبستگى ها و دلدادگى ها نسبت به ظواهر دنيا جاى «زهد» را گرفت و شک و ترديد به جاى يقين نشست، عقب گردها و شک ها شروع شد و امروز هم براى تجديد عظمت نخستين، راهى جز احياى دو اصل نخست نيست.

5- در حديث ديگرى از امام امير مؤمنان مى خوانيم: «الْامَلُ سُلْطَانُ الشَّيَاطِينِ عَلَى قُلُوبِ الْغَافِلِينَ؛ آرزوى دراز سبب سلطه شيطانها بر قلوب غافلان مى شود» ! «2»

6- در حديث ديگرى از همان امام عليه السلام چنين افرادى به عنوان بدترين مردم معرّفى شده اند، مى فرمايد: «شَرُّ النَّاسِ الطَّوِيلُ الْامَلِ، السَّيِّئُ الْعَمَلِ؛ بدترين مردم كسى است كه آرزوهايش از همه طولانى تر باشد و عملش از همه بدتر» ! «3»

و نيز از آن حضرت در حديث ديگرى مى خوانيم: «انَّ

الْمَرْءَ یُشْرِفُ عَلَی امَلِهِ فَیَقْطَعُهُ حُضُورُ اجَلِهِ، فَسُبْحَانَ اللَّهِ لَاامَلٌ یُدْرَکُ وَ لَامُؤَمَّلٌ یُتْرَکُ!؛ انسان پیوسته دنبال

---

(1)- بحار الانوار، جلد 70، صفحه 164.

(2)- تصنیف غرر الحکم، صفحه 312.

(3)- همان مدرک.



آرزوهای خویش است (و از مبدأ و معاد غافل است) ناگهان حضور اجل، آرزوهایش را قطع می کند، سبحان اللّه! نه به آرزو رسیده و نه صاحب آرزو رها شده است»! «1»

7- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «اشْرَفُ الْغِنَی تَرْکُ الْمُنَی؛ برترین بی نیازی ترک آرزوهاست»! «2»

چرا که آرزوهای دور و دراز سبب می شود که انسان دائماً خود را نیازمند ببیند و دست حاجت به سوی هر کس و هر جا دراز کند و شخصیّت انسانی خود را به خاطر اموری که هرگز به آن نمی رسد بشکند!

8- در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار آمده است: «کَذَّبَ مَنِ ادَّعَی الْایمَانَ وَ هُوَ مَشْغُوفٌ مِنَ الدُّنْیَا بِخِدَعِ الْامَانِیِّ وَ زُورِ الْمَلَاهِیِّ؛ دروغ می گوید کسی که ادّعای ایمان می کند در حالی که به خاطر خدعه های آرزوها و سرگرمی های باطل، دلباخته دنیا شده است»! «3»

روشن است که دلباختگان آرزوها ناگزیرند برای وصول به آنها همه چیز را به دست فراموشی بسپارند و از همین جا رخنه در ایمان آنها پیدا می شود.

9- و نیز از همان بزرگوار در سخن کوتاه و پر معنای دیگری می خوانیم: «الْامَانِیُّ تُعْمَی عُیُونَ الْبَصَائِرِ؛ آرزوهای دراز چشم بصیرت انسان را کور می کند»! «4»

10- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که روزی به اصحاب فرمود: «اکُلُّکُمْ یُحِبُّ انْ یَدْخُلَ الجَنّهَ؟؛ آیا همه شما دوست دارید وارد بهشت شوید»؟!

«قَالُوا نَعَمْ یَا رَسُولَ اللَّهِ؛

همگی عرض کردند آری ای رسول خدا» !

فرمود: «قَصِّرُوا مِنَ الْامَلِ وَ اجْعَلُوا آجَالَکُمْ بَیْنَ ابْصَارِکُمْ وَ اسْتَحْیُوا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَیَاءِ؛ دامنه آرزوها را کوتاه کنید و مرگ را در مقابل چشم خود قرار دهید و از خداوند (و مخالفت فرمان او) آن گونه که شایسته است شرم کنید». «5»

11- باز در حدیث پرمحتوای دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «انَّ الْامَلَ

---

(1)- همان مدرک، صفحه 313.

(2)- نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه 211 و 34.

(3)- تصنیف غرر الحکم، صفحه 312، حدیث 7223.

(4)- غرر الحکم، حدیث 1375.

(5)- المحجّه البیضاء، جلد 8، صفحه 246.



یُذْهِبُ الْعَقْلَ، وَ یُکَذِّبُ الْوَعْدَ، وَ یَحِثُّ عَلَی الْغَفْلَهِ وَ یُورِثُ الْحَسْرَهَ؛ آرزوهای دراز عقل انسان را می برد و وعده آخرت را دروغ می شمرد و انسان را به غفلت وامی دارد و سرانجام آن، حسرت و ندامت است» ! «1»

12- این بحث را با روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله- به عنوان «خِتَامُهُ مِسْکٌ» پایان می دهیم، در این حدیث آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه عدد چوب را گرفت، یکی را پیش روی خود در زمین فرو کرد، دیگری را در کنار آن و سوّمی را در فاصله دورتر، سپس فرمود: آیا می دانید این چیست؟ عرض کردند: خدا و رسولش آگاه ترند، فرمود:

«هَذَا الْانْسَانُ ! وَ هَذَا الْاجَلُ ! وَ هَذَا الْامَلُ یَتَعَاطَاهُ ابْنُ آدَمَ وَ یَخْتَلِجَهُ الْاجَلُ دُونَ الْامَلُ !؛ این (چوب اول) انسان است و این (چوب دوم) سرآمد عمر

است و این (چوب سوم که در نقطه دوری در زمین فرو شده بود) آرزوهای دراز انسان است، (آری) پیش از

آنکه انسان به آرزوهایش برسد دست اجل گریبان او را خواهد گرفت»! «2»

در احادیث بالا که گلچینی بود از احادیث فراوانی که در منابع معروف اسلامی درباره طول امل آمده است به خوبی گستردگی خطرات و عواقب شوم این رذیله اخلاقی را نشان می دهد و ثابت می کند که آرزوهای دراز از بزرگترین دشمنان سعادت انسان و مانع قرب او در پیشگاه خداست.

### آثار و پیامدهای طول امل

#### اشاره

آرزوهای دراز و گاه بی پایان، آثار مخرّب فراوانی در زندگی معنوی و مادّی انسان دارد که گوشه هایی از آن در احادیث بالا و همچنین در آیاتی که در قرآن مجید در آغاز این بحث ذکر شد آمده است و به طور کلّی می توان گفت: طول امل پیامدهای خطرناک و مخرّب و سوء زیر را دارد.

---

(1)- میزان الحکمه، جلد 1، صفحه 103 (مادّه امل).

(2)- میزان الحکمه، جلد 1، صفحه 104؛ المحجّه البیضاء، جلد 8، صفحه 245.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 190

#### 1- طول امل سرچشمه بسیاری از گناهان

یکی از بدترین آثار منفی طول امل و آرزوهای دراز این است که انسان را به انواع گناهان دعوت می کند، زیرا رسیدن به این آرزوها معمولاً از طریق مشروع غیر ممکن است، بنابراین گرفتاران این رذیله اخلاقی خود را ناگزیر می بینند که در کسب درآمدها چشم بر هم نهند و حلال و حرام را شناسایی نکنند و از غصب حقوق دیگران، خوردن اموال یتیمان، کم فروشی، رباخواری، رشوه و مانند این امور، ابا نداشته باشند.

به همین دلیل در حدیث معروف غرر الحکم آمده است: «مَنْ طَالَ امَلَهُ سَاءَ عَمَلُهُ؛ کسی که آرزویش دراز باشد عملش بد می شود» ! «1»

و نیز آمده: «اطْوَلُ النَّاسِ امَلًا اسْوَئُهُمْ عَمَلًا؛ آن کس که آرزوهایش طولانی تر است عملش زشت تر خواهد بود». «2»

و در نقطه مقابل آن آمده است: «مَنْ قَصَّرَ امَلُهُ حَسُنَ عَمَلُهُ؛ کسی که آرزویش کوتاه باشد عملش نیک خواهد بود» ! «3»

هر سه حدیث بالا از مولا امیر مؤمنان علی علیه السلام است که جان به فدای سخنان نورانی و انسان سازش باد.

2- طول امل یکی از اسباب مهمّ قساوت قلب

همان گونه که در آیات آغاز این بحث خواندیم قرآن مجید درباره یکی از اقوام پیشین می گوید: آنها کسانی بودند که می پنداشتند عمر طولانی دارند (و گرفتار آرزوهای دراز شده اند) و از این رو قلب های آنها قساوت یافت.

دلیل این مسئله روشن است؛ زیرا طول امل انسان را از خدا غافل می کند و به دنیا حریص می سازد و آخرت او را به دست فراموشی می سپارد و اینها همه اسباب سنگدلی و قساوت است.

---

(1)- بحار الانوار، جلد 1، صفحه 156.

(2)- غرر الحکم، حدیث 3054.

(3)- همان مدرک، جلد 5، صفحه 295 (چاپ دانشگاه تهران).

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 191

به همین

دلیل در حدیثی آمده است که خداوند به موسی علیه السلام فرمود: «یَا مُوسَی لَاتُطَوِّلْ فِی الدُّنْیَا امَلَکَ فَیَقْسُوا قَلْبَکَ، وَ الْقَاسِی الْقَلْبِ مِنِّی بَعِیدٌ؛ ای موسی! آرزوی خود را در دنیا طولانی نکن که قسیّ القلب خواهی شد و قسیّ القلب از من دور است». «1»

همین معنی در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علیه السلام آمده است که فرمود: «مَنْ یَأْمُلُ انْ یَعِیشَ ابَداً یَقْسُوا قَلْبُهُ وَ یَرْغَبُ فِی الدُّنْیَا؛ کسی که آرزو دارد جاودانه در این دنیا بماند قسیّ القلب می شود و راغب در دنیا می گردد». «2»

### 3- طول امَل سبب نسیان اجل

این اثر نیاز به شرح و بسط ندارد و به خوبی در زندگی آنها که گرفتار این رذیله اخلاقی هستند نمایان است که هرگز نه سخنی از مرگ بر زبان می رانند و نه در فکر آخرتند، بلکه دائماً در گرداب غفلت غوطه ورند.

حدیث معروفی که هم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و هم از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که می فرماید: «طُولُ الْامَلِ یُنْسِی الْآخِرَهِ؛ درازی آرزوها سبب فراموشی آخرت است» گواه صدق این مدّعاست. «3»

در حدیث دیگری از مولا علی علیه السلام می خوانیم: «اکْثَرُ النَّاسِ امَلًا اقَلُّهُمْ لِلْمَوْتِ ذِکْراً؛ کسی که آرزویش از همه طولانی تر است از همه کمتر به یاد مرگ است». «4»

### 4- زندگی پررنج محصول دیگری از طول امل

بدیهی است هر قدر آرزوها طولانی تر باشد تهیّه مقدّمات بیشتری را می طلبد، همچنین صرفه جویی بیشتری برای حفظ اموال و ثروت ها جهت رسیدن به آن آرزوهای دور و دراز لازم است و نتیجه این دو، یک زندگی توأم با درد و رنج و سخت گیری بر خود و خانواده خود توأم با تلاش شبانه روزی بی رویّه خواهد بود.

---

(1)- میزان الحکمه، جلد 1، صفحه 104 (مادّه امل).

(2)- همان مدرک.

(3)- قبلاً در بخش احادیث گذشت.

(4)- تصنیف الغرر، صفحه 312، حدیث 7215.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 192

به همین جهت در احادیثی که از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است می خوانیم: «مَنْ کَثُرَ مُنَاهُ کَثُرَ عَنَائُهُ؛ کسی که آرزوهایش زیاد باشد، تعب و رنج او فزونی خواهد یافت».

و نیز می فرماید: «مَنِ اسْتَعَانَ بِالْامَانِیِّ افْلَسَ؛ کسی که از آرزوهای دراز کمک بگیرد فقیر و مفلس می شود (و زندگی فقیرانه ای خواهد داشت هر چند ثروتمند باشد)».

و نیز می فرماید: «الرَّغْبَهُ مِفْتَاحُ النَّصَبِ؛

تمایل به دنیا (و آرزوهای دراز) کلید درد و رنج است» ! «1»

#### 5- طول امل و زندگی ذلّت بار

صاحبان آرزوهای دراز نه تنها در رنج و تعب دائم به سر می برند، بلکه ناچارند شخصیّت انسانی خود را نیز در هم بشکنند و برای رسیدن به مقصود خیالی در برابر هر کس و ناکس خضوع کنند و دست التماس به سوی این و آن دراز نمایند و به زندگی ذلّت بار تن در دهند. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «ذُلُّ الرِّجَالِ فِی خَیْبَهِ الْآمَالِ؛ خواری مردان در ناکامی آرزوهاست». «2»

#### 6- محرومیّت از نعمتها

همان گونه که در بالا اشاره شد، کسانی که گرفتار آرزوهای دور و درازند و در دریای امانی غوطه ورند، غالباً به سراغ صرفه جویی و سخت گیری هر چه بیشتر در استفاده از مواهب حیات و زندگی می روند تا به آرزوهای دور و دراز خود برسند. به همین دلیل نسبت به همه کس حتّی خویشتن و زن و فرزند بخیل خواهند بود، همان بخلی که آنها را از بهره گیری از نعمت های الهی محروم می سازد و در عین برخورداری از امکانات فراوان، زندگی فقیرانه ای دارند.

در زمان خود افرادی را می بینیم که تحت عنوان «تأمین آینده» ! برای خود و فرزندان، گرفتار طول امل هستند و همین امر آنان را از مواهبی که در اختیار دارند محروم می سازد.

---

(1)- تصنیف الغرر، صفحه 314.

(2)- غرر الحکم، جلد 2، صفحه 405.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 193

#### 7- طول امل و محروم بودن از درک حقایق

آرزوهای دراز همچون سرابی است که تشنگان را در بیابان زندگی به دنبال خود می کشاند و تشنه تر می سازد، بی آنکه به جایی برسند، این آرزوها چهره واقعیّت ها را به گونه ای دروغین نشان می دهد و انسان به خاطر آنها درک نمی کند کجاست و به کجا می رود؟ و وظیفه اش در برابر این سرنوشت چیست؟

از همین رو در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام که سابقاً به آن اشاره کردیم آمده است: «الْاَمَانِیُّ تُعْمِی عُیُونَ الْبَصَائِرِ؛ آرزوهای دراز دیدگان بصیرت را نابینا می کند»! «1»

کوتاه سخن اینکه: کسی می تواند چهره زیبای حقیقت را آن گونه که هست ببیند و به سرچشمه زلال معرفت برسد که دیده عقل خود را با حجاب آرزوها نپوشاند و در میان ابرهای تیره و تار طول امل قرار نگیرد.

### 8- طول امل سبب کفران نعمت است

بدیهی است آرزوهای دراز، انسان را به آن چه ندارد و شاید هرگز به آن نمی رسد دلبند می سازد، به همین دلیل آنچه را از نعمت های الهی در دست دارد کوچک می شمرد و نسبت به آن بی اعتناست و این کفران نعمت، پیامدهای شومی در دنیا و آخرت برای او دارد.

در حدیثی از مولای متّقیان امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «تَجَنَّبُوا الْمُنَى فَإِنَّهَا تُذَهِّبُ بِبَهْجَهِ نِعَمِ اللَّهِ عِنْدَکُمْ، و تُلْزِمُ اسْتِصْغَارَهَا لَدَیْکُمْ، وَ عَلَى قِلَّهِ الشُّکْرِ مِنْکُمْ؛ از آرزوهای دراز بپرهیزید که زیبایی نعمت های الهی را از نظر شما می برد و آنها را نزد شما کوچک می کند و به کمی شکر (و کفران نعمت) از سوی شما منتهی می شود»! «2»

***

---

(1)- غرر الحکم، حدیث 1375.

(2)- تصنیف الغرر، صفحه 314.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 194

### اسباب و انگیزه های طول امل

عمده ترین چیزی که سبب آرزوهای دراز می شود جهل و بی خبری است، جهل نسبت به خویشتن و نسبت به دنیا و جهل نسبت به قدرت و لطف خدا و ثواب آخرت و عقبی مجموعه این جهل ها انسان را به وادی آرزوهای دراز می کشاند.

توضیح اینکه: انسان به سبب بی خبری از وضع خویش و عدم توجّه به این حقیقت که هر لحظه ممکن است پایان عمر او فرارسد، یک لخته خون کوچک می تواند مجرای رگهای قلب یا مغز او را بگیرد و در یک لحظه، سکته قلبی یا مغزی بر او عارض شود یا حادثه ای همچون زلزله و آتش سوزی، تصادف در رانندگی، لغزیدن و بر زمین خوردن و ضربه مغزی شدن یا مانند اینها به زندگی او پایان دهد. آری بر اثر جهل به این امور گرفتار این پندار می شود که عمری طولانی دارد

و سپس یک مشت آرزوهای دراز اطراف فکر او را احاطه می کند و به او اجازه نمی دهد به غیر آن بیندیشد.

همچنین جهل نسبت به ناپایداری و بی وفایی دنیا، دنیایی که نه بر صغیر رحم می کند و نه بر کبیر، نه بر جوان رحم می کند نه بر پیر، گاه پیش از آنکه پیری بمیرد صدها کودک و جوان از دنیا می روند و گاه پیش از آنکه مریض سخت جان دهد ده ها سالم در آغوش مرگ قرار می گیرند.

گاه سلاطین مقتدر در یک روز به ضعیف ترین افراد مبدّل می شوند و در زندان انفرادی جای می گیرند و گاه ثروتمندان غرق ناز و نعمت در یک شب فقیر و تهیدست می شوند و بر خاک سیاه می نشینند، آری جهل به این امور است که انسان را در گرداب طول امل می اندازد.

اینجاست که سلمان فارسی، شاگرد بزرگ مکتب وحی، می گوید: «ثَلَاثٌ اعْجَبَتْنِی حَتَّی اضْحَکَتْنِی: مُؤَمِّلُ الدُّنْیَا وَ الْمَوْتُ یَطْلِبُهُ، وَ غَافِلٌ لَیْسَ بَمَغْفُولٍ عَنْهُ، وَ ضَاحِکٌ مُلِئَ فِیهِ لَایَدْرِی اسَاخِطٌ رَبُّ الْعَالَمِینَ عَلَیْهِ امْ رَاضٍ عَنْهُ؛ سه کس مرا در شگفتی فرو برده تا آنجا که به خنده واداشته است: کسی که دنیا را آرزو می کند در حالی که مرگ در پی اوست و کسی که از اجل خویش غافل است در حالی که اجل از او غافل نیست و کسی که با تمام

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 195

وجودش می خندد در حالی که نمی داند پروردگار جهانیان از او راضی است یا نه»؟ «1»

در روایات اسلامی نیز اشاره های روشنی به این معنی شده است، مولای متّقیان علی علیه السلام می فرماید: «مَنْ ایْقَنَ انَّهُ یُفَارِقُ الْاحْبَابَ وَ یَسْکُنُ التُّرَابَ وَ یُوَاجِهُ الْحِسَابَ

وَ يَسْتَغْنِی عَمَّا خَلَّفَ، وَ یَفْتَقِرُ الَی مَا قَدَّمَ کَانَ حَرِیّاً بِقَصْرِ الْامَلِ وَ طُولِ الْعَمَلِ؛ کسی که یقین دارد (به زودی) از دوستان جدا می شود و در زیر خاک مسکن می گزیند و با حساب الهی روبه روست و از آنچه بر جای گذاشته بی نیاز می گردد و به آنچه از پیش فرستاده محتاج می شود، سزاوار است که آرزو را کوتاه و اعمال صالح را طولانی کند» ! «2»

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «اتَّقُوا خِدَاعَ الْامَالِ، فَکَمْ مِنْ مُؤَمِّلِ یَوْمٍ لَمْ یُدْرِکْهُ، وَ بَانِی بَنَاءٍ لَمْ یَسْکُنْهُ، وَ جَامِعِ مَالٍ لَمْ یَأْکُلْهُ؛ از فریب آرزوها بپرهیزید، چه بسیار کسانی که آرزو داشتند روزی را (در آغوش ناز و نعمت) بگذرانند و هرگز به آن نرسیدند، چه بسیار کسانی که خانه و قصری ساختند ولی هرگز در آن ساکن نشدند و چه بسیار کسانی که اموال زیادی اندوختند ولی هرگز از آن نخوردند» ! «3»

گاه جهل به آخرت و نعمت های بی پایان آن سرای جاویدان که یک لحظه نگاه کردن به آنها به تمام دنیا می ارزد، سبب می شود که انسان به آرزوهای دراز در این جهان کشیده شود، حتّی گاه می شود بی خبری از لذّت زهد در دنیا و آزادگی از چنگال اسارت زرق و برق آن، انسان را به وادی طول امل می کشاند !

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «اسْتَجْلِبْ حَلَاوَةَ الزِّهَادَةِ بِقَصْرِ الْامَلِ؛ شیرینی زهد را با کوتاهی آرزوها به دست آر» ! «4»

و گاه می شود انسان قدرت خدا را فراموش می کند و یا نسبت به آن جاهل و بی خبر است و نمی داند خدایی که از لحظه انعقاد نطفه در رحم مادر پیوسته به

او روزی داده است، در حالی که هیچ کس دسترسی به او نداشته می تواند تا پایان عمر زندگی او را اداره کند و فرزندانش اگر دوست خدا باشند، خدا آنها را تنها نمی گذارد و اگر دشمن خدا

---

(1)- المحجّه البیضاء، جلد 8، صفحه 246.

(2)- بحار الانوار، جلد 70، صفحه 167.

(3)- تصنیف غرر الحکم، صفحه 313.

(4)- تحف العقول، صفحه 207.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 196

باشند خدمت به آنها بی دلیل است.

آری جهل به این امور سبب می شود که زیر پوشش (تأمین آینده خود و فرزندان)، گرفتار آرزوهای دراز و طول امل گردد.

مجموعه این جهل ها و بی خبری ها (جهل به خویشتن، جهل به دنیا، جهل نسبت به خدا و قدرت بی مانند او و جهل نسبت به آخرت و مواهب بی پایانش) آدمی را در بیابان بیکران و برهوت خشک و سوزان آرزوها سرگردان می سازد.

### درمان طول امل

همیشه برای علاج قطعی بیماریها به ریشه کن کردن اسباب آن باید پرداخت و تا اسباب بیماری ریشه کن نشود درمان ها سطحی و ناپایدار است و به تعبیر دیگر جنبه مسکّن را دارد.

با توجّه به این اصل اساسی و با توجّه به ریشه های درازی آرزوها به خوبی می توان نتیجه گرفت که برای زدودن آثار طول امل و از میان بردن آن باید به تفکّر و اندیشه پرداخت.

از یک سو باید انسان خود را به خوبی بشناسد و بداند موجودی است آسیب پذیر که فاصله میان مرگ و زندگی او بسیار کم است، امروز سالم است و پر نشاط، فردا ممکن است گرفتار سخت ترین بیماریها یا اندوه بارترین مصایب گردد، امروز قوی و غنی و قدرتمند است، فردا ممکن است از ضعیف ترین و فقیرترین افراد باشد و نمونه های آن

صفحات تاریخ بشریّت را پر کرده است.

از سوی دیگر باید درباره بی اعتباری دنیا بیاندیشید که «از نسیمی دفتر ایّام بر هم می خورد» و فراموش نکند نادر شاه قدرتمند

«شبانگه به دل قصد تاراج داشت»«سحرگه نه تن سر، نه سر تاج داشت» !

آری با «یک گردش چرخ نیلوفری، نه نادرها به جا می مانند و نه نادری» !

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 197

از سوی سوّم به این حقیقت بیندیشد که ما اعتقاد به معاد و سرای آخرت و حساب و کتاب الهی و پاداش کیفر اعمال داریم و این جهان را منزلگاهی در مسیر یک سفر طولانی می دانیم و برنامه ما در این جهان آماده شدن و اندوختن زاد و توشه است نه اقامتگاهی برای همیشه ماندن !

و نیز اندیشه کند که حرص در اندوختن و ذخیره کردن اموال و برنامه ریزی برای رسیدن به آرزوها و آمال، هرگز مایه سعادت انسان نمی شود، بلکه دائماً او را به درد و رنج گرفتار می سازد.

و اندیشه کند که مهمترین آرامش، آرامش روح و وجدان است که آن از طریق تقوا و توکّل بر پروردگار فراهم می شود نه از طریق حرص و ولع و دنیاپرستی !

بهترین راه برای وصول به این هدف همان است که در حدیث نبوی معروف آمده است فرمود: «خُذْ مِنْ دُنْیَاکَ لِآخِرَتِکَ وَ مِنْ حَیَاتِکَ لِمَوْتِکَ، وَ مِنْ صِحَّتِکَ لِسُقْمِکَ، فَانَّکَ لَاتَدْرِی مَا اسْمُکَ غَداً؛ از دنیایت برای آخرتت بهره گیر و از زندگانیت برای مرگ (و زندگی بعد از آن) و از تندرستیت برای زمان بیماری استفاده کن، چرا که نمی دانی فردا نام تو چیست (آیا تو را زنده می نامند یا جزء مردگان، سالم می گویند یا بیمار؟)». «1»

عامل دیگر

برای آرزوهای دراز هواپرستی و عشق به دنیاست، هر قدر از این علاقه کاسته شود دامنه آرزوها کوتاه تر می گردد و به عکس هر اندازه انسان دلبستگی بیشتر به دنیا پیدا کند، دامنه آرزوها گسترده تر می شود.

برای رسیدن به این هدف، یعنی کوتاه کردن دامنه آرزوها یکی از مؤثّرترین راهها یاد مرگ است که پرده ها را از جلو چشم بصیرت انسان برمی گیرد و واقعیّت های زندگی را برای او آشکار می سازد.

به همین دلیل امیر مؤمنان علی علیه السلام در پایان خطبه 99 از نهج البلاغه می فرماید: «الَا فَاذْکُرُوا هَادِمَ اللَّذَّاتِ، وَ مُنَغِّصَ الشَّهَوَاتِ، وَ قَاطِعَ الْامْنِیَّاتِ؛ به هوش باشید و به یاد چیزی بیفتید که لذّات را در هم می کوبد و شهوات را بر هم می زند و آرزوها را قطع می کند».

---

(1)- بحار الانوار، جلد 74، صفحه 122.



و در حدیث دیگری از نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که در ضمن سخنانش فرمود: «عُدَّ نَفْسَکَ فِی اصْحَابِ الْقُبُورِ؛ خود را جزء مردگان حساب کن (تا گرفتار طول امل نشوی)». «1»

و نیز در نقطه مقابل این معنی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «اکْثَرُ النَّاسِ امَلًا اقَلَّهُمْ لِلْمَوْتِ ذِکْراً؛ آنها که آرزوهایشان بیشتر است کمتر به یاد مرگ می افتند». «2»

راه دیگر برای مبارزه با طول امل مطالعه پیرامون پیامدهای بسیار شوم آن است.

آری توجّه به این نکته که آرزوهای دراز سرچشمه بسیاری از گناهان و رذایل اخلاقی دیگر است و از علل مهمّ قساوت قلب و فراموشی آخرت و سبب زندگی پررنج و ذلّت بار و محرومیّت از مواهب و نعم الهی و از حجاب های ضخیم معرفت و آگاهی

محسوب می شود، سبب می گردد که انسان به فکر علاج و درمان بیفتد و پیش از آنکه سیلاب طول امل کاخ سعادت او را ویران سازد به فکر چاره بیفتد، از دامنه آرزوهایش بکاهد و به صف خردمندان و سعادتمندان بازگردد و آرزوها را در حدّ معقول و شایسته مهار کند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «حَاصِلُ الْمُنَی الْاسَفُ وَ ثَمَرَتُهُ التَّلَفُ؛ حاصل آرزوهای دراز تأسّف است و ثمره آن تلف شدن (عمر و امکانات و سعادت انسان) می باشد» ! «3»

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «احْذَرُوا الْامَانِیَّ فَانَّهَا مَنَایَا مُحَقَّقَهٌ؛ از آرزوهای دراز بپرهیزید که مرگ های مسلّم در آن نهفته است». «4»

در اینجا دو نکته قابل توجّه است:

نخست اینکه در طبّ مادّی برای درمان بسیاری از بیماریهای جسمی و روانی به فکر جانشین می روند، یعنی خواسته هایی که انسان را به بیماری می کشاند به خواسته های برتری تبدیل می کنند که منتهی به سلامت او گردد، مثلًا کسی که علاقه زیادی به موادّ چربی و نشاسته ای دارد و سبب بیماری های گوناگون در او شده به استفاده از کمیّت قابل ملاحظه از میوه و سبزی سالم هدایت می کنند و یا افرادی که معتاد به موادّ مخدّرند،

---

(1)- بحار الانوار، جلد 74، صفحه 122.

(2)- تصنیف غرر الحکم، صفحه 312.

(3)- تصنیف غرر الحکم، صفحه 314.

(4)- همان مدرک.



اعتیادهای سالمی برای آنها پیش بینی می کنند.

این نکته در بیماریهای اخلاقی نیز صادق است، به این ترتیب که معلّم اخلاق آرزوهای دراز مادّی را به آرزوهای معنوی نسبت به پاداش الهی در سرای آخرت تبدیل می کند و عشق به علم و دانش و معرفه اللّٰه را جایگزین عشق به مال و جاه

و مقام می سازد.

نکته دیگر اینکه آرزوها مراتبی دارد، گاه انسان آرزو می کند عمر بسیار طولانی یا جاویدان! داشته باشد، همان گونه که قرآن درباره گروهی از قوم یهود می فرماید: «... یَوَدُّ احَدُهُمْ لَوْ یُعَمَّرُ الْفَ سَنَهٍ ...؛ (آنها چنان علاقه به دنیا دارند که) هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر کند» !«1»

اگر هزار سال به معنی تعداد باشد دلیل بر تقاضای عمر بسیار طولانی است و اگر عدد تکثیر باشد دلیل بر تقاضای عمر نامحدود است.

گروهی آرزوهایی در مراحل پایین تر دارند، آرزوی صد سال زیستن، پنجاه سال، ده سال یا کمتر، از روایات استفاده می شود که همه اینها جزء آرزوهای دراز محسوب می شود (البتّه در صورتی که هدف جنبه های مادّی و زرق و برق دنیا باشد، نه جنبه های معنوی و الهی و کمک به پیشرفت جامعه انسانی).

از سوی دیگر امانی و آرزوها انواع مختلفی پیدا می کند، گاه آرزوها به سوی مسائل مادّی هدف گیری می کند و گاه مقام و گاه شهوات و گاه همه اینها.

تمام اقسام آرزوهای دور و دراز، زشت و نکوهیده است هر چند بعضی زشت تر از بعض دیگر محسوب می شود.

### آرزوهای مثبت و سازنده

آخرین سخن در بحث طول امل پیرامون این مطلب است که همیشه آرزوها جنبه

---

(1)- بقره، 96.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 200

اخلاق در قرآن ج 2 232

منفی ندارد و نشانه انحطاط شخصیّت و سقوط اخلاقی نیست.

زیرا اگر آرزوها متوجّه ارزشهای والای انسانی باشد و یا جنبه مردمی و اجتماعی پیدا کند و در مسیر تکامل و پیشرفت واقعی انسانها و درجات کمال قرار گیرد و انسان را به تلاش و کوشش بیشتر در این راهها وادارد، بدون شک چنین

آرزویی هر قدر طولانی بوده باشد، نه تنها نشانه پستی نیست که نشانه کمال انسان است.

اساساً همان گونه که در آغاز این بحث نیز اشاره شد امید و آرزو نسبت به آینده نیروی محرّک انسان برای تلاشها و کوششهاست و اگر چراغ پرفروغ امید و آرزو در دل انسان خاموش گردد، در واقع روح او می میرد، نشاط زندگی از او رخت برمی بندد و انسان را به موجودی سست و بی هدف و بی تلاش مبدّل می کند.

در واقع آرزو بر دو قسم است «آرزوهای کاذب» که همچون سراب در بیابان زندگی ظاهر می شوند و تشنه کامان را به دنبال خود می کشانند و هر لحظه تشنه تر می سازند تا از شدّت تشنگی هلاک شوند.

و «آرزوهای صادق» و مثبت و سازنده که همچون آب حیات، گلستان وجود آدمی را سیراب و پرثمر می سازد و هر چه زحمت می کشد نشاط و معنویّت بیشتری می یابد.

این همان چیزی است که در قرآن مجید به آن اشاره شده است: «الْمَالُ وَ الْبَنُونَ زِینَهُ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَ الْبَاقِیَاتُ الصَّالِحَاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَوَاباً وَ خَیْرٌ امَلاً؛ مال و فرزندان، زیور حیات دنیا هست و باقیات الصّالحات (ارزشهای پایدار و شایسته) نزد پروردگارت ثوابش بهتر و امید بخش تر است». «1»

در این آیه به هر دو بخش از آرزوها اشاره شده است (دقّت کنید).

در روایات اسلامی نیز اشارات پرمعنایی به آرزوهای مثبت و سازنده دیده می شود از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «انَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِیرَ لَیَقُولُ یَا رَبِّ ارْزُقْنِی حَتَّی افْعَلَ کَذَا وَ کَذَا مِنَ الْبِرِّ وَ وُجُوهُ الْخَیْرِ، فَاذَا عَلِمَ اللَّهُ ذَلِکَ مِنْهُ بِصِدْقِ نِیَّتِهِ کَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْاجْرِ

مِثْلَ مَا يَكْتُبُ لَهُ لَوْ عَمِلَهُ، انَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ؛ گاهی بنده مؤمن تهی دست

---

(1)- کهف، 46.



می گوید: خداوندا! به من روزی عطا کن تا فلان کار خیر و نیک را بجا آورم، هرگاه خداوند در او صدق نیّت بداند (نه اینکه این آرزو پوششی برای رسیدن به هوا و هوسها باشد) تمام اجر و پاداشی را که در صورت رسیدن به این آرزو و انجام آن کارهای خیر استحقاق پیدا می کرد برای او نوشته می شود (هر چند هیچ یک را انجام نداده باشد) رحمت خداوند گسترده و کرمش بی پایان است». «1»

اصولاً همّت انسان به اندازه آرزوهای مثبت اوست، هر قدر دامنه آنها گسترده تر باشد همّت او والاتر است و جالب اینکه از روایات اسلامی نیز به خوبی استفاده می شود که خداوند به مقدار این آرزوها به افراد با ایمان، اجر و پاداش می دهد، چرا که نشانه آمادگی روح و جسم آنها برای انجام هر چه بیشتر اعمال صالح است و حتّی از روایات استفاده می شود که اگر انسان آرزوی خوبی برای رضای خدا داشته باشد از دنیا بیرون نمی رود مگر اینکه خداوند او را به آرزویش می رساند، در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ تَمَنَّى شَيْئاً وَ هُوَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ رِضاً، لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُعْطَاهُ؛ کسی که آرزوی چیزی کند در حالی که رضای خداوند متعال در آن باشد از دنیا خارج نمی شود مگر اینکه به خواسته خود می رسد». «2»

البتّه ممکن است در مواردی مصالحی ایجاب کند که انسان به آرزویش نرسد، چرا که اگر برسد آثار بدی مانند غرور و

غفلت و عشق به دنیا و مانند آن در او ایجاد می شود.

خداوند با الطاف خفیّه اش او را از وصول به آرزویش بازمی دارد.

این بحث را با اشاره به نکته دیگری پایان می دهیم و آن اینکه: آرزوهای سازنده و بلند انسان را به سازندگی خویش دعوت می کند و سبب تکامل و ترقّی روحی او می شود، زیرا می داند تکیه بر جای بزرگان زدن بدون آماده ساختن اسباب بزرگی میسّر نیست و به گفته شاعر عرب:

اعَلِّلُ النّفس بالآمال ادرکُهَامَا اضْیَقَ الْعَیْشُ لَوْ لَا فُسْحَهُ الْامَلِ !

«خویشتن را به وسیله آرزوهای سازنده پرورش می دهم تا به آن برسم. چقدر میدان زندگی تنگ است اگر گستردگی آرزوها نباشد» !

---

(1) بحار الانوار، جلد 8، صفحه 261.

(2) بحار الانوار، جلد 68، صفحه 261.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 203

9

## تعصّب و لجاجت

### اشاره

بی تردید اساسی ترین پایه عبودیّت و بندگی خدا، تسلیم و تواضع در برابر حق است و به عکس هرگونه تعصّب و لجاجت مایه دوری از حقّ و محروم شدن از سعادت است.

تعصّب به معنی «وابستگی غیر منطقی به چیزی» تا آنجا که انسان حق را فدای آن کند و لجاجت به معنی اصرار بر چیزی است به گونه ای که منطق و عقل را زیر پا بگذارد، ثمره این دو شجره خبیثه نیز «تقلید کورکورانه» است که سدّ راه پیشرفت و تکامل انسانهاست.

هنگامی که به تاریخ انبیای بزرگ بازمی گردیم و علل انحراف و گمراهی اقوام پیشین را مورد بررسی قرار می دهیم به خوبی می توان دریافت که این سه امر (تعصّب و لجاجت و تقلید کورکورانه) نقش اصلی را در انحراف آنها داشته است و قرآن مجید پر است از اشارات روشن به این مسئله که در یک

بررسی فشرده در اینجا به سراغ آن می رویم:

از قوم نوح علیه السلام آغاز می کنیم، قرآن مجید می گوید:

1- وَ انِّی کُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اصَابِعَهُمْ فِی آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِیَابَهُمْ وَ اصَرُّوا وَاسْتَکْبَرُوا اسْتِکْبَاراً (سوره نوح، آیه 7)

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 204

2- وَ قَالُوا لَاتَذَرُنَّ آلِهَتَکُمْ وَ لَاتَذَرُنَّ وَدّاً وَ لَاسُوَاعاً وَ لَایَغُوثَ وَ یَعُوقَ وَ نَسْراً (سوره نوح، آیه 23)

سپس به داستان هود نگاه می کنیم، قرآن درباره آنها می گوید:

3- قَالُوا اجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا کَانَ یَعْبُدُ آبَائُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا انْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ (سوره اعراف، آیه 70)

سپس نوبت به داستان ابراهیم علیه السلام می رسد، قرآن در این زمینه می گوید:

4- اذْ قَالَ لِابِیهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِیلُ الَّتِی انْتُمْ لَهَا عَاکِفُونَ* قَالُوا وَجَدْنَا آبَائَنَا لَهَا عَابِدِینَ (سوره انبیاء، آیات 52 و 53)

5- قَالَ هَلْ یَسْمَعُونَکُمْ اذْ تَدْعُونَ* اوْ یَنْفَعُونَکُمْ اوْ یَضُرُّونَ* قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَائَنَا کَذَلِکَ یَفْعَلُونَ (سوره شعراء، آیات 72 تا 74)

سپس نوبت به قوم موسی و فرعون می رسد، می فرماید:

6- قَالُوا اجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَیْهِ آبَائَنَا وَ تَکُونَ لَکُمَا الْکِبْرِیَاءُ فِی الْارْضِ وَ مَا نَحْنُ لَکُمَا بِمُؤْمِنِینَ (سوره یونس، آیه 78)

سپس به عصر پیامبر گرامی اسلام بازمی گردیم و همین معنی را در سخنان و اعمال دشمنان آن حضرت نمایان می بینیم:

7- وَ اذَا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا انْزلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا الْفَیْنَا عَلَیْهِ آبَائَنَا اوَلَوْ کَانَ آبَائُهُمْ لَایَعْقِلُونَ شَیْئاً وَ لَایَهْتَدُونَ (سوره بقره، آیه 170)

8- اذْ جَعَلَ الّذِينَ كَفَرُوا فِى قُلَوبِهِمُ الّحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الّجَاهِلِيَّهِ فَانْزَلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوى وَ كَانُوا احَقَّ بِهَا وَ اهْلَهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْئٍ

عَلِیماً (سوره فتح، آیه 26)

9- و نیز می فرماید: وَ لَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَی بَعْضِ الْاعْجَمِینَ* فَقَرَأَهُ عَلَیْهِمْ مَا کَانُوا بِهِ مُؤْمِنِینَ (سوره شعراء، آیات 198 و 199)

گاه تعصّب اقوام را بر ضدّ یکدیگر بیان می کند و می فرماید:

10- وَ قَالَتِ الْیَهُودُ لَیْسَتِ النَّصَارَی عَلَی شَیْ ءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَی لَیْسَتِ الْیَهُودُ عَلَی

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 205

شیْ ءٍ وَ هُمْ یَتْلُونَ الْکِتَابَ کَذَلِکَ قَالَ الَّذِینَ لَایَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فِیمَا کَانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ (سوره بقره، آیه 113)

در جای دیگر مسئله تقلید کورکورانه و تعصّب و لجاجت را به عنوان یک برنامه عمومی همه اقوام گمراه شمرده، می فرماید:

11- وَ کَذَلِکَ مَا ارْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ قَرْیَهٍ مِنْ نَذِیرٍ الّا قَالَ مُتْرَفُوهَا انَّا وَجَدْنَا آبَائَنَا عَلَی امَّهٍ وَ انَّا عَلَی آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ (سوره زخرف، آیه 23)

12- وَ یَقُولُونَ ائِنَّا لَتَارِکُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ (سوره صافّات، آیه 36)

ترجمه

1- و من (نوح) هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند) تو آنها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوشهایشان قرار داده و لباسهایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدّت استکبار کردند.

2- و (قوم نوح) گفتند: دست از خدایان و بتهای خود برندارید (به خصوص) بتهای «وَدّ»، «سواع»، «یغوث»، «یعوق» و «نسر» را رها نکنید!

3- گفتند: آیا به سراغ ما آمده ای که تنها خدای یگانه را بپرستیم و آنچه را پدران ما می پرستیدند، رها کنیم؟! پس اگر راست می گویی آنچه را (از بلا و عذاب الهی) به ما وعده می دهی، بیاور (ما آماده ایم)!

4- (به یاد بیاور ابراهیم را) آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت:
«این مجسّمه های بی

روح چیست که شما همواره آنها را پرستش می کنید»؟! گفتند: «ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می کنند»!

5- گفت: «آیا هنگامی که آنها را می خوانید صدای شما را می شنوند؟! یا سود و زیانی به شما می رسانند»؟! گفتند: «ما فقط نیاکان خود را یافتیم که چنین می کنند».

6- (فرعونیان به موسی) گفتند: «آیا آمده ای که ما را از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم منصرف سازی و بزرگی (و ریاست) در روی زمین، از آن شما دو تن (موسی و هارون) باشد؟!

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 206

ما (هرگز) به شما ایمان نمی آوریم»!

7- و هنگامی که به آنها گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید!» می گویند:

« (نه) ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می نماییم» آیا اگر پدران آنها چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد)؟!

8- (به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دلهای خود خشم و نخوت جاهلیّت داشتند

(در مقابل) خداوند آرامش و سکینه خود را بر فرستاده خویش و مؤمنان نازل فرمود و آنها را به حقیقت تقوا ملزم ساخت و آنان از هر کس شایسته تر و اهل آن بودند و خداوند به همه چیز داناست.

9- هرگاه ما قرآن را بر بعضی از عجم ها (غیر عرب) نازل می کردیم- و او آن را بر ایشان می خواند (به خاطر تعصّب و لجاجت) به آن ایمان نمی آوردند!

10- یهودیان گفتند: «مسیحیان هیچ موقعیّتی (نزد خدا) ندارند» و مسیحیان نیز گفتند:

«یهودیان هیچ موقعیّتی ندارند (و بر باطلند)» در حالی که هر دو دسته کتاب آسمانی را می خوانند (و باید از این گونه تعصّب ها برکنار باشند) افراد نادان (دیگر،

همچون مشرکان) نیز، سخنی همانند سخن آنها داشتند خداوند، روز قیامت در باره آنچه در آن اختلاف داشتند داوری می کند.

11- و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر انذار کننده ای نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان مست و مغروران گفتند: «ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می کنیم» !

12- و پیوسته می گفتند: «آیا ما معبودان خود را به خاطر شاعری دیوانه رها کنیم»؟ !

### تفسیر و جمع بندی برنامه عمومی اقوام منحرف !

همان گونه که در بالا اشاره شد این رذایل سه گانه اخلاقی یعنی «تعصّب» و «لجاجت» و «تقلید کورکورانه» یک برنامه عام برای همه اقوام زشتکار پیشین بوده است، آنها به



خاطر وابستگی شدید به افکار و برنامه های خرافی، و لجاجت و اصرار بر آنها، چشم و گوش بسته به پیروی نیاکانشان ادامه می دادند و به این طریق، خرافات بی اساس از نسلی به نسل دیگر منتقل می شد، و صدای دلنشین مردان الهی که برای هدایت آنها آمده بودند، در میان نعره های جاهلانه آنان گم می شد.

نخست از داستان نوح علیه السلام شروع می کنیم می بینیم که بت پرستان عصر آن پیامبر اولواالعزم به قدری لجوج و متعصّب بودند که حتّی از شنیدن صدای این منادی توحید وحشت داشتند، همان گونه که در نخستین آیه مورد بحث از زبان نوح علیه السلام می خوانیم: «و من هر زمان آنها را دعوت کردم که ایمان بیاورند، و تو (ای خدا) آنها را بیامرزی انگشتان خود را در گوشها قرار داده و لباسهایشان را بر سر و صورت می پیچیدند و در مخالفت با حق اصرار ورزیدند و شدیداً تکبّر کردند» ! (وَ انِّی کُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اصَابِعَهُمْ فِی

آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ اصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَاراً). «1»

آری تعصّب و لجاجت آنها به قدری شدید بود که اجازه نمی دادند ذرّه ای از امواج صوتی نوح علیه السلام که حامل پیام حقیقت بود به گوش آنها برسد، و یا چهره او را ببینند و این گونه گریز از حقیقت به راستی عجیب و خطرناک است.

*** در آیه بعد چهره دیگری از همین رذایل اخلاقی در قوم نوح علیه السلام به چشم می خورد، قرآن درباره آنها می گوید: «آنها گفتند: دست از خدایان و بتهای خود برندارید مخصوصاً بتهای (بزرگ) «وَدّ»، «سواع»، «یَغُوث»، «یعوق» و «نسر» را رها نکنید»، (وَ قَالُوا لَاتَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَ لَاتَذَرُنَّ وَدّاً وَ لَاسُوَاعاً وَ لَايَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْراً). «2»

امّا چرا و به چه دلیل دست از این بت های رنگارنگ که ساخته و پرداخته دست خودشان بود برندارند و آنها را بر مقدّرات جهان هستی، و هم بر مقدّرات سازندگانش حاکم بدانند؟! هیچ دلیلی بر آن جز تعصّب و تقلید کورکورانه نداشتند.

***

---

(1)- نوح، 7.

(2)- همان، 23.



در سومین آیه که از قوم عاد و گفتگوی پیامبرشان هود علیه السلام با آنها سخن می گوید، می فرماید: «قوم عاد به قدری لجوج و متعصّب و جاهل بودند که در برابر دعوت آن حضرت به توحید خالص و ناب گفتند: آیا به سراغ ما آمده ای که تنها خدای یکتا را بپرستیم و آنچه را پدران ما می پرستیدند رها کنیم؟ (ما هرگز چنین کاری نخواهیم کرد، هر کاری از دست تو ساخته است انجام بده و) آنچه را (از بلا و عذاب الهی) به ما وعده می دهی بیاور اگر راست می گویی»! (قَالُوا اجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ

وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَائُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا انْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ). «1»

به این ترتیب بر اثر تعصّب و لجاجت و تقلید کورکورانه، توحید خالص که روح جهان هستی است در نظر آنها امری وحشتناک، و پرستش بت های بی عقل و شعور امری شایسته و با ارزش جلوه می کرد، و حتّی برخلاف قانون دفع ضرر محتمل که عقل حاکم به آن است کمترین اعتنایی به احتمال عذاب الهی نمی کردند و مصرّاً از او می خواستند که به تهدیدهای خود جامه عمل بپوشاند، این خیره سری چیزی جز محصول تعصّب و لجاجت نبود.

آری آنها برای فرار از حق و ادامه تقلید کورکورانه به سوی عذاب الهی شتافتند و سرانجام خود را در آتش عذاب سوزاندند، و این است نتیجه لجاجت و تعصّب خشک و تقلید غلط!

*** در چهارمین آیه، سخن از پیامدهای شوم این رذایل اخلاقی درباره «نمرود» و نمرودیان است، می فرماید: «هنگامی که ابراهیم به پدرش (عمویش آزر) و قوم او گفت این مجسّمه های بی روحی را که شما همواره پرستش می کنید چیست»؟ (اذْ قَالَ لِابِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ الَّتمَاثِيلُ الَّتِى انْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ). «2»

ولی آنها جوابی نداشتند جز اینکه «گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت

---

(1)- اعراف، 70.

(2)- انبياء، 52.



می كنند»، (قَالُوا وَجَدْنَا آبَائَنَا لَهَا عَابِدِينَ). «1»

و هنگامی که ابراهیم علیه السلام با صراحت به آنها گفت که هم خودتان و هم نیاکانتان در گمراهی آشکاری بوده اید بیدار نشدند، ابراهیم علیه

السلام بی اعتبار بودن این خدایان ساختگی و بی ارزش را از طریق بت شکنی به آنها نشان داد، باز هم بر سر عقل نیامدند،

بلکه ابراهیم بیدارگر و پاره کننده پرده های جهل و تعصّب و لجاجت را به سوزاندن در آتش تهدید کردند، و به تهدید خود جامه عمل پوشاندند و او را در میان دریایی از آتش پرتاب کردند، و هنگامی که آتش بر ابراهیم علیه السلام سرد و خاموش و گلستان شد، و بزرگترین معجزه الهی در برابر چشمانشان به وقوع پیوست باز هم این اسیران زنجیرهای جهل و تعصّب و لجاجت به بهانه های دیگری همچون سحر به راه خود ادامه دادند.

اینها همه نشان می دهد که تا چه حدّ این رذایل اخلاقی خطرناک و مانع از آزاد اندیشی و رسیدن به حق است، و آنها که در چنگال آن گرفتار می شوند تن به هر ذلّت و حقارتی می دهند و عظمت مقام انسان و روح بلند او را در هم می شکنند ولی تسلیم حق نمی شوند.

*** در پنجمین آیه نیز اشاره به بت پرستی لجوجانه قوم «نمرود» می کند، هنگامی که ابراهیم علیه السلام با دلیل بسیار روشن و قاطع، بت پرستی را ابطال می نماید و به آنها می گوید:

«آیا آنها را که می خوانید صدای شما را می شنوند؟ یا سود و زیانی به شما می رسانند»؟ (قَالَ هَلْ یَسْمَعُونَکُمْ اذْ تَدْعُونَ* اوْ یَنْفَعُونَکُمْ اوْ یَضُرُّونَ). «2»

آنها هیچ پاسخ منطقی در برابر این گفتار روشن نداشتند، جز اینکه پناه به تقلید کورکورانه ببرند و بگویند: «ما فقط نیاکان خود را یافتیم که چنین می کردند»، (قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَائَنَا کَذَلِکَ یَفْعَلُونَ). «3»

---

(1)- انبیاء، 53.

(2)- شعراء، 73، 72.

(3)- شعراء، 74.



در حالی که اگر انسان می خواهد تقلید کند حدّ اقل باید از عالم و دانشمندی تبعیّت کند که او را به واقعیّت ها رهنمون

گردد نه از جاهل و گمراهی بدتر از خود! ولی این حجاب تعصّب و لجاجت به قدری ضخیم است که اجازه نمی دهد کمترین نور آفتاب هدایت و منطق و دلیل عقل در آن نفوذ کند، و ماورای آن را روشن سازد.

*** در ششمین آیه سخن از لجاجت فرعونیان در برابر معجزات روشن حضرت موسی علیه السلام است، آنها بر آیین بت پرستی نیاکانشان لجاجت و اصرار ورزیدند و گفتند:

« (ای موسی) آیا آمدی که ما را از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم منصرف سازی؟ و بزرگی (و ریاست) در روی زمین فقط از آن تو و برادرت باشد، ما هرگز به شما ایمان نمی آوریم»! (قَالُوا اجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا «1» عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَائَنَا وَ تَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِى الْارْضِ وَ مَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ). «2»

آنها هرگز از خود سؤال نمی کردند که آیین موسی علیه السلام حق است یا باطل و در برابر آیین نیاکانشان چه امتیازی دارد؟ سخن آنها فقط این بود که ما باید آیین نیاکان خود را حفظ کنیم، خواه حق باشد یا باطل! ارزش واقعی برای ما همین است و بس، سپس آن را با سوء ظن نیز آمیختند و گفتند آنچه را موسی علیه السلام به عنوان آیین الهی ارائه می دهد در واقع مقدّمه ای است برای رسیدن به مقاصد سیاسی و حکومت بر مردم، نه خدایی در کار است و نه وحی آسمانی! این بدبینی نیز از آثار همان تعصّب و لجاجت بود که جهت فرار از حق، عذر و بهانه های واهی برای خود می تراشیدند.

و شاید آنها از این بیم داشتند که اگر نور هدایت از طریق آیین موسی علیه السلام

بر افکار مصریان بیفتد، هم آیین خرافی نیاکانشان را از دست می دهند، و هم حکومتی را که بر اساس آن بنیان نهاده بودند. به همین دلیل با تمام قدرت در برابر آن به پا خاستند و مردم را به تعصّب و لجاجت تشویق کردند و از آنجا که درباریان فرعون همه چیز را برای ادامه حکومت خود می خواستند، تصوّرشان این بود که موسی و هارون نیز همه چیز را ابزار وصول به حکومت کرده اند.

---

(1)- «لِتَلْفِتَنا» از مادّه «لفت» (بر وزن نفت) به معنی منصرف ساختن است، و التفات نیز از همین مادّه گرفته شده و به معنی توجّه به چیزی بعد از انصراف از چیز دیگر است.

(2)- یونس، 78.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 211

این رشته در طول تاریخ همچنان ادامه می یابد تا عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسد.

در هفتمین آیه نیز می بینیم که عامل اصلی انحراف مشرکان عرب تقلید کورکورانه و تعصّب است که درهای معرفت و شناخت را از هر سو به روی صاحبان این صفات رذیله می بندد، می فرماید: «هنگامی که به آنها (مشرکان عرب) گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید می گویند: ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می نماییم»، (وَ اذَا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا انْزلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا الْفَیْنَا عَلَیْهِ آبَائَنَا ...). «1»

و قرآن بلافاصله در پایان این آیه جواب دندان شکنی به آنها می دهد و می گوید:

«مگر نه این است که پدران آنها چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند»؟ (... اوَلَوْ کَانَ آبَائُهُمْ لَایَعْقِلُونَ شَیْئاً وَ لَایَهْتَدُونَ). «2»

تعبیرات آیه نشان می دهد که آنها انکار نمی کردند که آنچه را پیغمبر آورده «مَا

انْزَلَ اللَّهُ» و فرمان الهی است، بلکه به قدری گرفتار جهل و تعصّب بودند که آیین نیاکانشان را بر آن مقدّم می شمردند، نیاکانی که واقف به جهل و گمراهیشان بودند.

به این ترتیب جهل و تعصّب سبب می شود که انسان به راحتی مَا انْزَلَ اللَّهُ را رها سازد و پشت به حق کند و رو به باطل نماید، هر چند حق را از باطل بشناسد!

*** در هشتمین آیه خداوند مسلمانان را به یاد ماجرای حدیبیّه می اندازد که کفّار با دیدن آن همه آیات و نشانه های حقّانیّت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خاطر تعصّب های جاهلی ایمان نیاوردند و این رذیله اخلاقی آنها را از سعادت بزرگ بازداشت، می فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که کافران در دلهای خود خشم و نفرت جاهلیّت داشتند (به همین دلیل نه تنها ایمان نیاوردند بلکه در مقام مبارزه با حق برآمدند) و در مقابل خداوند آرامش و سکینه را بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود (تا با رعایت اصول حق و عدالت در برابر آن دشمنان متعصّب بایستد، و آنها را به کلمه تقوا ملزم ساخت که از هر کس شایسته تر و اهل آن بودند و خداوند بر هر چیز غالب است»، (اذْ جَعَلَ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّةَ حَمِیَّةَ الْجَاهِلِیَّهِ

---

(1)- بقره، 170.

(2)- همان مدرک.



فَانْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلَی رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ وَ الْزَمَهُمْ کَلِمَةَ التَّقْوی وَ کَانُوا احَقَّ بِهَا وَ اهْلَهَا وَ کَانَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیماً). «1»

حمیّت از مادّه حمی (بر وزن حمد) به معنی حرارتی است که بر اثر عوامل خارجی در بدن انسان یا اشیای دیگر به وجود

می آید، به همین دلیل به حالت تب، حُمّی (بر وزن کبری) گفته می شود.

سپس به حالات روحی همچون خشم و تکبّر و تعصّب، حمیّت اطلاق شده است، چرا که همه اینها حالتی آتشین در انسان ایجاد می کند.

جالب اینکه در این آیه حمیّت به جاهلیّت اضافه شده که اشاره ای به تعصّب های برخاسته از جهل و نادانی، و سکینه که نقطه مقابل آن است به خدا نسبت داده شده است که آرامشی است آگاهانه و برخاسته از ایمان.

در بحث های آینده پیرامون تعصّب منفی و مثبت نکته اضافه شدن حمیّت به جاهلیّت روشن تر خواهد شد.

*** در نهمین آیه اشاره به نکته دیگری شده است که پرده از روی تعصّب شدید مشرکان عرب در عصر جاهلیّت برمی دارد، می فرماید: «هرگاه قرآن را بر بعضی از عجم ها (غیر عربها) نازل می کردیم و او آن را به ایشان می خوانده، به آن ایمان نمی آوردند»، (وَ لَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَی بَعْضِ الْاعْجَمِینَ* فَقَرَأَهُ عَلَیْهِمْ مَا کَانُوا بِهِ مُؤْمِنِینَ). «2»

یعنی نژادپرستی و تعصّب قومی آنها به قدری شدید بود که اگر قرآن با تمام معارف عالی و فصاحت و بلاغت فوق العاده و محتوای بی نظیر بر فردی غیر عرب نازل می شد، تعصّب و لجاجت هرگز به آنها اجازه نمی داد که آن را پذیرا شوند!

این تعبیر قاطع به خوبی نشان می دهد که رذیله اخلاقی «تعصّب و لجاجت» تا چه حدّ می تواند انسان را از درک حقیقت و رسیدن به مقصود بازدارد.

گرچه بعضی از مفسّران برای این آیه تفسیرهای دیگری ذکر کرده اند ولی روشن ترین

---

(1)- فتح، 26.

(2)- شعراء، 199- 198.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 213

و مناسب ترین تفسیر همان است که در بالا ذکر شد.

روی همین اصل در بعضی از

روایات اسلامی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله افراد متعصّب و لجوج را در سرنوشت شوم اعراب جاهلی شریک می شمرد و می فرماید: «مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ حَبَّهً مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصَبِیَّهٍ بَعَثَهُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ مَعَ اعْرَابِ الْجَاهِلِیَّهِ؛ هر کس در دلش به اندازه دانه خردلی عصبیّت باشد، خداوند روز قیامت او را با اعراب جاهلیّت محشور می کند»، (دانه خردل دانه بسیار ریزی است که همواره به عنوان ضرب المثل برای خُردی ذکر می شود). «1»

*** در دهمین آیه، چهره دیگری از این رذیله اخلاقی در اقوام مختلف دیده می شود و آن اینکه هر گروهی به خاطر تعصّب و لجاجت، خود را بهترین می داند، و دیگران را نفی می کند گویی تنها بندگان برگزیده خدا آنها هستند و دیگران هیچ، و همین امر سبب درگیری مستمرّ در میان اقوام می شود، می فرماید: «یهود گفتند مسیحیان (نزد خدا) هیچ ارزشی ندارند، و مسیحیان نیز گفتند: یهودیان ارزشی ندارند، در حالی که هر دو گروه، کتاب آسمانی را می خواندند (که به آنها دستور می داد باید از این گونه تعصّب ها به کنار باشند) آری افراد نادان (از مشرکان عرب) نیز سخنی همانند آنها داشتند، خداوند روز قیامت درباره اختلاف آنها داوری خواهد کرد»، (وَ قَالَتِ الْیَهُودُ لَیْسَتِ النَّصَارَی عَلَی شَیْ ءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَی لَیْسَتِ الْیَهُودُ عَلَی شیْ ءٍ وَ هُمْ یَتْلُونَ الْکِتَابَ کَذَلِکَ قَالَ الَّذِینَ لَایَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فِیمَا کَانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ). «2»

از تعبیرات این آیه به خوبی استفاده می شود که این گونه تعصّب ها و خودبینی ها از جهل و نادانی سرچشمه می گیرد، و هر قوم جاهل و بی خبر گرفتار این رذیله اخلاقی خواهد شد.

تعبیر به «الَّذِینَ

لَا یَعْلَمُونَ» (کسانی که نمی دانند) مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که

---

(1)- اصول کافی، جلد 2، صفحه 308، باب العصبیّه، حدیث 3.

(2)- بقره، 113.



مشرکان عرب یکی از آن بودند و لذا بعضی از مفسّران آن را به قوم نوح، یا همه امّت های پیشین که بر اثر جهل و نادانی گرفتار تعصّب و لجاجت بودند، تفسیر کرده اند.

*** در یازدهمین آیه سخن از یک حکم کلّی و عمومی است و نشان می دهد که در تمام طول تاریخ تعصّب و لجاجت نقش اصلی را در ادامه کفر و توحیدستیزی ایفا می کرده است، می فرماید: «این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبری بیم دهنده نفرستادیم، مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما نیاکان خود را بر آیینی یافتیم و به آثار و روش آنها اقتدا می کنیم» ! (وَ کَذَلِکَ مَا ارْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ قَرْیَهٍ مِنْ نَذِیرٍ الّا قَالَ مُتْرَفُوهَا انَّا وَجَدْنَا آبَائَنَا عَلَی امَّهٍ وَ انَّا عَلَی آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ). «1»

این تعبیر نشان می دهد که همیشه مهمترین مانع در برابر ایمان به آیین پیامبران الهی همان تعصّب و تقلید کورکورانه ناشی از جهل بوده است.

و از اینجا خطر این رذیله اخلاقی آشکارتر می شود.

*** در دوازدهمین و آخرین آیه می خوانیم که اقوام جاهلی به خاطر تعصّب و لجاجت بزرگ ترین انبیای الهی و عقل کلّ را متّهم به جنون می کردند و آن را بهانه مخالفت خود با آیین آنها قرار می دادند، می فرماید: «آنها پیوسته می گفتند: آیا ما خدایان خود را به خاطر شاعری دیوانه رها کنیم؟» (وَ یَقُولُونَ ائِنَّا لَتَارِکُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونِ). «2»

عجب اینکه آنها به قدری در حجاب تاریک جهل

و تعصّب گرفتار بودند که نمی فهمیدند این سخن یک گفتار ضدّ و نقیض است، «شاعر بودن» احتیاج به تفکّر و ذوق سلیم و آگاهی کافی از دقایق سخن دارد (توجّه داشته باشید که شاعر از مادّه شعور گرفته شده است) و این با مجنون بودن هرگز سازگار نیست.

همچنین گاه آنها را متّهم به «سحر» و «جنون» می کردند در حالی که سحر نیز احتیاج به آگاهی قابل ملاحظه ای نسبت به بخشی از علوم و دانشها دارد، و هوشیاری خاصّی را

---

(1)- زخرف، 23.

(2)- صافّات، 36.



می طلبد، و این با جنون سازگار نیست، این سخنان ضدّ و نقیض ناشی از جهل و تعصّب بود.

### نتیجه نهایی

یک نگاه اجمالی به آیات گذشته که اشباه و نظایر دیگری نیز در قرآن مجید دارد این حقیقت را اثبات می کند که از مهمترین موانع معرفت و شناخت، تقلیدهای کورکورانه ای است که از تعصّب و لجاجت و وابستگی بی قید و شرط نسبت به اموری که با تمایلات نفسانی و هوا و هوسهای انسان می سازد ناشی می شود.

ضایعات و آثار زیانبار این رذیله اخلاقی صفحات تاریخ بشریّت را سیاه کرده و پیامبران الهی را با مشکل ترین موانع رو به رو ساخته، و خونهای زیادی را بر خاک ریخته است و همین معنی برای پی بردن به آثار زیانبار آن کافی است.

اگر این رذیله اخلاقی در درون جان انسانها نبود، تاریخ بشریّت چهره دیگری داشت و پیشرفت تکامل تمدّنها شتاب دیگری پیدا می کرد، و نیروهای خلّاق در مسیر سعادت انسانها به کار می افتاد، و به جای اینکه به

صورت سیل ویرانگری در آید، نهرهای منظّمی از معارف الهیّه را تشکیل می داد که

همه جا مایه عمران و آبادی قلوب بود.

## تعصّب و لجاجت در احادیث اسلامی

### اشاره

پیش از آنکه به تحلیل معنی تعصّب و سرچشمه و انگیزه ها و آثار زیانبار آن بپردازیم لازم است نگاهی به احادیث اسلامی که در این زمینه وارد شده است بیفکنیم، چرا که بسیاری از مسایل مورد نظر در لابه لای این احادیث به صورت اجمالی مطرح شده است.

احادیث در این زمینه فراوان است که در ذیل به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

1- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ حَبَّةً مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ



عَصَبِیَّةٍ بَعَثَهُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ مَعَ اعْرَابِ الْجَاهِلِیَّهِ؛ هر کسی در دلش به اندازه دانه خردلی عصبیّت باشد خداوند روز قیامت او را با اعراب جاهلیّت محشور می کند». «1»

این تعبیر نشان می دهد که این رذیله اخلاقی به قدری خطرناک است که پایین ترین درجات آن نیز با ایمان خالص سازگار نیست.

2- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «انَّ اللَّهَ یُعَذِّبُ السِّتَّهَ بِالسِّتَّهِ، الْعَرَبَ بِالْعَصَبِیَّهِ، وَ الدَّهَاقِینَ بِالْکِبْرِ، وَ الْامَرَاءَ بِالْجَوْرِ، وَالْفُقَهَاءَ بِالْحَسَدِ، وَ التُّجَّارَ بِالْخِیَانَهِ، وَ اهْلَ الرَّسَاتِیقِ بِالْجَهْلِ؛ خداوند شش گروه را به خاطر شش چیز عذاب می کند: عرب را به خاطر تعصّب، و اربابان را به خاطر تکبّر، و حاکمان را به خاطر ستم، و فقیهان را به خاطر حسد، و تجّار را به خاطر خیانت، و اهل روستاها را به خاطر جهل و نادانی» ! «2»

جالب اینکه تعصّب را نخستین امر از امور ششگانه ذکر فرموده، در حالی که همه آنها از گناهان بزرگ است.

3- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لَیْسَ

مِنَّا مَنْ دَعَا الَی عَصَبِیَّهٍ، وَ لَیْسَ مِنَّا مَنْ قَاتَلَ عَلَی عَصَبِیَّهٍ، وَ لَیْسَ مِنَّا مَنْ مَاتَ عَلَی عَصَبِیَّهٍ؛ کسی که مردم را دعوت به تعصّب کند از ما نیست، و کسی که به خاطر تعصّب بجنگد از ما نیست، و کسی که با تعصّب بمیرد از ما نیست» ! «3»

4- امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه معروف «قاصعه» که اساس آن بر نفی تکبّر و تعصّب است عامل اصلی انحراف و بدبختی ابلیس را تعصّب و تکبّر می شمرد، و می فرماید:

«هنگامی که خداوند به فرشتگان دستور داد برای آدم علیه السلام سجده کنند، همگی اطاعت کردند جز ابلیس» سپس می افزاید: «اِعْتَرَضَتْهُ الْحَمِیَّهُ فَافْتَخَرَ عَلَی آدَمَ بِخَلْقِهِ وَ تَعَصَّبَ عَلَیْهِ لِاصْلِهِ فَعَدُوُّ اللَّهِ امَامُ الْمُتَعَصِّبِینَ، وَ سَلَفُ الْمُسْتَکْبِرِینَ الَّذِی وَضَعَ اسَاسَ الْعَصَبِیَّهِ؛ تکبّر و تعصّب به او دست داد، و بر آدم علیه السلام به خاطر خلقت خویش افتخار کرد، و از جهت اصل و ریشه خود نسبت به او تعصّب ورزید، به همین دلیل این دشمن خدا پیشوای متعصّبان، و

---

(1)- اصول کافی، جلد 2، صفحه 308 (باب العصبیّه).

(2)- کافی، جلد 8، صفحه 162، حدیث 17.

(3)- سنن ابی داوود، حدیث 5121، طبق نقل میزان الحکمه.



سر سلسله مستکبران است، و کسی است که بنای تعصّب را پی ریزی کرد» ! «1»

5- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ تَعَصَّبَ اوْ تُعُصِّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رَبَقَ الْایمَانِ مِنْ عُنُقِهِ؛ هر کس تعصّب بورزد، یا دیگران به خاطر او تعصّب بورزند، رشته های ایمان را از گردن خود بازگردانده است». «2»

می دانیم «تعصّب» و «لجاجت» لازم و ملزوم یکدیگرند، و به همین

دلیل ما هر دو را تحت یک عنوان آوردیم، در رابطه با نکوهش رذیله لجاجت نیز روایات زیادی داریم از جمله:

1- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ایَّاکَ وَ اللِّجَاجهَ، فَانَّ اوَّلَهَا جَهْلٌ وَ آخِرَهَا نَدَامَهً؛ از لجاجت بپرهیزید که آغازش جهل و پایانش پشیمانی است» ! «3»

2- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «اللِّجَاجُ اکْثَرُ الْاشْیَاءِ مَضَرَّهً فِی الْعَاجِلِ وَ الْآجِلِ؛ لجاجت در دنیا و آخرت از همه چیز زیانبارتر است». «4»

3- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «اللِّجَاجُ بَذْرُ الشَّرِّ؛ لجاجت بذر شرّ و بدی است» ! «5»

4- در نهج البلاغه آمده است که فرمود: «اللِّجَاجَهُ تَسِلُّ الرَّأْیَ؛ لجاجت آراء انسان را سست، و او را به خطا می افکند». «6»

5- و نیز از همان حضرت آمده است: «لَیْسَ لِلَجُوجٍ تَدْبِیرٌ؛ لجوج مدیریّت و تدبیر ندارد». «7»

با توجّه به روایاتی که در بالا آمد تأثیر تخریبی این دو رذیله اخلاقی (تعصّب و لجاجت) در زندگی فردی و اجتماعی انسانها روشن می شود تا آنجا که انسان را از ایمان و اسلام بیگانه ساخته، و به سوی کفر و شرک و اقتدای به شیطان و رها کردن رشته محکم ایمان سوق می دهد که دلایل آن را در بحث بعد خواهید خواند.

---

(1)- نهج البلاغه، خطبه قاصعه، خطبه 192.

(2)- اصول کافی، جلد 2، صفحه 308، حدیث 2.

(3)- میزان الحکمه، جلد 4، صفحه 2770 (مادّه لجاجه).

(4)- همان مدرک.

(5)- همان مدرک.

(6)- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 179.

(7)- غرر الحکم، حدیث 10662.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 218

### 1- مفهوم تعصّب و انگیزه های آن

«تعصّب» از مادّه «عَصَب» در اصل به معنی رشته هایی است که مفاصل استخوانها

و عضلات را به هم پیوند می دهد، سپس این مادّه به معنی هر نوع وابستگی شدید فکری و عملی آمده است که غالباً بار منفی دارد هر چند وابستگی های مثبت نیز در مفهوم آن افتاده است که شرح آن در بحث های آینده به خواست خدا خواهد آمد.

بدیهی است وابستگی های غیر منطقی نسبت به شخص یا عقیده و یا چیزی انسان را به لجاجت و تقلید کورکورانه نسبت به آن وادار می کند، و سرچشمه بسیاری از کشمکشها و جنگ ها و خونریزیها و اختلافات مستمر است.

هرگاه این گونه تعصّب ها از میان جامعه انسانی برود و مردم تسلیم منطق و حرف حساب باشند بسیاری از اختلافات برچیده می شود و آرامش بر جوامع بشری حاکم می شود.

چنین تعصّبی که نتیجه مستقیم آن لجاجت و تقلید کورکورانه است از امور زیر سرچشمه می گیرد:

1- حبّ ذات و علاقه شدید به نیاکان- حبّ ذات افراطی سبب می شود که انسان نسبت به هر چیزی که به او ارتباط و پیوند دارد دلباختگی و دلدادگی نشان دهد از جمله نسبت به پدر و نیاکان و آیین و رسوم آنها.

این وابستگی شدید عامل انتقال بسیاری از خرافات و زشتی ها به بهانه حفظ آداب و سنن، از نسلی به نسل دیگر می باشد، و حجابی در برابر معرفت و شناخت حق است.

دفاع و طرفداری شدید از قوم و قبیله گاه به جایی می رسد که بدترین افراد قبیله و زشت ترین آداب و سنن آنها در نظر افراد متعصّب بسیار زیبا جلوه می کند در حالی که بهترین افراد قبایل دیگر و عالی ترین آداب و سنن آنها در نظر آنها زشت و بی معنی است!

2- پایین بودن سطح فکر و فرهنگ-

هر قدر سطح فکر مردم کوتاه تر و فرهنگ آنها ضعیف تر باشد، تعصّب های جاهلانه و لجوجانه و تقلیدهای کورکورانه در میان آنها



بیشتر است، به عکس هر قدر سطح فکر بالاتر رود و فرهنگ کامل تر شود توجّه او به منطق و استدلال و نفی تعصّب و لجاجت و جانشین ساختن تحقیق به جای تقلید کورکورانه بیشتر می شود.

3- شخصیّت زدگی عامل دیگری برای تعصّب و تقلید کورکورانه است- گاه شخصی در نظر انسان چنان قداست پیدا می کند که گفتار و رفتار او از دایره نقد خارج می شود هر چند از نظر علمی و اخلاقی در سطح پایینی قرار داشته باشد و همین امر سبب می شود که عدّه ای چشم و گوش بسته به دنبال او بیفتند و به خاطر او جان و مال خود را از دست بدهند، بی آنکه در محتوای سخنان و رفتار او کمترین اندیشه کنند!

4- انزوای اجتماعی و فکری یکی دیگر از اسباب تعصّب است- وقتی انسان در خودش و محیط فکری و اجتماعیش فرو برود و از جوامع و افراد دیگر و افکار آنها بی خبر بماند نسبت به آنچه در اختیار اوست سخت وابسته می شود، در برابر آن تعصّب می ورزد، در حالی که اگر با دیگران بنشیند و فکر خود را با افکار دیگران مقایسه کند نقطه های قوّت و ضعف و مثبت و منفی به زودی آشکار می گردد، و به او اجازه می دهد بهترین انتخاب را داشته باشد.

### 2- آثار و پیامدهای منفی تعصّب و لجاجت

تعصّب و لجاجت، آثار منفی شدیدی دارد که در زندگی انسانهای متعصّب و لجوج به زودی ظاهر می شود.

1- تعصّب یعنی وابستگی غیر منطقی به شخص یا عقیده یا عادت و رسم خاصّی،

همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد، حجاب ضخیمی بر دیده عقل انسان می افکند، و او را از درک حقایق و خیر و شرّ و مصلحت و مفسده و عاقبت امور و پیدا کردن راه چاره محروم می سازد.

به همین دلیل در احادیث سابق خواندیم که لجوج مدیریّت و تدبیر ندارد، و در



حالات شیطان دیدیم که به خاطر تعصّب از درک بدیهیّات واماند، و رشته عبودیّت و بندگی را از گردن خویش برداشت و برای همیشه رانده درگاه الهی شد.

2- تعصّب و لجاجت آتش سوزانی است که پیوندهای وحدت و اتّحاد را در جامعه بشری می سوزاند، و بذر نفاق و اختلاف را در میان افراد می پاشد و نیروهایی را که باید صرف پیشرفت جوامع انسانی شود، به جنگ و ستیز با یکدیگر وامی دارد، به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «اللِّجَاجُ یُنْتِجُ الْحُرُوبَ وَ یُوغِرُ الْقُلُوبَ؛ لجاجت آتش جنگها را روشن می سازد و دلها را پر از کینه و دشمنی می کند». «1»

3- تعصّب و لجاجت سبب می شود که دوستان از هم دور شوند و محبّت ها به عداوت ها مبدّل گردد.

4- تعصّب و لجاجت یکی از عوامل مهمّ کفر است، و بسیاری از امّت های پیشین تنها به این دلیل راه کفر را پیش گرفتند که تعصّب و لجاجت نسبت به آیین نیاکانشان مانع پذیرش حقّ شد (شرح این معنی را در تفسیر آیات گذشته خواندیم).

5- تعصّب و لجاجت مایه درد و رنج و زحمت و ناراحتی است، چرا که سبب می شود انسان مدّتها، و گاه سالیان دراز، در بیراهه سرگردان شود و چون به بن بست می رسد سرانجام

خسته و وامانده از راهی که رفته است بازمی گردد.

روی همین معنی در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «ثَمَرةُ اللِّجَاجِ الْعَطَبَ؛ ثمره لجاجت شکست خوردن و هلاکت است». «2»

و به همین دلیل غالباً مایه ندامت و پشیمانی است همان گونه که در احادیث گذشته به آن اشاره شده بود که «آغاز لجاجت، جهل است و پایان آن ندامت» !

6- تعصّب و لجاجت در بسیاری از مواقع، کنترل امور را از اختیار انسان خارج می سازد و او را به جاهایی می کشاند که هرگز مایل به آن نبوده است، روی این جهت در بعضی از احادیث اسلامی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که می فرماید: «لَامَرْکَبَ

---

(1)- غرر الحکم (طبق نقل میزان الحکمه، باب اللّجاجه).

(2)- همان مدرک.



اجْمَحَ مِنَ اللِّجاجِ؛ هیچ مرکبی سرکش تر از مرکب لجاجت نیست» ! «1»

7- و بالاخره تعصّب و لجاجت هم دنیای انسان را بر باد می دهد و هم آخرت او را، چرا که در دنیا سرچشمه عداوت ها و جدایی ها و اشتباهات فراوان و از دست دادن آرامش می شود و در آخرت سبب دوری از رحمت خدا، و این همان است که در روایت امیر مؤمنان علی علیه السلام خواندیم: «اللِّجَاجُ اکْثَرُ الْاشْیَاءِ مَضَرَّةً فِی الْعَاجِلِ وَ الْآجِلِ؛ لجاجت از همه چیز زیانبارتر است در دنیا و آخرت» !

بار دیگر لازم است این نکته را یادآور شویم که این سه رذیله اخلاقی (تعصّب و لجاجت و تقلید کورکورانه) گرچه از نظر مفهوم و محتوا از هم جدا هستند ولی چون رابطه بسیار نزدیکی با هم دارند، و به اصطلاح لازم و ملزوم یکدیگرند هر سه را با

هم عنوان کردیم.

انگیزه های تعصّب و لجاجت نیز روشن است، زیرا: تعصّب های کور و مخرّب قبل از هر چیز برخاسته از جهل و نادانی است، به همین دلیل هر قومی جاهل تر باشند، تعصّب و وابستگیش به آنچه دارد بیشتر است، تا آنجا که حاضر نیستند از طریق ایجاد تحوّل در وضع خود، گامهایی به سوی تکامل بردارند، و همین تعصّب و لجاجت عامل عقب ماندگی آنها می شود.

در اخبار گذشته نیز خواندیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «از لجاجت بپرهیزید که آغاز آن جهل و پایان آن پشیمانی است» !

عامل دیگر تعصّب و لجاجت، خودخواهی است، چه اینکه افراد خودخواه به آنچه دارند سخت علاقه مند و وابسته اند، هر چند آیین غلط و رسوم و آداب نادرستی باشد، همین که احساس می کنند مربوط به قوم و قبیله و نیاکانشان است، آن را پذیرا می شوند و چشم و گوش خود را بر همه چیز می بندند.

گاه راحت طلبی و تنبلی نیز انگیزه تعصّب و لجاجت می شود، زیرا انتقال از وضع موجود به وضعی دیگر در بسیاری از اوقات نیاز به تلاش و کوشش و پیکار با موانع

---

(1)- همان مدرک (مادّه لجاجت).

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 222

دارد و افراد عافیت طلب حاضر به استقبال این امور نیستند، به همین دلیل آنچه را دارند سخت می چسبند، و از آن جدا نمی شوند.

### 3- تعصّب مذموم و ممدوح

«تعصّب» و «حمیّت» و «تقلید» سه مفهوم نزدیک به هم هستند که شاخه مذموم و شاخه ممدوح دارند هرچند غالباً واژه تعصّب در بخش مذموم به کار می رود.

به طور کلّی اگر وابستگی انسان به امور نادرست و غیر منطقی باشد تعصّب مذموم است، و این همان چیزی است

که در قرآن مجید از آن به عنوان «تعصّب جاهلیّت» یاد شده است، و اگر وابستگی به امور مثبت و مفید و سازنده و از روی علم و آگاهی باشد تعصّب مثبت و ممدوح است.

امام امیر مؤمنان به هر دو قسمت در خطبه قاصعه از نهج البلاغه اشاره می فرماید:

در یک جا می گوید: «فَاطْفِئُوا مَا کَمَنَ فِی قُلُوبِکُمْ مِنْ نِیرَانِ الْعَصَبِیَّهِ، وَ احْقَادِ الْجَاهِلِیَّهِ، فَانَّمَا تِلْکَ الْحَمِیَّهُ تَکُونُ فِی الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَرَاتِ الشَّیْطَانِ وَ نَخَوَاتِهِ وَ نَزَغَاتِهِ وَ نَفَثَاتِهِ؛ شراره های تعصّب و کینه های جاهلیّت را که در قلب شما پنهان شده است، خاموش سازید که این نخوت و تعصّب ناروا در مسلمان از القائات و خودخواهی ها و فساد و وسوسه های شیطان است». «1»

و در همین خطبه که اساس آن برکوبیدن کبر و غرور و تعصّب و لجاجت است در جای دیگری می فرماید: «فَانْ کَانَ لَابُدَّ مِنَ الْعَصَبِیَّهِ فَلْیَکُنْ تَعَصُّبُکُمْ لِمَکَارِمِ الْخِصَالِ، وَ مَحَامِدِ الْافْعَالِ، وَ مَحَاسِنِ الْامُورِ الَّتِی تَفَاضَلَتْ فِیهَا الْمجَدَاءُ وَ النُّجَدَاءُ مِنْ بُیُوتَاتِ الْعَرَبِ ... فَتَعَصَّبُوا لِخِلَالِ الْحَمْدِ، مِنَ الْحِفْظِ لِلْجِوَارِ، وَ الْوَفَاءِ بِالذِّمَام، وَ الطَّاعَهِ لِلْبِرِّ، وَ الْمَعْصِیَهِ لِلْکِبْرِ، وَ الْاخْذِ بِالْفَضْلِ، وَ الْکَفِّ عَنِ الْبَغْیِ ...؛ اگر قرار است تعصّبی در کار باشد، تعصّب خود را در اخلاق پسندیده، افعال نیکو، کارهای خوب، و اعمال و اموری که افراد

---

(1)- نهج البلاغه، خطبه 192 از بند 22 تا 23.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 223

با شخصیّت و شجاع از خاندان های (برجسته) عرب داشتند قرار دهید ... تعصّب شما در راه حفظ صفات با ارزش همچون حفظ حقوق همسایگان، وفای به عهد، اطاعت از نیکیها، سرپیچی از تکبّر، جود و بخشش و خودداری از ستم

باشد» ! «1»

به این ترتیب امام علیه السلام به هر دو شاخه «تعصّب» در این خطبه اشاره فرموده، و فرزندش امام سجّاد علیه السلام در برابر این سؤال که عصبیّت چگونه است، هر دو شاخه را در برابر یکدیگر قرار داده چنین می فرماید: «الْعَصَبِیّهُ الَّتِی یَأْثِمُ عَلَیْهَا صَاحِبُهَا انْ یَریَ الرَّجُلُ شَرَارَ قَوْمِهِ خَیْراً مِنْ خِیَارِ قَوْمٍ آخِرِین ! وَ لَیْسَ مِنَ الْعَصَبِیَّهِ انْ یُحِبَّ الرَّجُلُ قُوْمَهُ وَ لَکِنْ مِنَ الْعَصَبِیّهِ انْ یُعِینَ قُوْمَهُ عَلَی الظُّلْمِ؛ تعصّبی که دارنده آن مرتکب گناه می شود این است که انسان بدان طایفه خود را از نیکان طوایف دیگر بهتر بداند (و به خاطر تعصّب بدان را بر نیکان مقدّم بشمرد) ولی تعصّب این نیست که انسان به طایفه خود علاقه و محبّت داشته باشد تعصّب آن است که آنها را در ظلمشان یاری دهد». «2»

مطابق این حدیث وابستگی به قوم و طایفه تا آن حدّ که به آنها علاقه داشته باشد و در کارهای خیر آنان را یاری دهد نکوهیده نیست، چرا که این وابستگی نه تنها او را به انجام کار خلافی دعوت نکرده، بلکه تشویق به پیوندهای محبّت آمیز و سازنده نموده است، تعصّب نکوهیده آن است که انسان به خاطر وابستگی های قومی و مانند آن حق و عدالت را زیر پا بگذارد و حتّی بدان وابسته را بر نیکان غیر وابسته مقدّم بشمرد.

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «لَمْ یَدْخُلِ الْجَنَّهَ حَمِیَّهٌ غَیْرُ حَمِیَّهِ حَمْزَهِ ابْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، وَ ذَلِکَ حِینَ اسْلَمَ غَضَباً لِلنَّبِیِّ فِی حَدِیثِ السِّلَا الَّذِی الْقِیَ عَلَی النَّبِیّ صلی الله علیه و آله؛ هیچ تعصّبی وارد بهشت «3» نمی شود جز تعصّب حمزه بن عبد

المطّلب «4» و این زمانی بود که اسلام آورد و به خاطر (بی احترامی به پیامبر صلی الله علیه و آله از جهت) بچه دان حیوانی که بر آن

---

(1)- نهج البلاغه، خطبه 192، بند 76 تا 79.

(2)- اصول کافی، جلد 2، صفحه 308 (باب العصبیّه، حدیث 7).

(3)- بچه دان حیوان.

(4)- منظور از وارد شدن تعصّب در بهشت، وارد شدن صاحب آن است.



حضرت فکنده شده بود خشمگین گشت (و به یاری آن حضرت شتافت و اسلام را پذیرا شد)». «1»

بدیهی است تعصّب حمزه در دفاع از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقابل مشرکان کثیف و ننگین و بی منطق چیزی جز دفاع از حق و عدالت نبود، و این تعصّب ممدوح است، اگر حمزه علیه السلام به خاطر تعصّب چیزی بر خلاف حق و عدالت انجام می داد مذموم بود.

### 4- تقلید سازنده و کورکورانه

«تقلید» نیز همانند «تعصّب» دارای دو شاخه است: شاخه مثبت، و شاخه منفی، و به تعبیر دقیق تر برای تقلید چهار قسم تصوّر می شود که سه قسم آن منفی است و یک قسم آن مثبت.

نخست «تقلید جاهل از جاهل» است که گروهی نادان چشم و گوش بسته از گروه نادان دیگری تبعیّت کنند و اعتقادات و رسوم و سنّت های غلط آنان را پذیرا گردند، این گونه تقلید است که در آیات قرآن شدیداً از آن مذمّت شده و از اسباب لجاجت و تعصّب و گاه از آثار آن محسوب می شود و سبب انتقال خرافات از قومی به قوم دیگر، و ایستادن در برابر انبیای الهی و داعیان به سوی حق است.

دوّم «تقلید عالم از جاهل» است که بدترین نوع تقلید می باشد

و آن اینکه انسان آگاهی به خاطر گرفتار شدن در چنگال تعصّب، علم خود را رها ساخته و چشم و گوش بسته به دنبال جاهلان بیفتد.

مسئله عوام زدگی و تسلیم دانشمندان قوم در برابر عوام نوعی تقلید عالم از جاهل است.

سوّم «تقلید عالم از عالم دیگر» است به این صورت که انسان آگاه، زحمت بحث و بررسی و تحقیق در باره بعضی از مسائل را به خود ندهد و چشم و گوش بسته به دنبال

---

(1)- اصول کافی، جلد 2، صفحه 308.



عالمی بیفتد، روشن است که این تقلید نیز نکوهیده است، هر چند مانند قسم اوّل و دوّم نیست، زیرا بر علما و دانشمندان هر امّت لازم است به تحقیق و بررسی مسائل بپردازند و با داشتن سرمایه های علمی در برابر تقلید کورکورانه تسلیم نشوند، به همین دلیل در فقه اسلامی آمده است که تقلید کردن بر مجتهد حرام است، و یکی از تعبیرهای معروفی که در اجازه های اجتهاد نوشته می شود «یحرم علیه التقلید» می باشد، مگر اینکه رشته تخصّصی آن دو عالم از هم جدا باشد (مانند طبیب متخصّص قلب که مثلاً در بیماری چشم خود به متخصّصان چشم پزشکی مراجعه می کنند) و یا متخصّصی که به استاد خود رجوع می کند که در واقع هر دو از قبیل قسم چهارم است که به آن اشاره خواهد شد.

نوع چهارم «تقلید جاهل از عالم» در آنچه مربوط به علم اوست، و به تعبیر دیگر مراجعه غیر متخصّصین به متخصّصین هر فن، و باز به تعبیر دیگر آنچه را انسان نمی داند از کسانی که آگاه و اهل خبره آنند فراگیرد و به آن عمل کند

(درست مانند مراجعه بیماران به اطبّاء در بیماری های مختلف) این مسئله پایه زندگی فردی و اجتماعی انسان را تشکیل می دهد.

توضیح اینکه: علوم و فنون و دانشها به حدّی وسیع و گسترده است که یک انسان هرگز نمی تواند در همه آنها صاحب نظر و اهل اطّلاع باشد، از قدیم الایّام چنین بوده و در عصر ما که علوم به شاخه های بسیار متعدّد و پیشرفته ای تقسیم شده این مسئله ظاهرتر و آشکارتر است تا آنجا که حتّی یک انسان نمی تواند مثلاً در تمام رشته های پزشکی یا راه و ساختمان صاحب نظر باشد، تا چه رسد به رشته های دیگر.

با این حال چاره ای جز این نیست که افراد ناآگاه به آگاهان هر رشته مراجعه کنند، این یک اصل مسلّم است که از سوی تمام عقلای جهان به رسمیّت شناخته شده است و رها کردن آن سبب از هم پاشیدگی تمام پیوندهای اجتماعی می شود.

در مسائل معنوی و اخلاقی و علوم دینی نیز همین گونه است، هرگز نمی توان انتظار داشت که همه مردم در همه رشته های علوم اسلامی صاحب نظر باشند، بعضی از این رشته ها به اندازه ای وسیع و گسترده است که بعد از پنجاه سال نیز احتیاج به بحث و

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 226

بررسی بیشتر دارد (مانند علم فقه).

طبیعی است که در این گونه علوم نیز افراد غیر وارد به آگاهان این علوم مراجعه کنند.

ولی البتّه در مورد اصول دین که پایه های اصلی دین را تشکیل می دهد و هر کس به فراخور حالش می تواند در باره آن تحقیق کند باید دلیلی متناسب با فکر و فهم خود به دست آورد، و تقلید در آن جایز نیست، باید تحقیق کرد

و آن را از روی دلیل شناخت.

به هر حال این قسم تقلید مذموم و نکوهیده حساب نمی شود، این مصداق. .. انَّا وَجَدْنَا آبَائَنَا عَلَی امَّهٍ وَ انَّا عَلَی آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ «1» نیست بلکه مصداق. .. فَاسْئَلُوا اهْلَ الذِّكْرِ انْ كُنْتُمْ لَاتَعْلَمُونَ «2» است.

تعصّب مذموم که سبب لجاجت و تقلید کورکورانه است، ارتباطی با این مسئله ندارد.

#### 5- طرق درمان

راه علاج این رذیله اخلاقی مانند سایر رذایل اخلاقی در درجه اوّل توجّه به انگیزه ها و ریشه ها و از بین بردن آن است، و با توجّه به اینکه ریشه تعصّب، حبّ ذات افراطی، پایین بودن سطح فرهنگ، شخصیّت زدگی، و انزوای اجتماعی و فکری است، برای از میان بردن این صفت رذیله باید سطح آگاهی افراد بالا رود، با اقوام و ملل دیگر و گروه های مختلف اجتماعی بیامیزند، حبّ ذات در آنها تعدیل گردد، و گرایشهای زیانبار قومی و قبیلگی از میان آنها برچیده شود تا پایه های تعصّب و لجاجت و تقلیدهای کورکورانه برچیده شود.

همچنین باید به آثار و پیامدهای زیانبار آن توجّه شود، که این خود عامل دیگری برای از میان بردن این رذیله اخلاقی است.

هنگامی که انسان توجّه داشته باشد که تعصّب و لجاجت، پرده ای بر فکر و عقل او می اندازد و او را از درک صحیح بازمی دارد، و نیز پیوندهای وحدت و اتّحاد را در

---

(1)- زخرف، 23.

(2)- نحل، 43.

جامعه بشری پاره می کند، و بذر نفاق و اختلاف را در میان آنها می پاشد، و مایه درد و رنج انسانها می گردد، و حتّی گاه او را به پرتگاه هایی که هرگز انتظار آن را نداشته است می کشاند، به یقین توجّه به این امور، او را

از مرکب سرکش تعصّب و لجاجت پایین می آورد، و از بیراهه های خطرناک به شاهراه سعادت و خوشبختی رهنمون می گردد.

یکی دیگر از طرق درمان رذایل اخلاقی تغییر شکل و تعویض محتوای آن است به این معنی که انگیزه ها را از بخشهای منفی به بخشهای مثبت هدایت کنیم:

مثلاً کسی که دارای تعصّب شدید نسبت به مسائل نادرستی است، به جای اینکه انگیزه تعصّب را در او بمیرانیم، تعصّب او را به امور مثبت متوجّه سازیم.

این همان چیزی است که در سخنان نورانی امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه قاصعه خواندیم که می فرماید: «اگر بنا هست تعصّب داشته باشید سعی کنید تعصّب شما به خاطر مکارم اخلاق و محامد افعال و محاسن امور باشد». «1»

یعنی اگر بناست وابستگی توأم با اصرار نسبت به چیزی داشته باشید این وابستگی را نسبت به فضایل اخلاقی قرار دهید.

### 6- تسلیم در برابر حق

نقطه مقابل «تعصّب» و «لجاج» و «تقلید کورکورانه» تسلیم در برابر حق است که از فضایل مهمّ اخلاقی محسوب می شود، یعنی انسان حق را نزد هرکس، حتّی دورترین و کوچکترین افراد ببیند، در برابر آن تسلیم شود و آن را با آغوش باز پذیرا گردد.

این فضیلت اخلاقی سبب پیشرفت علم و دانش انسان و پرهیز از گمراهی ها و گام نهادن در صراط مستقیم است.

این فضیلت اخلاقی جز برای مؤمنان و صالحان و کسانی که از حبّ ذات افراطی دورند و از وابستگی های تعصّب آلود قومی و گرایشهای گروهی برکنارند حاصل نمی شود.

---

(1)- نهج البلاغه، خطبه 192.

تسلیم در برابر حق نشانه ایمان، سلامت فکر و روح، و بالا بودن سطح فرهنگ و تهذیب نفس است. قرآن مجید خطاب به

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین می فرماید:

«فَلَا وَ رَبِّکَ لَایُؤْمِنُونَ حَتَّي يُحَكِّمُوکَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَايَجِدُوا فِی انْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً؛ به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود مگر اینکه در اختلافاتشان، تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند» ! «1»

و در جای دیگر می فرماید: «وَ مَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَامُؤْمِنَهٍ اذَا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ امْراً انْ يَکُونَ لَهُمُ الْخِيَرَهُ مِنْ امْرِهِمْ ...؛ هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارند هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشند ...». «2»

البتّه تسلیم- به عنوان یک فضیلت اخلاقی- به دو معنی استعمال می شود، یکی تسلیم در برابر حق که نقطه مقابل تعصّب و لجاجت و تقلید کورکورانه است و دیگر تسلیم در برابر قضا و قدر الهی و خواسته های او، در برابر اعتراض و نارضایی و ناشکری.

موضوع بحث ما در اینجا معنی اوّل است و معنی دوّم به خواست خدا در بحث «رضا و تسلیم» خواهد آمد.

---

(1)- نساء، 65.

(2)- احزاب، 36.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 229

10 و 11

جُبن و شجاعت

اشاره

دیگر از رذایل اخلاقی ترس بیجاست که مایه ذلّت و زبونی و عقب افتادگی انسانها می باشد، نیروهای بالفعل و بالقوّه او را بر باد می دهد، و دشمن را بر انسان مسلّط می سازد.

نقطه مقابل آن شجاعت و شهامت است که مهمترین کلید پیروزی و اساسی ترین پایه سربلندی و عظمت انسانهاست، نه تنها در میدان جنگ که در میدان های سیاست و اجتماع و حتّی مباحث علمی، شجاعت نقش کلیدی را دارد، و

به همین دلیل علمای اخلاق به طور گسترده از «جبن» و «شجاعت» سخن گفته اند و عوامل و نتایج و آثار و پیامدهای هر یک را مورد تحلیل و بررسی قرار داده اند.

در کتب پیشینیان علم اخلاق، شجاعت یکی از ارکان چهارگانه فضایل، و ترس یکی از رذایل چهارگانه شمرده شده است.

در تاریخ انبیای بزرگ، و پیروان راستین آنها مظاهر شجاعت به خوبی نمایان است، آری آنها اسطوره های مقاومت و شجاعت بودند و سرمشق خوبی برای همه انسانها.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 230

با این اشاره به قرآن مجید بازمی گردیم و جلوه های این فضیلت اخلاقی و مظاهر شوم خصلت ترس، آن رذیله اخلاقی را در لابه لای آیات، و در جای جای قرآن مجید مورد بررسی قرار می دهیم:

1- در داستان ابراهیم علیه السلام چنین می خوانیم:

وَ لَقَدْ آتَیْنَا ابْرَاهِیمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ کُنَّا بِهِ عَالِمِینَ* اذْ قَالَ لِابِیهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِیلُ الَّتِی انْتُمْ لَهَا عَاکِفُونَ* قَالُوا وَجَدْنَا آبَائَنَا لَهَا عَابِدِینَ* قَالَ لَقَدْ کُنْتُمْ انْتُمْ وَ آبَائُکُمْ فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ* قَالُوا اجِئْتَنَا بِالْحَقِّ امْ انْتَ مِنَ اللَّاعِبِینَ* قَالَ بَلْ رَبُّکُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْارْضِ الَّذِی فَطَرَهُنَّ وَ انَا عَلَی ذَلِکُمْ مِنَ الشَّاهِدِینَ* وَ تَاللَّهِ لَاکِیدَنَّ اصْنَامَکُمْ بَعْدَ انْ تُوَلُّوا مُدْبِرِینَ* فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً الَّا کَبِیراً لَهُمْ لَعَلَّهُمْ الَیْهِ یَرْجِعُونَ (سوره انبیاء، آیات 51 تا 58)

2- در مورد موسی بن عمران علیه السلام چنین می خوانیم:

... یَا مُوسَی لَاتَخَفْ انِّی لَایَخَافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ (سوره نمل، آیه 10)

3- درباره قوم طالوت و سربازان شجاع قومش چنین می خوانیم:

... فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَاطَاقَهَ لَنَا الْیَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالَ الَّذِینَ یَظُنُّونَ انَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ کَمْ مِنْ فِئَهٍ قَلِیلَهٍ غَلَبَتْ

فِئَةً كَثِيرَةَ بِاذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ* وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا افْرِغْ عَلَيْنَا صَبْراً وَ ثَبِّتْ اقْدَامَنَا وَ انْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (سوره بقره، آيات 249 و 250)

4- در مورد ياران پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و شجاعان با ايمان و مدّعيان دروغين ترسو نيز چنين مى خوانيم:

وَ اذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا اهْلَ يَثْرِبَ لَامُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ انَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَ مَا هِىَ بِعَوْرَةٍ انْ يُرِيدُونَ الَّا فِرَاراً* وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْاحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ مَا زَادَهُمْ الَّا ايمَاناً وَ تَسْلِيماً (سوره احزاب، آيات 13 و 22)

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 231

5- و در جاى ديگر در همين زمينه آمده است:

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا الَّا احْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ انْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ اوْ بِايْدِينَا فَتَرَبَّصُوا انَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ (سوره توبه، آيه 52)

6- درباره گروهى از ياران پيامبر صلى الله عليه و آله مى فرمايد:

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ انَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ ايمَاناً وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ* انَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ اوْلِيَائَهُ فَلَاتَخَافُوهُمْ وَ خَافُونِ انْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (سوره آل عمران، آيات 173 و 175)

7- الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَايَخْشَوْنَ احَداً الَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيباً (سوره احزاب، آيه 39)

ترجمه

1- ما وسيله رشد ابراهيم عليه السلام را از قبل به او داديم، و از (شايستگى) او آگاه بوديم- آن هنگام كه به پدرش (آزر) و قوم او گفت: «اين مجسّمه هاى بى روح چيست كه شما همواره آنها

را پرستش می کنید؟ !»- گفتند: «ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می کنند»- گفت:

«مسلّماً هم شما و هم پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده اید !»- گفتند: «آیا مطلب حقّی برای ما آورده ای یا شوخی می کنی؟ !»- گفت: « (کاملاً حق آورده ام) پروردگار شما همان پروردگار آسمانها و زمین است که آنها را ایجاد کرده و من بر این امر از گواهانم !- و به خدا سوگند در غیاب شما نقشه ای برای نابودی بتهایتان می کشم !- سرانجام (با استفاده از یک فرصت مناسب) همه آنها- جز بت بزرگشان- را قطعه قطعه کرد تا شاید سراغ او بیایند (و او حقایق را بازگو کند) !».

2- «... ای موسی ! نترس که رسولان در نزد من نمی ترسند» !

3- «... سپس هنگامی که او (طالوت) و افرادی که با او ایمان آورده بودند (و از بوته آزمایش، سالم به در آمدند) از آن نهر گذشتند (از کمی نفرات خود ناراحت شدند و عدّه ای) گفتند: «امروز

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 232

ما توانایی مقابله با «جالوت» و سپاهیان او را نداریم» امّا آنها که می دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز رستاخیز ایمان داشتند) گفتند: «چه بسیار گروههای کوچکی که به فرمان خدا، بر گروههای عظیمی پیروز شدند ! و خداوند با صابران (و استقامت کنندگان) است»- و هنگامی که در برابر «جالوت» و سپاهیان او قرار گرفتند گفتند: «پروردگارا ! پیمانه شکیبایی و استقامت را بر ما بریز ! و قدمهای ما را ثابت بدار ! و ما را بر جمعیّت کافران پیروز بگردان» !

4- و (نیز) به خاطر آورید زمانی را که گروهی از آنها (منافقان) گفتند: « (ای اهل یثرب) ای مردم مدینه ! اینجا جای توقّف شما نیست،

به خانه های خود بازگردید!» و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می خواستند و می گفتند: «خانه های ما بی حفاظ است!» در حالی که بی حفاظ نبود، آنها فقط می خواستند (از جنگ) فرار کنند- (امّا) مؤمنان وقتی لشکر احزاب را دیدند گفتند: «این همان است که خدا و رسولش به ما وعده داده و خدا و رسولش راست گفته اند!» و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنان نیفزود.

5- بگو آیا درباره ما جز یکی از دو نیکی را انتظار دارید (یا بر شما پیروز می شویم و یا شربت شهادت می نوشیم) ولی ما انتظار داریم که خداوند، عذّه ای از سوی خودش (در آن جهان) به شما برساند یا (در این جهان) به دست ما (مجازات شوید) اکنون که چنین است شما انتظار بکشید ما هم با شما انتظار می کشیم!

6- اینها کسانی بودند که (بعضی از) مردم به آنها گفتند: (لشکر دشمن) برای (حمله به) شما اجتماع کرده اند، از آنها بترسید، امّا این سخن بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین حامی ماست- این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی اساس) می ترساند، از آنها نترسید! و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید!

7- (پیامبران پیشین) کسانی بودند که تبلیغ رسالت های الهی می کردند و (تنها) از او می ترسیدند و از هیچ کس جز خدا واهمه نداشتند و همین بس که خداوند حسابگر (و پاداش دهنده اعمال آنها) است.

***

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 233

اخلاق در قرآن ج 2 258

تفسیر و جمع بندی پیامبران خدا ترسو نیستند

در نخستین آیات مورد بحث شجاعت بی نظیر قهرمان توحید ابراهیم علیه السلام در برابر بت پرستان لجوج

و متعصّب و خشن به خوبى منعكس شده است و نشان مى دهد كه اين پيغمبر بزرگ الهى، چگونه در مبارزه با بت پرستى در عين تنهايى و نداشتن يار و ياور، و در برابر انبوه دشمنان خشمگين و خطرناک كه حكومت وقت آنها را پشتيبانى مى كرد كمترين سستى به خود راه نداد.

آيات فوق مى گويد: «ما وسيله رشد ابراهيم عليه السلام را از قبل به او داديم و از (شايستگى) او آگاه بوديم»، (وَ لَقَدْ آتَيْنَا ابْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ). «1»

در واقع خداوند استعدادهاى شايان توجّهى را به ابراهيم عليه السلام داده بود، ولى بى شک ابراهيم عليه السلام كه در بهره گيرى از اين استعدادها آزاد بود از آن بهترين بهره گيرى را كرد، و به مبارزه با عامل اصلى بدبختى انسانها يعنى بت پرستى برخاست و چنانكه در ادامه اين آيات آمده است با قوّت و قدرت و صراحت، نخست از عمويش آزر شروع كرد، و گفت: «اين مجسّمه هاى بى روحى را كه پرستش مى كنيد چيست؟ !»

و هنگامى كه «آزر» به او جواب داد: «اين رسم و سنّت نياكان ماست گفت: به يقين هم شما و هم پدران و نياكانتان در گمراهى آشكارى بوديد» !

«آزر» هنوز باور نمى كرد كه ابراهيم با اين صراحت به طور جدّى به مبارزه با بتها كه آن همه خواهان داشت برخيزد، پرسيد: آيا شوخى مى كنى؟ ! و ابراهيم عليه السلام در جواب گفت: اين يک مطلب كاملاً جدّى است، پروردگار شما همان آفريننده زمين و آسمان است ... سپس افزود: «به خدا سوگند من نقشه اى براى نابودى اين بتها در غياب شما مى كشم !»، (وَ تَاللَّهِ لَاكِيدَنَّ اصْنَامَكُمْ بَعْدَ انْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ). «2»

و سرانجام

به گفته خود عمل کرد و با استفاده از یک فرصت مناسب همه آنها را جز بت بزرگ آنها قطعه قطعه کرد شاید به هنگامی که به سوی آن باز می گردند از آن عبرت

---

(1)- انبیاء، 51.

(2)- انبیاء، 57.



گیرند، (فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً الّا کَبِیراً لَهُمْ لَعَلَّهُمْ الَیْهِ یَرْجِعُونَ). «1»

در اینکه مرجع ضمیر «الیه» در بخش اخیر آیه چیست؟ مفسّران احتمالات زیادی داده اند: بعضی گفته اند ضمیر به «کبیرهم» برمی گردد، یعنی به سوی بت بزرگ برگردند و از او سؤال کنند چه حادثه ای سبب شکستن سایر بتها شده و چه عاملی سبب نجات او گردیده است و طبیعی است بت از پاسخ به آن عاجز است و از اینجا بی اعتباری بتها را دریابند.

احتمال دیگر اینکه ضمیر به «ابراهیم» بازمی گردد، یعنی بت پرستان به سراغ ابراهیم علیه السلام آیند، و از او در باره انگیزه بت شکنیش سؤال کنند و او حقایق را برای آنان بازگو کند (البتّه در این صورت جمله الّا کَبِیراً لَهُمْ تأثیری در مفهوم آیه ندارد به خلاف تفسیر قبل).

احتمال سوّم اینکه ضمیر به «خداوند متعال» برمی گردد، یعنی مشاهده ضعف و زبونی بتها در مقابل یک انسان سبب شود که آیین بت پرستی را رها کنند و به سوی خدا بازگردند (این تفسیر نیز اشکال سابق را دارد).

و از همه مناسب تر همان تفسیر اوّل است.

به هر حال آیه نشان می دهد که یکی از فضایل بزرگ پیامبران اولواالعزم شجاعت بی نظیر آنها بوده است، آنها از غیر خدا نمی ترسیدند، و در راه خدا کمترین سستی به خود راه نمی دادند و از جبن و ترس که یک رذیله بزرگ اخلاقی است پاک و مبرّا بودند

و به همین دلیل یک تنه در برابر انبوه دشمنان می ایستادند و پیروز می شدند.

بی شک اگر رذیله اخلاقی ترس و جبن بر آنها مسلّط می شد هرگز نه قادر به انجام رسالت خویش بودند، و نه بر دشمنان پیروز می شدند.

*** در دوّمین آیه مخاطب موسی بن عمران علیه السلام است، آنجا که برای نخستین بار مخاطب به خطاب وحی شد و به او دستود داده شد عصایش را بیفکند، و عصا به اعجاز الهی به

---

(1)- انبیاء، 58.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 235

مار عظیمی تبدیل شد، موسی وحشت کرد و فرار نمود. در اینجا نخستین درس اخلاقی به موسی علیه السلام داده شد که: «ای موسی! نترس که رسولان در نزد من نمی ترسند»! (... یَا مُوسَی لَاتَخَفْ انِّی لَایَخَافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ). «1»

و با توجّه به اینکه تمام عالم محضر خداست و همه جا ذات پاکش حاضر و ناظر است مؤمنان در هیچ حال و در هیچ جا نباید بترسند، بلکه بر ذات پاک او توکّل کنند و با شجاعت و شهامت به سوی اهداف مقدّسی که دارند پیش بروند.

مطابق آنچه در سوره قصص آیه 31 آمده است، به موسی علیه السلام گفته شد: «ای موسی! نترس و پیش بیا که تو در امن و امانی»! (یَا مُوسَی اقْبِلْ وَ لَاتَخَفْ انَّکَ مِنَ الْآمِنِینَ).

موسی با این خطاب الهی آرامش خود را بازیافت و در اینجا دستور مهمتری به او داده شد و آن اینکه نه تنها از آن مار عظیم نباید بترسد بلکه باید به سوی آن پیش برود، و آن را با دست خود بگیرد! تا عصا به حالت اول بازگردد! (قَالَ خُذْهَا وَ لَاتَخَفْ سَنُعِیدُهَا

سِيرَتَهَا الْاولَى). «2»

به يقين اين كار براى موسى عليه السلام بسيار شاقّ و سنگين بود ولى آن را انجام داد و بر آن پيروز شد.

آرى موسى عليه السلام بايد اين تجربه بزرگ را در محضر الهى فراگيرد تا بتواند در برابر اژدهاى ديگرى همچون فرعون و فرعونيان بايستد، و حكومت و ملک آنها را در واقع عصاى دست خود كند!

بسيارى از مفسّران «جانّ» را كه در آيه بالا آمده به معنى مار كوچک و باريک كه با سرعت حمله مى كند تفسير كرده اند، در حالى كه در جاى ديگر كه موسى عصا را در برابر فرعون انداخت تعبير به «ثعبان» شده كه به معنى اژدهاى عظيم است، به همين دليل بعضى احتمال داده اند عصا در آغاز كار مبدّل به مار كوچكى شد و تدريجاً به صورت اژدهاى عظيمى در آمد!

بعضى نيز گفته اند «عصا» مبدّل به مار عظيمى شد، ولى از نظر سرعت همچون مارهاى

---

(1)- نمل، 10.

(2)- طه، 21.



كوچک حركت مى كرد!

جالب اينكه در قرآن مجيد نُه بار جمله «لَا تَخَفْ» (نترس) آمده است كه در پنج مورد، مخاطب موسى بن عمران است، شايد به اين جهت كه موسى عليه السلام دشمن بسيار بزرگ و خطرناكى همچون فرعون داشت، و بايد با اين خطاب هاى الهى براى مبارزه با او آماده مى شد.

*** سوّمين بخش از اين آيات در باره قوم «طالوت» است همان مردى كه از سوى پيامبر زمان (اشموئيل) به عنوان زمامدار و فرمانده لشكر بنى اسرائيل براى مبارزه با «جالوت» بيدادگر انتخاب شده بود.

او هنگامی که می خواست برای مبارزه با جالوت قیام کند، آزمونی برای لشکر خود ترتیب داد، تا سَره

از ناسَره جدا شود، و سست عنصران ترسو که وجود آنها در یک لشکر سبب سستی دیگران می شود، بازشناخته شوند.

آری آنها را در حالی که شدیداً تشنه بودند به وسیله نهر آبی آزمود، و گفت هر کس از آن بنوشد از ما نیست، و آنان که مقاومت کنند و ننوشند و فقط گلویی تر کنند از ما هستند. اکثریّت لشکر که افرادی سست و کم مقاومت بودند از عهده این امتحان برنیامدند، تنها گروه اندکی باقی ماندند، ولی شجاع و نیرومند که قرآن درباره آنان می گوید: «هنگامی که لشکر طالوت در برابر جالوت قرار گرفت، شجاعان نخبه با این سخن که چه بسیار گروه اندکی که به فرمان خدا بر گروه کثیری پیروز شده اند به دیگران دلداری داده و سپس افزودند: «... رَبَّنَا افْرِغْ عَلَيْنَا صَبْراً وَ ثَبِّتْ اقْدَامَنَا وَ انْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ پروردگارا! صبر و استقامت را بر ما فروریز و گامهای ما را استوار دار، و ما را بر جمعیّت کافران پیروز گردان» ! «1»

خداوند به برکت شجاعت و پایمردی همین گروه اندک آنان را بر آن لشکر عظیم و سر تا پا مسلّح طالوت پیروز کرد.

---

(1)- بقره، 250.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 237

در آیات بعد سخن از ترس و جبن گروهی از منافقان و افراد ضعیف الایمان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ احزاب، و نیز سخن از شجاعت و پایمردی و ثبات قدم مؤمنان راستین است.

نخست می فرماید: «به خاطر بیاورید زمانی را که گروهی از آنها (منافقان) گفتند: ای مردم مدینه! اینجا (میدان جنگ احزاب) جای توقّف نیست، به خانه های خود بازگردید، و گروهی از آنان از پیامبر

صلی الله علیه و آله اجازه بازگشت می خواستند و می گفتند: خانه های ما بدون حفاظ است، در حالی که بدون حفاظ نبود بلکه (اینها بهانه بود، به خاطر ترس و وحشت) می خواستند فرار کنند» ! (وَ اذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا اهْلَ يَثْرِبَ لَامُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ انَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَ مَا هِىَ بِعَوْرَةٍ انْ يُرِيدُونَ الَّا فِرَاراً). «1»

البتّه میدان جنگ احزاب آن چنان به خاطر فزونی لشکر دشمن و تجهیزات زیاد آنها وحشتناک بود که افراد سست و ترسو هرگز تاب مقاومت نداشتند.

ولی چنانکه در آیه 22 همین سوره آمده «مؤمنان راستین نه تنها از مشاهده لشکر احزاب هراسی به دل راه ندادند، بلکه آن را دلیل بر صدق وعده های الهی و پیامبر دانستند، و بر ایمان و تسلیم و پایمردیشان افزوده شد» ! (وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْاحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ مَا زَادَهُمْ الَّا ايمَاناً وَ تَسْلِيماً). «2»

جالب اینکه از بعضی روایات استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله به منافقان و افراد ضعیف الایمان و ترسو اجازه بازگشت به مدینه را داد، چرا که اگر می ماندند نه تنها کاری از آنها ساخته نبود، بلکه بذر ضعف و سستی را در دل دیگران می پاشیدند !

به همین دلیل در آیه 47 سوره توبه درباره جمعی از این گونه افراد می خوانیم: «لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ الَّا خَبَالًا ...؛ اگر آنها همراه شما (به سوی میدان جهاد) خارج می شدند جز اضطراب و تردید، چیزی بر شما نمی افزودند» !

باید توجّه داشت که «خَبَل» و «خَبَال» به معنی اضطراب و تردیدی است که از ضعف عقل

و عدم قدرت بر تصمیم گیری حاصل می شود که یکی از عوامل آن ترس و وحشت

---

(1)- احزاب، 13.

(2)- احزاب، 22.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 238

زیاد است که موجب می شود انسان تعادل فکری خود را از دست بدهد.

*** در پنجمین آیه با چهره دیگری از شجاعت یاران پیامبر صلی الله علیه و آله روبه رو می شویم، شجاعتی که از منطق ایمان سرچشمه می گرفت، آنها به خوبی می دیدند که در میدان نبرد بر سر دو راهی قرار دارند که هر دو به سوی بهشت و خشنودی خدا می رود: راهی به سوی «شهادت» پیش می رود که نهایت آن سعادت است و راهی به سوی زنده ماندن و پیروز شدن بر دشمن، که آن هم باعث افتخار در دنیا و آخرت است این در حالی است که دشمن در هر صورت محکوم به شکست است یا مرگ ذلّت بار در این دنیا یا عذاب پروردگار در آخرت.

بدیهی است کسی که چنین درک و دیدی داشته باشد هرگز ترس و سستی به خود راه نمی دهد، و از این رذیله بزرگ اخلاقی برکنار است (قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا الّا احْدَی الْحُسْنَیَیْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِکُمْ انْ یُصِیبَکُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهُ اوْ بِایْدِینَا فَتَرَبَّصُوا انَّا مَعَکُمْ مُتَرَبِّصُونَ). «1»

و به گفته بعضی از دانشمندان عامل اصلی پیروزی مسلمانان همین شجاعت زاییده از ایمان و منطق «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا الّا احْدَی الْحُسْنَیَیْنِ» بود.

*** در ششمین آیه، با چهره دیگری از شجاعت این دین باوران شجاع در جنگ احد روبه رو می شویم:

می دانیم در احد مسلمانان بر اثر غفلت گروهی از افراد دنیاپرست که سنگرهای حسّاس خود را رها کردند و به جمع غنایم پرداختند گرفتار

شکست سختی

شدند، و ضایعات فراوانی به بار آمد، و طبق آنچه در تواریخ آمده است دشمن پیروزمند به هنگام بازگشت از میدان جنگ در اثنای راه مکّه از بازگشت خود پشیمان شد و با یکدیگر توافق کردند که به مدینه بازگردند و از فرصت به دست آمده استفاده کنند و

---

(1)- توبه، 52.



ضربه نهایی را بر مسلمین وارد کنند.

هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از این مسئله آگاه شد ابتکار مهمّی به خرج داد، دستور داد لشکر اسلام حتّی کسانی که جراحتی در میدان احد بر تن داشتند به استقبال لشکر دشمن بروند.

این دستور بسیار مؤثّر واقع شد و وحشت و اضطرابی در لشکر دشمن افکند به گونه ای که ترجیح دادند، پیروزی نسبی خود را با حمله مجدّد به خطر نیافکنند و به مکّه بازگشتند.

آیه مورد بحث به این معنی اشاره کرده، و شجاعت مسلمانان و عدم ترس آنها را از دشمن می ستاید، می فرماید: «آنها که دعوت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را پس از آنکه جراحاتی به آنها رسیده بود اجابت کردند (و در حالی که هنوز زخمهای میدان احد التیام نیافته بود، به سوی میدان حمراء الاسد شتافتند آری) کسانی از آنها که نیکی کردند و تقوا پیش گرفتند پاداش بزرگی دارند»، (الَّذِینَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا اصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِینَ احْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقَوا اجْرٌ عَظِیمٌ). «1»

سپس ایمان و شهامت را چنین می ستاید: «آنها کسانی بودند که مردم به آنان گفتند:

مردم (لشکر دشمن) برای حمله به شما اجتماع کرده اند، از آنان بترسید، امّا (نه تنها نترسیدند بلکه) بر ایمانشان افزوده شد

و گفتند: خدا ما را کافی است و بهترین حامی ماست» ! (الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ ايمَاناً وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ). «2»

در کجای دنیا دیده شده است که مجروحان جنگی فوراً به میدان بازگردند و در صفوف مقدّم جای گیرند، آری این شجاعت و شهامت بی نظیر بود که وسوسه های دشمن را خنثی کرد، و با چنین حضوری در میدان جنگ او را مأیوس و ناکام نمود.

به هر حال حمراء الاسد صحنه عجیبی بود که طعم پیروزی موقّت احد را در کام قریش تلخ کرد، و به آنها نشان داد که مسلمانان اگر چه بر اثر اشتباه گروهی موقّتاً عقب

---

(1)- آل عمران، 172.

(2)- آل عمران، 173.



نشستند ولی ابتکار عمل را از دست نداده اند، و دشمن باید منتظر ضربات آینده مسلمین باشد.

به این ترتیب نه تنها از یک شکست خطرناک پیشگیری کردند بلکه پایه پیروزیهای آینده را نهادند و آثار منفی شکست را از دل دوستان خود زدودند و با توکّل بر پروردگار چراغ امید را در قلب ها فروزان ساختند.

از آیه فوق استفاده می شود که سخنان وحشت انگیز بعضی از شیاطین که مسلمانان را از اجتماع لشکر قریش می ترساندند، نه تنها ترس و وحشتی در آنها ایجاد نکرد، بلکه بر ایمانشان افزود، و میزان توکّل آنها را بالا برد، این به خاطر آن بود که متذکّر وعده های الهی و صدق گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله شدند که اگر در میدان احد به دستور حضرتش عمل می کردند، هرگز آن شکست نیز به وجود نمی آمد.

از شگفتی های این جنگ آن است که پیامبر

صلی الله علیه و آله فرمود: «تنها کسانی که در احُد شرکت کردند به میدان حمراء الاسد بیایند، و به دیگران اجازه نداد که در این پیکار شرکت جویند، تا به دشمن بفهماند لشکر احد حتّی با وجود آن همه مجروحان جنگی باز نیرومند و آماده پیکار است، و به هیچ وجه ضعف و فتوری در آن راه نیافته، و این همان است که دشمن را به شدّت مضطرب ساخت».

در ادامه این آیات، در آیه 175 همین سوره به تفاوت میان افراد جبان و ترسو و شجاعان مؤمن اشاره می کند، و چنین می فرماید: «این فقط شیطان است که پیروان خود را می ترساند، از آنها نترسید و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید»، (انَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ اوْلِيَائَهُ فَلَاتَخَافُوهُمْ وَ خَافُونِ انْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ). «1»

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که این گونه ترسها جنبه شیطانی دارد و هدفش تضعیف روحیّه مؤمنان و کشاندن آنها به موضع انفعالی است تا از زیر بار مسئولیّت ها فرار کنند، در حالی که مؤمنان راستین هیچ گونه ترس و وحشتی جز از خدا ندارند!

مطابق این تعبیرات، ترس و جبن ریشه شیطانی دارد، در حالی که شجاعت و شهامت

---

(1)- آل عمران، 175.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 241

دارای ریشه ایمانی است، آری شجاعت از آثار ایمان است، چرا که مؤمن با اتّکا به خدا که قدرتش ما فوق همه قدرتهاست خود را در همه صحنه ها پیروز می بیند و افراد ضعیف الایمان با اتّکا به قدرت خود که به هر حال شکست پذیر است خویش را ناتوان مشاهده می کنند و به همین دلیل ترس و وحشت در صحنه های مهمّ زندگی بر

آنها چیره می شود.

در داستان غزوه «حمراء الاسد» شیاطین انس و جنّ دست به دست هم دادند تا قدرت لشکر قریش را بزرگ نشان دهند، و مؤمنان را از رویارویی با آنها بترسانند، در حالی که به تعبیر قرآن تنها اولیای شیطان و دوستان او از این گونه امور می ترسند، و اولیاء اللّه وحشتی به خود راه نمی دهند. «1»

*** در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث یکی از صفات ویژه مبلّغان رسالت های الهی پاک بودن از رذیله ترس از غیر خدا ذکر شده، می فرماید: «آنها کسانی بودند که تبلیغ رسالت های الهی را می کردند و از او می ترسیدند و از هیچ کس جز خدا ترسی به خود راه نمی دادند و همین بس که خداوند حسابگر است» ! (الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ یَخْشَوْنَهُ وَ لَایَخْشَوْنَ احَداً الَّا اللَّهَ وَ کَفَی بِاللَّهِ حَسِیباً) «2»

تبلیغ رسالات الهی مهمترین وظیفه پیامبران خداست، و شرط اصلی آن خالی بودن از رذیله خوف و ترس است.

این آیه که ناظر به پیامبران پیشین است به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در درجه اوّل و در درجه بعد به همه پیروان راستین او هشدار می دهد که در مقام ابلاغ رسالت های الهی از هیچ چیز و هیچ کس جز خدا ترس و واهمه ای نداشته باشند و مفهوم این سخن آن است که

---

(1)- در ترکیب جمله «انّمَا ذَلِکُمُ الشَّیْطَانُ یُخَوِّفُ اوْلِیَائَهُ» دو عقیده در میان مفسّران وجود دارد که در مفهوم آیه بسیار اثر می گذارد، بعضی «اولیاء» را فاعل (یا به منزله فاعل با تقدیر مِنْ اوْلِیَائِهِ) دانسته اند، مطابق این تفسیر پیروان شیطان بودند که به تهدید و ارعاب مردم پرداختند، در حالی که

بعضی دیگر برای «اولیاء» معنی مفعولی قائلند همان گونه که ظاهر آیه شریفه، طبق قرائت مشهور دلالت دارد، بنابراین مطابق این نظر معنی آیه چنین می شود: «شیطان تنها می تواند در پیروانش مانند منافقین نفوذ کند و آنها را بترساند نه در مؤمنین».

(2)- احزاب، 39.



افراد جبان و ترسو نه شایسته ادای این رسالتند و نه قادر بر این کار!

بعضی از مفسّران معتقدند که این آیه دلیل بر این است که پیامبران الهی در مقام تبلیغ رسالت الهی نباید تقیّه کنند، ولی این سخن در صورتی صحیح است که تقیّه به معنی ترس و وحشت از مخالفین باشد، در حالی که تقیّه همیشه ناشی از ترس نیست، بلکه گاه هدف جلب و جذب مخالفین و رساندن آنها به اهداف الهی به صورت تدریجی است، و شاید گفتار ابراهیم «هذا ربّی» در برابر ستاره پرستان و ماه پرستان و خورشیدپرستان از این باب بوده است (دقّت کنید).

### نتیجه نهایی

از آیات قرآن مجید که نمونه های روشنی از آن در بالا آمد، اهمّیّت شجاعت و شهامت و نقش این فضیلت اخلاقی در سرنوشت معنوی و مادّی انسانها از یک سو، و آثار سوء رذیله ترس و جبن از سوی دیگر آشکار می شود.

درست است که در این آیات، شجاعت و ترس به طور مستقلّ و مستقیم مورد بحث واقع نشده ولی به طور ضمنی با بیان گویا نقش هر دو در زندگی انسانها تبیین گردیده است.

### جبن و ترس در روایات اسلامی

#### اشاره

در احادیث اسلامی نکوهش از این رذیله اخلاقی بازتاب گسترده ای دارد از جمله:

1- امام باقر علیه السلام می فرماید: «لَایَکُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَاناً وَ لَاحَرِیصاً وَ لَاشَحِیحاً؛ انسان با ایمان نه ترسوست و نه حریص و نه بخیل» ! «1»

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که «ترس» و «حرص» و «بخل» با روح ایمان

---

(1)- بحار الانوار، جلد 72، صفحه 301.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 243

سازگار نیست، چرا که مؤمن، متّکی به خداست، و آن کس که چنین تکیه گاهی دارد ترسی به خود راه نمی دهد، و نه بخیل و حریص است زیرا او به فضل و کرم الهی امیدوار می باشد، و با این حال حرص و بخلی به او راه نمی یابد.

2- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الْجُبْنُ وَ الْحِرْصُ وَ الْبُخْلُ غَرَائِزُ سُوءٍ یَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ ترس و حرص و بخل، صفات زشتی است که در سوء ظن به خداوند سبحان خلاصه می شود» ! «1»

این حدیث توضیح دیگری است بر آنچه در حدیث بالا آمد، و ریشه اصلی این صفات رذیله را تبیین می کند.

3- امیر مؤمنان علی علیه السلام دوستان خود را از مشورت با افراد

ترسو نهی می کند، چرا که ترس آنها از آفات مشورت است می فرماید: «لَاتُشْرِكَنَّ فِی رَأْیِکَ جَبَاناً یُضَعِّفُکَ عَنِ الْامْرِ وَ یُعَظِّمُ عَلَیْکَ مَا لَیْسَ بِعَظِیمٍ؛ هرگز با انسان ترسو مشورت نکن چرا که تو را از کارهای مهم بازمی دارد، و موضوعات کوچک را در نظر تو بزرگ جلوه می دهد» ! «2»

همین معنی در عهدنامه مالک اشتر به شکل دیگری مطرح شده است، امام علیه السلام مالک را از مشورت با بخیلان و ترسوها و حریصان نهی می کند. «3»

4- این موضوع به قدری مهم است که در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که دستور می داد افراد ترسو در جنگهای اسلامی شرکت نکنند (مبادا مایه تضعیف روحیّه دیگران بشوند) می فرماید: «مَنْ احَسَّ مِنْ نَفْسِهِ جَبْناً فَلَایَغْزُ؛ کسی که در خود ترسی احساس می کند در جنگ شرکت نکند» !

5- در حدیث دیگری امام امیر مؤمنان علیه السلام حدیث بالا را شکافته و با صراحت می گوید: «لَایَحِلُّ لِلْجَبَانِ انْ یَغْزُو، لِانَّهُ یَنْهَزِمُ سَرِیعاً وَ لَکِنْ لِیَنْظُرَ مَا کَانَ یُرِیدُ انْ یَغْزُوَ بِهِ فَلْیُجَهِّز بِهِ غَیْرَهُ؛ جایز نیست افراد ترسو در جنگ شرکت کنند چرا که به سرعت فرار

---

(1)- غرر الحکم.

(2)- غرر الحکم، حدیث 10349.

(3)- نهج البلاغه، نامه 53.



می کنند (و مایه تضعیف دیگران می شوند) ولی لازم است صلاح و تجهیزات خود را در اختیار دیگران قرار دهند». «1»

1- ترس معقول و نامعقول

بی شک منظور از جبن و ترس در اینجا جبن و ترس معقول نیست بلکه جبن و ترس نامعقول است، توضیح اینکه:

ترس از اموری که واقعاً خطرناک است یکی از پدیده های روحی و طبیعی و از نعمت های بزرگ خداست، چرا که اگر انسان از

هیچ چیز خطرناکی نترسد، به زودی زندگی خود را از دست می دهد، این همان چیزی است که از آن تعبیر به تهوّر و بی پروایی در مقابل خطر می کنند، مانند کسی که بی خیال و بدون نگاه کردن به این طرف و آن طرف، از یک خیابان پر رفت و آمد می گذرد، چنین کسی به یقین در معرض حوادث خطرناک رانندگی قرار دارد.

این گونه ترس ها خواه در زندگی عادی روزانه باشد یا در مورد موادّ غذایی مشکوک یا مسائل اقتصادی و سیاسی و غیر آن کاملاً منطقی است و سبب نجات از خطراتی است که انسان را تهدید می کند.

ترس مذموم آن است که انسان از عواملی بترسد که در خور ترسیدن نیست، هر خطر موهومی را جدّی بگیرد، و هر دشمن خیالی را مایه وحشت قرار دهد، از همه چیز و به اصطلاح از سایه خودش نیز بترسد، و از ورود در هر کاری به احتمال عدم موفقیّت واهمه داشته باشد، چنین ترسی مایه عقب ماندگی و بدبختی و ناکامی است، مایه شکست و ذلّت و زبونی است.

این جهان در همه ابعادش همچون یک میدان نبرد است، موانع، مشکلات و خطرها همیشه وجود داشته و دارد، و تا انسان با آنها دست و پنجه نرم نکند و خود را به طور

---

(1)- بحار الانوار، جلد 97، صفحه 49.



جدّی آماده مقابله با آنها نسازد موفّق نخواهد شد.

غالباً ممکن نیست ما دست به کاری بزنیم که پیروزی در آن صد در صد تضمین شده باشد، یا هیچ گونه خطری در آن وجود نداشته باشد، این یک خیال محال و یک پندار باطل است. اینجاست

که نقش شجاعت و شهامت روشن می شود و آثار منفی صفت رذیله ترس و جبن خود را نشان می دهد.

هر کشاورزی احتمال خشکسالی و آفت را می دهد، هر تاجری احتمال نوسان قیمت ها و دگرگونی وضع بازار را می دهد، هر مسافری احتمال تصادف و خطرات دیگر را می دهد، و در هر عمل جرّاحی احتمال خطر وجود دارد، اگر به این احتمالات ترتیب اثر داده شود باید دست روی دست بگذاریم و هیچ کاری نکنیم و فقط در انتظار مرگ باشیم.

به یقین در این گونه موارد باید خطرات جدّی را پیش بینی کرد و راه مقابله با آن را شناخت، و از بی پروایی و تهوّر پرهیز نمود، در عین حال احتمالات نسنجیده و نامعقول و یا احتمالاتی که همیشه و در هر حال وجود دارد نباید سدّ راه انسان شود.

این روشن ترین تعریفی است که برای مسئله شجاعت به عنوان یکی از صفات فضیله و ترس به عنوان یکی از صفات رذیله می توان کرد.

در حدیثی از امام حسن مجتبی علیه السلام در تعریف جبن چنین می خوانیم: «الْجُرْأَهُ عَلَی الصَّدیقِ وَ النُّکُولُ عَنِ الْعَدُوّ؛ جبن آن است که در برابر دوستان جسور و در برابر دشمنان ناتوان باشی» ! «1»

و در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم که در پاسخ از سؤال درباره معنی شجاعت فرمود: «مُوَافِقَهُ الْاقْرَانِ وَ الصَّبْرُ عِنْدَ الطِّعَانِ؛ هماهنگی با اقران و ایستادگی در برابر ضربات دشمن». «2»

قرآن مجید در یک جا می فرماید: «وَ لَاتُلْقُوا بِایْدیکُمْ الَی التَّهْلُکَهِ؛ با دست خود

---

(1)- میزان الحکمه، جلد 1، صفحه 370؛ تحف العقول، کلمات امام مجتبی علیه السلام حدیث 1.

(2)- همان مدرک، جلد 2، صفحه 1412.

خویشتن

را به هلاکت نیافکنید» ! «1»

و در جای دیگر در وصف مؤمنان راستین می گوید: «... اشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ ...؛ آنها در برابر کافران سخت و شدیدند (و ترس و واهمه ای به خود راه نمی دهند)». «2»

از آنچه در بالا گفته شد به خوبی می توان نتیجه گرفت که شجاعت به عنوان یک فضیلت حدّ وسطی است در میان «تهوّر» و «جبن».

## 2- آثار منفی جبن و ترس در زندگی فردی و اجتماعی

این صفت رذیله آثار نامطلوب بسیار زیادی در سراسر زندگی انسانها دارد و به یقین یکی از عوامل قطعی شکست و زبونی و ذلّت است.

ملّت های بسیاری را در طول تاریخ می شناسیم که با داشتن عِدّه و عُدّه فراوان سالها گرفتار زبونی و اسارت بودند، ولی به محض اینکه رهبری شجاع و فرماندهی با شهامت پیدا کردند تمام توان آنها بسیج شد و به سرعت عقب ماندگی خود را جبران کردند و به اوج عزّت و عظمت رسیدند.

شجاعت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به هنگام هجرت و در میدان بدر و احد، و در میدان احزاب و در سایر غزوات یکی از مهمترین عوامل پیروزی و پیشرفت سریع اسلام بود.

به همین دلیل در احادیث اسلامی از امام علی علیه السلام آمده است که فرمود: «الشُّجَاعَهُ عِزٌّ حَاضِرٌ وَ الْجُبْنُ ذُلٌّ ظَاهِرٌ؛ شجاعت عزّت حاضر است و جبن ذلّت آشکار» !

و در جای دیگر فرمود: «الشُّجَاعَهُ نُصْرَهٌ حَاضِرَهٌ وَ فَضِیلَهٌ ظَاهِرَهٌ؛ شجاعت یاری حاضر و فضیلت آشکار است». «3»

یکی دیگر از آثار منفی این رذیله اخلاقی این است که انسان را از کارهای بزرگ بازمی دارد، زیرا کارهای بزرگ همیشه با مشکلات بزرگ رو به روست، و انسانهایی را

(1)- بقره، 195.

(2)- فتح، 29.

(3)- هر دو حدیث در شرح فارسی غرر

و درر آمدی جلد 7 صفحه 171 آمده است.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 247

می طلبد که بتوانند از سدّ مشکلات عبور کنند، و این کار از افراد ترسو ساخته نیست.

بنابراین چنین افرادی به فرض که در زندگی توفیقی نصیبشان شود ناچیز و محدود خواهد بود، و هرگز نمی توانند دست به کارهای مهمّ اجتماعی خواه جنبه انقلابی داشته باشد یا اصلاحی بزنند!

این مسئله تا آنجا پیش می رود که در اسلام از مشورت مدیران موفّق جامعه در کارهای مهم با افراد جبان و ترسو نهی شده است، چرا که آنها همیشه آیه یأس می خوانند و مدیران را از انجام کارهای مهم بازمی دارند!

امیر مؤمنان علی علیه السلام به مالک اشتر دستور داد که افراد ترسو را در شورای خود نپذیرد، چرا که آنها سبب تضعیف او می شوند، لَاتَدْخُلَنَّ فِی مَشْوِرَتِکَ ... جَبَاناً یُضَعِّفُکَ عَنِ الْامُورِ. «1»

و در جای دیگر آمده است: «وَ یُعَظِّمُ عَلَیْکَ مَا لَیْسَ بِعَظِیمٍ؛ و موضوعات کوچک را در نظر تو بزرگ نشان می دهند».

### 3- ریشه های جبن

1- ضعف ایمان و سوء ظنّ به خدا، زیرا افراد با ایمان دارای توکّل و امید به لطف خداوند و اعتقاد به وعده های او هستند، و چنین کسانی هرگز سست و زبون نخواهند شد، و از حوادث هر قدر بزرگ باشد نمی ترسند، این همان است که در فرمان معروف مالک اشتر آمده است که امام علیه السلام می فرماید: «انَّ الْبُخْلَ وَ الْجُبْنَ وَ الْحِرْصَ غَرَائِزٌ شَتَّی یَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ؛ بخل و ترس و حرص، غرائز و تمایلات متعدّدی هستند که جامع آنها سوء ظن به خدای بزرگ است»!

2- احساس کمبود شخصیّت و عقده حقارت یکی دیگر از دلایل جبن و ترس

است، به همین دلیل هر اندازه به افراد شخصیّت داده شود بر شجاعت آنها افزوده می شود و از

---

(1)- نهج البلاغه، نامه 53.



همین رو در حدیث امام امیر مؤمنین آمده است که: «شِدَّةُ الْجُبْنِ مِنْ عَجْزِ النَّفْسِ وَ ضَعْفِ الْیَقِینِ؛ شدّت ترس از ناتوانی روحی و ضعف یقین سرچشمه می گیرد» ! «1»

3- «عدم آگاهی و جهل» در بسیاری از اوقات سبب ترس می شود، انسان از اشخاص و جانداران و موجوداتی که درست آنها را نمی شناسد می ترسد، ولی هنگامی که به قدر کافی آگاهی می یابد ضعف او زایل می شود.

4- «عافیت طلبی» یکی دیگر از اسباب ترس است، چرا که همیشه شجاعت در عین اینکه پیروزی می آفریند مشکلات و ناراحتی هایی را نیز ممکن است به همراه داشته باشد که باب طبع عافیت طلبان ترسو نیست.

5- بروز حوادث تلخ و ناگوار غالباً سبب می شود که انسانها به نوعی ترس گرفتار شوند، زیرا این حوادث تلخ ذهنیّت های ترس آلودی در انسان به وجود می آورد که گاه تا آخر عمر با اوست و جز با روانکاوی صحیح برطرف نمی گردد.

6- افراط در احتیاط می تواند ناشی از ترس باشد و یا عاملی برای ایجاد ترس، چرا که به انسان می گوید از هر احتمال خطری باید پرهیز کرد، و این یکی از ریشه های اصلی ترس است.

7- انکار نمی توان کرد که ساختمان روحی و جسمی افراد نیز در بروز این پدیده شوم مؤثّر است، گروهی از افراد را می بینیم که به خاطر ضعف قلب یا ناتوانی اعصاب، یا ضعفهای دیگر جسمانی، از همه چیز می ترسند، در حالی که از این حالت متنفّرند ولی نمی توانند آن را از خود دور سازند.

آنها می گویند: چه کنیم این

ترس دست خودمان نیست، و بی اختیار بر ما تحمیل می شود، ولی چنان نیست که این حالت از طریق روان درمانی قابل تغییر نباشد.

***

---

(1)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد 4، صفحه 185.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 249

### 4- طرق درمان و پیشگیری

یکی از طرق اصلی درمان این رذیله اخلاقی- همانند درمان سایر رذایل- از یکسو اندیشیدن در ثمرات شوم و آثار زیانبار آن است. هنگامی که افراد جبان و ترسو آثار نکبت بار و ذلّت و زبونی ناشی از ترس بی جا و عقب ماندگی و محرومیّت حاصل از آن را در زندگی خود یا دیگران مشاهده کنند غالباً به فکر تجدید نظر در برنامه اخلاقی خود و دور ساختن این رذیله می افتند.

پرداختن به قطع ریشه ها راه مهمّ دیگر درمان آن است، هنگامی که ابرهای تیره و تار سوء ظن باللَّه از آسمان قلب انسان کنار رود، و خورشید توکّل بر جان او نور افشان شود ظلمات خیالات واهی که انسان را به ترس بی جا می کشاند برچیده خواهد شد، ولی این کار احتیاج به مطالعه و دقّت فراوان دارد.

یکی دیگر از طرق درمان این رذیله اخلاقی ورود در صحنه های رعب آور و تکرار آن است، فی المثل بعضی هستند که از خوردن دارو یا تزریقات مختلف وحشت دارند ولی هنگامی که چند بار تکرار شود وحشت آنها فرومی ریزد.

بعضی دیگر از سفرهای دریایی یا هوایی سخت متوحّش می شوند ولی با تمرین و تکرار این وحشت از بین می رود، بعضی از سخن گفتن یا سخنرانی در حضور جمع می ترسند ولی غالباً این ترس با تمرین و تکرار از میان خواهد رفت.

یکی از فلسفه های تمرینها و مانورهای نظامی زدودن آثار ترس از جنگ از

دلهای سربازان و افسران و فرماندهان است.

در کلمات قصار امیر مؤمنان علیه السلام این معنی به صورت زیبایی بیان شده می فرماید: «اذَا هَبْتَ امْراً فَقَعْ فِیهِ، فَانَّ شِدَّهَ تَوَقِّیهِ اعْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ؛ هنگامی که از چیزی می ترسی خود را در آن بیفکن که آن ترس از خود آن سخت تر و وحشتناک تر است» ! «1»

مرحوم علّامه خویی رحمه الله در شرح نهج البلاغه خود در شرح این جمله می گوید:

«بسیار می شود که برای انسان کاری پیش می آید که به خاطر جبن و جهل از آن

---

(1)- کلمات قصار، جمله 175.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 250

وحشت می کند ... و این وحشت ناشی از جبن، مانع پیشرفت کارها می شود. در اینجا امام علیه السلام تشویق به دور ساختن ترس از خود می کند چرا که در بسیاری از اوقات تحمّل ترس ناشی از تردید و دو دلی، سخت تر از افتادن در آن امر خوفناک است».

سپس می افزاید: «مکتشفان و محقّقان جهان با عمل به این دستور به افتخارات بزرگی نایل شدند، آنها درون جنگلها و صحراهای آفریقا و بیابانهای پراکنده وارد شدند و به سیر دریاها پرداختند، و به درون جزایر دور دست نفوذ کردند، و از این طریق هم ثروت فراوانی به دست آوردند و هم شهرت جهانی به علاوه به علم و دانش بشری خدمات قابل ملاحظه ای کردند». و به گفته شاعر:

چو ترسی ز امری بینداز خویش در آن و بپیرای تشویش خویش

دو دل بودن و خود نگهداشتن بسی سخت تر می کند قلب ریش «1»

آری این یک واقعیّت است که تردیدها و دو دلی ها و ترس از عواقب خطرناک یک کار غالباً بیش از خود آن انسان را رنج

می دهد.

در زبان عرب ضرب المثلهای جالبی در این زمینه دیده می شود از جمله:

«امُّ الْمَقْتُولِ تَنَامُ و امُّ المُهَدَّدِ لَاتَنَامُ؛ مادر مقتول به خواب می رود، ولی مادر کسی که تهدید به مرگ شده به خواب نمی رود» !

و نیز گفته اند: «کُلُّ امْرٍ مِنْ خَیْرٍ اوْ شَرٍّ فَسِمَاعُهُ اعْظَمُ مِنْ عَیَانِهِ؛ هر کار خیر و شرّی شنیدنش از دیدنش بزرگتر است». «2»

یکی دیگر از طرق درمان جبن و ترس، پاک بودن و پاک زیستن است؛ زیرا افراد آلوده غالباً از نتیجه اعمال خود بیمناکند و از آنجا که اعمال آنها روزی آفتابی و برملا می شود در هراسند، به همین دلیل در حدیث معروف علوی آمده است: «مَا اشْجَعُ الْبرئ وَ اجْبَنَ الْمُرِیبُ؛ چه شجاع است انسان پاکدامن و چه ترسوست انسان مسئله دار» ! «3»

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «لَوْ تَمَیَّزَتِ الْاشْیَاءُ لَکَانَ الصِّدْقُ مَعَ

---

(1) منهاج البراعه، جلد 21، صفحه 252.

(2) شرح نهج البلاغه، جلد 18، صفحه 177.

(3) غرر الحکم، حدیث 9626.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 251

الشَّجَاعَهِ وَ کَانَ الْجُبْنُ مَعَ الْکِذْبِ؛ اگر اشیا از هم جدا شوند (و گروه بندی گردند) صدق و راستی همراه شجاعت خواهد بود و ترس همراه دروغ» ! «1»

### 5- آثار شجاعت در زندگی انسانها

نقطه مقابل صفت رذیله جبن و ترس همان شجاعت و دلیری است که بحث های مربوط به آن در لابه لای مباحث جبن و ترس آمد و هر یک از این دو به قرینه مقابله در غالب بحث ها روشن می شود، شناخت مفهوم جبن و ترس بدون شناخت مفهوم شجاعت مشکل است، همان گونه که شناخت مفهوم شجاعت بدون شناخت جبن و ترس دشوار می باشد.

با این حال برای تکمیل بحث های گذشته لازم به نظر می رسد که توضیحات بیشتری درباره

شجاعت و آثار و پیامدهای آن به ویژه از دیدگاه اخبار و احادیث اسلامی داشته باشیم.

1- در فرمان مالک اشتر که «جامع ترین فرمان الهی سیاسی» برای کشورداری است در موارد متعدّدی به این مسئله اشاره فرموده است. در یک جا به مالک هشدار می دهد که افراد ترسو و حریص را جزء مشاوران خود قرار ندهد.

در جای دیگر در مورد فرماندهان بزرگ لشکر (یا همه معاونان و کارگزاران) می فرماید: «ثُمَّ الْصَقْ بِذَوِی الْمُرُوآتِ وَ الْاحْسَابِ وَ اهْلِ الْبُیُوتَاتِ الصَّالِحَهِ وَ السَّوَابِقِ الْحَسَنَهِ ثُمّ اهْلِ النَّجْدَهِ وَ الشَّجَاعَهِ وَالسَّخاء وَ السَمَاحَهِ، فَانَّهُمْ جِمَاعٌ مِنَ الْکَرَمِ وَ شُعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ؛ رابطه خود را با افراد با شخصیّت و اصیل و خاندان های صالح و خوش سابقه برقرار ساز، سپس با افراد شجاع و با شهامت و سخاوتمند و بزرگوار همکاری داشته باش، چرا که آنها کانون بزرگواری و مرکز نیکی هستند» ! «2»

در اینجا امام علیه السلام مسئله شجاعت و شهامت را از اصول اساسی صفات برجسته انسانی

---

(1)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد 7، صفحه 172.

(2)- نهج البلاغه، نامه 53.



و فرماندهان لشکر یا کارگزاران به طور عام شمرده است.

2- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «الشَّجَاعَهُ زَیْنٌ، الْجُبْنُ شَیْنٌ؛ شجاعت زینت است و ترس عیب است». «1»

3- و نیز همان حضرت در حدیث دیگری می فرماید: «السَّخَاءُ وَ الشَّجَاعَهُ غَرَائِزٌ شَرِیفَهٌ یَضَعُهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ فِی مَنْ احَبَّهُ وَ امْتَحِنْهُ؛ سخاوت و شجاعت صفات شریفی است که خداوند سبحان آن را در وجود کسانی که دوستشان دارد و آزموده است قرار می دهد». «2»

4- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقام ذکر افتخارات اهل

بیتش هفت صفت را ذکر می کند که یکی از آنها شجاعت است. «3»

و در جای دیگر افتخارات خود و خاندانش را در دو چیز خلاصه می کند که باز یکی از آنها شجاعت است. «4»

5- در حدیث لیله المبیت (شبی که علی علیه السلام به جای پیامبر صلی الله علیه و آله در بسترش خوابید تا آن حضرت هجرت به مدینه را آغاز کند) می خوانیم: صبحگاهان هنگامی که محاصره کنندگان خانه پیامبر صلی الله علیه و آله به درون خانه ریختند و به سوی بستر حمله کردند، علی علیه السلام را به جای پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر دیدند و با سخنان زشتی نسبت به مقام والای علی علیه السلام اهانت کردند، امام علیه السلام فرمود: این سخنان را درباره من می گویید در حالی که خداوند افتخارات بزرگی به من داده- و از جمله آنها- این افتخار را ذکر فرمود: «وَ مِنَ الشَّجَاعَهِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَی جَمِیعِ جُبَنَاءِ الدُّنْیَا لَصَارُوا بِهِ شَجْعَاناً؛ خداوند آن قدر شجاعت به من عطا فرموده که اگر بر تمام افراد ترسو و جبان دنیا تقسیم شود همه شجاع خواهند شد» ! «5»

6- در خطبه معروف امام سجّاد علی بن الحسین علیه السلام در شام نیز می خوانیم که امام در آغاز خطبه تکان دهنده و تاریخیش فرمود: «ایُّهَا النَّاسُ: اعْطِینَا سِتّاً وَ فُضِّلْنَا بِسَبْعٍ اعْطِینَا الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ وَ السَّمَاحَهَ وَ الْفَصَاحَهَ وَ الشَّجَاعَهَ وَ المَحَبَّهَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ؛ ای مردم! خداوند شش موهبت به ما عطا فرموده و به هفت چیز ما را برتری داده است. آن شش

---

(1)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد 7، صفحه 171.

(2)- غرر

الحکم، حدیث 1820.

(3)- بحار الانوار، جلد 26، صفحه 265.

(4)- همان مدرک، صفحه 244.

(5)- بحار الانوار، جلد 19، صفحه 83.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 253

موهبت عبارت است از علم، بردباری، سخاوت، فصاحت، شجاعت و محبوبیّت در دلهای مؤمنان» ! «1»

7- این بحث را با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم- هر چند سخن در این زمینه بسیار است- فرمود: گروهی از اسیران را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند پیامبر صلی الله علیه و آله (به خاطر جنایاتی که آنها انجام داده بودند) دستور قتل آنها را صادر کرد به استثنای یک نفر، آن فرد تعجّب نمود و عرض کرد چگونه مرا از میان همه آنها آزاد کردی؟ ! فرمود: جبرئیل از سوی خدا این خبر را به من داده است که تو دارای پنج صفت هستی که خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله آن را دوست دارند؛ «الْغِیرَهُ الشَّدِیدَهُ عَلَی حَرَمِکَ، وَ السَّخَاءُ، وَ حُسْنُ الْخُلْقِ، وَ صِدْقُ اللِّسَانِ وَ الشَّجَاعَهُ؛ غیرت شدید نسبت به ناموست، و سخاوت، و خسن خلق، و راستگویی و شجاعت» !

هنگامی که آن مرد اسیر آزاد شده این سخن را شنید اسلام آورد و در زمره مسلمانان شایسته قرار گرفت. «2»

از احادیث بالا و روایات متعدّد و آیاتی که در بحث بالا داشتیم ارزش والای این فضیلت اخلاقی کاملاً روشن می شود، و اهمّیّتی را که اسلام برای آن قائل است در لابه لای این روایات و احادیث نمایان است.

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که «شجاعت» معنی وسیع و گسترده ای دارد که دلیری در میدان نبرد یکی از شاخه های آن است. شجاعت در میدان سیاست،

در مسائل علمی، و ابراز و اظهار نظرات جدید منطقی و نوآوریها، و شجاعت در مقام قضاوت و داوری و مانند آن هر کدام یکی از شاخه های مهمّ شجاعت محسوب می شود، لذا در بعضی از روایات می خوانیم: «الصَّبْرُ شَجَاعَهٌ؛ صبر نوعی شجاعت است». «3»

در حدیث دیگری از علی علیه السلام آمده است: «اشْجَعَ النَّاسُ اسْخَاهُمْ؛ شجاع ترین مردم کسی است که از همه با سخاوت تر باشد»! «4»

---

(1)- بحار الانوار، جلد 45، صفحه 138.

(2)- بحار الانوار، جلد 18، صفحه 108.

(3)- نهج البلاغه، حکمت 4.

(4)- غرر الحکم، حدیث 2899.



و در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم: «لَوْ تَمَیَّزَتِ الْاشْیَاءُ لَکَانَ الصِّدْقُ مَعَ الشَّجَاعَهِ وَ کَانَ الْجُبْنُ مَعَ الْکِذْبِ؛ هرگاه اشیاء از هم جدا شوند، صدق و راستی در کنار شجاعت و ترس در کنار دروغگویی قرار خواهد گرفت». «1»

این احادیث هر کدام به یکی از شاخه های شجاعت اشاره می کند که در مفهوم جامع این واژه درج شده است (دقّت کنید).

---

(1)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد 5، صفحه 118، حدیث 7597.

## اشاره

در بسیاری از آیات قرآن مجید و روایات اسلامی و سرگذشت انبیا و اولیا و صالحان و در کتب علمای اخلاق و ارباب سیر و سلوک روی مسئله توکّل به عنوان یک فضیلت مهمّ اخلاقی که بدون آن نمی توان به مقام قرب الهی رسید، یاد شده است.

منظور از توکّل سپردن کارها به خدا، و اعتماد بر لطف اوست، زیرا «توکّل» از مادّه «وکالت» به معنی انتخاب وکیل نمودن و اعتماد بر دیگری کردن است، بدیهی است هر قدر وکیل توانایی بیشتر و آگاهی فزون تر داشته باشد شخص موکّل

احساس آرامش بیشتری می کند، و از آنجا که علم خدا بی پایان و تواناییش نامحدود است هنگامی که انسان توکّل بر او می کند آرامش فوق العاده احساس می کند، در برابر مشکلات و حوادث مقاوم می شود، و از دشمنان نیرومند و خطرناک نمی هراسد، در سختیها خود را در بن بست نمی بیند و پیوسته راه خود را به سوی هدف ادامه می دهد.

انسانی که بر خدا توکّل دارد هرگز احساس حقارت و ضعف نمی کند بلکه به اتّکای لطف خدا و علم و قدرت بی پایان او خود را پیروز و فاتح می بیند و حتّی شکست های مقطعی او را مأیوس نمی سازد.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 256

هرگاه توکّل به مفهوم صحیح کلمه در جان انسان پیاده شود به یقین امید آفرین، نیروبخش و باعث تقویت اراده و تحکیم مقاومت و پایمردی است.

مسئله توکّل در زندگی انبیای بزرگ الهی درخشش فوق العاده ای دارد، بررسی آیات قرآنی در این زمینه نشان می دهد که آنها همیشه در برابر مشکلات طاقت فرسا خود را زیر سپر توکّل قرار می دادند، و یکی از دلایل مهمّ پیروزی آنها داشتن همین فضیلت اخلاقی بوده است.

با این اشاره به آیات قرآن بازمی گردیم و با توجّه به ترتیب تاریخی سرگذشت انبیا مسئله توکّل را در زندگی آنان مورد بررسی قرار می دهیم (از نوح علیه السلام شروع کرده به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پایان می دهیم):

1- وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ اذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ انْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِى وَ تَذْكِيرِى بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَاجْمِعُوا امْرَكُمْ وَ شُرَكَائَكُمْ ثُمَّ لَايَكُنْ امْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا الَىَّ وَ لَاتُنْظِرُونِ (سوره یونس، آیه 71)

2- انِّى تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ

رَبِّی وَ رَبِّکُمْ (سوره هود، آیه 56)

3- رَبَّنَا انِّی اسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الُمحَرَّمِ رَبَّنَا لِیُقِیمُوا الصَّلَوهَ فَاجْعَلْ افْئِدَهً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی الَیْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الَّثمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ (سوره ابراهیم، آیه 37)

4- ... انْ ارِیدُ الّا الْاصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِیقی الّا بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ الَیْهِ انِیبُ (سوره هود، آیه 88)

5- وَ قَالَ یَا بَنِیَّ لَاتَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ ابْوَابٍ مُتَفَرِّقَهٍ وَ مَا اغْنِی عَنْکُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَیْ ءٍ انِ الْحُکْمُ الّا للَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ عَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ (سوره یوسف، آیه 67)

6- وَ قَالَ مُوسَی یَا قَوْمِ انْ کُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَیْهِ تَوَکَّلُوا انْ کُنْتُمْ مُسْلِمِینَ* فَقَالُوا عَلَی اللَّهِ تَوَکَّلْنَا رَبَّنَا لَاتَجْعَلْنَا فِتْنَهً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ (سوره یونس، آیات 84 و 85)

7- وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا افْرِغْ عَلَیْنَا صَبْراً وَ ثَبِّتْ اقْدَامَنَا وَ انْصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ (سوره بقره، آیه 250)

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 257

8- فَانْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ لَاالَهَ الّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمَ (سوره توبه، آیه 129)

9- وَ مَا لَنَا الَّاتَتَوَکَّلَ عَلَی اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلَی مَا آذَیْتُمُونَا وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ (سوره ابراهیم، آیه 12)

10- ... وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ... (سوره طلاق، آیه 3)

ترجمه

1- سرگذشت نوح را بر آنها بخوان! در آن هنگام که به قوم خود گفت: «ای قوم من! اگر تذکّرات من نسبت به آیات الهی، بر شما سنگین (و غیر قابل تحمّل) است، (هر کار از دستتان ساخته است بکنید) من بر خدا توکّل کرده ام! فکر خود و

قدرت معبودهایتان را جمع کنید، سپس هیچ چیز بر شما پوشیده نماند (تمام جوانب کارتان را بنگرید) سپس به حیات من خاتمه دهید و (لحظه ای) مهلتم ندهید!

2- من، بر «اللَّه» که پروردگار من و شماست توکّل کرده ام!

3- پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، و در کنار خانه ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را بر پا دارند، تو دلهای گروهی از مردم را متوجّه آنها ساز، و از ثمرات به آنها روزی ده، شاید آنان شکر تو را بجای آورند!

4- من جز اصلاح- تا آنجا که در توانایی دارم- نمی خواهم! و توفیق من جز به (کمک) خداوند نیست. بر او توکّل کردم و به سوی او بازمی گردم!

5- و (هنگامی که می خواستند حرکت کنند، یعقوب) گفت: «فرزندان من! از یک در وارد نشوید، بلکه از درهای متفرّق وارد گردید (تا توجّه مردم به سوی شما جلب نشود)! و (من با این دستور) نمی توانم حادثه ای را که از سوی خدا حتمی است از شما دفع کنم! حکم و فرمان، تنها از آن خداست! (برای پیروزی شما) بر او توکّل کرده ام و همه متوکّلان باید بر او توکّل کنند»!

6- موسی گفت: «ای قوم من! اگر شما به خدا ایمان آورده اید، بر او توکّل کنید اگر تسلیم فرمان او هستید»!- گفتند: «تنها بر خدا توکّل داریم، پروردگارا! ما را مورد شکنجه گروه



ستمگر قرار مده!»

7- و هنگامی که در برابر «جالوت» و سپاهیان او قرار گرفتند گفتند: «پروردگارا! پیمانه شکیبایی و استقامت را بر ما بریز! و قدمهای ما را ثابت بدار! و ما را بر جمعیّت

کافران، پیروز بگردان !»

8- اگر آنها (از حق) روی بگردانند، (نگران مباش!) بگو: «خداوند مرا کفایت می کند، هیچ معبودی جز او نیست، بر او توکّل کردم، و او صاحب عرش عظیم است» !

9- و چرا بر خدا توکّل نکنیم، با اینکه ما را به راه های (سعادت) رهبری کرده است، و ما به طور مسلّم در برابر آزارهای شما صبر خواهیم کرد (و دست از رسالت خویش برنمی داریم) و توکّل کنندگان باید فقط بر خدا توکّل کنند» !

10- و هر کس بر خدا توکّل کند کفایت امرش را می کند ....

### تفسیر و جمع بندی بازتاب توکّل در زندگی پیامبران

در آیات قرآن مجید، به ویژه در تاریخ انبیا، صفت «توکّل» به عنوان یکی از بارزترین صفات آنها در طول تاریخ مشاهده می شود که همواره در برابر حوادث سخت، مشکلات طاقت فرسا و دشمنان بی رحم اعتمادشان بر خدا و تکیه گاهشان ذات پاک او بوده است، و از وابستگی و اعتماد بر ما سوی اللّه مبرّی بوده اند.

نخست از نوح علیه السلام پیامبر بزرگ خدا شروع می کنیم:

در نخستین آیه مورد بحث می خوانیم: هنگامی که نوح علیه السلام در برابر دشمنان نیرومند و لجوج و متعصّب قرار گرفت، با اعتماد به خداوند و توکّل بر ذات پاکش در برابر همه آنان مقاومت کرد، قرآن در این زمینه به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می گوید: «سرگذشت نوح علیه السلام را برای آنها (مسلمانان نخستین که در چنگال دشمنان زورمند گرفتار بودند) بخوان، در آن هنگام که به قوم خود گفت: ای قوم من! هرگاه موقعیّت من و یادآوری هایم نسبت به آیات

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 259

اخلاق در قرآن ج 2 288

الهی بر شما سنگین (و غیر قابل تحمّل)

است، (هر کار از دستتان ساخته است بکنید، من ترس ندارم) من بر خدا توكّل كرده ام، نیروی خود و نیروی معبودهایتان را جمع کنید، سپس چیزی بر شما مخفی نماند و بعد به حیات من پایان دهید و لحظه ای مهلتم ندهید (امّا بدانید در برابر قدرت خداوند کاری از شما ساخته نیست!)»، (وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ اذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ انْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَ تَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَاجْمِعُوا امْرَكُمْ وَ شُرَكَائَكُمْ ثُمَّ لَايَكُنْ امْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا الَيَّ وَ لَاتُنْظِرُونِ). «1»

راستی این چه عاملی بود که نوح علیه السلام را با مؤمنان اندکی که اطراف او بودند، در برابر دشمنان قدرتمند و سرسخت، شجاعت و شهامت می بخشید که این چنین ایستادگی کردند و قدرت آنان را به باد مسخره گرفتند و بی اعتنایی خویش را به نقشه ها و افکار و بتهای آنها نشان دادند، و به این وسیله ضربه ای محکم روانی بر آنان وارد ساختند.

آری این عامل چیزی جز ایمان به خدا و توكّل بر ذات پاک او نبود، و عجب اینکه نه تنها اظهار بی اعتنایی نسبت به آنها و معبودهایشان کردند بلکه آنان را بر مخالفت تشجیع نموده و به مبارزه طلبیدند، آری این قدرت نمایی تنها زیبنده متوكّلان است!

با توجّه به اینکه سوره یونس که این آیه در آن است مکّی است، خداوند می خواهد به گروه اندک مسلمانان که در مکّه همچون پروانه ها گرد شمع وجود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جمع شده بودند و در چنگال دشمنان نیرومند سرسختی قرار داشتند، قوّت و قدرت روحی ببخشد و به آنها نشان دهد

که از این قدرت های پوشالی در برابر اراده خدا کاری ساخته نیست.

تعبیر به «شرکائکم» ممکن است اشاره به بتها باشد که شریکهای ساختگی بت پرستان برای خدا بودند، و در موارد دیگر قرآن نیز کراراً این تعبیر برای بتها آمده است.

یا اینکه منظور دوستان و بستگان آنها باشد، یعنی تمامی نیروهایتان را بر ضدّ من بسیج کنید!

***

---

(1)- یونس، 71.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 260

دوّمین آیه از زبان هود پیامبر علیه السلام است که بعد از دوران نوح علیه السلام می زیسته است که از سوی قوم بت پرستش تهدید به مرگ می شود، با صراحت به آنها می گوید: «من خدا را گواه می گیرم و شما هم گواه باشید که از همتایانی که برای خدا قرار داده اید بیزارم- همه شما برای من نقشه بکشید، و لحظه ای مرا مهلت ندهید (امّا بدانید کاری از شما ساخته نیست چرا که)- من توکّل بر خداوندی کرده ام که پروردگار من و شماست»! (... قَالَ انِّی اشْهِدُ اللَّهَ وَ اشْهَدُوا انِّی بَرِی ءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ* مِنْ دُونِهِ فَکِیدُونِی جَمِیعاً ثُمَّ لَاتُنْظِرُونِ* انِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ رَبِّی و رَبِّکُمْ). «1»

جالب اینکه نه تنها به قدرت عظیم مخالفان بت پرست و توطئه ها و شرارتهای آنها اعتنا نمی کند، بلکه آنها را تحریک به قیام بر ضدّ خود می نماید، تا به آنان ثابت کند قلب و روح او به جای دیگری وابسته است که با توکّل بر ذات پاک او کمترین واهمه ای از توطئه های دشمنان ندارد، هر چند قوی و نیرومند و سرسخت و لجوج باشند، و این خود نشان می دهد که توکّل بر خدا تا چه اندازه به انسان شجاعت و شهامت و پایمردی و استقامت می بخشد!

راستی شگفت آور است

که انسانی تک و تنها یا با یارانی بسیار اندک، در برابر گروهی عظیم و متعصّب و زورمند، این گونه بایستد، و این چنین تهدیدهای آنها را به باد سخریه بگیرد، آری این از آثار ایمان و توکّل بر خداست!

یکی از مفسّران پیشین به نام «زجّاج» می گوید: این آیه از مهمترین آیات مربوط به پیامبران است که پیامبری تنها در برابر امّتی عظیم از مخالفان بایستد و این چنین با آنها سخن بگوید، شبیه همین تعبیر را در داستان نوح علیه السلام و جریان پیامبر اسلام علیه السلام نیز خواندیم.

شایان توجّه اینکه در ادامه این آیه، هود علیه السلام در مقام استدلال برای کار خود می گوید: «نه تنها شما، هیچ جنبنده ای در جهان نیست مگر اینکه در قبضه قدرت و فرمان خداست»! (مَا مِنْ دَابَّهٍ الّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا). «2»

---

(1)- هود، 54 تا 56.

(2)- هود، 56.



سپس می افزاید: او قدرتمندی نیست که قدرتش موجب خودکامگی باشد بلکه «پروردگار من همواره بر صراط مستقیم است»! (انَّ رَبِّى عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

بنابراین من بر کسی تکیه کرده ام که قدرتش بی پایان و کارهایش عین صواب و عدالت است.

*** در سوّمین آیه اشاره به گوشه ای از سرگذشت ابراهیم علیه السلام و توکّل او بر خدا در یکی از مشکل ترین ساعات زندگانیش می کند، و می فرماید: «پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی در کنار خانه ای که حرم توست (به فرمان تو و با توکّل بر تو) ساکن ساختم تا نماز را بر پا دارند، اکنون تو دلهای مردم را متوجّه آنها کن و از ثمرات به آنها روزی ده، تا شکر

تو را بجا آورند»، (رَبَّنَا انِّی اسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمحَرَّمِ رَبَّنَا لِیُقِیمُوا الصَّلَوهَ فَاجْعَلْ افْئِدَهً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی الَیْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ). «1»

آیا اگر ایمانی همچون کوه، و دلی همچون دریا، و توکّلی در سطح بسیار بالا نباشد، ممکن است انسان همسر و فرزند دلبند شیرخواره اش را در سرزمینی خشک و سوزان و بی آب و علف- تنها برای امتثال فرمان خدا- رها کند، و از آنجا به وطن خویش بازگردد؟!

این جریان یادآور جریان دیگری در زندگی ابراهیم علیه السلام است در آن هنگام که بت پرستان لجوج و متعصّب و خشمگین او را به خاطر در هم شکستن بتهایشان به محاکمه کشیده بودند و ابراهیم در یک قدمی مرگ قرار داشت، با این حال معبودهایشان را به سخریّه می کشید و با دلایل محکم، منطق خرافی آنها را در زمینه بت پرستی در هم می کوبید. «2»

*** چهارمین آیه اشاره به ماجرای شعیب علیه السلام می کند که مدّتی بعد از هود، و کمی قبل از

---

(1)- ابراهیم، 37.

(2)- به سوره انبیاء، آیات 58 تا 67 مراجعه شود.



موسی می زیسته که او هم در مقابل سرسختی قوم مشرک و بت پرست و تهدیدات آنها می گوید: «من (با این برنامه های الهی) چیزی جز اصلاح تا آنجا که در قدرت دارم، نمی خواهم، و توفیق من تنها از خداست، فقط بر او توکّل کرده ام و به سوی او بازمی گردم»، (... انْ ارِیدُ الّا الْاصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِیقی الّا بِاللّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ الَیْهِ انِیبُ). «1»

آری من با داشتن ایمان به خدا و توکّل بر ذات پاک او از چیزی

نمی ترسم و با قدرت راه خود را ادامه می دهم.

قابل توجّه اینکه: شعیب علیه السلام برای دست زدن به اصلاحات همه جانبه در اجتماع فاسد آن زمان بر سه اصل تکیه می کند: نخست فراهم شدن مقدّمات از سوی پروردگار که با کلمه «توفیق» به آن اشاره شده، سپس داشتن اراده نیرومند برای شروع به کار که با «توکّل» به پروردگار حاصل می شود، و سپس دارا بودن انگیزه ای صحیح و سازنده که با «الیه انیب» (به سوی او بازمی گردم و همه کارهایم برای خداست) به آن اشاره می کند.

*** در پنجمین آیه سخن از یعقوب که جدّ والای بنی اسرائیل است به میان آمده، آن زمان که در تنگنای شدیدی قرار گرفته بود از یک سو فرزند عزیزش یوسف علیه السلام را از دست داده، و از سوی دیگر قحطی شدید در کنعان همه مردم، و از جمله خاندان او را تحت فشار قرار داده است، و به حکم اجبار، فرزند دلبند دیگرش بنیامین را به دست برادران بد سابقه و نامهربان! سپرده، تا برای به دست آوردن آذوقه بار دیگر به سرزمین «مصر» بروند و از «عزیز مصر» کمک بطلبند، در اینجا بود که یعقوب سفارشی به این مضمون به فرزندان خود کرد: «فرزندان من! (به مصر که می روید) همه شما از یک دروازه وارد نشوید، بلکه از درهای متفرّق وارد شوید (مبادا ورود یک جمعیّت غیر بومی در مصر حساسیّت مردم را برانگیزد و به آنها آسیبی برسانند)»! (وَ قَالَ یَا بَنِیَّ لَاتَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ ابْوَابٍ مُتَفَرِّقَهٍ ...). «2»

سپس افزود: «من با این دستور نمی توانم حادثه ای را که از سوی خدا مقرّر

شده است از

---

(1)- هود، 88.

(2)- یوسف، 67.



شما برطرف سازم، حکم و فرمان مخصوص به خداست، بر او توکّل کردم، و همه توکّل کنندگان باید بر او توکّل کنند (و از او استمداد نمایند)»، (... وَ مَا اغْنِی عَنْکُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَیْ ءٍ انِ الْحُکْمُ الّا للَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ عَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ). «1»

به این ترتیب یعقوب دستورهای لازم را برای پیشگیری از حوادث قابل اجتناب به فرزندان خود داد، ولی تأکید کرد که من با این دستورها نمی توانم جلو هر حادثه ای را بگیرم و در برابر همه مشکلات تدبیری بیندیشم، بلکه ما باید آنچه در توان داریم انجام دهیم و در بقیّه بر خدا توکّل کنیم و همه باید بر او توکّل کنند.

در واقع یعقوب با این سخن هم توصیه به توکّل می کند و هم دلیل آن را ذکر می نماید، می گوید: چون همه چیز به فرمان خداست، پس باید بر او توکّل کرد، چرا که در برابر اراده خدا از دیگری کاری ساخته نیست.

روشن است که منظور از «حکم» در اینجا «حکم تکوینی» پروردگار در عالم آفرینش است که بازگشت به عالم اسباب می کند و ناظر به حکم تشریعی نیست (دقّت کنید).

*** در ششمین آیه نوبت به ماجرای موسی علیه السلام و بنی اسرائیل می رسد در آن هنگام که موسی علیه السلام دعوت خویش را آشکار کرد، و معجزات بزرگ خود را نشان داد، ولی با این همه تنها گروهی از بنی اسرائیل به او ایمان آوردند، در حالی که آنها نیز از فرعون و اطرافیانش بیمناک بودند، مبادا آسیبی به آنها برسانند و مورد شکنجه واقع شوند، زیرا هنگامی

که فرعون همسر خود را به خاطر اظهار ایمان به موسی علیه السلام تحت سخت ترین شکنجه ها قرار می دهد، پیداست با دیگران چه خواهد کرد، به همین دلیل موسی بن عمران برای اینکه آرامشی به آنها ببخشد و از وحشت رهایی یابند، دستور توکّل را به آنها داد و فرمود: «ای قوم من! اگر شما به خدا ایمان آورده اید و تسلیم فرمان او هستید بر او توکّل کنید»، (وَ قَالَ مُوسَی یَا قَوْمِ انْ کُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَیْهِ تَوَکَّلُوا انْ کُنْتُمْ مُسْلِمِینَ). «2»

یعنی تنها در سایه توکّل بر خداست که می توانید با چنین حاکم نیرومند بی رحم

---

(1)- یوسف، 67.

(2)- یوسف، 84.



خطرناکی مبارزه کنید، و از شرّ او در امان بمانید.

بدیهی است موسی علیه السلام خود در این امر پیشگام بود، و اگر مقام توکّل را نداشت چگونه ممکن بود یک مرد چوپان با نداشتن هیچ گونه قدرت ظاهری به جنگ یکی از بزرگترین قدرتهای نظامی و سیاسی زمان خود برود؟!

آن گروه از مؤمنان دعوت موسی علیه السلام را لبّیک گفتند و در پاسخ او چنین بیان داشتند:

«ما تنها بر خدا توکّل داریم»! (فَقَالُوا عَلَی اللَّهِ تَوَکَّلْنَا ...). «1»

سپس رو به درگاه خدا آوردند و عرض کردند: «پروردگارا! ما را مورد شکنجه این گروه ستمگر قرار نده»! (... رَبَّنَا لَاتَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ). «2»

«و ما را به رحمتت از چنگال گروه کافران رهایی بخش»، (وَ نَجِّنَا بِرَحْمَتِکَ مِنَ الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ). «3»

منظور ازَ «فتنه»َ در آیه اخیر، شکنجه است که در بعضی از آیات قرآن به خصوص در سوره «بروج» در مورد اصحاب «اخدود» آمده است، و در آیه 83 که قبل

از آیه مورد بحث آمده است، نیز به آن اشاره شده.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از فتنه در هر دو مورد، منحرف شدن یا منحرف ساختن از دین و ایمان باشد، چرا که اگر فرعونیان بر مؤمنان سلطه پیدا می کردند آن را دلیل بر حقّانیّت خود پنداشته و در طریق انحراف ثابت قدم تر می شدند.

*** در هفتمین آیه نوبت به زمانهای بعد از موسی علیه السلام می رسد، در آن زمان که بنی اسرائیل زیر سیطره سلطان جبّاری به نام «جالوت» قرار گرفته بودند، و ناچار نزد پیامبر زمان خود «اشموئیل» آمده، از او تقاضا کردند که فرمانده ای لایق برای آنها تعیین کند، تا برای به دست آوردن سرزمین خود با جالوت بجنگند، اشموئیل، طالوت را که جوان نیرومند و آگاه و از هر نظر لایقی بود برای این امر برگزید، بنی اسرائیل نخست زیر

---

(1)- یوسف، 85.

(2)- یوسف، 58.

(3)- همان.



بار نمی رفتند، سپس با تمهیداتی از ناحیه آن پیامبر، فرماندهی او را پذیرفتند.

طالوت پس از آزمایشهای متعدّدی افرادی را که آمادگی بیشتری برای جهاد داشتند گزینش کرد و به میدان نبرد آورد.

آیه مورد بحث از لحظاتی سخن می گوید که دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند لشکر نیرومند جالوت و لشکر ظاهراً ضعیف طالوت، می فرماید: «هنگامی که در برابر جالوت (ستمگر و سپاهیانش قرار گرفتند، گفتند: پروردگارا پیمانه شکیبایی و استقامت را بر ما بریز و گامهای ما را استوار

بدار و ما را بر قوم کافر پیروز گردان»، (وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا افْرِغْ عَلَيْنَا صَبْراً وَ ثَبِّتْ اقْدَامَنَا وَ انْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ). «1»

درست است که نفرات

طالوت در برابر لشکر جالوت اندک بودند و ساز و برگ جنگی قابل ملاحظه ای نیز در اختیار نداشتند، ولی چیزی که این عدم توازن را به نفع مظلومان بنی اسرائیل بر هم زد و سرانجام در برابر دشمن پیروز شدند، همان ایمان و توکّل آنها بر خدا و تکیه بر صبر و استقامت و تقاضای نصرت از پیشگاه حق بود.

به همین دلیل در آیه بعد می فرماید: «فَهَزَمُوهُمْ بِاِذْنِ اللَّهِ؛ آنها به فرمان خدا سپاه جالوت را در هم شکستند و به هزیمت واداشتند» !

بدیهی است صبر و استقامت سبب ثبات قدم، و ثبات قدم سبب پیروزی است و به همین دلیل آنها این امور سه گانه را به ترتیب در دعای خود ذکر کردند و روح همه اینها ایمان و توکّل بر خداست.

*** در هشتمین آیه سخن از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مقام توکّل اوست، در آن هنگام که در برابر مشکلات سخت قرار داشت و خداوند به او تعلیم داد چگونه بر مشکلات پیروز گردد، می فرماید: «اگر آنها (کافران) از حق روی بگردانند (نگران مباش) بگو: خداوند مرا کفایت می کند، هیچ معبودی جز او نیست، بر او توکّل کردم، او پروردگار عرش عظیم است»، (فَانْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ لَاالَهَ الّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمَ). «2»

---

(1)- بقره، 250.

(2)- توبه، 129.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 266

این آیه به خوبی نشان می دهد که انسان هر قدر تنها باشد اگر توکّل بر خدا داشته باشد، مشکلی ندارد، چرا که خدا ربّ عرش عظیم و دارای قدرت بی نظیر است، قدرتی که قدرت های ناچیز بندگان در مقابل آن اثری ندارد، جایی که

عرش و عالم بالا با آن همه عظمتی که دارد در قبضه قدرت اوست چگونه ممکن است بندگان متوکّل را در برابر مشکلات و دشمنان تنها بگذارد؟ !

شایان توجّه اینکه بعضی معتقدند این آیه که آخرین آیه سوره توبه است و آیه قبل از آن آخرین آیاتی است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است، و جالب اینکه آیاتی که در آغاز بعثت نازل شد نیز همین حال و هوا را دارد و نشان می دهد که سرمایه اصلی آن حضرت در آن زمان نیز توکّل بر خدا بود، در آیه 38 سوره زمر که مربوط به آن زمانهاست می خوانیم: «... قُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ عَلَیْهِ یَتَوَکَّلُ الْمُتَوَکِّلُونَ؛ بگو: خداوند مرا کافی است و متوکّلان باید بر او توکّل کنند» !

به این ترتیب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آغاز و پایان کار و در همه حال، در زیر چتر توکّل قرار داشت، و همین امر عامل استقامت و پایمردی و پیروزی او بود.

*** در نهمین آیه سخن از تمام پیامبران پیشین به میان آمده است، از زمان نوح علیه السلام تا پیامبرانی که بعد از او بودند، می گوید: «هنگامی که پیامبران با مخالفت قوم خود روبه رو شدند (و خود را تنها دیدند گفتند:) چرا ما بر خدا توکّل نکنیم، با اینکه ما را به راههای سعادت رهبری کرده و ما به یقین در برابر آزارهای شما شکیبایی خواهیم کرد (و با این تهدیدها و آزارها دست از رسالت خویش برنمی داریم) و توکّل کنندگان باید فقط بر او توکّل کنند» ! (وَ مَا لَنَا الَّاتَتَوَکَّلَ عَلَی اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلَی

مَا آذَیْتُمُونَا وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ). «1»

از این آیه به خوبی استفاده می شود که توسّل به ابزار توکّل بر خدا در برابر انبوه مشکلات طاقت فرسا کار همه انبیا در طول تاریخ بوده است و در واقع آنها با نیروی

---

(1)- ابراهیم، 12.



توکّل بر انبوه دشمنان سرسخت پیروز می شدند، و از اینجا نقش توکّل در زندگی انسانها به خصوص رهبران و پیشوایان آشکار می شود.

در واقع آنچه به پیامبران قدرت می بخشید که با نداشتن «عِدّه» و «عُدّه» در برابر قدرتمندترین حکومت های بیدادگر عصر خود بایستند، و مرعوب تهدیدهای آنها نشوند همین توکّل بر خدا بود که «ما سوی اللَّه» را در نظر آنها کوچک و بی ارزش می ساخت.

شایان توجّه است که در آیه قبل (آیه 11 سوره ابراهیم) می خوانیم: «وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» و در آیه مورد بحث می خوانیم: «وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ».

از انضمام این دو آیه به یکدیگر استفاده می شود که مؤمنان واقعی همان متوکّلانند ضمناً از این آیه استفاده می شود که توکّل زاییده معرفت و هدایت الهی است همان گونه که صبر و شکیبایی در برابر آزارهای دشمنان زاییده توکّل است (دقّت کنید).

*** در دهمین آیه با ذکر نتیجه روشنی برای توکّل بر خدا همگان را تشویق به این امر می کند، و وعده نجات و پیروزی به آنها می دهد، می فرماید: «هر کس بر خدا توکّل کند خدا کار او را به سامان می برد، خداوند فرمان خود را به انجام می رساند، و برای هر چیز اندازه ای قرار داده است»، (وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ انَّ اللَّهَ بَالِغُ امْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِکُلِّ شَیْ ءٍ قَدْراً). «1»

در واقع

خداوند وعده قطعی به همه متوکّلان داده که مشکلات آنها را حل کند.

سپس به ذکر دلیل آن پرداخته، می فرماید: «زیرا خداوند بر هر چیز تواناست» بدیهی است چنین کسی می تواند به تمام وعده های خود جامه عمل بپوشاند و مشکلات را هر قدر سنگین و سخت باشد با اراده و فرمان خود بگشاید.

جمله قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِکُلِّ شَیْ ءٍ قَدْراً ممکن است پاسخ به این سؤال باشد که چرا گاهی نهایت توکّل را بر ذات پاک او داریم ولی پیروزیها به تأخیر می افتد؟

---

(1)- طلاق، 3.



قرآن به این سؤال چنین پاسخ می گوید: «شما از مصالح امور آگاه نیستید هر چیز حسابی دارد، و هر کار زمانی را می طلبد، و هر پدیده ای در ظرف ویژه خود مطلوب است به همین دلیل به مقتضای «الْامُورُ مَرْهُونَهٌ بِاوْقَاتِهَا» گاه مصلحت در این است که نتیجه به تأخیر افتد، بنابراین شتابزدگی و عجله در این گونه امور روا نیست.

شبیه همین معنی در آیه 160 سوره آل عمران آمده است که پیروزی و شکست را از سوی خدا می شمرد و می گوید توکّل بر خدا راه وصول مؤمنان به پیروزی است: «انْ یَنْصُرْکُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَکُمْ وَ انْ یَخْذُلْکُمْ فَمَنْ ذَاالَّذِی یَنْصُرُکُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ؛ اگر خداوند شما را یاری کند هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد، و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست که بعد از او شما را یاری کند؟ ! و مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند» !

نتیجه نهایی

اشاره

آیات بالا که در آن از قدیم ترین انبیای الهی شروع می شود و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ختم می گردد

بازتاب مسئله توکّل را در زندگی انسانها و جهاد پیامبران و پیروزی بر مشکلات از جهات مختلف روشن می سازد و نشان می دهد تا چه حد این فضیلت اخلاقی کارساز و نقطه مقابل آن یعنی عدم اعتماد بر پروردگار تا چه حد مایه سقوط فرد و جامعه است!

## «توکّل» در احادیث اسلامی

در روایات اسلامی اهمّیّت فوق العاده ای به این ارزش اخلاقی داده شده تا آنجا که آثار و برکاتی برای آن بیان گردیده که برای کمتر صفتی می توان یافت، روایات زیر را که از میان آنها گلچین کرده ایم و دقایق لطیفی که در آن است نمونه خوبی برای این مقصود محسوب می شود:

1- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ سَرَّهُ انْ يَكُونَ اقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ



عَلَى اللَّهِ؛ کسی که دوست دارد قوی ترین مردم باشد بر خدا توکّل کند»! «1»

2- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «فِى التَّوَكُّلِ حَقِيقَةُ الْايقَانِ؛ حقیقت یقین در توکّل است»! «2»

3- در حدیث پرمعنای دیگری در داستان ابراهیم علیه السلام در تفسیر علیّ بن ابراهیم می خوانیم: هنگامی که ابراهیم علیه السلام را در منجنیق گذاشتند عمویش آزر آمد و یک سیلی محکم به صورت او زد و گفت: از مذهب توحیدیّت بازگرد! (ابراهیم اعتنایی به او نکرد) در این هنگام خداوند فرشتگان را به آسمان دنیا فرستاد تا نظاره گر این صحنه باشند، همه موجودات از خدا تقاضای نجات ابراهیم علیه السلام را کردند، از جمله زمین گفت: «پروردگارا! بر پشت من بنده موحّدی جز او نیست و هم اکنون در کام آتش فرومی رود، خطاب آمد اگر او مرا بخواند مشکلش

را حل می کنم، جبرئیل در منجنیق به سراغ او آمد و گفت: ای ابراهیم ! به من حاجتی داری تا انجام دهم؟ ابراهیم گفت: «به تو نه ! امّا به پروردگار عالم آری !» در اینجا بود که جبرئیل انگشتری به او داد که این جمله ها (که در واقع دستور نجات بود) بر روی آن نوشته شده بود: لَاالَهَ الَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، الْجَأْتُ ظَهْری الَی اللَّهِ، اسْنَدْتُ امْری الَی اللَّهِ، وَ فَوَّضْتُ امْری الَی اللَّهِ (این جمله ها که مفهوم واقعیش همان توکّل همه جانبه بر خدا بود، کار خود را کرد، و هنگامی که ابراهیم علیه السلام به میان آتش پرتاب شد به تعبیر روایت: «اوْحَی اللَّهُ الَی النَّارِ کُونِی بَرْداً، فَاضْطَرَبَتْ اسْنَانُ ابْرَاهِیمَ مِنَ الْبَرْدِ حَتَّی قَالَ: وَ سَلَاماً عَلَی ابْرَاهِیمَ؛ در این هنگام خداوند به آتش وحی فرستاد که سرد شو! آتش آن چنان سرد شد که دندانهای ابراهیم به هم می خورد، سپس خطاب آمد و سلاماً علی ابراهیم سرد و سالم باش برای ابراهیم (در این هنگام آتش به محیطی آرام بخش مبدّل گشت) و جبرئیل در کنار ابراهیم قرار گرفت و با او به گفتگو نشست».

نمرود از فراز جایگاه خود چنین گفت: «مَنِ اتَّخَذَ الَهاً فَلْیَتَّخِذْ مِثْلَ الَهِ ابْرَاهیمَ؛ اگر کسی می خواهد معبودی برای خود برگزیند همانند معبود ابراهیم علیه السلام را انتخاب کند» ! «3»

---

(1)- کنز العمّال، جلد 3، صفحه 101، حدیث 5686.

(2)- غرر الحکم.

(3)- تفسیر علیّ بن ابراهیم، جلد 2، صفحه 73 و 72 (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 270

آری توکّل بر خداست که آتش ها را به گلستان مبدّل می کند، توکّلی همچون توکّل ابراهیم که حتّی از دست زدن به دامان

جبرئیل احساس دوری از خدا می کند و معتقد است باید آب را از سرچشمه گرفت تا صاف تر و زلال تر باشد!

4- امام صادق علیه السلام در تعبیر دیگری می فرماید: «انَّ الْغِنَی وَ الْعِزَّ یَجُولَانِ فَاذَا ظَفَرَا بِمَوْضِعِ التَّوَکُّلِ اوْطَنَاهُ؛ توانگری و عزّت پیوسته در حرکتند هنگامی که به محلّ توکّل برسند آنجا را وطن خود انتخاب می کنند». «1»

یعنی قلبی که کانون توکّل بر خداست هم احساس بی نیازی از ما سوی اللّه می کند و هم احساس عزت و قدرت، چرا که تکیه بر قدرتی کرده که بالاتر از همه چیز است، تکیه گاهی بی نیاز از همه کس و همه چیز و قدرتی شکست ناپذیر.

5- در حدیث دیگری همین معنی با تعبیر لطیف دیگر از امام باقر علیه السلام نقل شده است، فرمود: «مَنْ تَوَکَّلَ عَلَی اللَّهِ لَایُغْلَبُ وَ مَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ لَایُهْزَمُ؛ هر کسی که توکّل بر خدا کند مغلوب نمی شود و کسی که به دامن لطف خداوند چنگ بزند شکست نمی خورد». «2»

6- در حدیث دیگری از امام علیّ بن ابی طالب علیه السلام آمده است که فرمود: «مَنْ تَوَکَّلَ عَلَی اللَّهِ ذَلَّتْ لَهُ الصِّعَابُ وَ تَسَهَّلَتْ عَلَیْهِ الْاسْبَابُ؛ کسی که بر خدا توکّل کند مشکلات در برابر او خاضع، و اسباب برای او سهل و آسان می گردد». «3»

چگونه چنین چیزی نباشد در حالی که «مسبّب الاسباب» ذات پاک خداست و همه چیز سر بر فرمان او دارد.

7- در حدیث دیگری از همان حضرت به این نکته اشاره شده است که توکّل نه تنها در عوامل برونی اثر می گذارد که در درون انسان نیز مؤثّر است و او را از چنگال وسوسه ها و شبهات نجات می دهد،

فرمود: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ اضَائَتْ لَهُ الشُّبَهَاتُ؛ كسى كه توكّل بر خدا كند شبهات براى او روشن مى شود». «4»

8- باز از همان بزرگوار خطاب به همه مردم چنين نقل شده: «يَا ايُّهَا النَّاسُ تَوَكَّلُوا

---

(1)- اصول كافى، جلد 2، صفحه 65.

(2)- ميزان الحكمه، جلد 4، حديث 22547.

(3)- غررالحكم، حديث 9028.

(4)- همان مدرک، حديث 8985. اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 271

عَلَى اللَّهِ وَ اتَّقُوا بِهِ فَانَّهُ يَكْفِى مِمَّنْ سِوَاهُ؛ اى مردم توكّل بر خدا كنيد و به او اعتماد داشته باشيد چرا كه انسان را از غير خود بى نياز مى كند». «1»

9- جابر بن يزيد جُعفى مى گويد هيجده سال در خدمت امام باقر عليه السلام بودم هنگامى كه مى خواستم از محضرش خارج شوم با او وداع كردم و گفتم سخن سودمندى به من بفرماييد، فرمود: اى جابر! بعد از هيجده سال باز هم تقاضاى اندرزى مى كنى؟ عرض كردم: «نَعَمْ انَّكُمْ بَحْرٌ لَايُنْزَفُ وَ لَايُبْلَغُ قَعْرُهُ؛ آرى شما اقيانوس بى پايانى هستيد كه هيچ كس به قعر آن نمى رسد».

امام عليه السلام فرمود: به شيعيانم سلام برسان و بگو ميان ما و خداوند متعال خويشاوندى نيست و تنها وسيله تقرّب به او اطاعت است ... «يَا جَابِرُ مَنْ هَذَا الَّذِى سَئَلَ اللَّهَ فَلَمْ يُعْطِهِ؟ اوْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَكْفِهِ؟ اوْ وَثَقَ بِهِ فَلَمْ يُنْجِهِ؟؛ چه كسى از خدا (از روى ايمان و اخلاص) چيزى خواسته است كه به او نداده؟ يا توكّل بر او كرده و كفايت امر او ننموده؟ يا به او اعتماد كرده، و او را رهايى نبخشيده است؟» «2»

در اين حديث توكّل بر خدا، اعتماد بر ذات پاک او، و دعا، به عنوان سه

وسیله نجات و پیروزی ذکر شده است.

آری چنین کسی آب را از سرچشمه گرفته و نیازی به این و آن ندارد.

10- این بحث را با حدیثی از لقمان حکیم پایان می دهیم هر چند سخن درباره اهمیّت توکّل و اثرات آن در زندگی مادّی و معنوی انسانها بسیار فراتر از اینهاست، او به هنگام پند دادن به فرزندش فرمود: «يَا بُنَيَّ! تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ثُمَّ سَلْ فِي النَّاسِ، مَنْ ذَا الَّذِي تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ فَلَمْ يَكْفِهِ؟!؛ فرزندم! بر خدا توکّل کن سپس از مردم بپرس آیا کسی هست که توکّل به خدا کرده باشد و خداوند او را بی نیاز نکند و مشکل او را حل نکرده باشد»؟!«3»

*** شکوه و عظمت این فضیلت بزرگ انسانی یعنی توکّل بر خدا در احادیث بالا به

---

(1)- بحار الانوار، جلد 55، صفحه 265.

(2)- بحار الانوار، جلد 78، صفحه 183.

(3)- میزان الحکمه، جلد 4، حدیث 22661.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 272

قدری آشکار است که ما را از هرگونه توضیح بیشتری بی نیاز می سازد، و به عکس از دست دادن توکّل بر خدا و دلبستگی و وابستگی مطلق به دیگران صفت رذیله ای است که انسان را از اوج عزّت و افتخار و قدرت و استقلال به پایین می کشد، و از او فرد ضعیف و ناتوانی می سازد که قادر بر هیچ کار مهمّی نیست.

*** بعد از بیان اهمّیّت توکّل در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی در اینجا به سراغ تحلیل هایی می رویم که ابعاد مختلف این بحث را روشن می سازد:

1- حقیقت توکّل

...

همان گونه که در آغاز بحث گفته شد توکّل از مادّه وکالت به معنی سپردن کارها به خدا و اعتماد بر

لطف اوست، نه به این معنی که دست از تلاش و کوشش بردارد بلکه تا آنجا در توان دارد تلاش کند و منزلگاهها را یکی بعد از دیگری با تمام توان بپیماید، امّا آنچه از توان او بیرون است به خدا واگذارد و از الطاف جلیّه و خفیّه او مدد بطلبد!

یکی از علمای معروف اخلاق در تفسیر توکّل می گوید: «توکّل منزلی از منزلگاههای دین و مقامی از مقامات اهل یقین است، بلکه آن از مفاهیم درجات مقرّبین است، از نظر مفهوم پیچیده و از نظر عمل سنگین است!»

دلیل بر پیچیدگی مفهوم آن این است که توجّه به عالم اسباب و اعتماد بر آنها نوعی شرک است، و از سوی دیگر بی اعتنایی به اسباب و جدایی کامل از آنها نیز نفی سنّت و ایراد به شریعت است که مردم را به آنها ترغیب نموده».

سپس می افزاید: «حقیقت توکّلی که در شرع اسلامی آمده همان اعتماد قلبی در تمام کارها بر خدا، و صرف نظر کردن از ما سوی اللّه است و این منافات با تحصیل اسباب ندارد مشروط بر اینکه اسباب را در سرنوشت خود اصل اساسی نشمرد».

و در ادامه این سخن می افزاید: «مفهوم توکّل آن گونه که افراد نادان و احمق تصوّر کرده اند ترک فعّالیّت های جسمانی و تدبیر عقلانی نیست که این جهل محض است، و در



شریعت مقدّس اسلامی حرام، چرا که انسان مکلّف به تحصیل معاش است از راههایی که خدا به انسان نشان داده، از زراعت، تجارت و صنعت و غیر اینها از طرق حلال ... ولی با این حال خداوند دستور داده که به عالم اسباب دل

نبندند و در آن غرق نشوند». «1»

در «المحجّه البيضاء» در بحث حقيقت توكّل چنين مى خوانيم: «توكّل از درهاى ايمان است، و تمام ابواب ايمان داراى سه ركن است، علم، حالت، و عمل. علم ريشه آن است، و اعمال متوكّلانه ميوه آن، و حالت و اخلاق درونى مصداق توكّل است»، سپس به شرح علمى كه ريشه توكّل را تشكيل مى دهد پرداخته و نوع و مراحل توحيد را كه ريشه توكّل است تشريح مى كند، و بعد از بيانات طولانى به حقيقت توكّل مى رسد و آن را عبارت از اعتماد قلبى بر وكيل (كه در اينجا منظور خداوند متعال است) تفسير مى نمايد، و بعد به ثمرات اين حالت درونى پرداخته و آثار توكّل را در حركات و سكنات انسانى برمى شمرد.

كوتاه سخن اينكه: توكّل مفهوم بسيار ظريف و دقيقى دارد كه در عين توجّه با عالم اسباب انسان را از غرق شدن در آن، و دل بستن به غير خدا و آلودگى به شرك بازمى دارد.

انسان بايد با كمال قدرت و قوّت از هر گونه وسيله مادّى براى پيروز شدن بر مشكلات بهره گيرد و موانع را از سر راه خود بردارد، و با اين حال متّكى به لطف پروردگار و قدرت بى پايان او باشد، و پيروزى را از او بداند نه غير او.

در حديثى از پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله مى خوانيم از جبرئيل سؤال فرمود: «مَا التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ توكّل بر خداوند بزرگ چيست؟» عرض كرد: «الْعِلْمُ بِانَّ الَمخْلُوقَ لَايَضُرُّ وَ لَايَنْفَعُ وَ لَايُعْطِى وَ لَايَمْنَعُ وَ اسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ؛ حقيقت توكّل علم و آگاهى به اين است كه مخلوق نمى تواند زيانى

برساند و نه سودی، و نه چیزی ببخشد، و نه از او بازدارد، و (دیگر) به کار بستن یأس از خلق است (یعنی همه چیز را از سوی خدا و به اذن و فرمان او بداند)».

سپس فرمود: «فَاذَا کَانَ الْعَبْدُ کَذَلِکَ لَمْ یَعْمَلْ لِاحَدٍ سِوَی اللَّهِ وَ لَمْ یَرْجَ وَ لَمْ یَخَفْ سِوَی

---

(1)- اخلاق شبّر، صفحه 275 با کمی تلخیص.



اللَّهِ، وَ لَمْ یَطْمَعْ فِی احَدٍ سِوَی اللَّهِ، فَهَذَا هُوَ التَّوَکُّلُ؛ هنگامی که بنده خدا چنین باشد، جز برای خدا عملی انجام نمی دهد و امید و ترسی جز به خدا ندارد، و به هیچ کس جز خدا دل نمی بندد، این است حقیقت توکّل» ! «1»

در حدیث دیگری می خوانیم که از امام معصوم پرسیدند: توکّل چیست؟ فرمود:

«لَاتَخَافُ سِوَاهُ؛ توکّل این است که از غیر خدا نترسی». «2»

از این تعبیرات به خوبی استفاده می شود که روح توکّل انقطاع الی اللَّه یعنی بریدن از مخلوق و پیوستن به خالق است، و آن کس که دارای این روحیّه نباشد به حقیقت توکّل نایل نشده است.

در عین حال در روایات اسلامی شدیداً این معنی نفی شده است که مفهوم توکّل، ترک استفاده از اسباب و وسایل عادی باشد. در حدیث معروفی می خوانیم: مرد عربی در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله شتر خود را رها کرد و گفت: «تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ !» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اعْقِلْهَا وَ تَوَکَّلْ؛ شتر را پایبند بزن و توکّل بر خدا کن» ! (با توکّل زانوی اشتر ببند). «3»

در حدیث دیگری همین معنی به صورت دیگری آمده است، و آن اینکه مرد عرب از پیامبر اکرم صلی

الله علیه و آله پرسید: «آیا شترم را رها کنم و توکّل کنم یا پایبند بزنم و توکّل کنم؟» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «پایبند بزن و توکّل کن». «4»

روی همین جهت آیات قرآن و تاریخ پیامبر صلی الله علیه و آله پر است از تعبیراتی که نشان می دهد مؤمنان تا آنجا که امکان دارد باید از اسباب عادی استفاده کنند، و این کار هیچ منافاتی با توکّل ندارد، در یک جا می فرماید: «وَ اعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ ...؛ هر نیرویی را در اختیار دارید برای مقابله آماده کنید و از اسبهای ورزیده فراهم سازید تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید» ! «5»

---

(1)- بحار الانوار، جلد 68، صفحه 138، حدیث 23.

(2)- بحار الانوار، جلد 68، صفحه 143، حدیث 42.

(3)- المحجّه البیضاء، جلد 7، صفحه 426؛ کنز العمّال، حدیث 5687 و 5689.

(4)- میزان الحکمه، جلد 4، صفحه 3661، حدیث 22577.

(5)- انفال، 60.



قرآن در کیفیّت نماز خوف در میدان جنگ می فرماید: «... وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ اسْلِحَتَهُمْ ...؛ (حتّی هنگامی که گروهی از مؤمنان در پشت جبهه مشغول نماز هستند و گروهی در میدان مشغول نبرد) نمازگزاران باید وسایل دفاعی و سلاحهای خود را به هنگام نماز زمین نگذارند». «1»

به این ترتیب حتّی در حال نماز باید مراقب استفاده از اسباب عادی بود، چه رسد به حالات دیگر، بنابراین این گونه کارها هرگز با روح توکّل منافات ندارد.

شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که می خواست از مکّه به مدینه هجرت کند

هرگز آشکارا و بدون نقشه و برنامه، با گفتن «تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ» حرکت نکرد، بلکه برای اغفال دشمن از یک سو دستور داد علی علیه السلام در بسترش تا به صبح بخوابد، و از سوی دیگر شبانه به طور مخفی از مکّه بیرون آمد و از سوی سوّم به جای اینکه به طرف شمال یعنی به طرف مدینه حرکت کند موقّتاً به سوی جنوب و غار ثور آمد و در آنجا دو سه روزی پنهان گشت و هنگامی که دشمن مأیوس شد مکّه را دور زد و به طرف مدینه حرکت فرمود، در حالی که مرتّباً از بیراهه می رفت، شبها حرکت می نمود و روزها مخفی بود تا به دروازه مدینه رسید.

بنابراین روح توکّل که تمام وجود پیامبر صلی الله علیه و آله را پر کرده بود مانع از این نشد که از اسباب ظاهری لحظه ای غفلت کند.

اصولاً مشیّت خداوند بر این قرار گرفته که در این جهان مردم برای رسیدن به مقصود از اسباب و وسایل موجود کمک بگیرند، همان گونه که در حدیث معروف از امام صادق علیه السلام آمده است: «ابَی اللّهَ انْ یَجْرِیَ الْاشْیَاءَ الّا بِاسْبَابٍ فَجَعَلَ لِکُلِّ شَیْ ءٍ سَبَباً؛ اراده خداوند بر این قرار گرفته که همه چیز مطابق اسباب جریان یابد، به همین جهت برای هر چیزی سببی قرار داده است». «2»

بنابراین بی اعتنایی به عالم اسباب نه تنها توکّل نیست بلکه به معنی بی اعتنایی به سنّت های الهی است، و این با روح توکّل سازگار نیست.

---

(1)- نساء، 102.

(2)- اصول کافی، جلد 1، صفحه 183، حدیث 7.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 276

این سخن را با حدیثی مربوط به عصر حضرت

موسی علیه السلام پایان می دهیم، در حدیث آمده است که حضرت موسی علیه السلام بیمار شده بود، بنی اسرائیل به عیادت او رفتند و بیماری او را تشخیص دادند، و به او گفتند اگر از فلان دارو استفاده کنی بهبودی خواهی یافت، موسی علیه السلام گفت: من از هیچ دارویی بهره نمی گیرم تا خداوند بدون دارو مرا شفا دهد! ولی بیماریش طولانی شد. باز به او گفتند: داروی این بیماری، معروف و مجرّب است و ما با آن مداوا می کنیم و بهبودی می یابیم، باز موسی علیه السلام گفت: من از دارو استفاده نمی کنم! ولی بیماریش ادامه یافت، سرانجام خداوند به او وحی فرستاد: «وَ عِزَّتِی وَ جَلَالِی لَاابْرَأْتُکَ حَتَّی تَتَدَاوَی بِمَا ذَکَرُوهُ لَکَ؛ به عزّت و جلالم سوگند که بهبودی به تو نمی دهم مگر اینکه از دارویی که به تو گفته اند استفاده کنی!» موسی علیه السلام دستور داد آن دارو را برای او بیاورند و از آن استفاده کرد و بهبودی یافت، در این هنگام در دل موسی علیه السلام وسوسه ای پیدا شد (شاید وسوسه اش این بود که چرا خداوند تنها با توکّل مرا رهایی نبخشید) در این هنگام خداوند به او وحی فرستاد: «ارَدْتَ انْ تَبْطُلَ حِکْمَتِی بِتَوَکُّلِکَ عَلَیَّ، فَمَنْ اوْدَعَ الْعَقَاقِیرَ مَنَافِعَ الْاشْیَاءَ غَیْرِی؛ تو می خواهی با توکّل خود حکمت و سنّت مرا باطل کنی؟! مگر منافع داروها را کسی جز من در آنها قرار داده است»؟! «1»

این حدیث به روشنی حقیقت توکّل را بازگو می کند.

و اگر می بینیم ابراهیم خلیل علیه السلام در برابر فرشتگان آسمان در آن لحظات سخت آتش نمرودی اظهار بی نیازی می کند و دست به دامن آنها نمی شود با

مسئله بهره گیری از عالم اسباب که در داستان حضرت موسی علیه السلام آمده است منافات ندارد، زیرا در داستان ابراهیم علیه السلام مسئله توسّل به اسباب عادی مطرح نبود بلکه نوعی استمداد از اسباب ماورای طبیعی بود و ابراهیم علیه السلام راضی نشد که در این مرحله از غیر خدا چیزی بخواهد (دقّت کنید).

***

---

(1)- المحجّه البیضاء، جلد 7، صفحه 432.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 277

## 2- آثار و پیامدهای توکّل

از آنجا که متوکّلان کار خود را به خدا واگذار می کنند، همان خداوندی که قادر بر همه چیز و آگاه از همه چیز است، خداوندی که همه مشکلات برای او سهل و آسان است، نخستین اثر مثبتی که در آنها به وجود می آید مسئله اعتماد به نفس و ایستادگی و مقاومت در برابر مشکلات است.

اگر کسی خود را در میدانی در برابر دشمن تنها ببیند هر قدر نیرومند و قوی باشد به زودی روحیّه خود و اعتماد به نفس را از دست می دهد، ولی اگر احساس کند لشکر نیرومندی پشت سر اوست احساس توانایی و قدرت می کند، هر چند خودش ضعیف باشد.

در احادیث اسلامی نیز به این معنی اشاره شده است، در حدیث حرز مانندی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «کَیْفَ اخَافُ وَ انْتَ امَلِی وَ کَیْفَ اضَامُ وَ انْتَ مُتَّکَلِی؛ چگونه بترسم در حالی که تو امید منی، و چگونه مقهور شوم در حالی که تو تکیه گاه من می باشی» ! «1»

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام آمده است: «مَنْ تَوَکَّلَ عَلَی اللَّهِ لَایُغْلَبُ، وَ مَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ لَایُهْزَمُ؛ کسی که بر خدا توکّل کند مغلوب نمی شود، و کسی که به دامن لطفش چنگ زند شکست نمی خورد» !

«2»

آری کسی که بر خدا توکّل نماید احساس غنا و بی نیازی و عزّت می کند همان گونه که در احادیث گذشته از امام صادق علیه السلام خواندیم: «انَّ الْغِنَی وَ الْعِزَّ یَجُولَانِ فَاذَا ظَفَرَا بِمَوْضِعِ التَّوَکُّلِ اوْطَنَا؛ غنا و عزّت پیوسته در حرکتند، هنگامی که به محلّ توکّل برسند آنجا را وطن خویش قرار می دهند» ! «3»

افزون بر اینها توکّل، بسیاری از صفات زشت و رذیله را مانند حرص، حسد، دنیاپرستی، بخل و تنگ نظری را از انسان دور می سازد، چرا که وقتی تکیه گاه انسان

---

(1)- بحار الانوار، جلد 91، صفحه 229.

(2)- میزان الحکمه، جلد 4، صفحه 3659، حدیث 22547.

(3)- بحار الانوار، جلد 68، صفحه 126.



خداوند قادر علی الاطلاق باشد جایی برای این اوصاف رذیله وجود ندارد.

هنگامی که انسان آیه شریفه وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ «1» را زمزمه می کند، خود را سرشار از موفّقیّت و بی نیازی و امکانات می بیند، و همان گونه که در بعضی از ادعیه آمده است: «اللّهُمَّ اغْنِنِی بِالْیَقِینِ وَ اکْفِنِی بِالتَّوَکُّلِ عَلَیْکَ؛ خداوندا! مرا با یقین (به ذات پاکت) بی نیاز کن، و با توکّل بر خودت همه چیز مرا کفایت فرما» ! «2»

از سوی چهارم توکّل بر خداوند نور امید بر دل می پاشد و به خاطر آن توان و استعداد انسان شکوفا می گردد، خستگی راه بر او چیره نمی شود، و در همه حال احساس آرامش می کند، لذا امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخن کوتاه و پرمعنایی می فرماید: «لَیْسَ لِمُتَوَکِّلٍ عَنَاءُ؛ کسی که توکّل بر خدا دارد رنج و خستگی ندارد» ! «3»

از سوی پنجم توکّل بر خدا، هوش و قدرت تفکّر را می افزاید و

روشن بینی خاصّی به انسان می دهد، زیرا قطع نظر از برکات معنوی این فضیلت اخلاقی، توکّل، سبب می شود که انسان در برابر مشکلات دستپاچه و وحشت زده نشود و قدرت بر تصمیم گیری را حفظ کند و نزدیک ترین راه درمان و حلّ مشکل را بیابد.

از این رو در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ تَوَکَّلَ عَلَی اللَّهِ اضَائَتْ لَهُ الشُّبُهَاتِ وَ کَفَی الْمَؤُونَاتِ وَ امِنَ التَّبِعَاتِ؛ کسی که بر خدا توکّل کند تاریکی شبهات برای او روشن می شود، و اسباب پیروزی او فراهم می گردد و از مشکلات رهایی می یابد» ! «4»

## 3- اسباب توکّل

توکّل مانند سایر فضایل اخلاقی، اسباب و سرچشمه های متعدّدی دارد ولی می توان گفت: عمده ترین اسباب توکّل ایمان و یقین به ذات پاک خدا و صفات جمال و جلال اوست.

---

(1)- طلاق، 3.

(2)- بحار الانوار، جلد 87، صفحه 14.

(3)- شرح غرر الحکم، جلد 5، صفحه 72، حدیث 7451.

(4)- شرح غرر الحکم، جلد 5، صفحه 414، حدیث 8985.



هنگامی که انسان به علم الیقین از قدرت و علم خدا با خبر باشد، و در پهنه هستی همه چیز و همه کس را ریزه خوار خوان نعمت او بداند و به مفهوم «لَامُؤَثِّرَ فِی الْوُجُودِ الَّا اللَّه» آشنا باشد، روح و جان و دل خویش را در گرو این امر بداند، و جهان را صحنه الطاف بیکران الهی ببیند، به یقین به او توکّل می کند، خویش را به او می سپارد، در کاستی ها و مشکلات به دامان لطف او چنگ می زند، و پیروزی نهایی را (پس از به کارگیری تلاشهای خود) از خدا می خواهد.

و به تعبير ديگر توكّل ميوه شجره «توحيد افعالى» است، همان شجره مباركه اى كه

ریشه آن ثابت و شاخه هایش بر فراز آسمانهاست و هر زمان میوه های تازه ای بر شاخسار آن ظاهر می شود که از مهمترین آنها میوه توکّل است!

در آیات قرآن و احادیث اسلامی نیز مکرّر به این جمله اشاره شده از جمله: در هفت آیه از قرآن مجید، جمله وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ آمده است یعنی افراد با ایمان تنها بر خدا باید تکیه کنند، این تعبیر مکرّر به خوبی رابطه میان ایمان و توکّل را آشکار می سازد.

امام امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز می فرماید: «التَّوَکُّلُ مِنْ قُوَّهِ الْیَقِینِ؛ توکّل زاییده قوّت و یقین است»! «1»

و در تعبیر دیگری می فرماید: «اقْوَی النَّاسُ ایمَاناً اکْثَرُهُمْ تَوَکُّلًا عَلَی اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ آن کس که ایمانش قوی تر است توکّلش بر خداوند سبحان بیشتر خواهد بود»! «2»

و در حدیثی از «اصْبَغِ بْنِ نباته» از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که در سجده چنین می فرمود: «وَ اتَوَکَّلُ عَلَیْکَ تَوَکُّلَ مَنْ یَعْلَمُ انَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٍ؛ بر تو توکّل می کنم توکّل کسی که می داند تو بر هر چیز توانا هستی». «3»

این نکته قابل توجّه است که معمولاً افراد ترسو و جبان اهل توکّل نیستند چرا که توکّل، ظلمت ترس و جبن را از روح و جان انسان برطرف می سازد.

---

(1)- غرر الحکم، حدیث 699.

(2)- همان مدرک، حدیث 3150.

(3)- بحار الانوار، جلد 83، صفحه 227.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 280

اگر این مسئله را هم بشکافیم باز به همان مسئله یقین و ایمان قوی می رسیم، زیرا هر قدر ایمان قوی تر شود، ترس و جبن از انسان دورتر می

گردد.

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که مطالعه پیامدهای توکّل و آثار مثبت آن و

بررسی حالات متوکّلان علی اللَّه و تاریخچه زندگی آنان، روح توکّل را در انسان قوی تر و این شجره طیّبه را در وجود او بارورتر می سازد.

## 4- درجات توکّل

از آنچه در بحث قبل آمد به خوبی روشن می شود که چرا بعضی توکّل قوی تر دارند و چرا بعضی مرتبه ضعیف تری از توکّل را دارا هستند، هنگامی که پذیرفتیم توکّل زاییده ایمان است، هر قدر ایمان به خدا و صفات پروردگار قوی تر گردد، به همان نسبت توکّل او بیشتر می شود، توکّل فوق العاده ابراهیم زاییده ایمان فوق العاده او بود و توکّل عجیب امیر مؤمنان علی علیه السلام در «لیله المبیت» (شبی که به جای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید تا حضرتش مخفیانه از مکّه به مدینه مهاجرت کند) نیز زاییده ایمان آن حضرت بود، مؤمنانی را نیز می بینیم که در مراحل متوسّط یا پایین ایمانند و به همان نسبت بر خدا تکیه دارند.

کسی از امام علیّ بن موسی الرضا علیه السلام پرسید: آیه «وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» مفهومش چیست؟ امام فرمود: «لِلتَّوَکُّلِ دَرَجَاتٌ؛ توکّل درجاتی دارد» سپس افزود: «مِنْهَا انْ تَثِقَ بِهِ فِی امْرِکَ کُلِّهِ فِی مَا فَعَلَ بِکَ فَمَا فَعَلَ بِکَ کُنْتَ رَاضِیاً وَ تَعْلَمَ انَّهُ لَمْ یَأْلُکَ خَیْراً وَ نَظَراً، وَ تَعْلَمَ انَّ الْحُکْمَ فِی ذَلِکَ لَهُ، فَتَتَوَکَّلْ عَلَیْهِ بِتَفْوِیضِ ذَلِکَ الَیْهِ؛ یکی از آنها این است که در تمام امورت، آنچه را در مورد تو انجام می دهد به او اعتماد کنی و راضی باشی، و بدانی خداوند در خیر و نظارت بر امور تو فروگذار نمی کند، و نیز بدانی که حاکمیّت در همه اینها از آن اوست، و کار خود را به او

واگذاری و بر او توکّل کنی» «1» (البتّه آنچه در این روایت آمده بالاترین درجه توکّل بر خداست و درجات دیگر با مقایسه با آن روشن می شود).

---

(1)- بحار الانوار، جلد 75، صفحه 336.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 281

بعضی از بزرگان علم اخلاق برای توکّل سه درجه بیان کرده اند:

نخست اینکه اعتماد و اطمینان انسان نسبت به خداوند مانند کسی باشد که وکیل لایق و دلسوزی دارد کار خود را به او وامی گذارد (بی آنکه اصالت و استقلال خود را فراموش کرده باشد) و این ضعیف ترین درجات توکّل است!

دوّم اینکه حال او در وابستگی به لطف پروردگار مانند حال کودک نسبت به مادر باشد، او در ابتدای طفولیّت کسی جز مادر را نمی شناسد، و به غیر او اعتماد ندارد، و چون او را ببیند، به دامن وی می آویزد، و اگر مادر حضور نداشته باشد هر حادثه ای برای او پیش آید فوراً مادر را صدا می کند، و به هنگام گریه او را می طلبد.

بی شک این درجه ای بالاتر از توکّل است، زیرا در این حالت انسان غرق عنایات حق است و جز او کسی را نمی بیند و در مشکلات غیر او را صدا نمی زند.

مرحله سوّم که از این هم بالاتر است این است که در برابر خدا هیچ گونه اراده ای از خود نداشته باشد هر چه او بخواهد همان مطلوب اوست، و هر چه او نخواهد مورد بی اعتنایی اوست.

بعضی از دانشمندان توکّل ابراهیم علیه السلام را در این مرحله دانسته اند که وقتی بر فراز منجنیق، آماده برای پرتاب در آتش می شد، از فرشتگان چیزی نخواست و هنگامی که از او پرسیدند آیا حاجتی داری، گفت: دارم ولی نه

به شما، و هنگامی که به او گفته شد حاجتت را از خدا بخواه و نجات خود را از وی طلب کن گفت: «حَسْبِی مِنْ سُؤَالِی عِلْمُهُ بِحَالِی؛ علم خداوند به حال من، مرا از سؤال کردن بی نیاز می کند ...» و این درجه از توکل در میان مردم بسیار کم است و از مقام صدّیقین می باشد و این مخصوص کسانی است که در برابر ذات پاک خدا و «اله» مبهوتند و غرق صفات جمال و جلال او هستند. «1»

5- راه های رسیدن به توکّل

علمای علم اخلاق برای رسیدن به توکل، راه هایی ارائه کرده اند که هر کدام عامل

---

(1)- اقتباس از معراج السّعاده، صفحه 786.



مؤثری برای کسب این فضیلت بزرگ اخلاقی است، از جمله: توجه به «توحید افعالی» و اعتقاد به این که همه چیز در این عالم مستند به ذات پاک خداست، سرچشمه هستی اوست و کائنات از وجود «ذی جود» او می باشند، مسبّب الاسباب اوست و تأثیر هر عاملی به فرمان او می باشد، همه موجودات ریزه خوار خوان نعمت او هستند و از فضل و کرم او بهره می گیرند.

پس از تأمل در این امور، به حالات گذشته خویش بنگرد و ببیند که چگونه خداوند عالم، او را به وسیله نور هستی از ظلمت نیستی خارج ساخته و لباس زیبای وجود که ریشه همه موهبتهاست بر قامت او پوشانیده است. هنگامی که در رحم مادر، در «ظلمات ثلاث»، دست او از همه جا کوتاه بود، از لطف خداوند بی بهره نبود؛ بلکه هر چه نیاز داشت در اختیارش بود.

پس از گام نهادن در فضای این جهان نیز آنچه مایه حیات و بقای او بود،

از شیر مادر گرفته تا نوازش ها و محبّت های او را برایش فراهم ساخت.

به او آموخت که چگونه پستان مادر را بمکد و چگونه عواطف او را به نفع خود برانگیزد و او را شبانه روز به خدمت خود وادار کند؛ در حالی که مادر، از این خدمت خسته کننده لذّت ببرد و احساس رضایت کند!

هنگامی که این کودک رشد کرده، بزرگ می شود؛ نعمت های گوناگون الهی نیز از آسمان و زمین بر او فرو می ریزد و او را غرق الطاف و عنایات می سازد.

آری! هرگاه در این امور بیندیشد، در می یابد که همه چیز از ناحیه خداست و تنها باید بر او توکّل کرد و به مضمون آیه شریفه «وَ ان یَمْسَسْکَ اللّهُ بِضُرٍّ فَلا کَاشِفَ لَهُ الّا هُوَ وَ ان یُرِدْکَ بِخَیَرٍ فَلا رآدَّ لِفَضلِهِ یُصیبُ بِهِ مَن یَشآءُ مِن عِبَادِهِ وَ هُوَ الغَفُورُ الرَّحیمُ «1»؛ هرگاه خداوند (برای آزمایش یا کیفر گناه،) زیانی به تو رساند، هیچ کس جز او، آن را برطرف نمی سازد و اگر اراده خیری برای تو کند، هیچ کس نمی تواند مانع فضل او شود، به هر کس از بندگانش بخواهد (و شایسته بداند، هر خیری را) می رساند و او آمرزنده مهربان است».

ایمان به این واقعیت ها، انسان را به حقیقت «توکّل» نزدیک می سازد و او را در زمره متوکلان حقیقی قرار می دهد.

---

(1)- یونس، 107.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 283

14 و 13

شهوت پرستی و عفاف

اشاره

«شهوت» در لغت دارای مفهوم عامی است که به هرگونه خواهش نفس و میل و رغبت به لذّات مادی اطلاق می شود؛ گاهی علاقه شدید به یک امر مادی را نیز شهوت می گویند.

مفهوم شهوت، علاوه بر مفهوم عام، در خصوص «شهوت جنسی»

نیز به کار رفته است. واژه «شهوت» در قرآن کریم هم به معنی عام کلمه آمده است و هم به معنی خاص آن. در این بحث، نظر ما بیشتر به معنای خاص آن است، زیرا آثار مخرّب و زیانبار آن بیش از سایر کشش های مادی است.

«شهوت» نقطه مقابل «عفت» است. «عفت» نیز دارای مفهوم عام و خاص است.

مفهوم عام آن، خویشتن داری در برابر هر گونه تمایل افراطی نفسانی است و مفهوم خاص آن، خویشتن داری در برابر تمایلات بی بند و بار جنسی است.

«عفت» یکی از فضایل مهم اخلاقی در رشد و پیشرفت و تکامل جوامع انسانی است؛ اما شهوت که مقابل عفت قرار دارد، موجب سقوط فرد و جامعه می شود.

مطالعات تاریخی نشان می دهد که اشخاص یا جوامعی که بهره کافی از عفّت

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 284

داشته اند، از نیروهای خداداد خود، بالاترین استفاده را در راه پیشرفت خود و جامعه خویش برده و در سطح بالایی از آرامش و امنیت زیسته اند، اما افراد یا جوامعی که در «شهوت پرستی» غرق شده اند، نیروهای خود را از دست داده و در معرض سقوط قرار گرفته اند.

طبق نظر کارشناسان حقوقی، «شهوت جنسی» در ایجاد جرم و جنایت نقش عمده را دارد تا جایی که گفته شده است: «در هر جنایتی، شهوت جنسی نیز دخیل بوده است». شاید این تعبیر، مبالغه آمیز باشد، ولی به یقین منشأ بسیاری از جنایات و انحرافات، طغیان «غریزه جنسی» و شهوت پرستی است. خون های بسیاری در این راه ریخته شده و اموال فراوانی بر باد رفته، اسرار مهم کشورها به وسیله زنان جاسوسی که سرمایه و ترفند کارشان استفاده از زیبایی و

آلودگی یشان بوده، افشا شده و آبروی بسیاری از آبرومندان در این راه ریخته شده است.

طبق بیان آیات و روایات در می یابیم که یکی از ابزارهای مهم شیطان همین «شهوت جنسی» است. در قرآن کریم در موارد مختلف به «عفت» و «شهوت پرستی» اشاره شده است که ما در ذیل به بررسی آنها می پردازیم:

1- فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمَ خَلْفٌ اضَاعُوا الصَّلوَةَ وَ اتَّبِعُوا الشَّهواتِ فَسَوْفَ يَلقَونَ غَيّاً* الّا مَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَأُولئِکَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ وَ لا يُظْلَمُونَ شَيْئاً (سوره مریم، آیه 59 و 60)

2- وَاللّهُ يُريدُ أَن يَتُوبَ عَلَيكُم وَ يُريدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ أَن تَمِيلُوا مَيْلاً عَظِيماً (سوره نساء، آیه 27)

3- وَ لُوطاً اذ قَالَ لِقَوْمِهِ انّكُم لَتَأتُونَ الْفَاحِشِهَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِن أحَدٍ مِنَ الْعَالَمينَ أئِنَّكُم لَتَأتُونَ الرِّجَالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبيلَ وَ تَأتُونَ فِى نَادِيكُمُ الْمُنكَرَ فَمَا كَانَ جَوابَ قَوْمِه الّا أن قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللّهِ ان كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (سوره عنکبوت، آیه 28 و 29)

4- وَ لَمَّا جَاءَت رُسُلُنَا لُوطاً سى ءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَ قَالَ هَذَا يَومٌ عَصِيبٌ* و جآءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ الَيْهِ وَ مِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعمَلُونَ السَّيِّئاتِ قَالَ يَا قَومِ هَؤُلاءِ بَنَاتِى هُن

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 285

أَطْهَرُلَكُم فَاتَّقُوا اللّهَ وَ لاتُخزُونِ فِى ضَيْفِى أَلَيْسَ مِنكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ* قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِى بَنَاتِکَ مِنْ حَقٍّ وَ انَّکَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ* قَالَ لَو أَنَّ لِى بِكُمْ قُوَّةً أَو ءَاوِى الىَ رُكنٍ شَدِيدٍ* قَالُوا يَا لُوطُ اِنَّا رُسُلُ رَبِّکَ لَنْ يَصِلُوا الَيْکَ فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ الَّيلِ وَ لايَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ الّا امرَأَتَکَ انَّهُ مُصِيبُهَا مَآ أصَابَهُم انَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَليسَ الصُّبحُ بِقَرِيبٍ* فَلَمّا

جآءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِن سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ* مُسَوَّمَةً عِندَ رَبِّکَ وَ مَا هِیَ مِنَ الظَّالِمِینَ بِبَعِیدٍ (سوره هود، آیات 77 تا 83)

5- کَذَّبَتْ قَومُ لُوطِ بِالنُّذُرِ* انَّا أرْسَلْنَا عَلَیهِمْ حَاصِباً الّا ءَالَ لُوطٍ نَجَّینَا هُمْ بِسَحَرٍ (سوره قمر، آیه 33 و 34)

6- وَ لُوطاً اذْقَالَ لِقَومِهِ أَتَأتُونَ الفَاحِشَهَ مَا سَبَقَکُم بِهَا مِن أَحَدٍ مِنَ العَالَمِینَ* انَّکُم لَتَأتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَهً مِنْ دُونِ النِّسَآءِ بَلْ أَنْتُم قَومٌ مُسْرِفُونَ* وَ مَا کَانَ جَوابَ قَومِهِ الّا ان قَالُوا أَخْرِجُوهُم مِن قَرْیَتِکُم انَّهُم انَاسٌ یَتَطَهَّرُونَ* فَأَنْجَیْنَاهُ وَ أَهْلَهُ الّا امْرَأَتَهُ کَانَتْ مِن الغَابِرِینَ- وَ أَمْطَرْنَا عَلَیهِم مَطَراً فَانْظُر کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ المُجْرِمِینَ (سوره اعراف، آیات 80 تا 84)

ترجمه

1- اما پس از آنان، فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را تباه کردند و از شهوات پیروی نمودند و به زودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید!

مگر آنان که توبه کنند و ایمان بیاورند و کار شایسته انجام دهند؛ چنین کسانی داخل بهشت می شوند و کمترین ستمی به آنان نخواهد شد.

2- خدا می خواهد شما را ببخشد (و از آلودگی پاک نماید)، اما آنها که پیرو شهواتند، می خواهند شما به کلی منحرف شوید.

3- و لوط را فرستادیم، هنگامی که به قوم خود گفت: «شما عمل بسیار زشتی انجام می دهید که هیچ یک از مردم جهان پیش از شما آن را انجام نداده است».

آیا شما به سراغ مردان می روید و راه (تداوم نسل انسان) را قطع می کنید و در مجلستان اعمال ناپسند انجام می دهید؟! اما پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: «اگر راست می گویی، عذاب الهی را برای ما بیاور!»

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 286

4- و

هنگامی که رسولان ما (فرشتگان عذاب) به سراغ لوط آمدند، از آمدنشان ناراحت شد و قلبش پریشان گشت و گفت: «امروز روز سختی است!» (زیرا آنها را نشناخت و ترسید، قوم تبهکار مزاحم آنها شوند).

قوم او (به قصد مزاحمت میهمانان) به سرعت سراغ او آمدند- و قبلاً کارهای بد انجام می دادند- گفت: «ای قوم من! این ها دختران منند، برای شما پاکیزه ترند (با آنها ازدواج کنید و از زشتکاری چشم بپوشید!)، از خدا بترسید و مرا در مورد میهمانانم رسوا نسازید. آیا در میان شما یک مرد فهمیده و آگاه وجود ندارد؟!»

گفتند: «تو می دانی ما تمایلی به دختران تو نداریم و خوب می دانی ما چه می خواهیم!»

گفت: « (افسوس!) ای کاش در برابر شما قدرتی داشتم، یا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود! (آن گاه می دانستم با شما زشت سیرتان ددمنش چه کنم!)»

(فرشتگان عذاب) گفتند: «ای لوط! ما فرستادگان پروردگار توییم؛ آنها هرگز دسترسی به تو پیدا نخواهند کرد! در دل شب، خانواده ات را (از این شهر) حرکت ده! و هیچ یک از شما پشت سرش را نگاه نکند، مگر همسرت که او هم به همان بلایی که آنها گرفتار می شوند، گرفتار خواهد شد! موعد آنها صبح است، آیا صبح نزدیک نیست؟!

و هنگامی که فرمان ما فرا رسید، آن (شهر و دیار) را زیر و رو کردیم و بارانی از سنگ (گِلهای متحجّر) متراکم بر روی هم، بر آنها نازل نمودیم.

(سنگ هایی که) نزد پروردگارت نشاندار بود و آن از (سایر) ستمگران دور نیست!

5- قوم لوط انذارها (و هشدارهای پی در پی پیامبرشان) را تکذیب کردند. ما بر آنها تند بادی که ریگ ها را

به حرکت در می آورد فرستادیم (و همه را هلاک کردیم)، جز خاندان لوط را که سحرگاهان نجاتشان دادیم!

6- (و به خاطر آورید) لوط را، هنگامی که به قوم خود گفت: «آیا عمل بسیار زشتی را انجام می دهید که هیچ یک از جهانیان، پیش از شما انجام نداده است؟!»

آیا شما از روی شهوت به سراغ مردان می روید، نه زنان؟! شما گروه اسرافکار (و منحرفی) هستید.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 287

ولی پاسخ قومش چیزی جز این نبود که گفتند: «این ها را از شهرتان بیرون کنید که این ها مردمی هستند که پاکدامنی را می طلبند (و با ما هم صدا نیستند!)».

(چون کار به اینجا رسید) ما او و خاندانش را رهایی بخشیدیم، جز همسرش که از بازماندگان (در شهر) بود.

و (سپس چنان) بارانی (از سنگ) بر آنها فرستادیم (که آنها را در هم کوبید و نابود ساخت.) پس بنگر که سرانجام کار مجرمان چه شد!

### تفسیر و جمع بندی بلای شهوت پرستی در طول تاریخ

در نخستین آیه، بعد از ذکر نام گروهی از پیامبران الهی و صفات برجسته و والای آن بزرگواران، می فرماید: «ولی بعد از آنها، فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و از شهوات پیروی نمودند و به زودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید؛ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِم خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَوهَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَواتِ فَسَوْفَ یَلْقَونَ غَیّاً». «1»

و بلافاصله بعد از آن- به عنوان یک استثنا- می فرماید: «مگر آنها که توبه کردند و ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، چنین کسانی داخل بهشت می شوند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد؛ الّا مَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ وَ لا یُظْلَمُونَ شَیئاً». «2»

شایان توجه این که بعد

از مسئله ضایع کردن نماز، سخن از پیروی «شهوات» و به دنبال آن، گمراهی به میان آمده است. این تعبیر حساب شده از یک سو اشاره به آن است که نماز، عامل مهمی برای شکستن «شهوات» و خودکامگی ها و هواپرستی هاست؛ همان طور که در آیه 45 سوره عنکبوت آمده: «... انّ الصَّلَوةَ تَنْهی عَنِ الفَحْشاءِ و المُنْکَرِ» و از سوی دیگر نشان می دهد که سرانجام «شهوت پرستی»، گمراهی و ضلالت

---

(1)- مریم، 59.

(2)- مریم، 60.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 288

است، همان گونه که در آیه 10 سوره روم آمده است: «ثُمَّ کَانَ عَاقِبَةَ الَّذِینَ أَسَائُوا السُّوأَی أن کَذَّبُوا بِآیَاتِ اللّهِ وَ کَانُوا بِهَا یَسْتَهْزِئُونَ سپس سرانجام کار کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به اینجا رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند!»

آری! آنها گمراه می شوند و به کیفر گمراهی خود؛ یعنی، آتش قهر و غضب الهی گرفتار خواهند شد.

روشن است که «شهوات» در اینجا مفهوم وسیعی دارد و منحصر به «شهوت جنسی» نیست، بلکه هر گونه تمایل افراطی نفسانی و هواپرستی را شامل می شود.

البته کسانی که توبه کنند و ایمان خود را که به خاطر گناه ضربه دیده است تجدید نموده و به سراغ اعمال صالح بروند، اهل بهشت خواهند بود و آثار تضییع نماز و پیروی شهوات از وجودشان برچیده خواهد شد.

*** در دوّمین آیه، ضمن بیان مقابله آشکار میان «بازگشت به سوی خدا» و «پیروی از شهوات»، و اشاره به این که این دو موضوع در دو جهت مخالف، حرکت می کنند، می فرماید: «خدا می خواهد توبه شما را بپذیرد و شما را ببخشد و از آلودگی پاک سازد؛

اما آنها كه پيرو شهواتند، مى خواهند شما به كلّى (از راه حق) منحرف شويد؛ وَ اللّهُ يُريدُ أن يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُريدُ الَّذينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ ان تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيماً». «1»

آرى! آنها كه غرق گناه و شهوتند، مى خواهند ديگران را نيز هم رنگ خود سازند و از سر تا پا آلوده گناه كنند؛ در حالى كه خداوند مى خواهد مردم با ترک شهوات به سوى او بازگردند و غرق معرفت و نور و صفاى تقوا و قرين سعادت و خوشبختى شوند.

به گفته مفسّران بزرگ، منظور از «ميل عظيم»، هتک حدود الهى و آلوده شدن به انواع گناهان است. بعضى نيز آن را به معنى ازدواج با محارم و مانند آن- كه در آيات قبل، از آن نهى شده است- تفسير كرده اند كه در واقع يكى از مصاديق مفهوم بالاست.

لازم به يادآورى است كه پيروى از شهوات در اين آيه، ممكن است داراى همان

---

(1)- نساء، 27.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 289

اخلاق در قرآن ج 2 318

مفهوم عام باشد و نيز ممكن است اشاره به «شهوت جنسى» باشد؛ زيرا اين آيه بعد از آياتى قرار گرفته كه حرمت ازدواج با محارم و زنان شوهردار و كنيزان (آلوده به اعمال منافى عفّت) را بيان كرده است. به هر حال اين آيه، گواه روشنى است به اين كه راه «شهوت پرستى» از راه «خداپرستى» جدا بوده و اين دو در مقابل هم قرار دارند.

آيات سوّم، چهارم، پنجم و ششم، از آيات مورد بحث، ناظر به داستان قوم لوط و «شهوت پرستى» آنهاست؛ شهوتى آميخته با انحرافات جنسى كه در تمام تاريخ آمده است. هر بخش از اين آيات، نكته خاصى

را تعقیب می کند که ما به طور اجمال به آنها اشاره می کنیم:

سوّمین آیه، گفتار حضرت لوط علیه السلام را بیان می کند که قوم خود را مورد سرزنش شدید قرار داد: «لوط را فرستادیم، در آن هنگام که به قوم خود گفت: شما کار بسیار شنیعی انجام می دهید که هیچ کس از جهانیان، قبل از شما آن را انجام نداده است؛ وَ لُوطاً اذ قَال لِقَوْمِهِ انَّكُم لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِن أحَدٍ مِنَ العَالَمِينَ». «1»

«فاحشه» واژه ای است که به هر کار بسیار زشت اطلاق می شود، هر چند در تعبیرات متعارف بیشتر به «فحشاء جنسی» اطلاق می گردد. تعبیر آیه فوق، نشان می دهد که در جامعه بشری «هم جنس گرایی» از قوم لوط علیه السلام شروع شد و تا آن زمان سابقه نداشت.

در ادامه آمده است: «آیا شما به سراغ مردان می روید و راه تداوم نسل انسان را قطع می کنید و در مجلس خود، اعمال زشت (دیگر نیز) انجام می دهید؟!؛ أَئِنَّكُم لتَأْتُونَ الرِّجَالَ و تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِى نَادِيْكُمُ الْمُنكَر ...». «2»

در این تعبیر یکی از علت های مهم تحریم «هم جنس گرایی» را قطع نسل بشر می داند؛ زیرا هنگامی که این عمل زشت اخلاقی به شکل فراگیر درآید، خطر انقطاع نسل بشر، جامعه بشری را تهدید می کند.

بعضی از مفسّران، جمله «وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ» آیه فوق را، اشاره به راهزنی و دزدی قوم لوط دانسته اند و بعضی اشاره به مزاحمت های جنسی می دانند که به عمد برای

---

(1)- عنکبوت، 28.

(2)- عنکبوت، 29.



راهگذران به وجود می آوردند!

«نادی» از ماده «ندا» به معنی مجلس عمومی یا مجلس تفریح است؛ زیرا
در آنجا افراد یکدیگر را

«ندا» می کنند.

گرچه قرآن کریم، در اینجا شرح نداده که آنها در جلسات تفریحی خود، چه منکرات دیگری را انجام می دادند، ولی پیداست که اعمالی متناسب با همان عمل شنیعشان بوده است. در روایات آمده است، آنها در حضور جمع بدن های خود را برهنه می کردند، فحش های رکیک می دادند و کلمات زشت و بسیار زننده ردّ و بدل می نمودند و حرکات ناشایست دیگری داشتند که قلم از ذکر آنها شرم دارد.

آنها چنان، غرق در شهوت بودند که خدا و همه ارزش های اخلاقی و انسانی را به باد مسخره می گرفتند؛ به همین دلیل، هنگامی که پیامبرشان حضرت لوط علیه السلام از روی تعجب و انکار سؤالی از عمل شنیعشان نمود، «پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: اگر راست می گویی، عذاب الهی را برای ما بیاور!؛ ... فَمَا کَانَ جَوابَ قَومِهِ الّا انْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذابِ اللّهِ انْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ». «1»

و به این ترتیب عذاب الهی را نیز به سخریّه گرفتند.

*** در چهارمین بخش از این آیات به گوشه دیگری از داستان قوم لوط اشاره می کند: «و آن زمانی است که فرشتگان الهی (که مأمور عذاب قوم لوط بودند در چهره جوانان زیبایی) به سراغ حضرت لوط علیه السلام آمدند و او (که آنها را نمی شناخت) از مشاهده آنان سخت ناراحت شد و قلبش پریشان گشت و (پیش خود گفت:) امروز روز سختی است؛ زیرا ممکن است، این قوم زشت سیرت، حرمت میهمان های مرا نشناسند و قصد تجاوز به آنان را داشته باشند!؛ وَ لَمَّا جآءَتْ رُسُلُنَا لُوطاً سی ءَ بِهِم وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَ قَالَ هَذَا یَومٌ عَصِیبٌ». «2»

(و در این هنگام، اشرار قوم باخبر شدند

«و به سرعت به سراغ او آمدند (و قصد سویی نسبت به میهمان او داشتند) و پیش از آن نیز اعمال بدی انجام می دادند (و این کار؛ یعنی،

---

(1)- عنکبوت، 29.

(2)- هود، 77.



تجاوز به میهمانان از آنها بعید نبود!؛ وَ جَاءَهُ قَومُهُ یُهْرَعُونَ الَیْهِ وَ مِنْ قَبْلُ کَانُوا یَعْمَلُونَ السَّیِّئَاتِ ...». «1»

«حضرت لوط علیه السلام (بسیار ناراحت شد و با ایثار و فداکاری عجیب و یا به خاطر اتمام حجت) به آنها گفت: این دختران منند که برای شما پاکیزه ترند (بیایید با آنها ازدواج کنید و از اعمال شنیع خود دست بردارید. از خدا بترسید و مرا در برابر میهمانانم رسوا نسازید، آیا یک انسان رشید (و عاقل و با غیرت) در میان شما نیست؟؛ قَالَ یَا قَوم هَؤُلاءِ بَناتی هُنَّ اطهَرُ لَکُمْ فَاتَّقُوا اللّهَ وَ لا تُخْزُونِ فی ضَیْفی أَلَیْسَ مِنْکُم رَجُلٌ رَشِیدٌ». «2»

ولی آن قوم کثیف و زشت سیرت، نه تنها در برابر این همه بزرگواری حضرت لوط علیه السلام حیا نکردند، بلکه بی شرمانه پاسخ گفتند: «تو خود می دانی، ما را به دختران تو حقی نیست (و به جنس زن علاقه ای نداریم!) تو به خوبی می دانی که ما چه چیز می خواهیم!؛ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِی بَنَاتِکَ مِن حَقٍ وَ انَّکَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِیدُ». «3»

هنگامی که قوم لوط، وقاحت را به آخرین درجه رساندند؛ حضرت لوط علیه السلام فریاد زد و گفت: «ای کاش! قوت و قدرتی داشتم (تا شما خیره سران را مجازات می کردم) و ای کاش! تکیه گاه محکمی از قوم و عشیره و پیروان نیرومندی در اختیار من بود (تا به کمک آنها) شما منحرفان

را سخت کیفر می دادم؛ قَالَ لَوْ أَنَّ لی بِکُمْ قُوَّةً أَوءاوِی الَی رُکنٍ شَدیدٍ» «4»

همان گونه که در ادامه این آیات آمده است حضرت لوط علیه السلام متوجه شد که آنها فرستادگان پروردگارند، هیچ کس نمی تواند کمترین آسیبی به آنها برساند. فرشتگان به حضرت لوط علیه السلام خبر دادند که فردا صبح عذاب هولناکی به سراغ این قوم می آید و شهرهای آنها به کلّی زیر و رو می شود و بارانی از سنگ های آسمانی بر آنها فرو می ریزد؛ به حضرت لوط علیه السلام دستور دادند که شبانه به اتفاق خانواده اش- به استثنای همسرش که از تقوا بی بهره بود- آن شهرها را ترک کنند که صبحگاهان عذاب الهی فرا می رسد.

---

(1)- هود، 78.

(2)- هود، 78.

(3)- هود، 79.

(4)- هود، 80.



در پنجمین بخش از آیات، ضمن اشاره به مجازات شدید این قوم ننگین زشت سیرت می فرماید: «قوم لوط، انذارها و هشدارهای مکرّر (پیامبرشان) را تکذیب کردند. ما بر آنها تند بادی که ریگ ها را به حرکت در می آورد، فرستادیم (و همه را زیر آن مدفون ساختیم)، جز خاندان لوط که آنها را سحرگاهان نجات دادیم، (به استثنای همسرش که مشمول مجازات قوم گنهکار شد)؛ کَذَّبَتْ قَومُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ* انَّا ارْسَلنَا عَلَیْهِمْ حَاصِباً الّا آلَ لُوطٍنَجَّیْنَاهُم بِسَحَرٍ» «1».

البته این بخشی از مجازات دردناک آنها بود، زیرا در قرآن آمده است که: «نخست زلزله ای- به امر ما- آمد و سرزمین آنها را زیر و رو کرد، آن چنان که قسمت های بالا در پایین و قسمت های پایین در بالا قرار گرفت؛ فَلَمَّا جَاءَ امْرُنَا جَعَلْنَا عَالِیَهَا سَافِلَهَا ... «2»».

«و بارانى از سنگ بر آنها فرو فرستاديم؛ ...

وَ امْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِن سِجّيلٍ مَنْضُودٍ» «3»

این باران سنگ، ممکن است بخشی از سنگ های سرگردان آسمانی بوده که به فرمان پروردگار الهی بر فراز آسمان شهر آنها ظاهر گشته و بر ویرانه ها و اجساد بی جان آنان باریده است.

احتمال دیگر این است که «حاصب» به معنای «طوفان شن» باشد. این طوفان گاهی تپه هایی را از یک گوشه بیابان برداشته و به آسمان می برد، سپس در نقطه ای دیگر، مانند بارانی فرو می ریزاند، به طوری که گاهی قافله ها، زیر انبوهی از شن و ماسه مدفون می گشت!

حال این نکته قابل تأمل است که هر چند، گاهی طوفان های شن یا باران های سنگ در جهان طبیعت روی می دهد؛ ولی خداوند متعال فرمان داده بود که این حوادث در آن ساعت مخصوص و معیّن- که فرشتگان حضرت لوط علیه السلام را خبر داده بودند- واقع گردد.

احتمال دیگری نیز وجود دارد که ممکن است، نخست زلزله ای سهمگین، شهرهای

---

(1)- قمر، 34 و 35.

(2)- هود، 82.

(3)- همان.



آنها را زیر و رو کرده و سپس بارانی از سنگ های آسمانی بر سرشان فرو ریخته و آنگاه طوفانی از شن، آثار آنها را محو و نابود کرده باشد که این عذاب های سه گانه، بیانگر شدت خشم الهی، نسبت به این قوم روسیاه است.

در ششمین و آخرین بخش از آیات، ضمن اشاره فشرده و مختصر به تمام ماجرای قوم لوط- از آغاز تا پایان- می فرماید: «به خاطر آورید «لوط» را؛ هنگامی که به قوم خود گفت: آیا عمل شنیعی انجام میٰ دهیدِ که هیچ کس

اِزِ جهانیان پیش از شما آن را انجام نداده بود؟!؛ وَ لَوطاً اذْقَالَ لِقَومِهِ أَتَأْتُونَ الفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ

بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ العَالِمينَ». «1»

آری! شما از روی شهوت به سراغ مردان می روید، نه زنان؛ شما جمعیت تجاوزکاری هستید، زیرا قوانین و سنت های الهی را رها کرده و راه انحراف را پیش گرفته اید، راهی که سبب نابودی نسل و شیوع انواع بیماری ها و مفاسد دیگر اجتماعی می شود.

گر چه بیماری وحشتناک «ایدز» یکی از هولناکترین بیماری های عصر ما شناخته شده، ولی بعید نیست که این بیماری در آن زمان نیز وجود داشته و گروهی از قوم لوط به آن گرفتار شده بودند. به همین علت خداوند حکیم و رحیم، اجساد آنها را زیر خروارها سنگ و شن دفن کرد تا این امر، هم درس عبرتی برای دیگران بوده و هم مایه نعمتی که همان جلوگیری از انتشار و سرایت این بیماری به دیگران بوده است.

به هر حال، آن قوم آلوده، به قدری بی شرم بودند که نه تنها به سخن حضرت لوط علیه السلام گوش ندادند، بلکه خواستار اخراج او و خاندانش- به جرم پاکی از آلودگی های شایع در میانشان- از آبادی ها شدند. قرآن کریم در ادامه این آیات به آن اشاره دارد: «و مَا کَانَ جَوابَ قَومِهِ الّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُم مِنْ قَرْیَتِکُم انَّهُم اناثٌ یَتَطَهَّرُونَ». «2»

خداوند در ادامه این آیات می فرماید:

«ما لوط و خاندانش را- به جز همسرش که از بازماندگان (در شهر) بود، نجات بخشیدیم، سپس بارانی (از سنگ) بر آنها فرو فرستادیم (و همه را نابود کردیم و مدفون ساختیم). اکنون

---

(1)- اعراف، 80.

(2)- اعراف، 82.



بنگر، سرانجام کار مجرمان چگونه بود؛ فَانْجَیْنَاهُ وَ اهْلَهُ الّا امْرَأَتَهُ کَانَتْ مِنَ الغَابِرینَ- و امْطَرْنَا عَلَیهِم مَطَراً فَانْظُرْ کَیفَ کَانَ

عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ». «1»

آری! آنها چنان آلوده بودند که بی گناهی و پاکدامنی را گناه می دانستند! و پاکان را به جرم پاکی محکوم به تبعید و راندن از خانه و زندگیشان می کردند. هر چند قبل از انجام این کار، به غضب الهی گرفتار و نابود شدند.

بخش مهمی از این آیات، ضمن بیان عواقب هوسبازی و هواپرستی و شهوترانی- به مفهوم عام و خاصش- این عمل ناشایسته و پست اخلاقی را که سرچشمه گناهان و اثرات مخرب اجتماعی بی شماری است، سخت نکوهش می نماید.

### شهوت پرستی در روایات اسلامی

این مسئله در منابع روایی اسلام، مورد توجه فراوان قرار گرفته است که بیشتر آنها بیانگر هشدار، درباره پیامدهای خطرناک آن است. این احادیث تکان دهنده، هر خواننده ای را تحت تأثیر عمیق قرار داده و روشن می سازد که آلودگی به «شهوت»- خواه به مفهوم عام و خواه به مفهوم خاص آن- از موانع اصلی سعادت و کمال انسان ها و از اسباب مهم گسترش گناه و جنایت در جامعه بشری است که در ذیل، به بعضی از آن احادیث اشاره می شود:

1- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «مَا تَحْتَ ظِلِّ السَّماءِ مِن الَه یُعبَدُ مِنْ دُونِ اللّهِ اعْظَمُ عِنْدَ اللّهِ مِنْ هَوىً مُتَّبِع؛ در زیر آسمان معبودی جز خدا پرستیده نشده است که در پیشگاه خدا، بدتر از هوا و هوسی باشد که انسان را به دنبال خود می کشاند». «2»

به این ترتیب، روشن می شود که «شهوت» و هوای نفس از خطرناکترین عوامل انحراف انسان به سوی زشتی هاست.

---

(1)- اعراف، 83 و 84.

(2)- الدرّ المنثور، جلد 6، صفحه 261 به نقل از میزان الحکمه، جلد 4، صفحه 3478، شماره 21400

اخلاق در قرآن، ج 2، ص:

2- امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمایند: «الشَّهَوَاتُ سُمُومٌ قَاتِلات شهوت ها، زهرهای کشنده است» «1» (که شخصیّت و ایمان و مروّت و اعتبار انسان را نابود می سازد).

3- در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار علیه السلام آمده است: «الشَّهَوَاتُ مَصائِد الشَّیْطانِ شهوات دام های شیطان است.» «2» (که انسان ها را به وسیله آن در هر سن و سال و در هر زمان و مکان صید می کند).

4- همان حضرت علیه السلام در جای دیگر می فرمایند: «امْنَعْ نَفْسَکَ مِنَ الشَّهَواتِ تَسْلَمْ مِنَ الآفاتِ؛ اگر می خواهید از آفات در امان باشید، خویشتن را از تسلیم شدن در برابر شهوات بازدارید». «3»

5- در حدیث دیگری نیز از همان پیشوای پرهیزکاران جهان آمده است: «تَرْکُ الشَّهَوَاتِ افْضَلُ عِبَادَهٍ وَ اجْمَلُ عَادَهٍ؛ ترک شهوت ها، برترین عبادت و زیباترین عادت است». «4»

6- امام صادق علیه السلام می فرماید: «مَنْ مَلَکَ نَفْسَهُ اذا غَضِبَ وَ اذا رَغِبَ وَ اذا رَهِبَ وَ اذا اشْتَهی حَرَّمَ اللّهُ جَسَدَهُ عَلَی النَّارِ؛ کسی که به هنگام غضب و تمایل و ترس و شهوت، مالک نفس خویش باشد، خداوند جسد او را بر آتش دوزخ حرام می کند». «5»

7- امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیث دیگری می فرمایند: «ضَادُّوا الشَّهْوَهَ مُضادَّهَ الضِّدِ ضِدَّهُ وَ حَارِبُوهَا مُحَارِبَهَ الْعَدُوِّ العَدُّوَ؛ با خواهش های نفسانی در تضاد باشید، همچون تضاد دو ضد با یکدیگر و با آن به پیکار برخیزید (مانند) پیکار دشمن با دشمن». «6»

این سخن با صراحت، این حقیقت را بازگو می کند که «شهوت پرستی» درست مقابل «سعادت» و خوشبختی انسان قرار گرفته است.

***

---

(1) غرر الحکم، حدیث 876

(2) غرر الحكم، حديث 2121.

(3) غرر الحكم، حديث 2440

(4) همان مدرک، حديث

(5) بحار الانوار، جلد 75، صفحه 243.

(6) شرح غرر الحکم، حدیث 5934.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 296

پیامدهای شهوت پرستی در کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام

درباره پیامدهای شهوت پرستی و پیروی از هوای نفس، تعبیرات دقیق، حساب شده و تکان دهنده ای در احادیث اسلامی دیده می شود که در این بحث تنها به کلام پیشوای متقیان حضرت علی علیه السلام اشاره می شود:

1- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «اهْجُرُوا الشَّهَوَاتِ فَانَّهَا تَقودُکُمْ الی رُکُوبِ الذُّنُوبِ وَ الْتَهَجُّمِ عَلَی السَّیئاتِ؛ از شهوات سرکش بپرهیزید که شما را به ارتکاب انواع گناهان و هجوم بر معاصی می کشاند». «1»

2- این مسئله گاهی به قدری شدید می شود که به کلّی دین انسان را بر باد می دهد؛ چنان که در حدیث دیگری می فرمایند: «طاعَةُ الشَّهْوَهِ تُفْسِدُ الدِّینَ؛ فرمانبرداری از شهوات نفسانی، دین انسان را فاسد می کند». «2»

3- آن حضرت علیه السلام در تعبیر دیگری می فرمایند: «طَاعَةُ الْهَوی تُفْسِدُ الْعَقلَ؛ هواپرستی عقل انسان را فاسد می کند». «3»

4- در جای دیگر می فرمایند: «الْجَاهِلُ عَبْدُ شَهْوَتِهِ؛ انسان نادان بنده شهوت خویش است» «4»؛ یعنی، انسان جاهل مثل برده خوار و ذلیلی است که در برابر شهوت خویش، هیچ اختیاری از خود ندارد.

5- در تعبیر دیگر می فرمایند: «عَبْدُ الشَّهْوَهِاسیرٌ لَا یَنْفَکُّ اسْرُهُ؛ برده شهوت چنان اسیر است که هرگز روی آزادی را نخواهد دید». «5»

6- آن حضرت علیه السلام در این که سرانجام «شهوت پرستی»، رسوایی است، می فرمایند: «حَلاوَهُ الشَّهْوَهِ یُنَغِّصُهَا عارُ الْفَضیحَهِ؛ شیرینی شهوت

را ننگ رسوایی از میان می برد». «6»

7- در تعبیر دیگری، شهوت پرستی را کلید انواع شرها می دانند: «سَبَبُ الشَّرِّ غَلَبَةُ

---

(1) غرر الحکم، حدیث 2505.

(2) شرح غرر الحکم، حدیث 5985.

(3) همان مدرک، حدیث 5983.

(4) غرر الحکم، حدیث 449.

(5) غرر

الحکم، حدیث 6300.

(6) غرر الحکم، حدیث 4885.



الشَّهْوَهِ «1» سبب شرّ، غلبه شهوت است».

با توجه به این که «الشرّ» با الف و لام جنس و به صورت مطلق ذکر شده است، معنای عموم را می رساند که این امر بیانگر آن است که «شهوت پرستی»، سرچشمه تمام شرها و بدبختی هاست.

8- در جای دیگر ضمن اشاره به این نکته که غلبه هوا و هوس، سبب بسته شدن راه های سعادت بشری شده و او را در گمراهی نگاه می دارد، می فرمایند: «کَیْفَ یَسْتَطیعُ الهُدی مَنْ یَغلِبُهَا الهَوی چگونه می تواند انسان به هدایت برسد، در حالی که هوای نفس بر او غالب گردیده است». «2»

9- آن حضرت در سخن دیگری، غلبه شهوات را باعث تضعیف شخصیت انسان می دانند: «مَنْ زَادَت شَهْوَتُهُ قَلَّتْ مُرُوّتُهُ؛ کسی که شهوات او فزونی یابد، شخصیت انسانی او کم می شود». «3»

10- در بیان دیگری به این حقیقت اشاره می کند که راه بهشت، راه «شهوت پرستان» نیست: «مَن اشْتَاقَ الَی الْجَنَّهِ سَلا عَنِ الشَّهَوَاتِ؛ کسی که مشتاق بهشت باشد باید شهوت پرستی را فراموش کند». «4»

11- در جای دیگر این نکته را گوشزد می کند که حکمت و آگاهی با شهوت پرستی سازگار نیست: «لاتَسْکُن الْحِکْمَهَ قَلْباً مَعَ شَهوَهٍ؛ حکمت و دانش در قلبی که جای شهوت پرستی است، ساکن نمی شود». «5»

آثار زیانبار شهوت پرستی

اشاره

از بحث های قبل روشن شد که «شهوت» دارای مفهوم عام و وسیعی بوده و شامل هرگونه دوست داشتن، تمایل و رغبت به درک لذت و خواهش نفس می شود. بدون این

---

(1) شرح غرر الحكم، حديث 5533.

(2) همان مدرک، حديث 7001، صفحه 566 غرر الحکم.

(3) همان مدرک، حديث 8022.

(4) همان مدرک، حديث 8591.

(5)

همان مدرک، حدیث 10915.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 298

که اختصاص به شهوت جنسی داشته باشد، گرچه گاهی در خصوص شهوت جنسی نیز به کار رفته است.

در قرآن مجید نیز این مفهوم در یازده مورد به صورت عام استفاده شده است و تنها در دو مورد در معنی خاص آن به کار رفته است. در روایات اسلامی و کلمات علمای اخلاق نیز اغلب در مفهوم عام به کار رفته که در مقابل آن واژه «عفت» به معنی خویشتن داری و چشم پوشی از لذایذ گناه آلوده مادی به کار می رود.

این مفهوم بیشتر در موارد منفی به کار می رود، اما گاهی در موارد مثبت نیز به کار رفته است؛ مانند، آن جایی که خداوند خطاب به بهشتیان می فرماید: «... وَ لَکُم فیهَا مَا تَشْتَهی أنْفُسُکُم ...؛ هر چه را دوست بدارید و به آن تمایل داشته باشید، در بهشت برای شما فراهم است» «1» یا آن جایی که می فرمایند: «... فیهَا مَا تَشْتَهیهِ الانْفُسُ وَ تَلَذُّ الاعْیُن ...؛ در بهشت آنچه دل ها می خواهد و چشم از آن لذت می برد، موجود است». «2»

به هر حال این واژه، بیشتر دارای بار منفی بوده و در مواردی که هوا و هوس افراطی بر انسان چیره گشته و تمایلات ویرانگر و گناه آلود بر تمام وجودش مستولی گردد به کار می رود.

این واژه و مشتقات آن، در قرآن مجید، سیزده مورد به کار رفته که شش مورد آن دارای مفهوم مثبت و هفت مورد آن دارای مفهوم منفی است.

به هر حال «شهوت» به هر معنی که باشد، هرگاه مفهوم خاص آن که همان خواست های افراطی و شهوانی است مورد نظر باشد؛ آثار

زیانباری به دنبال خواهد داشت که به وضوح قابل مشاهده است که ضمن توجه به روایاتی که در فصل قبل آوردیم؛ باید اذعان داشت که سرتاسر تاریخ نیز مملو از پیامدهای نامطلوب شهوت پرستی هاست که به طور خلاصه می توان به عناوین زیر، اشاره کرد:

1- آلودگی به گناه

شهوت پرستی انسان را به سوی انواع گناهان می کشاند و در واقع یکی از

---

(1) فصلت، 31.

(2) زخرف، 71.



سرچشمه های اصلی گناه و معصیت و نافرمانی خدا محسوب می گردد؛ زیرا چشم و گوش انسان را بسته و به مصداق حدیث نبوی «حبُّک للشَّی ء یُعمی و یُصم «1»» آدمی را کور و کر کرده و قدرت درک واقعیت ها را از او می گیرد و در چنین حال، زشتی ها در نظر او زیبا و زیبایی ها در نظر او زشت و بی رنگ می شود.

به همین دلیل، در روایات سابق (روایت هشتم) خواندیم که امیر مؤمنان علیه السلام درباره پیروی از شهوات هشدار داده و می فرماید: «از شهوات سرکش بپرهیزید که شما را به ارتکاب انواع گناهان می کشاند».

در حدیث دهم، از همان حضرت نیز به این نکته اشاره شد که: «هواپرستی عقل انسان را فاسد می کند» و در حدیث نهم نیز فرمودند (اگر شهوت پرستی تشدید شود): «دین انسان را بر باد می دهد و حتی انسان را به بت پرستی می کشاند.» در این رابطه مفسران و ارباب حدیث، در ذیل آیات 16 و 17 سوره حشر، داستانی درباره عابدی از قوم بنی اسرائیل به نام «برصیصا» آورده اند که شاهد زنده ای برای این مدعاست، داستان گرچه معروف است، اما تکرارش خالی از صواب نیست:

... مرد عابد بنی اسرائیلی به خاطر سال ها عبادتش، به آن حد

از مقام قرب الهی رسیده بود که بیماران با دعای او سلامت خود را باز می یافتند و به اصطلاح مستجاب الدعوه شده بود.

روزی، زن جوان زیبایی را که بیمار بود، نزد او آوردند و به امید شفا در عبادتگاه او گذاردند و رفتند.

شیطان به وسوسه آن عابد مشغول شد و آن قدر صحنه گناه را در نظرش زینت داد که عنان اختیار را از کف او ربود؛ آن چنان که گویا عابد کر و کور گشته و همه چیز را به دست فراموشی سپرده است. دیری نپایید که آن عابد دامان «عفت» خویش را به گناه بیآلود. پس از ارتکاب گناه به خاطر این که احتمال داشت آن زن باردار شود و موجب رسوایی او گردد؛ باز شیطان و هوای نفس به او پیشنهاد کرد که زن را به قتل رسانده و در گوشه ای از آن بیابان وسیع دفن کند.

---

(1)- بحار الانوار جلد 74، صفحه 165.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 300

هنگامی که برادران دختر، به سراغ خواهر بیمار خویش آمدند و عابد اظهار بی اطلاعی کرد؛ آنان نسبت به عابد مشکوک گشته و به جستجو برخاستند و پس از مدتی، سرانجام جسد خونین خواهر خویش را در گوشه بیابان از زیر خاک بیرون کشیدند.

این خبر در شهر پیچید و به گوش امیر رسید. او با گروه زیادی از مردم به سوی عبادتگاه آن عابد حرکت کرد تا علت این قتل را بیابد. هنگامی که جنایات آن عابد روشن شد؛ او را از عبادتگاهش فرو کشیدند تا بر دار بیاویزند.

در ادامه این حکایت آمده است: هنگامی که عابد در کنار چوبه دار قرار گرفت؛ شیطان در نظرش

مجسم شد و گفت: من بودم که با وسوسه های خویش تو را به این روز انداختم؛ حال اگر آنچه را که من می گویم، اطاعت کنی، تو را نجات خواهم داد.

عابد گفت: چه کنم؟

شیطان گفت: تنها یک سجده برای من کافی است.

عابد گفت: می بینی که طناب دار را بر گردن من افکنده اند و من در این حال توانایی سجده بر تو را ندارم.

شیطان گفت: اشاره ای هم کفایت می کند.

عابد بیچاره نادان، پس از این که با اشاره، سجده ای بر شیطان کرد؛ طناب دار گلویش را فشرد و او در دم جان سپرد.

آری! شهوت پرستی باعث شد تا آن عابد، ابتدا به زنا آلوده شود و سپس قتل نفس انجام دهد و بعد دروغ بگوید و سرانجام مشرک گردد و بدین ترتیب محصول سال ها عبادت او بر باد رفته و نزد خاص و عام رسوا شود.

همه رنج جهان از شهوت آیدکه آدم زان برون از جنت آید «1»

***

---

(1) ناصر خسرو.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 301

2- فساد عقل

شهوت پرستی، پرده های ضخیمی بر عقل و فکر انسان می اندازد؛ حق را در نظر او باطل و باطل را در نظر او، حق جلوه می دهد. در روایات گذشته نیز بیان داشتیم که:

«طاعَةُ الهَوی تُفْسِدُ الْعَقلَ هواپرستی عقل را فاسد می کند.» «1» به همین دلیل بسیاری از شهوت پرستان به هنگام غلبه شهوت، کارهایی انجام

می دهند که بعد از فرونشستن آتش شهوت، از آن عمل خویش سخت پشیمان شده و گاه تعجب می کنند که چگونه دست به انجام آن کار احمقانه و غلط زده اند.

در حدیث دیگری امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «اذا ابْصَرَتِ الْعَینُ الشَّهْوَهَ عَمِیَ الْقَلْبُ عَنْ العَاقِبَهِ؛ هنگامی که چشم، مظاهر

شهوت را ببیند، عقل از مشاهده عاقبت کار باز می ماند». «2»

### 3- تضعیف شخصیت اجتماعی انسان

شهوت پرستی، شخصیت و احترام اجتماعی انسان را در هم می شکند و او را به ذلّت می کشاند؛ زیرا برای کامیابی های شهوانی باید تمام قید و بندهای اجتماعی را شکست و تن به هر پستی داد. بدیهی است که انسان با شخصیت، در کشاکش شهوات، بر سر دوراهی قرار می گیرد که یا باید به خواست های شهوانی دل خویش برسد، یا شخصیت و احترام اجتماعی خود را حفظ نماید که اغلب جمع میان این دو غیر ممکن است!

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «زِیَادَهُ الشَّهْوَهِ تُزری بِالْمُرُوَّهِ؛ افزون شدن شهوت، شخصیت انسان را لکه دار می کند». «3»

***

---

(1)- شرح غرر الحکم، حدیث 5983.

(2)- همان مدرک، حدیث 4063.

(3)- همان مدرک، حدیث 5507.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 302

### 4- اسارت نفس

اسارت و بندگی در برابر خواست های نفسانی، یکی دیگر از پیامدهای شهوت پرستی است؛ زیرا انسان شهوت پرست چنان اسیر شهوات خود می شود که بازگشت و دوری جستن از آنها، برایش مشکل و گاهی نیز غیر ممکن می گردد.

نمونه بارز آن، زندگی خفت بار معتادان به مواد مخدّر است که در ظاهر آزادند؛ ولی از هر اسیری، اسیرترند. زنجیر اعتیاد ناشی از شهوت پرستی نیز آن چنان دست و پای انسان را می بندد که گویا هر گونه حرکت و تلاش

برای دوری جستن از خواست های رذیله، بسیار مشکل می گردد؛ مخصوصاً اگر هواپرستی، به سرحد عشق های جنون آمیز جنسی برسد که در این حال اسارت انسان به اوج خود می رسد.

حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام در این رابطه می فرمایند: «عَبْدُ الشَّهْوَهِ اسیرٌ لایَنَفَّکُ اسْرُهُ؛ بنده شهوت چنان اسیر است که هرگز روی آزادی را نخواهد دید». «1»

آن حضرت در تعبیر دیگری

نیز می فرمایند: «وَ کَمْ مِنْ عَقْلٍ اسیرٌ تَحتَ هَوی أمیرٍ؛ چه بسیار عقلها و خردها که شهوات بر آن حکومت می کند». «2»

باز در حدیث دیگری می فرمایند: «الشَّهَوَاتُ تَستَرِقُّ الْجَهُولُ؛ شهوت ها، افراد نادان را برده خود می سازند». «3»

### 5- رسوایی و بی آبرویی

رسوایی، یکی دیگر از پیامدهای شهوت پرستی است. تاریخ بشر مملو از شرح زندگی کسانی است که در جامعه دارای مقام و موقعیت ممتاز بودند؛ ولی هنگامی که اسیر «شهوت» و هوای نفس شدند، کارشان به رسوایی کشید.

---

(1)- غرر الحکم، حدیث 6300.

(2)- نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث 211.

(3)- غرر الحکم، حدیث 922.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 303

در اشعار شعرا نیز رابطه «عشق» و «رسوایی» یک رابطه معروف و مشهور است. «1» (رسوای عالمی شدم از فرط عاشقی)

در داستان یوسف و همسر عزیز مصر نشان می دهد که چگونه همسر عزیز مصر با وجود احترام فراوان- به علت هواپرستی- رسوای خاص و عام شد

یوسف به صبر خویش پیمبر شدرسوا شتاب کرد زلیخا را «2»

و به گفته شاعر عرب:

انّ الْهَوی هُوَ الهَوانِ قُلِبَ اسْمُهُ فَاذا هَوَیْتَ فَقَدْ لَقَیْتَ هَواناً «3»

هواپرستی همان پستی است که نام آن تغییر یافته، به همین دلیل هر هواپرستی پست می شود.

## عوامل و اسباب شهوت پرستی

بارها در مباحث مشابه گفته ایم که برای درمان مفاسد اخلاقی، باید نخست علل و ریشه ها و اسباب آن را بیابیم. بزرگان علم اخلاق نیز، در مباحث این علم، به بحث از انگیزه ها، اهمّیّت فوق العاده ای داده اند؛ به همین دلیل لازم است بحث دقیقی در مورد عوامل شهوت پرستی داشته باشیم.

امیال و خواسته های درونی که از آن به شهوات تعبیر می شود،- مخصوصاً شهوت جنسی- یک امر طبیعی و خدادادی بوده و از عوامل حرکت انسان، برای پیشرفت زندگی بشمار می آید. به همین دلیل، گرچه نمی توان آنها را از میان برد، اما هرگز نباید برای سرکوبی آنها نیز تلاش کرد؛ زیرا اگر این شهوات در حدّ اعتدال باشند؛ نه تنها مشکلی ایجاد نمی کنند، بلکه

یکی از اسرار تکامل و تقدّم انسان نیز محسوب می گردند.

آنچه که به صورت مفسده اخلاقی ظاهر می شود، همان طغیان شهوات و خارج شدن

---

-(1)

بر سر میدان رسوایی عشق عالمی را همچو شیدایی ببین (عطار)

عاشقان را چه غم از سرزنش دشمن و دوست یا غم دوست خورد یا غم رسوایی را (سعدی)

(2)- ناصر خسرو.

(3)- ادب الدنیا و الدین. اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 304

آنها از کنترل نیروی عقل و خرد است.

حال باید ملاحظه کرد که چه عواملی سبب خارج شدن امیال و خواست های درونی از تحت کنترل عقل گشته و به صورت نیرویی ویرانگر درمی آید. به یقین، امور زیر تأثیر زیادی در این مسئله دارد:

1- ضعف ایمان

ضعف ایمان، علت اصلی نادیده گرفتن فرمان های الهی است. اگر انسان، خدا را حاضر و ناظر بداند و دادگاه بزرگ الهی را در قیامت با چشمان قلب خویش مجسم نماید؛ هرگز حدود الهی را نمی شکند و از مرزها تجاوز نکرده و آلوده شهوات و مفاسد اخلاقی نمی گردد.

این همان برهان الهی است که در بدترین شرایط زندگی حضرت یوسف علیه السلام به سراغش آمد و او را از آلودگی به فحشا- که تمام زمینه های ارتکاب، موجود و موانعش مفقود بود- حفظ کرد.

اگر ایمان ضعیف گشته و توجه به مبدأ و معاد کم گردد، زمینه طغیان شهوات کاملاً فراهم می شود که انسان در چنین شرایطی مثل حیوان

درنده ای که از قفس خارج شده باشد و هیچ گونه مانعی در برابر خود نبیند، به همه جا حمله می کند و اگر کسی در برابرش ظاهر شود، می درد.

در این رابطه در حدیث علوی آمده است: «مَنِ اشتَاقَ الَی الجَنَّهِ سَلا عَنِ الشَّهواتِ؛ کسی که

مشتاق به بهشت (و معتقد به آن) باشد، شهوات سرکش را به فراموشی می سپارد». «1»

گاهی نیز انسان برای بهره گیری از شهوات بدون قید و شرط، سدّ ایمان را درهم می شکند تا در شهوت پرستی آزاد باشد؛ قرآن مجید می فرماید: «بَلْ یُریدُ الانسان لِیَفْجُرَ امَامَهُ- یَسْئَلُ ایَّانَ یَوْمُ القیامَهِ «2»؛... بلکه انسان می خواهد (آزاد باشد و بدون ترس از دادگاه قیامت) در تمام عمر، گناه کند؛ (از این رو) می پرسد: قیامت کی خواهد بود؟! (سؤالی که نشانه انکار یا تردید است)».

---

(1)- شرح فارسی غرر الحکم حدیث 8591. نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث 31.

(2)- قیامت، 5 و 6.



2- بی اعتنایی به حیثیت اجتماعی و شخصیت انسانی

بی اعتنایی به آبرو و حیثیت اجتماعی و ضعف شخصیت انسانی، اغلب سبب آلودگی به انواع شهوات می شود، در حالی که آبرو و شخصیت انسانی و توجه به حیثیت اجتماعی، انسان را- هر چند که ایمان به خدا نیز نداشته باشد- در برابر طغیان شهوات، کنترل می کند.

به همین دلیل، در جوامع غیر دینی، افراد آبرومند و با شخصیت، کمتر تسلیم طغیان شهوات گشته و به «شکم پرستی» و شهوات بی قید و شرط جنسی روی می آورند؛ زیرا آبرو و حیثیت اجتماعی و شخصیت انسانی آنها، سدی است در برابر طغیان شهوات.

بنابراین همیشه تنها افراد رذل و بی شخصیت، در چنگال این امور گرفتار می گردند.

3- غفلت و بی خبری

غفلت و بی خبری از پیامدهای شهوت پرستی، عامل دیگر آلودگی به این رذیله اخلاقی است؛ زیرا بیشتر رذایل اخلاقی، آثار سوء جسمانی و بهداشتی دارد؛ مثلاً، شکم پرستی، انسان را به انواع بیماری ها مبتلا می سازد و یا افراط

در شهوت جنسی، نیرو و توان انسان را کاهش داده، اعصاب را درهم می کوبد و عمر را کوتاه نموده و در نهایت سلامت جسمی و روحی انسان را مختل می سازد.

به همین دلیل، در جوامع غیر مذهبی، افراد زیادی مقیّد به رعایت اعتدال در خوردن و مسایل جنسی هستند؛ زیرا توصیه پزشکان را در این زمینه پذیرفته و نتایج آن را درک کرده اند.

مشکلات اجتماعی ناشی از شهوت پرستی نیز قابل انکار نیست. به یقین «شکم پرستی» گروهی از مردم سبب گرسنگی گروه های دیگری خواهد شد.

بی بندو باری در مسائل جنسی نیز سبب ناامنی زن و فرزند این افراد می شود و چه بسا که آلودگی به عمق خانه آنها نیز نفوذ کند.

بنابراین هرکس که به این امور توجه کند، به یقین در کنترل شهوات خویش می کوشد.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 306

4- معاشرت های نامناسب و محیطهای آلوده

معاشرت های نامناسب، دوستان ناباب، محیطهای آلوده و فساد وسائل ارتباط جمعی یکی از عوامل دیگر آلودگی به شهوت پرستی است. اغلب انسان های ناباب، دوستان خود را به گناه سوق داده و آنها را غرق گناه می سازند و راه های مختلف ارتکاب گناه را به آنها می آموزند، به گونه ای که می توان گفت: رایج ترین اسباب آلودگی به شهوت پرستی، معاشرت با انسان های گناهکار و آلوده است.

بدآموزی ناشی از وسائل ارتباط جمعی و محیطهای آلوده نیز از عوامل مهم این آلودگی است. در این زمینه در بحث های مربوط به امور «زمینه ساز مفاسد اخلاقی» در جلد اوّل به قدر کافی صحبت کردیم و به طور مشروح بیان داشتیم که معاشرتهای آلوده، نه تنها انسان را آلوده گناه و مفاسد اخلاقی می کند، بلکه تا سر حد کفر

نیز پیش می برد.

قرآن مجید نیز درباره بعضی از دوزخیان می گوید: «وَ یَومَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَی یَدَیهِ یَقُولُ یَا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسولِ سَبیلاً- یَا وَیْلَتی لَیْتَنِی لَمْ اتَّخِذْ فُلاناً خَلیلاً- لَقَدْ اضَلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ اذ جَائَنی وَ کَانَ الشَّیطانُ لِلْانسَانِ خَذُولاً «1»؛ و به خاطر بیاور روزی که ظالم دست خویش را از شدّت حسرت به دندان می گزد و می گوید: ای کاش! با رسول خدا صلی الله علیه و آله راهی برگزیده بودم. ای وای بر من! کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! او مرا از ذکر خدا گمراه ساخت، بعد از آن که (یاد حق) به سراغ من آمده بود و شیطان همیشه خوارکننده انسان است. (او را گمراه می سازد، سپس در بیراهه رهایش می کند.)»

محیطهای آلوده، پدران و مادران فاسد و منحرف، از دیگر عومل مؤثر آلودگی به شهوت پرستی است که تأثیر مخرّب آنها قابل انکار نیست. به همین دلیل، هنگامی که بیشتر افراد پاک وارد چنین محیطهایی شوند، دین و ایمان خود را از دست داده و آلوده شهوات و مفاسد اخلاقی می شوند.

چون در جلد اوّل، در بحث «کلیات مسایل اخلاقی» این امور را به عنوان زمینه سازهای اخلاقی، به طور مشروح مورد بحث قرار داده ایم؛ در اینجا به همین مقدار بسنده می کنیم.

---

(1)- فرقان، 27 تا 29.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 307

راه های درمان شهوت پرستی

راه های درمان مفاسد اخلاقی به صورت اصولی تقریباً همه جا یکی است که به طور کلی در دو راه علمی و عملی خلاصه می شود.

الف- راه علمی

منظور از راه علمی، این است که انسان در آثار و پیامدهای شهوت پرستی بیندیشد و ببیند که چگونه

تسلیم شدن در برابر شهوات، انسان را به ذلّت، بدبختی، اسارت، تضعیف شخصیت اجتماعی و دوری از خدا می کشاند که زندگی خفت بار افرادی که آلوده شهوت شده اند، بیانگر این واقعیت است.

بنابراین تأمّل در امور مذکور و اندیشه پیرامون شرح حال «اولیاء الله» و پیروان راستین آنها که بر اثر مبارزه با شهوات به مقامات بالا در دنیا و نزد خدا رسیده اند، انسان را از شهوت پرستی باز خواهد داشت.

علاوه بر این که تحکیم پایه های عقل و ایمان، انسان را قادر به کنترل شهوات می کند؛ در این رابطه امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «مَنْ کَمُلَ عَقْلُهُ استِهَانَ بِالشَّهَوَاتِ؛ کسی که عقلش کامل شود، شهوت ها را کوچک و بی ارزش می شمرد». «1»

در جای دیگر نیز می فرمایند: «مَنْ غَلَبَ شَهْوَتَهُ ظَهَرَ عَقْلُهُ؛ کسی که بر شهوات خود غالب شود، عقل و خرد او ظاهر می گردد». «2»

همچنین فرموده اند: «کُلَّمَا قَوِیَتِ الْحِکْمَهُ ضَعُفَتِ الشَّهْوَهُ؛ هر قدر حکمت و دانش انسان تقویت شود، شهوات و تمایلات سرکش او ضعیف می گردد». «3»

آن حضرت در پیام پرمعنای دیگری نیز می فرمایند: «اذْکُرْ مَعَ کُلِّ لَذَّهٍ زَوَالَهَا وَ مَعَ کُلِّ نِعْمَهٍ انْتِقَالَهَا وَ مَعَ کُلِّ بَلیَّهٍ کَشْفَها، فَانَّ ذَلِکَ ابْقی لِلنِّعمَهِ، وَ انْفی لِلشَّهْوهِ، وَ اذْهَبُ لِلبَطَرِ، وَ اقرَبُ الَی الْفَرَجِ وَ اجْدَرُ بِکَشفِ الغُمَّهِ وَ دَرْکِ الْمَأمُولِ هرگاه در لذت (حرامی) باشی، به یاد بیاور که روزی زایل می شود، و اگر در هر نعمتی هستی، به خاطر داشته باش که

---

(1)- شرح فارسی غرر الحکم، حدیث 8226.

(2)- همان مدرک، حدیث 7953.

(3)- همان مدرک، حدیث 7205.

روزی سلب خواهد شد. در بلاها نیز انتظار برطرف شدن آن را داشته باش؛

زیرا این یادآوریها، نعمت را پایدارتر می کند و شهوات را دور می سازد و مستی و غرور نعمت را زایل می کند و به فرج و گشایش امور نزدیکتر و در از میان رفتن اندوه و رسیدن به مقصود، نزدیکتر و شایسته است». «1»

به این ترتیب، اندیشه در پیامدها، اثر عمیقی در بازدارندگی از آلودگی به شهوت ها دارد؛ تمام تلاش رهبران الهی نیز این بوده است تا عواقب شوم گرفتاری در چنگال شهوات را به انسان ها گوشزد نموده و آنها را از کام شهوات نجات دهند.

این حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بیانگر این معنی است: «خَمْسٌ انْ ادْرَکْتَمُوهُنَّ فَتَعَوَّذُّوا بِاللّهِ مِنْهُنَّ: لَمْ تَظْهَرِ الفَاحِشَهُ فِی قَومٍ قَطُّ حَتَّی یُعْلِنُوهَا، الّا ظَهَرَ فِیهِمُ الطَّاعُونُ وَ الاوَجَاعُ الَّتی لَمْ تَکُنْ فی اسْلاَفِهِم الَّذینَ مَضَوُا وَ لَم یَنْقُصُوا الْمِکیَالَ وَ الْمیزانَ الّا أخِذُوا بِالسِّنینَ وَ شِدَّهِ الْمَؤُنَهِ وَ جَوْرِ السُّلطانِ، وَ لَمْ یَمْنَعُوا الزَّکاهَ الّا مُنِعُوا الْمَطَرَ مِنَ السَّماءِ، وَ لَولا البَهَائِمُ لمْ یُمْطَرُوا وَ لَم یَنْقُضُوا عَهْدَاللّهِ وَ عَهْدَ رَسُولِهِ الّا سَلَّطَ اللَّهُ عَلَیهِمْ عَدُوَّهُم وَ اخَذُوا بِعضَ مَا فی ایْدیهِمْ، وَ لَمْ یَحْکُمُوا بِغَیرِ مَا انْزَلَ اللّهُ الّا جَعَلَ اللّهُ عَزَّوَ جَلَّ بِأسَهُم بَیْنَهُمْ؛ پنج چیز است که اگر با آنها روبرو شدید، از آنها به خدا پناه ببرید؛ اعمال زشت و آشکار در هیچ قومی ظاهر نمی شود، مگر این که گرفتار طاعون و بیماری هایی می شوند که در میان پیشینیان آنها نبوده است و هیچ قومی کم فروشی نمی کنند مگر این که گرفتار قحطی و سختی زندگی و ظلم حاکمان می شوند و هیچ قومی منع زکات نکردند مگر این که، از باران رحمت الهی

محروم شدند و اگر به خاطر حیوانات نبود، بارانی به آنها نازل نمی شد و هیچ جمعیتی، پیمان خدا و رسولش را نمی شکستند، مگر این که خداوند دشمنانشان را بر آنها مسلّط کرد و قسمتی از آنچه را که آنها داشتند، از آنان گرفتند و هیچ گروهی به غیر احکام الهی حکم نکردند، مگر این که خداوند اختلاف در میان آنها افکند و باهم درگیر شدند». «2»

بی شک، تأمل و تدبّر در این پیامدها، تأثیر مستمر و یا موقّت در بازداشتن اعمال غیر اخلاقی دارد.

---

(1)- میزان الحکمه، جلد 4، صفحه 3484، حدیث 21507.

(2)- اصول کافی، جلد 2، صفحه 373.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 309

ب- راه عملی

از نظر عملی راه های مختلفی برای درمان «شهوت پرستی» وجود دارد از جمله:

1- یکی از بهترین راه های عملی برای نجات از گرداب شهوت، اشباع صحیح امیال و خواست های جنسی است؛ زیرا اگر خواست ها و امیالی که در درون انسان وجود دارند از راه های صحیح، اشباع گردند، دیگر زیانبار و مخرّب نخواهند بود؛ به تعبیر دیگر، این خواست ها را نمی توان و نباید سرکوب کرد، بلکه باید از آنها در کانال های صحیح و سازنده استفاده کرد؛ در غیر این صورت ممکن است تبدیل به سیلاب ویرانگری شود که حرث و نسل انسان را با خود خواهد برد.

به همین دلیل، اسلام نه تنها تفریحات سالم و بهره گیری معتدل از خواست های درونی را مجاز شمرده، بلکه نسبت به آن تشویق نیز نموده است. خطبه معروفی که از امام جواد علیه السلام در مورد عقد همسرش نقل شده است، شاهد گویای این مدعاست. آن حضرت در این خطبه می فرمایند: «امّا بَعْدُ فَقَدْ کَانَ مِنْ فَضْلِ

اللّهِ عَلَى الْاَنَامِ انْ اغْناهُم بِالْحَلالِ عَنِ الْحَرامِ یکی از نعمت های الهی بر بندگان این است که آنها را به وسیله حلال از حرام بی نیاز ساخته است». «1»

این حدیث معروف نیز بر همین نکته اشاره دارد: «لِلْمُؤمِنِ ثَلاثُ سَاعَاتٍ، فَسَاعَةٌ یُنَاجی فیهَا رَبَّهُ، وَ سَاعَةٌ یَرُمَّ مَعَاشَهُ، وَ ساعَةٌ یُخَلّی بَینَ نَفْسِهِ وَ بَینَ لَذَّتِهَا فیمَا یَحِلُّ وَ یَجْمُلُ؛ انسان با ایمان ساعات زندگیش را به سه بخش تقسیم می کند؛ قسمتی را صرف مناجات با پروردگارش می کند و قسمت دیگر را در راه اصلاح معاش و به زندگی اش به کار می گیرد و قسمت سوم را به بهره گیری از لذّت های حلال و دلپسند اختصاص می دهد». «2»

2- یکی دیگر از راه های نجات از شهوت پرستی، برنامه ریزی دقیق برای برنامه های زندگی است؛ زیرا، هرگاه انسان، برای تمام اوقات خود برنامه داشته باشد (هر چند برنامه او در پاره ای از موارد جنبه تفریحی و ورزشی داشته باشد)، دیگر مجالی برای کشیده شدن به آلودگی های شهوانی باقی نمی ماند.

---

(1)- بحار الانوار، جلد 50، صفحه 76.

(2)- نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله 390.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 310

3- برچیدن عوامل آلودگی نیز یکی از راه های درمان و یا پیشگیری است؛ زیرا امکان آلودگی به شهوات در محیطهای آلوده فراوان است؛ یعنی، اگر محیط، آلوده شهوت شود و اسباب آن در دسترس همه قرار گیرد و آزادی نسبی نیز وجود داشته باشد، نجات از آلودگی، مخصوصاً برای قشر جوان یا کسانی که در سطح پایینی از «معرفت» دینی قرار دارند، بسیار دشوار خواهد شد.

4- احیای شخصیت معنوی و انسانی افراد جامعه نیز، از راه های مهم درمان یا پیشگیری از آلودگی های شهوانی است؛ زیرا انسان،

هنگامی که از ارزش وجود و شخصیت خود، آگاه شود و دریابد که او عصاره جهان آفرینش و گل سرسبد جهان خلقت و خلیفه خدا در روی زمین است؛ به این سادگی خود را به شهوات نمی فروشد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در این رابطه می فرمایند: «مَن کَرُمَتْ عَلَیْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَیْهِ شَهْوَتُهُ؛ کسی که به ارزش وجود خویش پی برد، شهوات در برابر او بی ارزش می شوند» «1» و در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده است: «مَنْ عَرَفَ شَرَفَ مَعْنَاهُ صَانَهُ عَن دَنَائَهِ شَهْوَتِهِ ...؛ کسی که شرافت ذاتی خود را بشناسد، او را از پستی شهوت مصون می دارد ! ...». «2»

آخرین نکته ای که ذکر آن لازم به نظر می رسد، این است که نه تنها در مسئله مبارزه با شهوات، بلکه در تمام موارد مبارزه با مفاسد اخلاقی، باید به مسئله مبارزه عملی اهمّیّت داد؛ به این معنی که هر قدر انسان با خلق و خوی بد به مبارزه برخیزد و در جهت مخالف آن حرکت کند، آن خلق و خوها کم رنگ و ضعیف می شود و این مبارزه از صورت فعلی به صورت حالت و از صورت حالت به صورت عادت و از صورت عادت به صورت ملکه در می آید و خلق و خوی ثانوی در جهت مقابل شکل می گیرد؛ مثلاً، اگر انسان بخیل بذل و بخشش را تکرار کند، آتش بخل به تدریج در درون او فروکش کرده و خاموش می شود.

اگر شهوت پرستان نیز در برابر طغیان شهوات، مقاومت و ایستادگی نمایند، طغیان شهوت فرو نشسته و روح عفّت جایگزین آن می شود.

---

(1)- بحار الانوار، جلد 78، صفحه 71.

(2)- غرر الحکم، حدیث

.9069

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 311

این نکته در سخن پرمعنایی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است: «قَاوِمِ الشَّهْوَةَ بِالْقَمْعِ لَهَا تَظْفُرْ؛ در برابر شهوت و امیال نفسانی، به قصد قلع و قمع مقاومت کن تا پیروز شوی». «1»

### شکم پرستی و شهوت جنسی

بزرگان علم اخلاق همچون فیض کاشانی در «المحجه البیضاء» و محقق نراقی در «معراج السّعاده» و مرحوم شبّر در کتاب «الاخلاق» شکم پرستی و شهوت جنسی را به صورت مستقل، مورد بحث قرار داده اند. در واقع از روایات اسلامی و اشاراتی که در آیات قرآن مجید است، پیروی نموده و برای این دو بخش اهمّیّت ویژه ای قائل شده اند.

مرحوم فیض کاشانی در کتاب «المحجه البیضاء» می گوید: «بزرگترین عوامل هلاکت انسان، شهوت شکم است، همان بود که آدم و حوّا را از بهشتی که دار القرار بود به دنیا که دار نیاز و افتقار است فرستاد ...، در حقیقت شکم سرچمشه شهوات و منشأ دردها و آفات است؛ زیرا حتی شهوت جنسی نیز پیرو آن است و به دنبال این دو، شهوت در جمع آوری مال و مقام است که وسیله ای برای سفره های رنگین تر و زنان بیشتر محسوب می شود و به دنبال آنها، تنازع در دسترسی به مال و مقام و کشمکش ها به وجود می آید و آفت ریا و خودنمایی و تفاخر و تکاثر و خود برتربینی از آن متولّد می گردد؛ سپس این امور عاملی برای حسد، کینه، عداوت و دشمنی می شود و دارنده آن را به ارتکاب انواع ظلم ها و منکرات و فحشا می کشاند ...، حال که چنین است، لازم است به شرح آفات آن پرداخته شود و طرق مبارزه با آن روشن گردد». «2»

از

این خطرناک تر آن است که انسان های شکم پرست و شهوت پرست، دین و ایمان خود را در راه آن از دست داده اند. در ذیل آیه: «وَ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِمَا مَعَكُم وَ

---

(1)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد 4، صفحه 514، حدیث 6803.

(2)- المحجه البیضاء، جلد 5، صفحه 145.



لا تَكُونُوا اوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَ لا تَشْتَرُوا بِآيَاتی ثَمَناً قَليلًا وَ ايّایَ فَاتَّقُونِ «1»» که خداوند در آن یهود را به خاطر فروختن آیات الهی به بهای ناچیز، مذمّت می کند؛ آمده است: جمعی از علمای بزرگ یهود، به خاطر تشکیل مجالس میهمانی پر زرق و برقی از سوی یهودیان برای آنها، آیات الهی را تحریف کردند و عملًا آنها را به بهای ناچیزی فروختند (و پیامبری را که تورات وعده ظهورش را داده بود و آنها سالها در انتظارش بودند، انکار کردند).

در روایات اسلامی نیز بحث گسترده ای درباره خطرهای این دو نوع از شهوت دیده می شود که در ادامه به برخی موارد اشاره می شود:

1- رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «ثَلاثٌ اخَافُهُنَّ بَعدی عَلَی امَّتی ألضَّلالَةُ بَعْدَ المَعْرِفَهِ وَ مُضِلّاتُ الْفِتَنِ وَ شَهْوَةُ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ؛ سه چیز است که از آنها بر امّتم بعد از خودم می ترسم، گمراهی بعد از آگاهی و آزمایشهای گمراه کننده و شهوت شکم و شهوت جنسی». «2»

منظور از گمراهی بعد از آگاهی، این است که انسان بر اثر وسوسه های منحرفان و ایجاد شبهات گوناگون، راه راستی را که شناخته، رها کند و در راه انحراف در آید که این موضوع در هر زمان- مخصوصاً در زمان ما- وجود داشته و دارد.

منظور از «مضلّات

فتن» امتحاناتی است که خداوند برای بندگانش پیش می آورد که گاهی انسان ها به خاطر پیروی هوای نفس از عهده آن برنمی آیند؛ و منظور از «شهوت بطن و فرج» شکم پرستی و افراط در شهوت جنسی است.

مفهوم حدیث نشان می دهد، خطری که از ناحیه این سه امر، مردم را تهدید می کند، بسیار جدی است.

2- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جای دیگر می فرمایند: «اكْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ امَّتی النَّارَ الْاجْوَفَانِ الْبَطْنُ وَ الْفَرْجُ؛ بیشترین چیزی که سبب دوزخی شدن امّت من می شود، دو چیز میان تهی است، شکم و فرج». «3»

---

(1)- بقره، 41.

(2)- اصول کافی، جلد 2، صفحه 79.

(3)- همان مدرک.



3- امام باقر علیه السلام نیز در این رابطه می فرمایند: «اذا شَبَعَ البَطْنُ طَغی هنگامی که شکم سیر شود، طغیان می کند». «1»

4- آن حضرت در جای دیگر می فرمایند: «مَا مِنْ شَی ءٍ ابْغَضُ الَی اللّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ بَطْنٍ مَمْلُوءٍ؛ هیچ چیزی نزد خداوند، منفورتر از شکم پر (و بیش از اندازه خوردن) نیست». «2»

5- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «لایُفْسِدُ التَّقوی الّا بِغَلَبَهِ الشَّهْوَهِ؛ تقوا و پرهیزکاری را چیزی جز غلبه شهوت از بین نمی برد». «3»

6- حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام نقل شده است: «لاتَجْتَمِعُ الحِكْمَهُ وَ الشَّهْوَهُ؛ دانش و حکمت با شهوت پرستی جمع نمی شود». «4»

7- همان حضرت علیه السلام در جای دیگر فرموده اند: «مَا رَفَعَ امرَءاً كَهِمَّتِهِ وَ لا وَضَعَهُ كَشَهْوَتِهِ؛ هیچ چیز مانند همّت، انسان را بالا نمی برد و هیچ چیز مانند شهوت، انسان را بر زمین نمی زند». «5»

***

---

(1)- اصول کافی، جلد 6، صفحه 270، حدیث 10.

(2)- سفینه البحار، جلد 1، صفحه 25، واژه

اکل.

(3)- شرح غرر الحکم، حدیث 10606.

(4)- غرر الحکم، حدیث 10573.

(5)- همان مدرک، جلد 6، صفحه 114، حدیث 9707.



15

## عفّت؛ فضیلت بزرگ اخلاقی

### اشاره

«عفّت» نقطه مقابل «شکم پرستی و شهوت پرستی» است که از مهمترین فضایل انسانی محسوب می شود.

«عفّت» به گفته راغب اصفهانی در کتاب «المفردات»، به معنی پدید آمدن حالتی در نفس است که آدمی را از غلبه شهوت باز می دارد و «عفیف» به کسی گفته می شود که دارای این وصف و حالت باشد.

صاحب «مقاییس اللّغه» می نویسد: «عفت در اصل به دو معنی آمده است: نخست، خودداری از انجام کارهای زشت و دیگر، کم بودن چیزی. لذا عرب به باقی مانده شیر در پستان مادر «عُفَّه» (بر وزن مدّت) می گوید.» ولی از کلام راغب اصفهانی در مفردات، استفاده می شود که هر دو معنی به یک چیز باز می گردد. (زیرا افراد عفیف به چیز کم قانع هستند.)

مؤلف التّحقیق می نویسد: «این ماده در اصل، به معنی حفظ نفس از تمایلات و شهوات نفسانی است؛ همان گونه که تقوا به معنی حفظ نفس از انجام گناهان می باشد، بنابراین عفّت



یک صفت درونی است؛ در حالی که تقوا ناظر به اعمال خارجی است».

علمای اخلاق نیز در تعریف «عفت»، آن را صفتی حدّ وسط در میان شهوت پرستی و خمودی دانسته اند.

آنچه بیان شد، تفسیر «عفت» به مفهوم عام کلمه بود؛ زیرا بعضی برای معرّفی «عفت» از نقطه مقابل آن؛ یعنی، پرده دری نیز استفاده کرده اند. به همین علت در بسیاری از موارد، واژه «عفت» را در مورد پرهیزکاری در خصوص مسایل جنسی استعمال کرده اند.

به هر حال از آیات قرآن مجید و روایات اسلامی استفاده می شود

که «عفت»- به هر دو معنی- از بزرگترین فضایل انسانی است و هیچ کس در سیر الی اللّه، بدون داشتن «عفت» به جایی نمی رسد. در زندگی دنیا نیز آبرو و حیثیت و شخصیت انسان در گرو عفّت است.

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و آیات ذیل را بررسی می کنیم:

1- لِلْفُقَرآءِ الَّذینَ أُحْصِرُوا فی سَبیلِ اللّهِ لایَستَطیعُونَ ضَرْباً فی الْارضِ یَحْسَبُهُم الجَاهِلُ أَغْنِیآءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسیمَاهُم لایَسئَلُونَ النّاسَ الْحَافاً وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ فَانَّ اللّهَ بِهِ عَلیمٌ (سوره بقره، آیه 273)

2- وَ رَاوَدَتْهُ الَّتی هُوَ فی بَیْتِهَا عَن نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الابْوابَ وَ قَالَتْ هَیْتَ لَکَ قَالَ مَعَاذَ اللّهِ انَّهُ رَبّی احْسَنَ مَثْوایَ انَّهُ لایُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (سوره یوسف، آیه 23)

3- وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَولَا انْ رَءَا بُرهانَ رَبِّهِ کَذَلِکَ لِنَصرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الفَحْشآءَ انَّهُ مِنْ عِبَادِنَا المُخْلَصینَ (سوره یوسف، آیه 24)

4- قَالَتْ فَذَلِکُنَّ الَّذِی لُمْتُنَّنی فِیهِ وَ لَقَد رَاوَدْتُهُ عَن نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِن لَم یَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَیُسْجَنَنَّ وَ لَیَکُوناً مِنَ الصَّاغِرینَ- قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ الیَّ مِمّا یَدْعُونَنی الیهِ وَ الّا تَصْرِفْ عَنّی کَیدَهُنَّ اصْبُ الَیْهِنَّ وَ أَکُن مِنَ الجَاهِلِینَ- فاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ کَیْدَهُنَّ انَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ (سوره یوسف، آیات 32 تا 34)

5- وَالَّذینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ* الّا عَلَی ازْوَاجِهِمْ أَو مَا مَلَکَتْ أَیمَانُهُمْ فَانَّهُمْ غَیْرُ

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 317

مَلُومِینَ- فَمَنِ ابْتَغَی وَرَآءَ ذَلِکَ فَأُولئکَ هُمُ العَادُونَ (سوره مؤمنون، آیات 5 تا 7)

6- ... وَالحَافِظِینَ فُروجَهُمْ وَ الحَافِظاتِ ... (سوره احزاب، آیه 35)

ترجمه

1- (انفاق شما مخصوصاً باید) برای نیازمندانی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته اند؛ (و توجه به

آیین خدا، آنها را از وطن های خویش آواره ساخته و شرکت در میدان جهاد به آنها اجازه نمی دهد تا برای تأمین هزینه زندگی، دست به کسب و تجارت بزنند)؛ نمی توانند مسافرتی کنند (و سرمایه ای به دست آورند) و از شدّت خویشتن داری، افراد ناآگاه آنها را بی نیاز می پندارند؛ امّا آنها را از چهره هایشان می شناسی و هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی خواهند (این است مشخصات آنها!) و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند از آن آگاه است.

2- و آن زن که یوسف در خانه او بود، از او تمنّای کام جویی کرد؛ درها را بست و گفت: «بیا (به سوی آنچه برای تو مهیّاست)». (یوسف) گفت: «پناه می برم به خدا! او [/ عزیز مصر] صاحب نعمت من است؛ مقام مرا گرامی داشته (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟!) مسلماً ظالمان رستگار نمی شوند!»

3- آن زن قصد او کرد و او نیز- اگر برهان پروردگار را نمی دید- قصد وی می نمود! این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم، زیرا او از بندگان مخلَص ما بود.

4- (همسر عزیز مصر) گفت: «این همان کسی است که به خاطر (عشق) او مرا سرزنش کردید! (آری!) من او را به خویشتن دعوت کردم و او خودداری کرد و اگر آنچه را دستور می دهم؛ انجام ندهد، به زندان خواهد افتاد و مسلّماً خوار و ذلیل خواهد شد!»

(یوسف) گفت: «پروردگارا! زندان، نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی؛ به سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم

بود !»

پروردگارش دعای او را اجابت کرد و مکر آنان را از او گردانید؛ زیرا او شنوا و داناست.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 318

5- و آنها که دامان خود را (از آلوده شدن به بی عفتی) حفظ می کنند. تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند که در بهره گیری از آنان ملامت نمی شوند و کسانی که غیر از این راه را طلب کنند، تجاوز گرند !

6- ... مردان پاکدامن و زنان پاکدامن ....

تفسیر نیازمندان آبرومند

در آیه نخست درباره بهترین مورد انفاق، می فرماید: انفاق شما (مخصوصاً) باید برای نیازمندانی باشد که در راه خدا محصور شده (و از خانه و کاشانه خود آواره گشته اند و شرکت در میدان جهاد به آنها اجازه نمی دهد برای تأمین زندگی خود تلاش کنند) و نمی توانند سفری کنند (و سرمایه ای به دست آورند)؛ «لِلْفُقَراءِ الَّذینَ احْصِرُوا فی سَبیلِ اللّهِ لایَسْتَطیعُونَ ضَرْباً فی الارضِ ...». «1»

سپس به ویژگی مهم دیگری از آنها اشاره می کند: «از شدت خویشتن داری و عفاف، افراد بی اطلاع، آنها را غنی می پندارند؛ در حالی که آنها را از چهره هایشان می شناسی؛ ... یَحْسَبُهُمُ الجَاهِلُ اغنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسیمَاهُمْ ...». «2»

آری ! آنها رنجهای درونی خود را کاملاً حفظ می کنند و زبان به شکوه نمی گشایند و در عین نیازمندی شدید، همچون بی نیازان گام برمی دارند، ولی برای آگاهان رنگ رخساره آنها از سرّ درونشان خبر می دهد.

باز به بیان ویژگی دیگری پرداخته، می افزاید: «هرگز با اصرار چیزی را از مردم نمی خواهند؛ ... لایَسْئَلُونَ النَّاسَ الحَافاً ...». «3»

تا حد امکان، از کسی تقاضا نمی کنند و اگر کارد به استخوانشان رسد و ناچار شوند

---

(1)- بقره، 273.

(2)- همان.

(3)- همان.

وامی از کسی بگیرند یا کمکی بخواهند، هیچ گونه اصرار به فرد مقابل نمی کنند.

در پایان آیه می فرماید: «و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند به آن آگاه است؛ ... وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَیرٍ فَانَّ اللّهَ بِهِ عَلیمٌ». «1» آری! انفاق بسیار خوب است، خصوصاً برای کسانی که عزّت نفس و طبع بلند دارند و خویشتن دار و عفیفند.

بدیهی است که «عفّت» در این آیه به معنی خویشتن داری در مسایل مالی است، نه امور جنسی. جمعی از مفسران، شأن نزول آن را «اصحاب صفّه» دانسته اند. آنها یک گروه چهارصد نفری از مسلمانان مکّه و اطراف مدینه بودند که نه خانه ای در مدینه داشتند و نه خویشاوندانی که به منزل آنها بروند و نه کسب و کار؛ ولی در عین حال، در نهایت تعفّف در محلّی که به صورت سکوی بزرگ «2» در کنار مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بود، زندگی می کردند. آنها مجاهدانی بودند که به فرمان رسول اللّه صلی الله علیه و آله به میدان های جنگ حرکت می کردند و در عین گرسنگی و نیازمندی شدید، عزّت نفس و خویشتن داری و عفّت خویش را حفظ می کردند.

به هر حال، قرآن مجید این گروه از عفیفان را در آیه فوق با تعبیرات مختلف ستوده است و آنها را به عنوان الگو برای سایر مسلمانان معرّفی نموده است.

در آیه دوّم و سوّم سخن از «عفّت» و پاکدامنی یوسف علیه السلام است که در سخت ترین شرایطی که تمام اسباب گناه در آن آماده بود، خود را حفظ کرد. به خداوند خویش پناهنده شد و از کوره یک امتحان بزرگ الهی، آبرومندانه بیرون آمد.

طبق

بیان قرآن کریم: «آن زن که یوسف علیه السلام در خانه او بود؛ از وی تمنّای کام جویی کرد و تمام درها را بست و گفت: بشتاب به سوی آنچه که برای تو مهیّاست.

یوسف علیه السلام گفت: به خدا پناه می برم، او (عزیز مصر) صاحب نعمت من است، مقام مرا گرامی داشته (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟)؛ به یقین ظالمان (و خائنان) رستگار نمی شوند؛ وَ راوَدَتْهُ الَّتی هُوَ فی بَیْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الابْوابَ وَ قَالَتْ هَیْتَ لَکَ، قَالَ

---

(1)- بقره، 273.

(2)- عرب به سکوی بزرگ کنار مسجد «صفّه» می گوید که علت نام گذاری این عده به اصحاب صفه نیز همین است.



مَعَاذَ اللّهِ انَّهُ رَبّیِ احْسَنَ مَثوایَ انَّهُ لایُفلِحُ الظّالِمُونَ» «1» چهره زیبا و ملکوتی حضرت یوسف علیه السلام، نه تنها عزیز مصر را مجذوب کرده بود، بلکه همسر عزیز مصر نیز به او علاقه مند شده بود. این عشق و علاقه همسر عزیز مصر، پنجه در اعماق جانش داشت که با گذشت زمان داغ تر و سوزانتر می شد؛ امّا حضرت یوسف علیه السلام عفیف و پاکدامن و پرهیزکار، قلبش تنها در گرو عشق به خدا بود.

همسر فریبای جوان و زیبای عزیز مصر، از تمام وسایل و روشها، برای رسیدن به مقصد خود استفاده کرد؛ وسایلی که تنها بخشی از آنها برای تحریک یک جوان مجرّد هم سن و سال حضرت یوسف علیه السلام کافی بود؛ ولی حضرت یوسف علیه السلام در برابر امواج شدید شهوت ایستادگی نمود و خود را به کشتی لطف پروردگار سپرد که اگر نمی سپرد، غرق شده بود، همان گونه که آیه بعد می فرماید:

«آن زن قصد کام جویی را از او (حضرت یوسف علیه السلام) کرد و او نیز- اگر برهان پروردگار را نمی دید- قصد وی می نمود، این چنین کردیم.

(و یوسف را در برابر این طوفان شدید تنها نگذاشتیم) تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ زیرا او از بندگان مخلص ما بود؛ وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَولا ان رَءَا بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكِ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ انَّهُ مِن عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ». «2»

«من عبادنا» (از بندگان ما) و «مخلصین» (خالص شدگان)، تعبیرات بسیار پرمعنایی است که در این آیه به عنوان نشان افتخار بر سینه حضرت یوسف علیه السلام نصب شده است.

گرچه حضرت یوسف علیه السلام با وجود عفت و پاکدامنی از سوی همسر عزیز مصر متهم به خیانتی شد که ممکن بود به قیمت جان او تمام شود؛ ولی خداوندی که وعده حمایت از مؤمنان پاکدامن را داده است توسط گواهی کودک شیرخواری که در گهواره بود، به صورت معجزه آسایی، او را نجات داد.

آنچه بعضی از افراد نادان و بی خبر، در شرح این آیات نوشته اند که منظور از «هَمَّ بِها» این است که حضرت یوسف علیه السلام نیز آماده کام جویی از زلیخا شد، نه با مقام عصمت انبیا سازگار است و نه با لحن آیات فوق؛ بلکه قرآن می گوید: «برهان پروردگار به

---

(1)- یوسف، 23.

(2)- یوسف، 24.



یاری حضرت یوسف علیه السلام آمد که اگر نیامده بود، آماده می شد؛ ولی چون به سراغش آمد، قصد گناه نکرد».

فخر رازی در تفسیر این آیه، تعبیر جالبی دارد. او می نویسد: «همه، حتی شیطان شهادت به پاکی حضرت یوسف علیه السلام دادند؛ زیرا شیطان

در همان زمانی که رانده درگاه خدا شد، گفت: من برای گمراه ساختن همه فرزندان آدم تلاش می کنم؛ جز بندگان مخلَص تو؛ قَالَ فَبِعِزَّتِکَ لَاغْوِیَنَّهُمْ اجْمَعینَ* الّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ» «1»

سپس فخر رازی می افزاید: «اگر گویندگان این سخنان بی اساس و خرافی، تابع خداوند هستند، خداوند شهادت به پاکی حضرت یوسف علیه السلام داد و اگر پیرو شیطانند، شیطان نیز شهادت به پاکی او داده است». «2»

*** در چهارمین آیه که ادامه شرح زندگی پرماجرای حضرت یوسف علیه السلام و بیان مقام والای عفّت و پارسایی اوست، ضمن اشاره به آزمون دیگری که مانند طوفانی سخت در برابر او پدیدار شده بود، می فرماید: «هنگامی که آوازه عشق سوزان عزیز مصر به غلام کنعانیش حضرت یوسف علیه السلام، در شهر پیچید و زنان مصر، زبان به ملامت و سرزنش او گشودند؛ او برای اثبات بی گناهی خود، مجلس میهمانی عظیمی ترتیب داد و از زنان سرشناس مصر دعوت کرد و در یک لحظه حسّاس، حضرت یوسف علیه السلام را وادار کرد که وارد آن مجلس شود.

هنگامی که آنها چشمشان به جمال دل آرای حضرت یوسف علیه السلام افتاد؛ زمام اختیار را از دست دادند و با کاردهایی که برای خوردن میوه در دست داشتند، بی اختیار دستهایشان را بریدند و همگی گفتند: این جوان، یک انسان نیست که یک فرشته زیبا و عجیب است!»

در آن هنگام که همسر عزیز مصر خودش را پیروز می دید، رو به آنها کرد و گفت:

«این همان کسی است که مرا به خاطر (عشق) به او سرزنش کردید. (آری!) من او را به خویشتن دعوت کردم و او خودداری کرد. اگر آنچه را که

من دستور می دهم، انجام ندهد؛ به

---

(1)- تفسیر کبیر فخر رازی، جلد 18، صفحه 82 و 83.

(2)- تفسیر کبیر فخر رازی، جلد 18، صفحه 117.



زندان خواهد افتاد و به یقین خوار و ذلیل خواهد شد؛ قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الّذی لُمْتُنَّنی فِیهِ وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِنْ لَمْ یَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَیُسْجَنَنَّ وَ لَیَکُوناً مِنَ الصَّاغِرِینَ» «1»

این دوّمین امتحان سخت و سنگین حضرت یوسف علیه السلام بود. او بر سر دو راهی قرار داشت؛ یکی، تسلیم شدن در برابر درخواست همسر عزیز مصر و به کام دل رسیدن و از هرگونه ناز و نعمت و محبت برخوردار شدن و دیگری مقاومت کردن و به زندان افتادن و اعمال سخت آن را تحمّل نمودن.

او بدون لحظه ای تردید، راه خود را انتخاب کرد و به درگاه خداوند متعال رو آورد و گفت: «پروردگارا! زندان (با آن همه مشکلات و رنجهایش) نزد من، محبوبتر است از آنچه اینها مرا به آن می خوانند. اگر مکر و نیرنگ آنها را از من بازنگردانی، قلب من متمایل به آنها خواهد شد و از جاهلان خواهم بود؛ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ احَبُّ الَیَّ مِمّا یَدْعُونَنی الَیهِ وَ الَّا تَصْرِفْ عَنیّ کَیْدَهُنَّ أَصْبُ الَیْهِنَّ وَ أَکُنْ مِنَ الجَاهِلینَ». «2»

از تعبیرات آیه روشن می شود که زنان آن مجلس نیز با همسر عزیز مصر هم صدا شدند و حضرت یوسف علیه السلام را به تسلیم در برابر آن زن دعوت می کردند و هر کدام به نوعی او را به اجابت دعوت همسر عزیز مصر فرا می خواندند. یکی می گفت: ای جوان! مگر جمال دل آرا و خیره کننده همسر عزیز مصر

را نمی بینی؟ مگر از عشق و زیبایی او لذّت نمی بری؟ !

دیگری می گفت: اگر زیبایی خیره کننده او در قلب تو اثر نمی گذارد؛ ولی فراموش مکن که او همسر عزیز مصر است، اگر قلب او را به دست آوری، هر چه از مال و مقام بخواهی، در اختیار تو قرار خواهد داد.

سوّمی به او هشدار می داد که اگر جمال و زیبایی و یا مال و مقام او برای تو اهمّیّت و ارزش ندارد؛ ولی بدان که اگر آن زن، خشمگین شود؛ به یک موجود خطرناک انتقام جو تبدیل خواهد شد، آنگاه تو را در قعر زندان خواهد انداخت و تو در آنجا برای همیشه فراموش خواهی شد.

---

(1)- یوسف، 32.

(2)- یوسف، 33.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 323

چون آخرین راه، همان زندان وحشتناک بود؛ حضرت یوسف علیه السلام به درگاه خداوند عرضه داشت: «من برای اطاعت فرمان تو و حفظ پاکی و تقوا و پارسایی و عفّت خویش، حاضرم روانه زندان وحشتناک گردم؛ اما آلوده خواست شوم آنها نشوم».

این تهدید جدّی بود و عملی هم شد. حضرت یوسف علیه السلام به زندان افتاد؛ ولی روح بلندش از محیط ننگین و آلوده کاخ عزیز مصر رهایی یافت. در ادامه همین آیات آمده است که خداوند، این زندان وحشتناک را نردبان ترقّی حضرت یوسف علیه السلام قرار داد.

سرانجام به خواست خداوند، او بر تخت قدرت عزیز مصر تکیه زد و با حفظ آبرو و تقوا، به همه چیز رسید؛ در حالی که همه آلودگان رسوا شده و کنار رفتند. این پاداشی بود که خداوند در دنیا به این سلاله نیکان و پاکان عنایت کرد.

قرآن کریم در ادامه می فرماید: «پروردگار او، دعای خالصانه اش

را اجابت کرد و مکر و نقشه های شوم آنها را از او برگردانید؛ زیرا او شنوا و داناست؛ فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ کَیْدَهُنَّ انَّهُ هُوَ السَّمیعُ العَلیمُ». «1»

*** عفت، صفت بارز یک مؤمن

در پنجمین آیه مورد بحث، سخن از صفات برجسته مؤمنان است. قرآن در عبارت های کوتاه و بسیار پرمعنی، ضمن بیان بخش مهمی از صفات مؤمنان، پاکدامنی و عفّت را یکی از خصلت های برجسته آنها دانسته و می گوید: «آنها کسانی هستند که دامان خود را (از آلودگی به بی عفتی) حفظ می کنند و تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند که در بهره گیری از آنان، ملامت نمی شوند و کسانی که غیر از این راهی را طلب کنند، تجاوزگرند؛ وَالّذینَ هُمْ لِفُرُوجِهِم حَافِظُونَ- الّا عَلَی ازْوَاجِهِمْ أَو مَا مَلَکَتْ ایمَانُهُمْ فَانَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ- فَمَنِ ابْتَغی وَ رَآءَ ذَلِکَ فَأُولئکَ هُمُ العَادُونَ». «2»

جالب این که، قرآن در بیان صفات برجسته مؤمنان، عفت را بعد از نماز و زکات و

---

(1)- یوسف، 34.

(2)- مؤمنون، 5 تا 7.



پرهیز از لغو مطرح کرده و حتّی آن را بر مسئله امانت و پایبندی به عهد و پیمان نیز مقدم داشته است.

عفت؛ کلید نجات

در آخرین آیه مورد بحث، قرآن بیان می کند که خداوند، ده گروه از مردان و زنان برجسته را مورد مغفرت و اجر عظیم قرار می دهد که نهمین آنها مردان و زنانی است که دامان خود را از آلودگی به بی عفّتی، نگه داشته و پاکدامن و عفیفند.

در بیان اوصاف دهمین گروه، اشاره می کند که آنها بسیار یاد خدا می کنند
و بعید نیست که بیان این مطلب، دلیل رابطه نزدیکی میان عفّت

و یاد خدا بودن، باشد که نتیجه همه اینها، آمرزش الهی و اجر عظیمی است که عظمتش را تنها خودش می داند.

در جای دیگر اشاره شده است که روزه نیز یکی از راه های مهار طغیان «شهوت جنسی» است؛ بنابراین میان عفت و روزه، رابطه مستقیم وجود دارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «یَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ انِ اسْتَطَاعَ مِنْکُمْ الْبَاءَهُ فَلْیَتَزَوَّجُ فَانَّهُ اغَضُّ لِلْبَصَرِ وَ احْصَنُ لِلْفَرْجِ وَ مَنْ لَمْ یَسْتَطِعُ فَعَلَیهِ بِالصَّوْمِ «1»؛ ای گروه جوانان! کسی که از شما توانایی بر ازدواج داشته باشد، ازدواج کند؛ زیرا ازدواج سبب می شود که از نوامیس مردم چشم فروبندد و دامان خویش را از آلودگی به بی عفتی حفظ کند و کسی که توانایی بر ازدواج ندارد؛ روزه بگیرد».

عفّت در روایات اسلامی

در منابع حدیثی، اهمّیّت فوق العاده ای به «عفّت» داده شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

1- امام امیر المؤمنین علیه السلام، عفت را برترین عبادت شمرده است: «افْضَلُ الْعِباده الْعِفافُ «2»» تعبیر به عفت در اینجا، ممکن است به معنی وسیع آن استعمال شده و یا

---

(1)- تفسیر مراغی، جلد 22، صفحه 10.

(2)- اصول کافی، جلد 2، صفحه 79.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 325

ممکن است در مقابل شکم پرستی و شهوت جنسی به کار رفته باشد.

2- امام باقر علیه السلام می فرمایند: «مَا عُبِدَاللّهُ بِشی ءٍ افْضَلَ مِنْ عِفَّهِ بَطْنٍ وَ فَرْجٍ؛ هیچ عبادتی در پیشگاه خداوند، برتر از عفّت در برابر شکم و مسایل جنسی نیست» «1»

3- در روایت دیگری از آن حضرت- که تفسیری بر روایت سابق است- آمده است که مردی خدمت امام علیه السلام عرض کرد: اعمال و طاعات من ضعیف و روزه ام

کم است؛ ولی امیدوارم که هرگز مال حرامی نخورده ام. امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «ایُّ الاجْتَهَادِ افْضَلُ مِنْ عِفَّهِ بِطْنٍ وَ فَرْجٍ؛ کدام تلاش در راه اطاعت خدا، برتر از عفّت در مقابل شکم و مسایل جنسی است». «2»

4- امام علی بن ابی طالب علیه السلام در این رابطه می فرمایند: «اذا ارَادَ اللّهُ بِعَبْدٍ خَیراً اعَفَّ بَطْنَهُ وَ فَرْجَهُ؛ هنگامی که خداوند خیر و خوبی برای بنده اش بخواهد؛ به او توفیق می دهد که در برابر شکم و شهوت پرستی عفّت پیدا کند». «3»

5- در حدیث دیگری که مفضّل از امام صادق علیه السلام، در توصیف شیعیان واقعی نقل شده، آن حضرت چنین می فرمایند: «انَّمَا شِیعَهُ جَعْفَرٍ مَنْ عَفَّ بَطْنَهُ وَ فَرْجَهُ وَ اشْتَدَّ جَهَادَهُ وَ عَمَلُهُ لِخَالِقِهِ وَ رَجَاءُ ثَوابِهُ وَ خَافَ عِقَابَهُ فَاذَا رَأَیْتَ اولئکَ فَاولئکَ شِیعَهُ جَعْفرٍ؛ پیروان حقیقی جعفر بن محمد، کسانی هستند که در برابر شکم پرستی و بی بند و باری جنسی، عفت و (در راه بندگی خدا) تلاش و کوشش فراوان دارند؛ به ثواب او امیدوارند و از عقاب او بیمناک.

(به همین دلیل، پیوسته، در راه حق حرکت می کنند. هرگاه کسی را با این صفات ببینی) آنها پیروان و شیعیان جعفر بن محمد علیه السلام می باشند». «4»

6- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَی قَدْرِ هِمَّتِهِ، وَ صِدْقُهُ عَلی قَدْرِ مُرُوَّتِهِ، وَ شُجَاعَتُهُ عَلَی قَدْرِ انْفَتِهِ وَ عِفَّتُهُ عَلَی قَدْرِ غَیْرَتِهِ؛ ارزش هر کس به اندازه همّت او و صداقت هر کس به اندازه شخصیت او و شجاعت هر کس به اندازه زهد و بی اعتنایی او به

---

(1)- اصول کافی، جلد 2، صفحه 79.

(2)- همان

مدرک.

(3)- غرر الحکم، حدیث 4114.

(4)- وسایل الشیعه، جلد 11، صفحه 199.



ارزشهای مادی و عفّت هر کس به اندازه غیرت اوست». «1»

بدیهی است، افراد غیرتمند راضی نمی شوند که کسی نگاه آلوده به نوامیس آنها کند؛ به همین دلیل، نسبت به نوامیس دیگران نیز حسّاسند و متعرض آنها نمی شوند.

7- این بحث را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله در این روایت ضمن بیان این که: «سه چیز است که بر امّتم از آن سه بیمناکم» سوّمین آنها را «شَهْوَةُ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ؛ شکم پرستی و شهوت پرستی جنسی» «2» می دانند.

نتیجه

آنچه از آیات و روایات فوق حاصل می شود، این است که: اسلام اهتمام فوق العاده به مسئله پرهیزکاری در برابر شهوت شکم و بی بند و باری جنسی دارد تا جایی که آن را نشانه شخصیت، غیرت، ایمان و پیروی از مکتب اهلبیت علیهم السلام معرفی می کند. تاریخ نیز سرچشمه بسیاری از گرفتاری های انسان را از همین دو امر (شهوت شکم و شهوت جنسی) می داند؛ زیرا شهوتِ شکم، به انسان اجازه تفکر مشروع را نمی دهد تا به وسیله آن، حقوق انسان ها را رعایت کند و در مسیر عدالت گام بردارد. به همین علت، انسان را به ارتکاب انواع گناهان وامی دارد.

علاوه بر اینها، شهوت شکم، سرچشمه بسیاری از بیماری های جسمانی و اخلاقی است تا آنجا که گاهی، شکم به بت خطرناکی مبدّل شده و انسان را به پرستش و اطاعت خویش در همه زمینه ها وادار می سازد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز، در این رابطه، درباره مردم آخر الزمان فرموده

است: «يَأْتِى عَلَى النّاسِ زَمانٌ بُطُونُهُمْ آلِهَتُهُمْ وَ نِسَائُهُم قِبْلَتُهُمْ وَ دَنَانِيرُهُمْ دِينُهُمْ، وَ شَرَفُهُمْ مَتَاعُهُمْ، لايَبْغى مِنَ الايمَانِ الّا اسْمَهُ وَ لا مِنَ الْاسلامِ الّا رَسْمَهُ وَ لا مِنَ القُرآنِ الّا دَرْسَهُ، مَسَاجِدُهُمْ مَعْمُورَهٌ مِنَ الْبَنَاءِ وَ قُلُوبُهُمْ خَرَابٌ عَلَى الْهُدى؛ زمانى بر مردم فرا مى رسد كه شكم هاى آنها بت هاى آنهاست و زن هاى آنها قبله آنهاست و دينارهايشان دينشان و شرفشان متاعشان است، در آن زمان از ايمان جز نامى و از اسلام جز رسمى و از قرآن، جز درسى باقى نمى ماند،

---

(1)- نهج البلاغه، كلمات قصار، كلمه 47.

(2)- اصول كافى، جلد 2، صفحه 79.



مساجدشان از نظر ساختمان آباد و دل هايشان از نظر هدايت خراب است».

در ذيل اين حديث آمده است: «خداوند در چنان شرايطى، آنان را به چهار بلا مبتلا مى كند، جور سلطان و قحطى زمان و ظلم واليان و حاكمان». «1»

فرق ميان ظلم و جور (كه در بسيارى از روايات در برابر هم قرار گرفته اند) ممكن است از اين جهت باشد كه واژه جور، در اصل به معنى انحراف از مسير حق است؛ بنابراين جور سلطان به انحرافات صاحبان سلطه و فرمانروايان اطلاق مى شود، در حالى كه ظلم به معنى بى عدالتى است.

در حديث ديگرى از آن حضرت آمده است: «ايّاكَ وَ ادْمَانَ الشَّبَع فَانَّهُ يُهَيّجُ الاسْقَامَ وَ يُثيرُ العِلَلَ؛ از پرخورى بپرهيز كه انواع بيمارى ها را تحريك كرده، و سرچشمه مرض هاست». «2»

پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله نيز فرموده است: «هركس از شرّ شكم و زبان و آلت جنسى خود در امان بماند، از همه بدى ها محفوظ مانده است». «3»

برای کنترل شهوات- مخصوصاً شهوت جنسی

و شهوت شکم- راه های بسیاری وجود دارد که بخشی جنبه کلّی و عمومی دارد؛ یعنی، در تمام مفاسد اخلاقی ساری و جاری است، مانند: پاک بودن محیط، نقش معاشران و دوستان، تربیت خانوادگی، علم و آگاهی به پیامدهای رذایل اخلاقی، مسایل فرهنگی و مانند آن.

این بحث را به صورت گسترده و کامل در جلد اوّل تحت عنوان آمادگی های لازم برای پرورش فضایل اخلاقی مطرح کردیم.

بخش دیگر، جنبه خصوصی دارد؛ یعنی، مربوط به «عفّت» در مسایل جنسی و سایر

---

(1)- بحار الانوار، جلد 22، صفحه 453.

(2)- شرح غرر الحکم، صفحه 300، حدیث 2681، جمله 1.

(3)- معراج السّعاده، صفحه 310.



خواست های نفسانی است که امور زیر را می توان به عنوان عمده ترین راه کنترل در این خصوص ذکر کرد:

1- حجاب و ترک خودآرایی در انظار عموم

بی شک، یکی از اموری که به شهوت جنسی دامن می زند، «برهنگی و خودآرایی زنان و مردان» برای یکدیگر است که تأثیر آن، به خصوص در میان جوانان مجرّد، قابل انکار نیست، به گونه ای که می توان گفت: آلودگی به بی عفّتی رابطه مستقیمی با بی حجابی، برهنگی و خودآرایی در انظار عموم دارد؛ حتی طبق بعضی از آمارهای مستند، هر قدر این مسئله تشدید شود، به همان نسبت آلودگی به بی عفتی بیشتر می شود؛ مثلاً، در تابستان که به خاطر گرمی هوا، برهنگی زنان بیشتر می شود، به همان نسبت مزاحمت های جنسی افزایش می یابد و به عکس، در زمستان که زنان، پوشش بیشتر دارند؛ این گونه مزاحمت ها کمتر می شود.

به همین دلیل، دستور حجاب یکی از مؤکدترین دستورهای اسلام است.
قرآن مجید در آیات متعددی از جمله: آیات 31 و 60 سوره نور

و آیات 33 و 53 و 59 احزاب، بر مسئله حجاب تأکید کرده است که گاهی زنان با ایمان را مخاطب قرار می دهد و گاهی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را و گاهی نیز با استثنا کردن زنان پیر و از کارافتاده، تکلیف بقیه را روشن می سازد؛ به این ترتیب با عبارات مختلف، اهمّیّت این وظیفه اسلامی را بازگو می کند.

بدیهی است که برداشتن حجاب، مقدّمه برهنگی، آزادی جنسی و بی بند و باری است که مشکلات و مفاسد ناشی از آن، در عصر و زمان ما بر کسی پوشیده نیست.

بی حجابی سبب می شود که گروهی از زنان، در یک مسابقه بی پایان، در نشان دادن اندام خود و تحریک مردان هوسباز شرکت کنند. این امر در عصر و زمان ما که به خاطر گرفتاری های تحصیلی و اقتصادی سن ازدواج بالا رفته و قشر عظیمی از جامعه را جوانان مجرّد تشکیل می دهد، آثار بسیار زیانباری دارد.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 329

بی حجابی، علاوه بر این که از نظر اخلاقی سبب ناامنی خانواده ها و بروز جنایات می شود، ضمناً سبب ایجاد هیجان های مستمر عصبی و حتّی بیماری های روانی نیز می گردد که ثمره آن سستی پیوند خانواده ها و کاهش ارزش شخصیت زن در جامعه است.

2- عدم اختلاط زن و مرد

بی شک در جامعه مخصوصاً در جامعه فعلی نمی توان زندگی زن و مرد نامحرم را به طور کامل از هم جدا کرد، ولی در مواردی که ضرورتی نداشته باشد، چنان که از اختلاط پرهیز شود، به یقین، اصول عفت و پارسایی، بهتر حفظ خواهد شد؛ دلیل آن هم مفاسد بسیار وحشتناک و شرم آوری است که از اختلاط پسران و

دختران در کشورهای غربی دیده می شود.

3- دیدن مطبوعات و رسانه های تصویری

مطبوعات و رسانه های تصویری نقش بسیار مؤثری در تحریک مسایل جنسی، مخصوصاً در میان قشر جوان دارد. افراد سودجو و گروه هایی که از این راه به درآمدهای هنگفت نامشروعی می رسند، دست به انتشار مفتضح ترین فیلم ها، عکس ها، رمان ها و داستان های عشقی کثیف می زنند و در شرایطی که امواج رسانه ها به آسانی از یک گوشه جهان به گوشه دیگر منتقل می شود، کنترل آنها کار آسانی نیست؛ ولی به هر حال اگر این امر به طور کامل، امکان پذیر نباشد، به طور ناقص امکان پذیر است که غفلت از آن، موجب گرفتاری های فراوان اخلاقی و اجتماعی است.

با نهایت تأسف، گروهی از نویسندگان و ارباب علم و دانش نیز در این مسئله به موضع انفعالی روی آورده اند و به خاطر این که شرایط زمان، اجازه مخالفت با این امور را نمی دهد و یا مخالفت با آنها، ما را از نسل جوان جدا می سازد، یا در اذهان مردم



متمدّن، به عقب افتادگی متّهم می شویم؛ به همین دلیل، دست روی دست گذاشته و مأیوسانه به امواج خطرناکی که جوامع اسلامی را در برگرفته، نگاه می کنند.

***



16

## غفلت و بی خبری

### اشاره

«غفلت» دارای مفهوم وسیع و گسترده ای است که هرگونه بی خبری از شرایط زمان و مکانی (که انسان در آن زندگی می کند) و از واقعیت های

فعلی و آینده و گذشته خویش و از صفات و اعمال خود و از پیامها و آیات حق و همچنین هشدارهایی که حوادث تلخ و شیرین زندگی، به انسان ها می دهد را شامل می شود.

بی خبری از این واقعیت ها و نداشتن موضع گیری صحیح در

برابر آنها، خطر بزرگی برای سعادت انسان ها است؛ خطری که هر لحظه ممکن است، دامان انسان را بگیرد و او را به کام نیستی فرو برد، خطری که می تواند زحمات سالیان دراز عمر انسان را در یک لحظه بر باد دهد.

شاید بارها، شنیده باشیم که فلان شخص با زحمت بسیار، اموال و سرمایه های عظیمی به دست آورده بود؛ اما بر اثر یک لحظه «غفلت» آتش سوزی عظیمی به وجود آمد که تمام آنها را در کام خود فرو برد؛ انسان نیز در مسیر سعادت چنین است. ممکن است، افتادن در دام «غفلت» در یک لحظه کوتاه، سرمایه های معنوی او را مبدل به خاکستر حسرت کند.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 332

به همین دلیل علمای اخلاق، بحث های وسیعی درباره «غفلت» و ذُکْر و بیداری (که نقطه مقابل آن است) در کتاب های خود آورده اند و از عواملی که می تواند پرده های «غفلت» را کنار زند و انسان را از خواب «غفلت» بیدار کند، بحث نموده اند.

با این مقدمه، به قرآن مجید مراجعه می کنیم و اهمّیّتی را که این کتاب بزرگ آسمانی بر این امر قائل شده، در آیات زیر مورد بررسی قرار می دهیم:

1- وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ کَثیراً مِنَ الجِنِّ وَ الانْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ اعْیُنٌ لایُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُم آذانٌ لایَسْمَعُونَ بِهَا اولئکَ کَالانْعَامِ بَلْ هُمْ اضَلُّ اولئکَ هُم الغَافِلُونَ (سوره اعراف، آیه 179)

2- وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَاذا هِیَ شَاخِصَهٌ ابْصَارُ الَّذِینَ کَفَرُوا یَا وَیْلَنَا قَدْ کُنَّا فی غَفْلَهٍ مِنْ هَذَا بَلْ کُنَّا ظَالِمینَ (سوره انبیاء، آیه 97)

3- وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَداهِ وَالْعَشِیِّ یُریدونَ وَجْهَهُ وَ لاتَعْدُ عَیْنَاکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ

زِينَةَ الْحَيَاهِ الدُّنيَا وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً (سوره كهف، آيه 28)

4- انَّ الَّذِينَ لايَرجُونَ لِقَائَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاهِ الدُّنيَا وَ اطمَأَنُّوا بِهَا وَ الَّذينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ* اولئكَ مَأواهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (سوره يونس، آيه 7 و 8)

5- يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَاهِ الدُّنيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غَافِلُونَ (سوره روم، آيه 7)

6- سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِىَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِى الارضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ ان يَرَوْا كُلَّ آيَهٍ لايُؤْمِنُوا بِهَا وَ انْ يَرَوْا سَبيلَ الرُّشدِ لايَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً وَ انْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَىِّ يَتَّخِذُوهُ سَبيلاً ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلينَ (سوره اعراف، آيه 146)

7- فَانْتَقَمْنَا مِنْهُم فَأَغرَقْنَاهُم فى اليَمِّ بِانَّهُم كَذَّبُوا بِآيَاتِنا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلينَ (سوره اعراف، آيه 136)

8- فَاذَا رَكِبُوا فِى الْفُلْكِ دَعَوُا اللّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمّا نَجَّاهُمْ الَى الْبَرِّ اذاهُمْ يُشْرِكُونَ (سوره عنكبوت، آيه 65)

9- وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَانِ نُقَيِّضُ لَهُ شَيْطَاناً فَهُوَ لَهُ قَرينٌ (سوره زخرف، آيه 36)

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 333

10- انّ الَّذينَ اتَّقَوْا اذَا مَسَّهُم طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَاذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (سوره اعراف، آيه 201)

11- لَقَدْ كُنْتَ فِى غَفْلَهٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطآئَكَ فَبَصَرُكَ الْيَومَ حَديدٌ (سوره ق، آيه 22)

12- وَ انْذِرهُم يَوْمَ الْحَسْرَهِ اذ قُضىَ الامْرُ وَ هُمْ فِى غَفْلَهٍ وَ هُمْ لايُؤمِنُونَ (سوره مريم، آيه 39)

ترجمه

1- به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دل ها (عقل ها) یی دارند که که با آن (اندیشه نمی کنند و) نمی فهمند و چشمانی که با آن نمی بینند و گوشهایی که با آن نمی شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند، بلکه گمراهتر!

اینان همان غافلانند. (زیرا با داشتن همه گونه امکانات هدایت، باز هم گمراهند!)

2- و وعده حق (قیامت) نزدیک می شود، در آن هنگام چشم های کافران از وحشت، از حرکت باز می ماند، (می گویند) ای وای! بر ما که از این (جریان) در غفلت بودیم؛ بلکه ما ستمکار بودیم!

3- با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند، و تنها رضای او را می طلبند! و هرگز به خاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها برمگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم، اطاعت مکن! همان ها که از هوای نفس پیروی کردند و کارهایشان افراطی است.

4- آنها که ایمان به ملاقات ما (و روز رستاخیز) ندارند و به زندگی دنیا خشنود شدند و بر آن تکیه کردند و آنها که از آیات ما غافلند- (همه) آنها جایگاهشان آتش است، به خاطر کارهایی که انجام می دادند!

5- آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت (و پایان کار) غافلند!

6- به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبّر می ورزند، از (ایمان به) آیات خود

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 334

منصرف می سازم! آنها چنانند که اگر هر آیه و نشانه ای را ببینند، به آن ایمان نمی آورند. اگر راه هدایت را ببینند آن را، راه خود انتخاب نمی کنند و اگر راه گمراهی را ببینند آن را، راه خود انتخاب می کنند! (همه اینها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند!

7- سر انجام از آنها انتقام گرفتیم و آنان را در دریا غرق کردیم، زیرا آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند.

8- هنگامی

که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می خوانند (و غیر او را فراموش می کنند)؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می شوند!

9- و هر کس از یاد خدا روی گردان شود، شیطان را به سراغ او می فرستیم؛ پس همواره قرین اوست!

10- هنگامی که پرهیزگاران، گرفتار وسوسه های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می افتند و (در پرتو یاد او، راه حق را می بینند و) ناگهان بینا می گردند!

11- (به او خطاب می شود) تو از این صحنه (و دادگاه بزرگ) غافل بودی و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم و امروز چشمت کاملاً تیزبین است!

12- آنان را از روز حسرت (روز رستاخیز که برای همه مایه تأسف است) بترسان، در آن هنگام که همه چیز پایان می یابد و آنها در غفلتند و ایمان نمی آورند!

### تفسیر و جمع بندی «غفلت» سرچشمه اصلی بدبختی ها

در نخستین آیه، به معرفی گروهی از بدترین افراد انسان پرداخته شده؛ گروهی که شاید بدتر از آنان در میان انسان ها یافت نشود که درباره اوصاف آنها می فرماید: «ما بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دل ها (و عقل هایی) دارند که با آن چیزی درک نمی کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی بیند و گوش هایی دارند که با آن نمی شوند. آنها همچون چهارپایانند، بلکه بدترند. آنها همان غافلانند؛ وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ کَثیراً مِن الْجِنِّ وَ

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 335

الانْسِ لَهُم قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُم اعْیُنٌ لایُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُم آذانٌ لایَسْمَعُونَ بِهَا اولئکَ کَالانْعَامِ بَلْ هُمْ اضَلُّ اولئکَ هُم الغَافِلونَ» «1»

در این آیه عامل نهایی بدبختی این گروه دوزخی را «غفلت» شمرده

است. غفلتی که از ترک اندیشه و نداشتن چشم باز و گوش شنوا حاصل شده و انسان را به مرحله ای حتّی فروتر از چهارپایان سقوط می دهد. زیرا اگر چهارپایان غافلند، استعداد غفلت زدایی را ندارند؛ ولی اگر انسان با داشتن منبع آگاهی در غفلت غوطه ور شود، به طور قطع از چهارپایان هم کمترند.

مفهوم آیه بالا این نیست که خدا گروهی را به اجبار به دوزخ می فرستد؛ بلکه همان گونه که در آیه با صراحت آمده، دوزخی شدن آنان از ناحیه خودشان است، چون به آنها عقل داده شده ولی به کار نمی بندند، چشم و گوش دارند، اما با آن حقایق را نمی بینند و نمی شنوند.

پس هر چه هست از ناحیه خود آنها است، منتهی خداوند حکم مشروطی دارد و آن این که: کسانی که استعدادهای خدادادی را به کار نگیرند، سرنوشتشان آتش دوزخ است! و حصول این شرط بستگی به اراده خود انسان دارد.

*** در دوّمین آیه سخن از کافران در آستانه رستاخیز است. در آن هنگام که وعده خدا نزدیک می شود، چنان وحشتی سراسر وجودشان را فرا می گیرد که چشمانشان از حرکت باز می ایستد و در اینجاست که فریاد آنها بلند می شود که: «ای وای! بر ما، ما از این صحنه در غفلت بودیم، بلکه ظالم و ستمگر بودیم؛ وَ اقتَرَبَ الْوَعْدُ الحَقُّ فَاذَا هِیَ شَاخِصَهٌ ابْصَارُ الَّذینَ کَفَرُوا یَا وَیْلَنَا قَدْ کُنَّا فِی غَفْلَهٍ مِنْ هَذَا بَلْ کُنَّا ظَالِمینَ». «2»

به این ترتیب، این گروه از کافران، عامل اصلی انحراف خویش را «غفلت» معرفی می کنند؛ غفلتی که آنها را به ظلم کردن به خویشتن و دیگران دعوت نموده و حتی به انبیا الهی و کتب

آسمانی ظلم و ستم روا داشتند.

---

(1)- اعراف، 179.

(2)- انبیاء، 97.



آنان این سخن را زمانی می گویند که لرزشی، سراسر جهان را فرا می گیرد و نشانه های رستاخیز ظاهر می شود و پرده های «غفلت» در آن شرایط هولناک کنار می رود، در حالی که تمام درهای توبه و بازگشت بسته شده است. «1»

«شاخصه» از ماده «شخوص» بر وزن «خلوص» در اصل به معنی خروج از منزل یا از شهری به شهر دیگر است و از آن جا که انسان به هنگام وحشت شدید، چشم او از حرکت باز می ایستد و به جایی خیره می شود، به گونه ای که گویی از حدقه بیرون می آید؛ به این حالت «شخوص» گفته شده است.

*** در سوّمین آیه، خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور می دهد که با چه کسانی معاشر و همراه باشد و چه افرادی را از اطراف خویش براند: «با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند و تنها ذات او را می طلبند، هرگز چشم های خود را به خاطر زینت های دنیا از آنها برمگیر و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم، اطاعت مکن؛ همانها که پیروی هوای نفس کردند و کارهایشان افراطی است؛ وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَوَهِ وَ الْعَشِّی یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَ لاتَعْدُ عَیْنَاکَ عَنْهُمْ تُریدُ زِینَهَ الحَیَاهِ الدُّنیَا وَ لاتُطِعْ مَنْ اغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِکْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ کَانَ امْرُهُ فُرُطاً». «2»

در این آیه، اوصاف کسانی که شایسته همنشینی پیامبر را در ایمان و عبادت و ذکر پروردگار در هر صبح و شام دارند، برشمرده و از اطاعت (و همنشینی با) کسانی که

دل هایشان از ذکر خدا غافل بوده و از هوای نفس پیروی نموده و کارشان به افراط گراییده است، نهی می نماید.

از تعبیرات این آیه، رابطه هواپرستی و افراط در آن، با «غفلت» استفاده می شود.

آری! غافلان از یاد خدا، هواپرستند و در راه افراط گام برمی دارند و اگر در مذّمت «غفلت» چیزی جز این نباشد، کافی است.

---

(1)- در این که مرجع ضمیر «هی» چیست؟ در میان مفسران نظرهای زیادی است؛ ولی بهتر است که آن را به ابصار بازگردانیم، گویی که در عبارت تقدیم و تأخیری رخ داده است.

(2)- کهف، 28.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 337

طبق بیان آیه فوق که: «خداوند دل های آنها را غافل کرده»، به یقین به خاطر اعمالشان است که نتیجه آن مجازات الهی؛ یعنی، «غفلت» از یاد خداست.

معروف است که آیه فوق درباره جمعی از ثروتمندان متکبّر و خودخواه عصر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده که به حضور حضرت رسیدند و گفتند: ای محمد! اگر تو در صدر مجلس بنشینی و این گونه افرادی را که بوی بدشان مشام ما را آزار می دهد و لباس های خشن و پشمینه بر تن دارند «1» از خود دور سازی، مجلس تو، مجلسی در خور اشراف و شخصیت هایی همچون ما بشود، آن گاه ما نزد تو خواهیم آمد و از سخنانت بهره خواهیم گرفت، ولی با وجود این دو گروه، دیگر جای ما نیست! «2»

ولی خداوند از درون این گروه غافل و بی خبر آگاه بود و می دانست که این گونه افراد پر ادّعا و بی محتوا، نه یار روز صلح اند و نه سرباز روز جنگ. بر آنها نمی توان اعتماد کرد و از فکر

آنها نیز نمی توان استفاده کرد، به همین دلیل خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار داد که مراقب وسوسه های آنها باشد.

*** در چهارمین آیه، دوزخیان را با ذکر چند ویژگی، معرّفی می کند: «کسانی که امید لقای ما را ندارند (به معاد و رستاخیز معتقد نیستند) و تنها به زندگی دنیا خوشنودند و به آن اطمینان دارند و نیز کسانی که از آیات ما غافلند، جایگاهشان آتش است، به خاطر اعمالی که انجام می دادند».

در این آیات، آخرین چیزی که روی آن تکیه شده «غفلت» از آیات الهی است که در واقع، ریشه اصلی انکار معاد و اعتماد بر دنیا و فراموشی آخرت است. خلاصه این که «غفلت» ریشه اصلی همه بدبختی های انسان است؛ در حالی که ریشه خوشبختی بهشتیان، آگاهی و بیداری و ذکر خدا است که در آیات بعد همین سوره، به آن اشاره شده است.

---

(1)- اشاره به افراد با ایمانی همچون سلمان فارسی، ابو ذر غفاری، صهیب و خبّاب بوده است.

(2)- این شأن نزول را مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» و قرطبی در تفسیر «الجامع لاحکام القرآن» و برسویی در «روح البیان» و جمعی دیگر با تفاوت هایی نقل کرده اند (توجه داشته باشید، گرچه سوره کهف مکی است ولی مفسران تصریح کرده اند که آیه مورد بحث؛ یعنی آیه 28 این سوره، در مدینه نازل شده است).

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 338

در تفسیر روح البیان در ذیل این آیه، در یک حدیث قدسی، چنین می خوانیم که خداوند می فرماید: «از سه گروه در شگفتم: از کسانی که ایمان به آتش دوزخ دارند و می دانند در پیش روی آنهاست، چگونه می خندند و از کسانی که به

دنیا دل بسته اند، در حالی که می دانند به زودی از آن جدا می شوند و از کسانی که غافلند و می دانند (فرشتگان پروردگار) از آنها غافل نیستند، چگونه مشغول لهو و لعب هستند».

تفسیر مذکور در ذیل همین حدیث، داستانی از «نعمان بن منذر»- یکی از پادشاهان حیره در عصر جاهلیت- نقل می کند: روزی (پادشاه) در زیر درختی برای گستردن بساط لهو و لعب فرود آمد.

عُدی - یکی از نزدیکان او گفت: ای پادشاه ! این درخت آوازی دارد، آیا می دانی چه می گوید؟ این درخت می گوید:

رُبَّ رَكْبٍ قَد اناخُوا حَولَنایَمزَجُون الخَمْرَ بِالمَاءِ الزُّلالِ

ثُمَّ اضْحُوا اسَفَ الدَّهرِ بِهِم وَ كَذاكَ الدَّهرُ حَالاً بَعد حالٍ

چه بسیار سوارانی که در اطراف ما از مرکب فرود آمدند و بساط عیش و نوش گستردند و شراب را با آب زلال آمیختند؛ ولی چیزی نگذشت که طوفان های روزگار، آنها را از میان برداشت و این گونه است دنیا، هر زمانی بعد از زمانی دیگر. «1»

در پنجمین آیه، سخن از افراد ظاهربینی است که بر اثر «غفلت» و بی خبری نه تنها اسرار جهان هستی را که ما را با سرایی دیگر پیوند می دهد، نمی بینند؛ بلکه از زندگی دنیا نیز تنها به ظاهر آن قناعت کردند، قرآن در این رابطه بیان می دارد: «این گروه (از کافران)، تنها ظاهری از زندگی دنیا را می بینند و از آخرت غافلند؛ يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الحَيَاهِ الدُّنيَا و هُمْ عَنِ الآخِرَهِ هُم غَافِلُونَ». «2»

اگر غفلت و بی خبری، سایه شوم و سنگین خود را بر قلوب آنها نیفکنده بود، در جای جای زندگی دنیا، هم خدا را و هم معاد را می دیدند. در قرآن مجید، اسرار آفرینش موجودات و گوشه هایی از

نظام جهان مادّه به عنوان نشانه ها و آیات خدا مطرح شده و

---

(1)- روح البیان، جلد 4، صفحه 18.

(2)- روم، 7.



زندگی انسان در رستاخیز نیز در لابه لای همین زندگی دنیا و حوادثی که در اطراف ما می گذرد، نشان داده شده است؛ منتها، فقط افراد بصیر و بینا و آنها که نغمه توحید و معاد را از درون این حوادث می شنوند، به آن واقف می گردند، نه غافلان کوردل و بی خبر.

ضمناً تکرار ضمیر «هم» در آیه، تأکیدی بر این مطلب است که این «غفلت» سبب ظاهربینی و عدم وصول به عمق مسایل است.

این نکته قابل توجه است که واژه «غفلت» در جایی به کار می رود که اسباب و مقدّمات آگاهی فراهم باشد؛ ولی انسان بر اثر هوای نفس یا ضعف ایمان یا علل دیگر آنها را نادیده بگیرد. شاهد این سخن آیاتی است که بعد از این آیه در سوره روم آمده است؛ خداوند به نمونه هایی از آثار توحید و معاد که در جهان هستی و در گرداگرد وجود ما قرار دارد، اشاره می کند و غافلان را هشدار می دهد.

در ششمین آیه از خطرناکترین گروه کافران سخن به میان آمده، کسانی که علاوه بر کفر، آلوده به تکبّر و لجاجت شدید نیز شده اند. در پایان آیه، دلیل بدبختی آنها را غفلت از آیات الهی دانسته و می فرماید: «به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبّر می ورزند، از ایمان به آیات خود منصرف سازیم؛ (به طوری که) اگر هر آیه و نشانه ای را ببینند، به آن ایمان نمی آورند و اگر راه هدایت را ببینند، راه خود را انتخاب نمی کنند و اگر راه

گمراهی را ببینند راه خود را انتخاب می کنند؛ (همه اینها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند؛ سَأَصْرِفُ عَنْ آیَاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الارضِ بِغَیر الحَقِّ وَ ان یَرَوْا کُلَّ آیَهٍ لایُؤمِنُوا بِهَا وَ انْ یَرَوْا سَبِیلَ الرُّشدِ لایَتَّخِذُوهُ سَبِیلاً وَ انْ یَرَوْا سَبِیلَ الغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبیلاً ذَلِکَ بِأَنَّهُم کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَ کَانُوا عَنهَا غَافِلینَ». «1»

درباره جمله «سَأَصْرِفْ عَن آیَاتِی»؛ (به زودی آنها را از آیات خود منصرف می سازیم)، بحث های زیادی در میان مفسران دیده می شود، شاید به این دلیل که کار خداوند، هدایت به سوی آیات و نشانه های اوست، و اساساً تمام انبیا و اوصیا برای همین آمده اند؛ با این حال، چگونه ممکن است خداوند گروهی را از آیات خودش ممنوع و

---

(1)- اعراف، 146.



محروم سازد؟ بر همین اساس دست به توجیهات زیادی زده اند که بسیاری از آنها مشتمل بر تکلّف است.

پاسخ این سؤال با بررسی آیات دیگر قرآن روشن می شود؛ زیرا، پاره ای از اعمال انسان ها مانند تکبّر در برابر حق و لجاجت و تعصّب شدید، به صورت حجاب و پرده تاریکی بر قلب انسان می افتد و او را از مشاهده جمال زیبای حق باز می دارد. در واقع اعمال و صفات زشت خود آنهاست که «حجاب» آنها می شود و اگر «حجاب افکنی» به خداوند نسبت داده شده، به خاطر این است که خداوند، این اثر را در این گونه اعمال و صفات آفریده است و یا به تعبیر دیگر، یکی از مجازات طبیعی کسانی که دارای این صفات و اعمالند، انصراف از آیات الهی است.

قابل توجه این که: در پایان آیه، باز

تأکید می کند که علت منصرف ساختن آنها از آیات الهی، همان اصرارشان بر تکذیب و غفلت و بی خبریشان از نشانه های خداست.

در هفتمین آیه، به دنبال آیات قبل از آن که سخن از لجاجت فرعونیان در برابر آیات الهی و بلاهای مختلفی است که به عنوان بیدار باش بر آن قوم نازل شد و به دعای «موسی بن عمران» برطرف گردید، می فرماید: «(هنگامی که نه معجزات الهی در آنها اثر گذاشت و نه بلاهای هشدار دهنده) سرانجام ما از آنها انتقام گرفتیم و آنها را در دریا غرق نمودیم؛ زیرا، آنها آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل شدند؛ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُم فَاغْرَقْنَاهُمْ فِی الیَمِّ بِانَّهُم کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَ کَانُوا عَنْهَا غَافِلِینَ». «1»

همان گونه که از آیه استفاده می شود، سرچشمه بدبختی و هلاکت قوم فرعون، تکذیب آیات الهی و «غفلت» بود.

ممکن است «غفلت» سرچشمه تکذیب باشد؛ بنابراین ریشه اصلی، همان «غفلت و بی خبری» بوده است و یا این که بعضی از آیات را تکذیب کردند و بعضی را به فراموشی و «غفلت» سپردند که در این صورت هر کدام، عامل مستقلی محسوب می شوند.

بعضی از مفسران ضمیر «عنها» را به نقمت و عذاب الهی باز گردانده اند که در این

---

(1)- اعراف، 136.



صورت تنها تکذیب آیات الهی موجب بدبختی آنها محسوب می شود؛ ولی این احتمال بسیار ضعیف است؛ زیرا، این ضمیر در کنار آیات قرار گرفته و ظاهراً به آن بازگشت می کند.

بعضی از مفسران در اینجا، سؤالی مطرح کرده اند که شاید همین سؤال سرچشمه احتمال بازگشت ضمیر «عنها» به نقمت و عذاب باشد و آن این که «غفلت» از

اختیار انسان بیرون است و چیزی نیست که موجب عذاب الهی شود.

ولی پاسخ این سؤال روشن است؛ زیرا، در بسیاری از موارد، سرچشمه «غفلت» اختیاری است. هنگامی که انسان به سراغ آیات الهی نرود و در آنها تدبّر نکند و گوش به سخنان معلّمان الهی ندهد، طبیعی است که حالت «غفلت» بر او چیره می شود و از همین رو، بسیار دیده ایم که افراد خطاکار را به خاطر غفلتشان مذمت کرده اند.

*** در هشتمین آیه گرچه از واژه «غفلت» سخن به میان نیامده؛ ولی محتوای آن مفهوم «غفلت» را می رساند. این آیه، درباره مشرکان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله که گرفتار غفلت شدیدی بودند و گاه از خواب غفلت بیدار می شدند و به توحید روی می آوردند و گاه به کلی در منجلاب شرک غرق می گشتند، می فرماید: «هنگامی که بر کشتی سوار می شوند (و با طوفان های شدید و گرداب های وحشتناک و امواج کوه پیکر دریا روبرو می گردند) خدا را با اخلاص می خوانند (و بتها را به فراموشی می سپارند)؛ اما هنگامی که خدا آنها را نجات می دهد و به خشکی می رساند، باز مشرک می شوند؛ فَاذَا رَكِبُوا فِی الْفُلْكِ دَعَوُاللّهَ مُخلِصِینَ لَهُ الدِّینَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ الَی الْبَرّ اذَا هُمْ یُشْرِكُونَ». «1»

آری! طوفان حوادث خطرناک، پرده های «غفلت» و بی خبری را کنار می زند و چشم عقل را بینا و روشن می سازد. گروهی این بیداری را مغتنم شمرده و به اصلاح خطاهای خویش می پردازند؛ ولی گروه بیشتری، تنها در همان لحظات بیدارند، اما بعد از پایان حادثه، دوباره پرده های «غفلت» بر عقل و قلب آنها کشیده شده و به همان راه سابق باز می گردند.

---

(1)- عنکبوت، 65.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 342

بعضی

از مفسران در ذیل این آیه نقل کرده اند: «مشرکان عرب به هنگام سفر دریا، بعضی از بتها را با خود می بردند تا حافظ و نجات دهنده آنها باشد؛ اما هنگامی که با خطر روبرو می شدند و امواج کوه پیکر دریا را می دیدند که کشتی آنها را همچون پر کاهی، جابه جا می کند، بتها را به دریا می ریختند و صدای آنها به «یا اللّٰه یا اللّٰه» بلند می شد». «1»

*** در نهمین آیه، به صورت یک حکم کلی و عمومی- که درباره همه اقوام و افراد صادق است- می فرماید: «هر کس از یاد خدا روی گردان شود (و غافل گردد)، شیطان را به سراغ او می فرستیم تا همواره با او قرین باشد؛ وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحمنِ نُقَیِّضُ لَه شَیطاناً فَهُوَ لَهُ قَرینٌ». «2»

آری! توجه به خدا به مقتضای «انّ الَّذینَ قَالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ استَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِم المَلائِکه ...» سبب همنشینی با فرشتگان می گردد؛ حال آن که «غفلت» و بی خبری از یاد او، شیاطین را قرین انسان می سازد. شیاطینی که بر گرده او سوار می شوند و به هر راهی که خواستند، می برند. این که می فرماید: «ما شیطانی را به سراغ او می فرستیم تا قرین او باشد»، در واقع به این معنی است که عمل او؛ یعنی، «غفلت» و بی خبری در روی گردانی از خداوند رحمان، چنین اثری را به دنبال دارد و به تعبیر دیگر، این مجازاتی است که در دنیا دامنگیر این افراد می شود.

با توجه به این که «یعش» از ماده «عشو» (بر وزن نشر) به معنی ضعیف و کم نور شدن چشم است؛ آن چنان که گویی پرده ای بر آن افتاده که مفهوم

آن، چیزی جز «غفلت» و بی توجهی و اعراض نیست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرموده اند: «اذَا أَرَادَ اللّهُ بِعَبْدٍ شَرّاً قیِّضَ لَهُ شَیطاناً قَبْلَ مَوتِهِ بِسَنَهٍ، فَلا یَری حَسَناً الّا قَبَّحَهُ عِنْدَهُ حَتَّی لا یَعْمَلُ بِهِ، وَ لا یَری قَبِیحاً الّا حَسَّنَهُ حَتّی یَعْمَلُ بِهِ؛ هنگامی که خداوند شرّ بنده ای را (به خاطر «غفلت» و بی خبری از خدا) بخواهد، شیطانی را یک سال قبل از مرگ او سراغ او می فرستد (که همه چیز را در نظر او دگرگون

---

(1)- روح البیان، جلد 6، صفحه 493.

(2)- زخرف، 36.



می سازد) آن گاه هیچ کار خوبی را نمی بیند، مگر این که آن کار در نظرش، زشت جلوه می کند و آن را رها می سازد و هیچ کار بدی را نمی بیند، مگر این که آن کار در نظرش، زیبا جلوه می کند و آن را انجام می دهد». «1»

بحث درباره این آیه را با شعر مناسبی از تفسیر روح البیان که ذیل همین آیه نقل شده است، پایان می دهیم:

دریغ و درد که با نفس بد قرین شده ایم و از این معامله با دیو همنشین شده ایم

به بارگاه فلک بوده ایم و رشک ملک ز جور نفس جفا پیشه این چنین شده ایم

*** در دهمین آیه، سخن از پرهیزگارانی است که هرگاه به خاطر غفلتی مختصر، امواج وسوسه های شیطان، آنها را احاطه کند، پرده های «غفلت» را با یاد خدا، می درند. آن گاه طوفان فرو می نشیند و پرده ها کنار می رود و چشمشان بینا می شود؛ خداوند در این رابطه می فرماید:

«پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند، به یاد (خدا) می افتند و بینا می گردند؛ انّ الّذینَ اتَّقَوْا اذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ

مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا فَاذاهُم مُبصِرُونَ». «2»

این تعبیر نشان می دهد که یاد خدا، چشم قلب انسان را بینا می کند؛ در حالی که «غفلت» از یاد او، راه را برای نفوذ شیاطین در دل انسان هموار می سازد.

«طائف» به معنی طواف کننده است و منظور از آن- همان گونه که جمعی از مفسران بزرگ گفته اند- همان وسوسه هایی است که از ناحیه شیطان صادر می شود و گویی اطراف قلب طواف می کند تا راهی برای نفوذ در کعبه دل پیدا کند و آن را به بتخانه ای مبدل سازد که این نفوذ تنها در حال «غفلت» انسان از یاد خداست؛ زیرا، به محض این که انسان به یاد خدا بیفتد، آن وسوسه ها و خطورات از قلب دور می شود و نور رحمت حق بر آن متجلّی می گردد.

***

---

(1)- روح البیان، جلد 8، صفحه 369.

(2)- اعراف، 201.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 344

یازدهمین آیه، از غافلانی سخن به میان آمده است که تا پایان عمر در عالم بی خبری و «غفلت» به سر می برند؛ اما هنگامی که سیلی «اجل» به صورت آنها نواخته شود و در سکرات موت قرار گیرند و آثار اعمال خود را به چشم بنگرند (در وحشت و اضطراب شدیدی فرو می روند) آن گاه به آنها گفته می شود: «این همان چیزی است که از آن فرار می کردید». سپس اشاره به وضع آنها در قیامت می کند که هر انسان، در حالی که کسی وی را به پیش می راند، وارد محشر می شود و گواه (یا گواهانی) نیز هستند (که آماده اند تا در دادگاه عدل الهی، اعمال او را بازگو کنند؛ در این حالت اضطراب شدیدی سرتاپای او را فرا می گیرد؛ آن چنان که گویی قالب

تهی می کند).

در این حال به او خطاب می شود: «گفته می شود تو از این موضوع غافل بودی و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم و امروز چشمت کاملاً بینا شده است». (در واقع حادثه تازه ای رخ نداده، فقط چشم تو بینا شده است و پرده های «غفلت» کنار رفته و حقایق را، آن چنان که هست، می بینی)؛ لَقَدْ کُنْتَ فِی غَفْلَهٍ مِنْ هَذَا فَکَشَفْنَا عَنْکَ غِطَائَکَ فَبَصَرُکَ الیَومَ حَدِیدٌ». «1»

دو مأموری که در قیامت با انسان همراهند، یکی او را به دادگاه عدل الهی می راند و دیگری به عنوان گواه اعمالش در دادگاه الهی با او همراه می شود. احتمالاً این دو همان فرشته هایی هستند که در دنیا دائماً همراه او بودند و تمام اعمال کوچک و بزرگ او را می نوشتند، در قیامت نیز دست مجرمان را گرفته و با پرونده ای که همراه دارند، به دادگاه عدل الهی می برند، آنها هرگز در دنیا این دو فرشته الهی را نمی دیدند و اصلاً به آنها ایمان نداشتند؛ در حالی که پیوسته همراهش بودند؛ ولی در قیامت که پرده های غفلت کنار می رود و چشم آنها بینا می شود، آنان را می بینند.

***

(1)- ق، 22.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 345

در دوازدهمین و آخرین آیه، پیرامون روز قیامت و شرح حال غافلان، در آن روز پر حسرت و اندوه می فرماید: «آنها را از روز حسرت بترسان، روزی که همه چیز پایان یافته، در حالی که آنها در غفلتند و ایمان نمی آورند؛ وَ أنْذِرهُم یَوْمَ الْحَسْرَهِ اذ قُضِیَ الامْرُ وَ هُمْ فِی غَفْلَهٍ وَ هُم لا یُؤْمِنُونَ». «1»

یکی از نامهای روز قیامت یوم الحسره است؛ زیرا، غافلان و بی خبران از خواب غفلت بیدار شده

و همه اعمال خود را می بینند. نامه اعمال و پرونده جنایات آنها از یک سو، فرشتگان گواه بر اعمال، از سوی دیگر و از همه دردناکتر، گواهی تک تک اعضای بدن، حتی پوست تنشان نسبت به اعمالشان، آتش ندامت و پشیمانی را بر سر تا پای وجودشان مستولی می گرداند؛ اما آنان راهی جز سوختن و ساختن در پیش ندارند، چون پرونده ها بسته شده و بازگشت به دنیا برای جبران غیر ممکن است. از این جهت، حسرت و اندوه، تمام وجود آنها را فرا می گیرد مخصوصاً هنگامی که فرشتگان الهی آنها را ملامت و سرزنش کرده و به آنها می گویند: «اینها همه نتیجه غفلت شماست».

روشن است که این غفلت ها مربوط به قیامت و حتی عالم برزخ نیست؛ زیرا، به محض قرار گرفتن در آستانه مرگ و انتقال از دنیا، پرده ها کنار رفته و انسان با چشم برزخی، حقایق جهان را می بیند که در آن هنگام دیگر چیزی از «غفلت» باقی نمی ماند، همان طور که در آیه 99 و 100 سوره مؤمنون آمده است: «حَتَّی اذا جآءَ أَحَدَهُم الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلِّی أَعْمَلُ صَالِحاً فِیمَا تَرَکْتُ کَلَّا انَّهَا کَلِمَهٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ مِنْ وَرآئِهِم بَرْزَخٌ الَی یَومِ یُبْعَثُونَ؛ (آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنها فرا رسد، می گوید: پروردگار من! مرا بازگردانید تا شاید آنچه را ترک کرده ام (و کوتاهی نموده ام، عمل صالحی انجام دهم. به او می گویند:) چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می گوید، (و اگر بازگردد اعمالش مانند سابق است) و پشت سرشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند».

***

---

(1)- مریم، 39.

اخلاق در قرآن،

### نتیجه

از آیات بالا چنین می توان نتیجه گرفت: خطری که به وسیله «غفلت» و بی خبری از «یاد خدا» و مسایل سرنوشت ساز زندگی، متوجّه سعادت انسان می شود، بیش از آن است که غالباً تصور می کنیم. «غفلت» همه ارکان سعادت ما را ویران می سازد و مانند آتش سوزان، خرمن زندگی را می سوزاند و تمام امکانات و استعدادهای خداداد را بر باد می دهد.

### «غفلت» در اخبار اسلامی

از خواب غفلت بیدار شو!

در منابع روایی اسلام، روایات تکان دهنده ای پیرامون عواقب سوء «غفلت» و آثار زیانبار و مرگبار آن وارد شده است که به خاطر کثرت، گلچینی از آنها را در ذیل آورده ایم:

1- هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به معراج رفت، خطاب هایی از سوی خداوند به او شد، از جمله این که: «یَا احْمَدُ انْتَ لاتَغْفَلْ ابَداً مَنْ غَفَلَ عَنِّی لا ابَالِی بِایِّ وَادٍ هَلَک؛ ای احمد! هرگز غافل مشو؛ هرکس از من غافل شود، من نسبت به این که او در کدام راه هلاک و نابود می شود، اعتنا نمی کنم.» «1» این بیان به خوبی نشان می دهد که عاقبت «غفلت» از خداوند، هلاکت و نابودی است.

2- امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در عبارتی کوتاه و پرمعنی می فرمایند:

«الْغَفْلَهُ اضَرُّ الاعْدَاء؛ غفلت از بزرگترین دشمنان انسان است» «2»؛ زیرا سرچشمه بسیاری از گناهان و معاصی است.

3- آن حضرت در حدیث دیگری فرموده اند: «الغَفْلَهُ تَکْسِبُ الاغْتَرارَ وَ تُدْنِی مِنَ

---

(1)- ارشاد القلوب، چاپ دار الفکر بیروت، جلد 1، صفحه 214.

(2)- شرح فارسى غرر الحكم، جلد 1، صفحه 128.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 347

البَوَارِ؛ غفلت سبب غرور انسان مى شود، و مقدمات هلاكت او را فراهم مى سازد». «1»

4- باز

از همان حضرت نقل شده است: «الْغَفْلَهُ ضَلالُ النُّفُوسِ وَ عُنْوَانُ النُّحُوسِ؛ غفلت مایه گمراهی افکار و سرلوحه نحوست هاست» «2»؛ زیرا تنها راه نجات از گمراهی، تفکر و اندیشه است؛ ولی «غفلت» دشمن سرسخت آن می باشد.

5- در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «وَیْلٌ لِمَنْ غَلَبَتْ عَلَیْهِ الْغَفْلَهُ فَنَسِیَ الرَّحْلَهَ وَ لَم یَسْتَعِدْ؛ وای! بر کسی که «غفلت» بر او غلبه کند و نتیجه سفر آخرت را به فراموشی بسپارد و آماده آن نشود». «3»

6- امام صادق علیه السلام می فرمایند: «انْ کَانَ الشَّیطانُ عَدُوّاً فَالْغَفْلَهُ لِمَاذَا؛ اگر شیطان، دشمن اسلام است (که هست)، پس غفلت برای چیست؟». «4»

در احادیث گذشته، گاه «غفلت» از خدا و گاه «غفلت» از روز قیامت و گاه «غفلت» از وسوسه های شیطان، مطرح شده است.

7- امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیثی می فرمایند: «فَیَا لَهَا حَسْرَهً عَلَی کُلِّ ذِی غَفْلَهٍ انْ یَکُونَ عُمُرُهُ عَلَیْهِ حُجَّهً وَ انْ تُؤَدِّیَهُ ایَّامُهُ الَی الشَّقْوَهِ؛ ای وای! بر غافلی که عمرش، حجتی علیه اوست و روزگارش او را به بدبختی کشاند» «5» منظور از «غفلت» در این حدیث، «غفلت» از ترک انجام وظایف، در طول عمر است.

8- این مسئله به قدری دارای اهمّیّت است که حتی یکی از هدف های بعثت انبیا، درمان دردهای «غفلت» شمرده شده است؛ همان گونه که در خطبه 108 نهج البلاغه در بیان اوصاف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «مُتَتَبِّعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَهِ وَ مَوَاطِنَ الْحَیْرَهِ؛ او طبیبی است که داروهای خود را برای درمان موارد «غفلت» آماده ساخته و به دنبال بیمارانش می گردد». «6»

9- در حدیث دیگری از همان بزرگوار در مورد آثار زیانبار غفلت

چنین نقل شده

---

(1)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد 7، صفحه 295.

(2)- همان مدرک، جلد 1، صفحه 369.

(3)- همان مدرک، جلد 6، صفحه 227.

(4)- بحار الانوار، جلد 75، صفحه 190.

(5)- نهج البلاغه، خطبه 64 و 7.

(6)- نهج البلاغه، خطبه 108 و 5.



است: «بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْمَوْعِظَهِ حِجَابٌ مِنَ الْغَفْلَهِ وَ الغَرَّهِ؛ حجاب غفلت و غرور، مانع از آن می شود که مواعظ و اندرزها در شما اثر کند». «1»

10- در روایات اسلامی در حالات «عیسی بن مریم» علیه السلام آمده است: «از کنار قریه ای عبور کرد که همگی به غضب الهی نابود شده بودند. یکی از آنها را زنده کرد و از او سؤال نمود:

اعمال شما چگونه بود که چنین بلایی دامنتان را گرفت. در پاسخ گفت: پرستش بت، محبت دنیا، ترس کم، آرزوی دراز و غفلت آمیخته با لهو و لعب». «2»

11- امیر مؤمنان علیه السلام درباره جنبه اجتماعی غفلت فرموده اند: «مِنْ دَلائِلِ الدُّولَهِ قِلَّهُ الْغَفْلَهِ؛ از دلایل پیشرفت دولتها (یا پیشرفت در امور زندگی مادی و معنوی) کمی غفلت است». «3»

آری! «غفلت» و بی توجّهی در امور اجتماعی، ضایعه عظیمی به دنبال دارد.

12- این بحث را با حدیثی از امام امیر مؤمنان علیه السلام پایان می دهیم که مردم را با بیان رسای خویش مخاطب ساخته و می فرمایند: «اتَّقِ ایُّهَا السَّامِعُ مِنْ سَکْرَتِکَ وَ اسْتَیْقِظْ مِنْ غَفْلَتِکَ، وَ اخْتَصِرْ مِنْ عَجَلَتِکَ؛ ای شنونده! از مستی (مال و قدرت و مقام و نعمت) بپرهیز و از خواب غفلت بیدار شو و از شتابزدگی بکاه». «4»

طبق بیان مولای متقیان علی علیه السلام عامل بدبختی انسان، سه چیز است: مستی شهوت، غفلت از

واقعیت ها و شتابزدگی در کارها و امام نیز در این بیان کوتاه، هشدار می دهد تا شنوندگانش (از هر گروه و هر جمعیت) از این سه امر بپرهیزند تا خوشبخت شوند و اهل نجات گردند.

### نتیجه

گرچه بیشتر مردم از آثار زیانبار «غفلت» غافلند؛ اما پیشوایان بزرگ ما که فاجعه حاصل از آن را می دیدند، با عبارتهای مختلف و تعبیرهای گوناگون هشدار دادند و همان گونه که در عبارت های گذشته بیان شد، اهمّیّت موضوع را گوشزد کردند.

---

(1)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد 7، صفحه 296.

(2)- سفینه البحار، ماده غفل.

(3)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد 7، صفحه 296.

(4)- همان مدرک، جلد 7، صفحه 296.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 349

یادآوری این موضوع نیز لازم است که «غفلت» مفهوم وسیع و گسترده ای دارد؛ یعنی، شامل «غفلت» از خدا و «غفلت» از یوم المعاد و ناپایداری دنیا و «غفلت» از شیطان و وسوسه های او می شود و در یک بیان کلی، «غفلت» از تمام اموری که به نوعی با سعادت انسان ارتباط دارد.

### نکات مهمی درباره غفلت

#### اشاره

گرچه این صفت در سرنوشت انسان تأثیر فوق العاده دارد و جزء صفات رذیله محسوب می شود؛ ولی چرا علمای اخلاق به سراغ آن نرفته و سخن درباره آن نگفته اند و یا اگر گفته اند، بسیار مختصر و کوتاه بوده است. به هر حال در این بحث، مسایلی وجود دارد که باید هر کدام جداگانه مورد بررسی قرار گیرد:

### 1- عوامل غفلت

الف- جهل و نادانی

«غفلت» و بی خبری سرچشمه های زیادی دارد که نخستین عامل آن، جهل و ناآگاهی است.

عدم شناخت مقام پروردگار، بی توجّهی به مسئله قیامت، ناآگاهی نسبت به بی اعتباری مال و مقام و ثروت دنیا، بی خبری از وسوسه های شیطان و شیطان صفتان، از مهمترین عوامل غفلت است.

امام امیر مؤمنان علی علیه السلام در این زمینه می فرمایند: «انَّ مَنْ عَرَفَ الایَّامَ لَمْ یَغْفَل عَن الاسْتِعْدَادِ؛ کسی که وضع روزگار (و بی اعتباری دنیا) را بداند از آمادگی برای سفر آخرت غافل نمی شود» «1». آری! جهل به هریک از این امور، سبب افتادن در گرداب «غفلت» و گرفتار شدن در عواقب شوم آن است.

---

(1)- میزان الحکمه، جلد 3، حدیث 15189، (باب الغفله).

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 350

ب- غرور و خودبینی

غرور یکی دیگر از عوامل «غفلت» و گاه ناشی از «غفلت» است؛ زیرا، انسان مغرور تنها پیروزی های خود را می بیند و به امتیازهای خود می بالد و گاه همه اینها را جاودان می پندارد و همین امر، سبب «غفلت» او از واقعیت ها می گردد. این «غفلت» عامل مؤثری برای شکست او خواهد شد.

در طول تاریخ افراد زیادی دیده شده اند که بر اثر غرور، در دام «غفلت» گرفتار شده و نتوانستند در برابر دشمنان مقاومت کنند، از این رو ضربات دشمن، آنها

را از پای درآورد.

ج- مستی نعمت

مستی نعمت (که با غرور شباهت زیادی دارد، اما در واقع چیزی جدای از آن است) نیز انسان را در گرداب غفلت می افکند.

هنگامی که افراد کم ظرفیت خود را در ناز و نعمت دیدند، گویی مست می شوند و مستی آنها را در «غفلت» از واقعیت هایی که اطراف او را گرفته است، فرو می برد و این بی خبری و غفلت همچنان ادامه می یابد تا سرانجام سیلی اجل در صورت او نواخته شود و بیدارش کند، همان گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده اند: «مَنْ غَفَلَ عَنْ حَوَادِثِ الایَّامِ ایْقَضَهُ الْحَمَامُ؛ کسی که از حوادث روزگار غافل شود، مرگ او را بیدار خواهد کرد». «1»

امام سجاد، علی بن الحسین علیه السلام نیز فرموده اند: «انَّ قَسْوَةَ الْبَطْنَهِ وَ فَتْرَ الْمَیْلَهِ وَ سَکْرَ الشَّبَعِ، وَ عِزَّةَ الْمُلْکِ مِمَّا یُثَبِّطُ وَ یُبْطِی عَنِ الْعَمَلِ وَ یَنْسِی الذِّکْرَ وَ یُلْهِی عَنِ اقْتِرَابِ الاجَلِ حَتّی کانَّ الْمُبْتَلی بِحُبِّ الدُّنیَا بِهِ خَبْلٌ مِن سُکْرِ الشَّرَابِ؛ سنگدلی حاصل از شکم پرستی و پرخوری، سستی میل (به دنیا) و مستی سیری و غرور حاکمیّت، از اموری است

---

(1)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد 7، صفحه 296.



که انسان را از عمل باز می دارد و یاد خدا را به فراموشی می سپرد و او را از فکر نزدیک شدن اجل، غافل می کند تا آنجا که گویی گرفتار حبّ دنیا، مست شراب است». «1»

د- عافیت و سلامت جسمانی

عافیت و سلامت گرچه از نعمت های بزرگ خداست؛ ولی به خصوص یکی از عوامل غفلت است، به همین دلیل یکی از الطاف خفیّه الهی آن است

که گه گاه عافیت

و سلامت را از انسان می گیرد و او را به درد و رنج مبتلا می سازد تا پرده های «غفلت» از برابر چشم های او کنار رود و واقعیت ها را با چشم دل ببیند و آمادگی برای عکس العمل مناسب در برابر آنها پیدا کند.

به همین جهت در یکی از بیانات رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی در فواید و برکات بیماری آمده است که خطاب به سلمان فارسی به هنگام عیادتش فرمودند: «در موقع بیماری نعمتهایی نصیبت می شود، از جمله: انتَ مِنَ اللّهِ بِذِکْرٍ وَ دُعَاؤُکَ فِیهِ مُسْتَجَابٌ؛ تو به یاد خدا می افتی و (پرده های غفلت کنار می رود و به همین جهت) دعای تو به اجابت می رسد». «2»

ه- آرزوهای دراز

یکی دیگر از عوامل «غفلت» آرزوهای دراز و دست نیافتنی است؛ زیرا تمام فکر انسان را مشغول ساخته و از سایر امور غافل می سازد. امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه معروف به دیباج می فرمایند: «وَ اعْلَمُوا عِبَادَاللّهِ انَّ الامَلَ یَذْهَبُ الْعَقْلَ وَ یُکَذِّبُ الْوَعْدَ وَ یَحِثُّ عَلَی الْغَفْلَهِ وَ یُورِثُ الْحَسْرَهَ؛ بدانید ای بندگان خدا! آرزوهای دراز، عقل انسان را می برد و وعده قیامت را دروغ می شمارد و انسان را بر غفلت ترغیب می کند و سرانجام، حسرت به بار می آورد». «3»

---

(1)- تحف العقول، کلمات امام سجاد علیه السلام «و من کلامه علیه السلام فی الزهد»، صفحه 311، طبع انتشارات علمیه اسلامیه با ترجمه.

(2)- بحار الانوار، جلد 74، صفحه 60.

(3)- بحار الانوار، جلد 74، صفحه 293.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 352

## 2- عواقب شوم غفلت

«غفلت» و بی خبری از خدا و روز جزا و سرنوشت انسان و بی مهری زمانه و آثار سوء گناه، همه چیز انسان را

به سیلاب فنا و نیستی سپرده و باعث خسارت های جبران ناپذیری می گردد که در بیانات معصومین علیهم السلام اشارات پرمعنایی به آن شده است از جمله:

الف: غفلت مایه قساوت قلب

سنگدلی و قساوت قلب نتیجه غفلت و دوری از معارف الهی است زیرا، عامل مهم لطافت روح و انعطاف قلب در برابر حق، یاد خداست. هنگامی که ریزش باران رحمت ذکر الهی از سرزمین دل قطع شود، قلب او به صورت بیابان خشک و سوزانی در می آید که پر از سنگلاخ وحشتناک است. همان گونه که امام باقر علیه السلام فرموده اند: «ایَّاکَ وَ الْغَفْلَةَ فَفِیهَا تَکُونُ قَسَاوَةُ الْقَلْبِ؛ از غفلت بپرهیز که مایه سنگدلی است». «1»

ب- غفلت و مرگ قلب

غفلت قلب انسان را می میراند؛ یعنی، پس از قساوت و سنگدلی، مرگ قلب فرا می رسد، به گونه ای که دیگر مواعظ و اندرزها تأثیری در آن نمی کند. در چنین حالتی، راه بازگشت به روی او بسته می شود و امیدی برای سعادت او باقی نمی ماند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «مَنْ غَلَبَتْ عَلَیهِ الْغَفْلَةُ مَاتَ قَلْبُهُ کسی که غفلت بر او چیره شود، قلبش می میرد». «2»

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَ الْمَوْعِظَهِ حِجَابٌ مِنَ الْغَفْلَهِ وَ الْغِرَّهِ؛ میان شما و موعظه و اندرز، حجابی از غفلت و غرور است». «3»

---

(1)- بحار الانوار، جلد 75، صفحه 164.

(2)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد 5، صفحه 293.

(3)- همان مدرک، جلد 3، صفحه 268.

## ج- غفلت و فساد اعمال

«غفلت» موجب فساد اعمال انسان می شود. افراد غافل و بی خبر به سراغ اعمال صالح کمتر می روند و اگر بروند دیگر «غفلت» اجازه

نمی دهد که اعمال خالص با حضور قلب و جامع تمام شرایط و اجزا، برای خدا انجام دهند.

از این رو، امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده اند: «ایَّاکَ وَ الْغَفْلَةَ وَ الِاغْتِرَارَ بِالْمُهْلَهِ فَانَّ الْغَفْلَهَ تُفْسِدُ الاعْمَالَ؛ از غفلت و غرور ناشی از مهلت الهی بپرهیز زیرا، غفلت اعمال آدمی را فاسد می کند». «1»

این احتمال نیز در تفسیر این حدیث وجود دارد که منظور، فساد اعمال گذشته انسان به خاطر غفلت های آینده است؛ زیرا، غفلت موجب گناه است و گناه موجب حبط اعمال.

د- غفلت و قرب الهی

غفلت، آمادگی لقای پروردگار و گام نهادن در بساط قرب او را از انسان می گیرد؛ زیرا وصول به این مقام والا، جز در سایه معرفت و آگاهی امکان پذیر نیست.

در یکی از مناجات های امیر مؤمنان علی علیه السلام که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار نقل کرده است به این موضوع اشاره نموده است: «الهی انْ أنامَتْنِی الْغَفْلَهُ عَنِ الاسْتِعْدَادِ لِلِقَائِکَ فَقَدْ نَبَّهَتَنِی الْمَعْرَفَهُ بِکَرِمِ آلائِکَ؛ پروردگار من! اگر غفلت مرا به خواب فرو برده و استعداد لقای تو را از من گرفته؛ شناخت کرم نعمتهایت مرا از این خواب غفلت بیدار ساخته است».

این جمله، بخشی از مناجات معروف «شعبانیه» است که طبق گفته مرحوم علّامه مجلسی قدس سره مناجاتی است که علی علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام در ماه شعبان با آن، با خدا راز و نیاز می کردند. «2»

---

(1)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد 2، صفحه 312.

(2)- بحار الانوار، جلد 91، صفحه 96- 99.

ه- غفلت و هلاکت انسان

غفلت سبب هلاکت در دنیا و آخرت است؛ زیرا، انسان را از مصالح او (اعم

از مادی و معنوی) بی خبر می سازد و با این بی خبری، فرصتها را از دست می دهد، امکانات را ضایع کرده و استعدادهای خویش را بر باد خواهد داد. به همین جهت، در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده است: «مَنْ طَالَتْ غَفْلَتُهُ تَعَجَّلَتْ هَلَكَتُهُ؛ کسی که غفلتش طولانی شود، هلاکت او به سرعت فرا می رسد». «1»

### 3- نشانه های غفلت

ممکن است این مسئله برای بسیاری از مردم، مورد شک و تردید واقع شود که آیا واقعاً در صف غافلانند یا نه؟ پس لازم است تا پویندگان راه خدا و سالکان سبیل الی اللّه، در هر مرحله خود را بیازمایند تا مبادا در صف «غافلان» باشند؛ لذا باید به علائم و نشانه های «غفلت» توجه کنیم تا ناخواسته در دام آن گرفتار نشویم.

خوشبختانه در روایات اسلامی، علایم و نشانه های فراوانی برای غافلان ذکر شده است که به چند نمونه اشاره می کنیم:

1- در حدیث مشروحی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در پاسخ «شمعون بن لاوی»- یکی از مسیحیان معروف زمان خود- آمده است، هنگامی که شمعون از علائم غافلان از حضرتش سؤال کرد، ایشان در جواب فرمودند: «امَّا عَلامَةُ الغَافِلِ فَارْبَعَةٌ الْعَمی وَ السَّهْو وَ اللَّهْو وَ النِّسْيَانْ؛ نشانه های غافل چهار چیز است: نابینایی (و بستن چشم بر روی حقایق) و سهو و لهو و نسیان (به گونه ای که گرفتار فراموشکاری و سردرگمی به شهوات و عدم توجه به سرنوشت آینده خویش می شود». «2»

---

(1)- شرح فاسی غرر الحکم، جلد 5، صفحه 272

(2)- بحار الانوار، جلد 1، صفحه 122.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 355

همین مضمون در اندرزهای لقمان حکیم به فرزندش دیده می شود آنجا که می گوید:

«فرزندم هر چیزی

نشانه ای دارد که با آن شناخته می شود ... و غافل سه نشانه دارد: سهو و لهو و نسیان». «1»

تفاوت سهو و نسیان در این است که نسیان به معنی فراموش کردن چیزی است که قبلاً می دانست، ولی سهو به معنی عدم توجه به اموری است که باید به آن توجه کند.

2- یکی دیگر از نشانه های «غفلت» همنشینی با فاسدان و مفسدان و دوری از مجالس عبادت است. امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید: «الْغَفْلَهُ تَرَکُکَ الْمَسْجَدوَ طَاعَتُکَ الْمُفْسِدَ؛ غفلت آن است که مسجد را ترک کنی و از مفسد اطاعت نمایی». «2»

3- از دیگر نشانه های مهم «غفلت» بی اعتنایی به عوامل هشدار دهنده و بیدار کننده است؛ مثلاً، هنگام عبور از قبرستان فکر نمی کنند که ممکن است فردا، جایگاهشان همین جا باشد؛ یا اگر در تشییع جنازه یکی از دوستان و آشنایان شرکت کنند، فراموش می کنند که او را هم روزی دیگران تشییع کرده و در مراسم یادبود او شرکت می کنند.

در نهج البلاغه آمده است که حضرت علی علیه السلام در تشییع جنازه مؤمنی شرکت نموده بودند، ناگهان صدای بلند خنده کسی را شنیدند، حضرت علیه السلام ناراحت شدند و این گفتار حکیمانه را بیان فرمودند: «کَأَنَّ المَوْتَ فیهَا عَلَی غَیرِنَا کُتِبَ وَ کَأَنَّ الْحَقَّ فیهَا عَلَی غَیرِنَا وَجَبَ وَ کَأَنَّ الَّذی نَرَی مِنَ الْاموَاتِ سَفْرٌ عَمَّا قَلِیلٍ الَیْنَا رَاجِعُونَ؛ گویی مرگ برای غیر ما مقرّر شده و حق (تنها) بر دیگران واجب شده است، و گویی (این) مردگانی را که می بینیم (مثل) مسافران هستند، به زودی به سوی ما باز می گردند».

سپس افزودند: «نُبَوِّئُهُمْ اجْدَاثَهُم وَ نَأْکُلُ تُرَاثَهُم کَأَنَّا مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ ما آنها را در قبرشان

می گذاریم و میراثشان را می خوریم، گویی بعد از آنها، عمر جاودان داریم». «3»

4- یکی دیگر از نشانه های «غفلت» آن است که انسان عمر خود را در اموری صرف کند که برای آخرت او هیچ سودی ندارد؛ یا در اموری صرف کند که نه سودی در دنیا دارد و نه در آخرت.

---

(1)- خصال صدوق، صفحه 138. طبع انتشارات علمیه اسلامیه با ترجمه سید احمد فهری.

(2)- بحار الانوار. جلد 75، صفحه 115.

(3)- نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت 122

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 356

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند: «کَفی بِالْرَّجُلِ غَفْلَةً انْ یُضِیعَ عُمْرَهُ فی مَا لایُنْجیهِ برای غفلت انسان، همین بس که عمر خود را در چیزی که مایه نجات او نیست، ضایع کند». «1»

و در تعبیر دیگری از همان حضرت علیه السلام آمده است: «کَفی بِالْمَرْءِ غَفْلَةً أن یَصْرِفَ هِمَّتَهُ فِی مَا لا یَعْنِیهِ؛ برای «غفلت» انسان، همین بس که عمر خود را در چیزی که مربوط به او نیست، صرف کند». «2»

#### 4- راه های زدودن غفلت

«غفلت» از بیماریهای خطرناک اخلاقی است و برای درمان آن باید از اصول کلّی حاکم بر این مباحث استفاده کرد.

نخست این که: به عواقب و پیامدهای «غفلت» بیندیشیم و آنچه را که در بحث های گذشته، مخصوصاً روایاتی که در این باب ذکر شد، مورد توجّه قرار دهیم، که تأثیر به سزایی در زدودن آثار «غفلت» و بازگشت به «یقظه» و بیداری دارد؛ مثلًا، برای ترک اعتیاد به مواد مخدّر یا جلوگیری از ابتلا به آن، به اشخاصی اشاره می کنیم که به خاطر آن، به روز سیاه

افتاده و آثار مرگبار آن، روح و جسم و پیوندهای خانوادگی و اجتماعیشان را نابود ساخته است

تا از این طریق سایر مبتلایان، بیدار شوند و راه بازگشت را پیش گیرند و غیر مبتلایان نیز به هوش باشند و در دام آن گرفتار نشوند. همچنین باید به سراغ ریشه ها رفت؛ زیرا تا ریشه های یک بیماری قطع نشود، درمان آن امکان ندارد.

در بحث های گذشته ریشه های «غفلت» را مشروحاً ذکر کردیم که نیاز به تکرار نیست. علاوه بر مطالب گذشته، امور ذیل نیز برای زدودن اثرات زیانبار «غفلت» از وجود انسان بسیار مفید و اثربخش است:

---

(1)- شرح غرر الحکم، جلد 4، صفحه 585.

(2)- همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 357

1- عبرت از تاریخ

باید تاریخ را با دقت بررسی کرد. ایوان مدائن ها که آینه عبرتند، کاخ کسراها که ویرانه هایش با زبان بی زبانی با ما سخن می گویند و اهرام مصر که از فراعنه و سرنوشت آنها خبر می دهد و خلاصه این که باید در جای جای این جهان، از آثار باقی مانده پیشینیان دیدن کنیم و درس عبرت بگیریم.

قبور درهم شکسته نیرومندان دیروز و اسیران خاک امروز و یا پیرمردان و پیرزنانی را در نظر بگیریم که نه قدرت راه رفتن دارند و نه توان نشستن و نه حوصله سخن گفتن و به یاد آوریم که همه اینها روزی جوان و نیرومند و با نشاط بودند؛ اما گذشت روزگار آنان را به چنین سرنوشتی گرفتار ساخته است و بدانیم که ما هم، همین راه را در پیش داریم.

به یقین هر چه درباره این موضوعات و تحوّل روزگار و جابجا شدن حکومتها و قدرتها و ثروتها و عزّتها بیشتر بیندیشیم، کمتر گرفتار «غفلت» خواهیم شد.

امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «انَّ مَنْ عَرَفَ الْایَّامَ لَمْ یَغْفَل

عَنْ الاسْتِعْدادِ؛ آن کس که وضع روزگار را بشناسد، از آمادگی (برای سفر آخرت) غافل نمی شود». «1»

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام چنین فرموده اند: «اغْفَلَ النَّاسِ مَنْ لَمْ یَتَّعِظ بِتَغَیُّرِ الدُّنیَا مِنْ حَالٍ الَی حالٍ؛ غافلترین مردم کسی است که از تغییر و تحوّل روزگار از حالی به حال دیگر، پند نگیرد». «2»

2- استمرار و دوام ذکر

عامل مؤثر دیگر برای زدودن آثار «غفلت» استمرار و دوام ذکر است؛ زیرا، یاد خدا دل را بیدار می کند، روح را صفا می بخشد و چشم بصیرت را بینا می سازد و در پرتوی آن، انسان، حق را حق می بیند و باطل را باطل و قادر به تشخیص دوست و دشمن

---

(1)- میزان الحکمه، جلد 3، صفحه 2285، حدیث 15189.

(2)- بحار الانوار، جلد 74، صفحه 112.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 358

سعادت خود می شود.

لذا امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «بِدَوَامِ ذِکْرِاللّهِ تَنْجابُ الْغَفْلَهُ؛ با استمرار یاد خدا، آثار غفلت زدوده می شود». «1»

3- نماز با حضور قلب

ادای نماز در وقت مقرّر و با حضور قلب و توجّه به محتوای راز و نیاز و مناجات با خدا، قلب را صیقل داده و زنگار «غفلت» را از آینه روح می زداید.

طبیعت زندگی دنیا، غفلت زا است که گاهی انسان را چنان به خود مشغول می سازد که همه چیز را فراموش می کند؛ حتی، خویشتن خویش را. نماز فرصت بسیار خوبی برای بازنگری در اعمال و بازیافتن خویشتن خویش و نجات از چنگال اهریمن «غفلت» است.

امام باقر علیه السلام در این رابطه می فرمایند: «ایُّمَا مُؤْمِنٍ حَافَظَ عَلَی الصَّلَواتِ الْمَفْرُوضَهِ فَصَلّاهَا لِوَقتِهَا فَلَیْسَ هَذَا مِنَ الْغَافِلین؛ (اگر) هر فرد با ایمانی، نمازهای واجب را به موقع

و به طور صحیح انجام دهد، از غافلان نخواهد بود». «2»

4- تفکر و اندیشه

راه دیگر پیشگیری و درمان «غفلت» تفکر و اندیشه است. هر گاه انسان به کارهای خوب و آثار مثبت آن و همچنین به کارهای بد و نتایج سوء آن بیندیشد، امواج ظلمانی «غفلت» از روح و جانش دور می شود.

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به ابو ذر فرمودند: «یَا ابَاذَر! هَمِّ بِالْحَسَنَهِ وَ انْ لَمْ تَعْمَلْهَا لِکَی لا تُکْتَبَ مِنَ الْغَافِلِینَ؛ ای ابو ذر تصمیم به کارهای نیک بگیر، هر چند توفیق عمل به آن برای تو حاصل نشود تا در زمره غافلان نوشته نشوی». «3»

---

(1)- غرر الحکم، حدیث 4269.

(2)- فروع کافی، جلد 3، صفحه 270.

(3)- میزان الحکمه، جلد 3، حدیث 15188.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 359

فکر مرگ و پایان زندگی از جمله افکاری است که در زدودن زنگار «غفلت» از آینه روح آدمی بسیار مؤثر است؛ مخصوصاً اگر هنگام عبور از آرامگاه مردگان، این شعر یا مانند آن را با خود زمزمه کند:

هر که باشی و به هر جا برسی آخرین منزل هستی این است

این فکر و اندیشه به یقین جلوی سرچشمه های اصلی «غفلت» را که هواپرستی و خودخواهی و فزون طلبی است، می گیرد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در یکی از وصایای خویش به فرزندش امام حسین علیه السلام فرمودند:

«ایْ بُنَیَّ الْفِکْرَهُ تُورِثُ نُوراً وَ الْغَفْلَهُ ظُلْمَهً ای فرزندم! تفکر، نورانیّت می بخشد و «غفلت» ظلمت و تاریکی». «1»

5- تغییر محیط

بسیاری از محیطها به طور طبیعی غفلت زاست. مجالس غافلین و بطّالین (بیهوده کاران)، جلسات لهو و لعب، خانه های پر زرق و برق و اشرافی، انسان را به سوی «غفلت»

می کشاند؛ حتّی بسیاری از شهرها در دنیای امروز، مبدّل به کانون «غفلت» و فساد شده است.

یکی از راه های رهایی از چنگال «غفلت» ترک شرکت در این گونه جلسات و اماکن و هجرت از شهرهای آلوده به فساد است؛ در غیر این صورت، رهایی از دیو «غفلت» بسیار مشکل است.

امام سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه، به هنگام مناجات با خدا در بیان یکی از عوامل سلب توفیق، عرض می کنند: «او لَعَلَّکَ رَأَیْتَنی آلِفُ مَجَالِسَ البَطّالِینَ فَبَیْنی وَ بَیْنَهُم خَلَّیْتَنی؛ شاید مرا علاقه مند به مجالس غافلین دیدی و مرا در میان آنها رها ساختی».

این سخن را با حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم: «احْذَرْ مَنَازِلَ الْغَفْلَهِ وَ الْجَفاءِ وَ قِلَّهَ الاعْوَانِ عَلَی طَاعَهِ اللّهِ از منزلگاههای «غفلت» و خشونت و جایی که یار و مددکاری بر اطاعت خدا ندارید، بپرهیز». «2»

---

(1)- بحار الانوار، جلد 74، صفحه 237.

(2)- غرر الحکم حدیث 2600- میزان الحکمه حدیث 15147.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 360

اخلاق در قرآن ج 2 389

## 5- یقظه و بیداری

«یقظه» نقطه مقابل غفلت، به معنای خودآگاهی است. بعضی از عارفان آن را یکی از منازل آغازین سیر و سلوک ذکر کرده اند.

«یقظه» در اصطلاح عارفان اسلامی، بیداری از خواب «غفلت» و توجه به اعمال و کردارهای گذشته، برای جبران خطاها و جهت گیریهای صحیح در آینده است.

امام خمینی قدس سره در کتاب «جهاد اکبر یا مبارزه با نفس» ضمن این که «یقظه» را گام اول در تهذیب نفس می دانند؛ ذیل این عنوان چنین نوشته اند: «تا کی می خواهید در خواب «غفلت» به سر برید و در فساد و تباهی غوطه ور باشید، از خدا بترسید و از عواقب امور

بپرهیزید، از خواب «غفلت» بیدار شوید. شما هنوز بیدار نشدید، هنوز قدم اول را برنداشتید، قدم اول در سلوک «یقظه» است، ولی شما در خواب به سر می برید، چشم ها باز و دل ها در خواب فرو رفته است، اگر دل ها خواب آلود و قلبها بر اثر گناه سیاه و زنگ زده نمی شد، این طور آسوده خاطر و بی تفاوت به اعمال و اقوال نادرست ادامه نمی دادید، اگر قدری در امور اخروی و عقبات هولناک آن فکر می کردید، به تکالیف و مسؤلیتهای سنگینی که بر دوش شماست، بیشتر اهمّیّت می دادید». «1»

یقظه آمد نوم حیوانی نماندانعکاس حس خود از لوح خواند

همچو حس آن که خواب او را ربودچون شد او بیدار عکس او نمود

آیات و روایات فراوانی به همین منظور، از منبع وحی یا از سرچشمه قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده است. اساساً تمام آیات انذار و بشارت، برای رسیدن به همین هدف است؛ یعنی، هدفش زدودن آثار «غفلت» و بیدار ساختن افراد و اقوامی است که در

---

(1)- امام خمینی (ره). کتاب جهاد اکبر یا مبارزه با نفس، صفحه 151.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 361

خواب بی خبری فرو رفته اند.

هشدارهای قرآن مجید با جمله هایی مانند «افَلاتَعْقِلُون «1»؛ آیا اندیشه نمی کنید و عقل خود را به کار نمی اندازید» و «أَفَلا تَذَكَّرُون «2»؛ آیا متذکر نمی شوید» و «افَلَا تَتَفَكَرُونَ؛ آیا اندیشه نمی کنید» و «او لَم يَتَدَبَّرُوا القُرآن» و مانند اینها، همه به منزله بانگ هایی است که رهبر بیدار دل، به پیروانی که در خواب سنگین فرو رفته اند، می زنند تا بیدار شوند و آماده حرکت به سوی مقصد گردند.

همچنین آیاتی که تأکید بر ذکر خدا دارد

و اعراض از ذکر حق را منشأ تباهی انسان و «معیشت ضنک» در این جهان و نابینا محشور شدن در آن جهان می شمرد، مسلمانان را از اسباب لهو؛ یعنی، آنچه که انسان را از یاد خدا غافل سازد، برحذر می دارد، همه برای رسیدن به این مقصود؛ یعنی، حالت «یقظه» و بیداری است.

در روایات اسلامی نیز به طور گسترده به مسئله «یقظه» اشاره شده است، از جمله:

1- امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه ای که اشاره به هدف بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد، می فرمایند: «ایُّهَا النَّاسُ انَّ اللّهَ ارْسَلَ الَیْکُمْ رَسُولاً لِیُزیحَ بِهِ عِلَّتَکُمْ وَ یُوقِظَ بِهَا غَفْلَتَکُمْ؛ خداوند پیامبری به سوی شما فرستاد تا بیماریهای (روحی و اخلاقی و اجتماعی) شما را برطرف سازد و شما را از خواب غفلت بیدار کند». «3»

نه تنها پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بلکه تمام انبیا، برای همین منظور مبعوث شده اند؛ یا حدّ اقل یکی از اهداف اصلی آنها، ایجاد حالت «یقظه» می باشد.

2- امام حسن مجتبی علیه السلام در خطبه ای که برای مردم کوفه خواند، چنین فرمود:

«ایُّهَا النَّاسُ تَیَقَّظُوا مِنْ رَقْدَهِ الْغَفْلَهِ وَ مِن تَکَاشُفِ الظُّلْمَهِ، فَوَالَّذی خَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَءَ النَّسَمَهَ وَ تَرَدّی بِالْعَظَمَهِ، لَئِن قَامَ الیَّ مِنْکُم عُصْبَهٌ بِقُلوبٍ صَافِیَهٍ وَ نِیّاتٍ مُخلِصَهٍ، لا یَکُون فِیها شَوْبُ نِفاقٍ وَ لا نِیّهَ افْتِرَاقٍ لَاجاهِدنَّ السَّیفَ قَدَماً قَدَماً وَ لَا ضَیِّقَنَّ مِنَ السُّیُوف جَوَانِبَها وَ مِنَ الرِّماحِ اطرافَهَا وَمِنَ الْخَیْلِ سَنابِکَها فَتَکَلَّمُوا رَحِمَکُمُ اللّهُ؛ ای مردم! از

---

(1)- این عبارت 13 بار در قرآن کریم ذکر شده است.

(2)- این عبارت نیز در 7 مورد ذکر شده است.

(3)- بحار الانوار، جلد 74، صفحه 296.

قرآن، ج 2، ص: 362

خواب «غفلت» بیدار شوید و از تراکم ظلمت بی خبری بپرهیزید. سوگند! به کسی که دانه را در زیر خاک شکافته و بندگان را آفریده، و ردای عظمت پوشیده، هرگاه گروهی از شما با دل های پاک و نیّت های خالص که در آن آلودگی به نفاق نباشد و قصد افتراق در آن راه نیابد، بپاخیزند (و مرا یاری کنند)، من با شمشیر، گام به گام جهاد می کنم و با ضربات شمشیرهای خود، عرصه را بر آنها تنگ می سازم و نوک سرنیزه ها را بر پیکرشان کُند می کنم و سم اسبها را در این راه، فرسوده می سازم؛ پس سخن بگویید، خدا رحمتتان کند (و از دشمن نترسید)». «1»

امام مجتبی علیه السلام این سخن را در حالی بیان داشتند که خواب «غفلت» بر کوفیان غلبه کرده بود و آن حضرت هر چه آنان را دعوت به جهاد با غارتگران شام و لشکر معاویه می فرمودند، آنها اجابت نمی کردند.

3- در کتاب «فلاح السّائل» دعایی که مورد تأیید امام صادق علیه السلام نیز قرار گرفته، پیرامون جبران خطاها و غفلتهای نماز، چنین بیان می دارد: «فَصَلِّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ مَکَان نُقْصَانِها تَماماً وَ عَجِّلْنی تَثَبُّتاً وَ تَمَکُّناً وَ سَهْوِی تَیَقُّظاً وَ غَفْلَتی تَذَکُّراً وَ کَسَلی نَشاطاً؛ پس درود بر محمد و آلش بفرست و هر نقصانی در نماز من رخ داده، کاملش فرما و به زودی به من ثبات قدم و توانایی عنایت کن (تا کاستی ها را جبران کنم) و سهو مرا به بیداری و «غفلتم» را به یادآوری و کسالتم را به نشاط مبدّل فرما». «2»

4- امام امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه خطاب به

انسان های بی درد می فرمایند: «امَا مِنْ دائکَ بُلُولٌ امْ لَیْسَ مِنْ نَوْمِکَ یَقْظَهٌ؛ آیا درد تو را درمان و خواب تو را بیداری نیست». «3»

5- در حدیث دیگری، همان بزرگوار می فرمایند: «الَا مُسْتَیْقِظٌ مِنْ غَفْلَتِهِ قَبْلَ نَفَاد مُدَّتِهِ؛ آیا کسی نیست که از خواب غفلتش بیدار شود، قبل از مدت پایان عمرش؟». «4»

در تمام این روایات «غفلت» به نوعی خواب و گاهی به مستی و «تذکّر» به نوعی بیداری و هشیاری تشبیه شده است. امیر مؤمنان علی علیه السلام در این زمینه می فرمایند:

«سُکْرُ الْغَفْلَهِ وَ الْغُرورِ ابْعَدُ افاقَهً مِنْ سُکْرِ الْخُمُورِ؛ مستی «غفلت» و غرور، هشیاریش از

---

(1)- بحار الانوار، جلد 44، صفحه 67.

(2)- بحار الانوار، جلد 83، صفحه 14.

(3)- نهج البلاغه، خطبه 223.

(4)- غرر الحکم، حدیث 2752.



مستی شراب دورتر است». «1»

6- این بحث را با حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علیه السلام که «یقظه» را به چراغ نورانی تشبیه فرموده، پایان می دهیم: «فَاسْتَصْبِحُوا بِنُورِ یَقْظَهٍ فی الابْصَارِ وَ الاسْماعِ وَ الافْئِدَهِ؛ با نور یقظه و بیداری، چشم و گوش و قلب را روشن سازید». «2»

### تغافل مثبت

همان گونه که «غفلت» در امور زندگی، مایه بدبختی است، «تغافل» نسبت به این امور نیز همین گونه است؛ یعنی، انسان، واقعیت ها را بداند

و باور داشته باشد که زندگی دنیا ناپایدار است و این جهان گذرگاهی است که باید از آن بگذرند، و به سرایی دیگر بشتابند و مرگ قانون تخلّف ناپذیری است، و هیچ اعتباری به قدرتها و ثروتهای مادی نیست؛ ولی با این حال، چنان از کنار این مسایل می گذرد که گویی هیچ چیزی نمی داند و نمی بیند.

این تغافل منفی است که

آثار زیانبارش از «غفلت» هم بیشتر است؛ زیرا، غافلان، ناآگاهانه به دام حوادث گرفتار می شوند؛ اما «تغافل کنندگان» با آگاهی در این دام قدم می گذارند که مسؤولیت الهی اش بیشتر و نکوهش مردم درباره آن شدیدتر است.

تغافل مثبت نیز داریم و آن این است که انسان، چیزهایی را بداند که پنهان کردن آن لازم یا پسندیده است؛ یعنی، فردی خود را نسبت به مسئله ای که اظهارش عواقب نامطلوب دارد، به ناآگاهی و بی اطلاعی بزند و با بزرگواری از کنار آن بگذرد تا باعث حفظ آبروی دیگران شود.

از جمله مواردی که «تغافل» در آن پسندیده است، پنهان ساختن عیوب دیگران است. هر کس عیب یا لغزشی دارد، لذا سعی دارد تا مردم آن را ندانند؛ ولی گاهی افراد هوشمند از آن آگاه می شوند. «تغافل» در این گونه موارد، در حقیقت یک نوع

---

(1)- غرر الحکم، حدیث 5651.

(2)- نهج البلاغه، خطبه 222.



عیب پوشی است که جز در موارد امر به معروف و نهی از منکر، آن هم به صورت محرمانه و لطیف، بسیار پسندیده است.

اگر در مواردی پرده دری شود و آبرو و حیثیت اشخاص بر باد رود، افراد تشویق به گناه می شوند و طبق منطق «من که رسوای جهانم، غم دنیا سهل است» رسوایی را مجوّزی برای گناه می شمرد و به بیان دیگر، اگر پرده حیای گنهکاران دریده شود، دست به هر کاری می زنند؛ پس در اینجا جز با «تغافل» نمی توان جلوی این پدیده شوم اجتماعی را گرفت.

در یک بیان کلی می توان گفت: یکی از اصول مهم زندگی آرام و خالی از دغدغه، همین مسئله «تغافل» است، به ویژه مدیران باید از این

مسئله در حل بسیاری از مشکلاتشان بهره بگیرند؛ یعنی، هر جا که احتیاج به اخطار و هشدار است باید اخطار و هشدار دهند و هر جا که با «تغافل» مشکلات حل می شود، از این طریق وارد شوند. به یقین اگر مدیران اصل «تغافل» را از زندگی خود حذف کنند، گرفتار دردسرهای بی دلیل خواهند شد.

به همین دلیل، پیشوایان بزرگ اسلام در گفتار و عمل، نسبت به این مسئله تأکید کرده اند. «تغافل» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بعضی از موارد باعث خرده گیری بعضی از افراد ناآگاه می شد؛ مثلاً، اعتراض می کردند به این که پیامبر صلی الله علیه و آله خیلی سریع تحت تأثیر سخنان این و آن قرار می گیرند و اگر گفته شود که فلان کس پشت سر شما چنین و چنان می گوید، می پذیرد و به سراغ آن شخص می فرستد، اما هنگامی که او قسم یاد می کند که چنین چیزی را نگفته ام، سخن او را نیز می پذیرد.

قرآن مجید نیز در آیه 61 سوره توبه به این مطلب اشاره می کند: «وَ مِنْهُمُ الَّذین یُؤْذُونَ النَّبِیَ وَ یَقُولُونَ هُوَ اذُنٌ قُلْ اذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ یُؤمِنُ لِلمُؤمِنینَ وَ رَحْمَه لِلَّذینَ آمَنُوا مِنْکُم ...؛ از آنها کسانی هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار می دهند و می گویند: او آدم خوش باوری است، بگو: خوش باوری او به نفع شماست، او ایمان به خدا دارد و مؤمنان را تصدیق می کند و رحمت است برای کسانی از شما که ایمان آورده اند».

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 365

مسلّم است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با آن هوش و کیاست و درایت که

دوست و دشمن به آن معترفند، آدم ساده اندیش و خوش باور نبوده است، بلکه در بسیاری از موارد وظیفه خود را «تغافل» می دید. این «تغافل» مایه رحمت برای همه مؤمنان محسوب می شد.

### تغافل در بیان معصومین علیه السلام

1- در حدیث معروفی که هم از امام سجّاد علیه السلام و هم از امام باقر علیه السلام و هم از امام صادق علیه السلام نقل شده است، پیرامون «تغافل» چنین می فرمایند: «صَلاحُ حالِ التَّعايُشِ و التَّعَاشُرِ مِلْأُ مِكْيَالٍ ثُلْثَاهُ فِطَنَهٌ وَ ثُلْثُهُ تَغَافُلٌ مصلحت همزيستى سالم و معاشرت با مردم در پيمانه اى است كه دوسوم آن هوشيارى و يک سوم آن تغافل باشد». «1»

اين روايت، در واقع ضمن تأكيد بر تغافل مثبت، از تغافل منفى بر حذر می دارد. ابتدا تأكيد به هوشيارى و بيدارى و ترک «غفلت» می کند و سهم آن را دوسوّم می داند و مفهوم آن اين است كه انسان نبايد از مسائل مهم زندگى بى خبر بماند؛ بلكه بايد با كمال دقّت، مراقب آنچه كه خير و صلاح او در آن است، باشد. از سوى ديگر نسبت به امورى كه لازم است مورد بى اعتنايى و بى توجهى قرار گيرد، دستور به «تغافل» می دهد؛ مانند فكر و دقت در مسايل جزئى زندگى كه اهمّيّت چندانى ندارند، انسان را از تفكّر در امور مهم باز می دارد و همچنين مخفى كردن عيوب پنهانى ديگران در مواردى كه مصلحت ايجاب می كند، كار پسنديده اى است.

2- امير مؤمنان على عليه السلام در اين رابطه می فرمايند: «مِنْ اشْرَفِ اعمالِ الْكَريمِ غَفْلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ يكى از باارزشترين كارهاى كريمان، «تغافل» از چيزهايى است كه از آن آگاهند» «2» (و سرپوش گذاشتن بر آن لازم است).

3- در

حدیث دیگری آن امام بزرگوار علیه السلام می فرمایند: «مَنْ لَمْ یَتَغَافَلْ وَ لَایَغُضَّ عَنْ

---

(1)- تحف العقول، صفحه 264. (آنچه در بالا آمد، متن حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است و از دو امام دیگر نیز شبیه آن نقل شده است).

(2)- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 222.



کَثِیرٍ مِنَ الْاموُرِ تَنَغَّصَتْ عِیْشَتُهُ؛ کسی که «تغافل» و چشم پوشی از بسیاری امور نکند، زندگی برای او ناگوار خواهد شد». «1»

بدیهی است، زندگی انسان ها خالی از اموری که بر خلاف توقّع باشد، نیست. اگر انسان جزئیات زندگی دیگران را با کنجکاوی و دقّت پیدا کند و آنها را مورد بازخواست قرار دهد، زندگی برایش تلخ و دوستان از اطراف او پراکنده می شوند.

این بحث را با حدیثی از همان بزرگوار علیه السلام پایان می دهیم: «وَ عَظِّموُا اقْدَارَکُم بِالتَّغَافُلِ عَنِ الدَّنِّیِ مِنَ اْلُامُورِ ... وْلَا تَکوُنوُا بَحَّاثِینَ عَمَّا غَابَ عَنْکُمْ، فَیَکْثُرُ عَائِبُکُمْ ... و تَکَرّموُا بِالتّعَامِی عَنِ اْلِاسْتِقْصَاءِ؛ قدر و منزلت خود را با «تغافل» نسبت به امور پست و کوچک بالا برید ... و زیاده از اموری که پوشیده و پنهان است تجسس نکنید که عیب جویان شما زیاد می شوند ... و با چشم برهم نهادن از دقت بیش از حد در جزئیات، بزرگواری خود را ثابت کنید». «2»

از این حدیث و بعضی از احادیث دیگر، به خوبی موارد «تغافل» روشن می شود و نشان می دهد که مربوط به امور مهم و سرنوشت ساز زندگی نیست، بلکه مربوط به امور جزئی و کم اهمّیّت است که در زندگی وجود دارد.

بنابراین «تغافل» منافاتی با امر به معروف و نهی از منکر و انتقاد

سازنده ندارد؛ زیرا، «امر به معروف و نهی از منکر» مربوط به واجبات و محرمات است که از محدوده «تغافل» بیرون است و انتقاد سازنده مربوط به اموری است که در سرنوشت فرد و جامعه اثر قابل ملاحظه ای دارد، در حالی که «تغافل» مربوط به امور جزئی و کم ارزش و یا عیوبی است که مصلحت در آن است که در پرده بماند.

***

---

(1)- غرر الحکم، حدیث 9149.

(2)- بحار الانوار، جلد 75، صفحه 64.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 367

17

## بخل و امساک

### اشاره

اشاره

نعمتها و مواهبی که پروردگار در اختیار انسان ها گذاشته، در بسیاری از موارد، بیش از نیاز آنهاست، به گونه ای که می توانند دیگران را نیز در آن سهیم کنند، بدون آن که زیانی به زندگی خودشان برسد؛ ولی گروهی به خاطر صفت رذیله «بخل» از این کار امتناع ورزیده و هیچ کس را در این مواهب خدادادی سهیم نمی کنند. گاه نیز با نمایش ثروت و قدرت به محرومان، نمک بر جراحات قلبشان پاشیده و گویی از این کار زشت و غیر انسانی خویش لذّت هم می برند.

گاه این صفت با «انحصارطلبی» و «خود برتر بینی» و «حرص و آز» نیز آمیخته شده و زشتی آن را چند برابر می کند.

اگر نگاهی به جهان آفرینش بیندازیم، همه جا سخاوت و انفاق و بذل و بخشش را مشاهده می کنیم. خورشید دائم می سوزد و بخشی از وجودش را تبدیل به نور و حرارت می کند و آن را به تمام منظومه شمسی می رساند و با نور و گرمای خود به همه مخلوقات، زندگی می بخشد.

زمین با انواع مواهبی که در دل دارد، از مواد غذایی گرفته تا معادن گران بها و

اخلاق در قرآن، ج 2،

آب های زیرزمینی، همه را رایگان در اختیار بشر نهاده و سخاوتمندانه انسان را یاری می دهد. سایر موجودات جهان نیز هر کدام دست های سخاوتمند خود را سوی انسان ها گشوده اند تا سخاوت خویش را نشان دهند.

علاوه بر عالم کبیر در عالم صغیر؛ یعنی، وجود یک انسان نیز همین مسئله حکم فرماست. قلب، دستگاه تنفس، معده، چشم، گوش، دست و پا هیچ کدام تنها برای خودشان کار نمی کنند و هرگز در خدمت به سایر اجزاء بدن، «بخل» نمی ورزند، بلکه آنچه را که دارند سخاوتمندانه در میان خود و تمام سلولهای بدن تقسیم می کنند.

در جهانی که همه جا «سخاوت» حکم فرماست، آیا جایی برای انسان بخیل وجود دارد؟ آیا ناهماهنگی با عالم هستی او را به فساد و مرگ نمی کشاند؟

روی این اصل، نکوهش «بخل» و مدح و ستایش «سخاوت» به طور گسترده در آیات و روایات اسلامی به چشم می خورد که در آنها «جود و سخاء» به عنوان یکی از بارزترین صفات فعلی الهی و یکی از ویژگی های پیشوایان معصوم علیه السلام معرفی شده است.

با این اشاره، به آیات قرآنی باز می گردیم و بازتاب گسترده «بخل» و «سخاوت» را در بخشی از آیات قرآن مورد بررسی قرار می دهیم.

1- انّ قَارُونَ کَانَ مِنْ قَومِ مُوسی فَبَغَی عَلَیْهِمْ وَ آتَیْنَاهُ مِنَ الْکُنُوزِ مَا انَّ مَفاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَهِ اوْلِی الْقُوَّهِ اذ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ انَّ اللّهَ لایُحِبُّ الفَرِحِینَ* وَ ابْتَغِ فِیمَا أتَاکَ اللّهُ الدّارَ الآخِرَهَ وَ لاتَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنیَا وَ احْسِنْ کَمَا احْسَنَ اللّهُ الَیکَ وَ لا تَبْغِ الفَسادَ فی الارْضِ انَّ اللّهَ لا یُحِبُّ المُفسِدینَ. (سوره قصص، آیات 76 تا 77)

2- انّا بَلَوْنَاهُم کَما بَلَوْنا اصْحَابَ الْجَنَّهِ

اذ اقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحينَ* وَ لايَسْتَثْنُونَ* فَطَافَ عَلَيهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّکَ وَ هُم نَائِمُونَ* فَاصْبَحَتْ كَالصَّريمِ (سوره قلم، آيات 17 تا 20)

3- وَ مِنْهُم مَنْ عَاهَدَ اللّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحينَ- فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ* فَاعْقَبَهُم نِفاقاً فِى قُلُوبِهِم الَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا اخْلَفُوا اللّهَ مَا وَعَدُوهُ وَ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (سوره توبه، آيات 75 تا 77)

4- وَ لايَحْسَبَنَّ الَّذينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيراً لَهُم بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُم

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 369

سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَومَ الْقِيامَهِ وَ لِلّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الارضِ وَ اللّهُ بِمَا تَعْمَلُون خَبيرٌ (سوره آل عمران، آيه 180)

5- الَّذينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اعْتَدْنَا لِلْكَافِرينَ عَذاباً مُهِيناً (سوره نساء، آيه 37)

6- وَ امَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنى وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرى (سوره الليل، آيات 8 تا 10)

7- هَا أنْتُم هَؤُلاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فى سَبِيلِ اللّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ وَ مَنْ يَبْخَلْ فَانَّمَا يَبْخَل عَنْ نَفْسِهِ وَ اللّهُ الغَنِىُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَ انْ تَتَوَلَّوا يَسْتَبْدِل قَوْماً غَيْرَكُم ثُمَّ لايَكُونُوا أَمْثَالَكُم (سوره محمد، آيه 38)

8- ... وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَاولئکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (سوره تغابن، آيه 16 و سوره حشر، آيه 9)

9- وَالَّذينَ اذَا انْفَقُوا لَم يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَينَ ذَلِکَ قَوَاماً (سوره فرقان، آيه 67)

10- قُلْ لَوْ انْتُم تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَهِ رَبّى اذاً لَامْسَكْتُمْ خَشْيَهَ الانْفَاقِ وَ كَانَ الانْسَان قَتُوراً (سوره اسراء، آيه 100)

ترجمه

1- قارون از قوم موسی بود، اما بر آنان ستم کرد، ما آن

قدر از گنجها به او داده بودیم که حمل کلیدهای آن برای یک گروه زورمند مشکل بود! (به خاطر آورید) هنگامی را که قومش به او گفتند: این همه شادی مغرورانه مکن که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد!- و در آنچه خداوند به تو داده، سرای آخرت را جستجو کن و بهره ات را از دنیا فراموش مکن و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن و هرگز در زمین به دنبال فساد مباش که خدا مفسدان را دوست ندارد.

2- ما آنها را آزمودیم، همان گونه که «صاحبان باغ» را آزمایش کردیم، هنگامی که سوگند یاد کردند که میوه های باغ را صبحگاهان (دور از چشم مستمندان) بچینند- و هیچ از آن استثنا نکنند- اما عذابی فراگیر (شب هنگام) بر (تمام) باغ آنها فرود آمد، در حالی که همه در



خواب بودند و آن باغ سرسبز مانند شب سیاه ظلمانی شد!

3- بعضی از آنها با خدا پیمان بسته بودند که: «اگر خداوند ما را از فضل خود، روزی دهد، قطعاً صدقه خواهیم داد و از صالحان (و شاکران) خواهیم بود!»- اما هنگامی که خدا از فضل خود به آنها بخشید «بخل» ورزیدند و سرپیچی کردند و روی برتافتند- این عمل، (روح) نفاق را تا روزی که خدا را ملاقات کنند، در دل هایشان برقرار ساخت، این به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند، و به خاطر آن است که دروغ می گفتند.

4- کسانی که بخل می ورزند و آنچه را که خدا از فضل خویش به آنان داده، انفاق نمی کنند، گمان نکنند این کار به سود آنهاست؛ بلکه

برای آنها شرّ است، به زودی در روز قیامت آنچه را نسبت به آن «بخل» ورزیدند، همانند طوقی به گردنشان می افکنند و میراث آسمانها و زمین، از آن خداست و خداوند، از آنچه انجام می دهید آگاه است.

5- آنها کسانی هستند که «بخل» می ورزند و مردم را به «بخل» دعوت می کنند و آنچه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنها داده کتمان می نمایند (این عمل، در حقیقت از کفرشان سرچشمه گرفته) و ما برای کافران عذاب خوارکننده ای آماده کرده ایم.

6- امّا کسی که «بخل» ورزد و (از این راه) بی نیازی طلبد؛- و پاداش نیک الهی را انکار کند- به زودی او را در مسیر دشواری قرار می دهیم.

7- آری! شما همان گروهی هستید که برای انفاق در راه خدا دعوت می شوید، بعضی از شما (بخل) می ورزید و هر کس «بخل» ورزد، نسبت به خود «بخل» کرده است و خداوند بی نیاز است و شما همه نیازمندید و هرگاه سرپیچی کنید؛ خداوند گروه دیگری را جای شما می آورد؛ پس آنها مانند شما نخواهند بود (و سخاوتمندان در راه خدا انفاق می کنند.)

8- ... و کسانی که از «بخل» و حرص خویشتن مصون بمانند، رستگارانند!

9- و کسانی که هرگاه انفاق کنند، نه اسراف می نمایند و نه سخت گیری، بلکه در میان این دو حدّ اعتدال دارند.

10- بگو: «اگر شما مالک خزائن رحمت پروردگار من بودید، در آن صورت (به خاطر تنگ نظری) امساک می کردید؛ مبادا انفاق مایه تنگدستی شما شود» و انسان تنگ نظر است!

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 371

تفسیر و جمع بندی سرنوشت بخیلان

آیات نخست این بحث به ماجرای عبرت انگیز یکی از ثروتمندان بزرگ بنی اسرائیل اشاره می کند که بر اثر «بخل»

و تکبّر و خودبزرگ بینی به سرنوشت بسیار دردناکی مبتلا شد.

«قارون» از خویشاوندان نزدیک حضرت موسی علیه السلام و از چهره های سرشناس و ثروتمند بنی اسرائیل و به ظاهر از نخستین مؤمنان به آن حضرت نیز بود که آگاهی فراوانی از تورات داشت؛ اما او مثل بسیاری از ثروتمندان خودخواه و از خدا بی خبر، علاقه فراوانی به نمایش دادن ثروت خویش در برابر دیدگان فقرای بنی اسرائیل داشت که هر گاه اموال و دارایی عظیم و عجیب خویش را به نمایش می گذاشت، دل های دنیاپرستان را به تپش درمی آورد تا جایی که تنها آرزوی مهم آنها این بود که روزی مثل قارون، صاحب چنین ثروتی شوند!

قرآن مجید در این آیات می گوید: «قارون از قوم موسی علیه السلام بود، ولی بر آنها ستم کرد؛ انَّ قَارُونَ کَانَ مِنْ قَومِ مُوسی فَبَغی عَلَیهِم ...» «1»

ستم او بر قومش هم به خاطر «بخل» شدیدش بود که راضی نبود کسی از ثروت او بهره ای ببرد و هم به خاطر نمایش ثروت و به رخ کشیدن آن و هم به خاطر مخالفت شدید با حضرت موسی علیه السلام و همکاری با فرعونیان، هنگامی که حضرت موسی علیه السلام از او طلب زکات کرده بود.

اصولاً ثروتمندان دنیاپرست، علاقه دارند که قدرتهای اجتماعی بیشتری در اختیار بگیرند که این علاقه گاهی به خاطر فزون طلبی است و گاهی به دلیل ترسی است که از قدرتهای سیاسی و اجتماعی دیگر دارند که مبادا ثروت آنها توسط آن قدرتها آسیب بیند؛ به همین دلیل همیشه با پیامبران که مردم را زیر چتر حکومت الهی قرار می دادند، به مخالفت برمی خاستند.

---

(1)- قصص، 76.

در ادامه آیه در مورد ثروت «قارون» می فرماید: «آن قدر گنج به او دادیم که حمل کلیدهای صندوق های (جواهرات و درهم و دینار و اشیا قیمتی) او برای یک گروه زورمند، مشکل بود؛ و آتَیْنَاهُ مِنَ الْکُنُوزِ مَا انَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالعُصْبَهِ اولِی الْقُوَّهِ ...». «1»

«قارون» از وضع خود بسیار اظهار شادمانی می کرد و همواره به عیش و نوش مشغول بود و غم بینوایان و رنج محرومان را هرگز احساس نمی کرد؛ حتّی هنگامی که (عاقلان مؤمن) قومش به او گفتند: «این همه شادی مغرورانه مکن که خداوند، شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را جستجو کن و بهره ات را از دنیا فراموش منما (که این امانت، بیش از چند روزی دست تو نخواهد بود) و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده، تو نیز به بندگان او نیکی کن و ثروت عظیم خود را وسیله فساد در زمین قرار مده که خدا مفسدان را دوست ندارد؛ ... اذقَالَ لَهُ قَوْمُهُ لاتَفْرَحْ انَّ اللّه لایُحِبُّ الْفَرِحینَ* وَابْتَغِ فی مَا آتَاکَ اللّهُ الدّارَ الآخِرَهَ وَ لاتَنْسَ نَصیبَکَ مِنَ الدُّنیَا و احْسِن کَمَا احْسَنَ اللّهُ الیکَ وَ لاتَبْغِ الفَسادَ فی الارضِ انَّ اللّهَ لایُحِبُّ المُفْسِدینَ». «2»

این دستورات پنجگانه و اندرزهای ناصحانه و مشفقانه، نه تنها در دل سیاه «قارون» اثر نکرد، بلکه بر طغیان او افزود تا آنجا که به صراحت، توحید افعالی خداوند را انکار کرد و گفت: «این ثروتهای عظیم، نتیجه لیاقت و آگاهی و کاردانی خودم می باشد».

قرآن مجید در آیات دیگر همین سوره، به یکی دیگر از رذایل اخلاقی «قارون» که تقریباً به صورت یک

جنون عمومی در همه ثروتمندان مغرور و از خدا بی خبر درآمده است، می پردازد و می گوید: «او در مقابل چشم قوم خود (در برابر دیدگان محرومان و بینوایان) به نمایش ثروت پرداخت و تمام توان خود را در این نمایش جنون آمیز غیر انسانی به کار گرفت. اسبهای گران قیمت، با زین های طلایی و کنیزان زیبا و غرق در انواع زینت آلات و جواهرات و سایر اموال و دارایی اش را که بسیار فریبنده بود به نمایش گذاشت و به جای این که به اندرز ناصحانه آگاهان قومش گوش دهد و مرهمی بر جراحتهای قلب بینوایان بگذارد؛ بلکه با عناد و مخالفت با آگاهان قومش نمک بر زخم

---

(1)- قصص، 76.

(2)- قصص، 76 تا 77.



قلب فقرا می پاشید و با نمایش ثروتش همه را در حیرت فرو می برد.

هنگامی که طغیان او فزونی گرفت، خداوند بیش از آن، به او مهلت نداد و با ایجاد زلزله ای- تنها در محل کاخ قارون- او را به همراه تمام ثروتش در کام زمین فرو برد و با حرکت دیگر شکاف را بست و بدین سان سرنوشت او درس عبرتی برای همه انسان ها در طول تاریخ گشت.

ریشه اصلی بدبختی «قارون» همان «بخل» او بود. بخلی که سرچشمه انکار عملی او نسبت به نبوت حضرت موسی علیه السلام و توحید پروردگار شد و به دنبال آن به فکر متهم ساختن پیامبر بزرگ خدا حضرت موسی علیه السلام، به عمل منافی عفت با یک زن بدکار افتاد که خداوند به زودی او را رسوا کرد. او می پنداشت که با داشتن این مال و ثروت عظیم، هیچ کس را قدرت رساندن

آسیب به او نیست؛ به همین دلیل از هیچ گونه ظلم و ستمی بر قوم بنی اسرائیل دریغ نداشت تا این که سرانجام به کیفر زشت کاریهای خود رسید.

*** در بخش دوّم از آیات، به داستان عبرت انگیز دیگری از گروه بخیلان و سرنوشت سیاه آنها اشاره می کند. گروهی که قرآن مجید از آنها، به اصحاب الجنّه (صاحبان باغ) یاد کرده، به نظر بعضی از مفسّران، گروهی از بنی اسرائیل بودند که در «یمن» در نزدیکی «صنعا» زندگی می کردند. بعضی از محققان، وجود کلمه «حردٍ» را در ادامه این آیات که به معنی «منع» می باشد و از واژه های متداول «یمن» است، اشاره به این معنی می دانند که آنها اهل یمن بودند.

آنها ده نفر بودند که باغ بزرگی را از پدر به ارث برده بودند، پدرشان مرد نیکوکار و سخاوتمندی بود و هنگامی که میوه ها و ثمره های باغ نمایان می گشت، در باغ را بر روی مستمندان می گشود تا آنها بهره کافی ببرند که این امر مایه برکت و وسعت اموال پدر گشته بود.

ولی فرزندان بخیل و ناخلف، به گمان این که بخش زیادی از این درآمد به جیب فقرا و نیازمندان می ریزد و دلیلی هم ندارد که اموال خودشان را این گونه ببخشند؛ تصمیم

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 374

گرفتند اجازه ندهند حتی یک فقیر هم وارد باغ آنها شود. به همین خاطر تصمیم گرفتند که یک روز صبح، بی سر و صدا با جمعی کارگر زبده به باغ بروند و پیش از آن که فقرا بیدار شده و با خبر گردند، تمام محصول را چیده و منتقل نمایند.

«برسوئی» در «روح البیان» می گوید: «این ماجرا مربوط به زمان

کمی بعد از حضرت مسیح علیه السلام است. آنها پدری داشتند بسیار سخاوتمند که از آن باغ به اندازه نیاز سال خود بر می داشت و بقیه را به نیازمندان می داد و به این ترتیب، مقدار قابل ملاحظه ای نصیب فقرا می شد که روزهای زیادی از آن برای معیشت خود بهره می گرفتند؛ ولی هنگامی که پدر از دنیا رفت، فرزندان گفتند: اگر ما کار پدرمان را ادامه دهیم، زندگی بر ما مشکل می شود؛ در حالی که ما عیالمندیم و در میان خود سوگند یاد کردند که در آغاز صبح، هنگامی که هنوز تاریکی به طور کامل از بین نرفته، میوه ها را بچینند؛ حتی برای این سخن خود، ان شاء اللّٰه هم نگفتند». «1»

خداوند نیز مجازات سخت و دردناکی برای آنها قرار داد؛ «هنگام شب، در آن موقع که همه آنها در خواب بودند، عذابی فراگیر از ناحیه پروردگارت بر تمام باغ فرود آمد؛ فَطَافَ عَلَیهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّکَ وَ هُمْ نَائِمُونَ». «2»

آری! آتشی سوزان و صاعقه ای مرگبار، چنان بر آن باغ فرود آمد که «آن باغ خرم و سر سبز به صورت خاکستر سیاه درآمد؛ فَاصْبَحَتْ کَالصَّرِیمِ». «3»

احتمال دیگر نیز وجود دارد که «صریم» به معنی درخت بدون میوه باشد؛ یعنی، «صاعقه» فقط تمام میوه ها را از بین برد و تنها چوبی از درختان باقی ماند. و صبح روز بعد، هنگامی که خوشحال و راضی از نقشه خودشان به باغ آمدند؛ به محض ورود به باغ و دیدن آن منظره وحشتناک، فریاد کشیدند و گفتند: «ما راه را گم کرده ایم، ما همه چیز را از دست دادیم، بلکه ما محرومیم؛ فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا انَّا لَضَالُّونَ* بَلْ نَحْنُ

مَحْرُومُونَ». «4»

---

(1)- «روح البیان»، جلد 10، صفحه 114. (نگفتن ان شاء الله را از جمله «و لا یتثنون» استفاده کردند که منظور استثنای به مشیه الله است ولی مناسبتر با مفهوم آیه این است که بدون این که چیزی از میوه درختان را برای نیازمندان استثناء کنند).

(2)- قلم، 19.

(3)- قلم، 20.

(4)- قلم، 26 و 27.



ممکن است تعبیر «انّا لضالّون» اشاره به این داشته باشد که آنها در آغاز باور نداشتند که این باغ سوخته، همان باغ سرسبز و پر میوه آنهاست، ولی هنگامی که دقت نمودند از قرائن فهمیدند که این باغ، همان باغ خودشان است که چنین نابود شده است. لذا گفتند:

«بَلْ نَحْنُ مَحرُومُونَ».

احتمال دیگر نیز وجود دارد که این گم کردن راه خداست؛ زیرا آنها سعادت و خوشبختی خود را در «بخل» می پنداشتند، در حالی که راه صحیح همان راه پدر سخاوتمندشان بود.

در ادامه این آیات آمده است: این گروه بخیلان به زودی از خواب «غفلت» بیدار شدند و به ملامت یکدیگر پرداختند و اعتراف به گناه کردند و تصمیم گرفتند در آینده این کار را تکرار نکنند و از خداوند، باغی بهتر از آن را خواستند. در بعضی از روایات آمده است که خداوند، توبه آنها را قبول کرد و باغی بهتر و پربارتر به آنها عنایت فرمود.

به هر حال آیه فوق، بیانگر عواقب دردناک «بخل» و انحصارطلبی است که حتی در دنیای مادی نیز «بخل» کارساز نیست.

قابل توجه است که قرآن در آغاز این آیات، می گوید: «ما مردم مکه را نیز با چنین امتحانی آزمودیم؛ همان گونه که «اصحاب الجنّه» را آزمایش کردیم» و گویا این

تعبیر، اشاره به قحطی و خشکسالی شدیدی است که در مکه بر اثر «بخل» و ترک انفاق روی داد و ثروتمندان بخیل را به روز سیاه نشاند.

*** در سوّمین آیه سخن از سرنوشت فرد بخیلی در عصر رسول الله صلی الله علیه و آله است. مطابق بسیاری از تفاسیر، مردی از انصار به نام «ثعلبه بن حاطب» که در آغاز مرد بسیار تهی دستی بوده و همیشه آرزو داشت که روزی ثروتمند شود؛ به همین خاطر با اصرار فراوان از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تقاضا کرد که برای او دعا کند تا مال فراوانی به دست آورد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود: «داشتن مقدار کم که بتوانی حقّش را ادا کنی بهتر از مقدار زیاد است که توانایی ادای حقّش را نداشته باشی»؛ یعنی، به زندگی ساده ات بساز و شاکر

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 376

باش. ولی او گفت: با خدا عهد می کنم، اگر ما را از فضل خود بهره مند سازد، به طور قطع صدقه خواهیم داد و از صالحان (شاکران) خواهیم بود؛ «وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَاللّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحين». «1»

سرانجام پیامبر صلی الله علیه و آله برای این مرد پر ادعای کم ظرفیت، بنا به اصرار خودش دعا کرد تا صحنه آزمونی برای او و سایرین باشد. چیزی نگذشت که به برکت دعای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، ثروت زیادی که انتظار آن را نداشت، به او رسید و روز به روز فزونی یافت.

صاحب دامهای زیادی شد و کارش بسیار رونق گرفت. امّا هنگامی که آیه زکات نازل شد؛ به

او ابلاغ کردند که باید مقدار کمی از این اموال را به عنوان زکات، در اختیار نیازمندان بگذاری، آن مرد «بخیل» کم ظرفیت، پیمان خود را با خدا و پیامبرش به دست فراموشی سپرده و از پرداخت مقدار ناچیز زکات خودداری ورزید.

قرآن در یک جمله کوتاه چنین می فرماید: «هنگامی که خداوند از فضل و رحمتش به آنان داد؛ «بخل» ورزیدند و سرپیچی کردند و روی گردان شدند؛ فَلَمَّا آتَاهُم مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوا وَ هُم مُعرِضُونَ». «2»

گرچه «ثعلبه» یک نفر بیش نبود، ولی هنگامی که کار و ثروتش رونق گرفت، از گروه بسیاری برای حفظ اموالش کمک می گرفت، لذا ممکن است صیغه های جمع در آیه، اشاره به همین مطلب داشته باشد.

احتمال دیگر نیز وجود دارد که این گونه درخواست ها را تنها «ثعلبه» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نکرد و این آزمایش نیز تنها برای او رخ نداد؛ بلکه افراد زیادی چنین تقاضایی را داشتند که نتوانستند از امتحان الهی، سرافراز بیرون آیند.

به هر حال نتیجه پیمان شکنی و بخلشان، آن شد که روح نفاق به طور پایدار در دل آنان ریشه کند و تا قیامت ادامه یابد؛ زیرا، عهدی را که با خدا بسته بودند، شکستند و دروغ گفتند؛ «فَأعْقَبَهُم نِفاقاً فی قُلُوبِهِم الَی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ بِمَا اخْلَفُوا اللّهَ مَا وَعَدُوا وَ بِمَا

---

(1)- توبه، 75.

(2)- توبه، 76.



كَانُوا يَكْذِبُونَ» «1».

آری! مردی که یک روز جزء عبّاد بود و او را حمامه مسجد «2» می نامیدند و پیشانی او مانند زانوی شتر پینه بسته بود، بر اثر «بخل» و انحصارطلبی، رویاروی پیامبر صلی الله علیه و آله قرار

گرفت و حتّی به طور کنایه بر آیین اسلام و قانون زکات خرده گرفت و آن را شبیه جزیه اهل کتاب شمرد و به این ترتیب در صف منافقان قرار گرفت و همه مسلمین نیز او را از جامعه اسلامی طرد کردند.

*** در چهارمین آیه، خداوند مجازات سنگین «بخیلان» را بیان می نماید، مجازاتی که در قرآن مجید، تنها در این مورد به کار رفته و درباره هیچ گناه دیگری دیده نمی شود، می فرماید: «آنها که «بخل» می ورزند، آنچه را خداوند از فضل خویش به آنها داده، انفاق نمی کنند، گمان نکنند به نفع آنهاست، بلکه برای آنها شر است؛ وَلا یَحْسَبَنَّ الَّذینَ یَبْخَلُون بِمَا آتَاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَیراً لَهُم بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُم ...» «3»

سپس می افزاید: «به زودی آنچه را که آنها درباره آن «بخل» ورزیدند، در روز قیامت همانند طوقی به گردن آنان می افکنند (به صورت بار بسیار سنگینی که قدرت حرکت را از آنان می گیرد و آنها را در عرصه محشر رسوا می سازد.)؛ ... سَیُطَوَّقُونَ مَا بَخِلوُا بِهِ یَومَ الْقِیامَهِ ...» «4».

در انتهای آیه می فرماید: «میراث آسمانها و زمین از آن خداست و خداوند از آنچه انجام می دهید، آگاه است؛ ... وَلِلّهِ مِیراثُ السَّمَاوَاتِ وَ الارضِ وَ اللّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبیرٌ» «5».

این آیه اشاره به این دارد که نگهداری اموال و «بخل» کردن چه سودی دارد؛ در حالی که باید همه آنها را بگذارید و بروید.

گرچه بعضی از روایات، آیه فوق را به مسئله منع «زکات» تفسیر کرده اند، ولی در ظاهر مفهوم آیه، عام است و انواع «بخل» را شامل می شود؛ حتی به گفته بعضی از

---

(1)- توبه، 77.

(2)- این تعبیر کنایه ای که به

معنی کبوتر مسجد است، به خاطر کثرت حضور او در مراسم عبادی مسجد بکار رفته است.

(3)- آل عمران، 180.

(4)- آل عمران، 180.

(5)- آل عمران، 180.



مفسران علاوه بر «بخل» در اموال، «بخل» در علم و دانش و مانند آن را نیز شامل می شود.

در این که به چه صورت طوقی به گردن آنها می افتد، باید گفت: مطابق بعضی از روایات، آن اموال به صورت طوق آتشین در می آید. چنان که تفسیر عیّاشی از امام باقر علیه السلام نقل می کند: «هر کس زکات مال خود را نپردازد، خدا آن را به صورت اژدهایی از آتش مبدّل می کند و به گردن او می افکند و پیوسته او را می گزد (و به او گفته می شود، همان گونه که در دنیا این اموال را هرگز از خود دور نمی کردی، اکنون آنها را بردار و به گردن بیفکن)». «1»

از تعبیر بالا به خوبی روشن می شود که تعبیر به «طوق» در واقع تجسّمی از اعمال آنها در دنیاست؛ زیرا «طوق» چیزی است که از انسان دور نمی شود. به هر حال، تعبیرات مختلف آیه، همه حکایت از زشتی «بخل» و خوبی «انفاق» در راه خدا و «سخاوت» در اموال و مواهب خداداد می کند.

قابل توجه این که، اموال «بخیلان» نه تنها در قیامت، طوقی بر گردن آنها می شود، بلکه در دنیا نیز همیشه باید بار سنگین حفظ و نگهداری و محاسبه آن را بر گردن نهند و سپس آن را رها ساخته و به سرای دیگر برای پاسخ گویی بشتابند.

*** در پنجمین آیه، خداوند بخیلانی را که نه تنها خود بخیلند، بلکه دیگران را نیز به «بخل» دعوت می کنند، مورد نکوهش

قرار داده است؛ زیرا آنها به عنوان مصداق روشنی از «مختال فخور «2»» معرفی گردیده اند و در چندین آیه از قرآن مجید تصریح شده است که خداوند «مختال فخور» را دوست ندارد. خداوند در مورد این گروه می فرماید: «مختال فخور، همان کسانی هستند که «بخل» می ورزند و مردم را نیز دعوت به «بخل» می نمایند و هر کس از این فرمان روی گردان شود (به خدا زیانی نمی رساند)؛ زیرا

---

(1)- تفسیر برهان، جلد 1، صفحه 327. تفسیر عیاشی، جلد 1، صفحه 207.

(2)- مختال فخور: متکبر فخر فروش.



خداوند غنی و حمید است؛ الَّذینَ یَبْخَلُونَ وَ یَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالبُخْلِ وَ یَکْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَعْتَدْنَا لِلْکَافِرینَ عَذاباً مُهیناً» «1».

بدیهی است که خداوند، هرگز انسانی را که همیشه در تضاد مطلق با صفات «جلال» و «جمال» خداست، دوست نخواهد داشت و او را مشمول عنایات خاص خود نخواهد نمود.

جالب توجه این که، در آیات قبل از آن، اشاره به مصائب مختلف زندگی انسان ها کرده و می فرماید: فلسفه این مصائب آن است که به زندگی مادی خود دلبسته نباشید؛ یعنی، از امکانات مادی مغرور نشوید و بدانید «بخل» شما را ثروتمند نمی کند، بلکه با وزش نسیمی، دفتر ایّام بر هم می خورد و ثروتمندترین مردم ممکن است در یک شب به فقیرین مردم تبدیل شود؛ پس فخر و مباهات به ثروت چه معنی دارد و «بخل» چه مشکلی را حل می کند؟

نکته مهم دیگر این که دعوت بخیلان از سایر مردم به «بخل» به خاطر آن است که می خواهند همه، همرنگ آنها باشند تا در میان جمعیت رسوا نشوند، به علاوه چون این گونه افراد،

عواطف انسانی را زیر پا گذارده اند، افرادی بی رحم و سنگ دلند؛ حتی از «سخاوت» و ترحم دیگران به فقرا و نیازمندان، احساس رنج و ناراحتی می کنند.

در این رابطه امام صادق علیه السلام می فرمایند: «امیر مؤمنان علیه السلام دستور داد که پنج «وسق» «2» خرما برای شخصی بفرستند و این شخص مرد سخی و بخشنده ای بود که نیازمندان از او بهره می بردند و هرگز نه از علی علیه السلام و نه از دیگران، چیزی طلب می کرد. شخص (بخیلی که در آنجا بود) عرض کرد: ای امیر مؤمنان! این شخص تقاضایی از شما نکرده بوده، به علاوه یک وسق کافی است. امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: «لاكَثَّرَ اللّهُ فی المُؤْمِنینَ ضَرْبَکَ، اعْطِیَ أَنَا و تَبْخَلُ انْتَ ...؛ خداوند در میان مؤمنان مانند تو را زیاد نکند. من دارم می بخشم، تو داری بخل می ورزی، خدا خیرت دهد، اگر من به کسی که امید بخشش را دارد، تنها بعد از درخواست

---

(1)- نساء، 37.

(2)- هر وسق برابر با شصت مَن می باشد.



کمک کنم، در حقیقت بهای چیزی را که از او گرفته ام، داده ام؛ زیرا، آبروی خود را نزد من ریخته است». «1»

*** در ششمین آیه، ضمن اشاره به مجازات شدید بخیلان، می فرماید: «اما کسی که «بخل» ورزیده و از این راه، بی نیازی طلبد و پاداش نیک (الهی) را تکذیب کند، ما او را در مسیر دشواری قرار می دهیم و آن هنگام که (در جهنم) سقوط می کند، دیگر اموال او به حالش سودی نخواهد داشت؛ وَ امَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنی وَ کَذَّبَ بِالْحُسْنی فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْری وَ مَا یُغْنِی عَنْهُ مَالُهُ اذْا تَرَدّی . «2»

از

این تعبیر به خوبی روشن می شود:

اولاً «بخل» سبب بی نیازی و ثروت نمی شود؛ بلکه پیمودن این راه، کار را در دنیا و آخرت بر انسان مشکل می کند (توجّه داشته باشید که واژه «العسری در آیه مطلق است و هرگونه مشکلی را در دنیا و آخرت شامل می شود).

ثانیاً، به فرض که از این راه ثروت عظیمی بیاندوزد و آن را در آخرت با خود ببرد، در آن هنگام که در جهنم سقوط می کند، چه سودی به حال او خواهد داشت.

در تفسیر «یُسْر» که نقطه مقابل «عُسْر» است، مفسران بزرگ، احتمالات زیادی داده اند که نقطه مقابل این احتمالات، در مورد «عُسْر» نیز صادق است. نخست این که منظور از آن زمینه های توفیق و آسان شدن راه اطاعت خداست- در برابر واژه «عُسْر» که درباره سلب توفیق و پیچیدگی راه طاعت است- بعضی آن را به معنی راه آسان زندگی و بعضی، راه بهشت و پاداشهای بزرگ الهی و بعضی دیگر به معنی امدادهای غیبی و مانند آن شمرده اند؛ ولی همان گونه که در بالا اشاره شد، «عسر»- و همچنین یسر مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که تمام اموری را که مربوط به دنیا و آخرت است، شامل می شود.

***

---

(1)- وسائل الشیعه، جلد 6، صفحه 318.

(2)- اللیل، 8 تا 11.



در هفتمین آیه، خداوند یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته و بخیلان را مورد نکوهش شدید قرار داده و می فرماید: «آری! شما همان جمعیتی هستید که برای انفاق در راه خدا فراخوانده می شوید، بعضی از شما «بخل» می ورزند و هرکس بخل کند، نسبت به خودش بخل کرده است؛ هَا أَنْتُم هَؤُلاءِ

تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فی سَبیلِ اللّهِ فَمِنْکُمْ مَنْ یَبْخَلُ وَ مَن یَبْخَلْ فَانَّمَا یَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ» «1» و برای این که ناآگاهان تصور نکنند، خداوند نیازی به این انفاقها دارد، در ادامه این آیه می فرماید: «خداوند بی نیاز است و شما همه نیازمند و فقیر هستید؛ ... وَاللّهُ الغَنِیُّ وَ أَنْتُمُ الفُقَراءُ ...» «2».

بنابراین آنچه را انفاق می کنید، در واقع امانتهای الهی است که چند روزی نزد شما برای آزمون و امتحان و تعلیم و تربیت قرار داده شده و خدا دستور داده، بخشی از این امانت را به بندگان فقیرش بسپارید یا در راه جهاد مصرف کنید.

در انتهای آیه، افراد «بخیل» را تهدید می کند که: «هر گاه از دستورهای خداوند (درباره انفاق فی سبیل اللّه) سرپیچی کنید، خداوند گروه دیگری را به جای شما می آورد که مانند شما نباشند؛ ... وَ انْ تَتَوَلَّوا یَسْتَبْدِل قَوماً غَیرَکُم ثُمَّ لایَکُونُوا امْثَالَکُم». «3»

به این ترتیب «بخیلان» تهدید به نابودی گردیده اند و این شدیدترین تهدیدی است که درباره «بخیلان» شده است.

گرچه مصداق انفاق در راه خدا، به تناسب قرائنی که در آیات وجود دارد، انفاق در راه «جهاد» است؛ ولی مفهوم گسترده آن، هر کار خیری را شامل می شود.

بسیاری از مفسران شیعه و اهل سنت، در ذیل آیه مورد بحث چنین نقل کرده اند که بعد از نزول آیه فوق، جمعی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: منظور از گروهی که خداوند در قرآن به آنها اشاره کرده که در صورت «بخل» ورزیدن و سرپیچی از دستورات الهی جایگزین شما می کند، کیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله دست خود را بر شانه سلمان- یا به روایت دیگر

بر پای سلمان- که نزدیک

---

(1)- محمّد، 38.

(2)- همان.

(3)- همان.



او نشسته بود زد و فرمودند: «هَذَا وَ قَومُهُ وَالَّذی نَفْسی بِیَدِهِ لَوکَانَ الایمانُ مَنُوطاً بِالثُّرَیّا لَتَناوَلَهُ رِجالٌ مِنْ فَارْسٍ «1»؛ منظور خداوند، این مرد و قوم اوست؛ به خدایی که جانم در دست اوست، سوگند! اگر ایمان به ثریّا (در دورترین نقطه آسمان) بسته باشد، گروهی از مردان فارس آن را به چنگ می آورند».

*** در هشتمین آیه، بعد از دستور به «انفاق» و تأکید بر این که «انفاق» خیر و خوبی برای شما به ارمغان می آورد، می فرماید: «آنها که از «بخل» و حرص خویش مصون بمانند، رستگارند؛ ... وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَاولئکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «2».

به گفته راغب اصفهانی در کتاب «مفردات»، «شح»- بر وزن مخ- به معنی بخلی است که با حرص آمیخته باشد و به صورت عادت در آید.

«فلاح» نیز به معنی شکافتن و بریدن است که در هر نوع خوشبختی، رستگاری، پیروزی و رسیدن به مقصد به کار رفته است که آن را به فلاح مادی و فلاح معنوی تقسیم کرده اند.

قبل از آیه فوق، قرآن کریم هشداری در مورد فتنه بودن اموال و اولاد می دهد که گویا با این بیان، موانع انفاق را معرّفی می کند؛ زیرا، گاهی وسوسه های فرزندان که مبادا بخششهای پدر و مادرشان خللی در ارث آنها وارد کند و گاهی نیز وسوسه های درونی خود انسان نسبت به آینده فرزندانش که مبادا بعد از او، گرفتار فقر شوند، مانع انفاقشان می شود

که به یقین تمام این وسوسه ها از موانع «فلاح» و رستگاری است و سبب حرص و «بخل» می شود.

در حدیثی از امام صادق علیه

السلام نقل شده است که ایشان از سر شب تا به صبح، طواف خانه خدا می کرد و پیوسته می فرمودند: «اللّهُمَّ قِنی شُحَّ نَفْسی؛ خداوندا! مرا از «بخل» و

---

(1)- این حدیث را «قرطبی» در تفسیر «جامع الاحکام» و «برسویی» در «روح البیان» و «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» و «مراغی» در تفسیر خود، و «طبرسی» در «مجمع البیان» و «ابو الفتوح رازی» در تفسیرش و «سیوطی» در «درّ المنثور» و گروه دیگری در تفاسیر خود در ذیل همین آیه آورده اند.

(2)- تغابن، 16، حشر، 9.



حرص نفسم نگاه دار.» راوی می گوید، عرض کردم: فدایت شوم! امشب دعایی غیر از این نفرمودی؟ فرمود: «وَ ایُّ شَی ءٍ اشَدُّ مِنْ شُحِ النَّفْسِ انَّ اللّهَ یَقُولُ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَاولئکَ هُمُ المُفلِحُون؛ چه چیزی بدتر از حرص و «بخل» نفسانی است؛ خداوند می فرماید:

کسانی که از حرص و «بخل» نفس خویش در امان باشند، رستگارند». «1»

بنابراین «بخل» از موانع مهم رستگاری است و اهمّیّت این امر تا جایی است که امام صادق علیه السلام از سر شب تا صبح، در خانه خدا و در ضمن طواف خود پیوسته این دعا را می خواند و به عنوان مهمترین حاجت خویش آن را از خدا می طلبد.

تعبیر «خَیراًلِانفُسِکم» بعد از امر به انفاق، اشاره به این نکته لطیف دارد که سخاوت و انفاق در راه خدا، آثار مفیدش عاید خود انسان می شود؛ روح را پرورش می دهد و دل را از تیرگی های حرص و «بخل» پاک ساخته و برکات مادی و معنوی را به خانه انسان سرازیر می کند.

این بحث را با ذکر حدیثی در تفسیر معنی «شح» به پایان می بریم. امام

صادق علیه السلام از «فضیل بن عیاض» سؤال فرمود: آیا می دانی «شحیح» چه کسی است؟ او در جواب عرض می کند: همان بخیل است. امام علیه السلام فرمود: «الشُّحُ اشَدُّ مِنَ الْبُخلِ انَّ الْبَخیلَ یَبْخَلِ بِمَا فی یَدِهِ وَالشّحیحُ یَشُحُّ عَلَی مَا فی ایْدِیِ النَّاسِ وَ عَلَی مَا فی یَدِهِ حَتَّی لایَری فی ایْدِی النّاسِ شَیْئاً الّا تَمَنّی انْ یَکُونَ لَهُ بِالْحِلِّ وَ الْحَرَامِ، لایَشْبَعُ وَ لایَقْنَعُ بِمَا رَزَقَهُ اللّهُ عَزّوجلّ؛ شح از «بخل» شدیدتر است. «بخیل» کسی است که در آنچه دارد «بخل» می ورزد، ولی «شحیح» هم نسبت به آنچه در دست مردم است «بخل» می ورزد و هم آنچه خود در اختیار دارد، تا آنجا که هر چه را در دست مردم ببیند، آرزو می کند که آن را به چنگ آورد، خواه از راه حلال باشد یا حرام و هرگز قانع به آنچه خداوند به او روزی داده، نیست». «2»

*** در نهمین آیه، ضمن طرح مسئله «بخل» تحت عنوان تقتیر، می فرماید: «یکی از ویژگیهای «عباد الرّحمن»- بندگان خاص خداوند بخشنده- این است که هنگامی که انفاق

---

(1)- نور الثقلین، جلد 5، صفحه 346.

(2)- نور الثقلین، جلد 5، صفحه 291.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 384

می کنند، نه اسراف دارند و نه سختگیری؛ بلکه در میان این دو، حد اعتدالی دارند؛ وَالَّذینَ اذا انْفَقُوا لَم یُسْرِفُوا وَ لَم یَقْتُرُوا وَ کَانَ بَینَ ذَلِکَ قَواماً». «1»

«یقتروا» از ماده «قَتْر» (بر وزن صبر) به معنی (تنگ گرفتن) است که نقطه مقابل اسراف می باشد و گاه «اسراف» و «اقتار» را در مقابل یکدیگر قرار می دهند. یکی آن است که بیش از حد لازم و دیگری آن است که کمتر از مقدار

لازم انفاق کنند

در واقع «قتر» و «اقتار» مراحل ضعیف «بخل» است؛ زیرا حدّ اقل چیزی انفاق می شود، هر چند کمتر از مقدار شایسته باشد؛ در حالی که در مراحل شدیدتر «بخل» هیچ گونه انفاقی در کار نیست. با این حال، خداوند بندگان ویژه خود را از این صفت نیز پاک و مبرّا می داند.

بسیاری از مفسّرین «اقتار» را به معنی «بخل» یا «شحّ» و مانند آن تفسیر کرده اند و در روایتی که در تفسیر «علی بن ابراهیم» از امام صادق علیه السلام نقل شده «لم یقتروا» به معنی «لَم یَبْخَلُوا فی حَقِّ اللّهِ عَزّ وَجَلّ» تفسیر شده است «2».

در بعضی از تفاسیر آمده است که یکی از خلفا می خواست دخترش را به یکی از امرای دولتش بدهد. هنگامی که از داماد سؤال کرد: مقدار هزینه عروسی را چه اندازه در نظر گرفته ای؟ در پاسخ در تعبیر جالبی گفت: «الحَسَنَهُ بَینَ السَّیِئَتَینِ»؛ «3» سپس آیه گذشته را تلاوت کرد. «4»

در دهمین و آخرین آیه مورد بحث، خداوند خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«به آنها (مشرکان) بگو، اگر شما مالک خزائن رحمت پروردگار من بودید، به یقین (به خاطر بخل و تنگ نظری) امساک می کردید. مبادا انفاق کردن مایه فقر و تنگدستی شما شود؛ قُل لَوْ انْتُمْ تَمْلِکُون خَزائِنَ رَحمَهِ رَبّی اذاً لَامْسَکْتُم خَشْیَهَ الْانفاقِ». «5»

در پایان آیه می فرماید: «انسان، موجود بخیلی است؛ کَانَ الانسانُ قَتوراً». در اینجا

---

(1)- فرقان، 67.

(2)- تفسیر علی بن ابراهیم. جلد 2، صفحه 117.

(3)- کار خوبی که در میان دو کار بد قرار دارد.

(4)- تفسیر الجامع الاحکام القرآن، قرطبی، جلد 7، صفحه 4789.

(5)- اسراء، 100.



واژه

«انسان» اشاره به انسان های تربیت نایافته ای است که در مسیر «بخل» و امساک و «تقتیر» قرار می گیرند و الّا انسانی که تحت تعلیم و تربیت «اولیاء اللّه» قرار گرفته و یا حتی انسانی که فطرت خداداد خود را حفظ نموده است، بخیل و ممسک و قتور نخواهد بود.

از تعبیر آیه فوق استفاده می شود که «بخل» همیشه به خاطر نیازهای شخصی یا گروهی نیست؛ بلکه این رذیله اخلاقی، گاهی به صورتی در می آید که اگر انسان تمام خزاین خداوندی را در اختیار داشته باشد، باز هم «بخل» می ورزد، هر چند نیازش با مقدار کمی از آن بر طرف می شود.

تعبیر به «کانَ الانسانُ قَتُورا؛ انسان موجود بخیلی است» در آیه فوق به صورت مطلق، نظایر دیگری نیز در قرآن مجید دارد؛ مانند:

«انَّ الانسانَ لِرَبِّهِ لَکَنُود «1»»؛ ... «انَّ الانسانَ لَکَفُورٌ «2»»؛ «انَّ الانسانَ لَکَفُورُ مُبین «3»»؛ «انَ الْانسَانَ لَظَلوُمٌ کَفَّارٌ» «4» و امثال این تعبیرات، همه اشاره به انسان هایی دارد که فطرت پاک اولیه خویش را از دست داده و از تربیت انبیا و اولیا و مربیان اخلاقی دور مانده اند و گرنه هیچ انسانی در ذات خود، ناپاک، آلوده، بخیل، ظالم و کفران کننده آفریده نشده است.

نظام آفرینش بر پاکی و سعادت انسان ها بنا نهاده شده است، نه بر زشتی و آلودگی آنها. «5»

نتیجه

آیات فوق به خوبی دیدگاه و بینش اسلام را نسبت به چهره «بخل» نشان می دهد؛ نمونه هایی از کارهای بخیلان و سرنوشت شوم آنها و آثار و پیامدهای «بخل» را در زندگی مادی و معنوی مشخص می کند و از «بخل» به عنوان یک رذیله مهم اخلاقی نام می برد. رذیله ای که با «فلاح» و رستگاری

و سعادت انسان ها هرگز سازگار نیست.

---

(1)- عادیات، 6.

(2)- حج، 66.

(3)- زخرف، 15.

(4)- ابراهیم، 34.

(5)- در تفسیر نمونه ذیل آیات شرح بیشتری داده شده است.



### بخل در آینه روایات اسلامی

در احادیث اسلامی، روایات تکان دهنده ای درباره «بخل» دیده می شود، از جمله:

1- رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرمایند: «الْبَخیلُ بَعیدٌ مِنَ اللّهِ بَعیدٌ مِن النّاسِ، قَریبٌ مِنَ النّارِ «1»؛ بخیل از خدا دور است، از مردم نیز دور است و به آتش دوزخ نزدیک است». همین مضمون (با مختصر تفاوتی) از امام علی بن موسی الرّضا علیه السلام نقل شده است.

2- در حدیث دیگری، امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «النَّظَرُ الَی الْبَخیل یُقْسِی الْقَلْبَ «2»؛ نگاه کردن به بخیل، انسان را سنگدل می کند». این تعبیر نشان می دهد که باطن بخیلان آن قدر تاریک و آلوده است که بازتاب آن در چهره آنان، سبب سنگدلی نگاه کننده می شود.

3- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که «آن حضرت در حال طواف خانه خدا بود، مردی را مشاهده کرد که در پرده خانه کعبه در آویخته و می گوید: خداوندا! به حرمت این خانه سوگندت می دهم که گناهان مرا ببخش».

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به آن مرد فرمودند: مگر گناه تو چیست؟ آن را توصیف کن.

عرض کرد: بزرگتر از آن است که بتوانم توصیف کنم.

حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: وای بر تو! گناه تو بزرگتر است یا خشکی ها؟!

عرض کرد: گناه من بزرگتر است ای رسول خدا!

حضرت فرمودند: گناه تو بزرگتر است یا دریاها؟!

عرض کرد: گناه من ای رسول خدا!

حضرت صلی الله

علیه و آله فرمودند: گناه تو بزرگتر است یا آسمانها؟ !

عرض کرد: گناه من.

باز حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: گناه تو بزرگتر است یا عرش خدا؟ !

عرض کرد: گناه من بزرگتر است ای رسول خدا !

حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: (بگو ببینم) گناه تو بزرگتر است یا خداوند؟ !

---

(1)- بحار الانوار، جلد 73، صفحه 308.

(2)- تحف العقول، صفحه 214.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 387

عرض کرد: خدا بزرگتر و بالاتر و گرامی تر است.

حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: وای بر تو ! بگو ببینم چه گناهی کرده ای (که از آن به این بزرگی یاد می کنی)؟

عرض کرد: ای رسول خدا ! من آدم ثروتمندی هستم؛ ولی هنگامی که نیازمندی به سراغم می آید، گویی شعله آتشی را در برابر من قرار داده اند. (آری ! من از دیدن نیازمندان وحشت دارم و متنفّرم).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: از من دور شو و مرا به آتش خود نسوزان. سوگند ! به خدایی که مرا به هدایت و کرامت مبعوث کرده، اگر در میان رکن و مقام (گرامیترین نقاط روی زمین در کنار خانه خدا) بایستی و دو هزار سال عبادت کنی و گریه کنی، به حدی که از چشمت نهر آب جاری شود و درختان را سیراب کند، سپس بمیری، در حالی که لئیم و بخیل هستی، خداوند تو را به صورت در آتش خواهد افکند، آیا نمی دانی که خداوند می گوید: هر کس «بخل» کند، درباره خود «بخل» کرده و هر کس از «بخل» خویش در امان باشد، رستگار است». «1»

این حدیث نشان می دهد که «بخل» سرچشمه انواع گناهان و مفاسد می شود که انسان را تا این حد از خدا دور

می سازد.

4- در حدیث دیگری، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «یَقُولُ قَائِلُکُم الشَّحیحُ أَعْذَرُ مِن الظّالِمِ وَ أَیُّ ظُلْمٍ أَظْلَمُ عِنْدَاللّهِ مِنَ الشُّحِّ حَلَفَ اللّهُ بِعِزَّتِهِ وَ عَظَمَتِهِ وَ جَلالِهِ لایَدْخُلُ الجَنَّه شَحیحٌ وَ لابَخیلٌ؛ بعضی از شما می گویند: بخیل از ظالم معذورتر است، ولی چه ظلمی نزد خدا از بخل برتر می باشد؛ خداوند به عزت و عظمت و جلال خود سوگند یاد کرده است که هرگز حریص و بخیل وارد بهشت نشود». «2»

5- در حدیث دیگری، پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: الشُّحُ وَ الایمانُ لایَجْتَمِعانِ فی قَلْب واحِدِ؛ بخل و حرص با ایمان در یک قلب جمع نمی شود (آنجا که پای حرص و «بخل» در میان آید، ایمان از آنجا رخت بر می بندد». «3»

---

(1)- جامع السّعادات، جلد 2، صفحه 111.

(2)- همان مدرک.

(3)- همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 388

6- در جای دیگر نیز پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: «الْبُخْلُ شَجَرَهٌ تَنْبُتُ فی النّارِ فَلایَلِجُ النّار الّا بَخیلٌ؛ بخل درختی است که در آتش دوزخ می روید و به همین جهت، تنها بخیلان وارد دوزخ می شوند». «1»

7- نقل شده است که یکی از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جهاد شهید شد؛ زنی از آشنایانش برای او می گریست و می گفت: وا شهیدا !، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «از کجا می دانی او شهید از دنیا رفته؛ فَلَعَلَّهُ کَانَ یَتَکَلّمُ بِمَا لایَعنیهِ او یَبْخَلُ بِمَا لا یَنْقُصُهُ؛ شاید او درباره مسایلی که به وی مربوط نبوده، سخن می گفته است یا نسبت به چیزی که کمبودی برای او ایجاد نمی کرده «بخل» می ورزیده است». «2»

این حدیث نشان می دهد که

سخنان بیهوده و «بخل» مخصوصاً در جایی که لطمه ای به انسان نمی زند، سبب می شود که بزرگترین افتخار یک انسان؛ یعنی، «شهادت» را کمرنگ یا بی رنگ کند.

8- از آن حضرت نقل شده که فرمود: «جَاهِلُ سَخیٌّ احَبُّ الَی اللّهِ مِنْ عَابِدٍ بَخیلٍ وَ ادْوَی الدّاءِ البُخْلْ؛ جاهل با سخاوت نزد خدا، از عابد بخیل محبوبتر است و بدترین دردها درد «بخل» است». «3»

این حدیث بیانگر آن است که «بخل» آثار عبادت عبّاد را نیز از میان می برد.

9- باز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «المُوبِقاتُ ثَلاثٌ شُحٌ مُطاعٌ وَ هَویً مُتَبَّعٌ وَ اعجَابُ المَرْءِ بِنَفسِهِ؛ سه چیز باعث هلاکت است، «بخل» و «حرصی» که انسان از آن اطاعت کند و «هوای نفسی» که از آن تبعیت نماید و «خودپسندی» انسان نسبت به خویش». «4»

10- هر چند پیرامون این موضوع، روایات زیادی وجود دارد؛ اما، این بحث را با حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم.

در این حدیث چنین آمده است: «گروهی از اسیران (خطرناک) را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند؛ حضرت صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام دستور داد، همه آنها را گردن بزنند؛ ولی یکی از آنها را استثنا کردند.

---

(1)- جامع السعادات، جلد 2، صفحه 110.

(2)- همان مدرک، صفحه 111.

(3)- همان مدرک، صفحه 110.

(4)- همان مدرک.

آن مرد پرسید: چرا مرا از یارانم جدا کردی، در حالی که که گناه ما یکسان بوده است؟

حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: به این علت که خداوند متعال به من وحی فرستاده است که

تو سخاوتمند قوم خود هستی و من تو را (به این جهت) نمی کشم. آن مرد مسلمان شد و شهادت به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله داد». «1»

### ریشه و نشانه های بخل

ریشه اصلی این رذیله اخلاقی، مانند بسیاری از رذایل دیگر، ضعف مبانی ایمان و «معرفه الله» است. کسی که خداوند را بر همه چیز قادر می داند و معتقد است که ریشه تمام خیرات و برکات، ذات پاک حق تعالی است، باید به طور قطع به وعده های الهی در مورد آثار مادی و معنوی «انفاق» در راه خدا اعتقاد داشته باشد که با این اعتقاد، امکان ندارد گرفتار این خوی زشت گردد.

امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «البُخْلُ بِالمَوجُودِ سُوءُ الظَنِّ بِالمَعْبُودِ؛ بخل ورزیدن نسبت به آنچه انسان دارد، به خاطر سوء ظن به خداست (سوء ظن به وعده های او و قدرتش بر همه چیز)». «2»

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است «ان کانَ الخَلَفُ مِنَ اللّهِ عزّوجلَّ حَقّاً فَالبُخْلُ لِماذَا؛ اگر جانشینی از سوی خداوند متعال، حق است؛ پس بخل برای چیست؟» «3»

در کتاب «فقه الرضا» آمده است: «ایّاکُمْ وَ البُخْلَ فَانَّهَا عَاهَهٌ لاتَکُونُ فی حُرٍّ وَ لا مُؤمِنٍ انَّها خِلافُ الایمانِ؛ از بخل بپرهیزید؛ زیرا «بخل» آفتی است که در انسان آزاده و با ایمان هرگز نخواهد بود، «بخل» خلاف ایمان است». «4»

در حدیث قدسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که خداوند می فرماید: «یَا عَبدِی اتَبْخَلُنی ام تَتَّهِمُنی ام تَظُنُّ انّی عَاجِزٌ غَیرُ قَادِرٍ عَلَی اثَابَتِکَ «5»؛ بنده من! آیا نسبت به من «بخل» می ورزی یا مرا متهم می سازی یا گمان می کنی

که من عاجزم و توانایی ندارم به تو پاداش دهم».

---

(1)- میزان الحکمه، جلد 2، صفحه 1277، حدیث 8380.

(2)- غرر الحکم، حدیث 1258.

(3)- بحار الانوار، جلد 70، صفحه 300.

(4)- بحار الانوار، جلد 75، صفحه 346.

(5)- بحار الانوار، جلد 93، صفحه 10

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 390

اخلاق در قرآن ج 2 421

آری! آزادگان و مؤمنان و آنهایی که به وعده های الهی، دلگرم و مطمئن هستند و آنهایی که قدرت خدا را بر هرگونه پاداش، باور کرده اند، هرگز هنگام انفاق در راه خدا، دستشان نمی لرزد و «بخل» را راه وصول به بی نیازی نمی دانند؛ بلکه تا آنجا که در توان دارند، به بندگان خدا، جود و بخشش می کنند و عوض را از کسی می طلبند که هم سخاوتمند است و هم از همه چیز آگاه و هم بر همه چیز قادر.

از نشانه های دیگر «بخل» آوردن عذرهای گوناگون، برای خودداری از کمک به دیگران است. بخیلان برای پوشاندن رذیله اخلاقی خود در برابر مردم، به عذرهای واهی متوسل می شوند و حتی گاهی با همین عذرها، خود را فریب می دهند؛ مثلاً با این که پول فراوانی دارد، اما حاضر نیست مقدار کمی از آن را ببخشد یا این که وام دهد؛ بلکه به عذرهایی مانند این که شاید برایم مشکلی پیش آید یا احتمال دارد فرزندم بیمار شود و یا احتمال دارد میهمانهایی برایم بیایند یا در آینده وضع بازار از نظر اقتصادی به کسادی گراید، متوسل می گردد.

امام علی بن ابی طالب علیه السلام در این رابطه می فرمایند: «الْبَخِیلُ مُتَحَجِّجٌ بِالمَعاذیرِ و التَّعالیلِ؛ شخص بخیل متوسل به عذرها و علتهای (واهی) می شود». «1»

در جای دیگر نیز می فرمایند: «کَثْرَهُ العِلَلِ آیَهُ البُخْلِ؛

کثرت تعلّل و عذرهای واهی، نشانه «بخل» است». «2»

از نشانه های دیگر افراد بخیل، پوشاندن نعمتهاست. آنها به بهانه های مختلف سعی دارند، نعمتهای خدادادشان را از دید مردم دور نگه دارند، مبادا کسی از آنها تقاضایی کند. البته در بسیاری از اوقات پوششهای کاذبی از قبیل چشم زخم مردم و تنگ نظریها به احتمال بروز خطر برای آن درست می کنند.

نشانه دیگر «بخل» آن است که هرگاه در راه خدا چیزی را انفاق کند، سخت ناراحت می شود؛ گویی بار سنگینی بر دوش او نهاده و یا عزیزی از عزیزانش از دست رفته است.

***

---

(1)- غرر الحکم، حدیث 1275.

(2)- بحار الانوار، جلد 74، صفحه 209.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 391

### آثار و پیامدهای بخل

در میان صفات نکوهیده و رذایل اخلاقی کمتر صفتی به اندازه «بخل» مشکل آفرین بوده و هست و پیامدهای سوء داشته و دارد، از جمله این که: گرچه بخیل در حفظ اموال خود می کوشد ولی بیش از آن، آبروی خود را از دست می دهد. در این رابطه نیز در روایات اسلامی اشاره هایی شده است که اجمالاً در ذیل مطرح می نماییم:

1- حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «الْبَخیلُ یَسْمَحُ مِنْ عِرْضِهِ بِاکْثَرِ مِمَّا امْسَکَ مِن عَرَضِهِ؛ بخیل بیش از آنچه که از متاع دنیا برای خود نگهداری می کند، از عرض و آبروی خود می بخشد». «1»

2- بخیل زود دوستانش را از دست می دهد و در زندگی در برابر انبوه مشکلات غریب و تنها می ماند. امیر مؤمنان علی علیه السلام در این رابطه می فرمایند: «لَیسَ لِبَخیلٍ حَبیبٌ؛ بخیل یار و دوست ندارد!» «2» اگر بخیل زمان کوتاهی دوستانی داشته باشد، «بخل» او سبب ذلّت دوستان و عزّت دشمنانش می شود. همان گونه که از

امام علی علیه السلام نقل شده است:

«البُخْلُ (البَخیلُ) یُذِلُّ مُصاحِبَهُ وَ یُعِزُّ مُجانِبَهُ». «3»

3- «بخیل»، همیشه زحمت می کشد و ثمره کارش را وارثانش می برند؛ در دنیا بر خود سخت می گیرد و در آخرت نیز گرفتاریش به خاطر اندوختن اموال فراوان، زیاد است. حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «الْبَخیلُ خَازِنٌ لِوَرَثَتِهِ؛ بخیل خزانه دار ورثه خویش است (وارثانی که گاه یک درهم از اموال او را برایش انفاق نمی کنند). «4»

4- «بخیل» زندگی فقیرانه ای دارد؛ زیرا، هنگامی که «بخل» انسان شدت می یابد، نسبت به خویشتن هم بخیل می شود و آسایش زندگی اش از بین می رود؛ زیرا، همیشه در فکر حفظ اموال خویش و افزودن آن است. گاهی نیز گرفتار حالات روانی زشت و سوء ظن های شدید نسبت به اطرافیان خود می شود؛ مثلًا می پندارد که مردم چشم طمع

---

(1)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد 2، صفحه 130، حدیث 2084.

(2)- همان مدرک، جلد 5، صفحه 78.

(3)- همان مدرک، جلد 1، صفحه 370، حدیث 1409.

(4)- همان مدرک، جلد 1، صفحه 127، حدیث 464.



در اموال او دوخته اند و با حسادت و عداوت به او می نگرند.

احادیث اسلامی اشارات زیبایی به این مسئله دارد، از جمله در حدیثی، امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «عَجِبْتُ لِشَقِیِّ الْبَخیلِ یَتَعَجَّلُ الفَقْرَ الّذی مِنْهُ هَرَبَ وَ یَفُوْتُهُ الْغِنَی الّذی ایّاهُ طَلَبَ فَیَعیشُ فی الدُّنیا عَیشَ الفُقَراءِ وَ یُحاسَبُ فی الآخِرَهِ حِسابَ الاغنیاءِ؛ از بخیل بدبخت در شگفتم! به سرعت، سوی فقر پیش می رود که از آن می گریزد و غنا و بی نیازی را که می طلبد، از دست می دهد؛ در دنیا فقیرانه زندگی می کند و در آخرت باید حساب اغنیا را بپردازد». «1»

در حدیث دیگری

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «اقَلُّ النّاسِ راحَةً الْبَخیلُ؛ آرامش و آسایش بخیل از تمام مردم کمتر است». «2»

5- «بخل» موجب بدنامی و سوء شهرت و لعن و نفرین مردم می شود؛ همان گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند: «بِالْبُخْلِ تَکْثُرُ المَسَبَّهَ؛ به خاطر بخل، بدگویی و دشنام مردم زیاد می شود». «3»

6- «بخل» جامع بسیاری از اخلاق رذیله و صفات نکوهیده است و بسیاری از رذایل اخلاقی از آن نشأت می گیرد؛ مانند سوء ظن، حسد، ترس، جبن، از دست دادن اخلاص نیت و صفای باطن و گرفتاری در چنگال قساوت قلب؛ حضرت علی علیه السلام در این زمینه می فرمایند: «النَّظَرُ الَی البَخیلِ یُقْسِیَ الْقَلْبَ». «4»

حدیث پر معنای دیگری از همان بزرگوار نقل شده است: «الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَساوِی العُیوبِ وَ هُوَ زِمامٌ یُقادُ بِهِ الَی کُلِّ سُوءٍ؛ بخل جامع تمام عیبها و زمامی است که انسان را به هر بدی می کشد». «5»

درجات بخل

«بخل» مانند تمام صفات رذیله، دارای درجاتی است. بعضی از مراحل آن به قدری

---

(1)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد 4، صفحه 346، حدیث 6280.

(2)- بحار الانوار، جلد 70، صفحه 300.

(3)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد 3، صفحه 200، حدیث 4195.

(4)- بحار الانوار، جلد 75، صفحه 53.

(5)- بحار الانوار، جلد 70، صفحه 307.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 393

ضعیف است که ممکن است از دید بسیاری از افراد، مخفی بماند و بعضی از مراحل آن به قدری آشکار است که هر کس، حتی کودکان نیز آن را درک می کنند.

بعضی نسبت به اموال خود بخیلند؛ یعنی حاضر نیستند کمترین بهره ای به دیگران برسانند. بعضی از آن هم فراتر رفته،

نسبت به اموال مردم بخیلند؛ یعنی اگر ببینند کسی به دیگری احسان قابل ملاحظه ای می کند، ناراحت می شوند. بعضی از آن نیز فراتر رفته، هرگاه ببینند افراد اموالشان را برای خودشان به طور گسترده مصرف می کنند، ناراحت می شوند و این بدترین و عجیب ترین نوع بخل است.

از سوی دیگر، بعضی در امور مادی بخیلند و بعضی در امور معنوی؛ مانند کسی که نسبت به علم و دانش دیگران «بخل» می ورزد. بعضی در موضوعات مهم بخیلند؛ مانند بخشیدن اموال زیاد، در حالی که بعضی در کوچکترین مسائل «بخل» می ورزند، مانند سلام کردن! بعضی در انجام انفاقهای مستحب «بخل» نشان می دهند؛ در حالی که بعضی در واجبات، مانند ادای خمس و زکات «بخل» می ورزند.

گروهی بخل خود را بدون پوشش و توجیه نشان می دهند؛ در حالی که گروه دیگر، پوششهای ظاهری برای آن درست می کنند؛ مانند جلوگیری از اسراف، تأمین مخارج فرزندان، دوری از ریا و تظاهر و شک و تردید در استحقاق مستحقّین و مانند اینها.

بنابراین «بخل» شاخه های متعدد و اشکال گوناگون دارد که مؤمنان متقی باید مراقب همه آنها باشند و با آن در تمام اشکالش مبارزه کنند تا به حریم قرب پروردگار راه یابند.

در روایات اسلامی اشاره های لطیفی به اشکال و شاخه های «بخل» شده است از جمله:

1- امام امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: «الْبُخْلُ بِاِخْراجِ مَا افْتَرَضَهُ اللّهُ سُبْحَانَهُ مِن الامْوَالِ اقْبَحُ البُخلِ؛ بخل در مورد پرداختن آنچه را که خدا بر انسان از اموال واجب کرده است، زشت ترین نوع آن است». «1»

2- در حدیث دیگری نقل شده است: (روزی) حضرت علی علیه السلام مقدار قابل

---

(1)- غرر الحکم، حدیث 2038.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 394

ملاحظه ای

خرما برای کسی فرستاد. یکی از حاضران عرض کرد: به خداوند سوگند! آن شخص چیزی از شما مطالبه نکرده و کافی بود که یک پنجم آن را برایش ارسال می کردید. امام علیه السلام فرمودند: «خداوند افرادی مانند تو را در میان مؤمنان زیاد نکند! من بخشش می کنم، تو بخل می ورزی». «1»

3- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «انَّ ابْخَلَ النّاسِ مَنْ بَخِلَ بِالسَّلامِ؛ بخیل ترین مردم کسی است که حتّی در سلام کردن بخل می ورزد!». «2»

4- حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده است: «الْبَخیلُ حَقّاً مَنْ ذُکِرْت عِنْدَهُ فَلَمْ یُصَلِّ عَلَیَّ؛ بخیل ترین اشخاص کسی است که نزد او اسم من برده شود و او صلوات نفرستد». «3»

5- از برخی روایات استفاده می شود که بعضی از مراحل «بخل» را تحت عنوان «لئیم» بودن، ذکر کرده اند که درجه شدید «بخل» است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «الرِّجَالُ ارْبَعَةٌ سَخیٌ وَ کَریمٌ وَ بَخیلٌ وَ لَئیمٌ، فَالسَّخیُ الذّی یَأْکُلُ وَ یُعْطِیَ و الکَریمُ الّذی لایَأْکُلُ وَ یُعطِیُ وَ البَخیلُ الّذی یَأکُلُ و لایُعطِیُ وَ اللّئیمُ الّذی لایَأْکُلُ و لایُعطِیُ؛ افراد چهار دسته هستند: بعضی سخی هستند و بعضی کریم و بعضی بخیل و بعضی لئیم؛ سخی کسی است که از اموالش هم خود استفاده می کند و هم به دیگران می بخشد و کریم کسی است که خودش نمی خورد و به دیگران می بخشد و بخیل کسی است که (فقط) خودش مصرف می کند و به دیگران نمی بخشد و لئیم کسی است که نه خودش می خورد و نه به دیگران می بخشد». «4»

### پیشگیری و درمان بخل

برای درمان بیماریهای اخلاقی همانند بیماریهای

جسمانی باید به سراغ ریشه ها

---

(1)- وسایل الشیعه، جلد 6، صفحه 318 (با کمی تلخیص).

(2)- بحار الانوار، جلد 73، صفحه 4.

(3)- بحار جلد 70، صفحه 306.

(4)- بحار الانوار، جلد 68، صفحه 356.



رفت؛ زیرا تا ریشه ها نخشکند، بیماری همچنان وجود دارد، هرچند به صورت موقت آثار آن زایل شود.

از آنجا که انگیزه های «بخل» متعدد است، باید ریشه یابی نمود؛ زیرا بعضی به خاطر علاقه زیاد به شهوات دنیا، به اموال خود که وسیله ای برای وصول به شهوات است، عشق می ورزند؛ به طوری که حاضر نیستند کمترین چیزی در اختیار کسی بگذارند. این افراد باید به سراغ اموری روند که این عشق و علاقه را از میان می برد. به عواقب دردناک شهوترانی و سرانجام دنیاپرستان شهوتران بیندیشند تا از آن باز ایستند و بدانند چه عواقبی دارند.

انگیزه دیگر «بخل» آرزوهای بلند است که انسان را به جمع مال و بخل در مصرف دعوت می کند. اگر آنها به ناپایداری دنیا و قطع آمال و آرزوها توجه داشته باشند و به کسانی بنگرند که جان خود را به وسیله حوادث گوناگون و بیماریهای مرموز و بی مقدمه از دست داده اند؛ داشتن آرزوهای بلند را اشتباه دانسته و از «بخل» خویش می کاهند.

انگیزه دیگر، عشق و علاقه به فرزندان و ثروت اندوزی برای آینده آنهاست؛ در حالی که خداوند روزی آنها را نیز تضمین کرده است. اگر آنها از دوستان خدا باشند، خدا آنها را تنها نمی گذارد و اگر از دشمنان خدا باشند، جمع مال برای کسانی که آن را ابزار گناه قرار می دهند کار نیکو و عاقلانه نیست؛ البته گاهی نیز افرادی بدون این که میراثی از پدر

دریافت کنند، فقط بر اثر لیاقت ذاتی خود، زندگی بسیار بهتری نسبت به کسانی که ثروت سرشاری از پدر به آنها رسیده، پیدا کرده اند.

عامل دیگری که به گفته بعضی از بزرگان «علم اخلاق» شبیه درد بی درمان است، این است که بعضی مال را به خاطر خودش دوست داشته و به آن عشق می ورزند و همیشه در جمع آوری آن می کوشند و از خرج کردن آن وحشت دارند. آنها فراموش کرده اند که مال وسیله ای است برای رسیدن به اهداف مادی و یا معنوی؛ اگر از آن استفاده صحیح نشود، با سنگ و چوب و آجر تفاوتی نمی کند.

راه دیگر مبارزه با «بخل» این است که شخص «بخیل» دندان روی جگر بگذارد و از

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 396

اموال خود ببخشد. هرگاه این کار تکرار شود عشق به مال در وجودش شکسته خواهد شد؛ همانند افراد ترسو که اگر در میدانهای مختلف زندگی گام نهند، به تدریج ترس و وحشت آنها می ریزد. افراد کم رو نیز اگر چندین بار در مجالسی که بزرگان نشسته اند، سخن بگویند، حالت کمرویی آنها از بین می رود.

اندیشیدن درباره تنفر و انزجاری که مردم از بخیلان دارند و آنها را موجوداتی پست و کثیف می دانند و احترامی که برای سخاوتمندان قائلند و آنها را انسان هایی برتر می شمارند؛ یکی از راه های درمان «بخل» و دوری از این رذیله زشت اخلاقی است.

همچنین اندیشیدن در پیامدهای سوء و آثار مرگبار «بخل» نیز تأثیر فراوانی در درمان این صفت زشت دارد.

در این رابطه حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «البَخیلُ یَبْخَلُ عَلَی نَفْسِهِ بِالیَسیرِ مِن دُنیاه وَ یَسمَحُ لِوُرّاثِهِ بِکُلِّها !؛ بخیل نسبت به خودش در مورد کمترین چیزی

بخل می کند، ولی همه آن را به آسانی در اختیار وارثانش می گذارد». «1»

حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «مَن بَرِءَ مِنَ البُخلِ نالَ الشَّرَفَ کسی که از بخل پاک شود، به شرف و افتخار نائل می شود». «2»

اندیشه در این امور، انسان را از بخل بیزار می کند؛ مخصوصاً با توجه به این که روایات «بخل» را با ایمان سازگار نمی داند.

***

________________________________________

(1)- غرر الحکم، حدیث 1884.

(2)- بحار الانوار، جلد 7، صفحه 229.



18

جود و سخاوت

اشاره

این دو واژه که در مقابل «بخل» است، غالباً در یک معنی استعمال می شود؛ ولی گاه از بعضی کلمات استفاده می شود که «جود» مرحله بالاتر از «سخاوت» است؛ زیرا در تعریف «جود» گفته اند: «بخشش بدون درخواست است که در عین حال، بخشش خود را کوچک بشمارد.» گاه گفته اند: «جود، خوشحال شدن از درخواست مردم و شاد گشتن به هنگام بخشش است.» بعضی نیز گفته اند: «جود بخششی است که مال را، مال خدا بشمرد و سائل را بنده خدا بداند و خودش را در این میان واسطه ببیند»؛ در حالی که «سخاوت» معنی وسیع تری دارد و هرگونه بذل و بخشش را شامل می شود.

بعضی نیز گفته اند: «کسی که بخشی از اموال خود را ببخشد و بخش دیگر را برای خود بگذارد، صاحب سخاوت است و کسی که اکثر آن را

ببخشد و مقدار کمی را برای خود بگذارد، دارای جود است». مطابق تمام این تعریفها «جود» مرحله بالاتر از «سخاوت» است.

به هر حال «جود» و «سخاوت» از فضایل مهم اخلاقی است، هر اندازه «بخل» نشانه پستی و حقارت و ضعف ایمان و فقدان شخصیت است؛ «جود» و «سخاوت» نشانه

ایمان و شخصیت والای انسان است.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 398

در آیات قرآن مجید گرچه واژه «جود» و «سخاوت» به کار نرفته است، اما تعبیرات دیگری دیده می شود که منطبق بر این دو مفهوم است و قرآن نیز برای آن ارج فراوانی بیان کرده است؛ به عنوان نمونه به آیات زیر توجه فرمایید:

1- ... یُحِبُّونَ مَن هاجَرَ الَیهِم وَ لایَجِدُونَ فی صُدورِهِم حَاجَةً مِمَّا اوتُوا وَ یُؤْثِرُونَ عَلَی انْفُسِهُم وَ لَوکَانَ بِهِم خَصَاصَةٌ ... (سوره حشر، آیه 9)

2- وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلَی حُبِّهِ مِسْکیناً وَ یَتیماً وَ اسیراً- انَّمَا نُطْعِمُکُم لِوَجْهِ اللّه لانُریدُ مِنْکُم جَزاءً وَ لا شُکوراً (سوره دهر، آیه 8 و 9)

3- مَثَلُ الَّذینَ یُنفِقُونَ اموَالَهُم فی سَبیلِ اللّهِ کَمَثَلِ حَبّهٍ انْبَتَت سَبْعَ سَنابِلَ فی کُل سُنْبُلَهٍ مِأَهُ حَبَّهٍ وَ اللّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ واسعٌ عَلیمٌ (سوره بقره، آیه 261)

4- الَّذینَ یُنْفِقُونَ اموَالَهُم بِاللَّیْلِ وَ النّهارِ سِرّاً وَ عَلَانِیةً فَلَهُم أَجْرُهُم عِندَ رَبِّهِم وَ لا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لاهُم یَحزَنُون (سوره بقره، آیه 274)

5- لَنْ تَنَالُوا البِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَی ءٍ فَانَّ اللّهَ بِهِ عَلیمٌ (سوره آل عمران، آیه 92)

6- الَّذینَ یُؤمِنُونَ بِالغَیبِ وَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَ مِمّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ (سوره بقره، آیه 3)

7- وَ لا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً الَی عُنُقِکَ وَ لاتَبْسُطْها کُلِّ البَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً (سوره اسراء، آیه 29)

ترجمه

1- ... و کسانی را که به سویشان هجرت کنند، دوست می دارند و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده، احساس نمی کنند و آنها را بر خود مقدم می دارند، هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند ...

2- و غذای (خود) را با

این که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می دهند- (و می گویند:) ما شما را به خاطر خدا اطعام می کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 399

3- کسانی که اموال خود را در راه خدا «انفاق» می کنند؛ همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه یک صد دانه باشد و خداوند آن را برای هرکس بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، دو یا چند برابر می کند و خدا (از نظر قدرت و رحمت) وسیع و (به همه چیز) داناست.

4- آنها که اموال خود را شب و روز پنهان و آشکار انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند.

5- هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی رسید! مگر این که از آنچه دوست می دارید (در راه خدا) انفاق کنید و آنچه انفاق می کنید، خداوند از آن آگاه است.

6- (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان می آورند و نماز را برپا می دارند و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.

7- هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد نیز دست خود را مگشا تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرو مانی.

### تفسیر و جمع بندی چهره سخاوتندان در قرآن

در نخستین آیه مورد بحث، سخن از گروهی از سخاوتمندان انصار مدینه است که با آغوش باز از مهاجرانی که خانه و کسب و کاری نداشتند، استقبال کردند و آنها را بر خودشان مقدم داشتند و حتی گفتند: «ما اموال و خانه هایمان را با آنها تقسیم می کنیم و

چشم داشتی به غنائم جنگی نیز نداریم».

قرآن درباره آنها در آیه فوق می گوید: «آنها کسانی را که به سویشان هجرت می کنند، دوست دارند و در درون دل نیازی نسبت به آنچه به مهاجران داده شده، احساس نمی کنند و آنها را بر خود مقدم می دارند؛ هر چند شدیداً فقیر باشند؛ ... یُحِبُّونَ مَن هَاجَرَ الَیْهِم وَ

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 400

لایَجِدُونَ فی صُدُورِهِم حَاجَةً مِمّا اوتُوا وَ یُؤثِرُونَ عَلَی انْفُسِهِمْ وَ لَوکْانَ بِهِم خَصَاصَةٌ ...». «1»

به گفته بعضی از مفسران معروف: «در تاریخ بشریت، چنین استقبالی سابقه نداشته است که گروهی غریب در شهری وارد شوند و مؤمنان آن شهر چنان استقبالی از آنان کنند که حتی آنها را بر خویش مقدم شمرند و حاضر باشند تمام زندگی خود را با آنان تقسیم نمایند؛ حتی در بعضی از روایات وارد شده است که عدد مهاجران نسبت به داوطلبان پذیرایی از آنها کم بود به همین دلیل، گاه در میان دو و یا چند نفر، بر سر افتخار میزبانی مهاجران، اختلاف پیدا می شد که برای حل آن به قرعه متوسل شدند». «2»

به هر حال، خداوند این محبّت و بلند نظری و ایثار و سخاوت را که از ویژگیهای انصار بود، می ستاید.

*** در دوّمین آیه مورد بحث، سخن از بزرگوارانی است که غذای خود را در حالی که شدیداً به آن نیاز داشتند به مسکین و یتیم و اسیر دادند، بدون این که هیچ انتظار پاداش و تشکری داشته باشند؛ «وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلَی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ اسِیراً* انَّما نُطْعِمُکُم لِوَجْهِ اللَّهِ لانُرِیدُ مِنْکُم جَزاءً و لاشُکوراً» «3»

روایات فراوانی از طرق شیعه و سنی، حکایت از

این دارد که آیات 8 و 9 سوره «دهر» در فضیلت اهلبیت علیهم السلام نازل شده است. «مرحوم علامه امینی» در «الغدیر» 34 نفر از علمای معروف اهل سنت را نام می برد که این حدیث را در کتابهای خود آورده اند (با ذکر نام کتاب و صفحه آن). «4»

بنابراین حدیث مزبور در میان اهل سنت مشهور، بلکه متواتر است و علمای شیعه اتفاق نظر دارند که همه سوره «دهر» یا بخش قابل ملاحظه ای از آیات آن، درباره

---

(1)- حشر، 9.

(2)- فی ظلال، جلد 7 (ذیل آیه).

(3)- دهر، 8 و 9.

(4)- الغدیر، جلد 3، صفحه 107 به بعد. احقاق الحق، جلد 3، صفحه 157 تا 171 (در این کتاب حدیث مزبور از 36 نفر از دانشمندان اهل سنت با بیان مأخذ حدیث ذکر شده است).



اهلبیت پیامبر صلی الله علیه و آله (علی، فاطمه زهرا، حسن و حسین علیهم السلام) نازل شده است.

دقت در آیات سوره «دهر» نشان می دهد که خداوند چگونه از این سخاوتمندان ایثارگر مدح و ستایش کرده و عمل آنها را ستوده و بالاترین پاداش را برای آنها قرار داده است. در یک جا از آنها به عنوان «ابرار» و در جای دیگر از آنها به عنوان «عباد اللّه» (بندگان خاص خدا) یاد کرده است.

*** در سوّمین آیه، تشویق بی نظیری نسبت به انفاق کنندگان سخاوتمند دیده می شود. با تعابیری که در آیات انفاق بی نظیر است، می فرماید: «کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری است

که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه نیز یک صد دانه باشد و خداوند آن را برای هر کسی

بخواهد (و شایسته بداند) دو یا چند برابر می کند و خداوند توانا و داناست؛ مَثَلُ الَّذینَ یُنفِقُونَ امْوالَهُم فی سَبیلِ اللهِ کَمَثَلِ حَبَّهٍ انْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فی کُل سُنْبُلَهٍ مِأَهٌ حَبَّهٍ وَ اللّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ واسعٌ علیمٌ». «1»

اگر آیه را بر خلاف ظاهر آن تفسیر نکنیم و حذف و تقدیر نیز قایل نشویم؛ آیه دلالت بر این دارد که رشد و نمو بی نظیر در روح و جان انفاق کنندگان نیکوکار صورت می گیرد. اموال آنها بر اثر انفاق چندین برابر شده و خودشان نیز در پرتو سخاوت، مدارج کمال را به سرعت می پیمایند و حتی گام های کوچک در این راه آثار عظیم دارد.

به این ترتیب انفاق علاوه بر اینکه مایه رشد بشری است، مایه رشد و تکامل اخلاقی و معنوی خود انسان نیز هست.

در روایت آمده است که امام سجّاد علیه السلام، هر گاه که چیزی به سائلی می بخشید، دست سائل را نیز می بوسید؛ عده ای علت این کار را از حضرت جویا شدند. حضرت علیه السلام در جواب فرمودند: «لِانَّها تَقَعُ فی یَدِاللّهِ قَبْلَ یَدِ العَبدِ؛ این به خاطر آن است که (این بخشش) پیش از آن که به دست بنده قرار گیرد، به دست خدا می رسد». «2»

***

---

(1)- بقره، 261.

(2)- بحار الانوار، جلد 93، صفحه 129.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 402

در چهارمین آیه، ضمن اشاره به نکته مهمی درباره انفاق، آمده است: «کسانی که اموال خود را در شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می کنند، پاداششان نزد پروردگارشان است؛ نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند؛ الَّذینَ یُنفِقُونَ اموالَهُم بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرّاً و عَلانِیهً فَلَهُم اجْرُهُم عِندَ رَبِّهِم وَ لاخَوفٌ

عَلَيْهِم وَ لاهُم يَحْزَنُونَ». «1»

بنابراین «سخاوت» و «انفاق» در راه خدا به هر شکل و صورتی که باشد، محبوب و پسندیده است، از سوی دیگر «انفاق» ترس از عذاب الهی را برطرف ساخته و حزن و اندوه را می زداید. افراد انفاق گر و بخشنده خوف و وحشتی از آینده ندارند؛ زیرا، خداوند زندگی آنها را تضمین کرده است و به خاطر از دست دادن بخشی از اموالشان اندوهگین نمی شوند؛ زیرا می دانند، آنچه از فضل پروردگار به آنها داده می شود، بیشتر از آن است که از دست داده اند.

*** در پنجمین آیه باز با تعبیر تازه ای در زمینه انفاق می فرماید «هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی رسید، مگر آن که از آنچه دوست می دارید (در راه خدا) انفاق کنید و آنچه انفاق می کنید، خداوند از آن باخبر است؛ لَنْ تَنالُوا البِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمّا تُحبُّونَ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَى ءٍ فَانّ اللّهَ بِه عليمٌ». «2»

در ادبیات عرب «برّ» به معنی نیکوکاری توأم با توجه و از روی قصد و اختیار است و این نشانه شخصیت و روحانیت انسان می باشد. جالب این که «برّ» در آیه به طور مطلق ذکر شده و نشان می دهد تا سخاوت و انفاق نباشد، انسان هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی رسد. گرچه بعضی از مفسران واژه «برّ» را به معنی «بهشت» و بعضی به معنی «تقوا» و بعضی به معنی «پاداش نیک» گرفته اند؛ ولی ظاهر این است که مفهوم «برّ» وسیع بوده و شامل همه اینها نیز می شود.

*** در ششمین آیه، انفاق را ضمن این که یکی از ارکان مهم تقوا ذکر کرده- تقوایی که

---

(1)- بقره، 274.

(2)- آل عمران، 92.

الهی و محتوای قرآنی است- می فرماید: «پرهیزکاران کسانی هستند که ایمان به غیب دارند (ایمان به خدا و جهان ماوراء طبیعت) و نماز را برپا می دارند و از نعمتهایی که بر آنها روزی داده ایم، انفاق می کنند؛ الَّذینَ یُؤمِنوُنَ بِالغَیبِ وَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمّا رَزقْناهُم یُنفِقُون». «1»

با توجه به اینکه «ینفقون» به صورت فعل مضارع ذکر شده، مفهومش این است که آنها انفاق مواهب الهی را به طور مستمر انجام می دهند و این نشانه سخاوتمندی آنهاست که در نهادشان ریشه دوانده و به صورت یک صفت برجسته درآمده است.

تعبیر به «ممّا رَزَقناهُم» (از آنچه به آنان روزی داده ایم) اشاره به نکته لطیفی می کند و آن این که آنها می دانند که همه اموال، مواهب الهی است؛ بنابراین، دلیلی ندارد که از انفاق بخشی از آن در راه بندگان نیازمند خدا، «بخل» بورزند. در ضمن روشن است که «انفاق» منحصر به زکات نیست، بلکه معنی گسترده ای دارد که هم صدقات واجب و هم مستحب را شامل می شود.

*** در هفتمین و آخرین آیه، ضمن دادن دستور به رعایت اعتدال در بذل و بخشش و دوری از افراط و تفریط و نشان دادن تصویری از صفت سخاوت که حد وسط در میان «بخل» و «اسراف» است، می فرماید: «دستت را بر گردنت زنجیر مکن (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد نیز آن را مگشا (و آلوده اسراف و تبذیر مشو) مبادا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی؛ وَلا تَجْعَل یَدَکَ مَغْلُولَهً الَی عُنُقِکَ وَ لاتَبْسُطْهَا کُلَّ البَسْط فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً» «2». این آیه، تعریف روشنی برای سخاوت است.

امام صادق علیه السلام در حدیث معروفی

این مطلب را ضمن مثال روشنی بیان داشته اند:

«مشتی خاک را از زمین برداشت و محکم در دست گرفت، فرمودند: این بخل است، سپس مشت دیگری برداشت و دست را چنان گشود که تمام خاکها، روی زمین ریخت، سپس فرمودند: این اسراف است؛ مرتبه سوم، مشتی خاک برداشت و کف دست را رو به آسمان کرد

---

(1)- بقره، 3.

(2)- اسراء، 29.



و دست را گشود، مقداری از خاکها از لابه لای انگشتان و اطراف دستشان فرو ریخت و مقداری باقی ماند، حضرت علیه السلام فرمودند: این حد اعتدال است (و حقیقت سخاوت همین است)». «1»

در آیه مورد بحث از «بخل» تعبیر به «زنجیر شدن بر گردن» شده است و از اسراف به گشودن دست، آن چنان که کاری از آن ساخته نباشد و هر دو را مورد سرزنش قرار گرفتن و از کار باز ماندن (ملوماً محسوراً) ذکر می کند.

*** از مجموع آیات مختلفی که به نحوی به مسئله سخاوت و انفاق و بذل و بخشش ارتباط دارد- که بخشی از آن را در بالا تفسیر کردیم- به خوبی عظمت و اهمّیّت و ارزش والای این صفت برجسته انسانی ظاهر می شود؛ نه تنها باعث نظم و سعادت جوامع انسانی و مبارزه با فقر و محرومیّتی که سرچشمه انواع نابسامانی ها و گناهان است، می شود بلکه در تکامل معنوی و روحی انسان نیز نقش بسیار مهمی دارد.

### سخاوت در منابع حدیث

در روایات اسلامی تعبیرات بسیار والایی درباره «جود» و «سخا» دیده می شود که در نوع خود کم نظیر است. روایات زیر نمونه هایی است که از میان احادیث فراوانی گلچین شده است:

1- در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و

آله آمده است: «السَّخاءُ خُلْقُ اللّهِ الاعْظَمُ «2»؛ سخاوت، اخلاق بزرگ الهی است».

در واقع تمام سخاوتها در وجود ذی جود پروردگار متجلّی است، زیرا هر چه داریم از اوست. نعمتهای گوناگون، زمین و آسمان، حیات وجود ما، همه از اوست و هرجا

---

(1)- تفسیر نور الثقلین، جلد 3، صفحه 158.

(2)- کنز العمال، جلد 6، صفحه 337، حدیث 15926.



سخاوتی است از سخاوت او سرچشمه گرفته است؛ زیرا اگر او مواهبی به ما نمی بخشید، ما توان بخشش را نداشتیم؛ حتّی صفت جود و بخشش نیز از مواهب اوست.

2- امام صادق علیه السلام می فرمایند: «السَّخاءُ مِن اخْلَاقِ الْانْبِیَاءِ وَ هُوَ عِمَادُ الْایْمَانِ و لاتَکُونُ المُؤمِنُ الّا سَخِیّاً وَ لایَکونُ سَخِیّاً الّا ذُو یَقینٍ وَ هَمُّهُ عَالِیَهٌ لِانَّ السَّخاءُ شُعاعُ نُورِالیَقینِ، وَ مَنْ عَرَفَ ما قَصَدَ هانَ عَلَیْهِ مَا بَذَلَ؛ سخاوت از اخلاق انبیا است و ستون ایمان است و هیچ فرد با ایمانی وجود ندارد، مگر این که با سخاوت است و هیچ سخاوتمندی وجود ندارد، مگر این که دارای یقین و همّت عالیه است؛ زیرا سخاوت، شعاع نور یقین است و آن کس که بداند چه چیزی را قصد کرده، آنچه را که بذل نموده در نظر او کم اهمّیّت است». «1»

از این حدیث استفاده می شود که این صفت والا بعد از ذات پاک الهی که مبدأ سخاوت است در وجود انبیا، نشانه ایمان و یقین آنهاست.

3- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «تَحُلَّ بِالسَّخاءِ وَ الْوَرَعِ فَهُما حُلْیَهُ الْایمَانِ وَ اشْرَفُ خَلالِکَ؛ به سخاوت و ورع، خود را بیارای که این دو آرایش ایمان و برترین صفات توست».

«2»

این تعبیر نشان می دهد که این صفت را از برترین صفات مؤمن به حساب آورده است.

4- در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار آمده است «السَّخاءُ ثَمَرَةُ العَقْلِ و القَناعَةُ بُرهانُ النَّبَلِ؛ سخاوت میوه درخت عقل و خرد و قناعت دلیل بر نجابت است». «3»

آنها که در بخشش به دیگران «بخل» می ورزند، اموال زیادی را فراهم کرده و می گذارند و می روند، در حقیقت این گونه افراد عاقل نیستند؛ زیرا، زحمت بر دوش آنها بوده، بدون آن که از اموالشان بهره مادی یا معنوی ببرند. کدام عاقلی چنین کاری می کند!

5- در تعبیر دیگری از آن حضرت علیه السلام در مورد اهمّیّت «سخاوت» به نکته لطیف

---

(1)- بحار الانوار، جلد 68، صفحه 355، حدیث 17.

(2)- غرر الحکم، حدیث 4511.

(3)- غرر الحکم، حدیث 2145.



دیگری اشاره می فرمایند: «غَطُّوا مَعايِبَكُم بِالسَّخاءِ فَانَّهُ سَتْرُ العُيوبِ؛ عیوب خویش را با سخاوت بپوشانید؛ زیرا سخاوت پوشاننده عیبهاست». «1»

صدق این کلام مولی با تجربه به خوبی ثابت می شود، اشخاصی را می بینیم که عیوب گوناگونی دارند، ولی چون سخاوتمندند همه مردم به دیده احترام به آنها می نگرند.

6- باز در تعبیری دیگر از همان امام همام علیه السلام آمده است: «السَّخاءُ يَمْحَصُ الذُّنُوبَ وَ يَجْلُبُ مَحَبَّةَ الْقُلُوبِ؛ سخاوت، گناهان را پاک می

کند و دل ها را به سوی سخاوت کننده فرا می خواند». «2»

این تعبیر نشان می دهد که «سخاوت» کفّاره بسیاری از گناهان است!

7- مولی الموحّدین علی علیه السلام درباره تأثیر عمیق محبّت در جلب قلبها می فرمایند: «مَا اسْتَجْلَبَتِ المَحَبَّهُ بِمِثلِ السَّخاءِ وَ الرِّفْقِ وَ حُسْنُ الخُلْقِ؛ هیچ چیزی مانند سخاوت و مدارا کردن و حسن خلق، جلب محبت نمی کند». «3»

8- رسول خدا

صلی الله علیه و آله دراین باره می فرمایند: «السَّخیُّ قَریبٌ مِنَ اللّهِ قَریبٌ مِنَ النّاس قَریبٌ مِنَ الجَنَّهِ؛ سخاوتمند نزدیک به خدا، نزدیک به مردم و نزدیک به بهشت است.» «4»

9- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «شَابٌّ سَخیٌّ مَرْهَقٌ فی الذُّنُوب احَبُّ الَی اللّهِ عَزّوجلّ مِنْ شَیخٍ عَابدٍ بَخیلٍ؛ جوان سخاوتمند آلوده به گناه، نزد خدا محبوبتر از پیرمرد عابد بخیل است». «5»

به یقین این «سخاوت» سبب امدادهای الهی می شود و سرانجام آن جوان آلوده را نجات می دهد، ولی آن پیر عابد بخیل به خاطر بخلش در گناه فرو خواهد رفت.

10- این بحث را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان حسن ختام پایان می دهیم:

«تَجَافُوا عَنْ ذَنْبِ السَّخیِ فَانَّ اللّهَ آخِذٌ بِیَدِهِ کُلَّما عَثُرَ؛ از گناه و لغزش سخاوتمند صرف نظر کنید؛ زیرا هر زمان بلغزد، خداوند دست او را می گیرد (و نجاتش می دهد)». «6»

---

(1)- غرر الحکم، حدیث 6440.

(2)- غرر الحکم، حدیث 1738.

(3)- غرر الحکم، حدیث 9561.

(4)- بحار الانوار، جلد 70، صفحه 308.

(5)- بحار الانوار، جلد 70، صفحه 307.

(6)- کنز العمّال، جلد 6، صفحه 392، حدیث 16212.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 407

از مجموع احادیث بالا، ارزش و اهمّیّت فوق العاده «سخاوت» در کلام پیشوایان اسلام مشخّص می شود و نشان می دهد که کمتر فضیلتی با آن

برابری می کند.

### آثار و پیامدهای سخاوت

1- آثار مثبت «سخاوت» در زندگی فردی و اجتماعی انسان که با تجربه ثابت شده و یا در احادیث اسلامی به آن اشاره گردیده است، بسیار زیاد است، به عنوان نمونه:

از روایات متعددی استفاده می شود و تجربیات روزانه نیز آن را تأیید می کند که «سخاوت» محبّت دوست و دشمن

را جلب می کند، بر عدد دوستان می افزاید و از دشمنان می کاهد.

2- «سخاوت» پوششی برای عیوب انسان هاست و به این ترتیب، آبروی انسان را حفظ می کند.

3- «سخاوت» در عین این که ثمره درخت عقل است، بر عقل و خرد انسان می افزاید. عقل می گوید: دلیلی ندارد که انسان با زحمت زیاد اموال فراوانی تهیّه کند و آن را برای بازماندگان بگذارد و خودش به وسیله آن، جلب ثواب و کسب آبرو نکند.

از سوی دیگر «سخاوت»، گروهی از اندیشمندان را گرد انسان جمع می کند و آنها می توانند بر فکر و عقل و دانش او بیفزایند.

4- «سخاوت» فاصله طبقاتی جامعه را کم می کند و از این طریق ناهنجاریهای ناشی از فاصله طبقاتی را از بین می برد و یا کاهش می دهد. آتش کینه های محرومان را خاموش می کند و حسّ انتقام جویی را در آنان تضعیف می نماید و از این طریق پیوندهای اجتماعی را محکم می سازد.

5- «سخاوت» مدافعان انسان را زیاد می کند و آبروی او را محفوظ می دارد و دشمنان و بدخواهان را عقب می راند؛ امیر مؤمنان علیه السلام دراین باره می فرمایند: «الْجُود



حَارِسُ الاعْرَاضِ؛ جود و بخشش آبروی انسان را حفظ می کند». «1»

6- جود و «سخاوت»، آثار معنوی فوق العاده ای نیز دارد؛ به همین دلیل از صفات انبیا شمرده شده و همان گونه که در روایات گذشته خواندیم، شعاع نور «یقین» است؛ حتی اگر این فضیلت در افراد بی ایمان باشد، به حال آنها مفید و سودمند است.

در حدیثی آمده است که خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام وحی نمود: «لاتَقْتُل السَّامِریَّ فَانَّهُ سَخِیٌّ؛ سامری را به قتل مرسان، زیرا او مرد سخاوتمندی است». «2»

درست است که

سامری، منشأ فساد عظیمی در بنی اسرائیل شد و آیین بت پرستی را در میان آنها پایه نهاد و در انتها نیز زندگی را با خفّت و ذلّت و حقارت گذراند که شاید مرگ بر آن زندگی، ترجیح داشت؛ ولی با این همه به حضرت موسی علیه السلام وحی رسید که خون او را به خاطر سخاوتش نریزد.

از رسول خدا علیه السلام نقل شده است که به فرزند حاتم طائی به نام «عُدَیْ» فرمود: «دُفِع عَن ابیکَ العَذابُ الشَّدیدُ لِسَخاءِ نَفْسِهِ؛ عذاب شدید از پدرت به خاطر سخاوتش برداشته شد». «3»

در ذیل همین حدیث، آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد، گروهی از جنایتکاران یکی از جنگها را به قتل برسانند، ولی یکی از آنها را استثنا کرد. آن مرد تعجّب کرد و گفت: «با این که گناه ما یکی است، چرا مرا از میان آن جمعیت جدا کردی؟» حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند به من وحی فرستاد که تو سخاوتمند قوم خود هستی و من نباید تو را به قتل برسانم».

آن مرد با شنیدن این سخن ایمان آورد و شهادتین بر زبان جاری کرد؛ آری! سخاوت آن مرد، او را به بهشت رسانید.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «شخص سخی را اهل آسمانها دوست دارند و اهل

---

(1)- غرر الحکم، حدیث 333.

(2)- اصول کافی، جلد 4، صفحه 41.

(3)- بحار الانوار، جلد 68، صفحه 354.



زمین هم دوست دارند ... در حالی که بخیل را اهل آسمانها و زمین دشمن دارند». «1»

محدوده سخاوت

«سخاوت» مانند تمام صفات و کارهای نیک، مقدار

و اندازه ای دارد که اگر در مسیر افراط قرار گیرد، نیتجه منفی خواهد داشت. همچنین «سخاوت» نباید لطمه به آبرو و حیثیت و زندگی کسانی که به انسان وابسته اند، زند.

«سخاوت» باید در اموال حلال باشد، نه اموالی که از راه های حرام و یا ظلم و ستم به دست آمده است؛ مانند، «سخاوت» بسیاری از سلاطین ظالم و ستمگر.

هم چنین «سخاوت» نباید در اموال مربوط به بیت المال باشد؛ زیرا اموال بیت المال، حساب و کتاب مخصوص به خود دارد که باید به دقت رعایت گردد.

## راه های کسب سخاوت

این فضیلت اخلاقی مانند سایر فضایل، با تعلیم و تربیت و اندیشه و تفکّر و تمرین و ممارست حاصل می شود.

توجه به این حقیقت که این اموال و ثروتها، امانتهای الهی در دست ماست و هیچ کدام دوام و بقایی ندارد، انسان را وا می دارد با بذل و بخشش، آن را در صندوق امانت الهی، برای روزی که دستها خالی است، ذخیره کند. همچنین دقت در آثار و برکات و پیامدهای مهمی که برای «سخاوت» در مطالب قبل ذکر شد، مشوّق مؤثری در امر «سخاوت» است.

مطالعه تاریخ زندگی سخاوتمندان و بخیلان و مقایسه آن دو با یکدیگر و احترام و آبرو و شخصیتی که گروه اول داشتند و ذلّت و بدنامی که دامن گیر گروه دوّم بوده است نیز در ایجاد این «سخاوت اخلاقی» بسیار مؤثر است.

اینها جنبه های تعلیماتی این مسئله است؛ اما از نظر عملی، هر قدر تمرین و ممارست بیشتری در این زمینه شود، توفیق زیادتری در به دست آوردن این فضیلت اخلاقی حاصل می گردد؛ زیرا تکرار اعمال سخاوتمندانه و بذل و بخشش، هر چند از راه تحمیل

---

(1)- وسایل

الشّيعه، جلد 15، صفحه 252.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 410

بر نفس خويش باشد، به تدريج به صورت عادت و سپس مبدّل به حالت، و سرانجام به يک ملکه اخلاقى مبدل خواهد گرديد.

در ضمن، تربيت پدر و مادر و معلّم و استاد در اين زمينه، بسيار مؤثر است. اگر آنها کودکان را از آغاز عمر به «جود» و «سخاوت» عادت دهند، اين ملکه، به آسانى در وجود آنها ريشه مى دواند و در بزرگى جزء زندگى آنان مى شود.

در حالات «صاحب بن عبّاد» آمده است که در کودکى هنگامى که مى خواست براى فراگرفتن درس دينى به مسجد برود، هميشه مادرش يک دينار و يک درهم به او مى داد و مى گفت: «اين را به اولين فقيرى بده که در مسير راه خود مى بينى». کم کم اين خصلت در وجودش ريشه دار شد تا اين که در بزرگى چنان بذل و بخششى مى کرد که همه به او آفرين مى گفتند. اگر کسى بعد از ظهر ماه مبارک رمضان به خانه اش مى آمد، سخاوتش مانع از آن مى شد که کسى بدون خوردن افطار از خانه او بيرون رود. هر روز حدّ اقل هزار نفر بر سر سفره او افطار مى کردند و بذل و بخشش او در ماه رمضان به اندازه تمام ماههاى سال بود. «1»

از شگفتيهاى ديگر زندگى او چنين نقل مى کنند: «روزى نوشابه براى او آوردند، يکى از نزديکانش نسبت به آن نوشابه سوء ظن پيدا کرد و گفت: از اين نوشابه ننوش؛ زيرا مسموم است، خدمتکارى که آن قدح را آورده بود، همچنان ايستاده بود. «صاحب بن عباد» به شخصى که ادعاى مسموم بودن آن را مى کرد، گفت: به چه دليل

می گویی که این مسموم است؟ گفت: بهترین راه این است که کسی که این قدح را آورده و به دست تو داده، مورد آزمایش قرار گیرد و از آن بنوشد، «صاحب» گفت: من به این کار راضی نیستم، آن شخص گفت: به وسیله یک مرغ خانگی آزمایش کن. «صاحب» گفت: کشتن حیوان به این صورت نیز جایز نیست، سپس دستور داد: قدح آب را واژگون کردند و آب را ریختند و به خدمتکار گفت:

برو و دیگر در خانه من قدم مگذار؛ ولی با این حال دستور داد: حقوق او را به طور کامل بپردازند. سپس گفت: هرگز نباید یقین را با شک از بین برد و مجازات به وسیله قطع حقوق،

---

(1)- سفینه البحار، ماده صحب.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 411

دلیل بر پستی است». «1»

این بحث را با چند حدیث و سخنانی از بعضی از بزرگان پایان می دهیم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «الجَنَّهُ دَارُالاسْخِیاء؛ بهشت خانه سخاوتمندان است». «2»

امام صادق علیه السلام می فرمایند که خداوند فرمود: «انّی جَوادٌ کریمٌ لایُجَاوِرُنی لَئیمٌ؛ من بخشنده با سخاوتم، افراد پست و بخیل نمی توانند در جوار من (در بهشت) جای بگیرند». «3»

در حدیث دیگری از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است: «طَعامُ الجَوادِ دَواءٌ وَ طَعام البَخیلِ داءٌ؛ طعام سخاوتمند، دواست و طعام بخیل، درد و بیماری است». «4»

یکی از عارفان به نام «ابن سمّاک «5»» می گوید: «عَجِبْتُ لِمَن یَشتَرِیَ الْمَمالیکَ بِمالِه وَ لایَشتَرِی الْاحرارَ بِمَعروفِهِ؛ در شگفتم! از کسانی که بردگان را با مال خود خریداری می کنند؛ ولی آزاده ها را با احسان و نیکی، دربند محبّت خود در نمی آورند». «6»

به عربی گفتند: آقا

و بزرگ شما کیست؟ گفت: «مَنِ احْتَمَلَ شَتْمَنَا وَ اعطی سَائِلَنَا و اغْضی جَاهِلَنا؛ کسی که بدگویی های ما را تحمل کند و به نیازمندان ببخشد و از اعمال جاهلان چشم پوشی کند». «7»

***

(1)- سفینه البحار، ماده صحب.

(2)- المحجه البیضاء، جلد 6، صفحه 62.

(3)- همان مدرک، ص 64.

(4)- همان مدرک، صفحه 61.

(5)- «ابن سمّاک» در قرن دوم هجری در دوران حکومت هارون الرشید زندگی می کرد و در سال 183 ه. ق. در کوفه در گذشت (سفینه البحار، ماده سمک).

مرحوم محدّث قمی در سفینه البحار در شرح حال «ابن سماک»، او را مردی خوش بیان و صاحب مواعظ و اندرزها می شمرد و از «ابن ابی الحدید» نقل می کند که او روزی وارد بر هارون شد؛ هنگامی که چشم هارون به او افتاد، گفت: مرا موعظه کن، (هارون در همین موقع تقاضای آب کرد). ابن سمّاک اشاره به آب کرد و گفت: تو را به خدا سوگند می دهم! اگر یک بیماری داشته باشی که نتوانی آب بنوشی، چه می کنی؟ گفت: حاضرم نیمی از تمام ملک و حکومتم را بدهم تا این بیماری برطرف شود؛ سپس به او گفت: بنوش. هارون آب را نوشید. «ابن سماک» دوباره گفت: تو را به خدا سوگند می دهم! اگر این آب را که نوشیدی از تو دفع نشود، چه می کنی؟ گفت: حاضرم نیمی دیگر از حکومتم را برای حل این مشکل بدهم. ابن سمّاک گفت: حکومتی که نیمی از آن فدای نوشیدن آب و نیمی فدای خارج شدن آن شود، چیزی نیست که مردم برای آن بجنگند.

(6)- همان مدرک، صفحه 65.

(7)- همان مدرک.

19

عجله و شتاب

صبر و بردباری

اشاره

برای هر کار مقدماتی

است که اگر فرهم نگردد، اقدام به آن کار بی نتیجه خواهد ماند و اگر فراهم گردد و اقدام نشود و فرصتها از دست برود؛ باز هم بی نتیجه خواهد ماند. افراد هوشیار و مدیر و مدبّر کسانی هستند که با صبر و حوصله در انتظار فراهم شدن مقدّمات می باشند که بعد از فراهم شدن، بدون درنگ اقدام به انجام کار می کنند و تا رسیدن به مقصود از پای نمی نشینند.

به همین دلیل «عجله و شتاب» به معنی اقدام کردن به کارها، قبل از این که زمینه ها و مقدمات لازم آن کار فراهم شود، از صفات رذیله شمرده شده و «صبر» و بردباری که نقطه مقابل آن است از فضایل اخلاقی بشمار می آید. (البتّه «صبر» شاخه های دیگری نیز دارد که به موقع به آن اشاره خواهد شد.)

خسارات عظیمی که از ناحیه شتابزدگی بی مورد، دامن افراد یا اجتماع را می گیرد، بیش از آن است که به حساب آید. قرآن مجید به عنوان یک برنامه جامع زندگی، همه انسان ها را به «صبر» و بردباری و پرهیز از «عجله و شتاب» دعوت می کند و با اشاره به

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 414

داستانهای انبیا و سرگذشت رهبران بزرگ جامعه انسانی، زیانهای عجله و ثمرات شیرین صبر و بردباری را آشکار می کند.

با این اشاره به سراغ قرآن مجید می رویم و با بیان سرگذشت پیامبران پیشین که این مسئله در زندگی آنها نقش مؤثری داشته است، آغاز می کنیم:

1- قَالَ لَهُ مُوسی هَل اتَّبِعُکَ عَلَی ان تُعَلِّمَنِ مِمّا عُلِّمْتَ رُشداً* قَالَ انَّکَ لَنْ تَستَطِیع مَعِیَ صَبْراً* وَ کَیفَ تَصبِرُ عَلَی مَا لَم تُحِطْ بِهِ خُبراً* قَالَ سَتَجِدُنی انْ شآءَ اللّهُ صابِراً وَ لا

اعصِی لَکَ أَمْراً (سوره کهف، آیات 66 تا 69)

2- وَ هَل أَتَاکَ نَبَأُ الخَصْمِ اذ تَسَوَّرُو المِحْرابَ* ... وَ ظَنّ داوُدُ انَّمَا فَتَنّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاکِعاً وَ اناب (سوره ص، آیات 21 تا 24)

3- فَاصْبِر لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لا تَکُن کَصاحِبِ الحُوتِ اذ نادی وَ هُوَ مَکظُومٌ* لَولَا أَنْ تَدارَکَهُ نِعْمَهٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالعَرآءِ وَ هُوَ مَذمُومٌ* فَأجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحینَ (سوره قلم، آیات 48 تا 50)

4- ... وَ لاتَعْجَلْ بِالقُرآنِ مِن قَبْلِ ان یُقضی الَیکَ وَحیُهُ وَ قُل رَبِّ زِدْنِی عِلْماً (سوره طه، آیه 114)

5- خُلِقَ الانسانُ مِن عَجَلٍ سَأوُریکُم آیَاتی فَلا تَستَعجِلُونَ (سوره انبیاء، آیه 37)

6- وَ یَدْعُ الأِنسانُ بِالشَّرِّ دُعآئَهُ بِالْخَیْرِ وَ کانَ الانسانُ عَجُولاً (سوره اسراء، آیه 11)

7- وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالسَّیِئَهِ قَبْلَ الحَسَنَهِ وَ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِمُ الْمَثُلاتُ وَ انّ رَبَّکَ لَذُو مْغفِرَهٍ لِلنّاسِ عَلی ظُلْمِهِم وَ انّ رَبَّکَ لَشَدِیدُ العِقابِ (سوره رعد، آیه 6)

8- وَ لَو یُعَجِّلُ اللّهُ لِلنّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُم بِالخَیرِ لَقُضِیَ الَیهِم اجَلُهُم فَنَذَرُ الّذینَ لایَرجُونَ لِقائَنا فی طُغیانِهِم یَعْمَهُونَ (سوره یونس، آیه 11)

9- وَ یَقُولُونَ مَتی هَذَا الفَتْحُ انْ کَنْتُم صَادِقِینَ* فَاعرِضْ عَنْهُم وَ انْتَظِرْ انَّهُم مُنْتَظِرُونَ (سوره سجده، آیه 28 و 30)

10- فَاصْبِر کَمَا صَبَرَ اوُلُوا العَزمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لاتَستَعْجِلْ لَهُم کَانَّهُم یومَ یَرَونَ مَا یُوعَدُونَ لَم یَلبَثُوا الّا سَاعَهً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَل یُهْلَکُ الّا الْقَومُ الفَاسِقُون (سوره احقاف، آیه 35)

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 415

ترجمه

1- حضرت موسی علیه السلام به او گفت: «آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟»- گفت: «تو هرگز

نمی توانی با من شکیبایی کنی!- و چگونه می توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی، شکیبا باشی؟!»- حضرت موسی علیه السلام گفت: «به خواست خدا مرا شکیبا خواهی یافت و در هیچ کاری با فرمان تو مخالفت نخواهم کرد!».

2- آیا داستان شاکیان، هنگامی که از محراب (داود) بالا رفتند، به تو رسیده است؟!- در آن هنگام که (بی مقدمه) بر او وارد شدند و او از دیدن آنها وحشت کرد، گفتند: «نترس، دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده، اکنون در میان ما به حق داوری کن و ستم روا مدار و ما را به راه راست هدایت کن!- این برادر من است، او نود و نه میش دارد و من یکی بیش ندارم! امّا او اصرار دارد که این یکی را هم به من واگذار کن و در سخن بر من غلبه کرده است!»- (داود) گفت: «مسلماً او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میشهایش، بر تو ستم نموده و بسیاری از شریکان (و دوستان) به یکدیگر ستم می کنند؛ مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند؛ امّا عدّه آنان کم است!» داوود دانست که ما او را (با این ماجرا) آزموده ایم، از این رو از پروردگارش طلب آمرزش نموده و به سجده افتاده و توبه کرد.

3- اکنون که چنین است صبر کن و منتظر فرمان پروردگارت باش و مانند صاحب ماهی (یونس) مباش (که در تقاضای مجازات قومش عجله کرد و گرفتار مجازات ترک اولی شد) در آن زمان که با نهایت اندوه خدا را خواند- و اگر رحمت خداوند به یاریش

نیامده بود (از شکم ماهی) بیرون افکنده می شد، در حالی که نکوهیده بود!- ولی پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد!

4- ... پس نسبت به (تلاوت) قرآن عجله مکن، پیش از آن که وحی آن بر تو تمام شود، و بگو: «پروردگارا! علم مرا افزون کن!».

5- (آری) انسان از عجله آفریده شده ولی عجله نکنید، به زودی آیاتم را به شما نشان



خواهم داد.

6- انسان (بر اثر شتابزدگی) بدیها را طلب می کند، آن گونه که نیکیها را می طلبد و انسان همیشه عجول بوده است!

7- آنها پیش از حسنه (و رحمت) از تو تقاضای شتاب در سیّئه (و عذاب) می کنند؛ با این که پیش از آنها، بلاهای عبرت انگیز نازل شده است! و پروردگارت نسبت به مردم- با این که ظلم می کنند- دارای مغفرت است؛ (و در عین حال) پروردگارت دارای عذاب شدید است!

8- اگر همان گونه که مردم در به دست آوردن «خوبی» ها عجله دارند، خداوند در مجازاتشان شتاب می کرد، (به زودی) عمرشان به پایان می رسید (و همگی نابود می شدند)؛ ولی کسانی را که ایمان به لقای ما ندارند، به حال خود رها می کنیم تا در طغیانشان سرگردان شوند!

9- آنان می گویند: «اگر راست می گویید، این پیروزی شما کی خواهد بود؟!» ... حال که چنین است، از آنها روی بگردان و منتظر باش، آنها نیز منتظرند (تو منتظر رحمت خدا و آنها هم منتظر عذاب او!).

10- پس صبر کن آن گونه که پیامبران «اولواالعزم» صبر کردند و برای (عذاب) آنان شتاب مکن! هنگامی که وعده هایی را که به آنها داده می شود، ببینند، احساس می کنند که گویی فقط ساعتی از

یک روز (در دنیا) توقّف داشتند. این ابلاغی است برای همگان، آیا جز قوم فاسق هلاک می شوند؟!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین بخش از آیات، سخن از داستان حضرت خضر علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام است، البته قرآن تعبیر به «خضر» نکرده، بلکه تنها به عنوان «عَبْدَاً مِنْ عِبَادِنَا؛ بنده برگزیده ای از بندگان ما» از او یاد کرده است.

این داستان را همه خوانندگان، کم و بیش شنیده اند. آنچه در اینجا برای ما اهمّیّت

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 417

دارد، این است که حضرت موسی علیه السلام در یک مأموریت ویژه ای، به دنبال فراگیری بخشی از علوم، نزد حضرت خضر علیه السلام آمد؛ علومی که با آنچه تا آن روز از طریق وحی دریافته بود، متفاوت بود. علومی که مربوط به اسرار و حقایق مخفی جهان و زندگی انسان ها بود که باید پیامبر اولواالعزمی همانند حضرت موسی علیه السلام لااقل بخشی از آن را فراگیرد تا دیدگاهایش در مسایل انسانی و اجتماعی کمی شفاف تر گردد.

حضرت خضر در برابر درخواست حضرت موسی علیه السلام گفت: که تو صبر و تحمّل در برابر کارهای من نداری؛ زیرا از عمق قضایا آگاه نیستی؛ ولی حضرت موسی علیه السلام قول داد که صبر و تحمل و بردباری را پیشه کند و از عجله و شتاب بپرهیزد. حضرت خضر علیه السلام با او شرط کرد که اگر به دنبال من می آیی، باید هر چه را می بینی، سکوت کنی، هر چند ظاهراً کار زننده ای باشد و بدان حکمتی دارد که من به موقع، تو را از آن آگاه می کنم. «فَوَجَدا عَبداً مِن عِبادِنا ...- قَالَ فَانِ اتَّبَعْتَنی فَلاتَسْئَلْنی عَنْ شَی ءٍ حَتَّی احدِثَ لَکَ

مِنْهُ ذِكراً». «1»

به این ترتیب حضرت خضر علیه السلام اصرار داشت که روح صبر و بردباری را در برابر مسایل مختلف در حضرت موسی علیه السلام پرورش دهد و او را از «عجله و شتاب» (مخصوصاً عجله در قضاوت، آن هم در مورد کارهای مردان بزرگ) باز دارد.

با این قول و قرار، آنها به راه افتادند و در مسیر خود ناچار بودند با کشتی از دریا بگذرند. در میان دریا حضرت موسی علیه السلام با تعجب دید که حضرت خضر علیه السلام مخفیانه کشتی را سوراخ می کند. حضرت موسی علیه السلام از این کار بر آشفت و زبان به اعتراض گشود و هنگامی که حضرت خضر علیه السلام پیمان خود را با او یادآور شد، در مقام عذرخواهی برآمد.

باز به راه خود ادامه دادند؛ ناگهان حضرت خضر علیه السلام دست به کار عجیب تری زد و نوجوانی را که بر سر راه خود دید، به قتل رسانید؛ در اینجا، فریاد حضرت موسی علیه السلام بلندتر شد که چرا انسان بی گناهی را کشتی، این چه کار زشتی بود که انجام دادی؟!

---

(1)- کهف، 65 تا 70.



حضرت خضر علیه السلام بار دیگر، پیمان خود را یادآور شد. حضرت موسی علیه السلام دندان بر جگر گذاشت و مجدداً در مقام عذرخواهی برآمد و گفت: اگر بار سوّم اعتراض کنم، حق داری از من جدا شوی.

باز به راه افتادند تا به شهری رسیدند که مردمی بسیار «بخیل» داشت و کمترین پذیرایی را از میهمانان تازه وارد نکردند؛ ولی با نهایت تعجّب حضرت خضر علیه السلام شروع به مرمّت دیواری نمود که در حال سقوط بود.

حضرت موسی علیه السلام که در بدو نظر، این کار را ابلهانه می دید، بار دیگر در حالی که تمام عهد و پیمان خود را به فراموشی سپرده بود، به خروش آمد و زبان به اعتراض گشود.

در اینجا حضرت خضر علیه السلام در حالی که اسرار هر سه کار خود را برای او شرح می داد، و حقایق جالبی را که از نظر حضرت موسی علیه السلام پنهان بود، برایش بیان می کرد و حضرت موسی علیه السلام را به جهان تازه ای از اسرار زندگی انسان ها وارد می ساخت، اعلام جدایی کرد و حضرت موسی علیه السلام نیز در حالی که کوله باری از معرفت را با خود حمل می کرد با حضرت خضر علیه السلام خداحافظی کرد و وداع گفت.

حضرت خضر علیه السلام به او گفت: «اگر کشتی را سوراخ کردم، به این دلیل بود که می خواستم آن را ظاهراً از کار بیندازم؛ زیرا حاکم ستمکاری وجود داشت که هرگاه کشتی سالمی را می یافت مصادره می کرد. من خواستم صاحبان این کشتی که گروهی بینوا بودند، کشتی خود را از دست ندهند».

دیگر این که اگر آن نوجوان را کشتم، به خاطر این بود که او جوانی بی ایمان و خطرناک و سرکش بود که کم کم پدر و مادر خویش را نیز به کفر و بدبختی می کشاند. خدا می خواست، این جوان هرزه بی مصرف ستمگر را از آنها بگیرد و فرزندی با ایمان و مهربان به آنها عطا کند.

اما تعمیر آن دیوار در حال سقوط، به خاطر آن بود که در زیر آن، گنجی متعلق به دو کودک یتیم بود که پدر صالح و با ایمانشان برای آنها ذخیره کرده بود،

خدا می خواست آنها به حدّ رشد برسند و گنج خود را استخراج کنند. من این کارها را از پیش خود نکردم، بلکه همه به فرمان حق بود. «1»

---

(1)- کهف، 60 تا 82.



اگر حضرت موسی علیه السلام در قضاوت خویش عجله نمی کرد، به یقین بیشتر از علم و دانش حضرت خضر علیه السلام بهره مند می شد؛ ولی «عجله و شتاب» او سبب شد که بیش از سه خوشه از آن خرمن دانش برنگیرد.

*** در دوّمین بخش از آیات مورد بحث، سخن از آزمون بزرگ دیگری نسبت به یکی از پیامبران بزرگ الهی است که او هم به خاطر شتابزدگی و عجله در قضاوت از سوی خداوند مورد مؤاخذه قرار گرفت.

داستان این بود که روزی دو نفر نزد حضرت داود علیه السلام حضور یافتند که یکی از آنها از دیگری شکایت داشت. شاکی می گفت: این برادر من نود و نه میش دارد و من یکی بیش ندارم؛ ولی او اصرار دارد که این یکی را هم از من بگیرد و در سخن نیز بر من غلبه کرده است؛ «انّ هَذَا اخی لَهُ تِسعٌ وَ تِسعُونَ نَعجَةً وَلِیَ نَعْجَهٌ وَاحِدَهٌ فَقَالَ اکْفِلْنِیْها وَ عَزَّنی فی الخِطابِ». «1»

حضرت داود علیه السلام پیش از آن که تحقیق بیشتری کند، به داوری مقدماتی نشست و گفت: «به یقین او با درخواست یک میش تو برای افزودن به میشهایش به تو ستم کرده است؛ ... لقَد ظَلَمَکَ بِسُؤالِ نَعْجَتِکَ الی نِعاجِهِ ...». «2»

اینجا بود که حضرت داود علیه السلام به ترک اولی خود پی برد «و دانست که ما او را با این ماجرا امتحان کردیم؛ در مقام

استغفار برآمد و به سجده افتاد و توبه کرد؛ ... وَ ظَنَّ داوُودُ انَّما فَتَنّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاکِعاً وَ اناب». «3»

این ماجرا با تمام شاخ و برگهایش که اینجا جای بحث آن نیست (و در تفسیر نمونه مشروحاً آورده ایم) باز این حقیقت را بیان می کند که «عجله و شتاب» در کارها مخصوصاً «عجله در قضاوت» و داوری مایه سرافکندگی و ایجاد مشکلات در زندگی فردی و اجتماعی است.

---

(1)- ص، 23.

(2)- ص 24.

(3)- همان.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 420

در سوّمین بخش از آیات، سخن از پیامبر بزرگ دیگری است که لحظه ای در مسؤولیت عظیم خود سهل انگاری کرد و گرفتار ترک اولی گردید و خداوند او را به خاطر این کار تحت فشار قرار داد.

داستان این است که حضرت یونس علیه السلام مدت ها همانند پدری مهربان و دلسوز به تبلیغ و هدایت قوم خویش پرداخت؛ ولی در برابر منطق حکیمانه اش چیزی جز مغالطه و سفسطه از دشمنان نشنید. تنها گروه اندکی که شاید از دو نفر تجاوز نمی کرد (یک عابد و یک عالم) به او ایمان آوردند. سرانجام از آنها تقریباً مأیوس شد و به پیشنهاد مرد عابد، آنها را نفرین کرد؛ نفرین او مستجاب شد و به او وحی آمد که در فلان روز عذاب الهی فرا می رسد، هنگامی که زمان عذاب نزدیک شد، حضرت یونس علیه السلام بدون آن که بار دیگر اتمام حجّت کند تا شاید قومش در این واپسین لحظات به خود آیند و راه توبه را پیش گیرند؛ همراه مرد عابد از میان آنها بیرون رفت؛ ولی مرد عالم در میان آنها ماند و به ادامه تبلیغ پرداخت.

این تبلیغات همراه

با احساس نزدیک شدن لحظات عذاب، تحولی بنیادین در روح آن جمعیت ایجاد کرد، همراه آن عالم به درگاه خدا روی آوردند و به توبه نشستند و راه ایمان و توحید پیش گرفتند و خداوند آنها را نیز بخشید؛ ولی حضرت یونس علیه السلام را به خاطر عجله و ترک اولی مورد سرزنش و تحت فشار قرار داد.

قرآن در این زمینه خطاب به پیامبر اسلام می گوید: « (در تقاضای عذاب برای امتت، عجله مکن) و مانند صاحب ماهی (یونس) نباش (که در تقاضای مجازات قومش عجله کرد و خود گرفتار کیفر ترک اولی شد)، در آن زمان که خدا را خواند، در حالی که مملوّ از اندوه بود و اگر رحمت خدا به یاریش نیامده بود (از شکم ماهی) بیرون افکنده می شد، در حالی که مورد نکوهش قرار داشت؛ فَاصْبِرْ لِحُکمِ رَبِّکَ وَ لا تَکُنْ کَصاحِبِ الحُوتِ اذ نادی وَ هُوَ مَکظومٌ* لَولا ان تَدارَکَهُ نِعمَهٌ مِن رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَراءِ وَ هُوَ مَذمُومٌ». «1»

ولی خداوند توبه او را در برابر این ترک اولی پذیرفت و هنگامی که از شکم ماهی

---

(1)- قلم، 48 و 49.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 421

بیرون آمد، از هر گناه و ترک اولی پاک بود. به همین دلیل در آیه بعد از آن می خوانیم:

«پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد؛ فَاجتَباهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِن الصَّالِحینَ». «1»

گرچه حضرت یونس علیه السلام به قدر کافی و به اندازه لازم اتمام حجت نمودند «2» ولی خداوند از پیامبرش، بیش از این صبر و حوصله و بردباری می طلبد؛ از این رو همین مقدار «عجله و شتاب» را بر او نبخشید.

*** چهارمین آیه، پیامبر

اسلام صلی الله علیه و آله را از «عجله و شتاب» باز می دارد و می فرماید: «بزرگ و بلند مرتبه است خداوندی که سلطان بر حق است و در مورد قرآن عجله مکن، پیش از آن که وحی آن بر تو تمام شود، و بگو پروردگارا! علم مرا افزون کن؛ فَتَعالَی اللّهُ المَلِکُ الحَقُّ وَ لاتَعجَلْ بِالقُرآنِ مِن قَبلِ ان یُقضَی الَیْکَ وَحْیُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِی عِلْماً». «3»

از بعضی آیات دیگر قرآن استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام نزول وحی، شور مخصوصی داشت که سبب می شد برای دریافت وحی عجله کند که خداوند او را از این کار بازداشت؛ لاتُحرِّک بِهِ لِسانَکَ لِتَعجَلَ بِهِ* انَّ عَلَیْنا جَمْعَهُ وَ قُرآنَهُ* فَاذا قَرَأناهُ فَاتَّبِعْ قُرآنَهُ». «4»

گرچه در تفسیر این آیه، مفسران بزرگ احتمالات متعدّدی داده اند، ولی همه آنها ناظر به این است که پیامبر صلی الله علیه و آله نباید در کار خود عجله کند، هر چند کار الهی و مسئله هدایت انسان ها باشد.

گرچه عجله پیامبر صلی الله علیه و آله در دریافت وحی یا تلاوت بر اصحاب یا تقاضای نزول وحی، همه به خاطر عشق و شوق او به هدایت انسان ها بود، ولی حتّی در این کار نیز باید با صبر و حوصله گام برداشت.

***

---

(1)- یونس، 48 تا 50.

(2)- در بعضی از روایات آمده است که حضرت یونس علیه السلام سی و سه سال به طور مرتّب آنها را به سوی خدا دعوت می کرد ولی آنان ایمان نیاوردند. (به نقل از: نور الثقلین، جلد 5، صفحه 398).

(3)- طه، 114.

(4)- قیامت، 16 تا 18.

در پنجمین آیه درباره همه انسان ها یا به تعبیر دیگر، طبیعت انسان می فرماید: انسان از عجله آفریده شده است (گویی آن قدر عجول است که ذات او عین عجله شده است)، ولی هرگز در برابر من عجله نکنید. من آیات خود را به زودی به شما ارائه می دهم؛ «خُلِقَ الانسانُ مِن عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آياتى فَلاتَستَعجِلُونَ». «1»

اشاره به این که هرچند از روز نخست در طبیعت انسان «عجله و شتاب» قرار داده شده است ولی آن را در جایی باید به کار برد که مقدّمات آن فراهم باشد؛ نه پیش از فراهم شدن اسباب و مقدمات.

تعبیر «بآیاتی» ممکن است اشاره به معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله یا آیات قرآن و یا نشانه های عذاب الهی یا پیروزی مسلمین بر کفار یا فراسیدن قیامت و یا همه اینها داشته باشد که هر کدام از این چهار تفسیر باشد، در بحث ما تفاوتی نمی کند؛ زیرا هم نزول آیات قرآن و هم ظهور معجزات و هم فرارسیدن قیامت و هم نزول عذاب الهی، هر کدام باید در ظرف خاصّی انجام گیرد که موافق حکمت پروردگار باشد و عجله و شتاب قبل از آن کار صحیحی نیست؛ زیرا خداوند حکیم کاری برخلاف حکمت انجام نمی دهد؛ بنابراین در برابر آن نباید عجله کرد.

این که قرآن مجید در آیه فوق می گوید: «انسان در عجله و شتاب آفریده شده است».

اشاره به انسان هایی است که تحت تربیت های الهی قرار نگرفته اند و به تعبیر دیگر، طبع انسان نخستین است و فلسفه آن حرکت سریع به سوی خواسته ها و نیازهاست، شبیه چیزی که در آیه 19 سوره معارج آمده است «انّ الانسانَ خُلِقَ

هَلُوعاً؛ به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است».

لذا در بعضی از آیاتی که اشاره به عجول بودن انسان شده، قبل از آن، سخن از هدایت انسان به میان آمده است؛ مانند آیه 11 سوره اسراء که به زودی به آن اشاره خواهیم کرد.

این ویژگی انسان (عجول بودن) مانند هوای نفس و تمایلات درونی، نیروی

---

(1)- انبیاء، 37.



سازنده ای است که اگر تعدیل شود، در مسیر سعادت انسان قرار خواهد گرفت که در این صورت از حالت ویرانگری خارج می شود؛ درست شبیه سیلابی است که از دامنه کوه سرازیر می شود، گرچه ظاهرش ویرانگر است، اما اگر به وسیله سدها مهار شود، سرچشمه عمران و آبادی و روشنایی می گردد.

*** در ششمین آیه مورد بحث، همان محتوای آیه قبل دیده می شود، با این تفاوت که در این آیه به یکی از پیامدهای سوء «عجله و شتاب» نیز اشاره می کند: «انسان (بر اثر شتابزدگی) به سراغ بدیها می رود، آن گونه که نیکی ها را می طلبد و انسان همواره «عجول» بوده است؛ وَ یَدَعُ الانسانُ بِالشَّرِّ دُعَائَهُ بِالخَیرِ وَ کانَ الانسانُ عَجُولاً». «1»

باز در اینجا واژه انسان، اشاره به طبیعت نخستین انسان هاست، هم در آغاز آیه و هم در پایان آیه که لفظ انسان در آن تکرار شده است.

«دعا» در این آیه به معنی طلب کردن و خواستن است؛ خواه با زبان باشد و یا در عمل و از آن جا که عجول بودن انسان و شتابزدگی او برای کسب منافع بیشتر، گاه سبب می شود که جوانب مسئله را بررسی نکند و خیر و شرّ خود را نشناسد و خود را به پرتگاههای خطرناک

بیفکند.

این «دعا» گاه به صورت لفظی است؛ یعنی، از خدای خود با اصرار فراوان مسائلی را می خواهد که نه تنها خیر او در او نیست، بلکه مایه بدبختی اوست؛ آن گونه که امام صادق علیه السلام می فرمایند: «وَ اعرِفْ طَرِیقَ نِجاتِکَ وَ هَلاکِکَ کَی لاتَدعُوا اللّهَ بِشَی ءٍ عَسی فِیهِ هَلاکُکَ وَ انتَ تَظُنُّ انّ فیهِ نَجاتُکَ قَالَ اللّهُ تَعالی «وَ یَدَعُ الانسانُ بِالشَّرِّ دُعائَهُ بِالخَیرِ وَ کانَ الانسانُ عَجُولًا؛ راه نجات و هلاک خود را درست بشناس، مبادا از خدا چیزی طلب کنی که هلاک تو در آن است؛ در حالی که گمان داری، نجات تو در آن است؛ خداوند متعال می فرماید: «انسان بدیها را طلب می کند، آن گونه که نیکیها را می طلبد؛ زیرا انسان همواره عجول بوده است». «2»

---

(1)- اسراء، 11.

(2)- نور الثقلین، جلد اول، صفحه 141.



انسان، گاه در عمل اصرار به انجام کارهایی دارد که ریشه آن هواپرستی و نتیجه آن بدبختی است؛ امّا بر اثر تسویلات شیطان و تزیین هوای نفس، آن را خیر و موجب سعادت خویش می پندارد و از نرسیدن به آن ناراحت می شود؛ در حالی که گذشت زمان چه بسا روشن می کند که اگر خواسته او انجام می گرفت تا پایان عمر بیچاره بود.

*** در هفتمین آیه مطلب تازه ای در زمینه عجول بودن انسان مطرح شده است و آن این که گاه این انسان عجول به جای این که حدّ اقل در راه نیکیها عجله کند، همیشه در راه شرّ و فساد عجله می کند. همان گونه که گاه کفار لجوج و عنود در برابر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که آنها را تهدید

به عذاب الهی می کرد، اصرار داشتند که چرا این عذاب فرا نمی رسد و بی صبرانه در واقع مرگ و نابودی خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله می طلبیدند؛ چنان که در آیه مورد بحث آمده است: «آنها پیش از حسنه (نیکی و رحمت) از تو تقاضای تعجیل سیئه (بدی و عذاب) می کنند، با این که قبل از آنها بلاهای عبرت انگیز نازل شد (و آنها شنیدند و می دانند که این مسئله شوخی نیست؛ بنابراین تأخیر عذاب و مجازات آنها، تنها به خاطر لطف و رحمت خدا، حتی بر گنه کاران است، شاید بیدار شوند و بازگردند) و پروردگار تو نسبت به مردم، با این که ظلم و ستم می کنند، باز دارای مغفرت است و نیز پروردگارت عذاب شدید دارد (بنابراین نباید به غفران الهی مغرور شوند)؛ وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالسَّیِّئَهِ قَبلَ الحَسنَهِ وَ قَد خَلَتْ مِن قَبْلِهِمُ الْمَثُلاتِ وَ انَّ رَبَّکَ لَذو مَغْفِرَهٍ لِلنّاس عَلَی ظُلْمِهِم وَ انّ رَبَّکَ لَشَدیدُ العِقابِ. «1»

آری! اگر شتابزدگی انسان با لجاجت آمیخته شود، نتیجه اش همان است که در آیه گذشته آمد؛ به جای این که برای نیکی ها عجله کند، برای بدی عجله می کند و خود را گرفتار امواج بدبختی می سازد؛ شبیه آنچه در آیه 1 سوره معارج آمده است: «سَئَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ وَاقِعٍ* لِلْکافِرینَ لَیسَ لَهُم دافِعٌ؛ تقاضا کننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد، این عذاب مخصوص کافران است و هیچ کس نمی تواند مانع آن شود».

بسیاری از مفسّران و ارباب حدیث گفته اند که این آیه درباره «نعمان بن حارث

---

(1)- رعد، 6.



فهری» نازل شده است. نقل شده است که در غدیر خم، جانشینی

علی علیه السلام را از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله با جمله تاریخی «مَنْ کُنتُ مَولَاهُ فَهَذَا عَلیٌّ مَولاهُ» شنید؛ بر آشفت و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و شدیداً اعتراض کرد و هنگامی که فهمید این امر طبق یک دستور الهی انجام شده است، ناراحتی اش بیشتر شد و گفت: خداوندا! اگر این حق است و از سوی توست، سنگی از آسمان بر ما بباران. چیزی نگذشت که قطعه سنگ آسمانی بر سرش فرود آمد و او را کشت و آیه فوق نازل شد. «1»

آیا بهتر نبود که این قبیل اشخاص به جای لجاجت و عناد در برابر حق، از خداوند تقاضای هدایت و برچیدن تعصّب و لجاجت درونی خویش می کردند و طبق آیه مورد بحث مغفرت خداوند را بر عذابش مقدم می کردند؛ «سَبَقَتْ رَحْمَتَهُ غَضَبَهُ» که خداوند متعال تا امکان هدایت وجود داشت، آنها را عذاب نمی کرد؛ ولی افسوس! که همیشه انسان های خیره سر، عجله بر عذاب الهی دارند، نه مغفرت!

*** هشتمین آیه از آیات مورد بحث، ضمن نگرش از زاویه دیگر به مسئله عجول بودن انسان، می فرماید: «اگر خداوند در مجازات مردم (بدکار) عجله می کرد، آن گونه که آنها در به دست آوردن خیر و نیکی عجله دارند؛ مرگ همه آنها فرا می رسید (و اثری از آنان باقی نمی ماند)؛ وَ لَو یُعَجِّلُ اللّهُ لِلنّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُم بِالخَیرِ لَقُضِیَ الَیهِم اجَلُهُم ...» «2»، ولی از آنجا که خداوند غفور و رحیم و آمرزنده و مهربان است، هرگز در مجازات بدکاران شتاب نمی کند، شاید بیدار شوند و به راه هدایت بازگردند.

قرآن در پایان همین آیه می افزاید: «ما آنها را که ایمان

به رستاخیز ندارند، به حال خود رها می کنیم تا در طغیانشان، حیران و سرگردان شوند (آن گاه آنها را مجازات می نماییم)؛ ... فَنَذرُوا الَّذینَ لایَرجُونَ لِقائَنا فی طُغیانِهِم یَعمَهُون». «3»

بنابراین خدا همانند شما عمل نمی کند، شما در به دست آوردن نیکی ها عجول

---

(1)- مجمع البیان، جلد 10، صفحه 352

(2)- یونس، 11.

(3)- همان.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 426

هستید، ولی خداوند در مجازات شما شتابی ندارد. مقصود خداوند متعال مجازات نیست بلکه مقصود اصلیش هدایت است.

طبق آیات دیگر قرآن، این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده که منظور از آیه، این است که آنها با عجله از خداوند درخواست مجازات و عذاب می کردند، همان گونه که در تقاضای نیکی ها عجول بودند؛ قرآن می گوید: «اگر خداوند تقاضای شما را به سرعت در مسئله عذاب می پذیرفت، کسی از شما زنده باقی نمی ماند.» «1» ولی معنی اوّل یا تفسیر اوّل با ظاهر آیه سازگارتر است.

*** در نهمین آیه ضمن اشاره به اضطراب و شتابزدگی کفّار و مشرکان در برابر وعده های پیروزی مسلمانان و شکست و مجازات دردناک دشمنان آنها، می فرماید: «آنها می گویند: اگر راست می گویید این فتح و پیروزی شما در چه زمانی است؟ (چرا این وعده ها تحقّق نمی یابد؟) و این دلیل بر آن است که شما دروغ می گویید و خودتان را فریب می دهید؛ وَ یَقُولُون مَتَی هَذَا الفَتحُ انْ کُنْتُم صَادِقین». «2»

قرآن در پاسخ آنها به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد: «بگو (عجله نکنید!) این پیروزی فرا می رسد و در آن روز، ایمان کافران سودی

به حال آنها نخواهد داشت و مهلتی به آنان داده نمی شود؛ قُل یَومَ الفَتحِ لایَنْفَعُ الَّذینَ کَفرُوا ایمَانُهُم وَ لا

هُم یُنْظَرُونَ ...». «3»

خداوند به لطف و کرم و عنایتش، امروز به شما مهلت داد تا به خود آیید و راه حق در پیش گیرید؛ ولی آن روز که عذاب الهی نازل شود، درهای توبه بسته خواهد شد و راه بازگشت وجود ندارد. پس به جای این که شتابزده، خواهان نابودی خودتان باشید، از این فرصت و مهلت الهی بهره بگیرید و خود را اصلاح کنید.

سپس به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دستور می دهد: «اکنون که چنین است از آنها روی بگردان و منتظر باش، آنها هم منتظرند (تو منتظر پیروزی و رحمت الهی باش و آنها هم منتظر

---

(1)- با این تفسیر، آیه تقدیری دارد و آن تقدیر چنین است: «و لو یعجّل اللّه للنّاسِ اجابه دعوتهم بالشّرّ استعجالهم بالخیر».

(2)- سجده، 28.

(3)- سجده، 29.



شکست و عذاب)؛ فَأَعْرِضْ عَنْهُم وَ انْتَظِر انّهُم مُنتَظِرونَ». «1»

جمعی از مفسّران گفته اند که جمله «انّهم مُنتَظِرون» اشاره به انتظاری است که کافران درباره مرگ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یا شکست او داشتند؛ ولی تفسیری که در بالا گفتیم، مناسبتر به نظر می رسد.

*** در دهمین آیه مخاطب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و با این که آن حضرت صلی الله علیه و آله به گواه تاریخ، هرگز عجولانه و شتابزده عمل نمی کردند، بلکه همیشه با صبر و حوصله، هر کاری را انجام می دادند، به عنوان تأکید، حضرت صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داده که: «صبر و حوصله کن، آن گونه که پیامبران اولواالعزم شکیبایی کردند و برای (عذاب) آنها عجله مکن، هنگامی که وعده هایی را که

به آنها داده شده است (در مورد عذاب) می بینند، احساس می کنند که گویی ساعتی از یک روز، در دنیا توقف داشتند؛ فَاصْبِرْ کَمْا صَبَرَ اولُوا العَزمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعجِلْ لَهُم کَانَّهُم یَومَ یَرونَ مایُوعَدُونَ لَم یَلبَثُوا الّا سَاعَةً مِن نَهارٍ». «2»

با توجه به این که تمام عمر دنیا در برابر آخرت، ساعتی زودگذر بیش نیست، بنابراین عجله مکن تا اتمام حجّت کافی بر آنها شود. از این تعبیر استفاده می شود که همه پیامبران الهی در برابر خیره سری امت های لجوج و جاهل و نادان، صبور و بردبار بودند و بیشترین مهلت را برای اصلاح به آنها می دادند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز چنین بود و آنچه در آیه فوق آمده، در واقع جنبه تأکید یا آموزشی برای دیگران و یا هشداری برای کافران است که از مهلت الهی سوء استفاده نکنند.

این آیه گواه روشنی است بر این که صبر و بردباری و ترک عجله، فضیلتی است که در تمام پیامبران بزرگ بوده است؛ همانهایی که در طول تاریخ بشری، اسوه و الگو برای خلق خدا بوده اند.

---

(1)- سجده، 30.

(2)- احقاف، 35.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 428

### نتیجه

از مجموع آیات فوق روشن می شود که عجله و شتابزدگی که در اقوام و ملل گوناگون بوده و هست، تا چه اندازه از نظر اسلام، یک ضدّ ارزش است و صبر و بردباری و حوصله تا فراهم شدن زمینه های هر کار، در ردیف مهمترین فضایل اخلاقی و انسانی است. فضیلتی که تمام انبیای بزرگ الهی و رهبران بشریّت به آن آراسته بودند.

### عجله و شتاب در روایات اسلامی

در روایات اسلامی بحث های فراوانی درباره نکوهش «عجله» و ستایش «تأنی» و خویشتن داری دیده می شود که نکات زیادی در آنها نهفته است، به عنوان نمونه:

1- رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «الْاناهُ مِنَ اللّهِ وَ العَجَلهُ مِنَ الشَّیْطانِ؛ تأنّی و خویشتن داری از سوی خداست و عجله و شتاب از شیطان است». «1»

2- در حدیث دیگری همان حضرت صلی الله علیه و آله می فرمایند: «انَّما اهْلَکَ النَّاسَ العَجَلَهُ وَ لَو انَّ النَّاسَ تَثَبَّتُوا لَم یُهلِکْ احدٌ؛ عجله و شتاب مردم را هلاک کرده و اگر مردم دارای تأنّی و خویشتن داری بودند، هیچ کس به هلاکت نمی رسید». «2»

البتّه منظور، هلاکت هایی است که بر اثر حوادث غیر منتظره و ناپخته پیش می آید که اغلب مولود عجله و دستپاچگی است.

3- از همان حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده است: «ایّاکَ وَ العَجلهَ فَانَّکَ ان عَجَّلْتَ اخْطَاْتَ حَظَّکَ؛ از عجله بپرهیز؛ زیرا هرگاه عجله کنی نصیب و بهره خود را از دست خواهی داد». «3»

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «مَعَ العَجَلِ یَکثِرُ الزَّلَلَ؛ لغزش های انسان با عجله افزایش می یابد». «4»

5- همان امام بزرگوار در وصیّتی که در آستانه شهادتش برای فرزندش امام

---

(1)- بحار الانوار، جلد 68، صفحه 340.

(2)- همان مدرک.

(3)-

مجموعه ورّام، صفحه 255.

(4)- غرر الحكم، حديث 9740.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 429

حسن علیه السلام داشتند، فرمودند: «انْهاکَ عَنِ التَّسَرُّعِ بِالقَوْلِ وَ الْفِعْلِ؛ تو را از شتابزدگی در سخن گفتن و عمل نهی می کنم». «1»

6- باز همان امام همام می فرمایند: «الْعَجَلُ قَبلَ الْامْکانِ یُوجِبُ الغُصَّهَ؛ عجله پیش از فراهم شدن امکانات و مقدّمات کار، موجب اندوه است.» «2»؛ زیرا زحمات انسان بر باد می رود و تلاشهای او بی اثر می ماند.

7- از همان حضرت علیه السلام آمده است: «مَن رَکَبَ العَجَلَ رَکِبَتْهُ المَلامَهُ؛ کسی که بر مرکب شتابزدگی سوار شود، ملامت و سرزنش بر دوش او سوار خواهد شد». «3»

8- امام صادق علیه السلام می فرمایند: «مَعَ التَّثَبُّتِ تَکونُ السَّلامَهُ وَ مَعَ العَجَلَهِ تَکونُ النَّدامَهُ؛ همراه تأنّی و خویشتن داری، سلامت است و همراه عجله ندامت». «4»

9- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «العَجَلَهُ مَذمُومَهٌ فی کُلِّ امْرٍ الّا فی مَا یَدفَعُ الشَّرَّ؛ عجله در هر کاری نکوهیده است، مگر در مقام دفع شرّ». «5»

10- این بحث را با حدیث پرمعنایی از حضرت علی علیه السلام به پایان می بریم: «مَن اسْتَطاعَ ان یَمْنَعَ نَفْسَهُ مِن اربَعَهِ اشیاءٍ فَهُوَ خَلیقٌ بِانْ لایَنْزِلَ بِهِ مَکرُوهٌ ابَداً قِیلَ وَ مَاهِیَ؟ قالَ: العَجَلَهُ وَ اللِّجاجَهُ وَ العُجْبُ وَ التَّوانی؛ کسی که بتواند خویشتن را از چهار چیز باز دارد، سزاوار است که هرگز امر ناخوشایندی برای او رخ ندهد. سؤال کردند، آن چهار چیز چیست؟

فرمودند: عجله، لجاجت، خودبینی و تنبلی». «6»

در این احادیث «تأنّی» یک عطیّه الهی و «عجله» یک خوی شیطانی شمرده شده است، همان خویی که انسان را در زندگی ناکام می سازد، فرصت ها

را از دست او می گیرد، لغزش

او زیاد می گردد، پشیمان می شود و به هلاکت می افتد؛ در صورتی که نقطه مقابل آن؛ یعنی، تأنّی و خویشتن داری سبب کامیابی و پیروزی و بهره برداری هرچند بیشتر از فرصتهاست.

***

---

(1)- بحار الانوار، جلد 67، صفحه 339.

(2)- غرر الحکم، حدیث 1333.

(3)- غرر الحکم، حدیث 9095.

(4)- بحار الانوار، جلد 68، صفحه 338.

(5)- غرر الحکم، حدیث 1950.

(6)- بحار الانوار، جلد 75، صفحه 43.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 430

## چند نکته مهم

### 1- مفهوم عجله و شتابزدگی

عجله و شتابزدگی به عنوان یک خوی زشت و ناپسند که در اعمال انسان به صورتهای گوناگون آشکار می شود، به این معنی است که انسان، پیش از فراهم شدن مقدمات انجام کار، اقدام به انجام آن کند، کاری که نتیجه آن چیزی جز شکست یا انجام ناقص نخواهد بود.

این بدان می ماند که انسان میوه را پیش از رسیدن و قابل استفاده شدن از درخت بچیند؛ کاری که نتیجه اش ضایع شدن میوه یا کم شدن فایده آن است. یا این که قبل از آمادگی زمین، بذرافشانی کند که نتیجه اش نابودی بذر یا کاهش محصول خواهد بود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «وَ مُجْتَنِی الثَّمَرهِ لِغَیرِ وَقتِ ایناعِهَا کَالزّارعِ لِغَیرِ ارْضِهِ؛ کسی که میوه را پیش از رسیدن بچیند، همچون

کسی است که بذر خود را در زمین نامناسبی (مانند شوره زار) بپاشد. (که نیرو و سرمایه خود را تلف کرده و نتیجه اش عایدش نمی شود». «1»

«عجول» به افرادی گفته می شود که در گفتار و رفتار و سؤال و درخواست خود، دستپاچه اند و صبر و حوصله لازم را برای رسیدن به مقصد، از راه صحیح آن ندارند؛ به همین دلیل، اغلب گرفتار مشکلات و ناکامی ها می شوند.

نقطه مقابل «عجله و شتابزدگی»، تأنّی، اناه،

خویشتن داری، تحمل، حوصله، طمأنینه و وقار است.

«عجله» را نباید با «سرعت» که بار مثبت دارد، اشتباه کرد. سرعت آن است که انسان بعد از فراهم شدن مقدّمات، اتلاف وقت نکند و فرصت را از دست ندهد و به سوی مقصد بشتابد؛ کاری که مسلماً سبب پیروزی و نجات و موفقیت است. در موارد بسیاری، میان مصادیق و موارد عجله و سرعت اشتباه شده است و یا گروهی برای توجیه اعمال نادرست خود، تنبلی و بی حالی و از دست دادن فرصت ها را تحت عنوان ترک

---

(1)- نهج البلاغه، خطبه 5.



عجله و شتابزدگی توجیه می کنند؛ در حالی که فرق این دو کاملًا واضح و روشن است و این که می بینیم، بعضی از روایات، عجله را از اسباب پشیمانی و تأنّی را سبب سلامت شمرده است، به خاطر همان است که در بالا اشاره شد.

این سخن را با حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام که بیان روشنی بر تفاوت مفهوم عجله و سرعت در کارهاست، پایان می دهیم: «ایّاکَ وَ العَجَلَةَ بِالامُورِ قَبْلَ اوانِهَا، وَ التَّساقُطَ فِیها عِندَ امْکانِها؛ از شتاب کردن در کارها، قبل از رسیدن موعد آنها بپرهیز و نیز از سستی در کارها به هنگام رسیدن زمان آن (و فراهم شدن اسباب) بپرهیز». «1»

### 2- سرعت گرفتن در خیرات

قرآن مجید در آیات متعددی، مؤمنان را به مسارعت در خیرات و پیشی گرفتن از یکدیگر دعوت می کند، از جمله در آیه 114 سوره آل عمران در توصیف جمعی از مؤمنان راستین می فرماید: «... وَ یُسارِعُونَ فی الخَیراتِ وَ اولئکَ مِن الصَّالِحینَ ... آنها کسانی هستند که در انجام کارهای نیک سرعت کرده و بر

یکدیگر پیشی می گیرند و آنها از صالحانند».

و در سوره انبیا آیه 90 در توصیف جمعی از پیامبران بزرگ، مانند «زکریّا» و «یحیی می فرماید: «... انَّهُم کَانُوا یُسارِعُون فی الخَیراتِ ...؛ آنها در کارهای خیر به سرعت اقدام می کردند و بر دیگران پیشی می گرفتند».

و در آیه 61 سوره مؤمنون، در شرح صفات برجسته مؤمنان آمده است: «اولئکَ یُسارِعُونَ فی الخَیراتِ وَ هُم لَها سَابِقُونَ؛ آنها در کارهای نیک به سرعت اقدام می کنند و از دیگران پیشی می گیرند».

در آیه 133 سوره آل عمران، این مسئله به عنوان یک دستور عام خطاب به همه مؤمنان آمده است: «وَ سَارِعُوا الَی مَغفِرَهٍ مِن رَبِّکُم وَ جَنَّهٍ عَرضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْارضُ

---

(1)- نهج البلاغه، نامه 53 (فرمان مالک اشتر).

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 432

اعِدَّتْ لِلمُتَّقینَ؛ شتاب کنید و پیشی بگیرید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان، در رسیدن به بهشتی که وسعت آن به اندازه آسمان ها و زمین است که برای پرهیزکاران آماده شده است».

در آیه 148 سوره بقره، همین معنی تحت عنوان مسابقه در خیرات مطرح شده است: «... فَاستَبِقُوا الخَیراتِ ...؛ در نیکیها (و اعمال خیر) بر یکدیگر سبقت جویید».

بدیهی است «مسارعه» در خیرات با مسابقه در خیرات، هر دو اشاره به یک حقیقت دارد و در واقع لازم و ملزوم یکدیگرند؛ زیرا، سبقت جستن بدون سرعت در عمل، امکان پذیر نیست و هر کسی سریعتر راه را سوی مقصود بپیماید، بی شک زودتر به مقصود می رسد.

در روایت اسلامی اشارات بسیار پرمعنی و جالبی نسبت به این موضوع دیده می شود که گلچینی از آنها را در ذیل می آوریم:

1- رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «انّ اللّهَ یُحِبُّ مِنَ

الخَيْرِ مَايُعَجَّلُ؛ خداوند کار نیکی را دوست دارد که با سرعت انجام شود». «1»

2- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است:

«بَادِرُوا بِعَمَلِ الخَیرِ قَبلَ ان تُشغَلُوا عَنْهُ بِغَیرِهِ؛

در انجام کارهای نیک سرعت کنید، پیش از آن که چیزی شما را به خود مشغول سازد و از آن باز دارد». «2»

3- در احادیث متعددی از امام صادق علیه السلام این مضمون دیده می شود: «مَن هَمَّ بِخَیرٍ فَلْیُعَجِّلْهُ وَ لا یُؤَخِّرْهُ؛ کسی که تصمیم به کار نیکی می گیرد، باید در آن شتاب کند و تأخیر نیندازد». «3»

4- در حدیث دیگری همین معنی به صورت مشروح تری از همان امام بزرگوار نقل شده است: «اذا هَمّ احَدُکُم بِخَیرٍ او صِلَهٍ فَانّ عَن یَمینِهِ وِ شِمالِهِ شَیطانَینِ فَلْیُبادِرْ لایَکُفّاهُ عَن ذَلِک؛ هنگامی که کسی از شما تصمیم بر انجام کار خیر یا بخشیدن چیزی به کسی

---

(1)- اصول کافی، جلد 2، صفحه 142.

(2)- میزان الحکمه، جلد 1، حدیث 5381.

(3)- اصول کافی، جلد 2، صفحه 142.



گرفت، باید مواظب باشد که در طرف راست و چپ او دو شیطان هستند؛ بنابراین باید به سرعت اقدام کند، مبادا آن دو شیطان (با وسوسه های خود) او را از این کار باز دارند».

5- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «لَیسَ مِن عَادَهِ الْکِرامِ تَأخیرُ الْانعامِ «1»؛ تأخیر در بخشش از عادت کریمان نیست».

6- امام باقر علیه السلام می فرمایند: «مَن هَمَّ بِشَیْ ءٍ مِنَ الخَیرِ فَلْیُعَجِّلْهُ فَانَّ کُلَّ شَیْ ءٍ فیهِ تَأخیرٌ فَانَّ لِلشَّیطانِ فیهِ نَظْرَهً؛ کسی که تصمیم بر کار نیکی می گیرد، باید شتاب کند؛ زیرا هر چیزی که در آن تأخیر باشد، شیطان در آن نظر دارد

(و با وسوسه های خود، تصمیم انسان را تضعیف می کند».

کوتاه سخن این که در برابر کارهای خیر، همیشه موانع و وسوسه های شیاطین جن و انس وجود دارد؛ به همین دلیل هنگامی که مقدمات آن فراهم گردد، باید شتاب کرد، مبادا افراد تنگ نظر، کوتاه فکر و شیطان صفت، سنگهایی در راه آن بیندازند. ضمناً باید میان سرعت در انجام کار و عجله مذموم که مربوط به قبل از فراهم شدن مقدمات لازم برای انجام کار است، تفاوت گذاشت.

این سخن را با حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم: «لاتُؤَخِّر انالَهَ الْمُحتَاجِ الَی غَدٍ، فَانَّکَ لاتَدْرِی مَا یَعْرِضُ لَکَ وَ لَهُ فی غَدٍ «2»؛ کمک به نیازمندان را به فردا میفکن؛ زیرا نمی دانی فردا برای تو و برای او چه پیش می آید ای بسا! توان تو از میان برود، یا نیاز او».

پیامدهای شوم عجله و شتابزدگی

1- اتلاف وقت و نیرو

این خوی ناپسند، آثار ویرانگری در زندگی فردی و اجتماعی انسان ها دارد.

خسارت هایی که از این طریق، دامان انسان را می گیرد، فوق العاده زیاد است. از جمله این که نیروها را به هدر می دهد و مانع رسیدن به مقصد می شود؛ مثلاً، اگر لشکر دشمن

---

(1)- غرر الحکم، حدیث 7489.

(2)- غرر الحکم، حدیث 10364.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 434

قصد بلاد اسلام را کند و سپاه اسلام صبر نکند تا لشکر دشمن در موقعیّت ضعیف و آسیب پذیری قرار گیرند، یا قبل از آن که لشکر اسلام خود را بسیج و آماده کند و نقشه های جنگی را ترتیب دهد، به آنها حمله کند، نتیجه ای جز شکست و از بین رفتن قوای اسلام و به هدر دادن نیروها و جسور شدن دشمن نخواهد

داشت.

در کارهای شخصی و فردی نیز همین امر صادق است؛ زیرا هر حرکت عجولانه، سبب ناکامی و از بین رفتن نیروهاست.

در «محجه البیضاء» حدیث جالبی نقل شده که شاهد گویای گفتار فوق است، در این حدیث آمده است: هنگامی که حضرت مسیح علیه السلام متولّد شد، شیاطین نزد ابلیس آمدند و گفتند: امروز بتها سرنگون شده اند (مگر خبری واقع شده !) ابلیس گفت: آری ! حتماً حادثه مهمی روی داده است، همین جا باشید تا من تحقیق کنم و بازگردم. ابلیس پرواز کرد و تمام اطراف زمین را گردش نمود و چیزی نیافت، جز این که دید حضرت عیسی علیه السلام متولّد شده و فرشتگان اطراف او حلقه زده اند. ابلیس برگشت و به شیاطین خود گفت: دیشب پیامبری متولد شده است. هیچ زنی باردار نشد و وضع حمل نکرد مگر این که من حاضر بودم، جز این یکی و شما مأیوس باشید از این که بعد از این بت پرستی رونقی پیدا کند؛ ولی (برای گمراه ساختن فرزندان آدم)، از راه عجله و اعمال سبکسرانه وارد شوید (تا شیرازه زندگی آنها به هم بریزد). «1»

2- یأس و ناامیدی

از دیگر پیامدهای شوم «عجله» آن است که هر گاه انسان به خاطر آن ناکام شود، حالت یأس و نومیدی به او دست می دهد و ای بسا نسبت به همه چیز، حتی تقدیر الهی بدبین گردد. لذا در حدیث پرمعنایی امام حسن عسکری علیه السلام می فرمایند: «لا تَعْجَلْ عَلَی ثَمَرَهٍ لاتدرکِ وَ انَّما تَنالُها فی اوانِها وَ اعْلَمُ انَّ المُدَبِّرَ لَکَ اعْلَمُ بِالوَقتِ الّذِی یُصلِحُ حَالُکُ فیهِ، فَثِقْ بِخِیَرَتِهِ فی جَمیع امورِکَ، یُصلِحُ حَالُکَ، وَ لاتَعجَلْ بِحَوائِجِکَ قَبلَ وَقتِها

---

-(1)

المحجه البیضاء، جلد 5، صفحه 61.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 435

فَیَضِیقُ قَلبُکَ وَ صَدرُکَ وَ یَخشاکَ (یغشاک) القُنوط؛ برای چیدن هیچ میوه ای قبل از رسیدن آن، عجله مکن، تنها در موقع (مناسبش) به آن خواهی رسید (و بهره خواهی گرفت) و بدان، کسی که امور تو را تدبیر می کند، نسبت به وقتی که به صلاح حال توست، آگاهتر است، بنابراین به انتخاب او در همه کارهایت اعتماد کن، تا حال تو اصلاح شود و هرگز برای نیازهای خود قبل از رسیدن وقتش «عجله» نکن که سبب تنگدلی و چیره شدن نومیدی بر تو می شود». «1»

3- ندامت و پشیمانی

سوّمین پیامد شوم «عجله» ندامت و پشیمانی است که در احادیث گذشته به آن اشاره شد. چه بسیارند کسانی که برای انجام کارها، قبل از فراهم شدن زمینه ها عجله کرده اند و نیروهایشان به هدر رفته و هرگز به مقصد و مقصود خود نایل نشده اند؛ در حالی که اگر کمی خویشتن داری می کردند، هرگز به چنان سرنوشتی مبتلا نمی شدند و چه بسیار کسانی که به خاطر دستپاچگی به سراغ چیزی رفته اند که دشمن جان آنها بوده و آرزو می کنند که ای کاش! به سراغ آن نمی رفتند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «فَکَمْ مِن مُستَعجِلٍ بِما ان ادرَکَهُ وَدَّ انَّهُ لَم یُدرِکْهُ؛ چه بسیارند افرادی که برای چیزی عجله می کنند که اگر به آن دست یابند (فوراً پشیمان می شوند و) دوست دارند هرگز به آن نرسیده بودند». «2»

4- هجوم اندوه و غصه

چهارمین پیامد منفی «عجله» در کارها، هجوم امواج اندوه و غصّه، سوی انسان است؛ زیرا ناکامی ها و شکست های حاصل از عجله و دستپاچگی در بسیاری از اوقات،

بسیار گران تمام می شود و انسان را با اندوه فراوان روبرو می کند.

حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام در یکی از کلمات قصارش در «غرر الحکم» می فرمایند:

---

(1)- بحار الانوار، جلد 75، صفحه 379.

(2)- نهج البلاغه، خطبه 150.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 436

«العَجَلُ قَبْلَ الامکانِ یُوجِبُ الغُصّهَ «1»؛ شتابزدگی پیش از فراهم شدن امکانات، سبب اندوه و غصه است».

5- فزونی لغزش ها

از پیامدهای دیگر سوء آن، لغزش های فراوان است؛ زیرا تصمیم گیری صحیح نیاز به تأمّل و تدبّر و دقّت فراوان دارد و آن هم به صورت عجولانه و شتابزده امکان پذیر نیست و لذا افراد «عجول» غالباً گرفتار لغزش های مختلفی می شوند، چه در تشخیص هدف و چه در راه وصول به آن.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «مَعَ العَجَلِ یَکْثُرُ الزَّلل؛ با عجله و شتابزدگی لغزش های فراوان پیش می آید» «2». و نیز می فرمایند: «مَن عَجَلَ کَثُرَ عِثارُهُ؛ هر کس شتاب کند، لغزش او بسیار خواهد بود». «3»

6- فزونی خطاها

ششمین اثر عجله، «فزونی خطاها» است که می تواند با فزونی لغزش ها یکی باشد و می تواند دو چیز محسوب شود، (خطا در تشخیص هدف است و لغزش در راه وصول به آن).

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «اصابَ مُتَأَنٍّ اوْ کادَ، اخطَأَ مُسْتَعجِلٌ او کَادَ؛ افراد خویشتن دار یا به مقصد می رسند و یا به طور

نسبی موفق می شوند و افراد عجول گرفتار خطا می شوند، یا به طور نسبی خطا می کنند». «4»

به هر حال، زیان های ناشی از عجله و دستپاچگی، بیش از آن است که مردم عادی فکر می کنند، و جریمه ای که انسان های عجول به خاطر عجله می پردازند، قابل شمارش نیست.

---

(1)- غرر الحکم، حدیث 1333.

(2)- غرر الحکم، حدیث 9740.

(3)- غرر الحکم، حدیث

.7838

(4)- غرر الحکم، حدیث 1290.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 437

ریشه های این خوی ناپسند

1- هواپرستی

این خوی ناپسند، مانند بسیاری از رذایل دیگر، قبل از هر چیز از هواپرستی سرچشمه می گیرد، انسان های هواپرست، معمولاً برای رسیدن به خواست دل، عجول و دستپاچه اند و غالباً هوا و هوس ها به آنها اجازه نمی دهد، در عواقب امور بیندیشند و راه درست را برای رسیدن به مقصد برگزینند؛ به همین جهت خود رابه آب و آتش می زنند و با دستپاچگی به سوی هوس های خویش می دوند و خود را گرفتار می سازند.

2- حبّ و وابستگی به دنیا

حبّ دنیا که سرچشمه و رأس خطایا و معاصی است، یکی دیگر از عوامل عجله و شتاب است. بنده دنیا چیزی جز دنیا را نمی بیند، و گویی چشم و گوش او کور و کر می شود. آتش عشق و شوق دنیا در دل او زبانه می کشد و او را با شتاب به دنبال خیالات خام می فرستد و اغلب بر اثر عجله و شتابکاری، مشکلات و موانع راه را نمی بیند و خود را برای مقابله با آن آماده نمی کند و به همین دلیل گرفتار شکست و ناکامی می شود.

3- کمی ظرفیت و سعه صدر

از انگیزه های دیگر «عجله و شتاب»، کمی ظرفیت و سعه صدر است، افراد کم ظرفیت معمولاً عجولند و صاحبان سعه صدر با تأنّی و خویشتن داری و بردباری گام برمی دارند و همه چیز را زیر نظر می گیرند و با قدرت و قوّت در عین خون سردی، به سوی مقصد پیش می روند و به همین دلیل، کمتر گرفتار شکست می شوند.

تسویلات شیطان و تزئینات او و فریب های دوستان نادان و متملق و دروغگو و حسود و سخن چین، از

عوامل مهم شتابزدگی و عجله است.

امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «وَ لاتَعجَلَّنَّ الَی تَصدیقِ ساعٍ فَانَّ السَّاعِیَ غَاشٌ وَ ان تَشبَّهَ بِالنَّاصِحینَ؛ در تصدیق سخن چینان عجله مکن؛ زیرا آنها خائنند، هر چند در

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 438

لباس ناصحان خیرخواه ظاهر شوند». «1»

4- جهل و نادانی

یکی دیگر از عوامل شتابزدگی، جهل و نادانی و سفاهت است؛ زیرا افراد جاهل و نادان اغلب گرفتار اوهام و پندارهای غلط هستند و به گمان این که مقدّمات کار فراهم است، خود را در گرداب حوادث می افکنند و با ناکامی و شکست روبرو می شوند، در حالی که هوشیاران آگاه، تمام جوانب کار را مورد بررسی قرار می دهند و با حزم و دوراندیشی و دور از هر گونه شتابزدگی، برنامه ریزی می کنند و مطمئناً پیروز می شوند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «مِنَ الْحُمُقِ الْعَجَلَهُ قَبلَ الْامْکانِ؛ عجله کردن قبل از فراهم شدن امکانات (انجام کار)، از حماقت است». «2»

### راه های درمان

برای مبارزه با این خوی زشت، قبل از هر چیز باید به پیامدهای شوم آن اندیشید و عواقب دردناک عجله و شتابزدگی را مورد توجه قرار داد و حوادث بسیار ناراحت کننده ای را که بر اثر شتابزدگی در کارها دیده شده، به خاطر آورد و نمونه های فراوانی که در تاریخ است نیز مورد توجه قرار داد، به یقین با مطالعه در این امور، هر کس به خوبی درمی یابد که عجله و دستپاچگی، نه تنها او را زودتر به مقصد نمی رساند، بلکه چه بسا به خاطر آن هرگز به مقصد نرسد.

جمله هایی مانند: «العَجَلَهُ مِنَ الشَّیْطانِ» و «وَالعَجَلَهُ قَبْلَ الامْکانِ یُوجِبُ الغُصّهَ وَ مَعَ العَجَلَهِ تَکوُن النَّدامَهُ» باید به صورت شعارهایی

در زندگی فردی و اجتماعی درآید و همیشه نصب العین افراد عجول گردد تا با مشاهده آن از عجله بازایستد و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را به ذهن خویش بسپارند که فرمود: «شتابزدگی و عجله مردم را به هلاکت

---

(1)- نهج البلاغه، نامه 53.

(2)- غرر الحکم، حدیث 9394.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 439

می افکند و اگر مردم آرامش و خونسردی خود را حفظ کنند، هیچ کس در خطر نمی افتد». «1»

از سوی دیگر، باید به تمرین ها و تلقین های پی در پی، به این خلق و خو چیره شود؛ زیرا هر کاری با تمرین مبدل به یک عادت و هر عادتی با ادامه مبدل به یک خلق و خو می شود.

---

(1)- بحار الانوار، جلد 68، صفحه 340.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 441

20

## صبر و شکیبایی

### اشاره

زندگی انسان در دنیا، آمیخته با مشکلات عجیبی است که اگر در مقابل آن بایستد و شکیبایی و مقاومت به خرج دهد، به یقین پیروز خواهد شد و اگر ناشکیبایی کند و در برابر حوادث زانو زند، هیچ گاه به مقصد نخواهد رسید.

منظور از «صبر» همان استقامت در برابر مشکلات و حوادث گوناگون است که نقطه مقابل آن «جزع»، بی تابی، از دست دادن مقاومت و

تسلیم شدن در برابر مشکلات است.

علاوه بر زندگی مادی، در زندگی معنوی نیز این مسئله وجود دارد. اگر انسان در برابر نفس سرکش و هوا و هوس ها و زرق و برق دنیا و جاذبه های گناه ایستادگی نکند و در طریق «معرفه اللّه» و اطاعت فرمان او و با مشکلات نجنگد، هرگز به جایی نمی رسد.

از این رو، علمای علم اخلاق، صبر را به سه دسته تقسیم می کنند:

1- صبر بر اطاعت؛

یعنی شکیبایی در برابر مشکلاتی که در راه اطاعت وجود دارد.

2- صبر بر معصیت؛ یعنی ایستادگی در برابر انگیزه های نیرومند و محرک گناه.

3- صبر بر مصیبت؛ یعنی پایداری در برابر حوادث تلخ و ناگوار و عدم برخورد انفعالی و ترک جزع و فزع.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 442

«صبر» از مهمترین ارکان ایمان است، امیر مؤمنان علی علیه السلام موقعیت صبر را در برابر ایمان، همانند موقعیت سر نسبت به بدن می دانند در قرآن مجید نیز کمتر موضوعی را مانند صبر مورد تأکید قرار داده است. در حدود هفتاد آیه، از صبر سخن به میان آمده که بیش از ده مورد آن به شخص پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله اختصاص دارد.

قرآن برای صابران، اجر فراوانی قائل شده؛ «انَّما یُوَفّی الصَّابِرُونَ اجْرَهم بِغَیْرِ حِسَابٍ» «1» و کلید ورود به بهشت، را صبر و استقامت شمرده شده است، آنجاً که می گوید: «فرشتگان بر در بهشت به استقبال می آیند و به آنها می گویند: «سَلَامٌ عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارُ؛ سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتتان، چه نیکو است سر انجام آن سرای جاویدان». «2»

در حدیث معروف نبوی که در بحث های آینده به آن اشاره خواهد شد؛ صبر نیمی از ایمان شمرده شده است.

با این اشاره به سراغ آیات قرآن می رویم و تعبیرها و تأکیدهای قرآن را در مسئله صبر، مورد توجه قرار می دهیم.

### آیات صبر

1- ..... انَّا وَجَدْنَاهُ صَابِراً نِعْمَ الْعَبْدُ انَّهُ اوَّابٌ (سوره ص، آیه 44)

2- وَ جآءُوا عَلَی قَمِیصِهِ بِدَمٍ کَذِبٍ قَالَ بَل سَوَّلَتْ لَکُمْ انْفُسُکُمْ امْراً فَصَبْرٌ جَمِیلٌ وَاللّه الْمُسْتَعَانُ عَلَی مَا تَصِفُونَ (سوره یوسف، آیه 18)

3- وَ اسْمَاعِیلَ وَ ادْریسَ وَ

ذَاالکِفْلِ کُلٌّ مِنَ الصَّابِرِینَ (سوره انبیاء، آیه 85)

4- قَالَ انَّکَ لَن تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً (سوره کهف، آیه 67)

5- ... قَالَ الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُم مُلَقُوا اللّهِ کَم مِنْ فِئَهٍ قَلِیلَهٍ غَلَبَت فِئَهً کَثِیرَهَ بِإِذْنِ اللّهِ وَ اللّهُ مَعَ الصَّابِرِینَ (سوره بقره، آیه 249)

6- فَاصْبِر کَمَا صَبَرَ اولُوا العَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ کَانَّهُمْ یَومَ یَرَوْنَ مَا

---

(1)- زمر، 10.

(2)- رعد، 24.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 443

یُوعَدُونَ لَم یَلْبَثُوا الّا سَاعَهً مِنْ نَهَارٍ ... (سوره احقاف، آیه 35)

7- فَاصْبِر صَبراً جَمیلاً (سوره معارج، آیه 5)

8- یَا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطوا وَ اتَّقُواللّهَ لَعَلَّکُم تُفْلِحُونَ (سوره آل عمران، آیه 200)

9- یَا ایُّهَاالَّذینَ آمَنُوا اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلوهِ انَّ اللّهَ مَعَ الصَّابِرِینَ (سوره بقره، آیه 153)

10- قُلْ یَا عِبَادِیَ الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّکُم لِلَّذِینَ احْسَنُوا فی هَذِهِ الدُّنیا حَسَنَهٌ وَ ارض اللّهِ وَاسِعَهٌ انَّمَا یُوفَّی الصَّابِرُونَ أجرَهُم بِغَیرِ حِسابٍ (سوره زمر، آیه 10)

11- سَلامٌ عَلَیْکُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ (سوره رعد، آیه 24)

12- اولَئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَهَ بِمَا صَبَرُواْ وَ یُلَقَّونَ فِیهَا تَحِیَّهً وَ سَلاماً (سوره فرقان، آیه 75)

13- وَ لَنَبْلَوَنَّكُمْ بِشَئ ءٍ مِنَ الْخَوفِ وَالجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْامْوَالِ وَ الانْفُسِ وَ الثَّمَرَات وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ (سوره بقره، آيه 155)

14- ... وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَواْ بِالصَّبْرِ (سوره عصر، آيه 3)

ترجمه

1- ... ما او (ايوب) را شكيبا يافتيم، چه بنده خوبى كه بسيار بازگشت كننده (به سوى خدا) بود.

2- و پيراهن يوسف را با خونى دروغين (آغشته ساخته، نزد پدر) آوردند. پدر گفت:

«هوس هاى نفسانى شما اين كار را برايتان آراسته! من صبر جميل (شكيبايى خالى از ناسپاسى) خواهم داشت، و در برابر آنچه

می گویید از خداوند یاری می طلبم !».

3- و اسماعیل و ادریس و ذو الکفل را (به یاد آور) که همه از صابران بودند.

4- (خضر) گفت: «تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی! (ولی موسی قول داد که شکیبا خواهم بود)».

5- ... (گروهی از بنی اسرائیل) گفتند: «امروز ما توانایی مقابله با «جالوت» و سپاهیان او را



نداریم»؛ اما آن ها که به روز رستاخیز ایمان (قوی) داشتند، گفتند: «چه بسیار گروه های کوچکی که به فرمان خدا بر گروه های عظیمی پیروز شدند!» و خداوند (همراه) با صابران (و یار استقامت کنندگان) است.

6- (ای پیامبر!) صبر کن، آن گونه که پیامران «اولواالعزم» صبر کردندو برای (عذاب) آنان شتاب مکن! هنگامی که وعده های (عذاب) را که به آنها داده شده، مشاهده کنند، (احساس می کنند که) گویی فقط ساعتی از یک روز (در دنیا) توقف داشتند!

7- پس «صبر» کن، صبری جمیل و زیبا (خالی از هر گونه ناسپاسی)

8- ای کسانی که ایمان آورده اید! (در برابر مشکلات و مصائب و هوس های سرکش) استقامت کنید! و در برابر دشمنان (نیز) پایدار باشید و از مرزهای خود مراقبت نمائید و از خدا بپرهیزید، شاید رستگار شوید!

9- ای افرادی که ایمان آورده اید! از صبر (و استقامت) و نماز، کمک بگیرید؛ (زیرا) خداوند با صابران است.

10- بگو «ای بندگان من که ایمان آورده اید از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید، برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده اند، پاداش نیکی است و زمین خدا وسیع است (اگر تحت فشار سران کفر بودید، مهاجرت کنید) که صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می دارند!».

11- (فرشتگان در قیامت به آنان می گویند:) سلام بر شما به خاطر

صبر و استقامتتان، چه نیکوست عاقبت آن سرا (ی جاویدان)!

12- (آری) آنها (عباد الرَّحمن) هستند که درجات عالی بهشت، در برابر شکیبایی و صبرشان به آنان پاداش داده می شود و در آن با تحیّت و سلام رو به رو می شوند!

13- قطعاً همه شما (امت محمّد) را با چیزی از ترس، گرسنگی، و خسارت اموال و جانها و میوه ها، آزمایش می کنیم، به استقامت کنندگان (در برابر آزمایش ها) بشارت (پیروزی و پاداش بزرگ) ده!.

14- ... آنها که یکدیگر را به حق سفارش کردند، به شکیبایی و استقامت توصیه نمودند!

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 445

### تفسیر و جمع بندی الگوی صبر و اسطوره مقاومت

در میان پیامبران الهی که هر یک ویژگی خاصی از فضایل اخلاقی را (به صورت درخشان تر) دارا بودند، حضرت ایّوب علیه السلام به عنوان پیامبر صبور شناخته می شود. او الگوی «صبر» و مقاومت در برابر مشکلات بود، به همین دلیل حالات او در سوره «ص»، موقعی که مسلمانان در مکه تحت فشار شدید قرار داشتند؛ به عنوان یک سرمشق بزرگ نازل شد و به مسلمانان درس صبر و استقامت داد.

درست است که نام یا سرگذشت حضرت ایّوب علیه السلام در چندین سوره از قرآن آمده است؛ ولی مشروح تر از همه، در سوره «ص» دیده می شود که نخستین آیه مورد بحث از آیات همان سوره است. در آیه 44 سوره «ص» آمده است: «ما ایّوب را شکیبا یافتیم، چه بنده خوبی بود که بسیار بازگشت کننده به سوی خدا بود؛ ... انَّا وَجَدْنَاهُ صَابِراً نِعْمَ الْعَبْدُ انَّهُ اوّابٌ».

حضرت ایّوب علیه السلام به عنوان یک آزمون بزرگ، گرفتار مصائب عظیمی شد تا درجه شکرگزاری او آشکار گردد و به مقام قرب پروردگار نزدیکتر شود. او

که اموال، زراعت و گوسفندان فراوان و فرزندان برومند و لایق و متعدّد داشت، در یک آزمون بزرگ، همه چیز، حتی فرزندان خویش را از دست داد و خود نیز به بیماری شدیدی مبتلا شد.

آن حضرت چنان بیمار گشت که از شدت درد به خود می پیچید و بدین سان اسیر و دربند بستر بیماری و درد گردید؛ ولی هیچ یک از این امور، از شکر او نسبت به درگاه خداوند نکاست.

زخم زبان های زیادی از دوست و دشمن شنید، مصیبتی که شاید بالاترین مصائب بود، گاهی عُبّاد و راهبان بنی اسرائیل به دیدنش می آمدند و به صراحت می گفتند: تو چه گناه عظیمی کرده ای که به این عذاب «الیم» گرفتار شده ای؟ ولی آن حضرت باز رشته صبر را از کف نمی داد، و چشمه زلال شکر و سپاس الهی را به کفران و ناشکری آلوده نمی ساخت. تنها کاری که کرد این بود که بعد از مدتی طولانی به پیشگاه خداوند عرض کرد: «بار پروردگارا! شیطان مرا به رنج و عذاب افکند (و انتظار گشایش تنها از تو دارم)؛ وَاذْکُر عَبْدَنا ایّوبَ اذ نَادی رَبَّهُ انّی مَسَّنِیَ الشَّیطانُ بِنُصْبٍ وَ عَذابٍ».

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 446

هنگامی که این پیامبر عظیم الشّأن تمام مراحل این آزمایش بزرگ را پشت سر گذاشت و با کوهی از صبر و استقامت در برابر مصائب بزرگ ایستادگی کرد، و شیطان را شرمنده تر و مأیوس تر ساخت، درهای رحمت الهی به روی او گشوده شد و نه تنها اموال و فرزندانش به لطف الهی به او بازگشت، بلکه افزون تر از آن نصیبش و از همه مهمتر، به مقام پر افتخار «نِعْمَ الْعَبْدُ انّه اوّابٌ» رسید.

و به گفته

«ابن مسعود» مفسّر و قاری معروف: «این افتخار را برای خود در تاریخ بشریّت ثبت کرد که سر سلسله صابران تا روز قیامت خواهد بود؛ رَأسُ الصَّابِرینَ الَی یَومِ القِیامَه» «1» این مطلب را نباید ساده انگاشت که یک انسانی که دارای امکانات بسیار وسیع و گسترده ای است، یک باره همه چیز خود را از دست بدهد و بر خاک سیاه بنشیند و حتی نیش زبان دوست و دشمن را که اثرش از خنجر و شمشیر بیشتر است، بشنود و آن گاه کلمه ای بر خلاف رضای خدا که حاکی از ناسپاسی اش باشد، بر زبان نراند و همواره زبانش به ذکر و شکر در گردش باشد، و در پایان کار، تنها سخنی که می گوید، همان باشد که در بالا آوردیم؛ یعنی عرض حال و حکایت وضع خویشتن در پیشگاه خدا کند و نه غیر آن. عده ای که این جمله را شکایتی پنداشته اند، سخت اشتباه کرده اند؛ زیرا که کمترین اثری از شکایت در آن به چشم نمی خورد و به گفته شاعر:

چار چیز آورده ام شاها که در گنج تو نیست !نیستی و حاجت و عجز و نیاز آورده ام !

در دوّمین آیه مورد بحث، از صبر «حضرت یعقوب» که اسطوره ای در صبر و شکیبایی است، سخن به میان آمده است. او به فراق فرزند دلبندش حضرت یوسف علیه السلام که سخت مورد علاقه اش بود گرفتار شد. سالیان دراز با چشمانی اشکبار صبر کرد تا سر انجام دیده اش نابینا شد؛ اما هرگز سخنی بر خلاف رضای حق بر زبان نراند و پیوسته شاکر و صابر بود؛ به تعبیر خودش «صبر جمیل» داشت، چنان که در آیه مورد بحث آمده است: « (برادران

یوسف) پیراهن او را با خونی دروغین (نزد پدر) آوردند، (حضرت یعقوب خطاب به فرزندانش) گفت: هوس های نفسانی شما، این کار را در نظرتان زینت داده؛ من صبر جمیل می کنم و از خداوند در برابر آنچه شما می گویید، یاری می طلبم؛ وَ جَائُوا عَلیَ قَمِیصِهِ

---

(1)- تفسیر روح البیان، جلد 8، صفحه 45 ذیل آیه.



بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُم أَنْفُسُكُمْ امْراً فَصَبْرٌ جَميلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىً مَا تَصِفُونَ». «1»

برادران دروغگو و کم حافظه، از این غافل بودند که اگر پیراهن حضرت یوسف علیه السلام را به خون آغشته نموده و به عنوان سند حمله گرگ نزد پدرشان می آورند، لااقل چند جای پیراهن را پاره کنند تا دلیلی بر حمله گرگ باشد؛ در حالی که آنها پیراهن برادر را خون آلود کرده، نزد پدر آوردند؛ به همین دلیل پدر از نیرنگ آنها با خبر شد و جمله «بَل سَوَّلَت لَکُمْ أَنْفُسَكُم امْراً» را گفت؛ ولی چون در آن شرایط، کاری از دستش ساخته نبود، در حالی که بی اختیار اشکش جاری بود، گفت: «فَصَبْرٌ جَميل صبر خواهم کرد، صبری زیبا» (که توأم با شکرگزاری و سپاس خدا باشد، آلوده به ناسپاسی و جزع و بی تابی نگردد).

درباره «صَبْر جَميل»، مفسران تعبیرات مختلفی دارند؛ بعضی گفته اند: صبر جمیل، صبری است که نه بی تابی در آن باشد و نه شکایت نزد مردم. بعضی گفته اند: صبر جمیل آن است که برای خدا باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برابر این سؤال که صبر جمیل چیست؟ فرمودند: «هُوَالَّذِی لَاشَكْوَی مَعَهُ؛ صبری است که شکایتی در آن نباشد». «2»

بعضی نیز گفته اند:

صبر جمیل آن است که شکایت نزد خلق در آن نباشد، و از آن جمیل تر این که عرض حال خود به خالق کند و با این عرض حال و پناه آوردن به او، حق عبودیت را انجام دهد.

به همین دلیل وقتی که فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام بر آن حضرت خرده گرفتند، و گفتند: این قدر یاد یوسف مکن، حضرت فرمودند: «من غم و اندوهم را تنها به خدا می گویم، نه به دیگران و از خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید؛ قَالَ انَّمَا أشْكُوا بَثّی و حُزْنِی الی اللّهِ وَ اعْلَمُ مِنَ اللّهِ مَا لا تَعْلمُونَ». «3»

در سوّمین آیه، ضمن اشاره به جمع دیگری از پیامبران الهی که همگی در برابر مشکلات صبر و شکیبایی پیشه کردند و به خاطر صبرشان غرق در رحمت الهی گشته و در زمره صالحان قرار گرفتند، می فرماید: «و اسماعیل و ادریس و ذو الکفل را به یاد آور که همه از صابران بودند، و ما آنها را در رحمت خود وارد کردیم؛ زیرا آنها از صالحان بودند؛

---

(1)- یوسف، 18.

(2)- تفسیر قرطبی، جلد 5، صفحه 338.

(3)- یوسف، 86

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 448

وَاسمَاعیلَ وَ ادریسَ وَ ذَالکِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرینَ* وَادْخَلْنَاهُم فِی رَحْمَتِنَا انَّهُم مِن الصَّالِحینَ». «1»

صبر اسماعیل روشن و آشکار است، زیرا اولاً آماده شد که پدر او را به قربانگاه برد و کارد بر گلویش بگذارد و قربانی شود؛ هر چند خداوند، بر آنها محبت کرد و گوسفندی به عنوان قربانی به جای اسماعیل برای آنها فرستاد.

ثانیاً در سرزمین خشک و سوزان مکه، کنار خانه خدا ماند تا تدریجاً آنجا رونق گرفت.

در مورد صبر ادریس گفته اند: نخستین کسی

بود که در میان قوم خویش مبعوث شد تا آنها را به سوی خدا دعوت کند، اما با وجود مرارت زیادی که در این راه کشید، قومش دعوت او را اجابت نکردند.

نامیدن «ذو الکفل» به این نام و قرار گرفتن در زمره صابران بزرگی که پیش از او به نبوت رسیده اند، به این علت بوده است که او در میان بنی اسرائیل می زیست، خداوند به یکی از انبیا که حکومت بنی اسرائیل را در دست داشت، وحی فرستاد که می خواهم قبض روحت کنم، باید حکومت خود را به دیگری واگذاری، و او باید کسی باشد که در برابر تو تعهد کند، تا هر شب به عبادت خدا بر خیزد، و همه روز روزه گیرد، و در میان مردم داوری کند، بی آن که خشمگین گردد.

جوانی گفت: من متکفّل همه اینها می شوم. این سخن را گفت و تا پایان عمرش به هر سه عهدش (باتمام مشکلاتی که داشت) وفا کرد؛ خداوند او را به مقام نبوت مبعوث نموده و او را ذو الکفل نامید. «2»

آری، این سه بزرگوار، همه از اسطوره های صبر و شکیبایی بودند که قرآن کریم به عنوان سرمشقی برای مسلمین جهان، به زندگی آنها اشاره می کند.

در چهارمین آیه، سخن از گفتگوی حضرت موسی علیه السلام و خضر علیه السلام است، در این داستان پر از نکات آموزنده و انسان ساز، آمده است: حضرت موسی علیه السلام برای فراگرفتن علوم تازه ای نزد حضرت خضر علیه السلام آمد و از او تقاضا کرد تا از علومی که خدا در

---

(1)- انبیاء، 85 و 86.

(2)- روح البیان، جلد 5، صفحه 515.



اختیارش گذارده،

چیزی به ایشان بیاموزد؛ زیرا این علوم، غیر از «علم شریعت» بود که حضرت موسی علیه السلام بر آن آگاهی کامل داشت. این علوم مربوط به اسرار تکوینی حوادث مختلف جهان بود، ولی به هر حال حضرت خضر علیه السلام که از بی صبری حضرت موسی علیه السلام در برابر این آموزش نگران بود، به او چنین گفت: «تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی و چگونه می توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی شکیبا باشی؛ قَالَ انَّکَ لَن تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً* وَ کَیفَ تَصْبِرُ عَلَی مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً». «1»

حضرت موسی علیه السلام به حضرت خضر علیه السلام قول داد که صابر و شکیبا باشد؛ ولی حوادث و پیش آمدها چنان عجیب و تکان دهنده بود که پیمانه صبر حضرت موسی علیه السلام که از اسرار آن آگاه نبود، لبریز شد، و دو بار زبان به اعتراض بر حضرت خضر علیه السلام گشود، حضرت خضر علیه السلام نیز پیمانش را در مورد صبر و شکیبایی یاد آور گشت و موسی علیه السلام عذر خواهی کرد، ولی بار سوّم، برای همیشه از او جدا شد.

این داستان عجیب، مطالب زیادی را به ما می آموزد، که تنها یک بخش از آن مربوط به بحث ما است و آن این که اگر حضرت موسی علیه السلام صبر و شکیبایی بیشتری داشت، به اسرار تازه ای راه می یافت و این ناشکیبایی او سبب شد که تنها سه نکته مهم را در این زمینه بیاموزد، در حالی که به گفته یکی از مفسران معروف، اگر صبر و حوصله بیشتری داشت، هزاران نکته از اسرار علم برایش فاش می شد. «2»

به

این ترتیب صبر و شکیبایی یکی از کلیدهای علم و آگاهی است.

ممکن است سؤال شود که آیا پیامبران، آگاهترین افراد زمان خود نیستند؟ پس چگونه حضرت موسی علیه السلام به خاطر فراگرفتن علومی به دنبال حضرت خضر علیه السلام شتافت و قبل از این که بیش از چند نکته بیاموزد، حضرت خضر علیه السلام او را از خویش جدا ساخت؟

پاسخ این سؤال روشن است، هر پیامبری باید دانشمندترین و آگاه ترین فرد نسبت به قلمرو مأموریتش، در نظام شریعت باشد و حضرت موسی علیه السلام چنین بود؛ ولی قلمرو

---

(1)- کهف، 67 و 68.

(2)- در روح البیان جلد. 5، صفحه 287 چنین آمده است: در روایتی آمده است که اگر موسی علیه السلام صبر می کرد هزار نکته عجیب، عجیب تر از آنچه آموخت از حضرت خضر علیه السلام فرا می گرفت، به همین دلیل هنگامی که موسی علیه السلام این سخن را از حضرت خضر علیه السلام شنید، گریه کرد.



مأموریت حضرت خضر علیه السلام مربوط به عالم تکوین بود و کارهایش همچون ملائکه «مدبّرات امراً» (مأموران تدبیر در جهان آفرینش) بود. به همین دلیل کارهایی که از حضرت خضر علیه السلام سر می زد و به ظاهر با موازین شرع هماهنگ نبود، سبب شد، فریاد اعتراض حضرت موسی علیه السلام بلند شود و هنگامی که حضرت خضر علیه السلام اسرارش را شرح داد، همه را پذیرفت.

اصولاً قوانین حاکم بر جهان تکوین با آن چه در جهان تشریع است، گرچه سرانجام به یک نتیجه منتهی می شود، ولی در ظاهر، از هم جداست و از همین رو، دوستی و همراهی حضرت خضر علیه السلام و حضرت موسی

علیه السلام مدت کوتاهی طول نکشید.

ممکن است بعضی از پیامبران و هم چنین امامان علیهم السلام به اسرار تکوین نیز آگاه باشند (همانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام که از روایات استفاده می شود، ولی این امر در نبوت و رسالت پیامبران و امامت ائمه معصومین علیهم السلام ضرورتی ندارد؛ زیرا یک فضیلت است، نه شرط رسالت و امامت.

در پنجمین آیه سخن از یکی از پیامران بنی اسرائیل است که در تفاسیر و تاریخ از او به نام «اشموئیل» یاد کرده اند.

هنگامی که بنی اسرائیل بر اثر ظلم سلطانی به نام «جالوت» آواره و بیچاره شدند، دست به دامن «اشموئیل» زدند تا رئیس و فرماندهی برای جنگ با «جالوت» برایشان تعیین کند. او طی انتخاب حساب شده ای که شرحش از موضوع این بحث خارج است، جوانی به نام «طالوت» را برای این کار برگزید.

هنگامی که طالوت، لشکر عظیمی از بنی اسرائیل را برای جنگ با «جالوت» بسیج کرد، با فراست و هوشیاری که خدا به او داده بود، دریافت که این لشکر انبوه، کارایی چندانی ندارد؛ زیرا افراد سُست اراده و کم طاقت بسیاری در میان آنهاست که نه تنها سبب تقویت آنها نخواهند شد، بلکه باعث تضعیف روحیه دیگران نیز می شوند؛ لذا تصمیم گرفت با آزمایش های متعددی آنها را تصفیه کند. پس از انجام این کار، گروه محدودی بیشتر باقی نماند.

آن گروه، از کمی نفرات خود نگران و ناراحت بودند و به یکدیگر گفتند: «ما امروز توان مقاومت در برابر لشکر عظیم جالوت را نداریم»؛ ولی به گفته قرآن: «کسانی که علم به

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 451

ملاقات

خدا داشتند (و به روز رستاخیز معتقد بودند) گفتند: چه بسیار گروه های کوچکی که به فرمان خدا بر گروه های عظیمی پیروز شدند و خداوند با صابران است؛ ... قَالَ الَّذِینَ یَظُنُّون انَّهُم مُلاقُوا اللّهِ کَم مِنْ فِئَهٍ قَلِیلَهٍ غَلَبَتْ فِئَهً کَثِیرَهً بِاذنِ اللّهِ وَ اللّهُ مَعَ الصَّابِرینَ». «1»

سپس، همین گروه، هنگامی که در برابر «جالوت» و سپاهیان او قرار گرفتند، گفتند:

«پروردگارا! پیمانه صبر و شکیبایی و استقامت را بر ما بریز، گام های ما را استوار فرما و ما را بر جمعیت کافران پیروز نما؛ وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَینَا صَبْراً وَ ثَبِّتْ اقدامَنَا وَ انْصُرْنَا عَلَى الْقَومِ الْکَافِرِینَ». «2»

به این ترتیب آنها نشان دادند که با جمعیتی انبوه که فاقد انگیزه و بی بهره از صبر و استقامت اند، در میدان نبرد پیروز نخواهند شد، بلکه گروه اندک، اما مصمّم و شکیبا و ثابت قدم، می توانند بر لشکرهای عظیم پیروز گردد و سرانجام نیز چنین شد. این گروه اندک به فرماندهی «طالوت»، توانستند «جالوت» و سپاهیان عظیمش را درهم بشکنند و «جالوت» نیز توسط داود علیه السلام- که آن روز جوانی نیرومند در لشکر طالوت بود کشته شد و بنی اسرائیل توانست زمین ها و مردم دربند خود را از سیطره و اسارت دشمن آزاد سازند و به این ترتیب درس دیگری درباره اهمّیّت صبر و استقامت در تاریخ از خودشان به یادگار گذاشتند.

از این آیات استفاده می شود که انگیزه این صبر و استقامت، توکّل بر خدا، ایمان به روز رستاخیز و پاداش های الهی بوده است. بعضی از روایات، تعداد این گروه اندک را 313 نفر دانسته اند (همانند اصحاب بدر که 313

نفر بودند) و جالب این که حضرت داود علیه السلام، جوان کم سن و سال اما نیرومند و با ایمان، با فلاخنی که در دست داشت، پیشانی جالوت را نشانه گرفت و آن چنان ماهرانه، یکی دو سنگ پرتاب کرد که درست بر پیشانی جالوت برخورد کرد.

به محض برخورد سنگ، جالوت فریادی کشید و از مرکب فرو افتاد؛ لشکرش با مشاهده این واقعه، با وحشتی فراوان، به سرعت فرار کرده و از هم فرو پاشید؛ لشکری که طبق بعضی از روایات عددشان بالغ بر یکصدهزار نفر مرد مسلح به انواع سلاح بود.

---

(1)- بقره، 249.

(2)- بقره، 250.



در ششمین آیه، خداوند خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کرده و ضمن این که به او درس استقامت می دهد، درسی که برخاسته از زندگی پیامبران «اولوا العزم» است، می فرماید:

«صبر و شکیبایی پیشه کن؛ آن گونه که پیامبران اولوا العزم شکیبایی داشتند و برای عذاب آنها (مخالفان) شتاب مکن؛ فَاصْبِر کَمَا صَبَرَ اولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لاتَسْتَعْجِلُ لَهُمْ ...». «1»

گرچه در این آیه شریفه، شکیبایی و صبر در تقاضای عذاب برای مخالفان و دشمنان است تا بر آنها حجّت تمام شود و اگر افرادی نیز در میانشان تمایل دارند تا در راه حق گام نهند، به گروه سعادتمندان ملحق شوند، ولی این دستور، یک دستور کلّی است و دلیل روشنی بر فضیلت صبر به عنوان یک برنامه عمومی، برای همه پیامبران اولوا العزم است.

آری همه پیامبران بزرگ و صاحب شریعت، با دشمنان سرسخت، نادان و لجوج روبه رو بودند؛ ولی در این راه بیشترین استقامت را متحمل شدند تا هدایت امّتشان را

به بهترین صورت بجا آورند.

حضرت نوح علیه السلام 950 سال دعوت به خدا کرد و شب و روز زحمت کشید و در خلوت و جلوت، آنها را اندرز کرد، اما جز گروه اندکی به او ایمان نیاوردند.

حضرت ابراهیم علیه السلام را به میان آتش افکندند و حضرت موسی علیه السلام و مؤمنان قومش را با شدیدترین شکنجه ها آزردند، حضرت عیسی علیه السلام را بعد از آزار زیاد، می خواستند که به دار آویزند، ولی خداوند او را نجات داد. خلاصه این که پیوسته دنیا، محل برخورد حق و باطل بوده است که در این میان فقط با نیروی صبر و استقامت می توان بر مشکلات پیروز شد.

در این که مراد از پیامبران «اولوا العزم» چه کسانی هستند؛ بعضی آنها را به پیامبران صاحب شریعت جدید تفسیر کرده اند که تعداد آنها به همراه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پنج نفر می باشد. انتخاب این عنوان برای آنها نیز به خاطر اراده محکم و عزم استوارشان در راه دعوت حق بوده است. بی شک این گروه از پیامبران نسبت به سایرین، با مشکلات بیشتری روبه رو بودند؛ زیرا عرضه شریعت جدید و آیین تازه، مشکلات را در برابر

---

(1)- احقاف، 35.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 453

اخلاق در قرآن ج 2 480

متعصبان، بیشتر می کند.

بعضی نیز آنها را هیجده نفر- که نام آنها در آیات 83 تا 90 سوره انعام آمده و بعضی نُه نفر و بعضی هفت نفر و بعضی شش نفر و بعضی پنج نفر و بعضی تمام پیامبران الهی را «اولوا العزم» شمرده اند؛ زیرا معتقدند که همه دارای عزم راسخی بوده اند؛ ولی با توجه به این که

«من» در جمله «اولُوا العَزمِ مِنَ الرُّسُل» «مِن تبعیضیه» است، قول اخیر بعید به نظر می رسد و سایر اقوال نیز دلیل روشنی ندارد، جز همان که در تفسیر آیه به نقل از معصومین علیهم السلام آوردیم که تعداد آنها با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پنج نفر بوده اند.

*** در هفتمین آیه باز خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، ضمن دستور به شکیبایی در برابر استهزا و تکذیب و آزار مشرکان عرب و کافران متعصّب، می فرماید: «صبر جمیل پیشه کن؛ فَاصْبِر صَبراً جَمیلًا». «1»

در تفسیر صبر جمیل؛ مفسران تعبیرات گوناگونی دارند که در تفسیر آیه دوّم در همین بحث آورده شد و با حدیث دیگری آن را تکمیل می کنیم.

امام باقر علیه السلام در پاسخ این سؤال که صبر جمیل چیست؟ فرمودند: «صَبْرٌ لَیسَ فِیه شَکْویً الَی النّاسِ؛ صبری است که در آن شکایت به مردم وجود نداشته باشد». «2»

*** در هشتمین آیه، خداوند ضمن این که همه مؤمنان را به صبر و مصابره- که تفسیر آن خواهد آمد- دعوت نموده و آن را کلید رستگاری و نجات می شمرد، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، صبر (و استقامت) پیشه کنید و در برابر دشمنان (نیز) استقامت و شکیبایی به خرج دهید، از مرزهای خود مراقبت و تقوای الهی پیشه کنید، شاید رستگار شوید؛ یَا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتّقوا اللّهَ لَعَلَّکُم تُفلِحونَ». «3»

در این آیه، چهار دستور داده شده که سرچشمه رستگاری و کلید سعادت است.

نخست، صبر و استقامت و ایستادگی در برابر حوادث و مشکلات و مصائب و موانع؛ دوم «مصابره» که از باب «مفاعله» و

به معنی صبر و استقامت در برابر صبر و

---

(1)- معارج، 5.

(2)- اصول کافی، جلد 2، صفحه 93.

(3)- آل عمران، 200.



استقامت دیگران آمده است. در واقع دستور اوّل ناظر به ایستادگی در برابر انواع مشکلات و حوادث گوناگون زندگی است و دستور دوّم ناظر به ایستادگی در برابر دشمن است، به این ترتیب که هر قدر آنها بیشتر مقاومت کنند، مؤمنان باید بر مقاومت خودشان بیفزایند تا بر دشمن غالب شوند.

«رابطوا» از ماده «مرابطه» در اصل از «رباط» که به معنی بستن چیزی در مکانی است، گرفته شده است. این واژه (مرابطه) معمولاً به معنی مراقبت از مرزها می آید؛ زیرا سربازان اسلام، مرکب ها و وسائل جنگی خود را در آن محل نگهداری می کردند.

آخرین دستور، تقوای الهی است که مانند چتری بر همه دستورهای سابق سایه می افکند و هنگامی که صبر و مصابره و مرابطه به دور از هر گونه ریاکاری و اغراض شخصی، آمیخته با تقوا گردد، سبب فلاح و رستگاری و نجات در دنیا و آخرت خواهد بود.

بعضی دیگر در تفسیر «مصابره» گفته اند: ایستادگی در مقابل عادات و هوای نفس است؛ زیرا آنها در برابر انسان ایستادگی می کنند و انسان نیز باید در مقابل آنها، ایستادگی نماید. در تفسیر «مرابطه» نیز گفته اند که منظور، پیوند نفس به اطاعت الهی و یا پیوند قلب به خداست.

نقل شده که عارفی پیاده به خانه خدا می رفت، مرد عرب شتر سواری به او گفت: ای شیخ! به کجا می روی؟ عابد گفت: به بیت الله. گفت: چرا

پیاده ای؟ گفت: من مرکب های زیادی دارم (تو نمی بینی). مرد عرب سؤال کرد: آن مرکب ها چیست؟ عارف گفت:

هنگامی که

بلا و مصیبتی بر من نازل شود، بر مرکب صبر سوار می شوم، و هنگامی که نعمتی نازل شود، بر مرکب شکر و هنگامی که قضا و قدری رخ دهد، بر مرکب رضا و هنگامی که نفس سرکش مرا به چیزی دعوت کند، می دانم که آن چه از عمر باقی مانده، کمتر از آن است که گذشته است.

مرد عرب گفت: در واقع تو سواره ای، من پیاده ام؛ برو در امان خدا. «1»

***

---

(1)- روح البیان، جلد 2، صفحه 158.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 455

در نهمین آیه خطاب به همه مؤمنان، با تعبیری تازه، ضمن توصیه به این که در مشکلات از نیروی صبر و نماز کمک بگیرند، می فرماید «ای افراد با ایمان! از صبر (و استقامت) و نماز کمک بگیرید (تا بر مشکلات فائق آیید)؛ زیرا خداوند با صابران است؛ یَا ایُّهَاالَّذینَ آمَنُوا اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَوهِ انَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرینَ». «1»

این آیه دارای مفهوم وسیعی است و هرگونه صبر و استقامت را شامل می شود، خواه صبر به اطاعت یا بر معصیت یا بر مصیبت باشد. برای انجام هر کار مهمی کمک گرفتن و استعانت لازم است، خواه جهاد باشد یا غیر آن؛ بنابراین، برای انجام هر کار مهمی باید از شاخه های مختلف صبر که متناسب با آن کار است، یاری جست.

درباره تفسیر صبر به «روزه» باید گفت که روزه یکی از مصداق های روشن این صبر است، نه این که تمام مفهوم آن را در بر بگیرد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چه رابطه ای میان صبر به معنی وسیع کلمه با صلاه (نماز) وجود دارد؟

بعضی از مفسّران گفته اند: رابطه آن دو این است که گاه پیمانه صبر

انسان لبریز می شود و طاقت او بر صبر کاهش می یابد. اینجاست که نماز به او قوّت قلب و اراده و توکل بر خدا می بخشد و بدین سان، نیروی صبر از طریق نماز افزایش می یابد.

به تعبیر دیگر، هنگامی که انسان از طریق نماز به خدا روی می آورد، خود را به قدرت بی پایان و لایزال حق مرتبط می سازد، این کار، مقاومت انسان را در برابر مشکلات، چنان افزایش می دهد که به نیروی شکست ناپذیری تبدیل می شود.

به همین دلیل در حدیثی که گاه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و گاه از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده و هر دو نیز صحیح می باشد، آمده است: «اذَا أَهَالَهُ أَمْرٌ فَزِعٌ، قَامَ الی الصَّلَوهِ ثُم تَلی هَذِهِ الآیَهِ وَ اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَوهِ؛ هنگامی که با مشکل مهمی روبه رو می شد، به نماز بر می خاست (و پس از نماز به دنبال حل مشکل می رفت) و این آیه را تلاوت می فرمود استعینوا بالصّبر و الصّلوه «2»». «3»

به هر حال، این آیه از روشن ترین آیاتی است که اهمّیّت صبر را به عنوان یک عامل پیروزی در زندگی مشخص می کند.

---

(1) بقره، 153.

(2) همان.

(3) اصول کافی، جلد 1، صفحه 154- روح البیان، جلد 1، صفحه 257.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 456

در دهمین آیه، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را دستور می دهد که (از سوی خداوند متعال) به تمام بندگان با ایمانش چنین بگوید: «ای بندگان من که ایمان آورده اید، تقوای الهی پیشه کنید؛ برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده اند، پاداش نیکی است؛ سرزمین خدا وسیع است (هر گاه تحت فشار شدید کافران جبّار قرار گرفتید، تسلیم

نشوید، بلکه مهاجرت کنید؛ زیرا صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می کنند؛ قُلْ یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّکُم لِلَّذینَ احسَنُوا فِی هَذِهِ الدُّنیَا حَسَنَةٌ وَ ارضُ اللّهِ وَاسِعَةٌ انَّمَا یُوَفَّی الصَّابِرُونَ اجْرَهُمْ بِغَیرِ حِسابٍ». «1»

این آیه از یک سو نشان می دهد که انسان باید در برابر مشکلاتی که در راه مقابله با جبّاران متحمل می شود، از نیروی صبر کمک بگیرد؛ زیرا بدون آن چاره ای جز تسلیم در برابر ظالمان زورمدار ندارد.

از سوی دیگر، پاداش صابران را بی حساب و غیر قابل شمارش بیان می دارد.

تعبیر «بی حساب» نشان می دهد که خداوند، آن قدر به آنها پاداش می دهد که جز او، کسی قادر به حسابش نیست. به همین جهت در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«هنگامی که نامه های اعمال گشوده می شود و ترازوهای اعمال نصب می شود، برای کسانی که گرفتار بلاهای سختی شدند و صبر کردند، نه ترازویی نصب می شود و نه نامه عملی گشوده خواهد شد (بلکه بی حساب به آنها پاداش می دهند) «2»؛ سپس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آیه فوق را تلاوت نمود: انَّمَا یُوَفَّی الصَّابِرُونَ اجْرَهُم بِغَیرِ حِسابٍ».

تعبیر به «غیر حساب» در آیات متعددی آمده است که اغلب مربوط به روزی های فراوان دنیوی است که خداوند به بعضی از انسان ها می دهد؛ تنها در این مورد و در آیه 40 سوره مؤمن، از پاداش ها و روزی های قیامت سخن به میان آمده. به یقین جایی که پاداش یا روزی بدون حساب داده شود، تناسبی با کمیّت و کیفیّت اعمال نخواهد داشت، بلکه متناسب با لطف پروردگار است و در نتیجه بسیار مهم و والا خواهد

بود.

***

(1)- زمر، 10.

(2)- این حدیث را مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» و قرطبی در تفسیر خود و برسویی در «روح البیان» با تفاوت های مختصری در ذیل آیه مورد بحث نقل کرده اند.



در یازدهمین آیه، تعبیر بسیار جالبی درباره اهمّیّت صبر دارد و آن این که فرشتگان هنگامی که برای دیدار بهشتیان از هر دری وارد می گردند، به آنها می گویند: «سلام بر شما! به خاطر صبر و استقامتتان، چه پایان خوبی در این سرا نصیبتان شد!؛ سَلامٌ عَلَیْکُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ». «1»

جالب این که از میان تمام اعمال و طاعات و عبادات و کارهای نیک بهشتیان، انگشت روی صبر و شکیبایی آنها می گذارند و آن را سبب ورود به بهشت می شمارند و اگر دقت کنیم، تصدیق خواهیم کرد که صبر و استقامت، نقش مهمی در سعادت انسان و بهشتی شدن او دارد؛ زیرا بدون صبر؛ نه پرهیز از گناه ممکن است و نه انجام اطاعت ها و عبادت ها، نه جهاد با نفس و نه جهاد با دشمن. به همین دلیل فرشتگان، در نخستین تبریک به بهشتیان، به مسئله صبر تکیه می کنند.

شاهد این سخن که همه طاعات در سایه صبر انجام می گیرد، در آیه بیست و دوم همین سوره آمده است: «اندیشمندان و اولو الالباب، کسانی هستند که به خاطر ذات پروردگارشان، صبر و شکیبایی می کنند، نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم، در پنهان و آشکار، انفاق می کنند و با حسنات، آثار سیّئات را از بین می برند؛ وَالَّذینَ صَبَرُوا ابتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ اقَامُوا الصَّلَوهَ وَ انْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرّاً وَ عَلانِیَهً وَ یَدْرَئُونَ بِالْحَسَنَه السیِّئَه ...».

در

تفسیر این آیه، حدیث جالبی از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل شده است: «هنگامی که روز قیامت می شود، ندا دهنده ای ندا می دهد که اهل صبر و شکیبایی به پا خیزید؛ گروهی بر می خیزند، به آنها گفته می شود: سوی بهشت بروید. در این هنگام، فرشتگان به استقبال آنها می آیند و می گویند: کجا می روید؟ می گویند: سوی بهشت. فرشتگان می گویند: قبل از حساب؟ ! می گویند: آری (قبل از حساب). می گویند: شما کیستید؟

می گویند: ما اهل صبریم؛ می گویند: صبر شما چه چیز بوده است؟ می گویند: ما در راه طاعت پروردگار و پرهیز از گناهان و در برابر بلا و اندوه و غم، در دنیا صبر و شکیبایی کردیم». امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «اینجاست که فرشتگان می گویند: داخل بهشت

---

(1)- رعد، 24.



شوید؛ چه عالی است پاداش عاملان».

بعضی از راویان احادیث گفته اند: «در همین جا فرشتگان می گویند: سَلامٌ عَلَیکُم بِمَا صَبَرْتُم». «1»

*** در دوازدهمین آیه، به صورت زیبایی، همان مطلبی را که در آیه قبل عنوان شد، مطرح می کند. این آیه، در ادامه آیات قبل که درصدد بیان اوصاف دوازده گانه «عباد الرحمن»- که بیانگر شخصیت والای آنها در تمام ابعاد است- می فرماید: «آنها هستند که درجات عالی بهشت، در برابر شکیبایی شان، پاداش داده می شود و با تحیّت و سلام (فرشتگان) روبرو می شوند؛ اولَئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَهَ بِمَا صَبَروا وَ یُلَقَّوْنَ فِیهَا تَحِیَّهً وَ سَلاماً». «2»

«غرفه» از ماده «غرف» (بر وزن ظرف)، به معنی برداشتن چیزی است؛ لذا به آبی که انسان از چشمه برای نوشیدن با دست های خود بر می گیرد، غرفه می گویند؛ در ضمن به قسمت های فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل نیز «غرفه» می گویند.

در این آیه نیز مراد برترین منزلگاه های بهشت است که در اختیار صابران قرار می گیرد.

صد هزاران کیمیا حق آفریدکیمیایی همچو صبر، آدم ندید!

از تعبیر آیه فوق، استفاده می شود که «صبر» وجه مشترک تمام اوصاف دوازده گانه «عِبَادُ الرحمن» می باشد.

*** در سیزدهمین آیه که از آیات معروف صبر است، ضمن بشارت به صابران در برابر آزمایش های بزرگ الهی می فرماید: «به یقین همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی و کمبود میوه ها، آزمایش می کنیم و صابران را بشارت ده- آنها که هرگاه مصیبتی به آنان رسد، می گویند: ما متعلق به خداییم و سوی او بازگردیم- آنها کسانی هستند که رحمت های الهی شامل حالشان است و آنها هدایت یافتگانند؛ وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَىءٍ مِن الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الامْوالِ وَ الْانْفُسِ وَالثَّمَراتِ وَ بَشِّرِالصَّابِرِينَ* الَّذينَ اذَا اصَابَتْهُمْ

---

(1)- تفسیر قرطبی، جلد 5، صفحه 4532.

(2)- فرقان، 75.



مُصيبَةٌ قَالُوا انَّا لِلَّهِ وَ انَّا الَيهِ رَاجِعُونَ* اولَئِكَ عَلَيْهِم صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِم وَ رَحْمَه وَ اولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ». «1»

گرچه در این آیات، تنها به یکی از شاخه های صبر؛ یعنی صبر بر مصائب و مشکلات اشاره شده، ولی اهمّیّت آن به اندازه ای است که صلوات و درود و رحمت الهی به این دسته از صابران جاری شده، و آنها مسیرهای هدایت را در پرتو همین صبر و شکیبایی می پیمایند.

با توجه به این نکته که آزمایش های گوناگون در این جهان از سنت های خلل ناپذیر الهی است، و عبور از گردنه های صعب العبور آن جز با صبر

ممکن نیست، به نقش صبر و شکیبایی در زندگی و آثار نهایی آن پی می بریم.

چه افتخاری از این

بالاتر که انسان در برابر صبرش، مشمول این سه عنایت بزرگ الهی گردد:

نخست، صلوات و درودی از نوع آنچه بر پیامبر بزرگش فرستاده می شود و سپس شمول رحمت واسعه الهی، نسبت به او و از همه مهمتر، هدایت پروردگار که سرچشمه تمام نعمت ها و خوشبختی هاست.

در این که چرا صلوات به صورت جمع آمده دو تفسیر ذکر شده که هر دو می تواند صحیح باشد: نخست این که اشاره به انواع اکرام و احترام الهی است، و دیگر این که اشاره به تکرار آن می باشد. تعبیر به رحمت، به صورت نکره نیز اشاره به اهمّیّت و عظمت است.

در بیان تفاوت میان صلوات و رحمت، بعضی گفته اند: صلوات اشاره به مدح و ثنای الهی و لطف و مغفرت اوست؛ در حالی که رحمت، اشاره به انواع نعمت های مادی و معنوی در دنیا و آخرت دارد.

*** در چهاردهمین و آخرین آیه از آیات مورد بحث که در سوره و العصر آمده، قرآن مجید ضمن بیان این که همه انسان ها در خسران و زیان قرار دارند، جز کسانی که دارای

---

(1)- بقره، 155 تا 157.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 460

یک برنامه چهار ماده ای هستند که یکی از موادّ آن، صبر و شکیبایی و استقامت است، می فرماید: «به عصر سوگند! که انسان ها همه در زیانند مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام دادند و یکدیگر را به حق سفارش کرده، و یکدیگر را به صبر و شکیبایی توصیه نموده اند؛ وَالْعَصْرِ* انَّ الْانْسَانَ لَفِی خُسْرٍ* الَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلوا الصَّالِحَاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ». «1»

تعبیر تواصوا- از ماده «تواصی» به معنی سفارش کردن به یکدیگر در آیات

فوق نشان می دهد که مؤمنان بعد از ایمان و معرفت و عمل صالح، باید به احقاق حقوق روی آورند؛ حق را بشناسند و یکدیگر را به آن توصیه کنند، چون احقاق حق و اجرای حق در جامعه انسانی، جز با استقامت و ایستادگی در برابر موانع ممکن نیست، توصیه به صبر رابه عنوان چهارمین اصل که پشتوانه اصول سه گانه دیگر است بیان می کند. بنابراین صبر، یکی از ارکان اصلی سعادت انسان هاست که بدون آن، درخت ایمان به ثمر نمی نشیند و اعمال صالح انجام نمی گیرد، و احقاق حقوق در جامعه انسانی تحقق نمی یابد. بدون شک، احقاق حقوق و ادای آن از مشکل ترین کارهاست؛ زیرا گاهی ممکن است حق، با فرد یا عزیزان و بستگانش مخالف باشد، در اینجا ادای حق جز به مدد صبر، صورت نمی پذیرد.

*** از مجموع آنچه در آیات بالا آمد، می توان نتیجه گرفت که اهمّیّت صبر و شکیبایی و استقامت، بسیار بیش از آن است که ما فکر می کنیم. به گفته بعضی از مفسران، صبر در قرآن مجید، بیش از هفتاد بار یا نزدیک به یک صد بار تکرار و تأکید شده، در حالی که هیچ یک از فضایل انسانی، به این اندازه مورد تأکید قرار نگرفته است. این نشان می دهد که قرآن، برای این فضیلت اخلاقی و عملی اهمّیّت فراوانی قائل است، و آن را عصاره همه فضیلت ها و خمیر مایه همه سعادت ها و ابزار وصول به هر گونه خوشبختی و سعادت می داند.

***

---

(1) عصر، 1 تا 3.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 461

صبر در احادیث اسلامی

به گفته بعضی از علمای اخلاق، روایاتی که درباره فضیلت صبر و شکیبایی از معصومین علیهم السلام به ما رسیده،

بیش از آن است که به شمارش در آید. و در برخی از کتب که درباره صبر تألیف یافته، نزدیک به 900 حدیث از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام دراین باره آمده است که به عنوان نمونه، بخشی از آن ها را گلچین نموده ایم:

1- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «الصَّبْرُ خَیْرُ مَرْکَبٍ مَا رَزَقَ اللّهُ عَبْداً خَیراً لَهُ وَ لا اوسَع مِنَ الصَّبْرِ؛ صبر بهترین مرکب سواری است؛ خداوند هیچ بنده ای را بهتر و گسترده تر از صبر روزی نداده است». «1»

تعبیر به «بهترین مرکب»، در این حدیث شریف اشاره به این دارد که صبر، وسیله رسیدن به همه سعادت ها و خوشبختی هاست و انسان بدون آن به هیچ مقامی در دنیا و آخرت نمی رسد!

2- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «عَلَیْکُم بِالصَّبْرِ فَانَّ الصَّبْرَ مِنَ الْایمَانِ کَالرَّأس مِنَ الْجَسَدِ؛ بر شما باد به صبر و استقامت کردن؛ زیرا صبر نسبت به ایمان، همانند سر به بدن است». «2»

نشان می دهد که صبر نقش کلیدی برای تمام ابعاد زندگی انسان دارد، به همین دلیل در ذیل همین حدیث آمده است «لا ایمانَ لِمَنْ لا صَبْرَ لَهُ؛ کسی که صبر و استقامت ندارد، ایمان او پایدار نخواهد ماند».

3-در حدیث دیگر، همان حضرت علیه السلام می فرمایند: «لا یَعْدِمُ الصَّبُورُ الظَّفَرَ وَ انْ طَال بِهِ الزَّمانُ؛ شخص صبور، پیروزی را از دست نخواهد داد هر چند طول بکشد». «3»

با توجه به این که هم صبر مطلق ذکر شده و هم پیروزی، نشان می دهد که این حکم در تمام ابعاد معنوی و مادی زندگی انسان هاست.

4- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، صبر

را به منزله نصف ایمان شمرده اند: «الصَّبْرُ نِصْفُ الایمانِ؛ صبر نصف ایمان است». «4»

---

(1) میزان الحکمه، جلد 2، حدیث 10025.

(2) نهج البلاغه، کلمات قصار 82.

(3) نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت 153.

(4) محجه البیضاء، جلد 7، صفحه 106.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 462

در بعضی از روایات، نصف ایمان را شکر گزاری و نصف دیگر آن را صبر دانسته اند. صبر و استقامت برای رسیدن به نعمت ها و سپس شکر نعمت؛ یعنی بهره برداری صحیح از مواهب و نعمت های الهی.

روشن است که این حدیث، هیچ منافاتی با احادیث گذشته ندارد؛ زیرا همان طور که بیان شد، اگر مؤمن صبر نداشته باشد ایمانش به خاطر موانعی که بر سر راه دارد، از بین می رود؛ هم چنین اگر شاکر نباشد، طبق این بیان (وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ انَّ عَذَابِی لَشَدید) نعمت ها از کفش می رود.

5- در حدیث دیگر، رسول خدا صلی الله علیه و آله در تعبیر زیبای دیگری فرمودند: «الصَّبْرُ کَنْزٌ مِن کُنُوزِ الْجَنَّهِ؛ صبر؛ گنجی از گنج های بهشت است». «1»

6- دلیل این امر با نقل حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام به وضوح روشن می شود: «الصَّبْر عَوْنٌ عَلی کُلِّ امْرٍ؛ صبر و شکیبایی به پیشرفت هر کار (مهمی) کمک می کند». «2»

زیرا همان گونه که می دانید، در نظام زندگی بر سر راه هر کار مهمی، موانعی قرار دارد که عبور از آنها فقط با نیروی صبر و شکیبایی ممکن است.

7- درباره شکیبایی در برابر گناه این حدیث نقل شده است: «وَ مَنْ صَبَرَ عَنْ مَعْصِیَهِاللّهِ فَهُوَ کَالْمُجَاهِدِ فِی سَبیلِ اللّهِ؛ کسی که در مقابل عوامل گناه صبر کند، مقامش همانند مجاهد در راه خداست». «3»

آری هر دو مجاهد «فِی سَبیلِ اللّه»

اند؛ با این تفاوت که یکی با دشمن بیرونی (جهاد اصغر) و دیگری با دشمن درونی (جهاد اکبر) می جنگد.

8- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «انْ صَبَرْتَ ادْرَکْتَ بِصَبْرِک مَنازِلَ الابْرارِ وَ ان جَزَعْتَ اوْرَدَکَ جَزَعَکَ عَذابَ النّارِ؛ اگر صبر کنی، به خاطر صبر خود به مقامات ابرار و نیکوکاران می رسی و اگر بی صبری کنی، این بی صبری تو را در عذاب دوزخ وارد می کند». «4»

---

(1) محجه البیضاء، جلد 7، صفحه 107.

(2) غرر الحکم، حدیث 765.

(3) جامع الاحادیث الشیعه، جلد 7، صفحه 253.

(4) شرح غرر الحکم، حدیث 3713.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 463

9- امام صادق علیه السلام درباره صبر در برابر بلاها و حوادث تلخ زندگی، می فرمایند: «مَن ابْتَلی مِنَ المُؤمِنینَ بِبَلاءٍ فَصَبَرَ عَلَیهِ کَأَنَّ لَهُ مَثلُ اجرِ الْفِ شَهِیدٍ؛ هر کس از مؤمنان به بلایی گرفتار شود (و) شکیبایی را از دست ندهد، پاداش هزار شهید دارد». «1»

مرحوم «علامه مجلسی» رحمهم الله بعد از ذکر این حدیث در جلد 68 بحار الانوار، این سؤال را مطرح می کند که چگونه این پاداش صحیح است، در حالی که شهید خود از صابران می باشد؛ زیرا در برابر دشمن صبر می کند تا شربت شهادت را می نوشد.

در جواب این سؤال می توان گفت: شهید در برابر تهاجمات دشمن صبر می کند و صابران در مقابل حوادث تلخ زندگی؛ مانند بیماری ها، ناکامی ها و از دست دادن عزیزان صبر می کنند.

دلیل دیگری بر برتری او نسبت به اجر شهادت، این است که شهادت یک بار است، ولی گرفتاری های تلخ زندگی، هزاران بار تکرار می شود.

10- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره پاداش معنوی صابران می فرمایند: «مَنْ ابْتُلِیَ فَصَبَرَ

و اعْطِیَ فَشَکَرَ وَ ظُلِمَ فَغَفَرَ اولَئِکَ لَهُم الْامْن وَ هُم مُهتَدونَ؛ کسی که به بلایی مبتلا شود و شکیبایی کند و نعمتی به او برسد و شکر آن را به جا آورد و مورد ستم واقع شود و (با بزرگواری) طرف را ببخشد، چنین کسانی امنیت و آرامش (در قیامت) دارند و آنها هدایت یافتگانند». «2»

11- امام صادق علیه السلام می فرمایند: «الصَّبْرُ یُظْهِرُ مَا فِی بَوَاطِنِ الِعِبادِ مِنَ النُّورِ وَ الصَّفاءِ وَ الْجَزَعُ یُظْهِرُ مَا فِی بَوَاطِنِهِم مِنَ الظُّلْمَهِ وَ الْوَحْشَهِ؛ صبر، آنچه را که در درون بندگان خدا از نور و صفا وجود دارد، آشکار می کند و بی صبری و ناشکیبایی، آنچه را که در درون آنها از ظلمت و وحشت است، ظاهر می سازد». «3»

12- بحث احادیث صبر را با حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام پایان می دهیم:

«الصَّبْرُ مَطَیِّهٌ لاتَکبُوا وَ القَناعَهُ سَیفٌ لایَنْبُوا؛ صبر و شکیبایی مرکبی است که هرگز به

---

(1) اصول کافی، جلد 2، صفحه 92.

(2) مجمع الانوار، جلد 2، صفحه 526، حدیث 830.

(3) بحار الانوار، جلد 68، صفحه 90، حدیث 44.



زمین نمی خورد و قناعت شمشیری است که هرگز از کار نمی افتد». «1»

این ها بخش مختصری از احادیثی است که که درباره اهمّیّت صبر انسان ها و پاداش شکیبایان وارد شده است.

من از مفصّل این قصّه، مجملی گفتم تو خود، حدیث مفصل بخوان از این مجمل

آثار و پیامدهای صبر

همان گونه که در مباحث گذشته اشاره شد، طبیعت زندگی دنیا این است که با موانع و مشکلات و آفات همراه می باشد. در مسیر انجام «بایدها» و «نبایدها» اغلب مشکلاتی است که اگر انسان از آنها نگذرد، به مقصد نمی رسد. در

ضمن، همیشه آفات و مصائبی در کمین نعمت هاست که باعث از دست دادن آنها می شود، مصایبی در اموال و انفس و عزیزان و دوستان و مواهب دیگر.

انسان بدون صبر و استقامت، هم در جهات مثبت به جایی نمی رسد و هم در برابر عوامل منفی و قادر به ایستادگی نیست. به همین دلیل، کلید اصلی پیروزی ها، صبر و شکیبایی است و از آنجا که دین مجموعه ای از بایدها و نبایدهاست، اطاعات و ترک معاصی، بدون صبر و استقامت، بقا و دوامی ندارد؛ زیرا طبق بیان گذشته، صبر در برابر ایمان، همانند سر نسبت به بدن است.

از این رو، در بعضی از احادیث اسلامی (از جمله حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام) نقل شده: «صبر و ظفر، قرین هم شمرده شده اند که به واسطه صبر، ظفر می آید»؛ «الصَّبْرُ الظَّفَرُ؛ صبر مساوی با پیروزی است!». «2»

در آیات قرآن نیز شرط مهم پیروزی مجاهدان راه خدا را صبر و شکیبایی شمرده است: «... انْ یَکُن مِنْکُم عِشرُونَ صَابِرُونَ یَغْلِبُوا مِأَتَیْنِ وَ انْ یَکُنْ مِنْکُم مِأَهٌ یَغْلِبُوا أَلْفاً مِن الَّذینَ کَفَرُوا؛ هر گاه بیست نفر صبور و با استقامت از شما باشد، بر دویست نفر غلبه می کنند

---

(1)- بحار الانوار، جلد 68، صفحه 96.

(2)- غرر الحکم، حدیث 213.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 465

و اگر صد نفر باشند بر هزار نفر از کافران پیروز می گردند». «1»

چه نیرویی است که یک نفر را توانایی مقابله با ده نفر و صد نفر را توانایی مقابله با یک هزار نفر را می دهد. این نیرو همان صبر و استقامت است که در آیه به آن تصریح شده است.

افراد سست اراده و کم حوصله و کم استقامت،

بسیار زود از میدان حوادث می گریزند، یا در برابر حجم مشکلات زانوا می زنند. نه دنیا را بدون صبر و استقامت به انسان می دهند و نه آخرت را؛ به همین دلیل، اقوام و ملت هایی در جهان پیشرفت دارند که استقامت بیشتری داشته باشند.

در حالات علمای بزرگ- اعم از شخصیت های والای مذهبی که درهای علوم را گشودند یا دانشمندان علوم دیگر که به اختراعات و اکتشافات بزرگی نایل شدند- چیزی که بیش از هر چیز دیگر می درخشد، صبر و استقامت آنها است. گاهی یک دانشمند، برای کشف یک قانون علمی، ناچار است چند سال در انزوا در کتابخانه یا آزمایشگاه خود بماند تا موفّق به کشف آن شود.

حدیثی از علی علیه السلام نقل شده است: «مَنْ رَكِبَ مَراكِبَ الصَّبْرِ اهْتُدِیَ الَی مَیْدَانِ النَّصْرِ؛ کسی که بر مرکب صبر و شکیبایی سوار شود، به میدان پیروزی پای می نهد». «2»

باز از همان امام بزرگوار آمده است که «مِفْتاحُ الظَّفَرِ لُزُومِ الصَّبْرِ؛ کلید پیروزی، داشتن صبر و شکیبایی است». «3»

از سوی دیگر، افراد کم صبر و استقامت، بسیار زود آلوده انواع گناه می شوند، زیرا گناهان، جاذبه های نیرومندی برای نفس سرکش انسانی دارد و اگر مقاومت شدیدی در انسان نباشد، ایستادگی در برابر آن جاذبه ها ممکن نیست.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «كَمْ مِنْ صَبْرِ سَاعَةٍ قَدْ اوْرَثَتْ فَرَحاً طَویلًا و

---

(1)- انفال، 65.

(2)- کنز الفوائد، صفحه 58.

(3)- غرر الحکم، حدیث 9809.

كَم مِنْ لَذَّهِ سَاعَهٍ قَد اوْرَثَتْ حُزْناَ طَويلاَ؛ بسيار اتفاق افتاده كه يک ساعت صبر و شكيبايى، سبب شادى طولانى شده است، و چه بسيار لذّت كوتاهى در يک ساعت، غم و اندوه

طولانی به بار آورده است». «1»

ممکن است در طول زندگی، انسان گرفتار خسارت ها و زیان های مادی، اجتماعی و یا معنوی شود؛ مثلاً در مورد مرگ نزدیکان باید گفت: چنان نیست که دوستان و خویشاوندان همه با هم متولد شوند و همه با هم بمیرند، بعضی زودتر و بعضی دیرتر، چشم از جهان می پوشند، آنها که زودتر می روند، بازماندگان را به داغ و فراق خود مبتلا می سازند. اگر انسان، صبور نباشد، به زودی سلامتش را از دست می دهد، از همه چیز زندگی مأیوس گشته و دست او از کار می ماند.

آری! این صبر است که با وجود تمام این حوادث ناگوار، به روح و قلب انسان توانایی ادامه حیات را می دهد.

در روایات سابق، بیان داشتیم که امام صادق علیه السلام ثواب شکیبایی شیعیان در برابر مصیبت ها و گرفتاری ها را برابر با پاداش هزار شهید دانستند که این امر نشانگر همین معنی است.

خلاصه این که: درباره اهمّیّت صبر و نقش آن در پیشبرد دین و دنیا، هر چه بیان شود کم است. به همین دلیل، تعبیرات بسیار بالایی را که در روایات اسلامی درباره پاداش صابران آمده است، نباید مبالغه پنداشت و در یک بیان کلی می توان به این روایت از امام باقر علیه السلام تمسک بجوییم: «انَّهُ مَنْ صَبَرَ نَالَ بِصَبْرِهِ دَرَجَةَ الصّائِمِ الْقائِمِ، وَ دَرَجَه الشَّهیدِ الَّذِی ضَرَبَ بِسَیفِهِ قُدّامَ مُحمَّدٍ صلی الله علیه و آله؛ هر کس صبر و شکیبایی کند، به خاطر آن به مقام روزه داران شب زنده دار می رسد و درجه شهیدی را که در پیشاپیش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با شمشیر به دفاع پرداخته و شربت شهادت نوشیده

است، را به دست می آورد». «2»

به گفته شاعر:

کلید صبر کسی را که باشد اندر دست هر آینه در گنج مراد بگشاید

به شام تیره محنت، بساز و صبر نماکه عاقبت، سحر از پرده، روی بنماید

---

(1)- بحار الانوار، جلد 68، صفحه 19، حدیث 45. (2)- وسائل الشیعه، جلد 11، کتاب الجهاد، صفحه 209، حدیث 5.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 467

### شاخه های صبر

در بسیاری از گفتار و نوشتار علمای اخلاق و بزرگان اسلام، «صبر» به سه شاخه تقسیم شده است:

1- صبر بر اطاعت.

2- صبر بر معصیت.

3- صبر بر مصیبت.

منظور از «صبر بر اطاعت»؛ ایستادگی در برابر مشکلات اطاعت فرمان خداست.

اطاعت فرمان الهی در نماز و روزه و حج و جهاد و ادای واجبات مالی، همانند خمس و زکات و هم چنین صبر و شکیبایی در برابر مشکلات اطاعت اوامر استحبابی که دامنه گسترده ای دارد.

منظور از «صبر بر معصیت»؛ ایستادگی در برابر شعله های سرکش شهوات و هیجان های برخاسته از هوا و هوس است که اگر چنین نباشد، طوفان شهوات و هوس ها تمام ایمان و تقوا و پاکی و صدق و صفا و ... را از بین می برد.

و منظور از «صبر بر مصیبت»؛ آن است که انسان در طول زندگی، در برابر حوادث دردناکی؛ مانند از دست دادن عزیزان، خسارت های عظیم مالی، به خطر افتادن آبرو و حیثیت اجتماعی، گرفتاری در چنگال بیماری های صعب العلاج و افتادن در دام دوستان ناباب و شرکای خائن و حکومت ظالم و گاه همسران فاسد و ... صبر و شکیبایی را از دست ندهد.

بزرگان اخلاق، این تقسیم سه گانه را از روایات اسلامی گرفته اند؛ همانند روایتی که از پیامبر اسلام صلی الله علیه

و آله نقل شده است: «الصَّبْرُ ثَلاثَهٌ، صَبْرٌ عَلَی الْمُصیبَهِ وَ صَبْرٌ عَلَی الطَّاعَهِوَ صَبْرٌ عَلَی الْمَعْصِیَهِ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَی المُصیبَهِ حَتَّی یَرُدَّهَا بِحُسْنِ عَزائِهَا، کَتَبَ اللّه لَهُ ثَلاثَ مِأَهِ دَرَجَهٍ مَا بَینَ الدَّرَجَهِ الَی الدَّرَجَهِ کَما بَینَ السَّمَاءِ الَی الارض، وَ مَنْ صَبَرَ عَلَی الطَّاعَهِ کَتَبَ اللَّهُ لَهُ سِتَّ مِأَهِ دَرَجَهٍ، مَا بَینَ الدَّرَجَهِ الَی الدَّرَجَهِ کَمَا بَینَ تُخُومُ الْارض الَی الْعَرْشِ وَ مَنْ صَبَرَ عَلَی الْمَعْصیهِ کَتَبَ اللّهُ لَهُ تِسْعَ مِأَهِ دَرَجَهٍ مَا بَینَ الدَّرَجَهِ الیَ الدَّرَجَهِ کَمَا بَینَ تُخُومِ الارْضِ الَی مُنْتَهَی الْعَرْشِ؛ صبر بر سه گونه است: صبر بر مصیبت،

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 468

صبر بر طاعت و صبر بر معصیت کسی که صبر بر مصیبت کند و آن را با شکیبایی و صبر جمیل تحمل نماید، خداوند سیصد درجه برایش می نویسد که فاصله میان هر درجه همانند فاصله آسمان و زمین است و هر کس صبر بر اطاعت کند، خداوند ششصد درجه برایش می نویسد که فاصله هر یک با دیگری همانند فاصله انتهای زمین تا عرش خداست. و هر کس صبر بر معصیت کند، خداوند نهصد درجه برایش می نویسد که فاصله هر یک با دیگری، همانند فاصله منتهای زمین تا منتهای عرش خداست». «1»

از تعبیرات این حدیث، استفاده می شود که صبر بر معصیت مهمتر از همه است و صبر بر اطاعت در مرحله دوّم و صبر بر مصیبت در مرحله سوّم قرار دارد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیثی دیگر، بعد از آن که ایمان را بر چهار ستون قرار داده که رکن اوّل آن صبر، رکن دوّم آن یقین و رکن سوّم آن، عقل و رکن چهارم آن جهاد

است، می فرماید: «وَ الْصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى ارْبَعِ شُعَبٍ، عَلَى الشَّوْقِ وَ الشَّفَقِ وَ الزُّهْدِ وَ التَّرَقُّبِ؛ صبر چهار شعبه دارد، اشتیاق، ترس، زهد و انتظار.» و سپس در شرح آن می فرمایند:

«کسی که اشتیاق بهشت داشته باشد، از شهوات و هوس های سرکش به کنار می رود، و آن کسی که از آتش دوزخ بترسد، از محرّمات دوری می گزیند و کسی که زهد بر دنیا داشته باشد، مصیبت ها را ناچیز می شمرد، و کسی که در انتظار سرانجام نیک باشد، برای انجام نیک سرعت می گیرد». «2»

با اندکی دقت روشن می شود که هدف امام علیه السلام، در این بیان، شرح انگیزه های صبر و استقامت است، نه شاخه های آن. نظیر حدیث فوق که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است.

### انگیزه های صبر و شکیبایی

اموری که باعث صبر انسان در مشکلات طاعت و ترک معصیت و در برابر مصائب می شود، فراوان است که هر کدام تأثیر خاصّی در پدید آوردن این فضیلت بزرگ دارد

---

(1)- بحار الانوار، جلد 68، صفحه 77- در اصول کافی، جلد 2، صفحه 91 نیز همین معنی نقل شده است.

(2)- نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث 31.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 469

که مهمترین آنها عبارتند از:

1- تقویت پایه های ایمان و یقین مخصوصاً توجه به این نکته که خداوند «ارحم الرّاحمین» است و نسبت به بندگانش از هر کسی مهربانتر است و او برای رعایت و تأمین مصالح عباد، حوادثی می آفریند که اسرار و منافعش پوشیده است، روح شکیبایی را در انسان پرورش می دهد. توجه به پاداش های عظیم مطیعان و تارکان معاصی و صدق وعده های الهی نیز در این زمینه، عزم انسان را در صبر و شکیبایی، راسخ تر می کند.

از

همین رو، امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند: «اصْلُ الصَّبْرِ حُسْنُ الْیَقِینِ بِاللّهِ؛ اساس و ریشه صبر، ایمان و یقین خوب، نسبت به خداوند است». «1»

بدیهی است، هر قدر ایمان انسان به حکمت و رحمت پروردگار بیشتر باشد، صبر او نیز بیشتر خواهد شد؛ به تعبیر دیگر، تحمل صبر و شکیبایی برایش آسان تر می گردد. به هیمن دلیل، حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که به بعضی از یاران خود فرمود: «انَّا صُبَّر وَ شِیعَتُنا اصْبَرُ مِنّا؛ ما صبورانیم، ولی شیعیان ما از ما صبورترند.» راوی سؤال می کند، فدایت شوم! چگونه شیعیان شما از شما صبورترند؟ امام در پاسخ فرمودند: «لِانّا نَصْبِر عَلَی مَا نَعْلَمُ وَ شیعَتُنا یَصْبِرُونَ عَلَی مَا لایَعْلَمُونَ؛ چون ما بر چیزی که می دانیم (و از اسرار آن آگاهیم) صبر می کنیم؛ ولی شیعیان ما در برابر اموری که از اسرارش آگاه نیستند صبر می کنند». «2»

2- دست یابی به صبر، مانند کسب هر فضیلت اخلاقی دیگر، با ممارست و روبه رو شدن با حوادث گوناگون حاصل می شود، به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «مَنْ تَوالَتْ عَلَیهِ نَکَباتُ الزَّمانِ اکْسَبَتْهُ فَضیلَهُ الصَّبْرِ؛ کسی که پی در پی حوادث ناخوشایند زمان برایش حادث شود، فضیلت صبر را برایش فراهم می کند». «3»

به تعبیر دیگر، انسان در ابتدای برخورد با مصیبتی، ناله و فریاد سر می دهد و جزع و فزع را به اوج می رساند، هم چنین هنگامی که در انجام طاعتی از طاعات پروردگار، با مشکلی روبه رو شود، اظهار خستگی می کند، ولی تکرار آن حوادث و این مشکلات به تدریج فضیلت صبر را در او به وجود می آورد.

---

(1)- غرر الحکم، حدیث

.3084

(2)- اصول کافی، جلد 2، صفحه 93، حدیث 25.

(3)- غرر الحکم، حدیث 9144.



3- توجه به این نکته که دنیا، دار حوادث و مشکلات است و رسیدن به هیچ موهبتی از مواهب مادی و معنوی، بدون عبور از موانع گوناگون امکان پذیر نیست و نیز توجه به این حقیقت که افراد کم صبر و بی حوصله و کم طاقت، هرگز به جایی نخواهند رسید، عزم و اراده انسان را بر صبر و شکیبایی در مقابل مشکلات محکم تر می سازد.

همان گونه که در سابق اشاره شد، برای چیدن یک شاخه گل باید رنج خار را کشید و برای نوشیدن یک جرعه عسل، باید در برابر نیش زنبور صبر کرد، گنج ها در ویرانه هاست و بهشت در لابه لای ناملایمات قرار گرفته است.

به یقین هر کس در این امور دقت کند، آمادگی بیشتری برای صبر و شکیبایی پیدا می کند. از همین رو در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «لِكُلِّ نِعْمَه مِفْتاحٌ وَ مِغْلاقٌ وَ مِفتاحُهَا الصَّبْرُ وَ مِغلاقُها الْكَسَلْ؛ برای هر نعمتی کلید و قفل و بندی است؛ کلید آن صبر و قفل و بند آن، تنبلی و کسالت است». «1»

4- یکی دیگر از انگیزه های صبر و عوامل پرورش آن، هم شکل ساختن صابران است، این امر نه تنها در اینجا بلکه در تمام فضایل اخلاقی صدق می کند که هر گاه انسان، در ظاهر خود را به صفتی بیاراید، هر چند در باطن چنین نباشد، به تدریج در باطنش نیز نفوذ کرده و به آن متخلّق می گردد.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْ يَتَصَبَّرْ يُصَبِّرُهُ اللّهُ

وَ مَنْ يَسْتَعْفِف يَعُفَّه اللّهُ، وَ مَن يَسْتَغْنِ يُغْنِهُ اللّهُ وَ مَا اعْطِى عَبْدٌ عَطاءً هُوَ خَيرٌ وَ اوسَعُ مِنَ الصَّبْرِ؛ کسی که خود را به چهره صابران در آورد (و جزع و فزع را ترک گوید)، خداوند روح صبر را به او می بخشد و کسی که به چهره عفیفان در آید، خداوند او را به زینت عفّت می آراید و کسی که در چهره بی نیازان در آید، خداوند او را بی نیاز می سازد و به هیچ بنده ای موهبتی بهتر و گسترده تر از صبر عطا نشده است». «2»

5- صبر رابطه نزدیکی با ظرفیت وجودی انسان دارد. هر اندازه ظرفیت و شخصیت انسان بیشتر شود، صبر و شکیبایی او افزون می گردد، به همین دلیل کودکان و بزرگسالان کودک صفت، در برابر کمترین حادثه ای، بی تابی می کنند؛ در حالی که افراد با ظرفیت

---

(1)- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد 20، صفحه 322.

(2)- میزان الحکمه، جلد 2، حدیث 10128.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 471

و با شخصیت، مشکلات را در خود هضم نموده و خم به ابرو نمی آورند.

یک استخر کوچک با اندک نسیمی متلاطم می شود؛ ولی یک اقیانوس عظیم، به آسانی متلاطم نمی شود و اقیانوس کبیر را از این جهت اقیانوس آرام می خوانند که هیجان امواجش به خاطر گسترش آن کمتر است.

مطالعه حالات بزرگان، مخصوصاً انبیا و اولیای الهی که بر اثر صبر و شکیبایی به مقامات عالی روحانی نایل گشتند، می تواند از انگیزه های مؤثر باشد، همان گونه که آنها در همه چیز الگو و اسوه اند.

مسئله صبر و شکیبایی در برابر حوادث سخت زندگی و مشکلات عظیمی که در راه پیروزی انسان وجود دارد، تنها بعد اخلاقی ندارد، بلکه

از نظر بهداشت و سلامت جسم نیز فوق العاده مؤثر است. افراد ناشکیبا عمری کوتاه و توأم با انواع بیماری ها دارند که مهمترین آنها بیماری های قلبی و عصبی است؛ در حالی که شکیبایان از عمر طولانی و توأم با سلامت نسبی برخوردارند؛ به همین دلیل، روان شناسان معتقدند داشتن مذهب (که انسان را به شکیبایی در برابر مشکلات ترغیب می کند) یکی از شرایط سلامت جسم و روان انسان است.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «مَن احَبَّ الْبَقاءَ فَلْیُعِدَّ لِلْمَصائِبِ قَلْباً صَبُوراً؛ کسی که دوست دارد عمر طولانی داشته باشد، باید قلب صبوری در برابر مصائب آماده کند». «1»

### جزع و بی تابی

«جزع» نقطه مقابل «صبر» است و آن، حالت بی قراری و ناشکیبایی در برابر حوادث و مشکلات است، به گونه ای که انسان در برابر حادثه زانو زند، مأیوس شود، بی تابی کند و یا از تلاش و کوشش برای رسیدن به مقصد چشم بپوشد.

جزع یکی از بدترین و نکوهیده ترین صفات است که انسان را در دنیا و آخرت به بدبختی می کشاند و از رسیدن به مقامات والا باز می دارد و ارزش و مقام او را در جامعه

---

(1)- بحار الانوار، جلد 75، صفحه 81، حدیث 71.



کاسته، شربت زندگی را در کامش تلخ، و شهد حیات را شرنگ می سازد.

قرآن مجید در سوره «معارج»، انسان را موجودی حریص و کم طاقت معرفی می کند که وقتی بدی به او برسد، بی تابی می کند و هنگامی که خوبی به او رسد، بخل می ورزد و مانع دیگران می شود، «انَّ الانْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً* اذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزوعاً* وَ اذَا مَسَّهُ الْخَیرُ مَنوعاً». «1»

منظور از انسان

در این آیه- همانند بعضی از آیات مشابهی که انسان را با صفات ناشایستی توصیف کرده- انسان های تربیت نیافته و به اصطلاح خودرو و فاقد شخصیت است و لذا در ذیل همین آیات با جمله (الّا الْمُصَلِّینَ ... تا ... وَالَّذینَ هُم عَلَی صَلاتِهِم یُحَافِظُون «2»، افراد با ایمانی را که به نماز و کمک به محرومان و اصول عفّت و امانت و شهادت به حق وفا دارند، استثنا کرده و از تحت عنوان «هلوع خارج می کند.

تعبیر آیات فوق، شاید اشاره به این باشد که معمولاً افراد جزوع و ناشکیبا بخیل هم هستند؛ همان گونه که بخیلان ناشکیبا می باشند؛ به تعبیر دیگر این دو صفت با یکدیگر رابطه دارند و از این رو در مفهوم «هلوع جمع شده اند.

در روایات اسلامی نیز بحث های جالب و عمیق و نکته های قابل ملاحظه ای در این زمینه دیده می شود که هر یک از دیگری آموزنده تر است، در ذیل به چند نمونه از آنها اشاره می شود:

1- امیر مؤمنان علی علیه السلام در مذمّت جزع می فرمایند: «ایَّاکَ وَ الْجَزَعَ فَانَّهُ یَقْطَعُ الامَلَ وَ یُضَعِّفُ الْعَمَلَ وَ یُورِثُ الهَمَّ؛ از جزع و ناشکیبایی بپرهیز؛ زیرا امید انسان را قطع و کوشش و تلاش را ضعیف ساخته و غم و اندوه به بار می آورد». «3»

2- همان امام بزرگوار در جای دیگر ضمن اشاره به نکته لطیف دیگری می فرمایند:

«الْجَزَعُ اتْعَبُ مِنَ الصَّبْرِ؛ بی تابی از صبر و شکیبایی ناراحت کننده تر است». «4»

دلیل آن روشن است؛ زیرا جزع و بی تابی هیچ مشکلی را حل نمی کند، تنها اثرش

---

(1)- معارج، 19 تا 21.

(2)- معارج، 22 تا 34.

(3)- بحار الانوار، جلد 79، صفحه 144.

(4)- همان مدرک، صفحه

131، حدیث 16.



این است که روح و جسم انسان را در هم می کوبد، به همین دلیل از شکیبایی پرزحمت تر می باشد؛ مثلًا، هنگامی که انسان، عزیزی را از دست دهد، ممکن است سرش را به دیوار بکوبد، گریبان چاک کند، نعره و فریاد بکشد و یا سرانجام خودکشی کند؛ اما هیچ یک از این ها عزیز از دست رفته را باز نمی گرداند، بلکه تنها پایه های ایمان و سلامت جسم و جان او را درهم می کوبد، علاوه بر این، اجر و پاداش انسان را نیز بر باد می دهد که شرح آن در حدیث بعد می آید.

3- حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «الْجَزَعُ لایَدْفَعُ الْقَدَرَ وَ لَکِنْ یُحْبِطُ الاجْرَ؛ جزع (در برابر مصائب)، مقدرات را تغییر نمی دهد؛ ولی اجر و پاداش انسان را از بین می برد». «1»

درباره این که چرا پاداش را از بین می برد، باید گفت: جزع و ناشکیبایی دلیل بر عدم رضا و عدم تسلیم در برابر مقدرات الهی است. در واقع، اعتراض به عدل و حکمت پروردگار را در بردارد؛ هر چند صاحبش از آن غافل باشد.

4- در حدیث دیگری که از امام هادی علیه السلام نقل شده، ضمن اشاره به نکته جالب دیگری، می فرمایند: «الْمُصِیبَهُ لِلصَّابِرِ وَاحِدَهٌ وَ لِلْجَازِعِ اثْنانِ؛ مصیبت برای انسان صبور یکی است و برای انسان بی صبر و ناشکیبا دوتاست». «2»

جزع و بی تابی- چنان که در قبل اشاره شد- مشکلات عظیم جسمی و روحی به دنبال دارد، به علاوه اجر و پاداش انسان را بر باد می دهد، بنابراین مصیبت افراد ناشکیبا مضاعف می شود.

5- امام کاظم علیه السلام در بیان یکی از وصایای حضرت مسیح علیه السلام

می فرمایند: «وَلاتَجْعَلُوا قُلُوبَکُم مَأْویً لِلشَّهَواتِ انَّ اجْزَعَکُم عِنْدَ الْبَلاءِ لَاشَدُّکُم حُبّاً لِلدُّنیَا وَ انَّ اصْبَرَکُمْ عَلَی الْبَلاءِ لَازْهَدُکُم فِی الدُّنیَا؛ دل های خود را پناهگاه شهوات قرار ندهید، آن کس که در بلا، بیشتر بی تابی می کند، علاقه اش به دنیا بیشتر است و آن کس که در بلا، شکیباتر است، نسبت به دنیا، بی اعتناتر است». «3»

---

(1) غرر الحکم، حدیث 1876.

(2) بحار الانوار، جلد 79، صفحه 144.

(3) بحار الانوار، جلد 1، صفحه 106.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 474

از این روایت استفاده می شود که یکی از سرچشمه های مهم جزع و بی تابی، حرص و حبّ دنیاست و برای کاستن از شدّت جزع، باید از علاقه به دنیا کاست.

6- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام عیادت یکی از یارانش که آخرین ساعات عمرش را می گذراند، فرمودند: «ای فرشته مرگ! با او مدارا کن که با ایمان است. ملک الموت عرض کرد: بشارت باد بر تو ای محمد! که من نسبت به همه مؤمنان مدارا می کنم. بدان ای محمد! هنگامی که من روح فرزندان آدم را می گیرم، خانواده آنان بی تابی می کنند. در گوشه ای از خانه می ایستم و می گویم: چرا این گونه بی تابی می کنید؟ من قبل از پایان عمرش روح او را نگرفتم و این یک مأموریت الهی است، گناهی ندارم؛ «انْ تَحْتَسِبُوهُ وَ تَصْبِرُوا تُوجَرُوا، وَ انْ تَجْزَعُوا تَأْثِمُوا وَ تُوزَرُوا؛ اگر راضی به رضای خدا باشید و صبر کنید به شما پاداش داده می شود و اگر جزع و بی تابی کنید گناه می کنید». «1»

7- حدیث کوتاه و پر معنی دیگری از امیر مؤمنان علی

علیه السلام آمده است: «مَنْ لَم یُنْجِهِ الصَّبْرُ اهْلَکَهُ الْجَزَعُ؛ کسی که صبر او را نجات ندهد، بی تابی او را هلاک خواهد کرد.» «2» (این هلاکت می تواند اشاره به هلاکت دنیا و آخرت باشد).

8- این بحث را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله- به عنوان «خِتَامُهُ مِسْکٌ - پایان می دهیم. در این حدیث آمده است که یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله فرزندش را از دست داده بود، حضرت صلی الله علیه و آله دستور نوشتن نامه ای به این مضمون را به او دادند: «خداوند متعال، اجر تو را افزون کند و به تو صبر و شکیبایی دهد! ... مبادا با جزع و بی تابی، اجر خود را از بین ببری و فردای قیامت به خاطر از دست دادن ثواب صبر بر مصیبت، پشیمان گردی، هنگامی که ثواب و مصیبتت را ببینی، می فهمی که مصیبت از آن کوتاه تر بوده است و بدان! جزع و بی تابی، عزیز از دست رفته را باز نمی گرداند، غم و اندوه، قضای الهی را تغییر نمی دهد و آنچه از پاداش، در برابر از دست دادن فرزند بر تو نازل شده، تأسّفت را از میان می برد». «3»

مرحوم محدّث قمی در «سفینه البحار» داستان جالبی درباره «بوذرجمهر» و مسئله «صبر و جزع» که بسیار مناسب این نوشتار است، نقل می کند: در بعضی از تواریخ آمده

---

(1) بحار الانوار، جلد 6، صفحه 169.

(2) بحار الانوار، جلد 68، صفحه 96.

(3) میزان الحکمه، جلد 2، صفحه 1563، حدیث 10118.



است که انوشیروان نسبت به «بوذرجمهر» خشمگین شد. دستور داد او را در

اتاق تاریکی زندانی کنند. چندین روز گذشت، انوشیروان کسی را فرستاده تا از وضع حال او جویا شود. فرستاده انوشیروان، در حالی که او خوشحال و مطمئن بود، از او پرسید: چگونه در این حالت که سخت در مضیقه ای، فارغ البال می باشی؟

بوذرجمهر گفت: من (همه روزه) از معجونی که از شش ماده ترکیب شده است، استفاده می کنم و این معجون همان گونه که می بینید، مرا بر سر حال آورده است.

فرستاده پرسید: ممکن است این معجون را به ما معرفی کنی تا در مشکلات به آن پناه بریم؟

بوذرجمهر در جواب گفت:

ماده اوّل آن «الثِّقَةُ بِاللّهِ توکّل بر خداست».

ماده دوّم؛ آنچه مقدر است، خواه و ناخواه رخ می دهد و بی تابی در برابر آن، مشکلی را حل نخواهد کرد.

ماده سوّم؛ صبر و شکیبایی بهترین چیزی است که در آزمون های الهی به کمک انسان می شتابد.

ماده چهارم؛ اگر صبر نکنم، چه کنم؟ بنابراین با جزع خود را هلاک ننمایم.

ماده پنجم؛ از مشکلی که من دارم، مصائب مشکل تری نیز وجود دارد؛ پس خدا را شکر که در آن ها گرفتار نشدم !

ماده ششم؛ از ستون به ستون فرج است.

این سخن به انوشیروان رسید، او را آزاد و گرامی داشت. «1»

### درمان جزع و ناشکیبایی

این بیماری درونی، مانند بسیاری از بیماری های دیگر، راه های درمان دارد که ما در ذیل به آنها اشاره می کنیم:

---

(1) سفينه البحار، واژه صبر.



1- تشخيص درد و تجويز بهترين راه درمان

هنگامى كه يک طبيب روحانى، اين بيمارى اخلاقى را از طريق آثار و نشانه هايش (مانند بر سر و صورت زدن، انگشت به دندان گزيدن، ناله و فرياد كشيدن، با كج خلقى و خشونت با ديگران صحبت كردن،

با زن و فرزند خود بدرفتاری نمودن و حد اقل زبان به شکوه گشودن) تشخیص داد، برای درمان دست به کار می شود و از راه های مختلف اقدام می کند!

2- یادآوری پیامدهای شوم جزع و بی تابی

یادآوری پیامدهای جزع و بی تابی و آثار سوء آن نقش مهمی در درمان این بیماری روحی دارد. شاید کمتر کسی این آثار را بداند و از این حالت، بیزار نشود و در صدد رفعش برنیاید.

آری! هنگامی که انسان بداند، ناشکیبایی ها، اجر و پاداش او را در پیشگاه خدا (طبق روایات گذشته)، بر باد می دهد؛ بی آن که مشکلی را حل کند، روان انسان را درهم می کوبد و آرامش او را سلب نموده و سلامت جسم و جان او را به خطر می اندازد؛ از همه بدتر این که درهای حل مشکل را بر روی انسان می بندد؛ زیرا اگر به هنگام بروز مشکلات و مصائب، انسان خونسردی خویش را حفظ کند و به اعصاب خویش مسلط باشد، اغلب راه حلی برای گشودن مشکل و یا حدّ اقل، کاهش مصائب می یابد؛ ولی انسان ناشکیبا بر اثر اضطراب و بی تابی و عدم تسلط بر اعصاب و عدم تمرکز فکر، حتی درهایی را که آشکارا به رویش باز است، نمی بیند؛ درست مانند پرندگانی که در اتاق و سالنی گرفتار شوند، مرتب خود را به این در و دیوار می کوبند و حتی هنگامی که صاحب خانه، پنجره ها را می گشاید تا آنها آزاد شوند، به خاطر اضطراب و بی تابی شان، حتی دریچه های باز را نیز نمی بینند که اگر لحظه ای آرام گیرند و شکیبایی پیشه کنند و نگاهی به اطراف خود اندازند، به آسانی راه

نجات خود را پیدا خواهند کرد.

دقت به این حقایق، تأثیر مهمی در تغییر این حالت دارد و به تدریج انسان را در صف شکیبایان در می آورد.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 477

3- مطالعه آیات و روایاتی که پیرامون اجر و پاداش صابران وارد شده است

مطالعه آیات و روایاتی که درباره اجر صابران وارد شده است، نقش مهمی در تقویت روحیه صبر در انسان دارد، از جمله این آیه شریفه که بزرگترین بشارت را به صابران می دهد: «بشارت ده صابران را همان ها که وقتی مصیبتی به آنها برسد، می گویند: ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم، رحمت و درود خدا بر آنهاست و آنها هدایت یافتگانند؛ ... و بَشِّرِ الصَّابِرینَ* الَّذینَ اذَا اصَابَتْهُم مُصیبَهٌ قَالُوا انّا لِلّهِ وَ انَّا الَیهِ رَاجِعُونَ اولَئِکَ عَلَیهِم صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَهُ وَ اولَئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ». «1»

تعبیر «اولئِکَ هُمُ المُهتَدونَ» تعبیر پر معنا و دارای تفسیرهای گوناگونی است که ممکن است یکی از تفسیرهای آن همان که در بالا ذکر شد، باشد و آن این که صابران، راه حل مشکلات را زودتر از دیگران پیدا می کنند، و درها به روی آنان گشوده می شود.

چون یکی از عوامل اصلی بی تابی «ضعف نفس» است؛ پس هر قدر انسان در تقویت روحیات خود بکوشد، در زدودن آثار ناشکیبایی و بی صبری موفق تر است.

4- مطالعه احوال انبیا و اولیا و بزرگان

یکی دیگر از راه های درمان بی تابی، مطالعه حالات انبیا و اولیا و صبر و شکیبایی آنان در مقابل مصائب و درد و رنج های گوناگون و دشمنان درونی و بیرونی است.

یادآوری این مسائل به انسان الهام می دهد که نباید در برابر حجم

مشکلات بی تابی نمود.

5- تلقین و اعتماد به نفس در تحمل سختی ها

این نکته را نیز نباید فراموش کرد که تلقین، چه از سوی خود و چه از طرف دیگران، عامل مؤثری در برطرف ساختن اخلاق سوء و صفات زشت نفسانی است. اگر ناشکیبایان هر روز به خود تلقین شکیبایی کنند و اطرافیان نیز در تلقین کوتاهی نکنند،

---

(1) بقره، 155 تا 157.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 478

بی شک آثار شکیبایی در آنان ظاهر می شود.

این بحث را با دعایی از امام سجاد علیه السلام پایان می دهیم: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ اوَّلَ یَوْمی هَذَا صَلاحاً وَ اوسَطَهُ فَلاحاً وَ آخِرَهُ نَجاحاً اعُوذُ بِکَ مِنْ یَومٍ اوَّلُهُ فَزَعٌ وَ اوسَطَهُ جَزَعٌ وَ آخِرُهُ وَجَعٌ؛ پروردگارا! آغاز روز مرا صالح و سعادت و وسط آن را رستگاری و پایانش را پیروزی قرار ده. پناه به تو می برم از روزی که آغازش بی تابی و وسط آن ناله و فریاد و پایانش درد و رنج باشد».

از این تعبیر استفاده می شود که جزع و فزع انسان را به درد و رنج می کشاند و نه تنها از درد انسان نمی کاهد، بلکه دردش را افزایش می دهد.

#### فرق جزع و احساسات معقول

قلب انسان کانون عواطف و احساسات است. هر گاه عزیزی را از دست دهد، ناراحت گشته و اشکهایش جاری می شود؛ اما نباید هرگز این گونه اظهار تأثّر را با جزع و بی تابی و بی صبری اشتباه کرد؛ زیرا قلب انسان در برابر حوادث ناگوار عکس العمل نشان داده و چشم انسان نیز که دریچه قلب است، ممکن است از تأثیرات قلب متأثّر گردد.

بنابراین گریه و سوگواری برای از دست دادن عزیزان یک امر طبیعی و انسانی است.

مهم آن است که انسان در مصیبت، سختی

که حاکی از ناشکری و شکایت باشد، بر زبان نراند و حرف هایی که دور از شأن یک بنده مطیع پروردگار است، نگوید؛ خودزنی ننموده و گریبان ندرد. در این رابطه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «لَیسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الخُدُودَ وَ شَقَّ الجُیُوبَ وَ دَعا بِدَعْوَیَ الجَاهِلیَّهِ؛ کسی که لطمه به صورت زند و یا گریبان چاک کند، یا (به هنگام مصیبت) سخنانی همانند مردم جاهلیت بر زبان راند، از ما نیست». «1»

در حالت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: هنگامی که ابراهیم علیه السلام فرزند حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، بدرود حیات گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله گریه کرد، به گونه ای که سیلاب اشک بر

---

(1) بحار الانوار، جلد 85، صفحه 93.



سینه اش جاری شد، عرض کردند: ای رسول خدا! تو ما را از گریه نهی کردی، اما خودت گریه می کنی؟ فرمود: «لَیسَ هَذَا بُکاءً وَ انّ هَذِهِ رَحْمَهٌ وَ مَن لَم یَرحَمْ لا یُرْحَمُ؛ این گریه نیست، این رحمت و اظهار محبّت است و کسی که رحم و عاطفه نداشته باشد، به او رحم نخواهد شد» (و مشمول رحمت حق نمی گردد). «1»

همین موضوع به صورت مشروح تری در کتاب «بحار الانوار» چنین نقل شده است:

هنگامی که ابراهیم، فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله آخرین لحظات عمر خود را سپری می کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله او را در دامان خود نهاد و گفت: فرزندم! نمی توانم در برابر تقدیرات الهی کاری برای تو انجام دهم، این سخن را گفت و اشک از چشمانش سرازیر شد، «عبد الرحمن بن عوف» حاضر

بود و عرض کرد: ای رسول خدا! گریه می کنی، مگر ما را از گریه نهی نکرده اید؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: من شما را از نوحه گری جاهلانه، از دو صدای احمقانه و فاجرانه نهی کردم، نخست، داد و فریاد آمیخته با لهو و لعب و آهنگ های شیطانی، هنگامی که فرود نعمت هاست؛ و دیگر، فریادهای هنگام مصیبت، خراشیدن صورت، چاک کردن گریبان و نغمه های شیطانی است؛ ولی آنچه را از من دیدی، عاطفه و رحمت است و هر کسی که عاطفه و رحم نداشته باشد، رحم نخواهد شد ... سپس به فرزندش چنین خطاب کردند: «وَ انَّا بِکَ لَمَحْزُونُونُ تَبْکِیَ الْعَینُ وَ یَدْمَعُ الْقَلْبُ وَ لاتَقولُ مَا یُسْخِطُ الرَّبَّ عَزَّوَجَلَّ؛ ما به خاطر تو غمگین هستیم، چشم می گرید و قلب اشک می ریزد؛ ولی چیزی که خداوند متعال را به خشم آورد، نمی گویم». «2»

گاهی ممکن است انسان از خود بی خود شود، فریاد بکشد و گریبان چاک کند یا این که اظهار بی تابی نموده و لطمه بر خویش زند که اگر در حدّ معقول و معمول آن برای ایجاد هیجان عمومی و بسیج عواطف در برابر دشمنان باشد، ضروری به نظر می رسد؛ پس حساب موارد استثنایی را که در حالات بعضی از بزرگان دیده می شود، باید جدا کرد.

این سخن را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به پایان می بریم: «النِّیاحَهُ عَمَلُ

---

(1) امالی طوسی، صفحه 388.

(2) بحار الانوار، جلد 79، صفحه 90.

اخلاق در قرآن، ج 2، ص: 480

الجَاهِلَیَّهِ؛ نوحه گری از اعمال جاهلیت است». «1»

منظور از نوحه گری در اینجا، عزاداری و یا ذکر مصیبت و گریستن و عزاداری فردی یا دسته

جمعی نیست، بلکه اشاره به کاری دارد که در زمان جاهلیت، میان عرب رایج بوده که اگر عزیزی از دنیا می رفت، زنان نوحه گر حرفه ای را دعوت می کردند.

آنها نیز با داد و ناله و فریاد مصنوعی، اوصاف دروغ و مبالغه های بی معنی درباره شخص از دست رفته، ذکر می کردند و گاه لباس های خود را پاره کرده و بر سر و صورت می زدند، و با این اعمال ناهنجار، فضای عزای او را گرم می کردند.

*** پایان جلد دوّم

خداوندا ! تو خوب می دانی، اگر ما توفیق پیمودن راه اولیائت را در تهذیب نفس و حسن اخلاق و صفای باطن نیافته ایم، خواهان و عاشق آن هستیم، ما را بر این کار موفّق دار و در این راه ما را یاری فرما و به گروه «مَنْ انْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِمْ» ملحق نما و همراه و همدم «و حَسُنَ أولَئکَ رفِیقاً» کن !

آمین یا ربَّ العالمین.

---

(1) بحار الانوار، جلد 79، صفحه 103.

جلد سوم

## جاه طلبی

### اشاره

هر کس به چیزی علاقه مند است، بعضی به مال عشق می ورزند، بعضی دیگر به جمال، گروهی خواهان کمالند، ولی جمعی طالب مقامند و این گروه اخیر را جاه طلب می نامند، دوست دارند مردم همه به آنها احترام بگذارند، و به خانه آنها رفت و آمد داشته باشند، و به اصطلاح از دیگران یک سر و گردن برتر باشند، آخرین سخن، سخن آنها باشد و کسی روی حرف آنها حرف نزند، هر چند عقل و کفایت و درایت لازم برای این امور را نداشته باشند. این گونه افراد را جاه طلب و طالب اسم و آوازه و مقام می نامند.

این صفت غالباً در افراد بزرگسال پیدا می شود، و در جوان و نوجوان کمتر است، و

گاه تا آخر عمر از انسان جدا نمی شود، تمام نیروهای او تحلیل می رود؛ ولی جاه طلبی همچنان در اعماق قلبش به قوت خود باقی است، بلکه با افزایش سن قوی تر و گسترده تر می شود.

این صفت رذیله سرچشمه بسیاری از مفاسد فردی و اجتماعی است، انسان را از خدا و خلق خدا دور می کند و او را برای وصول به مقصدش به دنبال گناهان خطرناکی می فرستد، و از همه بدتر این که در بسیاری از اوقات با صفات نیک مانند

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 14

احساس مسؤولیت و تصمیم بر انجام وظیفه اجتماعی و لزوم مدیریت صالح در جامعه و امثال این ها اشتباه می شود. در حدیث آمده است: «آخِرُ ما یَخْرُجُ مِنْ قُلُوبِ الصِّدِّیقینَ حُبُّ الْجاه؛ آخرین چیزی که از محبت دنیا از قلب مؤمنان راستین خارج می شود، جاه طلبی است».

این حدیث به خوبی نشان می دهد که تا چه حد این رذیله اخلاقی خطرناک است.

لازم به یادآوری است که این صفت، پیوند نزدیکی با ریاکاری و تکبر و عُجب و خودپسندی دارد که گاه به همین جهت اشتباه می شود، با این اشاره به آیات قرآن باز می گردیم، و چهره هایی از جاه طلبی و عواقب آن را در قرآن مجید، مورد بررسی قرار می دهیم:

1- در ماجرای سامری که در سوره طه از آیه 85 تا 98 آمده است استفاده می شود که مسأله جاه طلبی او سبب گمراهی خودش و گمراهی گروه کثیری از بنی اسرائیل، و بر باد رفتن جمع عظیمی از آنها شد. «قالَ فَانَّا قَد فَتَنَّا قَوْمَکَ مِنْ بَعْدِکَ وَ اضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ ... فَاخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَداً لَهُ خُوارٌ فَقالُوا هذا الهُکُمْ وَ الهُ مُوسَی فَنَسِیَ ... قالَ فَما خَطْبُکَ یا

سامِرِىُّ- قالَ بَصُرْتُ بِما لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ اثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُها وَ كَذلِکَ سَوَّلَتْ لِى نَفْسِى» «1».

2- وَ اذْ قُلْتُمْ يا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَاخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَ انْتُمْ تَنْظُرُونَ. (بقره- 55)

وَ قالَ الَّذِيْنَ لا يَرْجُوْنَ لِقائَنا لَوْلا انْزِلَ عَلَيْنا الْمَلائِكَةُ اوْ نَرَى رَبَّنا لَقَد اسْتَكْبَرُوا فى انْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُتُوّاً كَبِيراً. (فرقان- 21)

---

(1). طه، آيات 85 و 88 و 95 و 96.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 15

3- وَ نادَى فِرْعَوْنُ فِى قَوْمِهِ قالَ يا قُومِ الَيْسَ لِى مُلْكُ مِصْرَ وَ هذِهِ الْانْهارُ تَجْرِى مِنْ تَحْتِى افَلا تُبْصِرُونَ- امْ انا خَيْرٌ مِنْ هذَا الَّذِى هُوَ مَهِيْنٌ وَ لا يَكادُ يُبِيْنٌ (زخرف- 51 و 52)

4- قالَ انَّما اوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِى ... فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِى زِيْنَتِهِ- قالَ الَّذينَ يُرِيْدُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا يا لَيْتَ لَنا مِثْلَ ما اوتِىَ قارُونَ انَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ. (قصص- 78 و 79)

5- قالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ الهاً غَيْرى لاجْعَلَنَّکَ مِنَ الْمَسْجُونِيْنَ. (شعرا- 29)

6- اوْ يَكُونَ لَکَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ اوْ تَرْقَى فِى السَّماءِ وَ لَنْ نُؤمِنَ لِرُقِيِّکَ حَتَّى تُنَزِّلُ عَلَيْنا كِتاباً نَقْرَئُهُ. (اسراء- 93)

تِلْکَ الدَّارُ الْاخِرةُ نَجْعَلُها لِلَّذيْنَ لا يُرِيْدُونَ عُلُوّاً فِى الْأرِضِ وَ لافَساداً وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِيْنَ. (قصص- 83)

ترجمه:

1- فرمود: (اى موسى!) ما قوم تو را بعد از تو آزموديم و سامرى آنها را گمراه ساخت! ... و براى آنان مجسّمه گوساله اى كه صدايى همچون صداى گوساله داشت پديد آورد و (به يكديگر) گفتند (اين خداى شما و

خدای موسی است!) و او فراموش کرد (پیمانی را که با خدا بسته بود!) ...
(موسی رو به سامری کرد و) گفت: تو چرا این کار را

کردی ای سامری؟ ! گفت:

من چیزی دیدم که آنها ندیدند، من قسمتی از آثار رسول (و فرستاده خدا) را گرفتم پس آن را افکندم و این چنین (هوای) نفس من این کار را در نظرم جلوه داد !

2- (به یاد آورید) هنگامی را که گفتید: «ای موسی ! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم !» پس صاعقه شما را گرفت در حالی که تماشا می کردید ! ... و کسانی که امیدی به دیدار ما ندارند (و رستاخیز را انکار می کنند) گفتند: «چرا فرشتگان بر ما نازل نشده اند و یا پروردگارمان را با چشم خود نمی بینیم؟ !» آنها درباره خود تکبر ورزیدند و طغیان بزرگی کردند !

3- فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: «ای قوم من ! آیا حکومت مصر از آنِ من

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 16

نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارند؟ آیا نمی بینید؟ !- مگر نه این است که من از این مرد (موسی) که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید برترم؟ !

4- (قارون) گفت: «این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده ام ! ...- (و یک روز قارون) با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد، آنها که خواهان زندگی دنیا بودند گفتند: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم ! به راستی که او بهره عظیمی دارد !» (اما هنگامی که قارون و گنجهایش در زمین فرو رفت از گفته خود پشیمان شدند).

5- (فرعون) خشمگین شد و (به موسی) گفت: اگر معبودی غیر از من برگزینی تو را از زندانیان قرار

خواهم داد!

6- (مشرکان گفتند ما به تو ایمان نمی آوریم تا) خانه ای پر نقش و نگار از طلا داشته باشی، یا به آسمان بالا روی حتّی به آسمان رفتنت ایمان نمی آوریم مگر آنکه نامه ای بر ما نازل کنی که آن را بخوانیم! ... (آری،) این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند، و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است.

### تفسیر و جمع بندی

### جاه طلبان منفور!

همان گونه که در بالا اشاره شد جاه طلبی یعنی علاقه افراطی به جاه و مقام و تلاش و کوشش برای رسیدن به آن به هر قیمت و به هر صورت، از رذایل خطرناکی است که نه تنها به پیشرفت انسان در جنبه های معنوی لطمه وارد می کند، از نظر ظاهری و اجتماعی نیز او را منفور و منزوی می سازد.

در طول تاریخ انبیاء و اقوام پیشین و دشمنان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قسمتهائی دیده می شود که همه حاکی از گستردگی دامنه نکبت بار این رذیله اخلاقی است که بخشی از آن در آیات بالا منعکس شد.

در ضمن باید توجه داشت که بسیاری از رذایل اخلاقی، مفاهیمی نزدیک به هم

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 17

دارد و به اصطلاح دیوار به دیوار همند، و ممکن است یک حرکت زشت فردی و اجتماعی از چندین صفت توأم با یکدیگر ناشی شود، و در آیات قرآن نیز گاه بازتاب های چند صفت همراه با هم منعکس می شود؛ تکبّر، غرور، خودخواهی و خودپسندی، و ریاکاری همچنین جاه طلبی از این قبیل است.

به هر حال در نخستین آیات به ماجرای «سامری» برخورد می کنیم که داستانش را همه کم و بیش شنیده اند، او در

تاریخ بنی اسرائیل چهره بسیار زشت و منفور و منفی از خود به یادگار گذارده است. او که مردی بسیار جاه طلب بود از رفتن موسی علیه السلام به کوه طور با گروهی از سران بنی اسرائیل برای شنیدن پاسخ به تقاضای مشاهده پروردگار استفاده کرد، و از زینت آلاتی که از فرعونیان به دست بنی اسرائیل افتاده بود، بهره گرفت و گوساله ای طلایی ساخت که وقتی آن را در مسیر باد قرار می داد صدای مخصوصی از آن بر می خاست و یا این که قسمتی از خاک زیر پای جبرئیل یا مرکبش را که در ماجرای غرق فرعونیان ظاهر شده بود بر گرفته بود و درون گوساله طلایی ریخت، و این سر و صدا از برکت آن بود. سپس مردم را به پرستش آن دعوت کرد و چیزی نگذشت که گروه زیادی در برابر آن گوساله به سجده افتادند، و آن را نیایش کردند.

قرآن در آیات بالا به این معنی اشاره کرده می گوید: «خدا به موسی علیه السلام گفت: ما قوم تو را بعد از تو آزمایش کردیم و سامری آنها را گمراه کرد» (قالَ فِاِنَّا قَدْ فَتَنَ ا قَوْمَکَ مِنْ بَعْدِکَ وَ اضلَّهُمُ السامِرِیّ).

موسی علیه السلام سخت عصبانی شد و با شتاب به سوی قوم خود باز گشت و بر آنها فریاد زد و برادرش هارون را مورد باز خواست قرار داد، قوم موسی علیه السلام اظهار بی تقصیری کردند، و عامل اصلی این انحراف و بت پرستی را سامری معرفی نمودند که «برای آنها مجسّمه ای از گوساله که صدایی همچون صدای گوساله داشت تهیه کرده بود و (به یکدیگر) و گفتند: این خدای شما و

خدای موسی علیه السلام است و (پیمانی را که با خدا بسته بودند) فراموش کردند» (فَاخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَداً لَهُ خُوارٌ فَقالُوا هذا الهُکُمْ وَ الهُ مُوسَی فَنَسِیَ).

در اینجا موسی علیه السلام روی سخن را به سامری به عنوان عامل اصلی این فساد

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 18

بزرگ نموده و گفت: «چرا این کار را کردی ای سامری! گفت: من چیزی دیدم که آنها ندیدند، قسمتی از آثار رسول (جبرئیل) را گرفتم سپس آن را (درون گوساله) افکندم و این چنین نفس (جاه طلب) من این کار را در نظرم جلوه داد»: (قالَ فَما خَطْبُکَ یا سامِرِیُّ- قالَ بَصُرْتُ بِما لَم یَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ اثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُها وَ کَذَلِکَ سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی).

ولی علی رغم این موضوع که سامری می خواست که از این طریق به جاه و مقامی برسد، خداوند چنان مجازاتی در این جهان برای او قرار داد که او را کاملًا منزوی و از جامعه مطرود کرد و آن گونه که قرآن می گوید موسی به او گفت: «برو (و از میان مردم دور شو و با کسی تماس نگیر) و بهره تو در مدّت حیاتت این است که هر کس به تو نزدیک شود، خواهی گفت: با من تماس نگیر»: (قالَ فَاذْهَبْ فَانَّ لَکَ فِی الْحَیوه انْ تَقُوْلَ لا مِساسَ).

آیا این یکی از قوانین جزائی شریعت موسی علیه السلام بود که اگر کسی گناه سنگینی مرتکب می شد، به منزله موجودی پلید و نجس و ناپاک بود، که نه کسی با او تماس می گرفت، و نه او حق داشت با کسی تماس بگیرد، و یا این که به کیفر عملش خداوند او را

به بیماری مرموزی مبتلا ساخت که هیچ کس با او تماس نمی گرفت چرا که اگر تماس می گرفت گرفتار بیماری می شد، و یا این که سامری گرفتار یک نوع بیماری روانی به صورت وسواس شدید و وحشت از انسانها شد، به طوری که اگر کسی به او نزدیک می شد فریاد می زد لامِساسَ (با من تماس نگیر).

آری این است کیفر اعمال جاه طلبانی که حتّی دین و آیین حق را ملعبه جاه طلبی خود می کنند.

در دوّمین بخش از آیات قرآن، به چهره دیگری از جاه طلبی بنی اسرائیل برخورد می کنیم، آنها در یک تقاضای عجیب از موسی علیه السلام درخواست کردند که: باید خدا را با چشم خود آشکارا ببینند وگرنه ایمان نخواهند آورد، سرانجام گرفتار صاعقه

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 19

وحشتناکی شدند که اگر لطف خداوند دست آنها را نمی گرفت، برای همیشه نابود شده بودند، در این آیات قرآن مجید چنین می گوید: « (به خاطر بیاورید) هنگامی را که گفتید ای موسی ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر این که خدا را (با چشم خود) آشکارا ببینیم، سرانجام صاعقه شما را گرفت در حالی که تماشا می کردید (امّا توان تماشای برق صاعقه و صدای مهیب آن را نداشتید و مانند برگ خزان به روی زمین افتادید) سپس ما شما را بعد از مرگتان حیات بخشیدیم تا شکر نعمت او را بجا آورید»: (وَ اذْقُلْتُمْ یا مُوسَی لَنْ نُؤمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللَّهَ جَهْرَةً فَاخَذَتْکُمُ الصَّاعِقَةُ وَ انْتُمْ تَنْظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْناکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوتِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ).

صاعقه چیست؟ جرقّه و برقی است که از میان یک قطعه ابر که دارای بار الکتریسیته مثبت است به هنگام نزدیک

شدن به زمین که دارای الکتریسیته منفی است جستن می کند حرارت آن در حدود پانزده هزار درجه سانتیگراد، و صدای آن بسیار عظیم، و به هر جا اصابت کند آن را نابود می سازد.

در داستان بنی اسرائیل هنگامی که صاعقه به بالای کوه خورد، آن را از هم متلاشی کرد و لرزه عجیبی به کوه افتاد و همه آن گروه هفتاد نفری که با موسی علیه السلام برای شنیدن پاسخ دیدار پروردگار به کوه آمده بودند سخت به لرزه در آمدند و جان باختند، تنها موسی علیه السلام بود که بیهوش افتاد، و هنگامی که به هوش آمدند، از خدا برای آنها تقاضای عفو و تقاضای حیات کرد و خداوند دعوتش را اجابت نمود و این متعصّبان لجوج و جاه طلبان خودخواه که از دیدن یک جرقّه آسمانی، همه چیز را از دست دادند، خود را در برابر عظمت پروردگار بسیار حقیر و کوچک یافتند و به روشنی فهمیدند که اینجا، جای جاه طلبی نیست و انسان جاه طلب در برابر قدرت خدا، خودش را رسوا می کند.

قرآن مجید در جای دیگر به همین داستان اشاره کرده و می گوید: «اهل کتاب از تو تقاضا می کنند که کتابی از آسمان بر آنها نازل کنی» (يَسْئَلُكَ اهْلُ الْكِتابِ انْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتاباً مِنَ السَّماءِ).

ممکن است انگیزه این تقاضا بهانه جویی یا جاه طلبی و یا هر دو باشد، قرآن

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 20

مجید می گوید: «اینها از موسی علیه السلام چیزهایی بزرگتر و عجیب تر از این، خواستند و گفتند: «خدا را آشکارا به ما نشان ده،» سپس صاعقه آسمانی به خاطر این ظلم و ستم، آنها را فرو گرفت». «1»

(فَقَدْ سَئَلُوا مُوسَی اکْبَرَ مِنْ ذلِکَ فَقالُوا ارِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَاخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ).

این تعبیرات نشان می دهد که روح جاه طلبی و کبر و غرور و تعصّب و لجاجت بر آنها حکم فرما بود؛ به همین دلیل پیوسته بهانه جویی می کردند، و این صفات رذیله، همان است که اکنون نیز در گروه کثیری از آنان می یابیم، خود را نژادی برتر و انسانهای ویژه می دانند و در فکر این هستند که با نداشتن کفایت و لیاقت، اقتصاد و سیاست جهان را در قبضه خود بگیرند.

جاه طلبی، مخصوص بنی اسرائیل و سامری نبود، فرعونها و نمرودها نیز از مصادیق بارز آن بودند همان گونه که در سومین بخش از آیات می خوانیم: «فرعون در میان قوم خود ندا داد: ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان دارد؟ آیا نمی بینید؟!

- به یقین من از این مرد که از طبقه پستی است و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید برترم!

- اگر او راست می گوید چرا دست بندهای طلا به او داده نشده؟ یا اینکه چرا فرشتگان همراه او نیامده اند؟! (تا سخنش را تأیید کنند)» (وَ نادَی فِرْعَوْنُ فِی قَومِه قالَ یا قُوْمِ الَیْسَ لِی مُلْکُ مِصْرَ وَ هذِهِ الْانْهارُ تَجْرِی مِنْ تَحْتِی افَلا تُبْصِرُونَ- امْ انَا خَیْرٌ مِنْ هذَا الَّذی هُوَ مَهِیْنٌ وَ لا یَکادُ یُبیْنُ فَلَولا الْقِیَ عَلَیْهِ اسْوَرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ اوْجاءَ مَعَهُ الْمَلائِکَةُ مُقتَرِنِیْنَ).

فرعون در این گفتار خود در واقع میان چند صفت رذیله جمع نمود، غرور،

---

(1). نساء، آیه 153.



خودبزرگ بینی، جاه طلبی، و عوام فریبی، و عجب اینکه او معجزات عظیم موسی علیه السلام را که با چشم

خود دیده بود و اطرافیانش نیز شاهد و ناظر آن بودند رها کرد و به مسأله دست بند طلا و طبقه اجتماعی و لکنت زبان چسبید (در حالی که لکنت زبان موسی علیه السلام مربوط به گذشته بود و بعد از مبعوث شدن طبق تقاضائی که از خداوند کرد و خداوند خواسته او را اجابت فرمود لکنتش برطرف گردید).

ولی به هر حال همان گونه که در آیه بعد از آن آمده است فرعون با این سخنان قوم خود را تحمیق و خام کرد تا از وی اطاعت کنند.

در بخش چهارم از این آیات به داستان «قارون» برخورد می کنیم که او هم یکی از نمونه های بارز جاه طلبی بنی اسرائیل بود، همان صفت زشتی که سرانجام او را بدبخت و بیچاره نمود و به قعر زمین فرستاد !.

عجب اینکه غرور و جاه طلبی چنان حجاب ضخیمی بر دیده و درک انسان می افکند که بدیهی ترین مسائل را به فراموشی می سپارد.

هنگامی که آگاهان بنی اسرائیل او را اندرز دادند که خدا این همه نعمت به تو داده است، چه بهتر که با این نعمتهای خدا داد، سرای آخرت را برای خود آباد سازی و بهره ات را از دنیا فراموش نکنی که عمر انسان کوتاه است و ثروتها در مسیر زوال، مبادا این ثروت عظیم را دست مایه فساد در زمین قرار دهی و به مبارزه با پیامبر خدا برخیزی !.

آن مرد مغرور خیره سر، در پاسخ گفت: «این ثروت عظیم را با علم و دانش خودم (و لیاقت و کفایت و تدبیرم) به دست آورده ام (شما حق ندارید دراین باره برای من تعیین تکلیف کنید) (قالَ اوتِیتُهُ عَلی عِلْمٍ عِنْدِی ...).

این سخن را گفت

و به سرکشی خود افزود و برای اینکه حس جاه طلبی خود را ارضاء کند «با تمام زینت خود (با اسبهای گران قیمت و کنیزان و غلامان بسیار که بر زینهای طلایی سوار، و در انواع زینت آلات طلا غرق بودند) در میان قوم موسی

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 22

ظاهر شدند» (فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ فِی زِینَتِهِ).

منظره چنان زیبا و فریبنده بود که دل و دین و دنیا را از دل بنی اسرائیل ربود به گونه ای که گفتند: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است داشتیم، به راستی که او بهره عظیمی دارد (و زندگی پر از لذّت)» (قالَ الَّذِینَ یِرِیدُونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا یا لَیْتَ لَنا مِثْلَ ما اوتِیَ قارُونَ انَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظیمٍ).

ولی همان گونه که در ذیل این آیات آمده است خداوند قارون و قصرها و اموالش را در زمین فرو برد، زلزله ای ظاهر شد، زمین شکاف برداشت و همه اینها در کام زمین فرو رفت، آن چنان که گویی نه قارونی بود و نه آن تشکیلات پر زرق و برق خیره کننده!

در این هنگام آرزوکنندگان جایگاه قارون، تکان سختی خوردند، از خواب غفلت بیدار شدند و از گفته خود پشیمان گشتند و به خدا پناه بردند، آری جاه طلبی و غرور و غفلت چنان غافل کننده است که انسان را از بدیهی ترین مسائل حیات غافل می کند تا آنجا که انسان ضعیف و ناتوان که دائماً در معرض حوادث گوناگون است و از نسیمی دفتر حیات زندگیش بر هم می خورد و همه چیز او دستخوش فنا می گردد، دعوی قدرت و استقلال و حتّی دعوی الوهیت می کند.

در پنجمین بخش از آیات، سخن از فرعون است که

با بلند پروازی جنون آمیز و جاه طلبی، دیوانه وار خطاب به موسی کرده گفت: «اگر معبودی غیر از من برگزینی تو را از زندانیان قرار خواهم داد!» (لَئِنْ اتَّخَذْتَ الهاً غَیرِی لاجْعَلَنَّکَ مِنَ الْمَسْجُونِینَ).

بی شک، فرعون که بر کشور پهناور مصر حکومت می کرد این قدر ساده لوح نبود که خود را خالق آسمان و زمین بپندارد و دعوت موسی را که با معرفی ربّ العالمین شروع شد و در آیات قبل از این آیه با منطقی بسیار روشن دنبال شده است، درک نکند.

به یقین خودخواهی، برتری جویی، جاه طلبی به او اجازه نمی داد که حق را پذیرا

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 23

شود و در برابر منطق پیامبر خدا موسی علیه السلام سر تعظیم فرود آورد.

آری راه و رسم طغیان گران جاه طلب همیشه این بوده که در برابر حق تکیه بر زور کنند و پاسخ برهان را با زندان بدهند!

ممکن است تصور شود که مجازات زندان در برابر قیام موسی بن عمران که ارکان حکومت فرعون را به لرزه در آورده بود چیز کمی بود ولی به گفته بعضی از مفسّران زندان فرعون زندانی نبود که کسی از آن جان به سلامت بیرون ببرد، تنها در زندان می ماندند تا با رنج و شکنجه جان بدهند.

در ششمین بخش از این آیات، سخن از مشرکان عرب است که به جای طلب دلیل و برهان و معجزه زنده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به انواع بهانه جوییها دست می زدند؛ گاه از او چشمه های جاری در سرزمین خشک و سوزان حجاز می خواستند و گاه باغی پر از خرما و انگور که نهرها در میان آن جاری باشد و گاه فرود

سنگهای آسمانی بر آنان و گاه حضور خداوند و فرشتگان نزد آنان و گاه خانه ای از طلا و سرانجام گفتند: «ما به تو ایمان نمی آوریم مگر این که به آسمان بالا روی حتی به آن هم ایمان نمی آوریم مگر اینکه نامه ای (از خدا بر ما نازل کنی)؛» (أوْ یَکونَ لَکَ بَیتٌ مِنْ زُخْرُفٍ اوْ تَرْقی فِی السَّماءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِیِّکَ حَتَّی تُنَزِّلَ عَلَیْنا کِتاباً نَقْرَءُهُ).

آنها در این تعبیرات، نهایت خود بزرگ بینی و جاه طلبی خود را نشان دادند و ثابت کردند انسان تحت تأثیر این صفات پلید تا چه حد از منطق و عقل دور شده اند.

در اینکه مراد از «بَیْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ» چیست؟ مفسّران دو احتمال داده اند نخست اینکه: منظور خانه ای است پر از طلا یا اشیائی که از طلا ساخته شده باشد، یا منظور خانه ای است که پر از نقش و نگار (نقش و نگارهای طلایی) باشد و تفسیر اول با توجه به تعبیر «مِنْ زُخْرُفٍ» صحیح تر به نظر می رسد.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 24

در هفتمین و آخرین بخش از این آیات که در ذیل آیات مربوط به قارون آمده است، به عنوان یک دستور کلّی می فرماید: «آن سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می دهیم که قصد برتری جویی در زمین و فساد را ندارند و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است؛ (تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَهِ نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لایُرِیدُونَ عُلُوّاً فِی الْارْضِ وَ لافَساداً وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقینَ).

آری عاقبت جاه طلبان مستکبر همان عاقبت قارون است که همه چیز خود را بر سر جاه طلبی و استکبار گذاشت و خشم خدا او را گرفت و به زندگی ننگینش پایان داد و برای همیشه مورد لعن و نفرین

واقع گشت.

ممکن است از عطف کردن فساد به علو فی الارض چنین استفاده شود که افراد برتری جو و جاه طلب سرانجام دست به فساد در ارض می زنند و برای سیراب کردن عطش خود از هیچ جنایتی فرو گذار نمی کنند.

جالب اینکه در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم که به هنگام خلافت ظاهری شخصاً در بازارها قدم می زد، افراد گمشده را راهنمائی می کرد، ضعیفان را کمک می نمود و از کنار فروشندگان و کسبه رد می شد و این آیه را برای آنها تلاوت می نمود «تِلْکَ الدّارُ الْاخِرَهِ نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لایُرِیُدونَ عُلُوّاً فِی الْارْضِ وَ لافَساداً؛ سپس به تفسیر آن می پرداخت به گونه ای که نه تنها شامل زمامداران می شد، بلکه همه صاحبان قدرت را (بهر شکل و هر صورت) شامل می شد».

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: هنگامی که این آیه را تلاوت نمود گریه کرد و فرمود: «ذَهَبَتْ وَاللَّهُ الْأَمانِیُّ عِنْدَ هذِهِ الْآیَهِ؛ با وجود این آیه همه آرزوها بر باد رفته است». «1»

شاید منظور امام علیه السلام این است: با توجه به اینکه خداوند سرای آخرت را تنها از آن کسانی می داند که حتی اراده برتری جویی در دل ندارند و بذر جاه طلبی در سر نمی پرورانند کار بسیار مشکل است.

---

(1). تفسیر علی بن ابراهیم، ذیل آیه مورد بحث.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 25

از مجموع آیاتی که در بالا ذکر شد و بعضی دیگر آیات مشابه به خوبی استفاده می شود که جاه طلبی مخصوصاً اگر با صفات زشت دیگر همچون کبر و غرور و تعصّب و لجاجت توأم شود آثار مرگبار در زندگی انسانها دارد و می تواند نه تنها یک فرد بلکه جامعه ای را به

سقوط بکشاند.

### حبّ جاه در روایات اسلامی

در روایات اسلامی از این صفت رذیله نکوهش شدید شده گاه تحت عنوان «حب جاه»، گاه تحت عنوان «حبّ ریاست» و گاه تحت عنوان «شرف» که به عنوان نمونه، روایات ذیل از میان انبوه روایات گلچین شده است:

1- تأثیر مخرّب این رذیله اخلاقی در دین انسان به قدری شدید است که در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ما ذِئْبانِ ضارِیانِ ارْسِلا فِی زَرِیبَهِ غَنَمٍ اکْثَرُ فَساداً فِیها مِنْ حُبِّ الْمال وَ الْجاهِ فِی دِینِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ؛ دو گرگ درنده که در آغل گوسفندان رها شوند فساد و خرابی آنها بیشتر از حبّ مال و مقام در دین انسان مسلمان نیست». «1»

مطابق این بیان، جاه طلبی و مقام پرستی، دین و ایمان انسان را بر باد می دهد، آن گونه که گرگ گرسنه گوسفندان را.

2- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «حُبُّ الْجاهِ وَ الْمالِ یُنْبِتانِ النِّفاقَ فِی الْقَلْبِ کَما یُنْبِتُ الْماءُ الْبَقْلَ؛ علاقه شدید به مقام و مال، نفاق را در قلب انسان می رویانند همان گونه که آب سبزه را می رویاند». «2»

3- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مَنْ طَلَبَ الرِّئاسَهَ هَلَکَ؛ کسی که طالب مقام باشد (و دلباخته آن گردد) هلاک می شود». «3»

4- این مسأله به قدری اهمیت دارد که در روایات اسلامی نسبت به ظهور کمترین نشانه های آن هشدار داده شده است از جمله در حدیثی از همان امام

---

(1). میزان الحکمه، جلد 1، صفحه 492 (حدیث 3034).

(2). المحجه البیضاء، جلد 6، صفحه 112.

(3). اصول کافی، جلد 2، صفحه 297، حدیث 2.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 26

بزرگوار می خوانیم که فرمود: «ایَّاکُمْ وَ هؤلاءِ الرُّؤَساءِالَّذِین یَتَرأَّسُون

فَوَاللّهِ ما خَفَقْتِ النِّعالُ خَلْفَ رَجُلٍ الّا هَلَکَ وَ اهْلَکَ؛ از این گروه ریاست طلب بپرهیزید، به خدا سوگند صدای کفشها پشت سر کسی بلند نمی شود مگر اینکه هم خودش هلاک می شود و هم دیگران را هلاک می کند». «1»

توجه به این نکته لازم است که محرومان در آن زمان غالباً پابرهنه ها بودند و کفشهای صدادار مربوط به دنیاپرستان و ثروتمندان بود، بدیهی است که این گونه افراد برای خدا و معنویت دنبال کسی نمی روند.

5- در حدیث دیگری از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره ریشه های اصلی گناهان چنین آمده است: «اوَّلُ ما عَصِیَ اللَّهُ تَبارَکَ وَ تَعالی بِسِتٍّ خِصالٍ حُبِّ الدُّنْیا وَ حُبِّ الرِّیاسَهِ وَ حُبِّ الطَّعامِ وَ حُبِّ النِّساءِ وَ حُبِّ النَّوْمِ وَالرَّاحَهِ؛ نخستین گناهانی که در جهان در برابر فرمان پروردگار انجام گرفت به سبب شش چیز بود: دنیا پرستی، عشق به مقام، علاقه شدید به غذاهای رنگین، علاقه شدید به زنان و علاقه به خواب و راحتی» «2».

6- از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «انَّ حُبَّ الشَّرَفِ وَ الذِّکْرِ لا یَکوُنانِ فِی قَلْبِ الْخائِفِ الرَّاهِبِ؛ علاقه به مقام و اسم و آوازه در قلب کسی که خوف خدا دارد و از او ترسان است نخواهد بود» «3».

7- از همان امام معصوم می خوانیم که فرمود: «مَنْ طَلَبَ الرِّئاسَهَ بِغَیْرِ حَقٍّ حُرِمَ الطَّاعَهُ لَهُ بِحَقٍّ؛ کسی که ریاست را به ناحق طلب کند از اطاعت خداوند به حق محروم خواهد شد» «4».

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که جاه طلبی و حب مقام با حق پرستی در تضاد است.

از این حدیث این نکته نیز استفاده می شود که ریاست طلبی بر دوگونه است.

---

(1). همان مدرک، حدیث

.3

(2). خصال، جلد 1، صفحه 330.

(3). اصول کافی، جلد 2، صفحه 69، حدیث 7.

(4). تحف العقول، صفحه 237.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 27

ریاست حق و باطل

در بعضی از آیات قرآن می خوانیم که یکی از خواسته های بندگان خاص خدا (عِبادُالرَّحْمانِ) این است که می گویند: «وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِینَ اماماً؛ خداوندا! ما را پیشوای پرهیزگاران قرار ده» «1».

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که ریاست طلبی همیشه مذموم نیست، بلکه به گفته «علّامه مجلسی» (رضوان الله تعالی علیه) در «بحار الانوار»، ریاست بر دو گونه تقسیم می شود، حق و باطل، سپس برای ریاست حق مثال به متصدی شدن مقام فتوا و تدریس و وعظ می زند و می گوید: کسی که اهلیت این کار را دارد و عالم به متون کتاب و سنت است و هدفش هدایت خلق و تعلیم مسائل دین باشد این از نوع ریاست حق است که گاه وجوب عینی یا کفائی دارد، ولی کسی که آگاهی از این امور ندارد یا آگاهی دارد ولی هدفش تنها شهرت طلبی و جلب قلوب و تحصیل مال و مقام است این از نوع ریاست باطل است و این کار کسانی است که به صفت رذیله جاه طلبی گرفتارند.

سپس از بعضی از محققان نقل می کند که معنی «جاه» همان تملک دلها و نفوذ در آنهاست. و حکم آن حکم تملک اموال است، اینها همه از اموری است که جزء اهداف زندگی دنیا می باشد و با مرگ پایان می یابد و دنیا مزرعه آخرت است؛ پس کسی که از این امور زاد و توشه ای برای آخرت برگیرد سعادتمند و خوشبخت است و کسی که آن را وسیله هوسرانی قرار دهد بدبخت و بیچاره است «2».

در واقع

کسانی که مقام را برای رسیدن به اهداف مقدس اجتماعی و انسانی و به تعبیر دیگر برای اهداف الهی می طلبند نه جاه طلبند و نه مقام پرست؛ آنها در خط امیر مؤمنان علی علیه السلام حرکت می کنند که می فرماید: «امَا وَالَّذی فَلَقَ الحَبَّهَ وَ بَرَأَ النّسَمَهَ لَوْ لا حُضُورُ الحاضِرِ وَ قیامُ الْحُجَّهِ بِوُجُودِ النّاصِرِ وَ ما اخَذَ اللَّهُ عَلَی العُلَماءِ الّایُقَارُّوا عَلی کِظَّهِ ظَالِمٍ وَ لا سَغَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَیْتُ حَبْلَها عَلی غَارِبِها وَ لَسَقَیْتُ آخِرَها بِکَأسِ اوَّلِها؛ آگاه

---

(1). فرقان، آیه 74.

(2). بحار الانوار، جلد 70، صفحه 147 به بعد (با تلخیص).



باشید! به خدا سوگند، خدائی که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته و به یاریم قیام کرده اند و از این جهت، حجت تمام شده است، اگر نبود عهد و مسئولیتی که خداوند از علماء و دانشمندان (هر جامعه) گرفته که در برابر شکمخواری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را رها می ساختم و از آن صرف نظر می نمودم و آخر آن را با جام آغازش سیراب می کردم» «1».

### نشانه های جاه طلبی

افراد جاه طلب را غالباً می توان از حرکات و کلمات و رفتارشان شناخت؛ آنها تمایل دارند تمام کارهای نیکی را که انجام می دهند تابلو کنند و همه از آن آگاه شوند تا در نزد مردم مقام و منزلتی پیدا کنند.

به همین دلیل جاه طلبان غالباً به ریاکاری نیز کشیده می شوند چرا که بدون ریاکاری حسّ جاه طلبی آنها اشباع نمی شود لذا بعضی از بزرگان اخلاق جاه طلبی و ریاکاری را همراه یکدیگر در کتابهای خود عنوان کرده اند «2».

بسیاری از

جاه طلبان حتی علاقه دارند کارهایی را هم که انجام نداده اند به حساب آنها بگذارند و به مضموت آیه شریفه: «وَ یُحِبُّونَ انْ یُحْمَدُوا بِمالَمْ یَفعَلُوا؛ دوست دارند نسبت به کار نیکی که انجام نداده اند مورد ستایش قرار گیرند!» «3»

هدف آنها کسب وجاهت عمومی و اسم و آوازه است از هر طریقی که باشد نه برای اینکه وجاهت عمومی را مقدمه ای برای انجام اصلاحات اجتماعی و کارهای خیر قرار دهند، بلکه به این منظور که مردم آنها را بستایند و در برابر آنها خضوع کنند، و به مدح ستایش آنها بپردازند.

جاه طلبان سعی می کنند به سراغ کارهایی بروند که اسم و آوازه و شهرتی در آن

---

(1). نهج البلاغه، خطبه 3.

(2). به محجه البیضاء، جلد 6، صفحه 106 به بعد مراجعه شود که در حدود صد صفحه درباره این دو بحث نموده است.

(3). آل عمران، آیه 188.



است، هر چند بازده ضعیف داشته باشد و هرگز به کارهایی که سروصدا و آوازه ای ندارد تمایل نشان نمی دهند هر چند فایده آن برای جامعه فوق العاده زیاد باشد.

جاه طلبان توقع و انتظار دارند دائما مدح آنها شود، کمترین نقد و نکوهش از آنها به عمل نیاید، انتظار دارند در مجالس همه آنها را احترام کنند و کسی بالاتر از آنها ننشیند، در اثناء سخنان آنها سخن نگوید و به اصطلاح سخن آخر، سخن آنها باشد.

افرادی که آنها را تکریم و تعظیم می کنند در نظر آنها افراد با معرفتی هستند و افرادی که نسبت به آنها اعتنایی ندارند، افرادی بی معرفت و

نمک نشناسند؛ به همین دلیل این افراد غالباً مورد تنفّرند و اگر نیازمندانی
به آنها مراجعه

کنند از روی اجبار و ناچاری است.

این افراد بسیار زود شناخته می شوند حتی در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «انَّ شِرارَکُمْ مَنْ احَبَّ انْ یُوَطَّأَ عَقِبَهُ؛ کسانی که دوست دارند مردم پشت سر آنها بیفتند بدترین شما هستند». «1»

در حدیث دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ احَبَّ انْ یُمَثَّلَ لَه الرِّجالَ فَلْیُتَبَوَّ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ؛ کسی که دوست دارد مردم دست به سینه در مقابل او بایستند خود را مهیای آتش دوزخ کند!» «2»

دیگر از نشانه های آنها این است که آنها در دنیائی از وهم و خیال به سر می برند و آنچه را در واقعیت عینی از مقام و منزلت به دست نمی آورند، در عالم اوهام و خیالات برای خود فراهم می سازند.

### اسباب و انگیزه های حبّ جاه

مرحوم «فیض کاشانی» در بحث «حبّ جاه» سخن جالبی دارد، می گوید: «تعلّق خاطر مردم به جاه و مقام، و یا به تعبیر دیگر مالکیت قلوب و دلها بیش از تعلّق

---

(1). اصول کافی، جلد 2، صفحه 299، حدیث 8.

(2). مکارم اخلاق، جلد 1، صفحه 26.



خاطر آنها به مال و ثروت است؛ زیرا رسیدن به مال از طریق جاه آسان تر است از رسیدن به جاه از طریق مال، چه اینکه بسیارند کسانی که اموال زیادی دارند ولی بر قلوب مردم حاکم نیستند، اما کسانی که بتوانند در دلهای مردم نفوذ کنند به دست آوردن مال و ثروت برای آنان آسان است».

ثانیاً اموال در معرض تلف قرار دارد و نگهداری آن آسان نیست ولی اگر کسی بتواند مالکیت قلوب را برای خود فراهم سازد حفظ آن آسانتر است (هر چند در این

راه آسان است).

ثالثاً معمولاً مالکیت دلها روز به روز گسترده تر می شود بی آنکه نیاز به زحمت فراوانی داشته باشد و همان ثناخوانی مردم برای گسترش آن کافی است در حالی که برای افزایش مال معمولاً زحمت فراوانی لازم است». «1»

گرچه مرحوم «فیض» مطالب بالا را برای بیان محبوبیت «جاه و مقام» ذکر کرده ولی از یک نظر می توان آنها را انگیزه های «حبّ جاه» شمرد چرا که وقتی جاه و مقام سبب افزایش مال و رسیدن به آرزوها و هوا گردد و اضافه بر آن سبب خضوع و تواضع مردم شود، طبیعی است که نظرها به سوی آن جلب می شود به طوری که می توان گفت کمتر کسی است که از حب جاه هر چند به صورت ضعیف و کمرنگ خالی باشد و در عبارت معروفی در السنه بزرگان آمده است: «آخِرُ ما یَخْرُجُ مِنْ قُلُوب الصّدیِقینَ حُبُّ الْجاهِ؛ آخرین چیزی که از دلهای انسانهای راستین خارج می شود، جاه طلبی است». «2»

دیگر از اسباب «جاه طلبی» «حبّ ذات» افراطی است که انسان برای اشباع آن به هر کاری دست می زند و سعی می کند با دست و پا کردن مقامات بالاتری در اجتماع، خود را راضی کند.

عقده حقارت و خودکم بینی نیز، عکس العملهای متفاوتی می تواند داشته باشد

---

(1). محجه البیضاء، جلد 6، صفحه 115- 116 با تلخیص.

(2). این عبارت را به عنوان روایت در کتب روائی مانند بحار، وسائل و مستدرک الوسائل با بررسی کامل نیافتیم.



از جمله «جاه طلبی» است؛ افرادی که به هر دلیل تحقیر شده اند و حقارت آنها را رنج می دهد سعی می کنند از طریق جاه طلبی و بلند پروازی این شکست درونی خود را جبران نمایند. حسادت

نسبت به دیگران و همچنین کینه توزی و انتقام جوئی نیز می تواند از اسباب این صفت رذیله باشد تا از این طریق دیگران را در موضع پست تر قرار دهد و حسادت خود را عملی کند یا از افراد مورد نظر انتقام بگیرد.

کوتاه سخن این که جاه طلبی از صفات رذیله پیچیده ای است که ریشه در بسیاری از رذیله های دیگر دارد.

### طرق درمان جاه طلبی:

با توجه به بحثهایی که در گذشته برای پیشگیری یا درمان رذائل اخلاقی داشته ایم یک اصل کلّی برای ما روشن شده است که اگر گرفتاران در چنگال رذایل اخلاقی به پیامدهای سوء این صفات بیندیشند غالباً به فکر درمان و ترک آن خواهند افتاد.

این اصل در مورد جاه طلبی نیز صادق است، اگر جاه طلبان بدانند این صفت رذیله نه تنها آنها را از خدا دور می سازد، بلکه در نظر خلق خدا نیز منفور می شوند، مردم از آنها می گریزند و دوستان خود را به آسانی از دست می دهند، این صفت، آنها را به ریاکاری که از خطرناکترین گناهان است می کشاند، و حتی گاه همچون «سامری و قارون» به کفر و مقابله با پیامبران الهی سوق می دهد، آنها اگر بدانند که جاه طلبی همچون گرگی که در میان گله گوسفندان بی دفاع، وارد شود دین و ایمان انسان را بر باد می دهد، و نفاق را در دل می رویاند همان گونه که آب، گیاهان را در زمین می رویاند، به یقین در کار خود تجدید نظر خواهند کرد.

آنها اگر به ناپایداری دنیا و کوتاه بودن عمر و عاریتی بودن نعمتها بیندیشند، و به گفته بعضی از بزرگان اخلاق، بدانند که اگر تمام کسانی که در شرق و غرب جهان هستند سالها برای

انسان سجده کنند چیزی نمی گذرد که نه سجده کننده باقی

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 32

می ماند و نه مسجود؛ مسلماً بیدار می شوند.

مطالعه حالات فرعونها، نمرودها، قارونها، سامریها، و پایان اسف انگیز زندگی آنها نیز درس دیگری برای بیداری و هوشیاری جاه طلبان است اینها از یکسو، و از سوی دیگر جاه طلبی از ضعف ایمان مخصوصاً اعتقاد به توحید افعالی سرچشمه می گیرد و با تقویت پایه های ایمان برطرف می شود، کسی که آگاه از عظمت خدا باشد می داند که تمام عالم آفرینش در برابر ذات پاک او ذره ناچیزی است، به علاوه می داند عزت و ذلت، عظمت و حقارت در دست او است و از همه مهمتر دلهای بندگان در کف با کفایت او می باشد از همه اینها گذشته اقبال مردم که افراد جاه طلب به آن دل بسته اند و ادبار آنها که از آن بیم و هراس دارند به قدری ناپایدار است که برای آن حسابی نیست و به گفته بعضی، ادبار و اقبال دلها همچون دیگی که در حال جوشیدن است دائماً در حال تغییر است و کسی که بر اساس آن برنامه ریزی کند مانند کسی است که بخواهد روی امواج دریا بنائی بسازد و سرمایه گذاری در این راه قطع نظر از زیانهای آخرت در دنیا نیز عاقلانه نیست.

اینها همه طرق درمان از جنبه های علمی بود، اما در جنبه های عملی راه درمان این است که خود را در شرایطی قرار دهد که «حب جاه» را بشکند، مثلاً در مجالس در جایی بنشیند که افراد عادی و نه شخصیت ها می نشینند، لباس خود را لباسی انتخاب کند که افراد متوسط یا نیازمند آن را می پوشند، و همچنین در

مرکب و خانه و تغذیه و مانند آن.

بعضی از بزرگان علم اخلاق معتقدند بهترین راه برای قطع حب جاه، دوری گزیدن از مردم و روی آوردن به گمنامی است مشروط بر این که انتخاب این روش ها نیز ناخودآگاه وسیله ای برای کسب جاه در نظر مردم نباشد.

بسیاری از متصوّفه و مدّعیان عرفان برای شکستن حبّ جاه به کارهایی روی آورده و می آورند که هرگز با موازین شرع سازگار نیست و عجب این که گاه نام این گناهان بیّن را «گناهان صوری» ! می گذارند که قابل اغماض و جبران است ! مرحوم «فیض کاشانی» نقل می کند یکی از شاهان قدیم قصد کرد به حضور یکی از زهّاد

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 33

زمان برسد، آن زاهد هنگامی که احساس کرد او دارد نزدیک می شود سفارش کرد نان و سبزی برای او حاضر کنند و با ولع و حرص به خوردن نان و سبزی پرداخت، در حالی که لقمه های بزرگ بر می داشت هنگامی که شاه این منظره را دید زاهد از چشم او افتاد و بدون گفتگو بازگشت، زاهد گفت: «الْحَمْدُللّهِ الَّذی صَرَفَکَ عَنّی؛ شکر خدایی را که تو را از من منصرف ساخت».

از بعضی دیگر نقل می کنند که گاه مشروبات غیر الکلی را در ظرفی که رنگ شراب به آن می داد می نوشید تا مردم گمان کنند شراب خوار است و از چشم آنها بیفتد !

و از دیگری نقل می کنند که در منطقه ای به زهد معروف شده بود و مردم به او اقبال کردند، او وارد حمام شد و عمداً لباس شخص دیگری را مخفیانه پوشید و بیرون آمد و سر راه ایستاد، تا مردم او را شناختند و گرفتند و زدند و

لباس را از او باز پس گرفتند، و گفتند: این مردی است کلاه بردار و از او دوری می کردند!!

بی شک این گونه کارها در بعضی از موارد حرام مسلّم و مواردی مکروه است و هرگز شرع اسلام اجازه نمی دهد که انسان خود را با ارتکاب این اعمال زشت بد نام کند و از چشم مردم بیندازد، همان گونه که سوء ظن به خلق خدا از نظر اسلام ممنوع است، ایجاد عوامل سوء ظن نیز مجاز نیست.

بنابراین برای درهم شکستن حبّ جاه باید راه هایی را برگزید که با موازین شرع و معیار عقل سازگار است و با وجود طرق مشروع، معنی ندارد که انسان با این بهانه ها به سراغ اموری برود که نامطلوب و یا نامشروع است.

و عجب این که مرحوم «فیض کاشانی» بعد از ذکر نمونه هایی از آن چه در بالا آمد (خوردن مشروب حلال در ظرفی که آن را به صورت مشروبات الکلی نشان می دهد) می افزاید از نظر فقهی مجاز بودن ارتکاب چنین عملی محل تأمّل است ولی اهل حال گاهی خود را به اموری درمان می کردند که فقیه هرگز به آن فتوا نمی دهد و این را راه برای اصلاح قلب می شمردند، و سپس این گونه گناهان صوری

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 34

را به اعمال نیک جبران می نمودند، سپس داستان دزد حمام را ذکر می کند. «1»

اگر این سخن را بعضی از متصوّفه می گفتند چندان جای تعجب نبود؛ اما از فقیه معتبری همچون فیض کاشانی، این سخن بعید است، تصرّف در اموال دیگران و لباس دیگری در حمام، مخصوصاً برای ایجاد سوء ظن و بدبینی، گناه مسلّمی است نه گناه صوری و ارتکاب گناه نه

مناسب اهل حال است نه مایه اصلاح قلب، اضافه بر این، با وجود طرق مشروع و مباح چه دلیلی دارد که انسان به سوی این کارهای زشت و غیر منطقی کشیده شود. به نظر می رسد که این عالم بزرگوار در این بخش از کلمات تحت تأثیر سخنان «غزالی» در «احیاء العلوم» واقع شده و غزالی از این گونه سخنان بسیار دارد، و شاید هم نظر مرحوم «فیض» فقط نقل قول بوده نه تأیید.

فرقه «ملامتیّه» «2» که یکی از فرق معروف صوفیه است در انتخاب این روش برای گمنامی و بدنامی، افراط می کردند، و به همین دلیل به عنوان «ملامتیّه» معروف شدند؛ ولی اسلام هرگز با این کارهای غیر عاقلانه و دور از منطق عقل و شرع موافقت نمی کند و برای رسیدن به اهداف مطلوب اسباب مشروع را توصیه می کند.

البته باید توجه داشت که مرحوم فیض در دیگر از سخنانش اعمال و روشهای ملامتیه را که سعی داشتند با ارتکاب گناهان کبیره خود را از چشم مردم بیندازند نفی می کند، و آن را مجاز نمی شمرد.

---

(1). المحجه البیضاء، جلد 6، صفحه 130.

(2). ملامتیّه طایفه ای بودند از صوفیه که در قرن سوم هجری و بعد از آن در خراسان شهرت یافتند، آنها بدگمانی در حق نفس را نخستین قدم حسن ظن به حق که اصل معرفت است می دانستند از این رو بر خلاف صوفیان پشمینه پوش عصر خویش، سعی داشتند از حیث لباس و رفتار و احوال ظاهری با سایر مردم تفاوت نداشته باشند مخصوصاً سعی داشتند که هرگز در اظهار خیر و اخفاء شرّ نکوشند و برای این کار به پندار خود گرفتار ریا و جاه طلبی نشوند،

از اظهار قبائح و معایب نفس در نزد توده مردم اباء نداشتند، و خویشتن را عمداً در معرض ملامت خلق قرار می دادند تا مغرور نشوند (و مرتکب اعمالی می شدند که انسان از آن وحشت می کند.

شرح بیشتر در این زمینه را در کتاب جلوه حق، صفحه 63 و 64 مطالعه فرمائید.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 35

2

بهانه جویی و لجاجت

اشاره:

بهانه جویی و لجاجت را می توان از مهمترین موانع درک حقیقت دانست زیرا این امر سبب می شود که انسان به حق نرسد بلکه در باطل راسخ تر گردد !.

منظور از بهانه جویی و لجاجت این نیست که انسان برای کشف حقیقت پافشاری کند و پی در پی سؤال مطرح نماید، زیرا سؤال کلید اصلی کشف حقایق است، بلکه منظور این است، بعد از آشکار شدن حق باز هم بر سخن باطل یا عمل نادرست خود پای بفشارد، و یا تشبّث به بهانه ها و عذرهای واهی و سخنان دور از منطق از پذیرش حق سر باز زند.

این صفت رذیله ممکن است به صورت خصوصی در فرد یا افرادی ظاهر شود، یا به صورت عام مبدّل به خلق و خوی یک ملت گردد.

تاریخ نشان می دهد که در میان اقوام پیشین، بنی اسرائیل بیش از همه لجوج و بهانه جو بودند، و به همین دلیل آیات بسیاری از قرآن از لجاجت آنها سخن می گوید که در تفسیر آیات به خواست خدا به آن خواهیم پرداخت.

می توان گفت در میان تمام اقوام نادان و خودخواه و خودپرست که حاضر نیستند به آسانی اعمال و رفتار خود را از دست دهند این رذیله اخلاقی وجود دارد.

به هر حال این خوی زشت از زیانبارترین خوهای شیطانی است، و شاید

نخستین کسی که درس لجاجت را به لجوجان آموخت، شیطان بود. و به قدری آثار

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 36

مرگبار آن زیاد است که گاه سرچشمه جنگهای خونین می گردد و نفوس و اموال را بر باد می دهد و شهرهای آباد را ویران می سازد.

با این اشاره به قرآن مجید و روایات اسلامی باز می گردیم و سپس از تحلیل های مختلف در مورد عوامل این خوی زشت و آثار زیانبار آن و طرق درمان آن سخن خواهیم گفت.

1- وَلَوْ رَحِمْناهُمْ وَ كَشَفْنا ما بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ. (مؤمنون- 75)

2- امَّنْ هذَا الَّذِی یَرْزُقُکُم انْ امْسَکَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِی عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ. (ملک- 21)

3- قالَ انْظِرْنِی الَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ- قالَ انَّکَ مِنْ المُنْظَرِینَ قالَ فَبما اغْوَیْتَنِی لَاقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ الْمُسْتَقِیمَ. (اعراف- 14 تا 16)

4- قالَ رَبِّ انّی دَعَوْتُ قَوْمِی لَیْلًا وَ نَهاراً- فَلَمْ یَزِدْ هُمْ دُعائی الّا فراراً- وَانِّی کُلَّما دَعَوْتُهُم لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِیابَهُمْ وَ اصَرُّوا وَ اسْتَکْبَرُوا اسْتِکْباراً. (نوح- 5 تا 7)

5- فَرَجَعُوا الی انْفُسِهِمْ فَقالُوا انَّکُمْ انْتُمُ الظّالِمُونَ- ثُمَّ نُکِسُوا عَلی رُؤُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ ما هؤُلاءِ یَنْطِقُونَ- قالَ افَتَعْبُدونَ مِنْ دوُنِ اللّهِ مالا یَنْفَعُکُمْ شَیْئاً وَ لا یَضُرُّکُمْ ... قالُوا حَرِّقُوهُ وَ انْصُرُوا آلِهَتَکُمْ انْ کُنْتُمْ فاعِلینَ. (انبیاء- 64 تا 68)

6- وَ اذْ قال مُوسی لِقَوْمِهِ انَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ انْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً، قالَ اتَتَّخِذُنا هُزُواً قَالَ اعُوذُ بِاللّهِ انْ اکُونَ مِنَ الجاهِلِینَ ... فَذَبَحُوها وَ ما کادُوا یَفْعَلُونَ. (بقره- 67 تا 71)

7- وَ اذْ قُلْتُمْ یا مُوسی لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللّهَ جَهْرَةً فَاخَذَتْکُمُ الصَّاعِقَةُ وَ انْتُمْ تَنْظُرُونَ- ثُمَّ بَعَثْناکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ.

(بقره- 55 و 56)

8- قالُوا یا مُوسی انَّا لَنْ نَدْخُلَها ابَداً مادامُوا فِیها فَاذْهَبْ انْتَ وَ رَبُّکَ فَقاتِلا انّا ههُنا قاعِدوُنَ. (مائده- 24)

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 37

9- وَ قالوا یا ایُّها السَّاحِرُ ادْعُ لَنا رَبَّکَ بِما عَهِدَ عِنْدَکَ انَّنا لَمُهْتَدُونَ- فَلَمَّا کَشَفْنا عَنْهُمُ الْعذابَ اذا هُمْ یَنْکُثُونَ. (زخرف- 49 و 50)

10- اوْ یَکُونَ لَکَ بَیْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ اوْ تَرْقی فِی السَّماءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِیِّکَ حَتَّی تُنَزِّلَ عَلَیْنا کِتاباً نَقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحانَ رَبِّی هَلْ کُنْتُ الَّا بَشَراً رَسُولاً. (اسراء- 93)

ترجمه:

1- و اگر به آنان رحم کنیم و گرفتاریها و مشکلاتشان را برطرف سازیم (نه تنها بیدار نمی شوند بلکه) در طغیانشان لجاجت می ورزند و (در این وادی) سرگردان می مانند!

2- آیا آن کسی که شما را روزی می دهد اگر روزیش را باز دارد (چه کسی می تواند نیاز شما را تأمین کند؟!) ولی آنها در سرکشی و فرار از حقیقت لجاجت می ورزند!

3- گفت: «مرا تا روزی که (مردم) برانگیخته می شوند مهلت ده» (و زنده بگذار) فرمود:

«تو از مهلت داده شدگانی»- گفت: «اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آنها کمین می کنم!»

4- (نوح) گفت: «پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (بسوی تو) دعوت کردم،- اما دعوت من چیزی جز فرار از حق بر آنان نیفزود! و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آنها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوشهایشان قرار داده و لباسهایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدّت استکبار کردند!

5- آنها به وجدان خویش باز گشتند، و (به خود) گفتند: «حقّا که شما ستمگرید»- سپس بر

سرهایشان واژگونه شدند (و حکم وجدان رابه کلی فراموش کردند و گفتند) تو می دانی که اینها سخن نمی گویند !- (ابراهیم) گفت: «آیا جز خدا چیزی را می پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد و نه زیانی به شما می رساند؟» (نه امیدی به سودشان دارید، و نه ترسی از زیانشان؟) ...- گفتند: «او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر کاری از شما ساخته است !».

6- و (به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «خداوند به شما دستور می دهد



ماده گاوی را ذبح کنید (و قطعه ای از بدن آن را به مقتولی که قاتل او شناخته نشده بزنید تا زنده شود و قاتل خویش را معرفی کند و غوغا خاموش گردد)» گفتند: «آیا ما را مسخره می کنی؟ !» (موسی) گفت: «به خدا پناه می برم از اینکه از جاهلان باشم !» ... سپس (چنان گاوی را پیدا کردند) و آن را سر بریدند ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند.

7- و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که گفتند: «ای موسی ! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم !» پس صاعقه ای شما را گرفت در حالی که تماشا می کردید- سپس شما را پس از مرگتان، حیات بخشیدیم، شاید شکر (نعمت او را) بجا آورید.

8- (بنی اسرائیل) گفتند: «ای موسی ! تا آنها در آنجا هستند، ما هرگز وارد نخواهیم شد ! تو و پروردگارت بروید و (با آنان) بجنگید، ما همین جا نشسته ایم !»

9- (وقتی گرفتار بلا می شدند) می گفتند: «ای ساحر ! پروردگارت را به عهدی که با تو کرده بخوان (تا ما را از این

بلا برهاند) که ما هدایت خواهیم یافت (و ایمان می آوریم !)».

10- یا برای تو خانه ای پرنقش و نگار از طلا باشد یا به آسمان بالا روی حتی اگر به آسمان روی، ایمان نمی آوریم مگر آنکه نامه ای بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم !»- بگو: «منزّه است پروردگارم (از این سخنان بی معنی !) مگر من جز انسانی فرستاده خدا هستم؟ !».

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه سخن از کافران لجوج است که وقتی مشمول نعمتهای خداوند می شوند و امواج بلاها را از آنها برطرف می کند، شاید از طریق محبّت و رأفت بیدار شوند بر غرورشان افزوده می شود، و به طغیانشان ادامه می دهند، می فرماید: «اگر به آنها رحم کنیم و ناراحتی آنان را برطرف سازیم (نه تنها بیدار نمی شوند، بلکه) در طغیانشان اصرار می ورزند و سرگردان می شوند (وَلَوْ رَحِمْناهُمْ وَ کَشَفْنا ما بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ).

آری این گروه لجوج به گواهی آیات قبل از این آیه گاه پیغمبر را دیوانه می خواندند، و گاه انتظار داشتند پیامبر صلی الله علیه و آله تسلیم سخنان آنها باشد، و هر معجزه

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 39

روشن و آیه بیّنه را می دیدند باز بر انکار اصرار می ورزیدند، و خداوند برای بیدار کردن آنها گاه آنها را در فشار بلاها قرار می داد و گاه نعمت فراوان به آنان ارزانی می داشت، نه آن بلا و عذاب، و نه این نعمت و رحمت، هیچ یک در آنها اثر نداشت چون لجوج و متعصّب و نادان بودند.

به گفته بعضی از مفسران، طغیان اشکال مختلفی دارد، طغیانِ علم، همان تفاخر، و طغیان مال، بخل و طغیان عبادت، ریا و طغیان نفس، پیروی از شهوات «1»

و انسان بر اثر لجاجت گرفتار همه این طغیانها می شود.

*** در دوّمین آیه باز سخن از مشرکان لجوج است که به هیچ قیمت حاضر نبودند تسلیم منطق گویا و روشن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شوند، و خدایان ساختگی خود را رها سازند.

قرآن مجید در این آیه می گوید: «آیا آن کسی که شما را روزی می دهد اگر روزیش را قطع کند و از شما باز دارد (آیا بتها می توانند به شما روزی دهند؟) ولی آنها در سرکشی و فرار از حق لجاجت می ورزیدند» (امَّنْ هذَا الَّذِی یَرْزُقُکُمْ انْ امْسَکَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِی عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ).

قرآن مجید مکرر این سخن را در برابر بت پرستان تکرار می کند که از بتهای شما هیچ کاری ساخته نیست، نه از شما در برابر دشمن دفاع می کنند و نه به شما روزی می دهند، نه با شما سخن می گویند، نه زبانی دارند و نه نفعی و نه عقل و نه شعوری، با این حال دلیل پرستش آنها چیست؟ ولی با این که آنها هیچ پاسخی برای این سخن نداشتند باز هم لجوجانه به پرستش بتها ادامه می دادند.

در سومین بخش از این آیات به نخستین لجوج و متعصب یعنی شیطان اشاره می کند، هنگامی که بر اثر تکبّر، مطرود درگاه خداوند شد و مقام منیعی را که در

---

(1). روح البیان، جلد 6، صفحه 98.



میان فرشتگان داشت به کلّی از دست داد، و بر اثر خودبزرگ بینی، بی نهایت حقیر و ناچیز گشت، قاعدتاً می بایست متوجّه اشتباه بزرگ خود شود، و به سوی خدا باز گردد، و این آلودگی را با آب توبه بشوید و آتشی را

که بر دامنش نشسته با اشک شرمساری خاموش کند، ولی این کار را نکرد، بلکه تلاش کرد که در لجن زار عصیان باز هم فروتر رود و این دلیلی جز تکبّر و حسادت و لجاج نداشت، تصمیم گرفت از آدم و فرزندان او انتقام بگیرد و آنها را با وسوسه های خود گمراه کند، نه تنها یک روز و دو روز، و یک ماه و یک سال، بلکه تا پایان دنیا به این کار زشت و نفرت انگیز ادامه دهد، همه جا بزم گناه را گرم کند و در هر اجتماعی لجن پراکنی نماید و تا آنجا که می تواند زن و مرد و کوچک و بزرگ را به فساد و بدبختی بکشاند.

اینجا بود که عرض کرد: «خداوندا! مرا تا روز رستاخیز مهلت ده و زنده بگذار- فرمود: درخواست تو را پذیرفتم، تو از مهلت داده شدگان هستی (اکنون با این عمر طولانیِ عجیب چه کاری می خواهی انجام دهی) عرض کرد: حال که مرا گمراه ساختی من بر سر راه مستقیم تو می نشینم و برای آنها کمین می کنم (و از هر سو به گمراه ساختن آنها می پردازم) (قالَ انْظِرْنِی الَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ- قالَ انَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ- قالَ فَبما اغْوَیْتَنِی لاقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ الْمُسْتَقیمَ).

بی شک عمر طولانی سرمایه بزرگی برای هر کس می تواند باشد که در آن بر حسنات خود بیفزاید، اشتباهات خود را اصلاح کند، و اگر گذشته تاریکی داشته است آن را مبدّل به آینده ای نورانی کند، ولی این عمر طولانی برای طاغیان و یاغیان و لجوجان نتیجه معکوس داشت.

اجابت دعای او در زمینه این عمر طولانی یک رحمت الهی بود و شاید پاداشی بود برای عبادت

چندین هزار سال او در دنیا، شاید بیدار شود و باز گردد، ولی این نعمت هنگامی که به دست افراد لجوج، طاغی و یاغی بیفتد تبدیل به نقمت می شود.

*** چهارمین آیه سخن از لجاجت قوم نوح علیه السلام است که در برابر پیامبر بسیار مهربان

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 41

و دلسوز که شب و روز برای هدایت آن ها تلاش و کوشش می کرد و در خلوت و جلوت برای نجات آنها می کوشید و چه سرسختی عجیبی نشان داد.

نوح علیه السلام از آنها به درگاه خدا شکایت برد، و گفت: «پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم اما دعوت من جز فرار از (حق) بر آنها نیفزود، و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آنها را بیامرزی، آنها انگشتان خویش را در گوشها قرار داده، و لباسهایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار و لجاجت ورزیدند، و شدیداً استکبار کردند». (قالَ رَبّ انِّی دَعَوْتُ قَوْمِی لَیْلًا وَ نَهارَاً فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعائِی الّا فِراراً وَ انِّی کُلَّما دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَلَهُمْ جَعَلُوا اصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوا ثِیابَهُمْ وَ اصَرُّوا وَ اسْتَکْبَرُوا اسْتِکْباراً).

این چه تعصب و لجاجتی است که انسان برای آن که حرف حق را نشنود، انگشت در گوش خود بگذارد و برای این که چهره حق طلبان را نبیند لباسش را بر خود بپیچد، و همچون کبک سر به زیر برف کند، و از حق بگریزد.

حق گریزی و حق ستیزی نیز حسابی دارد و آنها بی حساب در این راه می دویدند و عاملی جز لجاجت و تعصّب و استبداد نداشتند.

چگونه انسان بیمار ممکن است

از طبیب خود بگریزد و گرفتار در ظلمات، پشت به چراغ کند، و غریق در گرداب، دست نجات دهنده خود را عقب بزند، این چیزی است که راستی حیرت هر کس را بر می انگیزد ولی لجاج و عناد و استکبار، از این چهره ها بسیار دارد.

در میان پیامبران الهی هیچ کس به اندازه نوح علیه السلام قوم خود را دعوت نکرد، نهصد و پنجاه سال گفت و گفت و اصرار و تأکید کرد، و لیل و نهار که ممکن است اشاره به حضور در جلسات خصوصی آن ها در شبها و در جلسات عمومی آن ها در روزها باشد، دعوت روشنگرانه خود را ادامه داد، ولی جز گروه اندکی ایمان نیاوردند و به گفته بعضی به طور متوسط هر دوازده سال تنها یک نفر ایمان آورد.

تعبیر به «وَجَعَلُوا اصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ؛ انگشت هایشان را در گوششان گذاشتند» با این که انسان نوک انگشت را برای نشنیدن در گوش می گذارد شاید اشاره به شدّت

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 42

حق گریزی آنها است، گویی می خواستند تمام انگشت را در گوش کنند تا سخن حق را نشنوند.

تعبیر به «فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعائی الّا فِراراً؛ دعوت من جز فرار بر آنها نیفزود» نشان می دهد که دعوت نوح علیه السلام در آنها نتیجه معکوس داشت، آری افراد لجوج و عنود و مستکبر هنگامی که صدای حق طلبان را می شنوند، بر لجاجت خود می افزایند، همچون مزبله ای که آب باران در آن فرو ریزد که عفونت آن گسترده تر می شود.

*** در پنجمین آیه اشاره به لجاجت قوم ابراهیم علیه السلام و بت پرستان بابل است هنگامی که ابراهیم علیه السلام با دلیلی دندان شکن بی اعتباری خدایان ساختگی و

موهوم آنها را ثابت کرد و بعد از شکستن همه بتها- بجز بت بزرگ- از آنها- خواست که از بت بزرگ بپرسند چه کسی این بلا را بر سر سایر بتها آورده، آنها یک لحظه بیدار شدند و خود را در درون جان ملامت و سرزنش کردند، همان بیداری که اگر ادامه می یافت، آنها را از خط شرک به توحید می کشانید ولی ناگهان تعصّب و لجاجت آنها گل کرد، و آن گونه که قرآن می گوید: «سپس بر سرهاشان واژگونه شدند (اشاره به این که حکم وجدان را فراموش کردند و گفتند) تو می دانی که اینها سخن نمی گویند» (ثُمَّ نُکِسُوا عَلى رُؤُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ ما هؤُلاءِ یِنْطِقُون).

ابراهیم علیه السلام گفت: «آیا جز خدا چیزی را می پرستید که نه سودی برای شما دارد و نه زیانی؟ اف بر شما و بر آنچه غیر از خدا پرستش می کنید، آیا عقل ندارید؟» (قالَ افَتَعبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مالا یَنفَعُکُمْ شَیئاً وَ لا یَضُرُّکُمْ افٍّ لَکُمْ وَ لِما تَعْبُدونَ مِنْ دُونِ اللّهِ افَلا تَعقِلُون).

اگر انسان، لجوج و متعصّب نباشد هنگامی که با چشم خود می بیند آنچه را پناهگاه مشکلات خود می شمرد، و در حوادث سخت و روزهای گرفتاری و طوفانی به آن پناه می برد، اکنون چنان ذلیل و درمانده شده که حتّی شکننده خود را نمی تواند معرّفی کند تا عابدان به یاری معبود برخیزند، و بندگان به یاری خدایان،

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 43

نباید برای همیشه از خواب غفلت بیدار شود، و این افکار خرافی و اعتقادات سخیف را از مغز خود بیرون بریزد.

آری لجاجت و تعصّب، حجاب سخت و سنگینی است تا آنجا که انسان را از واضح ترین مسایل بی

خبر می کند.

جالب این که در آیه نخست می گوید: «فَرَجَعُوا الی انْفُسِهِمْ؛ آنها بازگشت به عقل و وجدان خود کردند». تعبیری که حکایت از بیداری و هوشیاری می کند، ولی در آیه بعد می گوید: «ثُمَّ نُکِسُوا عَلَی رُؤُوسِهِمْ؛ آنها بر سرهاشان واژگون شدند». تعبیری که حاکی از عقب گردی جاهلانه و غیر منطقی و خالی از فکر و اندیشه است.

*** در ششمین آیه سخن از لجاجت بنی اسرائیل است، لجاجتی بی نظیر و کم سابقه یا بی سابقه، در این آیه و آیات قبل از آن، اشاره به داستان قتل مشکوکی که در بنی اسرائیل رخ داد می کند، قتلی که نزدیک بود طوایف بنی اسرائیل را به جان هم بیندازد، و سبب جدال و خونریزی عظیمی شود.

موسی علیه السلام فرمود: من به فرمان خدا قاتل را به شما معرفی می کنم، گاوی را ذبح کنید و بخشی از بدن آن را به پیکر مقتول بزنید خودش قاتل را معرّفی می کند.

این پیشنهاد عجیب مایه حیرت همه بنی اسرائیل شد و در عین حال مایه امیدواری، جای این داشت که هر چه زودتر بروند و دستور موسی علیه السلام را اجرا کنند و به غائله پایان دهند، ولی با نهایت شگفتی شروع به اشکال تراشی و لجاجت کردند، گاهی گفتند سنّ این گاو چقدر باید باشد؟ و گاهی پرسیدند رنگ آن چه باشد؟ گاه از نوع آن پرسیدند و گاه از کار آن؛ و به خاطر این سؤالات بیجا شانس پیدایش گاو مورد نظر را لحظه به لحظه کمتر ساختند، و سرانجام با زحمت زیاد و جستجوی بسیار گاوی را با آن اوصاف یافتند و به قیمت بسیار گزافی خریدند، در

حالی که اگر همان اول هر گاوی به دستشان می افتاد ذبح می کردند، مشکل حل بود، چرا که اگر «مأمورٌ به» قید و شرطی داشت می بایست در مقام حاجت بیان شود، همان گونه که

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 44

اصولیون گفته اند: «تأخیر بیان از وقت حاجت قبیح است». در واقع این سؤالات و موشکافی های پی در پی، نشان می دهد که آنها به حکمت پروردگار ایمان نداشتند، زیرا خداوند حکیم آنچه از شرایط لازم باشد خودش بیان می کند، نیاز به سؤال ندارد، شاید بنی اسرائیل می خواستند با این بهانه جویی ها و لجاجت ها، موسی علیه السلام شرایطی را پیشنهاد کند که اصلاً چنین گاوی پیدا نشود تا به ماجراجویی خود ادامه دهند، قرآن در آیه فوق می فرماید: « (به خاطر بیاورید) هنگامی را که موسی علیه السلام به قوم خود گفت خداوند به شما دستور می دهد، ماده گاوی را ذبح کنید (و قطعه ای از بدن آن را به مقتولی که قاتل او شناخته نشده بزنید تا زنده شود، و قاتل خویش را معرّفی کند و غوغا خاموش گردد) گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟ (موسی گفت) به خدا پناه می برم از این که از جاهلان باشم». (وَ اذْ قالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ انَّ اللَّهَ يَأمُرُكُمْ انْ تَذْبَحُوا بَقَرهً قالُوا اتَتَّخِذُنا هُزُواً قالَ اعُوذُ بِاللَّهِ انْ اكُونَ مِنَ الْجاهِلِينَ).

با این که آیات این سوره به خوبی نشان می دهد که اختلاف و نزاع در میان بنی اسرائیل برای پیدا کردن قاتل بسیار بالا گرفته بود، و روی این حساب می بایست هر چه زودتر دستور موسی علیه السلام که از سوی خداوند به آنها ابلاغ شد برای پیدا کردن قاتل اجرا شود،

ولی با این حال لجاجت و خیره سری و بهانه جویی بنی اسرائیل اجازه نمی داد موضوع خاتمه یابد و آن قدر سؤال کردند و خداوند هم بر آنها سخت گرفت که عملاً پیدا کردن چنان گاوی به صورت مسأله پیچیده و بغرنجی در آمد، گاوی که ماده باشد، زرد یکدست و کاملاً خوشرنگ، نه پیر از کار افتاده، نه زیاد جوان، گاوی که نه شخم زده باشد و نه برای زراعت با آن آب کشی کرده باشند، و هیچ گونه عیب و نقص و رنگ دیگری نیز نداشته باشد. بدیهی است پیدا کردن چنین گاوی امر ساده ای نبود، ولی یک جمعیّت لجوج و بهانه گیر باید کفّاره لجاجت و بهانه جویی خود را بدهد، ناچار برای پیدا کردن چنین گاوی به همه جا سر زدند و هنگامی که آن را پیدا کردند مجبور شدند به قیمت بسیار گزافی خریداری کنند، سپس آن را ذبح نموده بخشی از بدن گاو مذبوح را بر بدن مقتول زدند و او به اعجاز الهی زنده شد و قاتل خود را معرفی کرد.

***



هفتمین بخش از آیات نیز درباره لجاجت عجیب بنی اسرائیل است آنجا که اطراف موسی علیه السلام را گرفتند و به اصطلاح معروف دو پای خود را در یک کفش کردند و گفتند: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر این که ترتیبی دهی که خدا را آشکارا با چشم خود ببینیم» (وَ اذْ قُلْتُمْ یا مُوسَی لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللَّهَ جَهْرَةً).

ظاهراً آنها می دانستند خدا جسم نیست و مکان و جهت ندارد، ولی این سخن را از سر لجاجت و طغیان و

سرکشی و استکبار به موسی علیه السلام گفتند، خداوند نیز برای این که عدم امکان رؤیت خدا را آشکارتر و ظاهرتر سازد، و نیز این لجوجان را گوشمالی دهد، به آنها دستور داد هفتاد نفر از بزرگان قوم خود را برگزینند که همراه موسی علیه السلام به کوه طور روند و پاسخ این درخواست عجیب خود را در آنجا بشنوند و برای بقیه بازگو کنند. هنگامی که به کوه طور آمدند، موسی علیه السلام از طرف آن ها تقاضای مشاهده کرد و عرضه داشت پروردگارا خودت را به من نشان ده تا با چشم تو را ببینم، خطاب آمد که هرگز مرا نخواهی دید ولی نگاهی به کوه کن، ما جلوه ای از جلوات ذات خود را (به صورت صاعقه ای) بر کوه می فرستیم اگر کوه در مقابل این جرقّه کوچک تاب مقاومت را نداشت، فکر رؤیت خدا را از مغز خود بیرون کنید.

صاعقه عظیمی درگرفت، صدای مهیب آن فضا را پر کرد، زلزله عجیبی در کوه افتاد، صخره های بزرگ متلاشی شدند و بنی اسرائیل از وحشت قالب تهی کردند و جان باختند، تنها موسی علیه السلام زنده ماند و او هم بیهوش شد همان گونه که قرآن در ذیل آیه بالا در یک اشاره کوتاه می فرماید: «صاعقه شما را فرا گرفت در حالی که نگاه می کردید» (و به دنبال آن همگی از وحشت جان باختید) (فَاخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَ انْتُمْ تَنْظُرُونَ).

هنگامی که موسی علیه السلام به هوش آمد، برای این که مشکلی پیش نیاید از خداوند تقاضای بازگشت آنها را به دنیا کرد، و عرضه داشت خداوندا ما را به کارهای این سفیهان بنی اسرائیل مجازات مکن.

دعای موسی

علیه السلام اجابت شد و همگی به حیات و زندگی مجدد باز گشتند،

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 46

همان گونه که قرآن در آیه بعد می فرماید: «شما را پس از مرگتان حیات بخشیدیم شاید شکر نعمت او را بجای آورید» (ثُمَّ بَعَثْناکُمْ مِنْ بَعدِ مَوْتِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ).

از آنچه در بالا گفته شد به خوبی روشن شد که هرگز حضرت موسی علیه السلام این تقاضا را از سر میل و خواسته خود نکرد، بلکه مأمور بود تقاضای بنی اسرائیل را در پیشگاه خدا تکرار کند، تا هم یک درس علمی به آنها داده شود و بفهمند جایی که تاب مشاهده صاعقه یعنی یک جرقه کوچک در معیار آفرینش را ندارند چگونه تقاضای مشاهده پروردگار را دارند؟ و هم مجازات و گوشمالی باشد برای این سرکشان لجوج که بیهوده در برابر یک امر محال اصرار و پافشاری نکنند.

در هشتمین بخش از آیات، باز سخن از لجاجت بنی اسرائیل است هنگامی که خداوند آنان را بر دشمنانشان پیروز کرد، و شرّ فرعون و فرعونیان قطع شد به سوی سرزمین مقدّس یعنی بیت المقدس که آرزوی آنها وصول به آن بود حرکت کردند هنگامی که به نزدیک بیت المقدس رسیدند از سوی خداوند به آنها فرمان داده شد وارد این سرزمین شوید و از مشکلات آن نترسید، ولی آنها به موسی علیه السلام گفتند: در این سرزمین جمعیتی زورمند (به نام عمالقه) زندگی می کنند و تا آنها از آنجا خارج نشوند ما وارد آن نخواهیم شد. بعضی از مؤمنان راستین به آنها توصیه کردند شما از عمالقه نترسید، وارد دروازه شهر شوید، همین که وارد شوید، به فرمان و عنایات

الهی پیروز خواهید شد.

ولی بنی اسرائیل همچنان به لجاجت خود ادامه دادند، و همان گونه که در آیه مورد بحث می خوانیم گفتند: «ای موسی (این فکر را از مغز خود بیرون کن) ما هرگز وارد شهر نخواهیم شد، تو خودت و پروردگارت (که وعده پیروزی داده است) بروید (با عمالقه) بجنگید (هنگامی که پیروز شدید به ما خبر کنید) ما در اینجا نشسته ایم» (قالُو یا مُوسَی انّا لَنْ نَدْخُلَها ابداً مادامُوا فِیْهَا فَاذْهَبْ انْتَ وَ رَبُّکَ فَقاتِلا انَّا هیُهنا قاعِدُونَ).

ا اخلاق در قرآن ج 3 83

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 47

در اینجا نیز بنی اسرائیل ثمره تلخ و شوم لجاجت خود را چشیدند و خداوند پیروزی بر دشمن و ورود در بیت المقدس را چهل سال به تأخیر انداخت و در این چهل سال در بیابان های نزدیک بیت المقدس سرگردان شدند که به خاطر سرگردانی آنها آن سرزمین «تَیْه» نامیده شد (تیه به معنی سرگردانی است) و این بیابان بخشی از صحرای «سیناء» بود.

نکته قابل توجه این که لجاجت و سرسختی آنها سبب شد که حتی به ساحت قدس پروردگار اهانت کنند؛ جمله «فَاذْهَبْ انْتَ وَ رَبُّکَ فَقاتِلا انَّا ههُنا قاعِدُوْنَ» در واقع نوعی استهزاء و اهانت آشکار است، ولی افراد نادان و خودخواه و لجوج از این گفته ها بسیار دارند.

در واقع سرگردانی چهل ساله در بیابان، یک حکمت و لطف الهی بود که نسل زبون و ذلیلی- که در مصر پرورش یافته بود و کار مستمر فکری و فرهنگی موسی علیه السلام نتوانست به کلّی آنها را دگرگون سازد- از صحنه اجتماع بیرون روند و نسل دیگری که در دل بیابان و در میان

انبوه مشکلات و در فضایی باز متولّد شده بودند پرورش یابند و بدین گونه تصفیه درونی در این قوم صورت گرفت و مردانی که بتوانند سرزمین مقدس را از چنگال دشمنان آزاد و حکومت الهی را در آن برقرار سازند پرورش یابند و در واقع این مجازات نیز نوعی لطف و مرحمت بود و بسیاری از مجازاتهای الهی چنین است.

*** در نهمین بخش از آیات سخن از قوم فرعون است که خداوند آیات و نشانه ها و معجزات بزرگی برای هدایت آنها فرستاد که در قرآن عدد این معجزات بزرگ به عنوان «تسع آیات» «1» (نه معجزه مهم) آمده است، ولی آنها که در لجاجت دست کمی از بنی اسرائیل نداشتند، مرتب بهانه جویی می کردند، سرانجام چنین گفتند: «ای

---

(1). اسراء، آیه 101.



مرد ساحر! پروردگارت را به خاطر عهدی که با تو کرده بخوان (تا ما را از این درد و رنج هایی که به آن گرفتار شده ایم برهاند) در این صورت ما هدایت خواهیم شد (و به تو ایمان می آوریم)- اما هنگامی که عذاب را از آنها برطرف ساختیم آنها پیمان شکنی کردند، و هرگز ایمان نیاوردند» (وَ قالُوا یا ایُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنا رَبَّکَ بِما عَهِدَ عِنْدَکَ انَّنا لَمُهْتَدُونَ- فَلَمَّا کَشَفْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ اذا هُمْ یَنْکُثُونَ).

تعبیرات آیه کاملاً نشان می دهد که همه این سخنان از سر لجاجت بود؛ از یک سو موسی علیه السلام را ساحر می خواندند و در عین حال دست به دامن او برای رهایی از بلا می زنند، تعبیر ربّک (پروردگار تو و نه پروردگار ما) نشانه دیگری از این لجاجت است. قول مؤکّد در مورد ایمان به موسی

علیه السلام که در جمله «انّنا لمهتدون» کاملاً آشکار است، و تعبیر «ینکثون» که به صورت فعل مضارع آمده و نشان می دهد بارها پیمان بستند و شکستند همه بیانگر لجاجت قوم فرعون است.

و سرانجام آنها نیز به جریمه لجاجت خود گرفتار شدند، و خداوند همه سران و نفرات کارآمد آنها را در میان امواج دریا غرق کرد، و این است نتیجه لجاجت «1».

*** دهمین و آخرین بخش از این آیات ناظر به لجاجت مشرکان عرب است، آنها اصرار داشتند که با انواع بهانه جویی ها از قبول دعوت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله که آمیخته با انواع معجزات بود سرباز زنند، با این که اگر روح حق طلبی بر آنها حاکم بود یکی از این معجزات بزرگ و از جمله خود قرآن مجید که معجزه جاویدان خاتم انبیاء است برای آنها کافی بود ولی آنها پیوسته پیشنهاد تازه ای می کردند و معجزه جدیدی می خواستند ولی باز هم ایمان نمی آوردند.

این آیات نشان می دهد که آنها لجاجت را به آخرین حد رسانده بودند.

می فرماید: «آنها گفتند ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا چشمه ای از این سرزمین

---

(1). نظیر همین تعبیرات بلکه با شرح بیشتر در سوره اعراف، آیات 131 تا 135 آمده است.



(خشک و سوزان) برای ما خارج سازی- یا باغی از نخل و انگور در اختیار داشته باشی، و نهرها در لابلای آن جاری کنی- یا قطعات سنگهای آسمانی را- آن چنان که می پنداری- بر سر ما فرود آوری یا خدا و فرشتگان را در برابر ما حاضر سازی یا خانه ای پر نقش و نگار از طلا داشته باشی یا به آسمان بالا

روی حتّی به آسمان رفتنت نیز ایمان نمی آوریم مگر آنکه نامه ای (از سوی خدا) بر ما نازل کنی که آن را بخوانیم» (وَ قالُوا لَن نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی تَفْجَرَ لَنا مِنَ الْأَرْضِ یَنْبُوعاً ... اوْ تَرْقی فِی السَّماءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِیِّکَ حَتَّی تُنَزِّلَ عَلَیْنا کِتاباً نَقْرَئُهُ ...).

این سخنان که نشانه های بهانه جویی و لجاجت در آن کاملاً نمایان است حاکی از یک نکته انحرافی دیگری نیز بود، و آن این که نشان می داد آنها چنین تصوّر می کردند که پیامبر علیه السلام می گوید: من فعّال ما یشاء هستم و بر تمام جهان هستی حاکمیّت دارم، در حالی که معجزات همیشه به فرمان خدا است و آن گونه که خدا بخواهد نازل می شود، و لذا در پایان این آیات چنین می خوانیم: «ای پیغمبر بگو! منزه است پروردگارم (از این گفتگوهای شما) مگر من جز بشری هستم که فرستاده خدا می باشم» (قُلْ سُبْحانَ رَبِّی هَلْ کُنْتُ الَّا بَشَراً رَسُولاً).

شأن نزول آیات نشان می دهد که گروهی از مشرکان مکه و در رأس آنها «ولید بن مغیره و ابوجهل» در کنار خانه کعبه اجتماع کردند، و پیرامون کار پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می گفتند، سرانجام چنین نتیجه گرفتند که باید کسی به سراغ محمد صلی الله علیه و آله برود، و به او پیشنهاد کند که با او در این جنگ بیاید و با ما سخن بگوید، پیامبر صلی الله علیه و آله به امید آن که شاید آماده پذیرش حق شده اند فوراً به سراغ آنها شتافت ولی با سخنان بالا روبرو شد، به اضافه مطالب بی اساس و اهانت آمیز دیگر.

به یقین اگر آنها به دنبال حق و در جستجوی حقیقت

بودند پیامبر صلی الله علیه و آله موظّف بود به خواسته آنها عمل کند و حد اقل یکی از این معجزات را به آنها ارائه دهد ولی آنان بارها معجزاتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دیده بودند و نپذیرفته بودند و تازه در همین تقاضا نیز خودشان اعتراف می کنند که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان معجزه در پیش چشم آنها به آسمان برود باز ایمان نخواهند آورد مگر این که نامه ای از سوی خدا

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 50

برای آنها بیاورد، تازه اگر چنین کاری را پیامبر صلی الله علیه و آله می کرد نیز به احتمال قوی ایمان نمی آوردند، چرا که سابقه آنها بهترین گواه لجاجت و بهانه جویی است؛ سوابق آنها نشان می دهد وقتی که در برابر قوی ترین معجزات قرار می گرفتند فوراً می گفتند:

این کار سحر است و این مرد ساحر، و با این اتّهام واهی به سادگی از کنار معجزات می گذشتند.

*** از مجموع آیات بالا می توان به خوبی این نکته را دریافت که مسأله لجاجت و بهانه جویی در تمام طول تاریخ بشر از آغاز خلقت تا کنون همیشه یکی از موانع مهم راه حق بوده است و یکی از مشکلات بزرگ انبیاء را وجود این صفت رذیله در عمق جان اقوام پیشین تشکیل می داده است و اگر انسان بخواهد به حق برسد قبل از هر کار باید این خوی زشت و رذیله اخلاقی را از وجود خود ریشه کن سازد.

### لجاجت و بهانه جویی در روایات اسلامی

در فصل نهم این کتاب به بحث های مربوط به تعصّب و لجاجت پرداختیم و آیات و روایات و بحث های مربوط به لجاجت را که ناشی از

تعصب های جاهلانه و تقلیدهای کورکورانه می شود روشن ساختیم، در بحث کنونی سخن از بهانه جویی و لجاجت است و به تعبیر دیگر پافشاری کردن روی یک مسأله غلط، نه به خاطر تعصّب های قومی و تقلید کورکورانه، بلکه به خاطر خوی بهانه جویی کودکانه ای که در بعضی از افراد دیده می شود که بدون هیچ دلیل منطقی در برابر حق تسلیم نمی شوند و برای فرار از حق دنبال بهانه ای می گردند.

همان گونه که در آیات گذشته دیدیم این رذیله اخلاقی در بسیاری از اقوام بوده و به خاطر همان از سعادت محروم گشتند و در گرداب بدبختی افتادند، در احادیث اسلامی نیز بحث گسترده ای در این زمینه دیده می شود.

1- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْخَیْرُ عادَهٌ وَ الشَرُّ لَجاجَهٌ؛ کارهای



نیک تدریجاً به صورت عادت در می آید، ولی کارهای شرّ و بد ناشی از لجاجت است». «1»

2- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «ایَّاکَ وَ مَذْمُومَ اللَّجاجِ فَانَّه یُثِیرُ الْحُرُوْبَ؛ از لجاجت مذموم و نکوهیده بپرهیز که مایه بروز جنگها است». «2»

تعبیر به لجاجت مذموم اشاره به این است که گاهی انسان در کارهای خیر اصرار می ورزد و به صورت منطقی پافشاری می کند، بی شک این اصرار و پافشاری کار بسیار خوبی است و سرچشمه پیروزی و موفقیت.

ولی اصرار و پافشاری لجوجانه و بهانه جویانه که از آن تعبیر به «مذموم اللجاج» در حدیث فوق شده است، سبب تحریک همین حس در دیگران می گردد و ادامه آن به جنگ و خونریزی می کشد.

3- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «جِماعُ الشَّرِّ اللَّجاجُ وَ کَثْرَهُ الْمُماراهِ؛

کانون شرّ و فساد همان لجاجت و بحث و جدال تعصّب آمیز است». «3»

در واقع بسیاری از مشکلات و مصائب اجتماعی، سرچشمه ای جز همین امور ندارد، از یک سو گروهی به بحث و جدل و لجاجت بر می خیزند، و از سوی دیگری، گروهی دیگر نیز بر اثر جهل و نادانی و خودخواهی همین راه را ادامه می دهند، ناگهان آتش نزاع شعله ور می شود، و هر دو گروه بی آنکه هدفی را دنبال کنند به جان هم می افتند، در حالی که اگر یک طرف بر سر عقل بیاید و کمی خویشتن داری به خرج دهد جلو مفاسد عظیمی گرفته می شود.

4- در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم که در مذمّت این خوی زشت فرمود: «خَیْرُ الْاَخَلاقِ ابْعَدُها عَنِ اللّجاجِ بهترین اخلاق، اخلاقی است که از لجاجت دورتر باشد». «4»

از این تعبیر استفاده می شود که روح لجاجت و بهانه جویی با تمام صفات رذیله پیوند دارد، یا در آنها مؤثر است و یا از آنها متأثر می باشد.

---

(1). سنن ابن ماجه، حدیث 221، میزان الحکمه، حدیث 18114.

(2). شرح فارسی غرر الحکم، جلد 2، صفحه 298.

(3). همان مدرک، جلد 3، صفحه 376.

(4). شرح فارسی غرر الحکم، جلد 3، صفحه 425.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 52

5- و نیز از آن حضرت نقل شده است که در همین رابطه فرمود: «لا مَرْکَبَ اجْمَحُ مِنَ اللّجاجِ؛ هیچ مرکبی سرکش تر از لجاجت نیست». «1»

این تعبیر نشان می دهد که لجاجت انسان را به وادیهایی می کشاند که صاحب آن نیز در انتظارش نیست، گاه او را به دروغ، گاهی به تکبّر، گاهی به خدعه و نیرنگ و گاه به جنگ و جدال، که در روایات سابق به

آن اشاره شد.

6- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم هنگامی که موسی بن عمران علیه السلام می خواست از استاد و معلّمش خضر علیه السلام جدا شود از او تقاضای پند و اندرز کرد، از جمله توصیه های خضر علیه السلام این بود: «ایَّاکَ وَ اللَّجاجَهَ اوْ تَمْشِی فِی غَیْرِ حاجَهٍ اوْ انْ تَضْحَکَ مِنْ غَیرِ عَجَبٍ وَاذْکُرْ خَطِیئَتِکَ وَ ایّاکَ وَ خَطایا النَّاسِ؛ از لجاجت بپرهیز و همچنین از گام برداشتن در طریقی که نیاز تو در آن نیست (دخالت در اموری که با تو ارتباط ندارد) و همچنین از خنده های بی معنی، و همواره به یاد گناهان خویش باش و از بررسی گناهان مردم بپرهیز». «2»

در این حدیث لجاجت همردیف گام های بی هدف و دخالت در اموری که ارتباطی به انسان ندارد قرار داده شده و این نشان می دهد لجوج هرگز تابع منطق نیست.

7- این بحث را با حدیث پر معنای دیگری از علی علیه السلام پایان می دهیم آنجا که فرمود: «مَنْ لَجَّ وَ تَمادَی فَهُوَ راکِسٌ الَّذِی رانَ اللَّهُ عَلَی قَلْبِهِ وَ صارَتْ دائِرَهُ السّوُءِ عَلَی رَأْسِهِ؛ کسی که لجاجت کند و این راه را همچنان ادامه دهد، او کسی است که فکرش وارونه می شود و خداوند زنگار بر قلبش می نهد و بدیها و بدبختی ها بر گرد وجود او دور می زند». «3»

به هر حال احادیث در نکوهش این رذیله اخلاقی بسیار است و آنچه در بالا آمد نمونه بارزی از آن احادیث است که نشان می دهد این خوی زشت از آن رذایلی است که صاحبش را بدبخت و بیچاره می کند، از حق دور می سازد، به باطل نزدیک می کند و به سرنوشت دردناکی

که در انتظارش نیست گرفتار می سازد.

---

(1). همان، جلد 6، صفحه 395.

(2). سفینه البحار، ماده لجّ.

(3). نهج البلاغه، نامه 58.



### انگیزه ها و پیامدهای بهانه جویی و لجاجت

از آنجا که این خلق و خو در زمره اخلاق کودکان است سرچشمه آن قبل از هر چیز، جهل و نادانی و کوته فکری است، افراد عاقل و فهمیده که دارای فکری عمیق هستند همیشه تابع منطق و استدلالند، هرگاه کسی با برهان منطقی برای آنها ثابت کند، کاری را که سالیان دراز انجام می دهند اشتباه است همان ساعت از آن باز می گردند، ولی افراد کوته فکر و جاهل و نادان به آسانی از راه و روشی که به آن عادت کرده اند باز نمی گردند، و تمام استدلالات منطقی در برابر آنها بی رنگ و بی اثر است.

یکی دیگر از علل و انگیزه های آن سرزنش های بی موردی است که از خارج بر کسی تحمیل می شود، هرگاه کسی را نسبت به کار خلافی که انجام داده است ملامت کنند و در راه ملامت، طریق افراط را نپویند و ملامت آمیخته با لطف و محبّت باشد، غالباً سبب بیداری و بازگشت به طریق حق می شود، ولی اگر ملامت و سرزنش از حد بگذرد، و توأم با خشونت و یا در انظار عموم باشد غالباً افراد خطاکار را بر سر لج می آورد، و آنها برای این که اثبات کنند کار خلافی را انجام نداده اند و ملامت ها بی مورد است بر سر حرف خود و ادامه راه خویش پافشاری می کنند و تدریجاً کار به جایی می رسد که باور می کنند کار خوبی انجام می دهند، و باید آن را ادامه داد، از همین رو در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه

السلام می خوانیم «الْإِفراطُ فی الْمَلامَهِ یَشُّبُ نِیْرانَ اللّجاجَهِ؛ زیاده روی در ملامت و سرزنش، آتش لجاجت را شعله ور می کند». «1»

سوّمین عامل پیدایش این صفت، احساس حقارت است، عقده حقارت سبب می شود که افراد زیر بار دیگران نروند و برای اثبات شخصیت خویش گوش به حرف هیچ کس ندهند، سخنان منطقی را نپذیرند و بر پندار و رفتار و گفتار باطل خویش اصرار و پافشاری کنند در حالی که افراد با شخصیت خود را بی نیاز از این کارهای خلاف می بینند به راحتی در برابر منطق و برهان تسلیم می شوند، و هرگز بر خطاهای خود اصرار نمی ورزند.

---

(1). بحار الانوار، جلد 74، صفحه 212.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 54

ضعف اراده و عدم شخصیت در انتخاب و تصمیم گیری را می توان عامل چهارمی برای لجاجت و بهانه جویی دانست، بدیهی است جدا شدن از برنامه های اشتباه آلود که انسان مدّتها به آن خو گرفته، و همچنین اعتراف به خطا و اشتباه کار ساده ای نیست، و نیاز به قوّت اراده و شجاعت دارد؛ آنها که از این فضلیت انسانی محرومند، رو به لجاجت و بهانه جویی می آورند.

راحت طلبی را می توان عامل پنجم شمرد، چرا که ترک مسیری که انسان مدّتها داشته است همیشه آسان نیست، غالباً مشکلاتی دارد، که با روحیّه افراد راحت طلب و عافیت خواه به یقین سازگار نیست.

اینها عواملی بود که می توان برای خوی زشت بهانه جویی و لجاجت ذکر کرد.

آثار منفی این خوی زشت نیز بر کسی پوشیده نیست زیرا از یک سو انسان را گرفتار مشکلات ناخواسته ای می کند، همان گونه که در داستان گاو بنی اسرائیل آمده است که آنها با لجاجت و بهانه جویی تکلیف خودشان را ساعت به

ساعت سخت تر کردند، تا آنجا که پیدا کردن گاوی به آن صفات که بعد از اصرار و لجاجت تعیین شده بود، هزینه بسیار سنگینی داشت، در حدیثی آمده است که آنها اموال خود را روی یکدیگر گذاردند تا توانایی بر خریدن آن گاو پیدا کردند سپس نزد موسی علیه السلام آمدند و ناله و فریاد سردادند و گفتند ای موسی! قبیله ما فقیر شده و به گدایی افتاده است و به خاطر لجاجت، ما دستمان از کم و بیش کوتاه شد و در اینجا موسی علیه السلام به آنها محبت کرد و دعایی به آنان آموخت تا در سایه آن مشکلاتشان حل شود «1».

محروم شدن از درک واقعیت ها که زمینه ساز تکامل انسان است یکی دیگر از آثار منفی این خوی زشت است چرا که لجاجت و بهانه جویی به انسان اجازه نمی دهد خطاهای خویش را اصلاح کند و در برابر واقعیت ها و حقایق، سر تعظیم فرود آورد و به همین دلیل از پیشرفت، ترقی و تکامل باز می ایستد.

---

(1). بحار الانوار، جلد 13، صفحه 272.



انزوای اجتماعی و پراکندگی مردم از گرد انسان سوّمین پیامد سوء این خوی زشت است، زیرا عموم مردم از افراد لجوج و بهانه جو متنفر و بیزارند و حاضر به همکاری با آنها نیستند، اصولاً همکاری اجتماعی نیاز به انعطاف و تذکر پذیری دارد، کاری که از لجوج ساخته نیست.

اضافه بر این، این گونه اشخاص به سبک مغزی و نادانی در جامعه مشهور می شوند، و همین سوء سمعه، آنها را به عقب می راند و منزوی تر می کند، همان گونه که در حدیث معروف دعائم کفر، از علی

علیه السلام نقل شده است که فرمود: «وَ مَنْ نازَعَ فِی الرَأْیِ وَ خاصَمَ، شَهُرَ بِالمَثَلِ (بِالْفَشَلِ) مِنْ طُولِ اللّجاجِ؛ کسی که به دفاع شدید و لجوجانه از اعتقاد خود برخیزد و با مخالفان مخاصمه کند، به خاطر لجاجتش مشهور به نادانی می شود». «1»

کوتاه سخن این که خوی زشت لجاجت و بهانه جویی انسان را از خدا و خلق و حتی از خویشتن دور می سازد، و جز با ترک این خوی زشت، انسان نمی تواند از موقعیت و مکانت شایسته ای برخوردار شود.

### تفاوت استقامت و لجاجت!

هرگاه انسان در طریق خیر و مسیر حق ایستادگی کند، یکی از شایسته ترین کارها را انجام داده است، و این همان فضیلت صبر و استقامت است که پیش از این درباره آن بسیار سخن گفته ایم، ولی اگر در طریق باطل و مسیر نادرست بایستد و هیچ گونه انعطافی از خود نشان ندهد، همه مخالفان را در اشتباه بداند، و خود را حق مطلق بپندارد، و هرگز حاضر به اصطلاح خطاهای خویش نباشد آن را لجاجت می نامند که از زشت ترین خوهای زشت است.

### راه درمان لجاجت

چنانکه می دانیم درمان بیماریهای اخلاقی و روانی به طور کلی از دو طریق است،

---

(1). بحار الانوار، جلد 69، صفحه 119.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 56

نخست از طریق علمی و بررسی پیامدهای سوء آن رذیله اخلاقی، و به این طریق کسی که آثار منفی بهانه جوئی و لجاجت را با تحلیل عمیق دریابد و بداند این صفت رذیله انسان را از خدا و خلق خدا دور می کند و راه تکامل را به روی او می بندد و در اجتماع منزوی می سازد و از درک حقایق محروم می نماید و در واقع حجاب ضخیمی است که به روی عقل انسان می افتد به یقین این آمادگی در او پیدا می شود که از این خوی زشت فاصله بگیرد و ریشه های گندیده آن را از سرزمین روح خود برکند.

و نیز بداند که لجاجت و بهانه جوئی با ایمان سازگار نیست همان گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم «سِتَّهٌ لا تَکُونُ فی المُؤمِنِ قیْلَ وَ ما هی؟ قالَ العُسْرُ وَ النَّکْدُ وَ اللَجاجَهُ وَ الکِذْبُ وَ الْحَسَدُ وَ الْبَغیُ؛ شش چیز است که در افراد با ایمان وجود ندارد

پرسیدند آن شش چیز کدام است؟ فرمود: سخت گیری و بخل و لجاجت و دروغ و حسد و ظلم». «1»

طریق دیگر مبارزه راهکارهای عملی است، یعنی هنگامی که مقدمات ابراز این صفت در او پیدا می شود سعی کند فوراً از در تسلیم درآید و حق را پذیرا شود و از گوینده تشکر کند و اگر در ابتدا از خود سرسختی نشان داده عذرخواهی نماید، هرگز یک سخن را از سر لجاجت تکرار نکند و اگر یک بار بر زبان او جاری شد بلافاصله سکوت کند و خود را از وسوسه شیطان به خدا بسپارد هنگامی که چند بار این برنامه را عملی کند تدریجاً از شدّت لجاجت او کاسته می شود و با ادامه این راه ریشه کن خواهد شد.

با افراد لجوج نشست و برخاست نکند و به جدال و مراء ننشیند و به بحث و مجادله نپردازد، حالات بزرگان پیشین را مطالعه کند که چگونه حرف حق را حتی از یک کودک یا غلام و برده می پذیرفتند و اگر شاگردان آنها ایرادی می گرفتند و ایراد را درست می دیدند با عنایت و احترام پذیرا می شدند و از آنجا که یکی از آثار یا یکی از

---

(1). بحار الانوار، جلد 64، صفحه 301، حدیث 29.



انگیزه های آن ریاکاری و جهل و نادانی است هر قدر در اصلاح خویش از این دو صفت رذیله بکاهد از لجاجت او کاسته خواهد شد و نیز حالات اقوام پیشین را که بر اثر لجاجت در برابر انبیا برخاستند و کفر را بر ایمان ترجیح دادند و سرانجام گرفتار عذاب های الهی شدند از نظر بگذراند و بداند پوئیدن راه لجاج سرانجامش

همان است که دامنگیر آن اقوام کافر لجوج شد و اگر گرفتار عذاب الهی نشود در زندگی دنیا سخت به رنج و تعب می افتد در داستان گاو بنی اسرائیل آمده است که لجاجت در برابر دستور موسی علیه السلام سبب شد بنی اسرائیل هر چه داشتند به عنوان بهای آن گاو با ویژگی های خاصش بپردازند تا آنجا که گروهی از آنها به گدائی افتادند و نزد موسی علیه السلام رفتند و اعتراف کردند که بخاطر لجاجت هرچه داشتیم از دست دادیم برای ما دعا کن تا خداوند روزی ما را وسیع کند! «1»

---

(1). بحار الأنوار، جلد 13، صفحه 272.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 59

کفران نعمت و سپاسگزاری

اشاره

«شکر نعمت» همان «قدر دانی از نعمت» است خواه به زبان باشد یا در عمل، بنابراین «کفران و ناسپاسی» بی اعتنائی به نعمتها و یا تحقیر و تضییع آنها است، و این یکی از رذائل مهم اخلاقی است خواه در زندگی فردی باشد یا در زندگی اجتماعی و در واقع شکرگزاری سبب پیوند دلها و استحکام رشته های محبت در جامعه انسانی، در حالی که ناسپاسی پیوندها را قطع می کند و جامعه انسانی را به جهنم سوزانی از کینه و عداوت و بدبینی مبدّل می کند!

در مسیر تکامل روح انسانی و سیر الی اللّٰه و تهذیب نفوس نیز کفران و ناسپاسی مانع بزرگی است، روح را آلوده و وجدان را ضعیف و نورانیت باطن را از بین می برد.

موضوع «شکر منعم» که در فطرت انسانها به ودیعت نهاده شده، راه گشای راه توحید و خداشناسی است که بسیاری از علمای عقائد در نخستین بحثهای عقیدتی یعنی «ضرورت شناخت بخشنده نعمتها» بر آن تکیه کرده اند که

شرح آن در بحثهای آینده به خواست خدا خواهد آمد.

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و بخشی از آیات قرآنی را که از کفران نعمت نکوهش و از شکر نعمت ستایش می کند مورد بررسی قرار می دهیم.

1- وَ اذتَأَذَّنَ رَبُّکُمْ لَئِن شَکَرْتُمْ لَازِیدَنَّکُمْ وَ لَئِن کَفَرْتُمْ انَّ عَذابی لَشَدِیدٌ. (ابراهیم- 7)

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 60

2- وَ مَنْ شَکَرَ فَانَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ فَانَّ رَبّی غَنِّیٌ کَریمٌ. (نمل- 40)

3- وَ مَنْ یَشْکُرْ فَانَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ فَانَّ اللَّهَ غَنِّیٌّ حَمِیْدٌ. (لقمان- 12)

4- وَ لَئِنْ اذَقْنَا الْانسانَ مِنّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْناها مِنْهُ انَّهُ لَیَؤُسٌ کَفُورٌ- وَ لَئِنْ اذَقْناهُ نَعْماءَ بَعْدَ ضَرّآءَ مَسَّتْهُ لَیَقولَنَّ ذَهَبَ السَّیِّئاتُ عَنّی انَّهُ لَفَرِحٌ فَخَورٌ. (هود- 9 و 10)

5- وَ اذا مَسَّکُمُ الضُّرُّ فی الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ الّا ایّاهُ فَلَمّا نَجّاکُم الَی البَرِّ اعْرَضتُمْ وَ کانَ الْانسانُ کَفُوراً. (اسراء- 67)

6- الَمْ تَرَ الَی الَّذیْنَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ کُفْراً وَ احَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوارِ، جَهَنَّم یَصْلَوْنَها وَ بِئْسَ الْقَرارُ. (ابراهیم- 28 و 29)

7- وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْیَةً کَانَتْ آمِنَّةً مُطْمَئِنَّةً یَأتِیْها رِزْقَها رَغَداً مِنْ کُلِّ مَکانٍ فَکَفَرَتْ بِانعُمِ اللَّهِ فَاذاقَها اللَّهُ لِباسَ الْجُوْعِ وَ الْخُوْفِ بِما کانُوا یَصْنَعُونَ. (نحل- 112)

8- لَقَد کانَ لِسَبَإٍ فی مَسْکَنِهِمْ آیَةٌ جَنَّتَانِ عَن یَمیْنٍ وَ شِمَالٍ کُلُوا مِن رِزْقِ رَبِّکُمْ وَاشْکُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَیِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ- فَاعْرَضُوا فَارْسَلْنا عَلَیْهِمْ سَیْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْناهُم بِجَنَّتَیْهِمْ جَنَّتَیْنِ ذَواتَی اکُلٍ خَمْطٍ وَ اثلٍ وَ شَی ءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِیلٍ- ذلِکَ جَزَیْناهُمْ بِما کَفَرُوا وَ هَلْ نُجازِی الَّا الکَفُورَ. (سبأ- 15 و 17)

ترجمه:

1- (همچنین) بخاطر بیاورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت که اگر شکرگزاری کنید

(نعمت خود را) بر شما خواهم افزود و اگر کفران کنید مجازاتم شدید است.

2- ... هر کس شکر کند به سود خویش شکر کرده است و هر کس کفران کند پرودگار من غنی و کریم است.

3- هر کس شکرگزاری کند به سود خویش شکر کرده است، و آن کس که کفران کند (زیانی



به خدا نمی رساند) چرا که خداوند بی نیاز و ستوده است.

4- و اگر به انسان نعمتی بچشانیم سپس از او بگیریم بسیار نومید و ناسپاس خواهد بود- و اگر نعمتهایی پس از شدت و ناراحتی به او برسانیم می گوید مشکلات از من بر طرف شد و دیگر باز نخواهد گشت و غرق شادی و غفلت و فخر فروشی می شود.

5- و هنگامی که در دریا ناراحتی به شما برسد همه کس را جز او فراموش خواهید کرد، اما هنگامی که شما را به خشکی نجات دهد روی می گردانید و انسان کفران کننده است.

6- آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند و جمعیت خود را به دار البوار (نیستی و نابودی) کشاندند- (دار البوار همان) جهنم است که آنها در آتش آن وارد می شوند و بد قرارگاهی است.

7- خداوند (برای آنها که کفران نعمت می کنند) مثلی زده است: منطقه آبادی را که امن و آرام و مطمئنی بوده و همواره روزیش بطور وافر از هر مکانی فرا می رسید اما نعمت خدا را کفران کردند و خداوند بخاطر اعمالی که انجام می دادند لباس گرسنگی و ترس را در اندامشان پوشانید.

8- برای قوم «سبا» در محل سکونتشان نشانه ای (از قدرت الهی) بود، دو باغ (عظیم و گسترده)

از راست و چپ (با میوه های فراوان، به آنها گفتیم) از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را بجا آورید، شهری است پاک و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده (و مهربان)- اما آنها (از خدا) روی گردان شدند، و ما سیل ویرانگر را بر آنها فرستادیم و دو باغ (پربرکت) شان را به دو باغ (بی ارزش) با میوه های تلخ، و درختان شوره گز، و اندکی درخت سدر مبدّل ساختیم !- و این را بخاطر کفرشان به آنها جزا دادیم و آیا جز کفران کننده را به چنین مجازاتی کیفر می دهیم؟ !

تفسیر و جمع بندی

نخستین آیه گفتاری است از حضرت موسی علیه السلام به بنی اسرائیل که یکی از پیامهای مهم الهی را به آنها یادآور می شود و می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام کرد اگر شکرگزاری کنید نعمت خود را بر شما خواهم افزود و

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 62

اگر ناسپاسی کنید مجازاتم شدید (و دردناک) است» (وَ اذْ تَأَذَّنَ رَبَّکُمُ لَئِن شَکَرتُم لَازِیَدَنَّکُمْ وَ لَئِن کَفَرتُم انَّ عَذابی لَشدید) این سخن را موسی علیه السلام هنگامی به بنی اسرائیل می گوید که از چنگال فرعون و فرعونیان رهائی یافته و استقلال و عظمت و آزادی و نعمت را دریافته اند و گروه کثیری از آنها بنای ناسپاسی را گزارده اند !

جمله «لَازِیْدَنَّکُمْ» که با انواع تاکیدات همراه است یک وعده قطعی الهی در برابر سپاس گزاران است که نعمت آنها را افزون می کند و جالب اینکه درباره کفران کنندگان نمی فرماید شما را عذاب می کنم بلکه می فرماید: «عذاب من شدید است» این تفاوت تعبیر دلیل بر نهایت لطف پروردگار است و در عین حال هشدار شدیدی است به افرادی که در برابر

نعمت، ناسپاسی می کنند همان گونه که بنی اسرائیل بر اثر ناسپاسی در برابر نعمت هائی که در بالا اشاره شد، چهل سال در بیابان «تیه» سرگردان شدند.

*** در دومین آیه سخن از حضرت سلیمان است که وقتی به یاران و اطرافیان خود پیشنهاد کرد تخت ملکه «سبا» را از شام به یمن بیاورند و یکی از نزدیکان او که از علم کتاب آگاهی داشت گفت: من آن را در یک چشم بر هم زدن نزد تو می آورم و این کار را انجام داد، سلیمان بسیار شادمان شد که در میان یارانش این گونه شخصیتهائی با چنین قدرت روحانی و معنوی که می تواند چنین تصرفات شگرفی را در محیط خود بنماید پیدا می شوند، در مقام شکرگزاری برآمد و سپس گفت: هر کس در برابر نعمتهای الهی شکرگزاری کند به سود خویش شکرگزاری کرده و هر کس کفران کند (به زیان خود کرده) چرا که پروردگار من بی نیاز و کریم است» (وَ مَنْ یَشْکُرُ فَانَما یَشْکُرُ لِنَفسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ فَانَّ رَبّیِ غَنِیٌ کَریمٌ).

قابل توجه این که جزای شکرگزاران به روشنی ذکر شده ولی در مورد کیفر ناسپاسها به صورت غیر مستقیم بیان گردیده است می گوید: «کسی که کفران کند

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 63

پروردگار من بی نیاز و کریم است،» این تعبیر مخصوصاً با تکیه بر کریم بودن خداوند نهایت لطف و کرم او رانشان می دهد.

در ضمن این نکته نیز از جمله بالا استفاده می شود که اگر خداوند، بندگان را از ناسپاسی بر حذر می دارد و به سپاس گزاری دعوت می نماید بخاطر این نیست که برای او تفاوتی می کند، حتی در فرض ناسپاسی نیز در بسیاری از اوقات به

لطف و کرم خویش ادامه می دهد شاید بیدار شوند و خود را از نعمت و انعام پروردگار، بر اثر ناسپاسی محروم نکنند.

اصولاً تمام تکالیف الهی نتیجه اش به بندگان باز می گردد و کلاسهای تربیت آنها است وگرنه خدائی که غنی بالذات است و کمترین نیاز به ذات پاکش راه ندارد نه از طاعات بندگان سودی می برد و نه از عصیان و ناسپاسی آنها بر دامن کبریائیش گردی می نشیند!

*** در سومین آیه نیز مضمون همان آیه قبل در داستان «لقمان حکیم» آمده است می فرماید: «ما به لقمان حکمت دادیم (و به او گفتیم) شکر خدا را به جا آور، هر کس شکرگزاری کند به سود خویش شکرگزاری کرده و آن کس که کفر ورزد (و زیانی به خدا نمی رساند) چرا که خداوند بی نیاز و ستوده است». (وَ لَقَد اتَیْنا لُقْمانَ الحِکْمَهَ انِ اشْکُرْ للَّهِ وَ مَنْ یَشکُرَ فَانَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ فَانَّ اللَّهَ غَنِیٌّ حَمیْدٌ).

حکمتی را که خداوند به لقمان آموخت شامل شناخت اسرار جهان هستی و آگاهی از طرق هدایت و بهترین روش زندگی فردی و اجتماعی بود که گوشه ای از آن در همان سوره لقمان در لابلای اندرزهای لقمان به فرزندش آمده است و این یک موهبت و نعمت معنوی است که خداوند با اهمیت زیاد از آن یاد فرموده همان گونه که در آیه قبل نیز بر یک نعمت معنوی تکیه شده بود تا مردم در مواهب مادی غرق نشوند و نعمت را منحصر در نعمت مادی ندانند.

در اینجا دو نکته شایان توجه است: نخست این که شکرگزاری به صورت فعل

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 64

مضارع ذکر شده و کفران و

ناسپاسی به صورت فعل ماضی اشاره به اینکه در مسیر تکامل و پیشرفت روحانی و قرب الی الله تداوم شکر لازم است در حالی که یک لحظه و یک بار ناسپاسی، عواقب سوء و دردناکی به دنبال دارد. دیگر این که در ذیل این آیه روی دو صفت «غنی و حمید» (بی نیاز و ستوده) تکیه شده در حالی که در آیه مربوط به سلیمان روی دو صفت «غنی و کریم» تکیه شده بود و این تفاوت شاید اشاره به آن است که خداوند در هر حال غنی و بی نیاز از شکر بندگان است و فرشتگانش پیوسته او را حمد و ثنا می گویند هر چند به حمد و ثنای او نیاز ندارد، این بندگانند که از طریق شکرگزاری راهی به کرم فزونتر او پیدا می کنند.

*** در چهارمین آیه سخن از انسانهای کم ظرفیت و فاقد ایمان و تقوا به میان آمده که ناسپاسی جزء خمیره وجود آنها شده است، می فرماید: «اگر به انسان نعمتی بچشانیم سپس از او بگیریم بسیار مأیوس و ناسپاس خواهد بود- و اگر نعمتهائی بعد از شدت و ناراحتی به او برسانیم (از روی غرور) می گوید: مشکلات از من برطرف شد و دیگر باز نخواهد گشت و غرق شادی و غفلت و فخر فروشی می شود،» (وَ لَئِنْ اذَقْنَا الْانسانَ مِنّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعناهُ مِنْهُ انَّهُ لَيَؤُسٌ كَفُورٌ- وَ لَئِنْ اذَقْناهُ نَعْماءَ بَعْدَ ضَرَّاء مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَيِّئاتُ عَنّى انَّه لَفَرِحٌ فَخُورٌ).

همان گونه که می دانیم اوصاف نکوهیده ای که برای انسان بطور مطلق در قرآن مجید آمده است اشاره به انسانهای تربیت نایافته و بی ایمان و یا ضعیف الایمان است به همین دلیل در

آیه ای که بعد از آیات مورد بحث آمده می خوانیم: «الّا الَّذینَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصالحاتِ اولئِکَ لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ اجْرٌ کَریمٌ؛ مگر کسانی که (در سایه ایمان قوی) صبر و استقامت به خرج دادند و عمل صالح بجا آوردند که برای آنها آمرزش و اجر بزرگی است».

این استثناء به خوبی نشان می دهد که انسانهای ناامید و ناسپاس و غافل و مغرور کسانی هستند که به مرحله بالای ایمان و صبر و عمل صالح راه نیافته اند.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 65

و در مجموع از این چند آیه می توان نتیجه گرفت که کفران نعمتها و ناسپاسی در برابر مشکلات انسان را به صفات سوء دیگری می کشاند و از مغفرت و اجر کبیر محروم می سازد.

تعبیر به «لئن اذَقْنا» (اگر بچشانیم) در هر دو مورد تعبیر لطیفی است که می گوید:

انسانهای بی ایمان یا ضعیف الایمان چنان هستند که اگر مختصر نعمتی از نعم الهی از آنها سلب شود زبان آنها به ناشکری و اظهار یأس و ناامیدی گشوده می شود و اگر مختصر نعمتی به آنها برسد مغرور می شوند و در غفلت فرو می روند و طغیان می کنند این در حالی است که تمام دنیا چیز کوچکی و آنچه به یک انسان می رسد بخش کوچکتری است و اگر آن بخش فی حد ذاته کوچک و ناچیز باشد بی اندازه کم ارزش خواهد بود ولی با این حال، افراد بی ایمان را تکان می دهد و این به خاطر کمبود ظرفیت آنها است در حالی که ایمان و آشنائی با ذات پاک خدا که بی نهایت قدرت، علم و توانائی دارد چنان ظرفیتی به انسان می بخشد که حوادث بزرگ اعم از نیک و بد او را دگرگون

نمی سازد.

*** در پنجمین آیه اشاره به حال کسانی می کند که به هنگام روی آوردن مصیبتها دست به دامن لطف پروردگار می زنند و با تمام وجود خویش خدا را می خوانند اما همین که طوفان بلا فرو نشست همه چیز را فراموش کرده و به ناسپاسی روی می آورند می فرماید: «هنگامی که در دریا ناراحتی به شما برسد (و گرفتار طوفان و گرداب و امواج خطرناک شوید) همه کس را جز خدا فراموش می کنید اما هنگامی که شما را به خشکی می رساند و نجات می دهد روی برمی گردانید و انسان (بی ایمان) کفران کننده است». (وَ اذَا مَسَّكَمُ الضُّرُ فِی الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ الّا ايّاهُ فَلَمّا نَجّاكُمْ الَى الْبَرِّ اعْرَضْتُم وَ كانَ الْانْسانُ كُفُوراً).

بارها در زندگی خود نیز شبیه این موضوع را دیده ایم که افراد ضعیف الایمان هنگامی که گرفتار امواج بلا می شوند و طوفان، بیماری، فَقْرْ، گرفتاری و مصائب دیگر

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 66

به آنها می رسد با نهایت اخلاص رو به درگاه خدا می آورند، اما همین که امواج فرو نشست، اوضاع آرام شد به کلی تغییر چهره داده و راه ناسپاسی را پیش می گیرند در حالی که در چنین شرایطی باید توجه بیشتری به درگاه بخشنده این نعمتها و بر حلّال مشکلات داشته باشد.

در ادامه این آیه قرآن مجید تعبیر بسیار جالبی دارد می فرماید: «آیا خداوند نمی تواند در خشکی شما را گرفتار مصائب بزرگی سازد (و با یک زلزله شدید) شما را در زمین فرو برد یا طوفانی از سنگ ریزه بر سر شما فرو ریزد (و در میان آن مدفون کند) بگونه ای که هیچ یار و یاوری برای نجات خود نداشته باشید، یا اینکه بار دیگر

شما را (به حکم الزامهای زندگی) به دریا باز گرداند و طوفان کوبنده ای بر شما بفرستد و شما را به خاطر کفرتان غرق کند بگونه ای که کسی پیدا نشود که مطالبه خون شما کند» (افَامِنْتُم انْ یَخْسِفَ بِکُمْ جانِبَ الْبَرِّ او یُرْسِلَ عَلَیْکُمْ حاصِباً ثُمَّ لا تَجِدُوا لَکُمْ وَکیْلًا- امْ امِنْتُم انْ یَعِیدَکُم فِیْهِ تَارِهً اخْری فَیُرسِلُ عَلَیْکُمْ قاصِفاً مِنَ الرِّیحِ فَیُغْرِقَکُم بِما کَفَرْتُم ثُمَّ لاتَجدُوا لَکُمْ عَلَیْنَا بِهِ تَبِیعاً).

اشاره به اینکه چگونه شما ناسپاسی می کنید و مغرور می شوید با اینکه هر جا باشید در چنگال قدرت پروردگارید، طوفانی که در دریا به فرمان او امواج را می انگیزد، در صحرا و خشکی توده های ریگ را از جا بلند می کند و در نقطه دیگر فرو می ریزد و آن کس که می تواند شما را در دریا غرق کند، در خشکی نیز می تواند در اعماق زمین فرو برد (توجه داشته باشید که «خسف» و «غرق» که در آیات فوق آمده مفهومی شبیه هم دارد؛ یکی فرو رفتن در زمین و دیگری فرو رفتن در امواج آب است).

*** در ششمین بخش از آیات، روی سخن به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است و نتیجه کفران نعمتهای الهی را برای آن حضرت شرح می دهد می فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که نعمتهای خدا را تبدیل به کفران کردند و قوم خود را به دار البوار (سرزمین هلاکت) فرستادند»

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 67

(الَمْ تَرَ الَی الَّذِیْنَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّه کُفْراً وَ احَلّوُا قَوْمَهُمْ دارَالْبَوارِ).

سپس می افزاید «دار البوار همان جهنم است که در شعله های سوزانش فرو می روند و بدترین قرارگاهها است» (جَهَنَّمَ یَصْلوُنَها وَ بِئْسَ القَرارِ).

تعبیرات این آیه نشان می دهد که

کفران نعمت های الهی ممکن است قوم و ملّتی را به جهنم بفرستد و در بدترین جایگاه، جای دهد و حتی ممکن است دنیا را نیز برای آنها مبدّل به جهنم سوزان کند.

در اینکه منظور از نعمت خدا در این آیه چیست؟ بعضی آن را به وجود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تفسیر کرده اند که مشرکان عرب آن را کفران کردند و به دار البوار سقوط کردند، و بعضی به ائمه اهل بیت که گروهی از جمله بنی امیه آن را کفران نمودند، ولی ظاهراً آیه مفهوم گسترده ای دارد که همه نعمتهای الهی را شامل می شود و آنچه در بالا آمد از مصادیق روشن آن است هر چند آیه ای که بعد از این دو آیه آمده نشان می دهد که آیه ناظر به کسانی است که در راه اسلام و توحید را رها ساخته و به شرک و بت پرستی روی آوردند ولی آنهم می تواند ناظر به یکی از مصادیق بارز آن باشد.

بعضی از مفسران مانند فخر رازی و مرحوم طبرسی در مجمع البیان شأن نزولی برای آیات فوق ذکر کرده و آن را ناظر به اهل مکه دانسته اند که خداوند انواع نعمتها را به آنها داد که مهم تر از همه بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله از میان آنان بود، اما آنها قدر نعمت را نداشته راه کفران را پیش گرفتند و به سرنوشت دردناکی گرفتار شدند و در واقع کفران آنها نسبت به نعمت بعثت پیامبر همان کفر آنها بود!

ولی می دانیم شأن نزولها مفهوم آیات را تخصیص به مورد خاص نمی زند.

*** در هفتمین آیه باز سخن از گروهی است که مشمول انواع

نعمت های الهی شده بودند؛ نعمت امنیت و آرامش و روزی فراوان و نعمت های معنوی که بوسیله پیامبرشان به آنها رسیده بود ولی آنها کفران نعمت کردند و همه آن نعمت ها از آنها

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 68

گرفته شد و به مجازات الهی گرفتار گشتند، می فرماید: «خداوند (برای آنها که کفران نعمت می کنند) مثلی زده است: منطقه آبادی که امن و آرام بوده و همواره روزیش بطور فراوان از هر مکانی برایش فرا می رسیده اما آنها نعمت خدا را کفران کردند و خداوند به سبب اعمالشان لباس گرسنگی و ترس و ناامنی را بر اندامشان پوشانید- پیامبری از خود آنها برای هدایت آنها آمد اما او را تکذیب کردند و عذاب الهی آنها را فرو گرفت در حالی که ظالم بودند».

(وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْیَةً کانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً یَأْتِیها رِزْقُها رَغَداً مِنْ کُلِّ مَکانٍ فَکَفَرَتْ بِانْعُمِ اللَّهِ فَاذاقَهَا اللَّهُ لِباسَ الْجُوْعِ وَ الْخَوْفِ بِما کانُوا یَصْنَعُونَ- وَ لَقَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَکَذَّبُوهُ فَاخَذَهُمُ الْعَذابُ وَ هُمْ ظالِمُونَ).

در این که آیا این آیه اشاره به سرزمین خاصی است یا بیان یک مثال کلی می باشد در میان مفسران گفتگو است. جمعی معتقدند که آیه ناظر به سرزمین مکه است و تعبیر «یَأتِیها رِزقُها رَغَداً مِن کُلِّ مَکانٍ؛ روزی آنها بطور فراوان از هر مکان فرا می رسید» این احتمال را تقویت می کند چرا که کاملاً منطبق بر شرائط مکه است زیرا سرزمین خشک و سوزان و بی آب و علفی است که به برکت خانه خدا همیشه انواع نعمت ها از همه جای دنیا به سوی آن سرازیر است.

تعبیر به «کانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً؛ آن محل امن و امان و مطمئن بود»

نیز قرینه دیگری بر این تفسیر است چرا که محیط حجاز غالباً در آتش ناامنی می سوخت ولی شهر مکه به برکت خانه خدا امن و امان بود.

هنگامی این نعمتهای مادی به اوج خود رسید که نعمت معنوی بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن افزوده شد ولی مکّیان این نعمتهای مادی و معنوی را کفران کردند و به قحطی و خشک سالی و ناامنی گرفتار شدند و این گونه است سرانجام کسانی که در برابر نعمتهای الهی ناسپاسی کنند!

ولی با این همه می تواند آیه مفهوم جامع و گسترده ای داشته باشد که تمام گروههای کفران کننده نعمت های مادی و معنوی را شامل شود هر چند اهل مکه یکی از مصادیق بارز آن بودند که طبق بعضی از روایات به خشک سالی گرفتار شده تا

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 69

آنجا که برای سدّ جوع از مردار استفاده کردند و در غزوات اسلامی شدیدترین ضربات بر آنها وارد شد.

*** در هشتمین بخش از آیات، سخن از یکی از ناسپاس ترین اقوام، یعنی «قوم سبا» است که مشمول بزرگترین عنایات الهی و برترین نعمت های او شدند ولی بر اثر غرور و غفلت و هوس بازی، راه کفران پیش گرفتند، و خدا آن همه نعمت را از آن ناسپاسان گرفت و آنها را بر خاک سیاه نشانید، می فرماید: «برای قوم سبا در محل سکونتشان نشانه ای (از قدرت و نعمت الهی) بود، دو باغ عظیم گسترده از راست و چپ (با میوه ها و محصولات فراوان، به آنها دادیم، و گفتیم) از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را بجا آورید (چرا که) شهری است پاک و پاکیزه، و پروردگاری است آمرزنده (و

مهربان)» (لَقَدْ كانَ لِسَبأٍ فی مَسْکَنِهِمْ آیَهٌ جَنَّتانِ عَنْ یَمِیْنٍ وَ شِمالٍ کُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّکُمْ وَاشْکُرُوا لَهُ بَلْدَهٌ طَیِّبَهٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ).

مفسّران نوشته اند با این که خاک یمن گسترده و حاصل خیز بود ولی علی رغم این آمادگی چون رودخانه مهمی نداشت از آن خاک بهره برداری نمی شد مردم این سرزمین به این فکر افتادند که باران های سیلابی کوهستان ها را مهار کنند، سدهای زیادی در نقاط مختلف ساختند که از همه مهمتر «سد مأرِب» (بر وزن مغرب) بود، که سیلهای عظیم دو کوه «بلق» را مهار کرد، و در پشت این سدّ خاکی آب عظیمی ذخیره شد که با استفاده از آن توانستند دو رشته باغ عظیم و طولانی در دو طرف مسیر آب به وجود آورند، تدریجاً قریه های آباد در پرتو این کشاورزی عظیم مرکز تجمّع مردم شد، قریه هایی که به هم متصل بود، و سایه درختان آن به یکدیگر پیوسته، وفور نعمت آمیخته با امنیت محیطی بسیار مرفّه برای یک زندگی پاک آماده ساخته بود، محیطی که برای اطاعت پروردگار و تکامل در جنبه های معنوی بسیار مناسب بود.

قرآن در ادامه آیه فوق می گوید: آنها قدر این همه نعمت را ندانستند، خدا را به

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 70

فراموشی سپردند و به کفران نعمت پرداختند، به یکدیگر تفاخر می کردند و به اختلاف طبقاتی دامن می زدند و سرانجام به نتیجه شوم اعمال خود رسیدند، و به تعبیر قرآن «آنها (از خدا) روی گردان شدند و ما سیل ویرانگر را بر آنها فرستادیم و دو باغ (پر برکت) آنها را به دو باغ (بی ارزش) با میوه های تلخ و درختان شوره گز و اندکی درخت سدر مبدّل ساختیم- این

را به خاطر کفرانشان به آنها جزا دادیم و آیا جز کفران کننده را به چنین مجازاتی کیفر می دهیم؟» (فَاعْرَضُوا فَارْسَلْنا عَلَیْهِمْ سَیْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْناهُمْ بِجَنَّتَیْهِمْ جَنَّتَیْنِ ذَواتَیْ اکُلٍ خَمْطٍ وَ اثْلٍ وَ شَئی ءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِیْلٍ- ذلِکَ جَزَیْناهُمْ بِما کَفَرُوا وَ هَلْ نُجازِی الَّا الْکَفُورَ).

از شگفتی های این داستان این است که در بعضی از تواریخ آمده: تعدادی از موش های صحرایی دور از چشم مردم مغرور و مست که به عیش و نوش و کفران مشغول بودند، به دیواره این سدّ خاکی حمله حمله ور شدند و آن را از درون سست کردند، ناگهان باران شدیدی بارید و سیلاب عظیمی حرکت کرد، دیوارهای سد که قادر به تحمل فشار سیلاب نبود یک مرتبه در هم شکست و سیلاب عظیمی به راه افتاد، و تمام آبادی ها، باغ ها، کشتزارها، چارپایان، قصرها و خانه های مجلل را ویران کرد، و آن سرزمین آباد به صحرایی خشک و بی آب و علف با کمی گیاهان بیابانی مبدّل شد، مرغان غزل خوان از آنجا کوچ کردند و جای خود را به زاغ ها و بوم ها سپردند، و جمعیت آن آبادی های عظیم در اطراف پراکنده شد. جمعیتی فقیر و دربدر که دائماً بر گذشته خود تأسف می خوردند، تأسفی بیهوده و بی اثر و به گفته شاعر:

ای روزگار عافیت، شکرت نگفتم لاجرم دستی که در آغوش بود، اکنون به دندان می گزم

آری چنین بود نتیجه ناسپاسی این قوم غافل و بی خبر.

جالب این که: ثروتمندان قوم سبا از این شکایت داشتند که چرا آبادی های ما این چنین به یکدیگر متصل شده و رفت و آمد در میان آنها برای همه آسان است، در گذشته سفر کردن از آن ما

بود که امکانات فراوان داشتیم ولی هم اکنون فقرا نیز



با ما همسفر می شوند، چرا که سفر در سایه درختان پرمیوه و در طول آبادی های متصل به یکدیگر برای کسی مشکلی ندارد، به همین دلیل از خدا تقاضا کردند که در میان سفرهای آنها دوری بیفکند تا بینوایان نتوانند دوش به دوش آنها سفر کنند، آری آنها کفران نعمت خدا را به حدّ اعلی رساندند، و مجازاتشان نیز در حدّ اعلا بود.

و چنان سرزمین و جمعیت آنها متلاشی شد که سرگذشت آنها به عنوان یک ضرب المثل در پراکندگی در میان مردم باقی ماند (تَفَرَّقُوا ایادِی سَبا).

*** از مجموع آیات فوق که هم سخن از کفران نعمت به طور مطلق می گوید، و هم سرگذشت ناسپاسان پیشین را به عالی ترین وجه شرح می دهد، به خوبی استفاده می شود که ناسپاسی و کفران نعمت تا چه اندازه زشت، و آثار آن تا چه حد شوم و خطرناک است.

## کفران نعمت در روایات اسلامی

### اشاره

در روایات اسلامی به طور وسیع و گسترده از کفران نعمت و زشتی و آثار شوم آن و از زیبایی شکر و برکات جالب آن بحث شده است، از جمله:

1- در حدیثی از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اسْرَعُ الذُّنُوبِ عُقُوبَهً کُفْرانُ النِّعْمَهِ؛ گناهی که زودتر از همه گناهان عقوبتش دامان انسان را می گیرد کفران نعمت است». «1»

2- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «سَبَبُ زَوالِ النِّعَمِ الْکُفْرانُ آنچه باعث زوال نعمت ها می شود کفران است». «2»

3- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «کُفْرُ النِّعْمَهَ مُزیْلُها وَ شُکْرُها مُسْتَدیمُها؛ ناسپاسی نعمت آن را از بین می برد، و

شکر نعمت سبب دوام آن است». «3»

4- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «کُفْرانُ النِّعَمِ یُزِلُّ الْقَدَمَ وَ یَسْلُبُ

---

(1). بحار الانوار، جلد 66، صفحه 70.

(2). غرر الحکم، جلد 4، صفحه 121.

(3). همان، صفحه 627.



النِّعَمِ؛ کفران نعمت سبب لغزش قدم ها (و به زمین خوردن در زندگی) و موجب سلب نعمت ها می گردد». «1»

5- باز از همان بزرگوار می خوانیم: «آفَةُ النِّعَمَ الْکُفرانُ؛ آفت نعمت ها، ناسپاسی است». «2»

6- و نیز از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «کافِرُ النِّعمَهِ کافِرُ فَضْلِ اللَّهِ؛ کفران کننده نعمت، منکر فضل الهی است». «3»

7- یکی از مجازات های الهی مجازات استدراج است، و مفهوم آن این است که خداوند بعضی از افراد طغیانگر و ظالم را که می خواهد مجازات کند مشمول نعمت های خود قرار می دهد هنگامی که نعمت بر او فوق العاده زیاد شد، ناگهان نعمت را سلب می کند تا شدیداً احساس درد و عذاب کند.

به همین جهت در حدیثی از امام حسین علیه السلام می خوانیم: «الِاْسْتِدْراجُ مِنَ اللَّهِ سبحانه لِعَبدِهِ انْ یُسْبِغَ عَلَیْه النِّعَمَ وَ یَسْلُبَهُ الشُّکْرَ؛ استدراج در نعمت و غافلگیر کردن خداوندی این است که به بنده اش نعمت فراوان می دهد و توفیق شکرگزاری را او سلب می کند (ناگهان به زمین می خورد و همه چیز را از دست می دهد». «4»

8- امام سجّاد علی بن الحسین علیه السلام می فرماید: «الذُّنُوبُ الّتی تُغَیِّرُ النِّعَمَ البَغْیُ عَلَی النَّاسِ وَالزَّوالُ عَنِ الْعادَةَ فِی الْخَیْرِ وَاصْطِناعُ الْمَعْرُوفِ، وَکُفْرانُ النِّعَمِ وَ تَرْکُ الشُّکْرِ؛ گناهانی که نعمت های الهی را تغییر می دهد، ظلم بر مردم، و تغییر دادن عادت در امور خیر و کفران نعمت و ترک شکر است». «5»

9-

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «کُفْرُ النِّعْمَهِ لُؤْمٌ وَ صُحْبَهُ الاحمق شُؤْمٌ؛ ناسپاسی نعمت نشانه پستی است، و دوستی با احمق سبب سر افکندگی است». «6»

10- این بحث را با حدیثی از امام صادق علیه السلام در بیان جنود عقل و جهل (لشکر عقل و نادانی) پایان می دهیم، در آنجا می خوانیم که امام علیه السلام به یارانش دستور

---

(1). همان، صفحه 630.

(2). همان، جلد 3، صفحه 98.

(3). همان، جلد 4، صفحه 634.

(4). بحار الانوار، جلد 75، صفحه 117.

(5). همان، جلد 70، صفحه 375.

(6). غرر الحکم، جلد 4، صفحه 630.



می دهد، عقل و لشکریانش را بشناسند، و از جهل و لشگریانش نیز باخبر باشند، و هنگامی که بعضی از یاران توضیحات بیشتری می خواهند امام علیه السلام می فرماید:

«خداوند برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داده که ضد آنها جنود جهل است، و در ضمن این هفتاد و پنج لشکر که در صدر کلام امام علیه السلام واقع شده می فرماید: «وَالشُّکْرُ وَ ضِدُّهُ الْکُفْرانُ؛ یکی از لشکریان عقل شکر است و ضد آن کفران است». «1»

*** تعبیراتی که در روایات دهگانه بالا آمده به خوبی نشان می دهد که تا چه اندازه این رذیله اخلاقی خطرناک است و تا چه حد آثار سوء آن در زندگی فردی و اجتماعی نمایان است، و چگونه انسان را از اوج نعمت بر

خاک مذلّت می کشاند، توفیقات را سلب می کند و مایه دوری از خدا و نزدیکی به شیطان است.

در اینجا چند نکته شایان ذکر است:

### 1- معنی کفران نعمت

کفر در اصل به معنی پوشانیدن چیزی است، و از آنجا که شخص ناسپاس در واقع سعی

در پوشانیدن ارزش نعمت می کند به عمل او کفران می گویند.

بدیهی است کفران نعمت، گاه در قلب است و گاه با زبان، و گاه در عمل.

در قلبِ خود نعمت را بی مقدار یا کم اهمیت می شمرد، و با زبان نیز سخن می گوید که نشانه بی اعتنائی نسبت به نعمت و بی ارزش بودن آن است، و در عمل به آن اهمیت نمی دهد، و به جای حسن استفاده از آن سوء استفاده می کند، به همین دلیل بزرگان علم اخلاق فرموده اند: «الشُّكْرُ صَرْفُ الْعَبْدِ جَمِيْعَ ما انْعَمَهُ اللَّهُ تَعالَى فى ما خُلِقَ لَاجْلِهِ؛ شکر نعمت آن است که بندگان خدا، نعمت هایی را که به آنها بخشیده است، در همان راهی مصرف کنند که برای آن آفریده شده» و بنابراین کفران و ناسپاسی آن است

---

(1). بحار الانوار، جلد اول، صفحه 110 (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 74

که نعمت ها را نابجا مصرف کنند، چشمی را که خدا برای دیدن آثار عظمت او در عالم هستی و تشخیص راه از چاه و مشاهده آیات الهی آفریده در طریق حرام به کار گیرد، و همچنین گوش و زبان و دست و پا یا مال و ثروت را.

گویی این سخن بر گرفته از حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «شُكْرُالنِّعْمَهِ اجْتِنابُ الَمحارِمِ؛ شکر نعمت آن است که از گناهان پرهیز شود». «1»

و به این ترتیب معنی سپاس و ناسپاسی هر دو روشن می شود.

### 2- پیامدهای کفران

ناسپاسی نعمت آثار سوء گسترده ای از نظر معنوی و مادی در زندگی انسان ها دارد، از یک سو سبب زوال نعمت ها می شود، زیرا می دانیم خداوند حکیم است، نه بی حساب و کتاب چیزی به کسی می بخشد و

نه بی جهت چیزی را از کسی می گیرد، آنها که ناسپاسی می کنند با زبان حال می گویند ما لایق این نعمت نیستیم و حکمت خداوند ایجاب می کند که این نعمت را از آنها بگیرد و آنها که شکر نعمت را بجا می آورند در واقع می گویند ما لایق و شایسته ایم، نعمت را بر ما افزون کن، فی المثل اگر باغبان مشاهده کند که در بخشی از باغ درختان به سرعت رشد و نمو می کنند و برگ و بر می آورند، به یقین از آنها پذیرایی بیشتر می کنند، و اگر ببیند در بخش دیگر هر قدر هم از آنها پذیرایی می کند نه طراوتی دارند و نه برگی، نه میوه ای، نه گلی و نه سایه ای، این کفران نعمت سبب می شود که باغبان آنها را مورد بی مهری قرار دهد، چرا که گفته اند:

بسوزند چوب درختان بی برسزا خود همین است مر بی بری را

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین آمده است: «مَنْ شَکَرَ النِّعَمَ بِجَنانِهِ اسْتَحَقَّ الْمَزیدَ قَبْلَ انْ یَظْهَرَ عَلی لِسانِهِ؛ کسی که قلباً شکر نعمت کند پیش از آن که به زبان شکر گوید، لیاقت خود را برای افزون شدن نعمت ثابت کرده است». «2»

---

(1). اصول کافی، جلد 2، صفحه 95، حدیث 10؛ نور الثقلین، جلد 2، صفحه 529.

(2). مستدرک الوسائل، جلد 2، صفحه 399.



حتی از بعضی از روایات که از امام صادق علیه السلام نقل شده استفاده می شود، به مجرد این که انسان نعمتی را بشناسد و حمد خدا را بگوید بلافاصله فرمان افزایش از سوی خداوند درباره او صادر می شود. می فرماید «ما انْعَمَ اللَّهُ عَلی عَبْدٍ مِنْ نِعْمَهٍ فَعَرَفَها بِقَلْبِهِ

وَ حَمِدَ اللَّهَ ظاهِراً بِلِسانِهِ فَتَمَّ کَلامُهُ حَتَّی یُؤْمَرَ لَهُ بِالْمَزید». «1»

به یقین تأثیر ناسپاسی در سلب نعمت ها نیز چنین است. ممکن است لطف خدا ایجاب کند که مجازات سلب نعمت تأخیر بیفتد، ولی به هر حال اگر انسان بیدار نشود و جبران نکند این مجازات حتمی است، چرا که لازمه حکمت خداوندی است.

از سوی دیگر ناسپاسی سبب می شود که انسان از معرفه الله دور بماند و این بزرگترین خسران و زیان است، بزرگان علم کلام در نخستین بحث در مورد انگیزه معرفه الله به سراغ این مسأله رفته اند که شکر نعمت نخستین انگیزه شناخت پروردگار است زیرا تشکّر و سپاسگزاری از بخشنده نعمت یک امر وجدانی است، انسان هنگامی که خود را غرق نعمت می بیند و می داند این همه نعمت در درون و برون وجود او است، از خود او نیست به فکر تشکر از بخشنده نعمت می شود، و همین امر راه خداشناسی را برای او هموار می سازد، ولی ناسپاسان نه اعتنائی به نعمت دارند و نه بخشنده نعمت، و لذا از معرفه الله نیز محروم می شوند. از سوی دیگر ناسپاسی در برابر نعمت های خالق سبب می شود که انسان در برابر مخلوق نیز ناسپاس می شود، نه تنها ارزشی برای محبت ها و خدمات بی شائبه دیگران قائل نشود، بلکه خود را طلبکار آنان بداند، و این صفت سبب تنفّر و بیزاری مردم از چنین افراد می شود، و به این ترتیب ناسپاسان گرفتار انزوای اجتماعی و نداشتن یار و یاور، در برابر مشکلات زندگی خواهند شد.

### اسباب و انگیزه های ناسپاسی و راه درمان آن

تقصیر در شکر گزاری و گرایش به ناسپاسی گاه از اینجا سرچشمه می گیرد که

---

(1). اصول کافی، جلد 2، صفحه 95،

حدیث 9.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 76

انسان معرفت کامل نسبت به نعمت ها ندارد، و اصولاً به نعمت های الهی نمی اندیشد، اگر ما کمی در آفرینش بدن خویش و دستگاه عجیب و بسیار دقیقی که خداوند در آن آفریده بیندیشیم به اهمیت نعمتهای او در این بخش از وجودمان آگاه می شویم، و حس شکرگزاری که جزء وجود انسان است، تحریک می شود.

دستگاه هایی در وجود انسان است (مانند قلب و کبد و کلیه ها و شش ها) که اگر بشر بتواند معادل مصنوعی آنها را بسازد که قطعاً کارایی بسیار پایینی خواهد داشت گاه دهها میلیون یا صدها میلیون هزینه دارد و به این ترتیب اگر بخواهیم قیمتی بر یک یک اعضاء خود بگذاریم خواهیم دید صاحب سرمایه بسیار عظیمی هستیم.

در نعمت های بیرونی گاه یک جرعه آب به اندازه یک دنیا ارزش دارد، چنان که از بعضی از علماء نقل کرده اند که روزی بر یکی از شاهان وارد شد در حالی که ظرف آبی در دست او بود و می خواست بنوشد، شاه به آن عالم بزرگ گفت: مرا پندی ده، آن مرد عالم گفت اگر فوق العاده تشنه باشی و این آب را از تو باز گیرند، مگر این که تمام ملک و حکومت خود را بدهی چه خواهی کرد؟ گفت چاره ای ندارم، تمام ملک خود را می دهم، مرد عالم گفت: چگونه دل بستگی به حکومتی داری که بهای آن جرعه آبی بیش نیست.

گاه انسان بیمارانی را می بیند که از شدّت درد و رنج به خود می پیچند و مرگ را یک عطیّه آسمانی برای خود می شمرند، در آن حال انسان فکر می کند اگر تمام عالم را به او بدهند همراه با این

بیماری ارزشی ندارد و اگر همه جهان را از او بگیرند و عافیت و تندرستی به او بدهند ارزش دارد.

نعمت های به ظاهر کوچک و بسیار کم اهمیت در وجود انسان است که وقتی سلب شود، حیات انسان به خطر می افتد، چشمه های آبی در دهان انسان به طور دائم کار می کند که غدّه های بزاق نام دارد و دائماً زبان و دهان و لب ها و گلو را نرم نگه می دارد، و به هنگام خوردن غذا جوشش فوق العاده می کند، و غذا را نرم و آماده برای فرو بردن می نماید، و در عین حال به هضم آن نیز کمک می کند.

اگر روزی این چشمه ها به کلّی بخشکد، لب ها و زبان و گلوی انسان مثل چوب

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 77

می شود، حالت خفگی به او دست می دهد، و قدرت بر سخن گفتن ندارد، و یک لقمه طعام ممکن است گلوگیر شود و به حیات او خاتمه دهد، به یقین همین چشمه های کوچک ناپیدا و به ظاهر بی اهمیّت برای انسان از تمام ثروت های جهان برتر و بالاتر است.

بگذریم از نعمت آفتاب عالمتاب، و هوای روح پرور و انواع مواهب زمین و گیاهان و مرکب ها و مواهب عظیم دیگر که به تعبیر قرآن «وَ انْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّهِ لاتُحْصُوها؛ اگر نعمت های خدا را شمارش کنید هرگز به شمارش آن قادر نمی یابید». «1»

قابل توجه این که بسیاری از نعمت های الهی است که چون هرگز از آدمی سلب نمی شود، هیچگاه شناخته نخواهد شد، نعمت هایی بود که در گذشته برای انسان دائمی بود، با گذشت زمان انسان سلب شدن آن را در بعضی از موارد دیده و به عظمت آن نعمت پی برده در حالی که

ممکن است نعمت های بی شمار دیگری باشد که هنوز مکتوم است.

تا مسأله سفرهای فضایی و تأثیر حالت بی وزنی بر محیط زندگی پیش نیامده بود انسان نمی دانست نیروی جاذبه چه نعمت بزرگی است و امروز می فهمیم که اگر جاذبه نبود خانه ها و کاخ ها و زراعت ها و درخت ها همه با اندک چیزی به هوا پرتاب می شد و انسان با اندک حرکتی به سقف و دیوار می خورد، سفره غذا با مختصر حرکتی به اطراف پراکنده می شد و حتی فرو بردن لقمه غذا و جرعه آب برای انسان مشکل بود، اگر همین یک نعمت را روزی خداوند از انسان بگیرد حرکت دورانی زمین سبب می شود که آب دریاها در فضا پخش شود و زمین به بیابانی خشک و سوزان تبدیل گردد، فکر کنید اگر تمام عمر را به شکر همین نعمت بپردازیم قادر خواهیم بود؟

و اگر نعمت های معنوی یعنی هدایت انبیاء و رهنمودهای معصومین علیهم السلام و نزول کتب آسمانی را که از نعمت های مادی بسیار برتر است بر آن بیفزاییم آنگاه خواهیم

---

(1). نحل، آیه 18.



دانست که تا چه حد مواهب الهی بر ما عظیم است و توان ما بر شکر و سپاس او ناچیز.

توجّه به این امور ریشه های ناسپاسی را می سوزاند، و روح شکرگزاری را در انسان زنده می کند.

و از اینجا می توانیم راه درمان ناسپاسی را به خوبی پیدا کنیم. و از این رو گفته اند: نخستین راه تحصیل شکرگزاری معرفت و تفکّر در صنایع الهیّه و انواع نعمت های ظاهری و باطنی او است. «1»

راه دیگر نگاه کردن به افرادی است که زندگی پست تری از انسان دارند. هر قدر در زندگی آنها دقیق تر شود،

روح شکرگزاری در او زنده تر می گردد، در حالی که اگر به بالا دست خود بنگرد وسوسه های شیطانی ناسپاسی در او آشکار می شود.

از سوی سوم به این مسأله بیندیشید که هر مصیبت و بلایی از بلاهای دنیا بر او فرود آید بدتر از آن هم تصوّر می شود، شکر کند که گرفتار بدتر از آن نشود.

نقل شده است کسی به یکی از بزرگان شکایت برد و گفت: دزد به خانه من آمده و همه چیز را با خود برده است، به او گفت: برو شکر خدا کن که اگر به جای آن دزد شیطان به خانه تو می آمد و ایمان تو را می برد چه می کردی؟ «2»

امام صادق علیه السلام در کتاب توحید معروف مفضّل که از حقایق توحید، عبارات گویا و دلایل روشن و تحلیل های شگفت انگیز، سخنان فراوانی بیان فرموده گاه به ذکر نعمت های بزرگ الهی می پردازد، تا از این طریق انسان ها را به شناخت منعم حقیقی آشنا سازد.

از جمله در بخشی از سخنان خود به نعمت سخن گفتن و نوشتن که دو پایه اصلی تمدّن انسانی است اشاره می فرماید و بعد از بیان مشروحی می فرماید: اگر خداوند ابزار این دو کار را در اختیار او نگذاشته بود، نه توان بر سخن گفتن داشت نه نوشتن، آری خداوند زبان و ذهنی در اختیار بشر گذارده که به کمک آن دو

---

(1). معراج السعاده، صفحه 810.

(2). المحجّه البیضاء، جلد 7، صفحه 227.



می تواند سخن بگوید، و دست و انگشتانی به او بخشیده که قلم به دست بگیرد و امور مختلف را بنویسد، اگر این دو نبود انسان همچون چهار پایان بود که نه سخن می گویند

و نه چیزی می نویسند (نه علم و دانشی دارند و نه تمدّن درخشانی) هر کس شکر این نعمت را بجا آورد، پاداش الهی در انتظار او است، و هر کس کفران کند (به خدا زیان نمی رساند بلکه به خودش زیان می رساند) زیرا خداوند از جهانیان بی نیاز است. «1»

### شکر راه وصول به نعمت های پروردگار

نقطه مقابل کفران و ناسپاسی، شکر پروردگار است، و مفهوم آن قدردانی از نعمت ها با قلب و زبان و عمل است. اما با قلب همان معرفت پروردگار و تسلیم در برابر او و رضا و خشنودی به عطایای او است، و با زبان، گفتن جمله هایی است که بیانگر قدردانی و سپاس انسان در برابر خالق نعمت ها است، و امّا با عمل به این طریق است که هر نعمت و موهبتی را در جایی صرف کند که خداوند دستور داده و برای آن آفریده است.

راغب در مفردات می گوید: شکر به معنی تصوّر نعمت و اظهار و ابراز آن است، بعضی گفته اند در اصل «کشر» (بر وزن کشف) بوده که به معنی ابراز و اظهار است، و «دابّه شکور» به حیوانی می گویند که هرگاه مراقبت کافی از آب و علف او کنند، روز به روز چاق تر می شود، و «عین شکراء»، به معنی چشمه پر آب است، بنابراین شکر به معنی پر شدن وجود انسان از یاد بخشنده نعمت ها است.

شکر در واقع بر دو گونه است: شکر تکوینی و شکر تشریعی، شکر تکوینی آن است که یک موجود از مواهبی که در اختیارش قرار دارد و برای نمو شکر استفاده کند مانند درخت و گل و میوه ای که با مراقبت باغبان، گل و میوه های با ارزش به بار آورد، و

ناسپاسی آن است که اثری از مراقبت و پذیرایی باغبان در آن ظاهر نشود.

---

(1). بحار الانوار، جلد 3، صفحه 82 (با تلخیص).



بنابراین، کسی که نعمت های الهی را در طریق عصیان صرف می کند، به طور تکوینی ناسپاسی می کند.

شکر تشریعی آن است که انسان در مقام شکرگزاری برآید و با قلب و زبان از پروردگار خود سپاسگزاری نماید.

همان گونه که در سابق نیز اشاره شد هیچ کس توان شکر نعمت های خدا را ندارد، چرا که همین توفیق شکرگزاری و فکر و عقل و زبان و دست و پایی که انسان به وسیله آن شکر قلبی و لسانی و عملی را انجام می دهد همه از نعمت های خدا است و این توفیق و ابراز هنگامی که در مسیر شکرگزاری به کار گرفته می شود نعمت دیگری است که خود نیازمند شکر دیگری است. به همین دلیل همان گونه که در روایات اسلامی اشاره شده برترین شکر آدمی اظهار عجز و ناتوانی از شکر خدا در برابر نعمت های او است و عذر تقصیر به پیشگاه حق بردن، ورنه سزاوار خداوندی خدا را کسی نمی تواند بجای آورد.

بسیاری از مطالب مربوط به شکر را که نقطه مقابل کفران و ناسپاسی است در بحث های گذشته آوردیم، و برای تکمیل این بحث به ذکر بعضی از آیات قرآنی و روایات معصومین علیهم السلام بسنده می کنیم.

قرآن مجید صبر و شکرگزاری را قرین هم قرار داده و آن را وسیله شکوفایی علم و ایمان در کانون قلب انسان شمرده است می فرماید: «وَ مِنْ آیاتِهِ الْجَوْارِ فِی الْبَحْرِ کَالاعْلامِ انْ یَشْأ یُسْکِنِ الرِیحَ فَیَظْلَلْنَ رَواکِدَ عَلی ظَهْرِهِ انَّ فِی ذلِکَ لایاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ

شَکورٍ؛ از نشانه های خدا، کشتی هایی است که همچون کوه در دریاها (به نیروی باد) حرکت می کند اگر بخواهد باد را آرام می سازد تا کشتی ها بر پشت دریا متوقّف شوند، به یقین در این امر نشانه هایی (از عظمت خدا است) برای هر صبر کننده شکرگزار» «1».

شبیه همین تعبیر در آیات دیگری از قرآن نیز آمده است.

گاه به نعمت چشم و گوش و عقل که مهم ترین ابزار شناخت و معرفت انسانی

---

(1). شوری، آیه 32 و 33.



است اشاره کرده و می فرماید: «وَ جَعَلَ لَکُمْ السَّمَعَ وَ الأَبْصارَ وَ الأَفْئِدَةَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ؛ خداوند برای شما گوش و چشم و عقل قرار داد شاید (او را بشناسید و) شکر نعمت او را بجا آورید». «1»

قرآن مجید در موارد زیادی اشاره به وجود این فضیلت (شکرگزاری در انبیاء بزرگ) کرده، یا به آنها دستور شکرگزاری داده است «2».

و گاه می فرماید: شکرگزاران واقعی در میان انسان ها کم هستند. خطاب به آل داود می فرماید: «اعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُکْراً وَ قَلِیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکوُر؛ ای آل داود! (در برابر آن همه نعمت های عظیم و حکومت گسترده و علم و دانش و قدرتی که در اختیار شما گذاردیم)، شکر نعمت های خدا را به جای آورید هر چند کمی از بندگان من شکرگزارند». «3»

در جای دیگر می فرماید شرط خشنودی خداوند از شما شکرگزاری است می فرماید: «اِن تَکْفَرُوا فَانَّ اللّهَ غَنِیٌّ عَنْکُمْ وَ لا یَرْضی لِعِبادِهِ الْکُفْرَ وَ ان تَشْکُرُوا یَرْضَهُ لَکُمْ؛ اگر کفران کنید خداوند از شما بی نیاز است، و هرگز کفران را برای بندگانش نمی پسندد و اگر شکر او را بجا آورید، آن را برای شما می پسندد و راضی

می شود». «4»

آیات مربوط به شکر در قرآن مجید بسیار است، و شاید بالغ بر هفتاد آیه شود، و جالب این که صفت شکرگزاری به عنوان یکی از اوصاف پروردگار در این آیات آمده است. در سوره نساء، آیه 147 می خوانیم: «ما یَفْعَلُ اللّهُ بِعَذابِکْم انْ شَکَرْتُمْ آمَنْتُمْ وَ کانَ اللّهُ شاکِراً عَلِیماً؛ خدا چه نیازی به مجازات شما دارد اگر شکرگزاری کنید (و نعمت هایش را به جا مصرف نمایید)، و ایمان بیاورید خدا شکرگزار و آگاه است (و از اعمال و نیّات شما باخبر است)».

قابل توجه این که مفهوم آیه این است: اگر شکرگزاری به معنی واقعی انجام شود سرچشمه مجازات ها و عذاب الهی به کلّی برچیده می شود. به علاوه صفت شکرگزاری در اینجا به عنوان یکی از اوصاف الهی مطرح شده است و نشان می دهد

---

(1). نحل، آیه 78.

(2). به آیات 121 نحل، 3 اسراء، 12 لقمان و 13 سبأ مراجعه فرمایید.

(3). سبأ، آیه 13.

(4). زمر، آیه 7.



شکرگزاری از صفاتی است که خداوند در آن با بندگان مشترک است، منتها شکرگزاری بندگان در برابر خداوند به معنی صرف نعمت های او در موارد رضای او است، و شکرگزاری خداوند به معنی قدردانی از بندگان شکرگزار از طریق پاداش های شایسته است.

از بعضی دیگر از آیات قرآن استفاده می شود که توجه به نعمت های الهی که سبب می شود که انسان در صدد شکرگزاری برآید عامل بازدارنده ای در برابر گناهان است، در آیه 74 سوره اعراف خطاب به گروهی از اقوام

پیشین می فرماید: «فَاذْکُرُوا آلاءَ اللّهِ وَلا تَعثَوا فِی الأرْضِ مُفْسِدینَ؛ نعمت های خدا را به یاد آورید، و در زمین فساد نکنید».

در آیه 69 همین

سوره می فرماید: «فَاذْكُرُوا آلاءَ اللّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ نعمت های خدا را به یاد آورید شاید رستگار شوید».

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که یادآوری نعمت های خداوند و سپاس او سبب رستگاری است.

کوتاه سخن این که ریشه تمام سعادت ها و سرچشمه عظیم برکات الهی همان شکرگزاری است که روز به روز انسان را به خدا نزدیکتر و پیوند عشق و محبّت بندگان را با خدا محکم تر می سازد که عاملی برای تقوا و پرهیزگاری و طریقی به سوی رستگاری است.

## فلسفه شکرگزاری

ممکن است انسان ها در برابر نعمت هایی که به دیگری می بخشند انتظار شکرگزاری داشته باشند، و یا حتّی در بعضی از شرایط به آن نیازمند باشند، خواه نیاز روحی باشد، و یا نیاز به خاطر موقعیت های اجتماعی.

ولی بی شک خداوندی که از همگان بی نیاز است و اگر تمام جهانیان کفران کنند، یا کافر شوند گردی بر دامان کبریائیش نمی نشیند، نیازی به شکرگزاری بندگان ندارد، بنابراین این همه تأکید در مسأله شکرگزاری کرده است- همانند سایر



عبادات- نتیجه اش به خود انسان ها بازگشت می کند، و اگر کمی دقّت کنیم فلسفه آن روشن می شود.

کسی که از نعمت های پروردگار قدردانی می کند، خواه در دل باشد یا با زبان یا عمل، نشان می دهد که لایق نعمت است، خداوند حکیم نیز کارش همه جا از روی حکمت است، نه بدون دلیل نعمتی را از کسی می گیرد نه بی دلیل نعمتی را به کسی می بخشد، بنابراین هنگامی که انسان در برابر نعمت های او شکرگزاری می کند به زبان حال می گوید من لایق شکر بیشترم و حکمت پروردگار ایجاب می کند نه تنها آن نعمت را بر او پایدار کند بلکه افزون نماید.

ولی فرد ناسپاس با زبان حال

بی لیاقتی خود را عرضه می دارد و حکمت پروردگار ایجاب می کند که نعمت را از او بگیرد و اگر انسان روزی در صف شاکران بود، و روز دیگر به صف کفران کنندگان پیوست خداوند مطابق این تغییر روش با او رفتار می کند. «ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَهً انْعَمَها عَلی قَومٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِانْفُسِهِمْ وَ انَّ اللَّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ «1»؛ و این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی دهد جز آنکه آنها خودشان را تغییر دهند، و خداوند شنوا و دانا است».

و اگر در آیات و روایات اسلامی شکر سبب دوام نعمت یا افزایش آن شمرده شده دلیلش همین است. در حدیثی امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «بِالشُّکْرِ تَدُومُ النِّعَمُ؛ شکر سبب دوام نعمت است». «2» و در حدیث دیگر می فرماید: «ثَمَرَهُ الشُّکْرِ زِیادَهُ النِّعَمِ؛ ثمره شکر فزونی نعمت است». «3»

اضافه بر این هنگامی که روح شکرگزاری در انسان پرورش یابد، از شکر خالق به شکر مخلوق می رسد، و تشکر و سپاسگزاری در برابر خدمات و زحمات مخلوق انگیزه مؤثّری می شود برای حرکت بیشتر در جامعه انسانی و شکوفا شدن استعدادهای خلّاق و ظرفیت های وجودی اشخاص، و در نتیجه جامعه به پیش حرکت می کند.

---

(1). انفال، آیه 53.

(2). شرح فارسی غرر الحکم، جلد 3، صفحه 198.

(3). همان مدرک، صفحه 328.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 84

اخلاق در قرآن ج 3 104

شکرگزاری از خالق راهی به سوی معرفت او می گشاید و پیوند انسان را با آفریدگار محکم تر می کند، و همان گونه که سابقاً نیز اشاره شد در نخستین بحث علم کلام که مسأله وجوب معرفه اللّه مطرح

می شود، مهمترین دلیل همان مسأله شکر منعم است که از مسایل وجدانی است و به اصطلاح «قیاساتها معها؛ دلیلش با خود آن است».

شکرگزاری علاوه بر این که معرفت بخشنده نعمت ها را به دنبال دارد، معرفت نعمت را نیز همراه خواهد داشت، چرا که هر قدر نعمت از نظر کیفیّت و کمیّت بالاتر و بیشتر باشد، شکری افزونتر می طلبد، و برای ادای حق شکر منعم، معرفت نعمت ضروری است، و همین معرفت نعمت روز به روز پیوند بندگان را با خدا محکم تر می سازد و آتش عشقش را در دل ها شعله ورتر می کند، و ای بسا این مواهب مادّی آن چنان مواهب معنوی به دنبال داشته باشد که از آن به مراتب برتر و والاتر باشد.

جهان در چشم هشیاران عالم بود آیینه حسن رخ یار

به هشیاری نگر در نرگس مست که گردد مست او هم چشم هشیار

به عالم جز رخ زیبای دلبرنمی بینم به چشم دل پدیدار

### شکرگزاری در منابع حدیث

روایات در این زمینه فوق حد احصاء است که گلچینی از آن را از نظر خواننده عزیز می گذرانیم که همان نمونه خروار است:

1- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الطّاعِمُ الشّاکِرُ لَهُ مِنَ الْاَجْرِ کَاَجْرِ الصّائِمِ الْمحْتَسِبُ وَ الْمُعافی الشّاکِرِ لَهُ مِنَ الْاَجْرَ کَاجرِ الْمُبْتَلِی الصّابِرِ وَ الْمُعْطی الشّاکِرِ لَهُ مِنَ الْاَجْرِ کَاَجْرِ الَمحْرُومِ الْقانِعِ؛ کسی که غذا بخورد و شکر نعمت خدا را بجا آورد، پاداش روزه داری را دارد که برای خدا روزه گرفته است و شخص تندرستی که شکر خدا را بجا می آورد اجر بیماری را دارد که در برابر بیماری صبر و شکیبایی دارد، و دارنده ای که شکر نعمت را بجا می آورد،

اجر محروم قناعت پیشه شکیبا را دارد». «1»

---

(1). اصول کافی، جلد 2، صفحه 94، حدیث 1.



2- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام چنین آمده است: «مَکْتُوبٌ فِی التُّوراتِ، الشُّکرُ مِنَ النِّعَمِ عَلیکَ وَ انْعِمُ عَلی مَنْ شَکَرَکَ فَانَّهُ لا زَوالَ لِلنَّعماءِ اذا شُکِرَتْ، وَ لا بَقاءَ لَها اذا کُفِرَتْ؛ در تورات نوشته شده است از کسی که نعمتی به تو می بخشد تشکّر کن، و بر کسی که از تو تشکّر می کند نعمت ببخش، زیرا اگر در برابر نعمت ها شکرگزاری شود، زوال نخواهد داشت، و اگر کفران شود بقا نخواهد داشت». «1»

این حدیث نشان می دهد که نه تنها خداوند در برابر شکر، نعمت ها را افزایش می دهد، بندگان خدا نیز در برابر تشکّرها باید افزایش نعمت دهند.

3- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «ثَلاثٌ لایَضُرُّ مَعَهُنَّ شَی ءٌ، الدُّعاءُ عِنْدَ الْکَرْبِ، وَ الْاسْتِغْفارِ عِنَد الذَّنْبِ، وَ الشُّکْرَ عِنْدَ النِّعْمَهِ؛ سه چیز است که با وجود آن چیزی زیان نخواهد رسانید، دعا به هنگام حوادث سخت، و استغفار به هنگام گناه، و شکر به هنگام نعمت». «2»

با توجه به اهمیّت فوق العاده ای که دعا و استغفار در آیات و روایات و فرهنگ اسلامی دارد، قرار گرفتن شکر در ردیف آنها اهمیتش ظاهر می شود.

انسان از سه حالت خارج نیست یا گرفتار مصیبتی می شود، یا نعمتی به او می رسد که از نگهداری آن بیم دارد، و یا لغزش و گناهی از او سر می زند، داروی هر یک از آنها در این روایت پر معنی آمده است، مشکلات به وسیله دعا از بین می رود، و آثار گناه به وسیله استغفار، و تثبیت

نعمت ها به وسیله شکرگزاری. و در همین زمینه از امام علی بن ابی طالب علیه السلام آمده است: «نِعْمَهٌ لا تُشْکَرُ کَسِیّئهٍ لا تُغْفَرْ؛ نعمتی که در برابر آن شکرگزاری نشود، همانند گناهی است که در برابر آن استغفار نشود». «3»

4- در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفری بر شتر خود سوار بود، ناگهان پیاده شد و پنج سجده شکر بجا آورد، هنگامی که برخاست و سوار بر مرکب شد، عرض کردند ای رسول خدا ! کاری از شما دیدیم که

---

(1). همان، حدیث 3.

(2). همان، حدیث 7.

(3). شرح فارسی غرر الحکم، جلد 6، صفحه 170.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 86

تاکنون ندیدیم، فرمود: «نِعَمٌ اسْتَقْبَلَنی جَبْرَئیلُ فَبَشَّرَنی بِبَشاراتٍ مِن اللَّه عزّ و جَل فَسَجَدْتُ لِلّه شُکراً لِکُلِّ بُشْری سَجْدَهً؛ آری جبرئیل به استقبال من آمد و بشارت هایی از سوی خداوند متعال به من داد، من برای هر بشارتی سجده شکر در پیشگاه خدا بجا آوردم». «1»

از این حدیث به خوبی استفاده می شود که پیشوایان بزرگ تا آنجا که در توان داشتند برای هر نعمتی شکری جداگانه بجا می آوردند.

5- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام دستوری برای شکر جامع و کامل آمده است، (هر چند شکر جامع و کامل به معنی واقعی کلمه از انسان ساخته نیست،) فرمود: «اذا اصْبَحتَ وَ امْسَیْتَ فَقُلْ عَشْرَ مَرّات اللّهُمَّ ما اصْبَحْتَ بی مِنْ نِعْمَهٍ اوْ عافِیَهٍ مِنْ دِینٍ اوْ دُنْیا فَمِنْکَ وَحْدَکَ لا شَریکَ لَکَ، لَکَ الْحَمْدُ وَ لَکَ الشُّکْرُ بِها عَلَیَّ یا رَبِّ حَتّی تَرْضی وَ بَعْدَ الرِّضا؛ هنگامی که صبح و شام می کنی، ده

بار این دعا را بخوان، خداوندا ! آنچه از نعمت ها، صبحگاهان بر من ارزانی شده، سلامت دین یا دنیا همه از تو است، یگانه ای، همتایی نداری، پیوسته حمد و شکر مخصوص تو است، به خاطر آنچه به من دادی، تا از من راضی شوی، و حتّی بعد از رضا، تو را حمد و سپاس می گویم».

بعد امام علیه السلام فرمود: «هرگاه این کار را انجام دهی شکر نعمت هایی را که در آن روز و شب به تو می رسد ادا کرده ای». «2»

6- امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیث کوتاه و پرمعنایی چنین می فرماید: «شُکْرُ النِّعْمَهِ امانٌ مِنْ تَحْلیلِها وَ کَفیلٌ بِتَأْییدها؛ شکر نعمت مانع زوال نعمت می شود، و سبب تأیید آن می گردد». «3»

7- و در حدیث دیگر می فرماید: «شَرُّ النّاسِ مَنْ لا یَشْکُرُ النِّعْمَهَ وَ لا یَرْعی الْحُرُمَهَ؛ بدترین مردم کسی است که در برابر نعمت شکرگزاری نمی کند و رعایت احترام نمی کند».

(احترام خالق و خلق). «4»

در زمینه اهمیت شکر و تأثیر آن در دوام نعمت ها و فزونی آن، آن قدر احادیث وارد شده است که ذکر همه آنها در این مختصر نمی گنجد و آنچه در بالا آمد گوشه ای از آن است.

---

(1). اصول کافی، جلد 2، صفحه 98، حدیث 24.

(2). همان، حدیث 28.

(3). شرح فارسی غرر الحکم، جلد 4، صفحه 179.

(4). همان، صفحه 170.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 87

شکرگزاری در سیره پیشوایان

می دانیم یکی از اشکال حدیث، فعل و تقریر معصوم است، یعنی همان گونه که قول و گفتار آن ها معارف دینی را برای ما روشن می سازد، عمل و همچنین سکوت آنها در موارد مختلف آموزنده و همچون دریای بی کران از معارف و احکام و اخلاق است. مخصوصاً در زمینه شکرگزاری نمونه های

زیادی وجود دارد از جمله:

1- امام باقر علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله شبی نزد عایشه بود (و پیوسته مشغول عبادت بود) عایشه گفت: چرا این قدر خود را به زحمت می افکنی در حالی که خداوند گذشته و آینده تو را بخشوده است، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای عایشه! «الّا اکُونَ عَبْداً شَکوُراً؛ آیا من بنده شکرگزار خدا نباشم». «1»

از این تعبیر معلوم می شود که انگیزه عبادت اولیاء اللّه شکر نعمت های او بود.

این تعبیر در احادیث اسلامی کراراً از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که در برابر سؤال افراد مختلفی این جمله را تکرار فرمود: «افَلا اکوُنَ عَبْداً شَکُوراً».

2- در حدیثی از هشام بن احمر که از یاران امام موسی بن جعفر علیه السلام بود می خوانیم که می گوید: من با آن حضرت در بعضی از اطراف مدینه بودم، ناگهان دیدم امام از مرکب پیاده شده و به سجده افتاد و مدّت طولانی سجده را ادامه داد، سپس سر از سجده برداشت و سوار بر مرکب شد، عرض کردم فدایت شوم سجده را طولانی فرمودی؟ فرمود: «انَّنيِ ذَکَرْتُ نِعْمَهً انْعَمَ اللَّهُ بِها عَلَیَّ فَاحبَبْتُ انْ اشْکُرَ رَبّی من به یاد نعمتی افتادم که خداوند به من ارزانی فرمود، دوست داشتم شکر پروردگارم را بجا آورم». «2»

از این روایت استفاده می شود که پیشوایان بزرگ، مقیّد بودند در برابر هر نعمتی شکری جداگانه بجا آورند. بلکه به یاران خود نیز همین معنی را دستور می دادند، از این رو در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: هرگاه یکی از شما به یاد یکی از نعمت های

خدا بیفتد، صورت بر خاک بگذارد و شکر خدا بجا آورد، و اگر سواره است

---

(1). اصول کافی، جلد 2، صفحه 95.

(2). اصول کافی، جلد 2، صفحه 98، حدیث 26.



پیاده شود و صورت بر خاک نهد، و اگر از ترس انگشت نما شدن نتواند پیاده شود صورت بر قربوس زین بگذارد. (قربوس قسمت برآمدگی جلو زین است) و اگر آن را هم نتواند انجام دهد صورت بر کف دست بگذارد و شکر خدا را بجا آورد. «1»

3- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که به یکی از یارانش به نام ابو بصیر فرمود: گاه می شود که یکی از شما ظرفی از آب می نوشد، و خداوند به خاطر آن او را اهل بهشت می کند، سپس در شرح این کلام فرمود: نخست ظرف آب را می گیرد، و هنگامی که می خواهد بر لب بگذارد بِسْمِ اللّه می گوید کمی می نوشد و هنوز سیراب نشده آن را از لب بر می دارد و شکر خدا می گوید، بار دوم می نوشد، سپس ظرف را از لب برمی دارد و شکر خدا می گوید و برای سوّمین بار نیز همین کار را تکرار می کند «فَیُوجِبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِها الْجَنَّهَ؛ خداوند به برکت آن او را اهل بهشت می کند». «2»

### چگونه باید شکر کرد؟

در تعریف شکر گفتیم که شکرگزاری همان قدردانی از نعمت است، خواه در عمل باشد یا به وسیله زبان و یا به قلب، و کفران و ناسپاسی نعمت، بی اعتنائی به نعمت ها، تحقیر و تضییع آنها است و عدم توجه به صاحب نعمت.

و مهمترین بخش شکرگزاری همان شکر عملی است، چه بسیارند کسانی که با زبان شکر خدا می گویند،

ولی در عمل کفران می کنند.

کسانی که اسراف و تبذیر می کنند، و یا بخیل هستند، یا نعمت های الهی را وسیله فخر فروشی بر دیگران قرار می دهند، یا بر اثر نعمت مست می شوند و طغیان می کنند، همه آنها ناسپاسند، و در طریق کفران نعمت گام بر می دارند، به عکس آنها که نعمت های الهی را کتمان نمی کنند، و آشکار و پنهان انفاق می نمایند و با گسترش نعمت، تواضع آنها در مقابل خالق و خلق بیشتر می شود و سعی دارند نعمت ها همه در جای خود مصرف شود، و چیزی از آن ضایع نگردد، آنها بندگان شکرگزاری هستند و شایسته فزونی نعمت.

---

(1). همان، حدیث 25.

(2). همان، صفحه 96، حدیث 16.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 89

در روایات اسلامی به هر سه مرحله شکر اشارات لطیفی شده است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «مَنْ انْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ بِنِعْمَهٍ فَعَرَفَها بِقَلْبِهِ فَقَدْ ادَّی شُکْرَها؛ کسی که خداوند نعمتی به او بدهد و آن را در درون دل بشناسد، شکر آن را بجا آورده است». «1»

بدیهی است شناخت نعمت و ارزش و اهمیت آن، هم سبب شناسایی منعم و هم انگیزه ای برای شکر عملی و زبانی خواهد بود.

در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که به یکی از یارانش فرمود: «ما انْعَمَ اللَّهُ عَلی عَبْدٍ بِنِعْمَهٍ صَغُرَتْ اوْ کَبُرَتْ فَقالَ الْحَمْدُللَّهِ الَّا ادَّی شُکْرَها؛ هر نعمتی خداوند اعم از کوچک و بزرگ به کسی بدهد و او بگوید الحمد للَّه، شکر آن نعمت را بجا آورده است». «2»

به یقین منظور از گفتن الْحَمدللَّه تنها لَقْلَقَه زبان نیست، منظور حمدی است که از عمق جان و درون دل برخیزد.

در حدیث

سوّمی از همان امام بزرگوار می خوانیم که یکی از دوستانش از او پرسید آیا شکر حدّ معیّنی دارد که انسان وقتی آن را انجام دهد از شاکران محسوب شود، فرمود: آری، آن مرد سؤال کرد چیست؟ فرمود: «یَحْمِدُللّهَ عَلی کُلِّ نِعْمَهٍ عَلَیْهِ فی اهْلٍ وَ مالٍ وَ انْ کانَ فی ما انْعَمَ اللّهُ عَلَیهِ فی مالِهِ حَقَّ ادّاهُ؛ خدا را در برابر هر نعمتی که به او در خانواده یا اموالش بخشیده سپاس می گوید و اگر در آنچه خدا به او داده است حقّی (برای نیازمندان یا مصارف دیگر) بوده باشد، آن را ادا می کند». «3»

و نیز در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «شُکْرُ الْعالِمِ عَلی عِلْمِهِ، عَمَلَهُ بِهِ وَ بَذْلُهُ لِمُسْتَحَقِّهِ؛ سپاسگزاری عالم در برابر علمی که دارد این است که به آن عمل کند و به نیازمندان بذل نماید». «4»

این ها اشاره به شکر عملی است که در برابر هر نعمتی باید انجام داد. به یقین

---

(1). اصول کافی، جلد 2، صفحه 96، حدیث 15.

(2). همان، حدیث 14.

(3). همان، صفحه 96، حدیث 12.

(4). شرح غرر الحکم فارسی، جلد 4، صفحه 160، حدیث 5667.



عالمی که به علمش عمل نمی کند، و یا از دیگران دریغ می دارد، بنده ناسپاسی است و با زبان حال می گوید: من لایق این نعمت بزرگ نیستم.

قابل توجه این که شکر عملی در برابر افراد متفاوت است و در هر جا به شکلی خواهد بود، همان گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیث کوتاه و پر معنی به چهار نمونه آن اشاره نموده است، می فرماید: «شُکْرُ الهِکَ بِطوُلِ الثَّناءِ، شُکْرُ مَنْ فَوْقَکَ بِصِدْقِ

الْوَلاءِ، شُکْرُ نَظیرِکَ بِحُسْنِ الْاخاءِ، شُکْرُ مَنْ دوُنَکَ بِسَیْبِ الْعَطاءِ؛ شکر پروردگارت این است که دائماً ثنایش گویی، شکر کسی که بالای دست تو است به این است که در پیروی از او صادق باشی، شکر همردیفت آن است که مراتب اخوّت را به خوبی انجام دهی و شکر کسانی که زیر دست تو هستند به این است که از بخشش به آنها مضایقه نکنی». «1»

یکی از شاخه های شکر عملی این است که انسان اگر بر دشمنش پیروز شود تا آنجا که ممکن است و مشکلی ایجاد نمی کند، عفو و گذشت را شکرانه پیروزی خود قرار دهد همان گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیث معروفش می فرماید: «اذا قَدَرْتَ عَلی عَدُوِّکَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُکْراً لِلْقُدْرَهِ عَلَیْهِ هنگامی که بر دشمنانت پیروز شدی، عفو را شکرانه این پیروزی قرار بده». «2»

این نکته نیز شایان ذکر است که یکی از بهترین طرق شکر در برابر نعمت ها انفاق کردن بخشی از آن در راه خدا است، همان گونه که علی علیه السلام می فرماید: «احْسِنْ شُکْرِ النِّعَمِ الْانْعامُ بِها؛ بهترین شکر نعمت ها بخشیدن از آن است». «3»

عبادت و نیایش در برابر پروردگار نیز طریقه دیگری برای شکرگزاری عملی است، بلکه مطابق احادیث اسلامی بهترین انگیزه عبادت مسأله شکرگزاری ذکر شده، در حالی که انگیزه نعمت های بهشت برای عبادت به عنوان عبادت تاجران، و انگیزه ترس از دوزخ به عنوان ترس از بندگان ذکر شده، ولی انگیزه شکر به عنوان عبادت آزادگان تعبیر شده است، در کلمات علی علیه السلام آمده است: «انَّ قَوْمَاً عَبَدوُهُ شُکْرَاً فَتِلْکَ عِبادَهُ الْاحْرارِ». «4»

---

(1). همان، صفحه 158، حدیث 5653.

(2). نهج البلاغه،

کلمات قصار، حکمت 11.

(3). شرح فارسی غرر الحکم، جلد 2، صفحه 407.

(4). بحار الانوار، جلد 75، صفحه 69، حدیث 18.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 91

### انگیزه های شکرگزاری

با این که روح شکرگزاری در انسان تقویت شود، از طرق گوناگونی می توان استفاده کرد، نخست معرفت نعمت ها است، می دانیم نعمت های خداوند سر تا پای وجود انسان را در بر می گیرد، نعمت های مادی و معنوی، نعمت های ظاهری و باطنی و نعمت های فردی و اجتماعی. خوشبختانه پیشرفت علوم و دانش های بشری کمک بسیار مؤثّری به شناخت نعمت ها کرده است و در پرتو آنها بسیاری از شگفتی های وجود انسان و موجودات جهان کشف شده که هر کدام نعمت بزرگی محسوب می شود، امروز ما به خوبی می دانیم که جسم یک انسان از میلیاردها واحد کوچک زنده به نام یاخته تشکیل شده که هر کدام از آنها ساختمان بسیار پیچیده و حیرت انگیزی دارد، و هر کدام نعمتی از نعمت های خدا است، امروز است که ما می دانیم در درون خون ما میلیون ها موجود زنده به نام گلبول سفید وجود دارد که هر کدام به صورت سرباز مدافعی از سلامت انسان در برابر هجوم انبوه میکرب های بیماری زا که از زمین و هوا و آب و غذا وارد بدن انسان می شوند دفاع می کنند، اگر یک روز گفته می شد در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب، امروز ما به خوبی می دانیم که در هر نفس هزاران بلکه میلیون ها نعمت وجود دارد و بر هر نعمتی شکری واجب است. اگر پیشینیان با آگاهی از علوم زمان خود می گفتند.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارندتا تو نانی به کف

آری و به غفلت نخوری

امروز در پرتو پیشرفت علوم ما می دانیم تنها این چهار موجود نیستند که به ما کمک می کنند، بلکه هزاران عامل دست به دست هم می دهد تا گندمی از زمین بروید و خوراک انسانی شود.

بنابراین انگیزه شکر که از طریق معرفت نعمت حاصل می شود، در عصر و زمان ما ابعاد گسترده تری پیدا کرده است.

بنابراین، دوام سپاسگزاری از دوام مطالعه بررسی نعمت ها حاصل می شود.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 92

انگیزه دیگر برای شکرگزاری این است که انسان همیشه به زیردستان خود نگاه کند و ببیند خداوند چقدر بر او منّت نهاده و چه امکاناتی در اختیار او قرار داده که به دلایل مختلفی به دیگران نداده است، در حدیثی می خوانیم که امیر مؤمنان علی علیه السلام در نامه ای که به یکی از اصحاب معروفش حارث هَمْدانی نوشت فرمود:

«وَاکْثِرْ انْ تَنْظُرَ الی مَنْ فُضِّلْتَ عَلَیْهِ، فَانَّ ذلِکَ مِنْ ابْوابِ الشُّکْرِ؛ به افراد پایین تر از خود زیاد نگاه کن، که این خود از ابواب شکر است». «1»

این در حالی است که اگر انسان به افراد بالاتر از خود بنگرد به یقین روح ناسپاسی همراه وسوسه های شیطانی در او زنده می شود.

مطالعه برکات و آثار سپاس گزاری که فزونی نعمت و دوام و بقاء آن است، و در بحث های گذشته به طور گسترده ذکر شد نیز از انگیزه های مهم محسوب می شود.

برای ایجاد انگیزه های شکر در توده مردم نسبت به یکدیگر نیز بهترین راه آن است که افراد قدردان و شکرگزار و کسانی که از خدمات و عطایا و کمک ها خوب استفاده می کنند مورد تشویق قرار گیرند، تشویق های گفتاری، و تشویق های رفتاری. حضرت علی علیه السلام در عهدنامه

معروف مالک اشتر خطاب به مالک می فرماید:

«وَلایَکُونَنّ الُمحسِنُ وَ الْمُسیئُی عِنْدَکَ بِمَنْزَلَهٍ سَواء فَانَّ فی ذلِکَ تَزْهیداً لِاهْلِ الْاحْسانِ فی الْاحْسانِ وَ تَدْریباً لِاهْلِ الْاسائَهِ عَلَی الْاسائَهِ؛ هرگز نباید افراد نیکوکار و بدکار نزد تو یکسان باشند، زیرا این کار سبب می شود که نیکوکاران در نیکی هایشان بی رغبت شوند، و بدکاران در اعمال بدشان تشویق گردند». «2»

شکر خالق و شکر مخلوق

بی شک شکرگزاری و سپاس، نه تنها در برابر خالق که در برابر مخلوق نیز مطلوب است. کسی که به دیگری خدمت می کند و نعمتی در اختیار او می گذارد و از مواهب خویش به او می بخشد هر چند انتظار قدردانی و تشکّر نداشته باشد، وظیفه انسانی

---

(1). نهج البلاغه، نامه 69.

(2). همان، نامه 53.



که مشمول نعمت او شده است این است که در مقام شکرگزاری و سپاس برآید، و با قلب و زبان و عمل از وی قدردانی کند، در روایت معروفی از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام می خوانیم: «مَنْ لَمْ یَشْکُرِالْمُنْعِمَ مِنَ الَمخْلُوقینَ لَمْ یَشْکُرِ اللَّهَ عَزّوجل؛ کسی که بخشنده نعمت را از میان مخلوقین شکرگزاری نکند، شکر خداوند متعال را بجا نیاورده است». «1»

جمله «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» هر چند به این عبارت در متون روایات معصومین علیه السلام وارد نشده ولی محتوا و مضمون آن در روایت بالا و دیگر روایات دیده می شود، و تاب دو تفسیر دارد، نخست این که ترک شکرگزاری مخلوق، یا ناسپاسی در برابر بخشندگان نعمت، دلیل بر روح ناسپاسی در وجود شخص است که به خاطر آن، ارزشی برای

نعمت های مردم قایل نیست، بلکه گاه خود را طلبکار هم می داند، چنین کسی

به یقین در برابر خالق متعال نیز شکرگزاری نخواهد کرد، به خصوص این که نعمت هایی که مردم به یکدیگر می دهند چون محدود است و گهگاه واقع می شود، به چشم می آید، برخلاف نعمت های الهی که تمام وجود ما را در تمام عمر احاطه کرده و به همین دلیل گاه از شدّت ظهور مخفی و پنهان می شود.

دیگر این که تشکّر از مخلوق در واقع تشکّر از خدا است، چرا که مخلوق واسطه ای برای انتقال نعمت خدا به بندگان بیش نیست، بنابراین کسی که شکر مخلوق را بجا نیاورد در واقع شکر خدا را بجا نیاورده است.

به هر حال در روایات اسلامی بر این معنی تأکید شده که هم در برابر نعمتی که کسی به شما می بخشد سپاس گزار باشید و هم به کسی که سپاس گزاری می کند نعمت بیشتری بدهید. چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که: در تورات این جمله نوشته شده: «اشْکُرْ مَنْ انْعَمَ عَلَیْکَ وَ انْعِمْ عَلی مَنْ شَکَرَک؛ از کسی که به تو نعمتی می بخشد تشکّر کن و به کسی که از تو تشکّر می کند، نعمت بیشتری ببخش». «2»

خداوند در قرآن مجید نیز صریحاً دستور شکرگزاری نسبت به بندگان را صادر

---

(1). عیون اخبار الرضا، جلد 2، صفحه 24.

(2). اصول کافی، جلد 2، صفحه 94.



کرده و آن را در کنار شکرگزاری از خودش قرار داده است، می فرماید: «وَوَصَّیْنا الْانْسانُ بِوالِدَیْهِ حَمَلَتْهُ امُّهُ وَهْناً عَلی وَهْنٍ وَ فِصالُهُ فی عامَیْنِ انِ اشْکُرْ لی وَلِوالِدَیْکَ الَیَ الْمَصیر؛ ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش هر روز با زحمتی روی زحمت حمل کرد (و دوران بارداری را با

رنج های فراوان پشت سر گذاشت) و دوران شیر خوارگی او در دو سال (با زحمت فراوان) صورت می گیرد، به انسان گفتیم که برای من و برای پدر و مادرت شکرگزاری کن که بازگشت همه شما به سوی من است». «1»

به یقین پدر و مادر تنها کسانی نیستند که بر گردن انسان حق دارند (هر چند حق آنها بسیار بزرگ است) هر کس حقّی معنوی یا مادی داشته باشد باید در برابر او تشکّر کرد.

در حالات پیشوایان بزرگ اسلام نیز دیده شده است که گاه کمترین خدمت را با بزرگترین نعمت پاسخ می گفتند، «داستان هدیه کردن یکی از کنیزان امام حسین علیه السلام شاخه گلی به آن حضرت و در برابر، آزاد ساختن او به وسیله امام علیه السلام معروف است، و هنگامی که از حضرتش توضیح خواستند که این خدمت بزرگ چگونه در مقابل آن کار کوچک قرار می گیرد فرمود: «کذا ادَّبَنا اللّهُ؛ این گونه خداوند ما را ادب کرده است». «2»

و نیز در داستان معروف دیگری می خوانیم که در یکی از سفرها امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و عبد اللّه بن جعفر از قافله عقب ماندند و در بیابان تشنه شدند، از دور خیمه چادر نشینی جلب توجه آنها را نمود، به سراغ آن آمدند، پیر زن تک و تنهایی در آن دیدند که آنها را سیراب کرد، و گوسفندی را که داشت برای تغذیه آنها آماده ساخت و آنها به پیرزن فرمودند اگر به مدینه آمدی به سراغ ما بیا شاید بتوانیم این همه محبّت را تا اندازه ای جبران کنیم، سپس خشکسالی شدیدی در بیابان های اطراف مدینه شد به

گونه ای که چادرنشینان به شهرها هجوم آوردند و از مردم درخواست کمک می کردند، روزی چشم امام حسن علیه السلام به همان پیرزن افتاد که

---

(1). لقمان، آیه 14.

(2). بحار الانوار، جلد 44، صفحه 195. مانند این جریان در مورد امام حسن علیه السلام نیز نقل شده است. بحار الانوار، جلد 43، صفحه 343.



در کوچه های مدینه تقاضای کمک می کند. حضرت او را صدا زد و از او پرسید به خاطر داری که من و برادر و پسر عمویم در بیابان نزد تو آمدیم و تو بهترین کمک را به ما کردی، پیرزن نیکوکار چیزی به خاطر نداشت، ولی امام فرمود: اگر تو به خاطر نداری، من به خاطر دارم. سپس پول زیاد و گوسفندان فراوانی به او بخشید و او را نزد برادرش امام حسین علیه السلام فرستاد، آن حضرت نیز عطایای بیشتری به پیرزن دادند و سپس او را به سراغ عبد اللَّه بن جعفر فرستادند، او نیز نعمت زیادی به آن پیرزن بخشید و در پایان حدیث آمده است: «صارَتْ مِنْ اغْنَی النَّاسِ؛ او یکی از ثروتمندترین مردم شد». «1»

داستان «شیماء» دختر حلیمه سعدیه خواهر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله و محبّت و خدمتی که آن حضرت به خاطر خدمات مادرش در دوران شیر دادن او به شیماء کرد نیز در بسیاری از تواریخ آمده و خلاصه اش این است که بعد از جنگ «حنین» گروه زیادی از طائفه بنی سعد و قبیله «حلیمه سعدیه» به اسارت در آمدند، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله شیماء را در میان اسیران دید به یاد محبت های او و

مادرش در دوران شیرخوارگی خود افتاد برخاست و عبای خود را بر زمین گستراند و شیماء را روی آن نشاند و با مهربانی از او احوال پرسی کرد و فرمود: تو همان هستی که در روزگار شیرخوارگی به من محبت کردی (مادرت نیز محبت کرد) این در حالی بود که حدود شصت سال از آن تاریخ می گذشت، شیما از پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضا کرد اسیران طایفه اش را آزاد سازد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من سهم خودم را می بخشم، هنگامی که مسلمانان از این ماجرا آگاه شدند، آنها نیز به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله سهم خود را بخشیدند و در نتیجه همه اسیران آن طایفه آزاد شدند (و به این ترتیب به خاطر خدمت دوران شیرخوارگی، گروه زیادی آزادی خود را باز یافتند. «2»

و نظر این شکرگزاری و قدردانی عملی در حالات پیشوایان معصوم علیه السلام فراوان است.

---

(1). نور الابصار محمد شبلنجی مصری (با اقتباس و تلخیص)؛ بحار الانوار، جلد 43، صفحه 348.

(2). اعلام الوری، صفحه 126 و 127، سفیه البحار، ماده «حلم».

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 96

نمونه دیگر از این گونه شکر و سپاسگزاری در برابر خدمات بندگان خدا چیزی است که در تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است و آن این که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله زنی بود به نام «ثویبه» که پیش از آن که «حلیمه سعدیه» افتخار دایه بودن نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را پیدا کند چند روزی از شیر فرزندش به نام مسروح، پیامبر اکرم صلی الله علیه

و آله را شیر داد. هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هجرت فرمود و اموالی در اختیار آن حضرت قرار گرفت، هیچ گاه ثویبه را فراموش نمی کرد، و همواره تا پایان زندگی آن زن، لباس هدایایی برای او می فرستاد. آن زن بعد از جنگ «خیبر» چشم از جهان پوشید.

شگفت آور این که در بعضی از تواریخ آمده است که «ثویبه» کنیز «ابو لهب» بود و هنگامی که به ابو لهب بشارت تولد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را داد او را آزاد کرد (پیدا است ابو لهب در آن زمان به خاطر خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله از تولد پیامبر صلی الله علیه و آله خوشحال شد که از برادرش عبد اللّٰه فرزندی به وجود آمد).

هنگامی که ابو لهب بعد از آن همه دشمنی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، برادرش عباس او را در خواب دید سؤال کرد: حالت چگونه است؟ گفت: در آتشم، ولی شبهای دوشنبه مجازات من تخفیف می یابد و از میان انگشتانم آب می نوشم، و این به خاطر آن است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دوشنبه متولد شد، و من هنگامی که بشارت تولد او را از ثویبه کنیز خودم شنیدم، و آگاه شدم که چند روزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را شیر داد او را آزاد کردم. «1»

---

(1). سفینه البحار، جلد 1، ص 522 (واژه ثویبه).

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 97

4

غیبت، تنابز بالألقاب و حفظ الغیب

اشاره

در جلد اوّل از این کتاب که بحث پیرامون اصول کلّی مباحث اخلاقی بود، بحثی پیرامون مبارزه با آفات اللسان (آفت های

زبان) به عنوان یکی از نخستین گامهای اصلاح اخلاق و تهذیب نفس و سیر و سلوک الی اللّه مطرح شد، وعده دادیم جزئیات آن در بحث های آینده عنوان خواهد شد. یکی از آنها مسأله غیبت است که از شایع ترین و زشت ترین و خطرناک ترین مفاسد اخلاقی است. و سبب هتک حیثیّت افراد، کشف اسرار، اشاعه فحشاء، و جسور ساختن گنهکاران در گناهانشان و سرانجام موجب تزلزل پایه های اعتماد در زندگی اجتماعی است.

بی شک بسیاری از مردم نقطه ضعف هایی دارند که غالباً پرده بر آن افتاده اگر این عیوب و نقطه ضعف ها آشکار گردد، اعتماد عمومی سلب می شود، و مفاسد متعددی که در بالا اشاره شد سطح جامعه را فرا خواهد گرفت، به همین دلیل اسلام از آن شدیداً نهی کرده و در کتب علمای اخلاق غیبت به عنوان یکی از بدترین آفات زبان ذکر شده است (هر چند غیبت منحصر به زبان نیست از طریق قلم یا اشارات دست و چشم و ابرو نیز انجام می شود).

و از آنجا که بدون پرهیز از این رذیله اخلاقی هرگز انسان در مسیر قرب الی الله به جایی نمی رسد و جامعه انسانی روح صلاح و سعادت را نمی بیند باید، برای آن اهمیت فوق العاده قائل شد.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 98

گذاشتن لقب های زشت بر یکدیگر که غالباً در غیاب اشخاص از آن استفاده می شود نیز شاخه ای از شاخه های غیبت است، هر چند گاهی تحت عنوان مستقلی از آن یاد شده است، از همین رو ما این دو بحث را همراه یکدیگر عنوان کردیم.

نقطه مقابل غیبت حفظ الغیب است، که انسان در پشت سر اشخاص از آنها به نیکی یاد کند، و

اگر کسی از آنها غیبت کند به دفاع از حیثیت آنها برخیزد و با تعبیرات مختلفی که بعداً به آنها اشاره خواهد شد آبروی او را حفظ کند، و این یکی از فضایل مهم اخلاقی است. که برکات زیادی را برای فرد و جامعه همراه دارد.

به هر حال با توجه به اهمیت موضوع، قرآن مجید در آیات متعددی به سراغ این موضوع رفته و دستورهای مؤکدی صادر نموده است:

1- ... وَلا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً ایُحِبُّ احَدُکُمْ انْ یَأْکُلَ لَحْمَ اخیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوه. (حجرات- 12)

2- وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَهٍ لُمَزَهٍ. (همزه- 1)

3- انَّ الَّذینَ یُحِبُّونَ انْ تَشِیعَ الْفاحِشَهُ فِی الّذینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ الیمٌ فِی الدُّنْیا وَ الْاخِرَهِ. (نور- 19)

4- لا یُحِبُّ اللَّهَ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ الّا مَنْ ظُلِمَ وَ کانَ اللَّهُ سَمیعاً عَلِیماً. (نساء- 148)

ترجمه:

1- «... و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ به یقین همه شما از این امر کراهت دارید».

2- وای بر هر غیب جوی مسخره کننده.

3- «کسانی که دوست دارند زشتی ها در میان مردم با ایمان شیوع یابد عذب دردناکی برای آنان در دنیا و آخرت است. اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 99

4- خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود بدیها (ی دیگران) را اظهار کند، مگر آن کس که مورد ستم واقع شده باشد، خداوند شنوا و دانا است.

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه، قرآن با صراحت از سه چیز نهی می کند که در واقع علّت و معلول یکدیگرند. نخست از گمان بد، و بعد از تجسّس، و سرانجام از غیبت. روشن است گمان بد انسان را وادار به تجسّس در احوال دیگران، و کشف اسرار آنها می کند و از آنجا که هر انسانی ممکن است عیب و نقصی داشته باشد که با تجسّس کشف شود، اطلاع بر آن عیب پنهانی سبب غیبت می گردد.

ولی قرآن مجید در این آیه برای غیبت اهمیّتی بیش از مسأله گمان بد و تجسّس قائل شده چرا که آن را مدلّل به دلیلی گویا و رسایی ساخته می فرماید:

«کسی از شما دیگری را غیبت نکند آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید» (وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً ایُحِبُّ احَدُکُمْ انْ یَأْکُلَ لَحْمَ اخِیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ).

این تشبیه که در واقع یک دلیل منطقی را تشکیل می دهد تمام ابعاد مسأله غیبت را بیان کرده، شخص

غائب را به مرده تشبیه می کند، و رابطه دینی او را به عنوان برادری و اخوّت و آبروی او را به پاره تن او و غیبت را به منزله خوردن گوشت او، کاری که هر وجدانی، هر قدر ضعیف باشد، از آن ابا و وحشت دارد، و حتی در سخت ترین حالات حاضر نیست چنین کند.

این تشبیه می تواند اشاره به نکته های فراوان دیگری نیز باشد:

فرد غائب همچون مرده است که قدرت بر دفاع از خویش ندارد، و هجوم بردن بر کسی که قادر بر دفاع از خویش نیست، بدترین نوع ناجوان مردی است.

بی شک خوردن گوشت مرده سبب سلامت جسم و جان نمی شود، بلکه سرچشمه انواع بیماری ها است، بنابراین غیبت کننده اگر آتش کینه و حسد خود را با غیبت موقّتاً فرو نشاند به یقین چیزی نمی گذرد که همان بذرهای نهفته مفاسد

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 100

اخلاقی در درون جان او سر می کشد و همچون خارهای مغیلان او را آزار می دهد.

غیبت کننده انسان ضعیف و ناتوانی است که شهامت رویا رویی با مسایل را ندارد و به همین دلیل به مرده برادر خویش هجوم می برد.

همان گونه که یک حیوان یا انسان مردار خوار، سبب انتشار انواع میکرب های بیماری می گردد، شخص غیبت کننده نیز با ذکر گناهان و عیوب پنهانی برادران مسلمان عوامل اشاعه فحشاء را فراهم می سازد.

قرآن مجید با ذکر این مثال و ریزه کاری هایی که در آن نهفته شده به تحریک وجدان و فطرت انسان ها در برابر این گناه بزرگ می پردازد، و شاید به همین دلیل جمله را با سؤال شروع می کند، تا پاسخ آن از درون انسان ها برخیزد و تأثیر آن قوی تر شود، می فرماید:

«آیا هیچ یک از شما دوست دارد گوشت برادر مرده خود را بخورد؟»

در ضمن آیه می تواند اشاره ای به این نکته نیز باشد، که موارد جواز غیبت (مانند تظلّم و رفع ستم و مشورت و اصلاح ذات البین در واقع مانند موارد اضطرار به اکل میته است که انسان باید به حد اقل قناعت کند).

ولی این سؤال مطرح است که ما در تمام دنیا به ندرت در طول یک سال به موردی برخورد می کنیم که کسی گوشت مرده انسانی را- چه رسد به برادر خویش- خورده باشد، زشتی این امر به اندازه ای است که همه از آن پرهیز می کنند، در حالی که غیبت امر رایجی است که در همه جوامع دیده می شود، بلکه یکی از وسایل تفریح و سرگرمی در جلسات است، راستی این تفاوت از کجا سرچشمه می گیرد؟

این موضوع ظاهراً دلیلی جز این ندارد که رواج غیبت، قبح و زشتی آن را متأسفانه در نظرها کم کرده است.

در دوّمین آیه با تهدید کوبنده ای به سراغ عیب جویان و غیبت کنندگان می رود، می فرماید «وای به هر عیب جوی غیبت کننده ای که مردم با ایمان را به سخریه می گیرند، و با نیش زبان و حرکات دست و چشم و ابرو، در پشت سر و پیش رو، مؤمنان را هدف تیرهای طعن و تهمت قرار می دهند» (وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَهٍ لُمَزَهٍ).

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 101

در این که واژه «لُمَزَه» (از ماده لمز (بر وزن رمز) و «هُمَزَه» از ماده همز (بر همین وزن) که هر دو صیغه مبالغه است، به یک معنی است، و اشاره به غیبت کنندگان و عیب جویان می کند یا در میان آنها تفاوتی است، در میان

مفسّران گفتگوی بسیار است. بعضی هر دو را به یک معنی می دانند بعضی به دو معنی، آنها که معتقدند دو معنی دارد بعضی هُمَزَه رابه معنی غیبت کننده، و لُمَزَه را به معنی عیبجو تفسیر کرده اند و بعضی عکس آن را گفته اند، و بعضی می گویند هُمَزَه به کسی گفته می شود که با اشارات عیب جویی می کند، و لُمَزَه به معنی کسی است که با زبان، این عمل زشت را انجام می دهد.

بعضی اولی را به معنی عیب جویی آشکار، و دومی را به معنی عیب جویی پنهان و یا اشاره دانسته اند، و بعضی عقیده دارند هُمَزَه کسی است که در حضور، عیب جویی می کند، و لُمَزَه کسی است که در پشت سر، این کار را انجام می دهد.

بعضی از مفسران گفته اند همز و لمز، دو صفت رذیله است که از جهل و غضب و تکبّر ترکیب شده است زیرا هم سبب اذیّت و آزار دیگران است و هم نوعی برتری طلبی در آن نهفته است، و از آنجا که در خود فضیلتی نمی بیند سعی می کند به دیگران عیب بگذارد تا خودش را برتر نشان دهد. «1»

در همان تفسیر این دو صفت را از اوصاف منافقان- طبق حدیثی- بیان می کند. «2» تعبیر به «ویل» که در آغاز این آیه آمده است، در 27 مورد از قرآن مجید دیده می شود، که در مقام نفرین و به معنی هلاکت و یا به معنی انواع عذاب است، و این که گفته اند اشاره به چاه یا وادی پر عذابی در جهنم است در واقع از قبیل تفسیر کلی به مصداق است.

این واژه و واژه «وَيْس» و «وَيْح» همه حالت تأسف انسان را بیان می کند منتها

ویل در موارد کارهای زشت و قبیح گفته می شود، و ویس در مقابل تحقیر، و ویح در مقام ترحم. «3»

---

(1). روح البیان، جلد 10، صفحه 58.

(2). همان مدرک.

(3). تفسیر کبیر فخر رازی، جلد 32، صفحه 91.



با توجه به موارد استعمال ویل در قرآن، به خوبی روشن می شود که این واژه در مواردی به کار می رود که کارهای بسیار زشتی انجام گرفته است، و از اینجا روشن می شود که غیبت و عیب جویی از دیدگاه قرآن مجید از زشت ترین کارها است.

در سوّمین آیه مستقیماً سخن از نکوهش اشاعه فحشاء و تهدید شدید مرتکب شوندگان به میان آمد و به طور ضمنی، مذمّت از غیبت می کند، زیرا اشاعه فحشاء غالباً از طریق غیبت یا تهمت است. می فرماید: «کسانی که دوست دارند زشتی ها در میان مردم با ایمان شیوع یابد، عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند، و خداوند می داند و شما نمی دانید» (انَّ الَّذینَ یُحِبُّونَ انْ تَشِیعَ الْفاحِشَهَ فِی الَّذینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ الیمٌ فِی الدُّنیا وَ الآخِرَهِ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ وَ انْتُمْ لا تَعْلَمُونَ).

البته شأن نزول آیه در مورد تهمتی است که از سوی منافقان به یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله زده شده بود، ولی مسأله اشاعه فحشاء (شیوع دادن زشتیها در میان مردم) مفهوم عامی دارد که مخصوصاً غیبت را در بسیاری از موارد شامل می شود.

در واقع نخستین آیه از آیات بالا اشاره به بُعد حقّ النّاس فردی غیبت داشت و این آیه اشاره به آثار ویران گر جمعی آن است، زیرا هرگاه کارهای خلافی را که مردم در پنهانی انجام داده اند و کسی از آن آگاه

نیست بر ملا شود، بسیاری از افراد ضعیف الایمان تشویق به این گونه کارها می شود.

«فاحشه» از ماده فحش در اصل به معنی هر کاری است که از حد اعتدال خارج شود و صورت فاحش به خود بگیرد، بنابراین شامل تمام منکرات و کارهای بسیار زشت و قبیح می شود، هر چند در بسیاری از موارد در قرآن مجید یا در کلمات روزمرّه در خصوص انحرافات جنسی و آلودگی های ناموسی به کار می رود، ولی این مانع از عمومیّت فاحشه و فحشاء نیست، و در واقع از قبیل استعمال در یک مصداق بارز است، بنابراین اشاعه فحشاء که در آیه آمده، و در بسیاری از موارد از طریق غیبت انجام می شود، منحصر به آلودگی های جنسی نیست.

در آیه 45 عنکبوت درباره نماز می خوانیم: «انَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ؛ نماز انسان را از زشتی ها و منکرات باز می دارد» و به یقین مفهوم آن عام است.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 103

به همین دلیل در ذیل این آیه حدیثی وارد شده که می فرماید: «مَنْ قالَ فِی مُؤْمِنٍ مارَأَتْهُ عَیْناهُ وَ سَمِعَتْهُ اذُناهُ فَهُوَ مِنَ الَّذینَ قالَ اللَّه عَزَّ وَ جَلَّ انّ الَّذینَ یُحِبُّونَ انْ تَشِیعَ الْفاحِشَةُ فِی الَّذینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ الیمٌ؛ کسی که درباره مؤمن آنچه را می بیند (از عیوب پنهانی) و آنچه را می شنود (که مردم درباره او می گویند) او از کسانی است که خداوند متعال درباره آنها گفته کسانی که دوست دارند اشاعه فحشاء در میان مؤمنان شود عذاب درناکی دارند».

این نکته نیز حائز اهمیت است که قرآن در آیه بالا مجازات این گونه اشخاص را عذاب دنیا و آخرت ذکر کرده، و این نشان می دهد غیبت

و اشاعه فحشاء پی آمدهای سویی در زندگی انسان ها نیز دارد.

آخرین سخن درباره تفسیر آیه فوق این که قرآن مجید برای این که تأکید بر این مسأله مهم بگذارد نمی گوید کسانی که اشاعه فحشا کنند، گرفتار عذاب الیم دنیا و آخرت می شوند، بلکه می گوید کسانی که دوست دارند، اشاعه فحشاء در میان مؤمنان شود چنین سرنوشتی دارند.

*** در چهارمین و آخرین آیه مورد بحث، سخن از جواز غیبت در مورد ظالمان برای مظلومانی که به دادخواهی برمی خیزند آمده است که از آن به خوبی روشن می شود غیبت بدون مجوز جایز نیست، می فرماید: «خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود بدی ها را اظهار کند مگر آن کس که مورد ستم واقع شد (و می خواهد از این طریق تظلّم کند و رفع ظلم نماید) (لا يُحِبُّ اللَّه الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ الَّا مَنْ ظُلِمَ).

منظور از جهل من القول، هر گونه ابراز و اظهار لفظی است خواه به صورت شکایت باشد یا حکایت، یا غیبت، یا نفرین و مذّمت. بنابراین مظلومانی که مورد ستم ظالمان قرار گرفته اند برای دفاع از خویشتن می توانند کارهای ظالمان را برشمرند.

و برای این که افرادی از این استثناء سوء استفاده نکنند، و به بهانه این که

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 104

مظلوم واقع شده اند، هر جا بنشینند و به غیبت این و آن بپردازند، در پایان آیه می فرماید: خداوند سخنان را می شنود و از نیّات آگاه است. (وَ كانَ اللَّهُ سَميعاً عَليماً).

*** از آنچه در آیات فوق آمد زشتی فوق العاده غیبت و عواقب دردناک آن در دنیا و آخرت به خوبی روشن می شود.

### غیبت در روایات اسلامی

#### اشاره

اخلاق در قرآن ج 3 131

در منابع حدیث و کتب اخلاق

روایات زیادی در نکوهش غیبت وارد شده؛ مضمون این روایات به قدری شدید و تکان دهنده است که درباره کمتر گناهی می توان این گونه تعبیرات را یافت که از میان آنها ده روایت زیر برگزیده شده است.

در حدیثی می خوانیم که روزی پیغمبر با صدای بسیار بلند خطبه خواند به گونه ای که به گوش زنانی که در خانه هایی که نزدیک بودند رسید فرمود: «یا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسانِهِ وَ لَمْ یُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ لاتَغْتابُوا الْمُسْلِمینَ وَ لا تَتَبَّعُوا عَوراتَهُمْ فَانَّ مَنْ تَتَبَّعَ عَوْرَتَ اخِیهِ یَتَتَبَّعُ اللَّهَ عَوْرَتَهُ حَتَّی یَفْضِحَهُ فی جَوْفِ بَیْتِهِ؛ ای گروهی که به زبان ایمان آورده اید و در قلبتان ایمان نیست، غیبت مسلمان نکنید، و در صدد کشف عیوب آن ها نباشید، چرا که هر کس درصدد کشف عیوب برادر مسلمانش باشد خداوند در صدد کشف عیوب او خواهد بود تا آنجا که در درون خانه اش رسوایش می کند». «1»

2- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که روزی خطبه خواند و درباره اهمیت گناه ربا سخنانی فرمود تا آنجا که گناه یک درهم از ربا را بدتر از سی و شش زنا شمرد، سپس فرمود: «انَّ ارْبَا الرِّبا عِرْضُ الرَّجُلِ الْمُسَلِمِ؛ بدترین ربا بردن آبروی مسلمان (از طریق غیبت و مانند آن) است». «2»

این تعبیر (اهمیت گناه غیبت نسبت به زنا) در روایات متعددی آمده و در بعضی

---

(1). جامع السادات، جلد 2، صفحه 303.

(2). جامع السادات، جلد 2، صفحه 303.



از روایات آمده است علت آن این است که زناکار پس از توبه حقیقی بخشوده خواهد شد، ولی غیبت کننده چون حق الناس را ضایع کرده مشمول رحمت الهی نخواهد شد،

تا صاحب غیبت را راضی کند. «1»

3- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «الْغَیْبَهُ حَرامٌ عَلی کُلِّ مُسْلِمٍ وَ انّها لَتَأکُلُ الْحَسَناتِ کَما تَأْکُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ غیبت بر هر مسلمانی حرام است و حسنات را از میان می برد، همان گونه آتش هیزم را می سوزاند و نابود می کند». «2»

این ویژگی همان گونه که در بحثهای آینده خواهد آمد نیز به خاطر آن است که غیبت جنبه حقّ النّاس دارد، و حسنات غیبت کننده را به نامه اعمال غیبت شونده منتقل می کنند تا جبران تضییع آبروی او شود.

4- در یک حدیث قدسی آمده است که خداوند به موسی علیه السلام خطاب کرد و فرمود «مَنْ ماتَ تُائباً مِنَ الْغَیْبَهِ فَهُوَ آخِرُ مَنْ یَدْخُلُ الْجَنَّهَ وَ مَنْ ماتَ مُصِرّاً عَلَیها، فَهُوَ اوَّلُ مَنْ یَدْخُلُ النَّارَ؛ کسی که بمیرد در حالی که توبه از غیبت کرده باشد، آخرین کسی است که وارد بهشت می شود، و کسی که بمیرد و اصرار بر آن ورزد و توبه نکند، اولین کسی است که وارد دوزخ می شود». «3»

5- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم تعبیر تکان دهنده دیگری دیده می شود، فرمود: «مَنْ مَشی فِی غَیْبَهِ اخِیهِ وَ کَشْفِ عَوْرَتِهِ کانَ اوَّلُ خُطْوَهٍ خَطاها وَضَعَها فی جَهَنَّمَ؛ کسی که در طریق غیبت برادر مسلمانش و کشف عیوب پنهانی او گام بردارد، اولین گامی را که برمی دارد در جهنم می گذارد». «4»

6- در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم «ما عُمّرَ مَجلسٌ بِالْغَیْبَهِ الّا خُرِّبَ بِالدِّینِ فَنَزِّهُوَ اسْماعَکُمْ مِنْ اسْتماعِ الْغَیْبَهِ فَانَّ الْقائِلَ وَ الْمُسْتَمِعَ لَها شَرِیکانِ فِی الاثْمِ؛ هیچ مجلسی با غیبت آباد نمی شود مگر اینکه از نظر دین ویران

می گردد، حال که چنین است گو خود را از شنیدن غیبت پاک دارید چرا که گوینده و شنونده هر دو در گناه شریکند» «5»

---

(1). وسائل الشیعه، جلد 8، صفحه 601، حدیث 18.

(2). جامع السادات، جلد 3، صفحه 305.

(3). همان، صفحه 302.

(4). همان، صفحه 303.

(5). بحار الانوار، جلد 75، صفحه 259.



7- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد زیانهای فوق العاده معنوی غیبت چنین می خوانیم «مَنْ اغْتابَ مُسْلِماً اوْ مُسْلِمَةً لَنْ یَقْبَلَ اللَّه صَلاتَهُ وَ لا صِیامَهُ ارْبَعِینَ لَیْلَةً الَّا انْ یَغْفِرَ لَهُ صاحِبُهُ کسی که غیبت مرد مسلمانی یا زن مسلمانی بکند خداوند نماز و روزه او را چهل شبانه روز قبول نمی کند مگر این که صاحب غیبت از او راضی گردد». «1»

8- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مَنْ رَوی عَلی مُؤْمِنٍ رِوایَةٍ یُریدُ بِها شَیْنَهُ وَ هَدْمَ مُرَوَّتِهِ لَیَسْقُطُ مِنْ اعْیُنِ النَّاسِ، وَ اخْرَجَهُ اللَّه مِنْ وِلایَتِهِ الی وِلایَهِ الشَّیْطانِ فَلا یَقْبَلُهُ الشَّیْطانُ؛ کسی که سخنی درباره فرد با ایمانی نقل کند و هدفش این باشد که عیبی بر او نهد، و شخصیتش را در هم بشکند تا از چشم مردم بیفتد، خداوند او را از تحت سرپرستی خودش به تحت سرپرستی شیطان می فرستد، و شیطان او را نمی پذیرد». «2»

روشن است که مصداق واضح روایت بالا شخص غیبت کننده است که هدفش از غیبت عیب نهادن بر مؤمنین، و در هم شکستن شخصیت اجتماعی آن ها است و چنین افرادی به قدری گناهانشان عظیم است که حتی شیطان از پذیرفتن ولایت آنها وحشت دارد».

9- در حدیث مناهی رسول اللّه صلی

الله علیه و آله آمده است «نَهی عَنِ الْغَیْبَهِ وَ قالَ مَنْ اغْتابَ امْرَءً مُسْلِماً بَطَلَ صَوْمُهُ وَ نَقَضَ وَضُوئُهُ، وَ جاءَ یَوْمَ الْقِیامَهِ یَفُوهُ مِنْ فِیِه رائِحَهٌ انْتَنُ مِنَ الْجِیفَهِ یَتَأَذَّئُ بِهِ اهْلُ الْمَوْقِفِ؛ پیامبر صلی الله علیه و آله از غیبت نهی کرد و فرمود: کسی که مسلمانی را غیبت کند، روزه اش باطل می شود، و وضویش می شکند، و روز قیامت از دهان او بویی خارج می شود که متعفّن تر از بوی مردار است، به گونه ای که اهل محشر از آن ناراحت می شوند». «3»

10- این بحث را با حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم، هر چند روایاتی که در این زمینه باقی مانده بسیار بیش از آن است که در بالا آوردیم، اما آنچه در بالا آمد برای درک اهمیت گناه غیبت کافی است فرمود: «ایَّاکَ وَ الْغَیْبَهَ فَانَّها تُمْقِتُکَ الَی اللَّهَ وَ النَّاسَ، وَ تَحْبُطُ اجْرَکَ؛ از غیبت بپرهیز که تو را در پیشگاه خدا و مردم مبغوض می کند، و اجر و پاداش تو را (در برابر اعمال صالحه) بر باد می دهد». «4»

---

(1). بحار الانوار، جلد 72، صفحه 258، حدیث 53.

(2). اصول کافی، جلد 2، صفحه 358، حدیث 1.

(3). وسائل الشیعه، جلد 8، صفحه 599، حدیث 13.

(4). شرح غرر الحکم، جلد 2، صفحه 687، حدیث 2632.



به یقین حتی یکی از این احادیث به تنهایی برای پی بردن به اهمیت گناه غیبت از دیدگاه پیشوایان اسلام کافی است تا چه رسد به این که همه آنها را در کنار هم بچینیم و یکی در نظر بگیریم.

شک نیست که علاوه بر شهادت قرآن مجید و روایات متواتره اسلامی

و اجماع مسلمین بر حرمت غیبت، عقل نیز آن را زشت و قبیح و در خور سرزنش و مجازات می شمرد، چرا که یکی از مصادیق بارز ظلم و ستم است که قبح و زشتی آن از مستقلّات عقلیه می باشد، بنابراین دلیل حرمت غیبت، تمام ادلّه اربعه فقهی می باشد.

در اینجا مسایل مهمی باقی مانده است که باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد:

### 1- تعریف غیبت

#### اشاره

در تعریف غیبت، ارباب لغت و فقها و علمای اخلاق، تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند که در واقع همه آنها به یک معنی باز می گردد، هر چند از نظر تعمیم و تخصیص در میان آنها تفاوت هایی است.

صحاح اللّغه می گوید: «غیبت آن است که انسان پشت سر کسی که عیب و عملش پوشیده است سخنی بگوید که اگر به گوش او برسد ناراحت شود».

مصباح المنیر می گوید: «غیبت آن است که عیوب پنهانی کسی را که از فاش شدن آن ناراحت می شود (پشت سر او) باز گویی کنی».

مرحومه شیخ انصاری از بعضی از بزرگان علما نقل کرده است که اجماع و اخبار معصومین علیهم السلام دلالت دارد بر این که حقیقت غیبت آن است که از دیگری (در پشت سرش) چیزی بگویی که اگر بشنود ناراحت شود. «1»

این مضمون در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که غیبت آن است که درباره برادر

---

(1). مکاسب محرّمه شیخ انصاری، صفحه 41.

مسلمانت چیزی بگویی که خداوند آن را بر او مستور داشته است. «1»

از آنچه در بالا آمد استفاده می شود که غیبت ارکانی دارد، نخست این که سخنی را پشت

سر کسی بگوید، و اگر در حضورش گفته شود، عنوان دیگری به خود می گیرد (عنوان ایذاء، یا هتک و مانند آن) دیگر این که باید از قبیل ذکر عیوب باشد، و آن هم عیب مستور و پنهان که اگر آشکار باشد غیبت نیست، هر چند ممکن است به عناوین دیگری حرام باشد، و دیگر این که هنگامی که غیبت شونده آن را بشنود غمگین و ناراحت شود، ولی به نظر می رسد این یک قید توضیحی است برای این که آشکار کردن عیب پنهانی آن هم پشت سر اشخاص برای هر انسانی غم انگیز است. ممکن است افراد بی بند و باری پیدا شوند که هر چه درباره آن ها گفته شود، پروا نداشته باشند، ولی این گونه افراد بسیار کمند.

از آنچه در بالا آمد این نکته نیز روشن می شود این که بعضی از عوام هنگامی که به آنها گفته می شود چرا پشت سر فلان کس غیبت کردی؟ می گویند این سخنان را پیش روی آنها هم می گوییم، از قبیل عذر بدتر از گناه است چرا که پیش روی آنها گفتن هرگز مجوّز غیبت نیست، و آن هم گناه بزرگی است چرا که هم آزار مؤمن است و هم هتک احترام او.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که نام شخصی را نزد پیامبر بردند بعضی از حاضران گفتند او آدم عاجز و بسیار ناتوانی است، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما غیبتش کردید؟ عرض کردند: ای رسول خدا، صفتش را گفتیم، فرمود: «انْ قُلْتُمْ ما لَیْسَ فِیه فَقَدْ بُهِتُّمُوهُ؛ هرگاه چیزی را می گفتید که در او نبود، به او تهمت زده بودید،

نه غیبت». «2»

عذر دیگر عوامانه ای که بعضی از افراد نادان به آن متوسّل می شوند که در برابر نهی از غیبت می گویند مگر دروغ می گوییم فلان کس این عیب را دارد، این نیز دست کمی از عذر ناموجّه بالا ندارد، چرا که اگر عیبی در کسی نباشد و بگویند تهمت است نه غیبت، غیبت آن است که عیب پنهانی ای که در او هست پشت سر او بگویند.

---

(1). وسائل الشّیعه، جلد 8، ابواب احکام العشره، صفحه 602.

(2). محجه البیضاء، جلد 5، صفحه 256.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 109

ذکر این نکته نیز حائز اهمیت است که از بعضی از کلمات بزرگان گاه چنین استفاده می شود که غیبت در مورد همه مؤمنان نیست، بلکه تنها در مورد کسانی است که از گناه خود پشیمانند، و یا توبه کرده اند و در سر حد عدالتند.

و اما افراد فاسق و گنهکار، غیبتشان جایز است، هر چند گناهشان پنهان باشد، و گاه به این روایت از امام صادق علیه السلام نیز استناد جسته اند که فرمود: «مَنْ عامَلَ النَّاسَ فَلَمْ یَظْلِمْهُمْ، وَحَدَّثَهُمْ فَلَمْ یَکْذِبْهُم، وَ وَعَدَهُمْ فَلَمْ یُخْلِفْهُمْ کَانَ مِمَّنْ حُرِّمَ غَیْبَتُهُ وَ کَمُلَتْ مُرُوَّتَهُ، وَ ظَهَرَ عِدالَتُهُ، وَ وَجَبَتْ اخْوَتُهُ؛ کسی که در روابطش با مردم ستم نکند، و در سخنانی که می گوید به مردم دروغ نگوید و از وعده هایش تخلّف نجوید، چنین کسی غیبتش حرام و شخصیتش کامل، و عدالت او ظاهر، و اخوّتش واجب است». «1»

به این ترتیب غیبت کسی را حرام می شمرند که عادل باشد و شخص فاسق را هر چند عملش مستور باشد جائز الغیبه می دانند.

مرحوم علّامه مجلسی در جلد 72 بحار الانوار در کتاب العشره نیز در ابتدای

سخن تمایلی به این سخن پیدا کرده، هر چند در ذیل کلام، از آن تقریباً عدول می کند «2».

ولی مسلّم است این عقیده سبب می شود که اکثریت مردم جایز الغیبه شوند و این بر خلاف اطلاق آیه قرآن و روایات بی شماری است که در زمینه حرمت غیبت آمده است.

اضافه بر این روایات متعددی داریم که می گوید: چند گروهند که غیبت آنها جایز است، یا غیبتی برای آنها نیست، از جمله فاسقی است که متجاهر به فسقش باشد، و از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ارْبَعَهٌ لَیْسَتْ غَیْبَتُهُمْ غَیْبَهٌ، الْفاسِقُ الْمُعْلِنِ بِفِسْقِهِ ...؛ چهار گروهند که غیبت آنها غیبت نیست، نخست فاسقی است که آشکارا گناه کند». «3»

همین مضمون در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده است.

---

(1). اصول کافی، جلد 2، صفحه 239، حدیث 28.

(2). بحار الانوار، جلد 72، صفحه 235 تا 237.

(3). همان، صفحه 261.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 110

امام صادق علیه السلام می فرماید: «اذا جاهَرَ الْفاسِقُ بِفِسْقِهِ فَلا حُرْمَهَ لَهُ عَلی غَیْبَهٍ؛ هنگامی که فاسق تظاهر به فسق کند، نه احترامی دارد و نه غیبتی». «1»

و در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم «مَنْ الْقی جَلْبابَ الْحَیاءَ فَلا غَیْبَهَ لَهُ؛ کسی که چادر حیا را از سر برگیرد غیبت ندارد». «2»

و احادیث متعدد دیگری نیز تصریح به این موضوع کرده است، این احادیث به مقتضای مفهوم وصف، بلکه مفهوم شرط که در مقام احتراز و نفی غیر،

بیان شده است، به خوبی نشان می دهد که اگر شخصی گناهی کند و مستور باشد، غیبت او جایز نیست. و چنان که در

بحث استثنائات غیبت خواهد آمد، غیبت شخص متظاهر به فسق نیز در خصوص آن عملی که تظاهر به آن می کند جایز است، نه نسبت به تمام اعمالش.

از این گذشته حرمت غیبت با دلیل عقل نیز ثابت است، چرا که نوعی ظلم و ستم و افشاء اسرار و ریختن آبروی مردم محسوب می شود، و بی شک فرقی میان فاسق و عادل در این زمینه نیست، مگر در مواردی که غیبت سبب نهی از منکر، یا دفع خطر و ضرر از جامعه مسلمین گردد، و در آن هم میان فاسق و عادل تفاوتی نیست.

در بحث استثنائات غیبت، شرح بیشتری در این زمینه خواهد آمد.

### اقسام غیبت

گاه تصور می شود که غیبت تنها با زبان است در حالی که حقیقت غیبت- آن گونه که دانستیم اظهار عیوب پنهانی که اگر صاحبش بشنود ناراحت می شود.

این کار ممکن است به وسیله زبان انجام گیرد، یا از طریق قلم، و یا حتی اشارات دست و چشم و ابرو. گاه ممکن است در لباس جدی باشد و گاه در لباس جدی و طنز، وای بسا گناهان و غیبت هایی که در لباس شوخی و طنز انجام می شود، خطرناک تر از گناهانی است که در لباس جدی است. چرا که انسان در شوخی و طنز

---

(1). بحار الانوار، جلد 72، صفحه 253.

(2). همان، صفحه 260.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 111

آزادی بیشتری احساس می کند، و مطالبی را که به صورت جدی قادر بر بیان آن نبود، در لباس شوخی و طنز بیان می کند.

اضافه بر این گاه غیبت با تعبیرات صریح (به اصطلاح دلالت مطابقی و تضمّنی) انجام می گیرد، و گاه به دلالت های التزامی و تعبیرات کنایی که ابلغ من التّصریح است،

مثلاً هنگامى كه سخن از مؤمنى به ميان مى آيد مى گويد بگذريم، شرع مقدس دهان ما را در اينجا بسته است، و با اين تعبير نشان مى دهد كه او مرتكب گناهان زشتى شده است و اى بسا اگر صريحاً بيان مى كرد، چيز كمى به نظر مى رسيد، اما چون با اشاره اجمالى بيان مى كند ذهن طرف به سراغ هر گناهى مى رود.

يا اين كه مى گويد: فلان كس داراى صفات بسيار خوبى است ولى ... سپس سكوت مى كند.

و گاه در مقام خيرخواهى و دلسوزى مى گويد: «خداوند عاقبت فلان كس را به خير كند». يا مى گويد: من از عاقبت او سخت بيمناكم و در واقع گناه را در لباس طاعت عرضه مى كند. و به گفته بعضى از بزرگان مرتكب گناه مضاعفى مى شود، هم غيبت و هم رياكارى، غيبت از اين نظر كه با همين گفتار سر بسته، معايب زيادى را به طرف نسبت داده است، رياكارى از اين نظر كه مى خواهد بگويد من اهل غيبت نيستم و مطيع فرمان پروردگارم.

### انگيزه هاى غيبت

غيبت از گناهانى است كه عوامل بى شمارى دارد، كه هر كدام به تنهايى مى تواند سرچشمه غيبت شود، از جمله:

1- حسد 2- خودخواهى و خود برتر بينى 3- غرور و نخوت 4- انحصارطلبى 5- كينه توزى 6- جاه طلبى 7- دنيا پرستى و علاقه به مال و مقام 8- رياكارى 9- تزكيه نفس و اظهار پاكى و تقوا 10- ايجاد سرگرمى ناسالم 11- سوء ظن 12- انتقام جويى 13- تشفّى قلب و فرونشاندن غضب 14- سخريه و استهزاء و امور ديگرى از اين قبيل.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 112

قدر مشترك همه اينها اين است كه انسان سعى مى كند با غيبت كردن شخصيت طرف

و موقعیت اجتماعی او را درهم بشکند و او را در نظرها خوار و بی مقدار کند، و از این طریق انتقام بگیرد یا خشم خود را فرو نشاند، یا او را از مقام و مال محروم سازد و در اختیار خود بگیرد یا اظهار زهد و قدس کند، یا حاضران را بخنداند و یا خود را برتر و بالاتر از دیگران معرفی کند.

از اینجا روشن می شود که اولاً غیبت تا چه حد گسترده است و چه عوامل زیاد و متنوعی دارد، و در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «اصْلُ الْغیْبَهِ تَتَنَوَّعُ بِعَشْرَهِ انْواعٍ؛ شِفاءِ غَیْظٍ وَ مُساعَدَهِ قَوْمٍ وَ تُهْمَهٍ، وَ تَصْدِیْقِ خَبَرٍ بِلاکَشْفِهِ، وَ سُوءِ ظَنٍّ وَ حَسَدٍ وَ سُخْرِیَّهٍ وَ تَعَجُّبٍ وَ تَبَرُّمٍ وَ تَزَیُّنٍ، فَانْ ارَدْتَ السَّلامَهَ فَاذْکُرِ الْخالِقَ لَا الَمخْلُوقَ فَیَصِیْرُ ذلِکَ مَکانَ الْغِیْبَهِ عِبْرَهً وَ مَکانَ الْاثْمِ ثَواباً؛ سرچشمه غیبت به ده نوع تقسیم می شود، تشفّی قلب (فرونشاندن آتش غضب) و همگامی با دیگران (تعصّب گروهی) و تهمت زدن، و تصدیق عجولانه خبری که صدق و کذب آن آشکار نشده، و سوء ظن و حسد و استهزاء، و اظهار تعجب و ابراز ناراحتی و خویشتن آرایی. و اگر می خواهی سالم بمانی به یاد خالق باش نه به یاد مخلوق، این سبب می شود که به جای غیبت (از عیوب دیگران) عبرت بگیری و به جای گناه پاداش برای تو حاصل شود». «1»

روشن است که امام علیه السلام در صدد بیان بخشی از عوامل عمده غیبت بوده است، زیرا همان گونه که گفته شد، عوامل غیبت از اینها فراوان تر است.

### پیامدهای زیانبار غیبت

غیبت آثار مخرّب زیادی در جامعه انسانی دارد

که اگر دست کم گرفته شود خطر آن بیشتر خواهد بود، اضافه بر این، آثار سویی از نظر روحانی و معنوی و عقوبت های الهی دارد که در روایات به آن اشاره شده است.

در مورد اول امور زیر را می توان بر شمرد:

---

(1). بحار الانوار، جلد 72، صفحه 257.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 113

1- غیبت مهمترین سرمایه جامعه یعنی «سرمایه اعتماد» را از بین می برد، زیرا غالب اشخاص دارای نقاط ضعفی هستند که سعی در کتمان آن دارند اگر آنها پوشیده بمانند، اعتماد مردم نسبت به یکدیگر باقی و بر قرار خواهد بود.

ولی کشف آنها بی اعتمادی عجیبی ایجاد می کند، و می دانیم اساس تعاون و همکاری اجتماعی، اعتماد متقابل افراد جامعه نسبت به یکدیگر است، و بدون آن جامعه بشری به جهنم سوزانی تبدیل می شود که مشکلات زندگی اجتماعی را دارد، ولی منافع آن از بین خواهد رفت.

2- غیبت سرچشمه سوء ظن نسبت به همگان است، زیرا هنگامی که عیوب مخفی جمعی از افراد از طریق غیبت آشکار گردد، انسان نسبت به همه پاکان و نیکان هم بدبین می شود، و می گوید: لا بد آنها نیز در خلوت های خود چنین کارهایی دارند که ما نمی دانیم، و «بر هر که بنگری به همین درد مبتلا است».

3- غیبت یکی از اسباب اشاعه فحشاء است چرا که هنگامی که گناهان مخفی افراد از طریق غیبت آشکار گردد، دیگران نیز تشویق به گناه می شوند، و اصولاً ابهّت گناه از بین می رود، و عذر و بهانه ای برای آلودگان می شود که اگر ما چنین می کنیم فلان کس که از ما بهتر و آگاهتر است نیز مرتکب این عمل می شود.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام

می خوانیم که فرمود: «مَنْ قالَ فِی مُؤْمِنٍ مارأتْهُ عَیْناهُ وَ سَمِعَتْهُ اذُناهُ فَهُوَ مِنَ الَّذِینَ قالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: انَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ انْ تَشیْعَ الْفاحِشَهُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ الِیْمٌ؛ کسی که درباره مؤمنی آنچه را چشمش (از بدی ها) می بیند، و گوشش می شنود و بگوید، او از کسانی است که خداوند متعال در حق آنان فرموده: کسانی که دوست دارند، کارهای زشت در میان مؤمنان شایع شود، عذاب دردناکی دارند». «1»

4- غیبت، گنهکاران را در گناهشان جسور می کند، زیرا مادام که پرده از اعمال انسان برداشته نشده است شرم و حیا مانع از گناهان بیشتر و علنی تر است اما هنگامی که کوس رسوایی کسی را بر سر بازار زدند از ارتکاب گناه پروایی نخواهد داشت.

---

(1). اصول کافی، جلد 2، صفحه 357.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 114

5- غیبت سبب ایجاد کینه و عداوت و بغضا است، چرا که مهمترین سرمایه انسان آبرو و شخصیت اجتماعی او است، در حالی که غیبت کننده این سرمایه گران بها را از بین می برد و به همین دلیل کینه و عداوت شدیدی را در دل غیبت شونده (در صورتی که به گوش او برسد) بر می انگیزد.

6- غیبت، غیبت کننده را از چشم مردم می اندازد، چرا که فکر می کنند، هنگامی که عیوب دیگران را نزد آنها می گوید، لا بد عیوب آنها را نزد دیگران خواهد گفت. لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «مَنْ نَقَلَ الَیْکَ نَقَلَ عَنْکَ؛ هر کس به سوی تو (عیوب مردم را) نقل کند (عیوب تو را) برای دیگران نقل خواهد کرد». «1»

در حدیث دیگری می خوانیم: «لامرُوَّهَ لِمُغْتابٍ؛ غیبت کننده شخصیت و احترامی ندارد».

«2»

7- غیبت عذر و بهانه ای برای توجیه گناهان غیبت کننده می شود، او برای این که از حملات و اعتراضات مردم در امان بماند، به سراغ غیبت می رود.

و اما آثار سوء معنوی آن بیش از آن است که در بیان گنجد و در اینجا به قسمتی از آن که در روایات اسلامی با صراحت آمده اشاره می کنیم:

1- در روایات گذشته خواندیم که غیبت حسنات را نابود می کند همان گونه که آتش هیزم را. عالم بزرگوار شیخ بهایی در یکی از کتاب های خود غیبت را به صاعقه تشبیه می کند که حسنات را در یک چشم به هم زدن نابود می کند سپس می گوید:

کسی که غیبت مردم می کند، مانند کسی است که منجنیقی نصب کرده و با آن حسنات خود را نشانه گیری کرده و شرق و غرب آن را می کوبد «3».

2- غیبت دین انسان را از بین می برد همان گونه که بیماری خوره گوشت های تن را می خورد.

3- غیبت کننده اگر بخشوده شود آخرین نفری است که وارد بهشت می شود، و اگر بخشوده نشود اولین نفری است که وارد دوزخ می گردد.

---

(1). شرح غرر الحکم، جلد 5، صفحه 451.

(2). همان، جلد 4، صفحه 347.

(3). کشکول شیخ بهایی، جلد 2، صفحه 295 (مطابق نقل کتاب پرورش روح، صفحه 422).

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 115

4- غیبت سبب رسوایی انسان می شود، در حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم فرمود: «یا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلسانِهِ وَلَمْ یُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ لا

تَغْتابُوا الّمُسْلِمِینَ وَ لا تَتَبَّعُوا عَوْراتِهِمْ فَانَّهُ مَنْ تَتَبَّعَ عَوْرَهَ اخِیْهِ تَتَبَّعَ اللّهُ عَوْرَتَهُ وَ مَنْ تَتَبَّعَ اللّهُ عَوْرَتَهُ یَفْضَحُهُ فِی جَوْفِ بَیْتِهِ؛ ای گروهی که با زبان ایمان آورده اید ولی با

قلبتان ایمان نیاورده اید، غیبت مسلمانان نکنید، و در صدد کشف عیوب آنها نباشید، چرا که هر کس در صدد کشف عیوب برادر مسلمانش باشد خداوند عیوب او را کشف می کند، و هر کس خدا عیوبش را کشف کند حتی در درون خانه اش رسوا می شود». «1»

5- غیبت سبب می شود که حسنات غیبت کننده به نامه اعمال غیبت شونده، و سیئات غیبت شونده به نامه اعمال غیبت کننده منتقل شود، چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «یُؤْتی بِاحَدٍ یَوْمَ الْقِیامَهِ یُوقَفُ بَیْنَ یَدَیِ اللَّهُ یُدْفَعُ الَیْهِ کِتابُهُ فَلا یَرَی حَسَناتِهِ فَیَقُولُ الهِی لَیْسَ هذا کِتابِی فَانِّی لا ارَی فیها طاعَتی فَقالَ انَّ رَبَّکَ لا یَضِلُّ وَ لا یَنْسی، ذَهَبَ عَمَلُکَ بِاغْتِیاب النَّاسِ ثُمَّ یُؤْتی بِآخَرَ وَ یُدْفَعُ الَیْهِ کِتابُهُ فَیَری فیها طاعاتٍ کَثیرهٍ، فَیَقُولُ الهی ما هذا کِتابی فَانِّی ما عَمِلْتُ هَذِهِ الطَّاعاتِ، فَیَقُولُ: انَّ فُلاناً اغْتابَکَ فَدُفعَتْ حَسَناتُهُ الَیْکَ؛ روز قیامت کسی را در دادگاه عدل الهی حاضر می کنند، و نامه اعمالش را به دست او می دهند، نگاه می کند حسنات خود را در آن نمی بیند، عرضه می دارد خدایا این نامه عمل من نیست زیرا طاعات خود را در آن نمی بینم، خداوند به او می گوید پروردگار تو نه گمراه می شود و نه چیزی را فراموش می کند، طاعات تو به سبب غیبت مردم از بین رفت، سپس دیگری را می آورند و نامه عملش را به دستش می سپارند، در آن طاعات زیادی می بیند که انجام نداده بود عرض می کند خداوندا این نامه عمل من نیست، چرا که من این طاعات را انجام نداده ام، خداوند می فرماید: فلان کس تو را غیبت

کرد، بدین سبب حسناتش به تو داده شد». «2»

از این رو از بعضی از رجال معروف پیشین نقل شده که شنید کسی درباره او غیبت می کند طبقی از رطب به رسم هدیه برای او فرستاد و پیغام داد: «شنیدم تو

---

(1). المحجه البیضاء، جلد 5، صفحه 252.

(2). مستدرک الوسائل، جلد 9، صفحه 121، حدیث 30.



حسناتت را برای من هدیه کرده ای خواستم به این وسیله جبران کنم».

و از دیگری نقل شده که می گفت من اگر بخواهم کسی را غیبت کنم مادرم را غیبت می کنم چرا که او از هر کس به حسنات من سزاوارتر است».

6- غیبت سبب می شود که نماز و روزه انسان تا چهل روز، مقبول درگاه خداوند نشود، چنان که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده فرمود: «مَنْ اغْتابَ مُسْلِماً او مُسْلِمَةً لَمْ یَقْبَل اللّهُ تَعالی صَلاتَهُ وَ لا صِیامَهُ ارْبَعِیْنَ یَوْماً وَ لَیْلَةً الّا انْ یَغْفِرَ لَهُ صاحِبُهُ؛ کسی که مرد یا زن مسلمانی را غیبت کند، خداوند نماز و روزه او را چهل شبانه روز قبول نخواهد کرد مگر این که غیبت شونده او را ببخشد». «1»

### درمان غیبت

#### اشاره

درمان این بیماری خطرناک اخلاقی از جهاتی با درمان سایر بیماری های اخلاقی مشابه، و از جهاتی متفاوت است و در مجموع، رعایت امور زیر برای پیشگیری یا درمان غیبت بسیار کارساز است:

1- درمان اصلی هر بیماری جسمی یا روانی و اخلاقی جز با ریشه یابی عوامل آن و قطع کردن آنها امکان پذیر نیست، و از آنجا که عوامل زیادی در بروز و ظهور این صفت زشت مؤثر بود باید به سراغ آن ها رفت، حسد، کینه توزی، انحصارطلبی،

انتقام جویی، کبر و خودبرتربینی، از عوامل مهمی بود که آدمی را به سراغ غیبت می فرستاد، و تا اینها از وجود انسان ریشه کن نشود، صفت رذیله غیبت ریشه کن نخواهد شد.

هنگامی که انسان نسبت به کسی حسد نورزد، کینه توز نباشد، انتقام جویی نکند، خودبرتربین نباشد، و همچنین از رذایل دیگری که او را به سوی غیبت می فرستد پاک گردد، دلیلی ندارد که خود را آلوده غیبت کند.

2- راه مهم دیگر برای درمان این رذیله اخلاقی، توجه به پی آمدهای سوء معنوی

---

(1). همان، صفحه 122، حدیث 34.



و مادی، فردی و اجتماعی آن است، هرگاه انسان به این نکته توجه کند که غیبت او را از چشم مردم می اندازد و به عنوان فردی خائن، حق نشناس، ضعیف و ناتوان در جامعه معرفی می کند، و پیوند اعتماد و اطمینان را در جامعه متزلزل می سازد، حسنات او را از بین می برد، سیّئات دیگران را بر دوش او می گذارد، عبادات او تا چهل روز پذیرفته نمی شود، و جزو نخستین کسانی است که قبل از همه وارد دوزخ می شوند و اگر توبه کند و توبه او پذیرفته شود، آخرین کسی است که وارد بهشت می شود.

و نیز به این حقیقت توجه کند که غیبت، حق الناس است، چرا که آبروی خلق خدا را می برد، و ارزش آبروی هر کس همچون ارزش جان و مال او است. و تا صاحب حق راضی نشود، خدا او را نمی بخشد و ای بسا غیبت می کند و دست رسی برای جلب رضایت طرف پیدا نمی کند، و این بار گناه برای همیشه بر دوش او می ماند.

آری اگر غیبت کننده در این

امور دقت کند، به یقین از کار خود پشیمان و منصرف می شود، و آنها که غیبت را وسیله تفریح و سرگرمی مجالس خودشان قرار می دهند اگر در این عواقب بیندیشند قطعاً تجدید نظر خواهند کرد.

3- غیبت کننده باید به این حقیقت توجه کند که نیروهای انسان محدود است؛ اگر نیرویی را که صرف تضییع آبروی اشخاص و شکستن موقعیّت اجتماعی آنها می کند، صرف رقابت های صحیح و سازنده نماید، ای بسا در مدّت کوتاهی از رقیبان خود پیشی گیرد، و مقام والایی را که انتظار دارد، در جامعه برای خویش فراهم سازد، بی آنکه ضربه ای بر فرد یا جامعه وارد کند، و عقوبات دنیا و آخرت را متوجه خود سازد.

به تعبیر دیگر چه بهتر که انسان به جای تخریب دیگران به آبادانی خانه خویش بپردازد تا در محله ای آباد و در خانه ای آبادتر زندگی کند. ولی کسی که به ویرانی خانه دیگران دل بسته است سرانجام در محله ای ویرانه و خانه ای ویرانه تر زندگی خواهد کرد.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 118

غیبت کننده باید به این حقیقت توجه کند که غیبت کردن یکی از نشانه های بارز ضعف و ناتوانی و فقدان شخصیت و عقده خود کم بینی است، و او با غیبت کردن این صفات درونی خود را آشکار می سازد، و پیش از آن که شخصیت اجتماعی طرف را بشکند شخصیت خود را در هم می کوبد.

این نکته نیز حائز اهمیت است که برای ترک غیبت- مخصوصاً در مورد کسانی که این کار زشت به صورت یک عادت برای آن ها در آمده، قبل از هر چیز مراقبت شدید و نظارت اکید بر زبان و سخنان لازم است، و همچنین پرهیز

از دوستانی که او را به غیبت تشویق می کنند، و مجالسی که مهیّا برای غیبت است و کلیه اموری که وسوسه غیبت در او ایجاد می کند ضرورت دارد.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «ما عُمِّرَ مَجْلسٌ بِالْغَیْبَهِ الّا خَرِبَ مِنَ الدِّینِ؛ مجلسی به وسیله غیبت آباد نشد مگر این که از نظر دین خراب گشت». «1»

نکته دیگر این که یکی از انگیزه های غیبت، تبرئه خویشتن است، مثلاً می گوید اگر من مرتکب گناه شدم، فلان کس که از من عالم تر و باسابقه تر است چنین عملی را انجام داده یا بدتر از این را انجام داده، در حالی که برای تبرئه خویشتن راه های زیادی وجود دارد که منتهی به این گناه بزرگ یعنی غیبت نمی شود، و اصولاً اعتراف به اشتباه و خطا در این گونه موارد سالم ترین و مؤثرترین عذر است، اضافه بر این یکی از اشتباهات بزرگ این است که انسان خود را با آلودگان مقایسه کند چرا با پاکان و نیکان مقایسه نکند و با آنها رقابت نداشته باشد.

گاهی نیز برای تبرئه خویش به این عذر متشبّث می شوند که از وقتی که فلان گناه و انحراف را از فلان عالم دیدم عقیده من از همه چیز سلب شد و نسبت به همه چیز بی تفاوت شدم و در امر معاد متزلزل گشتم.

این گونه عذرها مصداق روشن عذر بدتر از گناه است، و عواقب بسیار خطرناکی دارد، چه بهتر که انسان اعتراف به خطای خویش کند، و تا آنجا که می تواند اعمال

---

(1). روضه الواعظین، صفحه 542.



دیگران را حمل بر صحّت کند و به فرض که عالم

یا جاهل و رئیس یا بزرگی انحرافی پیدا کرده، او را بهانه انحراف خویش قرار ندهد که این یک بهانه شیطانی است بلکه نظر به خیل عظیم پاکان و نیکان و مقرّبان درگاه حق بیفکند.

*** در مباحث مربوط به غیبت چند موضوع باقی مانده است که آنها نیز در خور اهمیت است:

1- استماع غیبت:

همان گونه که غیبت کردن از گناهان بزرگ است، شرکت در مجلس غیبت و گوش دادن به سخنان غیبت کننده نیز از گناهان بزرک محسوب می شود، چرا که تمام مفاسد غیبت مربوط به همکاری دو طرف است، غیبت کننده و مستمع غیبت، اگر کسی حاضر نشود به غیبت گوش کند، علاوه بر این که گامی در طریق نهی از منکر برداشته شده ماهیت غیبت تحقق نمی یابد، نه عیوب کسی فاش می شود نه آبروی انسانی می ریزد، نه هتک حرمت می شود، و نه مفاسد دیگر اجتماعی به بار می آید.

به همین دلیل در روایات اسلامی مستمع غیبت همکار غیبت کننده یا به تعبیر روایت یکی از دو غیبت کننده محسوب شده است. چنان که از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْمُسْتَمِعُ احَدُ الْمُغْتابِیْنَ» «1» و از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «السَّامِعُ لِلْغَیْبَهِ احَدُ الْمُغْتابِینَ». «2»

در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که هنگامی که مشاهده کرد کسی نزد فرزندش امام حسن علیه السلام غیبت می کند فرمود: «یا بُنَیَّ نَزِّهْ سَمْعَکَ عَنْ مِثْلِ هذا فَانَّهُ نَظَرَ الی اخْبَثِ ما فی وِعائِهِ فَافْرَغَهُ فی وِعائِکَ؛ فرزندم ! گوش خود را از این گونه

---

(1). جامع السّعادات، جلد 2، صفحه 297؛ بحار الانوار، جلد 72، صفحه 226.

(2). همان مدرک.

در قرآن، ج 3، ص: 120

سخنان پاک دار، چرا که او (غیبت کننده) کثیف ترین چیزی را که در ظرف خود داشت انتخاب کرد و در ظرف تو ریخت». «1»

حتّی در روایات آمده است که شنونده غیبت باید به دفاع از برادران مسلمانش برخیزد، و از طریق حمل به صحّت مدافع او باشد.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ اغْتِیْبَ عِنْدَهُ اخُوهُ الْمُسْلِمُ فَاسْتَطاعَ نَصْرَهُ فَلَمْ یَنْصُرْهُ خَذَلَهُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ؛ کسی که غیبت برادر مسلمانش نزد او شود، و توانایی بر یاری او داشته باشد و یاریش نکند، خداوند او را در دنیا و آخرت مخذول می کند». «2»

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «اذا وُقِّعَ فی رَجُلٍ وَ انْتَ فی مَلأٍ فَکُنْ لِلرَّجُلِ ناصِراً وَ وَ لِلْقَومِ زاجِراً وَ قُمْ عَنْهُمْ؛ هنگامی که عیب جویی و غیبت کسی را در میان جمع می کنند و تو در آنجا حضور داری، او را یاری کن و حاضران را نهی از منکر، و از آن مجلس (گناه) برخیز». «3»

و نیز از همان حضرت نقل شده است که فرمود: «السّاکتُ شریکُ المُغْتاب؛ سکوت کننده شریک غیبت کننده است». «4»

این سخن را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم فرمود: «الا وَمَنْ تَطَوَّلَ عَلی اخِیْهِ فی غَیْبَهٍ سَمِعَها فِیهِ فی مَجْلِسٍ فَرَدَّها عَنْهُ رَدَّ اللّهُ عَنْهُ الْفَ بابٍ مِنَ الشَّرِ فِی الدُّنیا وَ الْآخِرَهِ، فَانْ هُوَ لَمْ یَرُدَّها وَ هُوَ قادِرٌ عَلی رَدِّها کانَ عَلَیْهِ کَوِزْرِ مَنْ اغْتابَهُ سَبْعینَ مَرَّهً؛ کسی که بر برادر مسلمانش منّت بگذارد و در برابر غیبتی که از او در مجلسی شنیده دفاع کند،

خداوند هزار در از شرّ و بدی را در دنیا و آخرت از او باز می گرداند، و اگر دفاع نکند در حالی که قادر بر دفاع است هفتاد برابر گناه غیبت کننده بر او خواهد بود». «5»

ممکن است این روایت ناظر به مواردی باشد که شخص مستمع انسان صاحب نفوذ و با شخصیتی است در حالی که غیبت کننده چنین نیست، روشن است سکوت

---

(1). میزان الحکمه، جلد 3، صفحه 2339.

(2). همان، صفحه 2339.

(3). کنز العمال، حدیث 8028.

(4). آثار الصادقین، ج 16، ص 98.

(5). من لا یحضره الفقیه، جلد 4، صفحه 8 و 9.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 121

چنین شخصی آثار زیانبارش در مورد هتک حرمت آن فرد مسلمان بسیار بیشتر از کلام غیبت کننده است.

### 2- غیبت حق الناس یا حق اللّه؟

مطابق آنچه در تعریف غیبت گفته شد کاملًا روشن است که غیبت جنبه حق الناس دارد زیرا باعث هتک حیثیت و تضییع آبروی مسلمانی می شود، و می دانیم آبروی مسلمان همچون جان و مال او است.

از تشبیهی که در آیه سوره حجرات درباره غیبت آمده و به خوردن گوشت برادر مؤمن بعد ار مرگ او تشبیه شده جنبه حق الناس بودن آن روشن تر می گردد.

از احادیث فراوانی نیز این حقیقت استفاده می شود که غیبت نوعی ظلم و ستم است که باید جبران گردد از جمله:

1- در خطبه حجه الوداع آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ایُّهَا النَّاسُ انَّ دِمائَکُمْ وَ امْوالَکُمْ وَ اعْراضَکُمْ عَلَیْکُمْ حَرامٌ کَحُرْمَهِ یَوْمِکُمْ هذَا فی شَهْرِکُمْ هذا فی بَلَدِکُمْ هذا انَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْغَیْبَهَ کَما حَرَّمَ الْمالَ وَ الدَّمَ؛ ای مردم! خون ها و اموال و آبروی شما بر یکدیگر محترم است مانند احترام

امروز و این ماه (ذی الحجه) و این شهر (مکه) خداوند حرام کرده است غیبت را همان گونه که حرام کرده است (تعرّض به) مال و خون را». «1»

بی شک هر خون بی گناهی ریخته شود باید جبران گردد، و هر مال مشروعی از هر کس تضییع شود، باید عوض آن را پرداخت، غیبت نیز باید به هر نحوی که ممکن است جبران شود.

اصولاً قرار گرفتن آبروی مؤمن در کنار مال و خون او دلیل روشنی است بر این که تضییع آبرو جنبه حق الناس دارد.

2- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از آن که غیبت با مقایسه با زنا، شدیدتر از آن شمرده شده می فرماید: «زانی بعد از توبه (خالصانه) مشمول عفو الهی

---

(1). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9، صفحه 62.



می شود؛ انَّ صاحِبَ الْغِیْبَهِ لا یُغْفَرُ لَهُ حَتَّی یَغْفِرَ لَهُ صاحِبُهُ؛ اما غیبت کننده بخشوده نخواهد شد تا غیبت شونده او را عفو کند». «1»

3- در کتاب مجموعه ورّام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «کُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَی الْمُسْلِمِ حَرامٌ دَمُهُ وَ مالُهُ وَ عِرْضُهُ، وَالْغِیْبَهُ تَناوُلِ الْعِرْضِ؛ تعرض به همه چیز مسلمان بر مسلمان حرام است، خون او و مال او، آبروی او، و غیبت تعرّض نسبت به آبرو است». «2»

جمله اخیر که غیبت را مصداق تعرض به آبرو ذکر می کند خواه از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله باشد خواه از کلمات راویان حدیث، در هر حال می تواند شاهد و گواهی برای مقصود ما باشد.

روایاتی که می گوید غیبت سبب نقل حسنات از

نامه اعمال غیبت کننده به غیبت شونده، و نقل سیئات از نامه اعمال غیبت شونده به غیبت کننده می شود، (و در گذشته به آن اشاره شد) دلیل روشن دیگری بر حق الناس بودن غیبت است، چرا که نقل حسنات و سیئات برای جبران آبروی ضایع شده غیبت شونده است.

حال که روشن شد غیبت حق الناس است، و حق الناس باید جبران گردد، این سؤال پیش می آید که غیبت کننده چگونه می تواند خطای خود را جبران کند.

از بعضی از روایات استفاده می شود که اگر غیبت به گوش غیبت شونده رسیده است باید برود و از او حلیّت بطلبد و اگر نرسیده باید برای او در پیشگاه خدا طلب آمرزش کرد (تا حق او جبران شود) این مضمون در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است: «فَانْ اغْتِیْبَ فَبَلَغَ الْمُغْتابَ فَلَمْ یَبْقَ الّا انْ تَسْتَحِلَّ مِنْهُ وَ انْ لَمْ یَبْلُغْهُ وَ لَمْ یَلْحَقْهُ عِلْمَ ذلِکَ فَاسْتَغْفِرِ اللّهَ لَهُ». «3»

این تفسیر و توضیح شاید به خاطر این است که اگر غیبت به شخص غیبت شونده نرسیده است نقل آن برای او ای بسا سبب اذیت و آزار بیشتری می شود، و مسئولیت سنگین تری به بار می آورد، به همین دلیل تنها دستور استغفار برای او داده شده است. بنابراین اگر موردی باشد که غیبت شونده ناراحت نمی شود، وجوب حلیّت طلبیدن بعید نیست.

---

(1). المحجه البیضاء، جلد 5، صفحه 251.

(2). مجموعه ورّام، جلد 1، صفحه 123.

(3). بحار الانوار، جلد 72، صفحه 242.



و از اینجا تفسیر روایات متعددی که می گوید: «کَفّارَةُ الْاغْتِیابِ انْ تَسْتَغْفِرَ لِمَنْ اغْتَبْتَهُ؛ کفاره غیبت آن است که برای کسی که غیبتش را

کرده ای استغفار کنی». «1» روشن می شود.

شاهد گویای دیگری بر تحلیل فوق حدیثی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است:

«مَنْ کانَتْ لَاخِیْهِ عِنْدَهُ مَظْلَمَهٌ فی عِرْضٍ اوْ مالٍ فَلْیَتَحَلَّلْها مِنْهُ مِنْ قبلِ انُ یَأْتِی یَوْمَ لَیْسَ هُناکَ دِینارٌ وَ لادِرْهَمٌ انَّماً یُؤْخَذُ مِنْ حَسَناتِه فَانْ لَمْ تَکُنْ لَهُ حَسَناتٌ اخِذَ مِنْ سَیِّئاتِ صاحِبِهِ فَزِیْدَتْ عَلی سَیِّئاتِهِ؛ هر کس نسبت به برادر مسلمان خود ستمی در مورد آبرو یا مال او کرده باشد باید از او حلیّت بطلبد پیش از آن که فرا رسد روزی که در آن روز درهم و دیناری نیست بلکه از حسنات او بر می دارند (بر حسنات برادری که مال یا آبروی او تضییع شده است می نهند) و اگر حسناتی نداشته باشد از گناهان رفیقش برمی دارند و بر گناهان او می گذارند». «2»

در دعاهای معروف ایّام هفته که از امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام در ملحقات صحیفه سجّادیه نقل شده در دعای روز دوشنبه نیز تعبیرات روشنی دراین باره دیده می شود که امام از خداوند (به عنوان سرمشق برای دیگران) چنین می خواهد: اگر مظالمی از عباد نزد من است، و من بر کسی از بندگان تو ظلم و ستمی کرده ام در عرض و آبروی، یا در مورد اموال و خانواده و فرزندانش، یا غیبتی از او کرده ام، و یا تحمیلی بر او روا داشته ام، یا تکبر و تعصّب یا ریاکاری و خودنمایی در برابر او داشته ام، و اکنون دستم نمی رسد که حق او را به او باز گردانم یا حلیّت بطلبم از درگاه تو می طلبم که او را به هر گونه مصلحت می دانی از من راضی فرمایی».

«3»

به هر حال احتمال حق الناس بودن غیبت بسیار قوی است لذا اگر جبران کردن یا حلیّت طلبیدن مشکلی نداشته باشد، باید اقدام کرد.

این نکته نیز حائز اهمیت است که یکی از طرق جبران غیبت آن است که انسان

---

(1). میزان الحکمه، جلد 3، صفحه 2339، احادیث 15543 تا 15548.

(2). جامع السّعادات، جلد 2، صفحه 306.

(3). ملحقات صحیفه سجادیه، دعای روز دوشنبه (با تلخیص).



نزد کسانی که غیبت در حضور آنها انجام گرفته برود، و عمل برادر مؤمن خود را به گونه ای توجیه و حمل بر صحّت کند، که آثار غیبت از اذهان آنها به کلی برچیده شود، و به اصطلاح آب بسته به جوی خود باز گردد.

### مستثنیات غیبت

علمای اخلاق و همچنین فقها در این نکته اتفاق نظر دارند که مواردی پیش می آید که غیبت کردن در آن جایز و حتی گاهی واجب است، و این به خاطر عوارض خاصّی است که بر غیبت مترتب می شود.

به تعبیر دیگر، غیبت به عنوان اولی بی شک حرام و از گناهان کبیره است و همه علمای اسلام در آن متفق القولند ولی عناوین ثانویه و عوارض حاصله ممکن است عنوان ذاتی را تحت الشّعاع قرار دهد، و در موارد خاصی غیبت مجاز یا واجب شود.

و این موضوع در مواردی است که پای مصلحت مهمتری در میان است، که حفظ آن مصلحت بر مفاسد عظیم غیبت غلبه می کند.

از جمله مواردی که داخل در این استثناء است موارد زیر است:

1- در مورد دادخواهی و رفع ظلم و گرفتن حق، که اگر شخص مظلوم افشاگری نکند کسی به داد او نمی رسد، و حق او پایمال می گردد. این همان چیزی

است که قرآن مجید می فرماید «لا یُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوْءِ مِنَ الْقَوْلِ الَّا مَنْ ظُلِمَ وَ کانَ اللَّهُ سَمیعاً عَلیماً؛ خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود بدی ها را اظهار کند مگر آن کس که مظلوم واقع شده، خداوند شنوا و دانا است». «1»

2- در مورد نهی از منکر، یعنی در جایی که اگر انسان افشاگری نکند فرد یا افراد گنهکار دست از کارشان نمی کشند، در اینجا مصلحت امر به معروف و نهی از منکر بر مفسده غیبت غلبه می کند، و مجاز بلکه واجب می شود.

3- در مورد بدعت گذاران و توطئه گران و کسانی که بر ضدّ مصالح مسلمین نقشه

---

(1). نساء، آیه 148.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 125

می کشند، که اگر کار آنها بر ملا شود، مردم به پا می خیزند، و جلوگیری کامل یا نسبی می کنند، غیبت این گونه اشخاص نیز جایز، بلکه واجب است.

4- در مورد مسلمانی که جان یا مال یا ناموسش از سوی دیگری در خطر قرار گرفته و او آگاه نیست، افشا کردن این خطر نیز جایز بلکه گاهی واجب است.

5- در مورد مشورت یعنی در آنجا که کسی می خواهد مثلاً با دیگری وصلت کند یا شرکتی تشکیل دهد یا مسافرت نماید و از انسان درباره شخص مورد نظرش سؤال می کند، در اینجا نمی توان گفت: افشای عیب طرف، گناه دارد بلکه امانت در مشورت ایجاب می کند که آنچه را می داند و در مورد آن برنامه تأثیر می گذارد، افشا کند، و از این که ممکن است مصداقی از غیبت باشد ترسی به خود راه ندهد، چرا که پرده پوشی در این گونه موارد خیانت است، و خیانت در مشورت جایز نیست.

6- در مورد

شهادت دادن در جایی که از انسان تقاضای شهادت کنند، نیز غیبت کردن جایز است، چرا که مصلحت شهادت قوی تر است. همچنین در مورد اجرای حدود الهی که اگر چند نفر ببینند (بی آن که تجسّس خاصی کرده باشند) که فلان شخص مشغول شرب خمر یا زنا است، و بیایند و نزد حاکم شرع شهادت دهند، تا در مورد آنها اجرای حد شود. و یا شهودی درباره امری شهادت داده اند، ولی شهود در باطن، فاسق و گنهکارند، اما حاکم شرع در ظاهر با خبر نیست در اینجا نیز افشاگری و یا به تعبیر دیگر جرح شهود، جایز است. (البته تمام این ها در موردی است که شهود به اندازه کافی برای اثبات مطلب حضور داشته باشند).

## حکم متجاهر به فسق

### اشاره

معمولاً همه علمای اخلاق و فقهای بزرگوار، غیبت متجاهر به فسق یعنی کسی که آشکارا مرتکب گناه می شود را جزء مستثنیات شمرده اند، و تصریح می کنند غیبت این گونه اشخاص که پرده های حیا را دریده و آشکارا در برابر چشم مردم مرتکب معصیت می شوند، غیبت ندارند، و به روایاتی نیز در این زمینه تمسّک جسته اند.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 126

در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اربعه لیست غیبتهم غیبه الفاسق المعلن بفسقه ..؛ چهار گروهند که غیبت آنها غیبت محسوب نمی شود، نخست فاسقی که آشکارا گناه می کند. (سپس پیشوای دروغگو و کسانی که بدگویی به مادر یکدیگر می کنند، و آنها که از جماعت مسلمین خارج شده اند را بیان فرمود)». «1»

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «ثلاثه لیس لهم حرمه صاحب هوی مبتدع و الامام الجائر و الفاسق المعلن الفسق؛ سه کس احترام ندارند،

فرد منحرف بدعت گذار است (اشاره به صاحبان مکتب های انحرافی است) و دیگر پیشوای ظالم و فاسق متجاهر به فسق است». «2»

در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است: «مَنْ الْقی جِلْبابَ الْحَیاءِ فَلا غِیْبَهَ لَهُ؛ کسی که چادر حیا را از سر بیفکند غیبت ندارد». «3»

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اتَرْعَوُن عَنْ ذِکْرِ الفاجِرِ انْ تَذْکُرُوهُ، فَاذْکُرُوهُ یَعْرِفُهُ النَّاسُ آیا ملاحظه می کنید از نام بردن افراد فاسق، نام آنها را ببرید تا مردم آنها را بشناسند». «4»

و احادیث در این زمینه فراوان است.

ولی چنین به نظر می رسد که این گونه افراد به طور کلّی از موضوع غیبت خارجند نه این که از حکم آن استثنا شده باشند چرا که در غیبت دو چیز شرط بود، اول مخفی بودن عیب که این افراد ندارند، و دوّم ناراحت شدن از ذکر آن، که آن نیز در آنها نیست، زیرا اگر ناراحت بودند آشکارا مرتکب کار خلاف نمی شدند. و به تعبیر علمای اصول خارج شدن این قبیل اشخاص به صورت تخصص است نه تخصیص.

در اینجا سؤالاتی پیش می آید نخست این که آیا جواز غیبت متجاوز به فسق مخصوص گناهانی است که آشکارا انجام می دهند یا در همه چیز غیبت آنها جایز است؟

دیگر این که اگر کسی در محلّی یا نزد جماعتی متجاهر به فسق باشد اما در محل

---

(1). بحار الانوار، جلد 72، صفحه 261.

(2). همان، صفحه 253.

(3). همان، صفحه 260.

(4). کنز العمّال، جلد 3، صفحه 595، حدیث 8069.

دیگر و نزد جماعت دیگر کار او پوشیده و پنهان باشد، آیا باز

هم غیبت او جایز است؟ سوم این که آیا جواز غیبت متجاهر به فسق مشروط به وجود شرایط امر به معروف و نهى از منکر است یعنى غیبت چنین تأثیرى را داشته باشد و گرنه جایز نیست.

با توجه به شرحى که در بالا در مورد این گونه افراد داده شد، پاسخ همه این سؤالات روشن مى شود، و آن این که تنها در موردى غیبت آنها جایز است که حالت تجاهر به فسق دارند، ولى در کارهایى دیگر، و یا در محیطهاى دیگر جایز نیست، چرا که ادلّه حرام بودن غیبت شامل غیبت آنها در این گونه موارد نمى شود و معلوم است در جایى که متجاهر هستند جستجوى شرایط امر به معروف و نهى از منکر ضرورتى ندارد چون عناصر تشکیل دهنده غیبت در آنها نیست.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از متجاهر به فسق کسى است که به کلى پرده حیا را دریده و در برابر گناهان جسور و بى باک است؛ چنین افراد نه تنها احترامى ندارند، بلکه باید به مردم معرفى شوند تا مردم از خطرات آنها در امان بمانند، تعبیر به «مَن اَلْقى جِلْبابَ الْحَیاءِ؛ کسى که چادر حیا را بیفکند» و تعبیر «فَاذْکُرُوهُ یَعْرِفُهُ الناسَ؛ نام او را ببرید تا مردم او را بشناسند» ناظر به همین معنى است.

بنابراین مى توان گفت: متجاهر به فسق بر دو گونه است: نخست آنها که در یک عمل تجاهر دارند که تنها در همان عمل غیبت آنها جایز است، و دیگر کسانى که پرده حیا را دریده و جسورانه دست به هر گناهى مى زنند، این گونه اشخاص در هیچ چیز احترامى ندارند و افشاگرى در

مورد آنها لازم و ضروری است تا افراد ناآگاه از خطرات آنها آگاه شوند.

این سخن را با ذکر دو نکته پایان می دهیم:

نخست این که می دانیم یکی از علوم معروف اسلامی علم رجال است که در آن از صدق و کذب و درستی و نادرستی راویان اخبار سخن به میان می آید، بعضی از ناآگاهان از آموختن این علم ابا داشته اند چرا که در آن غیبت افراد می شود، در حالی که پرواضح است که حفظ حریم احکام اسلام از آمیختن به دروغ و مطالب

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 128

خلاف هدفی است بسیار برتر و بالاتر، و همین هدف والا است که به ما اجازه می دهد درباره سوابق راویان اخبار دقت و جستجو کنیم و نقطه های ضعف آنها را بشمریم و در کتاب های رجال ثبت کنیم تا احکام الهی دستخوش هوا و هوس های این و آن نشود.

دیگر این که در مسایل اجتماعی و سیاسی برای گزینش افراد، جهت پست های حسّاس و یا در ادامه کار اگر نقطه ضعف هایی پنهانی وجود داشته باشد که در سرنوشت جامعه مؤثر است، افشا کردن آنها گرچه در حدّ ذات مشمول عنوان غیبت است، ولی به خاطر اهمیت حفظ نظام جامعه اسلامی و کشف و خنثی کردن توطئه ها اقدام به آن نه تنها اشکالی ندارد، بلکه گاه واجب می شود و کسانی که بر این گونه عیوب سرپوش می نهند مبادا گرفتار غیبت شوند، در واقع مصالح جامعه اسلامی را فدای اشخاص می کنند. حدیثی که قبلاً از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آوردیم که ملامت می کرد و می فرمود: «از پرده پوشی بر گناه فاجران ...» و دستور می داد آنها را افشا کنند

تا مردم آنان را بشناسند، ناظر به این معنی است.

ولی این بدان معنی نیست که بی جهت آبروی اشخاص را ببرند و یا از حد لازم تجاوز کنند و در حریم زندگی شخصی و خصوصی آنها وارد شوند.

از آنچه در بالا گفته شد تکلیف دستگاههای اطلاعاتی کشور اسلامی نیز روشن می شود که اگر فعالیت های آنها در جهت کشف و خنثی کردن توطئه ها و سلامت گزینش ها برای پست های حساس اجتماعی باشد و از آن فراتر نروند و تجاوز نکنند، کار آنها نه مشمول عنوان تجسّس است و نه مشمول عنوان غیبت حرام بلکه ادای وظیفه و انجام واجب است.

### 1- مشمول دایره غیبت

بی شک غیبت افراد مؤمن و بالغ و عاقل حرام است، و بی شک غیبت کفار حربی که برای نابودی یا ضربه زدن به اسلام و مسلمین کمر بسته اند هیچ اشکالی ندارد، چون آنها محترم نیستند.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 129

ولی آیا غیبت سایر فرق مسلمین و اهل ذمّه (غیر مسلمانانی که دارای کتاب آسمانی هستند و به صورت یک اقلیّت سالم در کشورهای اسلامی زندگی می کنند و جان و مالشان محفوظ و محترم است جایز است؟

بعضی از بزرگان فقهاء مانند محقّق اردبیلی و علّامه سبزواری صاحب کفایه، حرمت غیبت را عام دانسته اند، و به روایاتی که عنوان «المسلم» یا «الناس» در آن به کار رفته استدلال کرده اند و گفته اند حرام بودن غیبت آنها هیچ جای تعجّب نیست، چرا که مال و جان آنها محفوظ است، چرا عرض و آبروی آنها محفوظ نباشد.

ولی مرحوم صاحب جواهر رضوان اللّه علیه شدیداً به مخالفت برخاسته و می گوید ظاهر روایات، بعد از انضمام بعضی به بعض دیگر این است که این مسأله مخصوص

مؤمنان و مواليان اهل بيت عليهم السلام است. و حتّى به سيره مستمره بين علما و عوام نيز استدلال فرموده است. «1»

اگر منظور اين فقيه بزرگوار از مخالفان ولايت (مخالفان اسلام) افراد ناصبى و معاند و دشمن مؤمنان و مسلمانان باشد بى شک نه احترامى دارند و نه غيبتى، ولى اگر سخن از فرق اسلامى كه جان و مالشان محفوظ و محترم است و همچنين اهل كتاب كه در ذمّه مسلمين هستند بوده باشد نظرات محقق اردبيلى و سبزوارى موجّه تر به نظر مى رسد چرا كه هر جا مال و جان محفوظ باشد، عرض و آبرو نيز محفوظ است و تعرّض به آن جايز نيست، و خطاب به مؤمنان در آيه 12 سوره حجرات (در آيه غيبت) و يا تعبير به مؤمن در بخشى از روايات هرگز دليل بر عدم شمول حكم غيبت نسبت به ديگران نمى شود، و به تعبير ديگر اثبات شى ء، نفى ما عدا نمى كند.

بنابراين بايد از غيبت تمام كسانى كه جان و مال و عرضشان محترم است پرهيز كرد. و همه آنها مشمول حق الناس است. البته اين در صورتى است كه آنها متجاهر به فسق نباشند و كارهاى آنها شكل توطئه و اضرار به مسلمين به خود نگيرد، بلكه

---

(1). جواهر الكلام، جلد 22، صفحه 62.



عيوب و گناهانى در پنهان داشته باشند كه مخصوص خودشان باشد، افشاى آنها و آبروريزى نسبت به آنان به يقين مجوّز شرعى ندارد.

اما در مورد كودكان مميّز كه از غيبت ناراحت مى شوند نيز بايد قبول كرد كه غيبت حرام است همان گونه كه مرحوم شيخ انصارى قدس سره در مكاسب محرمه به

آن اشاره کرده و می گوید: «عنوان برادر مؤمن نیز بر آنها صادق است چرا که قرآن مجید درباره ایتام می فرماید: «وَ انْ تُخالِطُوُهُمْ فَاخْواتُکُمْ؛ اگر با آنان همزیستی دارید آنها برادران شما هستند». «1»

ولی حق این است که نباید آن را مقیّد به ممیّز کرد چرا که اگر کشف عیوب پنهانی کودک غیر ممیّز هتک حیثیت او در آینده و یا هتک حیثیت خانواده او می شود، آن هم کار خلافی است، به همین دلیل مرحوم شهید ثانی در کتاب «کشف الرّیبه» فرقی میان صغیر و کبیر نگذاشته است و به تعبیر دیگر اطفال مؤمنین به حکم خود مؤمنان هستند از نظر جان و مال و عرض و آبرو.

و از اینجا حکم مجانین و دیوانگان نیز روشن می شود.

### 2- غیبت عمومی و خصوصی

گاه غیبت درباره شخص خاص یا اشخاص معین است که حکم آن از بحث های گذشته در جهات مختلف تبیین شد.

ولی گاهی جنبه کلّی و عمومی پیدا می کند. مثلاً می گوید اهل فلان شهر خسیس یا نادان و ساده لوحند، یا می گوید اهالی فلان آبادی دزدند، یا معتادند یا در مسائل ناموسی بی بندوبارند.

آیا تمام احکام غیبت بر این غیبت های عمومی جاری می شود؟

می توان گفت غیبت دارای چند صورت است:

---

(1). بقره، آیه 220.



1- در آنجایی که غیبت شونده، شخص یا اشخاص محدود و معدودی باشند که مخاطبین، آنها را نمی شناسند، مثل این که بگوید در فلان شهر یا فلان آبادی یک یا چند نفر را دیدند که مشغول نوشیدن شراب یا اعمال زشت دیگری بودند، بی شک احکام غیبت در اینجا جاری نیست، چرا که با این سخن مطلب پنهانی آشکار نمی شود.

2- آن که به صورت شبهه محصوره مطلب

را بیان کند (به اصطلاح شبهه قلیل فی القلیل یا کثیر فی الکثیر باشد) مثلاً بگوید یکی از آن چهار نفر را دیدم مشغول شرب خمر بود (و نام آن چهار نفر را ببرد یا بگوید یکی از پسران زید را دیدم که فلان کار خلاف را انجام می داد، یا این که بگوید گروه کثیری از اهالی فلان آبادی یا فلان شهر مرتکب این عمل می شوند به گونه ای که انگشت اتهام به سوی همه آنها نشانه رود.

ظاهر این است که ادلّه غیبت چنین موردی را شامل می شود، و به فرض که نام آن را غیبت نگذاریم چون کشف سرّ ناقصی شده، حرام بودن آن از جهت هتک احترام مؤمن و قرار دادن او در معرض اتهام ثابت است.

3- به تمام اهل یک شهر یا آبادی چیزی را نسبت دهد، بی شک در اینجا نیز احکام غیبت و یا لااقل هتک احترام مؤمنین جاری می شود، خواه منظورش تمام اهل شهر بدون استثناء باشد یا اکثریت آنها.

بنابراین، آنچه معمول است که اهالی بعضی از بلاد یا آبادی ها را با اوصاف زشتی یاد می کنند، از نظر اسلام جایز نیست، مگر این که قرینه باشد که منظورش افراد کمی از آنها است، و به اصطلاح شبهه قلیل فی الکثیر یا شبهه غیر محصوره شود. و یا این که وجود آن اوصاف را همه بدانند، و در عین حال قصد هتک و مذمت نیز نداشته باشد.

### 3- دفاع در برابر غیبت

اخلاق در قرآن ج 3 166

آیا در برابر غیبت کننده باید به دفاع از فرد با ایمانی که غیبت او شده است

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 132

برخاست مثلاً بگوید بشر جایز الخطا است، هر

کسی ممکن است در زندگی لغزشی پیدا کند، یا گفته شود ممکن است این کار سهواً یا از روی فراموش کاری انجام شده باشد یا نظر آن شخص فلان موضوع حلال بوده است، باید فعل برادر مسلمان را حمل بر صحت کرد. بنابراین اگر قابل توجیه باشد توجیه کند، و اگر قابل توجیه نباشد می گوید چه بهتر که به جای غیبت برای او استغفار کنیم، زیرا همه ما در معرض این گونه لغزش ها هستیم.

بعضی از بزرگان فقها معتقدند که دفاع واجب است، از جمله شیخنا الاعظم مرحوم علّامه شیخ انصاری در بحث غیبت از مکاسب محرّمه است.

روایات زیادی نیز درباره لزوم ردّ غیبت از معصومین علیهم السلام نقل شده است که مرحوم صاحب کتاب وسائل الشیعه در باب 156 از ابواب احکام العشره حج گردآوری نموده است از جمله:

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی مَنْ اغْتِیبَ عِنده اخْوهُ المُسلم فَاسْتَطاعَ نَصْرَهُ وَ لَمْ یَنْصُرُهُ خَذَلَهُ اللَّهُ فی الدُّنْیا وَ الآخرهِ؛ کسی که نزد او غیبت برادر مسلمانش شود و توانائی بر یاری او داشته باشد و یاریش نکند خداوند او را در دنیا و آخرت مخذول می کند».

همین تعبیر یا شبیه آن در روایات متعدد دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام صادق علیه السلام نقل شده است.

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که در خطبه ای برای عموم مردم فرمود: «مَنْ رَدَّ عَنْ اخیه غَیْبَهً سَمِعَهُا فی مَجْلِسٍ ردَّ اللَّهُ عَنْهُ الْفَ بابٍ مِنَ الشَرِّ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ، فَانْ لَمْ یَرُدَّ عَنْهُ وَ اعْجَبَهُ کانَ عَلَیْه کَوِزْرِ مَنْ

اغْتابَ؛ کسی که از برادرش غیبتی را که در مجلسی می شنود رد کند (و در برابر آن دفاع نماید) خداوند هزار در از درهای بدی را در دنیا و آخرت از او رد می کند. و اگر آن غیبت را رد نکند و از آن خوشحال شود همانند گناه غیبت کننده برای او خواهد بود». «1»

و نیز در حدیث دیگری از همان بزرگوار نقل شده است که فرمود: «مَنْ رَدَّ عَنْ

---

(1). وسائل الشیعه، جلد 8، صفحه 66.



عِرْضِ اخیْهِ کانَ لَهُ حِجاباً مِن النَّارِ؛ کسی که از آبروی برادرش دفاع کند حجابی از آتش دوزخ برای او خواهد بود». «1»

ولی از مجموع این روایات وجوب دفاع استفاده نمی شود، بلکه نهایت امر، استحباب مؤکّد می توان استفاده کرد، زیرا تعبیر به مخذول کردن که در چند روایت آمده بیش از این نمی رساند که خدا دست از یاری چنین کسی بر می دارد (چرا که خذلان به معنی ترک نصرت و یاری است) همچنین وعده ثواب بهشت یا نجات از دوزخ که در روایات آمده است آن هم دلیل بر وجوب نخواهد بود، ولی تعبیری که در روایت دوم آمده است که مانند گناه غیبت کننده برای او می نویسند دلیل بر وجوب دفاع است، ولی در آن حدیث این گناه در مورد کسی ذکر شده که نه فقط دفاع نمی کند بلکه از غیبت برادر مسلمانش خوشحال هم می شود.

به هر حال خواه دفاع در برابر غیبت برادر مسلمان واجب باشد و خواه مستحب مؤکّد، یکی از وظایف حسّاس اسلامی است. و اگر جنبه نهی از منکر به خود بگیرد به یقین واجب است.

### 4- غیبت مردگان چه حکمی دارد؟

گاه تصوّر می شود

که مفهوم غیبت و همچنین روایاتی که درباره غیبت وارد شد ناظر به افراد زنده است و مردگان را شامل نمی شود، بنابراین غیبت کردن پشت سر مرده اشکالی ندارد، ولی این اشتباه بزرگی است زیرا طبق روایات اسلامی: «حُرْمَةُ الْمِیِّتِ کَحُرمَتِهِ وَ هُوَ حَیٌ احترام مرده مسلمان همچون احترام زنده او است». «2» بلکه می توان گفت غیبت مرده از جهاتی زشت تر و ناپسندتر است، زیرا زندگان ممکن است روزی غیبت را بشنوند و به دفاع از خود برخیزند، ولی مرده هرگز قادر به دفاع از خود نیست، به علاوه شخص غیبت کننده ممکن است افراد زنده را ببیند و از آنها حلیّت بطلبد ولی در مورد مردگان این مطلب هرگز صدق نمی کند.

---

(1). همان، صفحه 607.

(2). وسائل الشّیعه، جلد 19، صفحه 47، باب 24.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 134

اضافه بر این، دستوراتی که درباره احترام به جسد مرده مسلمان داده شده از قبیل غسل و کفن و نماز میّت و مفاهیمی که در نماز آمده است و دفن و زیارت اهل قبور و حرام بودن بی احترامی به قبر مؤمن همگی دلیل بر این است که آبروی مسلمانان بعد از مردن نیز باید حفظ شود.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 135

## 5

### حسن خلق و کج خلقی

#### اشاره

#### اشاره

حسن خلق به معنی خاص، آن است که انسان با گشاده رویی و چهره شاد و زبان نرم و ملایم با مردم روبرو شود، و در هر جا و با هر کس با خوش روئی برخورد کند، لب هایی پر از تبسّم، و کلماتی پر از محبت و لطف

داشته باشد. این یکی از فضایل اخلاقی است که در روابط اجتماعی فوق العاده مؤثر است.

به عکس، کج خلقی و ترش

روئی و سخنان خشن و خشک و فاقد لطف و محبت از رذایل اخلاقی که ریشه هایی در درون جان انسان دارد و باعث نفرت عموم و پراکندگی از دور انسان و گسستن پیوندهای اجتماعی خواهد شد.

در آیات قرآن و روایات اسلامی و سیره پیشوایان، مطالب فراوانی در زمینه آن فضیلت و این رذیلت دیده می شود که حاکی از اهمّیت فوق العاده آن در سرنوشت فرد و جامعه است.

قسمت مهمی از موفقیت پیامبر صلی الله علیه و آله در پیش برد اهداف خود، و همچنین سایر معصومین علیه السلام و بزرگان علما و پیشوایان، مرهون همین فضیلت بوده است و یکی از عوامل مهم شکست بسیاری از رهبران و مدیران جامعه فاقد بودن این فضیلت است.

تاریخ انبیاء و اولیاء و معصومین علیهم السلام و به طور کلّی تاریخ رهبران جهان پر است از شواهد زنده این موضوع.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 136

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و بعضی از آیات که در این زمینه وارد شده است را مورد بحث و بررسی قرار می دهیم:

1- فَبما رَحْمَهٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظّاً غَلیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِی الْامْرِ فَاذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَی اللَّهِ انَّ اللَّه یُحِبُّ الْمُتَوَكِّلیْنَ. (آل عمران- 159)

2- وَ انَّكَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمُ. (قلم- 4)

3- وَ لا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لا تَمْشِ فِی الْارْضِ مَرَحاً انَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ- وَ اقْصِدْ فی مَشْیِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ انَّ انْكَرَ الْاصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمیرِ. (لقمان- 18 و 19)

4- وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً وَ اقیموا الصَّلوهِ وَ آتُوا الزَّكَوهِ. (بقره- 83)

5- اذْهَبا الی

فِرْعَوْنَ انَّهُ طَغى- فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَيِّناً لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ اوْ يَخْشى (طه- 43 و 44)

6- ادْفَعْ بِالَّتى هِىَ احْسَنُ فَاذا الَّذى بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَداوَةٌ كَانَّهُ وَلِىٌّ حَميمٌ- وَ ما يُلَقَّاها الَّا الَّذينَ صَبَرُوا وَ ما يُلَقَّاها الَّا ذُو حَظٍّ عَظيمٍ. (فصّلت- 34 و 35)

ترجمه

1- به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان (مردم) نرم و (مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند، پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب، و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش و) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.

2- و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری!

3- (پسرم!) با بی اعتنائی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو؛ که خداوند

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 137

هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد- (پسرم!) در راه رفتن، اعتدال را رعایت کن.، از صدای خود بکاه! (و هرگز فریاد مزن) که زشت ترین صداها صدای خران است.

4- ... و به مردم نیک بگوئید و نماز را بر پا دارید، و زکات را بدهید ....

5- به سوی فرعون بروید! که طغیان کرده- اما به نرمی با او سخن بگوئید شاید متذکّر شود، یا (از خدا) بترسد.

6- بدی را با نیکی دفع کن! ناگاه خواهی دید همان کس که میان تو و او دشمنی است، گوئی دوستی گرم و صمیمی است- اما جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی رسند، و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نائل نمی گردند.

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مسأله «حسن خلق» به عنوان یکی از ویژگی های اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله و یکی از عوامل پیشرفت او در جامعه اسلامی ذکر شده است، می فرماید:

«به خاطر رحمت الهی در برابر آن ها نرم (و مهربان) شدی، و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند (فَبما رَحْمَهٍ

مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ کُنْتَ فَظّاً غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ). «1»

بنابراین خلق و خوی نیکوی پیامبر صلی الله علیه و آله یک رحمت الهی درباره او و درباره تمام امّت بود. و به یقین این نرمش و مهربانی و حسن و خلق در هر کس باشد مایه رحمت و برکت است.

در تعبیر فوق به نقطه مقابل آن یعنی خشونت و کج خلقی و نامهربانی نیز اشاره شده که اثر مستقیم آن، پراکندگی مردم از دور انسان است، و به تعبیر دیگر حسن خلق خمیر مایه پیوند جوامع انسانی است، و کج خلقی عامل پراکندگی و نفرت.

در این که «فظّ» و «غلیظ القلب» هر دو به یک معنی و به معنی تأکید است یا دو

---

(1). در این که «ما» در جمله «فبما رحمه من اللّه ..». مرصوله است یا استفهامیه یا نافیه یا زائده، احتمالات متعددی داده شده، ولی حق آن است که موصوله یا زائده باشد، مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید: که «ما» در اینجا به اتفاق مفسّرین زائده است. (البته این گونه حروف زائده، تأکید را می رساند، نه این که بی معنی است.)



معنی متفاوت را می رساند، مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» تعبیر جالب و جامعی دارد می گوید: «بعضی گفته اند جمع بین این دو وصف با این که هر دو از نظر معنی قریب الافق هستند به خاطر این است که «فظّ» معمولاً در مورد خشونت در سخن به کار می رود، و «غلیظ القلب» در مورد خشونت در عمل که ناشی از سنگدلی است. بنابراین هر دو به معنی خشونت است، ولی یکی به معنی خشونت در

سخن، و دیگری خشونت در برخورد عملی است.

در هر حال خداوند به پیامبرش نرمش و انعطاف و خوش رویی و خوش خویی داده بود به گونه ای که در برابر افراد گنه کار، خشن و سنگدل، نرمش نشان می داد و به این وسیله خشن ترین افراد را غالباً به سوی اسلام جلب و جذب می کرد.

و به دنبال آن یک سلسله دستورات عملی می دهد که خوش رویی و خوش خویی از صورت تظاهر بیرون آید و جنبه های عملی به خود بگیرد، می فرماید: «آنها را عفو کن و برای آنان از خدا آمرزش بطلب، و در کارها با آنها مشورت کن، و هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش!) و بر خدا توکّل نما که خداوند متوکلان را دوست دارد». (فَاعْفُ عَنْهُمُ وَاسْتَغْفِرٌ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِی الْامْرِ فَاذا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ انَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلینَ).

و به این ترتیب جاذبه فوق العاده ای بر محور وجود پیامبر صلی الله علیه و آله پیدا شد که دورترین افراد را به سوی خود جلب کرد.

سیاق آیات نشان می دهد که این آیه از آیات مربوط به جنگ احد است که دوست و دشمن سخت ترین فشارها را در طول این جنگ بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد کرد، بدیهی است عفو و گذشت و استغفار و برخورد محبت آمیز در چنین شرایطی، نشانه قرار داشتن پیامبر صلی الله علیه و آله در بالاترین سطح خوش خویی و محبت و مهربانی بود، و کمتر انسانی را می توان یافت که در چنین شرایطی از کوره در نرود و تند خویی نکند.

***

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 139

دومین آیه نیز اشاره به حسن خلق عجیب پیامبر اسلام صلی

الله علیه و آله است که از آن به اخلاق عظیم تعبیر شده می فرماید: «و انَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ».

«خُلُقْ» (بر وزن افق) مفرد است، و با خلق (بر وزن قفل) یک معنی دارد، و به طوری که از مفردات راغب استفاده می شود با خَلْقْ (بر وزن حَلْق) ریشه مشترک دارد منتها «خَلْق» به صفات ظاهری گفته می شود، و «خُلْق» و «خُلُق» به صفات درونی.

بعضی از ارباب لغت «خُلْق» و «خُلُق» را به معنی دین و طبیعت و سجیّه تفسیر کرده اند و آن را صورت باطنی انسان می دانند. «1»

در هر حال توصیف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به خلق عظیم، نشان می دهد که این ویژگی اخلاقی از والاترین صفات انبیاء است.

بعضی از مفسران خلق عظیم پیامبر صلی الله علیه و آله را به صبر در راه حق، وسعت بذل و بخشش، تدبیر امور، و رفق و مدارا و تحمّل سختی ها در راه دعوت به سوی خدا و عفو و گذشت و جهاد در راه پروردگار و ترک حرص و حسد تفسیر کرده اند «2» و این نشان می دهد که خلق عظیم را منحصر به خوش خویی و نرمش و مدارا ندانسته اند بلکه آن را مجموعه ای از صفات والای انسانی شمرده اند، و به تعبیر دیگر تقریباً همه اخلاق حسنه را در خلق عظیم به طور جمعی دیده اند.

حدیثی که از امام صادق علیه السلام در این زمینه نقل شده است نیز مؤیّد این معنی است می فرماید: «انَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ادَّبَ نَبیَّهُ فَاحْسَنَ ادَبهُ فَلَمَّا اکْمَلَ لَهُ الْادَبَ قالَ انَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ؛ خداوند پیامبرش را تربیت اخلاقی کرد، هنگامی که تربیت او کامل شد به

او فرمود: انَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ». «3»

و اگر در بعضی از روایات خلق عظیم به اسلام یا آداب قرآنی تفسیر شده به خاطر آن است که اسلام و قرآن در بردارنده مجموع فضائل اخلاقی است.

این در حالی است که در بعضی از روایات «حسن خلق» به خوش رویی، نرمش و خوبی گفتار تفسیر شده، از جمله در حدیثی که در «نور الثقلین» در ذیل همین آیه

---

(1). لسان العرب، ماده خلق.

(2). مجمع البیان، جلد 10، صفحه 331، ذیل آیه فوق.

(3). نور الثقلین، جلد 5، صفحه 389؛ اصول کافی، جلد 1، صفحه 26، حدیث 4.



نقل شده می خوانیم: از امام صادق علیه السلام پرسیدند: حسن خلق چیست؟ فرمود: «تَلینُ جانِبَکَ وَ تُطَیِّبُ کَلامَکَ وَ تَلْقی اخاکَ بِبُشْرٍ حَسَنٍ؛ حسن خلق آن است که رفتار خود را آمیخته با نرمش، و کلام خود را پاکیزه و محبّت آمیز کنی، و با چهره گشاده برادر مسلمانت را ملاقات نمایی». «1» و این دو با هم منافاتی ندارند.

آخرین نکته ای را که در زمینه این آیه شایسته دقت می دانیم این است که بعضی از مفسّران از تعبیر به «عَلی» در «انَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ» با توجه به این که «عَلی» معمولًا مفهوم سلطه را در بردارد، چنین استفاده کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله سلطه کاملی بر فضائل اخلاقی داشت، آن چنان که این فضائل جزیی از وجود او را تشکیل می داد، و بدون تکلّف آنها را ظاهر می ساخت. «2»

*** در سومین آیه گفتاری از «لقمان حکیم» به فرزندش نقل شده که در آن بر چهار چیز تأکید نموده است: نخست این که می گوید «با

بی اعتنایی از مردم روی مگردان» (وَلا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنّاسِ).

سپس می افزاید: «و مغرورانه بر روی زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست نمی دارد». (وَ لا تَمْشِ فِی الْاَرْضِ مَرَحاً انَّ اللَّهَ لا یُحبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ).

و در سومین و چهارمین جمله می گوید: «در راه رفتن اعتدال را رعایت کن و از اوج صدای خود بکاه و فریاد نزن که زشت ترین صداها صدای خران است» (وَ اقْصِدْ فی مَشْیکَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ انَّ انْکَرَ الْاصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمیرِ).

این دستور که غالباً در رابطه با برخورد با دیگران است بخش مهمی از حسن خلق را که آمیزه ای از خوش رویی و تواضع و نرمش در سخن و رفتار را منعکس می کند، و خداوند سخن این مرد حکیم را چنان با ارزش دانسته که در لابلای کلمات خود آن را بیان فرموده است.

---

(1). نور الثقلین، جلد 5، صفحه 391.

(2). به تفسیر فخر رازی و روح البیان، ذیل آیه شریفه مراجعه شود.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 141

«تُصَعِّر»

از ماده

«صَعَر»

(بر وزن خطر) در اصل نوعی بیماری است که به شتر دست می دهد و گردن خود را کج می کند، سپس به هر گونه روی گردانی اطلاق شده است، این تعبیر ممکن است بیانگر این معنی باشد که بدخلقی یک نوع بیماری و شبیه کارهای حیوانی است. و جالب این که نهی از این کار تنها در مورد مؤمنان نیست بلکه در مورد همه انسانها است، می فرماید: «وَلا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنّاسِ» و به هر حال قرار گرفتن این صفت رذیله در کنار تکبر

و افراط کاری در راه رفتن و صدا نشان می دهد که همه از صفات رذیله ای است که باعث تنفّر مردم می شود.

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در تفسیر جمله «وَلا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ» فرمود: مفهومش آن است که صورتت را از مردم بر مگردان و از کسی که با تو سخن می گوید به عنوان توهین و استخفاف صورت بر متاب. «1»

*** در چهارمین آیه مورد بحث خداوند بنی اسرائیل را را به عنوان اخذ یک پیمان الهی مخاطب ساخته و بعد از تأکید بر توحید خالص و احسان به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان می فرماید: به مردم نیک بگویید، و نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید (وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً وَ اقیمُوا الصَّلوهَ وَ آتُو الزَّکوه) قرار گرفتن جمله «قُولُوا لِلناس حُسْناً» در میان پیمان های مربوط به توحید و نیکوکاری و بر پا داشتن نماز و دادن زکات، بیانگر اهمیّت حسن برخورد، نسبت به مردم است، و به این ترتیب خوش خویی و برخورد خوب با توده مردم در

ردیف مهمترین و اساسی ترین دستورات اسلام قرار دارد.

در واقع چون مال انسان محدود است و نمی تواند همه دوستان و نیازمندان را با آن بی نیاز کند، دستور به بذل حسن خلق داده، همان سرمایه ای که فناناپذیر است، همان گونه که در حدیث معروف از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «انَّکُمْ لا تَسَعُونَ الناسَ

---

(1). نور الثقلین، جلد 4، صفحه 207.



بِامْوالِکُمُ وَلکِنْ یَسَعُهُمْ مِنْکُمْ بَسْطُ الْوَجْهَ وَ حُسْنُ الْخُلْقِ؛ شما نمی توانید همه مردم را با اموال خود راضی کنید، ولی خوش رویی و حسن خلق از سوی شما همه را شامل می شود و خشنود می سازد». «1»

در حدیثی از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه آمده است که فرموده: «قوُلوُا لِلْناسِ احْسَنَ ما تُحِبُّونَ انْ یُقالَ لَکُمْ به مردم بهترین سخنانی بگوئید که دوست دارید به شما گفته شود». «2»

درست است که مخاطبین این آیه بنی اسرائیل هستند، ولی هدف قرآن از ذکر آن بیان یک اصل کلّی برای همه است.

*** پنجمین آیه نشان می دهد که مسأله خوش رویی و برخورد خوب با افراد حتی دشمنان را نیز شامل می شود، مخصوصاً در مقام دعوت آنها به سوی حق، از همین رو هنگامی که موسی علیه السلام مأمور شد پیام الهی را به فرعون طغیانگر که بنی اسرائیل را به بردگی کشیده بود برساند، با این خطاب مخاطب شد: «تو و برادرت هارون به سوی فرعون بروید که طغیان کرده است، اما به نرمی با او سخن بگویید شاید متذکّر شود یا (از خدا) بترسد» (اذْهَبا الی فِرْعَوْنَ انَّهُ طَغی- فَقُولا لَهُ قَوُلًا لَیّناً- لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ اوْ یَخْشی).

این تعبیر نشان می دهد

که اگر امر به معروف و نهی از منکر و دعوت به سوی حق با نرمش و برخورد محبت آمیز همراه باشد، امید این می رود که حتی در سنگدل ترین افراد اثر بگذارد.

در این که میان «یَتَذَکَّرُ اوْ یَخْشی چه تفاوتی است؟ می توان گفت منظور این است که اگر شما با سخنان نرم و ملایم با او روبرو شوید و در عین حال مطالب لازم را با صراحت و قاطعیت بیان کنید احتمال این است که دلائل منطقی را پذیرا شود،

---

(1). کنز العمال، جلد 3، صفحه 6، حدیث 5158. شبیه این مضمون در منابع شیعی نیز نقل شده است.

(2). تفسیر برهان ذیل آیه مورد بحث.



و از اعماق جان ایمان بیاورد. و اگر ایمان نیاورد ممکن است لااقل از ترس مجازات الهی دست از مخالفت و کارشکنی در طریق ایمان دیگران بردارد.

«فخر رازی» می گوید: ما نمی دانیم چرا خداوند موسی را به سوی فرعون فرستاد با این که می دانست او هرگز ایمان نمی آورد. سپس می گوید: در این گونه موارد جز این که ما تسلیم در مقابل آیات قرآن باشیم و لب به اعتراض نگشاییم راه دیگری در پیش نیست. «1»

ولی پاسخ این سؤال روشن است و نمی بایست بر شخصی مثل فخر رازی مخفی بماند، زیرا کار خداوند اتمام حجت است، یعنی حتّی نسبت به کسانی که یقیناً ایمان نمی آورند اتمام حجت می کند، مبادا به هنگام مجازات لب به اعتراض بگشایند که اگر رسولان الهی به سراغ ما می آمدند به یقین ایمان می آوردیم. همان گونه که در آیه 165 سوره نساء می فرماید: «رُسُلًا مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ لِئَلّا یَکُونَ لِلْناسِ عَلَی اللّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ؛ پیامبرانی

که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند تا بعد از این پیامبران حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند (و بر همه اتمام حجت شود)».

و این که می فرماید: شاید او متذکر شود، یا از خدا بترسد، به این معنی است که طبیعت تبلیغ آمیخته با نرمش و خوش خویی، رسیدن به چنین نتیجه ای است، هر چند ممکن است این طبیعت در پاره ای از افراد با موانع سختی برخورد کند، و به تعبیر دیگر، تبلیغ توأم با خوش رویی جنبه مقتضی دارد نه علّت تامّه.

بدیهی است مخاطبان آیه گرچه موسی و برادرش هارون است ولی مفهوم آیه شامل تمام مبلغان دین و آمران به معروف و ناهیان از منکر می شود، و آن قدر که انسان، باادب و متانت و نرمی می تواند هدایت کند، با خشونت و درشتی نمی تواند هادی باشد، و این معنی بارها و بارها تجربه شده است.

***

---

(1). تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث (جلد 22، صفحه 59).

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 144

در ششمین و آخرین آیه مورد بحث سخن از نرمش و مدارا حتی با دشمنان سر سخت است، و بیان تأثیر شگرفی که این کار دارد می فرماید: «بدی را با نیکی دفع کن تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند». (ادْفَعْ بِالَّتی هِیَ احْسَنُ فَاذا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عِداوَةٌ کَانَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ).

البته دفع سیئات با حسنات، طرق و مصادیق مختلفی دارد که یکی از آنها نرمی و مدارا و خوش رویی و ادب در برابر دشمنان لجوج و سرسخت است که در بسیاری از اوقات آن ها را به کلی منقلب می کند، و دشمنان سرسخت را به دوستان مهربان تبدیل می نماید.

جالب

این که در آیه بعد از آن می فرماید: «این کار از هر کس ساخته نیست؛ تنها کسانی که دارای صبر و استقامتند توفیق چنین برخوردی را با دشمنان پیدا می کنند، و تنها کسانی که بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند به آن نائل می شوند» (وَ ما یُلَقَّاها الَّا الَّذِینَ صَبَرُوا وَ ما یُلَقَّاها الَّا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ).

البته رسیدن به این مرحله از حسن خلق که انسان بدی ها را به نیکی پاسخ گوید کار هر کس نیست زیرا احتیاج به سلطه کامل بر نفس دارد و تنها کسانی که خودسازی کرده اند و از سعه صدر کافی برخوردارند و انتقام جویی را از وجود خود ریشه کن ساخته اند توان بر چنین کاری دارند.

از مجموع آیات بالا به این نتیجه می رسیم که قرآن منادی حسن خلق و نرمش و محبت و ملاطفت است، و پیشوایان اسلام مخصوصاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمونه کاملی از آن بوده است، به گونه ای که می توان یکی از معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را معجزه اخلاقی او شمرد.

### اهمّیّت حسن خلق در احادیث اسلامی

#### اشاره

در زمینه خوش خلقی و برخورد خوب با همه مردم، روایات فراوانی در منابع اسلامی دیده می شود که به حدّ تواتر می رسد، تعبیراتی که در این روایات در برابر این فضیلت اخلاقی آمده است در کمتر مورد دیگری دیده می شود، این تعبیرات

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 145

بیانگر نهایت اهتمام اسلام به این مسأله مهم اخلاقی است، از میان این روایات گلچینی کرده ایم که ذیلًا از نظر می گذرد:

1- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «الْاسْلامُ حُسْنُ الْخُلْقِ؛ اسلام همان خوش رویی

است». «1» این تعبیر نشان می دهد که عصاره تعلیمات اسلام همان حسن خلق است.

2- در حدیثی از حضرت علی علیه السلام در یک تعبیر جامع و جالب می خوانیم «عنوانُ صحیفهُ المؤمن حسنُ خُلقه؛ سرلوحه نامه عمل انسان با ایمان حسن خلق او است». «2»

می دانیم آنچه در عنوان و سرلوحه نامه اعمال قرار می گیرد، بهترین و مهمترین آنها است و به تعبیر دیگر، چیزی است که قدر جامع همه اعمال نیک است و قبل از هر چیز نظرها را به خود متوجّه می سازد.

3- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اکْثَرُ ما تَلِجُ بِهِ امَّتی الْجَنَّهَ التَّقوی وَ حُسْنُ الْخُلْقِ؛ بیش ترین چیزی که امت من به سبب آن وارد بهشت می شوند تقوا و حسن خلق است». «3»

در این حدیث حسن خلق همسنگ و همطراز تقوا قرار داده شده و به عنوان یکی از دو عامل اصلی ورود در بهشت معرفی شده است.

4- در حدیث دیگری امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «اکْمَلُکُمْ ایْماناً احْسَنُکُمْ خُلْقاً؛ کسی که ایمانش از همه کامل تر باشد، حسن خلقش از همه بیشتر است». «4»

آنچه در بالا آمد بخشی از روایاتی بود که از اهمیّت حسن خلق سخن می گوید و اکنون به سراغ بخش دیگری می رویم که از آثار و پی آمدهای مادی و معنوی آن بحث می کند:

1- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْخُلْقُ الْحَسَنُ یُذیبُ السَّیِّئَهَ؛ حسن خلق گناهان را ذوب می کند». (و آثار آن را می شوید). «5»

---

(1). کنز العمّال، جلد 3، صفحه 17، حدیث 5225.

(2). بحار الانوار، جلد 68، صفحه 392، حدیث 59.

(3). اصول کافی، جلد 2، صفحه 100،

حدیث 6.

(4). بحار الانوار، جلد 68، صفحه 387، حدیث 34.

(5). بحار الانوار، جلد 72، صفحه 321.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 146

2- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «انَّ صاحِبَ الْخُلْقِ الْحَسَنِ لَهُ مِثْلُ اجْرِ الصَّائِمِ الْقائِمِ؛ دارنده حسن خلق پاداشی همچون روزه دار شب زنده دار دارد». «1»

3- در حدیث سوّمی از امام صادق علیه السلام آمده است: «انَّ اللَّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی لَیُعْطِی الْعَبْدَ مِنَ الثَّوابِ عَلی حُسْنِ الْخُلْقِ کَما یُعْطِی الُمجاهِدَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ؛ خداوند متعال به بنده اش در برابر حسن خلق همان پاداشی می دهد که به مجاهد در راه خدا می دهد». «2»

و به این ترتیب صاحبان حسن خلق به درجات والائی می رسند که روزه داران و شب زنده داران به عبادت، و مجاهدان راه خدا می رسند و در پرتو حسن خلق گناهان آنها شستشو می شود، این در زمینه آثار معنوی آن، و در زمینه آثار دنیوی آن نیز تعبیرات بسیار مهمی دیده می شود، از جمله:

4- در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «حُسْنُ الْخُلْقِ یُثْبِتُ الْمَوَدَّةَ؛ حسن خلق محبت و دوستی را تثبیت می کند». (و دلهای پراکنده را به هم پیوند می دهد). «3»

5- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «لا عَیْشَ اهْنَأُ مِنْ حُسْنِ الْخُلْقِ؛ هیچ زندگی، گواراتر از زندگی آمیخته با حسن خلق نیست». «4»

6- در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «الْبِرُّ وَ حُسْنُ الْخُلْقِ یَعْمُرانِ الدِّیارَ وَ یَزیدانِ فِی الْاعْمارِ؛ نیکوکاری و حسن خلق، خانه ها را آباد می کند و عمرها را افزایش می دهد». «5»

7- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «حُسْنُ الْاخْلاقِ یُدِرُّ الْارْزاقَ وَ یُؤْنِسُ الرِّفاقَ؛ حسن خلق

روزی ها را فراوان می کند و بر محبت دوستان می افزاید». «6»

8- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «فِی سِعَهِ الْاَخْلاقِ کُنُوزُ الْاَرْزاقِ؛ در وسعت خلق، گنج های روزی ها نهفته است». «7»

از مجموع روایات اسلامی که در بالا گلچینی از آن ارائه شد اهمیّت فوق العاده

---

(1). اصول کافی، جلد 2، صفحه 100، حدیث 5.

(2). اصول کافی، جلد 2، صفحه 101.

(3). بحار الانوار، جلد 74، صفحه 148، حدیث 71.

(4). غرر الحکم، جلد 6، صفحه 399.

(5). اصول کافی، جلد 2، صفحه 100، حدیث 8.

(6). شرح غرر فارسی، جلد 3، صفحه 393.

(7). بحار الانوار، جلد 75، صفحه 53، حدیث 86.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 147

حسن خلق در زندگی مادی و معنوی انسان ها، و تأکیدی که اسلام بر این امر دارد، به خوبی نمایان است، و در واقع همه آثار و برکات مادی و معنوی، برای آن ذکر شده است، به گونه ای که می توان حسن خلق را یکی از اساسی ترین تعلیمات اسلام شمرد.

*** در اینجا توجه به نکاتی لازم است:

1- تعریف حسن خلق

حسن خلق شاید از اموری باشد که بی نیاز از تعریف است و همه مردم با آن آشنا هستند، ولی برای توضیح بیشتر می توان گفت: حسن خلق از مجموعه ای از صفات و برخوردها تشکیل یافته است: «نرمش و مدارا، گشاده رویی، زبان خوب و اظهار محبت، رعایت ادب، چهره خندان و تحمل و بردباری در مقابل مزاحمت های این و آن.» هنگامی که این صفات و اعمال به هم آمیخته شد، به آن حسن خلق می گویند.

در حدیث جامع و جالبی از امام صادق علیه السلام در تعریف حسن خلق چنین آمده است، یکی از یاران امام پرسید: «ما حَدُّ حُسْنِ الْخُلْقِ؛

تعریف حسن خلق چیست؟» امام علیه السلام فرمود: «تَلینُ جانِبَکَ وَ تُطیِّبُ کَلامَکَ وَ تَلْقی اخاکَ بِبِشْرٍ حَسَنٍ؛ با نرمش و مدارا با مردم رفتار می کنی، و سخن خویش را پاکیزه می گردانی، و برادرت را با خوش رویی ملاقات می نمایی». «1»

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله به بخشی از تفسیر حسن خلق اشاره شده می فرماید: «انَّما تَفْسیرُ حُسْنِ الْخُلْقِ ما اصابَ الدُّنْیا یَرْضی، وَ انْ لَمْ یُصِبْهُ لَمْ یَسْخَطْ؛ تفسیر حسن خلق این است که هر مقدار از دنیا به او برسد، خشنود باشد و اگر به دنیا نرسد خشمناک نشود». «2»

---

(1). بحار الانوار، جلد 68، صفحه 389، حدیث 42.

(2). کنز العمال، جلد 3، صفحه 17، حدیث 5229.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 148

## 2- آثار و پیامدهای حسن خلق

در روایاتی که در بالا آمد نکات مهمی درباره پیامدهای مادی و معنوی حسن خلق آمده بود، که نیاز به تحلیل دارد.

از آثار اجتماعی و دنیوی آن این که حسن خلق مایه جلب محبت است، این مسأله به تجربه تقریباً برای همه کس ثابت شده است که با حسن خلق و برخوردهای محبت آمیز و مؤدّبانه می توان صید دل ها کرد، نه تنها افراد عادی مجذوب اخلاق حسنه می شوند، بلکه به گفته حافظ:

به حسن خلق توان صید اهل نظربه دام و دانه نگیرند مرغ دانا را

دیگر این که حسن خلق و خوش رویی شهرها را آباد و عمرها را زیاد می کند چرا که ویرانی آبادی ها بر اثر کشمکش ها و پرخاشگری ها است. هرگاه پرخاشگری جای خود را به خوش رویی و حسن خلق دهد، الفت و

مودّت و اتحاد که سرچشمه هرگونه آبادی و خیر و برکتی است، حاصل می شود.

افزون

بر این آرامش روح که یکی از آثار مستقیم برخوردهای محبت آمیز است سبب افزایش عمر می شود زیرا امروز ثابت شده عامل بسیاری از مرگ و میرها استرس ها و فشارهایی است که بر انسان وارد می شود که یکی از عوامل اصلی بیماریهای مختلف است و مسلّم است که حسن خلق و برخوردهای محبت آمیز، از فشارهای روحی می کاهد و بدین سبب عامل طول عمر محسوب می شود، دیگر این که حسن خلق سبب فزونی روزی ها و درآمدها است زیرا یک تاجر و کاسب و صنعتگر و طبیب هنگامی می تواند در کار خود موفق باشد که جلب اعتماد مراجعین کند، یکی از عوامل جلب اعتماد حسن خلق است بسیار می شود که افراد ترجیح دهند خرید اجناس متوسطی را از افراد خوش برخورد و خوش اخلاق بر اجناس بهتری از افراد عبوس و ترش رو و بد برخورد ترجیح دهند، به همین دلیل در مؤسسات مهم اقتصادی خصوصی دنیا سعی دارند افرادشان را برای چگونگی برخورد با مراجعین آموزش دهند و از این طریق اعتماد افراد را به آن مؤسسه تجاری یا صنعتی جلب کنند.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 149

بسیار دیده ایم که در هواپیماها از سوی مهماندارها بازیچه های رایگان به تک تک کودکانی که در هواپیما سوار می شوند داده می شود، ممکن است در مجموع ارزش چندانی نداشته باشد ولی این برخورد اثر عمیقی در روح افراد می گذارد و این برخورد به طور ناخودآگاه مشتریان را جلب می کند.

البته اسلام طرفدار حسن خلق به عنوان ریاکارانه، آن گونه که در دنیای مادی امروز معمول است، نیست، ولی در عین حال حسن خلق را گنج روزی می شمرد و روی تأثیر آن در فزونی نعمت ها

انگشت می گذارد.

در جنبه های معنوی ثواب حسن خلق همسان ثواب مجاهد فی سبیل اللّه شمرده شده و دلیل آن روشن است زیرا مجاهدان برای عظمت اسلام می کوشند و صاحبان خلق حسن نیز سبب جلب قلوب به سوی اسلام و مسلمین می شوند.

و نیز در روایات اجر صاحبان حسن خلق، اجر صائم و قائم شمرده شده چرا که صائمان و قائمان به عبادت شبانه از این طریق خودسازی می کنند و کسانی که در برابر ناملائمات به خاطر خدا برخورد نیکی دارند نیز روح و جان خود را از این طریق پرورش می دهند.

کوتاه سخن این که آنها که دارای حسن خلقند هم در پیشگاه خدا محبوبند و هم نزد خلق خدا، هم در زندگی شخصی موفقند و هم در زندگی اجتماعی.

به یقین حسن خلق یکی از ارکان اصلی مدیریت قوی و کارساز است، و اگر دهها شرایط مدیریت در کسی جمع باشد، اما حسن خلق در او نباشد، شکست خواهد خورد در حالی که حسن خلق او می تواند بسیاری از ضعف های او را بپوشاند و یا جبران کند.

### سرچشمه های حسن خلق

بعضی از مردم به طور طبیعی خوش اخلاق و خوش برخوردند و این یکی از مواهب الهی است که نصیب هر کس نشده است. باید خدا را با تمام وجودش شکر گوید.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 150

ولی گروهی چنین نیستند، اما می توانند با تمرین و ممارست و به کار بستن اصول دقیقی حسن خلق را در وجود خود زنده کنند و چنان در عمق جانشان نفوذ کند که طبیعت ثانویّه شود.

بهترین راه برای رسیدن به این کمال آن است که در آثار معنوی و مادی آن همه روزه بیندیشند، و روایاتی

که در بالا گفته شد و تحلیل هایی که در ذیل آن آمد را به خاطر بسپارند، و به هر مناسبتی آن را تکرار کنند.

از سویی دیگر باید از نظر عملی نیز به تمرین حسن خلق مشغول شوند زیرا فضائل اخلاقی مانند نیروهای جسمانی از طریق تمرین تقویت می شود همان گونه که ورزش کاران پس از مدتی تمرین، دارای اندامی نیرومند و زیبا و کارآمد می شوند، ورزش های اخلاقی نیز روح انسان را قوی و زیبا و کارآمد می کند.

بزرگان اخلاق گفته اند، اشخاص بخیل باید دندان روی جگر بگذارند و از اموال خود به این و آن ببخشند. در آغاز، این کار برای آنها بسیار مشکل است ولی روز به روز آسان تر می شود و به تدریج به جایی می رسند که اگر روزی چیزی نبخشند ناراحتند!

و نیز توصیه کرده اند افراد ترسو باید در میدان های مبارزه حضور یابند تا با گذشت زمان ترس آنها بریزد و روحیه دلیری و شجاعت در آنها زنده شود.

صاحبان اخلاق سوء نیز از همین طریق تمرین مستمر و پی گیر می توانند سرمایه عظیم حسن خلق را برای خود فراهم کنند و از برکات آن بهره بگیرند.

افزون بر این ها با توجه به این که یکی از عوامل کج خلقی تکبر و خود برتر بینی و نیز عصبانیت و غلبه خشم و ستیزه جویی بر روح انسان و گاه تنگ نظری و بخل و حسادت است اگر کسی بخواهد به تمام معنی خوش خلق باشد باید آن عوامل منفی را از خود دور کند:

در قوای غضبیه و شهویه به سرحدّ اعتدال برسد، دارای سعه نظر باشد، کبر و خودبینی و حسادت و بخل را از خود دور

کند تا بتواند به خلق حسن آراسته گردد و از کج خلقی نسبت به مردم در امان بماند. اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 151

بنابراین برای به دست آوردن این فضیلت بزرگ اخلاقی، مجموعه ای از صفات نیک را باید در وجود خود زنده کرد. چرا که بدون آنها حسن خلق آشکار نخواهد شد.

«غزّالی» در اینجا تعبیر جالبی دارد و می گوید: همان گونه که صورت زیبا تنها به زیبایی چشم ها بدون زیبائی بینی و دهان و گونه ها حاصل نمی شود بلکه باید تمام اعضای صورت زیبا باشد، تا حسن ظاهر به کمال برسد. در زیبائی باطن و حسن خلق تا قوای چهار گانه آگاهی و غضب و شهوت و عدالت به حدّ اعتدال و کمال نرسد این زیبائی حاصل نمی شود.

بی شک عامل

توارث

نیز در اینجا مؤثر است، امام امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید: «حُسْنُ الْاخْلاقِ بُرهانُ کَرَمِ الْاعْراقِ؛ حسن اخلاق دلیل بزرگواری ریشه های وراثت است». «1»

و در جای دیگر می فرماید: «اطْهَرُ النَّاسِ اعْراقاً احْسَنُهُمْ اخْلاقاً؛ آنها که ریشه های پاک تری دارند، اخلاق بهتری دارند». «2»

این نکته نیز در تمام مباحث اخلاقی نیز باید مورد توجه باشد که بدون امدادهای الهی فراهم کردن فضایل اخلاقی ممکن نیست، باید دست به دامن لطف الهی زد و با تمام وجود از پیشگاهش توفیق به دست آوردن این فضائل را نمود.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْاخْلاقُ مَنایِحٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاذا احَبَّ عَبْداً سَنَحَهُ خُلْقاً حَسَناً وَ اذا ابْغَضَ عَبْداً مَنَحَهُ خُلْقاً سَیِّئاً؛ اخلاق، مواهب الهی است، هنگامی که بنده ای را (به خاطر نیّات و اعمالش) دوست دارد، اخلاق نیک به او می بخشد، و هنگامی که

بنده ای را (به خاطر نیّات و اعمالش) مبغوض دارد اخلاق سوء به او می دهد». «3»

سیره پیشوایان

یکی از بهترین راه ها برای کسب فضیلت حسن خلق، و ملاحظه آثار شگفت انگیز آن، بررسی حال پیشوایان بزرگ دین است:

---

(1). غرر الحکم، حدیث شماره 4855.

(2). همان، حدیث 3032.

(3). بحار الانوار، جلد 68، صفحه 394، حدیث 64.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 152

1- در حدیثی از امام حسین علیه السلام می خوانیم که می فرماید: از پدرم علی علیه السلام، از روش پیامبر صلی الله علیه و آله در برخورد با مردم سؤال کردم فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله همیشه چهره ای خندان داشت، بر مردم آسان می گرفت و با نرمش رفتار می کرد، خشن و سنگدل نبود و فریاد نمی کشید، هرگز به کسی ناسزا نمی گفت، عیبجوئی نمی کرد، متملّق و ستایش گر نبود، هرگاه چیزی برخلاف میل او انجام می شد، برای این که افراد ناراحت نشوند، خود را به تغافل می زد، امیدواران را ناامید نمی کرد، سه چیز را همیشه رها می نمود، مذمت، عیبجوئی و جستجو در اسرار مردم، سخن نمی گفت، مگر در جائی که امید پاداش الهی داشت و هنگامی که سخن می گفت چنان جاذبه داشت که همه اهل مجلس سکوت کرده و چشم به زمین می دوختند گویی پرنده ای بالای سر آنها نشسته است. و هنگامی که ساکت می شد آنها سخن می گفتند و ابهّت پیامبر صلی الله علیه و آله چنان بود که کسی جرئت نمی کرد در برابر آن حضرت با دیگری نزاع و پرخاش گری کند». «1»

2- در حالات علی علیه السلام در حدیث معروفی می خوانیم که امام عازم کوفه بود، اتفاقاً یک نفر یهودی با آن حضرت همسفر شد، هنگامی که بر سر دو

راهی رسیدند (راهی به سوی کوفه می رفت و راه دیگری به سوی مقصدِ یهودی) مرد یهودی با کمال تعجب دید علی علیه السلام راه کوفه را رها کرد، و از طریقی که او عازم بود آمد. عرض کرد:

مگر شما نفرمودید قصد کوفه را دارید، پس چرا راه کوفه را رها کردید؟ فرمود:

می دانم. عرض کرد: اگر می دانید پس چرا آگاهانه از راه خود صرف نظر کرده با من آمدید؟ فرمود: همسفر باید احترام همسفرش را نگه دارد و برای تکمیل آن باید هنگام جدائی مقداری همسفرش را بدرقه کند. این گونه پیامبر ما به ما دستور داده است:

یهودی با تعجب پرسید آیا این دستور پیامبر شما است؟ فرمود: آری.

یهودی گفت: لا بد کسانی که از او پیروی کردند به خاطر این کارهای بزرگوارانه و اعمال انسانی او است، من هم گواهی می دهم که آیین شما حق است (این سخن را گفت و مسلمان شد). «2»

---

(1). جلاء الافهام ابن قیم جوزی، صفحه 92، مطابق نقل کتاب پرورش روح، جلد 1، صفحه 79.

(2). سفینه البحار، چاپ جدید، جلد 2، ماده خلق، صفحه 692.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 153

3- در حدیثی از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است که زنی خدمت فاطمه زهرا علیها السلام رسید و گفت: مادر (پیر) و ضعیفی دارم، و در مسایل نمازش مشکلی برای او پیش آمده، مرا فرستاده است که از آن سؤال کنم، فاطمه علیها السلام پاسخ او را بیان فرمود، ولی آن زن سؤال دیگری مطرح کرد. حضرت پاسخ گفت، برای سومین بار سؤال کرد و پاسخ شنید و این کار را تا ده بار تکرار کرد، و حضرت

هر بار پاسخ او را گفت، سپس او از فزونی سؤال ها شرمنده شد و عرض کرد: دیگر به شما زحمت نمی دهم ای دختر رسول خدا!

فاطمه علیها السلام فرمود: هر چه می خواهی سؤال کن، آیا اگر کسی بر عهده بگیرد که بار سنگینی را از محل بلندی بالا ببرد و کرایه آن صد هزار دینار باشد، سنگینی بار، او را زحمت خواهد داد؟ زن عرض کرد: نه، حضرت فرمود: هر سؤالی که تو از من می کنی و من پاسخ می گویم، به اندازه فاصله میان زمین و عرش مملو از لؤلؤ، پاداش من خواهد بود، به طریق اولی چنین باری بر من سنگین نخواهد بود». «1»

این حوصله عجیب و آن برخورد محبت آمیز و آن تشبیه زیبا برای برطرف کردن شرمندگی سؤال کننده از کثرت سؤال، هر کدام نمونه جالبی است از خوش خلقی پیشوایان بزرگ که سزاوار است برای همه درس عبرت باشد، و در طریق ارشاد مردم از آن الهام بگیرند.

4- در حدیث معروفی از برخورد امام حسن مجتبی علیه السلام با مردم، می خوانیم که روزی یک مرد شامی امام را (در کوچه های مدینه) دید که سوار بر مرکب است.

شروع به لعن و ناسزا به آن حضرت کرد، امام پاسخی به او نمی گفت، هنگامی که از لعن و ناسزاها فراغت حاصل کرد، امام روبه او کرد سلام فرمود و در چهره او خندید فرمود: ای مرد محترم! گمان می کنم که تو در این دیار غریبی و حقایق بر تو مشتبه شده است هرگاه از ما طلب عفو کنی، تو را می بخشم و اگر چیزی بخواهی، به تو می دهیم، اگر راهنمائی بخواهی تو را راهنمائی می کنیم، و

اگر مرکبی از ما بخواهی

---

(1). بحار الانوار، جلد 2، صفحه 3.



در اختیارت می گذاریم، اگر گرسنه ای سیرت می کنیم، و اگر برهنه ای لباس در اندامت می پوشانیم، اگر نیازمندی بی نیازت می کنیم، و اگر از جایی رانده شده ای پناهت می دهیم (خلاصه) هر حاجتی داشته باشی برآورده می کنیم. و اگر دعوت ما را بپذیری و به خانه ما بیائی و میهمان ما باشی، تا موقع حرکت از تو پذیرائی می کنیم، ما محل وسیعی داریم و امکانات فراوان و مال بسیار (پذیرائی از تو به هر مقدار، برای ما مشکلی ایجاد نمی کند).

هنگامی که آن مرد این سخن محبت آمیز را (در برابر سخنان رکیکی که گفته بود) شنید گریه کرد (و به کلی منقلب و دگرگون شد) و گفت: گواهی می دهم که تو خلیفه اللّه در زمین هستی، خدا آگاه تر است که نبوت (و امامت) را در کدام خاندان قرار دهد. پیش از آن که این محبت را از شما ببینم تو و پدرت مبغوض ترین خلق خدا در نزد ما بودی، و اکنون محبوبترین بندگان خدا در نظر من هستی، این را گفت و به خانه امام حسن علیه السلام آمد و تا روزی که می خواست از آنجا برود، میهمان امام بود.

و از معتقدان به محبت آنها شد. «1»

5- در کتاب «تحف العقول» آمده است که پیر مردی از انصار خدمت امام حسین علیه السلام آمد و حاجتی داشت. امام فرمود: «آبروی خود را حفظ کن از این که بخواهی آشکارا از من تقاضا کنی، حاجتت را در کاغذی بنویس و به من ده و من کار خود را انجام می دهم».

او در نامه اش نوشت: «ای

ابا عبد اللّه ! فلان کس پانصد دینار از من طلبکار است و از من می طلبد از او بخواهید که به من مهلت دهد تا توانائی پیدا کنم». هنگامی که امام حسین علیه السلام نامه او را خواند داخل منزل شد، کیسه ای آورد که در آن هزار دینار بود (هزار مثقال طلا) فرمود: «پانصد دینار را برای ادای دین به تو دادم و با پانصد دینار دیگر مشکلات زندگانیت را حل کن و هرگاه خواستی تقاضا کنی (از هر بی سروپایی تقاضا نکن بلکه) از یکی از سه کس تقاضا کن؛ یا فرد دین دار، یا صاحب

---

(1). بحار الانوار، جلد 43، صفحه 344.



شخصیت، یا بزرگ زاده ای، اما دین دار دینش سبب می شود که آبروی تو را حفظ کند، و اما انسان با شخصیت به خاطر شخصیتش شرم می کند که حاجتت را انجام ندهد، و اما بزرگ زاده می داند تو بی جهت از او خواهش نکرده ای، لذا آبروی تو را حفظ می کند و تقاضای تو را بی جواب نمی گذارد». «1»

6- در حالات امام چهارم زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام چنین می خوانیم:

«مردی از دشمنان کینه توز اهل بیت علیه السلام نزد حضرت آمد او را ناسزا و دشنام داد، امام در جواب او چیزی نفرمود، چون آن مرد از نزد حضرت رفت، امام به حاضران فرمود: اکنون دوست دارم با من بیائید برویم نزد آن مرد، تا جواب مرا از دشنام او بشنوید، عرض کردند ای کاش جواب او را همان اول می دادید، حضرت حرکت فرمود، در حالی که آیه شریفه «وَ الْکاظِمِینَ الْغَیظِ وَ الْعافِّینَ عَنِ النَّاسَ وَ اللَّهُ یُحِبُّ الُمحْسِنِیْنَ» را می خواند.

روایت کننده

این حدیث می گوید: از خواندن این آیه دانستیم که امام در نظر ندارد برخورد تندی با او کند. هنگامی که به درِ خانه او رسیدند، حضرت از پشت در صدا زد، فرمود: بگوئید: علی بن الحسین است. هنگامی که آن مرد متوجه شد که امام با جماعتی در خانه او آمدند، وحشت کرد و خود را برای شرّ و ناراحتی آماده می کرد، هنگامی که حضرت او را دید فرمود: ای برادر! تو نزد ما آمدی و چنین و چنان گفتی، هرگاه بدی هائی را که به من نسبت دادی راست باشد از خدا می خواهم که مرا بیامرزد، و اگر دروغ گفتی و تهمت زدی از خدا می خواهم که تو را بیامرزد. آن مرد از این بزرگواری و خوش رفتاری شرمنده شد پیشانی امام را بوسید و گفت آنچه من گفتم در تو نیست، و من به این بدی ها سزاوارترم. «2»

7- در حالات امام باقر علیه السلام می خوانیم که مردی از اهل شام در مدینه منزل گزیده بود، و غالباً به مجلس آن حضرت می آمد و می گفت اشتباه نشود من به خاطر محبت و دوستی به منزل شما نمی آیم، بلکه در روی زمین، کسی از شما اهل بیت نزد من

---

(1). تحف العقول، صفحه 178.

(2). منتهی الآمال، جلد 2، صفحه 4.



مبغوض تر نیست، و می دانم دشمنی با شما اطاعت خدا و اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، ولی چون تو دارای فضائل و علوم مختلف همراه با فصاحت بیان هستی، از سخنانت خوشم می آید لذا به مجلس تو می آیم.

امام در پاسخ او می فرمود: «لَنْ تَخْفى عَلَى اللَّهِ خافِيَةٌ؛ چیزی بر

خدا پنهان نیست».

مدتی گذشت، به امام خبر دادند که مرد شامی بیمار شده و بیماریش شدید است، مرد شامی به بازماندگانش سفارش کرده بود، هنگامی که من مردم نزد محمد بن علی الباقر علیه السلام بروید و از او بخواهید که بر من نماز بگذارد، و به او بگوئید که من چنین وصیتی را کردم. صبحگاهان بود که به امام خبر دادند او از دنیا رفته و چنین وصیتی کرده است- در حالی که امام علیه السلام در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول تعقیب نماز صبح بود- امام فرمود: عجله نکنید تا من بیایم، سرزمین شام سرزمین سرد، و حجاز، منطقه گرم است، ممکن است این شخص گرمازده شده باشد، امام دو رکعت نماز خواند و دست به دعا برداشت، و مدتی دعا کرد. سپس برخاست و به منزل آن مرد شامی آمد و با صدای بلند آن مرد را که تصور می کردند مرده است صدا زد. مرد شامی گفت: «لَبَّیْکَ یَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ». حضرت او را نشاند و تکیه به چیزی داد، غذای رقیقی برای او طلب کرد، و به او نوشاند، سپس فرمود: سینه و شکم او را خنک کنید (همان کاری که امروز با گرمازدگان می کنند) آنگاه حضرت بازگشت، چیزی نگذشت که مرد شامی سلامتی خود را باز یافت، خدمت امام آمده گفت: عرض خصوصی دارم. حضرت مجلس را خلوت کرد، مرد شامی عرض کرد: من شهادت می دهم که تو حجت خدا بر خلقی، و هر کس راهی جز راه شما برود گمراه و زیان کار است.

حضرت فرمود: مگر چه شده؟ عرض کرد: شکی ندارم که روح مرا قبض

کردند و مرگ را با چشم خود دیدم ناگاه صدایی شنیدم که می گفت روح او را به تنش بازگردانید چون محمد بن علی علیهما السلام از ما درخواست کرده است. «1»

8- در حدیث معروفی در حالات امام ششم و در مقدمه «توحید مفضّل»

---

(1). منتهی الآمال، جلد 2، صفحه 63 (با تلخیص).



می خوانیم: «مفضّل» می گوید روزی بعد از نماز عصر در روضه پیامبر صلی الله علیه و آله (میان مقبره و منبر پیامبر اکرم) نشسته بودم و در عظمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مواهبی که خدا به او داده است اندیشه می کردم، ناگهان چشمم به «ابن ابی العوجاء» (یکی از ملحدان معروف آن زمان) افتاد، که در میان جمعی از یارانش نشسته و برای آنها سخن می گوید به طوری که من سخنانش را می شنیدم، می گفت: صاحب این قبر به کمالات زیادی نائل شد، یکی از یارانش گفت: او مرد فیلسوفی بود که ادّعای نبوّت عظمی کرد، و معجزاتی برای مردم آورد، عقل ها را متحیر ساخت، هنگامی که مردم گروه گروه در دین او وارد شدند، او نام خود را در کنار نام خدا قرار داد و در شبانه روز پنج بار در اذان و اقامه نام او را همراه نام خدا می برند، «ابن ابی العوجا» گفت: سخن درباره محمد صلی الله علیه و آله را بگذار که عقل من درباره او حیران شده، سخن از اساس آفرینش بگو که تصور من این است، جهان ابدی و ازلی است و خالق و مربّی ای ندارد.

«مفضّل» می گوید: خشم و غضب، تمام وجود مرا فرا گرفت، روبه او کردم و گفتم:

ای دشمن خدا

تو راه الحاد و انکار را در پیش گرفتی و خالق متعال را انکار کردی، خدائی که آثار قدرت و عظمتش در تمام وجود تو نمایان است.

«ابن ابی العوجاء» گفت: چرا این گونه سخن می گوئی اگر از علمای کلام و عقائدی استدلال کن! اگر دلیل قانع کننده ای داشتی ما می پذیریم، و اگر از دانشمندان نیستی ما را با تو سخنی نیست، و اگر از یاران جعفر بن محمد الصادق علیه السلام هستی او هرگز با ما این چنین سخن نمی گوید، او سخنانی از ما شنیده که بسیار از آنچه تو شنیده ای تندتر و شدیدتر است، ولی هرگز با درشتی با ما سخن نگفته او آدم عاقل و فهمیده و خویشتن داری است که هرگز با کسی برخورد تند نمی کند و به درشتی سخن نمی گوید، او با حوصله گوش به سخنان ما فرا می دهد، هنگامی که سخن ما به پایان رسید و پنداشتیم او را قانع کرده ایم، او با منطق قوی و دلائل پرقدرتی به ما پاسخ می گوید و راه را بر ما می بندد، اگر تو از یاران او هستی، این گونه با ما سخن بگو. «1»

---

(1). بحار الانوار، جلد 3، صفحه 57 و 58 (با تلخیص و نقل به معنی).



این حدیث نشان می دهد که امام صادق علیه السلام حتی در برابر دشمنان لجوج و نامؤدّب، با نرمش سخن می گفت، و آنها را شیفته حسن خلق خود می نمود.

9- در حالات موسی بن جعفر علیهما السلام می خوانیم، که مردی از دودمان خلیفه دوم، در مدینه بود که امام را بسیار اذیت و آزار می کرد، و به امیر مؤمنان علی علیه السلام ناسزا

می گفت، بعضی از یاران امام عرض کردند اجازه بده او را به قتل برسانیم (و شرّ او را دفع کنیم).

امام علیه السلام با شدت از این کار منع کرد و پرسید جایگاه این دشمن ما کجا است؟

عرض کردند در یکی از نواحی اطراف مدینه زراعت می کند، امام سوار بر مرکب شد و به سوی مزرعه او آمد و مشاهده کرد، او در مزرعه است امام با مرکب خود وارد مزرعه شد، آن مرد فریاد کشید چه کار می کنی؟ زراعت ما را پایمال نکن. امام اعتنا نکرد و نزد او آمد و با خوش رویی و خنده فرمود چقدر خرج این مزرعه کرده ای؟

عرض کرد: صد دینار، فرمود: چقدر امید داری از آن بهره برداری کنی؟ عرض کرد:

علم غیب ندارم، فرمود: من می گویم چقدر امید داری عائد تو شود، عرض کرد:

دویست دینار، امام فرمود: این سیصد دینار را بگیر و زراعت تو مال خودت آن مرد (شدیداً تحت تأثیر این حسن خلق و کرامت نفس و محبت امام واقع شد و) برخاست و سر حضرت را بوسید، امام بازگشت و به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، ناگهان آن مرد را در مسجد یافت که در گوشه ای نشسته، هنگامی که چشمش به امام افتاد گفت: «اللَّهُ اعْلَمُ حَیثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ؛ خدا آگاه تر است که نبوت (و امامت) را در کجا قرار دهد».

یارانش به او گفتند داستانت چیست؟ تو قبلاً حرف هایی بر خلاف این می زدی، او با یارانش به تندی سخن گفت و آنها را نهی کرد و پیوسته به امام دعا می کرد، امام به اصحاب خود که قبلاً اراده کشتن او را داشتند فرمود: «کدامیک

از این دو بهتر بود، کاری را که شما قصد داشتید، یا کاری که من قصد داشتم». «1»

---

(1). اعیان الشیعه، جلد 2، صفحه 7.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 159

10- در حالات امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و برخورد محبت آمیز او با مردم چنین آمده است: یکی از یاران او می گوید: من در خدمتش در مجلسی بودم در حالی که گروه زیادی از مردم اجتماع کرده بودند و از مسائل حلال و حرام سؤال می کردند، ناگهان مردی قد بلند و گندمگون بر او وارد شد و سلام کرد و گفت من یکی از دوستان شما، و از دوستان پدران و اجدادتان هستم، من از حج می آیم، زاد و توشه خود را از دست داده ام و چیزی که مرا به مقصدم برساند ندارم اگر صلاح بدانید مبلغی به من بدهید و مرا به شهر خود برسانید، خداوند به من نعمت داده هنگامی که به شهرم رسیدم آنچه را که به من عطا فرمودید آن را از طرف شما انفاق می کنم، چون من نیاز به صدقه ندارم. فرمود بنشین خدا رحمتت کند سپس رو به مردم کرد و با آنها سخن می گفت (و سؤالاتشان را جواب می داد) تا پراکنده شدند و من با دو نفر دیگر در خدمتش بودیم، فرمود: اجازه بدهید من به اندرون خانه بروم، برخاست و داخل اتاق خود شد، سپس برگشت و دست خود را از بالای در بیرون آورد و صدا زد این مرد خراسانی کجاست؟ فرمود: این دویست دینار را بگیر و برای هزینه سفرت از آن بهره برداری کن و به آن تبرّک بجوی و چیزی از طرف من

انفاق نکن. و هم اکنون برو که مرا نبینی و من نیز تو را نبینم. هنگامی که مرد خراسانی رفت، امام بیرون آمد، یکی از حاضران عرض کرد، فدایت شوم محبت زیادی درباره این مرد کردید، چرا خود را از آن پنهان نمودید؟ فرمود: می ترسیدم آثار ذلّت سؤال، در صورت او ببینم (می خواستم شرمنده نشود). «1»

11- در حالات امام جواد محمد بن علی علیهما السلام آمده است که یکی از یارانش می گوید: خدمت آن حضرت بودم، گوسفندی از یکی از کنیزان آن حضرت گم شده بود، یکی از همسایه ها را گرفته بودند و کشان کشان خدمتش آوردند و می گفتند تو گوسفند ما را سرقت کرده ای. امام فرمود: دست از همسایگان ما بردارید، آنها گوسفند شما را سرقت نکرده اند، گوسفند شما در خانه فلان کس است بروید و آن را

---

(1). فروع کافی، جلد 4، صفحه 23، حدیث 3، با کمی تلخیص.



از خانه او بیاورید، آنها رفتند و گوسفند را در خانه او دیدند و صاحب خانه را گرفتند و زدند و لباسش را پاره کردند، در حالی که او سوگند یاد می کرد که گوسفند را سرقت نکرده. سرانجام او را نزد حضرت آوردند. امام فرمود: وای بر شما به این مرد ستم کرده اید، گوسفند بدون اطلاع او وارد خانه اش شده است سپس امام دستور داد در برابر پاره کردن لباس او و کتک زدن چیزی به او بدهند (و او را راضی کنند و با محبت بازگردانند، و آنها چنین کردند). «1»

12- در حالات امام هادی علیه السلام می خوانیم که یکی از یاران آن حضرت به نام «ابو هاشم جعفری» می گوید

در تنگنای شدیدی واقع شدم و به خدمت امام هادی علیه السلام رفتم، تا به او شکایت کنم، پیش از آن که من سخن آغاز کنم، امام فرمود:

ای «ابو هاشم» کدام یک از نعمت های الهی را می خواهی شکر آن را ادا کنی؟ ابو هاشم می گوید: من از این سخن ناراحت شدم و سکوت کردم و ندانستم چه در پاسخ بگویم. امام خودش ادامه داد و فرمود خداوند ایمان را به تو روزی کرد، و بدن تو را به وسیله آن بر آتش دوزخ حرام نمود، خداوند سلامت و تندرستی به تو داد و تو را بر اطاعتش یاری کرد، خداوند قناعت به تو روزی داد تا در پیش مردم بی ارزش نشوی.

ای ابو هاشم! من ابتدا به سخن کردم برای این که گمان کردم می خواهی شکایتی از کسی که این نعمت ها را به تو ارزانی داشته است نزد من مطرح کنی، و من دستور دادم یک صد دینار به تو بدهند، آن را بگیر (و مشکل خود را با آن مرتفع کن). «2»

این بزرگواری و حسن برخورد سبب شد که او راضی و خشنود، بی آنکه طرح شکایتی از زندگی خود کند، از خدمت امام باز گردد.

13- مرحوم «کلینی» در جلد اول «اصول کافی» درباره حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نقل می کند که آن حضرت را در نزد شخصی به نام «علی بن نارمش» که

---

(1). بحار الانوار، جلد 50، صفحه 47.

(2). همان.



از دشمن ترین مردم نسبت به آل ابی طالب بود (از سوی بنی عباس) حبس کرده بودند و به آن مرد دستور داده شده بود که هر چه می توانی بر آن

حضرت سخت بگیر و آزار و شکنجه کن! ولی یک روز بیشتر نگذشته بود که آن مرد (ناصبی خشن) چنان در برابر امام نرم شد که صورت بر پای مبارکش می گذارد و به عنوان احترام و بزرگداشت چشم به زیر می انداخت و نگاه به حضرت نمی کرد. هنگامی که از نزد امام بیرون آمد به کلی دگرگون شده بود و سخت به امام اعتقاد پیدا کرده و بهترین سخنان را درباره حضرت می گفت «1» این نشان می دهد که رفتار امام از نظر عبادت و اطاعت و حسن خلق و حسن رفتار به قدری عالی بوده که در این مدت کوتاه، سرسخت ترین دشمنان را به بهترین دوستان مبدل ساخت.

14- درباره حضرت مهدی ولی عصر علیه السلام ارواحنا فداه، و حسن خلق و برخورد مملو از لطف و عنایتش به افرادی که به محضرش رسیده اند سخن بسیار است، از جمله مرحوم «محدث نوری» در کتاب «جنّه المأوی» از یکی از علمای معتمد نجف اشرف نقل می کند که در نجف اشرف مرد با ایمان و مخلصی بود به نام «شیخ محمد»، او گرفتار ناراحتی شدید سینه بود به گونه ای که همراه سرفه، اخلاط خون آلود از سینه او خارج می شد، و در نهایت تنگدستی می زیست، و غالباً به اطراف نجف برای تحصیل روزی می رفت، اما به قدر کافی چیزی عاید او نمی شد، در عین حال سخت علاقمند بود که با دختری از اهل نجف ازدواج کند، و هر زمان خواستگاری می رفت با جواب منفی روبرو می شد، زیرا فقیر و فاقد امکانات بود، هنگامی که فقر و بیماری و نومیدی از ازدواج با آن دختر، او را تحت فشار قرار

داد، تصمیم گرفت به آنچه در میان اهل نجف معروف بود که برای حل مشکل، چهل شب چهار شنبه به «مسجد کوفه» بروند و به ذیل عنایت ولی عصر (عج) متوسل شوند تا به دیدار آن امام بزرگوار نایل گردند و به مقصود خود برسند»، عمل کند.

این کار را شروع کرد و پی در پی شب های چهار شنبه به مسجد کوفه می رفت تا

---

(1). اصول کافی، جلد 1، صفحه 508، حدیث 8.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 162

شب آخر فرا رسید، شبی بود زمستانی و تاریک و توأم با بادهای سخت و کمی باران.

او می گوید آن شب من بر سکویی که نزدیک در مسجد بود نشسته بودم و نمی توانستم وارد مسجد شوم، زیرا از این می ترسیدم که مسجد به خاطر خون ریزی سینه ام آلوده شود. هوا سرد بود و پوششی در برابر سرما نداشتم، اندوه شدیدی بر من سنگینی می کرد و دنیا در نظرم تیره و تار شده بود، پیش خود فکر می کردم، شبها یکی پس از دیگری گذشت و با این همه رنج و زحمت و مشقت و خوف، در این چهل شب به جایی نرسیدم، در حالی که یأس و نومیدی تمام وجود مرا فرا گرفته بود، احدی در مسجد حضور نداشت، من آتشی برای تهیه قهوه برافروخته بودم که به آن عادت داشتم و نمی توانستم ترک کنم، و قهوه ای که با من بود بسیار کم بود، ناگهان دیدم مردی از طرف در به سوی من آمد، همین که چشمم به او افتاد، پیش خود گفتم: این یکی از عرب های بادیه نشین اطراف مسجد است و آمده است که از قهوه من بنوشد، و در این شب

تاریک بی قهوه بمانم.

در همین حال که در این اندیشه بودم، آن مرد نزد من آمد، و با نام مرا مخاطب ساخت سلام کرد و در برابر من نشست، تعجب کردم، چگونه نام مرا می داند گفتم شاید از یکی از قبایل اطراف نجف باشد که من گاهی برای گرفتن کمک به سراغ آنها می روم، سؤال کردم آیا شما از فلان طایفه اید؟ گفت: نه. قبیله دیگری را نام بردم گفت: نه، و هر چه گفتم جواب منفی داد، من عصبانی شدم و به عنوان استهزاء گفتم شما از قبیله طُرَی طِره هستید (طری طره لفظ بی معنایی بود) آن بزرگوار این سخن را که شنید تبسّم کرد، و خشمگین نشد، فرمود: ایرادی ندارد بگو ببینم برای چه به اینجا آمده ای؟ گفتم به تو چه مربوط است که در این کارها دخالت می کنی؟

فرمود: ضرری ندارد، اگر برای من بازگو کنی! من از حسن اخلاق و بیان شیرین او سخت در شگفتی فرو رفتم و قلبم به او متمایل شد، هر چه بیشتر سخن می گفت بر محبتم افزوده می شد. من عادت به کشیدن توتون داشتم و از پیپ استفاده می کردم، آماده کردم و به او تعارف نمودم، فرمود برای تو اشکالی ندارد ولی من از آن استفاده نمی کنم، یک فنجان قهوه برای او ریختم، از من گرفت، مقدار کمی از

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 163

آن نوشید و بقیه را به من داده گفت: بقیه را بنوش!، لحظه به لحظه علاقه من به او بیشتر می شد به او گفتم: برادر! خداوند در این شب تاریک تو را برای من فرستاده که مونس من باشی! سپس شرح حال خود را برای او

با ذکر سه مشکلِ مهم زندگیم بازگو کردم، و گفتم که برای حل آنها به اینجا آمده و این همه زحمت بر خود هموار کردم، فرمود: اما سینه تو خوب شد، و در آینده نزدیکی نیز آن دختر به ازدواج تو در می آید ولی فقر تو تا پایان عمر بر طرف نخواهد شد. من توجه نداشتم که او چه می گوید و چگونه از آینده خبر می دهد، این مطلب گذشت، و بعد از ماجرای عجیبی از نظرم پنهان شد، هنگام صبح احساس کردم سینه ام کاملاً سالم است و بیش از یک هفته نگذشته بود که وسایل ازدواج با آن دختر از جایی که انتظار نداشتم فراهم شد، ولی فقر من همچنان باقی ماند. «1»

آنچه در بالا آمد گوشه هایی از سیره پیشوایان بزرگ اسلام علیهم السلام و تجلیاتی از حسن خلق آنها در برخورد با دوست و دشمن بود، این نمونه ها نشان می دهد که آن بزرگواران تا چه حد در این زمینه تأکید و اصرار داشتند که همه در برخوردهای خود نهایت حسن خلق را رفتار کنند. و آنچه را قرآن مجید درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده، عملاً نشان دهند. آری دعوت آنها به حسن خلق تنها با زبان روایات نبود، بلکه با عمل عالی ترین پیام را به ما دادند.

### سوء خلق و آثار آن

نقطه مقابل حسن خلق، سوء خلق است که می توان آن را به بد زبانی و خشونت تفسیر کرد.

افراد بد اخلاق و دارای سوء خلق، بلای عظیمی برای خود و خانواده و جامعه ای که در آن زندگی می کنند محسوب می شوند.

سوء خلق از مهمترین عوامل نفرت و انزجار و پراکندگی است و کسانی که به این

(1). جنّه المأوی که به ضمیمه جلد 53، بحار الانوار چاپ شده، صفحه 240.



درد بزرگ مبتلا هستند، غالباً در جامعه منزوی می شوند، و مردم با آنها قطع رابطه می کنند، و اگر به خاطر الزام های اجتماعی یا پست و مقامشان مجبور به مراوده با آنها باشند، در دل بر آنها نفرین می فرستند، و تا بتوانند از آن ها می گریزند.

هرگاه این بیماری اخلاقی در عالمان دینی و خادمان مذهب پیدا شود، خطر بسیار بزرگتری به دنبال دارد و آن این که سبب بدبینی و سوء ظن مردم به اصل مذهب و فرار آنها از دین خواهد شد. و این گناهی است بسیار بزرگ که چیزی نمی تواند آن را جبران کند.

به همین دلیل در روایات اسلامی شدیدترین تعبیرات درباره سوء خلق دیده می شود، تعبیراتی بسیار تکان دهنده و گاه وحشت زا، که گلچینی از آن را در ذیل، از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم:

1- در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «ایَّاکُمْ وَ سُوءَ الْخُلْقِ فَانَّ سُوءَ الْخُلْقِ فِی النّارِ لا مُحالَهَ؛ از سوء خلق بپرهیزید که این عمل سرانجام در آتش است» (و صاحب خود را نیز به آتش دوزخ گرفتار می کند). «1»

2- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که: سوء خلق گناهی است که توبه ندارد. و فرمود: «ابی اللّهُ لِصاحِبِ الخُلْقِ السَّیِّی بِالتَّوْبَهِ؛ خداوند از پذیرش توبه افراد بد اخلاق ابا دارد» عرض کردند: یا رسول الله! چرا و چگونه؟

فرمود: «لِانَّهُ اذا تابَ مِنْ ذَنْبٍ وَقَعَ فی اعْظَمَ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِی تابَ مِنْهُ؛ زیرا هنگامی که از گناهی توبه کند در گناه بزرگتری واقع می شود». «2»

ممکن

است منظور از این سخن این باشد که افراد بد اخلاق، هنگامی که در موردی توبه می کنند، در حالی که بد اخلاقی از وجود آنها ریشه کن نشده، عقده آن را در جای دیگر و به صورت شدیدتر باز می کنند، و به همین دلیل هرگز موفق به توبه کامل نمی شوند، مگر این که این رذیله اخلاقی را از وجود خود ریشه کن سازند.

3- حضرت علی علیه السلام سوء خلق را بدترین مصیبت شمرده و می فرماید: «اشَدُّ

---

(1). بحار الانوار، جلد 68، صفحه 383.

(2). بحار الانوار، جلد 70، صفحه 299.



الْمَصائِبِ سُوءِ الْخُلْقِ؛ شدیدترین مصیبت ها سوء خلق است». «1»

چه مصیبتی از آن بالاتر که انسان را در جامعه منزوی می کند و تمام پیوندها را میان او و خلق و خالق قطع می نماید.

4- و نیز از همان حضرت می خوانیم که فرمود: «لا وَحْشَةَ اوْحَشُ مِنْ سُوءِ الْخُلْقِ؛ وحشتی بدتر از سوء خلق نیست». «2»

دلیل آن روشن است، زیرا انسان را در تنهایی عجیبی فرو می برد.

5- به همین دلیل در حدیث دیگری می فرماید: «لا عَیْشَ لِسَیِّی الْخُلْقِ؛ انسان بد اخلاق زندگی ندارد». «3» چرا که هم خودش در زحمت است و هم اطرافیان و معاشرین او در عذابند.

6- شبیه این تعبیر اما با یک تفاوت روشن در یک حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «لاسُوْدَدَ لِسَیِّی الْخُلْقِ؛ انسان بد اخلاق در جامعه، بزرگی و آقایی پیدا نمی کند». «4»

دلیل آن هم روشن است زیرا نخستین شرط بزرگی و آقایی جاذبه اخلاقی و مهر و محبت و ادب است، و آن کس که این سرمایه را ندارد، به آن

نخواهد رسید.

7- و نیز از همان حضرت

حدیث گویای دیگری در این زمینه آمده است، می فرماید: «الْمُؤْمِنُ لَیِّنُ الْاریکه، سَهْلُ الْخَلِیْقَهِ، الْکافِرُ شَرَسُ الْخَلِیْقَهِ سَیِّئُ الطَّرِیْقَهِ؛ مؤمن نرم و انعطاف پذیر و خوش خلق است، و کافر بد اخلاق و بد روش است». «5»

و به این ترتیب حسن خلق، یکی از نشانه های ایمان، و سوء خلق یکی از نشانه های کفر می باشد.

### درمان سوء خلق

آنچه که در بالا آمد و روایات فراوان دیگری که برای پرهیز از طولانی شدن سخن، از ذکر آنها خودداری شد، به روشنی گواهی می دهد که سوء خلق یکی از

---

(1). عیون اخبار الرضا، جلد 2، صفحه 37، به نقل از پرورش روح، جلد 1، صفحه 83.

(2). شرح غرر، جلد 6، صفحه 400.

(3). همان، صفحه 359.

(4). همان.

(5). همان، جلد 1، صفحه 364، حدیث 1381.



بدترین و مزاحم ترین صفات است که آثار مرگباری در زندگی انسان و اطرافیان او دارد، و افق زندگانی را تیره و تار و شهد حیات را در کام انسان مبدّل به شرنگ می کند.

بنابراین کسانی که گرفتار این رذیله اخلاقی هستند باید هر چه زودتر برای درمان خود بکوشند، و از طرقی که علما و بزرگان اخلاق گفته اند بهره گیرند، از جمله این که: مبتلایان به این صفت رذیله باید همه روزه در عواقب شوم آن بیندیشند و روایات بالا و سخنان بزرگان را مکرر در مکرر

مرور كنند و آثار شوم آن را در زندگى مبتلايان به آن مشاهده نمايند كه چگونه مردم از آنها متنفّر مى شوند، و در زندگى در برابر حوادث سخت تنها مى مانند، و در مجموع رانده درگاه خدا و خلق خواهند شد.

اين نكته نيز حائز اهميت است كه براى ريشه كن

کردن صفات زشت اخلاقی باید از تمرین و ریاضت استفاده کرد، و در این طریق پافشاری نمود، خوش خلقی را- هرچند تصنّعی باشد پیشه خود ساخت، تا این امر به صورت عادت و ملکه در آید، و همین که عوامل سوء خلق پیش می آید، انسان خودش را از آن دور کند و به اموری دیگری مشغول سازد، به نماز و عبادت و زیارت برخیزد، یا خود را سرگرم ورزش و سرگرمی های سالم دیگر نماید.

و نیز همه روز به خود تلقین کند که من بد اخلاق نیستم و دارای حسن خلقم، این تلقین تدریجاً اثر می گذارد، و جوانه های حسن خلق بر شاخسار وجودش نمایان می شود، و آثار سوء خلق برچیده خواهد شد.

گاه می شود که سوء خلق، بر اثر گرسنگی، تشنگی و یا بیماری های جسمانی پیدا می شود در این گونه موارد باید به درمان ریشه های آن پرداخت، و از تماس زیاد با مردم خودداری کرد.

و گاه می شود که این رذیله اخلاقی از دوستان و رفیقان بد خلق به انسان منتقل می شود باید با این گونه افراد قطع رابطه نمود، و با کسانی رابطه برقرار کرد که دارای فضیلت حسن اخلاقند.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 167

اخلاق در قرآن ج 3 196

بداخلاق ترین مردم اگر به دستورهای بالا عمل کنند و تصمیم و اراده قوی برای اصلاح خویشتن داشته باشند، به یقین نتیجه خواهند گرفت.

### مزاح و شوخی

در روایات اسلامی و همچنین کلمات بزرگان اخلاق، بحث های گسترده ای در زمینه مزاح و شوخی آمده است که جمع بندی همه آنها انسان را به اینجا می رساند که «مزاح» اگر در حد اعتدال باشد و آلوده به گناهی نشود، نه تنها چیز بدی نیست بلکه

می توان آن را بخشی از مسأله حسن خلق و گشاده رویی و اخلاق فاضله محسوب داشت، و بی شک اگر به افراط کشیده شود، یا با گناه آلوده گردد مبدل به یکی از رذایل اخلاقی می شود. و گاه ممکن است خطرات آن از خطرات سخنان جدی بیشتر باشد، چرا که در مزاح نوعی آزادی وجود دارد که در سخنان جدی نیست.

از سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام و بزرگان دین نیز استفاده می شود که آنها عملاً مزاح را به صورت معتدل در زندگی خود داشتند.

با این اشاره به سراغ بخشی از روایاتی که مزاح را نیکو شمرده و سپس به سراغ روایاتی که از آن مذمت کرده است می رویم تا طریق جمع میان این دو گروه از فحوای روایات روشن شود.

1- در حدیثی از حضرت علی علیه السلام می خوانیم که درباره پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می فرمود: «کانَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله لَیَسُرُّ الرَّجُلَ مِنْ اصْحابِهِ اذا رَآهُ مَغْمُوماً بِالْمُداعَبَهِ؛ رسول خدا هرگاه یکی از یاران خود را اندوهگین می دید او را با شوخی و مزاح خوشحال می کرد». «1»

آری آن حضرت از مزاح برای یک هدف انسانی مطلوب بهره می گرفت، و دل های غمگین را پر از سرور می کرد.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که به یکی از یاران خود فرمود:

---

(1). مستدرک الوسائل، جلد 8، صفحه 408.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 168

«کَیْفَ مُداعَبَهُ بَعْضِکُمْ بَعْضاً؛ چگونه شما با یکدیگر شوخی می کنید»؟

او پاسخ گفت: بسیار کم.

امام فرمود: «فَلا تَفْعَلَوا فَانَّ الْمُداعَبَهَ مِنْ حُسْنِ الْخُلْقِ، وَ انَّکَ لَتُدْخِلُ بِها السُّرُورَ عَلی اخِیکَ وَ لَقَدْ کانَ

رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یُداعِبُ الرَّجُلَ یُرِیدُ انْ یَسُرَّهُ؛ این کار را نکنید (و مزاح را ترک نگویید) زیرا مزاح شاخه ای از حسن خلق است، و به وسیله آن شادی در دل برادر مؤمن خود وارد می کنی و پیامبر صلی الله علیه و آله با افرادی شوخی می کرد، تا آنها را خوشحال کند». «1»

3- در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم که فرمود: «ما مِنْ مُؤْمِنٍ الَّا وَ فِیهِ دُعابَهٌ، قُلْتُ وَ مَا الدُّعابَهُ قالَ الْمَزاحُ؛ هیچ مؤمنی نیست مگر این که در او دعابه وجود دارد، راوی می گوید: سؤال کردم دعابه چیست؟ فرمود: مزاح است». «2»

از این تعبیر استفاده می شود مؤمنان نباید خشک باشند، و یکی از شاخه های حسن خلق مزاح های حساب شده و توأم با تقوا است.

4- از روایات استفاده می شود که گاه پیشوایان معصوم علیهما السلام دیگران را تشویق می کردند که در مجلس آنها مزاح کنند و مایه ادخال السّرور گردند. مرحوم «کلینی» در کتاب «کافی» در حدیثی نقل می کند، که یک نفر اعرابی بود که گاه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می آمد و هدیه ای می آورد، سپس عرض می کرد: پول هدیه ما را محبت فرمائید. پیامبر صلی الله علیه و آله می خندید. و لذا گاهی که حضرت اندوهگین می شد، می فرمود:

اعرابی کجا است ای کاش می آمد. «3»

5- در احادیث، نمونه هایی از مزاح های پیامبر صلی الله علیه و آله به افراد دیده می شود که در نوع خود جالب و آموزنده است از جمله در حدیثی داریم که: زنی به نام «امّ ایمن» خدمت پیامبر علیه السلام آمده عرض کرد: همسرم از شما دعوت کرده، فرمود: همسرت کیست،

همان کسی که در چشمش سفیدی است. زن عرض کرد به خدا سوگند چشم او سفید نیست، فرمود: من می دانم که در چشم او سفیدی است، عرض کرد:

«لا وَاللَّهِ نه به خدا سوگند». فرمود: «هر کسی در چشمانش سفیدی (و سیاهی) است». «4»

---

(1). اصول کافی، جلد 2، صفحه 663، حدیث 3.

(2). همان، حدیث 2.

(3). همان، حدیث 1.

(4). تنبیه الخواطر، جلد 1، صفحه 112.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 169

در برابر این احادیث، احادیث فراوانی وارد شده که از مزاح نهی می کند از جمله:

1- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «ایَّاکُمْ وَ الْمَزاحَ فَانَّهُ یَذْهَبُ بِماءِ الْوَجْهِ وَ مَهابَهِ الرِّجالِ؛ از مزاح بپرهیزید که آبرو و ابهّت انسان را می برد». «1»

2- باز در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «اذا احْبَبْتَ رَجُلًا فَلا تُمازِحْهُ وَ لا تُمارِهِ؛ هنگامی که کسی را دوست داشتی مزاح با او مکن و جرّ و بحث با او منما». «2»

3- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «ایَّاکُمْ وَ الْمَزاحَ فَانَّهُ یَجُرُّ السَّخِیمَهَ وَ یُورِثُ الضَّغِینَهَ وَ هُوَ السَّبُّ الْاصْغَرُ؛ از مزاح بپرهیزید که سبب کینه و عداوت است، و دشنام کوچک محسوب می شود». «3»

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لا تُمازِحْ فَیُجْتَرَءُ عَلَیْکَ؛ مزاح مکن که افراد بر تو جری و جسور نمی شوند».

«4»

*** بنابر آنچه در این روایات کوتاه و پر معنی آمده است، مزاح می تواند آبرو و شخصیت انسان را بر باد دهد، سبب عداوت و دشمنی گردد، و مانند دشنام تأثیر سوء بگذارد و موجب جرئت و جسارت افراد نادان بر انسان گردد.

از مطالعه این تعبیرات

به خوبی می توان دریافت که راه جمع میان گروه اول از روایات که تشویق به مزاح می کند و گروه دوم که از آن به شدت نهی می کند چیست؟

توضیح این که: مزاح امری است بسیار پیچیده، و گاه شوخی ها از جدی ها جدی تر است، و به تعبیر دیگر، مزاح بسیار ظریف و شکننده است، و اگر از حساب و کتاب خارج شود، آثار آن بسیار ویران گر و مخرّب است.

اگر مزاح در حد اعتدال و صرفاً برای ادخال سرور و شادمانی در قلب مؤمن و رفع خستگی ها و اندوه ها باشد، و تمام جهات شرعی در آن رعایت گردد به یقین

---

(1). اصول کافی، جلد 2، صفحه 665، حدیث 16.

(2). همان، صفحه 664، حدیث 9.

(3). همان، صفحه 664، حدیث 12.

(4). همان، صفحه 665، حدیث 18.



مطلوب است و مورد رضای خدا.

ولی اگر مزاح به قصد انتقام جویی و بردن آبروی اشخاص، و اعمال کینه توزی است، مخصوصاً در مواردی که از طریق جدی، این کارها امکان پذیر نیست، و گروهی به شوخی و مزاح برای رسیدن به اهداف شیطانی خود پناه می برند، بدون شک مبغوض و منفور، و گاه از دشنام هم بدتر است.

همچنین اگر در مزاح از کلمات رکیک و سخنان سبک و کودکانه استفاده شود بی شک سبب آبروریزی و از بین رفتن شخصیت انسان است.

و نیز اگر مزاح در برابر کسانی که ظرفیت آن را ندارند و حریم شخصیت اشخاص را نمی شناسند انجام گیرد، ای بسا راه را برای جرئت و جسارت آنها باز می کند و آنها نیز هر چه بخواهند می گویند.

این گونه مزاح ها، نه تنها مطلوب نیست، بلکه گاهی در سلک گناهان کبیره

قرار می گیرد.

راهیان راه حق و سالکان الی اللّه و طالبان تهذیب نفس باید در مورد مزاح به هوش باشند، نه آن را از زندگی حذف کنند، و به صورت انسانی عبوس و خشک و فاقد احساس و محبت در آیند، و نه به وسیله آن آلوده گناهان یا اعمال منافی مروّت گردند، و بسیار دیده ایم که افرادِ ظاهراً متدین گاهی در جلسات خود به عنوان مزاح و شوخی سخنانی می گویند یا حکایاتی نقل می کنند که گاه غیبت یا تهمت و یا اشاعه فحشاء، و یا سبب ریختن آبروی مسلمانان می گردد.

از این گذشته مزاح هر چند هیچ مطلب خلافی در آن نباشد اگر زیاد شود غالباً آثار منفی دارد، و به گفته بعضی از بزرگان: «الْمَزاحُ فِی الْکَلامِ کَالْمِلْحِ فِی الطَّعامِ؛ مزاح در سخن مانند نمک در غذاست (که اگر از حد بگذرد شور، و اگر کم باشد بی نمک می شود)».

اضافه بر این کسانی که زیاد شوخی می کنند سخنان جدی آنها از ارزش می افتد، و مردم سخنان آنان را به عنوان جدّی قبول نمی کنند، چنانکه در حدیث امیر مؤمنان علی علیه السلام وارد شده است «مَنْ کَثُرَ هَزْلُهُ بَطَلَ جِدُّهُ؛ کسی که شوخی اش زیاد شود، جدّی اش باطل می شود». «1»

---

(1). غرر الحکم، شماره 8356، جلد 5، صفحه 279.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 171

این نکته نیز حائز اهمیت است که گاه مزاح ها، اهداف جدی را تعقیب می کند، اگر این هدف های جدی، مسایل تربیتی و سازنده باشد بسیار خوب است، مثلًا از طریق شوخی به کسی فهمانده شود که باید در امور دینی و اخلاقی کوشا باشد، این کار بسیار خوبی است، ولی اگر هدف های جدی نهفته در مزاح

مسایل تخریبی و مفسده انگیز و انتقام جویی و مانند آن باشد، بسیار زشت و ناجوانمردانه است که انسان در لباس مزاح آبروی افراد را ببرد و بر شخصیّت آنها ضربه وارد کند.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 173

6

امانت و خیانت

اشاره

امانت از مهم ترین فضایل اخلاقی و ارزشهای اسلامی و انسانی است که با تأکید فراوان در قرآن و احادیث از آن یاد شده است و علمای اخلاق و سالکان الی الله اهمیت فوق العاده ای برای آن قائلند، و به عکس خیانت از بزرگترین گناهان و نکوهیده ترین رذایل اخلاقی است.

امانت سرمایه اصلی جامعه انسانی و سبب پیوند مردم با یکدیگر و نظم معاش و معاد آنها است، در حالی که خیانت آتش سوزانی است که همه پیوندها را از میان می برد، و سبب هرج و مرج جامعه و فقر و ضعف و بدبختی است. امانت از صفاتی است که هم در رابطه خلق با خالق و هم انسان ها نسبت به یکدیگر و هم انسان نسبت به خودش و هم نسبت به محیط زیست او صادق است. کتاب های آسمانی و آیین های الهی امانت های خدا در نزد مردم است.

نعمت های معنوی و مادی که خداوند در جسم و جان انسان آفریده هم امانت های او هستند.

اموال و ثروت های مردم و پست ها و مقام های اجتماعی، امانت هایی است که مردم مأمور به حفظ آنها هستند.

فرزندان در دست پدر و مادر، و شاگردان در نزد معلّمان همه امانت های الهی

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 174

محسوب می شوند.

آب و خاک و هوا و آنچه خداوند برای زندگی و حیات بشر در جهان طبیعت آفریده هر کدام امانتی گرانبها در دست انسان ها است، که خیانت نسبت به آنها گناه بزرگی

است.

با توجه به وسعت مفهوم «امانت» و «خیانت» و گسترش دامنه آن در ابعاد مختلف اهمیت این فضیلت اخلاقی بیش از پیش آشکار می شود.

با این اشاره به آیات قرآن باز می گردیم و به کلام الهی در زمینه امانت و خیانت گوش جان فرا می دهیم.

در قرآن مجید امانت به صورت مفرد یا جمع بارها تکرار شده.

و در مورد شش نفر از پیامبران بزرگ الهی جمله «انِّی لَکُمْ رَسُولٌ امِینٌ» من برای شما فرستاده امینی هستم» در آیات قرآن درباره نوح علیه السلام (شعراء- 107) و هود (شعراء 125) و صالح (شعراء- 143) و لوط (شعراء- 162) و شعیب (شعراء- 178) و موسی (دخان- 18) دیده می شود، که نشانه واضحی از اهمیت این فضیلت اخلاقی است که در کنار امر رسالت قرار گرفته، و بدون آن هرگز اعتماد امت ها به رسولان جلب نمی شود.

از این گذشته آیات متعددی در سوره های مختلف پیرامون اهمیت امانت و لزوم رعایت کردن آن دیده می شود که ذیلاً به سراغ تفسیر آنها می رویم.

1- وَالَّذِینَ هُمْ لِاماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ. (مؤمنون- 8، معارج- 32)

2- انَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ انْ تُؤَدُّوا الْاماناتِ الى اهْلِها وَ اذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ انْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ انَّ اللّهَ نِعِمَّا یَعِظُکُمْ بِهِ انَّ اللّهَ کانَ سَمِیعاً بَصِیراً. (نساء- 58)

3- یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاتَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا اماناتِکُمْ وَ انْتُمْ تَعْلَمُونَ. (انفال- 27)

4- ... فَانْ امِنَ بَعْضُکُمْ بَعْضاً فَلْیُؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِنَ امانَتَهُ وَ لْیَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ ... (بقره- 283)

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 175

5- انَّا عَرَضْنا الْامانَهَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْارْضِ وَ الْجِبالِ فَابَیْنَ انْ یَحْمِلْنَها وَ اشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَها الانْسانُ انَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولًا. (احزاب- 72)

ترجمه:

1-

و آنها که امانتها و عهد خود را رعایت می کنند.

2- خداوند به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید! و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید! خداوند، اندرزهای خوبی به شما می دهد خداوند شنوا و بیناست.

3- ای کسانی که ایمان آورده اید! به خدا و پیامبر خیانت نکنید و (نیز) در امانات خود خیانت روا مدارید در حالی که می دانید.

4- ... و باید کسی که امین شمرده شده (و بدون گروگان چیزی از دیگری گرفته) امانت (و بدهی خود را به موقع) بپردازد و از خدائی که پروردگار او است بپرهیزد ....

5- ما امانت (تعهد، تکلیف، و ولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم آنها از حمل آن سر برتافتند و از آن هراسیدند، اما انسان آن را بر دوش کشید او بسیار ظالم و جاهل بود (چون قدر این مقام عظیم را نشناخت و به خود ستم کرد!).

### تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه اوصاف برجسته مؤمنان راستین، ضمن بشارت دادن آنها به فلاح و رستگاری بیان شده است، و بعد از بیان اهمیت نماز و اعراض از لغو و بیهودگی و پرداختن زکات و پرهیز از هر گونه انحراف جنسی در پنجمین و ششمین توصیف اشاره به مسأله حفظ امانت و پای بندی به عهد و پیمان کرده می فرماید:

«مؤمنان کسانی هستند که امانت ها و عهد خود را رعایت می کنند».

(وَالَّذِينَ هُمْ لِاماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ).

همین تعبیر در سوره معارج آیه 32 ضمن اوصاف انسان های شایسته بیان شده

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 176

است و در آنجا نیز بر اهمیت امانت و وفای به عهد تکیه شده است.

قابل توجه

این که «امانات» در اینجا به صورت جمع ذکر شده که اشاره به انواع و اقسام امانت است، و بسیاری از مفسران تصریح کرده اند که امانت در این آیه، تنها شامل امانت های مالی نیست، بلکه شامل امانات معنوی مانند قرآن و آیین خدا و عبادات، وظائف شرعیه و همچنین شامل نعمت های مختلفی که خداوند به انسان داده است می شود.

و از اینجا روشن می شود که مؤمنان واقعی و انسان های شایسته کسانی هستند که تمام این امانت ها را مراعات کنند، و مراقب حفظ همه آنها باشند.

عطف وفای به عهد بر حفظ امانت بیانگر این حقیقت است که هر دو به یک ریشه باز می گردند، چرا که پیمان شکنی نوعی خیانت در عهد و پیمان است و رعایت امانت نوعی وفاداری به عهد و پیمان محسوب می شود.

تعبیر به «راعون» که از ماده رعایت است (توجه داشته باشید که این واژه از ماده «رعی» به معنی مراقبت از گوسفندان به هنگام چرا گرفته شده است) نشان می دهد که منظور از آن چیزی بیش از ادای امانت است، بلکه مراقبت همه جانبه از آن را توصیه می کند.

بدیهی است امانت گاهی جنبه فردی دارد و به دست یک شخص سپرده می شود (مانند یک امانت مالی که انسانی به انسان دیگر می دهد) و گاه جنبه گروهی دارد مثلاً حفظ قرآن و آیینِ خدا و حفظ استدلال کشورهای اسلامی، امانت هایی است که به دست جوامع اسلامی سپرده شده و برای حفظ آن حرکت گروهی و دسته جمعی لازم است.

در دومین آیه با صراحت دو دستور بیان شده است؛ دستوری درباره امانت و دستور دیگری درباره عدالت، می فرماید: خداوند به شما دستور می دهد که امانت ها

را به صاحبان آنها برسانید، و هنگامی که میان مردم داوری می کنید از روی عدالت داوری کنید. خداوند پند و اندرزهای خوب به شما می دهد. خداوند شنوا و بینا است. (انَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ انْ تُؤَدُّوا الْاماناتِ الَی اهْلِها وَ اذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ انْ تَحْکُمُوا

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 177

بِالْعَدْلِ انَّ اللَّهَ نِعِمَّا یَعِظُکُمْ بِهِ، انَّ اللَّه کانَ سَمِیعاً بَصِیراً).

با این که مسأله حکومت عادلانه و داوری صحیح در میان مردم جایگاه بسیار والایی دارد، در عین حال پیش از آن دستور به ادای امانات داده شده است که نشانه اهمیت فوق العاده آن است. و ترتیبی که در آیه اشاره شده شاید به خاطر این است که امانت مفهوم عامی دارد که داوری عادلانه در میان مردم یکی از مصادیق آن است، زیرا امانت به مفهوم عام آن تمام مقامات و پست های اجتماعی را که امانت های خدا و امانت های مردم، در دست صاحبان آن مقام ها است شامل می شود.

تأکیدهائی که در ذیل آیه آمده از یک سو توصیه به امانت و عدالت را پند و اندرزهای نیک پروردگار می شمرد، و از سوی دیگر به همگان هشدار می دهد که خدا مراقب اعمال آنها است. اهمیت مضاعفی به این دو موضوع یعنی رعایت امانت و عدالت می دهد.

در تفسیر کبیر فخر رازی می خوانیم که برای امانت سه شاخه بیان شده است؛ امانات پروردگار، و امانت های مردم و امانات خویشتن. سپس در شرح هر یک از این ها بحث مشروحی دارد از جمله انجام واجبات و ترک محرمات را جزء امانات الهی می شمرد، و آنها را به شاخه های متعدد، از جمله امانت زبان، امانت چشم و گوش ذکر می کند (زبان

باید به گناه گردش نکند، چشم نگاه خیانت آمیز ننماید و گوش، گفتار حرام نشنود).

و امانت های مردمی را از قبیل سپرده هایی که نزد یکدیگر دارند و ترک کم فروشی و ترک غیبت و رعایت عدالت از ناحیه حکومت ها، و عدم تحریک عوام در تعصب های باطل و مانند آن را می شمرد.

و امانت انسان را نسبت به خویش این می داند که آنچه را خیر دین و دنیای او است برگزیند، و تسلیم شهوت و غضب و گناهان ناشی از آنها نشود. «1»

---

(1). تفسیر فخر رازی، جلد 10، صفحه 139. (ذیل آیه مورد بحث).



گسترش مفهوم امانت و شمول آن نسبت به بسیاری از وظایف مهم و نعمت ها در بسیاری از تفاسیر از جمله تفسیر «ابو الفتوح رازی» و قرطبی و «فی ظلال» و «مجمع البیان» و غیر این ها مورد تأکید واقع شده است.

در روایات اسلامی چنانکه بعداً اشاره خواهیم کرد نیز تصریح به این معنی شده است.

آنچه در شأن نزول این آیه نقل شده نیز به خوبی گستردگی مفهوم امانت را نشان می دهد زیرا در شأن نزول می خوانیم هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله با پیروزی کامل وارد مکه شد، «عثمان بن طلحه» کلید دار کعبه را احضار فرمود و کلید را از او گرفت تا درون کعبه را از لوث بتها پاک سازد. پس از انجام این مقصود عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضا کرد منصب کلید داری بیت الله که مقام بسیار برجسته ای بود، به او سپرده شود، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نکرد و کلید را به دست «عثمان بن طلحه» داد در حالی

که آیه فوق را تلاوت می فرمود: «انَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ انْ تُؤَدُّوا الْاماناتِ الی اهْلِها ...» این در حالی است که هنوز «عثمان» مسلمان نشده بود.

در سوّمین آیه صریحاً از سه چیز نهی شده؛ خیانت به خدا و خیانت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و خیانت به امانت هایی که در میان مردم است می فرماید ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله خیانت نکنید و در امانات خود نیز خیانت روا ندارید (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا اماناتِکُمْ). «1»

معروف در میان مفسران، آن است که منظور از امانت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله که نهی از خیانت در آن شده است همان «اسرار» مسلمانان است، که بعضی از افراد ضعیف الایمان به خاطر حفظ منافع شخصی خود برای مشرکان افشا کردند و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت که یک نمونه از آن در داستان «ابو لبابه» دیده می شود. که بعضی از اسرار نظامی مسلمانان را برای دشمنان سرسختی مانند یهود

---

(1). در مورد محل اعراب جمله «و تخونوا اماناتکم» احتمالات متعددی داده شده، و از همه مناسب تر آن است که تخونوا مجذوم به وسیله لاء محذوفی است و معطوف است بر لا تخونوا که در جمله اول آمده است، بنابراین واو، واو عاطفه است نه واو حالیه و نه واو به معنی «مَعَ».



«بنی قریظه» فاش ساخت. و یا داستان حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله را برای «ابو سفیان» فاش کردند. و منظور از خیانت در امانات در جمله دوم همان

اماناتی است که در میان مردم معمول است.

بعضی دیگر خیانت به خدا را مربوط به فرائض و واجبات، و خیانت به پیامبر صلی الله علیه و آله را مربوط به سنت ها، و خیانت به مردم را مربوط به اموال آنها دانسته اند.

احتمال دیگری نیز داده شده که که از احتمالات سابق جامع تر و بهتر است و آن این که آیه مفهوم گسترده ای دارد که شامل هر گونه امانت معنوی و مادی و مالی و غیر مالی می شود. بنابراین هم خیانت به امانت های الهی ممنوع است هم امانت هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله از آیین خود نزد امّت گذارده و هم امانت هایی که مردم نسبت به یکدیگر دارند چه در مربوط به امور مالی و چه اسرار زندگی. لذا در حدیث آمده است که پیامبر به ابو ذر فرمود: «یا اباذَرْ الَمجالِسُ بِالامانَهِ وَ افْشاءُ سِرِّ اخِیکَ خِیانَهٌ؛ ای ابو ذر گفتگوهایی که در مجالس خصوصی می شود امانت است و افشاء سرّ برادرت خیانت محسوب می شود». «1»

آیه 28 همین سوره انفال که در دنبال آیه سابق آمده است نشان می دهد که حتی اگر اموال و منافع اولاد انسان به خطر بیفتد نباید به خاطر آنها خیانت کرد (همان گونه که در داستان ابو لبابه آمده است که وجود اموال و اولاد او در میان یهودیان سبب شد که نسبت به اسرار نظامی مسلمین خیانت کند) می فرماید:

«وَاعْلَمُوا انَّما امْوالُکُمْ وَ اوْلادِکُمْ فِتْنَهٌ وَ انَّ اللَّهَ عِنْدَهُ اجْرٌ عَظِیمٌ؛ بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش است و پاداش عظیم نزد خدا است».

بنابراین امانت های الهی و مردمی چیزی نیست که انسان بتواند به بهانه های مختلف در آن

خیانت کند.

***

---

(1). بحار الانوار، جلد 74، صفحه 89.



سومین آیه مخصوص به امانت های مالی است و در لابلای آیاتی که سخن از تنظیم اسناد مالی می دهد واقع شده می فرماید: هرگاه بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر اطمینان داشته باشد (می تواند بدون نوشتن سند یا گرفتن گروگان، امانت خویش را به او بسپارد. و در این صورت کسی که امین شمرده شده باید امانت را (به موقع) بپردازد، و از خداوندی که پروردگار او است بپرهیزد. (و خیانت نکند) (فَانْ امِنَ بَعْضُکُمْ بَعْضاً فَلْیُؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِنَ امانَتَهُ وَ لْیَتَّقِ اللَّهَ رَبَّه).

تعبیر امانت در آیه بالا ممکن است اشاره به وام هایی باشد که بدون نوشتن سند و دادن گروگان- تنها به خاطر اعتماد و اطمینان- به افراد می دادند، یا اشاره به اموالی باشد که به عنوان رهن سپرده می شد، و یا هر دو. و در هر صورت دلیل روشنی است بر لزوم احترام امانت در هر شکل و در هر صورت.

*** در پنجمین و آخرین آیه مورد بحث باز هم سخن از امانت الهی است امانتی بزرگ و گسترده که آسمان ها و زمین و کوه ها از نگهداری آن عاجز بودند و انسان یک تنه آن را بر دوش کشید می فرماید: «ما امانت را به آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم آنها از حمل آن ابا کردند و از آن هراس داشتند اما انسان آن را بر دوش کشید و او بسیار ظالم و نادان بود. (چرا که قدر این مقام والا را نشناخت و به خود ستم کرد) (انَّا عَرَضْنَا الْامانَةَ عَلیَ السَّماواتِ وَ الْارْضِ وَ الْجَبالِ فَابَیْنَ انْ یَحْمِلْنَها وَاشْفَقْنَ

مِنْها وَ حَمَلَها الْانْسانُ انَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولًا).

این چه امانتی بود که آسمان با آن عظمت و زمین با این وسعت، و کوه ها با آن صلابت از حمل آن ناتوان بودند در حالی که این انسان خاکی با این جثّه کوچکش آن را بر دوش کشید.

مفسران پیشین و بزرگان معاصر احتمالات زیادی در تفسیر این آیه ذکر کرده اند ولی آنچه صحیح تر به نظر می رسد این است که منظور از این امانت بزرگ الهی همان تکلیف و مسئولیت است که بدون عقل و آزادی و اراده میسّر نیست.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 181

آری تعهّد و تکلیف و مسئولیت در برابر خدا و خلق و خویشتن بار بسیار سنگینی است که هیچ موجودی جز انسان استعداد پذیرش آن را نداشت، و به دنبال آن خداوند عقل را که ملاک ثواب و عقاب، و آزادی و وسیله انتخاب است به او داد، و مجموع این سه صفت (تکلیف و عقل و آزادی) عظمت بی نظیری به انسان داد، و او را به مقام خلیفه اللّهی رسانید.

ولی این انسان ظلوم و جهول، قدر این مقام منیع را نشناخت، در گرداب شهوات غوطه ور شد، و از سعادت بزرگی که در انتظار او بود دور ماند و به خویشتن ستم کرد.

بنابراین ظلوم و جهول بودن انسان به خاطر پذیرش این امانت نبود، چرا که پذیرش آن نشانه عقل و سبب افتخار او است، زیرا بدون آن هرگز به مقام خلیفهاللهی نمی رسید، بلکه ظلوم و جهول بودنش به خاطر عدم حفظ این امانت، و خیانت در آن بود.

آری امانتی که حفظ آن می توانست او را به اوج آسمان سعادت برساند خیانت در

آن سبب شد که به پست ترین ذلّت ها کشانده شود و حتی به مصداق «بَلْ هُمْ اضَلُّ» از چهار پایان هم پست تر شود.

به تعبیر دیگر آسمان ها و زمین و کوه ها با آن همه عظمت و وسعت، استعداد برای پذیرش این امانت نداشتند و در این عرضه الهی که به شکل تکوینی صورت گرفت با زبان حال عدم آمادگی خود را برای پذیرش تکلیف و مسئولیت اعلام داشتند ولی انسان به خاطر استعدادهای بالایی که خدا به او داده بود، در این عرضه تکوینی امانت را پذیرفت، و این بزرگترین افتخار او بود.

ولی از آنجا که گروه عظیمی از انسان ها حق این امانت الهی را ادا نکردند، و در حفظ آن نکوشیدند و از این رو مستحق عنوان ظلوم و جهول شدند، زیرا بزرگترین ظلم را به خویشتن کردند و از افتخار عظیمی که خدا به آنها داده بود غافل ماندند.

ذیل این آیه در واقع اشاره ای است به این نکته مهم که خیانت در امانت، ناشی از ظلم و جهل است و این همان چیزی است که ما در این بحث آن را دنبال می کنیم.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 182

آری حفظ امانت، دلیل بر عقل و عدالت است، و خیانت در آن دلیل بر ظلم و جهالت.

از آنچه در بالا گفته شد به خوبی روشن می شود که منظور از این انسان ظلوم و جهول، افراد کافر بی ایمان و یا مؤمنان ضعیف و بی تقوا است وگرنه اولیاء اللّه و نیکان و پاکانی که در مسیر آنها گام برداشتند همواره حق این امانت را ادا کرده و می کنند و در واقع همان ها هدف آفرینش نوع انسانند.

*** از مجموع آیاتی

که در بالا آمد اهمیت حفظ امانت (اعم از امانت های الهی و انسانی) به خوبی روشن می شود، که اسلام تا چه حد به این امر حیاتی اهمیت داده و آن را نشانه عقل و ایمان و عدالت شمرده است.

### امانت و خیانت در روایات اسلامی

در احادیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام به ما رسیده است اهمیت فوق العاده ای به این مسأله داده شده گاه از امانت به عنوان یکی از اصول اساسی مشترک در میان همه ادیان آسمانی یاد شده، و گاه به عنوان نشانه اصلی ایمان و گاه به عنوان سبب جلب و جذب رزق و روزی و اعتماد مردم، سلامت دین و دنیا و غنا و بی نیازی یاد شده است که گلچینی از این روایات را در ذیل از نظر می گذرانیم:

1- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «یا اَبَالْحَسَنِ اَدِّ الامانَةَ الَی الْبَرِّ وَ الْفاجِرِ فِی ما قَلَّ وَجَلَّ حَتَّی فِی الخَیْطِ وَ المَخِیطِ؛ ای ابوالحسن! امانت را چه مربوط به شخص نیکوکار باشد یا بدکار، چه کم باشد چه زیاد به صاحبش برسان، حتی در نخ و سوزن». «1»

علی علیه السلام می گوید این سخن را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ساعتی پیش از وفاتش به من فرمود و سه بار آن را تکرار کرد.

---

(1). بحار الانوار، جلد 74، صفحه 273.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 183

2- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «لا ایْمانَ لِمَنْ لا امانَةَ لَهُ؛ کسی که امانت را رعایت نمی کند ایمان ندارد». «1»

3- در حدیث

دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «انَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ یَبْعَثْ نَبِیّاً الَّا بِصِدْقِ الْحِدیثِ وَ اداءِ الْامانَهِ الَی الْبَرِّ وَ الْفاجِرِ؛ خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر این که راست گویی و اداء امانت نسبت به نیکوکار و بدکار جزء تعلیمات او بود». «2»

این تعبیر نشان می دهد که در تمام ادیان آسمانی راستی و امانت جزء مهمترین تعلیمات بوده و از اصول ثابت ادیان الهی شمرده می شود.

4- از همان امام بزرگوار نقل شده که برای آزمایش ایمان مردم فرمود: «لا تَنْظُرُوا الَی طُوْلِ رُکُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ، فَانَّ ذلِکَ شَئٌ اعْتادَهُ فَلَو تَرَکَهُ اسْتَوْحَشَ لِذلِکَ وَلکِنْ انْظُرُوا الی صِدْقِ حَدِیثِهِ وَ اداءِ امانَتِهِ؛ نگاه به رکوع و سجود طولانی افراد نکنید (و تنها آن را نشانه دیانت آنها ندانید) چرا که این چیزی است که ممکن است به آن عادت کرده باشد، و هرگاه آن را ترک کند، نگران می شود ولی نگاه به راست گویی و امانت آنها کنید». «3»

5- شبیه همین معنی با تعبیر تکان دهنده تری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «لاتَنْظُرُوا الَی کَثْرَهِ صَلاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ کَثْرَهِ الْحَجِّ وَ الْمَعْرُوفِ وَ طَنْطَنَتِهِمْ بِاللَّیْلِ وَلکِنْ انْظُرُوا الی صِدقِ الْحِدِیثِ وَ اداءِ الْامانَهِ؛ نگاه به فزونی نماز و روزه آنها و کثرت حج و نیکوکاری آنها و سر و صدایشان در شب (هنگام راز و نیاز با خدا) نکنید، بلکه نگاه به راست گویی و امانت آنها کنید». «4»

هدف از این تعبیر این نیست که نماز و روزه و حج و انفاق، سبک شمرده شود، بلکه هدف آن است که این ها

تنها نشانه دین داری افراد معرفی نگردد، بلکه به دو رکن اساسی دین یعنی راستی و امانت بیشتر توجه شود.

6- امام سجاد علیه السلام در این زمینه تعبیر عجیبی دارد؛ به شیعیانش می فرمود:

«عَلَیْکُمْ بِاداءِ الْامانَهِ فَوالَّذِی بَعَثَ مُحَمّداً صلی الله علیه و آله بِالحَقِّ نَبِیّاً لَوْ انَّ قاتِلَ ابِیَ الْحُسَیْنِ ابْنِ عَلِیٌّ علیهما السلام ائْتَمَنَنِی عَلَی السَّیْفِ الَّذِی قَتَلَهُ بِهِ لَأَدَّیْتُهُ الَیْه؛ به شما باد به اداء امانت، سوگند به آن

---

(1). همان.

(2). اصول کافی، جلد 2، صفحه 104.

(3). همان، صفحه 105، حدیث 13.

(4). بحار الانوار، جلد 72، صفحه 114، حدیث 5.



کس که محمد صلی الله علیه و آله را به حق پیامبر خویش قرار داد، اگر قاتل پدرم حسین علیه السلام شمشیری را که با آن پدرم را شهید کرد نزد من امانت می سپرد (و من امانت او را قبول می کردم) در امانتش خیانت نمی نمودم». «1»

7- شبیه همین معنی- به تعبیر دیگری- از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «انَّ ضارِبَ عَلِیٌّ بِالسَّیْفِ وَ قاتِلَه لَوْ ائْتَمَنَنِی وَ اسْتَنْصَحَنِی وَ اسْتَشارَنِی، ثُمَّ قَبِلتُ ذلِکَ مِنْهُ، لَادَّیْتُ الَیْهِ الْامانَهَ؛ آن کس علی علیه السلام را با شمشیر زد و شهید کرد، هرگاه امانتی نزد من بگذارد یا نصیحتی بخواهد یا مشورتی کند، و من از او بپذیرم، حق امانت را بجا می آورم».

(در نصیحت و مشورت و هم در امانت های عادی). «2»

8- از حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده به خوبی استفاده می شود که حتی مقامات عظیم پیشوایان بزرگ همچون علی علیه السلام در سایه صدق الحدیث و اداء الامانه بود، امام به یکی از یارانش

به نام «عبد الله بن ابی یعفور» فرمود: «انْظُرْ ما بَلَغَ بِهِ عَلِیٌ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَالْزَمْهُ؛ نگاه کن ببین علی علیه السلام که در سایه چه چیزی آن همه مقام نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیدا کرد، آن را بشناس و رها مکن. سپس افزود: «فَانَّ عَلِیّاً علیه السلام انَّما بَلَغَ ما بَلَغَ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ بِصِدْقِ الْحَدِیثِ وَ اداءِ الْامانَهِ؛ زیرا علی علیه السلام به آن همه مقامات در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رسید به خاطر راست گویی و ادای امانت بود». «3»

9- در حدیث دیگری در مورد آثار مهم دنیوی امانت و خیانت از علی علیه السلام می خوانیم «الْامانَهُ تَجُرُّ الرِّزْقَ وَ الْخِیانَهُ تَجُرَّ الْفَقْرَ؛ امانت رزق و روزی می آورد، و خیانت مایه فقر است». «4»

10- در حدیث کوتاه و بسیار پر معنی از همان بزرگوار می خوانیم: «رَأْسُ الْاسْلامِ الْامانَهُ؛ رأس (ریشه و اساس و سرچشمه) اسلام امانت است». «5»

11- شبیه همین معنی با کمی تفاوت از لقمان حکیم نقل شده فرمود: «یا بُنَّیَّ ادِّ الْامانَهَ تَسْلُمُ لَکَ دُنْیاکَ وَ آخِرَتُکَ وَکُنْ امِیناً تَکُنْ غَنِیّاً؛ پسرم! امانت را ادا کن تا دنیا و

---

(1). همان مدرک، حدیث 3.

(2). مجموعه ورّام، جلد 1، صفحه 20.

(3). اصول کافی، جلد 2، صفحه 104، حدیث 5.

(4). بحار، جلد 78، صفحه 60.

(5). شرح غرر الحکم، جلد 4، صفحه 47.



آخرت تو سالم باشد، و امین باش تا غنی شوی». «1»

12- این بحث را با حدیث ناب دیگری از رسول اللّه صلی الله علیه و آله پایان می دهیم فرمود:

«لاتَزالُ امَّتِی بِخَیْرٍ ما تَحابُّوا

وَ تَهادُّوا وَ ادَّوُا الْامانَهَ وَ اجْتَنِبُوا الْحَرامَ وَ وَقِّرُوا الضَّیْفَ وَ اقامُوا الصَّلاهَ وَ آتُوا الزَّکاهَ فَاذا لَمْ یَفْعَلُوا ذلِکَ ابْتَلَوا بِالْقَحطِ وَ السِّنِیْنِ؛ امت من همواره در مسیر خیر و سعادتند مادام که با یکدیگر محبت کنند و به یکدیگر اعتماد کنند، و امانت را به صاحبان آن بپردازند و از حرام پرهیز کنند، مهمان را گرامی دارند، نماز را بر پا کنند، و زکات را بپردازند، و هنگامی که چنین نکردند به قحطی و خشکسالی گرفتار می شوند». «2»

*** این روایات که تنها گلچینی از روایات مربوط به امانت در منابع اسلامی است، به خوبی نشان می دهد که امانت چه جایگاهی در میان تعلیمات اسلامی دارد، و خیانت تا چه حد زیانبار، ویران گر و مایه بدبختی و دوری از خدا است. هر یک از روایات بالا به یکی از ابعاد آثار سازنده امانت و ابعاد ویران گر خیانت اشاره می کند که تأمل و دقت در آنها چیزهای بسیار به انسان می آموزد.

### شاخه های امانت

هنگامی که سخن از امانت به میان می آید غالب مردم به امانت در امور مالی توجه می کنند، ولی همان گونه که در تفسیر آیات با صراحت از پیشوایان اسلام نقل شده بود، امانت معنی بسیار وسیع و گسترده ای دارد که شامل تمام مواهب الهی و نعمت های خداداد می شود.

از قرآن مجید و اسلام و ایمان و ولایت گرفته تا کوچک ترین مواهب مادی و معنوی همه در مفهوم وسیع امانت درج است.

احادیثی که می گوید امانت موجب غنی و بی نیازی، و خیانت موجب فقر است

---

(1). معانی الاخبار، صفحه 253؛ بحار الانوار، جلد 72، صفحه 117.

(2). بحار الانوار، جلد 72، صفحه 115.

ناظر به امانت های مالی و مادی است.

ولی آیه و بعضی از روایاتی که اشاره به عرضه شدن امانت به آسمان ها و زمین می کند به یقین به معنی امانت مادی و مالی نیست، بلکه فراتر از آن است، و ناظر به امانت های معنوی می باشد.

در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم هنگامی که وقت نماز فرا می رسید حال او دگرگون می شد، و هنگامی که از آن حضرت سؤال می کردند می فرمود: «وقت نماز رسیده همان وقت امانتی که خداوند آن را در آسمان ها و زمین عرضه داشت، و از حمل آن ابا کردند و ترسان شدند». «1»

در حدیثی می خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند ارواح پیغمبر صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیها السلام و ائمّه معصومین علیهم السلام را آفرید، سخنانی فرمود: از جمله این که: «وَلایَتُهُمْ امانَهٌ عِنْدَ خَلْقِی؛ ولایت آنها امانتی است در نزد خلق من». «2»

از احادیث دیگری استفاده می شود که خلافت رسول اللَّه صلی الله علیه و آله امانت است. «3»

یا این که نماز و زکات و حج امانت است. «4»

و یا همسران نزد شما امانت الهی هستند. «5»

و در نهج البلاغه در نامه امیر مؤمنان علی علیه السلام به اشعث بن قیس می خوانیم که فرمود: «وَ انَّ عَمَلَکَ لَیْسَ لَکَ بِطُعْمَهٍ وَلکِنَّهُ فِی عُنُقِکَ امانَهً؛ فرمانداری برای تو وسیله آب و نان نیست، بلکه امانتی است در گردن تو». «6»

و نیز در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که مجالس (خصوصی که اسرار در آن گفته می شود) امانت است. «7»

حتی در بعضی از روایات دارد که غسل جنابت (به عنوان

یک تکلیف الهی) امانتی است که خداوند نزد بندگانش گذارده است. «8»

به هر حال امانت و خیانت را نمی توان در عمل خاص و برنامه معینی محدود

---

(1). نور الثقلین، جلد 4، صفحه 313.

(2). بحار الانوار، جلد 26، صفحه 320.

(3). همان، جلد 99، صفحه 175.

(4). همان، صفحه 274.

(5). همان، جلد 21، صفحه 381.

(6). نهج البلاغه، نامه 5.

(7). المحجه البیضاء، جلد 3، صفحه 327.

(8). بحار الانوار، جلد 10، صفحه 181.



ساخت چرا که آثار و پی آمدهای آن نیز تنها در بخش امانت و خیانت مالی محدود نمی شود.

### آثار و پیامدهای امانت و خیانت

مهمترین و آشکارترین اثر امانت، مسأله اعتماد است.

می دانیم در زندگی اجتماعی که اساس کار تعاون و همکاری برای مبارزه با مشکلات و بهره گیری هر چه بیشتر از مواهب حیات است، مسأله اعتماد نقش اصلی را ایفا می کند، چرا که اگر اعتماد متقابل نباشد جامعه بشری به جهنم سوزانی تبدیل می شود که همه از یکدیگر وحشت دارند، و

به جای این که نیروها در جهت سازندگی به کار بیفتد در جهت پیشگیری از این وحشت به کار گرفته خواهد شد.

به تعبیر دیگر جامعه انسانی بدون اعتماد متقابل، همه چیز خود را از دست می دهد، هر چند همه امکانات را در اختیار داشته باشد، و به عکس با داشتن اعتماد متقابل همه چیز دارد، هر چند به ظاهر فاقد امکانات باشد.

پایه و اساس این اعتماد دو چیز است: 1- امانت 2- صداقت. و این که در روایات گذشته خواندیم امانت سبب غنا و بی نیازی می شود، و خیانت مایه فقر، دلیلش همان است که در بالا آمد.

و این که در روایات نیز آمده بود تمام انبیای الهی امانت و صداقت

را در متن دستورهای خود داشته نیز به خاطر همین است.

مرحوم کلینی در کافی ماجرای جالبی در این زمینه نقل می کند می گوید: مردی به نام عبد الرّحمن فرزند سیّابه (که از علاقه مندان خاص امام صادق علیه السلام بود نقل می کند هنگامی که پدرم از دنیا رفت، یکی از دوستانش، درِ خانه ما آمد و به من تسلیت گفت سپس افزود آیا پدرت چیزی برای شما باقی گذاشته است گفتم نه او کیسه ای که هزار درهم در آن بود به من داد گفت از این مال نگهداری کن و از درآمد آن بهره برداری نما، من این خبر را در حالی که بسیار خوشحال بودم به مادرم گفتم،

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 188

سپس با کمک دوستی به وسیله آن هزار درهم متاع هایی خریدم و در مغازه ای مشغول کسب شدم و خداوند اموال زیادی به من روزی کرد، زمان حج فرا رسید من به مادرم گفتم به قلب من افتاده است که به زیارت خانه خدا بروم، مادرم گفت: هزار درهم آن مرد را به او برگردان، من نزد او آمدم، امانتش را به او بازگرداندم. او گفت شاید این مقدار کم بوده بیشتر به تو بدهم، گفتم نه (من از آن استفاده فراوان بردم) ولی می خواهم حج بروم. دوست داشتم امانتت را به تو بازگردانم.

هنگامی که مناسک حج را بجا آوردم به مدینه آمدم، خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم جمعیت زیادی نزد حضرت بودند، هنگامی که مجلس خلوت شد امام به من اشاره ای فرمود، نزدش رفتم فرمود آیا نیازی داری؟ عرض کردم من عبد الرحمن بن سیّابه هستم. فرمود پدرت چه کرد؟ عرض کردم مرحوم شد،

حضرت ناراحت شد و طلب آمرزش برای او کرد، سپس فرمود: آیا چیزی برای شما گذاشته است؟ گفتم نه فرمود پس چگونه حج کردی؟ من ماجرای دوست پدرم را بازگو کردم، هنوز سخنانم تمام نشده بود فرمود هزار درهم را چه کردی؟ عرض کردم به صاحبش برگرداندم فرمود: «احسنت» آیا مایل هستی پندی به تو دهم؟ عرض کردم فدایت شوم آری، فرمود: «عَلَيْکَ بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَاداءِ الْامانَهِ تَشْرُکُ النَّاسَ فِی امْوالِهِمْ هَکَذا- وَ جَمَعَ بَيْنَ اصابِعِهِ-؛ بر تو باد به راست گویی و اداء امانت تا شریک مال مردم شوی این چنین- هنگامی که این سخن را می گفت انگشتان خود رابه هم جمع کرده بود و به من نشان می داد، یعنی مانند این انگشتان-».

عبد الرحمن می گوید من این سخن (نورانی) را به خاطر سپردم، و کار من به قدری بالا گرفت که در یک سال زکات اموال من سیصد هزار درهم شد. «1»

ما هم در دوران زندگی خود نظیر این گونه اشخاص را دیده ایم، تاجر با فضیلتی در نجف اشرف بود که معاصرین ما همه او می شناسند، به خاطر شهرتش به امانت داری، هر کس هر چه داشت به دست او می سپرد، و فکرش از هر نظر راحت

---

(1). فروع کافی، جلد 5، صفحه 134. (با کمی تلخیص).



بود، تا آنجا که چون او تابعیت عراق را داشت و بسیاری از علماء و فضلا و طلاب نداشتند، خانه هایی را که می خریدند همه به نام او می کردند، و شاید هنگام وفاتش بیش از پانصد خانه از افراد مختلف به نام او بود، که هیچ کدام با مشکلی روبرو نشدند (رحمه اللَّه علیه).

از سوی

دیگر هنگامی که امانت در یک جامعه یا در یک خانواده حکم فرما شود، مایه آرامش فکر و روح آنها است، زیرا در صورت احتمال خیانت همه از هم وحشت دارند و دائماً از این نگرانند که خیانتی نسبت به آنها صورت نگیرد، و مال یا جان یا ناموس یا مقامشان به خطر نیفتد، و به یقین ادامه چنین زندگی که افراد از یکدیگر بترسند ناگوار و دردناک است وای بسا سبب بیماری های جسمی و روحی فراوانی شود.

از سوی سوم امانت بسیاری از هزینه های زندگی را کم می کند، و سبب صرفه جویی در وقت و عمر و مال است، زیرا هنگامی که راه خیانت در محیط باز شود مدیران و مسؤلان مختلف ناچارند بازرس ها و حسابرس هایی با هزینه های سنگین برای پیش گیری از خیانت های احتمالی در بخش های مختلف بگمارند، و گاه لازم می شود نسبت به بازرس ها هم بازرس های دیگر که اعمال آنها را کنترل کنند در نظر بگیرند. هر چند این امور نیز به طور کامل نمی تواند جلو مشکلات ناشی از خیانت را بگیرد، ولی به هر حال جلو از بین رفتن نیرو و سرمایه زیادی را می گیرد، هم اکنون در جامعه خود شاهد و ناظر مسایل دردناکی در زمینه اسناد مالی و از میان رفتن اعتماد و امنیت اقتصادی و به زندان افتادن افراد زیادی در این رابطه هستیم که اگر به جای اینها کمی صداقت و امانت بود، هیچگاه گرفتار این ضایعات عظیم نمی شدیم.

از سوی چهارم امانت سبب جلب محبت و پیوند دوستی در میان افراد است، در حالی که خیانت عامل بسیاری از جنایات و حوادث ناگوار اجتماعی است اگر پرونده های جرائم و جنایات

را ورق زنیم می بینیم بسیاری از آنها زائیده خیانت ها است، اگر درباره طلاق ها و جدایی ها، بحث و بررسی کنیم، سرچشمه بسیاری از آنها



را خیانت یکی از دو همسر نسبت به یکدیگر می بینیم.

در بعضی از روایات گذشته، اشاره لطیفی به این معنی شده بود آنجا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «لاتَزالُ امَّتِی بِخَیْرٍ ما تَحابُّوا وَ تَهادُوا وَ أَدَّوُا الْامانَهَ وَ اجْتَنِبُوا الْحَرامَ ... فَاذا لَمْ یَفْعَلُوا ذلِکَ ابْتِلُوا بِالْقَحْطِ وَ السِّنِین؛ پیوسته امت من در مسیر خیر (و برکت) هستند مادام که نسبت به یکدیگر محبت دارند و کمک می کنند و امانت را رعایت می نمایند، و از حرام پرهیز می کنند ... هنگامی که این کارها را ترک کنند گرفتار قحطی و خشکسالی می شوند». «1»

از سوی پنجم امانت به مفهوم گسترده که شامل مسایل علمی نیز می شود، سبب پیشرفت علوم و دانش ها است، دانشمندان امین و با صداقت سعی می کنند در مطالعات و آزمایش های خود دقت به خرج دهند و آنچه را باز یافته اند بی کم و کاست در اختیار دیگران بگذارند، و همین سبب پیشرفت علم و دانش است در حالی که اگر اصل امانت از مطالعات علمی برداشته شود، ممکن است سبب گمراهی افراد ناآگاه گردد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «کُلُّ ذِی صَناعَهٍ مُضْطَرٌّ الَی ثَلاثِ خَلالٍ یَجْتَلِبُ بِهَا الْمَکْتَسِبَ وَ هُوَ انْ یَکُونَ حاذِقاً بِعَمَلِهِ، مُؤَدِّیاً لِلْامانَهِ فِیهِ، مُسْتَمِیلًا لِمَنْ اسْتَعْمَلَهُ؛ هر صاحب صناعتی لازم است سه صفت داشته باشد که به وسیله آنها کسب و کار خود را رونق دهد، نخست این که در کارش ماهر باشد، و امانت

را در آن ادا کند، و نسبت به کسانی که آنها را به کار می گیرند عطوف و مهربان باشد». «2»

این نکته نیز حائز اهمیت است که امانت انسان را به صداقت و راستی دعوت می کند همان گونه که صداقت و راستی انسان را به سوی امانت فرا می خواند زیرا صداقت نوعی امانت در گفتار است، و امانت نوعی صداقت در عمل، به این ترتیب هر دو به یک ریشه در دو چهره مختلف باز می گردند.

لذا در احادیث اسلامی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «الْامانَةُ

---

(1). بحار الانوار، جلد 72، صفحه 115.

(2). همان، جلد 75، صفحه 236.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 191

تُؤدِّی الَی الصِّدْقِ؛ امانت انسان را به صدق و راستگویی دعوت می کند». «1»

و در حدیث دیگری از همان امام همام می خوانیم: «اذا قَوِیَتِ الْامانَةُ کَثُرَ الصِّدْقُ؛ هنگامی که امانت تقویت شود، صداقت فزونی می یابد». «2»

### انگیزه های امانت و خیانت

کسانی که به سراغ خیانت می روند، و آن را بر امانت ترجیح می دهند غالباً به منافع زودگذر می اندیشند، زیرا خیانت در بسیاری از موارد منافعی کم یا زیاد، به صورت سریع و زودرس در اختیار خیانت کننده قرار می دهد بی آنکه به زیان های هنگفت ناشی از آن بیندیشند.

این افراد که گرفتار حرص و آز و طمع هستند کمتر به عواقب خیانت می اندیشند زیرا منافع زودرس پرده بر چشم و گوش و عقل آنها می افکند.

آنها بر اثر ضعف ایمان و عدم توجه به قدرت لایزال خداوند قادر منان که روزی را تضمین کرده، و به امانت داران پاداش های دنیا و آخرت را وعده داده است، چشم بر هم گذارده، و همه این ها را به دست فراموشی سپرده و

در دام خیانت گرفتار می شوند.

بنابراین سرچشمه های خیانت را می توان امور زیر شمرد:

1- ضعف ایمان و عقیده و عدم توجه به توحید افعالی خداوند، و حاکمیت او بر همه چیز.

2- غلبه هوا و هوس و دنیاپرستی.

3- چیره شدن حرص و آز و طمع بر انسان.

4- نیندیشیدن به پیامدهای خیانت در زندگی مادی و معنوی.

5- رها کردن تلاش و کوشش های مستمر برای رسیدن به مقصود از طریق مشروع به خاطر تنبلی و ضعف اراده.

---

(1). شرح فارسی غرر، جلد 2، صفحه 7.

(2). همان، جلد 3، صفحه 134.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 192

و با توجه به این امور، نقطه مقابل آن که انگیزه های امانت است روشن می شود.

امانت از ایمان و یقین به پروردگار عالم و علم و قدرت او و اعتماد به وعده های او سرچشمه می گیرد، امانت زائیده عقل و درایت و توجه به عاقبت امور و نتایج کارها است.

امانت دلیل بر واقع بینی انسان، و رهایی او از چنگال اوهام و پندارهای هوس آلود است.

امانت از شخصیت بالا و والای انسان سرچشمه می گیرد، چرا که حاضر نمی شود خود را به مال و مقام و مواهب زودگذر مادی که از طریق خیانت حاصل می شود بفروشد.

و در یک کلمه امانت مولود فهم و شعور و عقل و ایمان و اخلاص و شخصیت است. گاه می شود که عامل خیانت فقر و ظلم است، و گروه هایی که به حقوق مشروع خود در جامعه نمی رسند، و به این جهت تحت فشار فقر قرار می گیرند، و دست آنها به خیانت آلوده می شود، و به همین دلیل در دستورهای اسلامی آمده است که برای حفظ امانت قاضی در قضاوتش باید او را از بیت المال به طور

کامل اداره کرد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر که عالی ترین برنامه مدیریت است می فرماید: «وَافْسَحْ لَهُ فِی الْبَذْلِ، ما یُزِیلُ عِلَّتَهُ، وَتَقِلُّ مَعَهُ، حاجَتُه الیَ النّاسِ، وَ اعْطِهِ مِنَ الْمَنْزِلَهِ لَدَیْکَ ما لا یَطْمَعُ فِیهِ غَیْرُهُ مِنْ خاصَّتِکَ لَیأْمَنَ بِذلِکَ اغْتِیالَ الرِّجالِ لَهُ عِنْدَکَ، فَانْظُرْ فی ذلِکَ نَظَراً بَلِیْغاً؛ و در بذل و بخشش به او (قاضی) سفره سخاوتت را بگستر آن گونه که نیازمندی اش از میان برود، و حاجتی به مردم پیدا نکند، و از نظر مقام و منزلت آن قدر مقامش را نزد خودت بالا ببر که هیچ یک از یاران نزدیکت به نفوذ کردن در او طمع نکند، و از توطئه این گونه افراد نزد تو در امان باشد، و در این موضوع با دقت بنگر». «1»

این بحث را با حدیث پر معنایی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم، حدیثی که نشان می دهد سرچشمه های خیانت بسیار متنوع است، و برای حفظ امانت، باید به

---

(1). نهج البلاغه، نامه 53.



تمام آن سرچشمه ها توجه کرد، می فرماید: «مَنْ اؤْتُمِنَ عَلی امانَهٍ فَادّاها فَقَدْ حَلَّ الْفَ عُقْدَهٍ مِنْ عُنُقِهِ مِنْ عُقَدِ النّارِ، فَبادِرُوا بِاداءِ الْامانَهِ، فَاِنَّ مَنْ اؤْتُمِنَ عَلی امانَهٍ وَکَّلَ بِهِ اِبْلِیسُ مِأَهَ شَیْطانٍ مِنْ مَرَدَهِ اعْوانِهِ لِیُضِلُّوهُ وَ یُوَسْوِسوا الَیْهِ حَتّی یُهْلِکُوهُ الّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛ هر کس امانتی به او سپرده شود و آن را ادا کند هزار گره از گره های آتش دوزخ از گردن او گشوده است، پس در ادای امانت تعجیل کنید، چرا که هر امانتی به کسی بسپارند ابلیس یک صد نفر از شیاطین از دستیارانش را مأمور او می کند

تا او را گمراه سازند، و در دل او وسوسه خیانت کنند تا هلاکش کنند مگر کسی که خداوند متعال او را حفظ کند». «1»

### راه پیش گیری و درمان

پرورش روح امانت در افراد و پیش گیری از خیانت جز در سایه تقویت مبانی ایمان امکان پذیر نیست، زیرا همان گونه که در بحث گذشته آمد، یکی از ریشه های عمده خیانت شرک و عدم اعتقاد کامل به قدرت پروردگار و رازقیّت او است. افراد ضعیف الایمان به گمان این که اگر دست به خیانت نیالایند در زندگی عقب می مانند، و منافع آنها تأمین نمی شود، تن به ذلّت خیانت می دهند اما هنگامی که پایه های ایمان تقویت شد، توکل و اعتماد بر خدا، و اطمینان به وعده های تخلف ناپذیر او سبب می شود که راه انحراف شرک را برای وصول به مواهب زندگی نپیماید.

از سویی دیگر چون یکی از عوامل مهم خیانت، نیاز است باید تا آنجا که می شود نیازهای معقول و مشروع کسانی را که تحت مدیریت انسان قرار دارند برآورده کنند مبادا نیازشان سبب شود که زنجیر طلایی امانت را پاره کنند و به خیانت روی آورند.

از سوی سوم توجه به عواقب شوم خیانت در دنیا و آخرت، و رسوایی ها و محرومیت های ناشی از آن، و سرافکندگی در برابر خلق و خالق و گرفتار شدن در چنگال فقری که انسان از آن می گریزد، به یقین از عوامل باز دارنده و از اسباب پیشگیری و درمان خیانت است.

---

(1). بحار الانوار، جلد 72، صفحه 114.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 194

انسان هنگامی که به یاد این نصیحت لقمان به فرزند دلبندش می افتد که می گفت «یا بُنَّیَّ ادِّ الْامانَهَ تَسْلُمُ لَکَ دُنْیاکَ وَ آخِرَتُکَ وَکُنْ امِیناً تَکُنْ

غَنِيّاً؛ فرزندم امانت را ادا کن تا دنیا و آخرتت سالم باشد، و امین باش تا غنی شوی». «1» با تمام وجودش تشویق می شود که به سوی این فضیلت اخلاقی یعنی امانت حرکت کند، و از خیانت بگریزد.

اگر به این نکته توجه کنیم که به گفته امیر مؤمنان علی علیه السلام: «رَأْسُ الْکُفْرِ الْخِیانَهُ؛ سر رشته کفر خیانت است». «2» و در جای دیگر فرمود: «رَأْسُ النِّفاقِ الْخِیانَهَ؛ سر رشته نفاق خیانت است». «3» و در جای دیگر فرمود: «جانِبِ الْخِیانَهَ فَانَّها مُجانِبَهُ الْاسْلامَ؛ از خیانت کناره گیری کنید که سبب کناره گیری از اسلام است». «4» از خیانت وحشت خواهیم کرد، و به عظمت این گناه که با کفر و نفاق و دوری از اسلام برابری می کند آشنا می شویم، و این عامل بازدارنده مهمی است.

هنگامی که به این حدیث تکان دهنده گوش فرا دهیم که بنیان گذار اسلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ارْبَعٌ لا تَدْخُلُ بَیْتاً واحِدَهٌ مِنْهُنَّ الَّا خَرِبَ وَ لَمْ یَعْمُرْ بِالْبَرَکَهِ الْخِیانَهُ وَ السِّرِقَهُ وَ شُرْبُ الْخَمْرِ وَ الزِّنا؛ چهار چیز است که اگر یکی از آنها در خانه ای وارد شود، ویران می گردد، و هرگز برکات الهی آن را آباد نخواهد کرد، خیانت، سرقت، شرب خمر، و زنا» «5» به خطر خیانت به امانت، بیشتر پی می بریم.

بدیهی است جامعه ای نیز که یکی از این چهار چیز یا همه آن ها در آن وارد شود، مشمول همین حکم است، ویران می گردد و از برکت خالی می شود.

*** این نکته نیز قابل دقت است همان گونه که امانت داران باید در امانت خیانت نکنند، امانت گذاران نیز باید به هوش باشند که امانت خویش را

به دست چه کسی

---

(1). میزان الحکمه، جلد 1، صفحه 215.

(2). همان.

(3). غرر الحکم.

(4). همان.

(5). بحار الانوار، جلد 76، صفحه 125.



می سپرند، اگر کسی امانتش را به دست انسان بد سابقه ای بسپارد، و او در امانت خیانت کند، باید خویشتن را ملامت کند. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«مَنِ اْئْتَمَنَ غَیْرَ امِینٍ فَلَیْسَ لَهُ عَلَی اللَّهِ ضِمانٌ لِانَّه قَدْ نَهَاهُ انْ یَأْتَمِنَهُ؛ کسی که امانت خویش را به غیر امین بسپارد، خدا ضامن حفظ آن نیست، زیرا خدا او را از سپردن امانت به چنین کسی نهی کرده است». «1»

امام باقر علیه السلام می فرماید: «مَنِ ائِتْمَنَ غَیْرَ مُؤْتَمَنٍ فَلا حُجَّةَ لَهُ عَلَی اللَّهِ؛ کسی که فرد غیر امین را امین بشمرد (و امانتش را به او بسپارد، مال خود را ضایع کرده) و حجتی در برابر پروردگار ندارد». «2»

بنابراین بر تمام مدیران جامعه اسلامی لازم است که به هوش باشند، مبادا پست ها و مقامات مختلف حکومت را که مهم ترین امانت های الهی هستند، به دست افراد خائن بسپارند، که هم دنیای خویش را تباه می کنند و هم دین خود را، و در پیشگاه خدا مسؤولیت سنگینی دارند.

### امانت و خیانت در بیت المال

امانت همه جا مطلوب است ولی از دیدگاه اسلام در اموال عمومی و سرمایه های معنوی و مادی که تعلق به جامعه دارد، نه به شخص خاصی،

دارای تأکید بیشتری است فلسفه آن نیز روشن است، زیرا اولاً گروهی چنین می پندارند، چون این سرمایه ها تعلق به عموم دارند، آنها آزادند هرگونه می خواهند در آن عمل کنند، و ثانیاً اگر خیانت در اموال عمومی و بیت المال رایج شود نظام جامعه از هم

گسیخته خواهد شد، و چنین جامعه ای هرگز روی سعادت نمی بیند.

برای پی بردن به اهمیت این موضوع کافی است که داستان «حدیده مُحْماه» را بار دیگر به خاطر بیاوریم آنجا که عقیل برادر امیر مؤمنان علی علیه السلام تقاضا کرده بود کمی بر سهمیه او از گندم بیت المال بیفزاید، و ضابطه عدالت بین مسلمین را به خاطر رابطه برادری کمی تغییر دهد، علی علیه السلام آهنی را در آتش گذارد، و نزدیک

---

(1). همان، جلد 106، ص 179.

(2). فروع کافی، جلد 5، صفحه 299.



دست او برد، فریاد عقیل بلند شد، و امام با عصبانیت فرمود: «یا عقیل اتَئِنُّ مِنْ حَدِیْدَهٍ احْماها انْسانُها لِلَعِبِهِ وَ تَجُرُّنِی الی نارٍ سَجَرَها جَبّارُها لِغَضَبِهِ؛ ای عقیل از آهن تفتیده ای که انسانی آن را به بازی سرخ کرده (و نزدیک دست تو آورده) ناله می کنی، اما مرا به سوی آتشی می کشانی که خداوند جبار با شعله خشم و غضبش آن را برافروخته؟». «اتَئِنُّ مِنْ الْاذَی وَ لا ائِنُّ مِنْ لَظَی آیا تو از این ناراحتی مختصر می نالی و من از آن آتش سوزان ننالم؟». «1»

و در جای دیگر در یک سخن تکان دهنده هنگامی که عطایایی را که عثمان بی حساب و کتاب از بیت المال به اقوام و بستگانش داده بود، به بیت المال باز گردانید فرمود: «وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تُزُوِّجَ بِهِ النِّساءُ وَ مُلِکَ بِهِ الْاماءُ لَرَدَدْتُهُ، فَانَّ فِی الْعَدْلِ سَعَهً، وَ مَنْ ضاقَ عَلَیْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَیْهِ اضْیَقُ؛ به خدا سوگند اگر آنها را (آنچه از عطایای عثمان) بیهوده از بیت المال مسلمین به این و آن بخشیده شده بیابم، به بیت المال باز می گردانم، هر چند

مهر و کابین زنان شده باشد، و یا کنیزانی را با آن در اختیار گرفته باشند، چرا که عدالت سبب گشایش و پیشرفت جامعه است، و آن کس که عدالت بر او گران آید تحمل جور، بر او گران تر است». «2»

و هنگامی که به آن حضرت پیشنهاد کردند برای پیشرفت کار حکومتت (حد اقل در آغاز کار) برای افراد صاحب نفوذ امتیازی در عطایای بیت المال قایل باشد، امام از این پیشنهاد خشمگین شد و فرمود: «اتَأْمُرُونِّی انْ اطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِیمَنْ وُلِّیْتُ عَلَیْهِمْ واللّهِ لا اطُورُ بِهِ ما سَمَرَ سَمِیرٌ وَ ما امَّ نَجْمٌ فِی السَّماءِ نَجْماً، لَوْ کانَ الْمالُ لِی لَسَوَّیْتُ بَیْنَهُمْ فَکَیْفَ وَ انَّما الْمالُ مالُ اللّهِ؛ آیا به من دستور می دهید که برای پیروزی خود از جور و ستم در حق کسانی که بر آنها حکومت می کنم استفاده کنم؟ به خدا سوگند تا زنده ام و شب و روز برقرار است و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب می کنند، هرگز به چنین کاری دست نمی زنم، اگر این اموال از خودم بود، به طور مساوی در میان آنها تقسیم می کردم (و عدالت را رعایت می نمودم) تا چه رسد به این که این اموال، اموال خدا است (و متعلق به بیت المال است)». «3»

---

(1). نهج البلاغه، خطبه 224.

(2). نهج البلاغه، خطبه 15.

(3). همان، خطبه 126.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 197

اخلاق در قرآن ج 3 215

حتی گاه نزدیک ترین دوستان خود را در مورد خیانت در بیت المال تهدید می کرد تا دیگران به حساب خود برسند، و بدانند این مسأله بسیار جدی است. در همین رابطه در نامه ای که امیر مؤمنان علی علیه

السلام به بعضی از فرمانداران کشور اسلامی که از آشفته بودن جامعه اسلامی به خاطر بروز پاره ای از جنگ ها سوء استفاده کرده و اموال بیت المال را به غارت برده بود می نویسد: «فَاتَّقِ اللَّهَ وَارْدُدْ الی هؤلاءِ الْقَومِ امْوالَهُمْ، فَانَّکَ انْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ امْکَنَنِی اللَّهُ مِنْکَ لَاعْذِرَنَّ الَی اللَّهِ فِیکَ وَ لَاضْرِبَنَّکَ بِسَیفیَ الَّذِی ما ضَرُبْتُ بِهِ احَداً الّا دَخَلَ النَّارَ، وَ وَاللَّهِ لَوْ انَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ فَعَلا مِثْلَ الَّذِی فَعَلْتَ ما کانَتْ لَهُما عِنْدِی هَوادَهٌ، وَ لا ظَفِرا مِنِّی بِاِرادَهٍ حَتَّی آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُما؛ از خدا بترس و اموال مردم (اموال بیت المال) را به آنها بازگردان که اگر این کار را نکنی و خداوند مرا بر تو مسلط سازد وظیفه ام را در برابر خدا درباره تو انجام خواهم داد، و با این شمشیرم که هیچ کس را با آن نزدم مگر این که داخل دوزخ شد به تو خواهم زد، به خدا سوگند اگر حسن و حسین کاری همانند تو انجام دهند، هیچ پشتیبانی و هواخواهی از سوی من نخواهند داشت، و در اراده من تأثیر نمی کند، تا آن زمان که حق را از آنها بستانم». «1»

می دانیم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به هنگام فتح مکه به تمام مجرمان و جنایت کاران قریش و غیر قریش که قریب بیست سال بر ضد آن حضرت و یارانش توطئه کردند و خون های زیادی از مسلمانان را ریختند، فرمان عفو عمومی داد، فرمانی که اثر بسیار مطلوبی در جلب و جذب مردم مکه به اسلام داشت، و آن روز را روز مرحمت و عفو و بخشش نام گذاشت، با این حال چند نفر

را از این عفو عمومی استثنا فرمود و دستور داد هر کجا آنها را بیابند به قتل برسانند، یکی از آنها ابن خطل بود، و گناهش این بود که هنگامی که اسلام آورد و به مدینه هجرت کرد پیامبر صلی الله علیه و آله او را مأمور جمع آوری زکات کرد، و کسی از طایفه خزاعه را همراه او فرستاد، او مقدار قابل ملاحظه ای زکات جمع آوری کرد، ولی رفیقش را کشت، و اموال را با خود برداشت و به مکه برگشت هنگامی که قریش سؤال کردند چرا برگشتی؟ گفت: آیینی بهتر از آیین شما نیافتم و کنیزان خواننده ای داشت، و اشعاری در هجو پیامبر صلی الله علیه و آله

---

(1). نهج البلاغه، نامه 41.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 198

می گفت و به آنها می داد تا به آواز بخوانند و جلساتی تشکیل می داد و بت پرستان در آن شرکت می کردند و در آن مجلس آواز می خواندند و شراب می نوشیدند، و از آنجا که این مرد وقاحت و بی شرمی را به حدّ نهایت رسانده بود، و خیانت در بیت المال سبب ارتداد او و بازگشت به بت پرستی و هتک و توهین نسبت به اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله شده بود چنین دستوری را درباره او صادر کرد، او به پرده های کعبه پناه برد (از آنجا که کعبه پناهگاه این گونه جنایتکاران نیست) او را بیرون کشیدند و کشتند. «1»

این تعبیرات شدید و سخنان تکان دهنده نشان می دهد علی رغم این که گروهی از مردم خیانت به بیت المال مسلمین را سهل و ساده می شمردند، از بزرگترین خیانت ها و کیفر آن از شدیدترین کیفرها است.

این سخن را با اشاره به ماجرایی

از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله که اهمیت فوق العاده بیت المال را نشان می دهد پایان می دهیم، جریان از این قرار است که هنگام بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از خیبر به سرزمین وادی القری رسیدند، و با آن حضرت غلامی بود که رفاعه بن زید او را به حضرت هدیه داده بود، مسلمانان در آنجا توقف کردند، و آن غلام (که طبق بعضی از روایات مِدْعَم نام داشت) مشغول پیاده کردن وسایل سفر پیامبر صلی الله علیه و آله از شتر بود که ناگهان تیری از ناحیه دشمن به سوی او پرتاب شد، و او را شهید کرد، اصحاب (ضمن تأسّف بر این حادثه) گفتند «بهشت بر او گوارا باد» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، سوگند به کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دست او است اکنون آن لباس در تنش در آتش دوزخ می سوزد، همان لباسی که روز خیبر از غنایم مسلمین به خیانت برده بود، اصحاب تعجب کردند، و سخت تحت تأثیر قرار گرفتند، یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله آن را شنید و خدمتش رسید، عرض کرد ای رسول خدا من هم دو بند کفش را از غنایم بردم، فرمود: همانند آن بند کفش در آتش دوزخ برای تو بریده می شود. «2»

---

(1). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد 18، صفحه 14 و 15.

(2). سیره ابن هشام، جلد 3، صفحه 353.



## 7

### صدق و راستی

#### اشاره

این صفت یکی از بارزترین نشانه های شخصیت هر انسانی است، و هنگامی که با امانت همراه شود و به عنوان

راستی و درستی مطرح گردد، مجموعه شخصیت انسان را نشان می دهد به گونه ای که نمی توان نام انسان واقعی را بر کسی که از این دو بی بهره است گذاشت.

این دو ریشه مشترکی دارند، زیرا راستگویی چیزی جز امانت در گفتار، و امانت چیزی جز صداقت در عمل نیست و به همین دلیل در کلمات پیشوایان اسلام، صدق الحدیث و اداء الامانه با هم ذکر شده است، همان گونه که در گفتگوهای عادی نیز راستی و درستی را با هم می آورند.

در کنار این صفت صفات ممتاز دیگری است که در واقع لازم و ملزوم یکدیگرند چه اینکه راستگویان غالباً افرادی شجاع، صریح اللّهجه، کم طمع، با اخلاص و دور از حب و بغض های افراطی و تعصبند، در حالی که دروغگویان معمولاً افرادی ترسو، ریاکار، متعصب و لجوج، طمّاع و یا گرفتار حب و بغض های غلط می باشند.

افراد راستگو در زندگی خود پایبند به اصولی هستند، در حالی که دروغگویان ابن الوقت و منافقند.

در یک کلمه می توان گفت: راستی و درستی دو کلید برای کشف باطن اشخاص از جنبه های مختلفند، و لذا همان گونه که در بحث روایات خواهد آمد در کلمات

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 200

معصومین علیهم السلام این دو را وسیله آزمون افراد قرار داده اند که اگر می خواهید خوبی و بدی کسی را بشناسید، او را در مسأله راست گویی و ادای امانت، به آزمایش بگذارید.

با این اشاره به سراغ آیات قرآن و روایات اسلامی در زمینه صدق و راستی می رویم. از انگیزه ها و نتیجه های این صفت و سایر امور مربوط به آن سخن می گوییم و سپس به بحث درباره دروغ و آثار آن می پردازیم.

در قرآن

آیات زیادی درباره اهمیت صدق و راستی وارد شده که آیات زیر گلچینی از آنها است.

1- قالَ اللَّهُ هذا یَومُ یَنْفَعُ الصَّادِقِینَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْانْهارُ خالِدِینَ فِیهَا ابَداً رِضیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ الْفَوزُ الْعَظِیمُ. (مائده- 119)

2- یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ. (توبه- 119)

3- ... لِیَجْزِیَ اللَّهُ الصَّادِقِینَ بِصِدْقِهِمْ وَ یُعَذِّبَ المُنافِقِینَ انْ شاءَ أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ انَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً. (احزاب- 24)

4- انَّ الْمُسْلِمِینَ وَ الْمُسْلِماتِ وَ الْمُؤمِنِینَ وَ الْمُؤمِناتِ وَ الْقانِتِینَ وَ الْقانِتاتِ وَ الصَّادِقِینَ وَ الصَّادِقاتِ ... اعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ اجراً عَظِیماً. (احزاب- 35)

5- طاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَاذا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَکانَ خَیراً لَهُمْ. (محمد- 21)

6- وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِی مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الْکاذِبِینَ. (عنکبوت- 3)

***

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 201

ترجمه

1- خداوند می گوید: «امروز روزی است که راستی راستگویان، به آنها سود می بخشد، برای آنها باغهایی از بهشت است که نهرها از زیر (درختان) آن می گذرد و تا ابد، جاودانه در آن می مانند، هم خداوند از آنها خشنود است، و هم آنها از خدا خشنودند این، رستگاری بزرگ است!»

2- ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و با صادقان باشید.

3- هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد، و منافقان را هرگاه اراده کند عذاب نماید یا (اگر توبه کنند) توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند آمرزنده و رحیم است.

4- به یقین مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع

فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو ... خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است.

5- (ولی) اطاعت و سخن سنجیده برای آنان بهتر است، و اگر هنگامی که فرمان جهاد قطعی می شود به خدا راست گویند (و از در صدق و صفا درآیند) برای آنها بهتر می باشد!

6- ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینها را نیز امتحان می کنیم)، باید علم خدا درباره کسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند تحقق یابد!.

تفسیر و جمع بندی

تعبیراتی که در قرآن مجید درباره اهمیت راستگویی و صدق آمده تعبیرات کم نظیر یا بی نظیری است، از جمله تعبیری است که در نخستین آیه مورد بحث آمده که بعد از گفتگوی مشروحی درباره انحراف مسیحیان از توحید و سؤال خداوند از حضرت مسیح علیه السلام در روز قیامت درباره این انحراف و تبرئه مسیح علیه السلام خودش را از این اتّهام، خداوند می فرماید: این روزی است ک راستی و صدق راست گویان به آنها سود می بخشد (قالَ اللَّهُ هذا یَومُ یَنْفَعُ الصَّادِقِینَ صِدْقُهُمْ).

اشاره به این که راستی و صدق آنها در دنیا، در روز قیامت به یاری آنها می شتابد

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 202

و سبب نجاتشان می شود (نه این که صدق آنها در قیامت سبب نجات است چرا که قیامت دارای تکلیف نیست).

سپس در ادامه این سخن به پاداش آنها اشاره کرده می افزاید برای آنها باغ هایی از بهشت که از زیر درختانش نهرها جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند و هم خداوند از آنها راضی و هم آنها از خدا راضی و خشنودند، و این پیروزی و رستگاری بزرگی است (لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی

مِنْ تَحْتِهَا الْانْهارُ خالِدِينَ فِيها ابَداً رَضِىَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ الْفَوْزُ العَظِيمُ).

از یک سو بهشت با آن مواهبش و جاودانه بودنش، و از سوی دیگر رضایت و خشنودی خداوند، و تعبیر به فوز عظیم (رستگاری بزرگ) به خوبی نشان می دهد که مقام صادقان تا چه حد والا است، و شاید این به خاطر آن است، که تمام اعمال نیک را می توان در عنوان صدق و راستی خلاصه کرد، و یا به تعبیر دیگر کلید آنها صداقت و راستگویی است.

بدیهی است خدا از هر کس خشنود باشد هر چه از او بخواهد به او می دهد، و طبیعی است هنگامی که انسان به تمام خواسته هایش برسد خشنود خواهد شد بنابراین خشنودی خدا سبب خشنودی او می شود، و این خشنودی متقابل نعمتی است که هیچ نعمتی به پای آن نمی رسد. و موهبتی که نصیب صادقان و راستگویان می شود.

این تعبیر (رَضِىَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ) در چهار مورد در قرآن مجید آمده که دقت در آنها عظمت مفهوم آن را نشان می دهد، در یک جا سخن از مهاجران و انصار و تابعین است، در جایی دیگر، سخن از حزب الله است، و در مورد سوم سخن از خَیرُ البَرِیّه (بهترین انسان ها) است، و در آیه مورد بحث سخن از صادقان است، و نشان می دهد صادقان حِزبُ اللّه، وَ خَیر البریّه و در زمره مهاجران و انصار و تابعین محسوب می شوند.

***

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 203

در دومین آیه جمیع مؤمنان را مخاطب قرار داده و دستور می دهد تقوای الهی را پیشه کنند و همواره با صادقان باشند (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ

الْصادِقِینَ).

با توجه به این که این گونه خطاب ها که اصطلاحاً از آنها تعبیر به خطابات مشافهه می شود، تمام مؤمنان را در هر زمانی و در هر مکانی شامل می شود، روشن می گردد که بودن در کنار صادقان وظیفه ای است برای همگان در هر زمان و در هر مکان و دلیل بر این است که برای این که بتوانند راه پرپیچ و خم تقوا را بدون انحراف و اشتباه طی کنند، باید همراه صادقان گام بردارند.

در این که منظور از صادقین در آیه چه کسانی هستند، تفسیرهای مختلفی برای آن ذکر شده است.

بعضی آن را به پیامبر اسلام و یارانش تفسیر کرده اند، و بعضی آن را به کسانی که دارای صدق نیت و درستی در عقاید و اعمال بوده اند، و هرگز از او جدا نشدند، و بعضی تفسیرهای دیگری برای آن ذکر کرده اند.

ولی مراجعه به سایر آیات قرآن، این آیه را تفسیر می کند. در آیه 15 حجرات می خوانیم «انَّما الْمُوْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِامْوالِهِمْ وَ انْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ اولئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ؛ مؤمنان کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده سپس شک و تردیدی به خود راه نداده اند، و با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد کرده اند، این ها صادقانند».

در این آیه صادقان با اوصاف والائی مانند ایمان خالی از هرگونه شک و تردید و جهاد با جان و مال در راه خدا، توصیف شده اند.

و در آیه 8 سوره حشر یکی از مصادیق بارز آنها را مهاجرانی ذکر می کند که اموال و خانه های خود را رها کرده و برای جلب رضای خدا هجرت کرده اند، و پیوسته به

یاری دین خدا و فرستاده او، پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله شتافتند.

و در آیه 117 سوره بقره آنها را به اوصاف مهم دیگری از قبیل ایمان به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران و همچنین انفاق بهترین اموال

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 204

خود در راه خدا و اقامه نماز و اداء زکات و وفای به عهد و شکیبایی در مشکلات و در هنگام جهاد، توصیف می کند.

از مجموع این اوصاف به خوبی می توان نتیجه گرفت که صادقان فقط صادقان در سخن و کلام نیستند، بلکه صدق در ایمان و عمل و در طریق ایثار و جان فشانی و اطاعت پروردگار نیز در برنامه آنها است، گرچه این مفهوم، مفهوم وسیعی است، ولی نمونه کامل و اتمّ آنها معصومانند.

لذا در روایاتی که از طرق اهل بیت و اهل سنت نقل شده می خوانیم که این آیه تفسیر به علی بن ابی طالب و یارانش، یا تفسیر به علی بن ابی طالب و اهل بیتش شده است.

علّامه ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس نقل می کند که گفت «مع الصّادقین یعنی مع علی بن ابی طالب و اصحابه». «1»

گروه دیگری از علمای اهل سنت مانند علّامه گنجی در کفایه الطالب، و سبط بن جوزی در تذکره، نیز همین معنی را نقل کرده اند. با این تفاوت که به جای اصحاب، اهل بیت آمده، و در ذیل آن می خوانیم: «قالَ بْنُ عباس: عَلِیٌّ سَیِّدُ الصَّادِقین؛ ابن عباس گفت: علی علیه السلام سید و سرور صادقان است». «2»

در روایاتی نیز از جابر بن عبد اللَّه انصاری از امام باقر علیه السلام می خوانیم که در تفسیر این

آیه فرمود: «ای آل محمّد؛ منظور آل محمّد صلی الله علیه و آله است». «3»

بسیاری از مفسران از مطلق بودن آیه چنین استفاده کرده اند که این دستور شامل همه مسلمان ها در هر زمان و مکان می شود، و از آنجا که صادق مطلق امام معصوم علیه السلام است، دلالت می کند که در هر زمان باید پیشوای معصوم علیه السلام وجود داشته باشد. (و تعبیر به صیغه جمع- صادقین- به خاطر مجموع مخاطبان در تمام زمان ها است).

نتیجه این که همه ما موظّفیم که همیشه با صادقان باشیم، صادقانی که

---

(1). احقاق الحق، جلد 3، صفحه 297.

(2). همان مدرک.

(3). تفسیر نور الثقلین، جلد 2، صفحه 280.



اوصافشان در آیات بالا آمد، و نمونه اتمّ آن پیشوایان معصوم علیهم السلام است.

*** در سومین آیه جزا و پاداش قیامت را در ارتباط با مسأله صدق و راستی شمرده و صادقان را در برابر منافقان قرار داده است و بعد از شرح حال مؤمنان راستین به آنهایی که شربت شهادت نوشیدند و گروه دیگری که در انتظار جهاد و شهادت بودند می فرماید: هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد، و منافقان را اگر اراده کند، عذاب نماید و یا (هرگاه توبه کنند و بازگردند) ببخشد و توبه آنها را بپذیرد که خداوند غفور و رحیم است (لِیَجْزِیَ اللَّهُ الصَّادِقِینَ بِصِدْقِهِمْ وَ یُعَذِّبَ المُنافِقِینَ انْ شاءَ اوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمِ انَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً).

به این ترتیب پاداش های عظیم معنوی و مادی بهشت در انتظار صادقان است؛ صادقان در گفتار و رفتار و عقیده، و آنها که از دائره صدق پا بیرون می نهند در

درّه نفاق سقوط می کنند.

دانی ز چه رو سرو روان سرسبز است پیوسته چرا به دوستان سرسبز است

چون مذهب او است راستی در همه وقت بر طرف چمن همیشه زان سرسبز است

*** در چهارمین آیه به ده گروه بشارت مغفرت و پاداش عظیم می دهد و چهارمین آنها را صادقین و صادقات (مردان راستگو و زنان راستگو می شمرد) یعنی بعد از اسلام و ایمان و اطاعت فرمان خدا سخن از صدق و راستی به میان می آورد و نشان می دهد که تا چه حد این فضیلت اخلاقی چه در مردان و چه در زنان واجد اهمیت است. حدیث معروف نبوی صلی الله علیه و آله «لايَسْتَقِيمُ ايمانُ عَبْدٍ حَتَّی يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَ لا يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ حَتَّی يَسْتَقِيمَ لِسانُهُ؛ ایمان هیچ کس درست نمی شود تا قلبش درست شود، و قلب هیچ کس

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 206

درست نمی شود تا زبانش به درستی گراید». «1» نیز اشاره به همین معنی می کند.

از این حدیث استفاده می شود که حتی ایمان کامل پس از صدق و راستی و اصلاح گفتار حاصل می گردد، و آنها که زبانی آلوده به دروغ دارند، از ایمان کامل بی بهره خواهند بود.

*** در پنجمین آیه بعد از اشاره به وضع نامطلوب منافقان و دوگانگی آنها در سخن و عمل و ترس و وحشت عجیبشان در مسأله جهاد، جهادی که مایه عزّت و آبرو است، می فرماید: آنها قبل از آن که فرمان جهاد نازل شود می گفتند ما اطاعت می کنیم و سخن به نیکی می گوییم، اما هنگامی که کار محکم می شد و فرمان جهاد قطعی می گشت عدم صداقت خود را در این سخن آشکار می ساختند، در حالی که اگر راست

می گفتند (و از درِ صدق و صفا در می آمدند) برای آنها بهتر بود (طاعَةٌ وَقَولٌ مَعْرُوفٌ فَاذا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكانَ خَيراًلَهُمْ).

این تعبیر نشان می دهد که دروغگویی یکی از نشانه های منافقان است؛ قبل از آن که میدان عمل فرا رسد، همه گونه وعده می دهند، ولی به هنگام عمل عدم صداقت و دروغشان آشکار می شود، و در واقع این رذیله اخلاقی (دروغ) دریچه ای است به سوی نفاق. «2»

*** در ششمین آیه مورد بحث بعد از آن که اعلام می کند که آزمایش الهی قطعی است و شامل همگان می شود، می افزاید (این آیه آزمایش مخصوص اصحاب

---

(1). المحجه البیضاء، جلد 5، صفحه 193.

(2). در تفسیر جمله اول آیه (طاعه و قول معروف) مفسران احتمالات زیادی داده اند که برخاسته از ترکیب و اعراب جمله است. آیا خبر در جمله بالا محذوف است یا مبتدا و در هر دو صورت محذوف چیست؟ آنچه ما در بالا آوردیم، یکی از روشنترین احتمالات آیه است. برای اطلاع بیشتر می توانید به تفسیر مجمع البیان و ابو الفتوح رازی و تفسیر کبیر فخر رازی ذیل آیه فوق مراجعه فرمایید.



پیامبر صلی الله علیه و آله نیست) ما کسانی را که پیش از آنان بودند نیز آزمودیم و باید علم خداوند در مورد کسانی که راست می گویند و آنها که دروغ می گویند، تحقق یابد (و واقعیت عینی به خود بگیرد)، (وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهُمْ فَلَيَعَلَمَّنَ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكاذِبينَ).

شک نیست که یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر آزمون های سختی قرار گرفتند که یکی از مهم ترین آنها آزمون هجرت بود. هجرت یعنی به هم

زدن خانه و لانه خود و چشم پوشی از وطن مألوف و تمام تعلّقاتی که انسان در وطن دارد، و انتقال یافتن به نقطه ای که باید همه چیز را از صفر شروع کند، و در میان انواع محرومیت ها زندگی نماید، و در صورتی که زن و فرزند او با او هماهنگ در هجرت نباشند مشکل به مراتب بیشتر می شود.

قرآن به یاران پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار می دهد که این یک امتحان بزرگ الهی است (در مکه بمانید تحت شکنجه های دشمنان هستید و به مدینه بروید گرفتار محرومیت هایی می شوید) تصوّر نکنید این آزمون بزرگ و آزمون های دیگری همچون جهاد و شنیدن و دیدن ناملایمات از دشمن منحصر به شما است، ما همه پیشینیان را احترام کردیم، اساساً زندگی دنیا بر پایه آزمون قرار دارد، و این جهان میدان آزمایش بزرگ است خدا می خواهد صادقان و راستگویان در ادّعای ایمان از دروغگویان شناخته شوند.

در واقع در اینجا صدق و راستی به عنوان نشانه ایمان و دروغ نشانه نفاق و کفر معرفی شده.

البته صدق و کذب در اینجا صدق و کذب در عمل است نه در سخن، عملی که هماهنگ با ادعاهای قبلی انسان و خط مشی اجتماعی او باشد صدق است، و عمل ناهماهنگ کذب است. و البته صدق و کذب در عمل با گفتار، ریشه های مشترکی دارند، زیرا صدق بیان حقیقت است و کذب بیان عکس آن است، این تبیین گاه به وسیله سخن و گاه به وسیله عمل ظاهر می شود.

از مجموع آیات بالا اهمیت فوق العاده صدق و راستی به عنوان یک فضیلت که

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 208

زیر بنای فضایل دیگر انسانی

است روشن می شود. آری آنجا که صدق و راستی است، صفا و صمیمیت و امانت و اعتماد و شجاعت حاصل است، و آنجا که صدق و راستی نباشد، همه این صفات رخت بر می بندد و انسان را از درون تهی می سازد. و حتی به ایمان و عقیده انسان نیز لطمه وارد می کند.

و جالب این که صفت اصلی رهبران و پیشوایان الهی در بعضی از آیات فوق، راست گویی و صدق ذکر شده و همه را دعوت می کند که همیشه و در همه جا با صادقان باشند، و این نشان می دهد که بقیه فضایل انبیاء و اولیاء بر محور صدق دور می زند، و برای شناخت آنها قبل از هر چیز باید به دنبال این وصف بگردیم.

## صدق و راستی در روایات اسلامی

اهمیت این فضیلت اخلاقی در روایات اسلامی بیش از آن است که در سخن بگنجد و روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام و ائمه هدی علیهم السلام در این زمینه نقل شده بیش از حدّ احصا و شمارش است، تنها گلچینی از آن را در ذیل بیان می کنیم که به عنوان مشت نمونه خروار بیانگر موقعیت این صفت در میان تمام صفات انسانی است. و از این روایات به خوبی استفاده می شود که همه فضایل انسانی از صدق و راستی سرچشمه می گیرد.

1- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده و در گذشته نیز به آن اشاره کرده ایم و به خاطر اهمیت فوق العاده اش تکرار می نماییم، می خوانیم: «لاتَنْظُرُوا الی کَثْرَهِ صَلاتِهِمْ وَ صِیامِهِمْ وَ کَثْرَهِ الْحَجِّ وَ الزَّکاهِ وَ کَثْرَهِ الْمَعْرُوفِ وَطَنْطَنَتِهِمْ بِاللَّیلِ، انْظُرُوا الی صِدْقِ الْحَدِیثِ وَ

اداءِ الْأَمانَهِ؛ نگاه نکنید به فزونی نماز و روزه و زیادی حج و زکات و انفاق ها و سر و صدای عبادات شبانه بعضی از مردم (اگر می خواهید آنها را امتحان کنید) آنها را به راستگویی و ادای امانت آزمایش کنید». «1»

2- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «انَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ یَبْعَثْ نَبِیّاً

---

(1). بحار الانوار، جلد 68، صفحه 9، حدیث 13.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 209

الّا بِصِدْقِ الْحَدِیثِ وَ اداءِ الْأَمانَهِ الَی الْبَّرِ وَ الْفاجِرِ؛ خداوند متعال هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر به راستی در سخن گفتن و ادای امانت به نیکوکار و بدکار». «1»

3- در حدیث دیگری درباره تأثیری که راستگویی در همه اعمال انسان می گذارد از همان امام بزرگوار می خوانیم: «مَنْ صَدَقَ لِسانُهُ زَکی عَمَلُهُ؛ کسی که زبانش به راستی گراید اعمالش پاک و پاکیزه می شود». «2» زیرا راستگویی ریشه اعمال صالح است و شرح این مطلب در آینده خواهد آمد.

4- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در پیامی به یکی از دوستان بزرگوارش به نام عبد الله بن ابی یعفور فرمود: «انْظُرْ ما بَلَغَ بِهِ عَلِیٌ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ فَالْزِمْهُ فَانَّ عَلِیّاً انَّما بَلَغَ ما بَلَغَ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ بِصِدْقِ الْحَدِیثِ وَ اداءِ الْأَمانَهِ؛ نگاه کن ببین علی علیه السلام به چه وسیله آن همه مقام نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیدا کرد آن را رها نکن، زیرا علی علیه السلام آن همه مقام را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر راست گویی و اداء امانت پیدا کرد». «3»

این تعبیر نشان می دهد که حتی شخصیت

بزرگی مانند علی علیه السلام در سایه این دو فضیلت به آن مقام والا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رسید.

5- در سؤالی که از امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره مقام و شخصیت انسان ها شد و کسی پرسید «ایُّ النَّاسِ اکْرَمُ؛ چه کسی (نزد خداوند متعال) گرامی تر است؟» فرمود: «مَنْ صَدَقَ فِی الْمَواطِنِ؛ کسی که همه جا راست بگوید». «4»

با توجه به این که قرآن می گوید «انَّ اکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتْقاکُمْ؛ گرامی ترین شما نزد خدا باتقواترین شما است». (حجرات- 13) روشن می شود که روح تقوا همان صدق و راستی است.

6- در حدیث دیگری امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره تأثیر صدق و راستی در نجات انسان ها از چنگال مشکلات و خطرات می فرماید: «الْزِمُوا الصِّدْقَ فَانَّهُ مَنْجاهٌ؛ هرگز راست گویی را رها نکنید، چرا که سبب نجات انسان است».

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام تشبیه جالبی درباره صدق و راستی می بینیم

---

(1). اصول کافی، جلد 2، صفحه 104، حدیث 1.

(2). همان مدرک، حدیث 3.

(3). همان مدرک، حدیث 5.

(4). بحار الانوار، جلد 67، صفحه 9، حدیث 12.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 210

که می فرماید: «الصِّدْقُ نُورٌ غَیرَ مُتَشَعْشِعٍ الَّا فِی عالَمِهِ کَالشَّمْسِ یَسْتَضِیءُ بِها کُلُّ شَیءٍ یَغْشاهُ مِنْ غَیرِ نُقْصانٍ یَقَعُ عَلی مَعْناها؛ صدق و راست گویی نوری است که جهان اطراف خود را روشن می کند همچون آفتاب که چیزی که در معرض تابش آن قرار بگیرد روشن می شود بی آنکه نقصانی در آن وارد گردد».

و در ذیل این حدیث از همان بزرگوار می خوانیم: «الصِّدْقُ سَیْفُ اللّهِ فِی ارْضِهِ وَ سَمائِهِ ایْنَما هَوی بِهِ یُقَدُّ؛ صدق شمشیر خدا در زمین و آسمان است، هر کجا

آن را فرود آورد، کارگر می شود». «1»

7- در اهمیت صدق همین بس که در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است:

«الصِّدْقُ رَأْسُ الدِّین؛ صدق و راستگویی اساس دین است». و در حدیث دیگری می فرماید: «الصِّدْقُ صَلاحُ کُلِّ شَی ءٍ؛ راستی سبب اصلاح هر چیزی است».

و در حدیث مشابه دیگری می فرماید: «الصِّدْقُ اقْوی دَعائِمِ الْایمانِ؛ صدق قوی ترین ستون های ایمان است». و در تعبیر دیگری می فرماید: «الصِّدْقُ جَمالُ الْانْسانِ وَ دَعامَهُ الْإِیْمانِ؛ صدق جمال انسان و ستون ایمان است». و بالأخره در تعبیر مهم دیگری می افزاید: «الصِّدْقُ اشْرَفُ خَلائِقِ الْمُوْقِنِ؛ صدق شریف ترین اخلاق افراد صاحب یقین است». «2»

8- این بحث را که بسیار بحث دامنه داری است با حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در آن سخن از کلید بهشت و جهنم می گوید پایان می دهیم: «انَّ رَجُلًا جاءَ الَی النَّبِی فَقالَ یا رَسُولَ اللَّهِ ما عَمَلُ الْجَنَّهِ؟ قالَ الصِّدْقُ اذا صَدَقَ الْعَبْدُ بَرَّ، وَ اذا بَرَّ آمَنَ، وَ اذا آمَنَ دَخَلَ الْجَنَّهَ قالَ: یا رَسُولَ اللّه وَ ما عَمَلُ النَّارِ؟ قالَ الْکِذْبُ، اذا کَذِبَ الْعَبْدُ فَجَرَ وَ اذا فَجَرَ کَفَرَ، وَ اذا کَفَرَ دَخَلَ النَّارَ؛ کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: عملی که انسان را بهشتی می کند چیست؟ فرمود: راست گویی، زیرا هنگامی که انسان راست بگوید نیکوکاری می کند و هنگامی که نیکوکاری کند ایمان آورد و هنگامی که ایمان بیاورد داخل بهشت می شود، عرض کرد ای رسول خدا! عملی که انسان را دوزخی کند چیست؟ فرمود: دروغ است، هنگامی که

---

(1). بحار الانوار، جلد 68، صفحه 10، حدیث 18.

(2). شرح غرر، جلد 7، صفحه 200.

دروغ بگوید کار بد انجام می دهد، و هنگامی که کار بد انجام می دهد کافر می شود، و هنگامی که کافر شود داخل دوزخ می گردد». «1»

جالب این که در این حدیث راست گویی سرچشمه نیکوکاری و نیکوکاری سرچشمه ایمان شمرده شده است، این به خاطر آن است که افراد بدکار برای توجیه اعمال خود معمولاً به دروغ پناه می برند، این از یک سو، از سوی دیگر در روح آدمی اثر می گذارد و تدریجاً ایمان را تضعیف می کند، و سرانجام به کفر می کشاند، همان گونه که قرآن مجید می گوید «ثُمَّ کانَ عاقِبَهُ الَّذِینَ اسائُوا السُّوء انْ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللَّهِ وَ کانُوا بِها یَسْتَهْزِئُونَ؛ سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن رابه سخریه گرفتند». «2»

9- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «اذا احَبَّ اللَّهُ عَبْداً الْهَمَهُ الصِّدْقُ؛ هنگامی که خدا کسی را دوست بدارد خداوند راستگویی را به قلب او می افکند». «3»

10- این بحث را با حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم: فرمود:

«ارْبَعٌ مَنْ اعْطِیَهُنَّ فَقَدْ اعْطِیَ خَیْرُ الدُّنْیا وَ الْاخِرَهِ، صِدْقُ حَدِیثٍ وَ اداءُ امانَهٍ وَ عِفَّهِ بَطْنٍ وَ حُسْنِ خُلْقٍ؛ چهار چیز است که به هر کس داده شود خیر دنیا و آخرت به او داده شده؛ راست گویی در سخن، اداء امانت، نگهداری شکم از حرام و حسن خلق». «4»

*** از مجموع این احادیث نکات مهم زیر به خوبی استفاده می شود:

یکی از طرق آزمایش مردم. آزمایش افراد صاحب ایمان راست گویی است.

دعوت به راست گویی جزء برنامه اصلی تمام پیامبران بوده است.

راست گویی سبب

پاکی عمل است.

مقام والای انسان در پیشگاه خدا در گرو راست گویی است.

گرامی ترین مردم راستگویانند.

---

(1). میزان الحکمه، جلد 3، صفحه 2674.

(2). روم، آیه 10.

(3). شرح غرر آمدی، جلد 3، صفحه 161.

(4). همان مدرک، جلد 2، صفحه 151.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 212

راست گویی سبب نجات در آخرت است.

راست گویی قوی ترین ستون دین است.

راست گویی کلید بهشت است.

راست گویی نشان محبوبیت انسان در پیشگاه خدا است.

آن کس که راست گو است خیر دنیا و آخرت را نصیب خود می کند.

و با توجه به این آثار دهگانه ای که برای راست گویی ذکر شد به خوبی روشن می شود کمتر صفتی از فضایل اخلاق است که به پای این صفت برسد.

در اینجا چند موضوع مهم باقی می ماند که توجه به آنها لازم است (هر چند در لابلای آیات و روایات گذشته اشارات روشنی به آنها شده است).

### 1- تأثیر راست گویی در زندگی انسان ها

گرچه تأثیر راستی و صدق در زندگی بشر به طور اجمال بر کسی پوشیده نیست، بحث پیرامون آن- از یک نظر- توضیح واضح است، ولی هنگامی که وارد تفاصیل آن شویم به آثار معجزآسایی برخورد می کنیم که صدق و راستی در تمام بخش های زندگی بشر دارد، و توجه به آن می تواند انگیزه نیرومندی برای گرایش به این فضیلت بزرگ اخلاقی گردد.

نخستین تأثیری که صدق و راستی از خود به یادگار می گذارد مسأله جلب اطمینان و اعتماد در همکاری های دسته جمعی است.

می دانیم اساس زندگی انسان را کار گروهی و دسته جمعی تشکیل می دهد و بدون آن هیچ کار مهمی پیش نمی رود. ولی کار گروهی هنگامی امکان پذیر است که افراد گروه نسبت به یکدیگر اطمینان کامل داشته باشند، و اعتماد و اطمینان در صورتی حاصل

می شود که صداقت و امانت در میان آنها حاکم باشد.

آری مؤثرترین وسیله جلب اعتماد همان صدق و راستی است، و خطرناک ترین دشمن آن، دروغ است، و تفاوتی در میان فعالیت های علمی، فرهنگی اقتصادی و سیاسی نیست.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 213

یک سیاستمدار پر نفوذ اگر یک یا چند بار به مردم دروغ بگوید به سرعت نفوذ خود را از دست می دهد.

یک دانشمند اگر تحقیقات خود را به دروغ آلوده کند، اعتماد تمام محافل علمی از ابتکارات و تحقیقات او سلب می شود، و دیگر به گفته های او اعتمادی نیست.

یک مؤسسه اقتصادی اگر فقط در معرفی یک نوع از کالاهایش دروغ بگوید مردم نسبت به تمام فرآورده های او بدبین می شوند، و طرفداران و مشتریان خود را به زودی از دست می دهند.

در مدیریت ها اگر مدیر در گفتار و رفتار خود صادق نباشد، نظام و انضباط مدیریت او از هم متلاشی می شود.

به این ترتیب به اینجا می رسیم که پایه و اساس هر گونه پیشرفت معنوی و مادی در اجتماع اعتماد متقابل برخاسته از صدق و راستی است.

لذا در روایتی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الصِّدْقُ صَلاحُ كُلِّ شَی ءٍ الكِذْبُ فَسادُ كُلِّ شَی ءٍ؛ راست گویی سبب اصلاح هر چیز و دروغ سبب فساد همه چیز می شود». «1»

و در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «الْكَذّابُ وَ الْمَیِّتُ سَواءٌ فَانَّ فَضِیلَةَ الْحَیِّ عَلَی الْمَیِّتِ الثِّقَةُ بِهِ، فَاذا لَمْ یُوثَقْ بَكَلامِهِ فَقَدْ بَطَلَتْ حَیاتُهُ؛ دروغ گو و مرده یکسان است، زیرا برتری انسان زنده بر مرده همان اعتماد به او است، هنگامی که به گفتار او اعتمادی نباشد زنده بودن او بی اثر است». «2»

دیگر این که صداقت

و راستی به انسان آبرو و شخصیت می دهد، در حالی که دروغ مایه رسوایی و بی آبرویی است. صادقان همیشه سربلند و آبرومندند، و دروغ گویان سر به زیر و بی آبرو هستند.

به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «عَلَیْکَ بِالصِّدْقِ، فَمَنْ صَدَقَ فِی اقْوالِهِ جَلَّ قَدْرُهُ؛ همیشه راست گویی را پیشه کن چرا که آن کس که در سخنان خود راست گو باشد، قدر و مقام او در جامعه بالا می رود». «3»

---

(1). همان، جلد 1، صفحه 281.

(2). همان، جلد 2، صفحه 139.

(3). شرح غرر، جلد 4، صفحه 296.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 214

از سوی سوم صدق و راستی و امانت به انسان شجاعت و شهامت می بخشد، درحالی که دروغ و خیانت همیشه انسان را در هاله ای از خوف و ترس فرو می برد، مبادا خلاف گویی و خیانت او ظاهر گردد، و تمام نقشه های او نقش بر آب شود.

از سوی چهارم راست گوی انسان را از بسیاری از گناهان نجات می دهد، چرا که می داند اگر خلافی کند و از او سؤال کنند، نمی تواند اعتراف به گناه خویش نماید، پس بهتر که گرد گناه نگردد.

در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که مردی خدمتش آمد و عرض کرد من گرفتار چهار گناه پنهانی هستم: زنا، شرب خمر، سرقت و دروغ؛ هر یک از اینها را بفرمایید به خاطر شما ترک می کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دروغ را رها کن.

آن مرد از خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت. هنگامی که تصمیم به عمل منافی عفت گرفت به خود گفت فردا پیامبر صلی

الله علیه و آله از من سؤال می کند اگر دروغ بگویم پیمان خود را شکستم و اگر راست بگویم حد شرعی بر من جاری می شود، و هنگامی که تصمیم به سرقت و نوشیدن شراب گرفت باز همین فکر برای او پیدا شد به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد: «یا رسول اللَّه! تمام راه های گناه را بر من بستی، و من همه آنها را ترک نمودم. «1»

از سوی پنجم صداقت و راستی بسیاری از مشکلات را در جامعه حل می کند، راه وصول به مقصد را آسان می سازد، از هزینه های کمر شکن بازرسی ها می کاهد، حجم پرونده های حقوقی را به حد اقل می رساند و آرامش خاطر به مردم می بخشد و نگرانی هایی را که به خاطر احتمال دروغ گویی برای افراد مختلف پیدا می شود از میان بر می دارد، و رشته های محبت و دوستی را در میان افراد محکم می کند و به انسان شخصیت و ابهّت می بخشد.

و اگر در روایات اسلامی از امام صادق علیه السلام آمده است: «احْسَنُ مِنَ الصِّدْقِ قائِلُهُ وَ خَیْرٌ مِنَ الْخَیْرِ فاعِلُهُ؛ بهتر از راست گویی گوینده آن است، و بهتر از نیکی ها انجام دهنده آن

---

(1). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد 6، صفحه 357.



است» «1» (اشاره به این که شخصیت ذاتی و والای انسان سبب صدق و راست گویی و انگیزه کارهای خیر است.)

این سخن را با حدیثی که شاهد صادق این مطلب است به پایان می بریم، امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «یَکْتَسِبُ الصَّادِقُ بِصِدْقِهِ ثَلاثاً، حُسْنُ الثِّقَهِ وَ الَمحَبَّهُ لَهُ وَالْمَهابَهُ مِنْهُ؛ شخص راست گو به خاطر صداقتش سه چیز را به دست

می آورد: حسن اعتماد مردم، و جلب محبت و دوستی، و ابهت و شخصیت». «2»

### انگیزه های صدق

این فضیلت اخلاقی مانند همه فضایل اخلاقی دیگر ریشه هایی در اعماق جان انسان دارد، از جمله صفات زیر است:

الف: اعتماد به نفس و نداشتن عقده حقارت، انسان را به راست گویی دعوت می کند.

ب: شجاعت و شهامت ذاتی و اکتسابی سبب می شود که انسان واقعیت ها را بگوید.

ج: پاک بودن حساب و نداشتن نکته ضعف سبب می شود که انسان گرایش به راستی پیدا کند، در حالی که آلودگان برای پوشانیدن عیوب خود به سراغ دروغ می روند.

د: از همه مهمتر ایمان به خدا و روز جزا و برخورداری از تقوای الهی عامل اصلی صدق و راستی است. به همین دلیل در حدیث معروفی که در نهج البلاغه آمده است می خوانیم: «الْایمانُ انْ تُؤْثِرَ الصِّدْقَ حَیثُ یَضُرُّکَ عَلَی الْکِذْبِ حَیْثُ یَنْفَعُکَ؛ نشانه ایمان آن است که راست گویی را در آنجا که به تو زیان می رساند به دروغ در آنجا که سود دارد مقدم داری». «3»

---

(1). بحار الانوار، جلد 68، صفحه 9.

(2). غرر الحکم، جلد 2، صفحه 876.

(3). نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 458.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 216

اخلاق در قرآن ج 3 249

### مفهوم صدق

با این که این واژه از واژه هایی است که همگی با معنی و مفهوم آن آشنا هستیم در عین حال در میان دانشمندان در تعریف آن گفتگوهای زیادی است، بعضی صدق و راست گویی را به معنی مطابقت محتوای سخن با واقعیت ذکر کرده اند، در حالی که بعضی دیگر آن را مطابقت با تشخیص و اعتقاد گوینده می دانند، و از آیه شریفه سوره منافقون برای این سخن استمداد جستند، آنجا که می فرماید: «اذا جائَکَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ انَّکَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ انَّکَ لَرَسُولُهُ-

وَاللَّهُ یَشْهَدُ انَّ الْمُنافِقینَ لَکاذِبُونَ؛ هنگامی که منافقان نزد تو آیند می گویند ما شهادت می دهیم که یقیناً تو رسول خدایی، خداوند می داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغگو هستند». «1»

بدیهی است منافقان که شهادت به رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دادند سخنی مطابق واقع می گفتند، ولی چون مطابق اعتقاد آنها نبود به عنوان دروغگو معرفی شدند ولی در پاسخ این سخن می توان گفت که نسبت دروغ به منافقان از اینجا سرچشمه می گیرد که آنها شهادت به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را به صورتی ابراز می داشتند که مفهومش این بود که مطابق اعتقاد درونی ما است، و چون این سخن با واقعیت مطابق نبود نسبت دروغ به آنها داده شده است، یعنی آنها در این اظهار که این سخن موافق اعتقاد درونی آنها است دروغگو بودند، بنابراین صدق و کذب در هر حال بر اساس تطابق با واقعیت ها مشخص می شود.

ولی امیر مؤمنان علی علیه السلام که همه چیز را از زاویه عبودیت پروردگار می بیند در تعریف صدق و کذب، سخن دیگری دارد می فرماید: «الصِّدْقُ مَطابِقَةُ الْمَنْطِقِ لِلْوَضْعِ الْإِلهی وَ الْکِذْبُ زَوالُ الْمَنْطِقِ عَنِ الْوَضْعِ الْأِلهِی؛ صدق همان مطابقت سخن با وضع الهی است، و کذب ناهماهنگی سخن با وضع الهی است». «2»

منظور از وضع الهی ظاهراً همان وضع جهان آفرینش است، که به اراده و فرمان

---

(1). سوره منافقون، آیه 1.

(2). شرح غرر فارسی، حدیث 1552 و 1553، جلد اول، صفحه 400.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 217

خدا به وجود آمده است، بنابراین تعریف امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز همان تعریفی است که در

بالا آمد با این اضافه که شکل توحیدی آن محفوظ شده است.

البته صدق و کذب همان گونه که بر زبان جاری می شود، در عمل انسان نیز خود را نشان می دهد، کسانی که عملی بر خلاف ظاهر حالشان می کنند دروغگو هستند، و آنها که ظاهر و باطن و اعمالشان هماهنگ است صادقند.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 219

8

## دروغ و آثار و عواقب آن

### اشاره

حق این بود که ما صدق و کذب را همراه با هم در بحث گذشته می آوردیم، چرا که این دو در مقایسه با یکدیگر شناخته می شوند، ولی از آنجا که در آیات و روایات و سخنان علمای بزرگ اخلاق مسأله کذب و دروغ به طور گسترده مورد توجه واقع شده است، بهتر دیدیم که این دو را از هم تفکیک کنیم، تا حق بحث در آنها ادا شود.

آری در تعلیمات اسلام در مورد مبارزه با کذب و دروغ، فوق العاده تأکید شده، تا آنجا که دروغگویان را همردیف کافران و منکران الهی می شمرد، و دروغ را کلید تمام گناهان معرفی می کند. و تصریح می کند که انسان تا دروغ را به هر شکل و به هر صورت ترک نگوید طعم ایمان را نخواهد چشید.

همین اندازه برای پی بردن به خطرات دروغ کافی است با این اشاره به قرآن باز می گردیم و بخشی از آیات مربوط به کذب را بررسی می کنیم:

1- انَّما یَفْتَرِی الْکَذِبَ الَّذِینَ لایُؤْمِنُونَ بِآیاتِ اللَّهِ. (نحل- 105)

2- انَّ اللَّهَ لا یَهْدِی مَنْ هُوَ کاذِبٌ کَفَّارٌ. (زمر- 3)

3- انَّ اللَّهَ لا یَهْدِی مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کذّابٌ. (غافر- 28)

4- فَاعْقَبَهُمْ نِفاقاً فى قُلَوبِهِمْ الى يَوْمِ يَلْقَونَهُ بِما اخْلَفُوا اللّهَ ما وَعَدُوهُ وَ بِما كانُوا

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 220

يَكْذِبُونَ. (توبه-

(77

5- وَ لَهُمْ عَذابٌ الِیمٌ بِما کانُوا یَکْذِبُونَ. (بقره- 10)

و در مورد تکذیب الهی که آن نیز نوعی کذب و دروغ است، تعبیرات بسیار تکان دهنده ای در قرآن دیده می شود از جمله:

6- قُلْ انَّ الَّذِینَ یَفْتَرُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ لا یُفْلِحُونَ. (یونس- 69)

7- ... ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَهَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبینَ. (آل عمران- 61)

ترجمه

1- تنها کسانی دروغ می بندند که به آیات خدا ایمان ندارند (آری) دروغگویان واقعی آنها هستند!

2- ... خداوند آن کس را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی کند.

3- ... خداوند کسی را که اسرافکار و بسیار دروغگوست هدایت نمی کند.

4- این عمل، (روحِ) نفاق را، تا روزی که خدا را ملاقات کنند، در دلهایشان برقرار ساخت این به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلّف جستند و به خاطر آن است که دروغ می گفتند.

5- و به خاطر دروغهایی که می گفتند عذاب دردناکی در انتظار آنهاست.

6- بگو «آنها که به خدا دروغ می بندند (هرگز) رستگار نمی شوند».

7- ... آنگاه مباهله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه می فرماید: دروغ و افترا کار کسانی است که ایمان به آیات خدا ندارند، و دروغ گویان واقعی آنها هستند (انَّما یَفْتَرِی الْکَذِبَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِآیاتِ اللّهِ وَ اولئِکَ هُمُ الْکاذِبُونَ).

این سخن هنگامی صادر شد که دشمنان اسلام و مشرکان نادان هنگامی که نسخ

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 221

در بعضی از آیات قرآن را می دیدند که بر اثر تغییر شرائط گاه بعضی از احکام الهی جای خود را به احکام تازه ای می داد بهانه ای به دست آورده و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را متّهم به دروغ می کردند، و یا این که می گفتند پیامبر صلی الله علیه و آله معلمی دارد که این آیات را به او می آموزد (منظورشان از معلم دو غلام نصرانی به نام «یسار» و «جبر» و یا مردی به نام بلعام نصرانی رومی بود، در حالی که قرآن به زبان عربی فصیحی نازل شده و آنها همه از عجم

بودند.

قرآن در پاسخ همه این ها می گوید پیامبر صلی الله علیه و آله وحی الهی را که روح القدس از سوی خداوند بر او نازل کرده است بیان می کند و آثار ایمان و صدق و راستی از تمام سخنان او هویدا است، کسانی دروغ می گویند که به خدا ایمان ندارند، یعنی ایمان با دروغ جمع نمی شود، و مؤمنان حقیقی زبانشان جز به صدق و راستی گردش نمی کند.

جمله «یَفْتَرِی الْکَذِبَ» در واقع تأکیدی است بر دروغ آنها که هم دروغ می گویند و هم تهمت می زنند، یا به گفته طبرسی، در مجمع البیان به معنی یَخْتَرِعُ الْکَذِبَ است یعنی دروغ هایی از پیش خود می سازند (توجه داشته باشید افترا به معنی فَرْی (بر وزن فرط) در اصل به معنی قطع کردن است، سپس به هر کار خلافی از جمله شرک و دروغ و تهمت اطلاق شده است).

در واقع نسبت بین دروغ و افترا نسبت عموم و خصوص مطلق است، دروغ هر سخنی است که بر خلاف واقع باشد، ولی تهمت آن است که این سخن خلاف در بردارنده نسبت ناروایی به کسی باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که «یَفْتَرِی الْکَذِبَ» اشاره به سردمداران شرک و کفر است که آنها دروغ ساز بودند، دروغ هایی مانند: شاعر و ساحر درباره پیامبر صلی الله علیه و آله می ساختند، و دیگران از آنها پیروی می کردند.

به هر حال آیه فوق به خوبی دلالت می کند که دروغ با ایمان سازگار نیست و لذا در تفسیر این آیه در روایتی می خوانیم که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پرسیدند: آیا مؤمن ممکن است آلوده بی عفتی شود؟ فرمود: احتمال دارد، عرض کردند آیا ممکن

است

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 222

آلوده سرقت گردد؟ فرمود: ممکن است. عرض کردند «یا رَسُولَ اللَّه الْمُؤْمِنُ یَکْذِبُ؟ قالَ لا، ثُمَّ قَرَءَ هذِهِ الایَهَ؛ ای رسول خدا آیا مؤمن ممکن است دروغ بگوید؟ فرمود: نه، سپس آیه فوق را تلاوت فرمود». «1»

البته باید توجه داشت که ایمان دارای مراحلی است.

*** در دومین آیه مورد بحث با صراحت می فرماید: «خداوند کسی را که دروغگو و کفران کننده است (هرگز) هدایت نمی کند». (انَّ اللَّهَ لایَهْدِی مَنْ هُوَ کاذِبٌ کَفَّارٌ).

و در سومین آیه مورد بحث می خوانیم: خداوند کسی را که اسراف کار و بسیار دروغگو است هدایت نمی کند (انَّ اللَّهَ لایَهْدِی مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کَذَّابٌ).

می دانیم هدایت و ضلالت به دست خدا است، حتی پیامبر خدا هم اگر بخواهد کسی را هدایت کند، تا خدا اراده نکند نمی تواند هدایت کند «انَّکَ لاتَهْدِی مَنْ احْبَبْتَ وَلکِنَّ اللَّهَ یَهدِی مَنْ یَشاءُ؛ تو هر کس را دوست بداری نمی توانی هدایت کنی ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند». «2»

ولی این بدان معنی نیست که خداوند گروهی را به اجبار هدایت و گروهی را به اجبار گمراه کند، بعد گروه اول را در میان نعمت های بهشتی غوطه ور سازد و گروه دوم را در آتش دوزخ فرو برد، که این نه با عقل و منطق سازگار است و نه با عدل الهی.

بلکه منظور این است، هنگامی که زمینه های هدایت و ضلالت از طریق اعمال خود مردم فراهم شود، خداوند هر کس را مطابق لیاقت و شایستگی هایش پاداش می دهد. دست گروهی را می گیرد و به سرمنزل مقصود می رساند، و لطف و عنایتش را از گروه دوم بر می گیرد، تا سرگردان شوند، و

هرگز به سرمنزل سعادت نرسند.

و از مهمترین اموری که زمینه گمراهی را فراهم می سازد، دروغ و اسراف و کفران

---

(1). طبرسی در مجمع البیان، ابو الفتح رازی در تفسیر روح الجنان و برسویی در روح البیان ذیل آیه مورد بحث.

(2). قصص، آیه 56.



نعمت است که در دو آیه فوق به آن اشاره شده و از تعبیرات این آیه به خوبی می توان دریافت آنها که هدایت و ضلالت را امری اجباری می دانند، و آیات مربوط به آن را دلیل بر جبر می شمرند تا چه اندازه در اشتباهند.

آری دروغ یکی از مهمترین عوامل گمراهی و بدبختی انسان است.

ممکن است مورد این دو آیه دروغ بستن بر خدا، و انحراف از اصل توحید بوده باشد، ولی مورد هرگز مُخَصِّص نیست، یعنی خصوصیت مورد مانع از عمومیت حکم کلی که در این دو آیه وارد شده است نمی شود.

رابطه ای میان دروغ و کفران نعمت که در آیه اول آمده شاید از این نظر است که آنها نعمت وجود موسی علیه السلام را که برای هدایتشان آمده بود کفران کردند و به تکذیبشان پرداختند. و رابطه میان اسراف و دروغ از این نظر است که فرعونیان در مخالفت فرمان خداوند و ظلم بر بنی اسرائیل، و کشتن فرزندان آنها، راه اسراف را پیمودند و نبوّت موسی علیه السلام را تکذیب کردند.

*** در چهارمین آیه مورد بحث، سخن از منافقان است که تظاهر به ایمان و عمل صالح می کردند و همچون ثعلبه بن حاطب انصاری با خدا عهد و پیمان می بستند که اگر به روزی وسیعی دست یابند، نیازمندان را مورد حمایت و عنایت قرار دهند، ولی

زندگى آن ها نشان داد كه آنچه مى گفتند دروغ بود، خداوند مى فرمايد: اين عمل (پيمان شكنى) نفاق را در دلهايشان تا روزى كه خدا را ملاقات كنند برقرار ساخت (فَاعْقَبَهُمْ نِفاقاً فى قُلُوبِهِمْ الى يَوْمِ يَلْقَونَهُ).

سپس مى افزايد: «اين به خاطر آن است كه از پيمان الهى تخلف جستند و به خاطر آن است كه دروغ مى گفتند». (بِما اخْلَفُوا اللَّهَ ما وَعَدُوهُ وَ بِما كانُوا يَكْذِبُونَ).

گفتنى است كه تخلّف از عهدهايى كه با خدا بسته شده نوعى دروغ عملى است.

به هر حال آيه فوق با صراحت مى گويد شكستن عهد و پيمان الهى و دروغ گفتن روح نفاق را در دل انسان تا پايان عمر زنده نگه مى دارد، و چه كيفرى از اين بدتر.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 224

رابطه اين دو گناه (پيمان شكنى و دروغ) با نفاق روشن است، زيرا نفاق چيزى جز دوگانگى ظاهر و باطن نيست. پيمان شكنان دروغگو نيز تظاهر به پايبند بودن به تعهدات و صداقت و راستى مى كنند، در حالى كه چهره باطن آنها چيزى غير از آن است.

آرى بسيارند كسانى كه همچون ثعلبه بن حاطب انصارى كه وقتى در تنگناهاى زندگى قرار مى گيرند به درگاه خدا روى مى آورند و با تمام وجود حل مشكل خود را از او مى خواهند، و عهدها و پيمان ها با خدا مى بندند و نذرها مى كنند اما هنگامى كه گره هاى مشكلات گشوده شد و به مقصد رسيدند همه آن ها را به فراموشى مى سپارند، كه اين مصداق بارز پيمان شكنى و دروغ و كذب و نفاق و دورويى است (از خدا مى خواهيم كه همه ما را از اين گونه اعمال حفظ كند).

*** در پنجمين آيه سخن از صفات و

اعمال زشت منافقان در میان است، و به خصوص روی مسأله دروغ گویی آنها تکیه می کند می فرماید: «در دل های آنها نوعی بیماری است؛ خداوند بر بیماری آنها می افزاید و عذاب دردناکی به خاطر دروغ هایی که می گفتند دارد» (فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً وَ لَهُمْ عَذابٌ الِیمٌ بِما کانُوا یَکْذِبُونَ).

در این آیه دقیقاً ذکر نشده است که چه نوع دروغ هایی از آنها سر می زد، ممکن است اشاره به دروغ هایی باشد که در آیات قبل به آنها اشاره شد از جمله ادّعای ایمان است در حالی که در دل ایمان نداشتند، و دیگر خدعه و نیرنگی است که نسبت به مؤمنان داشتند و با دروغ های خود آنها را فریب می دادند، و از همه مهمتر آن که از هر فرصتی برای تکذیب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله استفاده می کردند. ولی در هر حال این آیه می گوید: عذاب الیم آن ها به خاطر دروغ های آنها است. و این نشان می دهد که بدترین کار منافقان دروغ گویی آنها بوده است که عذاب الیم مستند به آن شده، در حالی که گناهان زیاد دیگری نیز داشتند.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 225

روشن است که منظور از بیماری در این جا بیماری نفاق است که یک بیماری اخلاقی محسوب می شود که ناشی از دوگانگی شخصیت منافق است که در ظاهر چیزی است و در باطن چیزی دیگر.

*** ششمین آیه ناظر به شاخه معیّنی از شاخه های کذب است و آن دروغ بستن بر خدا است، روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده می فرماید: بگو آنها که دروغ به خدا می بندند (هرگز) رستگار نمی شوند (قُلْ انَّ الَّذِینَ یَفْتَرُونَ عَلَی

اللَّهِ الْكَذِبَ لا يُفْلِحُونَ).

اصولاً دروغ با رستگارى جمع نمى شود به خصوص اگر دروغ بر خدا و پيامبران الهى باشد و منظور از دروغ بر خدا در اين آيه- به قرينه آيات پيش از آن- اين است كه مشركان فرشتگان را دختران خدا مى پنداشتند، و گاه گفته شده است ادعاى مسيحيان را نسبت به حضرت مسيح عليه السلام و يهود را نسبت به حضرت عُزير عليه السلام كه آنها را فرزند خدا مى دانستند نيز شامل مى شود، و در هر حال چنين نسبتى به خداوند دروغ ظاهر و آشكارى است، زيرا نه خداوند جسم دارد و نه عوارض جسمانى بر او چيره مى شود، و نه همسر و فرزندى.

اصولاً فلسفه وجود فرزند در نظام آفرينش نياز انسان ها، نياز فطرى و طبيعى انسان ها به كمك فرزندان و احتياج به بقاء نسل از طريق آنها است، و فرزند براى خداوندى كه ازلى و ابدى و بى نياز از همه چيز و قادر بر هر كارى است مفهوم ندارد.

اين نكته نيز قابل دقت است كه در آيه فوق عمل مشركان مصداق دروغ و افترا هر دو شمرده شده است، اين به خاطر آن است كه دروغ مفهومى گسترده تر از افترا دارد (و به تعبير معروف، نسبت ميان آنها نسبت عموم و خصوص مطلق است) دروغ آن است كه انسان سخنى خلاف واقع بگويد خواه درباره شخص بگويد يا چيزى، ولى تهمت و افترا آن است كه نسبتى ناروا و غير واقعى به كسى بدهد كه در اين صورت هم دروغ است و هم تهمت.

مضمون همين آيه در آيه 116 نحل نيز آمده است آنجا كه مى فرمايد: «انَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ

لا يُفْلِحُونَ».

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 226

در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث که همان آیه معروف مباهله است سخن از شاخه دیگری از دروغ یعنی دروغ بستن به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است، که لعنت خدا را نصیب دروغ گویان کرده است، می فرماید: «هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسیده (باز) کسانی با تو به مهاجّه و ستیز بر می خیزند به آنها بگو بیایید ما فرزندان خود را دعوت می کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت می نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت می کنیم شما هم از نفوس خود، آنگاه مباهله می کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می دهیم». (فَمَنْ حاجَّکَ فیهِ مِنْ بَعْدِ ما جائَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوا نَدْعُ أَبْنائَنا وَ أَبْنائَکُمْ وَ نِسآئَنا وَ نِسائَکُمْ وَ انْفُسَنا وَ انْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبینَ).

مباهله در اصل از ماده بهل (بر وزن سهل) به معنی رها کردن است و حتی در تعبیرات فارسی خود نیز این جمله را به کار می بریم که فلان کس را بِهِل کرده اند یعنی به حال خود رها نموده اند. و در تفسیرهای مذهبی مباهله به معنی آن است که دو گروه بر سر یک امر مذهبی در برابر هم قرار گیرند، و هر کدام درباره دیگری نفرین کند، نفرین هر کدام مؤثر واقع شد دلیل حقانیت او است، همان گونه که در صدر اسلام در میان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مسیحیان نجران واقع شد، و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به

همراه اهل بیتش (علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام) به میعادگاه برای مباهله آمد، و آثار اجابت دعا را در چهره آنان دیدند، مسیحیان نجران عقب نشینی کردند و با پیغمبر اکرم از در مصالحه در آمدند که بحث آن را به طور مشروح در تفسیر نمونه ذیل همین آیه آورده ایم و اینجا نیاز به شرح آن نیست.

منظور این است که تعبیر «فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ؛ لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می دهیم» تعبیر فوق العاده ای است که عظمت گناه دروغ را بازگو می کند.

***

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 227

آیات فوق که بخش مهمّی از تأکیدهای قرآن در مورد زشتی دروغ و آثار شوم آن است به خوبی نشان می دهد که تا چه حد این گناه از نظر اسلام، زشت و منفور و خطرناک است، و افراد با ایمان و جامعه اسلامی باید در برابر آن حساسیت کامل نشان دهند، و صحنه اجتماع را از لوث آن پاک کنند.

### دروغ گویی در روایات اسلامی

#### اشاره

در روایات اسلامی تعبیرهای تکان دهنده ای درباره زشتی دروغ است که گلچینی از آن را ذیلاً مطالعه می کنید:

1- از بعضی از روایات استفاده می شود که دروغ کلید گناهان است. در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «انَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ لِلشّرِّ اقْفالاً وَجَعَلَ مفاتیحَ تِلْکَ الْاقْفالِ الشَّرابَ، وَ الْکِذْبُ شَرٌّ مِنَ الشَّرابِ؛ خداوند متعال برای شرّ قفل هایی قرار داده است، و کلید آن قفل ها شراب است (چرا که مانع اصلی زشتی ها عقل است و شراب عقل را از کار می اندازد) و دروغ از شراب هم بدتر است». «1»

2- در تعبیر دیگری از امام حسن عسکری علیه السلام می خوانیم: «جُعِلَتِ

الْخَبائِثُ کُلُّها فی بَیْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتاحُهُ الْکِذْبَ؛ تمام پلیدی ها در اتاقی قرار داده شده و کلید آن اتاق، دروغ است». «2»

دلیل آن این است که انسان های گنهکار هنگامی که خود را در معرض رسوایی می بینند با دروغ گناهان خود را می پوشانند، و به تعبیر دیگر دروغ به آنها اجازه می دهد که انواع گناهان را مرتکب شوند، بی آنکه از رسوایی بترسند، در حالی که انسان راستگو ناچار است گناهان دیگر را ترک کند چرا که راست گویی به او اجازه انکار گناه را نمی دهد و ترس از رسوایی ها او را به ترک گناه دعوت می کند.

حدیث معروف مردی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و آلوده انواع گناهان بود و پیامبر صلی الله علیه و آله فقط از او پیمان گرفت که دروغ نگوید، و همین سبب شد که تمام گناهان را ترک کند شاهد گویای این مدّعا است. «3»

---

(1). اصول کافی، جلد 3، صفحه 339.

(2). بحار الانوار، جلد 169، صفحه 263.

(3). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد 6، صفحه 357.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 228

3- از احادیث دیگری استفاده می شود که دروغ با ایمان سازگار نیست، در حدیثی چنین می خوانیم: «سُئِلَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَکُونُ الْمُؤمِنُ جَباناً؟ قالَ: نَعَمُ؛ قیلَ وَ یَکُونُ بَخِیلًا؟ قالَ: نَعَمْ. قِیلَ یَکُونُ کَذّاباً قالَ: لا؛ از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند آیا انسان مؤمن ممکن است (احیاناً) ترسو باشد؟ فرمود: آری. باز پرسیدند آیا ممکن است بخیل باشد؟

فرمود: آری. پرسیدند آیا ممکن است دروغگو باشد؟ فرمود: نه». «1»

همین مضمون به صورت دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل

شده است آنجا که فرمود: «لا یَجِدُ الْعَبْدُ طَعْمَ الْایمانِ حَتَّی یَتْرُکَ الْکِذْبَ هَزْلَهُ وَجِدَّهُ؛ انسان هیچ گاه طعم ایمان را نمی چشد تا دروغ را ترک گوید خواه شوخی باشد یا جدی». «2»

چرا دروغ با ایمان سازگار نیست؟ زیرا دروغ یا به خاطر آن است که انسان به منفعتی برسد یا از مشکلی رهایی یابد چنان که ایمان انسان قوی باشد می داند که خیر و شر به دست خدا است او است که می تواند گره کور مشکلات را بگشاید و او است که می تواند در برابر ناملایمات از انسان دفاع کند، و اگر انسان به این امر که شاخه ای از شاخه های توحید افعالی است اعتقاد داشته باشد چنین نیازی دارد که به دروغ متوسل گردد.

4- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «وَشَرُّ الْقُولِ الْکِذْبُ؛ بدترین سخن، دروغ است». «3»

زیرا آثار مرگبار آن از هر سخن بدی بدتر است.

5- باز در حدیث دیگری از علی علیه السلام دروغ به عنوان بدترین گناهان معرفی شده می فرماید: «اعْظَمُ الْخِطایا عِنْدَاللَّهِ الْلِسانُ الْکَذُوبِ وَ شَرُّ النَّدامَهِ نَدامَهُ یَوْمِ الْقِیامَهِ؛ بدترین گناهان نزد خدا (گناه) زبان دروغ گو است، و بدترین پشیمانی روز قیامت است». «4»

6- در حدیث دیگری، دروغ سرچشمه فجور، سبب ورود در دوزخ شمرده شده

---

(1). جامع السّعادات جلد 2، صفحه 322.

(2). اصول کافی، جلد 2، صفحه 340، حدیث 11.

(3). نهج البلاغه، خطبه 84.

(4). المحجه البیضاء، جلد 5، صفحه 243، شبیه همین حدیث با کمی تفاوت در کنز العمال از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است (کنز العمال، جلد 3، صفحه 619، حدیث 8203).

است، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: «ایَّاکُمْ وَ الْکِذْبَ فَانَّ الْکِذْبَ یَهْدی الَی الْفُجُورِ وَ انَّ الْفُجُورَ یَهْدِی الَی النّارِ؛ از دروغ بپرهیز چرا که دروغ به فجور دعوت می کند، و فجور به آتش دوزخ». «1»

7- دروغ با عقل سازگار نیست، همان گونه که در حدیثی از امام کاظم علیه السلام می خوانیم: «انَّ الْعاقِلَ لایَکْذِبُ وَ انْ کانَ فِیهِ هَواهُ؛ انسان عاقل دروغ نمی گوید هر چند به آن تمایل داشته باشد». «2»

8- دروغ فرشتگان رحمت را از انسان دور می کند، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اذا کَذِبَ الْعَبْدُ کِذْبَهً تَباعَدَ الْمَلَکُ مِنْهُ مَسیرهَ میلٍ مِنْ نَتِنِ ماجاءَبِهِ؛ هنگامی که یکی از بندگان دروغی بگوید فرشته به خاطر بوی تعفّن که از آن دروغ بر می خیزد به اندازه یک میل از او دور می شود» «3» (میل از یک کیلومتر بیشتر و از دو کیلومتر کمتر است).

9- دروغ دریچه ای به سوی نفاق است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «انَّ الْکِذْبَ بابٌ مِنْ ابْوابِ النِّفاقِ؛ دروغ دری از درهای نفاق است». «4»

زیرا انسان دروغگو خود را در چهره راستگو قرار می دهد در حالی که باطنش غیر از آن است، این دوگانگی ظاهر و باطن نوعی و نفاق، و دروغ یکی از کارهای شایع منافقان است.

10- دروغ گو اعتماد مردم را از دست می دهد، چنان که در یکی از کلمات امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ عُرِفَ بِالْکِذْبِ قَلَّتِ الثِّقَهُ بِهِ؛ کسی که به دروغ گویی شناخته شود، اعتماد مردم به او کم می شود». «5»

و نقطه مقابل این معنی نیز در کلمات آن بزرگوار آمده

که فرمود: «مَنْ تَجَنَّبَ الْکِذْبَ صُدِّقَتْ أَقْوالُهُ؛ کسی که از دروغ بپرهیزد سخنانش پذیرفته می شود». «6»

11- این بحث دامنه دار را با حدیث دیگری که در کلمات قصار امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است و مردم را از دوستی با دروغگویان بر حذر داشته پایان می دهیم.

فرمود: «وَ ایّاکَ وَ مَصادَقَهَ الْکَذّابِ فَانَّهُ کَالسَّرَابِ یُقَرِّبُ عَلَیْکَ الْبَعِیدَ وَ یُبَعِّدُ عَلَیْکَ

---

(1). کنز العمال، حدیث 8219.

(2). بحار الانوار، جلد 75، صفحه 305.

(3). شرح نهج البلاغه ابی ابی الحدید، جلد 6، صفحه 357.

(4). کنز العمال، حدیث 8212.

(5). شرح غرر، جلد 5، صفحه 390.

(6). همان مدرک، صفحه 461.



الْقَرِیبَ؛ از دوستی با دروغگو بپرهیز که مانند سراب است، دور را در نظر تو نزدیک، و نزدیک را دور می سازد». (و تو را گمراه می کند). «1»

*** از روایات بالا به خوبی استفاده می شود که دروغ سرچشمه انواع گناهان و متزلزل کننده ارکان ایمان و بدترین سخنان و دعوت کننده به انواع معاصی و شاخه ای از شاخه های نفاق و پاره کننده رشته های اعتماد و اتّحاد است، و درباره کمتر گناهی این همه نکوهش و مذمّت دیده می شود.

*** در اینجا نکات مهمی باقی مانده است که به طور فشرده به آن می پردازیم:

### 1- آثار زیان بار دروغ

گرچه آیات و روایاتی که در بالا آمد به قدر کافی پرده از روی این مسأله برداشت، ولی اهمیت موضوع تحلیل های بیشتری را در اینجا می طلبد.

نخستین اثر زیان بار دروغ رسوایی و بی آبرویی و از دست دادن پایگاه اجتماعی و اعتماد مردم است.

ضرب المثل معروفی می گوید: دروغ گو حافظه ندارد، و تجربیات نشان می دهد که دروغ بودن یک سخن را برای مدت طولانی نمی توان پنهان داشت

اگر مسأله بی اهمیتی باشد ممکن است فراموش شود، ولی اگر مسأله مهمی باشد سرانجام واقعیت ها خود را نشان می دهد و راز دروغگو فاش می شود، نه به خاطر این که دروغگو حافظه ندارد، بلکه به خاطر این که دروغ چیزی نیست که آن را بتوان به حافظه سپرد زیرا یک حادثه که واقع می شود ارتباط زیادی به حوادث اطراف خود

---

(1). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه 38.



دارد و پیوندهای علت و معلول با حوادث قبل و بعد و لوازم غیر قابل اجتناب، آن حادثه را با دیگر حوادث مربوط می سازد. کسی که حادثه ای را به دروغ می سازد مجبور است روابط ساختگی آن را با زمان و مکان و اشخاص و حوادث اطراف آن نیز بسازد، و از آنجا که این روابط حد و حسابی ندارد به فرض که چند مورد آن را درست کندو به خاطر بسپارد در بقیه وا می ماند. درست مانند داستان یوسف علیه السلام که برادرانش به دروغ گفتند او را گرگ خورد و پیراهن او را به خونی آغشته و برای پدر آوردند، اما فراموش کردند که پیراهن را از چندین جا پاره پاره کنند. سالم بودن پیراهن پرده از کار آنها برداشت و دروغشان را ظاهر کرد و یا مانند همسر عزیز مصر، هنگامی که به دروغ ادعا کرد یوسف علیه السلام به دنبال او دویده و قصد تجاوز به او را داشته است، فراموش کرده بود که در این ماجرا، پیراهن یوسف علیه السلام از عقب سر پاره شده که دلیل روشنی است بر دروغ زلیخا و اینکه او به دنبال یوسف علیه السلام دویده است.

امروز

بازپرسان آگاه به راحتی می توانند با سؤال های پی در پی مربوط به یک حادثه و لوازم و خصوصیات آن، دروغ یا راست بودن یک ادعا را ثابت کنند و کمتر دروغ گویی می تواند خود را از چنگال آن ها رهایی ببخشد. آری دروغ گو نمی تواند حافظه داشته باشد و به هر حال سرانجام کارش رسوایی و بی آبرویی است.

دیگر از آثار دروغ این است که انسان را به دروغ های دیگر، یا گناهان دیگر دعوت می کند، چرا که دروغ گو برای مخفی ساختن دروغش گاه مجبور می شود دروغ های زیاد دیگری بگوید یا دست به کارهای خطرناکی بزند.

سوّمین اثر زیان بار دروغ این است که به شخص دروغگو امکان می دهد که به طور موقت پرده ای بر خلافکاری های خود بیندازد در حالی که اگر راست می گفت ناچار بود آن اعمال را ترک کند.

چهارمین اثر زیان بار دروغ این است که انسان را تدریجاً به صفوف منافقان ملحق می سازد زیرا دروغ خود شاخه ای از شاخه های نفاق است چرا که دروغگو خود را به چهره راست گویان در آورده و سخنش را به عنوان یک واقعیت القا می کند در حالی که درونش چیز دیگری می گوید این دوگانگی ظاهر و باطن به طور تدریج به

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 232

سایر اعمال و رفتار او سرایت می کند و از او منافقی تمام عیار می سازد.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «الْكِذْبُ يُؤَدِّی الَی النِّفاقِ؛ دروغ انسان رابه نفاق می کشاند». «1»

پنجمین اثر زیان بار آن این است اگر کسی شایستگی ها و لیاقت های فراوانی داشته باشد که بتوان از آن در پیش برد اهداف اجتماعی بهره گیری فراوان کرد ولی دروغگو باشد، کسی نمی تواند

از آن شایستگی ها بهره بگیرد، چرا که انسان در برابر او در هر قدم مواجه با شک و تردید می شود.

به همین دلیل در بعضی از روایات اسلامی دروغ گو با مرده یکسان شمرده شده است، می فرماید: «اَلْکَذّابُ وَ الْمَیِّتُ سَواءٌ فَاِنَّ فَضیلَهَ الْحَیِّ عَلَی الْمَیِّتِ الثِّقَهُ بِهِ، فَاذا لَمْ یُوْثَقُ بِکلامِهِ بَطَلَتْ حَیاتُهُ؛ دروغگو با مرده برابر است زیرا فضیلت زنده بر مرده اعتمادی است که انسان به او دارد و هنگامی که به سخن کسی که (به خاطر دروغگوبودنش) اعتمادی نباشد گویی زندگی او باطل شده است».

ششمین پیامد زیانبارش این است که انسان با استفاده از ابزار دروغ می تواند کارهای زشت دیگری انجام دهد، حسود و کینه توز و بخیل هر کدام به وسیله دورغ می توانند حسد یا کینه یا بخل خود را اعمال نمایند و همچنین در مورد بسیاری از گناهان دیگر، مثلاً هنگامی که کسی از او تقاضای وام می کند به دروغ می گوید من خودم امروز برای زندگی وام گرفتم، یا هنگامی که برای معرفی شخصی به او مراجعه می کنند به خاطر حسد و کینه توزیش می گوید آن شخص آدم بی اعتباری است، در حالی که در واقع مرد معتبری است.

هفتمین اثر زیانبار آن که در علوم و دانش ها ظاهر می گردد این است که اگر افراد محققی در یک یا چند مورد دروغ بگویند تمام تحقیقات و کتاب های علمی خود را از اعتبار می اندازند، و اگر این عمل شیوع پیدا کند اعتمادی بر تحقیقات و علوم دیگران باقی نخواهد ماند و کاروان علم و دانش بشری متوقف می شود.

---

(1). شرح غرر الحکم، جلد 1، صفحه 310.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 233

و آثار زیانبار دیگری که

با دقت در زندگی دروغگویان می توان به آن پی برد.

اضافه بر این آثار که جنبه اجتماعی دارد، پیامدهای سوء معنوی نیز بر دروغ مترتب می شود که در روایات اسلامی به آن اشاره شده است. از جمله این که:

فرشتگان از انسان دور می شوند همان گونه که قبلًا در حدیثی از امام علی بن موسی الرّضا علیه السلام خواندیم: «اذا کَذِبَ الْعَبْدُ کِذْبَهً تَباعَدَ المَلَکُ مِنْهُ مَسیرَهَ میلٍ مِنْ نَتِنِ ماجاءَبِهُ؛ هنگامی که انسان دروغی بگوید فرشته از او دور می شود به اندازه یک میل به خاطر بوی بدی که از عمل او برمی خیزد». «1»

دیگر این که دروغ انسان را از نماز شب محروم می سازد، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم «انَّ الرَّجُلَ لَیَکْذِبُ الْکِذْبَهَ فَیُحرَمُ بِها صَلاهَ الْلَیْلِ، فَاذا حُرِمَ صَلاهُ اللَیْلِ حُرِمَ بِها الرِّزْقُ؛ گاه انسان دروغی می گوید و از نماز شب محروم می شود، و هنگامی که از نماز شب محروم می شود از روزی (وسیع) محروم می گردد». «2»

دیگر این که دروغ گفتن باعث عدم قبولی بعضی از عبادات می شود همان گونه که درباره روزه داران آمده است در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود:

«فَاذا صُمْتُمْ فَاحْفَظُوا الْسِنَتَکُمْ عَنِ الْکِذْبِ وَ غَضُّوا ابْصارَکُمْ؛ هنگامی که روزه می گیرید زبان را از دروغ حفظ کنید، و چشمان خود را (از نگاه گناه آلود) فرو گیرید». «3»

این حدیث دلیل بر آن است که این گونه اعمال از ارزش روزه می کاهد.

دیگر این که دروغ گفتن گاه سبب می شود که برکات الهی از انسان قطع گردد، چنان که در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم: «اذا کَذِبَ الْوُلاهُ حُبِسَ الْمَطَرُ؛ هنگامی که

زمامداران دروغ بگویند باران قطع می شود». «4»

بعضی آثار برای دروغ در روایات آمده که هم ممکن است جنبه معنوی داشته باشد هم جنبه اجتماعی و ظاهری، از جمله از روایات متعددی استفاده می شود که دروغ از روزی انسان می کاهد و سبب فقر و تنگدستی می شود.

---

(1). نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد 6، صفحه 357.

(2). بحار الانوار، جلد 69، صفحه 260.

(3). وسائل الشیعه، جلد 7، صفحه 119، حدیث 13.

(4). مسند الامام الرضا علیه السلام، جلد 1، صفحه 280.



در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «اعْتِیادُ الْکِذْبِ یُورِثُ الْفَقْرُ؛ عادت کردن به دروغ گویی سبب فقر و تنگدستی است». «1»

و در حدیث دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْکِذْبُ یُنَقِّصُ الرِّزْقَ؛ دروغ از روزی انسان می کاهد». «2»

این کاهش رزق ممکن است از آثار زیانبار معنوی دروغ باشد، و یا از آثار ظاهری و اجتماعی، چرا که دروغگو اعتماد مردم را از دست می دهد و با از دست دادن اعتماد عمومی فعالیت اقتصادی او محدود می شود، و همین امر سبب نقصان رزق و روزی او می شود.

### انگیزه های دروغ

دروغ مانند سایر صفات رذیله سرچشمه های مختلفی دارد که مهمترین آنها به شرح زیر است:

1- ضعف ایمان و اعتقاد. چرا که اگر دروغگو به علم و قدرت خداوند و وعده های او اعتماد کافی داشته باشد هرگز برای رسیدن به اموال دنیا یا تحصیل جاه و مقام، دروغ نمی گوید و موفقیت خود را در دروغ گویی نمی بیند. از فقر نمی ترسد، از پراکنده شدن مردم و بر باد رفتن نفوذ اجتماعی خود هراس ندارد و مقام و قدرت را از سوی خدا می داند و

برای حفظ آن به دروغ متوسل نمی شود. لذا در روایتی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «جانِبُوا الْکِذْبَ فَاِنَّ الْکِذْبَ مُجانِبُ الْاِیْمانِ؛ از دروغ کناره گیری کنید، چرا که دروغ از ایمان جدا است». «3»

2- دیگر از سرچشمه های دروغ ضعف شخصیت و عقده حقارت است، افرادی که گرفتار این ضعف ها هستند، برای پوشاندن ضعف خود متوسل به دروغ می شوند. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لایَکْذِبُ الْکاذِبُ الّا مِنْ مَهانَهِ نَفْسِهِ عَلَیْهِ؛ کسی دروغ نمی گوید مگر به خاطر بی ارزش بودن خودش در نظر خویش». «4»

---

(1). بحار الانوار، جلد 69، صفحه 261.

(2). میزان الحکمه، حدیث 17463.

(3). بحار الانوار، جلد 66، صفحه 386.

(4). کنز العمّال، حدیث 8231 (جلد 3، صفحه 625).



3- بسیار می شود که حسد و بخل و تکبر و خودبرتربینی و عداوت نسبت به افراد سرچشمه دروغ گفتن و تهمت زدن نسبت به آنها می شود، و یا دروغ گفتن درباره خویش به خاطر کبر و غرور، و تا این سرچشمه ها گرفته نشود، دروغ هم ادامه خواهد یافت.

منافقان نیز برای پوشاندن چهره واقعی خود به دروغ متوسل می شوند همان گونه که قبلًا به آن اشاره شد.

4- بیماری های اخلاقی جامعه و انحراف از مسیر حق و آلودگی به انواع گناهان سبب تشویق عده ای به دروغ می شود، تا آنجا که می گویند اگر به دروغ متوسل نشویم زندگی کردن در این اجتماع برای ما مشکل است، و یا کسب و تجارت ما می خوابد.

5- علاقه شدید به دنیا و حفظ مقامات آن نیز یکی دیگر از عوامل مهم شیوع دروغ- حتی دروغ بر خدا و پیامبر- می گردد.

در خطبه 147 نهج البلاغه می خوانیم

که علی علیه السلام فرمود: «وَ انَّهُ سَیَأتی عَلَیْکُمْ مِنْ بَعْدِی زَمانٌ لَیْسَ فِیهِ شَی ءٌ اخْفی مِنَ الْحَقِّ وَ لا اظْهَرَ مِنَ الْباطِلِ وَ لا اکْثَرَ مِنَ الْکِذْبِ عَلَی اللَّهِ وَ رَسُولِهِ؛ بعد از من زمانی برای شما فرا می رسد که چیزی پنهان تر از حق و آشکارتر از باطل و فراوان تر از دروغ به خدا و پیامبرش نیست».

### طرق درمان دروغ

برای ریشه کن کردن این صفت رذیله (دروغ گویی) از همان طرقی باید وارد شد که در طریق درمان سایر رذایل اخلاقی وارد می شویم؛ یعنی نخست به سراغ ریشه ها برویم، چرا که تا ریشه ها قطع نشود، این نهال شوم همچنان پابرجاست. اگر انگیزه دروغ گویی ضعف ایمان نسبت به توحید افعالی است، باید پایه های ایمان را تقویت کرد، خدا را قادر بر همه چیز دانست، رزق و روزی و موفقیت و عزّت و آبرو را به دست او بدانیم، تا ضعف هایی که سبب توسل به دروغ می شود برطرف گردد.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 236

و اگر انگیزه آن حسد و بخل و کبر و غرور است باید به درمان آنها پرداخت و به یقین اگر این ریشه ها تدریجاً قطع شود، چیزی جز صداقت و راستی باقی نخواهد ماند.

و از سوی دیگر باید روی پیامدهای سوء زیانبار دروغ که سبب تیره روزی و بدبختی و رسوایی در دنیا و آخرت می شود اندیشید، و به یقین هر کس در این ها که به طور مشروح سابقاً بیان کردیم، به ویژه در روایات پر محتوایی که در این زمینه وارد شده درست بیندیشد تأثیر مهم بازدارنده ای دارد.

و اگر اشخاصی که مبتلا به این رذیله اخلاقی هستند از دوستان ناباب و دروغگو و محیطهایی

که آنها را به دروغ تشویق می کند بپرهیزند سریع تر درمان می شوند، همان گونه که پرهیز از افراد آلوده به بیماری های جسمی و محیطهای آلوده به میکرب بیماری ها سبب سرعت بهبود این بیماری خواهد شد.

رهبران جامعه و بزرگ خانواده نیز نقش مؤثری می تواند در عادت دادن مردم به راست گویی داشته باشند چرا ک وقتی افراد یک جامعه یا اعضاء خانواده چیزی جز صدق و راستی از بزرگترها نبینند به سرعت به صدق و راستی روی می آورند و به عکس، یک دروغ که از آنان صادر شود زمینه های آلودگی جامعه یا خانواده را به این صفت رذیله فراهم می سازند.

در ضمن نباید طرق دروغگویی را به مردم یاد داد، در حدیثی می خوانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لا تُلَقِّنُوا الْناسَ فَیَکْذِبُونَ فَانَّ بَنِی یَعْقُوبَ لَمْ یَعْلَمُوا انَّ الذِّئبَ یَأْکُلُ الْانْسانَ فَلَمَّا لَقَّنَهُمْ انّیِ اخافُ انْ یَأْکُلُهُ الذِّئْبُ. قالُوا اکَلَهُ الذِّئْبُ؛ هرگز تلقین دروغ به مردم نکنید، چرا که فرزندان یعقوب (تا آن زمان) نمی دانستند که گرگ ممکن است انسان را بخورد، هنگامی که پدرشان یعقوب به آنها (سفارش کرد مراقب یوسف باشند و) گفت من از این بیم دارم که گرگ او را بخورد (آنها یاد گرفتند و) گفتند یوسف را گرگ خورد (در حالی که دروغ می گفتند و یوسف در چاه کنعان بود)». «1»

آری این ترک اولی بهانه ای به دست پسران یعقوب داد.

---

(1). کنز العمال، جلد 3، صفحه 624، حدیث 8228.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 237

ایجاد شخصیت در افراد، یکی دیگر از مؤثرترین طرق درمان دروغ است زیرا همان گونه که در گذشته اشاره کردیم یکی از عوامل مهم دروغ گویی احساس

حقارت و کمبود شخصیت است، و دروغ گو می خواهد با لاف زدن آن را جبران کند، و اگر احساس کند صاحب استعدادها و نیروهایی است که با پرورش آن می تواند به مقامات عالی در جامعه برسد نیازی به توسل جستن به دروغ برای ایجاد شخصیت کاذب در خود نمی بیند.

به ویژه اگر به آنها توجه داده شود که راستگویان و صدّیقان در پیشگاه خدا در صف انبیاء و شهیدان هستند و رفیق و همنشین آنان در قیامت خواهند بود به یقین برای ترک دروغ و اقبال به راست گویی تشویق خواهند شد، قرآن کریم می فرماید:

«وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَاولئِکَ مَعَ الَّذِینَ انْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِینَ وَ حَسُنَ اولئِکَ رَفِیقاً؛ و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند (در روز رستاخیز) همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنان تمام کرده از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان، و آنها رفیق های خوبی هستند». «1»

این نکته نیز قابل توجه است که نفوذ صفت زشت دروغگویی مانند صفات دیگر در وجود انسان از جاهای ساده و کوچک شروع می شود و تدریجاً انسان را به دروغ های خطرناک می کشاند همان گونه که امام سجاد علیه السلام فرمود: «اتَّقُوا الْکِذْبَ فِی صَغِیرٍ وَ کَبیرٍ فِی کُلِّ جِدٍّ وَ هَزْلٍ فَانَّ الرَّجُلَ اذا کَذِبَ فِی الصَّغیرِ اجْتَرَءَ عَلَی الْکَبیرِ؛ از دروغ بپرهیز خواه کوچک باشد یا بزرگ، جدّی باشد یا شوخی، چرا که انسان هنگامی که در موضوعات کوچک دروغ بگوید جرئت می کند که دروغ بزرگ هم بگوید». «2»

## استثنائات دروغ

با این که دروغ از مهمترین گناهان است و خطرات زیادی برای

هر انسانی از نظر مادی و معنوی، فردی و اجتماعی دارد، ولی باز هم مواردی دارد که به صورت

---

(1). نساء، آیه 69.

(2). بحار الانوار، جلد 69، صفحه 235.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 238

استثناء در روایات اسلامی و سخنان فقها و علمای اخلاق به پیروی از آن احادیث آمده است.

این موارد عمدتاً عبارتند از:

1- دروغ برای اصلاح ذات البین؛

2- دروغ برای اغفال دشمن در میدان جنگ؛

3- در مقام تقیّه؛

4- برای دفع شرّ ظالمان؛

5- در تمام مواردی که جان و ناموس انسان به خطر می افتد و برای نجات از خطر راهی جز توسل به دروغ نیست.

تمام موارد را می توان در یک قاعده کلی خلاصه کرد و آن این که هدف های مهمتری به خطر بیفتد و برای دفع آن خطرات، توسل به دروغ ضرورت داشته باشد، و به تعبیر دیگر تمام این موارد مشمول قاعده اهم و مهم است فی المثل انسان در چنگال جمعی متعصّب و بی منطق و بی رحم گرفتار می شوند و از مذهب او سؤال می کنند اگر حقیقت بگوید فوراً خون او را می ریزند عقل و شرع در اینجا اجازه می دهند که انسان با پاسخ دروغین جان خود را از شرّ آنها نجات دهد. یا در مواردی که اختلاف شدیدی در میان دو نفر بروز کرده و انسان می تواند با گفتن دروغی (مثلاً فلان کس به تو علاقه زیاد دارد و بارها در پشت سر ذکر خیر شما را می گفت) صلح و صفا و آشتی در میان آن دو برقرار سازد و امثال این اهداف

مهم، نه این که انسان به خاطر منافع شخصی و کارهای جزئی متوسل به دروغ شود، و این استثنائات ضروری

را دستاویزی برای توسل به دروغ سازد، و به بهانه استفاده از استثنائات دروغ برای هر موضوع جزئی دروغ بگوید.

در واقع تجویز دروغ در این موارد مانند حلال بودن خوردن مردار (اکل میته) در موارد ضرورت است که باید به مقدار ضرورت و تنها در مواردی که راهی جز آن نیست اکتفا شود.

دلیل این استثنائات علاوه بر قاعده عقلی بالا (قاعده اهم و مهم) روایات



متعددی است که منابع مختلف اسلامی از معصومین علیهما السلام نقل شده است.

در حدیث معروفی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «لَیْسَ شَیْ ءٌ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ الَّا وَقَدْ احَلَّهُ لِمَنِ اضْطُرَّ الَیْهِ؛ هیچ حرامی الهی نیست مگر این که خداوند آن را برای کسی که مضطر شده است حلال فرموده». «1»

2- از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که می گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «احْلِفْ بِاللَّهِ کاذِباً وَ نَجِّ اخاکَ مِنَ القَتْلِ؛ سوگند دروغ به نام خدا یاد کن و برادرت را از کشته شدن (به ناحق) نجات ده». «2»

3- در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «کُلُّ الْکِذْبِ یَکْتُبُ عَلی إبنِ آدَمِ الّا رَجُلٌ کَذَبَ بَیْنَ رَجُلَیْنِ یُصْلِحُ بَیْنَهُما؛ هر دروغی در نامه عمل انسان نوشته می شود، مگر کسی که دروغ در میان دو نفر بگوید تا میان آن دو صلح برقرار گردد». «3»

4- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «الْکِذبُ مَذْمُومٌ الّا فِی امْرَیْنِ دَفْعُ شَرِّ الْظَّلَمَهِ وَ اصْلاحُ ذاتِ الْبَیْنِ؛ دروغ نکوهیده است مگر در دو چیز، دفع شر ظالمان و اصلاح ذات البین». «4»

5-

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: «کُلُّ الْکِذْبِ مَکْتُوبٌ کِذْباً لا مَحالَهَ الَّا انْ یَکْذِبُ الرَّجُلُ فِی الْحَرْبِ فَاِنَّ الْحَرْبَ خُدْعَهٌ اوْ یَکُونُ بَیْنَ رَجُلَیْنِ شَحناءٌ فَیُصْلِحُ بَیْنَهُما اوْ یُحَدِّثُ امْرَأَتَهُ یُرْضِیها؛ تمام دروغ ها حتماً دروغ نوشته می شود، مگر این که انسان در جنگ دروغ بگوید، زیرا (یکی از طرق پیروزی در) جنگ فریب (دشمن) است، یا در میان دو نفر کینه و عدواتی باشد و او (به وسیله دروغ) میان آنها صلح و آشتی برقرار سازد، یا با همسرش سخن می گوید (که واقعیت ندارد) به خاطر این که او را راضی کند». «5»

منظور از جمله اخیر این نیست که انسان هر چه بخواهد به همسرش دروغ بگوید بلکه ناظر به مواردی است که همسر انسان توقّعات نابجایی دارد، که در

---

(1). بحار الانوار، جلد 101، صفحه 284.

(2). وسائل الشیعه، جلد 16، صفحه 134، (حدیث 4 باب 12 از کتاب الایمان).

(3). المحجه البیضاء، جلد 5، صفحه 245.

(4). بحار الانوار، جلد 69، صفحه 263.

(5). المحجه البیضاء، جلد 5، صفحه 245.



امکانات شوهر نمی گنجد، او با وعده دروغین، سر و صدای او را خاموش می کند، و ای بسا با گذشت زمان فراموش می شود، و درگیری و منازعه ای پیش نخواهد آمد.

این معنی در مورد توقّعات غیر منطقی شوهر نیز صادق است، و در بعضی از روایات نیز به آن اشاره شده است. «1»

راه فرار از دروغ (توریه)

توریه (بر وزن توصیه) به سخنی گفته می شود که شنونده از آن چیزی می فهمد و گوینده از آن چیز دیگری را اراده می کند، یا به تعبیر دیگر سخنی است دو پهلو، که عبارت

تاب هر دو معنى را دارد، و افرادى كه مقيد به پرهيز از دروغ هستند گاه به آن متوسل مى شوند، تا هم دروغ نگفته باشند و هم شنونده از اسرار آنها آگاه نشود.

مثال هاى زير مى تواند اين معنى را كاملاً روشن كند:

1- كسى از ديگرى سؤال مى كند آيا اين كار خلاف را تو كرده اى؟ او در جواب مى گويد أستغفر اللّه پناه به خدا مى برم (شنونده از اين سخن نفى آن كار را مى فهمد در حالى كه گوينده منظورش استغفار از عمل خلافى بوده است كه انجام داده است).

2- كسى از ديگرى سؤال مى كند فلان كس نزد تو از من بدگويى كرد، او مى گويد:

مگر چنين چيزى ممكن است (شنونده از اين جواب نفى آن كلام را مى فهمد، در حالى كه منظور گوينده از آن كلام تنها يک استفهام بود).

3- كسى در خانه ديگرى مى آيد و مى گويد: فلان كس خانه است؟ او اشاره به پشت در خانه مى كند مى گويد اينجا نيست (شنونده تصوّر مى كند در خانه نيست، در حالى كه گوينده منظورش پشت در خانه بوده است).

4- از يكى از دانشمندان سؤال كردند، جانشين بلافصل پيامبر صلى الله عليه و آله كه بود؟ او كه در شرائطى بود كه نمى بايست عقيده خود را صريحاً بيان كند در جواب گفت: «مَنْ بِنْتُهُ فِى بَيْتِهِ؛ آن كس كه دخترش در خانه او بود» (شنونده چنين فكر مى كرد كه منظورش

---

(1). بحار الانوار، جلد 69، صفحه 243.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 241

اين است كسى كه دخترش در خانه پيامبر صلى الله عليه و آله بود يعنى ابو بكر) ولى منظور گوينده اين بود آن كسى كه دختر پيامبر صلى الله عليه

و آله فاطمه زهرا علیها السلام در خانه او بود، یعنی علی علیه السلام.

5- در داستان سعید بن جبیر و حجاج می خوانیم هنگامی که حجاج از او سؤالاتی کرد، می خواست بهانه ای برای قتل او بتراشد، پرسید تو مرا چگونه آدمی می دانی؟ گفت: انت عادل (عادل در لغت عرب دو معنی دارد یکی به معنی عدالت پیشه و دیگر به معنی شخص کافر است که عدیل و شریک برای خدا قائل است، همان گونه که قرآن می گوید: «ثُمَ الَّذینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ کافران برای پروردگار خود، شریک و شبیه قرار می دهند». «1»

از آنچه در بالا آمد روشن شد که توریه هرگز دروغ نیست، چرا که نیّت گوینده سخن راستی بوده و عبارات او نیز تاب آن معنی را داشته است هر چند شنونده به خاطر ذهنیت خودش چیز دیگری را از آن فهمیده و معلوم است اشتباه شنونده در فهم معنی کلام ارتباطی به گوینده ندارد.

و از اینجا روشن می شود در مواردی که به خاطر ضرورت های مهمی دروغ گفتن جایز است، اگر انسان بتواند توریه کند باید به آن متوسل شود و از دروغ بپرهیزد، بنابراین دروغ گفتن تنها در ضرورتی مجاز است که راه توریه بسته باشد، و به اصطلاح علمی مندوحه ای در کار نباشد.

و از اینجا روشن می شود این که افرادی مانند غزالی توریه را مصداق کذب می دانند، ولی می گویند میزان زشتی و فساد آن از کذب های معمولی کمتر است درست نیست، مگر این که توریه را طور دیگری تفسیر کرده باشد که واقعاً مصداق دروغ باشد.

به هر حال زشتی و فساد دروغ به قدری زیاد است که انسان تا ممکن است باید از

آن بپرهیزد، هر چند از طریق توسل به توریه باشد.

مواردی از سخنان انبیاء در قرآن مجید دیده می شود که در روایات اسلامی آنها را به عنوان توریه معرفی کرده اند نه دروغ.

مانند گفتگوی ابراهیم علیه السلام با بت پرستان بابل که وقتی از او سؤال کردند تو این بلا

---

(1). انعام، آیه 1.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 242

را بر سر خدایان ما آورده ای، او در پاسخ گفت: «بَلْ فَعَلَهُ کَبیرُهُمُ هَذا فَاسْئَلُوهُمْ انْ کانُوا یَنْطِقُونَ؛ (ابراهیم) گفت بلکه این کار را بزرگشان کرده است از آنها بپرسید اگر سخن می گویند». «1»

گرچه شنونده از این عبارت ممکن است چنین بفهمد که ابراهیم بت شکنی را به بت بزرگ نسبت داده است، ولی جمله «انْ کانُوا یَنْطِقُونَ» (اگر آنها سخن می گویند) به عنوان شرط برای این نسبت قرار داده شده، یعنی اگر آن ها می توانند حرف بزنند کار کارِ آن بت بزرگ است.

همچنین جمله «انَّکُمْ لَسارِقُونَ؛ شما سارق هستید» «2» که کارگزاران یوسف علیه السلام به برادران گفتند با توجه به آیات قبل از آن چنین در ذهن منعکس می کند که آنها پیمانه شاه را دزدیده بودند، در حالی که منظورشان سرقت یوسف علیه السلام از پدر در کنعان بود.

کوتاه سخن این که توریه و گفتن سخنان دو پهلو هرگز مصداق کذب نیست هر چند مخاطب به خاطر ذهنیتش چیزی از آن می فهمد که با واقعیت مطابقت ندارد، اما متکلم منظورش مفهوم صحیح و درستی است و آنها که مقیاس صدق و کذب را ظاهر کلام می دانند، نه مراد و مقصود گوینده ممکن است توریه را نوعی دروغ خفیف بدانند در حالی که چنین نیست، معیار صدق و کذب، مراد و مقصود

گوینده است که قابل تطبیق بر محتوای عبارت باشد.

مثلاً کسی از دیگری می پرسد: این لباس را فلان کس به شما اهدا کرده است؟

مخاطب که مایل نیست این مطلب را صریحاً نفی کند در جواب به صورت توریه می گوید: خدا او را عمر دهد. ای بسا شنونده از این سخن چنین استنباط کند که آری او به من داده است در حالی که گوینده چنین قصدی را نداشته است، تنها دعایی در حق او کرده است.

---

(1). انبیاء، آیه 63.

(2). یوسف، آیه 70.



9

## وفای به عهد و پیمان شکنی

### اشاره

بارها گفته ایم مهمترین سرمایه یک جامعه اعتمادی است که افراد به یکدیگر دارند و هر چیزی که این اعتماد و همبستگی را تقویت کند مایه سعادت و پیشرفت جامعه است و هر کار بر آن لطمه وارد کند، عامل شکست و بدبختی است.

از مهمترین اموری که اعتماد عمومی و خصوصی را شکوفا می کند وفای به عهد و پیمان است که از فضایل مهم اخلاقی محسوب می شود و به عکس، پیمان شکنی از بدترین رذایل اخلاقی است.

لزوم وفای به عهد جزء سرشت و فطرت انسان ها است، و به تعبیر دیگر از فطریات انکارناپذیر است.

فطریات اموری هستند که هر انسانی آن را درک می کند و می پذیرد بی آنکه نیاز به دلیل و برهانی داشته باشد، خوبی عدالت، زشتی ظلم و همچنین اهمیت وفای به عهد و ناپسند بودن پیمان شکنی، جزء واضح ترین فطریات هر انسان است که هر کس با مراجعه به وجدان خویش آن را درک می کند و بر آن صحه می گذارد. به همین دلیل در میان تمام اقوام و ملل اعم از آنها که صاحب دین و آیینی هستند یا

از دین و مذهب بیگانه اند، پایبندی به عهد و پیمانها لازم شمرده می شود، حتی

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 244

پیمان شکنان سعی می کنند بهانه و دستاویزی برای کار خود پیدا کنند تا به پیمان شکنی متهم نشوند، و اعتبار آنان از بین نرود، زیرا می دانند اگر مردم آنها را به پیمان شکنی بشناسند هیچ کس برای قول ها و وعده ها و تعهدات آنها ارزشی قائل نخواهد شد، و پشتیبانی مردم را در همه چیز از دست می دهد.

حتی در میان اقوام جاهلی پایبندی به عهد و پیمان از وظائف حتمی شمرده شده و سعی داشتند تا می توانند عهد و پیمان خود را نشکنند، در آیات قرآن و روایات اسلامی نیز این مسأله به صورت گسترده ای مطرح شده و با قوی ترین تعبیرات و بیان ها بر لزوم وفای به عهد تأکید شده است. و از پیمان شکنان سخت نکوهش به عمل آمده است.

با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم و بخشی از آیات قرآن را در این زمینه یادآور می شویم:

1- وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ اذا عاهَدُوا. (بقره- 177)

2- وَالَّذِینَهُمْ لِاماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ. (مؤمنون- 8) (معارج- 32)

3- وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ انَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلًا. (اسراء- 34)

4- بَلی مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ وَ اتَّقی فَانَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ. (آل عمران- 76)

5- الَّا الَّذِینَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِکِینَ ثُمَّ لَمْ یَنْقُصُوکُمْ شَیْئَاً وَ لَمْ یُظاهِرُوا عَلَیْکُمْ احَداً فَأَتِمُّوا الَیْهُمْ عَهْدَهُمْ الی مُدَّتِهِمْ انَّ اللَّهَ یُحِبَّ الْمُتَّقِینَ. (توبه- 4)

6- وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ اذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْایْمانَ بَعْدَ تَوْکِیدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَیْکُمْ کَفِیلًا. (نحل- 91)

7- وَ ما وَجَدْنا لِاکْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ انْ وَجَدْنا اکْثَرَهُمْ لَفاسِقِینَ. (اعراف- 102)

8- اوَ كُلّما عاهَدُوا عَهْداً

نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ اكْثَرُهُمْ لايُؤمِنُونَ. (بقره- 100)

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 245

### ترجمه

1- ... و (همچنین) کسانی که به عهد خود- به هنگامی که عهد بستند وفا می کنند.

2- و آنها که امانتها و عهد خود را رعایت می کنند.

3- ... و به عهد (خود) وفا کنید، که از عهد سؤال می شود!

4- آری کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزکاری پیشه نماید (خداوند او را دوست می دارد زیرا) خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.

5- مگر کسانی از مشرکان که با آنها عهد بستید و چیزی از آن را در حق شما فروگذار نکردند و احدی را بر ضد شما تقویت ننمودند پیمان آنها را تا پایان مدتشان محترم بشمرید، زیرا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد!

6- و هنگامی که با خدا عهد بستید به عهد او وفا کنید و سوگندها را بعد از محکم ساختن نشکنید درحالی که خدا را کفیل و ضامن بر سوگند خود قرار داده اید، به یقین خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است.

7- و بیشتر آنها را بر سر پیمان خود نیافتیم (بلکه) اکثر آنها را فاسق و گنهکار یافتیم!

8- و آیا چنین نیست که هر بار آنها (یهود) پیمانی (با خدا و پیامبر) بستند جمعی آن را دور افکندند (و مخالفت کردند) آری بیشتر آنان ایمان ندارند!

### تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه از آیات فوق که سخن از ریشه و اساس همه نیکیها است به بیان شش عنوان پرداخته نخست از ایمان به خدا و روز قیامت و فرشتگان و پیامبران و کتاب آسمانی سخن به میان آورده و بعد به مسأله انفاق فی سبیل الله (انفاقهای مستحبی) و بر پاداشتن نماز و ادای زکات اشاره می کند و در پنجمین عنوان سخن از وفای به عهد و

در ششمین عنوان به اهمیت صبر و استقامت در برابر مشکلات زندگی و حوادث میدان جنگ می پردازد و در مورد وفای به عهد چنین می گوید: «و کسانی که به عهد خویش هنگامی که پیمان می بندند وفا می کنند» (وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ اذا عاهَدُوا).

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 246

این تعبیر نشان می دهد که وفای به عهد از نظر اسلام و قرآن آن قدر اهمیت دارد که همردیف ایمان به خدا و نماز و زکات است.

با توجه به اینکه ماده اصلی «وفا» این است که چیزی به حد کمال و تمام برسد، هنگامی که کسی به عهد و پیمان خود عمل کند این واژه درباره او به کار می رود و «وَفی بِعَهْدِه» یا «اوُفی بِعَهْدِه» گفته می شود (بنابراین ثلاثی مجرد و مزید این واژه هر دو یک معنی می دهد).

واژه «عهد» در اصل به معنی «سر کشیدن» و «پاسداری» از چیزی است و به همین دلیل به قراردادهائی که باید آنها را حفظ کرد و دقیقاً رعایت نمود عهد گفته می شود.

این نکته نیز حائز اهمیت است که قرآن هیچ قید و شرطی برای وجوب وفای به عهد در این آیه قائل نشده است، بنابراین هم عهدهای الهی را شامل می شود و هم عهد و پیمانهای مردمی را، خواه در برابر مسلمانان باشد یا غیر مسلمانان یعنی مادام که آنها به عهد و پیمان خود پایبند باشند مسلمین نیز باید عهد و پیمانهائی که با آنان دارند رعایت کنند.

*** در دومین آیه که در شرح صفات مؤمنان راستین آمده است و با «قد افلح المؤمنون» شروع می شود، به هفت وصف از مهمترین و اساسی ترین صفات مؤمنان اشاره شده که در بیان

پنجمین و ششمین صفت می فرماید: آن ها کسانی هستند که نسبت به امانت ها و عهد و پیمانشان رعایت می کنند (و به آن پایبند هستند) (وَالَّذِینَ هم لِاماناتِهِم و عَهْدِهِمْ راعُون).

در این آیه که در دو سوره قرآن بی کم و کاست آمده است امانت و عهد در کنار یکدیگر قرار گرفته که شاید به این اشاره باشد که امانت ها نوعی عهد و پیمانند، همان گونه که پیمان ها نوعی امانت است.

تعبیر به «رعایت» که از واژه «راعون» استفاده می شود چیزی بیش از مفهوم وفای

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 247

به عهد را می رساند، زیرا رعایت و مراعات به معنی مراقبت کامل از چیزی است تا هیچ گونه آسیبی به آن نرسد، شخصی که امانتی را پذیرفته، یا عهد و پیمانی با کسی بسته باید چنان مراعات کند که هیچ گونه آسیبی به امانت و عهدش نرسد.

البته هم امانت مفهوم بسیار وسیعی دارد و هم عهد و پیمان که در پایان این بحث اشاره خواهیم کرد.

در سوّمین آیه درباره مسأله لزوم وفای به عهد به تعبیر تازه ای برخورد می کنیم می فرماید: به عهد خود وفاکنید که از عهد سؤال می شود» (وَأوفُوا بِالْعَهْدِ انَّ الْعَهْد کانَ عَنْهُ مَسئُولاً).

مفسران برای جمله «انّ العهد کان عنه مسئولاً» تفسیرهای گوناگونی کرده اند، یکی همان است که در ترجمه فارسی آن در بالا اشاره شد که انسان مسئول است و عهد «مسئول عنه» است یعنی درباره وفای به عهد از انسان ها سؤال می شود.

دیگر این که از خود عهد و پیمان سؤال می شود، همان گونه که از مَوؤدَهُ (نوزادان زنده به گور شده) سؤال می شود، گویی این ها موجوداتی زنده و عاقلند و از خودشان سؤال می شود که

آیا حق آنها ادا شده است یا نه؟

و این یک نوع معنی مجازی است که برای تأکید گفته شده است.

ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

در ضمن باید توجه داشت که در سوره اسراء از آیه 22 تا 39 بخشی از مهمترین احکام اسلامی بیان شده، از توحید گرفته تا مسأله حق پدر و مادر، و از مسأله قتل نفس گرفته تا زنا و خوردن اموال یتیمان، و از وفای به عهد گرفته تا مسؤولیت هایی که چشم و گوش و دل بر عهده دارند، و این امر نشان می دهد که مسأله وفای به عهد در چارچوبه اساسی ترین احکام اسلام قرار گرفته است.

و جالب این که در پایان این احکام می فرماید: «ذلِکَ مِما اوُحی الَیْکَ رَبُکَ مِنَ الْحِکْمَهِ؛ این (احکام مهم) از حکمت هایی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده است».

***

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 248

در چهارمین آیه بعد از آنکه از گروهی از اهل کتاب که رعایت امانت نمی کنند نکوهش به عمل آورده می افزاید: آری کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزکاری پیشه نماید (خدا او را دوست دارد) چرا که خداوند پرهیزکاران را دوست می دارد.

(بَلی مَنْ اوفی بِعَهْدِهِ وَ اتَّقی فَانَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ).

در اینجا وفای به عهد همردیف تقوا شمرده شده، تقوایی که بهترین زاد و توشه انسان در قیامت و سبب ورود در بهشت و معیار شخصیت و مقام انسان در پیشگاه خدا است.

این تعبیر نشان می دهد که وفای به عهد یکی از شاخه های مهم تقوا است و تعبیر آیه درباره این دو از قبیل ذکر عام بعد از ذکر خاص است.

*** در پنجمین آیه مورد بحث سخن از احترام

گذاردن به پیمان هایی است که مسلمین با مشرکین داشتند، و دستور می دهد مادام که آنها به پیمانشان وفادار باشند شما نیز پیمان شکنی نکنید (هر چند طرف مقابل شما جماعت مشرک باشد) می فرماید: (اعلام برائت از مشرکین برای همه آنها است) مگر کسانی از مشرکان که با آنها عهد بستید و در حق شما چیزی از آن نکاستند، و احدی را بر ضد شما تقویت نکردند، پیمان آنها را تا پایان مدّتشان محترم بشمرید، زیرا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد». (الّا الَّذِینَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِکینِ ثُمَّ لَمْ یَنْقُصُوکُمْ شَیْئاً وَ لَمْ یُظَاهِرُوا عَلَیْکُمْ احداً فَاتِمُّوا الَیْهِمْ عَهْدَهُمْ الی مُدَّتِهِمْ انَّ اللَّهَ یُحِبُّ المُتَّقینَ).

می دانیم در مراسم برائت از مشرکان که در سال نهم هجرت و بعد از فتح مکه و استقرار اسلام و استقرار مسلمین در سرزمین حجاز ثابت شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد که علی علیه السلام در مراسم حج آیات نخستین سوره برائت را در برابر همه بخواند، و اعلام کند که همه مشرکان باید تکلیف خود را تا چهار ماه روشن کنند، یا آئین بت پرستی را رها کرده و در سایه توحید اسلامی قرار گیرند، و یا از ورود به مسجد الحرام خودداری کنند، و اگر پس از انقضاء چهار ماه، دست از بت پرستی نکشند، آماده پیکار گردند.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 249

ولی با این همه عهد و پیمان، گروهی از مشرکان را که نسبت به پیمان خود پایبند و وفادار بودند محترم می شمرد، و به آنان تا پایان مدت پیمانشان مهلت می دهد.

هنگامی که استثناء این گروه را در کنار لحن شدید آیات آغاز سوره توبه نگاه می کنیم

به اهمیت وفای به عهد در اسلام آشنا می شویم و در ضمن این استثناء نشان می دهد که اگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عهد و پیمان گروه های دیگری را الغا فرمود، تنها به این دلیل بوده است که پیمان شکنی را آنان آغاز کرده اند، و گرنه دلیلی نداشت که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میان آنها و دیگران فرقی بگذارد.

در آن روز چهار موضوع به وسیله علی علیه السلام به همه مردم در مراسم حج اعلام شد:

1- الغای پیمان های مشرکان پیمان شکن.

2- عدم حق شرکت مشرکان در مراسم حج در سال آینده.

3- ممنوع بودن ورود مشرکان به خانه خدا.

4- ممنوع بودن طواف افراد عریان و برهنه، که در آن زمان در میان عده ای معمول بود.

به هر حال با توجه به این که این ماجرا بعد از فتح مکه واقع شد و مسلمانان بر تمام آن منطقه سلطه داشتند، و هیچ قدرتی توان مقابله با آنها را نداشت و در عین حال پیمان گروهی از مشرکان، محترم شمرده شد روشن می شود که مسأله وفای به عهد در هیچ شرایطی قابل اغماض و انکار نیست. «1»

جالب این که مدت پیمان این گروه (که طایفه بنی خزیمه بودند) ده سال از صلح حدیبیه بود، که در آن زمان حد اقل هفت سال از آن باقی مانده بود، و مسلمین پیمان آنها را تا پایان آن مدت تحمل کردند، با این که مسأله شرک و موضع شدیدی که اسلام در برابر آن داشت، چیزی بود که می بایست قاعدتاً در آن تحمل نشود.

***

---

(1). شرح بیشتر پیرامون تفسیر آیات نخستین سوره برائت را در جلد نهم پیام

قرآن صفحه 288 به بعد مطالعه کنید.

اخلاق در قرآن ج 3 284

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 250

در ششمین آیه خطاب به همه مسلمانان کرده و می فرماید به پیمان الهی- هنگامی که پیمان بستید- وفا کنید، و سوگندهایتان را بعد از تأکید آن نشکنید (وَأوفُوا بِعَهْدِ اللّٰهِ اذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْایْمانَ بَعْدَ تُوکیدِها ...).

در اینکه مراد از عهد الله (پیمان الهی) در این آیه چیست در میان مفسران گفتگو است، بعضی آن را به معنی پیمان هایی که مردم با خدا می بستند یا بیعتی که با پیغمبر او کرده بودند می دانند در حالی که بعضی دیگر تصریح کرده اند که منظور همه پیمان ها با همه انسان ها یا با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است، و بنابراین مفهوم عامی دارد، زیرا خداوند دستور داده است به آن عمل شود، بنابراین یک نوع پیمان الهی محسوب می شود، و یا منظور پیمان هایی است که در سایه نام خدا با افراد بسته می شود، شبیه قسم هایی که انسان به نام خدا نسبت به انجام تعهدی در برابر دیگران یاد می کند.

به هر حال مفهوم آیه عام باشد یا خاص دلیلی بر اهمیت وفای به عهد از دیدگاه اسلام و قرآن است.

جالب این که بعد از آن که قرآن در این آیه مسأله وفای به عهد و سوگندها را مورد تأکید قرار می دهد، به دنبال آن می فرماید: «همانند آن زن (سبک مغز) نباشید که پشم های تابیده خود را پس از محکم شدن، وا می تابید (شما هم نسبت به سوگندهایتان چنین نباشید) و سوگند (و عهد) خود را وسیله خیانت و فساد قرار ندهید (وَ لا تَکُونُوا کَالَّتِی نَقَضَتْ غَزْلَها

مِنْ بَعْدِ قُوَّهٍ انْکَاثاً تَتَّخِذُونَ ایْمانَکُمْ دَخَلًا بَیْنَکُمْ).

از این تعبیر چنین استفاده می شود که عدم پایبندی به سوگند و عهد و پیمان نوعی سبک مغزی و حماقت است. و همچنین استفاده از پیمان ها و سوگندها برای خیانت و تقلب و فساد.

دلیل آن هم روشن است، اگر ارکان وفای به عهد و پیمان در جامعه متزلزل شود، همه در آتش بی اعتمادی خواهند سوخت و پیمان شکنان در واقع تیشه بر ریشه خود می زنند، کاری که هیچ عاقلی نباید مرتکب آن شود.

و از آنجا که گاهی افراد و گروه های قوی تر به خود اجازه می دهند که به بهانه های

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 251

واهی پیمان خود را بشکنند، و خود را از زیر بار تعهدات فردی و اجتماعی برهانند قرآن مجید با جمله «انْ تَکُونَ امَّهٌ هِیَ ارْبی مِنْ امَّهٍ» در ذیل آیه بالا اشاره به این حقیقت کرده و می گوید: اگر گروهی جمعیتشان از گروه دیگر بیشتر است، مبادا پیمان خود را بشکنند، (چرا که) آنها نیز سرانجام گرفتار زیان و خسران خواهند شد، و دیگران به هنگام قوت و قدرت با آنها همان معامله خواهند کرد که آنها با افراد ضعیف تر انجام دادند.

این آیه نه تنها پیمان های فردی بلکه پیمان های جمعی و جهانی را نیز در بر می گیرد، و تعبیر «انْ تَکُونَ امَّهٌ هِیَ ارْبی مِنْ امَّهٍ» اشاره به همین است.

*** در هفتمین آیه بعد از اشاره به سرگذشت دردناک اقوام پیشین و بخشی از نقاط ضعف و انحراف آنها اشاره به دو گناه مهم آنها می کند می فرماید: (آنها افراد پیمان شکن بودند) و ما برای اکثر آنها عهد و پیمان ثابتی نیافتیم بلکه اکثر آنها را فاسق

و خارج از اطاعت فرمان یافتیم (وَ ماوَجَدْنا لِاكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ انْ وَجَدْنا اكْثَرَ هُمْ لَفاسِقِينَ).

این عهد و پیمان عمومی که خداوند از امت های پیشین گرفته بود و اکثرشان آن را شکستند، و نسبت به آن وفادار نماندند کدام عهد و پیمان بوده است در میان مفسران در این زمینه گفتگو بسیار است، گاه گفته می شود منظور عهد و پیمان فطری است که خداوند به حکم آفرینش فطرت از همه بندگان خود گرفته است که بر مسیر توحید و تقوا ثابت قدم بمانند، به علاوه هنگامی که به آنها عقل و هوش و چشم و گوش داد مفهومش این بود که وظیفه دارند چشم و گوش خود را باز کنند و درهای عقل و هوش را به روی حقایق بگشایند و در برابر آن تسلیم باشند.

و نیز ممکن است اشاره به عهد و پیمان هایی باشد که پیامبران در آغاز دعوت خود از مردم می گرفتند، ولی بسیاری آن را در آغاز می پذیرفتند و سپس می شکستند.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 252

و ممکن است اشاره به همه پیمان های بالا اعم از فطری و تشریعی باشد.

به هر حال آیه بالا گواه بر این حقیقت است که مسأله پیمان شکنی و عدم پایبندی به عهدها، یکی از عوامل مؤثّر بدبختی همه امت ها بوده است، همان گونه که در دنیای امروز نیز چنین است تا ضعیف و ناتوانند طرفدار عهد و پیمانند و همین که قدرتمند شدند عهد و پیمانی را به رسمیت نمی شناسند، و زور و قلدری معیار رابطه آنها با دیگران است.

*** در هشتمین و آخرین آیه مورد بحث بعد از ذکر بخشی از جنایات یهود و عوامل

آن می فرماید: آیا هر بار آنها عهد و پیمانی با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بستند جمعی از آنان، آن را دور نیفکندند و با آن مخالفت نکردند، آری اکثر آنها ایمان نمی آوردند (و این پیمان شکنی نیز بخشی از کفر و بی ایمانی آنها را تشکیل می دهد) (اوَ کُلَّما عاهَدُوا عَهْداً نَبَذَهُ فَرِیقٌ مِنْهُمْ بَلْ اکْثَرُهُمْ لا یُؤمِنُونَ).

از یک سو از آنها پیمان گرفته شده بود که به پیامبر موعود که به بشارتش در تورات آمده است ایمان بیاورند، نه تنها ایمان نیاوردند بلکه پیمانی را که با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هنگام هجرت به مدینه بستند که لااقل به دشمنان آن حضرت نپیوندند، آن را نیز شکستند، و مخصوصاً در جنگ احزاب آشکارا با مشرکان مکه هم صدا شدند، و بر ضد اسلام و مسلمین موضع گرفتند.

این شیوه دیرینه یهود است که غالباً به عهد و پیمان خود وفادار نیستند، و هر زمان گوشه ای از منافعشان به خطر بیفتد، تمام عهدها را به دست فراموشی می سپرند.

هم اکنون صدق گفتار قرآن را در عصر و زمان خود در پیمان هایی که صهیونیست ها می بندند مشاهده می کنیم که هر وقت منافعشان به خطر بیفتد، عهدنامه هایی را که چند روز یا چند ماه پیش با مخالفان خود امضا کرده اند رسماً زیر پا می گذارند، و حتی به معاهدات بین المللی در زمینه روابط ملت ها و مصوّبات

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 253

مجامع جهانی که به آن پیوسته اند و آن را جزء آن می دانند توجه نکرده و آن را به کلی فراموش می کنند و همیشه از بهانه های واهی و سست که همه جا می توان به آن دست

یافت برای پیمان شکنی خود متشبّث می شوند.

این مسأله در عصر و زمان ما به قدری روشن است که بعضی از مفسران «1» آیه فوق را از آیات اعجازآمیزی می دانند که در آن خبر از آینده ای دور داده شده است و گویی به هنگام نزول آیه پیمان شکنی های یهود عصر ما در برابر چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.

آنها پیمان های زیادی با پیامبرشان موسی علیه السلام و پیامبران بعد از او داشتند، و پیمان هایی هم با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ولی به هیچ کدام وفادار نماندند.

تعبیر به فریق (گروه) در آغاز آیه، و تعبیر به اکثر در پایان آن نشان می دهد که منظور از فریق در اینجا اکثریت جمعیت پیمان شکن بنی اسرائیل است و نیز این تعبیر نشان می دهد که پیمان شکنی و عدم ایمان رابطه نزدیکی با هم دارند.

*** تعبیرات آیات بالا به خوبی نشان می دهد که وفای به عهد و پیمان در تعلیمات اسلام جایگاه رفیعی دارد، یکی از نشانه های ایمان و همطراز تقوا و همسنگ امانت است و به قدری اهمیت دارد مسلمان و غیر مسلمان در آن یکسان است، یعنی هنگامی که انسان با شخص یا گروهی عهد و پیمان ببندد، باید به آن پایبند باشد خواه طرف او مسلمان مؤمنی باشد یا کافری فاسق، مادام که او به عهدش وفادار است باید ما هم وفادار باشیم. و نیز نشان می دهد که یکی از مهمترین عوامل بدبختی انسان پیمان شکنی و عدم وفای به عهد است.

***

---

(1). تفسیر مراغی، جلد اول، صفحه 177.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 254

### وفای به عهد در روایات اسلامی

#### اشاره

در احادیث اسلامی در زمینه وفای به عهد

تعبیرات بسیار مهم و جالبی دیده می شود که بسیار پر معنی و آموزنده است.

در اینجا گلچینی از آن احادیث را در اختیار خوانندگان عزیز قرار می دهیم:

1- پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در یک جمله کوتاه می فرماید: «لا دِینَ لِمَنْ لا عَهْدَ لَهُ؛ کسی که پایبند عهد و پیمان خود نیست دین ندارد». «1»

این تعبیر نشان می دهد که اگر تمام دین را در وفاداری نسبت به خالق و خلق خلاصه نکنیم حد اقل یکی از ارکان مهم دین، وفای به عهد است. و لذا در تعبیر دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «اصْلُ الدِّینِ اداءُ الْامانَهِ وَ الْوَفاءِ بِالْعُهُودِ». «2»

2- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: ما ایْقَنَ بِاللَّهِ مَنْ لَمْ یَرْعَ عُهُودَهُ وَ ذِمَّتَهُ؛ کسی که رعایت عهد و پیمان خویش را نکند، به خدا یقین و ایمان پیدا نکرده است». «3»

زیرا پیمان شکنان، منافع خویش را در عصیان پروردگار جستجو می کنند، و این دلیل بر آن است که پایه های اعتقادشان نسبت به توحید افعالی سست و متزلزل است.

3- در فرمان معروف مالک اشتر، از مهمترین مسایلی که علی علیه السلام بر آن تأکید می کند مسأله وفای به عهد در برابر هر کس و هر گروه است، می فرماید: «وَ انْ عَقَدْتَ بَیْنَکَ وَ بَیْنَ عَدُوِّکَ عُقْدَهً، اوْ الْبَسْتَهُ مِنْکَ ذِمَّهً فَحُطَّ عَهْدَکَ بِالْوَفاءِ، وَ ارْعَ ذِمَّتَکَ بَالْامانَهِ، وَ اجْعَلْ نَفْسَکَ جُنَّهً دُونَ ما اعْطَیْتَ فَانَّهُ لَیْسَ مِنْ فَرائِضِ اللَّهِ شَیْ ءٌ النَّاسُ اشَدُّ عَلَیْهِ اجْتماعاً مَعَ تَفَرُّقِ اهْوائِهِمْ وَ تَشَتُّتِ آرائِهِمْ مِنْ تَعْظِیمِ الْوَفاءِ بِالْعُهُودِ، وَ قَدْ لَزِمَ ذلِکَ الْمُشْرِکُونَ فِیما بَیْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِینَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَواقِبِ الغَدْرِ؛

اگر پیمان بین تو و دشمن بسته شد یا تعهد پناه دادن را به او دادی جامه وفا را بر عهد خویش بپوشان، و تعهدات خود را محترم بشمار، و جان خود را سپر تعهدات خویش قرار ده، زیرا هیچ یک از فرائض الهی نیست

---

(1) بحار الانوار، جلد 69، صفحه 198، (حدیث 26)

(2) غرر الحکم، حدیث 1762.

(3) غرر الحکم، حدیث 9577.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 255

که همچون وفای به عهد و پیمان، مردم جهان با تمام اختلافاتی که دارند، نسبت به آن این چنین اتفاق نظر داشته باشند. حتی مشرکان زمان جاهلیت علاوه بر مسلمانان آن را مراعات می کردند چرا که عواقب پیمان شکنی را آزموده بودند». «1»

4- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین آمده است «اِقْرَبُکُمْ غَدَاً مِنِّی فِی الْمَوْقِفِ اصْدَقُکُمْ لِلْحَدِیثِ وَ ادّاکُمْ لِلْامانَهِ وَ اوْفاکُمْ بِالْعَهْدِ وَ احْسَنُکُمْ خُلْقاً وَ اقْرَبُکُمْ مِنَ النّاسِ؛ در فردای قیامت در عرصه محشر کسی به من از همه نزدیک تر است (که دارای پنج صفت باشد) از همه راستگوتر، و امین تر، و وفاکننده به عهد، و از همه خوش اخلاق تر و نزدیک تر به مردم باشد». «2»

5- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره اهمیت وفای به عهد و عواقب شوم پیمان شکنی و عذر چنین آمده: «ایُّها النّاسُ انَّ الْوَفاءَ تَوْأَمُ الصِّدْقِ، وَ لا اعْلَمُ جُنَّهً اوْقی مِنْهُ وَ ما یَغْدِرُ مَنْ عَلِمَ کَیْفَ الْمَرْجِعُ، وَ لَقَدْ اصْبَحْنا فِی زَمانٍ قَدْ اتَّخَذَ اکْثَرُ اهْلِهِ الْغَدْرَ کَیْساً، وَ نَسَبَهُمْ اهْلُ الْجَهْلِ فِیهِ الی حُسْنِ الْحِیْلَهِ، ما لَهُمْ قاتَلَهُمُ اللّهُ قَدْیَرَی الحُوَّلُ القُلَّبُ وَجْهَ الْحِیلَهِ وَ دُونَها مانِعٌ مِنْ امْرِ

اللَّهِ وَ نَهْيِهِ؛ ای مردم! وفا همزاد راست گویی است، سپری محکم تر و نگهدارنده تر از آن سراغ ندارم، آن کس که از قیامت آگاه است پیمان شکنی نمی کند (ولی متأسفانه) در زمانی به سر می بریم که اکثر مردم پیمان شکنی و حیله گری را عقل می پندارند و افراد نادان این گونه اشخاص را اهل تدبیر می خوانند، چه می گویند؟ خدا آنها را بکشد، چه بسا انسان روشن بین نسبت به تمام حوادث آینده آگاه است، و طریق مکر و حیله را به خوبی می داند، ولی امر و نهی الهی مانع او است». (منظور امام در اینجا شخص خود او است). «3»

امام در اینجا از دگرگونی ارزش ها در عصر و زمان خویش شکایت می کند که چگونه بسیاری از مردم مکر و حیله و پیمان شکنی را تدبیر می پندارند، و تقوا و صدق و راستی و وفای به عهد را نوعی ضعف حساب می کنند.

و به گفته شاعر:

---

(1). نهج البلاغه، نامه 53.

(2). بحار الانوار، جلد 74، صفحه 150، حدیث 82؛ تاریخ یعقوبی، جلد 2، صفحه 92.

(3). نهج البلاغه، خطبه 41.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 256 غاضَ الْوَفاءُ وَ فاضَ الْغَدْرُ وَ اتّسَعَتْ مَسافَةُ الْخُلْفِ بَيْنَ الْقَوْلِ وَ الْعَمَلِ

در عصر ما وفا کمیاب شده و بی وفایی و پیمان شکنی فراوان گشته و فاصله میان گفتار و عمل بسیار زیاد شده».

6- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام چنین آمده است:

«ثَلاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِاحَدٍ فِيهِنَّ رُخْصَةً اداءُ الْامانَةِ الَى البَرِّ وَ الْفاجِرِ، وَ الْوَفاءِ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَ الْفاجِرِ، وَ بِرُّ الْوالِدَيْنِ بَرَّيْنِ كانا اوْ فاجِرَيْنِ؛

سه چیز است که خداوند به احدی اجازه مخالفت با آن را نداده است؛

ادای امانت خواه صاحب امانت انسان نیکوکاری باشد یا بدکار، و وفای به عهد، خواه طرف مقابل نیکوکار باشد یا بدکار، و نیکی به پدر و مادر خواه آن دو نیکوکار باشند یا بدکار». «1»

همین مضمون در جای دیگر از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است. «2»

این حدیث به خوبی نشان می دهد که در قانون وفای به عهد و ادای امانت و نیکی به پدر و مادر هیچ گونه استثنایی وجود ندارد.

7- در حدیث دیگری امام علیه السلام عهد و پیمان را همچون طوقی بر گردن انسان می داند و می فرماید: «انَّ الْعُهُودَ قَلائِدٌ فِی الْاعْناقِ الی یَوْمِ الْقِیامَهِ فَمَنْ وَصَلَها وَصَلَهُ اللّهُ، وَ مَنْ نَقَضَها خَذَلَهُ اللّهُ؛ عهد و پیمان ها طوقی بر گردن انسان است تا روز قیامت، کسی که آن را پیوند دهد (و به آن وفا کند) خداوند پیوند او را (با پاداشها و نعمتهایش) برقرار می سازد، و کسی که آن را بشکند، خداوند او را به حال خود رها می سازد (تا در برابر حوادث روزگار درهم بشکند)». «3»

8- در حدیث دیگری آمده است که شخصی به علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام عرض کرد: «اخْبِرْنِی بِجَمِیعِ شَرایِعِ الدِّینِ؛ تمام اصول اسلام را (به طور فشرده) برای من بیان فرما».

امام در پاسخ کوتاهی فرمود: «قَوْلُ الْحَقِّ وَالْحُکْمُ بِالْعَدْلِ وَ الْوَفاءُ بِالْعَهْدِ؛ سخن حق گفتن، و داوری به عدالت کردن، و به عهد وفا نمودن است». «4»

---

(1). اصول کافی، جلد 2، صفحه 162، حدیث 15.

(2). خصال، صفحه 140، حدیث 118.

(3). غرر الحکم، حدیث 3650.

(4). سفینه البحار، ماده عهد.

9- در حدیث کوتاه و پر محتوایی امیر مؤمنان علی

عليه السلام می فرمايد: «اشْرَفُ الْخَلائِقِ الْوَفاءُ؛ وفای به عهد بهترين خلق و خوی انسان است». «1»

10- اين بحث را با حديث مهم ديگری از رسول خدا صلی الله عليه و آله پايان می دهيم (هر چند احاديث در اين زمينه بسيار فراوان است) فرمود: «اذا نَقَضُوا الْعَهْدَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ؛ هنگامی كه مردم پيمان شكنی كنند خداوند دشمنانشان را بر آنان مسلط می سازد». «2»

*** در روايات بالا حقائق مهمی درباره اهميت وفای به عهد و آثار عميق آن در زندگی فردی و اجتماعی انسان آمده به گونه ای كه وفای به عهد به عنوان «اساس دين» و «نشانه يقين» و «سبب قرب به پيامبر در روز رستاخيز» و «سپر مهم در برابر حوادث اجتماعی» شمرده، اضافه بر اين روايات اسلامی تصريح دارد كه وفای به عهد يک قانون جهان شمول است و مسلمان و كافر را در بر می گيرد. وفای به عهد سبب «سر بلندی و پيروزی» و پيمان شكنی سبب «محروميت از الطاف الهی» می شود.

### 1- آثار فردی و اجتماعی وفای به عهد

پيش از اين نيز گفته شد كه تمام پيشرفت های علمی و فرهنگی و اقتصادی كه نصيب انسان ها شده است مولود زندگی اجتماعی آنها است، تجارب به هم می پيوندد، افكار به يكديگر ضميمه می شود و صنايع و تمدنها دست به دست هم می دهند و حركتی عظيم در جوامع انسانی پديد می آيد.

اگر انسانها جدا از هم می زيستند طبعاً هر كسی مختصر تجربه زندگی خويش را با خود به گور می برد و همه افراد دائماً در جا می زدند نه تحوّلی بود و نه پيشرفتی، نه تمدنی و نه فرهنگی و درست به همين دليل اسلام بيشترين اهميت را برای

---

(1). غرر الحكم، حديث

.2859

(2). بحار الانوار، جلد 97، صفحه 46، حدیث 3.



استحکام پیوندهای اجتماعی قائل شده است و به یقین هر چیزی که کمک به تقویت این پیوندها کمک کند از نظر اسلام مطلوب و هر چیزی که سبب تضعیف آنها گردد منفور است.

بدیهی است نخستین چیزی که سبب تقویت این پیوندها و در نتیجه از شرایط عمده تعاون و همکاری اجتماعی است همین مسأله پیمانها و عهدها است، اگر مسأله وفای به عهد و میثاقهای فردی و بین المللی حتی برای یک روز کنار گذاشته شود شیرازه زندگی بشر از هم گسسته می شود و پیشرفت جامعه انسانی عملاً متوقف می گردد. به همن دلیل در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لاتَعْتَمِدْ عَلی مَوَدَّهِ مَنْ لا یُوفِی بِعَهْدِهِ؛ به دوستی کسی که پایبند به عهد خویش نیست اعتماد مکن». «1»

اصولاً می توان میزان موفقیت افراد را در زندگی به میزان پایبندی او به عهدهایش ارزیابی کرد، آن ها که وفادارترند عزیزترند. امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخن دیگری می فرماید: «الْوَفاءُ حِصْنُ السُّؤدَدِ؛ وفای به عهد قلعه (محکم) بزرگی و شخصیت است». «2»

در نقطه مقابل آن اگر پیمان شکنی ها در سطح جامعه ای گسترش یابد همه نسبت به یکدیگر بدبین و بی اعتماد می شوند و رشته اتحاد آنها پاره می گردد و به آسانی در برابر دشمن زانو می زنند، از همین رو در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «اذا نَقَضُوا الْعَهْدَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ عَدُوَّهُمْ؛ هرگاه مسلمانها عهد و پیمان را بشکنند دشمن بر آنها مسلط می گردد». «3»

وفای به عهد سرمایه های دیگران را به سوی انسان سرازیر

می کند، و حتی در جهات مادی زندگی او رونق می گیرد به همین دلیل تمام دولتهای جهان برای اینکه بتوانند از رونق اقتصادی خوبی برخوردار گردند سعی می کنند به عهد و پیمانهای خود پایبند باشند و الّا منزوی خواهند شد، حتی در کشورهایی که انقلاب رخ می دهد و نظام جامعه به کلی دگرگون می شود هنگامی که انقلابیون زمام کشوری را

---

(1). غرر الحکم، حدیث 10290.

(2). غرر الحکم، حدیث 1044.

(3). بحار الانوار، جلد 97، صفحه 46، حدیث 3.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 259

به دست می گیرند اعلام می کنند که بر تمام عهد و پیمانهایی که نظام پیشین داشته است وفادارند، هر چند عهد و پیمانها بر خلاف سلیقه و تشخیص آنها باشد چرا که اگر راهی جز این بروند اعتماد بین المللی را از دست خواهند داد، این مسأله درباره افراد و اشخاص نیز صادق است. اضافه بر اینها اصل عدالت که از بدیهی ترین اصول اخلاقی اجتماعی است بدون وفای به عهد و پیمان در جوامع انسانی پیاده نمی شود و پیمان شکنان در صف ظالمان و جبارانند و هر انسانی با فطرت خداداد خویش چنین افرادی را ملامت و سرزنش و تحقیر می کند و این نشان می دهد که لزوم وفای به عهد یک امر فطری است.

### 2- سرچشمه های وفاداری و پیمان شکنی

از آنجا که شناخت انگیزه های صفات برجسته و همچنین رذائل اخلاقی تأثیر مهمی بر تحصیل فضائل و درمان رذائل دارد، سزاوار است در اینجا به سراغ انگیزه های وفاداری و پیمان شکنی برویم.

بی شک ایمان راستین و اعتقاد به توحید افعالی خداوند یکی از اسباب وفاداری و پایبند بودن به عهد و پیمانهاست چرا که پیمان شکنان برای منفعت عاجل به سراغ این کار زشت می روند

و قدرت و رازقیّت خداوند و وعده های او را به فراموشی می سپارند، از همین رو امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخنان کوتاه و نورانیش می فرماید:

«مِنْ دَلائِلِ الْایمانِ الْوَفاءُ بِالْعَهْدِ؛ یکی از نشانه های ایمان وفای به عهد است». «1» در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «ما ایْقَنَ بِاللّٰهِ مَنْ لَمْ یَرْعَ عُهُودَهُ وَ ذِمَّتَهُ؛ کسی که به عهد و پیمانش وفادار نیست ایمان به خدا نیاورده است». «2»

از این گذشته شخصیت درونی ذاتی انسان انگیزه دیگری بر وفاداری است افراد با شخصیت هرگز به خود اجازه پیمان شکنی نمی دهند و پیمان شکنی را نشانه ضعف و زبونی و فقدان شخصیت می شمرند، به همین دلیل امیر مؤمنان علی علیه السلام

---

(1). غرر الحکم، حدیث 9414.

(2). غرر الحکم، حدیث 9575.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 260

وفاداری را یکی از نشانه های نیکان و پاکان می شمرند می فرماید: «بِحُسْنِ الْوَفاءِ یُعْرَفُ الْابْرارُ؛ نیکان را به وسیله حسن وفاداری می توان شناخت». «1»

جهل و بی خبری و غفلت از آثار شوم پیمان شکنی درباره فرد و جامعه، یکی دیگر از عوامل تن در دادن به این رذیله اخلاقی است درست مانند کسی که غذای به ظاهر شیرین اما در باطن مسموم به زهر کشنده را با میل و اشتها می خورد و از عاقبت کار خبر ندارد.

آنها که از عقل و خرد بیشتری بهره مندند و آثار نیک وفاداری و زیانهای پیمان شکنی را به خوبی درک می کنند هرگز از آن فضیلت اخلاقی دست بر نمی دارند و به این صفت رذیله تن در نمی دهند چنانکه امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «الْوَفاءُ حِلْیَهُ الْعَقْلِ وَ عَنْوانُ النُّبْلِ؛ وفاداری زینت خرد و بیانگر نجابت و فضیلت آدمی

است». «2»

### طرق درمان پیمان شکنی

از آنچه در بحث گذشته (بحث انگیزه ها) آمد هم طرق به دست آوردن فضیلت اخلاقی وفاداری را می توان شناخت و هم راههای درمان ناپایبندی به عهد و پیمان را.

افراد پیمان شکن اگر واقعاً در صدد اصلاح خویش برآمده باشند باید قبل از هر چیز به تقویت پایه های ایمان خویش بپردازند چرا که دانستیم پیمان شکنی از آثار ضعف ایمان و یا فقدان آن است اگر سطح معرفت آنها درباره خداوند بالا برود و همه چیز را به دست با کفایت او بدانند هرگز برای تحصیل مال و مقام و جاه و جلال دست به دامن این صفت رذیله نمی زنند.

همچنین اگر در آثار شوم آن مطالعه کنند که این کار گرچه در کوتاه مدت ممکن است سودی به همراه داشته باشد ولی در دراز مدت سبب سرشکستگی و

---

(1). غرر الحکم، جلد 1، صفحه 337، حرف الباء، حدیث 153.

(2). غرر الحکم.



بی اعتباری و بی آبرویی در میان دوستان و آشنایان و در کل جامعه می شود و بزرگترین سرمایه های خویش یعنی اعتماد مردم را به کلی از دست می دهد، هم در پیشگاه خالق رو سیاه است و هم در برابر خلق خدا، و نمونه های عینی آن در زندگی روزمره و در تمام طول تاریخ در برابر چشمان ما قرار دارد. آری هرگاه انسان در این امور بیندیشد به یقین توان ترک این رذیله را پیدا خواهد کرد. همین مضمون در حدیثی از علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «وَالْخُلْفُ یُوجِبُ الْمَقْتَ عِنْدَاللَّهِ وَ عِنْدَ النَّاسِ؛ پیمان شکنی موجب خشم خداوند و خشم مردم می شود». «1»

به همین دلیل در بسیاری از جوامع که

خبری از دین و ایمان به خدا نیست سازمان ها و شرکتهایی دیده می شوند که می کوشند قراردادها و پیمانهای خود را با دقت اجرا کنند و گاه حتی فراتر از آن می روند چرا که راه بدست آوردن اعتماد مراجعین و در نتیجه جلب توجه و درآمد بیشتر را در این کار دیده اند و به راستی مطلب هم چنین است.

## اقسام عهد و پیمان

عهد انواع و اقسامی دارد و از یک نظر می توان آن را به سه قسم تقسیم کرد:

1- عهد با خدا 2- عهد با مردم 3- عهد با خویشتن.

در عهد با خداوند بسیاری از فقهاء در کتب فقهی خود در کنار مباحث نذر، بحث عهد را عنوان کرده اند و اگر کسی با خدا عهدی کند و صیغه عهد را بخواند مثلاً بگوید: «عاهَدْتُ اللَّهَ انَّهُ متی شَفانِی اللَّهُ اصومُ ثَلاثَهَ ایَّامٍ اوْ اتَصَدَّقُ بِکُذا وَ کَذا؛ با خدا عهد کرده که هرگاه مرا از بیماری شفا دهد سه روز روزه می گیرم یا فلان مقدار صدقه می دهم» (صیغه عربی و یا فارسی تفاوتی ندارد) بر او واجب است که به عهد خود وفا کند و اگر مخالفت کند کفّاره دارد و کفاره اش بنا بر مشهور کفّاره روزه خوردن ماه مبارک رمضان است.

---

(1). نهج البلاغه، نامه 53 (عهدنامه معروف مالک اشتر).

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 262

بنابراین عهد و پیمان با خداوند نه تنها از نظر اخلاقی لازم الوفاء است بلکه از نظر فقهی نیز چنین است و مخالفت با آن کفّاره دارد.

حتی اگر انسان صیغه عهد را نخواند و تنها در دل نیت کند بهتر است به عهدی که با خدا کرده وفا کند.

قرآن مجید در مذمت گروهی از مؤمنان

ضعیف الایمان یا منافق در ماجرای جنگ احزاب می فرماید: «وَ لَقَدْ کانُوا عاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لا یُوَلُّونَ الْاَدْبارَ وَ کانَ عَهْدُاللَّهِ مَسْئولًا؛ آنها قبلًا با خدا عهد و پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند (ولی مخالفت کردند) و عهد الهی مورد سوال قرار خواهد گرفت». «1»

و در جای دیگر می فرماید: «وَاوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ اذا عاهَدْتُمْ؛ و هنگامی که با خدا عهد بستید به عهد خود وفا کنید» (بعضی از مفسران این عهد را به معنی بیعت با پیغمبر و بعضی به معنی جهاد و بعضی به معنی سوگند با خدا و بعضی به معنی هر کاری که به حکم عقل یا نقل بر او واجب است تفسیر کرده اند. «2»

و عهد با مردم هرگونه قرارداد و پیمانی را شامل می شود و چنانچه در قالب شرعیه و عقلائیه درآید عمل به آن واجب است ولی عهدهای یک طرفه مثل اینکه انسان با دیگری عهد می کند که به او کمک کند این گونه عهدها که عهد ابتدایی نامیده می شود و همچنین وعده هایی که یک جانبه صورت می گیرد وفای به آن از نظر فقهی واجب نیست بلکه مستحب مؤکّد است ولی از دیدگاه اخلاق همه آنها محترم و لازم الوفا است وگرنه انسان از نیل به فضائل اخلاقی و مقامات عالیه انسانی باز می ماند.

در بعضی از روایات وعده هایی که انسان مؤمن به دیگری می دهد به منزله نذر شمرده شده هر چند کفّاره ندارد. امام صادق علیه السلام می فرماید: «عِدَهُ الْمُؤْمِنِ اخاهُ نَذْرٌ لاکَفَّارَهَ لَهُ فَمَنْ اخْلَفَ فَبِخُلْفِ اللَّهِ بَدَءَ وَ لِمَقْتِهِ تَعَرَّضَ وَ ذلِکَ قَوْلُهُ یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ

---

(1). احزاب، آیه 15.

(2). تفسیر فخر رازی،

جلد 20، صفحه 106.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 263

تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَاللَّهِ انْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ؛ وعده ای که مؤمن به برادر مؤمنش می دهد نذر است هر چند کفاره ندارد، پس کسی که با آن مخالفت کند با من مخالفت کرده و خشم خدا را سبب شده است و این همان است که در قرآن می فرماید ای کسانی که ایمان آورده اید چرا چیزی می گوئید که عمل نمی کنید این کار موجب خشم عظیم خدا است که سخن بگوئید و عمل نمی کنید». «1»

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است فرمود: «مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَفِ اذا وَعَدَ؛ کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد باید به وعده خودش وفا کند». «2»

اما عهدهایی که انسان با خودش کند عهدهایی است که به هنگام خودسازی و در طریق تکامل صفات نیک و اعمال صالحه واقع می شود و بسیار مؤثر و سازنده است.

یک نمونه آن همان است که عرفای اسلامی آن را از گام های نخستین سیر و سلوک می شمارند و از آن بعنوان مشارطه که به دنبال آن مراقبه و محاسبه قرار دارد ذکر می کنند، و منظور از مشارطه این است که انسان در هر روز صبحگاهان با خودش عهد کند که جز در مسیر طاعت حق گام برندارد و از گناهان بپرهیزد و سپس در روز مراقب اعمال خویش باشد که به این شرط و عهد عمل کند و شامگاهان به محاسبه بپردازد که آیا به این شرط و عهدی که با خود کرده عمل نمود یا نه!

افراد با شخصیت و صاحبان وجدان بیدار

بی شک نسبت به این گونه شرط و عهدها که با خویشتن دارند حساسیت نشان می دهند و به آسانی حاضر به شکستن آن نیستند.

بنابراین می توان گفت که پایبند بودن به عهدهایی که انسان با خویشتن می کند یکی از طرق تهذیب نفس و نیل به فضائل اخلاقی می باشد.

***

(1). اصول کافی، جلد 2، صفحه 36، حدیث 1.

(2). همان مدرک، صفحه 364، حدیث 2.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 264

### پایبندی مسلمین به عهد و پیمان ها

پیشرفت سریع اسلام در قرنهای نخستین برای همه مورخان شرق و غرب مایه شگفتی است ولی اگر به علل و عوامل آن درست بیندیشیم به آسانی می توان به رمز و راز آن پیشرفت سریع و برق آسای پی برد.

به یقین یکی از علل آن، پایبندی لشکر اسلام به پیمانهایشان بود، چیزی که قرآن مجید و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بارها بر آن تکیه داشتند، این مسأله به قدری برای آنها اهمیت داشت که حاضر بودند بسیاری از پیروزی های زودگذر را فدای آن کنند.

قانون مهم «امان» که در دستورات اسلامی آمده است بر این معنا تأکید دارد که هر کدام از سربازان اسلام در هر رتبه ای که باشند می توانند به بعضی از افراد دشمن موقتاً امان دهند و تمام سربازان اسلام موظّفند که نسبت به آن همچون یک عهدنامه قطعی وفادار باشند.

نمونه های زیادی از آن را می توان در تاریخ اسلام مشاهده کرد از جمله:

1- یاقوت حموی در معجم البلدان درباره فتح شهر سُهْریاج «1» داستان عجیبی نقل می کند که در زمان یکی از خلفا لشکری به آنجا اعزام شد یکی از بزرگان لشکر می گوید ما تصمیم گرفته بودیم یک روز شهر را فتح کنیم (چون عِدّه و عُدّه به

اندازه کافی داشتیم) در ابتدا جنگی در میان اهل شهر و لشکریان اسلام در گرفت سپس لشکر برای تجدید قوا به پایگاه خود برگشتند تنها یکی از افراد جنگجو که از بردگان بود در اطراف شهر باقی مانده بود آنها از او امان خواستند او امان نامه ای نوشت و به تیری بست و به سوی آنها پرتاب کرد هنگامی که لشکر اسلام برای ادامه نبرد به اطراف شهر بازگشت صحنه عجیبی را دیدند، و آن این که مشاهده کردند آنها درِ شهر را باز کرده اند و از در قلعه خارج شده و کاغذی به دست دارند که نشان می دهد امان نامه ای است از سوی یکی از لشکریان اسلام و از آنها خواستند که امان نامه را

---

(1). در مرکز بخش بوانات فارس قصبه ای وجود دارد بنام سوریان که ظاهراً همان سُهْریاج باشد زیرا در معجم البلدان در ذیل همین داستان نام فارسی آن را سوریانج ذکر کرده است (که مخفف آن سوریان می باشد).



معتبر بشمارند، لشکریان اسلام در کار خود حیران ماندند. به خلیفه وقت نامه نوشتند و کسب تکلیف کردند، او در جواب نوشت یک فرد مسلمان پیمانش همچون پیمان کل مسلمانان است باید آن را محترم بشمارید و به اهل شهر امان دهید! آنها چنین کردند (و اثر بسیار مطلوبی در جلب و جذب ساکنان شهر به سوی اسلام داشت) «1».

این داستان نشأت گرفته از حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حجّهالوداع است که آن حضرت در سرزمین مِنی در برابر جمعیت فرمود: «الْمُؤمِنُونَ اخْوَهٌ تَتَکافَأُ دِمائُهُمْ وَ هُمْ یَدٌ عَلی مَنْ سِواهُمْ یَسْعی بِذِمَّتِهِمْ ادْناهُمْ؛

افراد با ایمان با هم برادرند، خونهای آنها یکسان است و آنها در برابر دشمن متحدند و کمترین آن ها می تواند تعهدی از سوی جمعیت بر عهده بگیرد». «2»

2- در تواریخ اسلام می خوانیم هنگامی که مسلمانان در عصر خلیفه دوم، ساسانیان را شکست دادند و هرمزان بزرگ به وسیله لشکر ایران دستگیر شد، او را نزد عمر آوردند، خلیفه به او گفت شما بارها با ما پیمان بستید و پیمان شکنی کردید دلیلش چیست؟

هرمزان گفت: می ترسم قبل از آنکه دلیلش را بگویم مرا به قتل برسانی! خلیفه گفت نترس!.

در این هنگام هرمزان تقاضای آب کرد و به زودی ظرف ساده و بی ارزشی پر از آب کرده برای او آوردند.

هرمزان گفت: اگر از تشنگی هم بمیرم هرگز در چنین ظرفی آب نخواهم خورد!

خلیفه گفت: ظرف آبی بیاورید که مورد قبولش باشد، ظرف را بدست او دادند و او به اطراف نگاه می کرد و آب نمی نوشید و می گفت می ترسم در حالی که مشغول نوشیدن آب باشم کشته شوم.

خلیفه گفت: نترس من به تو اطمینان می دهم تا ننوشی با تو کاری نداریم.

---

(1). معجم البلدان، جلد 3، ماده سُهریاج.

(2). اصول کافی، جلد 1، صفحه 404، حدیث 2.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 266

هرمزان ناگهان ظرف را واژگون کرد و آبها را به روی زمین ریخت خلیفه که فکر می کرد آب بدون اختیار او ریخته شده است گفت آب دیگری برای او بیاورید و او را تشنه نکشید.

هرمزان گفت: من آب نمی خواهم منظورم این بود که امان از تو بگیرم.
خلیفه گفت: من تو را به هر صورت خواهم کشت.

ولی هرمزان جواب داد تو به من امان و اطمینان دادی.

خلیفه گفت: دروغ

می گویی من به تو امان ندادم.

«انس» حاضر بود و گفت هرمزان راست می گوید تو به او امان داده ای مگر به او نگفتی من با تو کار ندارم تا آب را بنوشی؟!

خلیفه در کار خود فرو ماند و به هرمزان گفت تو مرا فریب دادی ولی من به خاطر این فریب خوردم که تو قبول اسلام کنی. هرمزان از مشاهده این صحنه (و پایبند بودن مسلمانان به عهد و پیمانشان نور ایمان در دلش درخشیدن گرفت و) مسلمان شد. «1»

جالب اینکه از روایات اسلامی استفاده می شود که حتی شبهه عهد و امان نیز لازم الوفاء است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «لَوْ انَّ قَوْماً حاصَرُوا مَدینةً فَسَأَلُوهُمُ الْامانَ فَقالُوا: لا، فَظَنُّوا انَّهُمْ قالُوا: نَعَمْ فَنُزِلُوا الَیْهِمْ کانُوا آمِنِینَ؛ هرگاه گروهی در محاصره سپاهیان اسلام باشند و تقاضای امان کنند ولی مسلمانان پاسخ منفی دهند اما بگمان اینکه پاسخ مثبت بوده به سوی مسلمانان بیایند اینها در امانند». «2»

به این ترتیب نه تنها عهد و امان لازم الوفاء است احتمال آن نیز در بعضی موارد لازم الوفاء می باشد.

---

(1). تفسیر نمونه، جلد 11، صفحه 383.

(2). وسائل الشیعه، جلد 11، صفحه 50، حدیث 4.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 267

10

## بحث منطقی و جدال و مراء

### اشاره

بهترین راه برای تبیین حقایق و رسیدن به نظرات صحیح و سالم، بحث منطقی و خالی از هر گونه تعصب و لجاجت است زیرا هنگامی که افکار به

یکدیگر ضمیمه شوند و جرقه های استعداد و نبوغ به هم پیوندد نوری ساطع می شود که همه چیز را روشن می سازد.

ولی اگر فضای بحث را تعصبها و لجاجتها و خودخواهی ها و خشونتها و در یک کلمه جدال و مراء فرا

گیرد، چنان ظلمانی و تیره و تار می شود که گاه بدیهی ترین حقایق، پنهان و مکتوم می ماند و هر قدر بحثها ادامه یابد پرده های بیشتری بر چهره واقعیتها می افتد.

به همین دلیل در اسلام جدال و مراء یا به تعبیر دیگر بحثهای تعصب آلودی که برای برتری جویی برطرف مقابل و نه برای تبیین حق صورت می گیرد شدیداً نکوهش شده و از آن بعنوان یکی از گناهان کبیره یاد شده چرا که بزرگترین سد راه حق و رسیدن به واقعیتها است.

البته در جای خود تفسیر دقیق جدال و مراء و تفاوت میان این دو را به خواست خدا بیان خواهیم کرد، هدف در اینجا اشاره سربسته ای به ابعاد نفرت اسلام از این خلق و خوی نکوهیده و مدح و ستایش از کسانی است که راه انصاف را در بحث

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 268

می پیمایند و از مسیر منطق و حق و عدالت منحرف نمی شوند.

با این اشاره به قرآن بر می گردیم.

1- یُجادِلُونَکَ فِی الْحَقِّ بَعْدَ ماتَبَیَّنَ کَانَّما یُساقُونَ الَی الْمَوْتِ وَ هُمْ یَنْظِرُونَ. (انفال- 6)

2- وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فِی هذا الْقُرآنِ لِلنَّاسِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ وَ کانَ الْانْسانُ اکْثَرَ شَئْءٍ جَدَلًا. (کهف- 54)

3- وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یُجادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ یَتَّبِعُ کُلَّ شَیْطانٍ مَرِیدٍ. (حج- 3)

4- وَ مِنَ النَّاسَ مَنْ یُجادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ لا هُدًی وَ لا کِتابٍ مُنِیرٍ. (حج- 8)

5- انَّ الَّذِینَ یُجادِلُونَ فِی آیاتَ اللَّهِ بِغَیْرِ سُلْطانٍ اتاهُمْ انْ فِی صُدُورِهِمْ الّا کِبْرٌ ما هُمْ بِبالِغِیهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ انَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ. (غافر- 56)

6- وَ قالُوا ءَآلِهَتُنا خَیْرٌ امْ هُوَ ما ضَرَبُوهُ لَکَ الّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ.

(زخرف- 58)

7- وَ إِنَّ الشَّیاطِینَ لَیُوحُونَ الی اوْلِیائِهِمْ لِیُجادِلُوکُمْ وَ انْ اطَعْتُمُوهُمْ انَّکُمْ لَمُشْرِکُونَ. (انعام- 121)

8- الْحَجُّ اشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِیهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ. (بقره- 197)

9- الا انَّ الَّذِینَ یُمارُونَ فِی السَّاعَهِ لَفِی ضَلالٍ بَعِیدٍ. (شوری- 18)

10- وَ لَقَدْ انْذَرَهُمْ بَطْشَتَنا فَتَمارَوْا بِالنُّذُرِ. (قمر- 36)

ترجمه

1- آنها پس از روشن شدن حق، باز با تو مجادله می کردند (و چنان ترس و وحشت آنها را فرا گرفته بود که) گویی به سوی مرگ رانده می شوند، و آن را با چشم خود می نگرند. اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 269

2- و در این قرآن، از هر گونه مثلی برای مردم بیان کرده ایم ولی انسان بیش از هر چیز به مجادله می پردازد.

3- گروهی از مردم بدون هیچ علم و دانشی، به مجادله درباره خدا بر می خیزند و از هر شیطان سرکشی پیروی می کنند.

4- و گروهی از مردم، بدون هیچ دانش و هیچ هدایت و کتاب روشنی بخشی درباره خدا مجادله می کنند.

5- کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که برای آن ها آمده باشد ستیزه جویی می کنند در سینه هایشان فقط تکبر (و غرور) است و هرگز به خواسته خود نخواهند رسید پس به خدا پناه بر که او شنوا و بیناست!

6- و گفتند: «آیا خدایان ما بهترند یا او (مسیح)؟! (اگر معبودان ما در دوزخند، مسیح نیز در دوزخ است، چرا که معبود واقع شده) ولی آنها این مثل را جز از طریق جدال (و لجاج) برای تو نزدند آنان گروهی کینه توز و پرخاشگرند!

7- ... و شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القا می کنند تا با شما به مجادله برخیزند، اگر

از آن ها اطاعت کنید شما هم مشرک خواهید بود!

8- حج، در ماههای معینی است! و کسانی که (با بستن احرام، و شروع به مناسک حج) حج را بر خود فرض کرده اند (باید بدانند که) در حج آمیزش جنسی با زنان و گناه و جدال نیست.

9- ... آگاه باشید کسانی که در قیامت تردید می کنند، در گمراهی عمیقی هستند.

10- او آنها را از مجازات ما بیم داد ولی آنها اصرار بر مجادله و القای شک داشتند.

### تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه خداوند گروهی از مؤمنان ضعیف الایمان و کم حوصله را که در مسیر راه به سوی میدان جنگ بدر مرتباً با پیامبر صلی الله علیه و آله مجادله داشتند نکوهش می کند. می فرماید: «آنها با این که واقعیت را دریافته بودند (که این مسیر مطابق فرمان خدا است) ولی باز دست از اعتراض خویش بر نمی داشتند و آن چنان ترس و وحشت وجود آنها را فرا گرفته بود که گویی به سوی مرگ رانده می شوند و با چشم



خود آن را می بینند» (يُجادِلُونَكَ فِی الْحَقِّ بَعْدَ ما تَبَيَّنَ كَاَنَّما يُساقُونَ الَى الْمُوتِ وَهُمْ يَنْظِرُونَ).

قرائن نشان می دهد گروهی از تازه مسلمانان که تجربه جنگ نداشتند سخت از حرکت به سوی میدان وحشت داشتند و با این که پیامبر صلی الله علیه و آله با صراحت به آنها گفته بود: من این راه را به فرمان خدا می روم باز با پیامبر صلی الله علیه و آله پیوسته مجادله می کردند که از این راه برگردد، گویی مرگ را در چند قدمی خود می دیدند و در واقع ضعف ایمان و ترس از مرگ و شهادت آنها را وادار

کرده بود که با دلایل واهی و بهانه های گوناگون به تضعیف اراده پیامبر صلی الله علیه و آله برخیزند. قرآن آنها را نکوهش می کند و در آیات بعد تصریح می کند که اراده خدا بر این قرار گرفته بود حق را تقویت کند و ریشه کافران را قطع نماید (هر چند افراد ضعیف الایمان گرفتار تخیّلات و اوهامی شده بودند).

از این آیه به خوبی استفاده می شود یکی از سرچشمه های جدال و بحثهای غیر منطقی ضعف نفس و ترس از مقابله با حوادث مهم است.

در تواریخ معروف اسلامی آمده است: هنگامی که خبر حرکت لشکر قریش از مکه برای نجات کاروان تجارتی شان که در راه بود و شنیده بودند مسلمانان قصد حمله به آن کاروان را دارند، در همه جا منتشر شد، گروهی از مسلمانان ضعیف موکّداً از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند که به مدینه باز گردد، چرا که توان مقابله را با لشکر قریش ندارند و اصولاً برای جنگ نیامده اند.

از جمله ابو بکر برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! سردمداران قریش هرگز به کسی ایمان نیاوردند، و هیچگاه شکست نخوردند، و ما آماده جنگ نیستیم (یعنی بهتر است به مدینه باز گردیم و با آنها روبرو نشویم).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنشین. «1»

سپس عمر برخاست و همان سخن ابو بکر را تکرار کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله به او نیز فرمود بنشین.

---

(1). مغازی واقدی، جلد 1، صفحه 48.



سپس مقداد برخاست و عرض کرد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله به همان راهی که خدا دستور داده است برو ما با

توایم ... قسم به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده اگر تو به «برک العماد» (منطقه دور دستی در ناحیه یمن) بروی ما با تو خواهیم بود، و اگر به ما دستور دهی در میان شعله های آتش و نوک خارهای تیز فرو برویم، چنان خواهیم کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله (از گفتار او شاد شد و) برای او دعا کرد. «1»

و عجب این که ابن هشام در کتاب سیره خود، و طبری داستان شورای پیامبر صلی الله علیه و آله را با اصحابش درباره جنگ بدر نقل کرده اند؛ ولی به کلام خلیفه اول و دوم که رسیده اند با جمله سر بسته «قالَ ابُوبَکرُ وَ احْسَنَ، ثُمَّ قامَ عُمَرُ بْنِ الْخَطّابِ وَ قالَ وَ احْسَنَ» قناعت کرده اند «2» بی آنکه سخن آنها را نقل کنند، در حالی که اگر سخن جالبی گفته بودند لا بد مانند سخن مقداد مشروحاً ذکر می شد. و از این معلوم می شود که سخن آنها سخنی بوده که با تعصبات نویسندگان این دو کتاب سازگار نبوده است.

*** در دوّمین آیه سخن از همه انسان های لجوج و متعصب و تربیت نایافته است، می فرماید: ما در این قرآن هر گونه مثلی را برای مردم بیان کردیم (و برای هدایت آن ها نمونه هایی از تواریخ تکان دهنده پیشینیان از حوادث دردناک زندگی افراد بی ایمان از شاهان ستمگر و سرکش و از اقوام لجوج و متعصب آوردیم) ولی انسان بیش از هر چیز (در برابر حق) به مجادله می پردازد (و راه وصول حق را به خاطر آن به روی خود می بندد. (وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فِی هذا الْقُرآنِ لِلنَّاسِ مِن کُلِّ مَثَلٍ وَ کانَ الْانْسانُ اکْثَرَ

شَی ءٍ جَدَلًا).

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که انسان های تربیت نایافته بیش از هر موجودی اهل جدل هستند. و در هر حال این تعبیر نشان می دهد که انسان اگر از

---

(1). قاموس الرجال، جلد 9، صفحه 15.

(2). سیره ابن هشام، جلد 2، صفحه 266 و تاریخ طبری، جلد 2، صفحه 140.



فطرت پاک نخستین منحرف شود، به جدل روی می آورد، و با سخنان باطل و تعصب آلودش در برابر حق می ایستد و راه هدایت را به روی خود می بندد و این بزرگترین بلای جان او در طول تاریخ است.

*** در سومین آیه ضمن تعریف روشنی از مجادله باطل، سرنوشت مجادله کنندگان را بیان می کند و می فرماید: بعضی از مردم بدون هیچ علم و دانشی به مجادله درباره خدا بر می خیزند و از هر شیطان متمرّدی پیروی می کنند (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یُجادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ یَتَّبِعُ کُلَّ شَیْطانٍ مَرِیدٍ).

گرچه برای این آیه شأن نزولی نقل کرده اند و جمعی از مفسران گفته اند درباره نضربن حارث که از مشرکان لجوج و متعصب بود، نازل شده که درباره قرآن سخنان واهی می گفت، و فرشتگان را دختران خدا می پنداشت، ولی پیدا است که مفهوم آیه عمومیت دارد، و تمام کسانی را که بدون علم و آگاهی و تنها از روی تعصب و لجاجت بحث و جدل می کنند شامل می شود.

جالب این که در آخر این آیه مجادله کنندگان را پیرو هر شیطان متمردی شمرده و این تعبیر نشان می دهد جدال به باطل، راه شیطان است، بلکه هر شیطانی در مجادله کنندگان نفوذ می کند، و آنها را به راه خود می کشاند.

توصیف شیطان به «مَرِیدٍ» (یعنی متمرّد) بیانگر

این حقیقت است که مجادله کنندگان در صف متمردان و سرکشان در مقابل حق قرار دارند. «1»

و منظور از جمله یجادل فی اللّه، این است که درباره صفتی از صفات خدا یا اصل وجود خداوند، یا قدرت و علمش، یا کارهای او به مجادله بر می خیزد و به هر حال مذمت شدید جدال به باطل از این آیه به خوبی روشن می شود.

---

(1). مرید از ماده مرد (بر وزن مرد) به معنی طغیان و بیگانگی کامل از حق است و در اصل به معنی برهنگی و تجرد آمده، به همین جهت به پسرانی که هنوز موی صورتشان نروییده امرد گفته می شود، و شجرهٌ مَرْداء به معنی درختی است که هیچ برگ ندارد و متمرد و مارد به معنی شخص سرکش است که به طور کامل از اطاعت فرمان خارج شده است.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 273

*** همین معنی با اضافاتی در آیه هشتم همین سوره (سوره حج) آمده است.

می فرماید: «بعضی از مردم هستند که درباره خدا بدون هیچ علم و دانشی و هدایت و کتاب روشنی به مجادله بر می خیزند» (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یُجادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ لا هُدًی وَ لا کِتابٍ مُنِیرٍ).

اشاره به این که بحث و گفتگو اگر آمیخته با علم و آگاهی شخصی یا هدایت و راهنمایی پیشوایی آگاه، یا کتاب روشنی از کتب آسمانی بوده باشد نه تنها ضرری ندارد، بلکه می تواند کلید حل مشکلات باشد.

ولی هنگامی که امور سه گانه بالا (علم و آگاهی شخصی، راهنمایی پیشوایان آگاه، کتاب های روشنی بخش آسمانی) وجود نداشته باشد، مجادله از طریق هوا و هوس و تعصب ها و لجاجت ها صورت می گیرد که نتیجه اش

گمراهی و بدبختی است.

از آیه نهم این سوره که به دنبال آیه فوق آمده نیز به خوبی استفاده می شود که یکی از سرچشمه های جدال به باطل، کبر و خود برتر بینی است که سبب گمراهی دیگران نیز می شود، و این گونه افراد در دنیا رسوا، و در آخرت گرفتار عذاب سوزان می شوند (ثانِیَ عِطْفِهِ لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ لَهُ فِی الدُّنْیا خِزْیٌ وَ نُذِیقُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ عَذابَ الْحَرِیقِ). «1»

*** در پنجمین آیه ضمن توصیف دیگری در بیان مفهوم مجادله به باطل به یکی از سرچشمه ها و انگیزه های اصلی این رذیله اخلاقی اشاره کرده می فرماید: کسانی که در آیات خدا بدون هیچ گونه دلیل و مدرکی که برای آنها آمده باشد، جدل و ستیزه جویی می کنند در دل هایشان فقط کبر و غرور است و هرگز به منظور خود

---

(1). حج، آیه 9.



نخواهند رسید (انَّ الَّذِینَ یُجادِلُونَ فِی آیاتِ اللَّهِ بِغَیْرِ سُلْطانٍ اتاهُمْ).

واژه «سُلْطان» در این گونه موارد به معنی دلیل و حجت و برهان است که شامل امور سه گانه ای که در آیه قبل آمده بود می شود، هم علم و آگاهی شخصی را می گیرد و هم هدایت پیشوایان آگاه، و هم راهنمائی کتب آسمانی.

جالب این که می گوید: ریشه اصلی مجادله و ستیزه جویی آنها تکبری است که در درون جان آنها، جایگزین شده، و از طریق جدال به باطل می خواهند به بزرگی برسند، ولی هرگز به آن نخواهند رسید، بلکه ذلیل و خوار می شوند.

و از آنجا که این رذیله اخلاقی یکی از دامهای خطرناک شیطان است در ذیل آیه می فرماید: «اکنون که چنین است به خدا پناه بر که او شنوا و دانا است».

(فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ انَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ).

*** در ششمين آيه سخن از مشركانى است كه بر كفر و شرك خود اصرار داشتند و براى توجيه كارهايشان در برابر پيامبر صلى الله عليه و آله به مجادله بر مى خاستند، هنگامى كه قرآن مى گويد شما و معبودهايتان آتشگيره جهنم هستيد، آنها در مقام مجادله مى گفتند: «آيا خدايان ما بهتر است يا مسيح؟ او هم معبود واقع شد و بايد وارد دوزخ شود». (وَقالُوا ءَآلِهَتُنا خَيْرٌ امْ هُوَ).

سپس قرآن مى افزايد: آنها حقيقت را مى دانند «و اين مثل را جز از روى جدال براى تو نزدند، بلكه آنها گروهى كينه توز و پرخاشگرند». (ما ضَرَبُوهُ الَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ).

سپس قرآن به تفاوت ميان حضرت مسيح عليه السلام و بت ها پرداخته و مى گويد «مسيح عليه السلام بنده اى بود كه نعمت خود را بر او تمام كرده بوديم» (انْ هُوَ الَّا عَبْدٌ انْعَمْنا عَلَيْهِ). «1»

---

(1). زخرف، آيه 59.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 275

اشاره به اين كه او خود را بنده خدا مى دانست، و هرگز راضى نبود كسى او را پرستش كند، و اگر ديگران راه انحراف پوييدند و او را يكى از خدايان سه گانه پنداشتند گناهى متوجه او نيست، و نبايد از دوزخيان باشد، بنابراين قابل مقايسه با بت ها يا افرادى مثل فرعون نيست.

جمله «بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ» نشان مى دهد كه يكى از سرچشمه هاى جدال به باطل، خصومت ها و عداوت ها است كه انسان را به ستيزه جويى غير منطقى وامى دارد. و غالباً خودش مى داند باطل مى گويد، ولى كينه توزى و عداوت، به او اجازه تسليم در برابر حق نمى دهد.

*** در هفتمين آيه پس از اشاره به حرام بودن مردار و

حیواناتی که برای بت ها قربانی می کردند، یا گوشت هایی که به هنگام ذبح حیوان، نام خدا بر آن برده نمی شد می فرماید: «این کار گناه است» (وَ انَّهُ لَفِسْقٌ).

سپس به توجیهات غلطی که برای کار خود داشتند اشاره کرده می افزاید:

«شیاطین به دوستان خود سخنانی مخفیانه القا می کنند تا با شما به مجادله برخیزند و اگر از آنها اطاعت کنید، مشرک خواهید بود». (وَ انَّ الشَّیاطِینَ لَیُوحُونَ الی اوْلِیائِهِمْ لِیُجادِلَوُکُمْ وَ انْ اطَعْتُمُوهُمْ انَّکُمْ لَمُشْرِکُونَ).

مجادله باطل آنها- به گفته جمعی از مفسران بزرگ مانند مرحوم طبرسی و ابو الفتوح رازی و فی ظلال- این بود که آنها می گفتند که اگر ما گوشت حیوانات مرده را می خوریم به خاطر آن است که خدا آن را کشته، و از حیوانی که ما می کشیم بهتر است، در حقیقت تحریم مردار یک نوع بی اعتنایی به کار خدا است.

این توجیه سخیف و باطل برای مردار خواری همان چیزی است که شیاطین انس و جن به دوستان خود القا می کردند، تا به کمک آن به مجادله با کلام حق برخیزند، و گوشتهای آلوده مردار را با گوشت پاکیزه حیوانی که به نام خدا ذبح شده است مقایسه کنند، بلکه آن را برتر بدانند.

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که این گونه مجادله ها انگیزه شیطانی



دارد.

از بعضی روایات استفاده می شود که این توجیه باطل را گروهی از مجوس در نامه ای به مشرکان قریش آموخته بودند. «1»

*** در هشتمین آیه سخن از جدال در هنگام احرام و حج است. می فرماید: «حج در ماه های معینی است، و کسانی که (با انجام احرام) حج را بر خود فرض کرده اند (باید بدانند) در

حج آمیزش جنسی با همسران و گناه و جدال نیست (الْحَجُّ اشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ فَمَنْ فَرضَ فِیهنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ).

می دانیم حالت احرام، یک حالت فوق العاده معنوی و روحانی است که انسان را به سوی قرب خدا می برد، به همین دلیل بسیاری از کارهای مباح در احرام ممنوع است و بعضی از کارهای حرام، که به هنگام احرام حرمت مضاعفی دارد.

معروف است که 25 کار است که به هنگام احرام ممنوع است که یکی از آنها جدال است، گرچه معروف در میان فقها این است که منظور از جدال گفتن بلی وَاللّه یا گفتن لا وَاللّه است. (اولی را برای اثبات مطلبی و دومی را برای نفی مطلبی می گویند) و منظور از فسوق دروغ گفتن و دشنام دادن و اظهار برتری بر دیگران و بیان نقص آنها در حال احرام است، ولی بعید نیست که واژه جدال هر نوع مجادله و ستیزه جویی را در بر گیرد. و به هر حال منع از جدال در حال احرام نشان می دهد که این کار با این عبادت بسیار مهم روحانی سازگار نیست، و انسان را شدیداً از خدا دور می کند.

به کار بردن جمله خبریه در آیه بالا که می گوید: جدال در حج وجود ندارد، بیانگر تأکید بیشتری در این موضوع است، گویی می فرماید: «این عمل با روح حج ابداً سازگار نیست».

***

---

(1). مجمع البیان و همچنین تفسیر ابو الفتوح رازی، ذیل آیه مورد بحث.



در نهمین آیه سخن از عنوان مراء که چیزی شبیه به جدال است در میان آمده می فرماید «آگاه باشید کسانی که درباره قیامت

به ستیزه جویی (و تردید و انکار) برمی خیزند، در گمراهی (عمیق و) دوری قرار دارند». (الا انَّ الَّذِینَ یُمارُونَ فِی السَّاعَهِ لَفِی ضَلالٍ بَعِیدٍ).

روشن است که هدایت فرع بر آن است که انسان حق جو و حق طلب باشد و حق را نزد هر کس و هر جا ببیند با آغوش باز پذیرا شود، و هرگاه تعصب ها و لجاجت ها و کبر و غرور مانع از تسلیم حق در برابر ناحق گردد انسان به گمراهی کشیده می شود آن هم گمراهی عمیق و خطرناکی.

فرق میان جدال و مراء و جهات مشترک این دو را بعداً خواهیم گفت.

*** در دهمین و آخرین آیه، سخن از قوم لجوج لوط است، که هر قدر این پیامبر بزرگ به آنها هشدار داد و آنها را از عذاب الهی بیم داد، و جدی و قطعی بودن مجازات را به آنها گوشزد کرد، آنها نپذیرفتند، و به مجادله و ستیزه جویی در برابر او برخاستند، می فرماید «لوط آنها را از مجازات (عظیم ما) آگاه ساخته بود، ولی آنها اصرار بر مجادله و القاء شک و شبهه داشتند». (وَلَقَدْ انْذَرَهُمْ بَطْشَتَنا فَتَمارَوْا بِالنُّذُرِ).

و همین امر سبب شد که قوم لوط در حجابی از غفلت و بی خبری فرو روند تا زمانی که فرمان الهی صادر شد، و شهرهای آنها بر اثر زلزله های شدید زیر و رو گشت و بارانی از سنگ های آسمانی بر ویرانه ها و جسدهای بی جان آنها بارید. آری این است نتیجه جدال و مراء در برابر حق.

*** این آیات به خوبی خطرات این دو رذیله اخلاقی را نشان می دهد و بازگو می کند که چگونه انسان بر اثر جدال از هدایت باز می ماند

و به ولایت شیطان تن در می دهد، و در ضلال بعید و انواع عذاب های الهی غوطه ور می شود.

***

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 278

تعریف جدال و مراء

فرق میان جدال و مراء و مخاصمه

واژه جدل و جدال به طوری که راغب در مفردات می گوید از «جَدَلْتُ الْحَبْلَ» (طناب را محکم تابیدم) گرفته شده، گویی کسی که سخنان ستیزه جویانه می گوید می خواهد طرف مقابل را با زور از افکار و عقائدش دور سازد.

بعضی نیز گفته اند جدال در اصل به معنی کشتی گرفتن و تلاش بر زمین زدن دیگری است، و از آنجا که مشاجرات لفظی شباهت به آن دارد، این واژه در آن مورد نیز به کار رفته است.

البته جدال بر دو گونه است، جدال به حق و جدال به باطل که اولی ممدوح و دومی مذموم است، از این رو در قرآن مجید در یکجا می فرماید: «وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ احْسَنُ؛ به آنها به طریقی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن». «1»

در اینجا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور به جدال به حق شده، و آن را در کنار حکمت و موعظه حسنه قرار داده است.

اما جدال به باطل همان است که در آیات بالا آمد که افراد لجوج و متعصب گرفتار آن می شوند، و روشن ترین دلایل حق را با ستیزه جویی انکار می کنند و اما «مِراء» (بر وزن حجاب) به معنی گفتگو کردن در چیزی است که در آن مریه (شک و تردید) وجود دارد. راغب در کتاب مفردات می گوید: در اصل از «مَرَیْتُ النَّاقَةَ» یعنی پستان شتر را برای دوشیدن به دست گرفتم، گرفته شده است، سپس به گفتگو پیرامون چیزی که مورد شک و تردید است اطلاق شده (شاید به

تناسب که انسان تردید دارد آیا در پستان شتر چیزی برای دوشیدن وجود دارد یا نه) بعضی تعبیر دقیق تری درباره ریشه اصلی این لغت دارند، می گویند: «مَرَیْتُ النَّاقَهَ» در جایی گفته می شود که شیر موجود در پستان شتر دوشیده شده سپس به امید این که بقایایی که در پستان باقی مانده است خارج شود، آن را بدوشند، که این عمل با شک و تردید انجام می شود، همان گونه که بحث های توأم با مراء چنین است.

---

(1). نحل، آیه 125.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 279

ولی این واژه بعداً به هر نوع بحث و گفتگو درباره هر مطلبی که محل تردید است، خواه بحث و گفتگوی مثبت و حق جویانه، و خواه لجاجت آمیز و پرخاشگرانه باشد اطلاق گردیده است.

از مواردی که «مراء» در معنی مثبت به کار رفته آیه شریفه 22 سوره کهف است که به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دستور می دهد اگر می خواهد درباره اصحاب کهف با مخالفان صحبت کند، آشکارا به گفتگو بنشیند (فَلا تُمارِ فیهِمْ الَّا مِراءً ظاهِراً). «1»

و موارد منفی آن فراوان است از جمله دو مورد که در آیات بالا آمده بود.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که واژه مَریه (بر وزن جزیه و قریه) به معنی تردید در تصمیم گیری است، و بعضی به معنی شک توأم با قرائن تهمت گرفته اند.

(همانند ریبه).

### جدال و مراء در روایات اسلامی

از آنجا که مجادله به باطل سبب مخفی شدن حق و افزایش تعصب و خشونت و مفاسد بی شمار دیگری می شود، در روایات اسلامی به شدت از آن نهی شده مخصوصاً اگر مجادله در مصالح دینی باشد. از جمله:

1- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید:

«ماضَلَّ قَوْمٌ بَعْدَ انْ هَداهُمُ اللَّهُ الَّا اوتُوا الْجَدَلَ؛ هيچ گروهى را بعد از آن كه خدا هدايتشان كرد گمراه نشدند مگر آن كه گرفتار جدال شدند». «2»

2- همين مضمون در حديث ديگرى با تفاوت مختصرى از آن حضرت نقل شده است فرمود: «ما ضَلَّ قَوْمٌ الَّا وَ اوْثَقَ الْجَدَلَ؛ هيچ قومى گمراه نشدند مگر اين كه اعتماد بر جدال كردند» «3»

3- در حديثى از امير مؤمنان على عليه السلام مى خوانيم: «لَعَنَ اللَّهُ الذَّيِنَ يُجادِلُونَ فِى دِينِهِ

---

(1). كهف، آيه 22.

(2). احياء العلوم، جلد 3، صفحه 1553.

(3). بحار الانوار، جلد 2، صفحه 138، حديث 52.



اولئِكَ مَلْعُونُونَ عَلى لِسانِ نَبِيِّهِ؛ خداوند لعنت كند كسانى كه در دين او مجادله و ستيزه جويى مى كنند، آنها بر زبان پيامبر صلى الله عليه و آله مورد لعن قرار گرفته اند». «1»

4- در حديث ديگرى از همان امام بزرگوار آمده است كه: «الْجَدَلُ فِى الدِّينِ يُفْسِدُ الْيَقِينَ؛ جدال در دين، سبب فساد ايمان و يقين مى شود». «2»

5- در حديثى از امام صادق عليه السلام مى خوانيم: «ايَّاكُمْ وَ الْخُصُومَةَ فِى الدِّينِ فَانَّها تُشْغِلُ الْقَلْبَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تُورِثُ النِّفاقَ، وَ تَكْسِبُ الضَّغائِنَ، وَتَسْتَجِيرُ الْكِذْبَ؛ از خصومت در دين (و جدال و پرخاشگرى) بپرهيزيد، چرا كه فكر انسان را از ذكر خدا به خود مشغول مى دارد و سبب اختلاف و نفاق و كينه و عداوت مى گردد و سبب پناه بردن به دروغ مى شود». «3»

تعبير به خصومت در دين هر چند غير از عنوان جدال است، ولى در اين گونه موارد به همان معنى مى باشد.

6- شبیه همین معنی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

نقل شده است فرمود:

ایَّاکَ وَ الْخُصُومَهَ فَانَّها تُورِثُ الشَّکَّ وَ تَحْبِطُ الْعَمَلَ وَ تُرْدِی بِصاحِبِها، وَ عَسی انْ یَتَکَلَّمَ بِشَی ءٍ فَلا یُغْفَرُ لَهُ؛ از خصومت و جدال که سبب شک و تردید می شود، اعمال انسان را حبط و نابود می کند و صاحبش را به هلاکت می کشاند و ای بسا سخنی بگوید که هرگز بخشوده نشود». «4»

7- از نصایحی که لقمان حکیم به فرزندش کرد نیز توصیه به ترک جدال بود گفت:

یا بُنَیَّ لا تُجادِلِ الْعُلَماءَ فَیَمْقُتُوکَ؛ فرزندم ! با دانشمندان ستیزه جویی مکن که تو را دشمن می دارند» (و از علومشان محروم می مانی). «5»

8- در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ طَلَبَ الدِّینَ بِالْجَدَلَ تَزَنْدَقَ؛ هر کس دین را با جدال و ستیزه جویی طلب کند کار او به کفر می کشد». «6»

9- امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به یکی از یاران خود فرمود: «ابلِغْ عَنِّی اوْلِیائِیَ

---

(1). بحار الانوار، جلد 2، صفحه 129، حدیث 13.

(2). غرر الحکم، حدیث 1177.

(3). بحار الانوار، جلد 2، صفحه 128، حدیث 6.

(4). همان، صفحه 134، حدیث 30.

(5). مجموعه ورّام، جلد 1، صفحه 117، (باب ما جاء فی المراء و المزاح).

(6). المحجه البیضاء، جلد 1، صفحه 107.

السَّلامَ وَ قُلْ لَهُمْ انْ لاٰ تَجْعَلَوا لِلشَّيْطانِ عَلی انْفُسِهِمْ سَبِيلاَ وَ مُرْهُمْ بِالصِّدْقِ فِی الْحَدِيْثِ وَ اداءِ الأَمانَهِ وَ مُرْهُمْ بِالسُّكُوتِ وَ تَرْكِ الْجِدالِ فِيما لا يَعْنِيْهِمْ؛
سلام مرا به دوستانم برسان و به آنها بگو راه شیطان را به سوی خویش نگشایند، و آنها را امر به صدق و راستی در سخن و ادای امانت کن، و آنها را به سکوت و ترک

جدال در اموری که به آنها مربوط نیست دستور ده». «1»

10- این بحث را با حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله به پایان می بریم، آنجا که فرمود:

«لا یَسْتَکْمِلُ عَبْدٌ حَقِیقَهَ الْایمانِ حَتَ ی یَدَعَ الْمِراءَ وَ الْجَدَلَ وَ انْ کانَ مُحِقّاً؛ انسان حقیقت ایمان را به کمال نمی رساند مگر زمانی که مراء و جدال را ترک گوید هر چند حق با او باشد». «2»

*** اما مراء که در بحثهای سابق تفاوت آن با جدال گفته شد و حاصل کلام این بود که جدال به معنی هر گونه مشاجره لفظی و ستیزه جویی در کلام است در حالی که مراء به معنی گفتگو کردن در چیزی است که در آن شک و تردید وجود دارد. گاه این گفتگو برای طلب حق جویی و گاه به خاطر تعصب و لجاجت و اظهار فضل و برتری جویی است که بسیار نکوهیده است و در روایات اسلامی روی این عنوان، نکوهش بیشتری دیده می شود ! (هر چند تفاوت زیادی با جدال ندارد).

1- در حدیثی نظیر حدیث فوق از پیغمبر اکرم می خوانیم: «لایَسْتَکْمِلُ عَبْدٌ حَقِیقَهَ الْایمانَ حَتَّی یَدَعَ الْمِراءَ وَ انْ کانَ مُحِقّاً؛ هیچ بنده ای از بندگان خدا حقیقت ایمان را به کمال نمی رساند مگر اینکه مراء را ترک گوید هر چند حق با او باشد». «3»

اشاره به اینکه جروبحثهای لجوجانه که برای اظهار فضل و برتری جویی انجام می شود حتی در مسائلی که حق است سبب سقوط انسان در مبانی عقیدتی و اخلاقی می شود.

2- در حدیث دیگری از همان حضرت از زبان چند نفر از صحابه می خوانیم که

---

(1). میزان الحکمه، جلد 1، صفحه 372.

(2). المحجه البیضاء، جلد

5، صفحه 208.

(3). بحار الانوار، جلد 2، صفحه 138، حدیث 53.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 282

گفتند: روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد در حالی که مشغول مراء در یک مسئله دینی بودیم، پیغمبر صلی الله علیه و آله به شدت غضبناک شد که او را تا آن زمان آن گونه ندیده بودیم سپس فرمود: «انَّما هَلَکَ مَنْ کانَ قَبْلَکُمْ بِهذا، ذَرُوا الْمِراءَ فَانَّ الْمُؤْمِنَ لایُمارِی، ذَرُوا الْمِراءِ فَانَّ المُمارِی قَدْ تَمَّتْ خَسارَتُه، ذَرُوا الْمِراءِ فَانَّ المُمارِی لا اشْفَعُ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ ذَرُوا المِراءِ فَانَا زَعِیمٌ بِثَلاثَهِ ابْیاتٍ فِی الْجَنَّهِ فِی رِیاضِها وَ اوْسَطِها وَ اعْلاها لِمَنْ تَرَکَ الْمِراءِ وَ هُوَ صادِقٌ، ذَرُوا الْمِراءِ فَانَّ اوَّلَ ما نَهانِی عَنْهُ رَبِّی بَعْدَ عبادَهِ الْاوْثانِ الْمِراءُ؛ اقوام قبل از شما به خاطر همین جروبحثهای هوس آلود هلاک شدند. مراء را رها کنید که مؤمن مراء نمی کند، مراء را رها کنید زیرا مراء کننده گرفتار خسارت کامل می شود، مراء را رها کنید که من روز قیامت برای مراء کننده شفاعت نمی کنم، مراء را رها کنید که هر کس آن را رها کند هر چند حق بگوید ضامن سه خانه بهشتی برای او هستم؛ خانه ای در ریاض بهشت (قسمت پائین) و خانه ای در وسط و خانه ای در بالای بهشت (اشاره به اینکه تمام بهشت در زیر پای او است) مراء را رها کنید که اولین چیزی که خداوند بعد از بت پرستی مرا از آن نهی کرد مراء بوده است». «1»

3- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «ذَرُوا الْمِراءَ فَانَّهُ لاتَفْهَمُ حِکْمَتُهُ وَ لا تُؤْمَنُ فِتْنَتُه مراء را ترک

کنید چرا که حکمتی از آن فهمیده نمی شود و از فتنه آن در امان نخواهید بود». «2»

4- در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده: «الْمِراءُ داءٌ رَدِیٌّ وَ لَیْسَ لِلْانْسانِ خَصْلَهُ شَرٌّ مِنْهُ وَ هُوَ خُلْقُ ابْلیسَ وَ نِسْبَتِهِ فَلا یُماری فی ایِّ حالٍ کانَ الّا مَنْ کانَ جاهِلًا بِنَفْسِهِ وَ بِغَیْرِهِ مَحْرُوماً مِنْ حَقایِقِ الدّینِ؛ مراء (و جروبحثهای غیر منطقی) درد بدی است و هیچ صفتی برای انسان بدتر از آن نیست و آن، اخلاق ابلیس و منسوبین به او است و هیچکس در هیچ حالی مراء نمی کند مگر کسی که نسبت به موقعیت خود و دیگران جاهل است، و از حقایق دین محروم می باشد». «3»

اشاره به اینکه شخص مراءکننده خود را خالی از خطا و دیگران را دائماً خطاکار می داند و این دلیل است که نه خود را شناخته و نه دیگران را و چنین کسی به یقین

---

(1) همان، حدیث 50.

(2)، صفحه 134، حدیث 31.

(3) همان، صفحه 135، حدیث 32.



از درک حقایق دین محروم می ماند.

5- در حدیثی آمده است که مردی به امام حسین علیه السلام عرض کرد بنشین تا در مسائل دینی با یکدیگر مناظره (و جروبحث) کنیم. امام در پاسخ او فرمود: «یا هذا انَا بَصیرٌ بِدینی مَکْشُوفٌ عَلَیَّ هُدایَ فَانْ کُنْتَ جاهِلًا بِدینِکَ فَاذْهَبْ وَ اطْلُبْهُ مالی وَ لِلْمُماراتْ وَ انَّ الشَّیْطانَ لِیُوَسْوِسُ لِلرَّجُلِ وَ یُناجیهِ وَ یَقُولُ ناظِرِ النَّاسَ فِی الدِّینِ کَیْ لا یَظُنُّوا بِکَ الْعَجْزَ وَ الْجَهْلَ ...؛ ای مرد! من نسبت به دینم آگاهم و هدایتم برای من روشن است تو اگر نسبت به دینت جاهل هستی برو و تحقیق

کن مرا با مراء چکار و (بدان) شیطان پیوسته انسان را وسوسه می کند و در گوش او می گوید با مردم مناظره و جروبحث در دین کن تا گمان نکنند تو جاهل و ناتوان هستی». «1»

6- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «ارْبَعٌ یُمِتْنَ الْقُلُوبَ الذَّنْبُ عَلَی الذَّنْبِ وَ کَثْرَهُ مُناقَشَهِ النِساءِ یَعْنِی مُحادَثَهُنَّ وَ مُماراتُ الْاحْمَقِ تَقُولُ وَ یَقُولُ وَ لا یَرْجِعُ الی خَیْرٍ وَ مُجالَسَهُ الْمَوْتی فَقَیلِ یا رَسُولُ اللَّهِ وَ ما الْمَوْتی قالَ کُلُّ غَنِیٍ مُتْرَفٌ؛ چهار چیز است که قلب را می میراند: گناهان پی در پی و گفتگوی زیاد با زنان (ناآگاه) و جروبحث با احمق. تو چیزی می گوئی و او چیز دیگر و به نتیجه خوبی نمی رسید و همنشینی با مردگان. بعضی (تعجب کردند و) عرض کردند منظور شما از مردگان چیست ای رسول خدا؟ فرمود: هر ثروتمند غافل و مغرور و مست ثروت». «2»

7- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «ایَّاکُم وَ الْمِراءَ وَ الْخُصُومَهَ فَانَّهُما یَمْرُضانِ الْقُلُوبَ عَلَی الْاخوانِ وَ یُنْبِتُ عَلَیْهِمَا النِفاقَ؛ از مراء و جروبحثهای کینه توزانه بپرهیز که دل های برادران را نسبت به یکدیگر بیمار می سازد و سبب تفرقه آنان می شود». «3»

8- به همین دلیل در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در یکی از سخنان جامع آن حضرت آمده است: «اوْرَعُ النَّاسِ مَنْ تَرَکَ الْمِراءَ وَ انْ کانَ مُحِقاً؛ پرهیزکارترین مردم کسی است که مراء را ترک گوید هر چند حق با او باشد». «4»

9- در حدیثی از امام امیر المؤمنین علی علیه السلام آمده است: «جِماعُ الشَّرِ اللِّجاجُ وَکَثْرَهُ

---

(1). همان، حدیث 32.

(2). همان، صفحه

128، حدیث 10.

(3). همان، صفحه 139، حدیث 56.

(4). همان، صفحه 127، حدیث 3.



الْمُمارَاهِ؛ کانون شر لجاجت و کثرت جروبحثهای بی منطق است». «1»

10- این بحث را با حدیث دیگری از سلمان فارسی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم که فرمود: «لا یُؤْمِنُ رَجُلٌ حَتَّی یُحِبَّ اهْلَ بَیْتی وَ حَتَّی یَدَعَ الْمِراءَ وَ هُوَ مُحِقٌّ فَقالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطابِ ما عَلامَهُ حُبِّ اهْلِ بَیْتِکَ؟ قالَ: هذا، فَضَرَبَ بِیَدِهِ عَلی عَلِیِ بْنِ ابی طالِبٍ علیه السلام هیچ کس ایمان (به من) نمی آورد مگر این که اهل بیت مرا دوست دارد و مراء را هر چند حق با او باشد ترک کند. عمر (در آنجا حاضر بود) و گفت علامت محبت اهل بیت تو چیست؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: این (را دوست بدارد) و با دستش بر (شانه) علی علیه السلام زد. «2»

بی شک این دو موضوع را که پیغمبر اکرم در کلام خود به عنوان نشانه ذکر کرده است با هم رابطه دارد، ممکن است رابطه اش این باشد که دلائل فضیلت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام به قدری روشن است که اگر کسی اهل جدال و مراء و پرخاشگری نباشد به حقیقت آن پی می برد.

*** روایات در زمینه نکوهش مراء بسیار فراوان است. ده حدیثی که در بالا ذکر کردیم گلچینی از میان آنها بود و دقت در همین احادیث برای پی بردن به خطرات این خلق و خوی نکوهیده و آثار اسف انگیز و مخرب آن در فرد و جامعه روشن است.

### آثار و پیامدهای جدال و مراء

تاکیدهای فراوان که در آیات قرآن و روایات متواتر اسلامی در

مذمت جدال و مراء و جروبحثهای پرخاشگرانه و بی منطق وارد شده به خاطر آن است که اولاً نخستین اثر منفی این کار و اخلاق سوء پرده افکندن بر چهره حقایق است و بدترین حجاب را میان انسان و درک حقایق ایجاد می کند به گونه ای که گاه حتی

---

(1). غرر، جلد 3، صفحه 376، حدیث 4795.

(2). سفینه البحار، ماده «مَرَء»؛ بحار الانوار، جلد 27، صفحه 107، حدیث 79.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 285

اخلاق در قرآن ج 3 313

واضح ترین بدیهیات را درک نمی کند و به انکار اموری می پردازد یا از مطالبی دفاع می کند که راستی مضحک است و این نیست مگر به خاطر اینکه انسان وقتی گرم مرا و جدال می شود همه چیز را غیر از آنچه خودش می گوید انکار می کند.

و اینکه در بعضی از روایات گذشته خواندیم خصومت و جدال و مراء قلب را بیمار می کند ممکن است اشاره به همین معنی باشد زیرا قلب به معنی عقل است و بیماری آن به معنی عدم درک حقایق. و نیز اگر در حدیث امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده که کسانی که به جدال روی آورند کارشان به کفر می کشد و یا اینکه جدال موجب شک در دین خدا و فساد یقین می گردد، همه اینها اشاره لطیفی است به آنچه در بالا گفته شد.

دیگر از آثار منفی این اخلاق رذیله ایجاد عداوت و دشمنی در میان دوستان و فراموشی یاد خدا و کشیده شدن به انواع دروغها است که در احادیث گذشته به آنها اشاره شده بود دلیل آن هم روشن است زیرا کسی که می خواهد با جدال و مراء بر دوستان خود غلبه کند و برتری

بجوید آنها را بر ضد خود تحریک می کند و غالباً گفتار آنها به تحقیر و دشنام یکدیگر می کشد و اینها بدترین اسباب نفاق و جدائی است حتی گاهی برای توجیه سخنان خود به انواع دروغها متوسل می شوند که این خود بلای بزرگ دیگری است و مجموع اینها سبب می شود که انسان از خدا دور گردد و در دام شیطان گرفتار شود و انسان را به هلاکت معنوی بیفکند.

به همین دلیل در احادیث گذشته خواندیم که انسان به حقیقت ایمان دست نمی یابد تا زمانی که مراء و جدال را ترک گوید هر چند خود را بر حق بداند زیرا سخنان ستیزه جویانه در مسائل حق نیز سبب انواع خصومتها و عداوتها است و گاه انسان را به انواع گناهان دیگر مانند تحقیر مؤمن و اهانت از طریق سخن یا اشارات دست و چشم و ابرو و دروغ و کذب و تکبر و برتری جوئی آلوده می کند.

اضافه بر همه اینها جدال و مراء ابُهَت و شخصیت انسان را در هم می شکند و زبان جاهلان را به روی انسان باز می کند اگر با افرادی نادان مجادله کند سبب هتک و توهین او می شوند و اگر با دانشمندان ستیزه جوئی کند او را مغلوب و حقیر

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 286

می سازند.

در مجموع همان طور که در روایات سابق خواندیم جدال و مراء یکی از چهار چیزی است که قلب را می میراند و روح انسان را بیمار می سازد.

چه بهتر که انسان بحثهای خود را با دیگران با محبت و دوستی و تواضع و مهربانی و به صورت جستجوی حق برگزار کند که هم از علم و دانش آنها بهره گیرد و هم آنها از

علم و دانش او بهره مند شوند و با کمک یکدیگر بتوانند مطالب پیچیده را بشکافند و به واقعیتها برسند و این همان جدال بر حق است.

### انگیزه های جدال و مراء

با توجه به رابطه نزدیکی که در میان صفات رذیله وجود دارد و غالب آنها با یکدیگر مرتبطند و علت و معلول یکدیگر محسوب می شوند این خلق و خوی نکوهیده یعنی جدال و مراء و پرخاشگری بی منطق نیز از صفات زشت دیگر سرچشمه می گیرد.

1- از عوامل مهم جدال و مراء کبر و غرور است که به انسان اجازه نمی دهد به آسانی در برابر حق تسلیم شود و او را وادار می کند که برای حفظ برتری جویی خود حق را از طریق جدال و مراء انکار نماید لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل شده است که فرمود: «انَّ مِنَ التَّواضُعِ انْ یَرْضی الرَّجُلُ بِالَمجْلِسِ دُونَ الَمجْلِسِ وَ انْ یُسَلِّمَ عَلی مَنْ یَلْقی وَ انْ یَتْرُکَ الْمِراءَ وَ انْ کانَ مُحِقّاً وَ لا یُحِبَّ انْ یُحْمَدَ عَلَی التَقْوی در این حدیث امام چهار چیز را نشانه تواضع دانسته: نشستن در هر جای مجلس که میسّر باشد و سلام کردن بر هر کسی که ملاقات می کند و ترک مراء هر چند حق با او باشد و عدم خشنودی از ستایش ستایشگران در برابر تقوا». «1»

2- خودنمائی و اظهار فضل و ریاکاری یکی دیگر از انگیزه های جدال و مراء و جرّوبحثهای پرخاشگرانه است که بسیار متداول و معمول است به ویژه در مجلسی

---

(1). بحار الانوار، جلد 2، صفحه 131، حدیث 20.



که گروهی از عوام حضور داشته باشند و بخواهد

فضیلت خویش را به آنان نشان دهد یا بخواهد در برابر ارباب فضل جایی برای خود بگشاید. در حدیثی که قبلاً از امام حسین علیه السلام نقل کردیم این جمله دیده می شد که فرمود: «وَ انَّ الشَّیْطانَ لَیُوَسْوِسُ لِلرَّجُلِ وَ یُناجیِهِ وَ یَقُولُ ناظِرِ النَّاسِ فِی الدِّینِ کَیْ لا یَظُنُّوا بِکَ الْعَجْزَ وَ الْجَهْلَ؛ شیطان پیوسته انسان را وسوسه می کند و در گوش او می خواند و می گوید با مردم در امر دین مناظره کن تا گمان نکنند تو عاجز و نادانی». «1»

در حدیث دیگری نیز امام صادق علیه السلام هنگامی که طالبان علم را به سه گروه تقسیم می کند گروهی که برای جدال و مراء طالب علمند و گروهی برای فخرفروشی بر مردم و گروه دیگری برای فهمیدن و اندیشیدن (و عمل کردن) سپس در توصیف گروه اول می فرماید: «فَصاحِبُ الْجَهْلِ وَ الْمِراءِ مُوذٍ مُمارٍ مُتَعَرِّضٍ لِلْمَقالِ فی انْدِیَهِ الرِّجالِ؛ آن کس که علم را برای جدال و مراء می طلبد سخنانش آزاردهنده و پرخاشگرانه است، در مجالسی که شخصیتها حضور دارند سخن می گوید». (و خودنمایی و اظهار فضل می کند) و در پایان حدیث امام علیه السلام به او نفرین می کند و می گوید: «فَدَقَ اللَّهُ مِنْ هذا خَیْشُومَهُ؛ خداوند بینی او را بر خاک بمالد». «2»

3- دیگر از انگیزه های جدال و گفتگوهای پرخاشگرانه جهل و نادانی نسبت به مقام خویشتن و دیگران است چرا که خود را، بزرگترین و عالم ترین می پندارد و دیگران را جاهل و نادان لذا در حدیثی که قبلاً از امام صادق علیه السلام نقل کردیم بعد از آنکه امام علیه السلام مراء را یک بیماری دردناک می شمرد و آن را از خوهای

شیطانی معرفی می کند می فرماید: «فَلا یُماری فی ایِّ حالٍ کانَ الَّا مَنْ کانَ جاهِلاً بِنَفْسِهِ وَ بِغَیْرِهِ؛ هیچکس در هیچ حالی مراء نمی کند مگر آنکه نسبت به موقعیت خود و دیگران جاهل است». «3»

4 و 5- انتقام جوئی و حسد دو انگیزه دیگر از انگیزه های جدال و مراء است؛ برای اینکه آبروی طرف مقابل را ببرد و از او انتقام بگیرد و حسادت خود را اعمال نماید و از قدر و مقام او در نظرها بکاهد متوسل به جروبحثهای توام با توهین و

---

(1). همان، صفحه 135، حدیث 32.

(2). مقدمه کتاب معالم الاصول، صفحه 11.

(3). بحار الانوار، جلد 2، صفحه 134، حدیث 31.



تحقیر می شود تا از این طریق آبی بر آتش کینه و حسد که در دل او نهفته است بپاشد.

6- تعصب و لجاجت نیز از عوامل مهم جدال و مراء است چرا که اشخاص متعصب و لجوج حاضر نیستند به آسانی دست از عقائد فاسد خود بردارند لذا روی آن می ایستند و پیوسته جرّ و بحث می کنند، آسمان و ریسمان را به هم می بافند و به هر حشیشی متشبّث می شوند تا اعتقاد فاسد خود را بر کرسی بنشانند همان کاری که بسیاری از کافران و مشرکان در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایر پیامبران داشتند که نمونه روشن آن گفتگوی بت پرستان بابل در برابر ابراهیم بت شکن علیه السلام در آن هنگام که منطق گویای ابراهیم آنها را در بن بست شدید قرار داد و موقتاً از خواب غفلت بیدار شدند، ولی تعصب و لجاجت همانند یک ابر ظلمانی پرده های تاریک بر فکر و عقل آنها

انداخت و باز هم به مقاومت احمقانه خود ادامه دادند!

7- دنیا پرستی که عامل اصلی همه گناهان یا اکثر گناهان است نیز یکی از عوامل مهم جدال و مراء محسوب می شود کسانی که دارای این صفت رذیله اند می خواهند از این طریق مقامی در جامعه برای خود کسب کنند و به وسیله آن به نوائی برسند و دنیای آنها آباد گردد.

کوتاه سخن اینکه عوامل منفی فراوانی دست به دست هم می دهد و انسان را به جرّ و بحثهای دور از ادب و انسانیت و انصاف می کشاند و او را وادار می کند که با لجاجت و سرسختی در برابر حق بایستد و در برابر باطل دفاع کند.

### اقسام مراء و جدال

جدال و مراء را عمدتاً می توان به دو بخش تقسیم کرد، جدال و مراء مثبت یعنی بحث های منطقی و گفتگو برای تبیین مسایل و توضیح حقایق و آگاهی از نقطه نظرهای یکدیگر و رسیدن به واقعیات از این طریق.

و مراء و جدال منفی یعنی بحث های پرخاشگرانه و ستیزه جویانه ای که هدف صحیحی را دنبال نمی کند، و در مسیر روشن شدن حقایق نیست بلکه هدف از آن

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 289

اعمال خصومت یا تعصب و لجاج و برتری جویی و خودنمایی و اظهار فضل در برابر دیگران است.

این تقسیم بندی در آیات قرآن نیز منعکس است آنجا که می فرماید: «و لا تُجادِلُوا اهْلَ الْکِتابِ الّا بِالَّتی هِیَ احْسَنُ؛ با اهل کتاب (یهود و انصاری) جز به طریقی که نیکوتر است مجادله نکنید». (عنکبوت- 48).

و در جای دیگر می فرماید: «وَ جادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ احْسَنُ؛ و با روشی نیکوتر با آنها مجادله و مناظره کن». (نحل- 125).

و در جای دیگر در نکوهش جمعی از

کافران می فرماید: «یُجادِلُونَکَ فِی الْحَقِ بَعْدَما تَبَیَّنَ؛ با این که حق برای آنها روشن شده باز با تو مجادله می کنند». (انفال- 6).

و در مورد مراء مثبت در داستان «اصحاب کهف» و تعداد آنها می فرماید: «فَلا تُمارِ فیهِمْ الَّا مِراءً ظاهِراً؛ پس درباره تعداد آنها جز مبارزه منطقی توأم با استدلال نداشته باش». (کهف- 22).

و در مورد مراء منفی می فرماید: «الا انَّ الَّذِینَ یُمارُونَ فِی السَّاعَهِ لَفی ضَلالٍ بَعیدٍ؛ آگاه باشید آنها که در قیامت تردید می کنند و با لجاج و عناد به محاجّه می پردازند در گمراهی عمیقی هستند». (شوری- 18).

و تقسیمات دیگری نیز بر حسب افرادی که در طرف مقابل قرار دارند و مسایلی که در آن جدال و مراء می شود دارند.

از جمله طرف مناظره انسان باید انسان فهمیده و عاقلی باشد که بتوان از طریق مناظره منطقی بر علوم او دست یافت، همان گونه که در وصیت امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «دَعِ الْمُماراتِ وَ مُجاراتِ مَنْ لا عَقْلَ لَهُ وَ لا عِلْمَ؛ گفتگو و مناظره را با کسی که نه عقل دارد و نه علم رها کن». «1»

و شخص مناظره کننده باید انسان آگاهی باشد، چرا که اگر افراد ناآگاه به عنوان دفاع از حق به میدان بیایند و بر اثر ضعف معلومات شکست بخورند، آیین حق ضایع می شود، لذا در حدیثی می خوانیم که محمد بن عبد الله معروف به طیّار به

---

(1). بحار الانوار، جلد 2، صفحه 129، حدیث 14.



امام صادق علیه السلام عرض کرد: «بَلَغَنی انَّکَ کَرِهْتَ مُناظَرَهَ النَّاسِ؛ به من گفته اند که شما از مناظره (شیعیان) با مخالفان کراهت دارید؟ امام فرمود: امَّا

كَلامُ مِثْلِكَ فَلا يَكْرَهُ، مَنْ اذا طارَ يَحْسُنُ انْ يَقَعَ وَ انْ وَقَعَ يَحْسُنُ انْ يَطيرَ فَمَنْ كانَ هكَذا لا نَكْرَهُهُ؛ از گفتگوهای شخصی مانند تو کراهت نداریم کسی که هنگامی که به پرواز در می آید می تواند در جای خود به خوبی بنشیند، و هنگامی که می نشیند می تواند به پرواز در آید (با مهارت وارد بحث می شود و با مهارت از آن خارج می گردد) ما از گفتگو و مناظره چنین کسی ناراحت نیستیم». «1» انتخاب لقب طیّار برای این صحابی معروف امام صادق علیه السلام نیز اشاره به همین معنی است زیرا که در مباحثه و جدل، بسیار قوی و نیرومند بود و با قدرت و مهارت می توانست از حق دفاع کند.

اینجاست که به تمام کسانی که اطلاع کافی از مسائل دین ندارند، و نمی توانند با قدرت از او دفاع کنند. هشدار می دهیم که وارد بحث و مناظره با مخالفان نشوند، چرا که شکست می خورند و شکست آنان موجب سرافکندگی و ضعف مبانی مذهب در نظر دیگران است.

از آنجا که افراط و تفریط غالباً در امور مختلف در میان افراد نادان وجود دارد کسانی هستند که ناآگاهانه راه افراط را می پویند و می گویند چون جدال و مراء در اسلام شدیداً تحریم شده اصلًا با کسی نباید بحث کرد، هر چند بحثی مستدل و روشنگر و در مسیر حق باشد، سکوت را باید بر هر گونه بحث و استدلال یا به گفته بعضی قیل و قال ترجیح داد.

این هم به یقین یک انحراف بزرگ است چرا که تبیین حقایق جز در سایه منطق و استدلال میسر نیست، و بستن این راه به روی مردم به معنی

محروم ساختن گروه عظیمی از وصول به حقایق و واقعیت ها است.

این سخن را با حدیث جالبی پایان می دهیم.

امام حسن عسکری از جدش امام صادق علیه السلام نقل می کند که در محضر مبارک آن

---

(1). بحار الانوار، جلد 2، صفحه 136، حدیث 39.



امام سخن از جدال در دین شد و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام از آن نهی کردند، امام صادق علیه السلام فرمودند این مسأله به طور کامل نهی نشده است، بلکه نهی از جدال به غیر طریقه صحیح شده است سپس فرمود: آیا نمی شنوید که خداوند می گوید: «وَ لا تَجادِلُوا اهْلَ الْكِتابِ الَّا بِالَّتي هِیَ احْسَنُ» «1» و نیز می فرماید: «ادْعُ الی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِكْمَهِ وَ الْمُوعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ احْسَنُ» «2».

در این دو آیه خداوند دستور داده که جدال به احسن کنند (بحث و گفتگوی منطقی و مستدل با بهترین روشها، آنچه حرام است جدال غیر احسن است، چگونه ممکن است خداوند جدال احسن را تحریم کند در حالی که به پیامبرش دستور می دهد در برابر یهود و نصاری که می گفتند بهشت تنها از آن ما است بگوید: «هاتُوا بُرْهانَكُمْ انْ كُنْتُمْ صادِقینَ؛ اگر راست می گویید دلیل خود را بیاورید» «3» به این ترتیب صدق و ایمان را با برهان قرین ساخته، و برهان و دلیل همان چیزی است که در جدال به احسن آورده می شود. و هنگامی که بعضی از آن حضرت پرسیدند جدال به غیر احسن چیست؟ حضرت فرمود: آن است که با کسی که اهل باطل است مجادله کنی، او دلیل نادرستی اقامه کند

ولی تو قادر نباشی با منطق صحیح به او پاسخ بگویی و تنها به این قناعت کنی که من گفته تو را قبول ندارم (بدون اقامه دلیل) یا این که آن شخص که اهل باطل است سخن حقی را بگوید که بخواهد از آن برای مقصد نادرست خود کمک بگیرد و تو از ترس نداشتن جواب صحیح سخن حق را انکار کنی. این کار بر شیعیان من حرام است که سبب فتنه و انحراف برادران ضعیف الایمان شوند و اهل باطل از ناتوانی این گونه اشخاص در استدلال گواه و شاهدی بر حقانیت خود دست و پا نمایند.

سپس امام صادق علیه السلام نمونه های متعددی از استدلالاتی که قرآن در امر معاد در برابر مشرکان داشته، ذکر می فرماید و آنها را به عنوان مصادیق جدال احسن می شمرد که باعث اتمام حجت بر کفار و ازاله شبهات آنها می شده است. «4»

---

(1). عنکبوت، آیه 46.

(2). نحل، آیه 125.

(3). بقره، آیه 111.

(4). بحار الانوار، جلد 2، صفحه 125، حدیث 2 (با تلخیص).



### طرق درمان این رذیله اخلاقی

هرگاه حالت پرخاشگری و جرّ و بحث بی حاصل، و به تعبیر روایات جدال غیر احسن در درون وجود انسان ریشه بدواند، و به صورت خلق و خوی او در آید، دین و ایمان و تقوای چنین انسانی در مخاطره قرار می گیرد، و لازم است برای نجات از خطرات ناشی از این صفت رذیله دست به کار شود و آن را درمان کند، و خود را از شرّ آن رهایی بخشد.

نخستین راه درمان که شاید جزء مقدمات یا یک عامل تسکین دهنده محسوب شود تا به درمان عمقی بپردازد، اختیار سکوت است در

هر جا که احتمال می دهد جدال به باطل باشد. و هرگاه این سکوت را مدتی ادامه داد، و به اصطلاح دندان بر جگر بگذارد و مشکلاتش را تحمل کند، زمینه بسیار مساعدی برای درمان نهایی فراهم می شود.

البتّه سکوت درمان بسیاری از رذایل اخلاقی است (حسد، کینه توزی، سخن چینی، ریاکاری، ناشکری، تهمت، دروغ، برتری جویی، و بسیاری دیگر از رذایل اخلاقی است که از طریق سخن اعمال می شود و سکوت می تواند به عنوان یک راه پیشگیری در تمام این موارد به کار گرفته شود، به همین دلیل در روایات اسلامی مدح و ستایش زیادی نسبت به سکوت شده است که ما شرح آن را در جلد اول این کتاب به طور مبسوط آورده ایم.

راه دیگر برای ریشه کن کردن این رذیله اخلاقی دقت و بررسی آثار مرگبار و عواقب شوم این صفت است مانند محجوب ماندن از درک حقایق و گرفتاری در چنگال اوهام و تعصبها و ایجاد عداوت و دشمنی در میان دوستان و دور ماندن از حقیقت ایمان و گرفتاری در چنگال خشم و غضب الهی شکسته شدن ابهت انسانی در نزد خاص و عام و مانند آن.

به یقین اندیشیدن در پیامدهای سوء، تأثیر عمیقی در باز داشتن انسان دارد.

چگونه ممکن است کسی بداند فلان غذا سمّی و کشنده است و در عین حال از آن بخورد؛ کسی غذای سمّی تناول می کند که از آثار و پیامدهای آن بی خبر است.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 293

اصلاح ریشه ها و برطرف ساختن انگیزه ها یکی از طرق درمان است، هنگامی که می گوئیم انگیزه جدال و مراء و تکبر، برتری جویی، خودنمائی، حسد، انتقام جوئی، دنیاپرستی، تعصب و لجاجت است به

یقین اگر بتوانیم این صفات رذیله را از خود درو سازیم صفت جدال و مراء از ما ریشه کن می شود ولی با وجود آن صفات در درون جان از بین بردن این صفت رذیله بسیار مشکل است.

دوری از افراد لجوج و متعصب و پرهیز از گفتگو با این گونه افراد که خواه ناخواه انسان را به مراء و جدال می کشاند یکی دیگر از راههای درمان است.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ جالَسَ الْجاهِلَ فَلْیَسْتَعِدَّ لِقیلٍ وَ قالٍ؛ کسی که با آدم جاهل (و متعصب) همنشین شود باید آماده قیل و قال و جدال و مراء باشد». «1»

به یقین قبل از همه این امور، اراده و تصمیم قاطع بر ترک مراء و جدال داشتن و پرهیز از این رذیله اخلاقی لازم است و آن کس که واقعاً مصمّم بر ترک باشد سرانجام پیروز می شود.

### انصاف در سخن

نقطه مقابل مراء و جدال انصاف در بحث است، یعنی انسان به سخنان دیگران آن گونه بنگرد که به سخنان خویش می نگرد و از آن همان گونه دفاع کند که از سخن خویش دفاع می کند و به تعبیر دیگر طالب حق باشد و آن را در نزد هر کس و هر جا بیابد پذیرا شود هر چند گوینده حق یک فرد عادی و او عالمی بزرگ و پرآوازه باشد حتی اگر کودکی یا کافر و ظالمی سخن حقی بگوید آن را بپذیرد.

البته انصاف که در روایات اسلامی از آن ستایش فراوان شده به معنی یکسان نگریستن به منافع خویش و دیگران است ولی یکی از شاخه های آن انصاف در سخن می باشد. در حدیث معروفی می خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود:

«سَیِّدُ الْاعْمالِ ثَلاثَهٌ: انْصافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِکَ حَتَّی لا تَرْضی بِشَی ءٍ الَّا رَضِیتَ لَهُمْ مِثْلَهُ وَ

---

(1). سفینه البحار، جلد 2، صفحه 532، چاپ قدیم (ماده مراء).



مُواساتُکَ الْاخَ فِی الْمالِ وَ ذِکْرُ اللَّهِ عَلی کُلِ حالٍ؛ برترین اعمال سه چیز است: رعایت انصاف در حق مردم نسبت به خویشتن تا آنجا که چیزی را برای خود نخواهی مگر اینکه همانندش را برای آنها بخواهی و مواسات با برادر دینی در مال و ذکر خدا در هر حال». «1»

جالب اینکه در بعضی از روایات می بینیم که امام صادق علیه السلام هنگامی که چهارخانه بهشتی را در برابر چهار عمل تضمین می کند ترک مراء را سومین عمل و انصاف دادن در برابر مردم را چهارمین عمل می شمرد که ممکن است اشاره ای به انصاف در سخن بوده باشد.

---

(1). کافی، جلد 2، صفحه 144.



## 11

### سخن چینی و اصلاح ذات البین

#### اشاره

زندگی اجتماعی همیشه توام با تزاحمها و نزاعها است و یکی از شاخه های تزاحم بگو و مگوهائی است که در میان افراد صورت می گیرد و گاه دامنه پیدا می کند و به مشاجرات شدید و حتی در بعضی اوقات ممکن است به خون ریزی منتهی شود!

وظیفه دیگران این است که در اصلاح ذات البین و رفع سوء تفاهم و فراهم آوردن جوّ خوش بینی و حسن ظن در میان افرادی که درگیر مناقشات هستند بکوشند و به اصطلاح آب به روی آتش بپاشند.

ولی متأسفانه گروهی هستند که بر اثر انگیزه های مختلف درست در جهت خلاف این مطلب گام برمی دارند گوئی بنزین بر آتش می پاشند و دامنه این حریق را وسیعتر می کنند و به یقین در تمام مفاسدی که

از آن به بار می آید شریک و سهیم اند؛ سخن این را برای آن می برند و سخن آن را برای این و حتی گاهی از خودشان چیزی نیز بر آن می افزایند این گروه را سخن چین می نامند و از بدترین خلق خدا هستند در حالی که گروه اول صالحان و مصلحانند و کار آنها در حد جهاد فی سبیل اللَّه است.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 296

همان گونه که در روایات وارد شده است: «اجْرُ الْمُصْلِحِ بَیْنَ النَّاسِ کَاَجْرِالُمجاهِدِ بَیْنَ اهْلِ الْحَرْبِ». «1»

سخن چینی هر گاه تکرار شود به صورت یک خلق و خوی در می آید و از رذائل بسیار زشت اخلاقی است در آیات و روایات اسلامی اشارات زیادی در نکوهش این رذیله اخلاقی و ستایش فراوان درباره اصلاح ذات البین آمده است.

با این اشاره به آیات قرآن باز می گردیم و آیات مربوط به این دو صفت را بررسی می کنیم سپس به تحلیل ریشه ها، پیامدها و آثار نامطلوب سخن چینی و برکات اصلاح ذات البین و طرق درمان آن رذیله اخلاقی و تقویت این فضیلت می پردازیم.

1- وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَهٍ لُمَزَهْ. (همزه- 1)

2- وَ لا تُطِعْ کلَّ حَلَّافٍ مَهینٍ- هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِیمٍ- مَنَّاعٍ لِلْخَیْرِ مُعْتَدٍ اثِیمٍ- عُتُلٍّ بَعْدَ ذلِکَ زَنِیْمٍ. (قلم- 11 تا 13)

3- یا ایُّهَا الَّذیْنَ آمَنُوا انْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَباءٍ فَتَبَیَّنُوا انْ تُصِیبُوا قَوْماً بِجَهالَهٍ فَتُصْبِحُوا عَلی ما فَعَلْتُمْ نادِمینَ. (حجرات- 6)

4- مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَهً حَسَنَهً یَکُنْ لَهُ نَصِیْبٌ مِنْها وَ مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَهً سَیِّئَهً یَکُنْ لَهُ کِفْلٌ مِنْها وَ کانَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَی ءٍ مَقِیْتًا. (نساء- 85)

5- یَسْئَلُونَکَ عَنِ الأنْفالِ قُلِ الأنْفالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ اصْلِحُوا ذاتَ بَیْنَکُمْ وَ اطِیْعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ

انْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ. (انفال- 1)

6- وَ لا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَهً لِایْمانِکُمْ انْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تُصْلِحُوا بَیْنَ النَّاسِ وَ اللَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ. (بقره- 224)

7- لا خَیْرَ فِی کَثیرٍ مِنْ نَجْواهُم الَّا مَنْ امَر بِصَدَقَهٍ اوْ مَعْرُوفٍ اوْ اصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ وَ

---

(1). تفسیر منهج الصادقین، ج 8، صفحه 417.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 297

مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیْهِ اجْراً عَظِیْماً. (نساء- 114)

8- ... انْ اریْدُ الّا الأِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفِیْقِی الَّا بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلتُ وَ الَیْهِ انِیْبُ. (هود- 88)

ترجمه

1- وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای!

2- و از کسی که بسیار عیبجوست و به سخن چینی آمد و شد می کند- و بسیار مانع کار خیر، و متجاوز و گناهکار است- علاوه بر اینها کینه توز و پرخور و خشن و بدنام است پیروی مکن.

3- ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید!

4- کسی که شفاعت (تشویق و کمک) به کار نیکی کند نصیبی از آن برای او خواهد بود، و کسی که شفاعت (تشویق و کمک) به کار بدی کند سهمی از آن خواهد داشت و خداوند حسابرس و نگهدار هر چیز است.

5- از تو درباره انفال (غنائم و هر گونه مالی بدون مالک مشخص) سؤال می کنند، بگو انفال مخصوص خدا و پیامبر است، پس از (مخالفت فرمان)

خدا بپرهیزید و خصومتهایی را که در میان شماست آشتی دهید! و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید اگر ایمان دارید!

6- خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید! و

برای اینکه نیکی کنید، و تقوا پیشه سازید و در میان مردم اصلاح کنید (سوگند یاد ننمائید) و خداوند شنوا و داناست.

7- در بسیاری از سخنان در گوشی (و جلسات محرمانه) آنها خیر و سودی نیست، مگر کسی که (به این وسیله) امر به کمک به دیگران، یا کار نیک یا اصلاح در میان مردم کند و هر کس برای خشنودی پروردگار چنین کند پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

8- ... من جز اصلاح تا آنجا که توانایی دارم نمی خواهم و توفیق من جز به خدا نیست، بر او توکل کردم و به سوی او باز می گردم ! اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 298

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه می فرماید: وای بر هر عیب کننده مسخره جوئی (ویل لکل همزه لمزه).

در تفسیر «همزه» و «لمزه» و فرق میان این دو سخن بسیار است که در تفسیر نمونه ذیل آیه شریفه آورده ایم مهم آن است که یکی از تفسیرهائی که برای آیه فوق شده است این است که آیه اشاره به افراد سخن چین می کند. از ابن عباس پرسیدند منظور از این آیه چیست؟ و آنها چه کسانی هستند که خداوند ایشان را مذمت به ویل کرده است؟ ابن عباس در پاسخ گفت: «هُمُ الْمَشاؤنَ بِالَنمِیمَهِ الْمُفَرِقُونَ بَیْنَ الْاحِبَّهِ الناعِتُونَ لِلناسِ بِالْعَیْبِ؛ آنها کسانی هستند که اقدام به سخن چینی می کنند و میان دوستان تفرقه، ایجاد می نمایند و عیب بر مردم می گذارند». مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» این معنی را بعنوان اولین تفسیر برای آیه ذکر کرده و «فخر رازی» آن را هفتمین و آخرین تفسیر برای آیه ذکر می کند و با توجه به مفهوم وسیعی که همزه و

لمزه دارد و هر گونه غیبت و عیب جوئی را شامل می شود سخن چینی نیز در مفهوم آیه درج است؛ خداوند به این گونه اشخاص وعده مجازات «حُطَمَه» را داده است؛ همان آتش برافروخته الهی که از دلها سر می زند و تمام وجود آدمی را فرا می گیرد.

از این آیه استفاده می شود که آتش قیامت- بر عکس- آتش دنیا نخست به درون می زند و اعماق قلب را می سوزاند سپس به برون و شاید بخاطر این باشد که رذائل اخلاقی و اعمال زشت ناشی از آن از درون انسان سرچشمه می گیرد و بازتابش در اعمال بیرون است.

*** در دومین آیه روی سخن را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کرده می فرماید: از آنها که بسیار سوگند یاد می کنند و افراد پستی هستند و بسیار عیب جو و سخن چین می باشند اطاعت مکن. (وَلاتُطِعَ کُلَّ حَلّافٍ مَهِیْنٍ هَمّازٍ مَشّاءٍ بِنَمِیمٍ).

و به دنبال این صفات زشت صفات زشت دیگری را در آیات بعد برای آنها

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 299

می شمرد مانند ممانعت از کار خیر، تجاوزگری، کینه توزی، خشونت، و کفر به آیات الهی و به دنبال آن می فرماید: ما بر بینی او داغ ننگ می نهیم (سَنَسِمُهُ) (و او را در دنیا و آخرت رسوا می سازیم).

ذکر سخن چینی و نمامی در ردیف رذائل مهم دیگر و همچنین کفر بر آیات الهی دلیل بر زشتی فوق العاده این عمل است!

تعبیر به «مشّاءٍ بنمیم» به صورت صیغه مبالغه، اشاره به کسانی است که پیوسته در میان مردم سعایت و سخن چینی می کنند و آنها را نسبت به یکدیگر بدبین می کنند و تخم عداوت و دشمنی در دلها می کارند و این یکی

از مهمترین گناهان کبیره است.

«حلّاف» به کسی گفته می شود که بسیار سوگند یاد می کند و معمولاً کسانی هستند که نه مردم به آنها اعتماد دارند و نه خودشان نسبت به خودشان و توصیف آنها به مهین (پَسْتْ) نیز گواه دیگری بر این معنی است و به خاطر همین فرومایگی و پستی است که بر دیگران عیب می گذارند و پیوسته سخن چینی و افساد می کنند گوئی از محبت و الفت مردم نسبت به یکدیگر رنج می برند و می خواهند همان گونه که خودشان از چشم مردم افتاده اند مردم نیز نسبت به یکدیگر چنین شوند.

در سوّمین آیه مطابق شأن نزول معروفی که دارد «ولید بن عقبه» با گروهی برای جمع آوری زکات از طایفه «بنی مصطلق» از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله اعزام شدند. هنگامی که اهل قبیله با خبر شدند که نماینده رسول خدا به سوی آنها می آید با خوشحالی به استقبال او شتافتند ولی از آنجا که میان آنها و «ولید» خصومت شدیدی بود تصور کرد آنها قصد کشتن او را دارند (یا اینکه به عمد آنها را متهم به چنین قصدی کرد) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت و عرض کرد آنها از پرداخت زکات خودداری کردند، پیامبر سخت بر آشفت و آماده، مقابله با آن گروه شد و مطابق روایتی مردم فشار برای جنگ با آنان آوردند «1» آیه نازل شد و به مسلمانان دستور داد که هرگاه فاسقی خبری

---

(1). سیره ابن هشام، جلد 3، صفحه 308.



برای شما آورد درباره آن تحقیق کنید (مبادا دروغ یا تهمت و سخن چینی باشد) پیغمبر اکرم صلی

الله علیه و آله دستور تحقیق به «خالد بن ولید» داد که با گروهی به سراغ آنها برود.

او با شتاب زدگی هیچ کاری انجام نداد، پس از تحقیق معلوم شد طایفه بنی المصطلق کاملاً به اسلام وفادارند. خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و پیامبر فرمود: التَّانّی مِن اللَّهِ وَ الْعَجَلَهُ مِنَ الشَّیْطانِ؛ درنگ کردن و تحقیق نمودن از سوی خدا و عجله از شیطان است. «1»

طبق حدیثی از امام صادق علیه السلام آیه فوق اشاره به نمّام و سخن چین دارد. «2»

از این تعبیر روشن می شود که نمّامی و سخن چینی، سخنان دروغ را نیز شامل می شود.

*** در چهارمین آیه که بعضی از بزرگان مانند علّامه مجلسی آن را در بحث نمیمه آورده اند می فرماید: کسی که شفاعت برای کار بدی کند سهمی از آن را خواهد داشت. (وَ مَنْ یَشْفَعُ شَفاعَهً سَیِّئَهً یَکُنْ لَهُ کِفْلٌ مِنْها) این آیه مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که سخن چینی را نیز شامل می شود چه شفاعت سوئی از این بدتر که در میان دو مسلمان آتش عداوت و دشمنی را شعله ور سازد آنها را نسبت به یکدیگر بدبین کرده و به جان هم بیندازد و لذا در حدیثی از پیامبر نقل شده که فرمود: «مَنْ امَرَ بِسُوءٍ اوْ دَلَّ عَلَیْهِ اوْ اشارَ فَهُوَ شَریکٌ؛ کسی که دعوت به کار بدی کند یا راهنمائی به آن نماید و یا حتی اشاره کند شریک در آن کار است».

*** در پنجمین آیه سخن از اصلاح ذات البین است که در نقطه مقابل سخن چینی و افساد ذات البین قرار دارد می فرماید: تقوای الهی پیشه کنید و برادرانی را

که با هم اختلاف دارند آشتی دهید و اطاعت خدا و پیغمبر او را کنید اگر ایمان دارید.

---

(1). تفسیر قرطبی، جلد 9، صفحه 6131.

(2). مستدرک سفینه البحار، جلد 10، صفحه 152.



(فَاتَقُوا اللَّهَ وَ اصْلِحُوا ذاتَ بَیْنِکُمْ وَ اطیعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ انْ کُنْتُمْ مُؤمِنینَ).

در شأن نزول این آیه آمده است که بعد از پایان جنگ بدر میان دو نفر از انصار بر سر غنائم جنگی مشاجره لفظی در گرفت آیه فوق نازل شد و تصریح کرد که اختیار غنائم جنگی با پیامبر است و باید در میان افرادی که اختلاف دارند اصلاح کنید.

*** در ششمین آیه می فرماید: خداوند را معرض سوگندهای خود قرار ندهید، برای نیکی کردن و تقوا پیشه نمودن، و اصلاح در میان مردم کردن، و خداوند شنوا و دانا است (وَلا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِایْمانِکُمْ انْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تُصْلِحُوا بَیْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ).

در تفسیر این آیه دو نظر وجود دارد نخست این که ناظر به کسانی است که گاهی نسبت به کسی عصبانی می شدند و می گفتند ما درباره او کار خیر نخواهیم کرد، و برای اصلاحشان، هیچ اقدامی نمی کنیم، آیه شریفه نازل شد و گفت: این سوگندها باطل و بیهوده است، هیچ چیزی نمی تواند مانع کار خیر و اصلاح مردم شود. (شأن نزولی که برای آیه ذکر شده نیز این نظر را تأیید می کند چرا که نقل شده است میان داماد و دختر یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام «عبد اللَّه بن رواحه» اختلافی روی داد و او سوگند یاد کرد که برای اصلاح کارشان اقدامی نکند، آیه نازل

شد و این گونه سوگندها را بی اساس معرفی کرد). «1»

تفسیر دیگر این است که برای انجام کار خیر و تقوا و اصلاح در میان مردم سوگند یاد نکنید، چرا که رجحان انجام این کارها به قدری روشن است که نیاز به سوگند ندارد.

در هر صورت اهمیت اصلاح در میان مردم از آیه به خوبی روشن می شود به خصوص این که آن را در کنار کارهای خیر و تقوا و پرهیزکاری قرار داده است.

---

(1). مطابق این تفسیر در جمله انْ تَبَرُّوا کلمه «لا» در تقدیر است و در اصل الّا تَبَّرُوا ... بوده است، و واژه «عُرْضَه» در اینجا به معنی مانع است، ولی در تفسیر بعد به معنی معرضیت است.



در هفتمین آیه سخن از گفتگوهای در گوشی است که در بسیاری از مواقع سبب آزار دیگران و بدبینی و سوء ظن می شود، و گاه راه را برای نقشه های شیطانی و مخفیانه فراهم می سازد، لذا می فرماید: در بسیاری از سخنان در گوشی و محرمانه (آنها خیر و فایده ای نیست) (لا خَیْرَ فی کَثیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ).

اما بلافاصله می افزاید: مگر کسی که بخواهد توصیه به کمک کردن به دیگران یا انجام کار نیک یا اصلاح در میان مردم دهد (که در صورت فایده این گونه «نجواها» بر ضررهایش برتری دارد) (الّا مَنْ امَرَ بِصَدَقَهٍ اوْ مَعْرُوفٍ اوْ اصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ).

و در پایان آیه در یک تعبیر بسیار تشویق آمیز نسبت به این امور می افزاید و هر کس برای خشنودی خدا چنین کند به زودی پاداش بزرگی به او خواهیم داد (وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ ابْتِغاءَ مَرْضاهِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ اجْراً عَظیماً).

استثناء مسأله اصلاح

ذات البین از نکوهش و نجوا از یک سو و قرار گرفتن اصلاح در کنار صدقه و معروف از سوی دیگر، و وعده پاداش عظیم برای آن از سوی سوم، همگی گواه بر اهمیت این کار است.

در این که فرق میان صدقه و معروف چیست؟ بعضی گفتند صدقه به معنی کمک های مستحبی بلا عوض است، و معروف به معنی قرض الحسنه می باشد، و بعضی برای معروف مفهوم عامی قائل شده اند که شامل تمام کارهای نیک می شود (بنابراین نسبت آن با صدقه، نسبت عموم و خصوص مطلق است).

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز آمده است که یکی از بهترین «صدقات» که خدا و پیامبرش آن را دوست دارد «اصلاح» در میان مردم است هنگامی که نسبت به یکدیگر بدبین شوند و نزدیک ساختن آنها به یکدیگر است، هنگامی که دور شوند «الا ادُلُّکَ عَلی صَدَقَهٍ یُحِبُّها اللَّهُ وَ رَسُولُهُ؟ تُصْلِحْ بَیْنَ النَّاسِ اذا تَفاسَدُوا وَتُقَرِّبْ بَیْنَهُمْ اذا تَباعَدُوا». «1»

بنابراین اصلاح در میان مردم هم به طور مستقل ذکر شده، و هم به عنوان یکی

---

(1). تفسیر قرطبی، جلد 3، صفحه 1955.



از مصادیق عمده صدقه و معروف. و به تعبیر دیگر چون اصلاح در میان مردم فرد کامل معروف و صدقه است جداگانه ذکر شده است.

*** در هشتمین و آخرین آیه سخن از برنامه یکی از پیامبران بزرگ الهی به نام «شعیب» است، او هدف از قیام خود را چنین بیان می کند: من جز اصلاح تا آنجا که توانایی دارم، نمی خواهم (انْ ارِیدُ الَّا الْاصْلاحُ ما اسْتَطَعْتُ).

این همان هدفی است که تمام پیامبران الهی آن را تعقیب

می کردند، اصلاح عقیده، اصلاح اخلاق، اصلاح عمل و اصلاح روابط اجتماعی مردم.

بعضی در تفسیر اصلاح گفته اند، مفهوم آن این است که می خواهم دنیای شما را با عدالت و آخرت شما را با عبادت اصلاح کنم، ولی روشن است که اصلاح مفهوم وسیع تری دارد که فراتر از عدالت را نیز شامل می شود.

سپس برای توفیق در این امر بسیار مهم یعنی اصلاح دین و دنیای انسان ها در تمام زمینه ها از خداوند بزرگ توفیق می طلبد و می گوید: توفیق من جز به یاری خدا نیست، بر او توکل کردم، و به سوی او باز می گردم. (وَ ماتُوْفیقی الّا بِاللّهِ عَلَیهِ تَوَکَّلْتُ وَ الَیْهِ انِیبُ).

جالب این که شعیب هنگامی این سخن را به قوم گمراه گفت که آنها غرق فساد مالی و اخلاقی بودند، و نهی شعیب را از عبادت بت ها و کم فروشی و فساد مالی، مخالف آزادی خود قلمداد می کردند و می گفتند از تو که آدم عاقل و فهمیده ای هستی بعید است بخواهی جلو آزادی فکری و عملی ما را بگیری گویا آنها نیز مانند گروهی از مردم عصر ما که از مفهوم صحیح آزادی بی خبرند و نمی دانند یا نمی خواهند بدانند که آزادی افتخارآمیز بشر، تنها در چهار چوب ارزش ها است، در بیراهه ها سرگردان بودند، که شعیب به آنها پاسخ گفت هدف من اصلاح به معنی واقعی کلمه است، نه تسلیم هوا و هوس های شما شدن.

قابل توجه این که قوم شعیب علیه السلام او را به عنوان انسانی عاقل و فرزانه



می شناختند، و عنوان «حلیم» و «رشید» را برای او معترف بودند، اما همین که برای اصلاح فساد عقیدتی و فساد مالی آنها

قیام کرد، به مخالفت با او برخاستند.

*** از مجموع آیات فوق دو نکته کاملاً روشن می شود، نخست این که نمّامی و سعایت و سخن چینی و ایجاد اختلاف در میان انسان ها، یکی از بزرگترین گناهان و نکوهیده ترین صفات است. و دیگر این که اصلاح در میان مردم یکی از وظایف مهم الهی و انسانی است که با هیچ عذری نمی توان آن را ترک گفت.

### سخن چینی (نمیمه) در روایات اسلامی

با توجه به این که سخن چینی از بدترین پدیده های شوم اجتماعی است که جامعه را به هم می ریزد، و سرچشمه مفاسد بی شمار و حتی خون ریزی می شود، در احادیث اسلامی مؤکداً از آن نهی شده و روایات تکان دهنده ای پیرامون آن وارد شده است از جمله:

1- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که از یاران خود پرسید: «الا اَنَبِّئُکُمْ بِشِرارِکُمْ؛ آیا شما را از بدترین افراد آگاه سازم؟ عرض کردند آری ای رسول خدا!» فرمود:

«الْمَشّائُونَ بِالَنمِیمَهِ وَ الْمُفَرِّقُونَ بَیْنَ الْاحِبَّهِ الْباغُونَ لِلْبُراءِ الْمَعایِبِ؛ آنها کسانی هستند که برای سخن چینی تلاش می کنند، و بین دوستان جدایی می افکنند و بر افراد پاک عیبجوئی می کنند». «1»

نمیمه در اصل به معنی صدای کوتاه و آهسته ای است که از حرکت چیزی یا از برخورد پای انسان به زمین هنگام راه رفتن بر می خیزد و از آنجا که افراد سخن چین، معمولاً سخنان خود را آهسته و در گوشی به این و آن می رسانند، تا به

---

(1). وسائل الشیعه، جلد 8، صفحه 616.



عنوان خبر مهمی مورد استقبال قرار گیرد، این واژه بر سخن چینی اطلاق شده است. «1»

و بعضی گفته اند نمیمه در اصل به معنی تزیین کلام

دروغین است، (چرا که افراد سخن چین سعی می کنند، حتی سخنان دروغ خود را به لباس زیبا در آورند). «2»

شبیه همین معنی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز نقل شده است. «3»

2- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «الْجَنَّةُ مُحَرَّمَةٌ عَلی الْقَتَّاتینِ الْمَشَّائینَ بِالَّنمِیمَهِ؛ بهشت به افراد قتّات که تلاش در سخن چینی دارند حرام است». «4»

قتّات از ماده «قَت» (بر وزن شط) در اصل به معنی دروغ گفتن و استراق سمع نمودن است، خواه سخن چینی در آن باشد یا نباشد بنابراین قتّات کسی است که می خواهد مخفیانه از اسرار مردم باخبر شود و در میان آنها افساد کند که گاه توأم با سخن چینی نیز می شود.

در بعضی از روایات و کتب لغت قتّات و نمّام به یک معنی تفسیر شده است.

3- در حدیث دیگری از «ابو ذر» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «یا اباذَرْ صاحِبُ الَّنمِیمَهِ لا یَسْتَریحُ مِنْ عَذابِ اللَّهِ فِی الْآخِرَهِ؛ شخص سخن چین در آخرت از عذاب الهی آسوده نخواهد شد». «5»

4- در حدیث دیگری تعبیر شدیدتری درباره افراد سخن چین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است، در یکی از خطبه هایش فرمود: «وَ مَنْ مَشی فی نَمِیمَهٍ بَیْنَ اثْنینِ سَلَّطَاللَّهُ عَلَیْهِ فِی قَبْرِهِ ناراً تُحْرِقُهُ الی یَوْمِ الْقِیامَهِ؛ کسی که در میان دو نفر سخن چینی کند خداوند در قبرش آتشی مسلّط می کند که تا روز قیامت او را می سوزاند». «6»

5- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که: در یکی از سال ها بنی اسرائیل گرفتار خشکسالی شدید

و قحطی شدند، موسی علیه السلام چند مرتبه به نماز استسقاء پرداخت و دعای او مستجاب نشد (از این نظر در تعجب فرو رفت) خداوند به او

---

(1). اقتباس از مفردات راغب (واژه نمیمه).

(2). اقتباس از لسان العرب (واژه نمیمه).

(3). وسائل الشیعه، جلد 8، صفحه 617.

(4). همان مدرک.

(5). همان مدرک، (حدیث 4).

(6). وسائل الشیعه، جلد 8، صفحه 618، حدیث 6.



وحی فرستاد که من دعای تو و همراهانت را مستجاب نمی کنم، چرا که در میان آنها فرد سخن چینی است که اصرار بر کار خود دارد، موسی علیه السلام عرض کرد پروردگارا آن مرد کیست؟ که ما او را از میان خود بیرون کنیم؟ خداوند فرمود: ای موسی من شما را از سخن چینی نهی می کنم آیا ممکن است خودم نمامی کنم (سرّ آن گنهکار را فاش نمایم، در این هنگام موسی دستور داد) همگی توبه کردند و باران نازل شد. «1»

6- در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «ارْبَعَهٌ لا یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ الْکاهِنُ وَ الْمُنافِقُ وَ مُدْمِنُ الْخَمْرِ وَ الْقَتَّاهُ وَ هُوَ النمَّامُ؛ چهار گروهند که وارد بهشت نمی شوند:

کاهن (آنها که به دروغ از امور پنهانی و آینده خبر می دهند و ادعای آگاهی بر اسرار غیب دارند) و منافق و معتاد به مشروبات الکلی و قتّات یعنی نمّام». «2»

7- از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «الَّنمامُ جِسْرُ الشَّرِّ؛ سخن چین پل شرّ و فساد است». «3»

8- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «لاتَجْتَمِعُ امانَهٌ وَ نَمِیمَهٌ؛ امانت و درستکاری با سخن چینی هرگز جمع نمی شود». (شخص سخن چین خائن است). «4»

9-

این سخن را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم پایان می دهیم هر چند احادیث در این زمینه بسیار است فرمود: «انَّ احَبَّکُمْ الَی اللَّهِ الَّذِینَ یُؤْلَفُونَ وَ یَألِفُونَ وَ انَّ ابْغَضَکُمْ الَی اللَّهِ الْمَشّائُونَ بِالَنمِیمَهِ، الْمُفَرِّقُونَ بَیْنَ الْاخْوانِ؛ محبوب ترین شما نزد خداوند کسانی هستند که در میان مردم الفت و دوستی ایجاد می کنند و خودشان نیز محبت و دوستی را پذیرا می شوند و مبغوضترین شما نزد خداوند کسانی هستند که سعی در سخن چینی دارند، و در میان دوستان جدایی می افکنند». «5»

***

---

(1). المحجه البیضاء، جلد 5، صفحه 276.

(2). وسائل الشیعه، جلد 8، صفحه 619، حدیث 11 (باب تحریم النمیمه).

(3). المحجه البیضاء، جلد 5، صفحه 279.

(4). غرر الحکم، حدیث 10581.

(5). آثار الصادقین، جلد 24، صفحه 416.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 307

از مجموع این احادیث به خوبی استفاده می شود که نمامی و سخن چینی از گناهان کبیره و بسیار خطرناک و سبب خسران و زیان دنیا و آخرت است کسانی که مرتکب این کار شوند و در میان دوستان و خانواده ها جدایی افکنند هرگز روی بهشت را نخواهند دید، مگر این که توبه کنند و به جبران اعمال خویش بپردازند. در خلال این روایات اشارات پرمعنایی به فلسفه حرام بودن این عمل و پیامدهای آن شده بود که در بحث های آینده مشروح تر مورد توجه قرار خواهد گرفت.

### پیامدها و آثار سوء سخن چینی

بارها گفته ایم سرمایه اصلی یک جامعه اعتماد و اطمینانی است که افراد با یکدیگر دارند، این اعتماد متقابل سبب اتحاد صفوف و همکاری و تعاون در حد اعلا و پیشرفت جامعه در تمام زمینه ها است.

اسلام که اهمیت فوق العاده ای به حفظ اعتماد عمومی و وحدت صفوف می دهد هر چیزی را که

لطمه ای بر آن وارد سازد حرام شمرده و هر چه سبب تقویت آن گردد لازم می داند (گاه به طریق وجوب و گاه به طریق استحباب دعوت به آن کرده است).

بی شک نمّامی و سخن چینی از عوامل مهم تفرقه و ایجاد بدبینی در میان افراد جامعه و سبب عداوت و دشمنی، و گاه موجب متلاشی شدن خانواده ها است. به همین دلیل در روایات بالا شخص نمّام و سخن چین، شرورترین افراد جامعه شمرده شده است.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «ایَّاکُمُ وَ الَّنمائِمَ فَانَّها تُورِثُ الضَّغائِنَ؛ از سخن چینی بر حذر باشید که سبب کینه و دشمنی است». «1»

و در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «ایَّاکَ وَ الَّنمِیمَةَ فَانَّها تَزْرَعُ الضَّغِینَةَ وَ تُعَبِّدُ عَنِ اللَّهِ وَ النَّاسِ؛ از سخن چینی بپرهیز که تخم عداوت و دشمنی می پاشد و انسان را از خدا و مردم دور می سازد». «2»

---

(1). بحار الانوار، جلد 68، صفحه 293، حدیث 63.

(2). غرر الحکم، حدیث 2663.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 308

در بعضی دیگر از احادیث تعبیر به «شحناء» شده است که همان معنی عداوت و دشمنی را می رساند.

در احادیث گذشته نیز خواندیم: که سخن چین بدترین خلق خدا شمرده شده به خاطر این که در میان دوستان جدایی می افکند، و افراد پاک را متّهم می سازد.

از این گذشته شخص نمّام و سخن چین در جامعه، منفور و مطرود می گردد، زیرا طرفین نزاع که به سخنان او گوش فرا دادند، غالباً پشیمان می

شوند و سیل لعن و نفرین را به کسی که سبب جدایی ها گشته سرازیر می کنند و مردم را از تماس گرفتن با چنین شخصی برحذر می دارند،

در یکی از احادیث بالا نیز خواندیم که سخن چین هم از خدا دور می شود و هم از خلق خدا.

امام صادق علیه السلام سخن چین را به ساحر تشبیه کرده که با سحرش در میان دوستان، جدایی می افکند. در یک حدیث گویا و با تعبیراتی کوبنده چنین می فرماید: «انَّ مِنْ اکْبَرِ السِحْرِ الَّنمِیمَهِ یُفَرِّقُ بِها بَیْنَ الْمُتَحابِیِنَ وَ یَجْلِبُ الْعِداوَهَ عَلیَ الْمُتَصادِقّینَ وَ یَسْفِکُ بِها الدِّماءَ وَ یَهْدِمُ بِها الدُّورَ وَ یَکْشِفُ بِها السُّتُورَ، وَالَّنمامُ اشَرُّ مَنْ وَطَأَ عَلَی الْارْضِ بِقَدَمٍ؛ یکی از بزرگترین سحرها سخن چینی است که در میان دو دوست جدایی می افکند، و تخم عداوت را میان علاقه مندان می پاشد و سبب ریختن خون ها، و ویران شدن خانه ها و دریدن پرده ها می گردد، و سخن چین بدترین کسی است که بر زمین قدم نهاده است». «1»

البته سخن چینی سحر نیست ولی آثار سحر را دارد، لذا امام فرموده است یکی از بزرگترین انواع سحر است.

توجه به این نکته لازم است که سخن چینی اثر تخریبی دارد و معمولاً اموری که جنبه تخریب دارد زودتر از اموری که جنبه اصلاح دارد اثر می کند چون زمینه های بدبینی معمولاً در دل ها وجود دارد، هنگامی که سخن چین به آن دامن می زند به سرعت تأثیر می کند و ممکن است با چند جمله دو نفر دوست چهل ساله را از هم

---

(1). بحار الانوار، جلد 60، صفحه 21، حدیث 14.



جدا سازد. همان گونه که ساختن یک سدّ مفید برای ذخیره آب ممکن است دهها سال طول بکشد اما ویران کردن آن با مواد منفجره در چند ساعت امکان پذیر است.

این سخن را با حدیثی از امام صادق

علیه السلام پایان می دهیم فرمود: «الساعِی قاتِلُ ثَلاثَهٍ قاتِلُ نَفْسِهِ وَ قاتِلُ مَنْ یُسْعی بِهِ وَ قاتِلُ مَنْ یُسْعی الَیْهِ؛ سعایت کننده هم قاتل خویشتن است، و هم قاتل کسی است که بر ضد او سعایت می کند و هم قاتل کسی است که در نزد وی از دیگری سعایت کرده است». «1»

بسیار می شود که سعایت نسبت به کسی در نزد شاهان و امراء واقعاً سبب قتل او می گردد، و در چنین صورتی سعایت کننده نیز قاتل خویشتن در پیشگاه خدا محسوب می شود و کسی که نزد او سعایت شده است به خاطر عدم تحقیق کافی، گویی به دست سعایت کننده به قتل رسیده است چون بی گناهی را کشته است.

توجه به این نکته لازم است که جمعی از بزرگان سعایت و نمامی را به یک معنی دانسته اند، در حالی که ممکن است فرقی در میان آن دو باشد (هر چند بسیار قریب الافق هستند) نمامی و سخن چینی آن است که میان دو دوست یا دو خویشاوند یا دو همکار را جدایی بیندازد ولی سعایت این است که نزد شخص بزرگی بدگویی از کسی کند و کار او یا جان او را به خطر بیندازد. لذا سعایت در بسیاری از روایات به عنوان سعایت نزد سلطان و مانند آن به کار رفته است.

اما نزدیک بودن افق هر دو معنی، سبب شده که تحت یک عنوان ذکر شود.

### انگیزه های سخن چینی

این صفت رذیله مانند صفات دیگر پیوند ناگسستنی با بسیاری از رذائل اخلاقی دارد، از جمله آن ها حسد است، زیرا شخص حسود که نمی تواند آرامش زندگی دیگران را تحمل کند و از این که دوستان دست به دست

هم دادند و کارهای خود را به سرعت پیش می برند، یا خانواده ها و همسران که پیوند محبت قوی با هم دارند

---

(1). خصال (مترجم) شیخ صدوق، صفحه 122 (باب الثلاثه).



رنج می برد، و سعی می کند از طریق سخن چینی آنها را نسبت به یکدیگر بدبین و یا به جان هم بیندازد.

دنیاپرستی انگیزه دیگری برای سخن چینی است، چرا که شخص دنیاپرست می خواهد در میان دیگران اختلاف بیفکند، و کسب و کار آنها را به رکود و ورشکستگی بکشاند تا خودش بهره گیری کند.

نفاق عامل مهم دیگری برای سخن چینی است. قرآن مجید درباره منافقان می گوید: «الا انَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلكِنْ لايَشْعُرُونَ؛ آنها (منافقان) فسادکنندگان واقعی هستند، و لکن نمی فهمند». «1»

آری کار آنها ایجاد فساد است به هر طریقی که ممکن شود، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «عَلامَةُ النِّفاقِ الْحَثُّ عَلَی النَّمِیمَهِ؛ یکی از نشانه های نفاق اصرار بر سخن چینی است». «2»

آری نزد این طرف می آید و به عنوان خیرخواهی بدگویی از طرف مقابل می کند، و سخنان زهرآلودی از وی نقل می نماید، و نزد طرف مقابل نیز همین عمل را تکرار می کند. این شخص دو چهره و منافق، هدفش ایجاد اختلاف، و کشمکش های اجتماعی است تا در آن میان نفس آهسته بکشد.

عامل دیگر برای سخن چینی همان چیزی است که امروز به عنوان بیماری اخلاقی آزاردهی یا سادیسم معروف است، بعضی هستند که بر اثر عقده حقارت یا انتقام جویی یا انحرافات دیگر روانی از اذیت و آزار دیگران لذت می برند، و از خوشی آنها ناراحتند این گونه افراد به سخن چینی و سعایت کشیده می شوند تا مردم را به هم

بریزند و در گوشه ای بنشینند و در جنگ و دعوای آنها لذت ببرند.

از بعضی از روایات استفاده می شود ناپاکی نطفه نیز از عوامل گرایش به سعایت و سخن چینی است (البته زمینه ساز است نه این که افراد را مجبور به این کار کند) چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «السَّاعی بِالنَّاسِ الَی النَّاسِ لِغَیْرِ

---

(1). بقره، آیه 12.

(2). بحار الانوار، جلد 69، صفحه 207، حدیث 8.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 311

رُشْدِهِ؛ کسی که نزد مردم بر ضد دیگری سعایت می کند در مسیر صحیح نیست» (بعضی در تفسیر جمله «لغیر رشده» گفته اند یعنی «لَیْسَ بِوَلَدِ حَلالٍ؛ چنین کسی حلال زاده نیست». «1»

عادت به دروغ گویی یکی دیگر از عوامل سخن چینی است. شخص دروغگو اصرار دارد که سخنی از این شخص به آن شخص برساند و میان آنها افساد کند هرچند سخنانی به دروغ باشد.

در حدیث مفصّلی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره نشانه های صفات خوب و بد آمده است، می خوانیم: «امّا عَلامَهُ الْکَذَّابِ فَارْبَعَهٌ ... انْ قالَ لَمْ یَصْدُقْ وَ انْ قِیلَ لَهُ لَمْ یُصَدِّقْ وَ الَنمیمهُ وَ الْبُهْتُ؛ نشانه دروغگو چهار چیز است: هرگاه سخنی بگوید راست نمی گوید، و اگر سخنی به او بگویند تصدیق نمی کند، و سخن چینی و بهتان». «2»

یعنی هنگامی که صفت رذیله دروغگویی در درون جان انسان متمرکز شود این چهار عمل از او آشکار می شود.

### طرق درمان

برای مبارزه با این پدیده شوم اخلاقی و قطع ریشه های آن از درون جان آدمی قبل از هر چیز باید به سراغ انگیزه های آن رفت، به یقین تا عامل حسد و دنیاپرستی و نفاق

و حالت آزاردهی و انتقام جویی که عوامل اصلی پدیده شوم نمیمه و سخن چینی می باشد از میان نرود، این رذیله اخلاقی از وجود انسان برچیده نمی شود. ممکن است مدتی با اراده و تصمیم های قوی، محدود یا منفی گردد، ولی باز در مواقعی خود را نشان خواهد داد.

فراموش نکنیم که بسیاری از فضایل اخلاقی یا رذایل اخلاقی در یکدیگر تأثیر متقابل دارند هر کدام می تواند سبب دیگری و گاه مسبّب از آن گردد، و این در حالات و شرایط مختلف روی می دهد.

از سوی دیگر دقت در پیامدها و آثار سوء نمّامی و سخن چینی و سعایت و

---

(1). المحجه البیضاء، جلد 5، صفحه 270.

(2). بحار الانوار، جلد 1، صفحه 122.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 312

ویرانگری آن در سطح جامعه و درون خانواده ها و عواقب ناگواری که از این رهگذر دامن همه را می گیرد، و در بحث های گذشته به آن اشاره شد، و همچنین عذاب ها و مجازات های الهی که در دنیا و آخرت بر آن مترتب است، قطعاً عامل بازدارنده دیگری است.

افراد سخن چین به ویژه کسانی که به آن عادت کرده اند، باید آن آثار شوم اجتماعی و کیفرهای الهی این عمل را همه روز از نظر بگذرانند، و پی در پی به خود تلقین کنند که سرانجام نمّامی و سخن چینی این است این !، و گرنه وسوسه های شیطانی و هوا و هوس آنها را آسوده نخواهد گذاشت.

برخورد مردم با ایمان با افراد نمّام و سخن چین می تواند عامل بازدارنده دیگری باشد. زیرا هنگامی که به گفته های آنها اعتنا نشود، و با بی اعتنائی مواجه گردند، و مردم آنها را طرد کنند، به زودی در می یابند که سخنان

آنها خریداری ندارد- و سبب بدبینی و نفرت مردم می گردد. همین امر اراده آنها را در این کار زشت تضعیف می کند.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «اکْذِبِ السِّعایَةَ و الَّنمیمَةَ باطِلَةً کانَتْ اوْ صَحِیحَةً؛ سعایت و سخن چینی را تکذیب کن، خواه باطل باشد یا صحیح». «1»

اگر دروغ باشد باید تکذیب شود، و اگر راست باشد با بی اعتنائی روبرو گردد.

در حدیث دیگری می خوانیم که مردی نامه ای خدمت امیر مؤمنان علی علیه السلام داد که در آن درباره کسی سخن چینی شده بود. امام به او فرمود: «انْ کُنْتَ صادِقاً مَقَتْناکَ وَانْ کُنْتَ کاذِباً عاقَبْناکَ وَ انْ احْبَبْتَ الْقِیلَةَ اقَلْناکَ بَلْ تُقیلُنی یا امیرَ الْمُؤْمِنینَ اگر آنچه را نوشته ای راست باشد ما تو را مبغوض می داریم، و اگر دروغ باشد ما تو را مجازات می کنیم، و اگر توبه کنی توبه تو را می پذیریم.

آن مرد عرض کرد توبه می کنم ای امیر مؤمنان توبه مرا بپذیر». «2»

این نکته نیز قابل توجه است؛ کسانی که سخن چینی دیگران را نزد تو می کنند

---

(1). غرر الحکم، حدیث 2442.

(2). میزان الحکمه، جلد 4، حدیث 20685؛ در بحار الانوار، جلد 72، صفحه 270 شبیه آن آمده است.



درباره تو نزد دیگران نیز سخن چینی خواهند کرد. همان گونه که در حدیثی در روضه بحار الانوار از امام صادق علیه السلام نقل شده می خوانیم: «وَ مَنْ نَمَّ الَیْکَ سَیَنُمُّ عَلَیْکَ؛ کسی که نزد تو سخن چینی کند، بر ضد تو نیز سخن چینی خواهد کرد». «1»

آخرین سخن در این زمینه این است که غالب مفاسد اخلاقی در صفات رذیله از ضعف ایمان ناشی می شود هر قدر پایه های ایمان

به روز جزا در دل محکم تر گردد، این رذایل کم رنگتر و کم رنگتر خواهد شد.

## موارد استثناء

حرام بودن سخن چینی به عنوان یک گناه کبیره و زشتی آن از نظر علم اخلاق یک اصل اساسی است که باید همیشه مورد توجه باشد، ولی به ندرت ممکن است این حکم مانند سایر احکام شرع استثناءهایی داشته باشد که در آن موارد نقل کردن حرف این برای آن یا بالعکس نه تنها جایز باشد، بلکه گاه واجب باشد، از جمله این موارد جایی که احساس کنیم فرد یا گروهی قصد کشتن یا ضربه زدن به فردی را دارد و مسأله جدی است، سخن آنها را برای فرد مورد نظر نقل کنیم تا در محافظت خویشتن بکوشد یا از منطقه خطر دور شود، نظیر آنچه در مورد موسی علیه السلام واقع شد که پس از داستان کشتن قبطی متجاوز کسی نزد موسی علیه السلام آمد و گفت: «انَّ الْمَلَأَ یَأتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ انّی لَکَ مِنَ النَّاصِحینَ؛ این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته اند فوراً از شهر خارج شو که من از خیرخواهان تو هستم». «2»

گاه می شود به وسیله سخن چینی راست یا دروغ میان صفوف دشمن اختلاف افکند، این نیز از موارد جواز یا وجوب آن است نظیر آنچه درباره نعیم بن مسعود و جنگ احزاب نقل شده که در میان دو گروهی از دشمنان اسلام اختلاف افکند و آنها را نسبت به یکدیگر بدبین و در امر جنگ سست نمود. «3»

ولی این گونه استثنائات نادر هرگز نباید بهانه ای برای آلوده شدن به این گناه یا

---

(1). بحار الانوار، جلد 75، صفحه 230.

(2). قصص، آیه 20.

(3). شرح این

داستان را در تفسیر نمونه جلد 17، صفحه 259، ذیل آیه 25 سوره احزاب بخوانید.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 314

استقبال از سخنان سخن چینان شود. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لا تَعْجَلَنَّ الی تَصْدِیْقِ وَآشٍ وَ انْ تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِیْنَ در تصدیق سخنان افراد سخن چین عجله نکن هر چند خود را در لباس خیرخواهان درآورند». «1»

## اصلاح ذات البین

اخلاق در قرآن ج 3 338

نقطه مقابل سخن چینی و سعایت، اصلاح ذات البین است که فرد می کوشد با سخنان خود میان دو نفر که اختلاف است صلح و صفا برقرار سازد. این صفت یکی از فضایل مهم اخلاقی است که در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی به آن اشاره شده است.

آیاتی را که به این معنی اشاره می کند در ذیل آیات مربوط به نکوهش نمّامی و سخن چینی آوردیم و در اینجا به سراغ بخشی از روایات مهمی که در این زمینه رسیده است می رویم.

1- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «مَنْ مَشی فی صُلْحٍ بَیْنَ اثْنَیْنِ صَلَّی عَلَیْهِ مَلائِکَهُ اللَّهِ حَتَّی یَرْجِعَ وَ اعْطِیَ ثَوابَ لَیْلَهِ الْقَدْرِ؛ کسی که در طریق اصلاح میان دو نفر گام بردارد، فرشتگان آسمان بر او درود می فرستند، تا زمانی که باز گردد، و ثواب شب قدر به او داده می شود». «2»

2- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که در آخرین وصایایش به فرزندان گرامی اش امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود: اصلاح ذات البین را ترک نکنید، «فَانِّی سَمِعْتُ جَدَّکُما صلی الله علیه و آله یَقُولُ صَلاحُ ذاتِ الْبِینِ افْضَلُ مِنْ عامَّهِ الصَّلاهِ

وَ الصِّيامِ؛ اصلاح در ميان مردم از تمام نمازها و روزه ها برتر است». «3»

3- در حديث ديگرى از رسول خدا صلى الله عليه و آله آمده است كه فرمود: «الا اخْبِرُكُمْ بِافْضَلِ مِنْ دَرَجَهِ الصِّيامِ وَ الصَّلاهِ وَالصَّدَقَهِ اصْلاحُ ذاتِ البينِ فَانَّ فِسادَ ذاتِ البينِ هِىَ الْحالِقَهُ؛

---

(1). غرر الحكم، شماره 10327.

(2). وسائل الشيعه، جلد 13، صفحه 163، حديث 7.

(3). نهج البلاغه، نامه 47.



آيا به شما خبر بدهم از چيزى كه از روزه و نماز و صدقه برتر است، آن اصلاح ميان مردم است، زيرا فساد ميان مردم همه چيز را از بين مى برد». «1»

4- امام صادق عليه السلام فرمود: «صَدَقَهٌ يُحِبُّها اللَّهُ اصْلاحُ بَيْنَ النَّاسِ اذا تَفاسَدُوا وَتَقارُبُ بَيْنَهُمْ اذا تَباعَدُوا؛ صدقه اى كه خدا آن را دوست دارد اصلاح در ميان مردم است هنگامى كه روابط آنها خراب شود، و نزديک ساختن آنها به يكديگر است. هنگامى آنها از يكديگر دور شوند». «2»

5- در حديث ديگرى از همان حضرت آمده است كه به مفضل بن عمر فرمود: «اذا رَايْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْ شِيْعَتِنا مُنازِعَهً فَافْتَدْها مِنْ مالِى؛ هنگامى كه ميان دو نفر از شيعيان من نزاعى ديدى (بر سر امور مالى و مانند آن) با مال من، در ميان آنها صلح و سازش برقرار ساز». «3»

بر همين اساس يكى از ياران امام صادق عليه السلام به نام ابو حنيفه سابق الحج مى گويد نزاعى در ميان من و دامادم درباره ميراثى واقع شده بود. مفضّل از آنجا كه مى گذشت، كمى ايستاد سپس گفت: هر دو به منزل من بياييد، ما آنجا رفتيم و با چهارصد درهم، اختلاف ميان ما را حل

کرد، سپس گفت بدانید این از مال من نبود بلکه از مال امام صادق علیه السلام بود که دستور فرموده هرگاه اختلافی در میان شیعیان واقع شود از مال آن حضرت برگیرم، و آنها را صلح دهم. «4»

6- در تفسیر آیه شریفه «وَلا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِایْمانِکُمْ» آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «اذا دُعِیْتَ لِصُلْحٍ بَیْنَ اثْنَینِ فَلا تَقُلْ عَلَیَّ یَمینی انْ لا افْعَلَ؛ هنگامی که تو را دعوت کردند که میان دو نفر صلح برقرار کنی نگو من قسم خوردم که چنین کاری نکنم».

(این قسم اعتباری ندارد از آن صرف نظر کن). «5»

این حدیث اشاره به کسانی است که گاهی اقدام به اصلاح ذات البین می کنند، سپس گرفتار مشکلاتی می شوند و سوگند یاد می کنند که دیگر گرد این کار نگردند،

---

(1). میزان الحکمه، جلد 2، حدیث 10517.

(2). اصول کافی، جلد 2، صفحه 209، حدیث 1.

(3). همان مدرک، حدیث 3.

(4). همان مدرک، حدیث 4.

(5). اصول کافی، جلد 2، صفحه 210، حدیث 6.



امام می فرماید: این سوگندها بی اعتبار است، و مشکلات پیشین نمی تواند مانع این کار مهم شود.

7- از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که: «مَنْ اسْتَصْلَحَ الْاضْدادَ بَلَغَ الْمُرادَ؛ کسی که افراد متضاد را صلح دهد به هدف خویش نایل می شود». «1»

منظور از اضداد در حدیث بالا اضداد فلسفی نیست که قابل جمع نباشد بلکه اضداد عرفی است، البته حدیث تفسیر دیگری نیز دارد و آن اینکه اگر انسان بتواند در میان افراد و گروههایی که افکار مختلف دارند هماهنگی ایجاد کند، به اهداف خود در مدیریت جامعه خواهد رسید.

8- اهمیت اصلاح ذات البین تا آن حد است

که گاه دروغ گفتن در این راه نیز مجاز شمرده شده است چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود:

«الْکَلامُ ثَلاثَهٌ صِدْقٌ وَ کِذْبٌ وَ اصْلاحٌ بَیْنَ النَّاسِ قیلَ لَهُ جُعِلْتُ فِداکَ ما الْاصلاحُ بَیْنَ النَّاسَ. قالَ تَسْمَعُ مِنَ الرَّجُلِ کَلاماً یَبْلُغُهُ فَتَخْبُثُ نَفْسُهُ فَتَلقاهُ فَتَقُولُ سَمِعْتُ مِنْ فُلانٍ قالَ فیکَ مِنَ الْخَیْرِ کَذا وَ کَذا خِلافُ ما سَمِعْتَ مِنْهُ؛ سخن سه گونه است: گاه راست است و گاه دروغ. و گاه اصلاح در میان مردم. کسی عرض کرد: فدایت شوم منظور از بین مردم چیست؟

امام فرمود: این که از کسی درباره دیگری سخنی می شنوید که اگر به او برسد ناراحت می شود تو او را ملاقات می کنی و می گویی فلان کس درباره تو ذکر خیر فراوانی داشت- برخلاف آنچه از او شنیده بودی-». (و به این وسیله آن دو را نسبت به یکدیگر خوشبین می کنی). «2»

مرحوم علّامه مجلسی در شرح این حدیث می فرماید: چنین سخنی هر چند از نظر عرف و لغت دروغ است، ولی به خاطر قصد اصلاح بین مردم جایز می باشد، و تمام اهل اسلام در این سخن متفقند. سپس می افزاید حتی توریه کردن در این موارد واجب نیست، هر چند بتوان توریه بعیدی نمود. «3»

بی شک کلام دو گونه بیشتر نیست یا مطابق واقع است یا بر خلاف واقع، اولی صدق نامیده می شود و دومی کذب. ولی از آنجا که سخنان خلاف واقع به نوبه خود

---

(1). غرر الحکم، حدیث 8043.

(2). اصول کافی، جلد 2، صفحه 341، حدیث 16.

(3). بحار، جلد 9، صفحه 251، حدیث 19.



نیز بر دو قسم است یا موجب فساد است یا

موجب صلاح، امام علیه السلام آن دو را از هم جدا کرده و آنچه موجب صلاح است قسم سومی شمرده است.

*** از مجموع احادیث فوق به خوبی روشن می شود که در میان اعمال خیر کمتر عملی به اهمیت اصلاح ذات البین است، تا آنجا که ملائکه بر شخص اصلاح کننده درود می فرستند، و عمل او برتر از نماز و روزه است، و کار او همچون جهاد فی سبیل اللّه است.

بدیهی است اصلاح ذات البین تنها در سطح فرد یا افراد اثر نمی گذارد بلکه سبب انسجام اقشار مختلف جامعه و تحکیم پیوندهای محبت در میان آنها می شود.

و این اتحاد و انسجام سبب پیروزی و عزّت و اقتدار جامعه اسلامی است.

### طرق اصلاح ذات البین

اصلاح در میان مردم یا گروهها و طوایف غالباً کار پیچیده ای است مخصوصاً اگر کینه ها و دشمنی ها ریشه دار و کهنه باشد، به همین دلیل برای رسیدن به آن گاهی باید راه طولانی پیمود و از نکات و دقایقی بهره گرفت، و با روان شناسی و روان کاوی آشنا بود و به یقین رعایت اصول ذیل، برای رسیدن به این مقصود مفید و مؤثر است:

1- پیدا کردن ریشه های اختلاف و نفاق- چرا که تا انسان ریشه ها را نشناسد درمان نتیجه ها مشکل است، و اگر اختلافات ریشه یابی شود و انسان به سراغ نابود کردن ریشه های اختلاف برود زودتر موفق خواهد شد.

2- شتابزدگی اصلاح ذات البین در بسیاری از مواقع، نتیجه معکوس دارد به خصوص اگر اختلافات عمیق و ریشه دار باشد، در این گونه موارد باید جهات اختلاف را بررسی کرد و گاه تحت شماره روی کاغذ آورد، سپس به حل یک یک آنها پرداخت، و به هر یک از دو

طرف امتیازی داده شود، و تعادلی برقرار گردد، و کار به اصلاح بیانجامد.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 318

3- باید از مسائل عاطفی از آیات و روایاتی که عواطف مذهبی طرفین را تحریک و بسیج می کند بهره گرفت و برای هر دو طرف شخصیت والایی قائل شد تا به خاطر احساس شخصیت حاضر به عفو و گذشت نسبت به بعضی از خواسته های خود بشود.

4- گاه اصلاح کننده باید از خود نوعی فداکاری به خرج دهد و مثلاً مبلغی از ادعای طرفین را بر عهده بگیرد، همان گونه که در حدیث امام صادق علیه السلام و مفضّل در ضمن احادیث بالا خواندیم، و به یقین مالی که در این راه خرج می شود از بهترین انفاق های در راه خدا محسوب می شود.

5- شخص مُصلح باید به شدت از جانبداری یک طرف بپرهیزد، و به تعبیر دیگر خود را بی طرف و نسبت به هر دو علاقه مند و با محبت نشان دهد، زیرا هر گونه جانبداری از یکی از طرف او را از رسیدن به مقصود باز می دارد. البته افراد زورگو و بی منطقی هستند که هرگز سر در برابر حق و عدالت و اصلاح فرود نمی آوردند آنها حکم دیگری دارند که در شرح آیات گذشته بیان شد.

6- در بسیاری از مواقع پیمودن راه طولانی اصلاح نیاز به صبر و حوصله و خون سردی دارد. شخص مصلح نباید زود مأیوس شود و درهای اصلاح را به روی خود بسته ببیند، بلکه باید بداند پیچیده ترین اختلافات را می توان با صبر و شکیبایی و درایت و تدبیر حل کرد. بنابراین اگر در یک مرحله ناکام شود مسأله را نباید پایان یافته اعلام کرد!

به تعبیر دیگر

افساد جنبه تخریبی دارد و کار آسانی است ولی اصلاح جنبه سازندگی دارد و کار پیچیده ای است. یک بنای عظیم را می توان با چند بمب منفجر کرد و با خاک یکسان نمود، ولی ساختن آن سال ها وقت لازم دارد. بنای اعتماد و دوستی و محبت و صمیمیت در جوامع انسانی نیز چنین است، تخریب آن آسان و سریع، و ساختن آن پیچیده و دراز مدت. بنابراین در امر اصلاح هرگز شتابزدگی عاقلانه نیست.

این سخن را با داستان عبرت آموزی که در بحار الانوار آمده است پایان می دهیم:

مرحوم علّامه مجلسی از بعضی نقل می کند که در زمان های گذشته مردی غلامی

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 319

داشت، می خواست آن را بفروشد، به مشتری گفت این غلام عیبی ندارد جز این که سخن چین است!، مشتری این عیب را سبک شمرد و گفت اشکالی ندارد، غلام را خرید (شیطنت غلام شروع شد) روزی به همسر آقای خود گفت: شوهرت تو را دوست ندارد و می خواهد همسر دیگری بگیرد، تیغی به تو می دهم کمی از موی پشت سر او را قطع کن تا من با آن سحری فراهم کنم که او تو را دوست بدارد.

سپس نزد شوهرش آمد و به او گفت این زن دوست پنهانی پیدا کرده و قصد کشتن تو را دارد، تو خود را به خواب بزن تا حقیقت را دریابی. مرد شبی خود را به خواب زد، ناگهان احساس کرد که زن با تیغ به سراغ او آمد، باور کرد که می خواهد او را به قتل برساند، برخاست و زن را کشت. قبیله زن باخبر شدند و حرکت کردند و مرد را کشتند، در میان دو

قبیله جنگی در گرفت و گروهی از میان رفتند، و کار به درازا کشید «1» آری به این آسانی می توان دو قبیله را به جان هم انداخت و قربانی گرفت، ولی به یقین اصلاح در میان آنها به این آسانی نیست.

---

(1). بحار الانوار، جلد 72، صفحه 270.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 321

12

## سوء ظن و حسن ظن

### اشاره

بدگمانی هنگامی که به صورت یک حالت درونی درآید از مهمترین رذایل اخلاقی است که موجب از هم پاشیدگی خانواده ها، و گروهها و جوامع انسانی است.

نخستین ثمره شوم بدگمانی عدم اعتماد است و هنگامی که اعتماد از میان برود، همکاری غیر ممکن می شود، و با از میان رفتن همکاری جوامع انسانی به جهنم سوزانی تبدیل می شود که همه از یکدیگر می ترسند و در فکر خنثی کردن فعالیت های یکدیگرند.

به همین دلیل اسلام که برای اعتماد متقابل افراد و امت ها اهمیت فوق العاده ای قائل است از مسأله بدگمانی به شدت نهی کرده است و آنچه را اسباب بدگمانی می شود ممنوع شمرده و به عکس از آنجا که حسن ظن سبب جوشش محبت و اعتماد و همکاری و پیشرفت و تعالی است آن را از صفات و اعمال برجسته شمرده و با تعبیرات بسیار محکم به سوی آن دعوت نموده است.

بی شک حسن ظن ممکن است در بعضی از موارد ضایعاتی داشته باشد ولی هرگز ضایعات آن با آثار و پیامدهای شوم سوء ظن قابل مقایسه نیست.

البته سوء ظن شاخه هایی دارد که یکی از بدترین شاخه های آن سوء ظن باللّه است که در بحث های آینده خواهد آمد. با این اشاره به قرآن باز می گردیم و آیاتی را که در زمینه سوء ظن و حسن ظن رسیده است

مورد توجه قرار می دهیم:

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 322

1- يا ايُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيْراً مِنَ الظَّنِّ انَّ بَعْضَ الظَّنِ اثْمٌ. (حجرات- 12)

2- بَلْ ظَنَنْتُمْ انْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ المُومِنُونَ الَى اهْلِيهِمْ ابَداً وَ زُيِّنَ ذلِکَ فی قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السُوءِ وَ كُنْتُمْ قَوْماً بُوراً. (فتح- 12)

3- وَ يُعَذِّبُ الْمُنافِقِيْنَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْمُشْرِكِيْنَ وَ الْمُشْرِكاتِ الظّآنِّيْنَ بِاللَّهِ ظَنَّ السُوءِ عَلَيْهِمْ دائِرَةُ السَّوءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ اعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سائَتْ مَصِيراً. (فتح- 6)

4- اذْ جآئُوكُمْ مِن فَوْقِكُمْ وَ مِن اسْفَلَ مِنْكُمْ وَ اذْ زَاغَتِ الْابْصارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونا. (احزاب- 10)

5- ... وَ طائِفَهٌ قَدْ اهَمَّتْهُمْ انْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِيَّهِ .... (آل عمران- 154)

6- لَوْلا اذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤمِنُونَ وَ الْمُؤمِناتَ بِانْفُسِهِمْ خَيْراً وَ قالُوا هذا افْکٌ مُبِينٌ. (نور- 12)

ترجمه

1- ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید. چرا که بعضی از گمانها گناه است ....

2- ولی شما گمان کردید پیامبر و مؤمنان هرگز به خانواده های خود باز نخواهند گشت و این (پندار غلط) در دلهای شما زینت یافته بود و گمان بد کردید و سرانجام (در دام شیطان افتادید و) هلاک شدید!

3- و (نیز) مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می برند مجازات کند (آری) حوادث ناگواری (که برای مؤمنان انتظار می کشند) تنها بر خودشان نازل می شود! خداوند بر آنان غضب کرده و از رحمت خود دور ساخته و جهنم را برای آنان آماده

کرده، و چه بد سرانجامی است.

4- (به خاطر بیاورید) زمانی

را که آنها از طرف بالا و پائین (شهر) بر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی که چشمها از شدت وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می بردید! آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند!

5- سپس بدنبال این غم و اندوه، آرامشی بر شما فرستاد این آرامش بصورت خواب سبکی بود که (در شب بعد از حادثه احد) گروهی از شما را فرا گرفت، اما گروه دیگری در فکر جان خویش بودند، (و خواب به چشمانشان نرفت) آنها گمانهای نادرستی همچون گمانهای دوران جاهلیت- درباره خدا داشتند، و می گفتند «آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می شود؟ بگو همه کارها (و پیروزیها) به دست خداست!» آنها در دل خود چیزی را پنهان می دارند که برای تو آشکار نمی سازند، می گویند «اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم در این جا کشته نمی شدیم!» بگو اگر هم در خانه های خود بودید آنهایی که کشته شدن بر آنها مقرر شده بود قطعاً به سوی آرامگاههای خود بیرون می آمدند (و آنها را به قتل می رساندند) ....

6- چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدند، مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند و نگفتند این دروغی بزرگ و آشکار است.

### تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه با صراحت از سوء ظن نهی شده و تلویحاً مقدمه ای برای تجسّس و غیبت شمرده شده است می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری از گمانها بپرهیزید که بعضی از گمانها گناه است و هرگز در کار (خصوصی دیگران) تجسّس نکنید و هیچ کس

از شما دیگری را غیبت نکند» (یا ایُّها الَّذِینَ آمَنَوا اجْتَنِبُوا کَثِیْراً مِنَ الظَّنِ انَّ بَعْضَ الظّنِّ اثمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً).

چرا تعبیر به کثیراً من الظن (بسیاری از گمانها) شده است به خاطر این است که بیشترین گمان های مردم در حق یکدیگر گمان های بد است لذا تعبیر کثیراً اشاره به آن می باشد.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 324

این احتمال نیز داده شده که منظور از کثیر این نیست که غالب گمان ها گمان بد است، بلکه گمان های بد نسبت به خودش زیاد است هر چند در مقایسه با گمان های خوب زیاد نباشد. ولی ظاهر آیه همان معنی اول است.

قابل توجه این که بعد از آن که نهی از بسیاری از گمان ها می کند، در بیان علت آن می فرماید چون بعضی از گمان ها گناه است، اشاره به این که گمان های بد بر دوگونه است؛ بخشی مطابق واقع است و بعضی بر خلاف واقع. آنچه بر خلاف واقع است گناه است، و چون معلوم نیست کدام مطابق واقع و کدام مخالف واقع، انسان باید از گمان های بد بپرهیزد تا گرفتار سوء ظن خلاف واقع نشود و به گناه نیفتد.

و از آنجا که سوء ظن درباره اعمال خصوصی مردم یکی از اسباب تجسّس، و تجسّس گاه سبب آگاهی بر عیوب پنهانی و به دنبال آن سرچشمه غیبت می شود، در آیه شریفه نخست از گمان بد، و در مرحله بعد از تجسّس و در مرحله سوم از غیبت نهی شده است.

در این که سوء ظن امر اختیاری است یا غیر اختیاری، و اگر غیر اختیاری است چگونه می توان از آن نهی کرد، و اگر اختیاری است آیا

بدون این که انسان گامی مطابق آن در عمل بردارد، حرام است و یا در صورت ترتیب اثر دادن به سوء ظن حرام می شود بحثی است که در پایان آیات و روایات به خواست خدا بیان خواهیم کرد.

*** در دومین آیه در مقام نکوهش گروهی از منافقان که از ملازمت رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله در جریان حدیبیه سر باز زدند و گمان می کردند آن گونه از مؤمنان که در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه می روند هرگز باز نخواهند گشت، و به وسیله مشرکان مکه تار و مار می شوند، در حالی که قضیه کاملاً بر عکس شد و مسلمانان با پیروزی تازه ای که از صلح حدیبیه سرچشمه گرفت سالم به سوی مدینه باز گشتند می فرماید: بلکه شما گمان کردید پیامبر و مؤمنان هرگز به خانه خود باز نخواهند گشت، و این پندار غلط

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 325

در دل های شما زینت یافته بود و گمان بد کردید، و سرانجام هلاک شدید، و از سعادت بزرگی محروم گشتید. (بَلْ ظَنَنْتُمْ انْ لَنْ یَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ المُؤمِنُونَ الی اهْلِیهِمْ ابَداً وَ زُیِّنَ ذلِکَ فی قُلُوبِکُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السُوءِ وَ کُنْتُمْ قَوماً بُوراً).

واژه «بور» در اصل به معنی شدت کساد بودن چیزی است، و چون شدت کسادی باعث فساد می شود، چنانکه در ضرب المثل معروف عرب آمده: «کسد حتی فَسَدَ»، این کلمه به معنی فساد سپس به معنی هلاکت اطلاق شده است، و به زمین های خالی از درخت و گل و گیاه بائر می گویند چون در حقیقت فاسد و مرده است.

گروه منافقان که گرفتار این گمان باطل در ماجرای صلح حدیبیه

شدند عدّه کمی نبودند و به یقین هلاکت به معنی مرگ دامان آنها را نگرفت، بنابراین بور در اینجا به معنی هلاکت معنوی، محرومیت از ثواب، و خالی بودن سرزمین دل های آنها از گل های فضائل اخلاقی و شجره طیّبه ایمان است، و یا منظور هلاکت در آخرت به سبب عذاب الهی، و در دنیا به سبب رسوایی است، و به هر حال آیه دلیل روشنی است بر نهی از سوء ظن مخصوصاً درباره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله.

*** در سوّمین آیه مورد بحث سخن از سوء ظن نسبت به ساحت قدس پروردگار عالم است در حالی که در آیات گذشته سخن از سوء ظن به انسان ها بود می فرماید:

هدف (دیگر از فتح مبین- فتح حدیبیه) این بود که مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد بردند مجازات کند، حوادث بدی را که آنها برای مؤمنان انتظار داشتند، تنها بر خودشان نازل می شود، خداوند به آنها غضب کرده و از رحمتش دور ساخته و جهنم را برای آنان آماده کرده است و چه بد سرانجامی است. (وَ یُعَذِّبُ الْمُنافِقِیْنَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْمُشْرِکِیْنَ وَ الْمُشْرِکاتِ الظّانِّیْنَ بِاللَّهِ ظَنَّ السُوءِ «1» عَلَیْهِمْ دائِرَهُ السُوءِ وَ غَضِبَ اللَّهِ عَلَیْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ اعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سائتْ مَصِیراً).

---

(1). سَوْء (به فتح سین) به گفته صحاح اللغه معنی مصدری دارد و سوء به ضم سین معنی اسم مصدری، ولی به گفته زمحشری در کشّاف هر دو به یک معنی است.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 326

گمان بدی که آنها به خدا بردند این بود که گمان می کردند که وعده های الهی به

پیامبرش هرگز تحقق نخواهد یافت و مسلمانان نه تنها بر دشمنان پیروز نمی شوند، بلکه هرگز به مدینه باز نخواهند گشت همان گونه که مشرکان نیز گمان داشتند محمد صلی الله علیه و آله و یارانش با آن جمع کم و نداشتن اسلحه کافی در هم کوبیده می شوند و ستاره اسلام به زودی افول می کند، در حالی که خداوند وعده پیروزی به مسلمانان داده بود و سرانجام چنین شد. مشرکان نه تنها جرئت حمله به مسلمین را پیدا نکردند (با این که مسلمین در حدیبیه نزدیک مکه در چنگال آنها بودند، و چون به قصد زیارت خانه خدا آمده بودند نه به قصد جنگ، سلاحی جز شمشیر که سلاح مسافر است با خود نداشتند) خداوند آن چنان رعب و وحشتی در دل مشرکان انداخت که حاضر به تنظیم صلحنامه معروف حدیبیه شدند، همان صلحنامه ای که راه پیروزی های آینده را به روی مسلمانان گشود.

به هر حال قرآن مجید این سوء ظن را شدیداً نکوهش می کند، و وعده عذاب های دردناک را به صاحبان آن می دهد.

جالب این که در این آیه مسأله سوء ظن به خدا را قدر مشترکی میان منافقین و منافقات و مشرکین و مشرکات شمرده، و نشان می دهد همه آنها اعم از زن و مرد در این امر شریکند. به عکس مؤمنان که همیشه نسبت به خدا و وعده های او و پیامبرش حسن ظن دارد، می دانند این وعده ها قطعاً تحقق می یابد، ممکن است بر طبق مصالحی دیر و زود شود اما سوخت و سوز در آن نیست، چرا که خداوند بزرگ هم به همه چیز عالم و آگاه است، و هم بر هر چیز قادر و

توانا، با این علم و قدرت مطلقه تخلف در وعده هایش امکان پذیر نیست. به همین دلیل در آیه ای به دنبال این آیه در سوره فتح آمده می گوید: «وَلِلَّهِ جُنُودُ السّماواتِ وَ الْارْضِ وَ کانَ اللَّهُ عَزیزاً حَکِیماً؛ لشگرهای آسمان و زمین از آن خداست، و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است».

این که منافقان و مشرکان گرفتار سوء ظن به خدا هستند در حالی که قلب مؤمنان از حسن ظن لبریز می باشد، به این دلیل است که مشرکان و منافقان ظواهر امور را می بینند، در حالی که مؤمنان راستین به باطن امور توجه دارند.

***

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 327

چهارمین آیه نیز در مورد سوء ظن نسبت به وعده های الهی است و مربوط به داستان جنگ احزاب است، جنگی که در تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان خطرناک ترین جنگ محسوب می شود، زیرا مشرکان با جمیع مخالفان اسلام بر ضد اسلام متحد شده بودند، و عظیم ترین نیروی آن زمان را به میدان آوردند به گونه ای که لرزه بر اندام افراد ضعیف الایمان افتاد، و در دل نسبت به وعده های الهی در جهت پیروزی مسلمین متزلزل شدند، می فرماید: «به خاطر بیاورید زمانی که آنها (دشمنان اسلام) از طرف بالا و پائین (شهر) شما (یعنی مدینه) وارد شدند (و همه جا را به محاصره خود در آوردند) و به خاطر بیاورید زمانی را که چشم ها از شدت وحشت خیره شده، و جان ها به لب رسیده بود (و بغض گلو را گرفته بود) و گمان های گوناگون بدی به خدا می بردید، آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند. (اذا جآئُوکُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ وَ مِنْ اسْفَلَ مِنْکُم وَ

اذْ زاغَتِ الْابْصارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الحَناجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُوناً هُنا لِکَ ابْتُلِیَ المُؤمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزالاً شَدِیداً).

بی شک سوء ظن به خدا و سوء ظن به مردم تفاوت بسیار دارد، زیرا سوء ظن به مردم غالباً به احتمال انجام یک عمل گناه و ناصواب منتهی می شود، در حالی که سوء ظن به خدا سبب تزلزل پایه های ایمان است، و یا از آن سرچشمه می گیرد؛ زیرا اعتقاد به این که خداوند در وعده هایش خلاف وجود دارد کفر است، چرا که خلف وعده یا ناشی از جهل است یا عجز و یا دروغ. به یقین هیچ یک از این ها در ذات پاک او راه ندارد. به همین دلیل در آیات مربوط به سوء ظن به خدا، نکوهش های شدیدی دیده می شود.

*** در پنجمین آیه باز سخن از سوء ظن باللّه است، این آیه که ناظر به جنگ احد می باشد که گروهی از افراد تازه مسلمان بعد از شکستی که در این میدان دامنگیر مسلمانان شد گرفتار سوء ظن نسبت به وعده های الهی شدند، آیه فوق نازل شد و شدیداً آنها را نکوهش کرد، در حالی که در آیات قبل از آن، به این حقیقت اشاره

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 328

شده که وعده الهی درباره پیروزی دشمن در احد در آغاز جنگ تحقق یافت، ولی دنیا پرستی گروهی از شما و پرداختن به جمع آوری غنائم سبب هجوم غافلگیرانه دشمن و آن شکست دردناک شد، خدا به وعده خود عمل کرد، شما عمل نکردید.

سپس در آیه مورد بحث می فرماید: «خداوند به دنبال این غم و اندوه (ناشی از شکست احد) آرامشی بر شما فرستاد، این آرامش به

صورت خواب سبکی بود که (که در شب بعد از حادثه احد) جمعی از شما را فرا گرفت اما گروه دیگری که در فکر جان خویش بودند (و خواب چشمانشان را فرا نگرفت) گمان های نادرستی درباره خدا داشتند، همانند گمان های دوران جاهلیت و می گفتند: آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می شود، بگو همه کارها به دست خدا است، آنها در دل اموری را پنهان می دارند که برای تو آشکار نمی کنند، می گویند اگر نصیبی از پیروزی داشتیم در اینجا کشته نمی شدیم بگو اگر در خانه هایتان هم بودید، آنهایی که کشته شدند در سرنوشتشان بود افرادی به بسترشان می ریختند (و آنها را به قتل می رساندند» (ثُمَّ انْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ بَعْدِ الغَمِّ امَنَةً نُّعاساً یَغْشی طآئِفَةً مِنْکُمْ وَ طآئِفَةٌ قَدْ اهَمَّتَهُمْ انْفُسُهُمْ یَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَیْرَ الحَقَّ ظَنَّ الْجاهِلِیَّهِ یَقُولُونَ هَلْ لَنا مِنْ الْامْرِ مِنْ شَیْ ءٍ قُلْ انَّ الْامْرَ کُلَّهُ لِلَّهِ یُخْفُونَ فی انْفُسِهِمْ ما لا یُبْدُونَ لَکَ یَقُولُونَ لَوْ کانَ لَنا مِنَ الْامْرِ شَیْ ءٍ ما قُتِلْنا هَهُنا قُلْ لَوْ کُنْتُمْ فی بُیُوتِکُمْ لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ الی مَضاجِعِهِمْ) (آل عمران- 154).

و در ذیل همین آیه اشاره می کند که این یک امتحان الهی برای شماها است تا میزان ایمان و پایداری وفاداریتان به اسلام روشن شود.

از تعبیرات این آیه و آیات قبل این نکته روشن می شود که مسأله سوء ظن به خداوند غالباً در مواقع بحرانی و در دلهای افراد ضعیف الایمان پیدا می شده، گاه در جنگ احزاب، گاه در احد، گاه در حدیبیه. و در واقع در این گونه مواقع است که گوهر ایمان و اخلاص آزموده می شود!

*** در ششمین و آخرین آیه نیز مذمت از سوء

ظن به طور عام و دعوت به حسن

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 329

ظن است، این آیه ناظر به داستان افک (دروغ و تهمت) است؛ می دانیم گروهی از منافقان یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را متهم به خارج شدن از جاده عفاف کردند و شایعه ای برای آن درست کرده و در یک زمان آن شایعه را در تمام مدینه پخش کردند. گرچه هدف گیری ظاهراً به سوی یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بود، ولی در واقع هدف اصلی خود پیامبر و اسلام و قرآن بود، در این هنگام آیات کوبنده ای نازل شد که پرده های نفاق منافقان را کنار زد و نقشه های آنها را نقش بر آب نمود، و این توطئه را در نطفه خفه کرد. تعبیرات این آیات بقدری حساب شده و آمیخته با نکات روانی دقیق است که اعجاب هر انسانی را بر می انگیزد. آیه مورد بحث که یکی از آیات پانزده گانه ای است که در داستان افک نازل شد چنین می فرماید: «چرا هنگامی که این (تهمت بزرگ) را شنیدید، مردان و زنان با ایمان، نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند، چرا نگفتید این دروغ بزرگ و آشکار است» (لَوْلا اذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ المُؤمِنُونَ وَ المَؤمِناتِ بِانْفُسِهِمْ خَیراً وَقالُوا هذا افْکٌ مُبِینٌ).

تعبیر به مؤمنون و مؤمنات نشان می دهد که یکی از نشانه های ایمان حسن ظن نسبت به مسلمانان است. و سوء ظن و بدگمانی با جوهره ایمان سازگار نیست.

در واقع در اینجا مردم به سه گروه تقسیم شدند، گروهی منافقان شایعه ساز و شایعه پراکن، و گروهی سردمداران آنها که در

قرآن مجید از آنها به عنوان «وَالَّذی تَوَلّی کِبْرَهُ» یاد شده، و گروهی مؤمنان پاکدل بودند که به خاطر ساده دلی در دام شایعه گرفتار شدند.

روی سخن قرآن مجید در آیه فوق به گروه سوم است و آنها را سخت نکوهش می کند که چرا آلت دست منافقان شایعه ساز و شایعه پراکن شده اند.

*** در این آیات شش گانه که بعضی درباره سوء ظن نسبت به مردم و بعضی در مورد سوءظن نسبت به پروردگار عالم است این رذیله اخلاقی شدیداً محکوم شده و به

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 330

بعضی از پیامدهای سوء آن نیز اشاره گردیده است، و اگر در مذمت این صفت نکوهیده جز بعضی از این آیات نبود کفایت می کرد تا چه رسد به این آیات متعدد و روایات بیشتری که در بحث آینده خواهد آمد.

### سوءظن در روایات اسلامی

نکوهش از سوء ظن به عنوان یکی از بدترین و زشت ترین رذائل اخلاقی در روایات اسلامی بازتاب گسترده ای دارد. به عنوان نمونه به روایات زیر توجه فرمایید:

1- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ایّاکُمْ وَ الظَّنُّ فَانَ الْظَنَّ اکْذَبُ الْکِذْبِ؛ از گمان بد بپرهیزید که گمان بد، بدترین نوع دروغ است». «1»

2- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «انَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَ مالُهُ وَ عِرْضُهُ وَ انْ یَظُنَّ بِهِ السُّوءِ؛ خداوند خون و مال و آبروی مسلمانان را بر یکدیگر حرام کرده و همچنین گمان بد درباره آنها». «2»

3- در حدیث تکان دهنده ای از علی علیه السلام می خوانیم: «لا ایْمانَ مَعَ سُوءِ ظَنٍّ؛ کسی که سوء ظن دارد ایمان ندارد». «3»

این تعبیر ممکن است اشاره به سوء الظن

نسبت به مردم یا نسبت به خدا و یا هر دو بوده باشد.

4- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «ایَّاکَ انْ تُسِیی ءَ الظَنَّ فَانَّ سُوءَالظَّنِ یُفْسِدُ الْعِبادَهَ وَ یُعَظِّمُ الْوِزْرَ؛ از سوء ظن بپرهیز چرا که سوء ظن عبادت را فاسد، و پشت انسان را از بار گناه سنگین می کند». «4»

5- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «سُوءُ الظَّنِ بِالُمحْسِنِ شَرُّالْاثْمِ وَ اقْبَحُ الظُّلْمِ؛ بدگمانی نسبت به افراد نیکوکار بدترین گناه و زشت ترین ستمگری است». «5»

---

(1). وسائل الشّیعه، جلد 18، صفحه 38 (حدیث 42)، بحار الانوار، جلد 72، صفحه 195.

(2). المحجّه البیضاء، جلد 5، صفحه 268.

(3). غرر الحکم، جلد 6، صفحه 362.

(4). همان مدرک، جلد 2، صفحه 308.

(5). همان، جلد 4، صفحه 132.



6- و نیز از همان حضرت روایت شده است که فرمود: «سُوءُ الظَّنِ یُفْسِدُ الْامُورَ وَ یَبْعَثُ عَلَی الشُّرُورِ؛ سوءظن کارها را به فساد می کشد و سبب انواع شر می شود». «1»

7- و از همان امام بزرگوار نقل شده است که فرمود: «شَرُّ النّاسِ مَنْ لایَثِقُ بِاحَدٍ لِسُوءِ ظَنِّهِ وَ لایَثِقُ بِهِ احَدٌ لِسُوءِ فِعْلِهِ؛ بدترین مردم کسی است که به خاطر سوءظن به هیچ کس اعتماد ندارد، و به خاطر اعمال بدش کسی به او اعتماد نمی کند». «2»

8- در نهج البلاغه نیز می خوانیم: «لاتَظُنَّنَّ بِکَلِمَهٍ خَرَجَتْ مِنْ احَدٍ سُوءً وَ انْتَ تَجِدُ لَها فِی الْخَیْرِ مُحْتَمَلًا (مَحْمِلًا)؛ هر سخنی که از دهان کسی خارج

می شود، گمان بد نسبت به آن مَبر، در حالی که می توانی آن را حمل بر صحیح کنی». «3»

9- در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده

است: «وَاللَّهِ ما يُعَذِّبُ اللَّهُ سُبْحانَهُ مُؤمِناً بَعْدَ الْايمانِ الَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ وَ سُوءِ خُلْقِهِ؛ به خدا سوگند خداوند سبحان مؤمنی را بعد از ایمان عذاب نمی کند، مگر به خاطر سوء ظن و بداخلاقی او». «4»

و نیز در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم: «مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ سُوءُ الظَنِّ لَمْ يَتْرُكْ بِيْنَهُ وَ بَيْنَ خَليلٍ صُلْحاً؛ کسی که سوءظن بر او غالب شود هرگز میان او و دوستانش صلح و صفا برقرار نخواهد شد». «5»

در مورد نکوهش از سوء ظن به خدا و عدم ایمان به وعده های پروردگار نیز روایات زیادی وارد شده که حکایت از اثرات مرگبار آن در زندگی معنوی و مادی انسان دارد، از جمله:

1- در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن حدیثی چنین نقل می کند که فرمود: «وَاللَّهِ الَّذی لا الهَ الَّا هُوَ لا يُعَذِّبُ اللَّهُ مُؤمِناً بَعْدَ التُوبَهِ وَالْاسْتِغْفارِ الَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ وَ تَقْصِيرٍ مِنْ رَجائِهِ بِاللَّهِ وَ سُوءُ خُلْقِهِ وَ اغْتِيابِهِ لِلْمُؤمِنينَ؛ به خدایی که معبودی جز او نیست سوگند که خداوند هیچ مؤمنی را بعد از توبه و استغفار عذاب نمی کند مگر به خاطر سوءظن به خداوند و کوتاهی در امیدواری به ذات پاک او و

---

(1). همان مدرک، صفحه 132، حدیث 5575.

(2). همان مدرک، صفحه 178.

(3). نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث 360، بحار الانوار، جلد 71، صفحه 187.

(4). غرر الحکم، جلد 6، صفحه 244، حدیث 10140.

(5). همان، جلد 5، صفحه 406.



بداخلاقی و غیبت مؤمنین». «1»

2- در حدیث دیگری از حضرت علی علیه السلام می خوانیم که از داود پیامبر علیه السلام

چنین نقل می کند: «یا رَبِّ ما آمَنَ بِکَ مَنْ عَرَفَکَ فَلَمْ یُحْسِنِ الظَنَّ بِکَ؛ پروردگارا! کسی که تو را بشناسد و حسن ظن به تو نداشته باشد به تو ایمان نیاورده است». «2»

3- امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «الْجُبْنُ وَ الْحِرْصُ وَ الْبُخْلُ غَرائِزُ سُوءٍ یَجْمَعُها سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ سُبحانَهُ؛ ترس و حرص و بخل غریزه های مختلفی هستند که تمام آنها در سوء ظن به خداوند جمعند». «3»

به یقین کسی که به امدادها و نصرت الهی ایمان داشته باشد ترسی از دشمنان خدا به خود راه نمی دهد، و کسی که به وعده های پروردگار در زمینه روزی مطمئن باشد حرص نمی زند و از بخل بیزار است بنابراین صفات سه گانه مزبور در واقع از سوء ظن به خداوند سرچشمه می گیرد.

*** آنچه در روایات بالا آمد که آمیخته با نکته های لطیفی درباره علل و انگیزه ها و پی آمدهای سوءظن به مردم و به خدا بود بخشی از روایات فراوانی است که درباره سوءظن در منابع معتبر آمده است و ما از میان آنها ده روایت درباره سوءظن نسبت به مردم و سه روایت در مورد سوءظن به خداوند را گلچین کردیم و در بخش تحلیل ها به نکات مختلفی که در این روایات آمده است می پردازیم.

### حسن ظن در روایات اسلامی

به همان نسبت که سوءظن مایه ویرانی جامعه و بدبختی انسان ها و تشتّت کارها و ناراحتی روح و جسم است، حسن ظن مایه آرامش و وحدت است به همین دلیل

---

(1). بحار الانوار، جلد 67، صفحه 394.

(2). همان مدرک، صفحه 394.

(3). شرح غرر، جلد 2، صفحه 60.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 333

در احادیث زیادی هم حسن ظن نسبت به مردم و هم

حسن ظن نسبت به خداوند مورد تأکید فراوان قرار گرفته است، در مورد حسن ظن نسبت به مردم، احادیث زیر بسیار جالب است:

1- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «حُسْنُ الظَّنِّ مِنْ افْضَلِ الْسَّجایا وَاجْزَلِ الْعَطایا؛ حسن ظن از بهترین صفات انسانی و پربارترین مواهب الهی است». «1»

2- در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم: «حُسْنُ الظَّنِّ مِنْ احْسَنِ الشِّیَمِ وَ افْضَلِ الْقِسَمِ؛ حسن ظن از بهترین خوی ها و برترین بهره ها است». «2»

3- و نیز از همان حضرت نقل شده است که فرمود: «حُسْنُ الظَنِّ یُخَفِّفُ الهَمَّ وَ یُنجْی مِنْ تَقَلُّدِ الْاثْمِ؛ حسن ظن اندوه را سبک می کند، و از آلوده شدن به گناه رهایی می بخشد». «3»

4- در حدیث دیگری باز از همان امام همام چنین نقل شده: «حُسْنُ الظَّنِّ راحَةُ الْقَلْبِ وَ سَلامَةُ الدّینِ؛ حسن ظن مایه آرامش قلب و سلامت دین است». «4»

5- باز در حدیث دیگری از همان امام معصوم علیه السلام چنین می خوانیم: «مَنْ حَسُنَ ظَنُّهُ بِالنّاسِ حازَ مِنْهُمُ الَمحَبَّةَ؛ کسی که نسبت به مردم خوش گمان باشد محبت آنها را به سوی خود جلب خواهد کرد». «5»

و در مورد حسن ظن نسبت به پروردگار عالم نیز احادیث نابی در منابع معتبر اسلامی دیده می شود از جمله:

1- در حدیثی از بعض معصومین علیهم السلام نقل شده است که فرمود: «وَالَّذی لااِلهَ اِلَّا هُوَ ما اعْطِیَ مُؤْمِنٌ قَطُّ خَیْرَ الدُّنیا وَ الْآخِرَهِ الا بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَجائِهِ لَهُ وَ حُسْنِ خُلْقِهِ وَ الْکَفِّ عَنْ اغْتِیابِ الْمُؤْمِنینَ؛ سوگند به خدایی که هیچ معبودی جز او نیست هیچ فرد با ایمانی هرگز به خیر

دنیا و آخرت نمی رسد مگر به خاطر (چند چیز) حسن ظن به خداوند متعال، و امید از درگاه او، و حسن خلق و خودداری از غیبت مؤمنان». «6»

---

(1). غرر الحکم، حدیث 4834.

(2). همان، حدیث 4824.

(3). همان، حدیث 4823.

(4). همان، حدیث 4816.

(5). غرر الحکم، حدیث 8842.

(6). اصول کافی، جلد 2، صفحه 71، حدیث 2.



2- در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم که فرمود: «وَ احْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَانَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ یَقُولُ: انَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِی الْمُؤمِنِ بی انْ خَیْراً فَخَیْراً وَ انْ شَرّاً فَشَرّاً؛ نسبت به خداوند حسن ظن داشته باش، چرا که خداوند متعال می فرماید: من در نزد گمان بنده مؤمن خویشم (و با آن همراهم) اگر گمان خیر داشته باشد به نیکی با او عمل می کنم و اگر گمان بدی داشته باشد به بدی». «1»

3- شبیه همین معنی به صورت جامع تری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «وَالَّذِی لا الهَ الّا هُوَ لایَحْسُنُ ظَنُّ عَبْدٍ مُؤمِنٍ بِاللَّهِ الّا کانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنَّ عَبْدِهِ الْمُؤمِنِ لِانَّ اللَّهَ کَرِیْمٌ بِیَدِهِ الْخَیْراتُ یَسْتَحْیِی انْ یَکُونَ عَبْدُهُ الْمُؤمِنُ قَدْ احْسَنَ بِهِ الظَّنِّ ثُمَّ یُخْلِفُ ظَنَّهُ وَ رَجائَهُ فَاحْسِنُوا بِاللَّهِ الظَّنَّ وَ ارْغَبُوا الَیْهِ؛ قسم به خدایی که معبودی جز او نیست هرگاه بنده مؤمنی حسن ظن به خدا داشته باشد خدا نزد گمان بنده مؤمن خویش است زیرا خداوند کریم است و تمام نیکی ها به دست او است، حیا می کند از این که بنده مؤمنش حسن ظن به او داشته باشد، سپس او گمان و امید او را ناکام کند، بنابراین

حسن ظن به خدا داشته باشید و به سوی او رغبت کنید». «2»

4- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین آمده است که فرمود: «رَأَیْتُ رَجُلًا مِنْ امَّتِی عَلَی الصِّراطِ یَرْتَعِدُ کَما تَرْتَعِدُ السَّعْفَهُ فی یَوْمِ رِیْحٍ عاصِفٍ وَ جائَهُ حُسْنُ ظَنِّهِ بِاللّهِ فَسَّکَنَّ رَعْدَتَهُ؛ (در عالم مکاشفه، یا به هنگام معراج) مردی از امّتم را به صراط دیدم که شدیداً می لرزد، آن گونه که شاخه درخت نخل در روز طوفانی می لرزد، در این هنگام حسن ظنش به خدا به سراغ او آمد و به او آرامش بخشید». «3»

5- در حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر حسن ظن باللّه می خوانیم: «حُسْنُ الظَّنِّ بِاللّهِ انْ لاتَرْجُوَا الَّا اللّهَ وَ لاتَخافَ الّا ذَنْبَهُ؛ حسن ظن به خداوند این است که تنها به خدا امید داشته باشی و جز از گناهت نترسی». «4»

***

---

(1). همان، صفحه 72، حدیث 3.

(2). بحار الانوار، جلد 67، صفحه 365، حدیث 14.

(3). مستدرک الوسائل، جلد 11، صفحه 250.

(4). اصول کافی، جلد 2، صفحه 72، حدیث 4.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 335

تعریف سوءظن و حسن ظن

اشاره

هنگامی که این دو واژه در مورد مردم به کار می رود مفهوم روشنی دارد؛ مفهوم سوءظن آن است که هرگاه کاری از کسی سر زند که قابل تفسیر صحیح و نادرست باشد آن را به صورت نادرستی تفسیر کنیم، مثلاً هنگامی که مردی را با زن ناشناسی ببیند فکر کند آن زن نامحرم است و نیت آنها ارتکاب اعمال خلاف می باشد، در حالی که حسن ظن می گوید بگو حتماً محرم یا همسر او است. یا هنگامی که شخصی اقدام به ساختن مسجد یا بنای خیر دیگری

می کند مقتضای سوءظن آن است هدفش ریاکاری یا اغفال مردم است، در حالی که حسن ظن می گوید این عمل را با انگیزه الهی و نیت خیرخواهانه انجام داده است.

از اینجا روشن می شود که دائره حسن ظن و سوءظن بسیار وسیع و گسترده است و نه تنها در عبادات بلکه در مسائل اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی و سیاسی نیز جاری می شود.

و هنگامی که این دو واژه درباره خداوند به کار رود، منظور از حسن ظن آن است که به وعده های الهی امیدوار باشد، وعده رزق و روزی، وعده یاری کردن یارانش، وعده پیروزی مجاهدان، وعده آمرزش گناهان و مانند اینها. و معنی سوء ظن آن است که به هنگام بروز مشکلات نسبت به وعده های الهی متزلزل شود، و هنگام پیش آمدن امتحانات دشوار در مسائل مالی و غیر آن، وعده های خداوند را فراموش کرده رو به گناه آورد.

در روایات گذشته نیز تعبیرات زنده و روشنی دیده می شود که آنچه را در بالا گفتیم تأیید می کند.

***

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 336

در اینجا نکات مهمی است که باید به تحلیل آنها پرداخت:

1- پیامدها و آثار شوم سوءظن

گسترش دامنه سوء ظن در جوامع بشری، آثار بسیار زیانبار و نامطلوبی دارد که به طور اجمال بر کسی پوشیده نیست، ولی در توضیح آن، جهات ذیل قابل توجه است:

الف) از میان رفتن «اعتماد» که مهمترین سرمایه جامعه است، به خاطر گسترش سوء ظن از مهمترین آثار سوء این رذیله اخلاقی می باشد که در اخبار گذشته نیز به آن اشاره شده بود، از جمله این که می فرمود: «بدترین مردم کسی است که به خاطر سوءظن به هیچ کس اعتماد ندارد، و به خاطر اعمال بدش کسی به

او اعتماد نمی کند».

در جامعه ای که بی اعتمادی حکمفرما است، همدلی، همکاری و تعاون وجود ندارد و آثار و برکات زندگی دسته جمعی از میان می رود.

در حدیثی از امام علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ سائَتْ ظُنُونُه اعْتَقَدَ الْخِیانَهَ بِمَنْ لا یَخُونُه؛ کسی که بدگمان باشد نسبت به کسی که به او خیانتی نکرده بدبین می شود و او را خائن می پندارد». «1»

ب) سوءظن آرامش جامعه را بر هم می زند، همان گونه که آرامش روح صاحبان این رذیله اخلاقی را بر هم می زند، کسی که سوءظن دارد، از همه وحشت دارد و گاه تصور می کند که همه بر ضد او گام بر می دارند و دائماً باید حالت دفاعی به خود بگیرد.

ج) اضافه بر این در بسیاری از موارد به دنبال سوءظن خود حرکت می کند و حادثه می آفرینند، و گاه حتی به خون ریزی منتهی می شود. مخصوصاً در مواردی که افراد، سوءظنّی به نوامیس خود پیدا کنند، یا گمان کنند که دیگران در پی اموال یا

---

(1). غرر الحکم، حدیث 8837.



نوامیس آنها هستند، به گونه ای که می توان گفت عامل اصلی بسیاری از پرونده های جنایی سوءظن های بیجا است که بی گناهان را هدف گیری کرده است.

به همین دلیل در روایات گذشته از علی علیه السلام خواندیم که می فرمود: «سُوءُالظَّنِّ یُفْسِدُ الْامُورَ وَ یَبْعَثُ عَلَی الشُّرُورِ؛ سوءظن کارها را به فساد می کشد و مردم را به انواع بدی ها وادار می کند».

و از این مهمتر این است که در بسیاری از موارد بر اثر سوءظن مرتکب جنایات می شوند، زمانی از اشتباه خود با خبر می گردند که کار از کار

گذشته، به همین دلیل احساس گناهکاری شدیدی به آنها دست می دهد که
گاه آنها را

تا سر حد جنون می کشاند.

به عنوان نمونه به ماجرایی می توان اشاره کرد که برای یکی از پزشکان روانی واقع شده بود که به هنگام بازدید از تیمارستانی به فرد مجنونی برخورد کرد که مرتب کلمه دستمال را تکرار می کرد، هنگامی که پیگیری نمود به اینجا رسید که عامل جنون او این بوده است که روزی در کیف همسرش دستمالی را می بیند که محتوی ادکلن و بعضی از هدایای مناسب مردان است، بلافاصله نسبت به همسرش بدبین می شود که با مرد بیگانه ای ارتباط دارد، و بدون تحقیق بیشتر همسر خود را بر اثر خشم زیاد به قتل می رساند، بعد که دستمال را باز می کند کاغذی در آن می بیند که روی آن نوشته است این هدیه را برای سال روز تولد شوهرم گرفته ام، ناگهان شوک شدیدی به او دست می دهد و دیوانه می شود و مرتب به یاد آن دستمال می افتد.

د) سوءظن در واقع یک ظلم آشکار است، چرا که افراد بی گناه را در منطقه فکر خود هدف انواع تیرهای تهمت قرار می دهد، و اگر آثار عملی بر آن بار کند، مرتکب ظلم های بیشتر می شود، روی این جهت در احادیث گذشته از علی علیه السلام خواندیم که می فرمود: «بدگمانی بدترین ظلم ها است».

ه) سوءظن سبب می شود که انسان به سرعت دوستان خود را از دست بدهد، حتی نزدیکانش او را تنها بگذارند، و این وحشتناک ترین غربت است چرا که هیچ

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 338

انسان با شخصیتی حاضر نمی شود با کسی معاشرت کند که اعمال نیک او را با بدگمانی تفسیر کند و او را به هر کار خلافی متهم سازد. در احادیث گذشته نیز از امیر مؤمنان

علی علیه السلام خواندیم که می فرمود: «کسی که سوءظن بر او غالب شود، راه صلح و صفا میان او و دوستانش را می بندد».

و) در پاره ای از روایات گذشته خواندیم که سوءظن، عبادت انسان را فاسد می کند و پشت او را از بار گناه سنگین می نماید.

اگر منظور از سوءظن در این روایت، سوءظن به پروردگار باشد علت فساد عبادت روشن است. و اگر نسبت به مردم باشد (همان گونه که ذیل روایت گواهی می دهد) به خاطر آن است که در بسیاری از موارد به دنبال سوءظن انسان مرتکب تجسّس، و به دنبال تجسّس مرتکب غیبت و گاه تهمت می شود، و می دانیم غیبت و تهمت یکی از اسباب عدم قبولی عبادت است.

ز) سوءظن چون یک تفکر انحرافی است تدریجاً در سایر افکار انسانی نیز اثر می گذارد، و تحلیل های او نیز از حوادث نادرست می شود، و از رسیدن به واقعیت ها که زمینه پیشرفت و موفقیت است باز می ماند. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین نقل شده است که فرمود: «مَنْ ساءَ ظَنُّهُ ساءَ وَهْمُه؛ کسی که سوء ظن داشته باشد تفکر او خراب می شود».

### پیامدهای سوءظن به خدا

سوءظن به پروردگار و بدبینی نسبت به وعده های الهی و آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبر وارد شده، آثار مخربی در بنیان ایمان و عقائد انسان دارد، و انسان را از خدا دور می سازد، همان گونه که در روایات گذشته خواندیم که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرمود: «داود علیه السلام در مناجاتش می گفت: پروردگارا کسی که تو را بشناسد و حسن ظن به تو نداشته باشد ایمان نیاورده است».

اضافه بر این سوءظن به وعده های الهی سبب فساد

عبادت می گردد، چرا که روح

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 339

اخلاص را در انسان می میراند، و این که در احادیث گذشته خواندیم: «سوءظن عبادت را فاسد می کند» ممکن است اشاره به همین باشد.

نکته دیگر این که سوءظن به وعده های الهی انسان را در برابر حوادث سخت و پیچیده، سست و ناتوان می کند، همان گونه که در تفسیر آیات مربوط به سوءظن خواندیم که: در بعضی از میدان های جنگ، چگونه گروهی از تازه مسلمانان گرفتار سوءظن به وعده های الهی شدند (و در مبارزه با دشمن سست گشتند در حالی که مؤمنان راستین و با معرفت که حسن ظن به خدا داشتند، با کمال قدرت و امیدواری در برابر دشمنان ایستادند و پیروز شدند).

به علاوه سوءظن باللّه، انسان را از عنایات الهی محروم می کند، زیرا خداوند با هر کس مطابق حسن ظن و سوءظن او عمل می نماید، همان گونه که در روایات گذشته اشاره شده بود که «لقمان حکیم» به فرزندش می گفت: «فرزندم نسبت به خدا حسن ظن داشته باش، سپس از مردم سؤال کن کیست که نسبت به خدا گمان نیک داشته باشد و خداوند مطابق آن با او رفتار نکند؟». «1»

کوتاه سخن این که اگر انسان، طالب آرامش و استقامت و ایستادگی و جلب عنایات پروردگار و ایمان خالص است، باید نسبت به خداوند و وعده های او حسن ظن داشته باشد.

### عوامل و انگیزه های سوءظن

اخلاق در قرآن ج 3 365

این رذیله اخلاقی، همانند رذائل دیگر از سرچشمه های متعددی نشأت می گیرد:

1- آلودگی درون و برون: افرادی که خود آلوده اند، دیگران را همچون خود آلوده می پندارند. و از طریق «مقایسه به نفس»، که یکی از صفات غالب انسان ها است مردم

را به کیش خود و به روش خود می پندارند، و تا از آلودگی پاک نشوند، حسن ظن به دیگران نخواهند داشت. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم:

---

(1). آثار الصادقین، جلد 12، صفحه 240.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 340

«لایَظُنُّ بِاحَدٍ خَیْراً لِانَّهُ لایَراهُ الَّا بِطَبْعِ نَفْسِهِ؛ آدم بد به هیچ کس گمان خوب نمی برد، زیرا دیگران را همچون خود می پندارد». «1»

2- همنشینی با بدان: کسی که معاشرانش را از افراد فاسد و مفسد انتخاب کرده است، طبیعی است که نسبت به همه مردم سوء ظن پیدا کند، چرا که تصور می کند معاشران او نمونه هایی از سایر مردمند، همان گونه که در حدیث معروف امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «مُجالَسَهُ الْاشْرارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْاخْیارِ؛ همنشینی با بدان سبب بدگمانی نسبت به نیکان می شود». «2»

3- زندگی در محیطهای فاسد: هنگامی که انسان در خانواده یا در شهر و کشوری که فساد بر آن حاکم شده است زندگی کند، نظر او نسبت به همه افراد حتی به نیکان بد می شود. هر چند معاشران او افراد خوبی باشند ولی غلبه فساد بر محیط کار، خود ایجاد سوءظن می کند.

4- حسد و کینه توزی و تکبر و غرور: بخشی دیگر از عوامل سوءظن است چرا که شخص حسود و کینه توز می خواهد از این طریق از مقام شخص محسود بکاهد و کینه خود را از این طریق اعمال کند، افراد متکبر برای تحقیر دیگران متوسل به سوء ظن می شوند تا آنها را در فکر خود و جامعه، افرادی پست و حقیر جلوه دهد.

5- عقده حقارت: یکی دیگر از عوامل سوءظن است. کسی که گرفتار

خود کم بینی شده، و یا از سوی دیگران مورد تحقیر واقع گشته است سعی می کند دیگران را هم در محیط فکر خود حقیر و پست و آلوده و گنهکار حساب کند، تا از عقده خود بکاهد، و آرامش کاذبی برای خویش فراهم سازد.

اما سوءظن نسبت به خداوند، عمدتاً از ضعف ایمان ناشی می شود، عدم ایمان به صفات ذات و صفات افعال، و ضعف باورها نسبت به علم و قدرت و رحمانیت و رازقیّت و سایر صفات پروردگار او را به سوءظن در وعده هایش می کشاند، و راههای سعادت و نجات را به روی انسان می بندد.

---

(1). غرر الحکم، حدیث 1903.

(2). بحار الانوار، جلد 71، صفحه 197.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 341

### مراتب سوءظن

یکی از سؤالات مهمی که در اینجا مطرح است این است که اصولاً آیا سوءظن یک امر اختیاری است یا غیر اختیاری؟ اگر انسان صحنه ای را می بیند و بی اختیار گمان بدی درباره شخص یا اشخاص می برد، آیا این قابل نکوهش است؟ و ممکن است در دائره تکلیف قرار گیرد، با این که همه مقدمات آن غیر اختیاری بوده؟ و چگونه ممکن است آن همه مذمت و کیفر به یک امر غیر اختیاری تعلق گیرد؟

برای پاسخ این سؤال دو راه را می توان پیمود:

1- نخست این که: این بدگمانی که در فکر انسان پیدا شده به تنهائی مشمول مجازاتها و نکوهش ها نیست، بلکه اگر در مرحله عمل ظاهر نشود، و انسان ترتیب اثری بر آن ندهد، سخنی نگوید، و کاری که دلالت بر بدگمانی می کند انجام ندهد، نه جای نکوهش دارد و نه کیفر.

به همین دلیل بعضی از بزرگان علم اخلاق، چنین گفته اند: «وَ امّا الْخَواطِرُ وَ

حَدِیْثُ النَّفْسِ فَهُوَ مَعْفُوٌّ عَنْهُ ... وَلکِنَّ الْمَنْهِیَّ عَنْهُ انْ تَظُنَّ، وَ الظَّنُّ عِبارَهٌ عَمَّا تَرْکَنُ الَیْهِ النَّفْسُ، وَ تَمِیْلُ الَیْهِ الْقَلْبُ؛ آنچه به خاطر، خطور می کند و انسان با خودش می گوید، مورد عفو واقع شده ... آنچه از آن نهی شده این است که: گمان (بد) ببری، و گمان آن است که فکر تو به آن اعتماد کند، و قلب به آن مایل شود (و طبعاً در عمل ظاهر گردد)». «1»

کوتاه سخن این که سوءظن دارای سه مرحله است: «سوءظن قلبی»، «سوءظن زبانی»، «سوءظن عملی». آنچه در قلب است مشمول تکلیف نیست چون از اختیار بیرون است، ولی آنچه در زبان و در عمل است، حرام و ممنوع می باشد.

به همین دلیل، در بعضی از روایات می خوانیم: «سه چیز است که هیچکس از آن برکنار نمی ماند، یکی از آنها گمان بد است» سپس فرمود: «وَاذا ظَنَنْتَ فَلا تَحَقَّقْ؛ هنگامی که گمان بدی بردی ترتیب اثر به آن مده». «2»

2- دیگر اینکه: بسیاری از سوءظن های غیر اختیاری یا در ابتدا مقدمات

---

(1). المحجه البیضاء، جلد 5، صفحه 268.

(2). فرائد الاصول شیخ انصاری، در بحث حدیث رفع. بحار الانوار، جلد 55، صفحه 320، ذیل حدیث 9.



اختیاری دارد یا در ادامه راه، افرادی که با افراد بد همنشینی می کنند سوءظن به نیکان پیدا خواهند کرد، بنابراین بر آنها لازم است از همنشینی با بدان بپرهیزند تا حالت سوءظن آنان بر طرف گردد، و این یک امر اختیاری است. و اگر بدون مقدمات اختیاری چنین گمانی برای انسان پیدا شد انسان درباره آن باید بیندیشد، و احتمالات صحیح را مد نظر قرار دهد. مثلاً

بگوید: این زن ناشناس که با فلان کس است شاید خواهر او یا فرزند خواهر، یا فرزند برادر، یا همسر او است، و ممکن است من آنها را نشناسم، بی شک اندیشه در این احتمالات صحیح، سبب می شود که سوءظن سست گردد یا به کلی برطرف شود. به همین دلیل حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اطْلُبْ لِاخِیْکَ عُذْراً فَانْ لَمْ تَجِدْ لَهُ عُذْراً فَالَتمِسْ لَهُ عُذْراً؛ برای برادر مسلمانت (جهت توجیه اعمالش) عذری جستجو کن و اگر عذری نیافتی باز هم کوشش کن عذری بیابی». «1»

و در حدیثی که قبلًا از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت کردیم، خواندیم که می فرمود:

«کار برادرت را به بهترین صورت حمل کن ... و گمان بدی به سخنی که از برادرت شنیده می شود، مبر، در حالی که می توانی محمل صحیحی برای آن پیدا کنی».

به این ترتیب ما می توانیم از یک نظر سوءظن را به سه گونه تقسیم کنیم:

1- سوءظنی که آثارش در سخن و رفتار پیدا می شود. این سوءظن حرام است.

2- سوءظنی که اثر ظاهری ندارد، ولی با تفکر و اندیشه و از بین بردن مقدمات خارجی، زوال می پذیرد، این گونه سوءظن احتمال دارد مشمول ادله حرمت باشد.

3- سوءظنی که هیچ اثر خارجی بر آن مترتب نمی شود و به کلی از اختیار انسان بیرون است، و با هیچ کاری از میان نمی رود چنین سوءظنی مشمول تکالیف شرع نیست، مادام که انسان ترتیب اثری بر آن نداده باشد.

و این که در قرآن مجید در آیه 36 سوره اسراء می خوانیم: «وَ لاتَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ انَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ اولئِکَ کانَ عَنْهُ

مَسْئُولاً؛ از آنچه علم به آن نداری پیروی نکن، چرا که گوش و چشم و دل، همه مسئولند.» نیز ناظر به همین معنی است.

---

(1). بحار الانوار، جلد 72، صفحه 196، حدیث 15.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 343

### طرق درمان بدگمانی

در اینجا نخست باید به سراغ اصول حاکم بر درمان بیماری های اخلاقی و رذائل برویم که همان اندیشیدن در آثار نکبت بار آن است، زیرا هنگامی که انسان به پیامدهای سوءظن بیندیشد، که چگونه سرمایه اعتماد اجتماعی را از بین می برد و آرامش جامعه را بر هم می زند، و سبب می شود که انسان دوستان خود را از دست دهد و او را از واقعیت های اجتماع غافل می سازد و انسان را به ظلم و ستم در حق دیگران وادار می کند- آن گونه که شرح آنها گذشت- خواه ناخواه از این خوی زشت و رذیله اخلاقی فاصله می گیرد، همان گونه که آگاهی انسان بر مسموم بودن یک غذا، سبب فاصله گرفتن از آن می شود، این از یک سوء، از سوی دیگر هرگاه انسان ریشه های این گناه را قطع کند یعنی از همنشینی با بدان که سبب سوء ظن به نیکان است بپرهیزد و تا می تواند از زندگی در محیطهای فاسد دور شود، حسد و کینه توزی و تکبر و غرور را که از عوامل اصلی سوءظن هستند از خود دور سازد همچنین سایر انگیزه ها و ریشه ها را قطع کند به یقین این رذیله اخلاقی از وجود او برچیده خواهد شد.

اضافه بر این ها امور زیر می تواند به نجات از شرّ این خوی زشت کمک کند:

الف) جستجوی توجیه صحیح برای اعمال مبهمی که ممکن است سبب سوءظن گردد. همان گونه که در روایات

سابق خواندیم که امام علی علیه السلام می فرماید: «لاتَظُنَّنَ بِکَلِمَهٍ خَرَجَتْ مِنْ احَدٍ سُوءً وَ انْتَ تَجِدُ لَها فِی الْخَیْرِ مُحْتَمِلًا؛ هرگز به سخنی که از کسی صادر می شود گمان بد مبر در حالی که می توانی توجیه صحیحی برای آن بیابی». «1»

روشن است بسیاری از کسانی که در زندگی شخصی مورد سوءظن و بدگمانی واقع می شوند اعمالشان قابل توجیه و حمل بر صحت است.

ب) همیشه تجسّس در کار دیگران در عین آن که از سوءظن سرچشمه می گیرد سبب تشدید سوءظن می شود، اگر انسان از تجسّس در زندگی خصوصی افراد

---

(1). نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث 360.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 344

بپرهیزد، یکی از مهمترین عوامل سوءظن را از خود دور ساخته است.

ج) ترتیب اثر ندادن به بدگمانی نیز یکی دیگر از طرق درمان آن است، زیرا اگر انسان نسبت به کسی بدگمان شد، و به دنبال آن از او فاصله گرفت و اظهار بی اعتمادی نمود، و خلاصه در لابلای اعمالش آثار بدگمانی ظاهر شد، سبب تشدید این صفت می شود، ولی با بی اعتنایی و ترتیب اثر ندادن تدریجاً ضعیف و محو می گردد. به همین دلیل در روایات اسلامی می خوانیم: «اذا ظَنَنْتُمْ فَلا تَحَقَّقُوا؛ هنگامی که گمان بد بردید، به آن ترتیب اثر ندهید». «1»

بی شک توجه به مجازات های الهی و آثار سوء معنوی این رذیله اخلاقی که نمونه ای از آن در روایات آغاز بحث گذشت، نیز اثر قوی و بازدارنده در این زمینه دارد، و انسان را به ترک آن دعوت می کند.

### موارد استثناء

بی تردید زشتی سوءظن، هر چند به عنوان یک قاعده کلی مورد قبول است استثنائاتی نیز دارد که در روایات اسلامی به آن اشاره شده است از

جمله:

الف) هرگاه فساد در محیطی به صورت یک خوی غالب درآید، و آلودگان غلبه پیدا کنند، حسن ظن در چنین شرائطی نه تنها از فضایل اخلاقی نیست، بلکه ممکن است انسان را گرفتار عواقب ناگواری کند. لذا در روایات اسلامی نسبت به این موضوع هشدار داده شده است.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «اذا اسْتَوْلَی الصَّلاحُ عَلَی الزَّمانِ وَ اهْلِهِ ثُمَّ اساءَ رَجُلٌ الظَنَّ بِرَجُلٍ لَمْ تَظْهَرْ مِنْهُ حَوْبَهٌ فَقَدْ ظَلَم، وَ اذا اسْتَوْلَی الْفَسادُ عَلَی الزَّمانِ وَ اهْلِهِ فَاحْسَنَ رَجُلٌ الظَّنَ بِرَجُلٍ فَقَدْ غَرَّرَ؛ هنگامی که صلاح و دوستی بر زمان و اهلش غالب شود، سپس کسی نسبت به دیگری که گناهی از او آشکار نشده است سوءظن پیدا کند، ظلم و ستم کرده است، و هرگاه فساد بر زمان و اهلش چیره گردد، و در این حال کسی به دیگری حسن ظن پیدا کند، خود را فریب داده است». «2»

---

(1). کنز العمال، جلد 3، صفحه 497، حدیث 7585.

(2). نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث 114.



همین مضمون از امام صادق و امام کاظم و امام علی الهادی علیهم السلام با تعبیرات مختلف نقل شده است. «1»

حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده می فرماید: «احْتَرِسُوا مِنَ النَّاسِ بِسُوءِ الظَّنِّ؛ با سوءظن در برابر مردم از خود پاسداری کنید» «2» نیز ممکن است اشاره به چنین زمان و چنین حال و احوالی باشد. وگرنه سوءظن به عنوان یک اصل هرگز مورد ستایش نیست.

از این روایات در مجموع چنین استفاده می شود که در محیطهای نسبتاً سالم، اصل را باید بر حسن ظن گذارد، و به

عکس در محیطهای فاسد، اصل را باید بر سوء ظن گذاشت. البته نه به معنی این که انسان چیزی را ندانسته به کسی نسبت دهد بلکه در چنین زمانی باید احتیاط را از دست ندهد، مبادا گرفتار زیان های جبران ناپذیر شود.

البته نباید این استثناء و این گونه احادیث بهانه گردد که هر کس به هر کس سوءظن پیدا کند و بگوید زمانه فاسد شده و حسن ظن غلط است. حتی در زمان های فاسد هم باید افراد را گروه بندی کرد، افراد ظاهر الصّلاح که در صف خوبان قرار دارند و خلاف روشنی از آنها دیده نشده نباید مورد سوءظن واقع شوند.

ولی گروه هایی که در صف مفسده انگیزان قرار گرفته اند، و کارهای خلاف از آنها مکرر دیده شده هرگز نسبت به حرکات آنها نباید خوشبین بود.

ب) در مسایل امنیتی و اطلاعاتی که به سرنوشت جامعه مربوط است، نمی توان با خوشبینی به هر حرکتی در جامعه نگاه کرد، بلکه باید در آنجا حسن ظن را کنار گذاشت. یا به تعبیر دیگر باید با احتیاط لازم با این گونه حرکات برخورد کرد. مفهوم این سخن آن نیست که با سوءظن کسی مورد مجازات یا هتک و اهانت و یا بی مهری قرار گیرد، بلکه منظور این است که تمام حرکات مشکوک باید زیر نظر باشد، و پیرامون آن تحقیق شود، اگر بعد از تحقیق دلائل روشنی بر انجام کار خلاف توأم با

---

(1). میزان الحکمه، جلد 2، صفحه 1787، حدیث 11575 تا 11577.

(2). بحار الانوار، جلد 74، صفحه 158، حدیث 142.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 346

نیت سوء به دست آمد تعقیب گردد.

ج) از موارد دیگری که سوءظن نه تنها جایز است

بلکه ممکن است واجب باشد در برابر دشمنان است، ممکن است دشمن دم از صلح و دوستی و محبت و تغییر رویه بزند و دست دوستی به سوی ما دراز کند. در این گونه موارد هرگز نباید گرفتار حسن ظن شد، و بلافاصله دست دشمن را فشرد و به او اعتماد کرد، بلکه؛ باید احتمال داد ممکن است تمام اینها مکر و فریب و خدعه و نیرنگ باشد، و توطئه ای برای غافلگیر ساختن.

روی همین اصل در فرمان معروف «مالک اشتر» آمده است: «الْحَذَرَ کُلَ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّکَ بَعْدَ صُلْحِهِ فَانَّ الْعَدُوَّ رُبَما قارَبَ لِیَتَغَفَّلَ فَخُذْ بِالْحَزْمِ وَ اتَّهِمْ فی ذلِکَ حُسْنَ الظَّنِّ؛ هنگامی که با دشمنت پیمان صلح بستی، کاملاً از او بر حذر باش، زیرا دشمن گاه نزدیک می شود تا طرف را غافلگیر کند، بنابراین در چنین شرایطی احتیاط را از دست نده، و دوراندیش باش، و حسن ظن خویش را متهم ساز». «1»

---

(1). نهج البلاغه، نامه 53.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 347

13

## تجسّس یا جستجوگری در کارهای خصوصی مردم

### اشاره

تجسّس به معنی جستجوگری در اعمال و امور مربوط به دیگران است، و غالباً در مورد امور نامطلوب و خلاف اخلاق به کار می رود، ولی تجسّس در لغت عرب به معنی جستجوگری در امور مثبت است.

در حقیقت سوءظن و گمان بد سبب می شود که انسان برای کشف اسرار و رازهای نهانی مردم به جستجو بپردازد، و گاه عوامل دیگری مانند: بخل و حسد و تنگ نظری ممکن است انگیزه این کار زشت باشد.

تجسّس به صورتی که در بالا گفته شد در اسلام شدیداً ممنوع است و سبب ناامنی اجتماع و سرچشمه انواع خصومت ها می شود، اگر اجازه داده شود هر کسی به

جستجوگری در زندگی خصوصی دیگران بپردازد، ممکن است آبروی بسیاری از افراد بر باد برود، و آتش کینه توزی و دشمنی در جامعه روشن شود، و جهنمی به وجود آید که تمام افراد اجتماع در آن در عذاب باشند.

البته این حکم اخلاقی و اسلامی هیچگاه تضادی با ضرورت وجود دستگاه های اطلاعاتی در حکومت اسلامی ندارد، چرا که آن مربوط به زندگی خصوصی افراد است و این مربوط به سرنوشت جامعه، و پیش گیری از نفوذ عوامل بیگانه و توطئه و



تخریب آنان است. با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم.

تنها آیه ای که در قرآن مجید با صراحت نهی از تجسّس می کند آیه 12 سوره حجرات است می فرماید:

«یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنَوا اجْتَنِبُوا کَثِیْراً مِنَ الظَّنِ انَّ بَعْضَ الظَّنَّ اثْمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لایَغْتَبْ بَعْضُکُم بَعْضاً؛ ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری از گمان ها بپرهیزید چرا که پاره ای از گمان ها گناه است و (در کار دیگران) تجسّس نکنید، و یکدیگر را غیبت ننماید ..».

همان گونه که در بحث غیبت و سوءظن نیز اشاره شده، آیه شریفه فوق از سه چیز نهی می کند که در واقع علت و معلول یکدیگرند، نخست از گمان بد که سرچشمه تجسّس می شود، سپس از تجسّس که سبب آگاهی بر عیوب پنهانی مردم و غیبت آنان می گردد.

همان گونه که در بالا اشاره شد «تجسّس» بار منفی دارد و معمولاً در مواردی گفته می شود که یک کار غیر اخلاقی صورت می گیرد. ولی «تجسّس» در جایی به کار می رود که انسان در جستجوی شی ء مطلوبی باشد. چنانکه در داستان «یوسف» علیه السلام می خوانیم که «یعقوب» به فرزندانش دستور داد:

«يا بُنَيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ اخِيْهِ وَ لا تَيْئَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ؛ ای فرزندان من بروید و از (گم شده های من) یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت الهی مأیوس نشوید». «1»

بعضی نیز گفته اند: تحسّس به معنی گوش دادن مخفیانه یا استراق سمع نسبت به سخنان دیگران است در حالی که تجسّس، جستجوی عملی از اسرار و عیوب دیگران می باشد.

این نکته قابل توجه است که نهی از تجسّس در آیه سوره حجرات، هیچ قید و شرطی ندارد، و این نشان می دهد اصل بر حرمت تجسّس به عنوان یک قاعده کلی است، و اگر در شرایط خاصی به خاطر اهداف مهمتری مجاز شمرده شود، عنوان استثناء خواهد داشت.

---

(1). یوسف، آیه 87.



توجه به آیه فوق و حرمت تجسّس در میان مسلمین به قدری روشن بوده است که توده مردم نیز در مسائل مورد ابتلاء خود به آن استدلال می کردند. حدیثی که در بعضی از منابع اهل سنت (کنز العمّال) از (ثورکندی) نقل شده شاهد این مدّعا است، می گوید «عمر بن خطاب» گاهی در شبها برای مسایل امنیتی در «مدینه» گشت می زد از درون خانه ای صدای مردی را شنید که مشغول آواز خوانی بود، «عمر» از دیوار بالا رفت و گفت: ای دشمن خدا آیا گمان کردی تو مشغول گناهی و خداوند تو را مستور داشته است؟

آن مرد به «عمر» گفت ای خلیفه عجله مکن! اگر من یک گناه کرده ام تو سه گناه کرده ای، خداوند می فرماید: «ولاتجسّسوا»، تو تجسّس کردی، و نیز می فرماید:

«وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ابْوابِها؛ از در وارد خانه شوید» «1» تو از دیوار آمدی! و خداوند می فرماید: «لاتَدْخُلُوا

بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُم حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلَى اهْلِها؛ در خانه هایی غیر از خانه های خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل خانه سلام کنید». «2»
تو بدون اجازه وارد شدی.

عمر (در برابر این استدلال) وا ماند (و به او) گفت: اگر تو را مورد عفو قرار دهم به راه راست خواهی آمد؟ گفت: آری، عمر از او صرف نظر کرد و بیرون آمد. «3»

### تجسّس در روایات اسلامی

مسأله تجسّس در روایات اسلامی مورد نکوهش شدید واقع شده است به گونه ای که هر خواننده ای به اهمیت آن کاملًا واقف می شود از جمله:

1- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «ايَّاكُمْ وَ الظَّنَّ فَانَّ الظَّنَّ اكْذَبُ الْحَدِيْثِ وَ لا تَحَسَّسُوا وَ لاتَجَسَّسُوا؛ از گمان (بد) بپرهیزید زیرا گمان (بد) دروغ ترین سخن است، و تحسّس و تجسّس نکنید». «4»

2- در حدیث دیگری از همان حضرت چنین می خوانیم: «لا تَحاسَدُوا و لاتَباغَضُوا

---

(1). بقره، آیه 189.

(2). نور، آیه 27.

(3). کنز العمال، جلد 3، صفحه 808، حدیث 8827.

(4). صحیح مسلم، جلد 4، صفحه 1985، حدیث 2563.



وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا تَحَسَّسُوا وَ لا تَناجَشُوا وَ كُونُوا عِبادَ اللَّهِ اخْواناً؛ نسبت به یکدیگر حسد نورزید و بغض و کینه نداشته باشید، و در کار دیگران تحسّس و تجسّس نکنید، و مردم را (با کارهای مختلف خود) از خود نرانید، و بندگان خدا و برادران دینی باشید».

از این حدیث به خوبی به دست می آید که تجسّس همانند حسد و کینه و نفرت، سبب دوری مردم از یکدیگر و از هم پاشیدن شیرازه اجتماع است. «1»

مرحوم کلینی در کتاب کافی در حدیثی از پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند که فرمودند: «یا مَعْشَرَ مَنْ اسْلَمَ بِلِسانِهِ وَ لَمْ یُسْلِمُ بِقَلْبِهِ لا تَتَّبِعُوا عَثَراتِ الْمُسْلِمینَ، فَانّهُ مَنْ تَتَبَّعُ عَشَراتِ الْمُسْلِمینَ تَتَبَّعُ اللّهُ عَثْرَتَهُ وَ مَنْ تَتَبَّعُ عَثْرَتَهُ یُفْضِحْهُ؛ ای گروهی که با زبان مسلمان شده اید اما دل شما اسلام را نپذیرفته است، از لغزش های مسلمانان جستجو مکنید، چرا که هر کس تجسّس درباره لغزش های مسلمین کند، خداوند از لغزش او جستجو خواهد کرد، و هر کس که خداوند از لغزش او جستجو کند، رسوایش خواهد نمود». «2»

3- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «تَتَبَّعُ الْعُیُوبِ مِنْ اقْبَحِ الْعُیُوبِ وَ شَرِّ السَّیِّئاتِ؛ جستجو کردن از عیب دیگران از زشت ترین عیوب و بدترین گناهان است». «3»

4- در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم: «مَنْ بَحَثَ عَنْ اسْرارِ غَیرِهِ اظْهَرَاللّهُ اسْرارَهُ؛ کسی که از اسرار دیگران تفتیش کند، خداوند اسرار او را بر ملا می سازد». «4»

5- در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام آمده است: «مَنْ تَتَبَّعَ خَفِیّاتِ الْعُیُوبِ حَرَّمَهُ اللّهُ مَوَدّاتِ الْقُلُوبِ؛ کسی که در جستجوی عیوب پنهانی دیگران باشد خداوند او را از دوستی دل های مردم محروم می سازد». «5»

6- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام چنین می خوانیم: که به یکی از یارانش فرمود: «لا تَفَتَّشِ النّاسَ عَن ادْیانِهِمْ فَتَبْقی بِلا صَدِیقٍ؛ درباره عقائد مردم تفتیش نکن که بی دوست خواهی ماند». «6»

---

(1). همان مدرک.

(2). اصول کافی، جلد 2، صفحه 354، حدیث 4.

(3). شرح غرر، جلد 3، صفحه 1386، حدیث 4581.

(4). همان مدرک، جلد 5، صفحه 371، حدیث 8799.

(5). همان مدرک، حدیث 8800.

(6). بحار الانوار، جلد 75، صفحه 253، حديث 109.

اخلاق

در قرآن، ج 3، ص: 351

چرا که غالب مردم عیوب و اشکالاتی در عقیده (یا در عمل) دارند که هرگاه پنهان بماند و عمل به ظاهر حال بشود دوستی مردم با یکدیگر میسّر است، در غیر این صورت انسان بدون دوست و تنها می ماند.

### پیامدهای سوء تجسّس

جستجوگری در کار دیگران آثار بسیار منفی در زندگی فردی و اجتماعی دارد زیرا از یک سو سبب نفرت مردم از جستجوگر که به حریم زندگی شخصی و اسرار آنها هجوم می برد می شود، هیچ کس تحمل نمی کند که دیگری در زندگی خصوصی او دخالت کند و یا در پی کشف اسرار او باشد، چنین کسی را متجاوز، بی شرم و بی شخصیت می دانند، و مردم از او سخت متنفرند.

حدیثی که در بالا خواندیم و می فرمود: افراد جستجوگر بر اسرار عیوب مردم بدون دوست می مانند ممکن است اشاره به این مطلب باشد.

از سویی دیگر غالب مردم دارای نقاط ضعف و عیوبی هستند چنانچه مستور بماند می توانند با هم زندگی کنند، ولی برملا شدن عیوب پنهانی سبب بدبینی و بی اعتمادی نسبت به هر کس خواهد شد، و همین امر شیرازه امور اجتماعی را از هم می پاشد.

حدیث بالا به این نکته نیز می تواند اشاره داشته باشد که تفتیش در حال دیگران سبب بدبینی به همه و از دست دادن تمام دوست ها می شود.

از سوی سوم جستجو و تفتیش درباره عقائد و اسرار و عیوب دیگران سبب کینه توزی و عداوت در صحنه اجتماع و گاه منجر به درگیری های شدید می شود.

اگر سلامت جامعه و امنیت و آرامش را طالب باشیم، باید از این امر به شدت بپرهیزیم.

از سوی چهارم بسیاری از مردم در این گونه موارد مقابله به مثل می کنند،

یعنی سعی می کنند به اسرار زندگی و عیوب پنهانی تفتیش کنندگان پی ببرند و بر ملا سازند و شاید حدیثی که می گوید: «مَنْ بَحَثَ عَنْ اسْرارِ غَیرِهِ اظْهَرَ اللَّهُ اسْرارَهُ؛ کسی



که از اسرار دیگران جستجو کند، خداوند اسرار او را فاش می کند». «1»

و حدیث دیگری که می گوید: «مَنْ کَشَفَ حِجابَ اخِیهِ انْکَشَفَ عَوراتِ بِیْتِهِ؛ کسی که پرده از اسرار دیگران بردارد، اسرار خانه او فاش خواهد شد». «2» ممکن است اشاره به همین معنی، یا اشاره به اثر وضعی و مجازات الهی این عمل در دنیا باشد.

در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار آمده است: «مَنْ تَطَّلَعَ عَلی اسرارِ جارِهِ انْتَهَکَتْ اسْتارُهُ؛ کسی که تفتیش از اسرار همسایه خود کند، پرده اسرار او پاره می شود». «3»

*** سرچشمه های این رذیله اخلاقی یعنی تفتیش در احوال و اسرار دیگران نیز بسیار است، از جمله:

1- سوءظن و بدبینی غالباً انسان را به سوی تجسّس درباره دیگران می راند و هرگاه جای خود را به حسن ظن بدهد، به فکر تفتیش پیرامون عیوب دیگران نخواهد افتاد. به همین دلیل- همان گونه که در سابق نیز اشاره شد- در آیه 12 سوره حجرات، نهی از تجسّس به دنبال نهی از سوء ظن قرار گرفته است.

2- آلودگی به گناهان و عیوب مختلف یکی دیگر از عوامل جستجوگری در حال دیگران است، چرا که افراد آلوده و پر عیب می خواهند همتایانی پیدا کنند و از این طریق به خود آرامش کاذب دهند که اگر ما آلوده ایم کیست که آلوده نباشد.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «شَرُّ النَّاسِ الظَّانُّونَ وَ شَرُّ الظَّانِّینَ الْمُتَجَسِّسُونَ

...؛ بدترین مردم سوءظن برندگانند و بدترین سوءظن برندگان، تفتیش کنندگانند». «4»

3- حسد و کینه توزی و عداوت و تکبر و خود برتر بینی هر کدام می تواند عاملی برای جستجوگری باشد تا مقصود را از درجه اعتبار بیندازد، و زهر عداوت خود را

---

(1). شرح غرر الحکم، جلد 5، صفحه 371، حدیث 8799.

(2). همان مدرک، حدیث 8802.

(3). همان مدرک، حدیث 8798.

(4). مستدرک الوسائل، چاپ جدید، جلد 9، صفحه 147، حدیث 15 (باب 141).



بریزد، و خود برتر بینی را اشباع کند.

4- ضعف ایمان نیز یکی از عوامل بسیاری از صفات رذیله و از جمله تفتیش در حال دیگران است، زیرا انسان ضعیف الایمان احترامی برای ایمان و حیثیت دیگران قائل نیست، و به آسانی به حریم زندگی خصوصی آنها تجاوز می کند و از بین بردن آبروی مسلمانان آبرومند برای او مسأله مهمی محسوب نمی شود، همان گونه که در احادیث گذشته در کلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خواندیم که این گونه افراد را به عنوان «یا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلسانِهِ وَ لَمْ یَدْخُلِ الْایمانُ فی قَلْبِهِ؛ ای گروهی که به زبان ایمان آورده اید، ولی ایمان در دل شما وارد نشده» خطاب می فرماید.

### استثنائات

#### اشاره

به دنبال بحث های گذشته این سوال مطرح می شود که آیا تجسّس در تمام موارد به عنوان یک عمل ضد اخلاقی ممنوع و حرام شمرده می شود

و یا موارد و استثنائاتی هم دارد، همه کشورهای دنیا اعم از اسلامی و غیر اسلامی دارای سازمان های وسیع اطلاعاتی هستند که گاه تمام زندگی افراد را مورد تجسّس قرار می دهند، و سعی در کشف اسرار آنها دارند، موارد دیگری که تجسّس و تفتیش

از نظر عقلای جهان نه تنها ممنوع نیست بلکه لازم شمرده می شود نیز وجود دارد.

در پاسخ این سوال باید گفت که این اصل کلی نیز مانند بسیاری از اصول دیگر استثنائات غیر قابل انکاری دارد از جمله:

1- سازمان های اطلاعاتی

هر حکومتی وظیفه دارد کشورش را از شرّ توطئه های دشمنان بیرونی و درونی و جاسوسان دشمن حفظ کند. بی شک اگر مدیران جامعه بخواهند در برابر هر پیش آمدی با حسن ظن برخورد کنند به زودی گرفتار عواقب دردناک توطئه های منافقان داخلی و دشمنان خارجی خواهند شد، زیرا نقشه های آنان بسیار مرموز، و افراد آنها کاملاً ظواهر را حفظ می کنند، و جز با تفتیش و تجسّس دقیق امکان

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 354

آگاهی بر آن توطئه ها و خنثی کردن آنها وجود ندارد.

در چنین مواردی باید حسن ظن را کنار گذاشت، و با سوء ظن به هر پدیده ای نگریست و برای حفظ اهداف بزرگتر و والاتر یعنی مصالح امت اسلامی به تجسّس پرداخت و در واقع فلسفه تشکیل دستگاههای اطلاعاتی و ضدّ اطلاعاتی دشمن (ضد جاسوسان بیگانه) همین است. و به تعبیر دیگر این استثناء از قانون اهم و مهم سرچشمه می گیرد، و ای بسا افرادی که مورد سوءظن واقع می شوند و در اسرار زندگی آنها تفتیش به عمل می آید، افراد سالم و بی گناهی باشند ولی بدیهی است برای پیدا کردن گنهکاران واقعی و مزدوران دشمن چاره ای جز جستجوی وسیع در تمام مواردی که احتمال آن وجود دارد نمی باشد.

حتّی گاه لازم می شود، جاسوسانی در لباس مختلف به میان دشمنان بفرستند یا در مؤسّسات مهم داخلی افرادی در قالب کارمند و کارگر و نظافتچی و مانند آن مبعوث کنند تا اگر

بذر فتنه ای پاشیده شده و توطئه ای در حال شکل گرفتن است، پیش از آن که آتش آن زبانه کشد و مصالح امت را در کام خود فرو برد، در نطفه خفه و خاموش کنند.

البتّه مفهوم این سخن این نیست که این امر بهانه ای شود برای دخالت در زندگی خصوصی همه افراد و افشای اسراری که هیچ گونه ارتباطی با مصالح امت ندارد، هر چند متأسفانه از این اصل عقلایی همیشه سوء استفاده هایی شده است، با توجه به این که این یک حکم استثنایی است باید دقیقاً در مواردی که فلسفه آن وجود دارد دنبال شود و حتی یک قدم فراتر از آن رفتن جایز نیست.

در آیات قرآن و تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و روایات اسلامی اشارات روشنی به این مسأله دیده می شود.

در آیه 47 توبه قرآن تصریح می کند که در میان شما جاسوسان دشمن وجود دارند (وَ فیکُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ)، یعنی باید مراقب آنها باشید.

داستان تفتیش زنی که اخبار مدینه را در آستانه جریان فتح مکه برای ابو سفیان می برد، به وسیله علی علیه السلام از طریق تهدید او با شمشیر تا آنجا که مجبور شد نامه

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 355

منافقان را که در لابلای گیسوی خود پنهان کرده بود بیرون بیاورد و تحویل دهد «1» و ماجرای استخبار حذیفه در جنگ احزاب از وضع دشمن و نفوذ در قلب لشکر آنها و آوردن اخبار آنها برای رسول اللّه در تاریخ اسلام معروف است. «2»

از آیات قرآن مجید استفاده می شود که این مسأله در عصر انبیای گذشته نیز وجود داشته است و گاه به صورت اعجازآمیز حتی از پرندگان

برای آگاهی از اوضاع مناطق دور دست مانند آنچه در داستان سلیمان و هدهد آمده استفاده می کردند.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم: «کانَ رَسُولُ اللّهُ صلی الله علیه و آله اذا بَعَثَ جَیْشَاً فَاتَّهَمَ امیراً- یا فَاتَّهم امیراً- بَعَثَ مَعَهُمْ مِنْ ثِقاتِهِ مَنْ یَتَجَسَّسُ لَهُ خَبَرهُ؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که لشکری را می فرستاد و امیری بر آنها می گماشت (که ممکن بود گاهی مورد اتّهام واقع شود) همراه او یکی از افراد مورد اعتماد را می فرستاد تا اخبار او را جستجو کرده و به رسول اللّه گزارش دهد». «3»

در نهج البلاغه در نامه 33 نهج البلاغه می خوانیم که امام امیر مؤمنان علیه السلام به قُشَمِ بنِ عباس فرماندار مکه چنین می نویسد: «امَّا بَعْدُ فَانَّ عَینی بِالْمَغْرِبَ کَتَبَ اِلَیَّ یُعْلِمُنی انَّهَ وُجِّهَ الَی الْمُوسِمَ اناسٌ مِنْ اهلِ الشَّامِ، الْعَمْیِ الْقُلُوبِ ... الَّذِینَ یَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالباطِلِ وَ یُطیعُونَ الَمخْلُوقَ فِی مَعْصِیَهِ الخالِقِ ... فَاقِمْ عَلی ما فِی یَدَیْکَ قِیامَ الْحازِمِ الصَّلِیب؛ اما بعد مأمور اطلاعات من در مغرب (شام) برایم نوشته و مرا آگاه ساخته که گروهی از مردم شام به سوی حج گسیل داده شده اند، گروهی کوردل ... که حق را با باطل می آمیزند، و از مخلوق در طریق نافرمانی خالق اطاعت می کنند ... بنابراین مراقب منطقه خویش باش مراقبت شخصی دوراندیش و نیرومند».

در حدیث دیگری از انس بن مالک نقل شده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دیده شود بَسْبُسه «4» (شخصی از یارانش) را به عنوان مأمور اطلاعاتی فرستاد تا خبرهایی از قافله ابو سفیان برای او بیاورد. «5»

---

(1). برای توضیح بیشتر

به جلد 10 پیام قرآن، صفحه 403 به بعد مراجعه فرمائید.

(2). برای توضیح بیشتر به جلد 10 پیام قرآن، صفحه 403 به بعد مراجعه فرمائید.

(3). وسائل الشیعه، جلد 11، صفحه 44، حدیث 4.

(4). در بعضی از کتب بَسْبَسْ نقل شده، او بسبس بن عمرو است. (سیره ابن هشام، جلد 2، صفحه 265).

(5). سنن ابی داود، حدیث 2618.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 356

در نامه مالک اشتر نیز اشاره روشنی به این مطلب دیده می شود که امیر مؤمنان علی علیه السلام به او دستور می دهد که مأموران اطلاعاتی خود را برای بررسی حال کارمندان و کارکنان مخفیانه بفرستد به گونه ای که آنان احساس کنند که دائماً چشم هایی از نقطه نامعلوم مراقب کار آنها است می فرماید: «ثُمَّ تَفَقَّدْ اعْمالَهُمْ وَابْعَثِ الْعُیُونَ مِنْ اهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفاءِ عَلَیْهِمُ، فَانَّ تَعاهُدَکَ فِی السِّرِّ لِامُورِهِمْ حَدْوَهٌ لَهُمُ عَلی اسْتِعْمالِ الْامانَهِ وَالرِّفْقِ بِالرَّعِیّهِ؛ با فرستادن مأموران مخفی از افراد راستگو و باوفا، اعمال کارمندان و کارکنانت را زیر نظر بگیر، زیرا جستجوی مداوم پنهانی نسبت به کارهای آنها سبب می شود که به امانت داری و مدارا کردن نسبت به زیردستان تعقیب شود». «1»

در حدیث معروف امام حسین علیه السلام در مورد ماندن محمد حنفیه برادر آن حضرت چنین می خوانیم: هنگامی که حضرت آماده حرکت از مدینه به مکه و از آنجا به سوی کربلا شد، برادرش محمد علیه السلام از آن حضرت خواست تا همراه وی باشد، امام علیه السلام فرمود: «امَّا انْتَ فَلا، عَلَیْکَ انْ تُقِیمَ بَالْمَدِینَهِ وَ تَکُونُ لِی عَیْناً لا تَخْفَ عَنّی شَیْئاً مِنْ امَورِهِمْ؛ اما تو همراه من نیا، در مدینه بمان و چشم من در آنجا باش تا

چیزی از اخبار آنها (دشمنان) بر من مخفی نماند». «2»

2- سازمان های بازرسی

امروز در تمام ادارات و مؤسسات مهم، سازمان هایی به نام سازمان های بازرسی وجود دارد که کار آنها نظارت بر اعمال کارمندان و کارکنان و جلوگیری از حیف و میل ها و کنترل حسن انجام وظیفه از سوی آنان می باشد.

بدیهی است کار آنها تجسّس در زندگی شخصی کارمندان و کارکنان نیست بلکه نظارت آنان بر امور مربوط به انجام وظایف اجتماعی و رعایت مصالح امت است و اگر چنین سازمان هایی به کلی برچیده شود یا افراد ناصالح در آن قرار گیرند، ممکن است فساد، سراسر اجتماع را بگیرد.

---

(1). نهج البلاغه، نامه 53.

(2). حیاه الحسین، جلد 2، صفحه 263.



روشن است این مسأله مخصوص به زمان و مکان خاصی نیست، بلکه در گذشته در مناطق مختلف جهان وجود داشته است.

تفاوت سازمان های اطلاعاتی با سازمان های بازرسی در این است که سازمان های اطلاعاتی مخفیانه کار می کنند، ولی سازمانهای بازرسی آشکارا و شناخته شده درباره مسائلی که مشکوک به نظر می رسد تجسّس می نمایند تا اگر خلافی واقع شده کشف شود و خلافکار به دست عدالت سپرده شود.

3- تجسّس در مسائل شخصی سرنوشت ساز- کسی که می خواهد همسری برای خود انتخاب کند یا شریکی برای معامله برگزیند یا کارمندی برای یک مؤسسه حساس بگمارد به یقین بدون تفحص و تجسّس و تحقیق چنین کاری را نمی کند، و عقل و شرع به او اجازه می دهد که حال آنها را از دوستان و همسایگان و معاشرانش جستجو کند، یا شخصاً از دور و

نزدیک مراقب او باشد تا اطمینان حاصل کند که او شخص صالحی است و
برای هدفی که

دارد مناسب است.

به یقین این جستجوگری از موضوع تجسّس حرام خارج است، ولی هرگز نباید این گونه مسائل بهانه ای برای ورود در زندگی خصوصی افراد گردد، و در حالی که فعلاً تصمیم چندان بر ازدواج یا انتخاب شریک یا استخدام کارمند ندارد به بهانه این که ممکن است روزی چنین حاجتی حاصل شود پس هم امروز تجسّس و تفحص را شروع کند، این بهانه های شیطانی هرگز نمی تواند مجوّز برای تعدی از حدود شرع گردد.

کوتاه سخن این که هرگونه افراط و تفریط در این مسأله سبب انحراف از تعلیمات اصیل اسلام می شود، و به تعبیر دیگر نه می توان به بهانه حرمت تجسّس از تحقیق و تفحص در مسایل سرنوشت ساز جامعه اسلامی دور ماند، و مصالح امت را در برابر توطئه های دشمن، بی دفاع ساخت، و نه می توان به بهانه مصالح امت هجوم به زندگی خصوصی مردم که هیچ ارتباطی با آن امور ندارد برد، هر دو اشتباه است و موارد خارج از اسلام.

***

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 358

### طرق درمان

تا ریشه های این خوی زشت و عادت به جستجوگری در زندگی خصوصی دیگران از وجود انسان برچیده نشود، ترک کردن آن غیر ممکن است، بنابراین آنها که می خواهند خودسازی کنند، و این خوی زشت را از خود دور سازند در درجه اول باید سوءظن را در خود- طبق برنامه ای که در بحث گذشته داشتیم- دور نمایند، چرا که همیشه سوءظن انسان را به جستجوگری وا می دارد. حسد و کینه توزی و عداوت و تکبر، هر یک می تواند عاملی برای تجسّس در زندگی خصوصی دیگران باشد، که اگر از وجود انسان برچیده شوند نتیجه آن نیز از بین خواهد

رفت.

عقده حقارت و آلودگى به گناه كه انسان را دعوت مى كند افرادى مانند خود پيدا كند تا به مصداق الْبَلِيَةُ اذا عَمَّتْ طابَتْ آرامش كاذبى پيدا كنند، اگر از وجود انسان برچيده نشود، تفتيش در حالات ديگران ادامه خواهد يافت.

از اين ها گذشته هر كس بايد در اين موضوع بينديشد كه آيا راضى هست ديگران در زندگى خصوصى او تفتيش كنند و به اسرار او دست يابند، اگر راضى نيست چرا خودش تمايل دارد در زندگى ديگران تفتيش كند، و به اسرار خصوصى آنها دست يابد، اين مقايسه در بسيارى از خوهاى زشت مى تواند جنبه بازدارنده قوى و نيرومندى داشته باشد.

توجه به پيامدهاى سوء تجسّس براى فرد و جامعه و كيفرهاى شديد الهى آن در دنيا و آخرت، و اينكه هر كس براى فاش كردن اسرار ديگران تلاش كند خدا اسرار و عيوب پنهانى او را بر ملا خواهد نمود، و پرده هاى او را در دنيا و آخرت مى درد، نيز مى تواند اثر مهمى در بازدارندگى از اين خوى زشت داشته باشد.

ولى مهم اين است كه نه تنها در درمان اين خوى زشت بلكه در تمام رذائل اخلاقى بايد عوامل بازدارنده تكرار شوند، و مكرر در مكرر آنچه را در بالا اشاره كرديم بازنگرى شوند، تا به خواست خدا، ريشه هاى گنديده رذائل از سرزمين قلب انسان كنده شود، و روح در پرتو انوار فضائل، نورانيت و آرامش يابد.

***

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 359

رازدارى و افشاء سرّ

اين مسأله در حقيقت بحث هاى گذشته را تكميل مى كند، يا به تعبير ديگر مى توان رازدارى و افشاء سرّ را به عنوان يک فضيلت و رذيله اخلاقى به طور مستقل مورد توجه قرار داد و

می توان آن را از شاخه های مسأله تجسّس درباره اسرار دیگران به حساب آورد.

به هر حال در تعریف رازداری چنین می توان گفت، بسیاری از مردم رازهایی اعم از خوب و بد دارند که اگر افشا شود زیان می بینند. مثلاً شخص آبرومندی بر اثر وسوسه های شیطان مرتکب گناه بزرگ مخفیانه ای شده، و فرد یا افراد خاصی به عللی از آن آگاه شده اند اگر این راز بر ملا شود شخصیت اجتماعی او سقوط می کند، لذا از آن چند نفر خواهش می کند راز او را مستور دارند.

یا این که کار خیری از او سرزده که اگر فاش شود و مردم به مقامات عالی او پی برند ممکن است بر سر زبان ها بیفتد و از او تعریف و تمجید کنند و قصد خالص او مشوب شود، و یا گرفتار عجب و غرور گردد، لذا از فرد یا افرادی که از آن باخبر شده اند، تقاضا می کند راز او را مکتوم دارند.

یا این که اقدام به یک کار مهم اقتصادی کرده که اگر رقیبان؛ باخبر شوند منافع مادی او به خطر می افتد، از کسانی که آگاه شده اند تقاضا می کند راز او را مکتوم دارند.

بنابراین مسأله رازداری تنها مربوط به گناهان و رذائل اخلاقی نیست بلکه گاهی مربوط به فضائل معنوی یا منافع مهم و مثبت مادی است، و در یک کلمه رازداری مربوط به اسراری است که فاش شدن آن سبب ضرر و زیان صاحب آن می شود.

خواه مربوط به شخص خاصی باشد و یا مربوط به جامعه اسلامی باشد و صاحبان راز در واقع مردمند.

در آیات قرآن مجید، چیزی که صریحاً دلالت بر لزوم رازداری و زشتی افشاء سرّ باشد نیافتیم، البته

تعبیر به سرّ در قرآن مجید فراوان است ولی هیچ کدام مربوط به بحث ما نیست بلکه غالباً از آگاهی خداوند به همه اسرار و رازها خبر می دهد. و به

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 360

تعبیر دیگر گویای گسترش علم اللّه است، و متأسفانه بعضی از نویسندگان بدون توجه به محتوای این آیات آن را در مسأله رازداری آورده اند.

اما در آیات قرآن تعبیرات دیگری دیده می شود که (نه به دلالت صریح مطابقی و تضمنی بلکه به دلالت التزامی) از فضیلت رازداری و زشتی افشاء سرّ خبر می دهد، از جمله:

1- در آیه 16 سوره توبه می خوانیم: «امْ حَسِبْتُمْ انْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤمِنينَ وَلِيْجَةً وَاللَّهُ خَبِيرُ بِما تَعْمَلُونَ؛ آیا گمان کردید که (به حال خود) رها می شوید، در حالی که هنوز آنها که از شما جهاد کردند، و غیر از خدا و رسولش را محرم اسرار خویش انتخاب ننمودند (از دیگران) مشخص نشده اند (باید آزمون شوید و صفوف از هم جدا شود) و خداوند به آنچه عمل می کنید آگاه است».

این آیه می گوید مسلمانان اسرار خود را به کسانی بگویند که مطمئن به حفظ آن باشند نه به افراد نامطمئنی که افشاء سرّ می کنند. مفهوم این سخن آن است که رازداری فضیلت است، و افشاء سرّ از رذائل محسوب می شود.

2- در آیه 118 آل عمران نیز می خوانیم: «يا ايُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِن دُونِكُمْ لايَأْلُونَكُمْ خَبالًا؛ ای کسانی که ایمان آورده اید محرم اسراری از غیر خودتان انتخاب نکنید، آنها از هرگونه شرّ و فسادی درباره شما کوتاهی نمی کنند».

بطانه تقریباً

مفهومی همانند ولیجه دارد، و هر دو به معنی محرم اسرار است. و این که خداوند همه مؤمنان را مخاطب ساخته و می گوید غیر مسلمانان (مخلص و مؤمن) را محرم سرّ خود ندانید، در واقع اشاره ای به لزوم حفظ اسرار و نکوهش از افشاء سرّ دارد، منتها این آیه و آیه قبل ناظر به اسرار شخصی نیست بلکه نظر به اسرار جامعه اسلامی دارد که افشای آن ضربه ای به مسلمین وارد می کند.

گاه تصور می شود که آیه 83 سوره نساء (وَ اذا جائَهُمْ امُرٌ مِنَ الْامْنِ اوِ الخَوفِ اذا عَوابِهِ) در این آیه خداوند از منافقان، یا بعضی از افراد ضعیف الایمان نکوهش می کند که آنها هنگامی که سخنی درباره پیروزی یا شکست گروهی از مسلمین به آنها می رسد زود آن را پخش می کنند.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 361

ولی ذیل آیه نشان می دهد که این آیه ناظر به پخش شایعات بی اساس یا مشکوک است نه پخش اسرار، چون می فرماید: اگر آنها به پیامبر صلی الله علیه و آله و اولی الامر (بزرگانی که قدرت تشخیص کافی دارند) مراجعه کنند از ریشه های مسائل آگاه خواهند شد (و بیهوده دست به پخش شایعات نمی زنند).

تعبیر به امن و خوف که در آیه آمده اشاره به این است گاهی به دشمن شایعاتی مربوط به پیروزی مسلمین منتشر می کرد تا آنها را در امر جهاد سست کند، و گاه شایعاتی درباره شکست آنها، تا آنان را مأیوس سازد، قرآن مسلمانان را از پخش این گونه شایعات برحذر می دارد که مبادا نقشه دشمن اثر کند و آنها به مقصود خود که تضعیف مسلمین است نائل شوند.

البته در قرآن مجید در مورد خصوص رازداری

همسران در سوره تحریم بحث مشروحی آمده است و خداوند سرزنش شدیدی نسبت به بعضی از همسران پیامبر که در رازداری کوتاهی کرده و اسرار بیت رسالت را افشا کردند نموده است می فرماید: «وَ اذا اسَرَّ النَّبِیُّ الی بَعْضِ ازْواجِهِ حَدِیثاً فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَ اظْهَرهُ اللَّهُ عَلَیه عَرَّفَ بَعضَهَ وَ اعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَها بِهِ قالَتْ مَنْ انْبَأَکَ هذا قالَ نَبَّأَنِیَ الْعَلِیمُ الْخَبِیرَ- انْ تَتُوبا الَی اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُما وَ انْ تَظاهَرا عَلَیْهِ فَانَّ اللَّهَ هُوَ مَولاهُ وَ جِبْرِیلُ وَ صالِحُ الْمُؤمِنینَ وَ الْمَلائِکَهُ بَعْدَ ذلِکَ ظَهِیرٌ؛ به خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت قسمتی از آن را برای او بازگو کرد، و از قسمت دیگر خودداری نمود، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله همسرش را از آن خبر داد گفت چه کسی تو را از این راز آگاه ساخته فرمود خدای عالم و آگاه مرا آگاه ساخت- اگر از کار خود توبه کنید (به نفع شما است) زیرا دلهایتان از حق منحرف گشته و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید (کاری از پیش نخواهید برد) زیرا خداوند یاور او است، و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آن ها پشتیبان او هستند». «1»

---

(1). تحریم، آیه 3 و 4.



در این که این رازی که بعضی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله افشا کردند چه بود، بحث های مفصلی

در میان مسلمانان است، و چون شرح آن به درازا می کشد می توانید به تفسیر نمونه ذیل آیه 3 و 4 سوره تحریم مراجعه فرمایید.

مورد دیگری که در قرآن مجید به صورت خاص درباره رازداری (البته با اشاره نه با تصریح) آمده است، در داستان ابو لبابه است که بنی قریظه (گروهی از یهود که از هیچ گونه کارشکنی و خیانت درباره مسلمین فرو گذار نمی کردند) با او مشورت کردند که آیا تسلیم حکم پیامبر صلی الله علیه و آله شوند، او با اشاره گفت، اگر تسلیم شوید همه شما را اعدام خواهد کرد، سپس از این گفته خود پشیمان شد و توبه کرد و روزهای متوالی خود را به ستون مسجد بست و مشغول توبه و گریه زاری بود سرانجام خداوند توبه او را پذیرفت و آیه 102 سوره توبه در پذیرش توبه او نازل گردید. «وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسى اللَّهُ انْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ انَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ و گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند، امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد، خدا غفور رحیم است».

تعبیر به «گروهی» اشاره به این است که محتوای آیه مخصوص به فرد خاصی نیست بلکه تمام کسانی که گناهی می کنند و در صدد جبران بر می آیند و در توبه خود خالص و صادقند را شامل می شود.

این تقریباً مجموعه اشاراتی بود که در آیات قرآن نسبت به رازداری و افشای سرّ آمده است.

### رازداری در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی درباره رازداری و ترک افشای سرّ تعبیرات گوناگونی دیده می شود که نشان دهنده اهتمام اسلام به

این موضوع است تا آنجا که اسرار دیگران به منزله امانتهای آنها شمرده شده و افشای سرّ به عنوان خیانت در امانت است.

1- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اذا حَدَّثَ الرَّجُلُ الْحَدِیثَ ثُمَّ الْتَفَتَ فَهِیَ امانَهٌ؛ هنگامی که شخصی سخنی با دیگری می گوید سپس به اطراف خود نگاه می کند

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 363

(که دیگری آن را نشنود) آن بمنزله امانت است (و افشاء این سرّ همچون خیانت در امانت است). «1»

2- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ افْشی سِرّاً اسْتَودَعَهُ فَقَدْ خانَ؛ هر کس سرّی را که به او سپرده شده فاش کند خیانت کرده است. «2»

3- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «مَنْ کَشَفَ حِجابَ اخِیْهِ انْکَشَفَ حِجابَ بَیْتِهِ؛ کسی که پرده از روی اسرار برادر مسلمانش بردارد خداوند عیوب اسرار او را بر ملا می کند». «3»

4- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «جُمِعَ خَیْرُ الدُّنیا وَ الآخِرهِ فِی کِتمانِ السِرِّ وَ مُصادِقَهُ الأخْیارِ وَ جَمِیعَ الشَّرِ فِی الأذاعَهِ وَ مُواخاهُ الأشرارِ؛ تمام خیر دنیا و آخرت در دو چیز جمع شده؛ در رازداری و دوستی با نیکان و تمام بدی ها در دو چیز جمع است افشای سرّ و دوستی با بدان». «4»

البته کتمان سر ممکن است اشاره به کتمان سرّ خویشتن باشد ولی اطلاق حدیث شامل کتمان اسرار خویش و دیگران هر دو می شود.

5- در حدیث دیگری می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله در مواعظ خویش به ابو ذر چنین فرمود: «یا اباذَرُ الَمجالِسُ بِالْامانَهِ، وَ افْشاءُ سِرِّ اخیکَ خِیانَهٌ، فَاجْتَنِبْ ذلِکَ؛ جلسات خصوصی امانت است، و

افشاء سرّ برادر مؤمن خیانت می باشد، از آن بپرهیز». «5»

*** رازداری شاخه های متعددی دارد:

1- حفظ اسرار دیگران؛

2- حفظ اسرار خویشتن؛

3- حفظ اسرار اولیاء دین؛

---

(1). المحجه البیضاء، جلد 5، صفحه 237.

(2). شرح غرر، جلد 5، صفحه 268، حدیث 8295.

(3). همان مدرک، صفحه 371، حدیث 8802.

(4). بحار الانوار، جلد 71، صفحه 178، حدیث 17.

(5). بحار الانوار، جلد 74، صفحه 89.



4- اسرار نظام و حکومت اسلامی.

آنچه در بالا از روایات آمد مربوط به حفظ اسرار دیگران بود، و اما در مورد حفظ اسرار خویشتن نیز روایات فراوانی داریم که به مسلمانان توصیه می کند اسرار زندگی خصوصی خود را حفظ کنند، چرا که افشای آن گاهی منشأ حسد، کینه توزی، رقابت های ناسالم می گردد، و انسان مورد تهاجم افراد تنگ نظر و کینه توز واقع می شود و مصالح او به خطر می افتد، که نمونه ای از آن ذیلاً از نظر می گذرد:

1- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «سِرُّکَ سُرُورُکَ انْ کَتَمْتَهُ وَ انْ اذَعْتَهُ کانَ ثُبُورَکَ؛ سرّ تو مایه سرور و خوشحالی تو است به شرط آن که آن را کتمان کنی، و اگر آن را افشا کنی (ای بسا) مایه هلاک تو می شود». «1»

2- در تعبیر دیگر می فرماید: «سِرُّکَ اسیرُکَ فَانْ افْشَیْتَهُ سِرْتَ اسیرَهُ؛ سرّ تو اسیر تو است اگر آن را افشا کنی تو اسیر او می شوی». «2»

3- باز در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «صَدْرُ الْعاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ؛ سینه عاقل صندوق سرّ او است». «3»

4- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «سِرُّکَ مِنْ دَمِکَ فَلا یَجْرِیَنَّ مِنْ غَیْرِ اوْداجِکَ؛ سرّ تو به منزله خون تو است

که فقط باید در رگ های تو جاری باشد». «4»

5- در حدیث پرمعنایی دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است که مؤمن نمی تواند مؤمن باشد مگر این که سه خصلت در او وجود داشته باشد: سنتی از پروردگار، و سنتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سنتی از ولیّ او، سپس می فرماید: «فَسُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ کِتمانُ سِرِّهِ قالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ احَداً الّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ؛ خداوند عالم الغیب است و اسرار غیب را بر کسی فاش نمی کند، مگر برای رسولانی که آنها را (برای حفظ اسرار غیب) پذیرفته است». سپس سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله را مدارات با مردم، و سنت ولیّ او را صبر در برابر مشکلات می شمرد. «5»

---

(1). غرر الحکم، جلد 4، صفحه 141، حدیث 5616.

(2). همان، صفحه 146.

(3). نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث 6.

(4). میزان الحکمه، جلد 4، صفحه 427.

(5). بحار الانوار، جلد 72، صفحه 68.



حتی در بعضی از روایات توصیه شده است که همه اسرار زندگی خصوصی خود را حتی به نزدیکترین دوستان نگویید، چرا که ممکن است روزی ورق برگردد و آن دوست، دشمن شود، و به افشای اسرار و ریختن آبرو بپردازد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «لا تَطَّلِعْ صَدِیقَکَ مِنْ سِرِّکَ الّا عَلی مالَوْ اطَّلَعْتَ عَلَیْهِ عَدُّوکَ لَمْ یَضُرْکَ، فَانَّ الصَّدیقَ قَدْ یَکُونُ عَدُّواً یَوْماً ما؛ دوستت را بر آن مقدار از اسرارت آگاه ساز، که اگر دشمنت را از آن آگاه سازی به تو زیانی نرسد، چرا که دوست ممکن است روزی دشمن شود». «1»

*** در مورد

افشای اسرار اولیاء اللّه و ائمّه معصومین علیهم السلام روایات بسیار مهمی وارد شده و تأکید شدید بر کتمان این اسرار گردیده است.

این اسرار ممکن است اشاره به مقامات مهم معصومین علیهم السلام باشد که اگر دشمنان از آن آگاه شوند حمل به غلوّ می کنند و آن را دستاویزی برای تکفیر شیعیان و تضعیف یا از میان بردن آنها می کنند در حالی که مطالبی وجود دارد که حساب شده و هماهنگ با قرآن مجید و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد.

یا اشاره به اسرار آنها در مورد نشر مکتب اهل بیت علیهم السلام در مناطق مختلف که برای دشمنان اهل بیت علیهم السلام بسیار حساسیت برانگیز بود.

و یا اشاره به زمان قیام امام قائم (عج) از اهل بیت علیهم السلام است، و همان گونه که بعضی از روایات اشاره دارد، بعضی از ائمه معصومین علیهم السلام تصمیم بر قیام در برابر حکومت های سالم زمان داشتند، ولی چون گروهی از شیعیان ناآگاه اسرار را افشا کردند، آن قیام، عقیم شد. و در ذیل به بخشی از روایاتی که در زمینه کتمان اسرار معصومین علیهم السلام وارد شده اشاره می کنیم:

1- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «اذا تَقارَبَ هذا الْامْرُ كانَ اشَدُّ لِلتَّقِیَّهِ؛

---

(1). میزان الحکمه، جلد 4، صفحه 427، حدیث 8419.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 366

اخلاق در قرآن ج 3 390

هنگامی که امر قیام ما نزدیک می شود تقیه و کتمان را بیشتر کنید». (و در حفظ اسرار بکوشید). «1»

2- در حدیث دیگری از همان امام همام می خوانیم: «مَنْ افْشی سِرَّنا اهْلَ الْبَیْتِ اذاقَهُ اللَّهُ حَرَّ الْحَدِیدِ؛ کسی که اسرار ما اهل بیت

علیهم السلام را افشا کند، خداوند گرمی آهن را به او می چشاند» (این تعبیر ممکن است اشاره به گرمی سلاح دشمنان بر پیکر او باشد). «2»

3- در حدیث دیگری از امام حسن عسکری می خوانیم که به یکی از یاران خود فرمود:

«آمُرُکَ انْ تَصُونَ دِیْنَکَ وَ عِلْمَنا الَّذِی اوْدَعْناکَ، وَ اسْرارَنا الَّذِی حَمَّلْناکَ فَلا تُبْدِ عُلوُمَنا لِمَنْ یُقابِلُها بِالْعِنادِ ... و لا تُفْشِ سِرَّنا الی مَنْ یَشْنَعُ عَلَیْنا عِنْدَ الْجاهِلِینَ بِاحْوالِنا؛ به تو دستور می دهم که دین خود را مصوم داری، و دانشی را که نزد تو به ودیعت گذاردیم حفظ کنی، و همچنین اسرار خود را که به تو سپردیم، بنابراین علوم ما را نزد افراد لجوج که با آن به دشمنی بر می خیزند آشکار مکن، و اسرار ما را نزد بی خبران نسبت به احوال ما که آن را عیب بر ما می گیرند افشا ننما». «3»

از این حدیث شریف در ضمن معلوم می شود که بیان کردن اسرار ائمه علیهم السلام نزد آگاهان و افراد حق جو و حق طلب، هیچ مشکلی ندارد، این افراد عنود و لجوج هستند که اگر مقامات اهل بیت علیهم السلام و فضایل آنان و علومشان را در معارف اسلامی و احکام بشنوند بر آن خرده می گیرند و بد و بیراه می گویند و ایجاد مزاحمت برای پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام می نمایند.

4- در حدیثی از امام صادق علیهم السلام می خوانیم که فرمود: «امْتَحِنُوا شِیْعَتَنا عِنْدَ ثَلاثٍ: عِنْدَ مَواقِیتِ الصَّلاهِ کَیْفَ مُحافِظَتُهُمْ عَلَیْها، وَ عِنْدَ اسْرارَهُمْ کَیْفَ حِفْظُهُمْ لَها عَنْ عَدُوّنا وَ الَی امْوالِهِمْ کَیْفَ مُواساتِهِمْ لِاخْوانِهِمْ فِیها؛ شیعیان ما را با سه چیز امتحان کنید، یکی با وقت نماز که چگونه

آن را حفظ می کنند (آیا نمازها را اول وقت می خوانند) و دیگر با اسراری که نزد آنها است چگونه آن را از دشمنان محافظت می نمایند، و سوم نسبت به اموالشان، آیا

---

(1). بحار، جلد 72، صفحه 412.

(2). همان مدرک.

(3). بحار الانوار، جلد 72، صفحه 418.



مواسات با برادران دینی خود در آن دارند؟». «1»

5- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «ما قَتَلنا مَنْ اذاعَ حَدِیثَنا قَتْلَ خَطَاءٍ وَلکِنْ قَتَلَنا قَتْلَ عَمْدٍ؛ کسی که اسرار ما را فاش کند ما را به صورت قتل خطا نکشته، بلکه به صورت قتل عمد کشته است». «2»

6- در واقع بسیاری از مشکلات ائمه علیهم السلام و گرفتاری آنها در چنگال ظالمان بی رحم و دشمنان سرسخت و حسود اهل بیت علیهم السلام به خاطر این بود که بعضی از شیعیان که زبان آنها چاک و بند درستی نداشت مطالبی درباره فضائل آن بزرگواران یا ضعف ها و رذائل دشمنان آنها می شنیدند و آن را فاش می کردند، و به گوش حکام ظالم وقت می رسید، و مایه دردسر می شد و گاه به قتل آن بزرگواران می انجامید، همچنین اخباری که درباره قائم اهل بیت علیهم السلام و انتقام او از دشمنان بوده که سخت مایه وحشت دشمنان می شد، هنگامی که افشا می گشت، مشکلات عظیمی برای آن بزرگواران به دست می آمد.

7- در حدیث دیگری که همان مضمون حدیث سابق را به شکل تازه ای دنبال می کند از همان بزرگوار می خوانیم که در تفسی آیه شریفه «وَ یَقْتُلُونَ الْانْبِیاءَ بِغَیْرِ حَقٍ آنها- یعنی یهود- پیامبران خدا را به ناحق می کشند» «3» می فرماید: «اما وَاللَّه ما قَتَلُوهُمْ بِاسْیافِهِمْ وَلکِنْ

اذاعُوا سِرَّهُمْ وَ افْشَوْا عَلَيْهِمْ فَقُتِلُوا؛ به خدا سوگند آنها پیامبران را با شمشیرشان نکشتند، بلکه اسرار آنها را فاش کردند (و دشمنان حق ترسیدند مزاحمی برای تخت و تاج حکومتشان پیدا شود) در نتیجه پیامبران الهی کشته شدند». «4»

8- در حدیث دیگری از مفضل بن عمر نقل شده که می گوید: آن روز که معلّی بن خنیس (یکی از یاران امام صادق) را کشتند من خدمت آن حضرت رسیدم و عرض کردم یا ابن رسول اللّه! آیا این حادثه مهمی که امروز برای شیعه اتفاق افتاده است نمی بینی؟ فرمود: چه شده است؟ عرض کردم معلّی بن خُنیس را کشتند فرمود:

---

(1). بحار الانوار، جلد 80، صفحه 22.

(2). اصول کافی، جلد 2، صفحه 370، حدیث 4.

(3). آل عمران، آیه 112.

(4). مرآه العقول، جلد 11، صفحه 64. (حدیث شماره 7).



«رَحِمَ اللَّهُ الْمُعَلِّى قَدْ كُنْتُ اتَوَقَّعُ ذلِکَ انَّهُ قَدْ اذاعَ سِرَّنا، وَ لَيْسَ النَّاصِبُ لَنا حَرْباً بِاعْظَمِ مَؤُنَهً عَلَيْنا مِنَ الْمُرِيعُ عَلَيْنا سِرَّنا؛ خدا معلّی را رحمت کند، من هم چنین انتظاری درباره او داشتم، او اسرار ما را فاش کرد، و کسی که در برابر ما به جنگ برخیزد مشقت او بر ما بیش از کسی نیست که اسرار ما را فاش کند». «1»

به هر حال حفظ اسرار ائمه اهل بیت علیهم السلام و به طور کلی حفظ اسرار مذهب از مسائل مسلّمی است که نمی توان در آن تردید کرد، چرا که اگر این اسرار فاش شود و دشمنان بر آن دست یابند، در مورد فضایل آنها حسادت می ورزند، و در مورد برنامه های اجتماعی و تربیتی آنان سعی می کنند، تمام آنها را خنثی

نمایند، به همین دلیل دستور اکید به حفظ اسرار داده شده است.

*** شاخه دیگر از رازداری، حفظ اسرار نظامی و سیاسی کشور اسلامی است، که لزوم آن از بدیهیّات است، به همین دلیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم خودش نسبت به این مسأله فوق العاده اهمیت می داد، و هم اصحاب و یارانش را به آن توصیه می کرد، و بسیاری از پیروزی های مسلمین به خاطر حفظ همین اسرار بود.

مثلاً در داستان فتح مکه اگر آن زن (ساره) که از سوی دشمنان مأمور بود آمادگی مسلمان ها را برای فتح مکه به مشرکان قریش برساند، در کار خود موفق می شد مکه به این آسانی فتح نمی شد، و ای بسا خون های زیادی از طرفین بر زمین می ریخت. ولی تأکید پیامبر صلی الله علیه و آله بر کنترل راه ها و توقیف کردن آن زن مرموز و خبرچین سبب شد که لشکر عظیم اسلام ناگهان در کنار مکه پیاده شد، و مشرکان که خود در برابر عمل انجام شده یافتند، تسلیم شدند.

در روایات اسلامی به این مسأله نیز اشاره شده و تعبیرهای پرمعنایی در این روایات دیده می شود از جمله:

---

(1). مرآه العقول، جلد 11، صفحه 62.



1- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ وَ الْحَزْمُ بِاجالَهِ الرَّأْيِ وَ الرَّأْىُ بِتَحصِينِ الْاسْرارِ؛ پیروزی در پرتو دوراندیشی است، و دوراندیشی در به کارگیری صحیح اندیشه است، و اندیشه صحیح با نگهداری و رازداری میسّر است». «1»

2- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «انَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَّلَ عَيَّرَ قَوْماً بِالْاذاعَهِ، فَقالَ اذا جائَهُمْ امْرٌ مِنَ الْامْنِ او الْخَوْفِ اذاعُوا بِهِ،

فَایَّاکُمْ وَالْاذاعَهَ؛ خداوند متعال گروهی را به خاطر افشای اسرار سرزنش فرموده و گفته است هنگامی که مطلبی درباره امنیت یا خوف (پیروزی یا شکست) به آنها می رسد، فوراً آن را فاش می کنند (یا آنها را به عنوان پیروزی از خطرات دشمن غافل می سازند و یا به عنوان شکست مأیوس می کنند) بنابراین از افشاء اسرار بپرهیزید». «2»

3- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «اظْهارُ الشَّی ء قَبْلَ انْ یَسْتَحْکُمَ مَفْسَدَهٌ لَهُ؛ اظهار کردن چیزی قبل از آن که استحکام یابد، سبب فساد آن می شود». (چرا که مخالفان آگاه می شوند و سنگ در راه آن می اندازند، و چه بسا از رسیدن به نتیجه مانع می شوند). «3»

### پیامدهای رازداری و افشای اسرار

همه انسان ها در زندگی شخصی خود رازهایی دارند که گاه مربوط به ضعف ها و عیوب آنها است و گاه مربوط به پیروزی ها و موفقیت ها می باشد، به یقین افشا کردن آنچه مربوط به ضعف و عیب است، اعتبار و حیثیت اجتماعی افراد را زیر سؤال می برد، و ای بسای مایه سلب اعتماد عمومی و شکست و آبروریزی شود، به همین دلیل هم خودشان باید آن اسرار را بپوشانند و هم دیگران، تا مجالی برای اصلاح عیوب و برطرف کردن ضعف ها حاصل شود.

و افشا کردن آنچه مربوط به پیروزی ها است آتش حسد را در دل حسودان شعله ور می سازد، و افراد تنگ نظر و بخیل را برای از بین بردن اسباب موفقیت تحریک می کند، و در هر حال مایه شرّ و فساد و بدبختی و ناکامی است به همین

---

(1). نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث 48.

(2). مرآه العقول، جلد 11، صفحه 65.

(3). بحار الانوار، جلد 72، صفحه 71.

دلیل باید در حفظ این اسرار کوشید.

در حدیثی از امام کاظم علیه السلام چنین نقل شده است که فرمود: «احْفَظْ لِسانَکَ تُعِزَ، وَلا تُمَکِّن النَّاسَ مِنْ قِیادِ رَقَبَتِکَ فَتُذِّلَ؛ زبانت را حفظ کن تا آبرومند باشی، و زمام اختیار خود را به دست مردم نده که ذلیل خواهی شد». «1»

جالب اینکه در آغاز این حدیث چنین آمده است: «انْ کانَ فِی یَدِکَ هذِهِ شی ءٌ، فَانْ اسْتَطَعْتَ الَّا تُعْلَمَ هذِهِ فَافْعَلْ؛ هرگاه در یک دست تو چیزی باشد و بتوانی کاری کنی که دست دیگر با خبر نشود بکن». «2»

از اینجا روشن می شود که هرگاه کسی از اسرار دیگری باخبر شود، نزد او امانت است اگر آن را افشا کند خیانت در امانت کرده، و سبب می شود که او گرفتار خسارات عظیمی شود، یا مقام و موقعیت اجتماعی او به خطر افتد و یا تنگ نظران و حسودان بر ضد او تحریک و بسیج شوند، و یا اراذل و اوباش در مال و عرض و ناموس او طمع ورزند.

به همین دلیل در احادیث بالا خواندیم که می فرمود: «اسرار شما مایه خوشحالی شما است اگر آنها را کتمان کنید، ولی اگر افشا کنید مایه هلاکت شما است».

بنابراین انسان تا ممکن است باید اسرار خود را به کسی نگوید و به تعبیر دیگر سینه او صندوق سرّ او باشد، و اگر ضرورتی ایجاب کرد، یا بر اثر تصادفی دیگری از آن آگاه شد، او باید در حفظ اسرار بکوشد و نسبت به برادر مؤمنش خیانت نکند.

در مورد افشای اسرار مذهب و مکتب در برابر متعصبان لجوج و کینه توز که هیچ مذهب و مکتبی را تحمل نمی کنند،

و هیچ فکری غیر از فکر قاصر خویش را به رسمیت نمی شناسد نیز مطلب همین گونه است مخصوصاً در مورد فضائل ائمه معصومین علیهم السلام که شنیدن آن برای دشمنان حسود و تنگ نظر سخت و سنگین است.

همچنین در مورد حفظ اسرار سیاسی و نظامی کشور اسلام و افشای آن که گاه سرنوشت کشور اسلام را به خطر می اندازد یا سبب می شود خونهای بی گناهان

---

(1). اصول کافی، جلد 2، صفحه 225، حدیث 14.

(2). همان مدرک.



زیادی ریخته شود و اموال و آبروها و جان هایی بر باد رود، رازداری از اهم وظائف، و افشای اسرار از زشت ترین رذائل اخلاقی است، و ترک آن کیفر سنگینی دارد.

به همین دلیل در احادیث گذشته خواندیم که امام صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که چیزی از اسرار ما را فاش کند، همچون کسی است که ما را عمداً به قتل رسانده نه به عنوان قتل خطا».

در حدیث جالبی که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار نقل کرده است می خوانیم که خلاصه اش چنین است: دو نفر نزد علی علیه السلام آمدند، یکی از آنها را ماری گزیده بود و دیگری عقربی به او نیش زده بود، آنها سخت گریه می کردند. علی علیه السلام فرمود: اینها کیفر کاری را تحمل می کنند که انجام داده اند، آنها را به منزلشان بردند و دو ماه در ناراحت ترین حالات به سر می بردند، سپس امیر مؤمنان علی علیه السلام دستور داد آنها را نزد او حاضر کردند، فرمود: حالتان چگونه است؟ عرض کردند در سخت ترین درد و رنجها به سر می بریم فرمود: از گناهی که شما را به اینجا کشیده است توبه کنید؟

و به او پناه برید. عرض کردند ای امیر مؤمنان چه گناهی از ما سر زده است؟ امام رو به یکی از آنها کرد و فرمود: «اما تو آیا به خاطر داری روزی فلان کس نسبت به سلمان فارسی به خاطر علاقه اش به ما بدگویی می کرد ولی تو دفاع از او نکردی بی آنکه ترسی به جان و مال و فرزندان خویش داشته باشی، تنها نوعی شرمساری مانع تو شد (که نمی باید بشود) اگر می خواهی خداوند درد تو را درمان کند تصمیم بگیر که بعد از این هر کسی از دوستان ما بدگویی کرد و تو می توانی یاریش کنی کوتاهی نکن مگر این که بر جان و مال و خانواده ات بترسی».

و به دومی فرمود: «آیا می دانی چرا به این وضع گرفتار شدی؟ آیا به خاطر داری روزی قنبر من وارد مجلس یکی از حکام جور شد و تو در آنجا بودی و به احترام او برخاستی، حاکم جور به تو اعتراض کرد که چرا در حضور من به قنبر احترام کردی؟

تو در پاسخ گفتی من چگونه به احترام او برنخیزم در حالی که فرشتگان خدا بالهای خود را در راه او می گسترانند، و روی بال های فرشتگان راه می رود. هنگامی که این

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 372

سخن را گفتی او عصبانی شد و برخاست و به ظرب و شتم و آزار قنبر پرداخت، اگر می خواهی خداوند عافیت به تو دهد، هرگز در برابر دشمنان ما کاری نکن که به زیان دوستان ما تمام شود». «1»

همچنین اگر در تواریخ می خواندیم که بعضی از پیشوایان اسلام جاسوس هایی را اعدام کردند به خاطر این است که کار آنها خون های

پاکی را بر زمین می ریزد، از این رو باید خون ناپاک آنها بر زمین ریخته شود.

### ضرورت ها

گاه نیاز یا ضرورتی ایجاب می کند که انسان سرّ خود را به دیگری بگوید، در این گونه موارد نیز به ما دستور داده شده است که افراد عاقل و امینی را برای این کار پیدا کنیم. علی علیه السلام می فرماید: «مَنْ اسَرَّ الی غَیْرِ ثِقَهٍ فَقَدْ ضَیَّعَ امْرَهُ؛ کسی که سرّ خویش را نزد افراد غیر مطمئن بازگو کند سرّ خود را ضایع کرده است». «2»

حتی دستور داده اند که در صورت ضرورت سرّ خود را به کسی بسپارید که او هم سری در نزد شما داشته باشد، تا به خاطر حفظ سرّ خویش، سرّ شما را افشا نکند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیثی می فرماید: «لاتَضَعْ سِرَّکَ عِنْدَ مَنْ لا سِرَّ لَهُ عِنْدَکَ؛ سرّ خود را نزد کسی که سری نزد تو ندارد نگذار». «3»

مخصوصاً باید توجه داشت کسانی که اسرار خویش را فاش می کنند، افراد قابل اعتمادی برای حفظ اسرار دیگران نیستند باید از آنها پرهیز کرد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: مَنْ ضَعُفَ عَنْ حِفْظِ سِرِّهِ، لَمْ یُطِقْ سِرَّ غَیْرِهِ؛ کسی که از حفظ سرّ خود ناتوان است، توانایی بر حفظ اسرار دیگران ندارد». «4»

---

(1). بحار الانوار، جلد 26، صفحه 237. (با تلخیص).

(2). شرح غرر الحکم، جلد 5، صفحه 257.

(3). شرح غرر الحکم، جلد 5، صفحه 255.

(4). همان مدرک، جلد 5، صفحه 403.

## انگیزه های افشای سرّ و راه درمان آن

این صفت رذیله از ضعف های مختلفی است که در بعضی انسان ها سرچشمه می گیرد از جمله:

1- افراد حسود برای ضربه زدن به کسی که مورد حسدشان است سعی در افشای اسرار آنها دارند تا از این طریق در افکار عمومی بی اعتبار شوند یا منافعشان به خطر بیفتد.

2-

افراد کینه توز برای اعمال کینه های خود از افشای اسرار دیگران خودداری نمی کنند تا از آنها انتقام بگیرند.

3- دیگر از انگیزه های کمی ظرفیت و جهل و نادانی و بی خبری است. کسانی که گرفتار این حالاتند هرگز راز نگهدار نخواهند بود.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که اسرار خود را نزد سه کس نگذارید، و یکی از سه کس را شخص احمق شمرد. «1»

در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «لاتُسِرَّ الَی الْجاهِلِ شَیْئاً لایُطیقُ کِتمانَهُ؛ سرّ خود را نزد جاهل نگذار که توان کتمان آن را ندارد». «2»

4- اصولاً افشاء سرّ و به طور کلی نشر خبرهای پنهانی و تازه و احیاناً شگفت انگیز برای گروهی از مردم جاذبه دارد، و آمادگی زیادی برای شنیدن آن دارند، همین معنی بعضی از مردم را وسوسه می کند که به افشاء سرّ دیگران بپردازند و نظر شنوندگان منحرف را به خود جلب کنند.

5- لغزش ها و اشتباهات و عدم توجه به سرّی بودن بعضی از مسائل نیز عامل مهم دیگری در افشای اسرای است، و به همین دلیل هر چه افراد رازدار بیشتر باشد، احتمال افشای سر فزونی می یابد، تا آنجا که گفته اند: «کُلُّ سِرٍّ جاوَزَ الْاِثْنانِ شاعَ؛ هر رازی از دو نفر بگذرد فاش می شود».

در حدیثی می خوانیم که امام صادق علیه السلام از یکی از یارانش به نام عمار پرسید آیا

---

(1). غرر الحکم، حدیث 4662.

(2). غرر الحکم، حدیث 10265.



آن سری را که به تو گفتم به کسی گفتی؟ عرض کرد نه به هیچکس نگفتم جز به سلیمان بن خالد. فرمود: آفرین (و به همین دلیل فاش شده است) آیا قول

شاعر را شنیده ای که می گوید:

فَلا یَعْدُوَنْ سِرِّی وَ سِرِّکَ ثالِثاًالا کُلُّ سِرٍّ جاوَزَ الْاثْنَیْنِ شایعُ

سرّی که میان من و تو است نباید به شخص سومی برسد، چرا که هر سرّی از دو نفر تجاوز کند، پخش می شود. «1»

دلیل آن هم روشن است چرا که اگر بنا شود هر کسی سرّ دیگری را به یکی از محرم اسرارش بگوید نفر دوم نیز همین کار را انجام می دهد، سومی و چهارمی نیز به محرم اسرار بگویند در مدت کوتاهی در سراسر جامعه پخش می شود.

### و اما راه درمان

از بحث های پیشین دانستیم که اگر موضوع افشاء اسرار در مورد اشخاص انجام شود، آبرو، و حیثیت آنها می رود، و اعتماد عمومی را که سرمایه اصلی است از دست می دهد تا آنجا که گاهی به کلی سقوط می کند، و آثار وجودی آنان از جامعه محو می شود.

و اگر افشای اسرار مربوط به جامعه و مکتب و مذهب باشد گاه کشوری را به خطر می اندازد و پیروان مذهبی را گرفتار می سازد، خون های بی گناهان ریخته می شود، و اموال آنها به دست متعصبان غارتگر بر باد می رود.

توجه به عواقب دردناک افشای اسرار، یکی از عوامل بازدارنده درباره این رذیله اخلاقی است، همان گونه که دقت در پیامدهای هر یک از صفات رذیله، عامل بازدارنده ای در برابر آن است.

خشکانیدن ریشه های این رذیله اخلاقی یعنی جهل و حسد و کینه توزی و مانند

---

(1). اصول کافی، جلد 2، صفحه 224، حدیث 9.

آن راه مهم دیگری برای درمان است.

افزایش ظرفیت انسان و گنجایش روح او می تواند کمک به رازداری و حفظ اسرار دیگران کند.

اندیشه در کیفرهای سنگین الهی که افشای اسرار فرد و جامعه دارد

که در گذشته به گوشه ای از آن اشاره شد عامل بازدارنده امور دیگری است.

توجه به این نکته که اگر افشای اسرار دیگران سبب ضرر و زیان هایی به آنها بشود، فاش کننده سرّ به عنوان تسبیب، در بسیاری از موارد ضامن آن ضرر و زیان ها است، نیز عامل بازدارنده دیگری است.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 377

14

حلم و غضب

اشاره

خشم و غضب از خطرناک ترین حالات انسان است که اگر جلو آن رها شود، گاه به شکل یک نوع جنون و دیوانگی و از دست دادن هر نوع کنترل بر اعصاب خودنمایی می کند و بسیاری از تصمیم های خطرناک و جنایاتی که انسان یک عمر باید کفاره و جریمه آن را بپردازد، در چنین حالتی انجام می شود و اگر می بینیم قرآن مجید آن را دومین صفت پرهیزکاران بعد از صفت انفاق (در آیه 134 آل عمران) شمرده به خاطر همین است.

خشم و غضب همچون آتشی سوزان است که گاه یک جرقّه آن تدریجاً مبدل به دریایی از آتش می شود، و خانه ها و شهرهایی را در کام خود فرو می برد.

اگر تاریخ را ورق بزنیم مشکلات عظیمی را که در جوامع انسانی بر اثر شعله سوزان غضب و خشم به وجود آمده بررسی کنیم خواهیم دید که سرچشمه بسیاری از ضایعات و ناملائمات و حوادث دردناک همین خشم و غضب بوده است و خساراتی که دامن افراد و خانواده ها و اجتماعات را گرفته از بیشترین خسارات است.

با این اشاره به آیات قرآن باز می گردیم و خطرات این رذیله و برکات حلم و بردباری که نقطه مقابل آن است را مورد بررسی قرار می دهیم.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 378

1- وَالّٓذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الاْثْمِ وَ

الْفَواحِشَ وَ اذا ما غَضِبُوهُمْ يَغْفِروُنَ. (شورى- 37)

2- الَّذينَ يُنْفِقُونَ فِى السَّرّاءِ وَ الضَّرّاءِ وَ الْكاظِمينَ الْغَيْظِ وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ و اللّه يُحِبُّ الُمحْسِنينَ. (آل عمران- 134)

3- وَذَاالنُّونِ اذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ انْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيَهِ فَنادى فِى الظُّلُماتِ انْ لا الهَ الَّا انْتَ سُبْحانَكَ انّى كُنْتُ مِنَ الظَّالِمينَ. (انبياء- 87)

4- انَّ ابْراهيمَ لَاوَّاهٌ حَلِيمٌ. (توبه- 114)

5- انَّ ابْراهيمَ لَحَليمٌ اوَّاهٌ مُنِيبٌ. (هود- 75)

6- فَبَشَّرْناهُ بِغُلامٍ حَليمٍ. (صافات- 101)

7- وَ اذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً. (فرقان- 63)

8- خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ اعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ. (اعراف- 199)

ترجمه

1- همان كسانى كه از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب مى ورزند، و هنگامى كه خشمگين شوند عفو مى كنند.

2- همانها كه در توانگرى و تنگ دستى انفاق مى كنند و خشم خود را فرو مى برند و از خطاى مردم در مى گذرند و خدا نيكوكاران را دوست دارد.

3- ذا النون (يونس) را (به يادآور) در آن هنگام كه خشمگين (از ميان قوم خود) رفت، و چنين مى پنداشت كه ما بر او تنگ نخواهيم گرفت (اما موقعى كه در كام نهنگ فرو رفت) در آن ظلمت ها (ى متراكم) صدا زد (خداوندا) جز تو معبودى نيست منزهى تو، من از ستمكاران بودم.

4- به يقين ابراهيم مهربان و بردبار بود.

5- چرا كه ابراهيم بردبار و دلسوز و بازگشت كننده (به سوى خدا) بود. اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 379

6- ما او (ابراهيم) را به نوجوانى بردبار و صبور بشارت داديم.

7- و هنگامی که جاهلان آن ها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند) به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنائی و بزرگواری می گذرند).

8- (به هر حال) با آنها مدارا کن و عذرشان

را بپذیر و به نیکی ها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن).

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مورد بحث که درباره اوصاف گروهی از مؤمنان پاکدل و مشمول عنایات حق سخن می گوید، بعد از ذکر ایمان و توکل بر خدا می فرماید: «آنها کسانی هستند که از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب می ورزند، و هنگامی که خشمگین شوند (خشم خود را فرو می برند و) عفو می کنند (وَالَّذینَ یَجْتَنِبُونَ کَبائِرَ الْاثْمِ وَالْفَواحِشَ وَ اذا ما غَضِبُوهُم یَغْفِرُونَ).

به تعبیر دیگر آنها هنگامی که آتش غضب در درونشان شعله ور می شود خود را کنترل می کنند و دست به انواع گناهان و جنایات آلوده نمی سازند.

ذکر این صفت بعد از مسأله اجتناب از گناهان بزرگ و اعمال زشت شاید به این جهت است که سرچشمه بسیاری از گناهان، حالت غضب است که زمام نفس را از دست عقل بیرون می برد و آزادانه به هر سو می تازد.

جالب اینکه نمی فرماید: آنها غضب نمی کنند، چرا که خشم و غضب به هنگام بروز ناملایمات سخت، طبیعی هر انسانی است، مهم آن است که آنها بر غضب خویش مسلّطند و هرگز زیر سلطه غضب قرار نمی گیرند، به خصوص اینکه وجود غضب در انسان همیشه جنبه منفی و ویرانگری ندارد، گاه می شود که بسیار سازنده است که بعداً به طور مشروح به خواست خدا به آن می پردازیم.

*** در دوّمین آیه بعد از آن که به پرهیزکاران، وعده بهشت جاویدان می دهد که

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 380

وسعت آن به وسعت آسمانها و زمین است در بیان اوصاف آنها نخست مسأله انفاق را مطرح می کند و می گوید: «این پرهیزکاران کسانی هستند که در وسعت

و پریشانی انفاق می کنند» (الَّذینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرّاءِ وَالضَّرّاءِ) سپس می افزاید: «و خشم خود را فرو می برند» (وَ الْکاظِمینَ الْغَیظِ) و در نتیجه از «خطاهای مردم می گذرند» (وَالْعافِیْنَ عَنِ النّاسِ) و در مجموع آنها افرادی نیکوکارند، «چرا که خداوند نیکوکاران را دوست دارد» (وَ اللَّهُ یُحِبُّ الُمحسِنینَ).

جالب این که در آیه بعد از آن وعده آمرزش و مغفرت به آنها داده شده که اگر لغزشی برای آنها پیدا شود، و گناهی از آن ها سرزند به یاد خدا بیفتند و استغفار کنند، خداوند آنها را مشمول عفو خود قرار می دهد.

اشاره به این که همان گونه که آنها دیگران را عفو می کنند و از خطاهایشان می گذرند، خداوند هم آنها را عفو می کند و از خطاهایشان می گذرد.

به هر حال «کظم غیظ؛ فرو بردن خشم» در این آیه به عنوان یکی از صفات برجسته پرهیزکاران، و در رده های اول بیان شده است. «1»

*** در سوّمین آیه سخن از خشم و غضب یکی از پیامبران الهی یعنی «یونس» علیه السلام نسبت به امت خویش است. خشمی که در ظاهر مقدس بود ولی در واقع از عجله و دستپاچگی نشأت می گرفت و به همین دلیل خداوند به خاطر این «ترک اولی» او را در تنگنای شدیدی قرار داد و سرانجام از این «ترک اولی» توبه کرد، می فرماید:

«و ذا النُّونِ» (یونس) را (به یادآور) در آن هنگام خشمگین (از میان قوم خود) رفت، و چنین می پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت (اما هنگامی که در کام نهنگ فرو

---

(1). «کَظیم» صیغه مبالغه از ماده کظم (بر وزن نظم) در اصل به معنی بستن گلوی مشک بعد از پر شدن است، به

همین دلیل کظیم به کسی گفته می شود که مملو از غضب شده و خویشتن داری می کند و به اصطلاح دندان بر جگر می گذارد و صرف نظر می کند، و غیظ به معنی شدت خشم است که بر اثر بروز ناملایمات به انسان دست می دهد و به نظر می رسد که غیظ مرحله شدید و بالای خشم می باشد بنابراین کظم غیظ به معنی خویشتن داری و سلطه بر نفس به هنگام بروز شدّت غضب است و این صفت بسیار بالایی است.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 381

رفت) در آن ظلمت های متراکم صدا زد خداوندا جز تو معبودی نیست، منزّهی تو، من از ستمکاران بودم (وَذَاالنُّونَ اذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ انْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ فَنادی فِی الظُّلُماتِ انْ لا الهَ الَّا انْتَ سُبْحانَکَ انّیِ کُنْتُ مِنَ الظّالِمیْنَ).

سرانجام و بعد از تحمل سختی های فراوان خداوند توبه او را پذیرفت و بی آنکه در شکم نهنگ هضم شود، او را بیرون فرستاد، با تنی بسیار رنجور و ضعیف و ناتوان.

در این که مدت توقف یونس علیه السلام در شکم ماهی چقدر بوده چهل روز یا یک هفته یا سه روز، یا طبق روایتی که از علی علیه السلام نقل شده نه ساعت، اختلاف است، هر چه بود بسیار جانکاه و ناراحت کننده بود حتی یک لحظه آن.

راستی «یونس» چه «ترک اولی» کرده بود که مستحق چنین کیفری شد؟ با این که می دانیم از انبیاء گناه و معصیتی سر نمی زند، تصور ابتدایی بر این است که خشم و غضب در برابر قوم گمراهی که دعوت خیرخواهانه پیامبر دلسوزی مانند یونس علیه السلام را نمی پذیرند، کاملاً طبیعی است، ولی برای پیامبر بزرگی مانند او، اولی این

بود که پس از آگاهی از این که به زودی عذاب الهی برای آن قوم فرا خواهد رسید، باز هم تا آخرین لحظه آنها را ترک نگوید، و از تأثیر سخن مأیوس نشود، و اگر یونس علیه السلام خشمگین نمی شد، شاید در کار خود تجدید نظر می کرد، تجربه نیز نشان داد که آن قوم در آخرین لحظات بیدار شدند و دست توبه و انابه به درگاه حق برداشتند و خداوند عذاب را از آنان برگرفت.

جایی که چنین خشمی را- که زیاد هم بی دلیل نبود- خداوند بر پیامبرانش نمی بخشد چگونه شعله های خشمی را که از کینه توزی و انتقام و حسد و خوی های رذیله دیگر زبانه می کشد خواهد بخشید؟

بدیهی است منظور از خشم در اینجا خشم بر قوم گنهکار است، و منظور از جمله (فَظَنَّ انْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ)؛ این است که او گمان می کرد، هجرتش از میان آن قوم گنهکار کار بدی نیست که در خور سرزنش و کیفر باشد، و منظور از اعتراف یونس علیه السلام به ظلم و ستم همان ظلم و ستم بر خویشتن است که گرفتار مجازات «ترک اولی شد.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 382

و اما آیاتی که از حلم و بردباری و ترک غضب ستایش می کند به شرح زیر است:

در اوّلین و دوّمین آیه از آیات مورد بحث خداوند، حضرت ابراهیم علیه السلام را به عنوان «اوّاه حلیم» یا «حلیم اوّاه» معرفی می کند، اوّلی به دنبال داستان سرپیچی آزر (عموی ابراهیم) از دعوت او به سوی توحید و بت شکنی و استغفار ابراهیم علیه السلام برای او، و دومی به دنبال خبر دادن فرشتگان از مجازات «قوم لوط» و تقاضای ابراهیم

علیه السلام از خداوند در مورد تخفیف مجازات آنان آمده است.

«اوّاهُ» به معنی کسی است که مهربان و رحیم است، و برای هدایت افراد دل سوزی فراوان می کند. «1»

به هر حال توصیف حضرت ابراهیم علیه السلام به «اوّاه حلیم» یا «حلیم اوّاه» که بیانگر رابطه و نزدیکی این دو وصف با یکدیگر است. نشان می دهد که فرو بردن غضب و حلم و بردباری و دلسوزی حتی درباره مجرمان و تلاش برای نجات آنها از چنگال جرم و گناه و کیفر از صفات برجسته ای است که انبیاء بزرگ به آن متّصف بودند.

حضرت ابراهیم علیه السلام نه تنها در برابر عمویش «آزر» که مردی متعصب و لجوج بود حلم و بردباری نشان می داد بلکه حتی در برابر «قوم لوط» با آن آلودگی های عجیب، دلسوزی داشت که اگر ممکن باشد آنها را از این آلودگی ها و گناهان بزرگ رهایی بخشد تا گرفتار عذاب الهی نشوند.

ولی فرمان الهی فرا رسید که همین اندازه حلم و بردباری در برابر عمو و قوم لوط کافی است، آنها قابل هدایت نیستند. و مخصوصاً قوم لوط گرفتار آن عذاب شدید و کوبنده شدند.

*** در ششمین آیه خداوند، یکی از مواهب بزرگ خویش را بر ابراهیم می شمرد،

---

(1). البته برای «اوّاه» معنای دیگری ذکر شده، ولی مناسب همان معنی است که در بالا گفته شده و در اصل «اوّاه» به معنی کسی است که فراوان آه می کشد خواه به خاطر توبه باشد یا مسؤولیت، یا دلسوزی نسبت به مردم.



می فرماید: (دعای او را درباره فرزند اجابت کردیم و) او را به نوجوانی حلیم و بردبار و پر استقامت بشارت دادیم (فَبَشَّرْناهُ بِغُلامٍ

حَليمٍ).

جالب این که از میان تمام صفات برجسته انسان، در این آیه تنها روی صفت حلم و بردباری تکیه شده است.

راغب در کتاب مفردات می گوید: حلم به معنی خویشتن داری به هنگام هیجان غضب است و از آنجا این حالت از عقل و خرد ناشی می شود که گاه حلم به معنی عقل و خرد نیز به کار رفته است.

این پیشگویی درباره «اسماعیل» تحقق یافت، هنگامی که به صورت جوان نورسی درآمد هوشیاری و عقل و حلم و بردباری خود را به هنگام فرمان الهی درباره ذبح او نشان داد و همان گونه که در آیه بعد از آن آمده است، «به پدرش عرض کرد: «یا ابَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرْ؛ پدر جان آنچه را دستور داری انجام ده» و در برابر مسأله ذبح تا آخرین مرحله که فرمان خودداری به ابراهیم علیه السلام داده شد خونسرد و تسلیم بود.

*** در هفتمین آیه که بیان صفات «عباد الرّحمن» (بندگان خاص خدا) می کند در ضمن صفات برجسته دوازده گانه آن ها این صفت را بر می شمرد، «هنگامی که جاهلان آن ها را خطاب می کنند (و سخنان ناموزون به آنها نثار می کنند) آنها در پاسخ سلام می گویند (و از کنار آنها با حلم و بزرگواری می گذرند) «وَاذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً».

گرچه در این آیه واژه حلم به کار نرفته، ولی مفهوم مجموع آیه آن است که بندگان خاص خدا در برابر ناملایمات مخصوصاً سخنان زشت جاهلان خشمگین نمی شوند و بردباری نشان می دهند، و خود را از شر درگیری با این گونه افراد به وسیله حلم و بردباری رهایی می بخشند.

در حدیثی که در تفسیر آیه آمده است چنین می خوانیم که: پیامبر اکرم

صلی الله علیه و آله روزی فرمود: جمعی از امت من باشند که من آنها را دوست دارم و آنها نیز مرا

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 384

دوست دارند، و آنها هنوز به وجود نیامده اند، گویا ایشان را می بینم (سپس پیامبر صلی الله علیه و آله بخشی از اوصاف برجسته آنها را شمرد تا به اینجا رسید) و به صفت صبر و حلم آراسته باشند ... و در طریق رفق و مدارا سلوک کنند، کسی عرض کرد یا رسول اللّه با غلامان خود رفق و مدارا کنند، فرمود: نه، آنها غلام ندارند و خودشان خدمت خویش را انجام می دهند، بلکه با جاهلان و سفیهان مدارا نمایند سپس این آیه را تلاوت فرمود: (وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذینَ یَمْشُونَ عَلَی الْارْضِ هَوْناً وَ اذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُوْنَ قالُوا سَلاماً). «1»

منظور از سلام در اینجا این است با آنها با مسالمت رفتار می کنند و پاسخی که توأم با مقابله به مثل و لغو و دشنام باشد نمی گویند و به سخنان زشت آنها بی اعتنا هستند گویی اصلًا نشنیده اند.

*** در هشتمین و آخرین آیه مورد بحث که در سوره اعراف آمده است سه دستور مهم در عبارت کوتاهی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله- به عنوان نماینده همه مؤمنان- داده شده است می فرماید: عذرشان را بپذیر و به نیکی ها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با آنها ستیزه مکن) (خُذِالْعَفْوَ وَ اْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ اعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِیْنَ).

طبیعی است روی گردانی از جاهلان به معنی حلم و بردباری و ترک هر گونه پرخاشگری در برابر آنان است. بلکه می توان گفت: دو جمله قبل هم که دستور به مدارا و پذیرش

عذر به دعوت نیکی ها می دهد به نوعی دلالت بر همین معنی دارد.

راه و رسم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز همیشه همین بود که در برابر جاهلان و نابخردان نهایت صبر و حوصله و تحمل و بردباری را نشان می داد و هرگز به خاطر سخنان ناموزون و کارهای بی ادبانه آنها خشم و غضب بر او چیره نمی شد.

آیه بعد از این آیه که می گوید: اگر وسوسه های شیطان به تو برسد، به خدا پناه بر

---

(1). تفسیر منهج الصادقین، جلد 6، صفحه 417، (مطابق نقل تفسیر اثنی عشری ذیل آیه مورد بحث) و تفسیر روح البیان، جلد 6، صفحه 241 (ذیل آیه مورد بحث).



که او شنونده و دانا است (وَ امَّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ انَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ) می تواند اشاره دیگری به این معنی باشد که آتش خشم و غضب یک انگیزه شیطانی است که هر کس در برابر آن باید به خدا پناه برد.

شاهد این سخن روایتی است که در تفسیر روح البیان در ذیل این آیه آمده است هنگامی که آیه اول نازل شد و دستور بردباری در برابر جاهلان داد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرضه داشت «کَیْفَ یا رَبِّ وَ الْغَضبُ؛ چگونه می توانم تحمل کنم» در حالی که خشم و غضب حاصل می شود؟» آیه بعد نازل شد و حضرت دستور داد که در برابر تحریکات شیطانی به خدا پناه ببر. «1»

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که جامع ترین آیات قرآن درباره مکارم اخلاق، همین آیه است. «2»

راستی هم چنین است زیرا در برابر خطاها، عفو و پذیرش عذر را در

پیش گرفتن، و همه مردم را دعوت به نیکی نمودن، و با جاهلان و نابخردان درگیر نشدن، سه برنامه مهم در رابطه با زندگی اجتماعی و فعالیت های جمعی است که اگر هر سه با شرایط خاصش پیاده شود، اکثر مشکلات اجتماعی حل خواهد شد.

*** از مجموع آیات فوق اهمیت فضیلت اخلاقی حلم و بردباری و خطرات رذیله خشم و غضب به خوبی آشکار می شود.

### خشم و غضب در روایات اسلامی

در روایات اسلامی تعبیرات عجیب و تکان دهنده ای درباره خشم و غضب وارد شده است، که از خطرات این رذیله اخلاقی به خوبی پرده بر می دارد، دوازده حدیث که ذیلاً از نظر شما عزیزان می گذرد، گلچینی از آنها است.

---

(1). تفسیر روح البیان، جلد 3، صفحه 298، ذیل آیه.

(2). مجمع البیان، ذیل آیه.



1- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «الْغَضَبُ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّیْطانِ؛ غضب، آتش پاره سوزان و برافروخته ای است از سوی شیطان». «1»

2- در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْغَضَبُ یُفْسِدُ الْایْمانَ کَما یُفْسِدُ الصَّبْرُ الْعَسَلَ غضب ایمان را فاسد می کند همان گونه که صبر (داروی بسیار تلخی است که در تلخی ضرب المثل است) عسل را خراب می کند». «2»

3- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «اعْدَی عَدُوٍّ لِلْمَرْءِ غَضَبُهُ وَ شَهْوَتُهُ، فَمَنْ مَلَکَهُما عَلَتْ دَرَجَتَهُ وَ بَلَغَ غایَتَهُ؛ سخت ترین دشمن انسان غضب و هوای نفس او است، هر کس بتواند این دو را مهار کند، درجه او بلند می شود، و به آخرین مرحله کمال می رسد». «3»

4- در حدیث دیگری از همان امام همام می خوانیم: «اَلْغَضَبُ نارٌ مُوْقَدَهٌ،

مَنْ كَظَمَهُ اطْفَأَها، وَ مَنْ اطْلَقَهُ كانَ اوَّلُ مُحْتَرِقٍ بِها؛ غضب آتش برافروخته ای است که هر کس آن را فرو برد، آن آتش را خاموش کرده، و هر کس جلو آن را رها کند، نخستین کسی است که به آن آتش می سوزد». «4»

5- در عبارت گویای دیگری از آن بزرگوار آمده است: «لَیْسَ لِابْلیْسَ جُنْدٌ اشَدُّ مِن النِّساءِ الْغَضَبِ؛ برای شیطان سپاهی قوی تر از زنان (فاسد) و غضب نیست». «5»

6- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در یک جمله کوتاه و بسیار پر معنی می خوانیم: «الْغَضَبُ مِفْتاحُ کُلِّ شَرٍّ؛ خشم و غضب کلید تمام بدی ها است». «6»

7- خطرات غضب به قدری است که امام سجاد علیه السلام در یکی از دعاهای معروف صحیفه سجادیه از آن به خدا پناه می برد و عرضه می دارد: «الَّلهُمَّ انّی اعُوْذُبِکَ مِنْ هَیَجانِ الْحِرْصِ وَ سَوْرَهِ الْغَضَبِ وَ غَلَبَهِ الْحَسَدِ وَ ضَعُفَ الصَّبْرِ وَ قِلَّهَ الْقَناعَهِ؛ خداوندا من به تو پناه می برم از هیجان حرص و شدت غضب و چیره شدن حسد و ضعف شکیبائی و کمی قناعت». «7»

---

(1). بحار الانوار، جلد 70، صفحه 265.

(2). همان مدرک.

(3). شرح غرر، جلد 2، صفحه 454، حدیث 3269.

(4). همان، صفحه 47، حدیث 1787.

(5). آثار الصادقین، جلد 15، صفحه 454.

(6). اصول کافی، جلد 2، صفحه 303.

(7). صحیفه سجادیه، دعای 8.

8- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «ایَّاکَ وَ الْغَضَبَ فَاوَّلُهُ جُنُونٌ وَ آخِرُهُ نَدَمٌ؛ از غضب بپرهیز که آغازش دیوانگی و آخرش پشیمانی است». «1»

9- از همان بزرگوار در تعبیر گویای دیگری در رابطه منفی غضب و عقل می خوانیم: «عِنْدَ غَلَبَهِ الْغَیْظِ وَ الْغَضَبِ

يُخْتَبَرُ حِلْمُ الْحُلُماءِ؛ به هنگام غلبه خشم و غضب عقل عاقلان به آزمون گذارده می شود». «2»

10- و نیز در گفتار پر معنای دیگر درباره عواقب دردناک غضب می فرماید: «عُقُوبَهُ الْغَضُوبِ وَ الْحَقُودِ وَ الْحَسُودِ تَبْدَءُ بِانْفُسِهِمْ؛ کیفر افراد خشمگین و کینه توز و حسود، قبل از هر کس دامن خود آنها را می گیرد». «3»

11- از امام صادق علیه السلام آمده است: «مَنْ كَفَّ غَضَبَه سَتَر اللَّهُ عَوْرَتَهُ؛ کسی که خشم خود را باز دارد، خداوند عیوب او را مستور می دارد». «4»

12- این بحث را با حدیث ناب دیگری پایان می دهیم- هر چند احادیث معصومین علیهم السلام در این زمینه بسیار فراوان و پربار است- امام صادق علیه السلام می فرماید:

«ایُّ شی ءٍ اشَدُّ مِنَ الْغَضَبِ انَّ الرَّجُلَ اذا غَضِبَ يَقْتُلُ النَّفْسَ وَ يَقْذِفُ الْمُحْصَنَ؛ چه چیز بدتر از غضب است، هنگامی که انسان خشمگین می شود، آدم می کشد و افراد پاک را دشنام می دهد و متهم می سازد». «5»

*** از روایات بالا- که گلچینی از روایات زیادی بود که در نکوهش غضب وارد شده است- ابعاد فاجعه ای که غضب و خشم در زندگی انسان می آفریند به خوبی روشن شد، در حقیقت همان گونه که در روایات بالا آمد خشم بدترین دشمن انسان، آتش سوزان، خطرناکترین لشکر شیطان، کلید تمام بدی ها، آغازش جنون و پایانش

---

(1). شرح غرر، جلد 2، صفحه 286، حدیث 2635.

(2). همان، جلد 4، صفحه 326، حدیث 6225.

(3). همان، صفحه 361، حدیث 6325.

(4). المحجه البیضاء، جلد 5، صفحه 293.

(5). سفینه البحار، ماده غضب.

پشیمانی است.

### اثرات ویرانگر غضب و پیامدهای آن

کمتر صفتی از صفات رذیله است که به اندازه غضب ویرانی به بار می آورد و اگر فهرستی از

آثار سوء غضب نوشته شود، معلوم می گردد که اثرات سوء آن از بسیاری از اخلاق رذیله بیشتر است، و از جمله می توان امور زیر را برشمرد:

1- قبل از هر چیز باید به این نکته توجه داشت که خشم و غضب دشمن آدمی است و به هنگام هیجان غضب، عقل به کلی از کار می افتد، و انسان دیوانه وار حرکاتی را انجام می دهد که نه تنها مایه تعجب همه اطرافیانش می گردد، بلکه خود او نیز بعد از فرو نشستن آتش غضب، از کارهایی که در آن حال انجام داده است در تعجب و وحشت فرو می رود، در آن حال گاهی دیوانه وار به هر کس حتی نزدیکترین دوستان خود حمله می کند، دست او تا مرفق در خون بی گناهان فرو می رود، می زند، درهم می شکند، می کوبد و ویران می کند، درست همانند یک دیوانه خطرناک.

لذا امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیثی می فرماید: «الْغَضَبُ یُفْسِدُ الْاَلْبابَ وَ یُبْعِدُ مِنَ الصَّوابِ؛ غضب عقل آدمی را فاسد می کند، و انسان را از کار صحیح دور می سازد». «1»

و نیز به همین دلیل در روایات اسلامی آمده است که اگر بخواهید میزان عقل انسان ها را به دست آورید، به مقدار مالکیت آنها بر نفس و اعصابشان به هنگام غضب نگاه کنید، در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «لایُعْرَفُ الرَّأیُ عِنْدَ الْغَضَبِ؛ فقط در موقع غضب می توان عقل و رأی افراد را سنجید». «2»

2- غضب موجب تباهی ایمان است، زیرا افراد عصبانی نه تنها مرتکب گناهان کبیره می شوند که با ایمان صحیح سازگار نیست، بلکه گاهی به ساحت مقدس پروردگار نیز- نعوذ باللّه- جسارت می کنند، و یا بر حکمت و قسمت و

تدبیر او خرده می گیرند که این مرحله ای است بسیار خطرناک.

در احادیث گذشته خواندیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: غضب ایمان را فاسد می کند، همان گونه که صبر (دارویی است بسیار تلخ) عسل را فاسد می کند.

---

(1). غرر الحکم، حدیث 1356.

(2). بحار الانوار، جلد 75، صفحه 113.



3- غضب منطق انسان را خراب می کند، و به گزافه گویی و باطل گویی وامی دارد، و اگر شخص غضبناک در مقام قضاوت باشد به یقین داوری صحیح نخواهد کرد. به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «شِدَّهُ الْغَضَبِ تُغَیِّرُ الْمَنْطِقَ وَ تَقْطَعُ مادَّهَ الْحُجَّهِ، وَ تُفَرِّقُ الْفَهْمَ؛ شدت غضب منطق انسان را دگرگون می سازد، و ریشه دلیل را قطع می کند، و فهم و شعور را پراکنده می سازد». «1»

در آداب القضاء در کتاب قضاوت از کتب فقهیه نیز تصریح شده است که قاضی به هنگام غضب بر کرسی قضاوت ننشیند.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنِ ابْتُلِیَ بِالْقَضاءِ فَلا یَقْضِی وَ هُوَ غَضْبانٌ؛ کسی که گرفتار امر قضاوت می شود، در حال غضب قضاوت نکند».

4- دیگر از پیامدهای سوء خشم و غضب، آشکار شدن عیوب پنهانی انسان است زیرا در حال عادی، هر کس خود را کنترل می کند، تا عیوب و نقطه ضعف های خویش را پنهان دارد، و آبرویش را در برابر این عیوب که تقریباً همه کم و بیش دارند حفظ نمایند، اما هنگامی که آتش خشم و غضب شعله ور می شود، پرده ها کنار می رود، و کنترل عقل برداشته می شود، و عیوب مخفی انسان آشکار می گردد، و آبروها بر باد می رود.

در غرر الحکم از امیر

مؤمنان علی علیه السلام چنین نقل شده است: «بِئْسَ الْقرِیْنُ الْغَضَب یُبْدِیُ الْمَعایِبَ، وَ یُدْنِی الشَّرَّ وَ یُباعِدُ الْخَیْرَ؛ غضب همنشین بدی است، عیوب نهانی را آشکار می سازد، شر و بدی را نزدیک و خیر و نیکی را دور می سازد». «2»

5- خشم و غضب راه شیطان را به سوی انسان باز، و به او نزدیک می سازد، زیرا ایمان و عقل که دو مانع قوی در برابر هجمات شیطانند به هنگام غضب، ضعیف و ناتوان می شوند، و موانع از سر راه شیطان برداشته می شود به همین دلیل به آسانی در انسان نفوذ می کند.

در حدیث معروفی می خوانیم: هنگامی که نوح علیه السلام امت خود را (که بعد از ارشاد و

---

(1). بحار الانوار، جلد 68، صفحه 428.

(2). جامع احادیث الشیعه، کتاب الجهاد، جلد 13، صفحه 468.



تبلیغ طولانی و مستمر پذیرش هدایت نشده بودند) نفرین کرد (و نابود شدند) شیطان نزد نوح علیه السلام آمد و گفت: تو حقی بر گردن من داری می خواهم آن را تلافی کنم.

نوح علیه السلام در تعجب فرو رفت، گفت بسیار بر من گران است که حقی بر تو داشته باشم، چه حقی؟

گفت همان نفرینی که درباره قومت کردی و آنها را غرق نمودی و احدی باقی نماند که من او را گمراه سازم، و من تا مدتی راحتم، تا زمانی که نسل دیگری بپا خیزد و من به گمراه کردن آنها مشغول شوم.

نوح علیه السلام (با این که می دانست نهایت کوشش را برای قوم خود کرده بود در عین حال ناراحت شد و) به شیطان گفت: حالا چه جبرانی می خواهی کنی؟

(نوح می خواست سخنان او را نپذیرد، ولی خطاب

از طرف پروردگار آمد که گفتارش را بپذیر در اینجا راست می گوید).

شیطان گفت: در سه زمان به یاد من باش، که من نزدیکترین فاصله را به مردم در این سه موقع دارم:

1- هنگامی که خشم تو را فرا می گیرد به یاد من باش.

2- هنگامی که در میان دو نفر قضاوت می کنی مراقب من باش.

3- و هنگامی که با زن بیگانه ای تنها هستی، و هیچ کس در آنجا نیست باز به یاد من باش. «1»

در روایت دیگری می خوانیم که «ذو القرنین یکی از فرشتگان را ملاقات کرد و به او گفت: دانشی به من بیاموز که بر ایمان و یقینم بیفزاید. او گفت: خشم و غضب را ترک کن زیرا هنگامی که انسان غضب می کند، شیطان بیش از هر زمان بر او مسلط است، بنابراین غضب را با وقار خویشتن داری بازگردان، و آتش آن را با آرامش خاموش کن و از عجله بپرهیز که هنگامی که در کارها عجله کنی از نصیب خود

---

(1). بحار الانوار، جلد 11، صفحه 318.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 391

محروم خواهی شد و در برابر اشخاص دور و نزدیک مهربان باش و سخت گیر و عنود نباش». «1»

بی شک غضب علاوه بر این آثار شوم مادی و اجتماعی و اخلاقی آثار سوء معنوی فراوانی نیز دارد به طوری که از روایات مختلف استفاده می شود کسی که خشم خود را فرو برد، ثواب شهدا را «2» دارد و در قیامت همنشین انبیاء «3» و قلب او از نور ایمان پر می شود «4»

### اسباب و انگیزه های غضب

غضب و خشم پدیده روحی پیچیده ای است که از عوامل و انگیزه های مختلف سرچشمه می گیرد و شناخت این عوامل یکی از

مهمترین اسباب تند خویی و غضب است، از جمله عوامل و اسباب زیر را می توان نام برد که هر یک سهم مهمی در بروز این پدیده خطرناک روحی دارد از جمله:

1- قضاوت های عجولانه: در زندگی فردی و اجتماعی همه روز اخبار ناراحت کننده ای به انسان می رسد، اگر فوراً به قضاوت بنشیند، آتش خشم در دل او شعله ور می شود، و گاه دست به کارهای زشت و خطرناکی می زند، و چه بسا بعد از تحقیق و تحمل می بیند اصل خبر نادرست یا حد اقل ناقص بوده که اگر تحقیق می کرد، هرگز خشمگین نمی شد. اخلاق در قرآن ج 3 434

آری این قضاوت های عجولانه است که در طول تاریخ عامل عصبانیت ها و عواقب تلخ و دردناک شده است.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که می فرماید: «مِنْ طَبائِعِ الْجُهّالِ التَّسَرُعُ الَی الْغَضَبِ فِی کُلِ حالٍ؛ از طبیعت جاهلان این است که در هر حال به سوی خشم و

---

(1). المحجه البیضاء، جلد 5، صفحه 293.

(2). جامع احادیث الشیعه، جلد 13، صفحه 479.

(3). همان مدرک.

(4). همان، صفحه 478.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 392

غضب سرعت می کنند (چرا که گرفتار قضاوت های عجولانه می شوند). «1»

2- کمی ظرفیت: افرادی که دارای روح بزرگ، و فکر گسترده هستند، حوادث تلخ را در درون جان خود، تحمل می کنند و نگه می دارند، ولی افراد کم ظرفیت با کمترین ناملائمی از ناملائمات بر می آشوبند، و گاه به زمین و زمان بد می گویند.

حدیث بالا که سرعت غضب را از خوی جهّال شمرده بود اشاره ای به این حقیقت نیز می تواند داشته باشد.

3- تکبر و خودبرتربینی: افراد متکبر افرادی پر توقع اند و همیشه مایل هستند که دیگران حریم آنها را حفظ

کنند، مقدم آنها را خیر مقدم بدانند و گرامی دارند و امتیازات خاصی برای آنها قائل شوند، اما هنگامی که این عکس العمل ها را از مردم نمی بینند به سرعت عصبانی و خشمگین می شوند، در حالی که ریشه اصلی بدبختی در وجود خود آنها است و دوستان و اطرافیان مردم گناهی ندارند.

در حدیثی از حضرت مسیح علیه السلام نقل شده که ضمن شرح اسباب غضب یکی از عوامل آن را تکبر و عجب و خودبینی برشمرد. «2»

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که حواریون به او گفتند ای آموزنده نیکی ها به ما بگو از همه خطرناک تر چیست؟ فرمود: غضب خداوند است، عرض کردند: با چه وسیله ای از غضب خداوند در امان باشیم، فرمود: غضب نکنید.

عرض کردند سرچشمه غضب چیست؟ فرمود: «الْكِبْرُوا التَّجَبُّرُ وَ مَحْقَرَةُ النَّاسِ؛ تکبر و خودبزرگ بینی و مردم را کوچک شمردن». «3»

4- حسد و کینه توزی: افرادِ حسود و کینه توز، مواد اصلی کینه توزی را در درون دل نهفته اند، و دقیقاً همچون مخزن باروتی است که با نزدیک شدن به جرقه کوچکی شعله ور می گردد، و آتش خشم از تمام وجودشان ظاهر می شود. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «الْحِقْدُ مَثارُ الْغَضَبِ؛ کینه توزی سبب خشم

---

(1). شرح غرر الحکم، جلد 6، صفحه 28، حدیث 9351.

(2). محجه البیضاء، جلد 5، صفحه 304.

(3). سفینه البحار، ماده غضب.



است». «1»

5- حرص و دنیاپرستی: افرادی که عشق و دلباختگی به دنیا وجودشان را پرکرده و حرص و آز در درون جانشان لانه گزیده، کمترین مزاحمت به منافع خویش را تحمل نمی کنند، و به سرعت بر می آشوبند. و

از آنجا که زندگی اجتماعی خالی از مزاحمت های پی در پی نیست، بلکه می توان گفت مزاحمت های جزئی همه روز وجود این گونه افراد غالباً خشمگین و عصبانی هستند و اگر نتوانند، خشم خود را بر سر این و آن بریزند، درون جانشان را همچون خوره می خورد.

در ادامه حدیثی که از حضرت مسیح علیه السلام در بالا اشاره کردیم نیز اشاره به این عامل شده و می فرماید: «وَشِدَّةُ الْحِرْصِ عَلی فُضُولِ الْمالِ وَ الْجاهِ؛ شدت حرص بر فزونی مال و مقام».

### درمان غضب

با توجه به این که غضب، آثار شوم و پیامدهای بسیار خطرناکی دارد، و گاه شیرازه زندگی انسان را از هم می پاشد، کوشش و تلاش برای درمان آن بسیار لازم است و افراد عصبانی اگر در اصلاح حال خویش نکوشند پشیمان خواهند شد.

بزرگان علم اخلاق در این زمینه بحث های فراوانی دارند و از آن بالاتر در روایات اسلامی دستورهای مهم و مؤثری برای خاموش کردن آتش غضب داده شده است که گلچینی از آن را ذیلاً از نظر می گذرانیم:

1- افراد خشمگین و عصبانی همیشه حتی قبل از آن که شعله های آتش غضب قلب آنها را احاطه کند، باید در آثار شوم آن بیندیشند، و مرتب به خود تلقین کنند که غضب آتشی است که ممکن است خرمن ایمان و سعادت و هستی آنها را بسوزاند، غضب آتش خشم خدا را در دنیا و آخرت می افروزد. غضب دوستان را از انسان دور می کند و حربه به دست دشمنان می دهد، غضب آثار ویرانگری روی اعصاب انسان می گذارد، عمر او را کم می کند و سلامتی او رابه خطر می اندازد. غضب انسان را از رسیدن به مقامات معنوی و

مادی باز می دارد.

---

(1). شرح غرر، جلد 1، صفحه 142، حدیث 530.



به عکس، حلم و بردباری رمز موفقیت و پیشرفت و سلامت روح و جسم و سبب محبوبیت در جامعه و موجب رضای خدا و دوری شیطان است. همچنین درباره ثواب های الهی که برای بردباران ذخیره شده و کیفرهایی که در انتظار صاحبان غضب است نیز بیندیشید.

نه تنها در حال غضب، بلکه قبل از آن نیز باید در این مسائل بیندیشد و به خود تلقین کند تا گرفتار آن نشود.

2- فکر در عواقب خشم و غضب؛ بارها این نکته را تجربه کرده ایم و اگر ما تجربه نکرده ایم دیگران تجربه کرده اند، که هر تصمیمی که انسان به هنگام غضب می گیرد نسنجیده و نادرست است و غالباً موجب پشیمانی می گردد، چه بهتر که این جمله معروف را که از بعضی از دانشمندان به یادگار مانده، همواره با خود زمزمه کند، به هنگام غضب نه تصمیم و نه تنبیه و نه مجازات.

3- از طرق مهم درمان که در روایات بر آن تأکید شده است ذکر خدا است، در بعضی از روایات آمده هنگامی که عصبانی می شوید: «اعُوْذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیْمِ» بگوئید. «1»

در بعضی دیگر آمده است به هنگام غضب «لا حَوُلَ وَ لا قُوَّةَ الَّا بِاللَّه الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ» بگویید تا غضب از شما برود. «2»

در بعضی دیگر از روایات آمده است: «به هنگام غضب صورت بر زمین بگذارید و برای خدا سجده کنید».

ابو سعید خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: غضب جرقه ای است که در قلب انسان قرار می گیرد (و آثار آن در وجود او نمایان

می شود) آیا نمی بینید که چشمان او سرخ، و رگ های او متورّم می شود. کسی که این حالات را در خود مشاهده کند، صورتش را به زمین بگذارد. «3»

به یقین هر کس چنین کند و به درگاه خدا پناه ببرد و از او رفع شر شیطان و غضب را بخواهد آرامش می یابد.

---

(1). سفینه البحار، ماده غضب، المحجه البیضاء، جلد 5، صفحه 307.

(2). جامع الاحادیث، جلد 13، صفحه 472.

(3). المحجه البیضاء، جلد 5، صفحه 308.



به یقین هر گونه ذکر خدا در این حال مناسب و مؤثر است، ولی آنچه در بالا آمد، مؤثرتر می باشد.

مرحوم شیخ حرّ عاملی در وسائل، بابی تحت عنوان باب وجوب ذکر اللّه عند الغضب در ابواب جهاد النفس آورده است که دلیل بر اهمیت این موضوع است. «1»

4- تغییر دادن حالت یکی دیگر از طرق درمان غضب است همان گونه که در روایات اسلامی آمده است: اگر شخص در حال نشستن عصبانی شده برخیزد و اگر ایستاده است بنشیند، و صورت از آن صحنه برگرداند یا دراز بکشد و اگر بتواند از آن محل دور شود، و خود را به کار دیگری مشغول سازد.

این تغییر حالت برای فرو نشستن آتش خشم و غضب بسیار مؤثر و مفید است.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «کانَ النَّبِیّ اذا غَضِبَ وَ هُوَ قائِمٌ جَلَسَ وَ اذا غَضِبَ وَ هُوَ جالِسٌ اضْطَجَعَ، فَیَذْهَبُ غَیْضُهُ؛ هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله (بر اثر کارهای بسیار زشت

جاهلان) عصبانی می شد، در حالی که ایستاده بود می نشیت و اگر نشسته بود، به پهلو می خوابید و خشم او برطرف می شد».

«2»

در بحار الانوار از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «وَ ایُّما رَجُلٍ غَضِبَ وَ هُو قائِمٌ فَلْیَجْلِسْ فَانَّهُ سَیَذْهَبُ عَنْه رِجْزُ الشَّیْطانِ وَ انْ کانَ جالِساً فَلْیَقُمْ؛ هر کس که خشمگین شود در حالی که ایستاده باشد بنشیند، چرا که پلیدی شیطان از او دور می شود، و اگر نشسته است برخیزد».

در ذیل این حدیث آمده است که اگر انسان نسبت به یکی از بستگانش خشمگین شود و بدن او را با دست خود لمس کند و این تماس بدنی خشم او را فرو می نشاند. «3»

5- وضو گرفتن: نوشیدن آب خنک و شستن سر و صورت با آن به یقین در خاموش کردن آتش غضب مؤثر است. بلکه در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است

---

(1). وسائل الشیعه، جلد 11، صفحه 291، (باب 54 از ابواب جهاد النفس)

(2). المحجه البیضاء، جلد 5، صفحه 308، بحار الانوار، جلد 70، صفحه 272.

(3). بحار الانوار، جلد 70، صفحه 272.



«اذا غَضِبَ احَدُکُمْ فَلْیَتَوضَّأ؛ هنگامی که کسی از شما خشمگین شود وضو بگیرد». «1»

از این تعبیر استفاده می شود که وضو گرفتن به هنگام خشم و غضب مستحب است و در فرو نشاندن آتش غضب تأثیر دارد.

مرحوم علامه مجلسی در تفسیر کوتاهی که بر این حدیث نوشته است می فرماید:

«بعید نیست که منظور از وضو گرفتن در اینجا شستن دست باشد». ولی با توجه به این که وضو در لسان روایات به معنی همین وضوی نماز است و

به اصطلاح حقیقت شرعیه در معنی جدید شده است، ظاهر حدیث مزبور همان وضوی نماز است.

در بعضی از روایات از رسول

خدا صلی الله علیه و آله علاوه بر وضو، غسل هم وارد شده است می فرماید: «وَ اذا غَضِبَ احَدُکُمْ فَلَیَتَوَضَّأ وَ لْیَغْتَسِلْ فَانَّ الْغَضَبَ مِنَ النّارِ؛ هنگامی که کسی از شما خشمگین می شود وضو بگیرد و غسل کند، زیرا غضب از آتش است» (و آتش را آب خاموش می کند). «2»

و در تعبیر دیگری آمده است که غضب از شیطان است، و شیطان از آتش آفریده شده و آتش را آب خاموش می کند، بنابراین هنگامی که کسی از شما خشمگین شد وضو بگیرد». «3»

هرگاه امور بالا به یکدیگر ضمیمه شود، و اضافه بر آنها انسان در پیامدهای خطرناک غضب در دنیا و آخرت، و کیفر و مجازات الهی آن بیندیشد به یقین آتش غضب او هر چند شدید و سوزان باشد خاموش خواهد شد. مشکل آنجا پیدا می شود که انسان در همان حال و در همان صحنه بماند و هیچ تغییر و دگرگونی در وضع خود ندهد که نجات از پیامدهای آن، مشکل و گاه غیر ممکن می شود.

### اقسام غضب

خشم و غضب همیشه جنبه منفی ندارد، گاه جنبه مثبت دارد و برای زندگی مادی و معنوی انسان ضروری و لازم است. بنابراین می توان غضب را به مثبت و

---

(1). همان، جلد 77، صفحه 312.

(2). همان، جلد 70، صفحه 272.

(3). همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 397

منفی، یا «ستوده» و «نکوهیده» تقسیم کرد، و هرگاه خشم الهی را نیز بر آن بیفزاییم غضب بر سه گونه تقسیم خواهد شد:

1- غضب خداوند: در بسیاری از آیات قرآن سخن از غضب و سخط الهی به میان آمده است، مخصوصاً درباره بنی اسرائیل که در آیات زیادی اشاره

به غضب الهی نسبت

به آنها، بلکه غضب بعد از غضب آمده است تا آنجا که مغضوب علیهم از سوی جمعی از مفسران، در سوره حمد، به گنهکاران بنی اسرائیل که نه تنها در گذشته، بلکه در عصر و زمان ما نیز چهره تاریخ بشریت را سیاه کرده اند، تفسیر شده است.

بی شک غضب به معنی هیجان درونی توأم با انتقام جویی که آثار آن برافروخته شدن صورت و پرشدن رگ های گردن از خون است در مورد خداوند که بالاتر از جسم و جسمانیت و تغییر و دگرگونی است مفهومی ندارد، همان گونه که انتقام جویی به معنی فرو نشاندن سوز دل و به اصطلاح تشفی قلب با اذیت و آزار دشمن درباره ذات پاک الهی نیز نامفهوم است.

لذا مفسران غضب الهی را به معنی کیفر عادلانه او در مورد گنه کاران در دنیا و آخرت تفسیر کرده اند.

راغب در کتاب مفردات با صراحت می گوید: هنگامی که غضب به عنوان یکی از اوصاف الهی ذکر شود مراد از آن فقط انتقام (و مجازات) است.

در احادیث اسلامی نیز به این معنی اشاره شده است، چنانکه در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که در برابر این سؤال که غضب خداوند چیست؟ فرمود:

«غَضَبَ اللَّهُ تَعالی عِقابُهُ. یا عَمرو! «1» مَنْ ظَنَّ انَّ اللَّهَ یُغَیِّرُهُ شَیْ ءٌ فَقَدْ کَفَرَ؛ منظور از غضب خداوند متعال، عقاب و کیفر او است. ای عمرو! کسی که گمان کند چیزی خداوند را دگرگون می سازد (و تغییر حالت می دهد) کافر شده است». «2»

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که خشم خدا کیفر او است

---

(1). اشاره به عمرو بن عبید معتزلی است که با جماعتی خدمت امام باقر

علیه السلام آمده بودند، به گمان این که آن حضرت را بیازمایند و سرانجام شرمنده باز گشتند.

(2). بحار الانوار، جلد 4، صفحه 68.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 398

همان گونه که رضای او ثواب او است. (نه این که در ذات خداوند به هنگام خشم و رضا تغییر و دگرگونی حاصل شود که این از صفات ممکنات است).

کوتاه سخن اینکه آیات و روایاتی که سخن از غضب و سخط خدا می گوید، ارتباطی با خشم و غضب مخلوقین ندارد، بلکه کیفرهایی است عادلانه که برای تربیت انسان ها مقرر شده است.

2- خشم های منفی و غضب های ویرانگر که در مباحث گذشته به طور کامل پیرامون آن بحث شد، و خطرات و پیامدهای سوء آن را دانستیم، و انگیزه ها و طرق درمان آن را نیز بررسی کردیم، و در اینجا نیازی به توضیح بیشتر نمی بینیم.

3- غضب های مثبت انسانی: اگر کسی گمان کند خداوند نیرویی در انسان بی حکمت آفریده است، یا بعضی از نیروهای خدا داد صرفاً جنبه ویرانگری دارد چنین کسی حکمت خدا را نشناخته، و در واقع توحید افعالی او ناقص است.

محال است عضوی در پیکر و نیروئی در درون و جان آدمی باشد، و اثر مثبتی نداشته باشد. از جمله نیروی غضب است.

هنگامی که انسان خشمگین می شود، تمام توان او بسیج می گردد، و گاه قدرت او چندین برابر زمان عادی و معمولی می شود. فلسفه وجودی این حالت در واقع آن است که اگر جان یا مال یا منافع دیگر انسان به خطر بیفتد بتواند حد اکثر دفاع را در برابر مهاجم داشته باشد، و این نعمت بسیار بزرگی است.

پرندگان یا حیوانات دیگری را دیده ایم که در هنگام عادی

با یک اشاره فرار می کنند، اما زمانی که جان خود یا فرزندان خود را در خطر ببینند، گاه چنان می ایستند و دفاع می کنند که انسان را در شگفتی فرو می برند. گاه یک پرنده ترسو هنگامی که نوزاد خود را در خطر ببیند، مانند یک عقاب حمله می کند، و با قوّت و قدرت مهاجم یا مهاجمین را عقب می راند، حتی حیوانی مانند گربه اگر در اتاق در بسته ای گرفتار شود و به او حمله کنند، به مقابله بر می خیزد و مبدل به حیوان بسیار خطرناک می شود که به روی هر انسان مهاجم پنجه می اندازد و مانند یک حیوان درنده طرف مقابل را مجروح می کند.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 399

بنابراین نیروی غضب یک نیروی مفید و مهم دفاعی است که برای بقای حیات انسان ضرورت دارد، مشروط بر این که در جای خود به کار گرفته شود.

در آیات و روایات اسلامی سخن از خشم مقدس و غضب الهی بسیار است، از جمله:

1- در داستان موسی علیه السلام می خوانیم: هنگامی که برای گرفتن پیام الهی به کوه طور آمده بود، و در غیاب او سامری گمراه از فرصت استفاده کرد و گوساله معروف خود را ساخت و بنی اسرائیل را به پرستش آن وادار نمود، و خداوند این خبر را در همان کوه طور به اطلاع موسی علیه السلام رسانید، موسی علیه السلام خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خویش باز گشت و الواحی که در آن احکام بنی اسرائیل بود. به کناری افکند، و موهای سر یا ریش برادر و جانشین خود را گرفت و کشید و بر او فریاد زد:

که چرا در مقابل این انحراف بزرگ

خاموش نشستی؟ چرا از من پیروی نکردی؟ و فرمان مرا به بوته فراموشی افکندی و در اینجا هارون به دفاع از خود پرداخت و ترس از تفرقه را به عنوان عذر خود ذکر نمود: (وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسی الی قَوْمِهِ غَضْبانَ أَسِفاً قالَ بِئْسَ ما خَلَفْتُمُونی مِنْ بَعْدِی أَعَجِلْتُمْ امْرَ رَبِّکُمْ وَ الْقَی الْالواحَ وَأخَذَ بِرَأسِ اخیهِ یَجُرُّهُ الَیْهِ). «1»

این خشم و عصبانیت شدید تکانی به بنی اسرائیل داد، و بسیار زود متوجه اشتباه بزرگ خود، یعنی انحراف از توحید به شرک شدند.

به یقین این گونه عصبانیت ها و غضب ها که در برابر انحراف و گمراهی مردم ظهور و بروز پیدا می کند، مثبت و سازنده است و جنبه الهی دارد.

همچنین تمام خشم و غضب های انبیای الهی در برابر اقوام گمراه.

به یقین اگر موسی علیه السلام با خونسردی با این مسأله برخورد می کرد، ای بسا خون سردی او را دلیل بر امضای گوساله پرستی می گرفتند و مبارزه با آن بعداً مشکل می شد ولی این خشم و غضب کار خود را کرد، و تکان سختی به آنان داد.

---

(1). به سوره طه، آیات 92 تا 94 و سوره اعراف آیات 150 تا 151 مراجعه شود.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 400

2- در حالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز می خوانیم که گاه در برابر بعضی از حوادث به گونه ای عصبانی می شد که آثار خشم و غضب در چهره مبارکش نمایان می گشت.

مثلاً در داستان حدیبیّه می خوانیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در برابر پیشنهاد سهیل بن عمرو (نماینده قریش جهت عقد پیمان صلح) درباره بعضی از موارد نادرست صلحنامه سخت عصبانی شد به گونه ای که آثار خشم

و غضب در چهره او نمایان گشت (و همین امر سبب پس گرفتن آن پیشنهاد شد). «1»

3- در حالات امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که در برابر ظلم یکی از مسلمانان نسبت به همسرش، و تهدید کردن او را به سوزاندن با آتش، علی علیه السلام سخت عصبانی شد، و به روی آن جوان شمشیر کشید و فرمود: من تو را امر به معروف و نهی از منکر می کنم (و سفارش نیک رفتاری به همسرت را به تو می نمایم) تو داری این چنین پرخاشگرانه به حق و عدالت پشت می کنی، توبه کن وگرنه جانت در خطر است. جوان متجاوز که وضع را چنین دید به سرعت عقب نشینی کرد و از در عذرخواهی درآمد و تقاضای بخشش نمود. «2»

به یقین این خشم مقدس الهی بود که در مقام دعوت افراد گنهکار به سوی حق و عدالت بسیار کارساز و مؤثر است.

4- درباره ابو ذر می خوانیم هنگامی که عثمان امر به معروف و نهی از منکر او را تحمل نکرد دستور تبعید او را به سرزمین بد آب و هوای ربذه صادر کرد. علی علیه السلام به بدرقه او آمد و هنگام وداع با او فرمود: «یا اباذَرَ انَّکَ غَضِبْتَ لِلّٰهِ (عزّ وجل) فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ انَّ الْقَوْمَ خافُوکَ عَلی دُنْیاهُمْ وَ خِفْتَهُمْ عَلی دِینِکَ، فَاتْرُکْ فِی ایدیهِمْ ما خافُوکَ عَلَیهِ وَاهْرُبْ مِنْهُمْ بِما خِفْتَهُمْ عَلَیهِ؛ ای ابو ذر! تو به خاطر خدا خشم گرفتی و غضب کردی، پس به همان کس که برایش غضب نمودی امیدوار باش این مردم (عثمان و دار و دسته او) از تو بر دنیایشان ترسیدند و تو از

آنها بر دینت، پس آنچه را که آنها برایش در وحشتند به خودشان واگذار. و به خاطر آنچه بر آن می ترسی از آنها فرار کن». «3»

---

(1). بحار الانوار، جلد 20، صفحه 360.

(2). همان، جلد 40، صفحه 113.

(3). نهج البلاغه، خطبه 130.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 401

بدیهی است خشم ابو ذر نسبت به کسانی که اموال بیت المال را به ناحق در میان خود تقسیم می کردند و به مردم ظلم و ستم روا می داشتند یک خشم مقدس الهی بود.

در سخن دیگری از خود ابو ذر به هنگامی که معاویه از انتقادات او به وحشت افتاد، و می خواست او را از شام که تبعید کند، نقل شده است چنین می خوانیم که او خطاب به گروهی از مؤمنان شام به بدرقه او آمده بودند چنین گفت: «ایُّهَا النّاسُ اجْمَعُوا مَعَ صَلاتِکُم وَ صَومِکُمْ غَضَباً لِلّه عَزَّوَجَلّ اذا عُصِیَ فِی الارْضِ؛ ای مردم! همراه نماز و روزه خود خشم برای خداوند متعال در برابر گناهانی در زمین انجام می شود داشته باشید». «1»

5- در حدیثی در حالات سیّدالشهدا امام حسین علیه السلام می خوانیم هنگامی که ولید بن عتبه والی و فرماندار مدینه بود (و می خواست با استفاده از موقعیت خود اموالی از حضرت را غصب کند) امام عمامه او را از سرش برداشت و بر گردنش پیچید (و فشار داد ولید هنگامی که این شجاعت و غضب را ملاحظه کرد عقب نشینی نمود) مروان (معاون ولید) به او گفت من تا امروز چنین جرأت و جسارت کسی را بر امیرش ندیده بودم. (اشاره به ضعف ولید کرد) ولید گفت: به خدا قسم تو به من عصبانی نشده ای بلکه از حلم

و بردباری من حسد بردی، این مال تعلق به حسین داشت ولی امام حسین فرمود: «این مال را به تو واگذار کردم ای ولید» این سخن را فرمود و از جای برخاست (اشاره به این که خشم و غضب من به خاطر مال دنیا نبود بلکه به خاطر این بود که به تو ثابت کنم با زورگویی در برابر من کاری پیش نمی رود). «2»

6- در حدیث دیگری می خوانیم که امام علی بن ابی طالب علیه السلام هنگامی که می خواست مالک اشتر را به عنوان استاندار مصر بفرستد نامه ای برای مردم مصر فرستاد که آغازش چنین بود: «مِنْ عَبْدِاللَّهِ عَلِيٍ اميرِالمُؤمِنينَ عليه السلام الَى الْقَوْمِ الَّذينَ غَضِبُوا

---

(1). ميزان الحكمه، جلد 3، صفحه 2270.

(2). بحار الانوار، جلد 44، صفحه 191.



لِلَّهِ حِينَ عُصِیَ فی ارْضِهِ وَ ذُهِبَ بِحَقِّهِ؛ این نامه ای از بنده خدا علی امیر مؤمنان به جمعیتی که به خاطر خدا غضب کردند، در آن هنگام که در زمین او عصیان شد و حق او را بردند». (اشاره به قیام مردم در برابر غارت غارتگری اطرافیان عثمان نسبت به بیت المال است). «1»

7- در بعضی از احادیث آمده است: خداوند متعال به شعیاء وحی فرستاد که من صد هزار نفر از قوم تو را هلاک خواهم کرد، چهل هزار نفر از بدان و شصت هزار نفر از خوبان، شعیاء عرض کرد: گنهکاران و بدان مستحق عذابند، نیکان چرا؟ خطاب آمد: «داهَنُوا اهْلَ الْمَعاصِی فَلَمْ یَغْضِبُوا لِغَضَبی؛ آنها با معصیت کاران تساهل و تسامح کردند، و به خاطر غضب من خشم نگرفتند». «2»

اینها و مانند اینها که در روایات اسلامی کم نیست همگی

اشاره به خشم های مقدسی دارد که برای خدا و دفاع از حق در برابر ظالمان و گنهکاران انجام می گیرد.

تفاوت خشم های مقدس و مزموم در این است که اولاً خشم مقدس تحت کنترل عقل و شرع قرار دارد و به منظور بسیج تمام نیروها در برابر کار خلافی است که در حال انجام است تا جلو آن گرفته شود. ولی خشم های شیطانی نه تنها تحت کنترل عقل نیست بلکه هوا و هوس های لجام گسیخته بر آن حاکم است.

ثانیاً خشم مقدس هدف مقدسی را دنبال می کند و همواره توأم با برنامه ریزی است در حالی که خشم های شیطانی نه هدف مقدسی دارد و نه برنامه ای.

ثالثاً خشم های مقدس همیشه حدود معینی دارد، و از حد تجاوز نمی کند در حالی که خشم شیطانی هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی شناسد، و با یک مثال ساده می توان تمام تفاوت هایی را که در بالا آمد مشخص کرد، خشم های مقدس مانند سیلاب هایی است که از کوه ها به راه می افتد و پشت سد قرار می گیرد و به صورت حساب شده در کانال ها به جریان می افتد و سبب انواع آبادی ها و برکت ها است. در حالی که خشم شیطانی همانند سیلاب هایی است که از کوه سرازیر می شود و هیچ مانعی بر سر راه آن نیست و هر چیزی را بر سر راه خود بیابد درهم می کوبد و ویران می سازد.

---

(1). نهج البلاغه، نامه 38.

(2). بحار الانوار، جلد 14، صفحه 161.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 403

این سخن را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم: «انَّمَا الْمُؤمِنُ الَّذی اذا غَضَبَ لَمْ یَخْرُجُهُ غَضَبَهُ مِنْ حَقّ، وَ اذا رَضِیَ لَمْ یَدْخُلْهُ رَضاهُ فِی باطِلٍ؛ مؤمن کسی

است که هرگاه خشمگین شود، خشم او را از دائره حق خارج نمی کند، و هرگاه (از کسی) خشنود گردد، خشنودیش او را در باطل وارد نمی سازد». «1»

### حلم و بردباری

نقطه مقابل غضب و خشم لجام گیسخته، حلم و بردباری و خویشتن داری است، و همان گونه که از امام حسن علیه السلام نقل شده که وقتی از حضرتش درباره تفسیر حلم سؤال کردند فرمود: «کَظْمُ الْغَیْظِ وَ مِلکُ النَّفْس؛ حلم فرو بردن غضب و تسلّط بر نفس است». «2»

و نشانه آن حسن برخورد با افراد و معاشرت بالمعروف است، همان گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «لَیْسَ بِحَلیمٍ مَنْ لَمْ یُعاشِر بِالْمَعْرُوفِ مَنْ لابُدَّ لَهُ مِنْ مُعاشِرَتِهِ؛ کسی که نسبت به افرادی که ناچار است با آنها معاشرت کند خوش رفتاری نداشته باشد، حکیم و بردبار نیست». «3»

افرادی هستند که بر اثر عجز و ناتوانی بردباری پیشه می کنند، و در واقع دارای فضیلت حلم نیستند چرا که هر وقت قدرت پیدا کردند، دست به انتقام دراز می کنند، همان گونه که در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «لَیْسَ الحَلیمُ مَنْ عَجَزَ فَهُجِمَ وَ اذا قَدَرَ انْتَقَمَ، انَّما الْحَلیمُ مَنْ اذا قَدرَ عَفی؛ کسی که به خاطر عجز و ناتوانی ساکت شود و اقدام به کاری نکند و به هنگام توانایی انتقام بگیرد حلیم و بردبار نیست. حلیم کسی است که به هنگام توانایی ببخشد». «4»

به هر حال حلم و بردباری همه کس مخصوصاً برای رؤساء و مدیران و سرپرست های خانواده ها، یکی از باارزش ترین فضائل اخلاقی است که سبب پیشرفت و تعالی و حسن مدیریت و جذب دل ها

و حل مشكلات عظيم است.

---

(1). بحار الانوار، جلد 64، صفحه 354.

(2). همان، جلد 75، صفحه 102.

(3). كنز العمال، حديث 5815، جلد 3، صفحه 130.

(4). غرر الحكم، حديث 7529.



در اهميت اين فضيلت اخلاقى چند روايت زير را كه به عنوان گلچينى از روايات اين باب برگزيده ايم كافى به نظر ميرسد.

1- در حديثى از پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله مى خوانيم كه: «الا اخْبِرُكُمْ بِاشْبَهِكُمْ بِى اخْلاقاً؟ قالُوا بلى يا رَسُولُ اللَّهِ فَقالَ احْسَنَكُمُ اخْلاقاً وَ اعْظَمَكُمْ حِلْماً وَ ابَرَّكَمُ بِقَرابَتِهِ وَ اشَدَّكُمْ انْصافاً مِنْ نَفْسِهِ فى الْغَضَبِ وَالرَّضا؛ آيا به شما خبر بدهم كداميک از شما از جهت اخلاق به من شبيه تريد؟ عرض كردند آرى اى رسول خدا. فرمود: آن كس كه از همه خوش خوتر، و بردبارتر و نيكوكارتر نسبت به خويشاوندانش و با انصاف تر در حال خشم و خشنودى بوده باشد». «1»

2- در حديث ديگرى از همان بزرگوار چنين نقل شده است: «ما جُمِعَ شَىْ ءٌ الى شَىْ ءٍ افْضَلُ مِنْ حِلْمٍ الَى عِلْمٍ؛ چيزى با چيزى همراه نشده كه برتر از همراهى حلم با علم باشد». «2»

3- در حديثى از امير مؤمنان على عليه السلام مى خوانيم كه فرمود: «اشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ الْجَهْلَ بِالْحِلْمِ؛ شجاع ترين مردم كسى است كه با نيروى علم بر جهل غالب آيد». «3»

شبيه همين معنى از آن حضرت نقل شده كه فرمود: «اقْوَى النَّاسِ مَنْ قَوِى عَلى غَضَبِهِ بِحِلْمِهِ؛ قوى ترين مردم كسى است كه با نيروى حلمش بر غضبش چيره شود». «4»

4- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «انَّ افْضَلَ اخْلاقِ الرِّجالِ الْحِلْمُ؛ برترین اخلاق مردان حلم است». «5»

5- در حدیث جالب دیگری از

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین می خوانیم: «انَّ المُؤمِنَ لِیُدْرِکَ بِالْحِلْمِ وَاللّینَ دَرَجَهَ الْعابِدِ الْمُتَهَجِّدِ؛ شخص مؤمن با حلم و نرمش به مقام عبادت کننده شب زنده دار می رسد». «6»

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که حلم و بردباری از عبادات مهم در پیشگاه پروردگار است.

---

(1). بحار الانوار، جلد 74، صفحه 152، شبیه همین معنی با کمی تفاوت در وسائل الشیعه جلد 11، صفحه 211 آمده است.

(2). همان، صفحه 212.

(3). شرح فارسی غرر، جلد 2، صفحه 450.

(4). همان، صفحه 435.

(5). همان، صفحه 488.

(6). مستدرک الوسائل، جلد 11، صفحه 288 (کتاب الجهاد).



6- در حدیث پرمعنای دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «مِنْ احَبِّ السَّبیلِ الَی اللّه عَزَّ وَ جَّل جُرْعَتانِ جَرْعَهُ غَیظٍ تَرُدُها بِحِلْمٍ وَ جُرْعَهُ مُصیبَهٍ تَرُدُّها بِصَبْرٍ؛ از محبوبترین راه ها به سوی خدا نوشیدن دو جرعه است، جرعه خشم را به وسیله حلم فرو بردن و جرعه مصیبت را با صبر تحمل کردن». «1»

7- روزی علی علیه السلام شنید که مرد (نابخردی) قنبر را دشنام می دهد و گویی قنبر می خواست به او پاسخ دهد، امام فرمود: قنبر! او را رها کن تا خدا را راضی و شیطان را خشمگین و دشمنت را (با شرمندگی) کیفر داده باشی. سپس فرمود: «فَوَالَّذی خَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَءَ النَّسَمَهَ ما ارْضی الْمُؤمِنُ رَبَّهُ بِمِثلِ الْحِلْمِ، وَ لا اسْخَطَ الشَّیْطانَ بِمِثل الصَّمْتِ، وَ لا عُوقِبَ الْاحْمَق بِمِثْلِ السکوتِ عَنهُ؛ قسم به خدایی که دانه را در زیر خاک شکافته،

و انسان را آفریده هیچ شخص مؤمنی پروردگارش را به چیزی مانند حلم خشنود نساخته و شیطان را به چیزی

مانند خاموشی به هنگام غضب خشمگین نکرده، و احمق را به چیزی همانند سکوت، مجازات ننموده است». «2»

8- از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده: «مَنْ كَظَمَ غَيْظاً وَ هُوَ قادِرٌ عَلی انفاذِهِ وَ حَلُمَ عَنْهُ، اعْطاهُ اللَّه اجَرَ شَهيدٍ؛ کسی که خشم خود را فرو برد، در حالی که قدرت بر انجام کاری مطابق آن دارد و حلم و بردباری پیشه کند، خداوند اجر شهیدی به او می دهد». «3»

9- در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است که امام علی بن الحسین علیه السلام چنین فرمود: «انَّهُ لَيُعْجِبُني الرَجُلُ انْ يُدْرِكُهُ حِلْمُهُ عِنَدَ غَضَبِهِ؛ من لذت می برم که انسان که حلم و بردباریش به هنگام خشم به سراغ او آید». (و او را از چنگال خطر رهایی بخشد).

10- این بحث را با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم- هر چند روایات در این زمینه فراوان است- در این حدیث آمده است که امام علیه السلام خدمتکاری داشت و او را به دنبال کاری فرستاده بود، ولی تأخیر کرد، امام شخصاً به دنبال او رفت، دید در گوشه ای خوابیده است (و گرما بر او غلبه کرده بود) امام بالای سر او نشست و مدتی او را باد زد تا آسوده بخوابد، هنگامی که بیدار شد امام (با محبت و

---

(1). اصول کافی، جلد 2، صفحه 110، حدیث 9.

(2). سفینه البحار، ماده حلم.

(3). جامع الاحادیث، جلد 13، صفحه 479، حدیث 12.



بردباری مخصوصی) به او فرمود: این کار درست نیست که هم شب بخوابی و هم روز، شب را بخواب و روز را برای ما

بگذار. «1»

این رفتار که نهایت محبت و تواضع و بردباری امام را می رساند می تواند سرمشقی برای افراد عصبانی باشد که در این گونه موارد از هر گونه خشونت چشم بپوشند و راه حلم را در پیش گیرند.

*** در اینجا چند نکته قابل توجه است:

1- حلم و بردباری آثار بسیاری در زندگی انسان ها دارد، از جمله این که:

انسان را از خطرات غضب که گاهی تا آخر عمر دامان انسان را رها نمی کند نجات و رهایی می بخشد.

دیگر این که مایه عزت و آبرو است، چرا که همه مردم حلم و بردباری را در مقابل افراد نادان و لجوج دلیل بر شخصیت و ظرفیت و عقل می شمرند، لذا در بعضی از اخبار از علی علیه السلام آمده است: «مَنْ حَلُمَ سادَ؛ آن کس که حلم پیشه کند، بزرگ و سرور می شود». «2»

اضافه بر این حلم در برابر نادان سبب می شود که مردم به یاری حلیم و بر ضد نادان قیام می کند به همین دلیل در حدیثی می خوانیم که امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «انَّ اوَّلَ عِوَضِ الْحَلیمِ مِن خِصْلَتِهِ انَّ النَّاسَ کُلَّهُم اعْوانُهُ عَلی خَصْمِهِ؛ «3» نخستین نتیجه اى که شخص بردبار و حلیم از حلم خود می گیرد این است که مردم به یاری او در مقابل دشمن جاهلش بر می خیزند». «4»

به علاوه حلم سبب عزت و آبرو است در حالی که خشم آمیخته به جهل سبب آبروریزی است. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «ما اعَزَّ اللَّهُ بِجَهْلٍ قَطُّ وَ لا اذَلَّ بِحِلْمٍ قَطُّ؛ خداوند هیچ کس را به خاطر جهلش عزیز نمی کند، همان گونه که هیچ کس را به خاطر حلمش

ذلیل نخواهد کرد». «5»

---

(1). اصول کافی، جلد 2، صفحه 112، حدیث 3 و 7.

(2). بحار الانوار، جلد 74، صفحه 208، حدیث 1.

(3). غرر الحکم، جلد 2، ص 66.

(4). شرح غرر الحکم، جلد 2، صفحه 66.

(5). اصول کافی، جلد 2، صفحه 112.



کوتاه سخن این که حلم و بردباری در زندگی برای انسان برکات زیادی دارد، و بهترین سخن در این زمینه سخنی است که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است می فرماید: «فَامّا الْحِلْمُ فَمِنْهُ رُکُوبُ الْجَمیلِ، وَ صُحْبَهُ الْابْرارِ، وَ رَفْعٌ مِنَ الضِّعَهِ، وَ رفُعٌ مِنَ الخَساسَهِ، وَ تَشهِّی الْخَیرِ، وَ یُقَرِّبُ صاحِبَهُ منْ مِعالِی الدَّرَجاتِ، وَ الْعَفوِ وَ الْمَهلِ وَالْمَعْرُوُفِ وَالصَّمْتِ، فَهذا ما یَتَشَعَّبَ لِلْعاقِلِ بِحِلْمِهِ» آن حضرت در این حدیث شریف و پر معنی ده نتیجه مثبت برای حلم بیان کرده و می فرماید: «از آثار حلم، انجام کارهای خوب، همنشینی با نیکان، بالا رفتن شخصیت انسان، برطرف شدن خسّت و پستی، طالب خیر بودن، به مقامات عالی رسیدن، از عفو بهره گرفتن و به مردم فرصت دادن، کار نیک بجا آوردن و سکوت (در برابر نادان) پیشه کردن، این ها اموری هستند که عاقل به خاطر علمش از آن بهره می گیرد». «1»

2- حلم و بردباری مانند سایر صفات انسان دارای سرچشمه ها و انگیزه های متعددی است، سرچشمه حلم را می توان امور زیر شمرد:

الف) سلطه بر نفس و مالکیت خویشتن، سبب می شود که انسان در برابر ناملائمات از کوره در نرود، و گرفتار خشم و آشفتگی ها نشود، امیر مؤمنان علی علیه السلام در تعریف حلم اشاره ای به این سرچشمه فرموده است آنجا که می گوید: «انَّمَا الْحِلْمُ کَظْمُ

الْغَيْظِ وَ مِلْکُ النَّفسِ؛ حلم، فرو بردن خشم و مالکیت نفس است». «2»

همین معنی از امام مجتبی علیه السلام نیز نقل شده است. «3»

ب) علوّ طبع و بلندی همت و شخصیت بالا از اموری است که به انسان اجازه نمی دهد خشم خویش را آشکار کند، و دست به کارهای غیر منطقی افراد خشمگین کم ظرفیت بزند. امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «الْحِلْمُ وَ الْاناهُ تُوْأمانِ یُنتجُهُما عُلُوُ الهِمَّهِ؛ بردباری و خونسردی (در برابر حوادث) فرزندان دوقلویی هستند که از همت بلند متولد شده اند». «4»

ج) ایمان به خدا و توجه به ذات پاک و صفات او و از جمله حلم خداوند در برابر عاصیان و طاغیان نیز می تواند سرچشمه دیگری برای این فضیلت اخلاقی باشد.

---

(1). تحف العقول، صفحه 19.

(2). شرح غرر الحکم، جلد 3، صفحه 741، حدیث 3859.

(3). بحار الانوار، جلد 75، صفحه 102.

(4). نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث 460.



امام صادق علیه السلام می فرماید: «الْحِلْمُ سِراجُ اللَّهِ یَسْتَضیئی بِهِ صاحِبُهُ الی جَوارِهِ وَ لا یَکُونُ حَلیماً الّا الْمَؤیِّدُ بِانْوارِ اللَّهِ وَ بِانْوارِ الْمَعْرفَهِ وَ التّوحیدِ؛ حلم چراغ پر فروغ الهی است که دارنده آن از آن بهره می گیرد، و به سوی جوار قرب خدا پیش می رود، و انسان نمی تواند حلیم باشد، مگر اینکه با انوار الهی و انوار معرفت و توحید تأیید گردد». «1»

د) علم و عقل و آگاهی بر نتایج مثبت حلم و پیامدهای منفی خشم و غضب نیز عامل دیگری برای پیدایش این فضیلت اخلاقی در وجود انسان ها است، امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «الْحِلْمُ نورٌ جُوْهَرُهُ الْعَقْلُ؛ حلم و بردباری نوری است که جوهره آن عقل

است». «2» و در تعبیر دیگری می فرماید: «بِوُفُورِ الْعَقْلِ یَتَوَفَّرُ الْحِلْمُ؛ با افزایش عقل بر میزان حلم و بردباری نیز افزوده می شود». «3»

و نیز در حدیثی از همان بزرگوار می خوانیم: «عَلَیْکَ بِالْحِلْمِ فَانَّهُ ثَمَرَهُ الْعِلْمِ؛ بر تو باد به حلم و بردباری که میوه درخت علم است». «4»

3- موارد استثناء: با این که حلم از فضائل بسیار برجسته و از خوهای شایسته انسانی است، ولی مواردی پیش می آید که حلم در آنجا پسندیده نیست و این گونه استثنائات در سایر فضائل اخلاقی نیز ممکن است پیدا شود مثلاً در مواردی که حلم و بردباری سبب جرأت و جسارت جاهلان متعصب می شود و بر فشار و فساد و عصیان خود می افزایند در اینجا حلم پسندیده نیست باید عکس العمل مناسبی نشان داده شود تا او سکوت کند.

در مواردی که حلم و بردباری به زیان جامعه و یا مکتب و عقیده انسان تمام می شود در آنجا نیز حلم و سکوت غلط است.

و نیز در مواردی که حلم نشانه ضعف و ذلت محسوب می شود حلم کار خوبی نیست و به گفته شاعر:

اظهار عجز پیش ستم پیشه ابلهی است اشک کباب باعث طغیان آتش است

---

(1). بحار الانوار، جلد 68، صفحه 422، حدیث 61.

(2). شرح غرر الحکم، جلد 1، صفحه 311، حدیث 1185.

(3). همان، جلد 3، صفحه 221، حدیث 4274.

(4). همان، جلد 4، صفحه 285، حدیث 6084.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 409

## عفو و انتقام

### اشاره

یکی از بزرگترین فضائل اخلاقی که رسیدن به آن کار آسانی نیست، عفو و گذشت به هنگام قدرت و ترک انتقام جویی است.

بسیاری از مردم کینه ها را در سینه های خود پنهان می کنند، و به طور دائم در انتظار روزی

هستند که بر دشمن پیروز شوند، و چندین برابر از او انتقام بگیرند، نه فقط بدی را به بدی پاسخ گویند، بلکه یک بدی را به چندین بدی پاسخ دهند، و از همه بدتر این که گاه به این صفت رذیله و بسیار زشت افتخار هم می کنند، و می گویند ما کسی هستیم که پس از پیروزی بر دشمن با او چنین و چنان کردیم.

تاریخ جهان پر است از انتقام جویی های بی رحمانه سلاطین و امرا و قبائل و اقوام و ملت ها.

عجب این که انتقام جویی ها به صورت زنجیره ای پیش می رود، فرضاً قبیله ای از قبیله ای دیگر یک نفر را به قتل می رساند، قبیله مقتول به هنگام قدرت ده نفر را می کشد، باز قبیله اوّل به هنگام قدرت پنجاه نفر را به قتل می رساند و حمام خون به راه می افتد.

غارتها، هتک ناموس ها، قتل عام ها معمولاً زاییده همین خوی زشت حیوانی است.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 410

اما به عکس سیره انبیاء و اولیاء این بوده است که هنگام پیروزی حتی الامکان گذشته ها را با آب عفو بشویند، و دشمنان سرسخت را از این طریق به دوستان صمیمی مبدل سازند.

آنها هرگز علاقه نداشتند خون را با خون بشویند (جز در موارد استثناء) و بدی را با بدی پاسخ گویند، بلکه سعی داشتند تا آنجا که مقدور است بدی ها را به خوبی پاسخ دهند، چرا که هدف آنها تربیت بوده نه انتقام، خاموش کردن آتش بوده نه برافروختن آتش های جدید.

ولی به یقین این کار، کار همه کس نیست، کار افرادی است که در پرتو ایمان و تقوا تربیت شده اند و تسلط بر نفس داشتند، کار افراد با فضیلت و پر افتخار

و انسان های شایسته است، و گرنه درنده خویان چیزی را جز انتقام به رسمیت نمی شناسند و به آن افتخار می کنند.

آیات قرآن مجید و روایات اسلامی مملو است از بیان فضیلت عفو و نکوهش از روح انتقام جویی و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام گواه بسیار زنده و خوبی برای این معنی است که یک نمونه آن داستان فتح مکه و عفو عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله از دشمنان خونخوار و بسیار سرسخت است.

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و آیات عفو و انتقام را مورد بررسی قرار می دهیم (توجه داشته باشید که واژه انتقام در قرآن مجید به معنی بالا به کار نرفته و تنها به معنی مجازات الهی است و لذا در همه جا به خداوند نسبت داده شده است، و هیچ ارتباطی به بحث ما ندارد.

1- وَ جَزاءُ سَیِّئَهٍ سَیِّئَهٌ مِثلُها فَمَنْ عَفی وَ اصْلَحَ فَاجْرُهُ عَلَی اللَّهِ انَّهُ لایُحِبُّ الظَّالِمینَ. (شوری- 40)

2- وَ لَا یَأتَلِ أوُلوُ الْفَضْلِ مِنْکُمْ وَ السَّعَهِ انْ یُؤتُوآ أوْلِی الْقُرْبی وَ الْمَسَاکینَ وَ الْمُهاجِرینَ فِی سَبیلِ اللَّه وَ لْیَعْفُوا وُلْیَصْفَحُوا ألا تُحِبُّونَ انْ یَغْفِرَاللَّهُ

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 411

لَکُمُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحیمُ. (نور- 22)

3- خُذِ الْعَفْوَ وَ اْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ اعْرِضْ عَنِ الْجاهِلینَ. (اعراف- 199)

4- وَ انْ عاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرتُمْ لَهُوَ خَیْرٌ لِلصَّابِرینَ. (نحل- 126)

5- ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أحْسَنُ السَّیِّئَهَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِماْ یَصِفُونَ. (مؤمنون- 96)

6- وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَهُ وَلَا السَّیِّئَهُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أحْسَنُ فَاِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَدَاوَهٌ کَأَنَّهُ وَلیٌّ حَمیمٌ- وَما یُلَقَّاها الَّا الَّذِینَ صَبَرُوا وَما یُلَقَّاها

الَّا ذُوحظٍّ عَظِيمٍ. (فصلت- 34 و 35)

7- يَا ايُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمْ اِلقِصَاصُ فِى القَتْلى الُحرُّ بِالْحُرِّ وَالعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْاُنْثى بِالْاُنْثى فَمَنْ عُفِىَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَى ءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوُفِ وَ أَدَاءٌ اِلَيْهِ بِاِحْسانٍ ذلِكَ تَخْفيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ رَحْمَهٌ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ. (بقره- 178)

8- يَا ايُّهَا الَّذينَ آمَنُوا انَّ مِنْ ازْواجِكُمْ وَأولادِكُمْ عَدُوّاً لَكُمْ فَاْحذَرُوُهُمْ وَ اِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَانَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحيمٌ. (تغابن- 14)

9- انْ تُبْدوُا خَيْراً اوْ تُخْفُوهُ اوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَانَّ اللَّهِ كَانَ عَفُّواً قَديراً. (نساء- 149)

10- وَاصْبِرْ عَلى ما يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَميلًا. (مزمّل- 10)

ترجمه:

1- كيفر بدى، مجازاتى است همانند آن، و هر كس عفو و اصلاح كند پاداش او با خدا است، خداوند ظالمان را دوست ندارد.

2- آنها كه از ميان شما داراى برترى (مالى) و وسعت زندگى هستند نبايد سوگند ياد كنند

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 412

كه از انفاق نسبت به نزديكان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دريغ نمايند، آنها بايد عفو كنند و چشم بپوشند، آيا دوست نمى داريد خداوند شما را ببخشد؟ و خداوند آمرزنده و مهربان است.

3- و هرگاه خواستيد مجازات كنيد، تنها به مقدارى كه به شما تعدى شده كيفر دهيد! و اگر شكيبايى كنيد اين كار براى شكيبايان بهتر است.

4- با آنها مدارا كن و عذرشان را بپذير و به نيكى ها دعوت كن و از جاهلان روى بگردان (و با آنان ستيزه مكن).

5- بدى را به بهترين راه و روش دفع كن (و پاسخ بدى را به نيكى ده) ما به آنچه توصيف مى كنند آگاهتريم.

6- هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را

با نیکی دفع کن ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است گویی دوستی گرم و صمیمی است- اما جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی رسند و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نائل نمی گردند.

7- ای افرادی که ایمان آورده اید! حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است؛ آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده و زن در برابر زن، پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود چیزی به او بخشیده شود (و حکم قصاص او، تبدیل به خونبها گردد) باید از راه پسندیده پیروی کند (و صاحب خون، حال پرداخت کننده دیه را در نظر بگیرد) و قاتل نیز به نیکی دیه را (به ولی مقتول) بپردازد (و در آن مسامحه نکند) این تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما، و کسی که بعد از آن تجاوز کند عذاب دردناکی خواهد داشت.

8- ای کسانی که ایمان آورده اید! بعضی از همسران و فرزندانتان دشمنان شما هستند از آنها برحذر باشید و اگر عفو کنید و چشم بپوشید و ببخشید (خدا شما را می بخشد) چرا که خداوند بخشنده و مهربان است.

9- اگر نیکی ها را آشکار یا مخفی کنید و از بدیها گذشت نمائید خداوند بخشنده و توانا است (و با اینکه قادر بر انتقام است عفو و گذشت می کند).

10- و در برابر آنچه (دشمنان) می گویند شکیبا باش و به طرزی شایسته از آنان دوری کن. اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 413

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مورد بحث خداوند نخست اشاره به مسأله مقابله به مثل و مجازات در

حق عقوبت می فرماید و آن را حق مؤمنین می شمرد (تا دشمن و افراد خطاکار خود را در امنیت نبینند) سپس اشاره به مسأله عفو و گذشت و ترک انتقام جویی می کند و می گوید کیفر بدی مجازاتی همانند آن است و هر کس عفو و اصلاح کند اجر و پاداش او با خدا است و خداوند ظالمان را دوست ندارد (وَ جَزآءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مَثلُها فَمَنْ عَفی وَ اصْلَحَ فَاجْرُهُ عَلَى اللَّهِ انَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمينَ).

با توجه به این که سوره شوری از سوره هایی است که تمام آن در مکه نازل شده و می دانیم در آن زمان مؤمنان مورد تعرض وسیع و گسترده مخالفان قرار می گرفتند، قرآن در آیه 39 این سوره به آنها دستور می دهد که در برابر ظلم تسلیم نشوند، و هنگامی که مورد ستم قرار می گیرند از دیگران یاری بطلبند و به کمک یکدیگر بشتابند، سپس در آیه 40 به این حقیقت اشاره می کند که مبادا به خاطر این که بعضی از دوستان شما مورد ستم قرار گرفتند در مقام انتقام جویی برآیید و از حد بگذرانید و خود نیز در صف ظالمان قرار گیرید، حتی اگر در آنجا که عفو آثار سویی ندارد عفو و اصلاح کنید بهتر است.

در این که منظور از اصلاح که در این آیه به دنبال عفو آمده چیست؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند، بعضی اصلاح میان خود و خدا را ذکر کرده اند، و بعضی اصلاح میان مظلوم و ظالم تا این مسأله بار دیگر تکرار نگردد، و بعضی اصلاح خویشتن را از انتقام جویی و خشم و غضب و بعضی ترک قصاص را ذکر کرده اند. «1»

جمع میان این معانی

در تفسیر کلی این آیه نیز بعید به نظر نمی رسد. و به هر حال آیه به روشنی این حقیقت را ثابت می کند که عفو و اصلاحی که به دنبال آن صورت می گیرد تا ریشه کینه ها برای همیشه کنده شود، و تعبیر «فَاجْرُهُ عَلَی اللّهِ» (پاداش او بر خدا است) بدون این که اجر معینی حتی بهشت را تعیین کرده باشد نشان می دهد اجر و پاداش چنین کسی به قدری عظیم است که جز خدا نمی داند.

---

(1). تفسیر المیزان و قرطبی و اثنی عشری و روح البیان و فی ظلال، ذیل آیه مورد بحث.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 414

در دومین آیه که ناظر به جریان افک یعنی تهمتی که بعضی از منافقان به یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله زده بودند و از این طریق می خواستند حیثیت پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام را زیر سؤال ببرند نازل شده نشان می دهد که عفو و گذشت درباره همه مطلوب است حتی گناهکاران و آلودگان، زیرا این آیه زمانی نازل شد که گروهی از صحابه بعد از داستان افک سوگند یاد کردند به هیچ یک از کسانی که در این ماجرا درگیر بودند کمک مالی نکنند. این آیه نازل شد، و آنها را از شدت عمل و خشونت باز داشت و دستور عفو و گذشت داد، می فرماید: آنها که برتری (مالی) و وسعت زندگی دارند نباید سوگند یاد کنند که انفاق خود را نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا قطع نمایند (وَ لا یَأْتَلِ اوُلوُا الْفَضْلِ مِنْکُم وَالسَّعَهِ انْ یُؤتُوا اوُلِی الْقُربی وَالْمساکیْنَ وَ الْمُهاجِرینَ فی سَبیلِ اللّهِ).

سپس می افزاید باید

عفو و گذشت نمایند آیا دوست نمی دارید خداوند شما را بیامرزد، (حال که چشم امید به رحمت خدا دارید شما هم به دیگران رحمت کنید) (وَلْیَعْفُوا وَلْیَصْفَحُوا الا تُحِبُونَ انْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ).

و خداوند غفور و رحیم است (شما هم غفور و رحیم باشید) (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحیْمٌ).

نکته قابل توجه اینجا است که داستان افک جریان خطرناکی بود که اسلام و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله را نشانه می گرفت، گروهی از منافقان بنیان گذار آن بودند، ولی جمعی از مؤمنان غافل نیز فریب خوردند و درگیر آن شدند، با این حال قرآن نسبت به این گروه فریب خورده غافل، توصیه به عفو و گذشت می کند، بنابراین در مسائل شخصی به طریق اولی باید عفو و گذشت کرد.

در این که در میان «عفو» و «صفح» چه تفاوتی است، راغب در مفردات می گوید عفو گذشت است و صفح ترک ملامت است که مرحله ای بالاتر از گذشت می باشد.

چرا که ممکن است انسان عفو کند ولی از ملامت خودداری ننماید. ولی با توجه به اینکه صفح به معنی روی برگرداندن است می تواند اشاره به این باشد که اصلاً خطای خطاکار را به کلی به دست فراموشی بسپارد، نه تنها ملامت نکند، بلکه هیچ تأثیری در ارتباط شما با او نداشته باشد.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 415

این نکته نیز شایان دقت است که این گروه قسم یاد کرده بودند که کمک های خود را از کسانی که درگیر ماجرای افک شدند قطع کنند، در عین حال قرآن می گوید قسم یاد نکنید یعنی قسم های شما نسبت به چنین اموری بی اثر و بیهوده است. زیرا هیچ قسمی نسبت به کار خیر پذیرفته

نیست !

*** سوّمین آیه خطاب به پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله است، خطابی که تکلیف دیگران را نیز روشن می سازد، می فرماید: «عفو را بگیر (با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر) و مردم را به کارهای نیک دستور ده، و از جاهلان روی بگردان (و با آنها ستیزه جویی مکن) (خُذِالْعَفوُ وَ اْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ اعْرِضْ عَنِ الْجاهِلینَ).

این سه دستور که از سوی خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان یک رهبر بزرگ جامعه داده شده است همه بیانگر اهمیت عفو و گذشت است، در دستور اول توصیه به عفو می کند. دستور دوم اشاره به این دارد که بیش از آنچه مردم قدرت دارند از آنها نخواهد، و در دستور سوم بی اعتنائی نسبت به مزاحمت های جاهلان را توصیه می کند که آن نیز آمیخته با نوعی عفو و گذشت است.

رهبران راستین و پویندگان راه حق همواره در مسیر خود به سوی خدا و اصلاح جامعه با افراد متعصب و جاهل و لجوج روبرو می شوند که انواع مزاحمت ها و هتک و توهین را نسبت به آنها روا می دارند، آیه فوق و بسیاری دیگر از آیات قرآن می گوید با آنها گلاویز نشوید و بهترین راه نادیده و نشنیده گرفتن کارهای آنها است، و تجربه نشان می دهد که این کار بهترین راه برای بیدار ساختن و خاموش کردن آتش خشم و حسد و تعصب آنها است.

در حدیثی آمده است که وقتی آیه فوق نازل شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: منظور از این آیه چیست؟ و چه کاری باید انجام دهد؟ جبرئیل عرض کرد:

نمی دانم باید از درگاه

خداوند سؤال کنم. بار دیگر برگشت و عرض کرد: «انَّ اللَّهَ یَأمُرُکَ انْ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَکَ وَ تُعْطی مَنْ حَرَمَکَ وَ تَصِلْ مَنْ قَطَعَکَ؛ خداوند به تو



دستور می دهد کسی را که به تو ستم کرده عفو کنی، و کسی که تو را محروم کرده مشمول عطای خود سازی، و کسی که از تو بریده با او پیوند محبت داشته باشی». «1»

*** در چهارمین آیه روی سخن را به همه مسلمانان کرده و به آنها چنین دستور می دهد اگر خواستید مجازات کنید به مقداری که به شما تعدی شده بسنده کنید (نه بیشتر از آن) ولی اگر شکیبایی پیشه کنید (و عفو و گذشت نمایید) این کار برای شکیبایان بهتر است (وَ انْ عاقَبْتُم فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُم بِهِ وَلَانْ صَبَرْتُم لَهُوَ خَیْرٌ لِلصَّابِرینَ).

در روایات آمده است که این آیه در جنگ احد نازل شد، در آن هنگام که چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به بدن رشید حمزه افتاد که در خاک و خون غلتیده بود و دشمن سنگدل سینه و پهلوی او را شکافته و کبد (یا قلب) او را بیرون کشیده بود و گوش و بینی او را نیز قطع کرده بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار منقلب و ناراحت شد و بعد از حمد و سپاس الهی و شکایت به درگاه او فرمود: اگر من بر آنها غلبه یابم آنها را مُثله خواهم کرد» (و طبق روایت دیگری فرمود: با هفتاد نفر از آنها همین معامله می کنم.) آیه فوق نازل شده، و دستور به عدم تعدی در مجازات داد و مسلمانان را دعوت به

صبر (و عفو) نمود، بلافاصله پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «اصْبِرُ اصْبِرُ؛ خدایا صبر می کنم، صبر می کنم». «2»

جالب این که در آیه بعد از این می فرماید: «وَاصْبِر وَ ماصَبْرُکَ الَّا بِاللَّهِ؛ شکیبایی پیشه کن و شکیبایی تو جز برای خدا و توفیق پروردگار نیست». اشاره به این که در این لحظات دردناک که تمام وجود انسان به خاطر جنایات دشمن سنگدل نادان می سوزد، صبر و گذشت کار بسیار مشکلی است که جز به امدادهای الهی میسّر نیست.

البته اجازه ای که از ابتدای آیه در مورد مقابله به مثل استفاده می شود راجع به

---

(1). مجمع البیان، جلد 2، صفحه 512.

(2). تفسیر عیاشی و الدُّر المنثور، ذیل آیه مورد بحث.



اصل کشتن قتل عمد است، ولی نسبت به مُثْله که یک عمل غیر انسانی حتی مقابله به مثل نیز جایز نیست، و این مطلب صریحاً در روایات اسلامی آمده است که حتی سگ درنده را هم نمی توان مُثله کرد «1» و اگر از روایت فوق جواز مُثْله استفاده شد به وسیله روایات صریح تفسیر خواهد شد، که منظور، اصل قتل است نه مُثله کردن.

جمعی نیز گفته اند که مسأله انتقام نابرابر و مُثْله کردن آنها از سوی مسلمانان مطرح شد نه از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و عمومیّت خطاب آیه نیز مؤید همین معنی است که این تصمیم از سوی مسلمانان بود.

*** در پنجمین آیه باز روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده دستوری فراتر از عفو و گذشت می دهد و می فرماید: بدی را از راهی که بهتر است دفع کن، و پاسخ بدی را

به نیکی ده، ما به آنچه آنها می گویند و توصیف می کنند آگاه تریم (ادْفَعْ بِالّتِی هِیِ احْسَنُ السَّیِئَه نَحْنُ اعْلَمُ بِمُا یَصِفُونَ).

*** در ششمین آیه نیز همین معنی با تعبیر دیگری آمده است، می فرماید: «بدی را با نیکی دفع کن تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند». (ادْفَعْ بِالَّتی هِیَ احْسَنُ فِاذا الَّذی بَیْنِکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَهً کَانَّهُ وَلِیٌّ حَمیمٌ).

و در آیه 22 سوره رعد نیز می خوانیم:

هنگامی که اوصاف اولِی الالْباب و صاحبان اندیشه و فکر را شرح می دهد، می فرماید: یکی از اوصاف آنها این است که با حسنات، سیئات را از میان می برند (وَ یَدرَئُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهِ). این تعبیر می تواند اشاره به این باشد که آنها خطاها و گناهان خویش را با حسنات و اعمال نیک جبران می کنند، و نیز می تواند اشاره به

---

(1). نهج البلاغه، نامه 47.



این باشد که آنها بدی دیگران را به بدی پاسخ نمی گویند، بلکه بدی را با نیکی تلافی می کنند، تا افراد خطاکار و گناه کار پیش وجدان خود شرمنده شوند و در کار خویش تجدیدنظر نمایند.

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که هر دو معنی در تفسیر آیه جمع باشد. «1»

از این سه آیه به خوبی استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله (و کسانی که پیرو راستین او بوده و هستند) مأموریت دارند از مرحله عفو و گذشت نیز فراتر بروند و بدی را با نیکی پاسخ دهند، کاری که تحمل آن برای هر کس میسّر نیست، به همین دلیل در آیه بعد می فرماید: به این مرحله جز کسانی که دارای صبر و استقامتند و کسانی

که بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند نمی رسند (وَ مایُلَقّاها الّا الَّذینَ صَبَروُا وَ مایَلَقّاها الّا ذوُحَظٍّ عَظیمٍ).

و راستی مقابله به ضد در برابر بدی ها کار سنگینی است که جز نیکان و پاکان توان آن را ندارند؛ آنها که بهره عظیمی از ایمان و تقوا و سهم وافری از فضایل اخلاقی دارند.

جالب این که در تاریخ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیشوایان بزرگ دین کراراً این موضوع به ثبوت رسیده است که گاهی سخت ترین دشمنان کینه توز بر اثر مقابله به ضد (نیکی در برابر بدی) به کلی منقلب شده و مبدل به دوستان صمیمی گشته اند، و این تجربه های فراوان نشان می دهد که تأثیر این عمل، ملموس و چشمگیر است.

*** در هفتمین آیه سخن از مسأله قصاص است که یکی از احکام مهم اجتماعی اسلام و ضامن حفظ خون ها می باشد و قرآن آن را مایه حیات جامعه می شمرد، در عین حال عفو و گذشت را برتر از آن می داند. می فرماید: «ای کسانی که ایمان

---

(1). به تفسیر المیزان، جلد 16، ذیل آیه مورد بحث رجوع شود.



آورده اید حکم قصاص در مورد مقتولین بر شما نوشته شده» (یا ایُّهَا الَذینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصاصُ فِی الْقَتْلی).

تا آنجا که می فرماید: اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود مورد عفو قرار گیرد، (و قصاص تبدیل به خونبها گردد) باید از طریق پسندیده ای (برای ادای بدهی خود) پیروی کند، و قاتل نیز به نیکی دیه را به او (ولی مقتول) بپردازد، این تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگار شما (فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ اخِیْهِ شی ءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعروُفِ وَ اداءٌ الَیْهِ

بِاحْسان ذلِکَ تَخْفیفٌ مِنْ رَبِّکُم وَ رَحْمَةً).

و در پایان آیه با آنهایی که بعد از عفو و گذشت یا تبدیل قصاص به دیه پشیمان می شوند و به خشونت باز می گردند و به هنگام قدرت قاتل را می کشند، اخطار شدید داده است و می فرماید: «هر کس بعد از آن تجاوز کند عذاب دردناکی خواهد داشت» (فَمَن اعْتَدی بَعْدَ ذلِکَ فَلَهُ عَذابٌ الیمٌ).

زیرا بعد از عفو یا تبدیل قصاص به دیه، راه بازگشت به کلی مسدود می شود، و قصاص برای همیشه ساقط می گردد، و انتقام جویی از قاتل، قتل مجددی محسوب می شود که از هر نظر قابل تعقیب است.

این آیه قاتلان را در میان خوف و رجاء نگه می دارد، از یک طرف راه قصاص را گشوده تا کسی جرئت نکند دست به خون دیگری بیالاید، و از طرفی راه عفو را بسته تا جلو انتقام جوئی های خشن و خطرناک را بگیرد، و این نهایت حکمت و تدبیر در این مسأله مهم اجتماعی است.

تعبیر به برادر در آیه فوق، نشان می دهد که حتی اگر در میان مسلمین قتلی صورت گیرد، باز رابطه برادری قطع نمی شود، و تا ضرورتی ایجاب نکند نباید به سراغ قصاص رفت، و این تعبیر دلیل بر این است که اسلام عفو و گذشت را بر قصاص ترجیح می دهد و با این تعبیر می خواهد حس محبت و دوستی را در اولیاء دم برانگیزد. (این مضمون از ابن عباس در روایتی نقل شده است). «1»

---

(1). تفسیر روح البیان، جلد اول، صفحه 285.



همچنین تعبیر به «ذلِکَ تَخْفِیفٌ مِنکُمُ وَ رَحْمَةٌ» نیز دلیل دیگری بر ترجیح عفو و گذشت یا تبدیل قصاص به دیه

است.

*** در هشتمین آیه خطاب به همه مؤمنان کرده و در مورد اختلافات و کشمکش های خانوادگی چنین می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید، بعضی از همسران و فرزندانتان دشمنان شما هستند از آنها برحذر باشید (یا ایّهَا الَذینَ آمَنُوا انَّ مِنْ ازواجِكُمْ وَ اولادِكُمْ عَدوّاً لَكُمُ فَاحْذَروُهُ).

این عدوات ممکن است از طرق مختلفی اعمال گردد، در جنبه های معنوی مانند جلوگیری کردن از هجرت به مدینه در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله یا وصیت کردن به بعضی از اموال برای کارهای خیر یا در مسائل معنوی یا در مسائل مادی مانند مزاحمت های مختلفی که فرزندان نااهل و همسران پر توقع نسبت به پدر و شوهر انجام می دهند.

ولی در ذیل آیه می افزاید: اگر عفو کنید و صرف نظر نمایید و گنهکار را ببخشید «خدا شما را می بخشد» زیرا خداوند بخشنده و مهربان است (وَ انْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَانَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ).

بی شک اگر عفو و گذشت از محیط خانواده برچیده شود، و هر کس بخواهد در مزاحمت هایی که به حق او می شود، در مقام انتقام جویی برآید، محیط خانواده مبدل به جهنم سوزانی می شود که هیچ کس در آن امنیت ندارد، و به زودی خانواده ها از هم متلاشی می شوند.

جالب توجه این که در این آیه خداوند نخست با صراحت دستور به عفو، و سپس صفح می دهد و در ذیل آیه به طور ضمنی دستور به غفران می دهد، زیرا می فرماید:

آیا دوست ندارید که خداوند شما را ببخشد؟ یعنی شما هم غفران کنید تا مشمول غفران خدا قرار گیرید.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 421

حال باید دید فرق میان عفو و صفح و غفران چیست؟ «1»

به نظر می رسد که عفو مرحله نخستین است و به معنی گذشت و ترک انتقام و هر گونه عکس العمل می باشد، و صفح به معنی روی برگرداندن و نادیده گرفتن و به فراموشی سپردن است که این مرحله دوم می باشد، و غفران به معنی پوشانیدن آثار خطا و گناه است، که مردم هم آن را به فراموشی بسپارند، و این آخرین مرحله است و برترین مقامات انسان های با ایمان در برابر خطاهای دیگران است.

*** در نهمین آیه، عفو و گذشت در کنار انجام اعمال خیر قرار گرفته و وعده عفو الهی در برابر آن داده شده است، می فرماید: «اگر نیکی ها را آشکار یا مخفی سازید، و از بدی ها گذشت نمایید (مشمول عفو خدا خواهید شد) خداوند بخشنده و توانا است (و با این که قادر بر انتقام است- جز در موارد معیّنی- عفو و گذشت می کند.

(انْ تُبدوُا خَیْراً اوْتُخْفُوهُ اوْ تَعفُوا عَنْ سُوءٍ فَانَّ اللَّهَ کانَ عَفُوّاً قَدیراً).

بنابراین انسان نباید تصور کند انتقام گرفتن به هنگام قدرت و پیروزی افتخاری است، افتخار آن است که انسان در این گونه موارد مالک اعصاب خویش باشد و تا آنجا که از عفو و گذشت سوء استفاده نمی شود، عفو و گذشت نماید.

*** در دهمین و آخرین آیه از آیات مورد بحث باز روی سخن به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله است (ولی منظور همه مسلمان ها می باشد) می فرماید: در برابر آنچه آنها (دشمنان) می گویند شکیبا باش، و به طرز شایسته ای از آنها کناره گیری کن (وَاصْبِرْ عَلی ما

---

(1). توجه داشته باشید که ماده «غفران» همان گونه که در مورد خداوند گفته می شود در آیات متعددی درباره انسان نیز

به کار رفته است مانند: قُلْ لِلَّذینَ آمنوا یَغفِروُا لِلَّذینَ لا یَرجُونَ ایّامَ اللّه (جاثیه، آیه 14) و مانند وَ اذا ما غَضَبُواهُم یَغفِرُون (شوری، آیه 37).

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 422

یَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمیلًا).

می دانیم که یکی از حربه های ناجوانمردانه مشرکان و دشمنان لجوج پیامبر صلی الله علیه و آله انواع هتک و توهین ها و دشنام ها و نسبت های ناروایی بود که به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می دادند که قلب مبارک آن حضرت را سخت آزار می داد، ولی با این همه، خداوند به او دستور می دهد که در برابر آن شکیبایی کند و همه را نادیده بگیرد، و هجر جمیل نماید.

منظور از «هَجْرِ جَمیل» (دوری شایسته) به معنی هجران آمیخته با محبت و حسن خلق و دلسوزی و دعوت به سوی حق است، و این یکی از روش های تربیتی در برابر افراد لجوج و نادان می باشد، که اگر در برابر آنها بایستند بر لجاجت آنها افزوده می شود، لذا دستور داده شده است که در برابر هتّاکی و بدگویی آنها بی اعتنا بگذرد. بعضی تصور کرده اند که این دستور، قبل از نزول دستور جهاد است و آن را با نزول دستور جهاد منسوخ دانسته اند، در حالی که چنین نیست؛ زیرا جهاد جایی دارد، و هجر جمیل جای دیگر.

به هر حال این آیه، عفو و گذشت را مخصوصاً در برابر گروه خاصی که زبان آنها قید و بندی ندارد و بر اثر جهل و نادانی از گفتن هر کلام ناپسند و زشتی ابا ندارند توصیه می کند؛ چرا که هجر جمیل بدون عفو حاصل نمی شود.

به گفته مرحوم طبرسی در مجمع البیان این آیه پیامی است به

تمام منادیان راه حق و مبلغان اسلام (در هر زمان و مکان) که در برابر خشونت های جاهلان و بدگویی های متعصبان نادان، بر آشفته نشوند، و خونسردی را از دست ندهند و حسن اخلاق و مدارا را پیشه خود سازند. «1»

*** آیات فوق که مخاطبش گاه همه مسلمانان هستند، و گاه شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان رهبر مسلمین است به خوبی مقام والای عفو و گذشت را در برابر حوادث تلخ و ناملائمات روشن می سازد، و اساس و پایه کار مسلمین را در

---

(1). مجمع البیان جلد 10، صفحه 379.



میان خود بر پایه عفو و گذشت می نهد، و حتی در مقابل دشمنان در آنجا که از عفو و گذشت سوءاستفاده نشود به آن توصیه می کند.

### عفو و انتقام در روایات اسلامی

مسأله فضیلت عفو و نکوهش انتقام در روایات اسلامی بازتاب وسیعی دارد، و تعبیرات بسیار تکان دهنده ای درباره آن دیده می شود از جمله:

1- در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است «اذا کانَ یَوْمُ الْقِیامَهِ نادی مُنادٍ مَنْ کانَ اجْرُهُ عَلَی اللَّهِ فَلْیَدْخُلِ الْجَنَّهَ فَیُقالُ مَنْ ذَا الَّذی اجْرُهُ عَلَی اللَّهِ، فَیُقالُ الْعافُونَ عَنِ الناسِ فَیَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ بِغَیْرِ حِسابٍ؛ هنگامی که روز قیامت می شود ندا دهنده ای صدا می زند هر کس اجر او بر خدا است وارد بهشت شود، گفته می شود چه کسی اجرش بر خدا است؟ در پاسخ می گویند: کسانی که مردم را عفو کردند، و آنها بدون حساب داخل بهشت می شوند». «1»

2- در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم که در یکی از خطبه ها فرمود:

«الا اخْبِرُکُمْ بِخَیْرِ خَلائِقِ الدُّنْیا وَ الآخِرَهِ الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَکَ وَ تَصِلُ مَنْ

قَطَعَکَ وَالْاحْسانُ الی مَنْ اساءَ الَیْکَ، وَ اعْطاءُ مَنْ حَرَمَکَ؛ آیا به شما خبر دهم که بهترین اخلاق دنیا و آخرت چیست؟ عفو و گذشت از کسی که به شما ستم کرده، و پیوند با کسی که از شما بریده، و نیکی به کسی که به شما بدی کرده، و بخشش به کسی که شما را محروم ساخته است». «2»

در این حدیث شریف عالی ترین مراتب عفو که همان پاسخ دادن بدی با خوبی است در شاخه های مختلف بیان شده است و این مقام انبیاء و اولیاء و صلحای راستین است.

3- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «الْعَفْوُ تاجُ الْمَکارِمِ؛ عفو و گذشت تاج فضایل اخلاقی است». «3»

می دانیم تاج هم نشانه عظمت و قدرت است، و هم زینت، و بر بالاترین عضو بدن یعنی سر گذاشته می شود، این تعبیر نشان می دهد که عفو و گذشت در میان همه

---

(1). همان، ذیل آیه 40 سوره شوری.

(2). اصول کافی، جلد 2، صفحه 107.

(3). شرح غرر الحکم، جلد 1، صفحه 140 (حدیث 520).



فضایل اخلاقی موقعیت خاصی را دارد.

4- در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده است که فرمود: «شَیئَانِ لا یُوزَنُ ثَوابُهُما الْعَفْوُ وَالْعَدْلُ؛ دو چیز است به قدری ثواب آن زیاد است که به وزن نمی آید، عفو و عدالت». «1»

قرار گرفتن عفو در کنار عدالت علاوه بر این که اهمیت عفو را روشن می سازد، تعدیل این دو را با یکدیگر نشان می دهد، چرا که عدالت حق است و باعث نظم جامعه، ولی عفو یک فضیلت است که سبب برطرف شدن کینه ها و جوشش محبت ها می گردد. و انضمام این دو به یکدیگر هرگونه

سوء استفاده را از بین می برد.

5- در حدیث دیگری از همان بزرگوار بدترین مردم را چنین معرفی می کند می فرماید: «شَرُّ الناسِ مَنْ لا یَعْفُ عَنِ الزَّلَّهِ وَلا یَسْتُرُ الْعَوْرَهَ؛ بدترین مردم کسی است که از لغزش ها نمی گذرد و عفو نمی کند، و عیوب مردم را نمی پوشاند». «2»

6- در حدیثی می خوانیم که مرد (خطاکاری) را نزد مأمون حاضر کردند، او تصمیم داشت گردنش را بزنند، و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام حاضر بود، مأمون عرض کرد: «ما تَقُولُ یا ابَا الْحَسَنِ؛ شما دراین باره چه می فرمایید: «فَقالَ اقُولُ انَّ اللَّهَ لا یَزیدُکَ بِحُسْنِ الْعَفْوِ الَّا عِزّاً فَعَفی عَنْهُ؛ حضرت فرمود: من می گویم خداوند با حسن عفو جز عزّت تو را نمی افزاید».

مأمون این سخن را شنید و آن مرد را (که به احتمال قوی یک جرم سیاسی بر ضد مأمون داشت) بخشید «3»

7- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «قِلَّهُ الْعَفْو اقْبَحُ الْعُیُوبِ، وَ التَّسَرُعُ الَی الانتِقامَ اعْظَمُ الذُنُوبِ؛ کمی عفو و گذشت زشت ترین عیب ها است، و شتاب کردن به سوی انتقام بزرگترین گناهان است». «4»

8- همان حضرت در کلمات قصارش در نهج البلاغه فرموده است: «اذا قَدَرْتَ عَلَی

---

(1). همان مدرک، جلد 4، صفحه 184 (حدیث 5769).

(2). شرح غرر الحکم، جلد 4، صفحه 175 (حدیث 5735).

(3). بحار الانوار، جلد 49، صفحه 172، حدیث 10.

(4). شرح غرر، جلد 4، صفحه 505، حدیث 6766.

عَدُوِکَ فَاجْعَلِ الّعَفْوَ عَنْهُ شُکّراَ لِلّقُدْرَهَ عَلَیْهِ هنگامی که بر دشمن خود پیروز شدی، عفو را شکرانه این پیروزی قرار ده». «1»

همین معنی به صورت های دیگری وارد شده از جمله می فرماید: «الْعَفْوُ زَکاهُ

الظَفَرِ؛ عفو زکات پیروزی است». «2»

9- در حدیثی از امام ابوالحسن (حضرت رضا یا حضرت هادی علیهما السلام) می خوانیم که فرمود: «مَا الْتَقَتَ فِئَتانِ قَطُّ الّا نَصَرَ اللّهُ اعْظَمَهُما عَفْواً؛ دو گروه در میدان نبرد در برابر هم قرار نگرفتند مگر این که خداوند گروهی را که عفو بیشتری دارند پیروز کرد». «3»

10- این بحث را با حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم فرمود:

«دَعِ الْانْتِقامَ فَانَّهُ مِنْ اسْوَءِ افْعالِ الْمُقْتَدِرِ؛ انتقام جویی را رها کن که از بدترین کارهای افراد قدرتمند است». «4»

از مجموع این احادیث اهمیت فوق العاده عفو و گذشت و زشتی کینه توزی و انتقام روشن می شود و باید توجه داشت که احادیث بسیار فزونتر است از آنچه در اینجا نوشتیم.

### اقسام عفو

فضیلت عفو و گذشت و ترک انتقام جوئی به عنوان یک اصل از نظر شرع و عقل و کتاب و سنت جای تردید نیست اما این بدان معنا نیست که استثنائی نداشته باشد، بلکه مواردی پیش می آید که عفو و گذشت سبب جرأت جانیان و جسارت خاطیان می شود به یقین هیچکس عفو و گذشت را در این گونه موارد عفو و گذشت نمی شمرد بلکه برای حفظ نظم جامعه و نهی از منکر و پیش گیری از تکرار جرم باید از عفو صرف نظر کرد و به مجازات عادلانه پرداخت.

دستور قرآن مجید در مورد مقابله به مثل در آیه 194 سوره بقره ممکن است

---

(1). نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث 11.

(2). همان مدرک، حدیث 211.

(3). بحار الانوار، جلد 68، صفحه 424، حدیث 65.

(4). شرح غرر الحکم، جلد 4، صفحه 20، (حدیث 5139)

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 426

اشاره به همین معنی

باشد آنجا که می فرماید: «فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَااعْتَدی عَلَیْکُمْ؛ کسی که بر شما تعدی کند همانند آن بر او تعدی کنید» (در واقع مقابله به مثل، تعدی نیست، بلکه مجازات عادلانه است).

البته این احتمال نیز وجود دارد که آیه در مقام بیان جواز قصاص و مجازات عادلانه بوده باشد (و به اصطلاح، امر در مقام توهّم حظر است و دلیل بر وجوب یا استحباب نیست).

به هر حال عفو و مجازات هر کدام جای ویژه ای دارد، عفو در جایی است که انسان قدرت بر انتقام و مقابله به مثل دارد، و اگر راه عفو را پیش می گیرد، از موضع ضعف نیست، این گونه عفو مفید و سازنده است، هم برای مظلومی که پیروز شده زیرا سبب صفای دل و تسلط او بر هوای نفس می شود، و هم برای ظالمی که مغلوب گشته زیرا او را به اصلاح خویشتن وا می دارد.

در احادیث اسلامی نیز به این استثناء اشاره شده، اشاراتی پر معنی و لطیف از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الْعَفُوُ یُفْسِدُ مِنَ اللَّئیمِ بِقَدْرِ اصْلاحِهِ مِنَ الْکَریمِ؛ عفو و گذشت افراد لیم و پست را فاسد می کند، به همان اندازه که افراد با شخصیت را اصلاح می نماید». «1»

در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم: «الْعَفُو عَنِ الْمُقِرِ لاعَنِ الْمُصِّرِّ عفوٍ؛ درباره کسی است که اعتراف و اقرار به گناه خود داشته باشد نه در مورد کسی که بر گناه اصرار دارد». «2»

و نیز در حدیث دیگری از همان امام همام آمده است که فرمود: «جازِ بِالْحَسَنَهِ وَ تَجاوَزْ عَنِ السَّیِئَهِ ما لَمْ یَکُنْ ثَلَماً فِی الدینَ اوْ وَهْناً

فی سُلْطانِ الْاسلامِ؛ نیکی ها را به نیکی پاداش بده، و از بدی ها صرف نظر کن مادام که لطمه ای بر دین یا سستی بر حکومت اسلامی وارد نمی کند». «3» (در این گونه موارد باید به سراغ مجازات عادلانه رفت).

---

(1). کنز الفوائد، جلد 2، صفحه 182،- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد 20، صفحه 270، حدیث 124.

(2). همان، حدیث 783، و همان، صفحه 330، حدیث 783.

(3). غرر الحکم، حدیث 4788.



در حدیثی نیز از امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام در تأیید همین سخن آمده است که فرمود: «حَقُ مَنْ اسائَکَ انْ تَعْفُوَ عَنْهُ، وَ انْ عَلِمْتَ انَّ الْعَفْوَعَنْهُ یُضِرُّ انْتَصَرْتَ قالَ اللَّهُ تَبارَکَ وَ تَعالی وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلِمِ فَاولئِکَ ما عَلَیْهِمْ مِنْ سَبیلٍ؛ حق کسی که به تو بدی کرده این است که او را عفو کنی ولی اگر می دانی عفو او سبب زیان می شود می توانی انتقام بگیری خداوند متعال می فرماید کسی که بعد از مظلوم شدن یاری طلبد (و به مجازات ظالم بپردازد) ایرادی بر او نیست». «1»

ولی نباید وجود این گونه استثنائها سبب سوء استفاده گردد و هر کس به بهانه اینکه عفو و گذشت سبب جرئت و جسارت بدکاران و خاطیان است به انتقام جویی بپردازد، بلکه باید از روی خلوص و عدم تعصب موارد استثنای از اصل عفو و گذشت را با دقت شناخت و طبق آن عمل کرد.

این نکته نیز شایان توجه است که عفو و گذشت از اجرای حدود و تعزیرات شرعیه جز در مواردی که در روایات منصوص است جایز نیست، چرا که اجرای حد و تعزیر در جای خود

از واجبات است.

### 3- آثار عفو و ثمرات و انگیزه های آن

عفو و گذشت با توجه به اشاراتی که در آیات و روایات گذشته بود، آثار بسیار مطلوب و جالب و شگفت انگیزی دارد که به طور خلاصه می توان چنین گفت:

1- عفو و گذشت گاه دشمنان سرسخت را به دوستان صمیمی مبدل می سازد به خصوص زمانی که توام با نیکی و مقابله به ضد (یعنی خوبی در مقابل بدی بوده باشد) که در آیه 34 سوره فصلت به آن اشاره شده است.

2- عفو و گذشت سبب بقاء حکومتها و دوام قدرت است چرا که از دشمنیها و مخالفتها می کاهد و بر دوستان و طرفداران می افزاید. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «عَفْوُ الْمُلُوكِ بَقاءُ الْمُلْكِ؛ عفو پادشاهان سبب بقاء حکومت است». «2»

---

(1). میزان الحکمه، جلد 3، صفحه 2015، حدیث 13225.

(2). بحار الانوار، جلد 74، صفحه 168.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 428

3- عفو و گذشت سبب عزت و آبرو می گردد، چرا که در نظر مردم نشانه بزرگواری و شخصیت و سعه صدر است، در حالی که انتقامجویی نشانه کوتاه فکری و عدم تسلّط بر نفس می باشد، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «علیکم بالعفو فَانَّ الْعَفْوَ لا یَزیدُ الَّا عِزّاً؛ بر شما باد به عفو و گذشت، چرا که عفو چیزی جز عزت بر انسان نمی افزاید». «1»

4- عفو و گذشت جلو تسلسل ناهنجاری ها و کینه ورزی ها و خشونت و جنایت را می گیرد، و در واقع نقطه پایانی بر آنها می گذارد، زیرا انتقام جویی از یک طرف سبب برافروخته شدن آتش کینه در دل طرف دیگر می شود، و او را به انتقامی خشن تر وا می

دارد، و آن انتقام خشن تر سبب خشونت بیشتری از طرف دیگر می شود، و گاه به جنگی تمام عیار در میان دو طایفه یا دو قبیله بزرگ منجر می گردد که خون های زیادی در آن ریخته می شود، و اموال و ثروت ها بر باد می رود.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «تَعافُوا تَسْقُطُ الضَغائِنُ بَیْنَکُمْ؛ یکدیگر را عفو کنید که دشمنی ها و کینه ها را از میان می برد». «2»

5- عفو سبب سلامت روح و آرامش جان و در نتیجه سبب طول عمر است، همان گونه که در حدیث دیگری از رسول اللّه صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «مَنْ کَثُرَ عَفْوُهُ مُدَّ فی عُمْرِهِ؛ کسی که عفوش افزون گردد، عمرش طولانی می شود». «3»

البته آنچه در بالا گفته شد آثار و برکات اجتماعی عفو و گذشت است، و اما نتایج معنوی و پاداش های اخروی آن، بیش از این ها است، همین اندازه کافی است که بدانیم در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که: «العفو مع القدره جُنّهٌ مِنْ عَذابِ اللّهِ سُبْحانَهُ؛ عفو و گذشت به هنگام قدرت سپری است، در برابر عذاب الهی». «4»

و اما انگیزه های انتقام جویی نیز فراوان است از جمله تنگ نظری، کوته بینی، عدم آینده نگری، حسد، کینه توزی، ضعف نفس، هواپرستی، و بسیاری از خوهای

---

(1). اصول کافی، جلد 2، صفحه 108.

(2). کنز العمال، جلد 3، صفحه 373، حدیث 7004.

(3). میزان الحکمه، جلد 3، حدیث 13184.

(4). غرر الحکم، جلد 1، صفحه 398، حدیث 1547.

زشت دیگر، که هر کدام به تنهایی یا به ضمیمه دیگری، آتش انتقام جویی را در دل

انسان ها بر می افروزد، و مردم را به جان هم می اندازد، نظام اجتماعی را به هم می ریزد، و گاه باعث ضایع شدن اموال و نفوس و از میان رفتن قدرت جامعه ها و کشورها می گردد.

### طرق درمان انتقام جویی و کسب فضیلت عفو

بهترین راه برای درمان صفت رذیله انتقام جویی و صعود به اوج فضیلت عفو و گذشت در درجه اول، تفکر درباره پیامدهای هر کدام از این دو صفت است، هنگامی که انسان ببیند عفو و گذشت چه برکاتی در دنیا و آخرت دارد و چگونه سبب قدرت و آبرو و عظمت نزد خلق و خالق می شود، و انسان را از بسیاری از مشکلات زندگی و دردسرهای فراوان می رهاند و به او محبوبیت در نزد مردم و خدا می دهد در حالی که انتقام جویی گاه شیرازه زندگی او را به هم می ریزد، و جان و مال و آبروی او را با انواع خطرات مواجه می کند به یقین عفو و گذشت را بر انتقام جویی ترجیح خواهد داد، و کم کم این مسأله به صورت خلق و خو و ملکه اخلاقی در می آید.

از سوی دیگر هنگامی که ریشه های انتقام جویی را که در بالا اشاره شد بشناسد و به درمان یک یک آنها بپردازد، با از میان رفتن علت، معلول نیز از میان خواهد رفت، و کینه توزی و انتقام جویی جای خود رابه دوستی و محبت و عفو و گذشت خواهد سپرد.

به این ترتیب به پایان بحث درباره فضیلت عفو و گذشت و رذیله انتقام جویی می رسیم هر چند هنوز مسایل ناگفته در اینجا کم نیست.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 431

16

## غیرت و بی غیرتی

### اشاره

از واژه هایی که در روایات اسلامی به عنوان بیان یک فضیلت مهم اخلاقی آمده است غیرت است که در اصل به معنی دفاع شدید از عرض و ناموس یا مال و مملکت و دین و آیین است، مخصوصاً این واژه در مواردی به کار می رود که چیزی

حق اختصاصی شخص یا گروهی است، و دیگران می خواهند حریم آن را بشکنند، و صاحب آن به دفاع شدید برمی خیزد.

به هر حال این وصف اگر به صورت معتدل در انسان باشد، فضیلتی بزرگ است.

چه فضیلتی از این بالاتر که انسان را اجازه ندهد بیگانه ای به حریم ناموس یا کشور یا دین و آیین او هجوم برد، بلکه در مقابل او بایستد، و تا سر حد جان دفاع کند.

متأسفانه در دنیای امروز که ارزش های اخلاقی کمرنگ شده و انحرافات اخلاقی خانواده هایی را فرا گرفته، مخصوصاً در غرب ارتباط زنان و مردان با افراد بیگانه عیب شمرده نمی شود، این واژه تدریجاً به فراموشی سپرده می شود و گاه در نظر بعضی، ضد ارزش و ناشی از تعصب کور قلمداد می شود، و این یک فاجعه عظیم است در حالی که بدون غیرت، حمایت و دفاع قوی از ارزش ها و افتخارات

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 432

امکان پذیر نیست.

با این اشاره به قرآن مجید بر می گردیم و از آیات قرآن در این مسأله مهم الهام می گیریم.

1- لَّئِنْ لَمْ یَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِیْنَ فِی قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ وَ الْمُرجِفُونَ فِی الْمَدْیِنَهِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لا یُجاوِرونَکَ فیها الَّا قَلیْلًا- مَلْعُونینَ ایْنَما ثَقِفُوا اخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتیلًا- سُنَّةَ اللَّهِ فی الَّذینَ خَلَوا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدیلًا. (احزاب- 60 تا 62)

2- قَالَ رَبِّ السِّجْنُ احَبُّ الَیَّ مِمَّا یَدْعُونَنی الَیْهِ وَ الَّا تَصْرِفْ عَنّی کَیْدَهُنَّ اصْبُ الَیْهِنَّ وَ اکُنْ مِنَ الْجاهِلینَ. (یوسف- 33)

3- ... وَ لا یَضْرِبْنَ بِارْجُلِهِنَّ لِیَعْلَمَ ما یُخْفینَ مِنْ زِیْنَتِهِنَّ. (نور- 31)

ترجمه

1- اگر منافقان و بیماردلان و آنها که اخبار دروغ و شایعات بی اساس در مدینه

پخش می کنند دست از کار خود برندارند، تو را بر ضد آنان می شورانیم، سپس جز مدّت کوتاهی نمی توانند در کنار تو در این شهر بمانند!- و از همه جا طرد می شوند و هر جا یافت شوند گرفتار خواهند شد و به سختی به قتل خواهند رسید!- این سنت خداوند در اقوام پیشین است، و برای سنت الهی هیچ گونه تغییر نخواهی یافت!

2- (یوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا بسوی آن می خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی بسوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود.

3- ... و هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانیشان دانسته شود (و صدای خلخال که بر پا دارند به گوش رسد). اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 433

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مورد بحث خداوند سه گروه را شدیداً مورد تهدید قرار می دهد منافقان و بیماردلان (اراذل و اوباش هوسباز) و شایعه پراکنان که اگر دست از کارهای خود یعنی مزاحمت نوامیس مردم و تضعیف روحیه مسلمین و نشر شایعات دروغین درباره زنان پاکدامن برندارند به شدیدترین مجازات گرفتار خواهند شد، می فرماید: «اگر منافقان و آنها که در دلهایشان بیماری است و آنها که اخبار دروغ و شایعات بی اساس در مدینه پخش می کنند دست از کار خود نکشند تو را بر ضد آنها می شورانیم، سپس نمی توانند جز مدت کوتاهی در این شهر در کنار تو باشند- و از همه جا طرد می شوند- و هر جا یافت شوند دستگیر خواهند شد و به قتل می رسند (لَئِنْ لَمُ یَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ وَالَذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فی

الْمَدینَهِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَ لا یُجاوِرُونَکَ فیها الَّا قَلیلًا- مَلْعُونینَ ایْنَما ثُقِفُوا اخِذُوا وَقُتِلُوا تَقْتیلًا).

این غیرت الهیّه که سبب دفاع شدید از عرض و نوامیس و کیان مسلمین شده است سرمشقی برای همه در مسأله غیرت دینی و ناموسی است و نشان می دهد که در برابر اراذل و اوباش و منافقان کوردل و بیماردلان نباید بی تفاوت یا خونسرد باشند.

این تعبیر با آنچه از فعل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تاریخ نقل شده که در این گونه موارد سخت گیر بود و با متخلفان برخورد شدید می کرد، نشان می دهد که این مسأله به عنوان یک فضیلت اخلاقی و وظیفه اجتماعی پذیرفته شده است.

تعبیرات سه گانه در آیه بالا (مُنافِقُونَ، الَذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرُجِفُونَ) ممکن است همه اشاره به گروه معینی باشد که با انواع کارهای خلاف به تضعیف مسلمین می پرداختند، ولی ظاهر آیه، و پاره ای از شأن نزول ها نشان می دهد که اشاره به سه گروه مختلف است: منافقان با پخش شایعاتی درباره غزوات پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه سعی داشتند روحیه مسلمانان را تضعیف کنند، و گروهی از اراذل و اوباش با ایجاد



مزاحمت در مورد زنان مسلمان اسباب ناراحتی آنها را فراهم می کردند و گروه دیگری با پخش شایعات درباره زنان با ایمان، آنها را سخت آزار می دادند، آیه فوق هر سه گروه را تهدید به مجازات شدید تبعید و قتل می کند.

تعبیر به «الَّذینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ» در آیات قرآن در معانی مختلف به کار رفته، گاه اشاره به نفاق است، مانند آنچه در آیه 10 سوره بقره آمده است (فيِ قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ

فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً) و گاه در مورد کسانی که هوس های سرکش جنسی دارند به کار رفته، چنان که در آیه 32 همین سوره به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده شده که به هنگام صحبت کردن با نامحرمان، به گونه ای هوس انگیز سخن نگویند که بیماردلان در آنها طمع کنند (فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ).

جالب توجه این که قرآن در ادامه همین آیات (آیه 60 و 61) می افزاید: این سنت خداوند در اقوام پیشین است (و منحصر به امت اسلام نیست) و برای سنت الهی هیچ گونه تغییری نخواهی یافت.

این تعبیر نشان می دهد که حکم بالا یک حکم عام در تمام ادیان الهی بوده، و سنّتی است تغییرناپذیر که باید در برابر مزاحمین و منافقین و شایعه پراکنان برخورد قاطعانه کرد (البته با حفظ تمام موازین شرعی و منطقی) و مفهوم غیرت همین است.

*** در دومین آیه به نمونه غیرت دینی یکی از بزرگترین پیامبران الهی یعنی حضرت یوسف علیه السلام برخورد می کنیم هنگامی که از سوی زنان هوسباز مصر مخصوصاً ذلیخا مورد تهاجم قرار گرفت و از او خواستند تسلیم خواسته های نامشروع ذلیخا یا تسلیم خواسته های نامشروع خودشان شود یوسف که در سن جوانی و در برابر طوفان شهوات قرار داشت به شدت مقاومت کرد تا آنجا که زندان را با همه

اخلاق در قرآن ج 3 463

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 435

رنجهایش بر تسلیم در برابر خواسته های آنها ترجیح داد و به درگاه پروردگار چنین عرضه داشت «پروردگار من! زندان نزد من محبوتر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می خوانند و اگر مکر و نیرنگ آنها

را از من برنگردانی قلب من به آنها مایل می شود و از جاهلان خواهم بود (قالَ رَبِّ السِّجْنُ احَبُّ الَیَّ مِمَّا یَدْعُونَنی الَیْهِ وَ الَّا تَصْرِفْ عَنّی کَیْدَهُنَّ اصْبُ الَیْهِنَّ وَ اکُنْ مِنَ الْجاهِلینَ)؛ این تعبیر هم از مقام عفت و عصمت یوسف حکایت می کند و هم از غیرت و پارسائی او و هنگامی که این روحیه پاک را مقایسه با عدم غیرت عزیز مصر مقایسه می کنیم که وقتی ناپاکی همسرش ذلیخا بر او ثابت شد تنها به این جمله قناعت کرد! «یُوسُفَ اعْرِضْ عَنْ هذا وَاسْتَغْفِری لِذَنْبِکِ انَّکَ کُنْتِ مِنَ الخاطِئینَ؛ یوسف! از این موضوع صرف نظر کن و تو ای زن نیز استغفار کن که از خطاکاران بودی» (یوسف- 29) فرق میان این دو روشن می شود واضح است منظور یوسف این نبود که از خداوند طلب زندان کند بلکه هدف این بود که اگر او را در میان زندان و عمل نامشروع مخیّر کنند (همان گونه که ساختند) زندان را ترجیح می دهد.

*** در سومین آیه مورد بحث خداوند دستوری به زنان مؤمنه می دهد که علاوه بر حفظ حجاب «هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانش پیدا شود و صدای خلخالی که بر پا دارند به گوش رسد!» (وَلا یَضْرِبْنَ بِارْجِلِهِنَ لِیُعْلَمَ ما یُخْفینَ مِنْ زِینَتِهِنَ).

در این آیه نیز عفت و غیرت به هم آمیخته شده تا آنجا که به زنان اجازه نمی دهد پا را بر زمین بکوبند و صدای خلخال را ظاهر کنند «1» و همان گونه که در بالا

---

(1). خلخال طوق باریکی از نقره یا طلا بوده که دارای حلقه ها یا زنگهای کوچکی بوده که اگر محکم

راه می رفتند صدای لاده و زنهای عرب بعنوان یک زینت آن را به ساق پا می کردند و بعضی می گویند فلسفه اصلی آن بوده که زنان بیابان گرد عرب که معمولاً پاهایشان برهنه بوده است آن را به پا می کردند تا حشرات موذی صدای آن را بشنوند و دور شوند سپس به صورت یک زینت در آمده است.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 436

اشاره کردیم اسلام به زنان پیامبر (به عنوان الگو و سرمشق) دستور می دهد که هنگام سخن گفتن با بیگانگان سخنان خود را با آهنگی هوس انگیز ادا نکنند که سبب تحریک هوسبازان گردد اینها همه دستوراتی است که هم تأکید در رعایت نهایت عفت را دارد و هم رعایت غیرت.

### غیرت در روایات اسلامی

در روایات اسلامی اهمیت بسیار زیادی به مسأله غیرت به عنوان یک فضیلت داده شده و حتی از خداوند به عنوان غیور (کسی که بسیار غیرت دارد) یاد شده است از جمله:

1- امام صادق علیه السلام می فرماید: «انَّ اللَّهَ غَیُورٌ یُحِبُّ کُلَ غَیُورٍ وَلِغیرَتِهِ حَرَّمَ الْفَواحِشَ ظاهِرَها وَ باطِنَها؛ خداوند غیور است و هر غیوری را دوست دارد و به خاطر غیرتش تمام کارهای زشت را اعم از آشکار و پنهان تحریم فرموده است». «1»

2- در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم: «اذا لَمْ یَغُرِ الرَّجُلُ فَهُوَ مَنْکُوسُ الْقَلْبِ؛ اگر انسانی غیرت نداشته باشد قلب و فکرش وارونه است». «2»

به گفته علّامه مجلسی منظور از قلب وارونه در اینجا این است که همانند ظرف وارونه است که چیزی در آن جای نمی گیرد، قلب افراد فاقد غیرت نیز تهی از صفات و اخلاق برجسته انسانی است. «3»

این تعبیر نشان می دهد که صفت غیرت رابطه نزدیکی با سایر

اوصاف برجسته انسانی دارد.

3- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «کانَ ابْراهیمُ ابی غَیُوراً وَ انَا اغْیَرُ مِنْهُ وَ ارْغَمَ اللَّهُ انْفَ مَن لایُغارُ مِنَ الْمُؤمِنینَ؛ پدرم ابراهیم مرد غیوری

---

(1). فروع کافی، جلد 5، صفحه 535، باب الغیره، حدیث 1.

(2). همان، صفحه 536، حدیث 2.

(3). مرآت العقول، ذیل حدیث مورد بحث.



بود و من از او غیورترم. خداوند بینی مؤمنانی را که غیرت ندارند به خاک بمالد». «1»

4- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «انّی لَغَیُورٌ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اغْیّرُ مِنِی وَ انَّ اللَّه تَعالی یُحِّبُ مِنْ عِبادَةَ الْغَیُورَ؛ من غیورم و خداوند از من غیورتر است، و خداوند بندگان غیورش را دوست دارد». «2»

5- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «انَّ الْغیرَةَ مِنَ الْایمانِ؛ غیرت از ایمان است». (چرا که ایمان انسان را دعوت به حفظ دین و آیین و کشور و ناموس خود می کند، و آن کس که از اینها دفاع نکند و غیرت نداشته باشد با ایمان نیست). «3»

6- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «قَدْرُ الرَجُلِ عَلی قَدْرِ هِمَّتِهِ ... وَ شَجاعَتُهُ عَلی قَدْرِ انَفَتِهِ وَ عِفَّتُهُ عَلی قَدْرِ غَیرَتِهِ؛ ارزش انسان به اندازه همت او است، و شجاعت او به اندازه عزّت نفس و بی اعتنائیش (نسبت به ارزشهای مادی) است، و عفت او به اندازه غیرت او است». «4»

7- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: گروهی از اسیران را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند (چون

اسیران خطرناکی

بودند) حضرت دستور قتل آنها را داد، جز یکی از آنها را که آزاد فرمود، او از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد، چرا مرا آزاد فرمودی، فرمود جبرئیل به من خبر داد که در تو پنج خصلت است که خدا و پیامبرش تو را دوست دارند «الْغیرَهُ الشَّدیدَهُ عَلی حَرَمِکِ وَالسَّخاءُ وَ حُسْنُ الْخُلْقِ وَ صِدْقُ الِلسانِ وَ الشَّجاعَهِ؛ غیرت شدید نسبت به خانواده، و سخاوت و حسن خلق و راستگویی و شجاعت، هنگامی که آن مرد آن سخن را شنید، اسلام آورد و جزء مسلمانان برجسته شد، و در یکی از غزوات که با پیامبر صلی الله علیه و آله بود به درجه شهادت نائل گشت». «5»

---

(1). بحار الانوار، جلد 100، صفحه 248، حدیث 33.

(2). کنز العمال، حدیث 7076، (جلد 3، صفحه 387).

(3). همان، صفحه 385، حدیث 7065.

(4). نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث 47.

(5). وسائل الشیعه، جلد 14، صفحه 109 (باب 77 حدیث 10).

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 438

8- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که ضمن نکوهش از بعضی مردم عراق که زنانشان در بیرون منزل به صورت زننده ای با مردان اختلاط داشتند فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لایُغارُ؛ خدا لعنت کند کسی را که غیرت ندارد». «1»

### تعریف اقسام غیرت

همان گونه که در بالا آوردیم غیرت صفتی است که انسان را وادار به دفاع شدید از دین و آیین و ناموس و کشور خود می کند، و اصولاً هرگونه دفاع شدید از ارزش ها نوعی غیرتمندی است. گرچه این واژه غالباً درباره غیرت ناموسی به کار می رود ولی مفهوم آن وسیع و گسترده است.

البته این صفت مانند صفات برجسته

دیگر اگر به راه افراط کشیده شود مبدل به ضد می شود، و خلق نکوهیده ای است، و آن در صورتی است که به شکل دفاع غیر منطقی و آمیخته با وسواس درآید.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مِنَ الْغیرَهِ ما یُحبُ اللّهَ وَ مِنْها ما یَکْرَهُ اللّهُ فَاماما یُحِبُّ فَالْغیَرهُ فِی الرَیْبَهِ وَ اماما یَکْرَهُ فَالغیرَهُ فی غَیْرِ الرَّیْبَهِ؛ نوعی از غیرت است که خداوند آن را دوست دارد، و نوعی خدا آن را دوست ندارد، اما غیرتی که خدا آن را دوست دارد، غیرتی است که در موارد مشکوک (که قرائنی بر آلودگی ها وجود دارد) می باشد، و اما آنچه را خدا نمی پسندد، غیرتی است که در غیر این موارد باشد (یعنی انسان مثلاً همسر خود را با ظن و گمان بی اساس متهم سازد، و نسبت به پاکدامنی او گرفتار وسواس گردد که این صفت بسیار زشت و خطرناک و سبب تشویق افراد پاکدامن به فساد می شود.)» «2»

در حدیث دیگری از امام امیر المؤمنین علیه السلام می خوانیم در یکی از نامه ها به فرزند گرامیش امام مجتبی علیه السلام فرمود: «وَ ایَّاکَ وَ التَّغایُرَ فِی غَیْرَ مَوْضِعِ غَیْرَهٍ فَانَّ ذلکَ

---

(1). بحار الانوار، جلد 76، صفحه 115، حدیث 7.

(2). کنز العمّال، جلد 3، صفحه 385، حدیث 7067.



یَدْعُوا الصَّحِیحَهَ إِلَی السَّقَمِ وَ الْبَرِیَّهَ الَی الرَّیْبِ؛ از غیرت در غیر موردش بپرهیز چرا که این گونه غیرت ها (ی افراطی انحرافی و آمیخته با وسواس) سبب می شود که افراد صحیح و درستکار از آنان، گرفتار آلودگی و بیماری شوند و افراد

بی گناه در معرض تهمت قرار گیرند.» «1»

حقیقت این است که افراط در همه چیز مذموم است به خصوص در امثال غیرت چرا که افراط در آن، سبب می شود که انسان نسبت به نزدیک ترین محارم خود سوء ظن پیدا کند، و آنها را با کنجکاوی های بی مورد و حرکات مشکوک و سخنان بی اساس مورد اتهام قرار دهد، و ای بسا همین امر سبب شود که آنها را در دامن فساد بیندازد و به هر حال این گونه غیرت ها و سوء ظن ها در شرع اسلام حرام است و باید جداً از آن پرهیز کرد. از اخبار مربوط به جاهلیت چنین بر می آید که یکی از علل کشتن دختران و زنده به گور کردن نوزادان دختر یا عامل اصلی آن نوعی غیرت انحرافی و بی منطق بود که می گفتند ممکن است این ها بزرگ شوند و در جنگ های قبیلگی اسیر چنگال دشمنان گردند، و نوامیس ما به دست جوانان دشمن بیفتد، چه بهتر که ما آنها را نابود کنیم، و نوامیس خود را حفظ نماییم.

### آثار غیرت در زندگی انسان ها

غیرت به صورت صحیح و معتدل و مثبت یک نیروی دفاعی عظیم است که به کمک آن می توان بر دشمنان و مخالفان پیروز شد، چرا که این نیروی باطنی هنگامی که جان و مال و ناموس و دین و ایمان یا استقلال یک کشور در معرض تهدید قرار می گیرد بسیج می شوند، و تمام نیروهای ذخیره وجود انسان را به حرکت در می آورد، و گاه یک انسان غیور در تحت تأثیر عامل غیرت، نیرویی به اندازه ده انسان پیدا می کند و تا حد ایثار و فداکاری، ایستادگی و پایمردی نشان می دهد، به

---

(1). نهج البلاغه، نامه

.31

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 440

همین دلیل، غیرت یکی از اسباب عزّت و سربلندی و اقتدار است.

افراد آلوده و منحرف هنگامی که خود را در برابر یک انسان غیرتمند ببینند به زودی مقاومت خود را از دست می دهند و عقب نشینی می کنند و این یکی دیگر از برکات غیرت است.

غیرت سبب می شود که حریم ارزش های والای یک جامعه نشکند و پاک و محفوظ بماند.

غیرت سبب امنیت جامعه و از میان رفتن مظاهر فساد و فحشاء است در حالی که بی غیرتی هم امنیت را در هم می شکند، و هم ارزش ها را به باد می دهد و هم صحنه جامعه را به صحنه فساد و آلودگی ها مبدّل می سازد.

هنگامی که حضرت لوط علیه السلام صحنه آلوده شهر آن قوم گنهکار را دید که حتی تصمیم دارند مزاحم میهمانان او شوند (میهمانان حضرت لوط فرشتگان الهی بودند که به صورت جوانانی زیبا بر او وارد شدند، واو که از وضع آنها خبر نداشت و آلودگی محیط را می دانست سخت در وحشت و ناراحتی فرو رفت، و هنگامی که قوم آلوده و منحرف از وجود این مهمانان با خبر شدند به سراغ خانه او آمدند، و لوط علیه السلام هر قدر آنها را نصیحت کرد اثر نگذاشت حتی حاضر شدند دختران خود را به عقد آنان (که توبه کنند و ایمان آورند) در آورند، آنها این ایثار بزرگ را نیز نپذیرفتند و در خواسته های انحرافی خود، پافشاری داشتند، لوط علیه السلام به آنها گفت: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لا تُخْزُونِ فیِ ضَیْفی الَیْسَ مِنْکُمْ رَجُلٌ رَشِیدٌ؛ از خدا بترسید و آبروی مرا نبرید و با قصد سوء نسبت به میهمانانم مرا

رسوا مسازید، آیا یک انسان عاقل و شایسته و با غیرت در میان شما وجود ندارد (که شما را از این اعمال ننگین و بی شرمانه باز دارد؟)».

ولی هنگامی که این سخنان در آنها اثر نکرد، فرشتگان الهی خود را به او معرّفی کردند، و گفتند نگران نباش، به زودی عذاب الهی آنها را درهم می کوبد، و طومار زندگانیشان را در هم می پیچد، و چنین شد.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 441

این سخن را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم که فرمود: «انَّ الْمَرْءَ یَحْتاجُ فِی مَنْزِلِهِ وَ عَیالِهِ الَی ثَلاثِ خَلالٍ یَتَکَلَّفُها وَ انْ لَمْ یَکُنْ فِی طَبْعِهِ ذلِکَ؛ مَعاشِرَهٌ جَمِیلَهٌ، وَ سِعَهٌ بِتَقْدِیرٍ، وَ غَیْرَهٌ بِتَحْصِینٍ؛ انسان در منزل و در برابر خانواده اش نیاز به سه صفت دارد که اگر در طبیعت او وجود نداشته باشد باید آن را به زحمت برای خود فراهم سازد، معاشرت زیبا و توسعه آمیخته با اندازه و حساب، و غیرت آمیخته با حفظ و نگهداری از آلودگی ها.» «1»

---

(1). بحار الانوار، جلد 75، صفحه 236. اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 443

17

## اجتماع گرایی و انزواطلبی

### اشاره

علمای اخلاق بحثی تحت عنوان مخالطه و عزلت در کتاب های اخلاقی آورده اند، و گاه اختلاف کرده اند که آیا مخالطه (اجتماع گرایی) افضل است، یا عزلت؟

(انزواطلبی) بعضی تمایل به افضل بودن مخالطه داشته اند، و بعضی به انزواطلبی، و گاهی نیز آن را تابع شرایط مختلف دانسته اند که در پاره ای از شرایط اولی مطلوب است و در پاره ای از شرایط دومی.

ولی محققان- مخصوصاً محققان عصر ما- با الهام گرفتن از کتاب و سنت و دلیل عقل اصل زندگی انسان را به اجتماع گرایی می دانند، و معتقدند

انسان موجودی

است اجتماعی، و تنها در سایه اجتماع می تواند به اهداف والای خود دست یابد، مشکلات خود را آسان تر مرتفع کند، و به سعادت مطلوب سریع تر برسد.

آنها معتقدند گوشه گیری و انزواطلبی نه با فطرت انسان سازگار است و نه با روح تعلیمات اسلام، بلکه اجتماع گرایی، روح تمام تعلیمات اسلام است از عبادات به صورت دسته جمعی انجام می شود گرفته تا مسائل مربوط به حقوق بشر و حکومت اسلامی، و امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود و احقاق حقوق و تعاون در برّ و تقوا و مانند آن.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 444

اسلام دست خدا را با جماعت می داند (یَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَماعَه) و جدا شدن از صفوف مسلمین را سبب نفوذ شیطان شمرده و می فرماید: گوسفندان تک رو از گله طعمه گرگند (وَ الشَّاذُّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ). «1»

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و نمودهایی از آیات را در این زمینه مورد بررسی قرار می دهیم.

1- وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ اذْ کُنْتُمْ أَعْدَاءً فَالَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اخْواناً وَ کُنْتُمْ عَلَی شَفا حُفْرَهٍ مِنَ النَّارِ فَانْقَذَکُمْ مِنْها کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدوُنَ. (آل عمران- 103)

2- وَ مَنْ یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدَی وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبیلِ الْمُؤمِنینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلّی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سائَتْ مَصِیراً. (نساء- 115)

3- هُوَ الَّذی ایَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤمِنینَ- وَ الَّفَ بَیْنَ قُلوُبِهِمْ لَوْ انْفَقْتَ ما فِی الْأَرْضِ جَمیعاً ما الَّفْتَ بَینَ قُلُوبِهِمْ وَ لکِنَّ اللهَ الَّفَ بَیْنَهُمْ انَّهُ عَزیزٌ حَکیمٌ. (انفال- 62 و 63)

4- انَّ اللَّهَ یُحِبُّ الَّذینَ یُقاتِلُونَ فی سَبیلِهِ

صَفّاً كَانَّهُمْ بُنْيانٌ مَرْصُوصٌ. (صف- 4)

5- وَ جَعَلْنَا فِى قُلُوبِ الَّذينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوها مَا كَتَبْناها عَلَيْهِمْ الَّا ابْتِغَاءَ رِضْوانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْها حَقَّ رِعايَتِها. (حديد- 27)

ترجمه:

1- و همگى به ريسمان خدا (قرآن و اسلام و هرگونه وسيله وحدت) چنگ بزنيد و پراكنده نشويد و نعمت (بزرگ) خدا را به ياد آوريد كه چگونه دشمن يكديگر بوديد و او ميان دل هاى شما الفت ايجاد كرد و به بركت نعمت او برادر شديد! و شما بر لب حفره اى از آتش بوديد خدا شما را از آن نجات داد اين چنين خداوند آيات خود را براى شما آشكار مى سازد شايد پذيراى

---

(1). نهج البلاغه، خطبه 127.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 445

هدايت شويد.

2- كسى كه بعد از آشكار شدن حق با پيامبر مخالفت كند و از راهى جز راه مؤمنان پيروى كند ما او را به همان راه كه مى رود مى بريم و به دوزخ داخل مى كنيم و جايگاه بدى دارد.

3- و اگر بخواهند تو را فريب دهند، خدا براى تو كافى است، او همان كسى است كه تو را با يارى خود و مؤمنان تقويت كرد- و دل هاى آنها را با هم الْفت داد! اگر تمام آنچه روى زمين است صرف مى كردى كه ميان دلهاى آنان الفت دهى نمى توانستى! ولى خداوند در ميان آنها الفت ايجاد كرد! او توانا و حكيم است.

4- خداوند كسانى را دوست مى دارد كه در راه او پيكار مى كنند گوئى بنايى آهنين اند!

5- ... و در دل كسانى كه از او پيروى كردند رأفت و رحمت قرار داديم و رهبانيتى را كه ابداع كرده بودند ما بر آنان مقرّر نداشته بوديم گر

چه هدفشان جلب خشنودی خدا بود ولی حق آن رعایت نکردند.

### تفسیر و جمع بندی

در هر یک از آیاتی که در بالا آمد اشاره خاص و ویژه ای به اهمیت مسأله اجتماع و توجه به وحدت و اتحاد شده است، در نخستین آیه بعد از آنکه دعوت به اعتصام به حبل اللَّه و عدم تفرقه شده است می فرماید: و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام و هرگونه وسیله وحدت) چنگ بزنید، و پراکنده نشوید و به یاد بیاورید نعمت (بزرگ) خدا را بر خود که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او در میان دل های شما الفت ایجاد کرد و به برکت نعمت او برادر هم شدید (وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمیعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَالَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اخْواناً).

در این که منظور از حبل اللَّه در آیه فوق چیست؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند، در بعضی از روایات آمده است که منظور از حبل اللّه قرآن مجید است که همه باید به عنوان نقطه وحدت به آن چنگ زنند، و در بعضی از روایات آمده منظور خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است، و معلوم است که همه اینها به یک حقیقت باز می گردد،

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 446

حبل اللَّه همان ارتباط با خدا است که از طریق قرآن و پیغمبر و آلش حاصل می شود.

درست است که این آیه سخن از دوستی مسلمین با یکدیگر و ترک دشمنی ها می گوید، ولی مسلّم است در صورتی که انسان در انزوا به سر برد، دوستی و اتحاد و اعتصام همه گروه ها به حبل اللَّه مفهومی نخواهد داشت، و جالب اینکه قرآن در آیه

فوق، عداوت را یک سنّت عصر جاهلی می شمرد، و دوستی و محبّت را از ویژگی های اسلام و می فرماید: در گذشته دشمن بودید و امروز برادر یکدیگرید. و در ذیل آیه تأکید بیشتری بر این معنی می فرماید؛ در گذشته شما بر لب حفره ای از آتش بودید و خداوند شما را از آنجا برگرفت و نجات داد، این گونه خداوند آیات خود را بر شما آشکار می سازد تا هدایت شوید. (وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَهٍ مِنَ النّارِ فَانْقَذَکُمْ مِنْها).

این نکته نیز شایان دقت است که اسلام رابطه مسلمین را با یکدیگر رابطه دوستی نمی شمرد بلکه آن را رابطه برادری که نزدیک ترین رابطه عاطفی دو انسان به یکدیگر بر اساس مساوات و برابری است می داند.

بدیهی است برادران پر محبت و پر جوش هرگز نمی توانند دور از یکدیگر و بی خبر از هم زندگی کنند، حتماً با این پیوند عاطفی نزدیک در کنار هم خواهند بود.

نکته مهم دیگر این که هرگز مسائل مادی نمی تواند رمز وحدت و سبب ارتباط محکم اجتماعی باشد، چرا که امور مادی همیشه منشأ تنازع و اختلاف است، تقاضاهای مردم نامحدود، و امور مادی محدود است. و همه اختلافات از آن برمی خیزد، ولی حبل اللّه و رابطه با خدا که یک امر معنوی روحانی است، می تواند بهترین رابطه عاطفی را میان انسان ها از هر قوم و نژاد و زبان و گروه اجتماعی برقرار سازد.

*** در دوّمین آیه، سخن از سرنوشت دردناک کسانی می گوید که از جامعه مؤمنین و مسلمین جدا می شود و راه مستقل برای خود بر می گزیند، می گوید: کسی که بعد از

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 447

آشکار شدن حق به مخالفت با پیامبر صلی

الله علیه و آله بر خیزد، و از طریقی جز طریق مؤمنان پیروی کند ما او را به همان راه که می رود می بریم (و در گمراهیش سرگردان می سازیم) و در دوزخ داخل می کنیم و جایگاه بدی دارد (وَ مَنْ یُشْاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدی وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلیَّ وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سائَتْ مَصِیراً).

این آیه به روشنی به مسلمانان دستور می دهد که از جامعه اسلامی جدا نشوند، و همگی با هم طریق هدایت را در پیش گیرند.

البته با توجه به جمله «من یشاقق الرسول ...» و تعبیر به «سبیل المؤمنین» روشن می شود که منظور از هماهنگی با جامعه اسلامی هماهنگی با جامعه ای است که در طریق پیروی از پیغمبر صلی الله علیه و آله گام بر دارد، و ایمان و اطاعت خدا، اساس و پایه آن می باشد، و گرنه همرنگ شدن با هر جامعه ای منظور نیست.

بی شک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همواره در جماعت بود، در پنج وقت با مسلمین نماز می گذارد، روز جمعه نماز باشکوه تری داشت و در حج در اجتماع عظیم تری همه مسلمانان را به اجتماع در گرد این برنامه ها فرا می خواند و به یقین گوشه گیران عزلت طلب، مخالفان این برنامه، و جدای از جماعت مؤمنانند، و مشمول آیه فوق خواهند بود.

جمعی از علمای اهل سنت به این آیه برای حجیّت اجماع استدلال کرده اند، ما نیز می گوییم مانعی ندارد که این آیه دلیل بر حجیت اجماع مسلمین باشد ولی اجماعی که امام معصوم علیه السلام نیز در آن حضور داشته باشد و به تعبیر مصطلح اصولی اجماع دخولی یا اجماع کشفی باشد

حجّت است.

*** در سومین آیه، یکی ار نعمت های بزرگ خداوند بر پیامبرش را این می شمرد که مؤمنان را گرد او جمع کرد، و در میان دلهای آنها الفت برقرار ساخت، کاری که از طرق عادی در آن شرایط غیر ممکن بود می فرماید «او همان کسی است که تو را با

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 448

یاری خود و مؤمنان تقویت کرد، و میان دل های آنها الفت برقرار ساخت، اگر تمام آنچه را روی زمین است صرف می کردی که میان دل های آنها الفت دهی، نمی توانستی، ولی خداوند در میان آنها الفت ایجاد کرد، او توانا و حکیم است.» (هُوَ الَّذی ایَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤمِنِینَ- وَ الَّفَ بَیْنَ قُلُوبِهِم لَوْ انْفَقْتَ ما فِی الْارْضِ جَمیِعاً ما الَّفْتَ بَیْنَ قُلوُبِهِمْ وَ لکِنَّ اللَّهَ الَّفَ بَیْنَهُمْ انَّهُ عَزِیزٌ حَکیِمٌ).

اگر اسلام برای انزوا و گوشه گیری و عزلت ارزشی قائل بود، هرگز تألیف بین قلوب مؤمنین و پیوند آنها را به یکدیگر به عنوان معجزه بزرگ برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان نمی کرد.

این تعبیر نشان می دهد که نه تنها زندگی در دل اجتماع مطلوب است، بلکه باید چنان پیوندی در دل ها ایجاد شود که آنها را یک پارچه کند.

بدیهی است که هرگز نمی توان گفت این مربوط به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و عصر آن حضرت بوده، چرا که در هر زمان مدافعان حق باید گرد محوری جمع شوند، و با تألیف قلوب، جمعیتی قوی و نیرومند بسازند، و از حق و امام زمان و پیشوای خود دفاع کنند.

قابل توجه اینکه خداوند در اینجا تألیف قلوب را به خودش نسبت می دهد و می گوید: خدا در دل های شما

الفت ایجاد کرد، همان طور که در آیه 103 آل عمران نیز به خود نسبت داده، با این که می دانیم پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله دست به چنین کاری زده، این برای آن است که نشان دهد که این یک معجزه الهی بود که خدا در اختیار پیامبرش قرار داد، و گر نه آن قدر کینه ها و عداوتهای نو و کهنه در میان مردم متعصّب و لجوج و نادان و بی سواد عصر جاهلی بود، که هیچ قدرتی نمی توانست آنها را بر طرف سازد. حتی اگر تمام ثروت های زمین را در این راه هزینه می کردند، ولی تعلیمات اسلام و اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و امدادهای الهی کار خود را کرد، و غیر ممکن را ممکن ساخت، و معجزه ای عظیم که از مهم ترین معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله است به وقوع پیوست، و الفت که در لغت به معنی اجتماع توأم با انسجام و انس و التیام است، و

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 449

در میان آن دل های پراکنده و مملو از بغض و کینه ایجاد شده و کینه های دیرینه را از دل ها شست.

*** در چهارمین آیه، سخن از وحدت صفوف مسلمین است، چیزی که هرگز در انزوا و عزلت یافت نمی شود، می فرماید: «خداوند کسانی را دوست می دارد، که در راه او پیکار می کنند، همچون سدّی فولادین و بنایی آهنین» (انَّ اللَّهَ یُحِبُّ الَّذِینَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ صَفّاً کَاَنَّهُمْ بُنْیانٌ مَرْصُوصٌ).

بنیان به معنی هرگونه بنا است، هم سد را شامل می شود، و هم بناهای دیگر، و مرصوص از ماده رصاص به معنی سرب گرفته شده، و از آنجا که در

زمان های گذشته، گاهی برای محکم شدن بنا و یک پارچگی دیوارها، سرب را آب می کردند، و در لابلای قطعات سنگ و مانند آن می ریختند که تمام فاصله ها را پر کند، و مصالح بنا را به هم پیوند دهد، لذا به هر بنای محکمی مرصوص می گفتند که اشاره به استحکام و یکپارچگی آن بود.

درست است که آیه درباره پیکار نظامی و جهاد فی سبیل اللَّه است، ولی روشن است که همین معنی در سایر مجاهدت های اجتماعی در زمینه سیاست و فرهنگ و اقتصاد، جاری است، و در آنجا نیز یکپارچگی و اتحاد و انسجام دل ها لازم است.

چیزی که در میان گوشه گیران انزوا طلب اصلاً وجود ندارد، چرا که آنها همانند قطعات سنگ یا آجرهایی هستند که بدون هیچ انسجام و به هم پیوستگی هر کدام در گوشه ای افتاده اند، نه دفاعی در برابر دشمن از آنها سر می زند، و نه پیکاری برای حل مشکلات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه.

*** در پنجمین و آخرین آیه مورد بحث، اشاره به مسأله رهبانیت و برنامه ترک دنیا و دیرنشینی گروهی از مسیحیان کرده و از آن به عنوان یک بدعت نکوهش می کند،

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 450

کاری که هرگز به آنها دستور داده نشده بود، می فرماید: «آنها رهبانیتی را بدعت گذارده بودند که ما بر آنها مقرر نداشته بودیم، گرچه هدفشان جلب خشنودی خدا بود، ولی حق آن را رعایت نکردند، لذا به آنهایی که از این گروه ایمان آوردند پاداش دادیم، و بسیاری از آنان فاسقند و خارج از اطاعت پروردگار» (وَ رُهْبانِیَّةً ابْتَدَعُوها ما کَتَبْناها عَلَیْهِمْ الَّا ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللَّهِ فَما رَعَوها حَقَّ رَعایَتِها فَآتَیْنا الَّذِینَ

آمَنُوا مِنْهُمْ اجْرَهُمْ وَ كَثِيراً مِنْهُمْ فاسِقُونَ).

می دانیم امروز گروهی از مسیحیان تارک دنیا اعم از زن و مرد داریم که به دیرها پناه می برند، و همه به صورت مجرد زندگی می کنند و به اصطلاح به تمام مذاهب دنیا پشت پا می زنند و به اصطلاح مشغول عبادت می شوند و دیرها مراکزی هستند که برای این گونه افراد بنا شده است.

این موضوع مربوط به امروز نیست، بلکه از بدعت هایی است که از قرن سوم میلادی هنگام ظهور امپراطوری رومی «دیسیوس» و مبارزه شدید او با پیروان مسیح علیه السلام پیدا شد، آنها بر اثر شکست از این امپراطور خونخوار به کوه ها و بیابان ها پناه بردند، و بذر رهبانیت در میان آنها پاشیده شد. «1»

بنابراین، این گونه رهبانیت که با روح تعلیمات انبیاء هرگز سازگار نیست در قرون اولیه مسیحیت نیز نبود بلکه بدعتی بود که بعداً به وسیله افراد نادان منحرف گذارده شد و تا به امروز نیز ادامه دارد که گروهی هم زندگی اجتماعی را ترک می کنند و هم ازدواج و هم سایر فعالیّت ها را، و توسط به اصطلاح بانیان خیر خواه، هزینه آنها پرداخته می شود.

حال در این دیرها چه می گذرد، و بر اثر انحراف از اصول فطری انسانی چه مفاسد عجیبی روی می نهد، داستان بسیار مفصّل و غم انگیزی دارد تا آنجا که یکی نویسندگان مسیحی به بعضی از دیرها اشاره کرده و آن را کانونی از فحشاء می شمرد.

و اصولاً این زندگی غیر طبیعی بر روح و فکر آنها اثرات منفی گذارده و سبب

---

(1). دائره المعارف قرن بیستم؛ ماده رهب.



اختلالات روانی گوناگونی می شود.

اسلام آمد و خط بطلانی بر این

گونه کارها کشید، و مردم را دعوت به زندگی اجتماعی توأم با پارسایی نمود.

توجه به این نکته لازم است که رهبانیت در اصل از ماده «رَهْبَه» (بر وزن ضربه) به معنی ترس و خوف است و منظور در اینجا خوف از خدا است، و به گفته راغب در کتاب مفردات، ترسی است که آمیخته با پرهیز و اضطراب باشد، سپس این واژه به کار گروهی از مسیحیان یا غیر آنها که انزواطلبی را پیش گرفته و به گمان خود به عبادت پروردگار می پرداختند اطلاق شده است، از جمله بدعت های زشت مسیحیان در مورد رهبانیت، تحریم ازدواج برای مردان و زنان تارک دنیا بود و پشت پا زدن به همه وظائف اجتماعی و انتخاب صومعه ها و دیرهای دور افتاده را برای برنامه های عبادی بدعت آمیز.

از آیه بالا استفاده می شود رهبانیت به دو گونه است: مطلوب و نامطلوب.

به یقین رهبانیّت نامطلوب همان چیزی است که در بالا اشاره شد، و رهبانیت مطلوب همان ساده زیستی و حذف تجمّلات از زندگی، و عدم اسارت در چنگال مال و مقام است که توأم با زندگی اجتماعی و جهاد و پیکار در مسیر حرکت جامعه به پیش، در تمام زمینه های معنوی و مادی معقول است.

به تعبیر دیگر آیه فوق می گوید: نوعی رهبانیت در آیین مسیح علیه السلام از سوی خدا نازل شده بود که زهد حضرت مسیح علیه السلام نمونه ای از آن بود، ولی مسیحیان (در قرون بعد) نوع دیگر از رهبانیت را بدعت گذاری کردند که هرگز در آیین مسیح علیه السلام نبود، و آن انزوای اجتماعی و بیگانگی از زندگی دنیا و ترک ازدواج و گوشه گیری بود.

ممکن است گفته شود

حضرت مسیح علیه السلام هم در عمر خود ازدواج نکرد، ولی نباید فراموش نمود که حضرت مسیح علیه السلام عمری کوتاه داشت، و حدود سی سال در میان مردم روی زمین زندگی نمود، و در این مدّت مشغول به تبلیغ آیین حق، و پیوسته از نقطه ای به نقطه دیگر می رفت و مجالی برای ازدواج نیافت.

به هر حال اسلام رهبانیّت بدعت گذاری شده مسیحیان را به شدت محکوم کرد

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 452

و حدیث معروف «لا رُهْبانِیَّهَ فِی الْاسْلامِ؛ در اسلام رهبانیت وجود ندارد» در منابع مختلف آمده است.

سخن درباره رهبانیت و تاریخچه و ابعاد و نتایج آن بسیار است، برای آگاهی بیشتر می توانید به تفسیر نمونه ذیل آیه فوق مراجعه فرمایید «1» و در بحث های آینده نیز اشارات دیگری به این مطلب خواهیم داشت.

### اجتماع گرایی و انزواطلبی در روایات اسلامی

یک نگاه اجمالی به تعلیمات اسلام در زمینه های مختلف به خوبی نشان می دهد که همه جا اسلام طرفدار جماعت و اجتماع است، و حتّی عبادات اسلامی که رابطه میان خلق و خالق است و به صورت دسته جمعی انجام می شود.

اذان و اقامه دعوت عام به سوی نماز و فلاح و رستگاری است (حَیَّ عَلَی الصَّلاهِ، حَیَّ عَلَی الْفَلاحِ) ضمیرها در سوره حمد، همه به صورت جمعی است، و در شکل متکلم مع الغیر، و در پایان نماز سلامی است عام بر همه مؤمنان و نمازگزاران.

نماز جماعت و از آن فراتر نماز جمعه و از همه فراتر حج، عباداتی می باشند که به طور کامل جنبه اجتماعی دارند.

در روایات اسلامی تأکید فراوان بر لزوم جماعت و همراهی و همگامی با آن شده است از جمله:

1- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و

آله می خوانیم که فرمود: «ایُّها النَّاسُ عَلَیْکُمْ بِالْجَماعَهِ وَ ایَّاکُمْ وَ الْفُرْقَهَ؛ ای مردم! بر شما است که از جماعت جدا نشوید، و از جدایی و پراکندگی بپرهیزید» «2»

2- در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم: «الْجَماعَهُ رَحْمَهٌ، وَ الْفُرْقَهُ عَذابٌ؛ اجتماع رحمت است، و پراکندگی عذاب.» «3»

3- در حدیث دیگری باز از همان حضرت آمده است: «یَدُاللَّهِ عَلَی الْجَماعَهِ فَاذَا اشْتَدَّ

---

(1). تفسیر نمونه، جلد 23، صفحه 381- 390.

(2). کنز العمال، جلد 1، حدیث 1028، صفحه 206.

(3). میزان الحکمه، جلد اوّل، حدیث 2438، صفحه 406.



(شَدَّ) الشّاذَّمِنْهُمْ اخْتَطَفَهُ الشَّیْطانُ کَما یَختَطِفُ الذِّئْبُ الشّات الشَّاذَّهَ مِنَ النِّعَمِ؛ دست خدا بر سر جماعت است، هنگامی که یکی از آنها از جمعیت جدا شود (و به انزوا روی آورد) شیطان او را می رباید، همان گونه که گرگ گوسفند جدا شده از گلّه را می رباید». «1»

4- همین مضمون را به تعبیر دیگری از مولای متّقیان علی علیه السلام در نهج البلاغه می خوانیم فرمود: «وَ الْزَمُوا السَّوادَ الْاعْظَمَ فَانَّ یَدَاللَّهِ مَعَ الْجَماعَهِ، وَ ایَّاکُمْ وَ الْفُرْقَهَ فَانَّ الشَّاذَ مِنَ النَّاسِ لِلشَّیْطانِ، کَما انَّ الشَّاذَ مِنَ الْغَنَمِ لِلذّئْبِ، الا مَنْ دَعا الی هذَا لِشّعارِ فَاقْتُلُوهُ وَ لَوْ کانَ تَحْتَ عِما مَتی هذِهِ؛ همواره با سواد اعظم (اکثریت طرفداران حق) باشید که دست خدا با جماعت است، و از پراکندگی بپرهیزید که انسانِ تنها بهره شیطان است، چنانچه گوسفند تک رو بهره گرگ. آگاه باشید، هر کس به این شعار دعوت کند (اشاره به شعار تفرقه اندازی مملو از فتنه و فساد خوارج است) وی را بکشید، گرچه زیر این عمامه من باشد». «2»

5- با توجه به اهمّیت تعبیر

فوق به روایت دیگری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در همین زمینه نقل شده توجه کنید، می فرماید: «انَّ الشَّیْطانَ ذِئْبُ الْانْسانِ کَذِئْبِ الْغَنَمِ یَاْخُذُ الْقاصِیَهَ وَ النَّاحِیَهَ وَ الشَّارِدَهَ، ایَّاکُمْ وَ الشِّعابَ، وَ عَلَیْکُمْ بِالْعامَّهِ وَ الْجَماعَهِ وَ الْمَساجِدِ؛ شیطان گرگ انسان ها است مانند گرگ برای گوسفند که گوسفندانی را که از گله دور می شوند یا در کنار قرار می گیرند یا فرار می کنند، می گیرد. از جدایی و فرقه فرقه شدن بپرهیزید و بر شما باد که همراه مردم و جماعت و مساجد باشید.» «3»

6- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «لا یَحِلُّ لِمُسْلِمٍ انْ یَهْجُرَ اخاهُ فَوْقَ ثَلاثَهِ (ایَّامٍ)، وَ السَّابِقُ بِالصُّلْحِ یَدْخُلُ الْجَنَّهَ؛ برای هیچ مسلمانی جایز نیست، بیش از سه روز از برادر مسلمانش دوری (و قهر) کند، و آن کس که پیش قدم در صلح می شود، داخل در بهشت خواهد شد.» «4»

7- همین مضمون را با تعبیر دیگری از آن حضرت می خوانیم: «لا یَحِلُّ لِمُسْلِمٍ انْ یَهْجُرَ اخاهُ فَوْقَ ثَلاثَهِ ایَّامٍ الَّا انْ یَکُونَ مِمَّنْ لا یُؤمِنُ بَوائِقَهُ؛ برای هیچ مسلمانی سزاوار نیست بیش از سه روز از برادر مسلمانش دوری کند، مگر این که کسی بوده باشد که انسان از

---

(1). کنز العمّال، جلد 1، صفحه 206، حدیث 1032.

(2). نهج البلاغه، خطبه 127.

(3). المحجّه البیضاء، جلد 4، صفحه 8.

(4). همان، صفحه 7.



خطرات او ایمن نباشد.» «1»

حتی در بعضی از احادیث آمده است: «اگر دو نفر از یکدیگر قهر کنند و از دنیا بروند مسلمان از دنیا نمی میرند.» «2»

درست است که این احادیث درباره جدایی به معنی قهر کردن از یکدیگر است،

ولی به هر حال نشان می دهد که اسلام همواره طرفدار اجتماع و پیوستن دل ها است و به یقین عزلت و گوشه گیری با روح این دستورها نمی سازد.

8- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که به مردی که می خواست به کوه برود و گوشه گیری کند تا عبادت خدا بجا آورد، فرمود: «لَصَبْرُ احَدِکُمْ ساعَةً عَلی ما یَکْرَهُ فِی بَعْضِ مَواطِنِ الْاسْلامِ خَیْرٌ مِنْ عِبادَتِهِ خالِیاً ارْبَعِینَ سَنَةً؛ صبر کردن یکی از شما به اندازه یک ساعت در برابر ناملایمات در میان مسلمانان بهتر از عبادت چهل سال در انزوا است.» «3»

9- روایات متعددی داریم که در اسلام از رهبانیت که نوعی انزوا و گوشه گیری است به شدّت نهی شده از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود:

«لَیْسَ فِی امَّتِی رَهْبانیَّةٌ وَ لا سِیاحَةٌ؛ در امت من رهبانیت و سیاحت نیست.» (منظور از رهبانیت، گوشه گیری و ترک دنیا برای عبادت است. و منظور از سیاحت انزواطلبی سیّار است، زیرا در زمان قدیم بعضی به کلی ترک خانه و لانه می کردند و دائماً به صورت سیّاح در گردش بودند، و آن را نوعی عبادت و ترک دنیا می پنداشتند، بنابراین در اسلام نه گوشه گیری ثابت و نه انزواطلبی سیّار وجود ندارد). «4»

10- در حدیث پرمعنایی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین می خوانیم که در عصر آن حضرت، فرزند «عثمان بن مظعون» یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، او شدیداً اندوهگین شد، تا آنجا که گوشه ای از خانه اش را به عنوان مسجد برگزید و مشغول عبادت شد (و همه

کار را ترک کرد و منزوی گردید) این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله

---

(1). همان مدرک.

(2). سفینه البحار، ماده هجر.

(3). میزان الحکمه، جلد 3، صفحه 1966، حدیث 12914.

(4). بحار الانوار، جلد 67، صفحه 115.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 455

رسید. او را صدا زد و به او فرمود: «یا عُثمانُ انَّ اللَّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی لَمْ یَکْتُبْ عَلَیْنا الرَّهْبانیَّهَ، انَّما رَهْبانِیَّهُ امَّتِّی الْجِهادُ فی سَبیلِ اللَّهِ؛ ای عثمان! خداوند متعال وظیفه ما را رهبانیت قرار نداده، رهبانیت امّت من جهاد در راه خدا است» (اشاره به این که اگر می خواهی ترک دنیا کنی، از یک طریق مثبت مانند جهاد در راه خدا و شهادت فی سبیل اللَّه ترک دنیا کن، نه به صورت منفی و منزوی شدن).

سپس درباره مرگ فرزندش به او دلداری داد و فرمود: «آیا شادمان نمی شوی که روز قیامت به هر دری از درهای بهشت برسی فرزندت را در آنجا ببینی که دامان تو را می گیرد و نزد خدا تو را شفاعت می کند» «1»

11- شبیه این معنی را در نهج البلاغه درباره یکی از یاران علی علیه السلام می خوانیم که وقتی وارد «بصره» شد، به دیدن «علاء بن زیاد حارثی» رفت، هنگامی که خانه بسیار وسیع او را دید تعجب کرد و فرمود: «خانه ای به این وسعت در این دنیا برای چه می خواهی؟ نیاز تو در آخرت به آن بیشتر است، سپس افزود، آری می توانی به وسیله این خانه به آخرت برسی به این صورت که مؤمنان را در آن مهمان کنی، صله رحم نمایی و حقوق لازم آن را بپردازی، اگر این کار کنی، به وسیله آن به

آخرت می رسی».

در اینجا «علاء بن زیاد» از برادرش «عاصم بن زیاد» که در نقطه مقابل او قرار داشت، سخن گفت و عرض کرد: یا امیر المؤمنین! من از کار برادرم به شما شکایت می کنم.

امام فرمود: «مگر چه شده؟»

عرض کرد: عبایی پوشیده و از دنیا کناره گیری کرده است.

امام فرمود: «او را نزد من حاضر کنید.»

هنگامی که خدمت حضرت آمد، به او چنین فرمود: «یا عُدَیَّ نَفْسِهِ، لَقَدْ اسْتَهامَ بِکَ الْخَبِیْثُ، اما رَحِمْتَ اهْلَکَ وَ وَلَدَکَ، ا تَری انَّ اللَّهَ احَلَّ لَکَ الطَّیِّباتِ وَ هُوَ یَکْرَهُ انْ

---

(1). بحار الانوار، جلد 67، صفحه 114.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 456

تَأْخُذَها؟؛ ای دشمن جان خود! شیطان در تو راه یافته، و هدف تیرهای او قرار گرفته ای (اگر به خود رحم نمی کنی) آیا به خانواده و فرزندت رحم نمی کنی؟ تو خیال می کنی خداوند نعمت های پاکیزه را بر تو حلال کرده، اما دوست ندارد که تو را از آنها استفاده کنی؟ (آیا چنین تناقضی امکان پذیر است؟)».

سپس هنگامی که «عاصم» به امیر المؤمنین عرض کرد: «پس شما چرا یک چنین لباس خشن و غذای ناگوار داری؟» (بگذارید من هم به شما اقتدا کنم؟).

امام فرمود: «وظیفه من با تو فرق دارد، خداوند به پیشوایان حق و عدالت واجب کرده که بر خود سخت بگیرند و مانند ضعیف ترین مردم زندگی کنند، تا فقر فقیران آنها را در فشار قرار ندهد (تا سر از فرمان خدا برتابند).» «1»

12- از روایت دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که به عبد اللّه بن مسعود فرمود چنین استفاده می شود که مسأله «رهبانیت» و انزوای اجتماعی، در میان بنی اسرائیل (یهودیانی که به حضرت مسیح علیه

السلام گرایش پیدا کردند) در یک شرایط استثنایی بر آنها تحمیل شد و هرگز جزء آیین آنها نبود.

«ابن مسعود» می گوید: «من با رسول خدا صلی الله علیه و آله بر یک مرکب سوار بودیم فرمود:

«می دانی از کجا بنی اسرائیل رهبانیت را به وجود آوردند؟» ابن مسعود می گوید: «من گفتم خدا و پیامبرش آگاه ترند» فرمود: «ظَهَرَتْ عَلَيْهِمُ الْجَبابِرَةُ بَعْدَ عِيْسى يَعْمَلُونَ بمَعاصِى اللَّهِ فَغَضِبَ اهْلُ الْايمانِ فَقاتَلُوهُمْ فَهَزَمَ اهْلَ الايْمانِ ثَلاثَ مَرَّاتٍ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ الَّا الْقَلِيلُ، فَقالُوا انْ ظَهَرْنا لِهؤُلاءِ افْنَوْنا وَ لَمْ يَبْقَ لِلدِّينِ احَدٌ يَدْعُوا الَيْهِ، فَتَعالَوْا نَتَفَرَّقْ فِى الْارْضِ الى انْ يَبْعَثَ اللَّهُ النَّبِىَّ الَّذى وَعَدَنا بِهِ عِيْسى عليه السلام يَعْنُونَ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله فَتَفَرَّقُوا فى غِيْرانِ الْجِبالِ وَ احْدَثُوا رَهْبانِيَّةً؛ گروهی از جباران، بعد از حضرت عیسی علیه السلام ظهور کردند که پیوسته مشغول گناه بودند، مؤمنان به مسیح علیه السلام به آنها خشم گرفتند، و به جنگ با آنها برخاستند و سه بار گرفتار شکست شدند، و از آن مؤمنان جزء گروه کمی باقی نماند (و بقیه شهید شدند) آنها با خود گفتند اگر ما در مقابل آنها آشکار شویم همه ما را نابود خواهند کرد، و

---

(1). نهج البلاغه، خطبه 209.



کسی برای دعوت به دین باقی نمی ماند، بیایید پراکنده شویم تا زمانی که پیامبری که عیسی علیه السلام به ما وعده داده است ظاهر شود- مقصودشان محمّد صلی الله علیه و آله بود- آنها به غارهای کوه ها پناه بردند، و آیین رهبانیّت را به وجود آوردند» «1» (بنابراین رهبانیت جزء آیین مسیح علیه السلام نبود، روشی بود که در شرایط خاصّی، جمعی

از پیروان مسیح علیه السلام برای حفظ خود به وجود آوردند.

احادیث مخالف و معارض!

در برابر روایات بالا، روایاتی در منابع حدیث آمده است که نشان می دهد انزواطلبی مطلوب و دقیقاً در تضاد با روایات و بحث های سابق است، از جمله:

1- در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْعُزْلَةُ عِبادَةٌ؛ گوشه گیری عبادت است». «2»

2- در حدیث دیگری از امام امیر المؤمنین علیه السلام آمده است: «مَنْ انْفَرَدَ عَنِ النَّاسِ انَسَ بِاللَّهِ سُبْحانَهُ؛ کسی که از مردم جدا شود، با خدا انس می گیرد». «3»

3- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «فِی اعْتِزالِ ابْناءِ الدُّنْیا جَماعُ الصَّلاحِ؛ در جدایی از مردم دنیا، مجموعه مصلحت ها است». «4»

4- و نیز در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «فِی الْانْفِرادِ لِعِبادَهِ اللَّهِ کُنُوزُ الْارْباحِ؛ در جدایی از مردم برای عبادت پروردگار، گنج های منفعت ها نهفته است.» «5»

5- در حدیثی از امام کاظم علیه السلام می خوانیم که به هشام بن حکم فرمود: «الصَّبْرُ عَلَی الْوَحْدَهِ عَلامَهٌ عَلی قُوَّهِ الْعَقْلِ فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ اعْتَزَلَ عَنِ الدُّنْیا وَ الرَّاغِبِیْنَ فِیْها وَ رَغِبَ فی ما عِنْدَاللَّهِ ...؛ صبر بر تنهایی دلیل قوت عقل است، کسی که عقل الهی داشته باشد، از اهل دنیا و دنیاپرستان، دوری می گزیند و به آنچه در نزد خداست رغبت می ورزد». «6»

این احادیث گواهی می دهند که انزوا و دوری از مردم، نشانه عقل و دانش و

---

(1). مجمع البیان، جلد 9، صفحه 243، ذیل آیه 27 حدید.

(2). میزان الحکمه، جلد 3، حدیث 12884.

(3). شرح غرر الحکم، جلد 5، صفحه 338.

(4). همان، جلد 4، حدیث 6505، صفحه 406.

(5). همان، حدیث 6504.

(6). بحار الانوار، جلد 67، صفحه 111.

قرآن، ج 3، ص: 458

سبب حضور قلب در عبادت و رسيدن به انواع فوائد است.

6- در حديث ديگرى از امام صادق عليه السلام آمده است: «انْ قَدَرْتَ انْ لا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِکَ فَافْعَلْ، فَانَّ عَلَيْکَ فى خُرُوجِکَ الّا تَغْتابَ وَ لاتَکذِبَ وَ لا تَحْسُدَ وَ لا تُرائِىَ وَ لا تَتَصَنَّعَ وَ لا تُداهِنَ؛ اگر بتوانى كه از خانه ات بيرون نروى چنين كن، زيرا هنگامى كه بيرون نروى غيبت نخواهى كرد، و دروغ نخواهى گفت و حسد نمى ورزى و ريا نمى كنى و تصنع و مداهنه نخواهى كرد». «1»

7- امام امير المؤمنين عليه السلام مى فرمود: «سَلامَةُ الدِّينِ فِى اعْتِزالِ النَّاسِ؛ سلامت دين در گوشه گيرى از مردم است.» «2»

8- اين بحث را با حديث ديگرى از امام امير المؤمنين على عليه السلام پايان مى دهيم هر چند حديث در اين زمينه بسيار است: فرمود: «مَنْ اعْتَزَلَ النَّاسَ سَلِمَ مِنْ شَرِّهِمْ؛ كسى كه از مردم كناره گيرى كند، از شرّ آنها در امان خواهد بود.» «3»

*** گاه طرفداران مسأله عُزلت و گوشه گيرى كه در ميان صوفيه و مرتاضان، هواخواهان بسيارى داشتند به بعضى از آيات قرآن نيز توسل مى جستند، از جمله آيه 16 سوره كهف كه مى فرمايد: «وَ اذِ اعْتَزَلْتمُوهُمْ وَ ما يَعْبُدوُنَ الَّا اللَّهَ فَأْوُوْا الَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَهٍ وَ يُهَيَّى ءْ لَكُمْ مِنْ امْرِكُمْ مِرْفَقا؛ هنگامى كه از آنان و آنچه جز خدا مى پرستند، كناره گيرى كرديد، به غار پناه بريد كه پروردگارتان رحمتش را بر شما مى گستراند، و در برابر اين امر (وحشتى كه از كفّار داريد) آرامشى براى شما فراهم مى سازد».

همچنين به سخن ابراهيم كه در سوره مريم آيه 48 و 49 آمده است تمسک مى جويند، آنجا

که می گوید: «وَ اعْتَزِلُکُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دوُنِ اللَّهِ وَ ادْعُوا رَبِّی عَسی الّا اکُونَ بِدُعاءِ رَبّی شَقِیَّاً- فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَ ما یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ وَهَبْنا لَهُ اسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ کُلَّاً جَعَلْنا نَبِیّاً؛ و از شما و آنچه غیر خدا می خوانید کناره می کنم و پروردگار را

---

(1). فروع کافی، ج 8، ص 128.

(2). شرح غرر، جلد 4، حدیث 5609، صفحه 140.

(3). همان، جلد 5، حدیث 8151، صفحه 238.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 459

می خوانم و امیدوارم در خواندن پروردگارم بی پاسخ نمانم- هنگامی که از آنان و آنچه غیر خدا می پرستید، کناره گیری کرد، ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم، و هر یک را پیامبری (بزرگ) قرار دادیم». «1»

در هر دو آیه، عُزلت و کناره گیری از جامعه وسیله جلب رحمت پروردگار و مواهب الهی شمرده شده است و این نشان می دهد که عزلت و گوشه گیری امر ناپسند و نکوهیده ای نیست.

### طریق جمع بین آیات و روایات

ولی با دقت در متون آیات و روایات به خوبی ثابت می شود که مسأله عزلت و گوشه گیری در یک سلسله شرایط خاص اجتماعی، و به صورت استثنایی توصیه شده است. در مورد اصحاب کهف می دانیم که آنها در یک جامعه کافر و بی بندوبار گرفتار شده بودند و به جرم ایمانشان به خدا، تحت تعقیب بودند، و چاره ای جز فرار از شهر و دیار و پناه بردن به کوه و غار نداشتند.

در مورد ابراهیم علیه السلام نیز چنین بود، او نهایت تلاش و کوشش خود را در طریق مبارزه با بت پرستی تا پای جان انجام داد، ولی هنگامی که مؤثر واقع نشد و جانش در خطر بود، مأمور به مهاجرت و عزلت شد.

بدیهی است این

شرایط برای هر کس در هر زمان حاصل شود، چاره ای جز هجرت و عزلت نیست، اما این اصل یک اصل اساسی محسوب نمی شود بلکه یک استثناء مربوط به شرایط خاص است.

در روایات نیز قرائن برای این جمع فراوان است.

در آنجا که امام صادق علیه السلام گوشه گیری را برای خود انتخاب می کند، دلیل آن را فساد زمان و تغییر اخوان و عدم امکان همکاری با مردم آن عصر می شمرد.

---

(1). مریم، آیه 48 و 49.

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 460

در حدیثی که از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل کردیم سلامت دین را در عزلت می داند که مربوط به جایی است که معاشرت با مردم به راستی دین انسان را به خطر بیفکند.

گاه بعضی از افراد شرایط خاصی دارند، و بسیار آسیب پذیر و ضعیف در برابر مظاهر فسادند، ممکن است به این گونه افراد توصیه شود، کمتر در اجتماعات ظاهر شوند. آنها شبیه افراد بسیار ضعیف المزاجی هستند که اگر در اجتماعات حاضر شوند به زودی مزاج آنها انواع بیماری ها را به خود جذب می کند، ممکن است طبیب به چنین شخصی دستور دهد کمتر در اجتماع ظاهر شود. امروز معمول است هنگامی که هوا بیش از حد آلوده می شود، به افراد ضعیف مانند کودکان و پیرمردان و بیماران قلبی و تنفّسی توصیه می شود در خانه بمانند.

بدیهی است هیچ یک از اینها یک اصل کلی نیست، بلکه مربوط به شرایط خاص اجتماعی است، یا شرایط خاص فرد است، بنابراین نباید آن را به همگان و در هر زمان و مکان توصیه کرد.

اگر می بینیم امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش می فرماید اگر می توانی از خانه ات بیرون نروی

چنین کن، چرا که از غیبت و دروغ و حسد و ریا و ظاهرسازی و مداهنه نجات خواهی یافت، حتماً یا شرایط جامعه در آن زمان چنین ایجاب می کرده و یا آن فرد، فرد آسیب پذیر و ضعیفی بوده است.

از مجموع آنچه در بالا گفته شد نتیجه می گیریم:

این نکته را نیز نمی توان نادیده گرفت که انسان های اجتماعی نیز برای انس به پروردگار ساعت یا ساعاتی را از روز باید به خویشتن پردازند، مخصوصاً در ساعات آخر شب، تنها باشند و با خدا انس گیرند و راز و نیاز کنند، و از این فراتر این که سالکان راه خدا و عاشقان پروردگار و عارفان پاکباخته در همان ساعاتی که در میان جمعند، با خدا هستند، و جز او نمی بینند، و به غیر او انس نمی گیرند، و همه را برای او می خواهند.

گاه نیز می شود که جدایی و قهر کردن از مردمی که راه فساد را لجوجانه

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 461

می پیمایند، یکی از طرق مبارزه منفی با مفاسد است، چرا که این امر سبب می شود که آنها تکان بخورند و به خویش آیند. در حالات جمعی از علما دیده می شود که وقتی مردم در فساد اصرار می ورزیدند آنها را ترک می گفتند و به صورت قهر از میان آنها بیرون می رفتند، و چیزی نمی گذشت که مردم احساس سرشکستگی و کمبود می نمودند، و به سراغ آن عالم رفته او را به میان خود باز گردانده و اعمال خویش را اصلاح می نمودند.

همه اینها استثنائاتی است که در برابر اصل کلی اجتماعی بودن انسان قابل قبول است.

### انگیزه ها و پیامدهای اجتماع گرایی و انزواطلبی

انگیزه اصلی توجه انسان ها به مسائل اجتماعی و جامعه گرایی از طبیعت انسان سرچشمه

می گیرد، و این جمله که انسان مدنیٌّ بالطَّبع است در میان همه جامعه شناسان، یک جمله شناخته شده ای است، گوشه گیری و انزوا روح انسان را به شدّت آزار می دهد، و به گفته جامعه شناسان مطالعاتی که در مورد افراد تارک دنیا به عمل آمده نشان می دهد که انزوا و گوشه گیری اثر بدی در روح آنها گذارده و در آنان افسردگی و یأس و توهّم و در غالب اوقات تولید اختلال روانی می کند. «1»

و به همین دلیل یکی از بدترین شکنجه ها برای انسان زندان های انفرادی است که حتی در صورت ضرورت نباید ادامه یابد، زیرا به یقین موجب اختلال روانی می شود، مگر در کسانی که روح عرفانی فوق العاده قوی داشته باشند و با خدا انس بگیرند، و راز و نیاز با او را جانشین همه چیز کنند.

البته توجه انسان به زندگی اجتماعی و گروهی تنها از طبیعت و فطرت انسان سرچشمه نمی گیرد، بلکه منطق و عقل نیز، این کار را به او توصیه می کند، چرا که بدون زندگی اجتماعی، به هیچ گونه رشد و ترقی نصیب انسان ها نمی شود، و اگر

---

(1). جامعه شناسی ساموئیل کَنیک، صفحه 428.



انسان ها از همدیگر جدا زندگی می کردند، امروز هم تقریباً به همان حالت انسان های نخستین بودند، زیرا با یک مطالعه ساده می توان فهمید که تمام علوم و دانش ها و معارف و صنایع از ضمیمه شدن افکار و اندیشه ها و تجربیات به یکدیگر به وجود آمده است، و همین امر است که قطار جامعه انسانی را به پیش می راند و از پیچ و خم ها عبور می دهد، و به قلّه های ترقی و تکامل می رساند.

به طور کلی می توان گفت که تنهایی

و عُزلت سرچشمه بسیاری از مفاسد و بدبختی ها و ناکامی ها است، از جمله:

1- بسیاری از انحرافات فکری و اعوجاج سلیقه، و کج اندیشی و بدخُلقی از انزوا و گوشه گیری سرچشمه می گیرد، به همین دلیل افراد منزوی غالباً افراد تندخو، سخت گیر، لجوج، و خودبزرگ بین هستند (البته این اصل مانند هر اصل دیگری استثنائاتی دارد).

2- عجب و خود پسندی یکی دیگر از آثار گوشه گیری و انزوا است زیرا انسان روی غریزه حبّ ذات معمولاً به خود و آثارش سخت علاقه مند است، و هرگاه با دیگران معاشرت نداشته باشد، و فضائل و کمالات آنها را نبیند و خویش را با آنها مقایسه نکند، سبب می شود که خود را برترین و بالاترین انسان ها تصوّر کند.

به همین دلیل بسیار دیده شده که افراد منزوی و گوشه گیر ادعای بزرگ و گاهی عجیب دارند که همگی از عجب و خود بینی فوق العاده و حالت توهّم و خیال پروری حکایت می کند.

اما هنگامی که انسان با دیگران معاشرت کند، غالباً می بیند که افراد فاضل تر و عالم تر، پاک تر و باتقواتر از او وجود دارد، یا لااقل افراد زیادی همانند او هستند. از همین رو از عالم خیال و وهم و پندار فاصله می گیرند، و از ادعای بیهوده پرهیز می کند.

3- سوءِ ظن به همه افراد حتی نزدیک ترین کسان، یکی دیگر از آثار منفی انزواطلبی و گوشه گیری است، و عجب اینکه سوء ظن سبب گوشه گیری می شود، و گوشه گیری سبب سوء ظن بیشتر، و این گونه افراد مردم را نادرست، آلوده، حق



نشناس، حسود و کینه توز می پندارند، ولی هرگاه در اجتماع ظاهر شوند، و دوستان خوبی برای خود برگزینند،

به زودی می فهمند که همه این توقعات باطل بوده است.

4- غافل ماندن از عیوب خویش. انسان به خاطر حب ذات معمولاً عیوب خود را نمی بیند، بلکه گاه عیوب خود را، صفات برجسته و نقطه های قوّت می پندارد، چرا که انسان همیشه باید عیوب خود را در آیینه قضاوت دیگران تماشا کند، و ببینند افراد بی طرف و بی نظر درباره او چه می گویند و چه انتقاد و ایرادی دارند، حتی گاهی انسان عیوب خود را در آیینه فکر بدخواهانش بهتر می تواند ببیند، چرا که در صدد عیب جویی هستند، و مو به مو شرح می دهند؛ ولی افراد منزوی و گوشه گیر از چنین آئینه ای محرومند.

5- دور ماندن و محروم ماندن از تجربیات دیگران- فکر و نیروی هر انسانی محدود است و تنها بخش های کوچکی از زندگی را می تواند تجربه کند. ولی اگر با دیگران مخصوصاً افراد صاحب نظر در تماس باشد، دریایی از علم و دانش و تجربه و آزمون در اختیار قرار می گیرد، که می تواند همه خواسته های خود را در آن بیابد، و مشکلات را به کمک این علوم و تجربه ها حل نماید.

یکی از اسرار پیشرفت سریع علم در زمان ما، تشکیل کنگره ها، انجمن ها، و به اصطلاح همایش ها است که از مناطق مختلف یک کشور یا از نقاط مختلف دنیا در هر سال، و گاه در هر ماه جمع می شوند و در این گردهمایی ها، فرآورده های علمی و تجربیات خود را به یکدیگر منتقل می سازند، و گاه رسانه های عمومی جانشین این گردهمایی ها می شود.

در یک سخن برکات و آثار و نتایج اجتماع گرایی بیش از آن است که بتوان در این مختصر بیان کرد، و آنچه گفتیم گوشه ای از

آن بود، و همچنین زیان های انزواطلبی و گوشه گیری فراتر از اینها است.

***

اخلاق در قرآن، ج 3، ص: 464

خدایا! تو را شکر و سپاس می گوئیم که به ما توفیق دادی اصول مسائل اخلاقی را- برای نخستین بار- در سایه آیات قرآن مجیدت تفسیر کنیم، و به مقدار توان گفتنی را در این زمینه بگوئیم، عوامل و علل، نتائج و آثار، راه تقویت فضائل و طریق مبارزه با رذائل را تا آنجا که در فهم ما می گنجد شرح دهیم.

بارالها! می دانیم بیان این فضائل و رذایل مسئولیت سنگینی برای ما ایجاد می کند که خود عامل به آن باشیم، تو آن توان و قدرت را مرحمت فرما که به این وظیفه خطیر عمل کنیم و ما را در این طریق یار و یاور باش!

پروردگارا! تو خود می دانی نفس امّاره، بسیار سرکش است و تا عنایت و امداد تو نباشد در میدان مبارزه با نفس کاری از ما ساخته نیست، تو را به خاصان درگاهت، به نیکان و پاکان راهت سوگند می دهیم ما را تنها مگذار!

معبودا! در زمانی زندگی می کنیم که فضائل اخلاقی از جهان بشری رخت بربسته، و طوفان رذایل همه ارزشها و سنتهای حسنه، و راه و رسم انبیا و اولیا را درهم می کوبد، و زمین مملو از ظلم و جور شده است، وعده ات را محقق فرما و آن مصلح بزرگ (مهدی آل محمد علیه السلام) را برسان، و ما را در صفوف مقدم مجاهدان راهش قرار ده (آمین یا رب العالمین).

پایان جلد سوم اخلاق در قرآن

آخر ذی القعده 1421- 6/ 12/ 1379

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109